ص ۱۴۹ از کتاب مؤلف
با عنوان اللوامع الالهیه
فی المباحث الکلامیه یاد شده است

ص ۱۴۹ از کتاب مؤلف
با عنوان اللوامع الهیئة
فی المباحث الکلامیة یاد شده

ص ۱۴۹ از کتاب مولف
با عنوان اللوامع الهیّه
فی المباحث الکلامیه یادداشت

۹

۱۰۹۴

۹

سورة النساء مدنية

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس در اثناء اصده کرده اند در بیان وکتب سالفه
بیا ایها المساکین است و اما در قرآن انچه در مکه نزول یافته بیا
ایها الناس است انچه در مدینه نازل شده بیا ایها الذین امنوا
وگاهی یا ایها الناس است یعنی ای مردمان خطاب جمیع بنی ادم راست
یعنی ای فرزندان آدم اتقوا بترسید ربکم از خشم و عذاب پروردگار
خود در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او یا بپرهیزید از معصیت
خدا و مخالفت او بترک مامور و ارتکاب منهی عنه و یا بترسید
از انکه حق او را ضایع سازید ابو سعید خدری از رسول الله
صلی الله علیه و آله روایت کرده که اتقوا الله فانها جماع کل خیر
و نزد اهل تحقیق تقوی اجتناب است از هر چه ما سوی اوست
و نعم ما قیل التقوی کل التقوی من اذا قال قال الله ولم یقل غیره و اذا
نوی نوی الله ولم ینو غیره فی جمیع ما یبدو منه و مراد بناس مکلفانند
زیرا که غیر ایشان را باحادیث متواتر

باحدیث

...سوا از رفع القلم عن ثلث اطفال و مجانین و امثال ایشان که قابل خطاب نباشند از خطاب خارج اند
احتلاف
...باشند یعنی مکلفان بترسید از پروردگار خود الذی خلقکم آن که بقدرت خلقکم آفرید شما را با وجود الوان و
...ستة من نفس واحدة از یک نفس که آدم است علیه السلام و تانیث واحده باعتبار لفظ نفس است که مونث
...و بعضی این استرجاع ضمیر مونث در قوله تعالی و خلق منها که عطف است بر خلقکم یعنی از آن نفس آفرید
...ت و آن حواست در اخبار آمده که حق تعالی حوا را از باقی طینت آدم علیه السلام آفرید و اشهر آن
...ست که آن حق تعالی انس طلبید حق سبحانه از خواب گران برو گماشت و جبرئیل او را نشاد تا از پهلوی چپ
...ش بیرون کشید و حوا را از استخوان بیافرید و ظاهر و خلق زوجها منها و التشریح و مقوی این است
وان ترکها
...ت رسالت صلی الله علیه و آله خلقت المرأة من ضلع ان اقمتها کسرتها و فیها عوج استمتعت بها یعنی
...حق تعالی آفرید حوا را از ضلعی از اضلاع آدم و میتواند که معطوف علیه خلق محذوف باشد تقدیرا
بود
...من واحدة خلقها و خلق منها زوجها یعنی خلق کرد شما را از یک نفس که آفرید او را و آفرید زن او را از ضلع
...تقدیر خلق همه مردمان از نفس واحده یعنی آدم یا از آدم ایجاد فرمود و بث و پراکنده کرد
آفرین
...باشد منهما از آدم و حوا بتوسط توالد و تناسل رجالا کثیرا و نساء و مردان و زنان فراوان
...بیان تولد مردمانست چه خلاصه معنی آنست که حق تعالی منتشر ساخت ... از آن نفس و زوجه
...ران بنین و بنات بسیار و اکتفا بوصف رجال بکثرة و وصف نساء ... جهت آنست که حکمت مقتضی آنست
...ثر از نساء باشد و ذکر کثیر بدون کثیرة جهت حمل آنست بر جمع و ترتیب امر بتقوی برین قصه جهت آنست که
...قدرت ظاهره از حق تعالی که آن خوف و خشیت است از آن مترتب باهره که موجب طاعت مطلق
...با جهت آنکه مراد این قصه تمهید امر است بتقوی در آنچه متصل است بحقوق اهل منزل و ابناء
...انک آیاتی که بعد از این مذکور شده الذین و در مجمع آورده که امتنان حق تعالی بر ما با نیک مار از نفس
...یاد فرموده جهت آنست که این اقرب بعطوفت و شفقت و مرحمت بعضی از ما بر بعضی جهت آنک
...ما با اصل واحد است و دیگر این ابلغ است در قدرت و دلالت این بیشتر بر علم و حکمت است و اتقوا
...بترسید از مخالفت امر خدا الله آنچنانی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر
...حاجت سوال میکنید به یعنی بحق او تسائلون بوسیله سوگند خوردن با و چه هر یک در وقت طلب
...دیگر میگوید که اسئلک بالله ان تفعل کذا و ایدک بالله بحق خدای که چنین کنی مراد آنست
...انک با قوال تعظیم او میکند با فعال که آن طاعتست نیز تعظیم او نمائید و اصل تسائلون است
...تخفیف حذف احدیهما تایین شده و قوله والارحام عطفست بر محل جار و مجرور که نصب است

تسألون

برمفعولیت کقولك مررت بزید وعمرو یعنی از یکدیگر سوال میکنید و سوگند میدهید یکدیگر را بخدا و خویشان
خود و میگویند نسئلك بالله والارحام ان تفعل کذا وکذا و نسئلك بالله والرحم مراد آنست که بترسید از خدائی که در
الحاح مرام از یکدیگر بر سبیل تعاطف و تراحم بنام او وارحام خویشان میگوئید و این از عادات عرب بود که در وقت
طلب از یکدیگر متمسك میشدند بنام خدای و ذکر خویشان تا بوسیله آن سلسله عطوفت یکدیگر را در حرکت
آورده موجب الحاح مقاصد ایشان گردد از حسن مرویست که اذا سالك احد بالله فاعطه هر که از تو بوسیله
ذکر خدای چیزی طلبد او را بده و هر که از تو بذکر رحم طلب می کند او را عطا کن و نزد ابن عباس و قتاده و مجاهد
وضحاك و ربیع والارحام عطف بر الله یعنی بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید از بریدن از خویشان که
اطاعت خدا کنید و صله رحم مرعی دارید و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام و از آنکه حق تعالی ارحام را
مقارن اسم خود گردانید تنبیه است بر مزید مکانت صله ارحام نزد او و لزوم مراقبت اقربا و وجوب صله
ارحام و تودد و تراحم با ایشان از قبیل ان لا تعبدوا الا الله وبالوالدین احسانا و از حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله مرویست که الرحم معلقة بالعرش یقول من وصلنی وصله الله ومن قطعنی قطعه الله یعنی خویشی متمسك
شده است بعرش و میگوید هر که من پیوسته حق تعالی باو پیوسته باد یعنی رحمت او پیوسته که انا الرحمن خلقت
الرحم واشتققت لها اسما من اسمی فمن وصلها وصلته ومن قطعها قطعته من رحم را آفریدم و اسم او را از
اسم خود اشتقاق کردم پس هر که پیوندد باو من باو پیوندم و هر که او را ببرد من از وی ببرم و اصبغ بن نباته از
امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده که هر که غضب کند بر رحم خود آتش او را ساکن نکند بعد از آن فرمود
انها متعلقة بالعرش تنادی اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی یعنی بدرستی که رحم چنگ در زده است
بعرش خدا تعالی ندا میکند که بار خدایا بپیوند باو هر که پیوست بمن و ببر از هر که از من برید و عنه از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که تخیروا لنطفکم برگزینید از برای نطفهای خود یعنی نطفه خود را
در موضع حلال بنهید نشنیده اید که حق تعالی فرموده که واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام و ارحام صله
ولد آنست که موضع حلال از برای او اختیار کنید و قطع نسب او نکند یعنی بزنا او را متولد سازند قال العاهر
حجر بدرستی که مراد از زانی راسك است یعنی جرم ولد را در موضع بد جای ندهید و او را با شهوات نفس والمکذا وید
ان الله کان علیکم بدرستی که خدا بوده باشد بر شما رقیبا دیده بان و مطلع و حافظ بر همه اقوال و افعال
شما این کلام از برای تاکید و تهدید است و مبالغه در اتقا یعنی باید که حرکات و سکنات خود را با ملا
آرید و بوقت غیبت بر شما پاکی و شرم دارید و بعد از امر بتقوی صله ارحام امر میفرماید بتوفیر حقوق
واتقا از تصرف در اموال ایشان و میفرماید وآتوا الیتامی و بدهید مر یتیمان را ای اطفال را وصایای ایشان ام

اسالك بالرحم فاعطه

باد و هر که از من ببرد حق تعالی از او ببرد و دراحادیث فی شیعه آمده

سالهای ایشان را که بحکم ولایت و وصایت بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان انفاق کنید در حال صغر و تنك کیری
مکنید بر ایشان در نفقه و همه را تسلیم ایشان کنید بعد از بلوغ و رشد آورده اند که اولیای در مال یتیمان تصرف
ناشایسته میکردند مثل آنك گوسفند خوب و لاغر و رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند بزرك میگرفتند
و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرموده که در مال یتیمان تصرفات ناشایسته مکنید ولا تتبدلوا الخبیث
و بدل مکنید ناپاك را یعنی مال الحرام که آن اموال یتامی است بالطیب بمال پاك و پاکیزه یعنی حلال که از اموال
شماست مراد آنست که مگیرید خبیث را از مال یتیم که حق شماست خبیث است و بجای آن منهید مال نیکو که
نیست ... شما طیب و یا استبدال مکنید خبیث و زبون را بطیب رفیع بها قیمت و یا استبدال مسمائید امر خبیث
را که آن اکل اموال ایشان است بامر طیب که آن حفظ آنست و یتامی جمع یتیم است و آن کسیست که
پدر او فوت شده باشد ماخوذ از یتم که بمعنی انفراد است و منه الدرة الیتیمة و یتامی در اصل ایتام بوده چون
فارس و صاحب که جمع آن فوارس و صواحب بعد از آن قلب لام الفعل بعین الفعل کرده اند و یتامی گفته
و یا جمع آن یتمی است چون اسری که از باب افات و بعد از آن آن را بر یتامی جمع کرده اند چون اسری و اساری
و اشتقاق مقتضی وقوع آنست بر صغار و کبار لیکن عرف مخصص بغیر بالغ و ورود آن در آیت از برای بالغ است
بنابر اصل لغت و یا بر اتساع بجهت قرب عهد ایشان بصغر تحریض و تخصیص باشد بدانك دفع اموال بدیشان کرد
یا ایشان در اول بلوغ ایشان پیش از آنك این اسم از ایشان زایل گردد که آثار رشد از ایشان مشاهده
شود و لهذا حق تعالی امر فرموده باشد با ... ایشان در حین صغر ایشان و یا از برای غیر بالغ و حکم صغیر مقید
بلوغ کانه قال وآتوهم اذا بلغوا از کلبی و مقاتل مرویست که آیت در حق مردی از غطفان نازل شد که
از برادر ش وفات کرده و از وی پسری مانده بود و او بوصایت اموال او را متصرف شده و چون بدرجه بلوغ
رسیده مال خود را از عم طلبید و او در ادای آن تغافل میکرد در مرافعه ایشان بحکم علیه نبوی افتاد این
آیت که در اموال یتیمان تصرف غیر جایز مکنید آمد ولا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را مطلق اخذ
فست و تسمیه آن باکل جهت آنست که اعظم وجوه انتفاع است و تصرف یعنی منتفع مشوید بمال یتیمان
الی اموالکم در حالتی که منضم کنید با مالهای خود انه بدرستی که خوردن مال یتیمان تبدیل بالخبائث
در آن کان هست نزد خدای حوبا کبیرا گناهی بزرگ چون غطفانی این آیت بشنید و گفت نعوذ بالله من
الحوب الکبیر و تمامی مال تسلیم برادرزاده خود کرد و رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من یوق شح نفسه
و یطیع ربه هکذا فانه یحل داره ای جنته هر که نگه داشته شد از بخل نفس خود و فرمان خدای خود برد در سرای
خود که بهشت است نزول کند و چون پسر مال را قبض کرد در راه خدای انفاق نمود رسول صلی الله علیه وآله

وفی الحدیث لا یتم بعد البلوغ

فرمود که ثبت الاجر وبقی الوزر ثابت شد مزد و باقی ماند وزر گفتند یا رسول الله بیان این فرمایید گفت ثبت الاجر للغلام
وبقی الوزر علی والده ثابت شد مزد پسر را و وزر و بزه بر پدر او دست صاحب الکنز العرفان آورده که معنی قضا گفته اند که این خبر دلیلست
بر آنکه پدر او احتراز نکرده بود در تحصیل مال از شبهات و اخراج حقوق از آن نکرده و درین دلیلی ظاهر نیست زیرا که مقتضای
آن اینست که در مال حقوق بوده باشد که واجب بود ایصال آن بار باب آن پس چه بغیر واجب بوده میباشد که امر کند تا آنرا
تسلیم بمستحق کند و نگذارد که پسر در ان تصرف کند زیرا که جای نیست تخصیص را اقرب بتوجیه بالملاحی اولی آنست
که مراد بوزر ثقل باشد چنانکه در حدیث آمده حیث قال علی الشاة لغیره والعصاء علی ظهره کامیت در ثقل
ندم میت واسفا و بر فوات ثواب آن بصرف آن در وجوه قرب و عدم انتفاع آویان در آخرت و تحسر او بر ...
خود بجهت صرف کردن او مال دیرا که کدح و رنج کشیده در تحصیل آن و آنرا بوارث خود گذاشته و ازان نفع
نشد و درین مقام سوالی مشهورست و آن اینست که اکل مال الیتیم مطلقا حرام است خواه آنکه منفرد باشد یا منضم
پس تخصیص باکل آن در حال حین انضمام چه فایده دارد زمخشری جواب گفته که چون اولیا و اوصیا اغنیا بودند پس
اکل مال یتیمان از ایشان اقبح بوده و نیز از ایشان مال ایتام را با مال خود مزج میکردند و اتفاق نمیبودند پس حق
تعالی بجهت تشنیع و تشهیر این فعل شنیع فرموده ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم و بعضی گفته اند این سوال وجهی ندارد
زیرا که قوله ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب نهیست از اکل مال یتیم بدون انضمام بجهت اشتمال چه معنی آیت اینست
که لا تتبدلوا اموالهم مکان اموالکم ولا تأکلوا منضمة الی اموالکم پس حق تعالی نهی هر دو قسم نموده بهیچ وجه ازین دو
وجه انفاق نکند و یا معنی اینست که میان مال ایشان و مال خود تسویه مکنید بطریقی که هر قدر فی مال خود مکنید
مال ایشان را انفاق مکنید چه مال یتیمان شما حلال است و مال ایشان بر شما حرام مگر بوجه معروف قال فلیأکل بالمعروف
وازامام صادق علیه السلام مرویست که بعد از نزول این آیت اصحاب از مخالطت یتامی کراهیت داشته از ایشان کناره
کردندی یتامی شکایت این حال بموقف عرض سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم رسانیدند حق تعالی این آیت نازل
ساخت که ویسألونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم الآیة در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده
که یتیمه در حجر ترتیب شخصی بود و ولایت تصرف در مال وی تعلق داشت میخواست که او را در قید نکاح در آورد و حق خدمت
و تعیین کابین و مهر المثل فرو گذارد و در تصرف تام در مال او کند آیت آمده که وان خفتم اگر بترسید ای اولیای یتامی
ان لا تقسطوا از آنکه عدل نکنید و گرد راستی نروید فی الیتامی در اموال یتیمان بخیال که میدانید که بعد از تزویج با ایشان
ادای رعایت حال ایشان بعدالت نخواهید کرد فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه شما را خوش آید و موافق
طبع شما باشد من النساء از زنان دیگر غیر یتامی که حلال باشند مر شما را یعنی غیر محرمانی باشند که در کریمه حرمت
علیکم امهاتکم مذکور اند مثنی در حالتیکه دو باشند وثلث وسه سه ورباع وچهار چهار اند که از اعداد معدول هم

کدام که خواهید بخواهید عکرمه روایت کرده که در بدایت اسلام عدد زوجات منحصر در اربع نبودند بلکه هر عدد که خو
ستندی عقد کردندی تا آنکه شخصی بود که ده زن بیشتر در خانه او بودی چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیمی
که در حجر او بودی دراز کردی حق تعالی باین آیت ایشان را ازان نهی کرده و بر چهار زن قصر فرموده و نزد بعضی آنست
که ایشان در بدایت اسلام حال تحرج کردندی از اموال یتامی و تحرج نکردندی از نکاح ازواج کثیره واقتصار بر اربع
نکردندی از نکاح ازواج کثیره واقتصار بر اربع نکردندی حق تعالی فرموده که اگر میترسید که عدل نتوانید کرد
در یتیمان و بجهت آن از ایشان احتراز میکنید ازین نیز بترسید که زیاده از چهار زن بنکاح در آرید چه ما فوق
اربع در مظان عدم رعایت عدالت پس اگر از تحرج از یتامی اندیشه دارید ازین نیز تحرج نمایید چه متحرج از ذنب
را سزاوارست که از همه ذنوب متحرج باشد و از حسن و جبائی و مبرد کرده اند که این آیت متصلست بقوله و
یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی الکتب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون
ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا الآیة از قیس بن حارث روایتست که گفت پیش از نزول این هشت زن داشتم این آیت
فرود آمد گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم فرمود که چهار نگهدار و چهار رها کن من بخانه آمدم و یکی را پیش
خود طلبیدم چهار زنان از ایشان که فرزندان آنها داشتم اختیار کردم و باقی را گذاشتم و گویند از ولایت یتامی متحرج
میشدند و از زنان تحرج نمیشدند حق تعالی فرمود اگر خوف تحرج دارید و عدم عدالت در شان یتامی ... از زنان نیز
خایف شوید و نکاح عددی کنید که بر شما حلالست و تعبیر بما باعتبار صفت ایشانست و ... ایشانند
در مجرای غیر عقلا بجهت نقصان عقول ایشان و نظیر اینست او ما ملکت ایمانکم و بدانکه ازمثنی وثلث و رباع
معدولند از اعداد مکرره که آن اثنین اثنین است و ثلث ثلث و اربع اربع و غیر منصرفند بعدل و وصف چه آنها موصو
عنه بوصفت و اگرچه اصول ایشان مبنی بر صفت نیست و نصب آنها بر حالیست از فاعل طاب و مراد از ان اذنست
بر جمیع ناکحانی که اراده جمع داشته باشند از عدد مذکور خواه متفق باشد یا مختلف کقولک اقسموا هذه البدرة
درهمین درهمین وثلثه ثلثه این معنی مستفاد میشود مگر از مکرر مثنی وثلث و رباع چه اگر بطریق آحاد واقع میشد که آن
ثلثین است و ثلاث و رباع و معنی آن تجویز جمع بود این اعداد به توزیع که مقصود است و ذکر او بدون او بجهت
دفع توهم معنی مقصود است چه اگر او واقع میشد دال بر تجویز جمع بود که جایز نیست ... ناکحین را الا اخذ انواع
این قسمت روا نیست مرتبا از اجمع کنند میان این اعداد باین وجه که بعضی نکاح دو کنند و بعضی سه و بعضی چهار
و حال آنکه معنی مراد اینست تعاقب لا حرم مزید بیان این مدعا مذکور خواهد شد از قول صاحب عرفان انشاالله تعالی
فان خفتم پس اگر بترسید ان لا تعدلوا آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان فواحدة پس اختیار
کنید تا بنکاح در آرید یک زن را و بکر باید جمع کردن در میان ایشان او ما ملکت یا سریت کنید آن چیز را که

ما ملکت ایمانکم دستهای شما مراد او ما ملکت ایمانکم است یعنی تصرف شما در آن بملکیت باشد و ذکر ایمان در
مقام انتساب جهت آنست که اکثر و اغلب امور بدستهای راست میکنند مراد تسویه است میان واحده از زنان و میان
عددی از سراری و جهت خفت مؤنت ایشان و عدم وجوب قسم میان ایشان ذلک این تقلیل ازواج و اختیار
واحده یا تسری ادنی نزدیکتر است ان لا تعولوا بآنکه میل نمایید و انحراف نورزید و جور نکنید یقال عال
المیزان اذا مال و عال الحاکم اذا جار و عول الفریضة المیل عن حد السهام المسمات و بعضی تفسیر آن کرده اند بآنکه
بسیار نشود عیال شما ماخوذ از عال الرجل عیاله لقولهم اذا مانهم پس مجاز شد از کثرت عیال بکثرت مال بر
سبیل کنایت و میشاید مراد بعیال ازواج باشند و اگرچه استعمال آن در اولاد است چه سرّیه مظنه قلت ولادت
نسبت بمتزوّجه جهت جواز عزل در آن مانند متزوّج واحد و نسبت بمزوّج اربعه صاحب کنز العرفان در تفسیر و تبیین
این آیت آورده که اقسط ماخوذ است از قسط یقسط قسوطا اذا عدل فهو مقسط و منه ان الله یحب المقسطین در
اقسط از برای ازالت و سلب است مانند اشکیته ای ازلت شکایته و مراد بما طاب لکم آن چیزیست که موافق طباع باشد از
زنان که حلال باشد و گویند مراد بما طاب ما حلّ است و شک نیست که طیب در حقیقة در چیزیست که موافق
طبیعت باشد و استعمال آن در حلال مجاز است پس بنا بر اول که اضمار لازم است بنا بر ثانی مجاز و بعضی حکم بتساوی
کرده اند میان مجاز و اضمار و بعضی دیگر قایلند باولویت اضمار و تحقیق این در علم اصول است و ذکر لفظ ما در
مقام من جهت آنست که لفظ ما در مقام من بحیث لفظ ما موضوعست بمعنی شیء که اعم از من است پس بذوی
العقول و غیر آن صادقست و درین تنبیه است بر نقص عقول نساء و تفسیر ان لا تعولوا بر طریقی ایراد کرده اند
که مذکور شد و بعد از بیان سبب نزول و توجیه الفاظ مکرره و وجوه که سمت ذکر یافته نموده که اکثر فقها و مفسرین
برانند که واو اینجا بمعنی او است زیرا که لازم آید جمع میان نه زن و جمع است و بعضی واو بر حال خود میگذارند
و تجویز جمع میکنند میان نه زن و این خطاست و جهل چه جمع در حکم مستلزم جمع در زمان نیست لانک تقول لا
زید الیوم و عمرو امس و اگر لفظ او میبود توهم آن میشد که نه باشد مرکب از آن قادر باشد بر منع از اعداد ثلثه
که انتقال نماید بعد دیگر و حال آنکه چنین نیست زیرا که اگر ممکن او را نماید باشد و بر او جایز است که زیاده
از آن را در نکاح آورد ما دام که از ربع تجاوز نماید هر که تمکن از ناقص باشه میتواند که نقص عدد نماید بدون عوض
خرج چه ولو بلا جمعیت بخلاف او بجایز باشد که شخص نکاح کند اعداد مذکوره را در ازمنه متعاقبه و
حصر در اربع و عدم جواز نکاح دائمی اجماع است لقوله صلی الله علیه و آله لا یحل لماء الرجل ان یجری فی اکثر
من اربعة ارحام من الحرائر یعنی حلال نیست که آب مرد جاری شود در اکثر چهار رحم از زنان آزاد و دیگر آنکه غیلان
که ده زن داشت چون اسلام آورد پیغمبر صلی الله علیه فرمود که امسک اربعا و فارق سایرهن چهار تا از آنان زن

نگاه دار و از باقی مفارقت کن و نقل کرده از قاسمیه که طایفه اند از زیدیه که جایز است جواز نسع بجهت آنکه واو جمع
دلالت است بر او اجماع احادیث متواتره واقع نیست و نیز بنا بر قول قاسمیه لازم می آید جواز هجده زن زیرا که معنی
مثنی دو دو است و ثلث سه سه و رباع چهار چهار و مجموع هجده است و هیچکس از امت برین نرفته اند بآنکه نزد
ما عدد مذکور مباح است مر جوان رجال را اما عبید را جایز نیست نکاح اکثر از دو حره بعقد دوام یا چهار امه مالک
و داود و ابو ثور برانند که عبد حکم احرار دارند در جواز اربع و شافعی و ابو حنیفه و اصحاب او واحد گفته اند
که عبد را زیاده از دو جایز نیست خواه آنکه حره باشند یا امه دلیل ما قول حق تعالی که ضرب لکم مثلا من انفسکم
هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء که نفی مساوات نموده میان سید و عبد و این بر عموم
خود باقیست تا آنکه مخصوص شود بدلیل و دلیل ثابت شده و نیز بدانکه اجماع اصحاب ما بر جواز متعه است
و بر عدم حصر عدد در عبید در آن و این بحث بطریق استیفاد اسماعت بحرر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و نیز
اجماع جمع است بآنکه ملک یمین منحصر در عددی نیست و نه عموم لفظ آیت که یمنع موانع نیست چه ما از الفاظ
عموم است و احادیث متواتره از ایمه هدی علیهم السلام بر حصر چند برین سوال و اگر کسی در متعه منع جواز
زاید نماید از اربع بجهت صدق زوجیت بر آن زوجیت منحصر است در اربع در آیت مذکوره جوابگوییم
که این محمولست بر دوام جهت اصل کان و بجهت احادیث متکاثره در جواز زاید در متعه و بباید دانست که اقسط
بر واحده شروطه بخوف عدم عدل نیست بلکه مطلقا جایز است و تسویه میان حره واحده اگرچه بسیار باشند
که مؤنت اما احسنت و عدل در قسم میان ایشان نیست فلهذا حق تعالی اباحت ایشان کرده و آنرا بعددی مقید
نساخته و درین دلالتست بر عدم وجوب قسمت در ملک یمین و کلبی و جمعی دیگر از مفسران گفته اند که اولیا
زنی را بکسی نکاح خود دادندی مهر را گرفته هیچ از آن باز ندادندی و اگر بعربی دادندی او را بر شتر نشاندندی
و او را باهل شوهر فرستادندی و بغیر از آن شتر چیزی دیگر بآن زن ندادندی حق تعالی منع این نموده
فرمود که و آتوا النساء بدهید ای اولیا زنانی را که بنکاح غیر در آورده اند صدقاتهن کابینهای ایشان را از شوهران گرفته
ایدچه آن حق ایشانست و شما را در آن نصیبی نیست که بر آن عقد کرده ایم و صداق و صدقه بمعنی مهر است و اکثر برانند
که خطاب و ایجست یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود صدقهای ایشان را بدون مضایقه نحلة در حالتی که
آن مهرهای هدیه و عطیه باشند از شما بایشان از طیب نفس یعنی نحله کنا نحله وعطاء اذا اعطاه ایاه من طیب نفس
بلا توقع عوض و تفسیر آن بقرینه نظر مفهوم آیت بوضع لفظ و نصب آن حالیت است از صدقات یا از واوی
اتوهن صدقاتهن بحوالهد و نلجلین و بنا بر مصدریه زیرا که در معنی ایتاست و گویند مراد از نحله آنست که صداق عطیه
است از جهات تفضیل از دو برزنان و نزد بعضی نصب آن علی مات بمعنی دیانه ماخوذ از نحل فلان کذا اذا

پس حمز

جائر و اقسط اذا

۵

یعنی بدهید مهرها ایشان از جهت دیانت و دین داری و این معنی نیز حالست از صدقات یعنی در حالتی که آن دینست و شریعت
الهیست از حق تعالی که آنرا منع نموده و فرض فرموده صهیب روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر که زن
بستاند بقصد آنکه عوض آنرا بصاحبش رد نکند در دست هر که نیت خواهد بر مهری و عزم او عدم ادای آن او باشد زانیست
فان طبن پس اگر خوشدل باشند آن زنان یعنی بخوشی بخشند **لکم** مر شما را و بگذرند **عن شیء** از چیزی **منه**
از کابین **نفسا** از روی نفس یعنی بخوشدلی بخشند آنرا ضمیر منه راجعست بصداق حمل و معنی زیرا که صداق در معنی
صدقاتست چه اگر بجای صدقاتهن واقع میشد خللی در معنی راه نمی یافت راجعست باشد یا جاری مجرای اسم اشارتست
کانه قیل عن شیء من ذلک میگویند بعد از ذکر شهوات فرموده که قل انبئکم بخیر من ذلکم تمییزست از برای بیان جنس و آنرا بصیغه
توحید شده حاصل آنکه اگر بطیب نفس و خوشدلی چیزی را از مهر بشما بخشند **فکلوه** پس بخورید آن چیزی را **هنیئا**
مریئا خوردنی سازکار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال آنرا انفاق کنید بدون لحوق تبعه و عقوبت بران در انوار گفته
که حق تعالی طیب نفس را درین باب عمده گردانیده بجهت مبالغه در احتیاط تمام و ضیق مسالک در ان و بودن بعید از توجه
کراهت آن و قصدیه آن نموده یعنی بجهت آنکه لعن بجهت اگر متضمن معنی تجافی و تجاوز است و هنی مری صفتاند که قایم
مقام شده اند ماخوذ از هنوء الطعام و مرئه اذا تابع من غیر غص کانه قال هنیئا مریئا و یا صفت مصدر محذوف
منه ای کلا هنیئا مریئا حال از ضمیر و گویند هنی آنست که انسان بآن لذت یابد و مری آنچه عاقبت آن محمود باشد
یعنی تخمه و هیضه عارض آن نشود و یا عقوبتی در عقب آن نباشد و در مدارک آورده که نقله هنی و مری را از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله پرسیدند فرمود هنیا آنست که در رو گناهی نباشد و مری آنچه عاقبت آن محمود باشد
و در دنیا و در عقبی لاحق آن نشود و از عیاشی مرویست که مردی نزد امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت وجع بطن
دارم فرمود زوجه داری گفت آری فرمود که از و طلب چیزی کن از مهر او تا طیب نفس او دهد بآن عسل بخر و بآب باران
بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی میان هنی و مری برکت و سعا لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله و شفاء لما فی ...
تعا و چون آنمرد بان کرد شفا یافت و از ان مرض خلاص شد مرویست که بعضی مردمان خود را متحرج دانستند
از انکه قبول چیزی نمودند که ازواج بطیب نفس خود بایشان هبه کنند حق تعالی این آیت را نازل ساخت
و دفع حرج ایشان فرموده بدانکه بعضی قایلند بوجوب تزویج لقوله فانکحوا ما طاب لکم چه امر بحسب ظاهر
مقتضی وجوبست و این خطاست زیرا که جایزست معدول از ظاهر بدلیل قایم شده بر آنکه تزویج واجب نیست مگر
که خوف عنت باشد پس امر از برای اباحت باشد و چون در آیت متقدم امر کرد بدفع مال ایتام ایشان در حین
بلوغ بدون تصرف در ان و عقب آن ذکر کسانی می نماید که جایز نیست دفع مال ایشان و میفرماید **ولا تؤتوا**
السفهاء و مدهید ای مکلفان بسفیهان خردان ضعیف رای را **اموالکم** مالهای خود را خطاب باولیای و نسیان و ایتام و ...

است و غیر ایشان از آن کسانی که خفیف العقول اند و منعدم الرشد و اضافت مال باولیا بجهت تصرفست در ان بحق
ولایت تسمیه اجاعی که عاری از نفع اند بسفها جهت استحقاقست بعقول ایشان و استهجان بانکه ایشان از القوم
نفس خود شان کرد انند و گویند غرض تنبیهست مر هر کسی را که مالهای خود را بتصرف زن و فرزند دهد با ایشان
بخشد و بعد از ان چشم داشته باشد که ایشان رعایت او کنند در مطعم و ملبس قول اول ملایم است بآیت متقدم
و متاخر و قول ثانی اوفق بقوله **التی** آن مالهایی که **جعل الله لکم** گردانیده است خدای برای شما **قیاما**
سبب قیام معیشت و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و ضیافت تمهید آنچه راست
که حق تعالی آنرا قیام شما گردانیده بر تقدیر قیام مصدرست و مراد از ان ما به القیام است فکانها فی نفسها قیام
انتعاش الناس بدانکه نزد ضحاک مراد بسفیهان اند که ایشان آشفته اند زیرا که سفه خفت عقلست و ایشان نواقص
العقول اند و دیگران از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده که خلقت النار للسفها یقولها ثلاثا الا ان السفهاء
النساء یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله سه بار فرموده که دوزخ برای سفیهان آفریده شده بعد از ان فرموده که سفیهان
زنان اند مرویست که زنی سیاه و فصیح و ملیح نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله ما را منعت سفیهانی و هیچ وجه زنان ...
ما نیکنامی فرمود چگونه شما را مذمت کردم گفت بانک ما را سفیه خواندی فرمود که خدای شما را سفیه خوانده
در کریمه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی فرمود جهت آنکه در هر ماه چند روز نماز
نمیگذارید و بعد از ان فرمود که شما را این کفایت نیست که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را
بطرد ساخته باشد و چون کودک را شیر دهد بهر ثواب کسی داشته که اسیر فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد و چون بجهت
ارضاع از خواب برخیزد و از خواب محروم ماند در هر شبی ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او نویسد و
بعد از ان گفت این ثواب مخصوص باشد بمومنان صالحات و خاشعات صابرات که کفران نکنند زن برگشت و گفت این
نیکست و گفت این فضیلت عظیم اگر باین شرط مشروط نبودی و نزد بعضی ابن زید مراد بسفها فرزندان بالغ اند سعید
جبیر گفته که مراد مال یتیم است که در دست ولی او باشد و در کنز العرفان آورده که تخصیص سفها بنسا یا اولاد بلیتا
عدولست از ظاهر بی وجه از تحقیق و تخصیص عموم که بر خلاف اصلست و دیگر آنکه سفیه در عرف فقها آنکسیست
که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف کند و مستوجب حجر باشد که هر که متصف بسفاهت باشد در آیت
داخل باشد خواه زن خواه اولاد غیر بالغ یا بالغ **وارزقوهم** و بدهید این سفها را یعنی نفقه کنید **فیها** در ان
مال بقدر کفاف ایشان **واکسوهم** و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ذکر فیها بدون منها بجهت دلالت
بر آنکه ماکول و ملبوس ایشان در ان اموالست یعنی اموال ایشان را مکان رزق و کسوت ایشان گردانید
باین وجه که تجارت نمایند در ان و انتفاع آن تحصیل چیزی کنند و احتیاج بآن داشته باشند که از اصل المال انفاق

نمایند و بجهت آن در اند که زمانی حق تعالی نزد السفیه دو یا الفاظ معنی آنست که روزی ده در اموال ایشان است تا بر آنکه
اولیا مکنت احتجاج بآیت وجوب نکسب بالقول علیه بجهت ظاهر امر و بجهت آنکه نفقه متی آنشود و احتمال العدم وجوب
میدارد بجهت آنکه اصل عدم وجوبست و حق آنست که واجبست اشیای آن بقدر نفقه و اما زیاده برین مندوبست
قولا معروفا و بگوینه مر ایشان را بعد از منع وقولوا لهم سخنی نیکو پسندیده که تقویت ایشان بآن خوش
حال کرده مثلا کویم باشد که بگویید که این مال از آن تست و من جز نه و از لوازم بوقت بلوغ تسلیم تو خواهیم کرد
و حص او نمایند بر سلوک نمودن در طریق ثواب نزد تصرفات او در اموال خود و زنان را نیز واعده کند که که
ایشان بآن خوش شود و در آیت دلیلست بر خواب حجر بر یتیم و حین بلوغ بعدم رشد او زیرا که حق تعالی منع
فرموده است دفع مال بسفها سفه است چنانکه این معلوم میشود خواه آنکه سفیه صبی باشد یا بالغ و خواه
آنکه باصفت سفه بالغ شود و یا بعد از بلوغ و رشد طاری شود بخلاف ابی حنیفه که حجر نمیکند و بر بالغ عاقل بجهت
سفه و بتقدیر شافعی و مالک مخالف اوینند دیفصله و تصرف سفیه نزد ابو حنیفه جایز است و اگرچه موافق
مصلحت باشد و بدانکه تعلق حکم بر وصف مشعر است بعلت نزد اکثر اماد و برین خلافست که مجرد ظهور سفه حجر واقع
میشود یا آنکه موقوفست بر حکم بعضی باول رفته اند بجهت حصول علت و بعضی بثانی زیرا که مسئله اجتهادیه
است مفتقر بنظر و ضبط پس موقوف باشد بر حکم همچنین خلافست در آنکه زایل میشود حجر بزوال آن یا موقوف
بحکم حاکم و حق اول است در هر دو مسئله و حجر سفیه مختص است بتصرف مالی بجهت عدم علت پس تصرف او در ما
جایز باشد چون استیفای قصاص طلاق و غیر آن بخلاف صبی و بالغ غیر رشید چه این هر دو ممنوع عند از مطلق تصرف
و تصرف ولی یا اذن او در آن تا باشد موافقت مصلحت جایز است بخلاف صبی و مجنون که تصرف ایشان باطلست
و اگرچه ولی اذن داده و چون حق تعالی امر فرمود بر مالهای ایتام بایشان و منع کرد از دفع مال بسفها در عقب
آن بیان زمان ایشان آن می نماید بقوله وابتلوا الیتمی و بیازمائید یتیمان را قبل از بلوغ اگر مرد شد بعقل
و تغیر صاحب اموال دقایق بیع شرعی اگر بتواند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه که برسند بحد
نکاح و این کنایتست از بلوغ چه این وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان باحتلام است و انبات شعر
خشن بر عانه و پانزده سال تمام و زنان نه سال تمام است تا یکی از آن در مال مذکور مرتبه و بیان این قول صاحب
کنز العرفان معلوم خواهد شد و حتی حرف ابتداست زیرا که بعد از جمله شرطیه است فان آنستم اساس
بمعنی استیضاح است و اینجا استعاریست بمعنی تبیین یعنی پس اگر دیدید شما و یافتید منهم از ایشان
رشدا سلوک راه راست بتکرر رشد بجهت افاده معنی نوع از رشد است که آن رشدیست در تصرف اموال و ضبط
آن و اسراف از آن فادفعوا الیهم پس بدهید بایشان اموالهم مالهای ایشان را که در دست شما بود بدون تاخیر آن

حد بلوغ شرطیه جواب اذاست و متضمن معنی شرط و این جمله غایت ابتداست و جزای شرط جمله دیگر است که
آن نیز شرطیه است یعنی فان آنستم چه فاء اولی شرط اولست و فاء ثانیه کانه قیل وابتلوا الیتمی الی وقت بلوغهم
واستحقاقهم دفع اموالهم بشرط ایناس الرشد منهم و این دلیلست بر آنکه دفع اموال نکنند بایشان مادام که رشد از ایشان
مفهوم نشود بخلاف ابو حنیفه که او گفته هرگاه هفت سال از بلوغ بگذارد و مال را باو دفع کنند و اگرچه اختیار رشد او
نکرده باشند و ابن جاهد و شعبی مرویست که مال بر یتیم دفع نکنند و اگرچه ماهی شده باشد و من شیخوخت رسیده تا آنکه
رشد او ظاهر شود ولا تاکلوها و مخورید ای اولیاء و اوصیا مالهای یتیمان تلف نکنید اسرافا از روی گزاف
و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه مقرر است در شرع و بدارا دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی
شتافتن و پیش گرفتن بر بلوغ ایشان ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتابید در خوردن مال یتیمان از خوف
آنکه تا گاه بزرگ شوند مال از شما باز ستانند و در انوار و کشاف که در نصب اسرافا و بدارا بر حال است یعنی مسرفین
و بادرین کبرهم و یا بر علیه ای لاجل اسرافکم و مبادرتکم کبرهم و در کنز العرفان گفته که اولی آنست که نصب ایشان بر مصدریت
باشند زیرا که نوعین اکل اند به مفعول باشد چنانکه زمخشری گفته زیرا که شیء معلل نمیشود بنوعین و آن یکی و مفعول له
بیدا آراست ومن کان غنیا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر باشد فلیستعفف پس باید که عفت ورزد و نگهدارد
خود را از خوردن مال یتیم و دست از آن باز دارد و یستعفف بمعنی تعفف است مثل یستقر که بمعنی تقرر است و زمخشری
بر آنست که یستعفف ابلغ از تعفف است زیرا که سین مقتضی طلب زیادتی عفت است و درین نظر است زیرا که سین
مقتضی فاعلست اصل فعل را که در زیادتی آن تا مانند لکتب ومن کان و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست
ایشانست فقیرا درویش محتاج فلیاکل پس باید که بخورید مال از یتیم بالمعروف به نیکویی یعنی بقدر
حاجت در مال جنین و از باقر علیه السلام روایت کرده که مراد اخذ مال یتیم است بسبیل قرض بعد از استطاعت
رد آن برو فاذا دفعتم پس چون دفع کنید الیهم بسوی ایشان اموالهم مالهای ایشان را فاشهدوا علیهم
پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت واقع نشود و ضامن آن نگردد وکفی
بالله و بسنده است خدا حسیبا حساب کننده در روز جزا پس مخالفت امر او مکنید و از حدود در مگذرید و
و هر تکب بتصادق شوید در شهادت و محبت کردید از کاذب و ماحدا کافیست در شهادت بر ایتام بدفع اولیا اموال
را بایشان و نزد بعضی این آیت در حق ثابت بن رفاعه و عمش آمده در وقتی رفاعه فرمان یافت ثابت طفل بود عم
او آمد و حق در حجره خود پرورش میداد روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول پسر برادرم
طفلست و در حجر منست و مال او نزد منست آنرا کی دهم حق سبحانه آیت مذکور نازل ساخت و در آن امر فرمود که بعد
از بلوغ و رشد مال باو تسلیم کن و در کنز العرفان آورده که درین مقام چند احکام است اول امر بابتلای یتامی و دلالت

برجوب حجر میکند بریشان در تصرف و اکرنه سعی بود نباید وجوب ابتلای که دفع وجوب اموال ایشان بران مترتب است
دیگر آیت تمام دو تقدم در بلوغ ابتلای در بلوغ مقامه آن عدم احساست باختیار دیگری بلکه مال را تسلیم او باید
کرد در حین بلوغ با علم رشد او نزد بعضی جمهور اختیار بعد از بلوغ است و این باطلست و اکرنه لازم آید حجر بر بالغ رشید
و این باطلست باجماع سیوم اختلافست در معنی ابتلای یتامی ابوحنیفه کفته که آن دفع مالست بایشان ما تصرف
کنند در آن نزد اصحاب ما و شافعی و مالک ابتلای عبارتست تتبع احوال یتیم در ضبط اموال و در حسن تصرف
او و این وجه که مقدمست تبع او بر وجه کمال باشد لیکن اکر عقدی از و واقع شود باطل باشد و بقول ابوحنیفه لازم
می آید که عقد او صحیح باشد چهارم آنکه حتی اذا بلغوا النکاح اشارتست بغایت حجر که آن حال بلوغست که او آن
صلاحیت نکاح است و حصول بلوغ در ذکر و خنثی باحتلامست یا بانزده سال تمام نزد ما و نزد شافعیه لقوله
علیه السلام اذا استکمل المولود خمسة عشر سنة کتب ماله وعلیه واقیمت علیه الحدود و نزد ابوحنیفه هجده
سالست و اما در انثی نه سال است نزد ما و نزد شافعی حکم او حکم ذکر است و ابوحنیفه کفته که بلوغ بلغظ سوید
والساق و عصروف راس انف و اما سن را تعلق نیست ببلوغ و نزد او حکم بلوغ بسن است و اینک ابن عمر از پیغمبر صلی الله
علیه وآله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله مرا از جهاد باز داشت در عام بدر من سیزده ساله بودم و بعد
از آن در احد بمن فرمود انا من چهارده ساله بودم در غزوه خندق پانزده ساله بودم عرض جهاد کرد بر من دلالت
میکند بر قول ما در بلوغ باسنات حاصل میشود خلافست میان فقهای اصحاب ما قایلند بآن در حق مسلم
و مشرک و ابوحنیفه کفته که مطلقا حاصل نمیشود و شافعی کفته که آن دال بر بلوغ است در حق مشرکان و اما در
حق مسلمانان او را دو قولست و قضیه سعید بن معارک امر کرد بآنکه کشف عورت کنند از موی زهار که انبات
شعر او شده باشد از اهل قتال باشند و اکر انبات نشده باشد از ذراری باشند و چون این خبر به پیغمبر رسید فرمود که
ای ابن معاد حکمت بحکم الله من فوق سبع ارقعه این حکم که کردی موافق حکم خدایست از بالای هفت آسمان و مصدق
قول ماست چه این عامست و تخصیص این لاعن دلیلست پنجم آنکه لابدست با بلوغ ایناس رشد و این نزد ما عدم الحاجة
اوست در معاملات و در تصرفات لایقه باو با اصلاح دین در و شرطست یا نه شافعی کفته که شرطست پس فاسق نزد
او محجورست و نزد ابوحنیفه حجر بر او نیست و این قول اکثر ماست مکر آنکه فسق او باتلاف مال باشد که آن زمان حجر
بر او هست و شیخ قایلست بمقابله شافعی و منشای تولین خلو کلام اصحاب مفسرین است از قید عدالت و ابن عباس فرموده
که رشد آنست که صاحب آن با وقار عقل و عالم باشد و ذکر عدالت نکرده و قتاده کفته که باعقل و دین باشد و این نیز
دلالت نمیکند چه در صلاح دین حسن اعتقاد کافیست و شیخ احتجاج آورده بر وجوب عدالت بچند وجه یکی آنکه
رشد و صفی از صفات متنافیه اند و فاسق موصوفست بغی پس متصف برشد نباشد دوم فاسق سفیه است پس چکونه

8 بمعنی اعنی نیا مقطوع او را جبالتهم و بعد از نزول این آیت حضرت رسول صلی الله علیه وآله کسی را به نیم او بفرستاد و تفویض مال او بس
میکند که حق تعالی نصیب انوار ایشان ادا کرده اما بیان نفرموده تا بعد از نبیین پیغمبر که چکونه قسمت آن می باید کرد و چون
آیت یوصیکم الله که بعد ازین مذکور خواهد شد نازل شد حضرت بن آن مال را بجهة داد و ما یقول ما بیانست و این دلیلست بر جواز
تاخیر بیان از وقت خطاب و در آیت دلیلست بر بطلان تعصیب زیرا که حق تعالی فرض ارث نموده از برای صنف نساء که اکر
جایز بود که در بعضی مواضع زنان میراث نبرند جایز می بود که مردان نیز میراث نبرند لازم باطلست پس ملزوم مثل آن باشد
و بیان ملازمه نفی از کریمه مذکوره اکر کویند این مناقض بعدم ارث اخ است نابت میکویم بجهت درجه است و مراد بایت نساء
است و در در حجر نه مطلقا نیز در آیت دلیلست بر آنکه ذوی الارحام از یکدیکر میراث برند زیرا که ایشان از جمله رجال و
نساء اند که اقربای آنها فوت شده باشند و این مذهب مالیست و ابوحنیفه نیز بر نهج و عموم لفظ للرجال والنساء دلالت
میکند بر آنکه جمیع مکلفان از انبیا و غیر انبیا و این حکم شریکند پس دال باشد بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله میراث کذاشته
باشد بجهة غیر ایشان چنانکه مذهب اهل بیتست علیهم السلام و چون حق تعالی بیان رجال و نساء فرموده که میراث میبرند
در عقب آن ذکر جماعتی میکند که نصیبی از ارث ندارند و میفرماید وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت
قسمت میراث کسانی که أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ خویشان‌اند که میراث نمی برند و یتیمان که میراث نمی برند وَالْمَسَاكِينُ
و درویشان محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از مقسوم یعنی از آنچه قسمت میکنند از ترکه
ایشان خود و در امر انوار کفته که ضمیر راجعست بآنچه مدلول علیه قسمتست که آن مقسوم است و ایتاء آنکه مراد آنست
که حضار مجلس را بعضی بالغ ورثه اند چیزی از میراث بر سبیل صدقه بطریق مذکوره عطا نماید تا موجب تطیب قلوب ایشان
کرده و کویند که این امر بر سبیل وجوب بوده و بایت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بکویید مر این جماعت را
قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود با یوجر که ایشان را دعا و خیر کنید مانند عفاکم الله
اعفاکم و غیره در دادن عطیه بر بیت منهید و کویند و او بعضی اوست یعنی ایشان را طعم دهید و هم کفتار نیکو کوئید ربابعه
بعضی چیزی بدهید و بعضی را بکفتار پسندیده بجواب دهید و کفته اند که مراد بقول معروف آنست که ولی و وصی ایتام
کوید اکر این نهال از من بودی یا از خود مالی میداشتم شما را از آن محظوظ میساختیم و در کشاف آورده که نزد بعضی این آیت
منسوخ است بایت الارشاد و در نسب نزد بعضی دیکر این آیت محکم است و مستحب و در قرآن که در حین اقسام عطائی بدهی
کنند بکسانی که ذی سهم نباشند از اقارب و جیران و مسکین و یتامی و از سعید بن جبیر روایتست که ان ناسا یقولون نسخت
والله ما نسخت لکنه مما تهاون به الناس یعنی بعضی مردان میکویند که آن آیت منسوخ شده بخدا که منسوخ نکشته و
لیکن مردمان در ان تهاون میکنند و عمل بعضی بمضمون آن نمیکنند و کویند این حکم مختص است بعین اما آنچنین روایت
از ابن مسعود رضی الله عنه که بعضی خطاب نصیبست که چون امارت موت او را ظاهر شود از و قسمت اموال خود کند و وصیت

نمایند که طمعه ازان یا ریاب مذکور دهند بقول اول اشهر است و قرینه خطاب دلالت میکند بران و در مجمع آورده که ترد
ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ابراهیم و مجاهد و شعبی و زهری و سدی این آیت محکم است و غیر منسوخ و این قول از باقر علیه
السلام نیز روایت و جبائی و زجاج و اکثر مفسرین و فقها نیز برین اند و تقدیر ایشان بر آنکه آدمی کا هست که غیر خود را روزی می‌دهد
بر معنی تملیک و این جائست غیره و چون حق تعالی مردمان را بقول معروف امر فرموده در عقب آن نهی نمود ایشان را از خلاف
آن و امر کرد باقوال شدیده و افعال حمیده فرمود که **وَلْيَخْشَ الَّذِينَ** و باید که بترسند آنانکه **لَوْ تَرَكُوا** اگر بگذارند **مِنْ خَلْفِهِمْ**
از پس مرگ خویش **ذُرِّيَّةً ضِعَافًا** فرزندان ضعیف عاجز **خَافُوا عَلَيْهِمْ** بترسند بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن و یعنی
ورثه باید که با مستحقان اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده آید مراسم شفقت و مرحمت مرعی دا
رند و تفکر کنند اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بجهان مجلس در آیند حرمان ایشان که خیارات
بانه و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت با دیگران نیز جایز نشمرند و یا
امر است با وصیا با اینکه بترسید در امر یتامی و در حق ایشان بفعلی اقدام نماید که خواهند آن را بعد از وفات ایشان بند
ری ضعفای ایشان مرعی دارند و یا مراد حاضران کسانیکه اند نزد مریض اند و ایشان را بآنکه خوف خدا باعث بر اولاد مریض شده خود را
بر اولاد و شفقت ایشان بر اولاد خود پس نگذارند که مریض ضرری باولاد خود رساند بجهت صرف مال از ایشان
و وصیت آن نمودن براعغیر ایشان یا امر متعلق بموصین است بآنکه ورثه را منظور نظر خود داشته در وصیت اسراف نکنند
و بعباتکه بآنچه در جز انست صلة الذین است و تقریر انیست ولیخش الذین حالهم وصفتهم لو شارفوا ان یخلفوا
ذریة ضعافا خافوا علیهم الضیاع و در ترتیب امر بر اینها اشارتست بآنچه متصور است ازان تعلقات و در آن بعث
است بر ترحم و تحریص بر محبت اولاد بغیر خود چنانکه بر اولاد خود داشته باشد و تهدید است بر مخالفت آن **فَلْيَتَّقُوا**
اللَّهَ پس باید که بترسید از عذاب خدا **وَلْيَقُولُوا** و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت **قَوْلًا سَدِيدًا** سخنی راست
و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو و درین کلام امر ایشانست بتقوی که رعایت خشیه است بعد از امر ایشان
بخشیت بجهت مراعات مبدء و منتهی چه اول بجهت ثانی نفع نمیدهد و بعد ازان امر کرده ایشان را بآنکه با
ایتام مکالمه نمایند مانند مکالمه با اولاد خود شفقت و حسن ادب و یا امر متوجه است بمریض که قصد منع خود
نمایند از اسراف در وصیت و تضییع ورثه و پند کرو توبه و کلمه شهادت و یا امر است بحضار قسمت که عذر جمیل
و وعده حسن دهند یا موصلین و قابل بوصی شوند که موجب شوند بمجاوزت ثلث و تضییع ورثه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله نهی فرموده از وصیت ما اکثر غلب در حینی که سعد میخواست که زیاده از ثلث
وصیت کند فرمود الثلث کثیر لان تدع ورثتك اغنیاء خیر من ان تترکهم عالة یتکففون الناس ثلث مال بسیار است
پس اکتفا باو و هر آینه گذاشتن تو ورثه را نصیب توانگری بهتر است از آنکه واگذاری ایشان را بصفت درویشی که کفش دستها

در از کنند مردمان بگدائی بعد ازان نهی میکند از تناول یتیمان بدون وجه معروف بجهت ضعف و عجز و غفلت
از ایشان میفرماید **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی که آنانک از روی جور بجهت **يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى** میخورند و تلف
میکنند مال الیتیمان را تصریح حکم بر اکل که عبارت از ابتلاع و مضغ است بجهت آنست که معظم شافعیست و مراد بآن
مطلق انفاقست یعنی آنانک صرف میکنند و در معرض تلف می اندازند مال ایتام را **ظُلْمًا** از روی بیداد و ستمگری
یا در حالتی که ظالم اند در امر دنیا تناول میکنند **إِنَّمَا يَأْكُلُونَ** جز این نیست که میخورند **فِي بُطُونِهِمْ نَارًا** در شکمهای
خویش آتش و جز آتش یعنی بر میسازند بطون خود را بآنچه میکشد و راجع میسازد ایشان را باتش و این طوریه است یعنی
از آتش که ازان عظیم تر نباشد هر آتش که باشد و درین غایت تهدید است و ذکر بطون نیز بجهت تاکید است ما تعطرت
یعنی بجهت ملا ذی وقلت لبانی و حدة بدی دشب بحلی ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و از باقر نیز
ما ثور است که حق تعالی روز قیامت قومی را از قبور مبعوث کرداند که آتش از دهنهای ایشان افروخته باشد اهل عرصات
گویند که ایشان چه کسانند ندا آید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا **وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا**
و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروختی و حفص معلوم میخواند که افروخته و زبانه
کشیده باشد و تنکیر سعیر جهت عظمت آنست و ان فعلیست بمعنی مفعول بعال سعرت النار اذا لهبها و در تفسیر
کبیر مذکور است که در روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید در آتش که در درون او ازان مملو باشد
زبانه زننده و دود آتش از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون آید و بدین علامت همه کس شناسند که این اکل اموال
یتیمانست پس بدین حدیث حمل اکل بر ظاهر آنست و اعاده سیصلون سعیرا و عدم اکتفا انما یاکلون فی بطونهم نارا
غلبه تهدید است تا معلوم شود که اکل مال الیتیم سبب تام است در داخل شدن باتش دوزخ بسبب ناقص
سعیر بلك کبیره ایست از کبایر و از امام رضا علیه السلام مرویست که ادنی ما یدخل النار اکل مال یتیم بترکیز
آنچه سبب آن آتش دوزخ در آید خوردن مال یتیمانست پس فرمود که قلیله و کثیره واحد اذا کان بنیته ان لا یرده
الیهم اندك و بسیار آن یکیست هرگاه که قصد خوردن آن این باشد که آن را بیتیمان رد نکند و نیز از آنحضرت منقولست
که فی الیتیم عقوبتین اما احدهما فعقوبة الدنیا فان الله یقول ولیخش الذین لو ترکوا الخ و اما فی الاخرة فان الله یقول
ان الذین یاکلون اموال الیتامی الخ در مال الیتیم دو عقوبت روشن است یکی ازان عقوبت دنیاست که آن خوف ابتلاست
بانواع بلاها کقوله ولیخش الذین دیگری در آخرت که آتش سوزان دو دمه جزاست کقوله ان الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما و حلبی از صادق علیه السلام نقل کرده که در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نوشته که آن اکل مال الیتیم
سید رکه و بال ذلك فی عقبه من بعده و یلحقه و بال ذلك فی الاخرة بدرستی که خوردن مال یتیم باشد و بال آن باو
در دنیا لاحق او شود و بال در آخرت و بعد ازان ذکر این دو آیت فرمود مقاتل گفته که این آیت درباره مردی آمده

از عطفا آن تلم او مزید بن زید که چون برادرش فوت شده طفلی بکذاشت مال آن طفل در حجرهٔ او بودی دست تعدی دراز کرد حق تعالی این آیت فرمود هرچند درین مشارکت مزید است آیت شامل اوست و قبل ازین کذشت که در جاهلیت وراثت بقوة مردی بود در بعضی از میراث بمردان دلاور ان دادندی و زنان و اطفال را ازان محروم ساختندی و چون آیت للرجال نصیب نازل شد حضرت به بنی اعلم بن صامت فرستاد که در مال او تصرف نکنند تفریق نمایند تا مبین این آیت نازل شود بعد ازان حق تعالی بجهت تبیین این آیت فرستاد که یُوصِیکُمُ اللّٰهُ وصیت میکند یعنی امر میفرماید و عهد فرا میکیرد از شما خدا تعالی فِی أَوْلَادِکُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر سهام ایشان یا فرض میساند بحکم خود در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را بر نوعیکه لِلذَّکَرِ مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ مانند بهرهٔ دو زن یعنی سهم مرد در مقابل دو سهم زن باشد هرگاه که ضعف ذکر انثی بهم مجتمع شوند پس نصیب مرد ضعف نصیب زن باشد در انوار آورده که تخصیص بر خط بجهت قصد ست میان فضل او و تنبیه بر آنک ضعف کافیست برای تفصیل پس بالکلیه زنان از میراث محروم نباید ساخت و جمله للذکر مثل حظ الانثیین از برای تفصیل و تبیین جملهٔ اولست و رابطه دران محذوفست و تقدیر اینست که للذکر منهم حذف آن بجهت تبادر ذهن است بان و جابر روایت کرده که این آیت در حق من نازل شد در حین که بیمار بودم رسول صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد غش کرده بودم نازه آب طلبید بر روی من زد باهوش آمدم کفتم یا رسول الله چه فرمائی در قسمت ترکهٔ من آنحضرت هیچ نکفت و چون برخاست حق تعالی این آیت فرستاد که نصیب مردی از ورثه ضعف نصیب زنست و از عطا نقلست که چون سعد بن ربیعه در احد شهید شد زن و دختری ازو بماند برادرش همه مال او را اخذ کرد و هیچ چیز ازان زن و دختر نداد شکایت برسول کردند بسیار بکریستند حضرت فرمود که صبر کنید شاید که خدا در حق شما حکمی نازل کند بعد از زمانی این آیت آمد که چون شخص وفات کند اولاد بکذارد که مرد را در مقابل دو زن میراث دهند فَإِنْ کُنَّ ضمیر راجع باولادست و تانیث آن باعتبار خبرست یا بتاویل مولودات یعنی پس اکر باشند اولاد میت یا مولودات او نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مردی نبود بالای دو یعنی زیاده برد و این خبر ثانی است یا صفت نساءست یعنی زنانی که زاید باشند بر دو فَلَهُنَّ پس ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَکَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی کذاشته و معنی کلام دالست بر آنک ضمیر ترک میت است وَإِنْ کَانَتْ وَاحِدَةً و اکر باشد مولود یک دختر تنها باشد فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصف ترکه متوفی صاحب انوار کفته که در دو دختر اختلافست که حکم واحدست زیراک ثلثین از برای فوق اثنتین مقرر فرموده و نزد اکثر حکم آن حکم اثنتین است زیراک حق تعالی بیان فرمود که حظ ذکر مثل حظ الانثیین است که ان ثلثان است و این تقیض آن که فرض اثنتین ثلثان باشد و این موهم آنست که زیاده کردن نصیب بر زیادتی عدد باشد و این

فوق اثنتین

١٠

و نموده بقوله فان کن نساء فوق اثنتین و مؤید اینست که بنت واحد هرکاه مستحق ثلث باشد با برادرش نیز اولاد باشد کا اخت خود مستحق مثل آن باشد و دیکر آنک قرابت بنتین بیشتر از اختین است و فرض اختین ثلثین ست و این از قول صاحب لعرفان مذکور خواهد شد وَلِأَبَوَیْهِ و مرید و مادر میت لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مر یکی را از ایشان السُّدُسُ حصه شش یکست مِمَّا تَرَکَ از آنچه کذاشته باشد فرزند متوفی باشد إِنْ کَانَ لَهُ و اکر باشد مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه زن خواه مرد بدانک بکل واحد منهما بدل لابویه است بتکریر عامل و فایدهٔ آن تنصیص است بر آنک از ابوین مستحق سدس اند و تفصیل بعد از اجمال بجهت تاکید مدعی است فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اکر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث از پدر بدو از پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست یک بخش از سه بخش از مال و چون حصر در آیت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرموده معلوم شد که باقی نصیب اب است فکانه قال فلها ثلث ما ترک ثلثا و بیان اسهام ابوین بر تفصیل مذکور ذکر حجب ام میفرماید که فَإِنْ کَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اکر باشد مر متوفی را برادران و پدر و مادری یا بعضی پدری مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس میت را باشد شش یک آنک یعنی اخوه ثلث ام میکند سدس و اکرچه میراث نمی برند جهت آنک در رتبهٔ ثانیه اند و مراد با خوة عدد داست که اخوت ازان مفهوم و بدون اعتبار ثلث خواه آنک آن عدد از اخوین باشد یا از اخوات پس دو برادر یا یک برادر و دو خواهر و زیاده حاجت باشد و این تفصیل عنقریب بیاید ان شاء الله تعالی و این نصیبها که بجهت ورثه مذکور معروض شده و در صورتی بیسان میرسد که مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ از پس وصیتی باشد که یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ وصیت کرده شود بدان و غیر حقص بسانی و این علو بعد از ادای دین که در ذمت مورث باشد پس جار و مجرور متعلقست بما تقدم که آن قسمت همه سوارث است ای هذه الانصبا للورثه من بعد کان وصیة او دین و ذکر آن که از برای موصوعست بدون او جهت دلالتست بر آنک وصیت و دین متساوی اند در وجوب و مقدم اند بر قسمت جوانه خواه بر طریق جمع باشد یا افرادی و تقدیم وصیت بر دین با آنک متاخرست از ان در حکم بجهت آنست که مشابه میراث است و شاق بر ورثه متلعب و اما دین نمی باشد مکر بر سبیل ندرت بعد از آن که ذکر جمیل معرضه میکند که مؤکد امر قسمت بر سبیل سعادت و یا مولکه مقیده میت و میفرماید که آبَاؤُکُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُکُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما أَیُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است و بکار آینده تر لَکُمْ مر شما را نَفْعًا از روی نفع یعنی نمیدانند که از اصول و فروع ورثه کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا بشفقت و در شفاعت پس تفصیل بعضی نماید در اعطاء میراث و حرمان بعضی ازان مرویست که هرکاه درجه احد متوالدین در بحسب ورثه دیکری [illegible] شفاعت کند که درجه من کن حق تعالی اجابت آن دعوت رفع درجه او نماید بمقدار درجه شفیع دبو

حق تعالی باحوال وارث وموروث واناث بی قطع کرد سهام مواریث را وفرض گردانید **فَرِيضَةً** فرض کردنید
ذلک ثابت است **مِنَ اللَّهِ** از نزدیک خدای این مصدر موکد است یا قصد نوصیکم که در معنی یامرکم وبعرضنا علیکم است
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که حق تعالی است **عَلِيمًا** دانا است بمراتب ومصالح هریک از ورثه **حَكِيمًا** حکم کننده در تقدیر
سهام ایشان ودر کنز العرفان آورده که درین آیت چند بحث است اول در تفسیر کلمات آن که یوصیکم بمعنی
یامرکم است ویعهد الیکم فی المیراث واولادکم وچون ذکر حکم فیهم اولاد تفسیران ثانیا او قعت در تقی
حظ از جهت استیناف نکفته که من اولادکم وحذف رابطه للذکر مثل حظ الانثیین است که ای منهم جهت
دلالت است در کلام بران مانند حذف رابطه در البر الکر بستین وتقدیم ذکر جهت شرف او ست ولهذا حظ
او مضاعف است چنانکه عقل وحدیث ودین او مضاعف است وضمیر در کن نساء راجع بورثه است وتانیث
این جهت تانیث خبر است مانند من کانت امک واکانت واحدة بر بنا میچنانکه نساء جهت آنست که عرض ابنجا
امتیاز است در عدد آنجا امتیاز است در صفت ضمیر لابویه راجعست بحسب سیاق کلام مفسران است ولکل
واحدة منهما بدل بعض انکل است وباقی فواید در محل خود مذکور میشود دویم آیت دلالت است میکند براجماع
اولاد وابوین در میراث بیان هر دو نوع در مرتبه واحده باشند وهریک از نوعین میراث برند باصاحب
خود اگر احد نوعین متفرقه از نوع دیگر هم مستحق میراث باشند وجه ذکر احوال اناث که منفرد باشند وحال ابوین
با اولاد عدم ذکر حال ذکور یعنی که منفرد باشند آنست که چون بر طریق انداز ذکر اناث کرد میان واحد واکثر تفصیل
نمود معلوم شد که ذکور مساوی اند وکمتر تفصیل آن نمیخود چنانکه تفصیل آیت فرموده زوج احتیاج بذکر
ذکور نباشد سیوم بیان فرموده که واحد از اناث را نصف میراث است ونساء را که فوق اثنتین باشند ثلثان
وذکر اثنتین ننمود وجواب این آنست که در اثنتین خلاف است ابن عباس فرموده که مو انها را میراث اناث
بجهت ظاهر کریمه وان کن نساء فوق اثنتین وتردد غیر او حکم ایشان حکم با فوقست یعنی ایشانرا نیز ثلثانست واین
حقست بجهت وجه یکی نص اهل البیت علیهم السلام واجماع طایفه حقه بلکه اجماع است بر آن دویم آنکه
اگر انها را نصف میبود بر تقیید بوحدت بوجه میبود سیوم آنکه بنت واحده را با اخ ثلث است پس
ولی آنست که او را با اخت ثلث باشد فخ ثلثان ایشانرا باشد چنانکه فوق اثنتین را چهارم آنکه از برای اختین
ثلثین واجب کردانید وبنات در رحم اقرب اند از اختین پس بطریق اولی ایشانرا نیز ثلثان باشد بعد آنکه ولد
قایم مقام ولد است ومیراث او میبرد وکفته اند این بسبب آنست که ولد ولد ولد است ولهذا حرام است بنت
بنت بنت این جهت دخول ایشان بجهت کریمه حرمت علیکم امهاتکم ودیکر آنکه زوجه ولد ولد بر جد حرام است
ومنکوحه جد بر وی حرامست ودلیل دیکر آنست که اگر کسی چیزی را وقف کند بر بنی هاشم یا بر بنی علی یا اولاد ایشان در آن

داخل خواهد بود وبا وجود شایط کثیره واگر بر وقف باطل باشد وحال آنکه کسی که قایل به بطلان آن اینست
ووصیت نیز چنین است واین دلایل وارد نیست واین منسوخ ودرین نظر است اما ان اولاد بر الکر ولد ولد ولد
حقیقی میبود ودر میراث لازم باطلست باجماع پس ملزوم نیز باطلست واما ثانیا بجهت صدق نفی ولد
بر ولد واین منافی حقیقت است واما ثالثا بجهت ضعیف تمسک ایشان بتحریم در آنچه ذکر کرده اند از
خارج مستفاد میشود وهمچنین دخول در وقف ووصیت مستفاد میکردد از قرینه وچون این معنی وچون
این معنی واضح شد بدانکه هریک از اولاد نصیب کسی میبرد که متقرب بان شده پس بنت واین را ثلثان واین بنت
را ثلث اگر با هم مجتمع شوند وعلم الهدی برعکس این حکم کرده واول قول اکثر است وروایات واحادیث متواتر
متظافرست بان ونیز اجماع منعقد شده بعد از علم الهدی در قول اول پنجم آنکه هریک مر ابوین را در حین
اجتماع ما ایراد سدس است با وجود ولد خواه مذکر باشد وخواه مونث بجهت اطلاق ولد لفظ ولد وبیا
نک ولد اگر ذکر باشد بعد از اخراج سدس جمیع مال تعلق باو داده واگر انثی است نصف اصل مال موروث
وسدس هریک را ما بقی نزد ما زیاده کرده میشود بر ابوین وبنت اجمالا احما شاکرها الخوه کاین متکام را ادادن
از باما خواهد بود بنت واب زیراکه اخوه حاجب ام اند وبروایات متظافره وفقهای عامه کفته اند که اگر
آب موجود باشد وما بقی تعلق باو خواهد داشت زیراکه عصبه نیست است واگر نه تعلق خواهد گرفت بر
تعصیبات دیگر از اختین واخوات واعمام اولاد ذکور ایشان مگر اولاد اخت که عصبه نیستند اما با اثنین
یا بیشتر فاضل در ترکه نخواهد بود ونیز باید دانست که ولد ولد اینجا قایم مقام پدر خود است در مقاسمه
ابوین خلافی بر بعضی اصحاب ما که مخصوص میکردانند بابوین والجاع برخلاف آنست ششم با عدم ولد ولد ام
را ثلث مالست چنانکه این کریمه آیت کریمه نص است برین مگر که حاجب اخوت باشد که اقل ایشان دو
ذکر باشد یا چهار اناث یا چهار خنثی ویا ذکور وانثی که اینکلم آنها را سدس است ان اصل ترکه وما بقی بعد
از سدس وثلث در هر صورت برای آبا ست باجماع اصحاب ما بطلان تعقیب نزد ما واین در صورتیست
که ابوین باشند فقد احدیهما اگر نه موجود باشد همه مال از وست باجماع واگر مادر است او را ثلث است
بتسمیه وباقی بود نزد ما وفقهای ربعه کفته اند که زاید بر ثلث برای اخوت است سایر قایل شدن ایشان
بتفضیلست پس نزد ایشان اخوت حاجب ام اند نه حاجب نفس خود وچون این معنی بر صفحه خاطر
منقش شد بدانکه اینجا چند فایده است اول آنکه نزد ما حجب اخوت مشروط است بچند شرط وجود
آب دوم عدم مذکور سیوم آنکه کافر وقاتل دو نباشد چهارم همه ایشان منفصل باشند بر حمل پنجم آنکه
از ابوین باشند یا از آب دوم از فواید مذکور آنست که حجب اخوه ام را بجهت توفیر نصیب است زیراکه آب

سبب بجهت وجود لخذه او صاحب علة است پس حکمت مقتضی توفیر است بر وثاب ایشان اتفاق نماید سیوم اگر
کسی سوال کند چگونه اخوین حاجب باشند چنانک مذکور شد و حال آنک این منافی لفظ جمع است که منطوق
آیت کریمه است جواب گوییم چون اجماع برین منعقد شد پس واجبست تاویل آن اگر خواه بلفظ تثنیه
واقع میشد و مثنا و الجمع نمی‌بود نه حقیقة و نه مجاز بخلاف لفظ جمع که بر مثنی تغلیب میتوان کرد مانند تغلیب
مذکر بر مونث و مخاطب بر غایب حاصل که تغلیب اشرف بر احسن جایز است و بر جمع اشرف است زیرا که متضمن
معنی زیادتیست و لهذا جمع سلامت است بعضی را موت شرطست در مثنی شرط نیست و آن نعلت
است و غیر آن دیگر بانک مثنی جمع است در لغت چنانک زمخشری گفته و عرف طاریست بر لغت در اصول
مقرر شده است بتقدم حقیقت عرفیه لهذا اگر شخصی گوید فلان طالق محمولست بر ازاله نکاح نه غیر آن از ازاله
نقید باجبین و غیر آن از ابن عباس منقولست که حجب دون ثلثه و ما زاد نیست و اجماع بر خلاف اینست چهارم آنک
خوانست که مراد بقوله تدرون ایهم اقرب لکم نفعا نفع آخرویست بآنک بعضی ارحام شفاعت بعضی دیگر کند
پس اگر در حجر الدرفع باشد شفاعت و لعفو کند و رفع درجه او باشد بمثل خود و بعکس و نزد بعضی دنیویست
و گویند مراد وجوب نفقه است از طرفین اگر احدیهما محتاج باشد دون دیگری یعنی اگر آب محتاج و لد بر انفاق
نماید و بعکس و نزد جماعتی دیگر معنی آنست که نمیدانید که کدام از شما پیشتر از صاحب خود فوت میشود
تا منتفع شود و صاحبه وی بمال او و بعد از ذکر میراث ابوین و اولاد در بیان میراث ازواج میفرماید که وَلَكُمْ
و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه بگذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ
و اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه صلبی و خواه ولد ولد و خواه ولد ولد ولد هرچند که پایین رود
و خواه بشما و خواه از غیر شما خواه مذکر و مونث و خواه ولد ولد هرچند که پایین میرود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ
پس اگر باشد مر آن زنان را فرزند بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس بر شماست چهاریک مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه
بگذارند زوجات شما و این نصف تا ربع بر شماست مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیت که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا
وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از قضای وامی که در ذمه آنها بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان
شما راست چهاریک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته باشد خواه یک زن باشد که همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ
اگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده مذکر و خواه زیاده مونث خواه از ایشان و خواه
از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست
هشت یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابت است ایشان را مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ پس از انفاذ
وصیتی تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد در کتاب الفرائض

آورده‌اند که درین آیت بعدم ازواج بجهت آنست که ایشان ورثه‌اند بالجمیع عصبات و زوج را در لغت اطلاق میکند
بر مرد و زن با اضافه بیکدیگر و در عرف مخصوصست بخیل اتفاق از آن ضمیر میشود یا چون زوج و زوجه
و علت در تعیین نصف برای زوج و ربع برای زوجه چند چیز است یکی قول از صادق علیه السلام مر ابن ابی العوجا
را ان المرأة لیس علیها جهاد و لا نفقه و لا معقلة انما ذلک علی الرجل دویم قول صادق علیه السلام کان المرأة اذا تزوجت
اخذت و الرجل اعطی فلذلک وفر علی الرجال و بعد از آن فرموده که اناث در تحت عیال ذکر اند بر مرد است که زنان را عیال
خود گیرد و بر وی انفاق کند بر زن واجب است که مرد را عیال خود گیرد و در وقت احتیاج مرد نفقه کند او داده آن را
رد کند پس بجهت این توفیر اموال شده بر مرد ذلک قول الرجال قوامون علی النساء سیوم عبد الله ابن سنان این
مسئله از صادق علیه السلام پرسید فرمود و لا جعل لها من الصداق چهارم بر فرسنگی روایت ابو هاشم از جعفر
ابن عسکری علیه السلام پرسید که ما بال المرأة المسکینة الضعیفة و لا نفقة و لا معقلة انما ذلک علی الرجل من در
نفس خود اندیشه کردم که این همان مسئله است که ابن ابی العوجا از صادق علیه السلام سوال کرد و مثل این جواب داد
آنحضرت متوجه شده فرمود نعم هذه مسئلة ابن ابی العوجا و الجواب واحد و چون این معنی واضح شد بدانک در
این مقام چند فایده است یکی آنک مراد بولد آن ان لم یکن و لکام از آنست که ولد زوج وارث باشد یا غیر او از زوج
دیگر همچنین ولد از جانب زوج اعم از آنست که امه وارث باشد یا غیر او و یا از زوجات و یا از ماء اعم از آنک
ذکر باشد یا انثی و لدا صلی باشد یا ولد یا ولد ولد دویم شرط است در ولد که وارث باشد پس رقی
و لد کافر و ولد قاتل در حکم یاری نباشد سیوم نصیب زوجه از ربع و ثمن مخصوص است باو اگر یکی باشد اگر زیاده
از یکی باشد همه شریکند در آن بجهت ظاهر آیت کریمه و اجماع چهارم استحقاق زوجه نزد ما مخصوصست
بزوجیت دایمه پس بنکاح منقطعه میراث نبود بر قول اصح پنجم اگر زوجه آب ولد باشد از میت ارث
ترکه او میراث می‌برد و اگر ولد از غیر میت داشته باشد از ما عدای عقار اما عقار میراث نمی‌برد از قیمه
خبر بعینه قیمت و اما الابنیه و الخشاب و الاحجار قیمت از ربع یا ثمن میبرد بر قول اصح نزد اصحاب و این تخصیص
نزد امامیه است بجهت روایات متواتره از ائمه هدی علیهم السلام ششم ارث زوجه نزد ما مشروط
نیست بخلای زوجه تا حین موت چه زوجیت میکند و اگر زوجه نقع شده باشد رفتی که زوج در مرض خود
طلاق او داده باشد چه زوجه مطلقه میراث میبرد ما دام که یکسال گذشته باشد یا زوج از مرض بری
شده باشد تا زوجه متزوج شده و اجماع امامیه برینست و بعد از بیان میراث ذکر میراث کلاله میکند
وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ و اگر باشد یعنی جنسی که میراث گرفته میشود از وی كَلَالَةً کسی که نه والدین است و ولد
ندارد و در انوار گفته که این خبر کان است و یورث صفت رجل یا خنف جار و مجرور ای یورث منه ماخوذ

لوروث و با یورث خبراست وکلالت حال از ضمیر یورث و آن کیست که وله والد بعد از خود گذاشته
باشد و یا مفعول له است ومراد بآن قرابتیست که از جهت والد و ولد نباشد ومیتواند بود که رجل وارث باشد
ویورث تا خود از وارث وکلاله کسی که والد و ولد نباشد و در کنز العرفان آورده که کلاله بمعنی قرابتست واشتقاق آن
از کلالت که نقصان قوت جسمانیه است و یا از اکلیل که آنچیزیست محیط براس و وسط آن خالیست از قول صاحب
مجمع معلوم میشود و اطلاق آن بر وارث و موروث جهت آنست که هریك از وارث و موروث مناسبست
بدیگری و انتصاب آن جهت آنست که خبر کان است که رجل اسم آن و یورث صفت رجل و گویند که مفعول است
قیل نصب علی الحرب جنبا وجود آنست که نصب آن بر تمیز است زیراك یورث محتمل خود متعدد است که رفع
ابهام آن شده بقول کلالة واطلاق آن بر موروث میکند یعنی آنکه والد و ولد نگذاشته باشد و بر وارث یا نحیی
که والد و ولد نباشد واضح آنست که کلاله قرابتیست از جهت عرض نه طول چون اخوت و اخوات و اعمام و عمات و اخوال
و اولاد هم ایشان و مراد اینجا اخوت اند که منتسب تام باشند خاصه اما اولا بجهت قراءة ابی و سعد بن مالك
که وله اخ او اخت من الام و اما ثانیا زیرا که حق تعالی در آخر این سوره کلاله را اطلاق بر اختین و اخوت نموده
و ثلثان از برای اختین و همه مال برای اخوة مقرر فرموده و اینجا از برای احد سدس و از برای اکثر ثلث معلوم
میشود که اخوة اینجا غیر اخوة است که در آخر سوره است و چون مقرر اینجا سدسی است پس اینجا آنکه گذشت
پس مناسب آنست که مراد اینجا اخوة باشد از قبل ام و اما ثالثا بجهت روایات اصحاب سال منظا و اما را
بعا بجهت اجماع از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که کلاله کیست فرمود که برادران و خواهران میت
از پدری مادری و آنها که درین آیت مذکور اند مادری و آنها که درین مادری اند و آنها که در آخر سوره اند پدری
و مادری یا پدری اَوِ امْرَأَةٌ عطفست بر رجل یعنی اگر باشد زنی که از و میراث گرفته شود و کلاله وَلَهُ
و عین موروث نیز درین حکم داخلست و اکتفا بحکم آن از حکم زن بجهت دلالت عطفست بر شارك ایشان
در آن یعنی اگر موروث را اَخٌ برادری باشد اَوْ اُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِکُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی مِنْهُمَا
ازین برادران و خواهران السُّدُسُ ششیك است از میراث کلاله و مذکر و مونث یا مونث یکسانست
فَاِنْ کَانُوا پس اگر باشند اولاد ام اَکْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بیشتر از برادری و خواهری فَهُمْ پس ایشان بتمام خواه مذکر
و خواه مونث از فریقین شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ انباز اند در شریك مال که مرید ذکور و اناث زیراك انتساب
محض مونث است و این میراث بر طریق مذکور و میرث از آنا بعیست مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که
یُوصٰی بِهَا وصیت کرده شده است بدان اَوْ دَیْنٍ یا پس اداء دین غَیْرَ مُضَارٍّ حالست از مدلول علیه
یوصی که صیغه مجهول است چه این صیغه دالست بر موصی یعنی در حالتی که میت غیر زیان آورنده باشد بورثه

13

در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین از برای
کسی که در ذمه او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و دفع اوراث وَصِیَّةً مِنَ اللّٰهِ مصدر مو
کدست یعنی وصیت کرد خدا شما را وصیتی از جانب خدا یعنی حکم بهم ارث جماعت مذکوره از حق تعالی صادر
شده یا مفعول به مضار است یعنی در حالتی که ضرر رساننده نباشد میت را که حکم آن از جانب خداست
وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست و بیناست بر شما در نفع و ضرر یا در نفع و ضرر یا در وصیت بر وجه قربت و ریا
حَلِیمٌ بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناهان ایشان عفو نماید در کنز العرفان گفته که درین
جا چند فایده است اول مال زاید از سدس و ثلث بر وارث ایشان رد کرده میشود اگر سوای ایشان نباشد و
امر نزد فقهای عامه از برای اقرب عصبه میت است دوم مرتبه اخوة ثانیه است بعد از مرتبه ابوین و اولاد
پس مستقل نمیشود وارث ثانیه است با ثالث مستقل نمیشود مگر بعدم ثانیه بکلها سیوم تکرار وصیت تقدیم
آن بر میراث تاکیدات و بجال صاحب مجمع در تفسیر این آیت گفته که نزد بعضی کلاله میت است که موروث
عنه است و این قول ضحاك وسدی است و نزد غیر ایشان وارث زنده است و تقدیر اینست که وان کان رجل
یورث فی حال الکلالة لیه برادر او برادر یورث کذلك و این قول ابن عمر و اهل کوفه است و مروید اینست جابر که رسول
صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد گفتم و کیف المیراث انما یرثنی کلالة حق تعالی این آیت فرستاد پس
کلاله بسبب کلال حال میت کرده باشد و کل شده باو از اخوت و اخوات و ولد و کلاله نیستند زیراك
اصل نیستند که میت منسوب اند و ما سوای والد و ولد خارج اند زیراك انتساب ماسوای ایشان بلو بجهت اولاداست
پس برین کلاله مانند اکلیل باشد که مشتمل و محیط باشد بر حوالی راس نرسیده باشد و بفضل حسب میراث در مرتبه
اولی و ثانیه و ثالثه و احکام متفرعه بر آن در کیف و در کتب مبسوطه فقه مسطور است هو فی کل الامور
معین و نصیر و الیه المرجع و المصیر و بدانك چون حق تعالی اصول فرایض مواریث و تقسیم آن نموده در
عقب آن ذکر وعده صغرا زیر محافظت حدود و بیان وعید بر تعدی از آن و میگوید تِلْكَ آن احکامی
که سمت تقدم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و وصایا و قسمت مواریث حُدُودُ اللّٰهِ حدهای
طاعت خداست یعنی شریعت موضوعه و همچو حدود محدوده اند که تجاوز از آن جایز نیست وَمَنْ
یُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هرکه فرمان برد خدای و رسول او را در این حکمهای و غیر آن از احکام امور فقهیه
یُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنّٰاتٍ تَجْرِی بوستانهایی که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ در زیر اشجار آن جویها
خٰالِدِینَ فِیهَا در حالتی که داخل شوندگان در آن جنات جاوید باشند وَذٰلِكَ و این ادخال مطیعان بهشت بر صفت
خلود الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستگاری بزرگست نسبت حماعه در ترك جرائ انحطام دنیاست که در نهایت حقارتست

ودنیا است باسور عالیه و درجات رفیع اخرویه و تخصیص طاعت در قسمت میراث بو عدالت سو عو نند در جمع
فرایض و لجبات است بجهت عظم موقع این طاعت و ترغیب در ان و بیت ازیجا و زنان و ازین فیلست تخصیص
وعید بتعدی از قسمت میراث بقوله وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هرکه نافرمانی کند خدا و رسول او را وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ
و در گذارند اندازهای شعده و در میراث و در سایر احکام از حلال و حرام يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد خدای
او را در آتشی چه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در ان و چون مومن عاصی در دوزخ موبد نخواهد
بود مذهب صحیح پس مراد بعاصی درین آیت مستحیل و محرمات است که موجب کفر است و یا آنکه مراد بخلود مکث
طویل باشد بعلم وَلَهُ و مران عاصی مستحیل یا متعدی از جمیع حدود است عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوارکننده
یعنی عذاب او بوجه استحقاق است همچنانکه ثواب مطیع بوجه کرامت و بدانکه توحید ضمیر در یدخله و جمع
خلدین بجهت سعیت و خالدا و خلدین مقدرانه صفت جنات و نار و اگر نه واجب می بود ابراز ضمیر یعنی
کخلدین هم فیها زیرانکه جاری شده اند بر غیر انکس که این هر دو ان برای آنست و صاحب مجمع آورده که بیان آیت شده
لال میتوان کرد بر آنکه صاحب کبائر از اهل باشد در دوزخ مخلد باشد چنانکه مذهب بعضی از اهل خلاف است
زیرا که مراد آنست که متعدی از جمیع حدود الله مخلد باشد در دوزخ و این از صفات کفر است و دیگر آنکه صاحب
صغیره بلا اختلاف خارجست از عموم آیت و اگر چه فاعل معصیت است و متعدی از حدود الله و هر گاه که بلا مانع
جایز است اخراج او پس جایز باشد که صاحب کبیره نیز از عموم آیت خارج باشد بوسیله شفاعت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و بائمه هدی و صلحای امت و یا حق تعالی محض بفضل خود او را عموم کند و
نیز بجهت قیام دلیل بر وجوب قبول توبت ناچار است اخراج تائب از عموم آیت و دیگر قیام دلالت
بجواز وقوع بعفو بلاتوبه و جواز اخراج آنکس که حق تعالی در حق او بفضل فرموده باشد باسقاط عقوبت
از و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مصرح است پس بعموم خود باقی نباشد بدلایل مذکوره و چون حق
تعالی حکم رجال و نساء را در باب نکاح و میراث بیان نمود در عقب آن بیان زنا فرمود وَاللَّاتِي و ان زنانی
که جهت متابعت نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بخصلت قبیح که زنا است و تسمیه آن بفاحشه بجهت زیادتی
قبح و شناعت آنست یعنی زنا میشوند از شوهرداران که بزنا اقدام نمایند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما را مراد محصنات شد
یعنی با وجود شوهر مرتکب زنا میشوند فَاسْتَشْهِدُوا پس ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ
بر ایشان یعنی بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل را بالغ عادل مِنْكُمْ از شما که مومنان اند
بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار مرد بر زنان ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ
پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها و احتیاط است که در اول اسلام احکام عقوبت زنان زنا کار آن

ع

بر نیه چه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا در فتیکه متوفی سازد ایشان را ملک
الموت باستیفای ارواح ایشان کنند مرکب أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای تعالی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا
برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند از جنس خلاصی یابند در کنز آورده که درین مقام چند فایده است
اول نزد بعضی مراد بفاحشه ساحقه است و نزد بعضی اکثر مراد از ان زنا است و مراد بزن بعضی گفته اند که مراد
زنان محصنه اند بجهت اضافت ایشان بر ایشان چه اگر مراد غیر زوجات می بودند من النساء واقع میشد ندمن نسائکم
دوم فامسکوهن علیهن اربعة منکم دالست بر نصاب شهادة و اشتراط اسلام و ذکورة سیوم فامسکوهن فی
البیوت نزد بعضی مراد حبس ایشان است از قبیل این فعل و امساک کنایت است ازین و اکثر بر آنند که این و حبس حد
زنان و این حکم در اول اسلام بود و بعد از ان منسوخ شد بآیت جلد و در قوله حتی یتوفیهن الموت مضاف محذوف است
ای یتوفیهن ملک الموت و تحقیق آن بجهت علت است بآن بقرینه اسناد اسناد توفی به بیوت چهارم قوله او یجعل الله
لهن سبیلا نزد بعضی مراد بسبیل نکاح است و معنست از سفاح و این تمام نمیشود بر تقدیر ارادت محصنات و
کونه سبیل یعنی حکم با حجت و لهذا چون آیت جلد نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قد جعل
الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الثیب بالثیب جلد مائة و الرجم پس حکم این حدیث
امساک بیوت منسوخ شد و استشهاد باقی و احتمال دارد که مراد تو چیز باشد در حمل کنایت باشد در توفیق و در
مجمع آورده که بعضی از اصحاب ما گفته اند که اول جلد واجبست و بعد از ان رجم و حسن و قتاده و جمعی
از فقهای امامیه بر آنند اکثر ما این محض میبایند به شیخ و شیخه و اما غیر ایشان سوای رجم چیزی دیگر بر
ایشان نیست و حکم این آیت منسوخ است نزد جمهور مفسرین و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام و
ابی عبدالله علیه السلام و بعضی گفته که غیر منسوخست زیرا که حبس موید نیست بلکه ممتد است بغایتی
پس بیان غایت شی نسخ غایت نباشد کما قیل کذلک الی راس الشهر و درین قول نظر است زیرا که
متعلق بحی راس شهر محتاج نیست بیان صاحب شرع بخلاف آیت مذکوره وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی
مرد و زن که غیر محصن باشد يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما اهل اسلام آزاد فَآذُوهُمَا پس رنجانید
ایشان را به سرزنش و ملامت ابن عباس فرموده که ایشان را بزبان بدست آزار باید کرد یا مراد جلد است فَإِنْ تَابَا
پس اگر توبه کنند از ان فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید
از ایشان یعنی دست باز دارید از ایشان و صحیح است که این حکم نیز بجلد و رجم منسوخ گشته إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا
بدرستیکه خدای هست بسیار قبول کننده توبت امرا است باعراض و گوینه نزول این آیت شایعست
و اول و عقوبت کننده توبه از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان و در انوار گفته که این غایت امر است

باعراض و ترک مذهب کوینه نزول این آیت شایعست بر اولی و عقوبت زنا اذیت بوده بعد از آن حبس و بعد از آن
جلد و نزد بعضی اولی در استحقاق است و این در لواطین و در کشف ذکر کرده که اصحاب جنه قایل اند اول ابو مسلم
مراد لواطه است بیست ایشان آن بلفظ تذکیر و نزد اکثر مفسرین مراد زناست و ضمیر تثنیه راجع بفاعل و مفعول بر
سبیل تغلیب دویم نزد بعضی مراد باذی توبیخ است و استخفاف و بنابرین آیت منسوخ نکشته چه این حکم ثابت
مطلقا بلکه منسوخ اختصار است برین حکم و بر قول ابو مسلم ممکن حمل آن بر قبیل زیراک آن حد لواطه است
والطلاق اذای منصرف بالغ مر ایشان مشود که قبلست و فرا گرفته این آیت من حیث التلاوة موخر است اما من حیث
النزول مقدم است و کویند مراد باذی حده مکر است که آن جلد و تعزیر است همچنانک حدیث جلد و رجم است
سیوم قوله فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما دالست بر آنک زانی چون توبه کند قبل از رفع زنانی او بحاکم حد
از و ساقط شود و اما بعد از رفع و حضور و اگر زنا باقرار او ثابت شده باشد امام مخیرست در اجرای حد و اگر
ثبوت آن به بینه بوده باشد حد محتست و مراد باصلاح استمرارست بر توبه و قوله ان الله کان توابا ای
کثیر القبول للتوبة و این تعلیل اعراضست و از وافا رحیما اشارتست بآنک قبول توبه تفضل است و نکته
نزد بعضی مراد باللذان شاهدانند بزنا قبل کمال نصب شهادة و مراد باذی حد ایشانست که آن فریه است و آن
ضعیف است انتهی کلامه و در مجمع مذکور که در اللذان سه قول است یکی آنکه مراد رجل و امراة است و این قول
حسن و عطاست دویم بمعنی البکران است از رجال و نسا و این قول سدی و ابن زید است سیوم بمعنی اللذان
الرجلان الزانیان و این از مجاهد نقل است و درین قول نظر است زیراک این هنگام سه را ممنوع خواهد بود دیگر
معقول آنست که وعده و وعید بلفظ جمع باشد تا شامل هر فردی از افراد مکلفین باشد و یا بلفظ واحد بجهت
دلالت آن بر فردی از افراد فاحشه در آیت اولی نزد مجاهد مستحقست و در آیت ثانیه لواط و حکم اثنین نزد او
ثابتست و غیر منسوخ و باین تاویل اهل عراق نظر کرده حد را در لواطه و سحق جاری نمیسازند و این قولیست
بعید زیراک نزد جمهور مفسرین فاحشه در آیت بمعنی زناست و حکم این آیت منسوخ است بحدی که مفروضست
در سورة النور و در حبس و اذای اختلافست حسن گفته که اذی در اول امر بوده نزول آیت اخیره قبل از آیت
او الحبوة بی اولی اذاست و بعد از ان حبس و بعد از ان جلد یا رجم و سدی گفته حبس و ثیبین است و اذی
در بکرین و نیز گفته که در آیت دلالت است بر نسخ قرآن بسنت زیراک این آیت منسوخ شده برجم و جلد
و کسی که تجویز این نمیکند نسخ قرآن از سنت میگوید که این آیت منسوخ است بجلد در زنا و رجم بان اضافت
شده نه که رجم ناسخ آن گشته باشد و اما اذی در آیت منسوخ نیست زیراک زانی را ایذا و تعسف بباید کرد
بر فعل او و داد او را بر ان مذمت نمود لیکن اقتصار بران نمیباید کرد بلک جلد یا رجم را بآن اضافت میشود

و بیانک حق تعالی چون خود را تواب و رحیم وصف نمود در عقب آن بیان شرایط کرده میفرماید که انما التوبة
علی الله انما ماخوذ است از ناب علیه اذا قبل توبته یعنی جزین نیست که قبول توبه بر حق است یعنی در حکم لا
ست که محتوم باشد است بر خدای جهت مقتضای وعده او و مراد آن است که اگر چه قبول توبه در نفس الامر بر
سبحانه لازم نیست عقلا اما چون وعده فرموده بر و لازم است که با دو فا کند چه که خلف در ان متصور
نیست و انما بمعنی حصر است یعنی حق تعالی توبه قبول نمیکند مگر للذین برای کسانی که یعملون السوء
میکنند بدی را بجهالة در حالتی که ملتبس اند بنادانی و سفه چه ارتکاب ذنب سفه است و تجاهل
و لهذا قیل من عصی الله فهو جاهل حتی ینزع من جهالته و میاطی گفته که گناه مومن بجهل است نه از روی
شک و عناد و جحود و استکبار و میشاید که مراد جهل او باشد بعقوبت آنچه کسانی که عاقل باشند و دانا بقبح
معصیت و با خبر از حال نشاه آخرة و عقوبات آن نفس خود را در دام مکر و حیله و وسوسه شیطان
نمی اندازند و متابع شهوات نمیشوند تا بجهت آن مرتکب فعل قبیح شوند و در مجمع آورده که علما درین آیت
جهالت را بوجوه متعدده و عقوبات تفسیر نموده اند یکی آنک هر معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالت
است و اگرچه عمدا و قصدا صادر شده باشد زیراک جهل داعی او شده بآن و ندرویش آن نموده در نظر او
و این قول ابن عباس و مجاهد و قتاده است و مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرموده که کل
ذنب عمله العبد و ان کان عالما فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیة ربه فقد حکم الله سبحانه قول یوسف
لاخوته هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون فنسبهم الی الجهل لمخاطرتهم بانفسهم فی معصیة
الله هر گناهی که بنده میکند و اگرچه عالم باشد بان او حقیقة جاهل است چه بمخاطره میکند بنفس خود در
معصیت خدا خود و حق تعالی حکایت کرده از قول یوسف برادران او که هل علمتم الخ و نسبت داده ایشانرا
بجهل بجهت مخاطره ایشان بانفس خود در معصیت حق تعالی دویم آنک معنی بر نحویست که ایشان نمیدانند
که آنچه در معصیت است از عقوبات در نشاة آخرة همچنانک پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا بعلم الیقین و
عین الیقین میداند و این قول فراست سیوم آنک نمیدانند که آنچه میکنند از ذنوب و معاصیست پس اینک اقوام
بآن نمایند بلکه بجهت خطاء ایشانست و یا بجهت تفریط در استدلال بر قبح ان در ما فی تضعیف این قول
کرده بآنک خلاف اجماع مفسران است و دیگر آنک موجب آن میشود که گناهی که بر سبیل علم و عمد از کسی
صادر شود توبه نداشته باشد و زجاج گفته که ذکر جهالة بجهت آن است که اختیار لذت فانیه محض جهل است
بر کسی که بجهت لذة فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل که حق تعالی قبول توبه نمیکند مگر برای کسانی
که از روی جهالت مرتکب عمل قبیح شوند ثم یتوبون پس توبه کند و بازگشت نماید بحق تعالی من قریب از زمان

نزدیك یعنی پیش از حضور موت چرا که حیات دنیا قریب است نسبت بحیات اخرویه کقوله متاع الدنیا قلیل
پس توبه مقبول باشد قبل از نزول موت لقوله حتی اذا حضر احدهم الموت و این قول اکثر مفسران است و من برای بعض
است یعنی توبه کند در هر چیز از زمان که قبل از موت باشد و حسن و ابن عمر نیز تفسیر قریب کرده اند بما لم یعاین
الموت یعنی قبل از آنکه موت را معاینه و سدی گفته که مراد بقریب قبل از مرض است یعنی در ایام صحت توبه کند
پیش از آنکه بمرض مبتلا شود یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و جهت آن رجوع متعذر شود
و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه مقدار فوق ناقه باشد و از امیر المومنین صلوات الله
علیه پرسیدند که اگر چند بار تائب بمعصیت عود کند و باز توبه مقبول باشد فرمود که یغفر الله که حق تعالی
اولیا مرزد گفتند الی متی تا کی حق تعالی توبه او قبول کند فرمود تا آنکه شیطان از و کناره کند و دیگر او را بر
عود معصیت ندارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکورست قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی آخر
خطبه خطبها من تاب قبل موته بسنة تاب الله علیه ثم قال و ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر تاب
الله علیه ثم قال و ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه ثم قال و ان یوما لکثیر من قبل موته بساعة
تاب الله علیه ثم قال و ان الله الساعة لکثیرة من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوی بیده صلی الله علیه و
آله الی الحلقة تاب الله علیه معنی حدیث باین راجع است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خطبه
آخرین فرمود که هر کو توبه کند پیش از موت بیکسال حق تعالی توبه او قبول کند و بعد از آن گفت یکسال بسیارست
که هر که توبه کند بیك ماه قبل از موت حق تعالی قبول کند توبه او را باز گفت که ماه نیز بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگ بیك روز حق تعالی او را به پذیرد و بعد از آن فرمود که روز نیز بسیار است که توبه کند بساعتی پیش
از مرگ حق تعالی قبول نماید توبه او را باز گفت که ساعت نیز بسیار است هر که توبه کند در حالتی که نفس او رسیده
باشد بحلق او حق تعالی قبول توبه او کند و ثعلبی نیز باسناد خود این حدیث را از عباده بن صامت روایت کرده الا
آنست که در آخر آن فرموده که ان الله یقبل التوبة عبده ما لم یغرغر یعنی بدرستی که حق تعالی قبول میکند توبه بنده خود
مادام که جان در گلو نگردیده باشد و نیز ثعلبی از حسن نقل کرده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرموده
که شیطان ملعون بحضرت پروردگار خطاب کرد باین عبارت که و عزتك و عظمتك لا افارق بنی آدم حتی
تفارق روحه من جسده یعنی سوگند بعزت و عظمت تو که از فرزندان آدم جدا نشوم تا آنکه از تن او جدا نشود حق تعالی در جواب
فرمود که و عزتی و عظمتی لا احجب التوبة من عبدی حتی یغرغر یعنی بهای بعزت و عظمت خود سوگند میخورم که باز
ندارم توبه را از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره او رسد پس خلاصه معنی احادیث مذکور آنست که توبه
عاصی در همه حال مقبول است اگرچه در مرض الموت و بعد از ظهور و علامات موت باشد تا آنکه روح

او عند غرغره آید در تفسیر عین المعانی آورده تا بیچاره که بیك نفس پیش از مرگ توبه سالك بطریق امتحان میگویند که رو
میگویند که وقت آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ
معلوم نیست پس بهر نفسی بر آدم دم آخر نفس باید کردن و از رجوع عصیان او غافل نباید بودن ای غافل مشو
ای عاصی یاد در تندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بعد از توفیق آن گناه توبه
کرده باشند یَتُوبُ اللَّهُ قبول توبه کند خدا تعالی و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ برایشان این وعده است بوفا با آنچه
وعده بآن داده و بر ذات خود نوشته و فرض کرده بقوله انما التوبة علی الله وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا با
خلاص تایبان توبه حَكِيمًا ثواب کار پس تایب را عقوبت نکند و با حکم کننده بآنکه تایب را عقاب نباید
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آن کسان را که اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بر آنها حَتَّىٰ
إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از آنها را موت یعنی که علامات موت را مشاهده
کنند و رجا از حیات منقطع سازد قَالَ إِنِّي گوید بیچارگی من تُبْتُ الْآنَ توبه کردم اکنون مراد از این
توبه است از فساق اهل ایمان تا حین علامت موت گویند این سخن در شان توبه منافقان است و توبه ایشان
اسلام بحسب باطن باشد و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نیز توبه
مقبول نیست مر آنها که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند توبه عاصی ندم است از معاصی
و توبه کافران ایمان آوردن یعنی در وقت سوق روح از جمیع اهل اسلام و با منافقان و کافران توبه مقبول
نیست زیرا که این از قبیل ایمان بایس است و آن سود ندارد بقوله فلم یك ینفعهم ایمانهم لما راو باسنا و در انوار
گفته که حق تعالی تسویه فرموده میان آنکس که تسویف توبه کند تا حضور موت از فسقه و کفار و میان آنکس
که بر کفر بمیرد در نفی توبه بجهت مبالغه در عدم اعتداد بتوبه در این حالت و کانه قال و توبة هولاء سواء و گویند
که مراد بالذین یعملون السوء عصاة مومنان و بالذین یعملون السیات منافقان بجهت تضاعف کفر و عید
ایشان و بدی اعمال ایشان و بالذین یموتون و هم کفار و عده مجمع آورده که اجماع اهل تفسیر آن است
که این آیت متناول عصاة اهل اسلام است الا ربیع که قایل است بآنکه آن در شان منافقان است و این صحیح
نیست زیرا که منافقان از جمله کفارند و کفار مبین شدند بقوله تعالی و لا الذین یموتون و هم کفار چه معنی
آن این است که لیست التوبة ایضا للذین یموتون علی الکفر ثم یندموا من بعد الموت و عدم قبول توبه در حال
یاس با آنکه از جمله حیات است بجهت آنست که صحبه در وقت محاسبه بفعل حسنات و ترك قبایح بس
خارج باشد از حد تکلیف زیرا که در این حال مستحق مدح و ذم نیست و هر گاه که تکلیف از وی منقطع باشد توبه
از وی صحیح نباشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان غیر مقبول أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی مطلقا

یاسنا نفان که در حین موت توبه کنند که از ان اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت یعنی خلق عذاب
کرده ایم برای ایشان و باطل بعد ل خود واجب کردانیده ایم دخول ایشان را با آتش در جحیم آورده که رود معنی یعنی
بعدل عذابا الیما عذاب درد ناک را و لک اشارتست بالذین یموتون وهم کفار زیرا که ایشان اقرب اند بعذابا
الیم ان الذین یعملون السیات و یا معنی آنست که اکر خواهیم با عصاة اهل اسلام بعدل معامله کنیم و ایشان را عذاب
سازیم و عفو نکنیم ایشان را بفضل و حاصل فایده این قول اعلام ایشان باشد از عقاب و نکال و اکر مراد غیر عصاة مسلمین
باشند معنی آنست که البته ایشان را بعذاب الیم کرفتار کردانیم چه کریمه و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مناول
مشتبه نیست بلکه نسبت با اهل کبایر مومنین که قبل از توبه فوت شده باشند زیرا که مطیع تایب از تحت عفو
نکنند و نه تایبان ایشان را و کافر نیز از مشتبه خارج است زیرا که باتفاق حق تعالی اهل کفر را بیامرزند پس
در تحت مشتبه باقی نماند مکر مومن موحد که مرتکب کبیره شده باشد و توبه نکرده متوفی شده باشد
و قد یجمع این آیت منسوخ است بایت و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء زیرا که این حکم است از جانب الهی و نسخ
در احکام جایز است همچنانکه در اوامر و نواهی و نسخ ممتنع نیست مکر در اخبار که کسی کوید آن کنا کنا
و بعد از آن کوید لم یکن کذا و یا در مستقبل کوید لا یکون کذا و بعد از آن کوید یکون و این وجه صحیح نیست
زیرا که اعتقاد از دست در مورد خبر بی نسخ در و جایز نباشد همچنانکه در سایر اخبار تذنیب در تحقیق
توبه و احکام بدانکه حقیقت توبه رجوع بنده است از کناه و پشیمانی از آنچه از و صادر شده از افعال قبیحه
و معاصی بشرط آنکه عازم باشد بترک معاودة و از انما تقبل ما یابد که توبه از قبیح بقبح باشد پس اکر کسی توبه
کند از خمر از این حیثیت که خمر موافق مزاج او نیست آن توبه فی الحقیقه توبه نباشد زیرا که در این صورة بازایستا
از شرب خمر از برای صحت بدن است نه از برای شرب خمر که قبیح است و توبه از معاصی واجبست زیرا که دفع ضرر
معصیت است که آن عقوبت الهی است و دفع ضرر واجبست عقلا و نیز توبوا الی الله توبة نصوحا دالست
بوجوب آن و باید دانست که توبه انبیاء چنانکه قرآن مجید ناطق است بآن محمول است بر ترک
مندوب و رجوع بارتکاب فعل آن زیرا که فعل قبیح و معصیت ایشان در مذهب اهل حق متصور نیست
و بدانکه علما را در صحت توبه از بعضی قبایح دون بعضی خلافست بعضی برانند که توبه از بعضی بی از جمیع
صحیح نیست زیرا که توبه از قبیح بقبح می باید از برای غرض دیکر چنانچه معلوم شد پس اکر از بعضی واقع شود
بخصوصیت نه از جمیع هر آینه لازم آید که آن توبه از آن بعضی قبیح بوده اما آنچه اهل تحقیق بر آنند اینست
که توبه از بعضی معاصی دون بعضی صحیح است زیرا که افعال عباد بحسب دواعی و قصود ایشان واقع
میشود و چون چنین باشد پس تواند که داعیه بعضی افعال راجح باشد بر داعیه فعل دیکر بر آنکه داعیها

"باتخیه مستحق آن باشند"

مستقبل

راجح باشد مخصوص بوقوع شود تقوی از آن دیکر بسبب رجحان داعیه درین مقام کاه باشد که کثرت کناه جز باشد از
بعضی قبایح دون بعضی و کاه باشد که عظم آن باشد در نظر تایب که آن استعظام در دیکری نباشد چون شرب
خمر و غیبت چه این هر دو اکرچه قبیح اند لیکن وعید زواجر از شارع در اول بیشتر از دویم و قبیح در اول اعظم است
و بدانکه ذنب بر دو قسم است یکی آنکه در حق از حقوق حق تعالی باشد و دویم متعلق باشد با حقی از حقوق آدمی
و اول بر دو قسم است یکی آنکه از قبیل فعل قبیح باشد چون شرب خمر و زنا و دیکر آنکه از قبیل اخلال بواجب
باشد چون ترک صلوة و ترک زکوة و در قسم اول همین توبه کافیست که ندم است بر فعل آن در ماضی و
عزم بر ترک آن در مستقبل و اما قسم دویم حال او بحسب قوانین شرعیه مختلفست پس بعضی از آن از این
قبیل است که با وجود توبه قضای آن واجب بود چون ترک صلوة و در بعضی دیکر با وجود توبه لازم است
که آن ادا کند چون ترک زکوة و در بعضی دیکر ندم کافیست چون ترک صلوة جنازه و اما آن ذنب که متعلق
باو حق آدمی پس با وجود توبه درین صورة اکر حق مال باشد واجبست که آن مال را رد کند بمالک او و اکر حق آن حق
قصاص باشد باید که خود را تسلیم کند بولی مقتول تا او را قصاص بکند یا از و عفو کند اکر ایذا او باشد از جهت
غیبت پس با وجود توبه اعتذار آن واجب باشد و اکر اضلال او باشد واجب بود که با وجود توبه ارشاد او
کند و لعود از آن معتقد او باز کردد و باید دانست که آنچه کفتیم از رد و تدبیر ندم از توابع توبه است نه از اجزای
توبه بلکه قیام بتابع واجبی دیکر است خارج از حقیقت توبه پس اکر تایب بتوابع قیام ننماید توبه او صحیح باشد
و ترک تابع از قبیل ذنب مستانف باشد پس از آن نیز توبه واجب بود مثلا اکر کسی توبه از قتل کند و تسلیم نفس
خود نکند از برای قصاص هر آینه این معصیتی باشد و این قادح نباشد در صحت توبه از قتل و بدانکه عدم قیام
تایب بتابع توبه قرینه عدم صدق او کردد و این ندم و قیام او بتابع دلیل او بر صحت ندم و نیز باید دانست
که توبه مسقط عقابست باجماع و لیکن خلافست در آنکه سقوط عقاب بتوبه واجبست یا تفضیلست
و آنچه علماء امامیه بر آن اند این است که اسقاط عقوبت امریست بتفضل وی و واجب نیست بلکه وقوع
این از حضرت ثواب بر سبیل تفضیلست و جمعی از غیر امامیه بر آنند که اسقاط عقوبت بر سبیل وجوب و این
بر سبیل وجوب و این فرقه معتزله اند از فرقه اهل سنت زیرا که در مذهب ایشان هیچ چیز بر خدای واجب
نیست تم مبحث التوبه آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زنی جز از و باز ماندی
پسری متوفی که از زن دیکر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر
آن زن انداختی و او را بدین علت در تصرف خود آوردی پس اکر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده
بود او را نکاح در آوردی و الا دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس

می داشتی با مهیر آنچه که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کسی گذاشتی و خود را از حبس او خلاص ساختی و یا بمرگ
و میراث او این کسی می بردی و اگر آن زن قبل القای ثوب برو با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی با بودی
بودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس که زنی دیگر داشت نام او محصن کبشه
بخت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضاره آغاز کرد و غرضش آن بود که هر چه دارد بدو دهد کبشه
صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید که یا رسول الله نه میراث زوج [illegible]
گذارند که بشوهر دیگر روم سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که بخانه باز گرد و بپای اضطراب در دامن
اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین
بلا مبتلا بودند روزی دیگر بدرگاه نبوت پناه آمده معروض داشتند که یا رسول الله کلنا کبیة جام
زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت این قضیه پوشیده حق تعالی از روی رافت این آیت فرستاد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ
آنکه میراث گیرند از زنان كَرْهًا از روی نا بایست و کراهیت ایشان و باز گذارید که متزوج
شوند تا بعد از موت ایشان میراث ایشان را تصرف کنید و گویند معنی آنست که حلال نیست شما را باکراه
نکاح زنان را میراث گیرید و نگذارید بشوهر دیگر روند چنانکه میراث را چون تصرف در آرند و غیر را از آن منع
نمایند یا زنان را میراث گیرند یعنی تصرف کنید در ایشان بدون عقد نکاح سابقه تصرف در میراث و بنا برین
تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بران نمیکند که بطوع و رغبت زنان ایشان را میراث توان گرفت بدون
عقد نکاح جهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة
املاق چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید این زنان را از
تزویج این عطف است بر ترثوا و لا برای تاکید نفی و اصل عضل تضییق است یقال عضلت الدجاجة ببیضها
گویند که خطاب بالازواج است که تنگ گیری میکردندی با زنان تا از سر مهر در گذرند و اکثر
بر آنند که خطاب بمردانی که زنان را از تزویج تا چون بمیرند میراث بایشان رسد نه بشوهران
و اولاد ایشان و نزد بعضی کلام اول تمام شده بقوله کرها و این کلام مستانفست و لا برای نهی و خطاب
بازواج یعنی ای شوهران حبس و تنگ گیری مکنید با زنان خود لِتَذْهَبُوا تا ببرید بِبَعْضِ مَا
آتَيْتُمُوهُنَّ برخی از آن داده اید بایشان از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ بکاری
زشت که آن نشوز است و سوء عشرت و عدم تعفف که درین صورت جایز است طلب خلع از و کردن و
استثنا از اعم ظرف است و تقدیرش اینست که لا تعضلوهن للافتداء فی وقت الا وقت ای یأتین بفاحشة

به منع میکردند

یعنی بان نماید زنان را جهت و آخر بعوض ایشان خود را از حبس شما با عطای مهر و رجوع وقتی از اوقات مگر در وقتی که
ایشان نمایند بفاحشه یا مفعول له است ای لا تعضلوهن لعلة الا ان یاتین یعنی میکنید ایشان را و تنگ گیری مکنید
نمایید بجهت علتی از علل مگر بجهت اتیان نمودن ایشان بخصلتی قبیحه مُبَيِّنَةٍ که روشن شده باشد یعنی ظاهر
و آشکارا از ایشان و حفص و ابن کثیر بکسر یا خوانده اند بر صیغه معلوم یعنی فاحشه که روشن کننده باشد حال
ایشان را در جمع آورده که لا تعضلوهن علما را چهار قولست یکی آنکه حق تعالی زوج را امر کرده بتخلیه زوجه خود
هرگاه که او را در وی حاجتی و رغبتی نباشد و عدم امساک او جهت ضرر رسانیدن بوی تا سبب آن خود را ببعضی
از مال با آن خود را قبل نکاح او خلاص شود و این قول ابن عباس است و قتاده و سدی و ضحاک و مروی از ابی عبد الله
علیه السلام دوم مراد وارث است که حق تعالی نهی او کرده از منع مراد از تزویج چنانکه در زمان جاهلیت و این
قول حسن است سوم آنکه مراد مطلق است یعنی باید که مطلق منع مطلقه میکند از تزویج چنانکه در جاهلیت
که زنان مطلقه منع میکردند مگر باذن ایشان و اگر خاطب ایشان را عطیه میداد خلیه او را قبول میکردند و اگر نه منع
اوی نمودند و این از ابن زید منقول است چهارم خطاب بولی است که منع زن نکند از نکاح و این ماثور است
از مجاهد و قول اصح و اظهر است و در فاحشه نیز دو قول است یکی آنکه مراد بان زنا است و این از حسن و ابی قلابه و
سدی روایت است یعنی اگر زوج مطلع شود بر زنای زوجه او را جایز است که اخذ فدیه کند از او دوم یعنی نشوز
و این قول ابن عباس است و اولی حمل آیت بر همه معصیت و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام و قد معظم
مفسرین استثنا از احتمال و نزد جبائی و ابو علی از حبس و امساک لقوله فامسکوهن فی البیوت الا آنات
که نزد ابو علی آیت منسوخست و نزد ابو مسلم غیر منسوخ و از امام روایت است که در بدایت که بدایت
اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او استرداد صداق او بوده و چون آیت جلد فرود آمده منسوخ شد
وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان که بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی در قول و فعل و نصفت در نفقه و
مسکن بر وجهی که حق تعالی شما را بآن امر فرموده اگر چنانکه ایشان با شما زندگانی نیکو کنید و بیا موزید ایشان را
احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی بهتر از آن نیست چه آن زاجر جمیع فواحش و قبایح است فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ
پس اگر نخواهید ایشان را از نا صحبت ایشان کراهت داشته باشید فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه
شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای بیافریند برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا
نیکوئی فراوان یعنی شما باشید از ایشان چه نفس کاماست که هرگاه آنچیزیست که اصلح است در دین و چیز آن در آن
اکثر کاهست که هیچ چیزیست که خلاف اینست پس باید که نظر شما بچیزی باشد در دین و این اقرب بخیر و موجب
مثوبت جزاست که تا مقام آن واقع شده ای فان کرهتموهن فاصبروا علیهن فعسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم

بعضا کر صحبت ایشان کراهت داشته باشید بر آن صبر کنید و در طلاق ایشان تعجیل مکنید شاید که خیر کثیر در ضمن آن باشد
حاصل که آیت متضمن حثّ است بر صبر ازواج در مکروهات زوجات و ترغیب در امساک ایشان با وجود کراهت از
صحبت ایشان که گاهی خوف ضرر نفس و دین و مال نباشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زنی صاحب جمال میدید زن خود را
ناشایست و بحرمت میداد و او را مهر بخشانید تا آنکه زن تنگ آمده از سر مهر میگذشت و مرد او را طلاق میگفت حق تعالی
منع این نموده فرموده که وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از
ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زن مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ
یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مالی بسیار بجهت کابین جمع ضمیر باعتبار آن است که مراد بزوج اسم
جنس است فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ پس فرا مگیرید از آنچه بوی داده اید شَيْئًا چیزی را خواه اندک و خواه بسیار و بعد از آن
بر سبیل انکار و توبیخ میفرماید که أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و حرامی ظاهر
و هویدا در انوار و کشاف گفته بهتانا بر حالیست بمعنی باهتین و آثمین یعنی در حالتی که ستم کنان و گناه کاران
اید و یا بر علیه مانند قعدت عن الحرب جبنا چه اخذ بهتان است و اقتران با اسم بهتان در قول بعضی و اثما کنایات
کرباهت مکذوب علیه باشد و حیران سازنده او استعمال آن در فعل بمعنی باطل و لهذا مفسران در مقام تفسیر آن بباطل
حل کرده اند و میتواند بود که معنی کذب منزل کند چه شوهر چون مهر از برای زن فرض کرده و برات کوابه گرفته پس اگر
استرداد آن کند گویا مدعی استبدال نیز جایز است بجهت آنکه استبدال توهم جواز استرجاع است که از حیثیت آنکه
توهم این میشود که زوجه ثانیه قائم مقام زوجه دیگر اول باشد آنچه اول اخذ کرده و بر او باشد پس حق تعالی
بجهت رفع این توهم نهی اخذ را مقید باشد باستبدال کرد اند و اگر نه حقیقت معنی آنست که اگر اراده طلاق
داشته باشند خواه باستبدال یا بغیر آن استرداد و صداق میکنند از ایشان وَكَيْفَ و چگونه میکنید و چه وجه
جهت این تعجبات از حق تعالی یعنی عجیب است از اینکه تَأْخُذُونَهُ فرا بگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى و حال
آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی شما بر بعض دیگر و همزه برای انکار استرداد و مولفی کنایات است از مباشرت
یعنی بسیار نکیر مذموم است که استرداد مهر کنید با آنکه ملابسه مباشرت کرده آید با ایشان و حق صحبت و خلوت
در میان افتاده و مهر را لازم گردانیده وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی
استوار در انوار گفته که مراد بآن کلمه ایجاب و قبول است در نکاح و در حدیث آمده که استحللتم بکلمة الله و یا مراد
معاهده است در وقت عقد حق صحبت و مانند آن یا آنچه که بحسن معاشرت و مفارقت و ملاحظه حق تعالی
از مردان فرا گرفته در شأن زنان و اشیاق آن نموده بر ایشان بقوله فامساک بمعروف او تسریح باحسان و صاحب
کنز العرفان در تفسیر این آیت فرموده که قنطار یعنی مال کثیر است و بیان آنست که شخص را فعل با قوال مشوب

سازند که از آن بری بوده باشد و چون بشنود او را بسیار بد آید و بجهت آن پریشان و مضطرب و حیران شود و التفات
اثما بر مفعول له است الا آنست که بهتان سبب فاعلیت و اثم سبب غائیت یا بمعنی که سبب اخذ مال بهتان بر زوجه و لحوق
راجع است یا لام بر لام مقدر در اثما دو لام عاقبت باشد زیرا که احتمال بجهت اثم است و نمی تواند بود که نصب آنها
بر حالیت باشد بمعنی باهتین و آثمین چنانکه زمخشری گفته زیرا که اخذ بهتان نیست بلکه مسبوقیت بآن همزه و
استفهام کیف بر سبیل انکار است و مثلا بمعنی نظیر الحسا سر افضی بعضکم و افضا بمعنی وصول است و اینجا کنایت
از جماع است و میثاق غلیظ عهد وثیق است و مجاهد و ابن زید گفته اند که آن عقد نکاح است و یا حق صحبت و
ممازجت و یا آنچه که حق تعالی ازواج را بر آن اخذ میثاق کرده در کریمه فامساک بمعروف چنانکه گذشت
و این قول حسن و ابن سیرین و ضحاک و قتاده است و سدی و موید آن صادق علیه السلام و از باقر علیه السلام
مرویست که مراد بمیثاق غلیظ قول حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که اخذتموهن بامانة الله واستحللتم
فروجهن بکلمة الله و عکرمه و شعبی و ربیع نیز برین اند و چون این مقرر شد بدانکه در این مقام چند فایده است
اول در آیت دلالت است بر عدم تقدیر مهر یعنی آن بجهت تراضی طرفین است و لهذا در آن وقتی که عمر بالای منبر
از مغالات در صداق منع کرد زنی برخاست و او را گفت انمنعنا ما جعل الله لنا ایا ما اوانمنع یکی از آنچه حق تعالی
از برای ما مقرر کرده و زمام اختیار آن بدست ما داده بعد از آن این آیت تلاوت کرد عمر گفت مرأة افقه من عمر حتی نساء
هر که هست فقیه تر از عمر است حتی زنان پس از ادعای خود رجوع کرد دوم دلالت است بر استقرار مهر بدخول
بجهت تعلیل انکار بافضا الیه آنکه تقیید نهی سوم بحالت استبدال بجهت سبب نزول است چنانکه گذشت در اصول
مقرر شده که خصوص سبب مخصص نمیشود چهارم نزد بعضی آیت منسوخ است بقوله فان خفتم الا یقیما حدود
الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به و نزد اکثر محکم است و غیر منسوخ و در مجمع ذکر کرده که افضا کنایت از جماع
است نزد ابن عباس و مجاهد و سدی و بعضی گویند که مراد بآن خلوت صحیح است و اگر چه جماع واقع نشده پس
تسمیه خلوت بافضا بجهت ایصال زوج است بمحل امکان وطی این مرد و قول اصحاب ما روایت کرده
اند و در تفسیر کلبی از ابن عباس نقلست که افضا حصول زوج است با زوجه در لحاف واحد خواه که با جماع
کرده باشد یا نه پس در کلا الحالین مهر واجب باشد و قول اصح در مذهب امامیه آنست که مراد بآن جماع است
و بدون آن تمام مهر ثابت نمیشود و آورده اند که چون ابو القیس که از صلحای انصار بود متوفی شد قیس که پسر او
بود بنا بر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح خود در آورد گفت من ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحاء
قوم خودی چگونه ترا متزوج شوم پس صورت این حال بعرض رسالت صلی الله علیه و آله رسانید حضرت
فرمود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی فرماید در این باب و بعد از مراجعت او این آیت نازل شد که وَلَا تَنْكِحُوا و نکاح

میا رید و نیز نخواهید ما نکح آباؤکم آنرا که خواسته پدران شما من النساء از زنان بنکاح آورده ذکر ما لیدون من بجهت آنست که مراد بآن اصفات است و یا بجهت وجر قوله الا ما قد سلف استثنا است از معنی کلام نه بیاست وکانه قیل یستحقون العقاب بنکاح ما نکح آباؤکم الا ما قد سلف یعنی مستحق عقاب میشود بنکاح کردن منکوحات آبای خود مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است و یا استثنا است از لفظ بجهت رسم طریق یا جهت آن کقوله ولا عیب فیهم ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتب پس معنی آنست که نکاح مکنند حلایل آبای خود را الا نعیم مگر آنچه گذشت قبل ازین زمان اگر ممکن باشد شما را که نکاح کنید ایشان را یعنی اگر ممکن است شما را که گذشتگان را نخواهید جز این شما را حلال نیست مراد آنست که همچنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح خود این زنان پدر شما که مانده اند هم ممکن نیست پس از قبیل تعلیق شی باشد بمحال ما ستدحتی تبص القار و کویند که استثنا منقطع است یعنی آنکه لیکن آنچه در سالهای گذشته مواخذه نیست بر آن نه آنکه آنرا بقرار خود بگذارند بعد از آن ذکر علت نهی میفرماید بقوله انه بدرستی که نکاح زن پدر کان فاحشة بود قبیل از نهی و هست بعد از تحریم خصلتی زشت و ناپسندیده و چون در جاهلیت امر مسالف رخصت آن نفرموده ومقتا و مبغوض حق تعالی و مومنان و یا نه جمیع مرادات چه اشرف عرب آنرا مکروه و مبغوض شمرده نکاح زن پدر را و آنانکه از زن پدر متولد شدی مقت و مقتی گفتندی یعنی ممقوت داشته شده وساء سبيلا و بد راهیست راه طریق آنکسی که آنرا پسندد و ارتکاب نماید بآن گفته اند مراتب قبیح سه است یکی قبیح عقلی و فاحشه اشارت بدان دوم قبیح شرعی و مقت عبارت از آن سیوم قبیح عرفی و ساء سبیلا متضمن است بدان در کشف العرفان آورده بنابر این ما مصدریه است او لخلاف اینست بلکه مراد این و لا تنکحوا منکوحات آباءکم پس ما موصوله باشد و ضمیر مفعول محذوف جهت تبادر آن بفهم بدانکه حق تعالی دایت با وجود نهی بتغیر بعد مانمودن از نکاح ازواج آبا بوصف بجهت مبالغه در نهی اول آنکه فاحشه است که مبالغه است در قبیح جران فعل منافی وجوب تعظیم آبا است بجهت تحریم فراش ایشان دوم کان ایذانست بآنکه این طریق قبیح و مذموم و ضمیر ساء راجع است بنکاح منکوحات و اگر ذکر کرده شده اما کلام که دال است بر قول طبری ضمیر راجع است بنکاح جاهلیت که مشتمل است بر وجود فواحش است را ایجا چند حکم است یکی آنکه اگر نکاح حقیقت در عقد باشد همچنانکه مشهور است پس نهی صریح باشد در معقود علیها خواه که مدخول بها باشد یا نه و داخل نیست درین نهی که موطوءة پدر باشد بغیر عقد مگر بدلیل خارج و اگر حقیقت از وطی باشد موطوءه داخل است درین خواه بعقد و خواه بغیر عقد و همچنین است اگر گوییم لفظ مشترک است میان وطی و عقد یا مراد داخلست بجهت آنکه نزد اکثر قریب است که حکم شهیر است همچو صحیح است در اغلب احکام پس درین حکم نیز همچنین باشد سیوم تقدیر بعضی آنست که

مبالغه در تحریم

بعضی گفته که مراد نهی است از نکاح
ن مثل نکاح ابا که ان انکحه
ده است یعنی نکاح فاسد
بد همچنانکه پدران شما میکردند

منفی بها درین آیت داخل نیست و این یا بجهت آنست که نکاح حقیقت در عقد است و منفی بها غیر معقود علیها است و یا بجهت آنکه زنا را حرمت نیست و لهذا منفی بها را نکاح میتوان کرد در حین حمل بعد از آنکه نصوح بهار ماه دو و قد اقتضاء عده او باشد است و با ظهار بجهت اعتبار و اصنع حمل پس نسبت بولد زانی محرم نباشد و حق تحریم است الا ما سبق عقاب که حرام نیست چهارم حرام است منکوحه جد هر چند بالا رود لقوله آباءکم چه جد در آباءکم داخل است بلا خلاف و همچنین حرام است موطوءه جد از جانب ام و هر زنی که جد او بعقد خود در آورده باشد خواه آنکه وطی واقع شده باشد یا نه پنجم هر که قایل است بتحریم موطوءه بملک بعد از آن ذکر محرمات میفرماید بقوله حرمت علیکم امهاتکم حرام کرده اند شده بر شما نکاح مادران شما و این عمومیت علی العموم است نسبت بهر زنی که نسبت مو بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحریم وبناتکم و دختران شما و این نیز عام است بشوهر زنی که نسبت او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخل است واخواتکم و خواهران شما یعنی هر زنی که مرد صلبی بوده باشد یا رحمی خواهر است پس خواهر نیز عام باشد نسبت بپدری و مادری تنها وعماتکم و خواهران پدران شما زنی که با پدر یا جد پدر او هر چند بالا رود صلبی بوده باشد یا رحمی که باشد انکس است و اینجا نیز طریق ثلثه منحصر است وخالاتکم و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر یا مادر تا هر جا که برسد صلبی بوده باشد یا رحمی خاله انکس است و وجوه مذکوره در خصوصیت نیز ممکن است وبنات الاخ و دختران برادر هر چیز که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنت اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همین حکم دارد وبنات الاخت و دختران خواهران و جر که انیت تحقیق یابد و این نیز متناول بنات اولاد و اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است و هر چند که پایین رود داخل بنات اخت اند وامهاتکم و نیز حرام است بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنهائیکه شیر داده اند شما را حق تعالی تنزیل رضاع فرموده و در منزلت نسب حتی که مرضعه را بام تسمیه نموده پس زنی شیر ده هکذا و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده و زنی که شیر داده باشد شوهران زنی که شیر او ان و جر بالام و اورضاع واقع شود جمله ارضاع اند واخواتکم من الرضاعة و خواهران شما که از جهت شیر خوردن اخوات شما باشند وامهات نسائکم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر است و رضاع همین حکم دارند وربائبکم و دختران شما اللاتی فی حجورکم آن دختران که در دامن تربیت شما پرورش می یابند نه مطلق بلکه شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشد من نسائکم از زنان که

اللّاتی دخلتم بهنّ دخول کرده باشید ایشانرا در انوار گفته که ذکر محرمات نسب اولا و بعد از آن رضاع و
رضاعة
بعد از آن مصاهرة بجهت آنست که رضاعیه را لحمه ایست همچو لحمه نسب پس اقرب بانسب باشد بخلاف مصاهرت
که تحریم عارضیست بجهت مصلحت ازواج و در این جمع ربیبه است و ربیبه ولد زن است از زوج دیگر و تسمیه بر
بتیه بجهت آنست که زوج ثانی تربیت کننده اوست همچنانکه تربیت ولد خود میکند و ربائب جمع ربیبه فعیل است بمعنی
مفعول و لحقوق تا با آن بجهت نقل آنست از وصفیه باسمیت و ذکر فی حجورکم با آنکه از این باب مستفاد میشود
بجهت اظهار تقویت علت حرمت و تکمیل آن آنست از وصفیه بامهات ربائب داخل کرده اند و مع ذلک آنها در
احتضان شما اند پس مشابهت تام باشد میان اولاد شما و ایشان فحری از آنست که همچنانکه اولاد بر شما حرام اند
ایشان نیز حرام اند و دخلتم بهنّ در معنی دخلتم معهنّ الستر است و این کنایه است از جماع یعنی با زنان که جماع
کرده باشید با ایشان فان لم تکونوا پس اگر نباشید که دخلتم بهنّ دخول کرده باشید یعنی مجامعت نموده
باشید با ایشان فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب این تصریح است و بعد از آن
اشعار جهت دفع قیاس و حلائل ابنائکم و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الّذین من اصلابکم
آن پسرانند از پشتهای شما باشند احتراز است از پسر خواندگان و در روایت آمده که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله زینب را بعقد نکاح خود درآورد بعد از آنکه زید بن حارث که پسرخوانده آنحضرت
بود او را طلاق داده بود مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود خواسته آیت آمد که حلیله
پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشد و ان تجمعوا در موضع رفع است عطف بر حرمت
یعنی دیگر بر شما حرام است آنکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الّا ما قد سلف استثنا است
از معنی لازم یعنی مستحق عقاب میشود در نکاح مذکور الا مگر آنچه از پیش گذشته قبل از نهی که معفو عنه است
و این جهت مبالغه است یا استثنا منقطع بطریقی که در ما تقدم گذشته و برخی مفسران برآنند که مراد از ما قد
سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر که آن اما بود مادر یهودا و راحیل
مادر یوسف و در دین بنی اسرائیل حلال بود انّ الله کان و بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده کسانی را از
اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند
ان
بعد از توبه کرده صاحب کنز العرفان در تبیین و تفصیل این آیت آورده که امهاتکم مضاف مقدر است
ای نکاح امهاتکم بجهت قرینه استحاله تحریم ذوات چه تحریم ذوات آن غیر مقدور است پس ناچار است
از تقدیر آنچه مراد است و از آن و از نکاح همچنانکه تقدیر اکل در کریمه حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر
زیرا که مراد از لحم اکل است و بعضی از اصولیین توهم کرده اند که آیت مجمل است و این غیر صحیح است بجهت سبق

بمعنی مراد همچنانکه گفته شد و فهم انا فی را نیکند نفی از معانی مجمل و حق تعالی درین آیت محرمات را به سه قسم
منقسم فرموده اول آنکه محرم اند بجهت نسب و ایشان هفت اند اول ام و هرچه که بالا رود یعنی ام اینکس و
آب او و ام جد و ام ام و ام او و علی هذا القیاس خواه که نسب صحیح باشد یا فاسد دویم بنت و هرچند که پایین رود
او و بنت
یعنی بنت او و بنت بنت ابن او خواه ولادت از نکاح صحیح باشد یا شبهه یا زنا و در دو قسم اول خلافی نیست
و ابو حنیفه موافق اصحاب ماست در تحریم بنت زنا بجهت صدق ولد بر آن لغة پس تحریم تابع آن باشد و شافعی
اب
گفته که حرام نیست بنت مخلوقه از زنا بجهت عدم لحوق نسب او شرعا سوم اخت از جانب ام یا از ام یا از هر دو جهت دوم
عمه که اخت آبا است هر چند که بالا رود یعنی اخت جد آب یا اخت جد ام نه آنکه مراد عمه عمه باشد زیرا که
عمه عمه گاهست که حرام نمیباشد چه اخت زید که از جانب او باشد عمه ابن او است و عمه این عمه حرام نیست
تابس
زیرا که نجم خاله است که اخت ام است و هر چند که بالا رود یعنی اخت جده از جانب ام یا ام یا ام با مرد و بطریق اولی
نه آنکه مراد خاله باشد زیرا که گاهست که حرام میشود بطریق عمه عمه ششم بنت اخ و هر چند که پایین رود
یعنی بنت بنت اخت و بنت ابن اخت اگر گویند که ولد ولد ولد حقیقی نیست بجهت صدق نفی ولد از و که ما تم فالان
لیس ولدی بلکه ولد ولدی و هرگاه که چنین باشد پس نص متناول آن نباشد زیرا که تلفظ میشود بحقیقت
نه بمجاز گوییم اجماع اولاد است بر اعتبار مجاز اینجا و مع ذلک میگوییم که مراد مطلق تولد است اعم از آنکه بالذات باشد
یا بواسطه و همچنین است عمه از جانب علو و دیگر صیغه جمع مشعر است باعتبار مرتبتین یعنی بالذات و بواسطه
دویم از اقسام ثلثه زنانی اند که برضاع محرم شده باشند و این دو نوع است اول ام دویم اخت بجهت نص قرآن بر آن
اما تحریم بنت بجهت بنیه وادنی است از اعلی زیرا که اخت هرگاه حرام باشد پس بنت بطریق اولی و اما عمه و خاله
بجهت سنت است چنانکه بیاید و اما جده ام است پس داخل باشد در اطلاق نص لیکن چند فایده است یکی
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب پس بنابرین جمیع محرمات که بسبب
نسب حرام شده اند بجهت رضاع نیز حرام است چه رضاع نسب ثانی است دویم رضاع همچنانکه محرم لاحقست
پس اگر رضیعی را تزویج کند با مرد و بعد از آن مرتضع شود از ام آن مرد زوجه او بر و حرام باشد و نکاح منفسخ گردد
و همچنین است در سایر فروض سیوم زمخشری گفته که تحریم بعضی بجهت رضاع همچو تحریم نسب است خود از نسب
و حکمت این ظاهر است و مراد این معنی غیر وجود شود با اخت بنت خود است و رضاع دویم چنین نیست مرد را که متزوج
شود با ام اخ خود از نسب و در رضاع جایز است زیرا که مانع در نسب وطی آبا است او را این معنی موجود نیست
اکر
در وو مسئله دیگر مستثنی اند یکی ام حفده دویم جده ولد که هر دو محرم اند از نسب و در رضاع اما ام حفده که
آن بنت آن کس است ما نع حرام او را اگر شیر دهد اجنبیه نیز دهد ولد او را ام اجنبیه جده ولد این کس خواهد

۲۱

یبقون ثالث وقدوله وصلبا احترازاست از وله بنی ولهذا گفته اند که نزول آیت که نقل این آیت بجهت رد منافقین
بود که در وقت تزوج رسول صلی الله علیه وآله زینب جحش که زوجه زید بود گفتند که محمد زن پسر خود را نکاح کرده
وابنا اینجا شامل ولد ولد بنت نیز هست زیرا که ولد ولد است لیکن بواسطه چهارم جمع بین الاختین در نکاح
محرما اجماع تحریم عین نیست پس اگر زوج از هر دو مفارقت نماید بفسخ یا طلاق دیگری حلال میشود ولهذا نفیه
تحریم جمع نموده و هر دو حاصد فایده است یکی ام مملوکه موطوئه حرام است هرچند که بالا رود زیرا که مملوکه موطوئه
نیز از نساء رجل است پس او حرام باشد و همچنین بنت او و هرچند که پائین آید دویم دخول مشار الیه بقوله دخلتم
بهن کفایت است از جماع زیرا که مرد داخل میشود بانزن در سرا یا حجله و نزد ابوحنیفه لمس و اسا ان ملحق بجماعست
وازعمر نقل کرده که خلوت نموده بجاریه او را برهنه کرد دید بواطن او را تماشا کرده بعد از آن پسر او را ازوی
التماس نموده که او را بوی بخشد گفت که وطی او بر تو حلال نیست و از عطا نیز نقل کرده که هرگاه که مرد نظر بفرج امرأه
خود کند نزماد را و را نکاح نمی توان کرد و نه دختر او را و حق آنست که اول گذشت و این قول ابن عباس است و علما
اهل البیت است علیهم السلام غیرا ازین ابوحنیفه رفته اند بجهت اصالت حل و خالی از موجب تحریم غیر جماع و لقوله
فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و لامس و ناظر درین داخل نیستند سیوم بنت زوجه حرام است بر
زوج خواه در حجر زوج باشد و یا نه و خواه متولد شده باشد بعد از مفارقت زوج یا قبل از نکاح او متولد
شده باشد و تقیید بحجر بجهت غلبه است چنانکه گفتیم و داود ظاهری بر آنست که تحریم مخصوص است به بنتی که
که انزوجه در حجر متولد شده باشد بعد از مفارقت زوج و اجماع بر خلاف این است چهارم قوله واللاتی دخلتم
بهن احتمال دارد که برای بیان امهات نسائکم باشد و در جمله اولی اسا ان نسائکم باشد و در جمله ثانیه و یا بیان
هر دو و لهذا اصحاب در آن اختلاف کرده اند ابن عباس و زید و عمر و ابن زبیر باول قایل اند حتی بآن نوع قراءة کرده
اند که امهات نسائکم اللاتی دخلتم بهن و این قرائة شاذه است و علی و عمران بن حصین بقول ثانی اند و این قول اکثر علماء
اهل البیت است علیهم السلام ولهذا نزد ایشان حرام است بمجرد عقد بر بنت ما در زن حقست و روایت اهل البیت
است علیهم السلام ناطق اند بآن و جمهور روایت کرده اند که از پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدند که چه میفرمایند
در حق مردی که زنی را متزوج شود قبل از دخول طلاق او بگوید فرمود لا باس ان یتزوج بنتها و لا یحل له ان یتزوج
امها و موید آنست که اعتبار قرب در صفتی که بعد از جمل متعدده واقع شده باشد گویند که رباب معتبرست آن
بیان زیرا که ربایب در حجر زوج ام نیباشد مگر بعد از دخول ام پس قوله من نسائکم اللاتی دخلتم بهن تاکید باشد و تاکید
مرجوع است نسبت بتاسیس گوئیم لا نسلم که ربایب در حجر زوج در صورتی که زوج دخول کرده باشد زیرا که تقیید بحجر
لغلبه است ولهذا آنکه این بیان هر دو باشد ضعیف است زیرا که هرگاه که متعلق بر ایشان باشد اثبات خواهد بود اگر

بود بر و حرام نخواهد شد و در استثنا این صورت نظر است زیرا که نص دلالت نیکند مگر بر آنکه جهت حرمت در
نسب جهت حرمت است در رضاع و جهاتی که درین صور اربعه جهات حرمت نیستند و در نسب چرا اجنبیه
اند مثلا معتبر نیست از جهات حرمت بلکه در آن بار نتیرات و یا بنتیه و هر کدام ازین دو جهت اگر در رضاع یافت
شوند محرم اند و توضیح این مبحث آنست که اخت ابن هرگاه بنت باشد او را دو جهت خواه بود جهت اخیت و
این دو جهت نیست مراد شکی نیست در نقابیر این هر دو نص دلالت میکند بر حرمت از جهت بنتیه از جهت
اختیت مر ابن را و همچنین ربیبه را دو جهت است اختیت مر ابن را و ربیبه و جهت حرمت از آن نیست مگر ربیبه
ومع ذلک جهت حرمت مصاهرة است نه بسبب نسب پس صحیح نباشد استثنا از جهت حرمت نسب چهارم رضاع
را شرایط معتبرست که اطلاق آیت بآن مقید میشود و آن شروط بحسب مقدار است و آن نزد اکثر فقها تمام
پانزده رضعه است و یا آن قدر که نبات لحم نماید شد و عظم کند یا ارضاع روزی و شبی این مرتبه قول مجمع علیه
فقهای ماست و روایات متواتره صحیحه از اهل البیت علیهم السلام مشرع الله بین دیگر ازین موجب تحریم
نکاح نمیشود و بجهت اصالت اهل عدم دلیل حرمت و شافعی و حنبل اکتفا در حرمت بر پنج رضع کرده اند و بعضی
از اصحاب قایل اند بده رضعه و مالک و ابوحنیفه اکتفا برضعه واحده نموده یا بحسب زمان است و آن دو سال
است من حالقوله صلی الله علیه وآله لا رضاع بعد فصال پس بعضی رضاع در حولین باشد و بعضی دیگر در خارج
آن نیز حرمت نکند و شافعی برینست و مالک نیز یک قول و بقول دیگر بیست و پنج ماه ابوحنیفه بسی ماه
و زفر به سال و بعضی گفته رضعه و آن اینست که مرتضع التقام ثدی مرضعه کند و شروع بمکیدن کند ولبن خالص بجوف
او برسد باختیار خود تا آن را واگذارد پس اگر این بعد حلق او برنه باشد یا بسقوط ثانیه و یا جمعه کند او را آن نشر
نکند و نزد فقهای ما سوای این شروط شرایط دیگر در رضاع مسایل کثیر است که در کتب مبسوطه فقه مسطور است
سیوم از مباحث ثلثه زنانی اند که بمصاهرت حرام میشود و آن در آیت چهار و چهار است مذکور شده و مصاهرت
عبارت است از آنکه مرد وطی زنی کند و یا عقد نماید بر و پس بوطی و یا عقد حرام میشود نکاح آن زن دیگری و یا حرام میشود
نکاح آن زن بغیر او و اینجا چند مسئله است یکی زوجه ام مر هرچند بالا رود زن حرام است بر زوج تحریم ابدی و دال بر تحریم
ام غالبه است صیغه جمع در امهات و ام زوجه بمجرد عقد بر بنت او حرام شود چنانکه بیاید دوم بنت زوجه
هرچند که پائین رود یعنی بنت بنت بنت و بنت ابن بنت و علی هذا القیاس و ربایب اشارتست بآن بنات اند و آن
جمع ربیبه و وجه تسمیه آن است که مرد مربی بنت زوجه خود است غالبه حلایل ابناء و آن جمع حلیله است
ماخوذ از حل که ضد حرمت است زیرا که او را حلالست وطی آن و یا از حلول زیرا که حلول میکند در زوج فراش
او یا الحل و یا از حل که ضد عقد است زیرا که زوج حل آن را دو میکند تزوج جماع بر فعل بقول ثانی بمعنی فاعل است

متعلق بامهات باشد بیانیه وکلمه واحده حمل کرده نمیشود بر دو معنی نزد جمهور و اینکه بعضی علما آن رفته اند و
استدلال نموده اند بدو حدیث از صادق علیه السلام و شیخ طوسی رحمه الله هر دو حدیث را مجهول ساخته بر تقیه
زیرا که هر دو مخالف کتاب اند بجهت آنکه حق تعالی تعمیم تحریم امهات نسا فرموده و تقیید و تحریم ربایب نموده بدخول
بامهات ایشان پس اول بر عموم خود باشد و موید اینست روایت اسحق بن عمار از صادق علیه السلام که امیر المومنین
صلوات الله علیه درین آیت میفرمود که ابهموا ما ابهم الله و علامه در مختلف خود تردد کرده درین دو احتمال و بعضی
متاخرین حکم بکراهیت غیر ام دخول بها کرده اند و اجود تحریم است بجهت احتیاط زیرا که من و ج مبنی انه بر احتیاط
سام نجم جلیله این ان رضاع محرمیت است اجماعا و روایت دلالتی هست بر منع این لقوله من اصلابکم بجهت
آنکه مذکور شده که این تقیید بجهت اخراج ولد تبنین است و در اینکه حکم ملموسه و منظوره بشهوة حکم جماع
دارد در تحریم یا نه خلاف است ابو حنیفه بر اول است و این قول اکثر اصحاب اوست و بعضی اصحاب ما نیز برین
اند بجهت روایت محمد ابن اسمعیل که از ابی حسن علیه السلام پرسید که چون در حق مردی کنیزی باشد پس بشهوت
تقبیل دیگر کند اما بر ولد او حلال باشد یا نه فرموده آن تقبیل بشهوت باشد گفتم نعم فرمود از ترک شیا اذا قبلها
بشهوة و بعد از آن گفت الی انظر الی فرجها وجسدها بشهوة حرمت علی ابنه وابیه میگفتم اگر جمیع نظر در جسد
او کرده باشد فرمود اذا نظر الی فرجها وجسدها حرمت و علامه در مختلف قایل است بجهت این ششم جمع بین الاختین
که معقود علیهما باشند حرام است اجماعا و در اینکه جمع بین الموطوئتین بملک خلاف است حق آنست که حرام است
بجهت ظاهر آیت و امیر المومنین است و صلوة الله علیه و سلامه و عثمان نقل کرده اند که احلتهما آیة و هی
قوله و ما ملکت ایمانکم و حرمتهما آیة و هی هذه و امیر المومنین تحریم را رجحان و عثمان تحلیل را ترجیح و
قول امیر المومنین علیه السلام زیرا که حق دایر بود با او هر جا که او در آن میفرمود که الحق معه حیث ما دار و
نیز موید اینست که آیت تحلیل مخصوص است بالاخلاف پس قاطع نباشد در استدلال از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مرویست کما اجتمع الحلال والحرام الا غلب الحرام الحلال هفتم خلافی نیست در آنکه نکاح از وطی شبهه
حاصل شده باشد صحیح است و موجب حرمت نکاح و هم چنین خلاف نیست که بزنا الحاق نسب حاصل نمیشود
لقوله صلی الله علیه و آله الولد للفراش و للعاهر الحجر و اما بر زانی حرام باشد نکاح نسب و اخت نسب که از زنا
پیدا شده باشد یا نه نزد او است و احوط حرمت است هشتم اکثر اصحاب ما و شافعیه بر آنند که وطی بشبهه نشده
حرمت مصاهرت میکند بجهت حصول نسب با او و ملاحظه جانب احوط و اما در اینکه زنا نا شده حرمت مصاهرت
باشد پس جایز باشد نکاح بنت مزنی بها و ام او و حرام گردد بر این آب زانی خلافی است اصحاب ما بر آنند که نشه
مر کنند بعموم قوله و احل لکم ما وراء ذلکم فانکحوا ما طاب لکم بجهت روایت هشام ابن مثنی از صادق علیه السلام

که گفت نزد حضرت بود مردی از او استفتا کرد که چه میفرمائی در حق مردی که زنا کند با امره ایا بنت من زنی بها او و احلال
باشد فرمود نعم ان الحرام لا یفسد الحلال و اکثر قایل بتحریم اند اگر زنا سابق باشد بجهت روایت کثیره از عیص بن قاسم از
صادق علیه السلام و از منصور بن حازم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام
و بجهت رعایت جانب احوط و بجهت آنکه بر مزنی بها صادق می آید که ام من نسائکم زیرا که در اضافت ادنی ملابسته
کافیست مانند کوکب الخرقاء و این قول اجود است بجهت احتیاط در فروج و جواب از آیتین آنست که اولی مخصوص است
پس حجت قاطعه نباشد و اما ثانیه مراد بما طاب ما حل است و جواب از روایت مذکوره آنست که محمول اعم از تاوی
لمس است و غیره بنابر آنکه در قول آنحضرت که ان الحرام لا یفسد الحلال اشارتست باینکه تزویج حکم وطی بملک عقد
دارد و نشر حرمت بمصاهرة هم چنین است و وطی بعقد منقطع نزد ما هم اگر شخصی زنا کند بعمه یا خاله خود بنت
ایشان بر او حرام میشوند و تحریم موبد و اگر متزوج شود بنفی حرام شود بر او بنت اخت او زن و بنت اخ یا عدم رضاء
او اجماعا و ما اذن و اصحاب گفته اند که یکی از این هر دو بر او حلال است خلافی باقی فقهاء زیرا که اگر جمع کند میان
ام و بنت عقد فاسد باشد و جایز باشد نکاح بنت خاصه بعد از آن و اگر در عقد جمع کند میان اختین عقد هم
باشد و جایز باشد او را استیناف بر احدیهما و اینجا فایده حسنه جلیله است که بسیاری از فضلا و علما از آن غافل
اند و آن آنست که اجتماع مطلوب حق تعالی است و لهذا مندوب شده است اجتماع عباد در عبادات تا بجهت آن تکمیل
شود کمال تام در عبادة کمال خدا پس بقاء شخصی ملزوم این اجتماع است و هر جا که بقاء نوع بقاء اشخاص آن
نوع باشد پس بقاء نوع انسان حاصل نشود الا ببقاء اشخاص آن و این حاصل نمیشود الا بتناکح و تناکح حاصل نمیشود
الا بمحبت بین الزوجین و لهذا حق تعالی محبت و مودت زوجین را از آیات حسنه شمرده و محبت حاصل نیست
مگر بانس و اجتماع پس انس اجتماع مطلوب او سبحانه باشد و چون نسب موجب محبت و مودت است پس اجتماع
در آن مطلوب نباشد فلهذا مشروع نیست نکاح اقارب بجهت حصول مودت و اجتماع میان ایشان بدون نکاح
و اما اجانب چون که اجتماع نسب و ایشان مفقود است پس مندوب شده اجتماع ایشان بسبب نکاح و اگر مندوب
نمیبود نکاح انساب فایده در ضمن آن نمی بود بجهت حصول اجتماع بدون آن و مع ذلک موجب حرمان اجانب
میشد از اجتماع پس اجتماع که مطلوب حق تعالی است از مردان فوت میشد و لهذا هر گاه که ضعیف شد اجتماع
نسبی چون بنات عم و خال و بنات عمه و خاله و جز آن ضعف آن باذن است در نکاح ایشان و چون رضاع موجب
انتقال مزاج است از لبن مرضعه کما قال علیه السلام الرضاع یغیر الطباع پس اجتماع در آن نیز مثل اجتماع نسب
باشد و حکم آن مثل حکم نسب در تحریم نکاح و چون که طباع متنفر اند از مشارکت در خیرات و محبت اختصاص انه
بآن پس مشارکت ملزوم تباغض باشد که منافی محبت است فلهذا حرام است جمع بین الاختین تا باعث تباغض بینهما واقع

متعلق بامهات باشد بیانیه وکلمه واحده حل کرده نمیشود بر دو معنی نزد جمهور و اینکه بعضی علما آنرا رفته اند و
استدلال نموده اند بدو حدیث از صادق علیه السلام و شیخ طوسی رحمه الله هر دو حدیث را مجهول ساخته بر تقیه
زیرا که هر دو مخالف کتابست اند بجهت آنکه حق تعالی تعمیم تحریم امهات نسا فرموده و تقیید و تحریم ربایب نموده بدخول
بامهات ایشان پس اولی بر عموم خود باشد و مؤید اینست روایت اسحق بن عمار از صادق علیه السلام که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه درین آیت میفرمود که ابهموا ما ابهم الله و علامه در مختلف خود تردد کرده درین دو احتمال و بعضی
متاخرین حکم بکراهیت غیر ام دخول بها کرده اند و اجود تحریم است جهت احتیاط زیرا که من وجه مبنی انه بر احتیاط
سام بحجم حلیله ابن از رضاع محرمت استاجماعا و در روایت دلالتی هست بر منع این لقوله من اصلابکم بجهت
آنکه مذکور شده که این قید بجهت اخراج وله تبنی است و درینکه حکم ملموس و منظور به بشهوة حکم جماع
دارد در تحریم یا نه خلافست ابو حنیفه بر اولست و این قول اکثر اصحاب اوست و بعضی اصحاب ما نیز برین
اند بجهت روایت محمد بن اسمعیل که از ابی حسن علیه السلام پرسید که چون در حق مردی کنیز او را چاریه باشد پس
تقبیل میکند امابر وله او حلال باشد یا نه فرموده آن تقبیل بشهوة باشد گفتم نعم فرمود از یک شی اذا قبلها
بشهوة و بعد از آن گفت الا انظر الی فرجها و جسدها بشهوة حرمت علی ابنه و ابیه می گفتم اگر ببیند تطور جسده
او کرده باشد فرمود اذا نظر الی فرجها و جسدها حرمت و علامه در مختلف قایل است بجهت این شیئم جمع بین الاختین
که معقود علیها باشند در لهانست اجماعا در یکه جمع بین الموطوئتین بملک خلافست حق آنست که حرامست
بجهت ظاهر آیت و امیر المؤمنین است و صلوة الله علیه و سلامه و عثمان نقل کرده اند که احلتهما آیة و هی
قوله و ما ملکت ایمانکم و حرمت هما آیة و هی هذه و امیر المؤمنین تحریم را رجحان و عثمان تحلیل را تبعیه و
قول امیر المؤمنین علیه السلام زیرا که حق دایر بود با او هر جا که او در آن میفرمود که الحق معه حیث ما دور
نیز مؤید اینست که آیت تحلیل مخصوص است بالاتفاق پس قاطع نباشد در استدلال از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مرویست ما اجتمع الحلال الحرام الا غلب الحرام الحلال مقتتم خلافی نیست در آنکه هرگاه از وطی شبهه
حاصل شده باشد صحیح است و موجب حرمت نکاح و همچنین خلافی نیست که زنا لاحق نیست حاصل نمیشود
و لقوله صلی الله علیه و آله الولد للفراش و للعاهر الحجر و اما بزنا تحریم باشد نکاح نسب و اخت زن که لاحقا
پیدا شده باشد یا نه ترددست و احوط حرمت است هشتم اکثر اصحاب ما و شافعیه بر آنند که وطی شبهه بر شده
حرمت مصاهره میکند بجهت حصول نسب با و ملاحظه جانب احوط و اما درینکه زنا نا شده حرمت مصاهره
باشد پس جایز باشد نکاح بنت مزنی بها و ام او و حرام گردد بر این آب زانی خلافیست اصحاب ما بر آنند که نشده
تمسک کنند بعموم قوله و احل لکم ما وراء ذلکم فانکحوا ما طاب لکم بجهت روایت هشام بن مثنی از صادق علیه السلام

که گفت آنحضرت بود مردی از زنا استفتا کرد که چه میفرمائی در حق مردی که زنا کند با مرده آیا بنت مزنی بها او را حلال
باشد فرمود نعم ان الحرام لا یفسد الحلال و اکثر قایل بتحریم اند اگر زنا سابق باشد بجهت روایت کثیره از عیص بن قاسم از
صادق علیه السلام و از منصور بن حازم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام
و بجهت رعایت جانب احوط و بجهت آنکه بر مزنی بها صادق می آید که امن نسائکم زیرا که در اضافت ادنی ملابسه
کافیست مانند کوکب الخرقاء و این قول اجود است بجهت احتیاط در مزوج و جواب از آنچه آنست که اولی مخصوص است
پس حجت قاطعه نباشد و اما ثانیه مراد با طاب ما حل است و جواب از روایت مذکوره آنست که محمول است بر زنای
لمس است و غیر جماع و در قول آنحضرت که ان الحرام لا یفسد الحلال اشارتست باین قول نهم حکم وطی بملک عقد
دارد و نشر حرمت بمصاهرة و هم چنین است وطی بعقد منقطع نزد ما دهم اگر شخصی زنا کند بعمه یا خاله خود بنت
ایشان بر او حرام شوند و تحریم موبد و اگر متزوج شود بزنی حرام شود بر وی بنت اخت آن زن و بنت اخ یا عدم رضای
او اجماعا و با اذن و اصح گفته اند که یکی از این هر دو بر وی حلال است خلافی بر باقی فقها را ابی اگر از جمع کند میان
ام و بنت در عقد فاسد باشد و جایز باشد نکاح بنت خاصه بعد از آن و اگر در عقد جمع کند میان اختین عقد فاسد
باشد و جایز باشد او را استیناف بر احدیهما و ابحاث این حصه جلیله است کو بسیاری از فضلا و علل از آن غافل
اند و آن اینست که اجماع مطلوب حق تعالی است و لهذا مندوب شده است اجماع عباد در عبادات تا بجهت آن نظر
شود کلام تام در عبادة کمال خدا پس بقاء شخصی ملزوم این اجماع است و هر جا که بقاء نوع بقاء اشخاص آن
نوع باشد پس بقاء نوع انسان حاصل نشود الا ببقاء اشخاص آن و این حاصل نمیشود الا بتناکح و تناکح حاصل نمیشود
الا بجهت بین الزوجین و لهذا حق تعالی محبت و مودة زوجین را از آیات حسنه شمرده و محبت حاصل نیست
مگر با انس و اجتماع پس انس اجتماع مطلوب او سبحانه باشد و چون نسب موجب محبت و مودت است پس اجتماع
در آن مطلوب نباشد فلهذا مشروع نیست نکاح اقارب بجهت حصول مودة و اجتماع میان ایشان بدون نکاح
و اما اجانب چونکه اجتماع نسب و ایشان مفقود است پس مندوب شده اجتماع ایشان بسبب نکاح و اگر مندوب
نبود نکاح انساب فایده در ضمن آن نمی بود بجهت حصول اجتماع بدون آن و مع ذلک موجب حرمان اجانب
میشد از اجتماع پس اجتماع که مطلوب حق تعالی است از مردان فوت میشد و لهذا هر گاه که ضعیف شد اجتماع
نسبی چون بنات عم و خال و بنات عمه و خاله و جز آن ضعف آن با اذن است در نکاح ایشان و چون رضاع موجب
انقطاع مزاج است از لبن مرضعه که قال علیه السلام الرضاع لحمة کلحمة النسب پس اجتماع در آن نیز مثل اجتماع نسب
باشد و حکم آن مثل حکم نسب در تحریم نکاح و چون که طباع متنفر اند از مشارکت در خیرات و محبت اختصاص انه
بآن پس مشارکت ملزوم تباغض باشد که منافی محبت است فلهذا حرام است جمع بین الاختین تا تباغض میان ایشان واقع

نشود و موجب تنقیض عیش و جلا کردد و التحریم الخامس والمحصنت عطفست بر امهاتکم و یا بر ان تجمعوا بین الاختین
یعنی حرام کرده شده بر شما شوهرداران من النساء از زنان آنکه تزویج از دواج احصان ایشان کرده باشد از وقوع در
محارم و حکم معتده آنست نیز حکم نکاح الا ما ملکت مگر آنکه مالک شده باشد ایمانکم دستهای شما از زنان که شوی
ایشان که معیا باشد و ایشان را از ازواج کفار بود و مه باشد یعنی ایشان حلال اند با شما بی آنکه نکاح ایشان مرتفع است چنانک
ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال بی قیاس با اهل جهاد رسید
از جمله زنان که شوهران ایشان را بحسب و نسب میشناختیم تقیید لی بود را لقد ندیدیم تخرجت شوهرداران را حلال
شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و اگر چه ایشان ملک یمین بودند از قبیل محصنت میشمردیم بعد از
عرض این صورت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما ما ملکت شما شده
اند تصرف در ایشان حلال است در کنز العرفان آورده که الا ما ملکت ایمانکم استثنا است از مطلق بر وجهت
انحرا ر و اما یعنی حرایر و اما متزوجات بر شما حرام اند مگر که بملک یمین شما در آیند یعنی باسترقاق ایشان که به باشد
اما بهاست یا سبی یا بغیر آن که مالک جدید بفسخ نکاح میرسد و وطی مملوک که بعد از عقد او نیز در این حکم
داخل است امر تزویج مملوک سید حرا و در امر سه فسخ نکاح آن او را جایز باشد و وطی آن بعد از عده ابو حنیفه گفته
که سبی رفع نکاح نمیکند و سبی و سابی حلال نیشود مگر حلیه میشر و طست باخراج او از دار الحرب بدون
زوج پس اگر سبی با زوج باشد نکاح مرتفع نگردد و اطلاق آیت حجت است بر او و همچنین خبر ابی سعید خدری که مذکور
شد از ابو سعید مرویست که چون غزای اوطاس سبی متزوجات کفار نمودیم منادی رسول الله علیه و آله ندا کرد
که الا لا توطأ الحبالی حتی یضعن و لا غیر الحبالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی ای سلسلانان وطی زنان آبستن مکنید تا
وضع حمل نمایند و غیر آبستن را مباشرت مکنید تا استبرا کنید بیک حیض و فرزدق در شعر خود اشارة بتحلیله
وطی ازواج کفار نموده بقوله و ذات حلیل انکحتها رماحنا حلال لمن یبنی بها لم تطلق و نیز از امیر المومنین و ابن مسعود
و ابن عباس و مکحول و زهری مرویست که مراد بما ملکت ایمانکم سبی ذوات ازواج است و بدانک احصان بچهار
معنی اطلاق میکنند یکی بمعنی عفت کقوله التی احصنت فرجها دوم بمعنی ازواج چنانک درین آیت مذکور
شد سوم بمعنی حریت کقوله و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنت چهارم بمعنی اسلام کقوله فاذا ا
حصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنت بر احد تفسیرین کتب الله علیکم مصدر موکدست
ای کتاب الله علیکم تحریم المذکورات کتابا یعنی نوشته و فرض کرده است حق تعالی تحریم نکاح زنان مذکوره را
بر شما نوشتنی و فرض کردنی و یا مفعول به است یعنی الزموا کتاب الله پس معنی آنست که ملازم باشید فرض
خدا را در باب منکوحات شما پس مخالفت بآن مکنید و از آن در مگذرید واحل لکم عطفست بر فعل مضمر که ناصب کتاب

الله یعنی نوشته است حق تعالی تحریم نکاح مذکورات و حلال گردانیده برای شما ما وراء ذلکم آنچه غیر این محرمات
مذکوره اند و حفص مجهول میخواند عطفست بر حرمت و معنی آنست که حرام کرده شد بر شما زنان مذکوره و حلال
کرده شد بر شما غیر این و ما موصوله بمعنی اللاتی است و منصوب المحل است بنا بر قراءة اول و مرفوع المحل بر قراءت
ثانیه بدانک متبادر از تحریم مذکورات آنست که آنها را در هیچ وقتی از اوقات بنکاح نتوان آورد پس شامل نکاح
موقت نباشد بر عمه ... خاله او بر خواهر زاده او و برادر زاده او زیرا که نکاح اینها بعد از اذن عمات و خالات
جایز است و نیز شامل نکاح مطلقه ثلث نباشد زیرا که تحلیل زوج با و حلال است و نکاح متعدده در محصنت
داخل است زیرا که در حکم منکوحه است و نکاح امة بر آزاد نیز در جمیع اوقات حرام نیست زیرا که بعد از اذن آزاد حلال
میشود و تحریم تزویج بخامسه از آیت مثنی و ثلاث و رباع مفهوم شده و تحریم نکاح ملاعنه منصوص نیست
که زوجین بر انکار یکدیگر راضی باشند و اما اگر زن اعتراف نماید بنفی ولد بعد از آن حرمت مرتفع میشود پس
تحریم اینها منافی احل لکم ما وراء ذلکم نباشد و نیز تحریم این محرمات از سنت مطهره ظاهر شده و پس از احل لکم ما وراء ذلکم
خارج باشد و قوله ان تبتغوا باموالکم مفعول له است نزد صاحب کشاف و مفعول تبتغوا محذوفست و تقدیر اینک
احل لکم ما وراء ذلکم ارادة ان تبتغوا باموالکم النساء فی مهورهن و اثمان ... یعنی حلال گردانیده شد برای
شما غیر این محرمات بجهت آن اراده آنک طلب نماید بمالهای خود صرف آن در مهور و اثمان غیر ایشان محصنین
در حالتی که بان تزویج و تسری متعفف باشید و خود را در پناه آورید از لوم و عتاب غیر مسافحین حال
ثانیه است یعنی در حالتی که نباشید زنا کننده کان و میتواند بود که مفعول مفعول مقدر باشد کما قیل اراده ان تبتغوا
اموالکم محصنین غیر مسافحین یا بدل اشتمال و ما وراء ذلکم باشد او احل لکم ابتغاء ما شئتم من الحلال عدا المحرمات و در
کنز آورده که اینک صاحب کشاف گفته که ان تبتغوا مفعول له است فاسد است زیرا که شرط مفعول له آنست
که فعل فاعل فعل معلل باشد و حال آنک ابتغاء فعل فاعل فعل معلل نیست و تقدیر غیر محتاج الیه است و مع ذلک خلاف
اصل است و محصنین حال است از ان تبتغوا و ذکر غیر مسافحین و عدم اکتفا بمحصنین بجهت آنست که محصنین
بمعنا شاید ممکن است که سفاح نماید بغیر او و مسافحین در لغت از سفح ماخوذست که الصب منی است آن مبالغه
است در صب منی و در عرف مخصوص است بزنا زیرا که غرض زانی محض است در صب منی و در حم زانیه
حاصل معنی آنست باید که بمال تزوج و تسری شوید بغیر محرمات که مذکور شده و بجهت آن خود را از سفاح
نگهدارید فما استمتعتم پس هر که برخوردار شد یافته آید برین به منهن از زنان منکوحه فاتوهن
پس بدهید ایشانرا اجورهن مهرهای ایشان چه مهر در مقابله استمتاع است و محل آن در کنز مذکورست
که جوهری در صحاح آورده که استمتع بمعنی تمتع و الاسم المتعة و ما موصوله کونیه که معنی آنست آنچه که مستمتع

میداشتی یا مهر آنرا که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کسی گذاشتی و خود را از حبس او خلاص ساختی و یا بمردی
و میراث او این کس بر بردی و اگر آن زن قبل القای ثوب بر عبا اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی یا بوده
بودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابوقبیس را زنی دیگر داشت نام او محصن کبشه را
بخت تصرف در آورده با او معیشت بطریق مضاره آغاز کرد و غرضش آن بود که هرچه دارد بدو دهد کبشه
صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید که یا رسول الله نه میراث زوج دهند
کنا رنه که بشوهر دیگر روم سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که بخانه باز گرد و بپای اضطراب در دامن
اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین
بلا مبتلا بودند روزی دیگر بدرگاه نبوت پناه آمده معروض داشتند که یا رسول الله کلنا کبیة جام
زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت این قضیه پوشیده حق تعالی از روی رافت این آیت فرستاد که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا یَحِلُّ لَکُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ
آنکه میراث گیرند از زنان کَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان و یا کفارید که متزوج
شوند تا بعد از موت ایشان میراث ایشان را تصرف کنید و گویند معنی آنست که جایز نیست شما را با کراه
نکاح زنان را میراث گیرید و نگذارید بشوهر دیگر روند همچنانکه میراث را چون تصرف در آرند و غیر را از
نماید با زنان را میراث گیرند یعنی تصرف کنید در ایشان بدون عقد نکاح سابق تصرف در میراث و بنا بر
تشبید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت زنان ایشان را میراث توان گرفت بدون
عقد نکاح جهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة
املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید این زنان را از
تزویج این عطف است بر ترثوا و لا برای تاکید نفی و اصل تضییق است یقال عضلت الدجاجة ببیضها
گویند که خطاب با ازواج است که تنگ گیری میکردندی با زنان تا از سر مهر خود درگذرند و گفته
با آنکه مخاطب مردانی که زنان را میراث میگیرند از ثقل وجه تا چون بمیرند میراث بایشان رسد بشوهران بمنع میکردند
و اولادان و نزد بعضی کلام اول تمام شده بقوله کرها و این کلام مستانفست و لا برای نهی و خطاب
با ازواج یعنی ای شوهران حبس و تنگ گیری مکنید با زنان خود لِتَذْهَبُوا تا ببرید بِبَعْضِ مَا
آتَیْتُمُوهُنَّ برخی از آنچه داده اند بایشان از مهر إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ بکاری
زشت که آن نشوز است و سوء عشرت و عدم تعفف که درین صورت جایز است طلب خلع از او کردن و
استثنا از اعم ظرف است و تقدیر اینست که لا تعضلوهن للافتداء فی وقت الا وقت ای یاتین بفاحشة

یعنی با آن نماید زنان را بجهت و آخر ببرید ایشان خود را از جرم شما یا عطای مهر و رجوع وقتی از اوقات مکر و دروغی که
ایشان نمایند بفاحشة یا مفعول له است ای لا تعضلوهن بعلة الا ان یاتین یعنی میکنید ایشان را و تنگ گیری مه
نمایید بجهت علتی از علل مگر بجهت آیتان نمودن ایشان بخصلتی قبیحه مُبَیِّنَةٍ که روشن شده باشد یعنی ظاهر
و آشکارا از ایشان و حفص و ابن کثیر بکسر یا خوانده اند بر صیغه معلوم یعنی فاحشه که روشن کننده باشد حال
ایشان را و رجع آورده که لا تعضلوهن علما را چهار قولست یکی آنکه حق تعالی زوج را امر کرده بتخلیه زوجه چه
هرگاه که او را در وی حاجتی و رغبتی نباشد و خدم امساک او جهت ضرر رسانیدن بوی تا سبب آن خود را و بعضی
از مال با آن خود از تحل نکاح او خلاص شود و این قول ابن عباس است و قتاده و سدی و ضحاک و مروی از ابی عبدالله
علیه السلام دویم مراد وارث است که حق تعالی نهی او کرده از منع مراد از تزویج همچنانکه در زمان جاهلیت و این
قول حسن است سیوم آنکه مراد مطلق است یعنی باید که مطلق منع مطلقه میکند از تزوج همچنانکه در جاهلیت
که زنان مطلقه منع میکردند مگر باذن ایشان و اگر خاطب ایشان را عطیه میداد خطبه او را قبول میکردند و اگر نه منع
اوبی نموده و این از ابن زید منقول است چهارم خطاب بولی است که منع زن نکند از نکاح و این ماثور است
از مجاهد و قول اصح و اظهر است و در فاحشه نیز دو قول است یکی آنکه مراد بان بزناست و این از حسن و ابی قلابه و
سدی روایت است یعنی اگر زوج مطلع شود بر زنای زوجه او را جایز است که اخذ فدیه کند از وی دویم بمعنی نشوز
و این قول ابن عباس است و اولی حمل آیت بر همه معصیت و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام و قدما معظم
مفسرین استثنا را از احتمال و نزد جبائی و ابو علی از حبس و امساک لقوله فامسکوهن فی البیوت الا آن است
که نزد ابو علی آیت منسوخ است و نزد ابو مسلم غیر منسوخ و از اصم روایت است که در بدایت است که بدایت
اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او استرداد صداق او بوده و چون آیت جلد فرود آمد منسوخ شد
وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان که بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نصفت در نفقه و
سکنی بدو جهی که حق تعالی شما را بآن امر فرموده اگرچه آنکه ایشان با شما زندگانی نیکو کنند یا بیاموزید ایشان را
احکام و آداب شریعت که چه نیکویی بهتر از آن نیست چرا آن زاجر جمیع فواحش و قبایح است فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ
پس اگر نخواهید ایشان را اگر از صحبت ایشان کراهت داشته باشید فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه
شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای بیدا ار برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا
نیکویی فراوان یعنی شما باشید از ایشان صابر چه نفس گاه است که هرگاه آنچیز نیست که اصلح است در دین و خیر آن در آن
اکثر کاهست که محب چیزیست که بخلاف آنست پس باید که نظر شما بچیزی باشد در دین و این اقرب بخیر و هو عیب
معنویست جزاست که تا تمام مقام آن دامع شده ای فان کرهتموهن فاصبروا علیهن فعسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم

بعضاً اگر صحبت ایشان کراهت داشته باشید بر آن صبر کنید و در طلاق ایشان تعجیل مکنید شاید که خیر کثیر در ضمن آن باشد
حاصل که آیت متضمن حثی است بر عدم ازدواج در مکروهات زوجات و ترغیب در امساک ایشان با وجود کراهت از
صحبت ایشان کاهی خوف ضرر نفس و دین و مال نباشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زن صاحب جمال میدید زن خود را
ناشایست و تهمت میداد و او را می رنجانید تا آنکه زن بتنگ آمده از سر مهر میگذشت و مرد او را طلاق میگفت حق تعالی
منع این نموده فرمود که **وَإِنْ أَرَدْتُمُ** و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات یا بوقوع نشوز و فاحشه از
ایشان **اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ** طلب بدل کردن زن **مَكَانَ زَوْجٍ** بجای زنی دیگر **وَآتَيْتُمْ** و داده باشید **إِحْدَاهُنَّ**
یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید **قِنْطَارًا** مال بسیار و جهت کاو بین جمع ضمیر باعتبار آن است که مراد بزوج اسم
جنس است **فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ** پس فرا مگیرید از آنچه بوی داده اید **شَيْئًا** چیزی را خواه اندک و خواه بسیار و بعد از آن
بسبیل انکار و توبیخ میفرماید که **أَتَأْخُذُونَهُ** آیا میگیرید چیزی از آن زن **بُهْتَانًا** بباطل و ستم **وَإِثْمًا مُبِينًا** و حرامی ظاهر
و هویدا در انوار و کشاف گفته بهتانا بر حالیست است بمعنی باهتین و آثمین یعنی در حالتی که ستمکار و گناهکار
اید و یا بر علیه مانند قعدت عن الحرب چنانچه اخذ سیب بهتان است و اقتراف اسم و بهتان در قول بعضی و اثما کنایت
کرباهت مکذوب علیه باشد و حیران سازنده او استعمال آن در فعل بمعنی باطل و لهذا مفسران در مقام تفسیر آن جا
طل کرده اند و میتواند بود که بمعنی کذب تنزیل کند چه شوهر چون مهر از برای زن فرض کرده و برای کو او گرفته پس اگر
استرداد آن کند کو یا مدعی استبدال نیز جایز است و جهت آنکه استبدال توهم جواز استرجاع است که ازین حیثیت که
توهم این میشود که زوجه ثانیه قایم مقام زوجه اول باشد آنچه اول اخذ کرده وی را باشد پس حق تعالی
بجهت رفع این توهم نهی اخذ را مقید باشد باستبدال اگر دانید و اگر نه در حقیقت معنی آنست که اگر اراده طلاق
داشته باشید خواه باستبدال یا بغیر آن استرداد و صداق مکنید از ایشان **وَكَيْفَ** و چگونه و بکدام وجه و بچه
جهت این تعجب است از حق تعالی یعنی عجب است از آنکه **تَأْخُذُونَهُ** فرا میگیرید مال را از زنان **وَقَدْ أَفْضَى** و حال
آنکه رسیده است **بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ** بعضی از شما بعضی دیگر و همزه برای انکار استرداد و مهر اقتضی کفایت است از مباشرت
یعنی بسیار نکیر مذموم است که استرداد مهر کنید با آنکه ملابسه مباشرت کرده آید با ایشان و حق صحبت و خلوت
در میان افتاده و مهر را لغو گردانید **وَأَخَذْنَ** و فرا گرفته اند آن زنان از شما **مِيثَاقًا غَلِيظًا** پیمانی محکم و عهدی
استوار در انوار گفته که مراد باین کلمه ایجاب و قبول است در نکاح و در حدیثی آمده که استحللتم بکلمة الله و یا مراد
معاهده است در وقت عقد حق صحبت و مانیر و یا آنچه که بحسن معاشرت و مفارقت و ملاحظه حق تعالی
از مردان فرا گرفته در میان زنان و اشیاق آن نموده بر ایشان بقوله فامساک بمعروف او تسریح باحسان و صاحب
کنز العرفان در تفسیر این آیت فرموده که قنطار بمعنی مال کثیر است و بیان آنست که شخصی را بفعل یا قول متوجه

سازند که از آن بری بوده باشد و چون بشنود او را بسیار بد آید و بجهت آن پریشان و مضطرب و حیران شود و انتصاب
اثما بر مفعول له است الا آنست که بهتانا سبب فاعلیت و اثما سبب غایتی یا بمعنی که سبب اخذ مال بهتان زوجه و اثما ثابت
راجعست با فریقلام مقدر در اثما و لام عاقبت باشد زیرا که احتمال بجهت اثمست و نمی تواند بود که نصب آنها
بر حالیت باشد بمعنی باهتین و آثمین چنانکه زمخشری گفته زیرا که اخذ نهایت بلکه مسبوقیت با آن همزه و
استفهام کیف بر سبیل انکار است و میثاقا بمعنی مظهر الحاسة انفا کم و افضا بمعنی وصول است و اینجا کنایت
از جماع است و میثاق غلیظ عهد وثیق است و مجاهد و ابن زید گفته اند که آن عقد نکاح است و یا حق صحبت و
ممازجت و یا آنچه که حق تعالی از ازواج را بر آن اخذ میثاق کرده در کریمه فامساک بمعروف چنانکه گذشت
و این قول حسن و ابن سیرین و ضحاک و قتاده است و سدی همچنان از صادق علیه السلام و از باقر علیه السلام
مرویست که مراد بمیثاق غلیظ قول حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که اخذتموهن بامانة الله و استحللتم
فروجهن بکلمة الله و عکرمه و شعبی و ربیع نیز برین اند و چون این مقرر شد بدانکه درین مقام چند فایده است
اول در آیت دلالتست بر عدم تقدیر مهر بالک از جهت تراضی طرفین است و لهذا در آن وقتی که عمر بالای منبر
از مغالات در صداق منع کرد زنی بر خاست و او را گفت ایعطینا الله و یمنعنا ابن الخطاب یکی از آنچه حق تعالی
از برای ما مقرر کرده و زمام اختیار آن بدست ما داده بعد از آن این تلاوة کرد عمر گفت مرا افقه من عمر حتی النساء
هرکه هست فقیه تر از عمر است حتی زنان پس از رای خود رجوع کرد دوم دلالتست بر استقرار مهر بدخول
بجهت تعلیل انکار بافضا و الیم آنکه تقیید نهی سوم مجالست استقبال بجهت سبب نزول است چنانکه گذشت در احوال
مقرر شده که خصوص سبب مخصص نمیشود چهارم نزد بعضی آیت منسوخ است بقوله فان خفتم الا یقیما حدود
الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به و نزد اکثر محکم است و غیر منسوخ و در مجمع ذکر کرده که اقتضا کنایت از جماع
است نزد ابن عباس و مجاهد و سدی و بعضی گویند که مراد بآن خلوت صحیح است و اگرچه جماع واقع نشده پس
تسمیه خلوت باقتضا بجهت ایصال الروح است زوجه را بمکان وطی این هر دو قول اصحاب ما روایت کرده
اند و در تفسیر کلبی از ابن عباس نقلست که اقتضا حصول زوج است با زوجه در لحاف واحد خواه که با جماع
کرده باشد یا نه پس در کلا الحالین مهر واجب باشد و قول اصح در مذهب امامیه آنست که مراد بآن جماع است
و بدون آن تمام مهر ثابت نمیشود و آورده اند که چون ابو القیس که از صلحاء انصار بود متوفی شد قیس که پسر او
بود بنابر عادت جاهلیت میخواست که زن پدر را بنکاح خود در آورد گفت من ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحاء
قوم خودی چگونه ترا بتو متزوج شوم پس صورت این حال بعرض رسالت صلی الله علیه و آله رسانیده حضرت
فرمود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی فرماید درین باب و بعد از مراجعت او این آیت نازل شد که **وَلَا تَنْكِحُوا** و نکاح

میا رید و بر نخواهید ما نکح آباؤکم آنرا که خواسته پدران شما من النساء از زنان بنکاح آورده ذکر ملیبون من
بجهت آنست که مراد بآن اصفات است و بایعبت وجه قوله الا ما قد سلف استثنا است از معنی که لازم نهی است
و کانه قیل یعقبون العقاب بنکاح ما نکح آباؤکم الا ما قد سلف یعنی عقاب میشود بنکاح کردن منکوحات آباء
خود مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است و یا استثنا است از لفظ جهت رسد طریق با ملحت
آن کقوله و لا عیب فیهم ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتب پس معنی آنست که نکاح میکنند حلایل آبا خود را الجمیع
مگر آنچه گذشت قبل ازین زمان اگر ممکن باشد شما را که نکاح کنید ایشان را یعنی اگر ممکن است شما را که گذشتگان را
نخواهید جز ازین شما را حلال نیست مراد آنست که همچنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح خود این زنان
پدر شما که مانده اند هم ممکن نیست پس از قبیل تعلیق شی باشد بمحال مانند حتی یلج الجمل و گویند که استثنا منقطع
است یعنی آنکه لیکن آنچه در سالهای گذشته مواخذه نیست بر آن نه آنکه آنرا بر قرار خود بگذارند بعد از آنکه
علت نهی میفرماید بقوله انه بدرستی که نکاح زن پدر کان فاحشة بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم خصلتی
زشت و ناپسندیده و چون نزد جاهلی ارام سال الفرج خشت از نقر بوده و مقتا و مبغوض حق تعالی سو مسلمانان را و یا
نزد جمیع مرادات چه اشرف عرب آنرا مکروه و مبغوض شمرده اند و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقت
و مقتی گفتندی یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلا و بد راهیست راه طریق آنکسی که آنرا پسندد و ارتکاب
نماید بآن گفته مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدان دویم قبح شرعی و مقت عبارت
است از آن سیوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل است بدان در کشف العرفان آورده بنا بر این ما مصدریه است
اول خلاف انیست بلکه مراد این و لا تنکحوا منکوحات آباءکم پس ما موصوله باشد و ضمیر مفعول محذوف
جهت تبادر آن بفهم بدانکه حق تعالی در آیت با وجود نهی بتغیر مرد مان نموده از نکاح ازواج آبا بوصف بجهت
مبالغه در نهی اول آنکه فاحشه است که مبالغات در قبح جز این فعل منافی وجوب تعظیم آبا است
بجهت تهجم بر فراش ایشان و ذکر کان ایماست بآنکه این طریق قبیح و مذموم و ضمیر آن راجع است بنکاح منکوحات
و اگر ذکر کان نشده اما کلام که دال است بر قول طبری ضمیر راجع است بنکاح جاهلیت که مشیر است و لجود
تولد مات و اینجا چند حکم است یکی آنکه اگر نکاح حقیقت در عقد باشد همچنانکه مشهور است پس نهی
صریح باشد در معقود علیها خواه که مدخول بها باشد یا نه و داخل نیست درین نهی که موطوءه پدر باشد
بغیر عقد که بدلیل خارجی و اگر حقیقت ازو طی باشد موطوءه داخل است درین خواه بعقد و خواه
بغیر عقد و همچنین است اگر گویم لفظ مشترک است میان وطی و عمل باین دو داخلست بجهت آنکه نزد اکثر قریب
است که حکم شیر است همچو صحیح است در اغلب احکام پس درین حکم نیز همچنین باشد سیوم تد بعضی آنست که

مبالغه در تحریم

…بر یکه گفته که مراد نهی است از نکاح
…ن مثل نکاح آبا که آن الکحه
…ده است یعنی نکاح فاسد
…بد همچنانکه پدران شما میکردند

من فی بها در این آیت داخل نیست و این بایعبت آنست که نکاح حقیقت در عقد است و من فی بها فیر معقود علیها
است و بایعبت آنکه زنان را جهت بنسب حل شده من فی بهار انکاح میتوان کرد در حین حل بعد از انقضای چهار ماه و
ده روز و انقضای عده او باشد است و با اظهار بجهت اعتبار و اضع حل پس نسبت بولد زانی تحریم نباشد و حق
تحریم است الا ما سبق عقاب که حرام نیست چهارم حرام است منکوحه جد هر چند بالا رود لقوله آبائکم ۲۰۰
چه جد در آبا که مذکور داخل است بلا خلاف و همچنین حرام است موطوءه جد از جانب ام و هر زنی که جد او را
بعقد خود در آورده باشد خواه آنکه وطی واقع شده باشد یا نه چه هر که قابل است بتحریم موطوءه بملک
بعد از آن ذکر محرمات میفرماید بقوله حرمت علیکم امهاتکم حرام گردانیده شده بر شما نکاح مادران ع
شما و این عمومیت علی العموم است نسبت بهر زنی که نسبت مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت
ذکور چون مادر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر هر چند که باشد حکم مادر
دارد در تحریم و بناتکم و دختران شما و این نیز عام است بشوهر زن که نسبت او بمرد باز گردد از
جهت اولاد ذکور و اناث بیک بجریان یاده در بنات داخل است و اخواتکم و خواهران شما یعنی هر زنی
که مرد صلبی بوده باشد یا رحمی خواهر است پس خواهر نیز عام باشد نسبت پدری و مادری تنها و عماتکم
و خواهران پدران شما زنی که با پدر شما یا پدر او هر چند بالا رود صلبی بوده باشد یا رحمی آنکسی است و اینجا
نیز طریق ثلثه مقصود است و خالاتکم و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر یا مادر تا هر جا
که برسد صلبی بوده باشد یا رحمی خاله انکسی است و وجوه مذکوره در بضورت نیز ممکن است و بنات
الاخ و دختران برادری هر چه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنت اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان
چندانکه دور شوند همین حکم دارد و بنات الاخت و دختران خواهران و جرکانیت تحقیق یا
و این نیز متناول بنات اولاد و اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است و هر چند که پایین رود داخل بنات
اخت اند و امهاتکم و نیز حرام است بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنها که شیر داده اند شما را
حق تعالی تنزیل رضاع فرموده و در منزلت نسب حتی که مرضعه را ام تسمیه نموده پس زنی شیر دهنده
و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده و زنی که شیر داده باشد شوهران زنان که شیر او ان و جز ایام
او رضاع واقع شود چه ارضاع اند و اخواتکم من الرضاعة و خواهران شما که از جهت شیر خوردن
اخوات شما باشند و امهات نسائکم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر است
و رضاع همین حکم دارند و ربائبکم و دختران شما اللاتی فی حجورکم آن دختران که در دامنهای تربیت
شما پرورش میابند نه مطلق بلکه شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشد من نسائکم از زنان که

اللاتی دخلتم بهن دخول کرده باشید ایشان زادر انوار کفته که ذکر محرمات نسب اولا و بعد ازان رضاع و
بعد ازان مصاهرة بجهت آنست که رضاعیه را لحمه ایست همچو لحم نسب پس اقرب بانسب باشد بخلاف مصاهرت
که تحریم عارضیست بجهت مصلحت ازواج و ربایب جمع ربیبه است و ربیبه ولد مرد یعنی از زوج دیکر و تسمیه بر
بیبه بجهت آنست که زوج ثانی تربیت کننده اوست همچنانکه تربیت ولد خود میکند و در غالب امر پس ربیب فعیل است بمعنی
مفعول و لحوق تا بآن بجهت نقل آنست از وصفیه باسمیت و ذکر فی حجورکم بآنک از باب استفاد میشود
بجهت اظهار تقویت علت حرمت و تکمیل آن آنست از وصفیه با مهات ربایب داخل کرده اند و مع ذلک آنها در
احصان شما اند بر مشابهت تام باشد میان اولاد شما و ایشان که سزاوارست که همچنانک اولاد شما حرام اند
ایشان نیز حرام اند و دخلتم بهن در معنی دخلتم معهن الستر است و این کنایت است از جماع یعنی بآن زنان که جماع
کرده باشید با ایشان فان لم تکونوا پس اکر نباشد که دخلتم بهن دخول کرده باشید یعنی مجامعت نموده
باشید با ایشان فلا جناح علیکم پس هیچ کناهی نیست بر شما در نکاح ربایب این تصریح است و بعد از آن
اشعار جهت دفع تلبیس وحلائل ابنائکم و دیکر از محرمات زنان پسران شما اند الذین من اصلابکم
آن پسران که از پشتهای شما باشند احتراز است از متبنی یعنی پسر خوانده و در روایت آمده که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله زینب را بعقد نکاح خود در آورد بعد از آنک زید بن حارث که پسر خوانده آنحضرت
بود او را طلاق داده بود مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود خوانده خواسته آیت آمد که حلیله
پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشد و ان تجمعوا در موضع رفع است عطف بر محرمات
یعنی دیکر بر شما حرامست آنکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف استثنا است
از معنی لازم یعنی مستحق عقاب میشوید در نکاح مذکوره مکر آنچه از پیش کذشته قبل از نهی که معفوعنه است
و این جهت مبالغه است یا استثناء منقطع بر طریق که در ما تقدم کذشته و برخی مفسران بر آنند که مراد از ما قد
سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر که آن اما ما بود مادر یهودا و راحیل
مادر یوسف و در دین بر حلال بود ان الله کان و بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده کسانی را از
اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند
بعد از توبه کرده صاحب کنز العرفان در تبیین و تفصیل این آیت آورده که امهاتکم مضاف مقدر است
ای نکاح امهاتکم بجهت قرینه استحاله تحریم ذوات جه تحریم ذوات آن غیر مقدور است پس ناچار است
از تقدیر آنچه مراد است و از آن و از نکاح همچنانک تقدیر اکل در کریمه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر
زیرا که مراد از لحم اکل است و بعضی از اصولیین توهم کرده اند که آیت مجمل است و این غیر صحیح است بجهت سبق

21 یعنی مراد همچنانک کفته شد و فهم اثانی را آنیکند یعنی از معانی مجمل و حق تعالی در این آیت محرمات را بر سه قسم
منقسم فرموده اول آنکه محرم اند بجهت نسب و ایشان هفت اند اول ام و هر چند که بالا رود یعنی ام انکس و
آب او و ام جد و ام ام و ام او و علی هذا القیاس خواه که نسب صحیح باشد یا فاسد دویم بنت و هر چند که پایین رود
یعنی بنت او و بنت ابن او و بنت بنت او خواه ولادت از نکاح صحیح باشد یا شبهه یا زنا و در در قسم اول خلافی نیست
و ابو حنیفه موافق اصحاب ماست در تحریم بنت زنا بجهت صدق ولد بر آن لغة پس تحریم تابع آن باشد و شافعی
کفته که حرام نیست بنت مخلوق از زنا بجهت عدم لحوق نسب و شی سوم اخت از جانب ام یا از اب یا از هر دو بهارم
عمه که اخت آباست و هر چند که بالا رود یعنی اخت جد آب یا اخت جد ام نه آنک مراد عمه عمه باشد زیرا که
عمه عمه کاهست که حرام نمیباشد چه اخت زید که از جانب او باشد عمه ابن اوست و عمه این عمه حرام نیست
دیوانی پنجم خاله است که اخت ام است و هر چند که بالا رود یعنی اخت جده از جانب ام یا ام یا مرد و بطریق اولی
نه آنک مراد خاله باشد زیرا که کاهست که حرام میشود بطریق عمه عمه ششم بنت اخ و هر چند که پایین رود
یعنی بنت بنت اخت و بنت ابن اخت اکر کویند که ولد ولد ولد حقیقی نیست بجهت صدق نفی ولد از و کما یقال فلان
لیس ولدی مکنه ولد ولدی و هر کاه که چنین باشد پس نص متناول آن نباشد زیرا که تلفظ میشود به حقیقت
نه بمجاز کوییم اجماع اولاست بر اعتبار مجاز اینجا و مع ذلک میکوییم که مراد مطلق تولد است اعم از آنکه بالذات باشد
یا بواسطه و همچنین است بنات از جانب علو و دیکر صیغه جمع مشعر است باعتبار مرتبتین یعنی بالذات و بواسطه
دویم از اقسام ثلثه زنانی اند که برضاع محرم شده باشند و این دو نوع است اول ام دویم اخت بجهت نص قرآن بر آن
اما تحریم بنت بجهت بینه و ادنی است از اعلی زیرا که اخت هر کاه حرام باشد پس بنت بطریق اولی و اما عمه و خاله
بجهت نسبت است چنانک بیاید و اما جده ام است پس داخل باشد در اطلاق نص و اینجا چند فایده است یکی
آنک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب پس بنا برین جمیع محرمات که بسبب
نسب حرام شده اند بجهت رضاع نیز حرام است چه رضاع نسب ثانی است دویم رضاع همچنانکه محرم لاحقست
پس اکر رضیعی را تزویج کند با مرد و بعد از آن مرتضع شود از ام آن مرد زوجه او بر وی حرام باشد و نکاح منفسخ کردد
و همچنین است در سایر فروض سیوم زمخشری کفته که تدبعضی تحریم رضاع همچو تحریم نسب است حق از نسب
و حکمت این طوست و بنا این معنی غیر موجود شود با اخت بنت خود است و رضاع دویم جایز نیست مرد را که تزویج
شود با ام اخ خود از نسب و در رضاع جایز است زیرا که مانع در نسب وطی آباست او را و این معنی موجود نیست
و در و مسئله دیکر مستثنی اند یکی ام حفده دویم جده ولد که هر دو محرم اند از نسب و در رضاع اما ام حفده اکر
آن بنت آن کسی است مانع حرام او را اکر شیر دهد اجنبیه شیر دهد ولد او را ام اجنبیه جده ولد این کس خواهد

بود بر وی حرام نخواهد شد و در استثنا این صورت نظر است زیرا که نص دلالت نمیکند مگر بر آنکه جهت حرمت در
نسب جهت حرمت است در رضاع و جهاتی که درین صور اربعه جهات حرمت نیستند و در تشبیه احنبیه
اند پس لا معتبر نیست از جهات حرمت بلکه در آن باب معتبر است ویا نفیه و هر کدام ازین دو جهت اگر در رضاع یافت
شوند محرم اند و توضیح این سخن آنست که اخت این هر گاه نسبی باشد او را دو جهت خواه بود جهت اخت بی
این را دو جهت نیست مراد شکی نیست در تقایر این هر دو نص دلالت میکند بر حرمت از جهت بنتیة از جهت
اخیت مر این را و همچنین ربیبه را دو جهت است اخیت مر این را و ربیبه و جهت حرمت از آن نیست مگر ربیبه
و مع ذلک جهت حرمت مصاهرة است نه بحسب نسب پس صحیح نباشد استثنا از جهت حرمت نسب چهارم رضاع
را شرایط معتبر است که اطلاق آیت بآن مقید میشود آن شروط صاحب مقدار است و آن نزد اکثر فقهای ما
پانزده رضعه است و یا آن قدر که نبات لحم نماید و شد عظم کند یا ارضاع روزی و شبی این هر سه قول مجمع علیه
فقهای ماست و روایات متواتره صحیحه از اهل البیت علیهم السلام متضمن الله بیند دیگر آنکه موجب تحریم
نکاح میشود و بجهت اصالت حل عدم دلیل حرمت و شافعی و حنبل اکتفا در حرمت بر پنج رضع کرده اند و بعضی
از اصحاب قایل اند بر ضعة و مالک و ابو حنیفه اکتفا بر ضعة واحده نموده یا بحسب زمان است و آن دو سال
است نص القوله صلی الله علیه و آله لا رضاع بعد فصال پس بعضی رضاع در حولین باشد و بعضی دیگر در خارج
ان نشد حرمت نکند و شافعی برین است و مالک بر یک قول و بقول دیگر بیست و پنج ماه ابو حنیفه سی ماه
و تقریبه سال بحسب گفته رضعه و آن اینست که مرتضع التقام ثدی مرضعه چرسکو حرکه و لبن خالص نخورد
تا پس شود باختیار خود آنرا و اگذارد پس اگر این را در حلق او ریزند یا با وسقوط غایه و یا جمعه کنند او را آن نشر
نکند و نزد فقهای عامه این شور ناشر نخد و در رضاع مسایل کثیر است که در کتب مبسوطه فقه مسطور است
سیوم از مباحث ثلثه زنانی اند که بمصاهرت حرام میشود و آن در آیت چهار و جر است مذکور شده و مصاهرت
عبارتست از آنکه مرد وطی زن کند و یا عقد نماید بروی پس بوطی و یا عقد حرام میشود نکاح آن زن دیگر و یا حرام میشود
نکاح آن زن بغیر او و اینجا چند مسئله است یکی زوجه هر چند بالا رود حرام است بر زوج تحریم ابدی و دال بر تحریم
ام غالیه است صیغه جمع در امهات و ام زوجه بمجرد عقد بر بنتا و حرام شود همچنانکه باید دیدیم بنت زوجه
هر چند که پایین رود یعنی بنت بنت بنت و بنت ابن بنت و علی هذا القیاس ربیبه اشارتست باین نبات و آن
جمع ربیبه و وجه تسمیه آنست که مرد مربی بنت زوجه خود است غالبه حلایل ابنا و آن جمع حلیله است
ماخوذ از حل که ضد حرمت است زیرا که او را حلالست وطی آن و یا از حلول زیرا که حلول میکند در زوج فراش
او بالرجل یا از حل که ضد عقد است زیرا که زوج حل آن او میکند نزد جماع بر فعل بقول ثانی بمعنی فاعل است

ویقول ثالث

ویقول ثالث و بقوله و صلب احتراز است از ولد بنی و لهذا گفته اند که نزول آیت که نزول این آیت بجهت رد منافقین
بود که در وقت تزویج رسول صلی الله علیه و آله زینب جحش که زوجه زید بود گفتند که محمد زن پسر خود را نکاح کرد
و ابنا اینجا شامل ولد و ولد ولد نیست نیز هست زیرا که ولد ولد است لیکن بواسطه چهارم جمع بین الاختین در نکاح
محرما اینجا تحریم عین نیست پس اگر زوج از ایشان مفارقت نماید بفسخ یا طلاق دیگری حلال میشود و لهذا تنفیه
تحریم فرموده بجمع و اینجا احد فایده است یکی ام مملوکه موطوئه حرام است هر چند که بالا رود زیرا که مملوکه موطوئه
نیز از نساء رجل است پس او حرام باشد و همچنین بنت او و هر چند که پایین آید دویم دخول مشار الیه بقوله دخلتم
بهن کنایت است از جماع زیرا که مرد داخل میشود بازن در ستر با جمله و نزد ابو حنیفه لمس و اسا ان ملحق بجماعست
و از عمر نقل کرده که خلوت نموده بجاریه او را برهنه کرد دید بواطن او را اشاره کرده بعد از آن پسر او را ارزانی
التماس نموده که او را بوی بخشد گفت که وطی او بر تو حلال نیست و از عطا نیز نقل کرده که هر گاه که مرد نظر بفرج مرئه
خود کند شهادت او را نکاح میتوان کرد و نه دختر او را و حق آنست که اول گذشت و این قول ابن عباس است و علما
اهل البیت است علیهم السلام فرا دین او چند رفته اند بجهت اصالت حل و حالی از موجب تحریم غیر جماع و لقوله
فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و لامس و ناظر درین داخل نیستند سیوم بنت زوجه حرام است بر
زوج خواه در حجر زوج باشد و یا نه و خواه متولد شده باشد بعد از مفارقت زوج یا قبل از نکاح او متولد
شده باشد و تقیید بجهت غلبه است همچنانکه گفتیم و داود ظاهری بر آن است که تحریم مخصوص است به بنتی که
که از زوجه متولد شده باشد بعد از مفارقت زوج و اجماع بر خلاف این است چهارم قوله و اللاتی دخلتم
بهن احتمال دارد که برای بیان امهات نسائکم باشد و در جمله اولی یا از نسائکم باشد و در جمله ثانیه و یا بیان
هر دو و علمای اصحاب در آن اختلاف کرده اند ابن عباس و تنفیه و عمر و ابن زبیر باول قایل اند حتی بآن نوع قراءة کرده
اند که امهات نسائکم اللاتی دخلتم بهن و این قراءة شاذه است و عمر و عمران بن حصین بقول ثانی اند و این قول اکثر علماء
اهل البیت است علیهم السلام و علما نزد ایشان حرام است بمجرد عقد بر بنت یا او بین حقست و روایت اهل البیت
است علیهم السلام ناطق اند بآن و جمهور روایت کرده اند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که چه میفرمایند
در حق مردی که بزنی متزوج شود قبل از دخول الطلاق او بگوید فرموده لا باس ان یتزوج بنتها و لا یحل له ان یتزوج
امها و موید اینست که اعتبار قرب در صفتی که بعد از جمل متعدده واقع شده باشد گویند که ربائب معنی است از
بیان زیرا که ربایب در حجر زوج ام نمیباشد مگر بعد از دخول ام پس قوله من نسائکم اللاتی دخلتم بهن تاکید باشد و تاکید
مرجوح است نسبت تاسیس گویم لا نسلم که ربایب در حجر زوج در صورتی که زوج وطی ام کرده باشد زیرا که تقیید مخرج
اغلبیه است و لما ثالث که این بیان هر دو باشد ضعیف است زیرا که هر گاه که متعلق بهر دو باشد ابتدات خواهد بود که

متعلق بامهات باشد بیانیه وکلمه راجعه حل کرده نمیشود بر معنی نزد جمهور واما آنکه بعضی علماء آن رفته اند و
استدلال نموده اند بدو حدیث از صادق علیه السلام وشیخ طوسی رحمه الله هر دو حدیث را مجهول ساخته بر تقیه
زیرا که هر دو مخالف کتاب اند بجهت آنکه حق تعالی تعمیم تحریم امهات نسا فرموده وتقیید وتحریم ربایب نموده بدخول
بامهات ایشان پس اول بر عموم خود باشد ومؤید اینست روایت اسحق بن عمار از صادق علیه السلام که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه درین آیت میفرمود که ابهموا ما ابهم الله وعلامه در مختلف خود تردد کرده درین دو احتمال وبعضی
متاخرین حکم بکراهیت غیر ام دخول بها کرده اند واجود تحریم است جهت احتیاط زیرا که فروج مبنی انه بر احتیاط
تمام بحکم حلیله ابن از رضاع محرمت است اجماعا ودر روایت دلالتی هست بر منع این لقوله من اصلابکم بجهت
آنکه مذکور شده که این قید بجهت اخراج ولد متبنی است ودر ینک حکم ملموسه ومنظوره بشهوة حکم جماع
دارد در تحریم بانز خلاف است ابو حنیفه بر اول است واین قول اکثر اصحاب ما ست وبعضی اصحاب ما نیز برین
اند بجهت روایت محمد ابن اسمعیل که از ابی الحسن علیه السلام پرسید که چون در حق مردی که او را جاریه باشد پس
تقبیل ویکند اما بر ولد او حلال باشد یا نه فرموده آن تقبیل بشهوة باشد گفتم نعم فرمود از یک شیئا اذا قبلها
بشهوة وبعد از ان گفت الا انظر الی فرجها وجسدها بشهوة حرمت علی ابیه ولابنه من گفتم اگر همین نظر در جسد
او کرده باشد فرمود لا اذا نظر الی فرجها وجسدها حرمت وعلامه در مختلف قائل است بجهت این ششم جمع بین الاختین
که معقود علیهما باشند حرام است اجماعا در سکنه جمع بین الموطوئتین بملک خلاف است حق آنست که حرام است
بجهت ظاهر آیت وامیر المؤمنین است وصلوة الله علیه وسلامه وعثمان نقل کرده اند که احلتهما آیة وحرمتهما
قوله وما ملکت ایمانکم وحرمت هما آیة وهی هذه وامیر المؤمنین تحریم را رجحان وعثمان تحلیل را تعبیه و
قول امیر المؤمنین علیه السلام زیرا که حق دایر بود با او هر جا که او در ان میفرمود که الحق معه حیث ما دار
ومؤید اینست که آیت تحلیل مخصوص است بالاخلاف بر اطلع نباشد در استدلال از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله مروی که ما اجتمع الحلال والحرام الا غلب الحرام الحلال هفتم خلافی نیست در آنکه هرگاه از وطی شبهه
حاصل شده باشد صحیح است وموجب حرمت نکاح وهمچنین خلاف نیست که بزنا الحاق نسب حاصل نمیشود
ولقوله صلی الله علیه وآله الولد للفراش وللعاهر الحجر ولما بر زانی حرام باشد نکاح نسب واخت زن که از زنا
بعد شده باشد یا نه تردد است واحوط حرمت است هشتم اکثر اصحاب ما وشافعیه بر آنند که وطی بشبهه نشده
حرمت مصاهرت میکند بجهت حصول نسب با او وملاحظه جانب احوط واما درینک زنا ناشده حرمت مصاهرت
باشد پس جایز نباشد نکاح بنت مزنی بها وام او وحرام گردد بر این آب زانی خلافی است اصحاب ما بر آنند که نشده
حرمت بعموم قوله واحل لکم ما وراء ذلکم فانکحوا ما طاب لکم بجهت روایت هشام ابن مثنی از صادق علیه السلام

٢٣

که گفت در حضرت بود مردی ازو استفتا کرد که چه میفرمائی در حق مردی که زنا کند با امره آیا بنت مزنی بها او را حلال
باشد فرمود نعم ان الحرام لا یفسد الحلال واکثر قایل بتحریم اند اگر زنا سابق باشد بجهت روایت کثیره از عیص بن قاسم از
صادق علیه السلام واز منصور بن حازم از آنحضرت صلی الله علیه وآله واز محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام
وبجهت رعایت جانب احوط وبجهت آنکه بر مزنی بها صادق می آید که الام من نسائکم زیرا که در اضافت ادنی ملابسه
کافیست مانند کوکب الخرقا واین قول اجود است بجهت احتیاط در فروج وجواب از آنکه اینست که اولی مخصوص است
پس حجت تعلق نباشد واما ثانیه مراد با طاب ما حل است وجواب از مدعا آیت مذکوره آنست که محمول است بر زنای
لاحق است ونیز تعبیر از آنک در قول آنحضرت که ان الحرام لا یفسد الحلال اشارتست باین قول نهم حکم وطی بملک عقد
دارد در نشر حرمت مصاهرة وهم چنین است وطی بعقد منقطع نزد ما وهم اگر شخصی زنا کند بعمه یا خاله خود بنت
ایشان بر او حرام نشوند وتحریم مؤید واگر متزوج شود بر او حرام شود بر وی بنت اخ واخت زن وبنت اخ با عدم رضاء
او اجماعا وما اذن واصح گفته اند که یکی از این هر دو بر و حلال است خلاف مر باقی فقها را پس اگر از جمع کند میان
ام وبنت زوجه عقد فاسد باشد وجایز باشد نکاح بنت خاصه بعد از ان واگر در عقد جمع کند میان اختین عقد ثانیه
باسد وجایز باشد او را استیناف بر احدیهما وابحاث این حسنه جلیله است که بسیاری از فضلا وعلما از ان غافل
اند وآن اینست که اجتماع مطلوب حق تعالی است ولهذا مندوب شده است اجتماع عباد در عبادات تا بجهت آن تحلیل
شود کلام تام در عبادة کمال خدا پس بقاء شخصی ملزوم این اجتماع است وهرجا که بقاء نوع بقاء اشخاص آن
نوع باشد پس بقاء نوع انسان حاصل نشود الا بیقاء اشخاص آن واین حاصل نمیشود الا بتناکح وتناکح حاصل نمیشود
الا بمحبت بین الزوجین ولهذا حق تعالی محبت ومودة زوجین را از آیات حسنه شمرده ومحبت حاصل نیست
مگر باثر واجتماع پس اثر اجتماع مطلوب او سبحانه باشد وچون نسب موجب محبت ومودة است پس اجتماع
در ان مطلوب نباشد فلهذا مشروع نیست نکاح اقارب بجهت حصول مودة واجتماع میان ایشان بدون نکاح
واما اجانب چونکه اجتماع نسب در ایشان مفقود است پس مندوب شده اجتماع ایشان بسبب نکاح واگر مندوب
نبود نکاح انساب فایده در ضمن آن نمی بود بجهت حصول اجتماع بدون آن ومع ذلک موجب حرمان اجانب
میشد از اجتماع پس اجتماع که مطلوب حق تعالی است از مردان فوت میشد ولهذا هرگاه که ضعیف شد اجتماع
نسبی چون بنات عم وخال وبنات عمه وخاله وجز آن ضعفا آن باذن است در نکاح ایشان وچون رضاع موجب
انفعال مزاج است از لبن مرضعه کما قال علیه السلام الرضاع یغیر الطباع پس اجتماع در ان نیز مثل اجتماع نسب
باشد وحکم آن مثل حکم نسب در تحریم نکاح وچون که طباع متنفر اند از مشارکت در خیرات ومحبت اختصاص انه
بآن پس مشارکت ملزوم تباغض باشد که منافی محبت است فلهذا حرام است جمع بین الاختین باشد تباغض بینهما واقع

والمحصنات

نشود بطوریکه موجب تنقیض عیش رجل نکرده دوالمحرم والحاس والمحصنات عطفست بر امهاتکم و یا بر ان تجمعوا بین الاختین
یعنی حرام کرده شده بر شما شوهرداران من النساء از زنان از تزویج ازواج احصان ایشان کرده باشند از وقوع در
محارم و حکم معتد آن نیز حکم نکاح الا ما ملکت مگر آنکه مالک شده باشید ایمانکم دستهاشما ان زنان کشی
ایشان کرده باشند و ایشان را ازواج کفار بوده باشند یعنی ایشان حلال اند بسبب آنکه نکاح ایشان مرتفع است چنانکه
ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین کار غنائم او طاس مال بی قیاس با اهل جهاد رسید
از جمله زنان که شوهران ایشان را بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیر در آمدند و چون جهت شوهرداری ما را اهلاک
شده بود در حل وجهت اسیران متردد گشتیم و اگرچه ایشان ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از
عرض این صورت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما بملک شما شده
اند تصرف در ایشان حلال است در کنز العرفان آورده که الا ما ملکت ایمانکم استثنا است مطلق بر وجهت
انحراف و اما یعنی حرایر و اما متزوجات بر شما حرام اند مگر که بملک یمین شما در آیند یعنی استرقاق ایشان کرده باشید
اما بهاست تا عمیات یا سبی یا غیر آن که مالک جدید را فسخ نکاح میرسد و وطی مملوک که بعد از عده او نیز در حکم
داخل است امر تزویج مملوک سید حر او و امیر را فسخ نکاح آن او را جایز باشد و وطی آن بعد از عده ابو حنیفه گفته
کسبی رفع نکاح نمیکند و سبی و سابی حلال نمیشود مگر جلیه بسبب مشروط است با خراج او از دار الحرب بدون او
زوج پس اگر سبی هر دو چنین کنند نکاح مرتفع نگردد و اطلاق آیت حجت است بر او و همچنین خبر ابی سعید خدری که مذکور
شد از ابو سعید مرویست که چون غزای اوطاس سبی متزوجات کفار نمودیم منادی رسول الله علیه و آله ندا کرد
که الا لا توطوا الحبالی حتی یضعن و لا غیر الحبالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی ای مسلمانان وطی زنان آبستن مکنید تا
وضع حمل نمایند و غیر آبستن را استبرا مکنید تا استبرا کنید بیک حیض و فرزدق در شعر خود اشاره بحلیه
وطی ازواج کفار نموده بقوله وذات حلیل انکحتها رماحنا حلال لمن یبنی بها لم تطلق و بعضی از امیر المؤمنین و ابن مسعود
و ابن عباس و مکحول و زهری مرویست که مراد بما ملکت ایمانکم سبی ذوات ازواج است و بدانکه احصان بچهار
معنی اطلاق میکند یکی بمعنی عفت کقوله التی احصنت فرجها دوم بمعنی زواج چنانکه درین آیت مذکور
شده سوم بمعنی حریت کقوله و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات چهارم بمعنی اسلام کقوله فاذا
احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات بر احد تفسیرین کتب الله علیکم مصدر موکدست
ای کتاب الله علیکم تحریم المذکورات کتابا یعنی نوشته و فرض کرده است حق تعالی تحریم نکاح زنان مذکوره را
بر شما نوشتنی و فرض کردنی و یا مفعول بر است یعنی الزموا کتاب الله پس معنی آنست که ملازم باشید فرض
خدا را در باب منکوحات شما پس مخالفت بآن مکنید و از ان در مگذرید و احل لکم عطفست بر فعل مضمر که ناصب کتاب

الله یعنی نوشته است حق تعالی بر تحریم نکاح مذکورات و حلال گردانیده برای شما ما وراء ذلکم آنچه غیر این محرمات
مذکوره اند و حفص مجهول میخواند عطفست بر حرمت و معنی آنست که حرام کرده شد بر شما زنان مذکوره و حلال
کرده شد بر شما غیر این و ما موصوله بمعنی اللاتی است و منصوب المحل است بنا بر قرائت اول و مرفوع المحل بر قرائت
ثانیه بدانکه متبادر از تحریم مذکورات آنست که آنها را در هیچ وقتی از اوقات بنکاح نتوان آورد پس شامل نکاح
حیوة نباشد بر عمه او یا خاله او یا بر خواهرزاده او و یا برادرزاده او زیرا که نکاح اینها بعد از اذن عمات و خالات
جایز است و نیز شامل نکاح مطلقه ثلث نباشد زیرا که تحلیل زوج با او حلال است و نکاح متعدده در عصمت
داخل است زیرا که در حکم منکوحه است و نکاح امة بر آزاد نیز در جمیع اوقات حرام نیست زیرا که بعد از اذن آزاد حلال
میشود و تحریم تزویج بخامسه از آیت مثنی است و ثلاث و رباع مفهوم شده و تحریم نکاح ملاعنه و غیر آن
که زوجین بر انکار یکدیگر راضی باشند و اما اگر زن اعتراف نماید بنفی ولد بعد از ان حرمت مرتفع میشود پس
تحریم اینها منافی احل لکم ما وراء ذلکم نباشد و نیز تحریم این محرمات از سنت مطهره ظاهر شده و پس از احل لکم ما وراء ذلکم
خارج باشد و قوله ان تبتغوا باموالکم مفعول له است نزد صاحب کشاف و مفعول تبتغوا محذوف است و تقدیر آنکه
احل لکم ما وراء ذلکم اراده ان تبتغوا باموالکم اصرف فی مهورهن و اثمان سریتکم یعنی حلال گردانیده شد برای
شما غیر این محرمات بجهت اراده آنکه طلب نمائید بمالهای خود صرف آن در مهرها و اثمان غیر ایشان محصنین
در حالتی که بآن تزویج و تسری متعفف باشید و خود را در پناه آورید از لوم و عقاب غیر مسافحین حال
ثانیه است یعنی در حالتی که نباشید زناکننده کان و میتواند بود که مفعول مفعول مقدر باشد که تقدیر اراده ان تبتغوا
اموالکم محصنین غیر مسافحین یا بدل اشتمال و ما وراء ذلکم باشد ای احل لکم ابتغاء ما شئتم من الحلال عدا المحرمات و در
کنز آورده که اینکه صاحب کشاف گفته که ان تبتغوا مفعول له است فاسد است زیرا که شرط مفعول له آنست
که فاعل فعل معلل باشد و حال آنکه ابتغاء فعل فاعل معلل نیست و تقدیر غیر محتاج الیه است و مع ذلک خلاف
اصل است و محصنین حال است از ان تبتغوا و ذکر غیر مسافحین و عدم اکتفا بمحصنین بجهت آنست که محصنین
بمعنا شاید ممکن است که سفاح نماید بغیر او و مسافحین در لغت از سفح ماخوذ است که بمعنی صب منی است آن مبالغه
است در صب منی و در فرج مخصوص است بزنا زیرا که غرض زانی محصل است در صب منی و در حمل زانیه
حاصل معنی آنست باید که بمال متزوج و متسری شوید بغیر محرمات که مذکور شده و بجهت آن خود را از سفاح
نگهدارید فما استمتعتم به پس هر که برخورداری یافته آید بر بلوغ منهن از آن زنان منکوحه فآتوهن
پس بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان چه مهر در مقابله استمتاع است و محلل آن در کنز مذکورست
که جوهری در صحاح آورده که استمتع بمعنی تمتع و الاسم المتعة و ما موصوله که گویند که معنی آنست آنچیزیکه متمتع

شده اند بآن از زنا که جماعت باتقبیل یا نظر بی بسید اجول ایشان را و این قول فاسد که مراد بآن نکاح متعه است چنانک تقریب
حث تحریم و تقریر خواهد یافت فَرِيضَةً حالست از اجور یعنی در حالتی که آن مهور مفروض و مقرر بود که استمتاع جایز نیست
و یا مصدر مقدر تی ای ایتاء مفروضا و یا مصدر مؤکد است و قوله وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبال و گناهی نیست
بر شما که از ازواج و زوجات باشند فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه از یکدیگر راضی شوید بر بآنچه مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آنچه مهر
که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن را که از مهر و مدت در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد
زیاده سازد و گفته اند تراضیتم در نفقه یا در صحبت و مفارقت ذکر فرموده که این اشارتست بآنک متعاقدین را جایز است
که بعد از انقضای مدت متعه در آخرت و اجل افزایند و یا ملزم مفارقت نمایند و اینک بعضی گفته اند که مراد بآن عقد
دایمات و معنی اینست که لا جناح علیکم فیما تراضیتم من الابراء عن المهر و الافتداء قولیست مرجوع و تحقیق این آنست مذکور
مشو در انشاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خداست دانا و دانا بمصالح شما و از جمله آن اباحت
نکاح متعه است حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح شما و واضع اشیاء در مواضع آن پس بحکمت این وضع شرع
فرموده برای شما و در زنا و لواطت نیفتید کما قال علی علیه السلام لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنا الا الاشقیاء یعنی امیر
المومنین علیه السلام فرموده که اگر عمر نهی مردمان از متعه نمیکرد هیچکس زنا نمیکرد مگر بدبختان و در روایت
دیگر الا الاشقی واقع شده یعنی مگر بدبخترین مردمان و چون اجمعی بر صحیفه خاطر منتقش شد بدانک آیت دلالت صریح
دارد بر اباحت عقد نکاح متعه از چند وجه یکی آنک لفظ شرعی محمولست و حقیقت شرعیه همچنانک در اصول
مقرر شده و خلاف نیست در آنک نکاحی یا شروطات با اجل و مهر متعه میگویند و فاعل آنرا متمتع و مؤید این
آنست قول جوهری که مذکور شد اگر مخالف گوید که چرا جایز نباشد که مراد بآن عقد دایمی باشد زیرا که انتفاع حاصل
میشود پس باین اعتبار آنرا استمتاع گویند و صدر روایت مؤید اینست چرا متضمن ابتغاء احصانست و معلوم
است که متعه محصن نیست نزد شما گوییم جواب از اول آنست که مبین شد که لفظ استمتاع حقیقه در متعه است
پس اگر دلالت بر غیر آن کند مجاز یا اشتراک لازم آید و این هر دو خلاف اصل اند و اگر دلالت بر قدر مشترک کند مفهوم
نشود واحد بعینه و جواب از ثانی آنست که لازم که مراد احصانی باشد که بآن رجم ثابت میشود بلکه بمعنی عفت
است و غیر مسافحین مؤید اینست و بر تقدیر آنکه این تسلیم داریم لیکن بعضی از اصحاب ما تخصیص احصان کرده اند
بتعفف دویم آنک اگر مراد عقد متعه نباشد لازم باطل است پس ملزوم نیز چنین باشد اما بطلان لازم بجهت
اجتماع برآنک اگر زوج طلاق زوجه گوید قبل از آنک او را بیند نصف مهر و لازم است و اما بیان ملازمت
آنست که حق تعالی تعلیق وجوب ایتای اجر نموده باستمتاع پس بدون آن واجب نباشد اگر گویند که چرا جایز نباشد
که مراد مهر مستقر باشد و معلوم است که مهر مستقر نمیشود الا بدخول پس تفسیر کرده باشد باستمتاع از دخول گوییم

٢٥

در آیت تعرض بوجوب ایتاست و مع ذلک میگوییم که استمتاع اعم از دخول باستقرار نشد بلک عدم آن و علم زاد لا التی
برخاص نیست و در تقدیر آیت این باشد که فما استمتعتم به منهن فاتوا من مجموع اجورهن زیرا که اجور کل مهر است حقیقت
است و در بعضی آن بطریق مجاز پس استقرار واجب باشد لکن بتقبیل یا بنظر بشهوة باشد این باطل است سیوم ابن عباس
و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر چنین قرائت کرده اند فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن
فریضة و این صریح است در اراده عقد متعه و ثعلبی روایت کرده از حبیب بن ابی ثابت که او گفت که ابن عباس مصحفی
بمن داد و گفت هذه علی قراءة ابی چون در آمد در آن نگاه کردم نوشته بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی اگر گویند
این قراءة اگرچه بعضی اثبات آن کرده اند اما غیر ایشان منکر این اند و با وجود این اگر ثابت شود از قراءة باشد و قراءة
باحاد ثابت نمیشود گوییم جواب از اول آنست که مثبت مقدم است بر نافی زیرا که کاست که بر ایشان مخفی میشود و آنچه
ظاهر شده غیر او را دیگر آنک در آن صیانتست مر مسلم ظاهر العدالت را از کذب و جواب از ثانی آنست که هرگاه مثبت
قرآن نباشد چون مانع باشد از آنک بآن حکمی ثابت شود و ما قائلیم بخبر واحد این صورت خصوصا با آنکه آن با اجماع اهل
البیت علیهم السلام و روایت ایشان و خصم احتجاج می نماید با ضعف از روایت این جماعت معطی بن مالک و بعضی ازین
جماعت اکتفا کرده اند که با ایشان احکام ثابته منسوخ میشود و این موید تقریر آیت و نیز دلالت میکند بر اباحت عقد
متعه چند وجه دیگر یکی اجماع اهل البیت علیهم السلام و روایت ایشان درین مشهورست و در کتب احادیث مذکور
و بعضی از آن بعد از فراغ از کلام کنز العرفان سمت تحریر خواهد پذیرفت و اجماع اهل البیت حجتست همچنانک
در اصول مقرر شده و بحکم حدیث متواتر مشهور در میان موافق و مخالف که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا یعنی میگذارم در میان
شما دو چیز گران قدر یکی کتاب خداست و دویم عترت من که اهل بیت من اند مادام که متمسک باشید بآن هرگز
گمراه نشوید و دویم نقل خاصه و عامه از ابن عباس که وی فتوی بعقد متعه میداد و عمل بآن میکرد و مناظره
او با ابن زبیر درین باب مشهورست و قول ابن عباس درین حجتست کما قال علیه السلام فی حقه انه کهف ملأ اعلی
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان ابن عباس فرموده که او ماننده محو طرا است که علم باشد یعنی بدن او علوم امره را الحاح
کرده که دعوی خصم بآنک وی رجوع از این فتوی کرده ممنوعست سیوم روایت مشهوره از عمر بن الخطاب که متعتان
کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا احرمهما و معاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء بطریق و طریق
در کتاب مستتر گفته ثلاث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله انا محرمهن و معاقب علیهن متعة الحج و متعة
النساء و حی علی خیر العمل فی الاذان و این روایات شاهدند بر آنک متعه در عهد رسول صلی الله علیه و آله مباح
بوده و معلوم است که عمر را تغییر تحلیل و تحریم نبود چهارم آنکه خلاف نیست که متعه مشروع بوده و اگر

مبارک

خصم گوید که بعد از آن منسوخ شده گوییم مشروعیت وی ثابت است و نسخ روایت و ما طرح نکنیم آیت بروایت چه آنکه
متعه منتفی نیست خالی از جهات قبح در آن مثل علت و اجل نمی بینیم و هر چه قبحی نیست مباح است پس متعه مباح باشد
اما کبری اما الجامعیت و اما صغری زیرا که اگر در متعه شیء از مفسده می بود یا عقل می بود و آن منتفیست اتفاقا یا شرع
و این نیز مفقود است و اگر نخواهد متمسکات خصم می بود اهل خلاف چند وجه ضعیف در منسوخیت آن آورده
اند اول قوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و متمتع بها از وجه و ملک نیست و اما ثانی الفانیت
و اما اول زیرا که اگر زوجه می بود نفقه و ارث و قسم او ثابت میشد و طلاق بآن واقع بگشتی و غیر آن از احکام
زوجات بر آن متفرع میشد و لازم باطل است باتفاق امامیه پس ملزوم نیز باطل باشد دوم دروغ روایات در باب
نسخ آن از جمله روایت و عبد الله و حسن است که پسران محمد علی اند از علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله
نهی کرده از متعه انسا در روز خیبر و از حمر اهلیه و یکی دیگر روایت ربیع بن سبره از پدر خود که در حجة الوداع
شکایت کردیم از غربت رسول صلی الله علیه و آله فرمود استمتعوا من هذه النساء پس عقد متعه کردیم با حلیمین
و من زنی متزوج شدم و در همین شب نزد او مکث کردم و چون روز شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم در میان
باب و رکن استاده بود و میگفت ایها الناس انی کنت اذنت لکم فی الاستمتاع الا ان الله تعالی حرمها الی یوم القیمة فمن کان عنده
منهن شیء فلیخل سبیلها و لا یاخذ مما اتیتموهن شیئا یعنی من اذن داده بودم شما را در استمتاع بدانید که حق تعالی آن را حرام
کرده تا روز قیامت پس هر که نزد او یکی از ایشان باشد باید که ایشان را رها کند و نگیرد آنچه را که داده باشید بایشان
چیزی سیوم روایت دیگر مرویست که از عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه اذن لنا رسول الله صلی الله علیه
و آله فی المتعة ثلاث ثم حرمها و الله لا اعلم ان احدا تمتع و هو محصن الا رجمته بالحجارة الا ان یاتی باربعة یشهدون
ان رسول الله صلی الله علیه و آله احلها بعد اذ حرمها یعنی گفت که رسول صلی الله علیه و آله ما را اذن داد در متعه سه روز
بعد از آن آن را حرام کردانید بخدا که هر محصنی که متمتع شود من او را سنگسار کنیم مگر که گواه بگذارد که
رسول حلال آن نمود بعد از تحریم آن سیوم اجماع جمیع فقهای صحابه و تابعین فقهای امصار بالاتفاق اصحاب
بر منع آنست و جواب ما از اول منع است از آنکه متمتع بها از وجه نباشد اما نزد ما با جماع و اما نزد جمهور بروایت
مذکوره انبیای که تزوجت امرأة و اینکه زوجیت مستلزم و نفقه و قسم و غیر آن از حقوق زوجیت است ممنوع است بجهت
صدق زوجیت با عدم لزوم این احکام چه نفقه ساقط میشود بانشوز و میراث ساقط میکند که بارق و قتل کفر
احسان ثابت نمیشود قبل از دخول بر وجه الملازمه و قسم دائما واجب نیست و ساقط میکردد در سفر و اما
واقع نمیشود میان حر از نزد بسیاری از فقهای جمهور پس این امور منتفی اند با وجود صدق زوجیت پس ممکن است
مخصوص شد این عمومات بجاهای باشد و جواب از دوم آنست که روایتی از امیر المومنین علیه السلام گفت باطل

است و محض افتراست زیرا که بالضروره میدانیم که مذهب اولاد اطهار او علیهم السلام بر خلاف آنست پس محال
است که از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که مخالفت بآن نمایند و مع ذلک خبر مره دلالت بر آن کند که اذن در حجة
الوداع متاخر از خیبر است پس اگر نهی که نسبت بآن حضرت داده بسبیل تحریم باشد لازم آید که دو بار نسخ متعه شده
باشد و هیچکس قایل نیست باین و نیز خبر مره دفع نهی میکند که خبر علی علیه السلام متضمن آنست پس احتجاج بآن ساقط
باشد و خبر دیگر غیر صحیح است اما اولا بجهت آنکه مطعون السندات و اما ثانیا مختلف الالفاظ است و این دالست
بر اضطراب روایت این آن و اما ثالثا بجهت معارضه آن با اخبار اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلی الله علیه
و آله با با اخر و اما رابعا آنکه خبر واحد است در چیزی که بآن عموم بلوی است و در قول عمر حجت نیست بجهت رجوع
او بقول صحابی و از معارض بقول ابن عباس و ابن مسعود و غیرهما و جواب از سیوم منع تحقق اجماع است با مخالفت
شیعه باجمعهم و حال آنکه در ایشان فضلاء اهل البیت و سادات ایشان اند علیهم السلام انتهی کلام صاحب
کنز العرفان در متعه مسطور است که اجماع واقع است در میان اهل اسلام از زمن حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله در جواز نکاح متعه که آن را نکاح منقطع گویند در صدر اسلام و مشروعیة آن بحکم خدا و نص
رسول او موافق و مخالف و سنی و شیعه همه متفق در معنی و هیچکس از اهل اسلام در این خلاف ندارد
و اکابر صحابه و تابعین و غیرهم ارتکاب این کرده اند و این حکم مستمر بوده و شایع و مشروع تا زمان عمر خطاب
و قرآن و احادیث و آیات دلالت دارند بر مشروع بودن نکاح متعه چنانکه حق تعالی میفرماید که فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضة چه ظاهر آن دالست بر آنکه آنچه شما از زنان متمتع کرده اید بجهت عقد متعه
آن را بدیشان دهید و مفسران روایت کرده اند از عبد الله بن عباس و سدی و سعید بن جبیر و جماعت تابعین
که مراد از استمتاع در این آیت نکاح متعه است و در قراءة شاذه نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله مسعود و ا
ابی بن کعب و غیر ایشان چنین وارد است فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و در مصحف ابن مسعود چنین ثبت
بوده و این قراءة نص است بر صحت متعه زیرا که اجل اجل مسمی یعنی مدة معین در غیر متعه نمی باشد و ظاهر است
که مراد باجل مسمی آن مدتیست که در عقد متعه ذکر کرده میشود و نیز روایتیست که شخصی از عبد الله بن عباس
پرسید که حکم متعه چیست در شرع عبد الله عباس گفت سورة نساء را نخوانده اید آن شخص گفت خوانده
ام عبد الله گفت این آیت را نخوانده فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة ما اینچنین
نمی خوانیم عبد الله گفت خدا این آیت را چنین فرستاده که فما استمتعتم به منهن و الی اجل مسمی و سه بار این
را تکرار کرد و مسلم در صحیح خود باسناد وی از عطا روایت کرد که گفت جماعتی از جابر بن عبد الله انصاری مسائل
چند پرسیدند از آن جمله یکی این بود که آیا متعه مشروع و حلال است یا نه جابر گفت متعه حلال است و حضرت

صلی الله علیه وآله او را مشروع کردانید بحکم خدای و مخفی نیست که مسلم معتبران محدثین است نزد سنیان روایت است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که شب معراج جبرائیل علیه السلام
مرا گفت یا محمد حق تعالی میفرماید که آمرزیدم امتان ترا که متعه کنند و این مشتمل است بر فضیلت متعه چنانکه دلیل است
بر مشروعیت آن در روایات است که شخصی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید صلی الله علیه وآله متعه زن
جواب داد که نعم آری متعه کرده بالجمله نزاعی نیست در میان اهل اسلام در مشروع بودن متعه در صدر اسلام
پس اگر کسی مشروعیت متعه را در صدر اسلام انکار کند از کسانی نخواهد بود منافقین یا کافرین باشد اما نزاع در میان سنی
و شیعه در نسخ عدم نسخ متعه است سنی میگوید که متعه در صدر اسلام مشروع بود اما بعد از آن منسوخ شد
و سند ایشان اینست که عمر خطاب در ایام خلافت خود بر بالای منبر برآمد و گفت یا ایها الناس ثلاث کن علی
عهد رسول الله انا انهی عنهن و اعاقب علیهن متعة النساء و متعة الحج و حی علی خیر العمل یعنی سه چیز در عهد رسول
خدا بود مشروع و مردم آنرا بجا می آوردند بحکم خدا و من درین زمان آنها را حرام کردانم در مردمان عقاب و
ایذا میکنم که بآن ارتکاب نمایند و آن سه چیز یکی متعه زنان است دویم متعه حج سیوم حی علی خیر العمل و اعاقب
علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی متعه که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله حلال بود من
حرام میکردانم و عقاب میکنم آنکس که یکی ازین دو متعه زنان دیم متعه حج را و سنیان میگویند که عمر از حضرت رسالت
صلی الله وآله شنیده بود که متعه منسوخ شد بنا برین بر بالای منبر رفت و این سخن گفت اگر از حضرت رسالت این
سخن نشنیده نمیگفت شیعه میگویند مشروعیت متعه باقی است و مستمر چنانکه در اسلام بود منسوخ نشده
اصلا هیچکس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در باب منسوخ شدن متعه چیزی نشنیده و آنکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله منسوخ آن نکرده و آنچه عمر خطاب بر بالای منبر گفت از پیش خود گفت سخن
او باطل و خطاست و از حضرت رسول صلی الله علیه چیزی در نفی نشنیده اصلا و قطعا و دلیل برین مدعا
بسیار است و احادیث و اخبار بیشمار و متواتر المعنی است که مرویست از اهل البیت علیهم السلام که دلالت
میکند بر استحباب فضیلت متعه چنانکه ابو جعفر القمی در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است خود
از امام جعفر علیه السلام که فرمود لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل متعتنا یعنی از ما نیست آنکس که
اعتقاد نکند و باور ندارد ظهور رجعت ما و حلال نداند متعه را و نیز روایت است از صالح بن عقبه از پدرش
که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که در متعه کردن ثواب هست فرمود اذا کان یرید بذلک
وجه الله تعالی و خلافا علی من انکرها لم یکلمها بکلمة الا کتب الله له بها حسنة و لم یمد یده الیها الا کتب الله له حسنة
فاذا دنی منها غفر الله له بذلک ذنبا فاذا اغتسل غفر الله له بعدد ما مر من الماء علی شعره قلت بعدد الشعر قال

نعم بعدد الشعر یعنی کسی که زنی را متعه کند خالصا مخلصا لوجه الله تعالی بقصد امتثال شریعت و حصول ثواب
و مخالفت آنکس که متعه را منع کرده هر کلمه که با آن زن بگوید خدا تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون با آن زن نزد
یکی گردد حق تعالی عز و جل گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موی که آب بر و گذشته باشد
مغفرت و رحمت بوی ارزانی فرماید راوی گوید که گفتم بعدد هر موی که آب بر و گذشته حضرت فرمود که
آری بعدد هر موی که آب بر آن مرور کرده باشد و نیز روایت است که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام
پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون بشما تم آیا جایز است که من کنم فرمود یا هذا انک حلفت
الا تطع الله والله ان لم تطعه یعنی ای مرد تو سوگند خوردی که خدای را طاعت نکنی دشمن او باشی
پس بنا برین روایت هر که متعه نکند دشمن خدا باشد اما منکران چه باشد و نیز روایت است از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله که هر که یکبار متعه کند ثلث او آزاد شود از آتش دوزخ و هر که سه بار متعه کند همه او
آزاد شود از آتش دوزخ و نیز روایت است از پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاء یوم
القیمة و هو اجدع یعنی هر که از دنیا بیرون رود متعه نکند روز قیامت بد منظر و بد هیئت باشد مثل کسی که بینی
او بریده باشد و احادیث و روایات بسیار است در باب متعه از حضرت رسول و از ائمه هدی علیهم السلام
و جمیع آن دلالت میکند بر مشروعیت متعه و بقا و استمرار او و عدم منسوخ باشد آن پس بنا برین روایات آنچه
عمر بر بالای منبر گفته از آنکه چیزی در باب نسخ متعه از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله چیزی می شنیده
لازم بود بر وی که آنرا بمردمان گفتی و اظهار آن کردی چنانکه در زمان خود کرد یا در زمان ابو بکر اعلام
میکردی و حال آنکه در زمان هیچ عصری چیزی نگفت بعد از مبایعت اهل اسلام بر بالا منبر رفت و این سخن گفت
و پیش از آنکه بر بالای منبر رود و مردمان را از آن منع کند در میان اصحاب و تابعین رایج بود و کسی از آن منع
نمیکرد پس چونکه عمر این سخن را در زمان پیشین کسی نگفت و در زمان خود گفت معلوم شد که از پیغمبر صلی الله
علیه وآله چیزی نشنیده بود از خود گفت دلیل سوم آنست که اگر عمر در این باب چیزی میشنید از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بایستی که از آنحضرت روایت میکرد و نسبت اسناد آن بآنحضرت میرسانید بر هیچکس
پوشیده نماند و چنین میگفت که ای مردمان من از حضرت پیغمبر شنیده ام که فرمود عقد متعه منسوخ شد
میباید که دیگر کسی بآن عمل نکند بر حال آنکه باین عبارت گفت ای مردمان متعه در زمان پیغمبر حلال بود و من
من حرام میکردانم و منع میکنم از آن و عقاب مینمایم بر فاعل آن این سخن صریح نیست بآنکه آن لعین منکر نبوت
نبوة بود از کفر و عناد و فساد گفت دلیل چهارم آنست که عمر چون این سخن بر بالای منبر گفت صحابه و غیر آن اتفاقا
بسخن او نکردند و همچنان متعه میکردند و هرچند تهدید و وعید میکرد مردمان ترک آن نمیکردند بر آن

عمل میکردند و فتوی میدادند و میگفتند که از پیغمبر چیزی نشنیدیم که متعه حرام باشد و خدا و رسول خدا آنرا مباح کرده اند
بقول عمر از آن باز نمیگردیم پس بدین اعتقاد بودند و عمل میکردند و فتوی میدادند و سخن او ترک سخن خدا و رسول
نمیکردند دلیل پنجم آنکه چون که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع و مقرر شد و در میان مسلمانان شیوع
تمام یافت و صحابه و غیرهم بران عمل میکردند مانند نکاح دوام و مدة مدید این حکم استمرار یافت پس اگر بعد از آن
منسوخ میشد لازم بود بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که نسخ آنرا بر جمیع امت یا باکثر برساند و شهرت
تمام دهد بمرتبه که بر کسی منسوخ گشتن آن مخفی نماند تا آنکه مردم از آن باز گردند و دیگر کسی بآن عمل نکند مثل سایر
احکام که منسوخ گشت زیراکه تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست چنانکه در اصول فقه مقرر گشته و اگرچه
حکم متعه منسوخ میشد و حضرت پیغمبر آنرا نسخ میکرد و پیش از منسوخ عمر مشهور میشد و غیر کسانی دیگر هم شنیده
از آن منع میکردند و حال آنکه پیش از وی هیچکس از آن منع نکرده در زمان او نیز غیر از وی هیچکس منع ننمود و بعد از آن هر کس که
منع میکرد از متابعت او بود و اگر وی در نسخ متعه از پیغمبر صلی الله علیه و آله خبری شنیده باشد لازم آید حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسخ نکاح متعه را با وجود اشتهار تمام در میان امت بعمر خط گفته باشد و
هیچکس دیگر گفته باشد و بهیچکس دیگر گفته باشد اصلا و قطعا و از آنها آن کرده و همه اهل اسلام را در غفلت
باز گذاشته باشد تا عمل کنند بحکمی که منسوخ شده باشد و ارتکاب امر غیر مشروع نمایند و این محال است و معتقد
این کافر است پس معلوم شد که عمر بی آنکه امری گفته از پیش خود گفت و از پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیده بود و
مخفی نیست که این دلیل پنجم در حقیقت مرکب از دو دلیل است چنانکه متأمل صادق ظاهر میشد اما چون متفرع از اول
بود در سلک یک دلیل انتظام یافت دلیل ششم آنکه جمعی از شیعه در تصانیف خود آورده اند که متعه منسوخ
نشد و گفته اند که جمعی از صحابه و تابعین مثل عبد الله عباس و سعید و جبیر و ابی کعب و جابر بن عبد الله
انصاری و غیرهم برآنند که متعه منسوخ و باطل نیست و بر حال خود هست عمر بن خطاب از پیش خود گفت و از
پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی وارد نشد چنانکه مسلم و بخاری هر دو در صحیح خود از طرق متعدده روایت
کرده اند که عمر متعه را باطل کرد و نهی نمود و غیر از وی هیچکس دیگر منع نکرده مخفی نیست و این سخن دلیل صریح است
بر آنکه منسوخ نشد و نیز نقل کرد از ابو سنان که در تفسیر خود آورده که روایات طرق خود که در مصحف ابن عباس
چنین بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز در تفسیر خود نقل کرده که این آیت منسوخ نشد و نیز در آن
تفسیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا الاشقی یعنی اگر عمر
از متعه منع نمیکرد هرگز زنا واقع نمیشد مگر بنادر نیز از مردمان و این روایات بهم قوی است بر آنکه منسوخ نشد
و مشروعیت او مستمر است و عمر در باب منسوخ شدن آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نشنیده بود دلیل هفتم

بر ایشان الزام خصم و اثبات مدعی اقوی است چنانکه گفته اند والحسن ما شهدت به الاعداء و آن اینست که در جمع
بین الصحیحین روایت کرده اند از عبد الله عباس که گفت در زمان حضرت صلی الله علیه و آله متعه میکردیم تا آنکه
عمر بخلافت برخاست و گفت خدای از برای پیغمبر هرچه میخواست حلال میکرد و اکنون آن گذاشت و قرآن بجای خود
است پس حج و عمره را چنانکه شروع کرده اند از اتمام رسانید چنانکه حق تعالی فرموده و توبه کنید از متعه زنان و هر
مردی را که نزد من آرند که او متعه کرده باشد او را سنگسار کنم مخفی نیست که این روایت از طریق سنیان است چنانکه
مذکور شد و دلیل صریح است بر آنکه عمر مخترع بدعت بوده و دلالت بر جرات و طغیان او میکند در تغییر دین پیغمبر
صلی الله علیه و آله دلیل است بر آنکه او محرم ما احل الله و محلل ما حرم الله بوده هر که چنین باشد بی شک کافر
باشد و کسی که منع متعه کند یا کراهیت آن داشته باشد یا انکار کند بر کسی که متعه کند بغضی و رقتی در سببی
مثل اینها است آن آنکس از اتباع و اشیاع عمر باشد و عجب درین است که هیچ فرقی نیست میان نکاح دوام و نکاح
متعه در مستحبات و واجبات مثل رضای زن و جنین و صلاحیة انعقاد عقد در میان ایشان و ایجاب و قبول و
مهر و سایر شرایط و کیفیة مگر اجل که در متعه است و در دوام نیست پس اهل جهالت و ضلالت دوام را مشروع
و حلال میدانند و متعه را حرام و نامشروع میخوانند و این نیست مگر محض عناد و انکار و بدعت و خروج از دایرهٔ ایمان
و اسلام انتهی کلام صاحب الغمه و در مجمع البیان مذکور است که از ابن عباس و سدی و سعید بن جبیر و جماعتی
از تابعین و جمیع امامیه برآنند که مراد از استمتاع نکاح متعه است به مهر معین تا اجل معلوم و این اوضح است از
قول حسن و مجاهد و ابن زید که میگویند که مراد با استمتاع مباشرة است و انتفاع و قضاء وطر از زن زیرا که لفظ
استمتاع و تمتع در اصل لغت اگرچه واضع شده است برای انتفاع و التذاذ اما در عرف شرع مخصوص شده است
بعقد متعه خصوصا که مضاف شده باشد بزنان پس معنی آنست که فمن عقدتم علیهن هذا العقد المسمی
متعه فآتوهن اجورهن و از جمعی از صحابه چون ابی بن کعب و عبد الله مسعود و غیرهما مرویست که ایشان
چنین قراءة کرده اند که فما استمتعتم الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن و درین تصریح است بآنکه مراد بآن عقد متعه است
و ثعلبی در تفسیر خود از حبیب نقل کرده که اعطانی ابن عباس مصحفا فقال هذا علی قراءة ابی فرایت فی المصحف
فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز باسناد خود از ابی نضره روایت کرده قال سالت ابن عباس عن المتعة قال
ما تقرء سورة النساء قلت بلی قال فما تقرء فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی قال لا اقرءها هکذا قال ابن عباس والله هکذا انزلها
الله عز و جل ثلث مرات و نیز باسناد خود از سعید بن جبیر نقل کرده انه قرء فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و باسناد
خود از شعبه روایت کرده که حکم بن عیینه گفت سالته عن هذه الایة فما استمتعتم به منهن امنسوخة قال لا و از حکم
روایت نموده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا الاشقی و باسناد خود

از عمر بن حصین نقل کرده که قال نزلت آیة المتعة فی کتاب الله عز وجل لم ینزل آیة بعدها تنسخها فامرنا بها رسول الله فتمتعنا
مع رسول الله صلی الله علیه وآله مات لم ینهنا عنها فقال رجل بعد برأیه ما شاء یعنی عمران گفت که آیهٔ متعه در کتاب
خدا نازل شد و بعد از آن آیتی که ناسخ آن شود نزول نساخت پس رسول خدا ما را بآن امر کرد پس ما متعه میکردیم در
زمان آن حضرت و ما را از آن نهی نکرد پس مردی بعد از وفات آنحضرت برای خود آنچه خواست گفت یعنی عمر
و مسلم بن حجاج در صحیح خود آورده که حدثنا الحسن الحلوانی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال قال
عطا قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعة فقال استمتعنا علی عهد رسول
الله صلی الله علیه وآله وابی بکر و عمر یعنی مسلم در صحیح از حسن حلوانی نقل کرده و حسن عبد الرزاق از ابن
جریج و او از عطا که جابر بن عبد الله عمره کرفته بمکه آمد و ما بمنزل او رفتیم و مردمان از وی مسائل و حکایات
و احادیث پرسیدند و بعد از آن ذکر متعه کردند گفت ما در عهد رسول الله و ابو بکر و عمر متعه میکردیم
و نیز آنچه دلالت میکند بر آنکه لفظ استمتاع در آیت متعه است اینست که اگر بمعنی انتفاع و جماع باشد لازم آید
که مهر کامل واجب شود بر زوج انتفاع از زوجه کرفته باشد که آن جماع است و یا مقدمات آن و حال آنکه قبل از دخول
نصف مهر لازم است و مراد بآن نکاح دایمی میبود واجب میبود بر زوج که بمحض عقد جمیع مهر را بزوجه رساند
زیرا که فرموده که فآتوهن اجورهن و خلاف نیست که تمام مهر در دایمی واجب نیست مگر بعد از آن انتفاع بخلاف
در نکاح متعه جمیع مهر لازم میشود بمحض عقد و سخن عمر که بر بالای منبر گفت که متعتان علی عهد رسول الله
علیه وآله انا انهی عنهما واعاقب علیهما نیز مصرح است بر آنکه نهی از جانب او شده نه از پیغمبر صلی الله علیه وآله
زیرا که اضافه نهی بخود نموده بجهت رأی فاسدی که صلاح دانسته و اگر زنا ناسخ و ناهی آن میبود بعد از اباحت
آن در وقت مخصوص بایستی که اضافه تحریم بآنحضرت کردی نه بخود و نیز متعه حج را مقارن آن ساخته در
تحریم و بدون خلاف متعه حج منسوخ نشده و محرم نگشته پس واجب شد که حکم متعه حج باشد انتهی کلام صاحب
المجمع و از جمله روایات از ائمه اطهار علیهم السلام در باب ترغیب متعه و انکار منکران حضرت مخصوص الله
باللطف الابدی زبدة مجتهدی الامامیة و بالتوفیق السرمدی الغریق فی بحار رحمة الله الملک العلی الشیخ
علی بن عبد العالی قدس الله سره و روح روحه در رساله که در باب متعه نوشته آورده که قال النبی صلی الله
علیه وآله من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار ومن تمتع مرتین عتق ثلثاه من النار ومن تمتع ثلث مرات عتق
کله من النار یعنی هر که یکبار متعه کند دو دانک از آتش دوزخ آزاد شود و هر که دو بار متعه کند چهار دانک
از آتش دوزخ آزاد کردد و هر که سه بار متعه کند همه او از آتش دوزخ آزاد شود و ایضا قال النبی صلی الله علیه وآله
من تمتع مرة امن من سخط الجبار ومن تمتع مرتین حشر مع الابرار ومن تمتع ثلث مرات زاحمنی فی الجنان هر که یکبار متعه

کند ایمن شود از خشم خدا و هر که دو بار متعه کند محشور شود با نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند مزاحمت کند با من
در روضه جنان ایضا قال من تمتع مرة درجته کدرجة الحسین ومن تمتع مرتین درجته کدرجة علی ومن تمتع اربع مرات
درجته کدرجتی هر که یکبار متعه کند درجه حسین باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد
و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی بن ابی طالب باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او چون درجه من
ایضا قال من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاء یوم القیمة فهو اجدع هر که بی متعه از دنیا بیرون رود در روز قیامت گوش
و بینی بریده باشد و بد خلقت محشور شود و این حدیث با حدیث اول در ما تقدم مذکور شده و از سلمان فارسی
و مقداد کندی و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم
آنحضرت برخاست و خطبه خواند و آداب حمد و ثنای الهی را بتقدیم رسانید و فضیلت خود را یاد فرمود
و بر خود صلوات داد و بعد از آن توجه کریم خود را التفات نمود و فرمود که ای مردمان بدرستی که برادرم جبرئیل
نزد من آمد و تحفه از پروردگار من آورده و آنچه تعلیم نموده است و بشارت این تحفه از نزد پروردگار من آورده
و آن تمتع تحفه را بهیچ پیغمبری از پیغمبران ابتدا نفرستاده و من شما را بآن امر میکنم پس آن سنت منست در زمان
من بعد از من هر که مخالفت نماید با آنچه بآن امر کرده ام عمدا مخالفت کرده باشد ای مردمان که از جمله این
مجلس کسی باشد که تکذیب آن کند و تعطیل آن نماید بجهت نقض دین من و دعوی اینکه او از اهل دوزخ است
پس لعنت خدا بر کسی باد که مخالفت من کند در دین هر که انکار کند انکار نبوة من کرده هر که مخالفت آن کند مخالفت
من کرده باشد و هر که مخالفت من کرده مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد و بدانید
که متعه امریست که حق تعالی مرا بآن مخصوص ساخته بجهت شرف من بر غیر از انبیاء سابق هر که در مدة عمر متعه کند
از اهل بهشت باشد و هر گاه متمتع و متمتعه با هم بنشینند فرشته بر ایشان نازل شود و حراست ایشان کند تا آنکه از آن
مجلس برخیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند
از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بوسه ثواب حج و عمره برای ایشان نویسد و چون
خلوت کنند بهر لذت و شهوت حسنات برای ایشان بنویسد مانند کوههای برافراشته بعد از آن فرمود که جبرئیل مرا گفت
یا رسول الله خدای تعالی میفرماید که چون متمتع و متمتعه برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند در حالتی که عالم
باشند بآنکه من پروردگار ایشانم و این متعه سنت منست بر پیغمبران با ملائکه خود گویم که ای فرشتگان من
نظر کنید باین دو بنده که برخاسته اند و بغسل کردن مشغول اند و میدانند که من پروردگار ایشانم گواه شوید
بر آنکه امر نمودم ایشان را آداب بر هر موئی از بدن ایشان نکه زد که حق تعالی بهر موی ده حسنه برای ایشان نویسد
و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاست و گفت انا مصدق لک فی تصدیق

کننده توام یا رسول الله حیث جزای کسی که درین باب سعی کند فرمود لاجرم اسرار ولابشه اجر متمتع و مستمتعه
گفت یا رسول الله اجر ایشان چه چیز است فرمود چون بغسل کردن مشغول شود بهر نقطه آب که از بدن او ساقط
شود حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس و سجانه گوید و ثواب آن از برای غاسل باشد تا روز قیامت ای علی هر که
این سنت را سهل فرا گیرد و احیای آن نکند از شیعه من نباشد و من از وی بری باشم و نیز در روایت آمده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب نشسته بود و از هر جانب سخن میگذشت و از جمله سخنی متعه در میان
آمد آنحضرت فرمود که ای مردمان هیچ میدانید که متعه چه فضیلت است و ثواب گفتند نه یا رسول الله فرمود
که جبرائیل اکنون بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میفرستد و تحیه اکرام میرساند و میفرماید که امت
خود را بمتعه کردن امر کن که سنت صلحان است هر که روز قیامت برسد و متعه نکرده باشد حسنات او
بقدر ثواب متعه ناقص باشد ای محمد درهمی که مومن صرف متعه کند نزد خدای افضل از هزار درهم است غیر آن
انفاق نماید ای محمد در بهشت جمعی از حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون
مومنی مومنه را عقد متعه کند از جای خود برنخیزند آنکه حق تعالی او را بیامرزد و آن مومنه را نیز مغفور
سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدای تعالی میفرماید که ای بنده من متعه کرده بامید ثواب من هر آینه
امروز ترا بمرد رسانم و بنیکی سیئات تو و مضاعفه حسنات تو از صادق علیه السلام مرویست که متعه
از دین ماست و دین آبای ما هر که باب ما عمل کند عمل بدین ما کرده و هر که انکار دین ما کرده و بغیر دین ما اعتقاد
نموده چه بدین سبب که متعه زیورست در سلف و اما فشت از شرک و ولد متعه افضل است از ولد و حبیب و ملک
کافر بر شماست و مقربان مومن موحد تا آنکه اگر زن مومنه متعه ببندد از امتناع نماید پس آنرا بزوج خود بخشد
حق تعالی او را اجر بنویسد اجر صد قدر اجر متعه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر زنی
که صداق خود را بزوج خود بخشد بخواهد در عقد متعه یا دائم حق تعالی بعدد هر درهمی چهل هزار شهر از نور در
بهشت را در پوشانند و بعدد هر درهمی هزار فرشته را بعث کند که تا برای او حسنات بنویسند تا روز قیامت و باید
دانست که ارکان معتبره است زوج و زوجه و مهر و اجل و صیغه اما حکم زوج و مهر در عقد متعه و شروط و
احکام آن بر طریق دائمی است مگر آنکه ذکر مهر در عقد متعه است شرط پس اگر در آن ذکر مهر نکند عمدا یا سهوا یا شرط کند
که مهر نباشد یا مهر مجهول حرام باشد مثل خمر عقد صحیح نباشد و در عقد دوام ذکر مهر در عقد شرط نیست اما اجل
شرط در آن آنست که محدود و معین باشد بحسب ابتداء و انتها پس اگر در عقد متعه ذکر اجل نکند عمدا یا سهوا یا
اجل مجهول ذکر کند عقد درست نباشد و جایز است که ابتدای اجل متصل بزمان عقد نباشد علی الخلاف چنانکه
در اثنای ماهی گویند که متعتک نفسی من غرة الشهر الی سلخه مثلا یکبار آنکه در اول ماه رجب مثلا گوید که

۳۰ متعتک نفسی من غیره رمضان الی عید الاضحی یکبار در اول ماه رجب در صورتی که عقد بین رجب واقع شود آن
بعد از وقوع عقد و قبل از حلول اجل شوهر دیگر نتواند کرد و اکثر ع بر آنند که زن نکاح نتواند کرد و اگر ابتدا
ذکر نکند مبدا آن از وقت عقد خواهد بود چنانکه گوید که متعت نفسی الی سلخ الشهر و اگر گوید متعتک نفسی
عشره ایام یا گوید متعتک من هذا الوقت الی عشرة ایام لازم بود که وقت عقد معلوم باشد تا در زوجین یا انتهای
عشره ایام معلوم باشد یعنی داند که وقت عقد صباح بوده یا پیشین یا دیگر یا غیر آن تا آنکه انتهای وقت معلوم
شود اگر آن وقت نباشد انتهای ده روز معلوم نباشد پس مجموع مده مجهول باشد و عقد درست نباشد اما صیغه
عقد متعه مثل عقد دوام است در لزوم عربیت و صحت متعه صیغه و ترکیب و اعراب و قصد انشاء و
اختیار و بلفظ صیغه ماضی و عدم فصل و سایر شروط در صیغه عقد و دوام مکرر در عقد متعه ذکر
اجل و مهر و شروط است در عقد دوام نیست و صیغه عقد متعه سه است یکی زوجت دوم انکحت سوم
متعت و صورت عقد متعه نیز باعتبار توسط وکیل از هر دو جانب یا از یکجانب یا عدم آن برخلاف مهر و اجل
و باعتبار تعدد وکالت و اتحاد آن بسیار است فاما بعضی از آن اینجا مذکور میشود صورت اول آنکه وکیل
نباشد از هیچ جانب بلکه تخاطب میان زوجین واقع شود و زن گوید بمرد متعتک نفسی بقیة هذا الشهر بنکحه
مثلا و مرد گوید بلا فصل قبلت صورت دوم از هر دو جانب وکیل باشد وکیل گوید زن بوکیل مرد که متعت موکلتی
فلانة موکلک فلانا نزرا گوید متعت موکلتی فلانة موکلک فلانا الی آخر الشهر بنکتین مثلا وکیل مرد گوید
قبلت لموکلی صورت سوم آنکه وکیل باشد از جانب زن نه از جانب مرد وکیل زن گوید متعتک موکلتی فلانة
من هذا الزمان الی غروب الشمس معیز بنکته مرد گوید قبلت صورت چهارم آنکه زن گوید بوکیل مرد که متعت
نفسی موکلک فلانا یا گوید متعت موکلک نفسی من زوال هذا الیوم الی نصف اللیل نکات وکیل
مرد گوید قبلت لموکلی فلانا صورت پنجم آنکه وکیل باشد از جانب مرد و زن پس گوید متعت موکلتی فلانة موکلی
فلانا یا گوید متعت موکلک نفسی من زوال هذا الیوم الی نصف اللیل نکات وکیل مرد گوید قبلت لموکلی فلانا
صورت ششم آنکه وکیل باشد از جانب مرد و زن پس گوید متعت موکلتی فلانة موکلی فلانا یا گوید متعت موکلی فلانا
موکلتی فلانة الی نصف هذا الشهر بعشرین نکته یا از خود بگوید که قبلت لموکلی صورت هفتم آنکه شوهر وکیل باشد
از زن گوید متعت موکلتی فلانة نفسی یا گوید متعت نفسی موکلتی فلانة من هذا الوقت الی عید من شهر رمضان
بمایه نکته یا نگوید قبلت صورت هشتم عکس این صورت پس زن گوید متعت موکلی فلانا نفسی یا گوید متعت نفسی موکلی
فلانا عشرة ایام مع بقیة هذا الیوم بعشر نکات یا از خود گوید قبلت لموکلی و اگر مرد مشغول دویم حرف مثلا مثل
با یا د داخل کرده اند جایز باشد و بدانکه در نکاح متعه عدد زوجات محصور نیست و نفقه اکل و شرب و مسکن و کسوت

لازم نباشد بر شوهر و توارث نیز نباشد میان زوجین و در عقد دوام اینها لازم باشد و باقی احکام متفرع بر عقد متعه
در کتب فقهیه مسطور است والله اعلم بالصواب و بعد از ذکر نکاح دوام و منقطع در بیان نکاح اما می فرماید
وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی غنا و اعتلا طول در اصل بمعنی فضل
و زیاده است و استعمال آن در غنا بجهت آنست که غنی قادر است بر فاضل قوت خود و نصب آن بر مفعولیت
است و قوله أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ منصوب المحل است بر آنکه مفعول به طول است و تقدیر اینکه
من لم يستطع منكم ان ينال نكاح المحصنات یعنی کسی که نتواند که دست یابد بنکاح زنان عفیفه آزاد کرده شده یا
و یا صفت فعل محذوف است ای من لم يستطع منكم المحصنات و یعنی هر که توانائی ندارد بغنائی که بسبب او بوسیله
آن بنکاح محصنات مومنه فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس بخواهد از آنچه ملک شده است دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ
الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما که گرویده باشند مراد نکاح امه غیر است زیراکه باجماع تزویج با امه خود جایز نیست
در کتب آورده که مورد آیت شرطیه است و یستطع مجزوم بلم لفظا و من محلا و مکسور نیست بجهت قرب لم
و قریبا رطا است ملتقا از بعیده و من در منکم از برای تبعیض است و ترکیب طولی بهر وجهی که مستعمل شود از برای
زیاده ولیکن بالاشتمال آن در مقادیر و مصدر آن طول بضم طا و صفت آن طویل است و در غیر مقادیر
مصدر آن طول است بفتح طا و صفت آن طایل و مراد ازین آنست که هر که او را زیادتی مالی نباشد برای نکاح
حرایر پس باید که نکاح امه کند چه مؤمنات ایشان احق است از حرایر و فتیات بمعنی مملوکات اند بقول العرب للامة
فتاة وللعبد فتى و مراد به محصنات بجا عفیفات اند یعنی زنانی که نگاه داشته اند نفس خود را از منهیات بعقل
تمام و هم چنین مراد بقوله محصنت غیر مسافحت عفائف الغنا است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُم
بگرویدن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان و حیرا است که عالم است بجمیع سرایر شما پس تفاضل در ایمان یکدیگر که نیز
در فضل نسب و در تاره آن بَعْضُكُم بعضی از شما ای از اولاد آدم که حاصل شده اید مِّن بَعْضٍ از بعضی یعنی
متناسب یکدیگرید در نسب و از یک اصل و نسل اید چه بیشتر کلمه شما آدم است پس هر جهت و می نقصلی
نباشد بر بقیه بدین اعتبار و بلحمه مشترکید در ایمان فَانكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ
بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند این دالست بر آنکه بدون اذن مولی تزویج بالحرا
نیست وَآتُوهُنَّ و بدهید کنیزان نکاح کرده شده را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان را باذن اهل
ایشان با آنها رسانید و حذف اذن اهل بجهت تقدم ذکر آنست و باید همه بموالی ایشان را بحذف مضاف
و قرینه حذف آن اعلام است بآنکه مهر از آن سید است زیراکه آن عوض حق او است پس واجب باشد ادا آن
با او بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی یعنی بدون مطل و ضرار و نقصان مُحْصَنَاتٍ حال است از مفعول فانکحوهن

٣١

آشکارا
یعنی نکاح کنید کنیزان را در حالتی که کنیزکان نگاه دارنده فروج خود اند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان آشکارا
وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان پنهانی گویند که فرق میان مسافحات و متخذات در سر و جهر و اخفا
و اعلان در سر فقط از ابن عباس مرویست که در جاهلیت تنها علانیه را حرام میدانستند و زنا سر را حلال حق
تعالی این زنا نهی بیان فرمود در سر فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارنده اند فروج خود را از حرام بسبب
تزویج بصیغه مجهول خوانده یعنی هنگامی که جواری شوهر کرده شده اند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند به زنا
فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ
از حدی که مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس از آن کنیزان پنجاه تازیانه باشد و زمخشری
و قاضی محصنات اول را بمعنی حرایر تفسیر کرده اند زیراکه اثبات نکاح کرده اند و تقدیر نکاح محصنات پس
مراد از ایشان حد زنان بی شوهر باشند و تسمیه ایشان بمحصنات بجهت احصان ایشان است از لوازل اما کان القتال
و امتهانست و درین نظر است زیراکه این عدولست از ظاهر لفظ و قایل شدن بحذف موصوف اولست
اذ الحرایر المحصنات ذَٰلِكَ آن نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای کیست که ترسد از رنج سخت یعنی آزار رسیدن
آنکه در زنا افتد مِنكُمْ از شما و عنت در اصل بمعنی انکسار عظم است بعد از جبر پس مستعار شده از برای
هر مشقتی و ضرری عظیم و هیچ ضرری اعظم از مواقعه اثم نیست با آنکه [illegible] قبایح گویند مراد بعنت حد است
و بر هر تقدیر این شرطی دیگر است و لذا برای نکاح امه وَأَن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان خَيْرٌ لَّكُمْ
بهتر است مر شما را [illegible] در صیات و لد خود انبندگی در حدیث آمده که الحرایر صلاح البیت والاماء
هلاک و از انس روایتست که آن حضرت فرموده که هر که خواهد که نزد خدا [illegible] و پاکیزه رود باید که
زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و حرام خراب خانه است وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است
مر جزئی را که تعجیل از پی آید نبینده که ازو صادر شده از خلاف این احکام و یا مرکسی را که صبر نتواند کرد از نکاح امه
رَّحِيمٌ مهربانست برخصت دادن نکاح بندگان در کتب آورده که درین آیت چند حکم مستفاد میشود
اول ظاهر دلالت است بر آنکه اباحت نکاح امه معتقد بشروط است بعدم طول و خشیه و شانی و پانی
احتجاج آورده بر تحریم نکاح ایشان بدون این دو شرط و ابو حنیفه مخالفت نموده و شرطین را بر افضل حمل
کرده از آنکه نکاح آنها بعد این دو شرط محرم باشند و تجویز نکاح ایشان کرده برای عباد بعضی اصحاب ما این
قول را اولند و احتجاج ایشان بشرطیه مذکور است و بقول باقر صلوات الله علیه در حین که از وی پرسیدند
که حر متزوج میتواند بود بمملوک فرمود که اذا اضطر الیها فلا باس و حق قول ثانیست بجهت عموم کریمه وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم و قوله ولامة مؤمنة خیر من مشرکة و جواب از آیت بمنع دلالت آنست

یعنی نکاح

يوجواز نكاح ايشان نزد عدم استطاعت و در آن تعرض بعدم جواز نيست مگر بدليل خطاب و اين حجت نيست نزد ما
بتقدير حجت ايشان دلالت آن بر تحريم اولى نيست از دلالت آن بر كراهيت ان تصبروا خير لكم مويد كراهيت آنست و هم
چنين است جواب از روايت مذكوره و اينجا چند فرع است اول بنا بر قول تحريم جايز است نكاح واحده قطعا
ثانيه بجهت انتفاء احد شرطين و بنا بر قول بكراهيت ثانيه مباح است دويم قبول قول زوج بايد
در عدم طول و خوف عنت و اگر در دست او مالى باشد و دعوى كند كه آن مال او نيست و يا بر و دين است بقدر
آن و مالك غير آن نيست قبول كنند سيوم اگر عدم شرطين متجدد شود بعد از نكاح اباحت مرتفع نميشود و
~~بعد از نكاح اباحت مرتفع نميشود~~ و اگر حر سابق بر تجدد انتفاء شرطين حين عقد بوده باشد بدون وطى
چهارم بعضى محرمين قايل اند باينكه تحريم راجع بوطى است و عقد تابع است و بعضى ديگر از ايشان ميگويند
كه بملك بالذات بعقد نيز هست ليكن حرام نميشود نزد عدم احد شرطين بلكه مكروه هست پنجم اگر يكبار تزويج
شود بيطلر پس بنا بر قول بتحريم گفته اند كه احدهما را اختيار كند و حق بطلان است زيرا كه عقد نسبت بهر دو
على السويه است پس صحيح نباشد قبول در احديهما دون ديگرى كه اگر نه ترجيح بلا مرجح لازم آيد دوم از احكام
اختلاف است در تفسير طول نزد بعضى زيادتى است در مال نزد كوهى آن امر معين نيست بلك احسان
اعرفست بنفس خود باينجا او را و عيال او را كفايت كند پس اگر غير خود را از اين داشته باشد چنان باشد او را نكاح
امر و نزد محققان اصحاب ما مراد بطول مهر است و نفقه او و جود او و امكان وطى او و تعليل پس بنا بر ين
اقوال قوله ان ينكح با مفعول فعل محذوف است كه صفت طولا باشد اى مبلغ ان ينكح و يا مجرور بلام و بتقدير قيل
ان لانجر حرف جر بعد ان و آن كثير الوقوع است پس تقدير ان نيست و من لم يستطع منكم طولا ان ينكح و ابو حنيفه
گفته كه طول توانست و فضل آن و ان ينكح را بمعنى آن بطانين بل كرده و آن را بدل طولا دانسته زيرا كه نكاح
نوع است و فضل پس معنى آيت بر قول او اينست كه من لم يملك وطى الحرة و فراشها فلينكح امة يا اگر نفسى عنين
باشد و در فراش او حره نباشد جايز است كه نكاح امه كند سيوم نزد بعضى ظاهر آيت دال است در تحريم نكاح غير
مومنات از كتابيات و غير ايشان و از حرائر و اماء جهت تكرار وصف ايمان در ايشان و اين قول اهل حجاز است
و اهل عراق گفته اند كه افضل نكاح مومنات است و ترك نكاح كتابيات نوع حق نزد ما آن اولى است و تحقيق اين
مذكور خواهد بود شد چهارم در قول و الله اعلم بايمانكم اشارت است باكتفا بظاهر ايمان و عدم وجوب تحقيق
آن در نفس الامر چه نكاح منافق جايز باشد و درين دلالت است بر آنكه در نكاح تكافو نيست تساوى در ايمان
و زياده برين شرط نيست و بر آنكه تفاوت نيست در اصول ميان ايمان عتق و فقير و حر و رق و لهذا در عقب
آن فرموده كه بعضكم من بعض اى الجميع منكم و من ارقائكم من نسل آدم لا مزية لاحدكم على رقيقه پنجم فانكحوهن باذن

اهلهن دلالت ميكند بر عدم استقلال امه بر عقد بر نفس خود بلك لابد است از اذن سيد زيرا كه عين و منافع او
مملوك سيد است و از جمله آن منفعت بضع است پس او را بدون اذن رضاى سيد تصرف در آن جايز
نباشد در صحت عقد فضولى خلاف است و در آن دلالت نيست بر قول ابى حنيفه بجواز مباشرة امه در
عقد خود تا از براى او احتجاج باشد و بدانكه فرق نيست ميان عبد و امه درين قول و هم چنين فرق نيست
ميان آنكه سيد مرد باشد يا زن و ميان آنكه نكاح دايمى باشد يا منقطع ششم قوله و اتوهن اجورهن اى
مهورهن و تسميه مهر باجر جهت آنست كه اجر در مقابل منفعت است و بضع منفعت است و قوله بالمعروف
اى بسهولة و طيب نفس من غير مطل و سوء خلق و اينجا سوال وارد ميشود و آن اينست كه مهر ملك
سيد است پس چرا اتوهن و اتوا اموالهن اجورهن واقع شده و بعضى جواب گفته اند كه اتوا اموالهن آوا آنست
بموالى ايشان بوجوب لعبد و ما فى يده كان لمولاه و يا آنكه مضاف محذوف است اى فاتوا مواليهن و درين هر دو وجه
نظر است اما اول زيرا كه مملوكيت ايشان مسلم است اما اينكه تسليم اموال ايشان تسليم آن باشد بموالى ايشان آن
ممنوع و اما ثانى جهت آنكه مضاف را حذف نكنند با شتباه موجود است و اوله در جواب آنست كه تقديم مهر
از واجب از عوايد عربيت پس اذن در نكاح مستلزم اذن باشد در قبض مهر هفتم در ذكر احصان كه بمعنى عفت
و نفى سفاح است دلالت است بر منع از نكاح زانيه و اين منع يا بر وجه تحريم است بنا بر ين قول انكس كه قايل بتحريم
است و يا بر وجه كراهيت بنا بر قول و قوله محصنت غير مسافحات حالات است از ضمير هن اى فانكحوهن حال احصان
من سفاح هن هشتم فاذا احصن فان اتين اى فاذا تزوجن فان اتين بالزنا فعليهن نصف حد الحراير و عذاب بمعنى حد است
بدليل قوله فليشهد عذابهما طايفة و غير ذلك و مراد بدين جلد است خاصه نه رجم باجماع جهت آنكه رجم اهلاك
است و نا اموال موالى خود پس جايز نباشد اهلاك موالى بذنب غير ايشان و جهت آنكه رجم متصف نميشود چنانكه
جلد كه انصاف در و ممكن است اگر گوئيه كه فايده فاذا احصن چيست و حال آنكه جلد بر اماء واجبست در حين عدم
زنا از ايشان و اگر محصن نباشد گويم قومى برين اند كه واجب نيست حد بر ايشان الا با صفت احصان بجهت همين
شبهه و اكثر بر خلاف اين اند زيرا كه آيت دلالت ندارد بر عدم حد الا بدليل خطاب و اين حجت نيست و مع ذلك لازم
نمى آيد از عدم دلالت آيت بر وجوب حد بر ايشان عدم وجوب آن زيرا كه ايشان داخل اند در آيت الزانية والزانى
فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة و اين آيت مخصوص باشد بآيه فاذا احصن و اجماع منعقد است بر آنكه فرق
نيست ميان عبد و امه در تنصيف مهر نهم قوله ذلك لمن خشى العنت اشارت است به نكاح بر زنا هر نه كه آن مشروط
است بدو شرط بر تفصيل كه گذشت در تفسير عنت اختلافست نزد بعضى وقوعست در زنا و نزد بعضى ديگر
حد چنانكه دانسته شد دهم وان تصبروا الى من نكاح الاماء خير لكم و در حرمت اختلافست يك قول آنست كه تا

وله رق رق نباشد چنانکه مذهب شافعی است و این صحیح نیست زیراکه ولد تابع اشرفست و حریت اشرف
ولقوله صلی الله علیه وآله لا یرق ولد حر وقول دیگر آنست که ولد تابع مولای ام اهل او نباشد و تا سبب تفریق نکند
میان زوجین بهیچ وجه و اولی آنست که حریت آن بجهت آنست که تابعست وله نکند بانکه ولد امر غیر است ولهذا قال
صلی الله علیه وآله الحرایر صلاح البیت والاماء هلاک بعد از بیان اینکه این تحلیل و تحریم بجهت مصالح بندگان است
میفرماید که **یُرِیدُ اللّٰهُ** میخواهد خدای تعالی **لِیُبَیِّنَ لَکُمْ** که بیان کند برای شما آنچه متعبد شوید بآن از احکام حلال
وحرام یا در آنچه مخفی است بر شما از مصالح شما و محاسن اعمال شما آن در هر دو محل مقدر است و در محل نصب
نصبست که مفعول یرید است و لام مزیده است برای تاکید استقبال و یا لام اراده است کقوله اردت بکیما
یعلم الناس اشرابیل قیل والرقود شهود و گویند که مفعول یرید محذوفست ولیبین مفعول له یعنی حق تعالی
میخواهد حق را بجهت آنکه بیان آن کند برای شما **وَیَهْدِیَکُمْ** و راه نماید شما را **سُنَنَ الَّذِینَ** راههای آنکسانی
که بودند **مِنْ قَبْلِکُمْ** پیش از شما یعنی دین ابراهیم و اسمعیل یا روش پیشینان از اهل حق و رشد تا بطریق
ایشان سلوک کنید **وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ** و بازگردد بر شما بتقلیل اثقال و دفع اثقال و تخفیف احکام و غفران آثام و یا ارشاد
کند شما را بمنع شما از معاصی و یا بآنچه کفارة سیئات شما باشد **وَاللّٰهُ عَلِیمٌ** و خدای داناست بمصلحت شما
در آنچه فرماید از احکام **حَکِیمٌ** درست کار و راست کفتار در هر چه حکم کند و این دلیل است بر بطلان مذهب
مجبره چه حق تعالی میفرماید که اراده من بیان ادله است و توبه و هدایت و ایشان میگویند که او اراده تلبیس ادله
کند و اصرار بر معصیت و ضلالت **وَاللّٰهُ یُرِیدُ** و خدای میخواهد **أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ** آنکه قبول کند توبه را و توبه
شما یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و تکرار این بجهت تاکید است و مقابله آن بقوله **وَیُرِیدُ الَّذِینَ**
ومیخواهند آنانکه از سر غفلت نه از روی عناد **یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ** پیروی کنند آرزوهای نفس خود را
أَنْ تَمِیلُوا آنکه میل کنید از راه راست **مَیْلًا عَظِیمًا** میل کردنی بزرگ بجهت موافقت شما بر اتباع شهوات
واستحلال محرمات و عظیم آن نسبت بکسی است که اقتراف خطیه کند بر سبیل ندرت و بدون استحلال آن مراد
باین جماعت جمیع فسقه و فجره اند که بجهت اتباع شهوات در احکام شرع تهاون و تساهل نمایند و اشیاء آن ارتکاب ایشان
بنمایند و یا مراد مجوس اند که جمع تحریم نکنند در محرمات یا یهود و نصاری که نکاح محرمات را روا میدانند و در
روایت آمده که چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر خاله و عمه
حرام اند پس اگر خواهر حرام است پس خواهرزاده چرا حرام نباشد و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام
را بجانب باطل میل دادند این آیت نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهود آن میخواهند که
شما را منحرف سازند **یُرِیدُ اللّٰهُ** میخواهد خدای **أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ** آنکه سبک دارد بر شما ادا احکام

نکاح بر وجهی که سبک بار شوید کما قال یرید الله بکم الیسر الایه ولهذا مشروع ساخت برای شما شریعت حنیفیه سهل الاخذ
است و مرخص ساخت شما را در مضایق مانند حلال و نکاح دختر عمه و دختر خاله و امثال و غیر آن از ماتریدی نقل
کرده اند مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف ما قبله که ایشان
را اغلال و اصار بوده بیان **وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ** و آفریده است آدمی را **ضَعِیفًا** ناتوان و عاجز کشیدن
بار تکالیف و انصبهر ترک همه شهوات و تحمل مشاق طاعات لاجرم آنرا بروی سبک کردانید ام حسن گفته که ضعف
آدمی آنست که از ما هین آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعف است در مهم زنان و ضبط
خود از میل بایشان یا در سراء و ضراء و نعمت و محنت یکسانست محققان گویند که حق تعالی از غایت مهربانی که
باینده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته اگر در طاعت تقصیری کند تا بسبب متابعت رددی
نفس نقصی در حال او پدید آید بجهت ضعفی که بر حال کشیده باشد زبان اعتذار بکشاید و تمیز او بظلوم و
جهول هم ازین قبیلست از ابن عباس روایتست که هشت آیت درین سورة است که فرزندان آدم را بهتر است از هر چه در
دنیا آفتاب بر وی تابد و آن آیتست که یرید الله لیبین لکم والله یرید ان یتوب علیکم و یرید الله ان یخفف عنکم ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوءا او یظلم نفسه
ما یفعل الله بعذابکم الایه و چون حق تعالی بیان تحریم نساء بغیر وجوه مشروعه در عقب آن تحریم اموال بجانب
در وجوه باطل میفرماید که **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای آنانکه گرویده اید **لَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ** مخورید
مالهای خود یعنی اموال یکدیگر را **بَیْنَکُمْ** در میان خود **بِالْبَاطِلِ** بباطل یعنی اموالی آنچه تناول او حرام باشد
در شریعت حلال نباشد چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقت یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بعوض
باطل و گواه زور و القصه در اموال یکدیگر تصرف مکنید **إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً** مگر آنکه باشد جهت تصرف و یا
باشد بازرگانی و بیعی که صادر شده باشد **عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ** از خوشنودی و خوشدلی اهلها از شما کتم
آیه در انوار گفته که این استثناء منقطع است و اسم کان مضمر تقدیر اینکه لکن بان تکون التجارة یا آن یکون
التجارة تجارة صفت تجارت است ای تجارة صادرة عن تراض المتعاقدین و تخصیص تجارت از وجوه کسب
تناول مال غیر باشد بجهت آنست که آن اغلب است و اوفق مردم ذوی المروة را و میتوانه بود بآن مطلق انتقال
باشد چه تجارت در اصل لغت استرباح است بهر وجهی که باشد و مزیت تبیین این از قول صاحب کنز العرفان
معلوم خواهد شد **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید بناحق و ناروا **أَنْفُسَکُمْ** نفسهای خود را یعنی اهل دین
خود را چه همه مومنان از روی حقیقت در حکم نفس واحده اند کالمومنون کنفس واحدة یا نفس خود را
مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال هنود که خود را برای بتان قربان میکنند یا خود را در تهلکات مهالک

ومخاطراتی سیفکنند کقوله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یا ارتکاب کاری نکنید که مؤدی بقتل شود و یا در شدت نفس
و صحبت خود را بکشید و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال الحرام و یا بنا بهت
مولیها یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط رب است دنیا برانکه قتل بحقیقت خود باشد آیت جامع است در تحریم
میان حفظ نفس و حفظ مال که شقیق نفس است بجهت آنکه سبب قوام آنست و حق تعالی بیان در نهی اشکال نفوس
و استیفای فضایل آن نموده بجهت رافت و رحمت خود که اشاره الیه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ
هست شما ای اهل ایمان رَحِيمًا مهربان و این نهی که میفرماید از غایت رحمت است در کشف گفته که خطاب عامست
و مراد بلا تأکلوا اموالکم اموال بعضکم است و حذف مضاف بجهت علم است بآن و احتمال عدم حذف دارد
بآنکه اضافت از برای تملیک نباشد بلکه از برای مطلق اختصاص باشد کقوله تعالی خلق لکم ما فی الارض و آیت
مذکوره مشتملست بر سه حکم اول نهی از اکل اموال بالباطل یعنی بسبب باطل و نامشروع پس شامل نهی باشد که شامل
اباحت آن نموده چون غصب و سرقت و خیانت و عقود فاسده خواه که مشتمل بر ربا باشد یا فساد از جهت
دیگر باشد چنانکه در کتب فقیه مذکور است و بعضی در باطل داخل است هر چیزی که بعقد نباشد قمار و اجر
زانیه و غیر آن و بالجمله این از مجملاتیست که مفتقر است بر بیان پیغمبر و اهلبیت علیهم السلام و تخصیص اکل بجهت آنست که
اعظم منافع است و یا از باب اطلاق ملزوم است و اراده لازم که مطلق تصرف است پس شامل همه تصرفات
باشد دویم اباحت آنچه بسبب تجارة باشد و استثنا اینجا منقطع است و مراد بتجارة تملکاتست بعقد معاوضه
مالیه محضه و تخصیص تجارت بجهت آنست که اغلبست در طرق کسب لقوله صلی الله علیه و آله الرزق عشرة
اجزاء تسعة منها فی التجارة و این جا چند فرع است یکی آنکه شرط است در تجارة که صدور آن از تراضی طرفین باشد
پس هر که غیر این باشد از تحت اباحت خارج خواهد بود دویم مالک و ابوحنیفه گفته اند که مراد تراضی متعاقدین
است در حال عقد پس اگر بعد از تراضی بیع واقع شود این بیع لازم خواهد بود و هیچ یک را بعد از آن دیگری خیار
فسخ آن نخواهد بود قبل از تفرق و شافعی گفته که مراد تفرق مجلس بیع از تراضی متعاقدین پس ایشان را اختیار
باشد قبل از تفرق و این مذهب اصحاب ماست لقوله صلی الله علیه و آله البیعان بالخیار ما لم یتفرقا یعنی بایع
و مشتری را خیار هست در فسخ قبل از تفرق مجلس سیوم عقد مکره باطلست اما اگر بعد از اکراه اجازة بدهد
صحیح خواهد بود بجهت حصول رضا چهارم مراد برضا رضائیست که در شرع معتبر باشد پس رضای صبی و مجنون
و سکران و سفیه و مفلس اعتبار ندارند باشند فی عقود ایشان صحیح نباشد و اگر چه اجازة بدهند بعد از زوال
مانع و فرق است میان مکره و ایشان که مکره اعتبار بعقد اوست بدون اکراه و مانع حکمست نه مانع سبب که آن عقد بیعست
پنجم رضا شرطست در بیع و عقود دیگر باجماع پس عدم فرق و مگر آنکه خیار مجلس مختصست به بیع و در غیر آن

راه ندارد ششم در تملک حصول رضا کافی نیست بدون عقد خواه که مبیع جلیل باشد بجهت رضا در اباحت
فرع حصول تجارة است که صادر شده باشد از تراضی و تجارة مستلزم عقد است پس مجرد رضا کافی باشد و ابوحنیفه
گفته که رضا کافیست در محقرات و اصح نزد اصحاب ما رضای مطلقا کافیست هفتم حصول رضا بعد از عقد
فضولی کافیست نزد جماعتی از اصحاب ما و این مشهور است نزد ما و فتوی بر نیست و جماعت دیگر گفته اند که کافی نیست
بجهت قبح تصرف در مال غیر لقوله علیه السلام لا بیع ما لیس عنده و قوله علیه السلام لا بیع الا فیما تملک
و مؤید قول اول است قضیه عروة بارقی بنی پیغمبر صلی الله علیه و آله تقریر نمیت نیز و هو در باطل و نهی در معاملات
مقتضی بطلان نیست و مراد بنفی حقیقت نفی صفتیست از صفات آن ای لا بیع لازم و اگر نه بیع ولی و وکیل صحیح باشد
و اگر حمل کرده شود بر ظاهر آن که مراد این خواهد بود که بیع الا فیما هو ملک لیبیعه الرضا او الا اذن و اشتراط عدم صحت
بیع ممنوع است و ثبات آن محتاج است بدلیل هشتم و لا تقتلوا انفسکم باین معنی که اگر کسی شخص غیر خود را بکشد
مقتول خواهد شد بجهت قصاص پس او قاتل نفس خود باشد یا اضافه مجاز و قسمت ای نفس غیر کم و حذف آن بجهت عدم
اشتباه و گویند که کلام در ظاهر خود است بعلت حق تعالی بنی اسرائیل را تکلیف کرد بآنکه نفسهای خود را بکشند
تا این قتل توبه ایشان باشد پس حق تعالی این عقوبت را از امت محمد رفع نمود و لهذا گفت ان الله کان بکم رحیما
و محتملست که مراد این باشد که مرتکب ارتکاب الاسم فی الاکل المال بالباطل و این وجه حسن است تا مساق اول
آخر آیت بر طریق واحد باشد انتهی کلامه تفسیر بن فیاض را پرسیدند گفت حق تعالی میفرماید که غافل مباشید بر احوال
ذخیره و ... و معنی کند که اگر کسی سفری در پیش دارد زاد برنگیرد و ... خود را کشته باشد و در خبرست
که رسول صلی الله علیه و آله عمرو بن عاص بسفری فرستاد و چون مراجعت کرد گفت یا رسول الله مرا در راه احتلام
اتفاق افتاد سرمای سخت بود تیمم کردم و نماز گذاردم با قوم خود آنحضرت فرمود ماند اصلی باصحابک و جنب
گفتم یا رسول الله سرما بود من از هلاک نفس خود میترسیدم این آیت بیادم آمد و لا تقتلوا انفسکم
پس تیمم کردم و نماز گزاردم رسول بخندید و دیگر نگفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند فعل مذکور را یا اقدام
نماید با خبر گذشت از محرمات عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حق وَظُلْمًا و از روی جور و ستم و بیداد
یعنی اتلاف نمودن بآنچه مستحق آن نباشد و گویند مراد بعدوان تعدی است بر غیر و ظلم ظلم نفس بتعریض عقاب
بر آن یعنی محرمات مذکوره را بفعل آرد بجهت تعدی بر غیر که از اتلاف نفس یا مال انکس باشد و بجهت ستم
بر خود بآنکه خود را در معرض سخط الهی در آرد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی
و چه آتشی مراد آتش دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی يَسِيرًا سهل و
آسان بدون صارفی و مانعی از آن چون حق تعالی ذکر سیات نمود در عقب آن ترغیب نمود در اجتناب از آن فرمود که

ان تجتنبوا اگر پرهیز بودید یک طرف شوید و پهلو تهی کنید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شد اید شما
ازان یعنی خدا و رسول شما را ازان نهی کرده نکفر عنکم در گذرانیم و عفو کنیم از شما سیئاتکم گناهان خورد شما را یعنی
اجتناب کبایر شما را کفارت ارتکاب صغایر گردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا نمازی دیگر از جمعه
تا جمعه دیگر از رمضان تا رمضان دیگر از شما در گذرانیم و عفو نمائیم کما رواه السکونی عن ابن عباس ان تجتنبوا اللتی
التی اوجب الله فیها الحدود و سمی فیها النار یکفر عنکم ما سوی ذلک من الصلوة الی الصلوة من الجمعة
الی الجمعة و من شهر رمضان الی شهر رمضان وندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع نیک و شریف
که بهشت است و می تواند بود که مدخلا مفعول مطلق باشد یعنی شما را در آوردیم در آوردنی با کرامت یعنی
با عزت و اکرام تمام شما را به بهشت در آریم ابو هریره گفت که یک روز رسول خدای صلی الله علیه و آله بر منبر فرمود
که بآن خدای که جان من بدست اوست سه بار این کلام تکرار فرمود و خاموش شد مردمان بگریه در آمدند افتادند
بجهت آنکه ندانستند که رسول خدای صلی الله علیه و آله این سوگند تکرار از چه جهت فرمود پس فرمود که
هیچ بنده که آن باشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد از کبایر اجتناب کند الا که در های بهشت برای
وی بگشایند پس این آیت برخواند ان تجتنبوا کبائر الایة و بدانکه علما را در کبایر خلافی است و از جمله آنچه
باتفاق کبیره است قتل نفس محرم است و ظلم و غضب و قذف محصنت و زنا و لواطت و ربا و شرب خمر و فرار از
زحف و این قول که از ابن عبد الله و ابن جبیر و مجاهد است و از صادق صلوات الله علیه نیز مرویست الا آنست
که در حدیث آنحضرت شرک بخدا و انکار ولایت و عقوق والدین زیاده شده عبد الله مسعود گفته که از رسول
خدای صلی الله علیه و آله پرسیدم که اعظم کبایر کدام است فرمود شرک بخدا و قتل اولاد بجهت خوف فقر گفتم
بعد از آن کدام است فرمود زنا با زن همسایه و تصدیق این حدیث در کتاب خداست قال الذین لا یدعون
مع الله الها آخر و در توریت آمده که امهات گناهان سه اند اول کبر که ابلیس بآن اقدام نمود دوم حرص سیوم
حسد و نیز از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده که کبیره هفتاد اند تا هفتصد و نزد بعضی هر گناهی که خدای تعالی
ازان نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم قرآن است بآتش چنانکه یدخله نارا یا بغضب نحو بلقد
وغضب الله علیهم و لعنهم العقاب و نکال الجنایات و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره
گویند و در انوار فرموده که اقرب با قاویل بصحت آنست که کبیره است گناهی که شارع بر آن حدی مترتب ساخته
یا در باب عید تصریح وارد گشته بالجمله او بدلیل قطعی ثابت شده و در حدیث نبوی آمده که کبایر
هفت اند الشرک بالله و قتل النفس التی حرم الله و قذف المحصنة و اکل مال الیتیم و الربوا و الفرار من الزحف
و عقوق الوالدین بعد از آن آنحضرت فرمود که من لقی الله سبحانه و هو بری منهن کان معی فی جبوحة رمضان

بیعها من ذهب هر که بجا آرد از این هفت گناه بری باشد در بهترین موضع بهشت که در آن بوطلا باشد و لحدای
در تفسیر خود باسناد مرفوع با ابن عباس نقل کرده که الکبایر الی سبعمایة اقرب منها الی سبع غیر انه لا کبیرة الا
مع استغفار و لا صغیرة مع الاصرار یعنی گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که بهفت الا آن است که کبیره با
استغفار مرتفع است و صغیره با اصرار نمی باشد و گویند که مراد بآن اجنا انواع اشراک است لقوله ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک و نیز گفته اند که صغیره و ذنوب اگر آن نسبت بما فوق ما تحت آنست و اکبر کبایر
بر شرک است و اصغر صغایر حدیث نفس میان این هر دو او ساط اند که نسبت بما فوق کبیره اند و بما تحت صغیره
و در مجمع آورده که از ابن عباس نقل است که کل ما نهی الله عنه فهو کبیرة و از نجاست که اصحاب ما گفته اند
که همه معاصی کبایر اند از حیثیت آنکه قبایح اند لیکن بعضی اکبر از بعضی اند و در ذنوب صغیره نیست فی
حد ذاتها بلکه صغر آن نسبت بالجز است که اکبر از وست و استحقاق عذاب در او اکثر و نیز در تفسیر مجمع البیان
و عیون الرضا مذکور است که عبد الله الحسنی از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار
خود امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل کرده از پدر عالی مقدار خود امام موسی الکاظم که آنحضرت فرمود
روزی عمرو بن عبید بصری بخدمت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آمد و سلام کرد و بنشست
و این آیت که الذین یجتنبون کبائر الاثم تلاوت را از کلام الهی بر لفظ تو بیان کنم گفت بلی یا بن رسول الله فرمود که
اکبر کبایر شرک است بخدا ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله انه من یشرک بالله فقد
حرم الله علیه الجنة و ماویه النار و ما للظالمین من انصار و بعد از آن یأس و نا امیدی است از روح و
رحمت خدا تبارک فرموده و لا تیأسوا من روح الله الا القوم الکافرون و دیگر ایمن بودن از مکر و عقوبت اوست چنانکه
فرموده که و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و بعضی دیگر عقوق والدین است زیرا که حق تعالی عاق را جبار
اشقی گفته بزبان عیسی که و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و دیگر قتل ناحق زیرا که فرموده که من یقتل
مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدین فیها و قذف محصنات لقوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات المومنات
الغافلات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم و اکل مال الیتیم از روی ظلم بقوله ان الذین یأکلون
اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و فرار از معرکه جهاد لقوله تعالی و من یولهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر و اکل ربا لان الله
تعالی یقول الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس و نیز فرموده که ان لم تفعلوا فأذنوا
بحرب من الله و رسوله و سحر لان تعالی یقول و لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق و زنا لقوله
تعالی و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و یمین غموس

کمین علی المال ملتوی است لان الله تعالی یقول ان الذین یشترون بعهد الله ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة وغلول
وخیانت لقوله ومن یغلل یات بما غل یوم القیمة ومنع زکوة مفروضه لان الله تعالی یقول یوم یحمی علیها فی نار جهنم
فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون وشهادة زور وکتمان
شهادة لانه تعالی ومن یکتمها فانه آثم قلبه کشرب خمر که معادل عبادة اوثان است لقوله تعالی یسئلونک عن الخمر
والمیسر قل فیهما اثم کبیر وجهت تعلیق فلاح بر اجتناب از آن کقوله یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون ودیگر ترک صلوة بعمد وآنچه حق تعالی بر بنده مفروض کردانیده لان
رسول الله صلی الله علیه وآله وقال من ترک الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله ودیگر نقض عهد
وقطعت رحم لان الله عز وجل یقول اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار عمرو بعد از استماع این کلام از امام علیه
السلام کریان شده بهای های بکریست واز مجلس آنحضرت بیرون آمد ومیکفت هلک والله من قال برایه ونازعکم
فی الفضل والعلم ما للناس اکثر برای خود حکم کند ومنازعت کند با شما در باب علم وفضل بدانکه نزد بعضی معنی
اینست که اکر اجتناب کنید از کبایر آنچه منهی شده اید از آنچه در این سوره واقع است و اکل اموال بالباطل وغیر آن از
محرمات مذکوره از اول سوره تا اینجا از آنها نماند در مستقبل تکفیر وتوبه نماییم کیم که قبل ازین سوره
مرتکب آن شده اید از کبایر مذکوره در آن ولهذا قال ابن مسعود کل ما نهی الله عنه من اول السورة الی راس الثلثین
فهو کبیر ومولید این قول است قوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وقوله ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم
من النساء الا ما قد سلف وباید دانست که مذهب حق آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو نشود
نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق تفضل وجواز است زیرا که وجوب مغفرت صغایر بر حق تعالی از تائب کبایر موجب
اغرای مکلف است در کسب صغایر وآن قبیح است بر خدای تعالی روایتست در اسباب نزول وغیره مذکورات
که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسانید که مردان شرف جهاد دارند ورتبه
زائد
از مثوبت عموم اند ورجال با وجود اجر اغتنام وقوت تحصیل مکاسب مال میراث دو برابر زنان مییابند وزنان
بضعف حال وکثرت احتیاج نصف نصف رجال میکیرند واحسرتا سبب تنکی مال در این محل
محل بودی تا از ثواب جهاد ونصیب میراث بهره مند شدیم آیت آمد ولا تتمنوا وآرزو مبرید ما فضل
الله آنچیزی که خدای تعالی افزونی داده است بدان چیز از امور دینی ودنیاوی بعضکم برخی را از شما که مردانند علی
بعض بر برخی دیکر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد ومقتضی مذکور حریص است تحاسد وشعر
بعدم رضا بقسمت حق تعالی ومعارض حکمت ومصلحت اوست بجهت تسلیه ذکور واناث بیان ثواب هر یک
میفرماید که للرجال نصیب مردانرا بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون

سنح آن نیست که تمنی

جهاد و سایر

جهاد و سایر اعمال اخیره ونتایج معاملات دینیه ومکاسب آن و یا میراث از نصیب وللنساء نصیب وزنانرا
نصیبیست مقدر مما اکتسبن از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت وطاعت ازواج یا از نتایج مکاسب دنیوی
ویا از میراث پس طلب فضل کنید عمل از جنس تمنای وحی و چون هر یک نصیب مفروض وسهمی معلوم دارند
آن تمنی سهم دیکری مبرید ودر بعضی روایات آمده که چون آیت للذکر مثل حظ الانثیین نازل شده زنان کفتند
کما سهم که بچندان نصیب ما در دنیا نصف مردانست ثواب اعمال ما در آخرت چنین باشد حق تعالی
فرمود که للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسئلوا الله وبخواهید از خدا وطلب
کنید من فضله از کرم وبخشش او تا مقاصد شما را حصول بپیوندد ودانا ابو اعیسه اقه مرویست که مراد این
آنست که تمنای آنچیز مکنید که از برای مردمان مقدر شده چرا که حسرت بلکه مثل آن از اموال کنید از
خزاین احسان او رحمت نفاذ نمی پذیرد وبکویید اللهم اعطنی مثله از رسول صلی الله علیه وآله مرویست
که سئلوا الله من فضله فانه یحب ان یسال فضل خدا را او را طلبید چرا او دوست دارد که فضل او را از وی
طلبند وهر که بفضل او را نخواهد بر وخشم کیرد سفیان عیینه کفت که خدایتعالی ما را امر کرد که از وی سوال
کنیم الا بجهت آنکه اجابت آن کند وسایل را از جواب فضل خود محظوظ سازد اکر عطا را دوست نمیداشتی
ما را سوال آن نفرمودی بر طلب فضل او کنید تا بشما دهد ان الله کان بدرستیکه خدای هست
بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا است پس میداند که فضل او کیست که چون معلوم شد که وی بهمه چیز عالم
است پس بهر چه هدو بی که ده چنان باید وجز آن تمنا باید آورده اند که در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود
میخواندند واو را بمیراث داخل سایر ورثه میکردانیدند حق تعالی از این نهی نموده فرمود که ولکل وبرای هر یک
جعلنا معین کردانیدیم موالی میراث خواران که بجهت ولایت وقرابت احراز نصیب خود کنند
مما ترک الوالدان از آنچه باز کذارند پدر و مادر والاقربون وخویشان نزدیک مما
ترک اندر ابتدائیه بیان لکل است یا فضل بمعامل ویا انک من صله موالی باشد که در معنی وارث است پس
معنی آنست که از برای هر میتی کردانیدیم میراث خواران از آنچه آن میت کذاشته باشد وبنابرین در ترک ضمیر
نسب راجع لکل الوالدین والاقربون استیناف است که مفسر موالی است ای هم الوالدان ویرین تفسیر
اولاد بیرون میروند چرا اقربون متناول اولاد نیست ومانک جعلنا صفت کل باشد علیه در آن محذوف
باشد ای لکل قوم جعلناهم موالی حظ مما ترک الوالدان والاقربون یعنی برای هر قومی کردانیدیم ایشانرا
خداوند نصیبی از آنچه والدین واقربین کذاشته باشد مرویست که رسم جاهلیت چنان بود که با یکدیکر
معاقده میکردند ورسم مخالفت ومعاندت در میان می آوردند وهر یک از معاقدین میکفتند که حربک حربی

وسلمك سلمى وحربك حربى ودمى دمك وترثنى وارثك تو از من میراث بری و من از تو
عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخن از این سو کند سو که بسیار ساخته خلیف را سدس از میراث مقرر بود چون
آیت مواریث نازل شد یکی از اصحاب کفت چرا ایشان که حلفا دارند که با خود میراث از یکدیکر بهم اتّبست فائده
حکم الهی در میراث باب فرود آمد و چه جای سخن معاقده مذکور نشد این آیت کشت که وَالَّذِينَ
عَقَدَتْ و آنکسانی که عقد مخالفت کرده اند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما با ایشان اسناد معاقده با
دست بر طریق مجاز است و سبب درین اسناد آنست که مخالفان بوقت بیعت دستها بیکدیکر میدادند پس
ازین جهت حق تعالی میفرماید که آنانکه دستهای شما عقد مخالفت با ایشان بسته فَآتُوهُمْ بس بدهید
مر ایشان را نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت باولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله منافی کشت یعنی تا ارحام باشند بایشان نرسد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خداست
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدًا کواه بر عهود و مواثیق مخالفان این تهدید است بر منع نصیب
ایشان و کویند که مراد بعقد نکاح است و بنا برین آیت محکم است باتفاق لیکن الذین مبتدا است متضمن
معنی شرط و خبر آن فآتوهم نصیبهم یا آخر منصوبست بفعل مضمر یفسره ما بعده چو زیداً ضربته یا
یا معطوفست بر الوالدین وقوله فآتوهم جمله بیان از جمله متقدمه و ضمیر راجع بموالی صاحب
کنز العرفان در تفسیر و تبیین این آیت فرموده که موالی اینجا بمعنی وارث است بر تقدیر اینست که لکلٍّ جعلنا
ایشان موالی یرثونه مما ترك و من برای تعدیه است و ضمیر در ترك راجع بمیت است ای یرثونه مما ترك الوالدان
خبر مبتدای محذوفست ای هم الوالدان والاقربون و اقرب قربا احق است بارث از خویشان دیکر بقرینه
معنی قرب و درین زمخشری کفته که تقدیر اینست ولکل شیء مما ترك الوالدان والاقربون موالی
و دیکر بعضی تقدیر اینست ولکل قوم جعلناهم موالی نصیب مما ترك الوالدان والاقربون و قطرات
اما اول بجهت آنک متضمن اینمعنی است ولکل صنف من اصناف الترکة ورثة و این فاسد است زیرا که
وارث مشترك اند در هر جزئی از جزئیات ترکه و اما ثانی زیرا که والدین و الاقربین وارث اند نه موالی
بدلیل آنک عطف کرده است بر آن بقوله والذین عقدت ایمانکم وارث اند زیرا که بعد از آن فرموده
که فآتوهم نصیبهم و ایمان اینجا جمع یمین ید است زیرا که عرب در عقد دست یکدیکر میکرفتند و عاقد
ایشان میکفت دمی دمك و هدمی هدمك و حربك حربی و سلمك سلمی و ترثنی وارثك واطلب بك و تعقل
عنی واعقل عنك و بجهت عقد خلیف سدس میراث خود می برد و این از باب اسناد فعل است بآلت
آنکو بنده که جمع یمین آن خلفاست بس از باب اسناد فعلست بسبب آن و چون اینمعنی بر صفحهٔ منتقش

شدید آنکه اینجا چند فایده است اول آنک در جاهلیت باین عقد از یکدیکر میراث میکرفتند از قاب چنانک
کذشت بس حق تعالی در مبدا اسلام این را برقرار خود کذاشت و بعد از آن منسوخ شد و توارث ایشان باسلام
و هجرت بود چنانک در روایت آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه آمد مواخات فرمود میان مهاجر
و انصار و مهاجرین از انصار میراث میبردند و عکس و قریب میراث نمیکرفت اکر که مهاجرت نکرده بود درین
باب آیت نازل شد که ان الذین آمنوا و هاجروا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین آووا و نصروا اولئك
بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و بعد از آن این منسوخ
بقرابت و رحم و انساب و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله دویم حکم میراث بمعاهده و بعد از آن
که مسمی بضمان جریره است منسوخ است نزد شافعی مطلقا و ارث بآن حاصل نمیشود و نزد اصحاب ما
اینچنین نیست بلکه حکمش ثابت است نزد عدم وارث نسبی و سببی بجهت آنک بصحت پیوسته که پیغمبر
صلی الله علیه و آله در روز فتح خطبه خواند فرمود که ما کان من حلف فی الجاهلیة فتمسکوا به فانه لم
یزده الاسلام الا شدة ولا تحدثوا حلفا فی الاسلام و نزد ابو حنیفه آنست که چون شخص اسلام آورد بر دست
مسلمانی و عقد معاقله و توارث میان ایشان واقع شود صحیح آنست که از یکدیکر میراث برند سیوم بنا بر ابو حنیفه
مذهب که حکم ارث بمعاقده باقی است آیت منسوخ نباشد بلکه محکم باشد ولیکن ارث در آن مجمل است
و مقرر بشرایط و مخصصات از پیغمبر صلی الله علیه و آله و لیکن بعضی کفته اند که معاقده اینجا بمعنی مصاهرت
است و اشارة بارث زوجین است بعید است از صواب بدلیل زیرا که است از ظاهر آیت و از قول اکثر مفسرین
آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن الربیع الانصاری یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش کرفته با شوهر
بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بروی زد داد شکایت پیش پدر برد و باتفاق بملازمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته قصه کذشته را بموقف عرض رسانید آنحضرت بقصاص بر شوهر
وی حکم فرمود بمجرد حکم قصاص شده بر مجلس شوهر نشانند حضرت شخصی را بعقب ایشان فرستاد
باز کردانید و فرمود که اردنا امرا و اراد الله امرا والذی اراد الله خیر یعنی اراده کاری کردیم که قصاص است و حق
تعالی اراده کاری کرد آن رفع قصاص است و آنچه حق تعالی اراده فرموده بهتر است بس فرمود چون شما نیز
ع رفید جبرئیل آمد و این آیت آورد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کاری کنار استادکان عَلَى النِّسَاءِ بر سر زنان
و قائم بامور معاش ایشان مانند قیام ولاة بر رعیت بس تعلیل این نموده باو امر که موجب کسبی است بقوله
بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ یعنی این سبب آنچه پیشت که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را که مردانند
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیکر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و حلم و حسن تدبیر و مزید قوت در اعمال و عبادات

و وقوع حدس رفتن هست بیاد کالصوم وصلوة جمعه وخطبه ونماز عید وقضا شهادت در حدود وقصاص
وزیادتی میراث واسدات بفراق وجزشان آن واینک انبیاء وائمه از مردان اند از جمه فضایل اکمل واشرفست
وبما انفقوا ودیگر فضیلت داد مردان برزنان بسبب آنچه که نفقه کنند بزنان من اموالهم از مالهای خویش
چه در مهر وچه در نفقه رسول صلی الله علیه واله فرمود که المرئة مسکینة مالم یکن لها زوج گفتند یا رسول
الله وان کان لها مال قال نعم بعد از آن این آیت تلاوت نمود که الرجال قوامون علی النساء فالصلحت فرمان
برندکان اند مر خدا را در قیام نمودن بحقوق ازواج وغیر آن قانتت حفظت للغیب نگاهداران اند مر غایب شدن
ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت وعصمت خود وضبط اموال ایشان بما حفظ الله
بنگاه داشت خدا ایشان را یعنی بسبب آنک نگاه داشت خدای ایشان را در ان ویا بمکافات الجزی که خدای حفظ
ایشان نمود بر شوهران در مهر ونفقه وقیام بحفظ ما یحتاج ایشان دفع ضرر ایشان وبنابر این ما از برای مقابله
وجزا است یعنی چونک خدای شوهرها را امر بحفظ ایشان نموده وبر ایشان مهر ونفقه واجب کرده لاید پس
باید که در مقابله آن بحفظ ایشان الغیب ازواج کوشند ورعایت عفت وضبط مال ایشان ابوهریره از رسول
صلی الله علیه واله روایت کرده که خیر النساء امرءة ان نظرت الیک سرتک وان امرتها اطاعتک واذا غبت منها
حفظتک فی مالها ونفسها وتلی هذه الآیه یعنی بهترین زنان زنیست که چون در وی نگری ترا مسرور سازد واگر
بکاری فرمایی فرمان تو برد وچون از وی غایب شوی حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال ونفس خود بعد از آن
این آیت تلاوت نمود وگفته‌اند مراد حفظ اسرار است یعنی زنان صالحه آنند که اسرار شوهران خود را نگاه
دارند وافشای آن نکنند واین قول مرتضی صاحب کشاف است چنانک میاید والتی تخافون نشوزهن
میترسید از نافرمانی وتسلط ایشان وا ظهور اسباب وامارات آن نشوز بمعنی ارتفاعست ومراد اینجا ارتفاع
است از مطاوعت ازواج در چیزی که واجب باشد وفرا گرفته که خوف اینجا بمعنی علم است چه خوف ناشی
بمعنی علم موقع آن یعنی اگر بدانستند نشوز مخالفت زنان فعظوهن پس پند دهید ایشان را بکلماتی که دلهای
ایشان را نرم کرداند یا بتعلیم دهید ایشان را آگاه کنید از تعلیم حقوق ازواج واهجروهن ودور شوید
وبکناره روید فی المضاجع وخوابگاه‌های یعنی در یکجا خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وگفته‌اند که
این کنایت است از ترک جماع واضربوهن وبزنید ایشان را زدنی که عضو را نخراشد ونشکند وزشت نکرده باشد
وگویند که وعظ نزدیک خوف نشوز است وهجر هنگام ظهور نشوز وضرب وقت تکرار نشوز فان اطعنکم
پس اگر زنان برند شما را از آنچه مکروه طبع شماست فلا تبغوا علیهن پس مطلبید بر ایشان سبیلا
راهی بتوبیخ وایذا بسبب از طاعت وتوبه از نشوز اناعت وآثار ایشان دست بدارید ونشوز ایشان را کان

م یکن انکار ونصیحة زوال بحیه
تا باز زدن هیچ کسیست که
ذنبی از وصادر نشده باشد
ان الله کان بدیهی گفته.

خیانات

انصارنی

خیانات علیا برتر از آنک بر ایشان بظلم راضی شود کبیرا بزرگ‌تر از آنک ظلم را فرو کذارد پس از وی خائف
کیند وبترسید چرا که قدرة اقتدار است بر شما از قدرت شما بر کسانی که در تحت ید شما اند مرویست که ابو
مسعود نقل با نریندخت غلام را آزاد کرد وگویند که معنی آنست که او بلند شان خود در ذات وصفات تجاوز
می نماید از ازواج خود در گناه آورده آیت مذکوره متضمن چند حکم است یکی آنک رجال را برنسا قیام ولایت
وسیاسات است وتعلیل این بدو چیز نمود یکی موهبی از جانب الهی وآن اینست که او سبحانه تفضیل رجال
فرموده برنسا بامور کثیره که آن کمال عقل است وحسن تدبیر ومزید قوت در اعمال الطاعات ولهذا مخصوص
شده‌اند بنبوة وامامت وشعایر وجهاد وقبول شهادات ایشان در همه امور ومزیت نصیب در ارث
وغیر آن دویم کسبیست که آن انفاق ایشان بر ازواج واعطای مهور با ایشان با آنک فایده نکاح مشترک
است بینهما ویاد بما فضل الله وبما انفقوا از برای سببیت است وما مصدریه او بسبب تفضیل الله
وبسبب انفاقهم بعضی فضلا گفته‌اند که جواب از اینک حق تعالی فرموده که بما فضلهم علیهن بلک گفته
که بما فضل الله بعضهم علی بعض آنست که او سبحانه تفضیل نداده هر فردی را از افراد رجال بر هر یک
از افراد نساء چه بسیاری واقع شود که افضل است از بسیاری از مردان وذکر ضمیر تذکیر از روی تغلیب
است پس رجل مفضل وامرءة مفضله در آن داخل باشد وهم لازم نمی‌آید از تفضیل صنف بر صنف تفضیل
شخصی بر شخصی واین جواب خالی از ضعفی نیست زیرا که این هنگام در آیت دلیل نخواهد بود بر تفضیل صنف
که غرض مطلوبست زیرا که هرگاه بعضی از اشخاص رجال افضل باشد از بعضی اشخاص نساء وبعکس پس کدام دلیل
دلالت کند بر تفضیل صنفی بر دیگری که مراد است پس سؤال بحال خود باقی باشد ودویم چون حق تعالی تفضیل رجال
فرمود اراده نمود که چگونگی نسا نماید پس فرمود که فالصلحت آه وحافظات لا یکون بینهن وبین ازواجهن
فی الخلوات من الاسرار وگویند که مراد اینست که حافظات لفروجهن ولاموال ازواجهن واولادهم ودر این
قول نظر است چه اینمعنی مقتضی آنست که فی الغیب باشد بر تقدیر حذف مفعول بر الغیب وتفسیر بما حفظ
الله بطریق فرموده که مذکور شد سیوم بیان حکم نشوز است واصل آن ارتفاع است چنانک گذشت
وبعد از آن شرع نقل آن نموده بعصیان زوج وذکر مادر بجهت آنست که مبتداء متضمن معنی شرط خبرست
زیرا که موصول است ووعظ بمعنی تخویفست بخدا وبعواقب ودر هجر در مضاجع چند قول است یکی عدم مجامعت
دویم تولیه ظهر در فراش است سیوم عدم بیتوتت در یک فراش بلک در فراش دیگر مراد بضرب ضربیست
که غیر جارح لحم وکاسر عظم باشد وواو در ترتیب ثلاثه از است بطریق ترتیب ذکری من حیث المعنی به من حیث
اللفظ زیرا که واو مفید ترتیب نیست وترتیب ذکری من حیث معنی بجهت ترتیب اخفست پس تعلیل جنانک

واجبست و نهی از منکر و اینکه بعضی بتفسیر تخافون و تعلمون کرده‌اند قول ضعیفست و اصح آنست که امارات نشوز
ظاهر شود پس پند دهید ایشان را و اگر اظهار نشوز کنند هجرت نماید و اگر بر نشوز اصرار نمایند بزنید ایشان را انتهی
کلام در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علق السوط حیث یراه اهل البیت یعنی تازیانه را بجائی در
آویزید که اهل بیت و زنان شما او را ببینند تا بجهت خوف آن نشوز و اقدام ننمایند اسماء بنت ابی بکر گوید
که من زن چهارم زبیر عوام بودم چون بر یکی از زنان خود خشم گرفتی او را بچوب مشجب زدی چندانکه
که چوب بشکستی چنانکه اعضای او را درهم شکستی و در مجمع آورده که از ابو جعفر علیه السلام مرویست
که مراد بهجر در مضاجع پشت کردن مراد است بزن در جامه خواب و اگر این مرتبه مفید نشود او را باید زد و کلبی
در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که فعظوهن بکتاب الله و لا بان تقول اتقی الله وارجعی الی طاعتی فان
رجعت و الا اغلظ لها القول فان رجعت و الا فاضربها ضربا غیر مبرح و این معنی که قطع لحم و کسر عظم
نشود و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که آن ضرب است بسواک و چون حق تعالی حکم مخالفت احد
زوجین نمود در عقب آن بیان حکم التباس مخالفت می‌نماید بقوله وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر ترسید بامارات یا
دانید بمشاهده ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف مرد و زن مرجع ضمیر
زوجین محذوفست بقرینه سوق آیت سابقه و اضافت شقاق بظرف بجهت اجرای آنست در مجرای
مفعول به کقوله یا سارق اللیلة یا فاعل کقوله نهارک صائم حاصل که اگر خوف مخالفت باشد یا آنکه
مخالفت قصد میان زوجین فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز یا رفع آن مبلغی که صلاحیت
حکومت داشته باشد از قبیله مرد حَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهِ
از قبیله و از خویشان زن تا او نیز مکنون خاطر زن از طلب صحبت زن یا میل فرقت او بداند یا منع نشوز نماید
چه اقارب اعرف‌اند بباطن احوال و اطلب از برای صلاح و این بر وجه استحباب است چه اگر اجانب را
برای حکومت نصب کنند نیز جایز است و گویند خطاب راجع بازواج و زوجات است یعنی اهل هر یک از زوج
و زوجه بعث حکمی کنند از اهل خود إِنْ يُرِيدَا و اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین
يُوَفِّقِ اللَّهُ سازکاری افکند خدای بَيْنَهُمَا میان شوهر و زن و سیاق معنی ضمیر اول راجع حکمین قصد
اصلاح کنند حق تعالی بحسن سعی ایشان ایقاع موافقت نماید بین زوجین گویند که هر دو ضمیر راجع
بحکمین است یعنی اگر حکمین قصد اصلاح نمایند توفیق دهد خدای تعالی میان ایشان تا بر حکم خود اتفاق
نمایند و مقصود ایشان حاصل شود و اگر اراده فساد داشته باشند و مختلف الحکم باشند حق تعالی
توفیق ایشان ندهد بجهت عدم سبب وفاق و یا راجع بزوجین است یعنی اگر زوجین اراده اصلاح

نمایند و زوال شقاق حق تعالی الفت و وفاق را در میان ایشان واقع گرداند و درین تنبیه است بر آنکه هر که
نیت خیر اصلاح داشته باشد حق تعالی او را در توفیق دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا
دانا بمصالح زوجین یا بجمیع کلیات خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین و از همه جزئیات و چون بر ظواهر و بواطن
عالم است پس میداند که چگونه رفع شقاق کند و ایقاع وفاق نماید صاحب کنز در تفسیر این آیت ذکر کرده که مراد
بخوف شقاق استمرار شقاق زیرا که شقاق ما نحن فیه بخوف نیست و شقاق مستقبل معلوم نیست و هم
چنین است آیت واللاتی تخافون نشوزهن چه بخوف استمرار است و اما اگر مستمر نشود حکمی بان متعلق
نمیشود و بجهت زوال آن و حاصل شقاق و اختلاف و عدم اجتماع بر رای واحد پس گویا زوجین
بجهت اختلاف یکی بر یک هر یک در شقی و جانبی‌اند و در اینجا چند مسئله است اول آنکه نزد بعضی خطاب
فابعثوا راجع بازوجین و نزد جمعی دیگر با اهل زوجین و گروهی دیگر بر آنند که راجع بحکام
است که رفع و عادت ایشان مشهود و این قول منقول است از باقر و صادق علیهما السلام و این اصح
است زیرا که اول کلام که آن ختم است دلالت برین میکند دوم اختلافست در آنکه حکم حکمین
مشروط برضای زوجین است بر وجهی که التزام ایشان نکند بحکم حکمین بدون رضای ایشان یا آن
نه نزد بعضی شرط است و در مذهب مالک شرط نیست و صحیح آنست که اگر متفق بر اصلاح
شوند آن را انفعال کنند بدون موقوف آن باذن زوجین و اگر متفق بر فرقت شوند جایز نیست
مگر باذن زوج در طلاق مرد و در بذل سوم خلاف است در آنکه بعث ایشان بحکم است یا توکیل
بعضی اصحاب ما باول قایل شده‌اند زیرا که بضع حق زوج است و مال حق زوجه و پس احدی را نرسد که
تصرف در آنها کند مگر باذن زوج چه درین کلام نظر است زیرا که استبعادی نیست در ثبوت
ولایت بر رشید نزد امتناع او از اداء حقی که بر وست همچنانکه حکم کرده میشود در قضای دین بالطل
بدون اختیار مستدین اکثر اصحاب ما باول رفته‌اند احتجاج ایشان بآنست که نص وارد شده که ایشان را میرسد
که اصلاح کنند بدون استیذان و تفریق ایشان جایز نیست الا باذن زوجین و اگر توکیل می‌بود این حکم
تابع وکالت می‌بود و دال اینست قول فابعثوا چه خطاب بحکام و مفهوم تسمیه مصلحین بحکمین نموده
و اگر توکیل می‌بود خطاب بر زوجین واقع میشد با نوجه که فابعثوا و اصل بر خلاف مبنی است بر آنکه
آیا رضای زوجین شرطست یا نه پس کسی که شرط رضا کرده گفته که توکیل و کسی شرط آن نکرده قایل
بتحکیمست چهارم اختلافست در آنکه بعث حکمین بغیر اهل زوجین جایز نیست زیرا که اهل اعرف‌اند
بحال زوجین و بکیفیت صلاح ایشان و محبت و کراهیت ایشان و نیز اهل بجهت علاقه قرابت مستوجب

آنست که زوجین اطاعت قول ایشان کنند و بحکم ایشان مستطمین شوند بخلاف جبیبی و نیز ظاهر آیه یرجع
است بانکه نزد بعضی دیگر جایز است زیرا که غرض حصول صلاح است و تقیید اینجا اغلب است و این
قول مشهور است میان اصحاب ہم آنکه ایا حکمین را میرسد جمع و تفریق بدون اذن زوجین یا نه بعضی
گفته اند که میرسد بنابر اشتراط رضای زوجین در حکم حکمین و کیل اند و نزد جمعی دیگر ایشان جمع جایز است
نه تفریق مگر بعد از استیذان مرئه در بذل و رجل و طلاق اگر خلع باشد و این مشهور است میان اصحاب
ما و فتوی برین است و بعضی اصحاب گفته اند که اگر حاکم حکمین را حکم کرده باشد در اصلاح و طلاق
و نفاذ حکم کند بطریق اصلاح و اگر طلاق الا الطلاق ایشان را حکم ساخته تفریق جایز نیست مگر بعد از مراجعت
بزوجین این کلام حسن است ششم اگر اختلاف کنند حکمین بانکه احدیهما اختیار اصلاح کند و دیگری
تفریق حکم ایشان محض نیست قطعا و اگر نه ترجیح بلا مرجح لازم آید یا جمع بین النقیضین هفتم شرطست
در حکمین بلوغ عقل و حریت و ذکورة و آنچه شرط کنند از شروط سابعه بان عمل کنند و اگر نه نقض حکم ایشان
کنند لازم میشود حکم بصلح و اگرچه احد زوجین غایب باشد و نزد بعضی لازم نیست و این ضعیف است چه
حکم بر غایب تماما جایز است و بدانکه چون حق تعالی در آیت متقدم امر بنه کان کرد بکارم اخلاق در لبر تیایی و
ازواج و عیال بعد از ان بیان حمیده و محاسن پسندیده نمود در باب احسان در جهت آنکه محاسن افعال
در معامله خصال بدون او سبحانه بوجه وحدانیت و تنزیه او از شرک که معبودیت مشهوب نمود
از جهت که طریق عطفیت اول امر بتوحید نموده فرموده که **وَاعْبُدُوا اللَّهَ** و بپرستید خدای را بوحدانیت
وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ و انباز مگیرید بوی **شَيْئًا** چیزی را از صنم و غیر آن از شرک جلی و خفی **وَبِالْوَالِدَيْنِ** نیکوئی کنید به
پدر و مادر خود **إِحْسَانًا** نیکوئی کردنی بقول و فعل **وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ** و خویشان و یتیمان بذل نوازش و ساز
کاری **وَالْمَسَاكِينِ** و بدرویشان که بر قوت سنه قادر نباشند بصدقات زکوة **وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ** و همسایگان
خویشان که هم حق جوار دارند و هم حق قرابت بشفقت و مرحمت و یا با کسانی که قرب جوار داشته باشند با تو
وَالْجَارِ الْجُنُبِ و همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و یا از همسایه دور باشد از مسلم و کافر و حق جوار تا چهل سرای
مقرر کرده اند و نزد بعضی چهل گز و از جمله حق جوار اراده خیرات بدیشان و در صحیح مسلم بروایت انس
وارد شده لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه در بهشت نرود بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد و روایت
که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله سلم سخت شده است و از وقت و ترقیب در گشته فرمود که
با پدر و مادر نیکوئی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آمده طعام شان ده با همسایه که
خویشان تو اند و با بیگانه صله و عطا و اکبر و آنان را مرغان گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست

چیست فرمود که از حقوق او آنست زیرا که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر مدد خواهد مدد کنی و اگر وام بخواهد و اگر فقیر
خواهد بدهی و اگر چیزی بدو رسد تهنیت گوئی و اگر مصیبتی باو رسد تعزیت او نمائی و اگر بمیرد بجنازه او حاضر
شوی و دیوار بیوت بالای دیوار او بلند نسازی تا نسیم باو نکند و او را به رنجانی ببوی بسطبوخات خود بعد از ان
فرمود که الجیران ثلثه جار له ثلثة حقوق حق الجوار و حق القرابة و حق الاسلام و جار له حقان حق الجوار و حق
الاسلام و جار له حق الجوار المشرک من اهل الکتب همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است یکی
یکی یا دو و دیگری یک حق آنکه سه حق دارد همسایه مسلمانی است که او را علاقه قرابت باشد با تو چه او حق
جوار دارد و هم حق قرابت دارد و هم حق اسلام و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان است که حق همسایگی و حق
اسلام دارد و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک است از اهل کتاب که همین حق همسایگی دارد و انس از رسول
خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده که من اذا جاره فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله هر که از او همسایه
ناید آزار من کرده باشد و هر که آزار من کند از ار خدا کرده بعد از ان فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در
حق همسایه تا گمان بردم که از من میراث باو رسد **وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ** و دیگر نیکوئی کنید با هم پهلو یعنی همنشین
و هم صحبت در کشاف گفته که مراد مصاحب بود و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم یا در
حق حرفت یا همنشین در مسجد و مجلس و یا زوجه یا خادم و غیر آن و نیکوئی با حق او صحبت او ست دنیای و هم
باثبت **وَابْنِ السَّبِيلِ** و با رهگذار یا به غریب و اگرچه در شهر خود غنی بوده باشد و یا مهمانان و بقول ابن عباس
وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **لَا يُحِبُّ**
دوست نیدارد **مَنْ كَانَ** هر که باشد **مُخْتَالًا** خرامنده بتکبر که تیلت دارد از والدین و اقارب و همسایها و بهمانان
و بندگان و با ایشان نیکوئی کند **فَخُورًا** نازنده و خود ستاینده که تفاخر کند بریشان در حقوق الوجودی ساذ
و نه باحسان با خلق بعد از و ابوذر غفاری رضوان الله علیه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله غلام
بمن بخشید و فرمود او را نیکو دار و طعامی که خود میخوری با و نوازش کن و آنچه خود می پوشی او را بپوشان من
پیرهن
نیز داشتم از آن بیعا به کردم یک نیمه را باو دادم و نصفی خود بپوشیدم چون بمسجد رفتم رسول الله علیه
و آله فرمود پیرهن را چرا پاره کرده گفتم یا رسول الله مرا فرمودی که غلام را نیکو دار و او را از آنچه خود میخوری
بدهی و بپوشی محفوظ کرد از من همین یک پیراهن بیش نداشتم نیمه آن را بوی دادم فرمود که احسنت نیکو کرده با او
نیکو دار من بخانه باز آمدم و او را آزاد کردم چون نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدم فرمود یا غلام چه کردی
گفتم او را برای رضای خدا آزاد کردم فرمود اجرک الله خدا ترا مزد دهاد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که آخرین سخن رسول خدای این بود صلی الله علیه و آله الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز بپای دارید و زیر دستان

نیکو دارید و شبهه نیست که این آیت جامع است و متضمن بیان ارکان اسلام و تنبیه بر مکارم اخلاق و هرکه در ان تدبر نماید
چنانکه حق تدبر است و تدبر کند هر آینه حق تذکر است او را اعتقاد کردانیده از مواعظت جمیع بلغا و او را اداء نماید
نجم عقیان از علوم علی امام تیشری کفته که هر کاری جار دارد تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس
را که دلست بطریق توالی فکر و نکاه داری و خاطر متفرق و خیالات رو پیر را از وی باز داری و همسایه دل که روح است
نیکو بپی و او را از مساکنه با مکونات و مجاورات با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سر است از غیبت هواجس
شهوات و حجاب مکاشفات مانع شوی و از جمله سزاوار تر آنکه از سر و هو معکم غافل نکردی و چون اختیال
و فخر مانع احسان اند باقارب و جیران و غیر ایشان این جهت بعد ازین بر سبیل بیت از قوله من کان مختالا فخورا
میفرماید که الذین یبخلون یعنی دوست ندارد خدای تعالی آنان را که بخیلی میورزند و میتواند که موصول با صله با مرفوع
المحل باشد بذم و یا آنکه مبتدا باشد و خبر آن محذوف ای هم احق بکل ملامة یعنی آنست که آنانکه بخیلی میکنند با نجز
حوبهما با ایشان عطا نمود یعنی اخراج حقوق آن نمیکنند از زکوات و اخماس و غیر آن ویأمرون الناس
و امر میکنند مردمان را بالبخل به بخیلی یعنی منع از حقوق واجبه آن ویکتمون و میپوشند از خلق ما آتاهم
الله آنچه خدای داده است بایشان من فضله از فضل خود که از غناست در از ادانه بهر ملامتی و مستحق اند
بهر سرزنشی از ابن عباس روایت کرده که اسامر بن حبیب و بحری بن عمرو و قاعه بن زید که از یهود بودند انصاری ان
را نصیحت میکفتند که مال خود را بامرد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله و یاران مهاجران نفقه مکنید که درویشان کند
روزکاری فرو مانده و محتاج کردید و مآل کار ایشان معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت آمد که حق
تعالی دوست نمیدارد این جماعت را که بخل میورزند و مردمان را ببخیلی امر میکنند و صفات و نعوت پیغمبر
صلی الله علیه وآله که در توریت بایشان اعلام کرده اند میپوشند واعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین
برای کسانی که کافر نعمت و اداء حقوق نمیکنند و اخفای عطای الهی نماید و صفت آن پوشانیده اند نعت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله عذابا مهینا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است و وضع ظاهر
در موضع مضمر که اعتدنا لهم است جهت اشارت بآنکه هر که از نعمت او بخیل است ولو بود ما یبخل و کتمان
عطای الهی کافر نعمت باشد سزاوار عذابی است خوار سازنده همچنانکه خوار ساخته نعمت او را بر بخل
و اخفای آن سعید جبیر روایت است که این آیت در باب کتمان فتنا نازل شده که بعلم بخل کردند و اخفای آن نمایدا از
طالبان علم و اولی آنست که آیت بر جمیع نعم تعمیم کنند از نعم مال و علم و غیر آن در خبر است که روزی عمران حصین جامه نیکو
از خز مصری پوشیده که مثل آن یافت نشده از خانه بیرون آمد از او پرسیدن نمود دیگر بی از ان نوشیدن
این از وی سوال کردند کفت خواستم تا قول رسول خدا را کاربندم که فرمود اذا انعم الله الی عبد نعمة احب ان یری

اثرها علیه چون خدای بر بنده نعمتی دهد دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی ببینند والذین عطفست بر الذین
یبخلون یعنی حق تعالی دوست نمیدارد آنان که ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان
و ملاحظه ناموس و اظهار مروت و احسان خود تا مردمان تحسین کنند و یا عطفست بر الکافرین یعنی آماده ساخته
ایم عذاب مهین را برای کسانی که انفاق میکنند اموال خود را بقصد ریا و مشارکت اهل نفاق بر سبیل ریا در ذم
و وعید بجهت آنست که بخل و سرف که انفاق است بغیر حق که طرفین افراط و تفریط اند یکسانند در قبح و اخلال
ذم کویند که مراد باین جماعت مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله لشکرهای خود
جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعت
بود یا یهود که بر قوم خود بجهت اعواض و اغراض نفقه میکنند ولا یؤمنون و نمیکروند از روی حقیقت بالله
بخدا یعنی بوحدانیت او ولا بالیوم الآخر و بروز بازپسین که قیامت است تا بجهت آن در انفاق قصد قربت
و رضای الهی و ثواب آخروی کنند ومن یکن الشیطان و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او
له قرینا مر او را همنشین و یار و دوستان فساء قرینا بد همنشینی است مر او را ابلیس چه ابلیس داعی
اوست بکفر و معصیت که موجب نار و معذاب جحیم است و میتواند بود که الذین مبتدا باشد و خبر آن محذوف
که مدلول علیه باشد بقوله و من یکن الشیطان و تقدیر اینکه الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و لا یؤمنون
بالله و الیوم الآخر قرینهم الشیطان یعنی آنکسانی که بریا انفاق مینمایند و بخدا و قیامت نمیکروند همنشین
شیطان اند و درین تنبیه بر آنکه شیطان چونکه قرین ایشانست بانفاق بر ریا حمل و کفر تزیین او میدام و تقبیح در
نظر در ایشان کقوله تعالی ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و مراد بشیطان ابلیس است و اعوان داخله و خارج
و میتواند بود که این وعید ایشان باشد بانکه شیطان در دوزخ قرین ایشان خواهد بود ایشان از جوار
استغاثه کنند و کویند یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و بعد از ان بر سبیل توبیخ و ذم بخیل
ایشان میفرماید که وماذا علیهم و چه چیز بودی بر کافران یعنی زیان داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان
آورندی بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا و چه بودی که نفقه
کردندی بی غرض ریا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای ایشان را پس بر سبیل تهدید میفرماید
وکان الله و هست خدای بهم بایشان یعنی باقوال و احوال ایشان علیما دانا لاجرم ایشان را جزای اقوال و افعال
انمار خواهد داد غرض ازین آیات توبیخ ایشانست بر جهل بمنفعت و اعتقاد در چیزی که خلاف ایشانست
و تحریص بر فکر کردن برای طلب جواب تا شاید که تفکر نموده بفواید جلیله و فواید جمیله خود و تحصیل آن
اقدام نمایند و تنبیه بر آنکه کسیکه او را بامری دعوت کنند که ضرری در ان نباشد سزاوار آنست که اجابت کند و بجهت

احتمال تکلیف که متضمن منافع باشد و تقدیم ایمان اجمالی تا خیر آن در آیت سابقه جهت آنست که اجمال عرض انکه
آن تفسیر است و اجمال تعلیل و اجمالات دالات بر فساد مذهب مجبره چه این موجب الزام حجت است بر خذلان بر حج
که جهت حق تعالی ایشان را کوید که زیان دارد شما را که ایمان آورید ایشان در جواب کویند که ترا چه زیان دارد که ما را
رها کنی و منع ما نکنی از ایمان و در ما موجب کفر نیافرینی و سلب قدرت ایمان نکنی از ما و مهر از چشم و کوش
برداری و چون چنین نکردی پس تعجب از فعل تست که با وجود خلق کفر و معصیت در ما میکویی که ایمان آورید
و طاعت نمایید پس بنا برین حجت لازم شود بر سبحانه و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نیز دال بر فساد قول
مجبره است که قائلند بجواز صدور ظلم از وی سبحانه قوله إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای تعالی ظلم نکند
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در روزن مورچه سرخ را کویند که از غایت صغر و خفت بنظر ظاهر ناظر نشود
از عبد الله عباس معنی ذره پرسیدند پاره خاک برداشت و بر تخت کردی بر دست در روی آن دمید
بیفشاند و کفت هر جزو از این ذره است و اشهر آنست که ذره جزویست که در شعاع آفتاب که در روزن
افتد در هوا ظاهر شود و آن را وزنی چندان نیست و حقیقت آن سخن مبالغه است در نفی ظلم کقوله
ان الله لا یظلم الناس شیئا یعنی از ثواب معین همسنگ ذره کم خواهد کرد و نه بر عقاب مقرر بوزن
ذره خواهد افزود و چون مثقال مفعال است ماخوذ از ثقل پس در ذکر آن ایماء است بآنکه اکرچه
قدر آن صغیر باشد اجر آن عظیم خواهد بود و حقیقت ظلم ضرر بغیر رسانیدن است برای نفعی یا دفع
مضرتی و چون حق تعالی مستغنیست و عالم بقبح ظلم پس بر وی سبحانه روا نباشد وَإِن تَكُ و اکر باشد مثقال ذره
حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مومن يُضَاعِفْهَا افزونی کرداند ثواب آن را تو بر تو یکی را ده تا هفتصد
و ما زاد و تانیث اسم کان باعتبار تانیث خبرست و یا بجهت اضافت مثقال بمونث و حذف نون تک بجهت
تخفیف است بجهت شبه آن بحروف علت و یا بجهت کثرت استعمال وَيُؤْتِ و بدهد خدای او را نیکی ثواب
عطا مِن لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق اکر أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرک و بی اندازه تسمیه
عطا باجر بجهت آن که عطا تابع اجر است مزید بر آن ابو سعید خدری روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود قیامت چون مومنان از دوزخ بکذرند و ایمن شوند در بهشت عصاة مومنان را بینند که در دوزخ
بعذاب کرفتار باشند کویند بار خدایا اینها برادران دینی ما اند و با ما بیک قبله نماز کزارده اند و روزه
داشته اند و اکنون در دوزخ کرفتار شده اند اکر رحمت فرمایی و کرم نمایی دستوری ده تا شفاعت ایشان
شفاعت کنیم از حق تعالی ندا رسد که هر کس را که میشناسید از دوزخ بیرون آرید ایشان بدوزخ مشرف شده
بعضی را بصورت بشناسند ساق در آتش اند و برخی تا کعب پس ایشان را بیرون آرند پس حق تعالی فرماید که بروید

هر که را در دل مثقال دیناری از ایمان باشد بیرون آرید ایشان بامر اقدام نمایند و آنها را بیرون آرند بعد از آن خطاب
رسد که هر که او را نیم دینار ایمان بود همه ایشان را اخراج کنید و همچنین تا بجای رسد که فرماید هر که را در دل او مثقال ذره
ایمان باشد از دوزخ بیرون آرید پس ابو سعید کفت هر کس که این تصدیق را خبر نکند اکر این آیت را تلاوت کند ان الله
لا یظلم مثقال ذرة آنکه کفت که چون مومنان اهل ایمان از دوزخ بیرون آرند کویند بار خدایا هر که
را که میشناختیم ایشان را از دوزخ برهانیده بهشت بردیم خطاب آید که پیغمبران و امم و فرشتکان شفاعت کنند
و جماعت از ایشان اهل عصاة نجات یافته اند اکنون جمعی مانده اند که از غایت احتراق و سوختکی کسی ایشان را
نمی داند و نمی شناسد تا شفاعت ایشان کند من ارحم الراحمینم ایشان را از فرط رحمت عن بعید است که ایشان را زیاده
ازین مدت در دوزخ باشند پس بفرماید که یک در قبضه از آتش دوزخ بر کیرند و در اینجا جماعتی باشند سوخته
و انکشت شده امر نماید تا ایشان را بر آورده و در آبی در آرند که آن را ماء الحیوان کویند چون ایشان را از آن آب غسل
کند مانند دانه مروارید که از صدف بیرون آید از آب بیرون آیند و بر پیشانی ایشان باشد که عتقاء الله پس
ایشان را به بهشت برند و چون در بهشت در آیند اهل بهشت نشان ایشان را بشناسد و سرزنش ایشان کنند ایشان
از حق تعالی در خواهند تا آن علامت از پیشانی ایشان زایل کردد و بعد از آن فرماید که هر آرزویی که دارید
بخواهید کویند بار خدایا بهتر ازین عطیه و کرامت که بما نوازش فرمودی چه تواند بود فرماید که بهتر
آن رضای خوشنودی باشد اکنون من از شما راضی شدم و پس از این هرکز بر شما خشم نکیرم ابو عثمان
هندی کوید که ابو هریره روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بنده مومن را
بیک حسنه ثواب هزار حسنه بدهد مرا ازین عجب آمد پس بر فتم ابو هریره رفتم و وی را ازین خبر دادم کفت
من چنین نکفتم بلکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که حق تعالی بنده مومن را بیک حسنه دو هزار حسنه
ارزانی فرماید اکر اینجا بوده و داری این روایت بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها
ویوت من لدنه اجرا عظیما معلوم است که آنچه حق تعالی از آن اجر عظیم کوید قدر آن را غیر او سبحانه نداند
در آیت دلالتست بر آنکه منع ثواب و نقصان آن از تعدی ظلم باشد و او سبحانه از ظلم بری است و نیز
دال است بر آنکه او سبحانه قادر است بظلم زیرا که تنزیه نفس خود فرموده از فعل ظلم و بیان تنزیه مدح
خود فرموده پس اکر قادر بر آن نمی بود و مدحت در تنزیه بر آن چه چیز بود چون او سبحانه ذکر روز
آخرت و بیان احوال مومنان در عقبی و وصف حال منکران نمود تا مکلفان را بطریق وعد و وعید
تحریص کرده باشد که از فعل طاعات و اجتناب از معصیت بر سبیل تعجب و تهویل فرمود که فَكَيْفَ
پس چکونه باشد و چه چیز بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر کروهی از امم کذشته

بِشَهِيدٍ گواهی یعنی پیغمبر ایشان خواهد بود که بر قبح اقوال و افعال و فساد عقاید خود گواهی گزارد

داد و مایل در طرف مضمون میتدلست که هول آن امر از عظمت و تعظیم شان آن وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم

ترا ای محمد عَلَى هَؤُلَاءِ بر این گروه این شاهدان شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادة کنی بر صحة شهادة ایشان بجهت علم

تو بعقاید ایشان و استجماع شرع تو مجامع قواعد ایشان را گویند که هؤلاء اشارة است بکفره که استفهام از حال ایشان

است و با بمشار الیهم آن مومنین اند یعنی بر ایمان مومنان گواهی دهی لقوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس و

یکون الرسول علیکم شهیدا و در لطایف تفسیر مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله شفیع ساخته اند شهید

امت نیز میسازند و مقرر است شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی نماند عبد الله مسعود گفتم

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که با من بخوان از قرآن جزوی تلاوة کن سورة النساء آغاز کردم میخواندم چون

باین آیات رسیدم از هول این مقاله بگریست فرمود این سوره را اعاده کن من ذکر باره بقرادة آن مشغول شدم

چون باین آیت رسیدم زیاده از نوبت اول گریه نمود و فرمود حسبی بس است مرا آنچه خواندی و در بیان آیت

مبالغت است بجهت بطاعت و اجتناب از معصیت و زجر از هر چه موجب خجالت و استحیا شود در روز

الاشهاد چه شهود عدول گواهی خواهند داد و هر چه آدمی ارا میکند از خیر و شر بر وجهی که در حکم بصحت

شهادة ایشان توقف نخواهد بود و توقع قدح نخواهد داشت چه ایشان انبیاء الله اند که معصوم اند و کرام

الکاتبین که متصف بعصمت اند و جوارح و مکان و زمان کما قال الله سبحانه و کذلک جعلناکم امة وسطا

لتکونوا شهداء علی الناس و قال ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و قال ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک

کان عنه مسئولا و قال و قال یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون و در اخبار صحیح وارد است

که زمان و مکان نیز گواهی دهند باعمال مکلف که در ایشان واقع شده باشد پس باید که عاقل در معنی شهادة تفکر نماید

و مستعد این حالت شود و چنان تصور نماید که گویا اقامت این شهادة شده بجهت تحقیق وقوع آن هر گاه که

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که سید الشهود است بجهت هول این حالت گریان و ترسان باشد

پس دیگران را چگونه باشد يَوْمَئِذٍ در آن روز که شهادة شهود عدول در آن واقع شود يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا

دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول را یعنی میان کفر و عصیان

جمع کردند و یا کفره و عصاة دوست داشته باشند لَوْ تُسَوَّى آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بایشان

زمین یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر ایشان ریزند چون مردگان و ایشان نا هر گز زنده نشوند کما قال و یقول الکافر

یا لیتنی کنت ترابا و یا این کنایت است از آنکه مخلوق نشده بودندی و با زمین مساوی بودندی یعنی اجزای زمین بودندی

بوجهی که هیچ امتیاز نبودی میان ایشان و زمین زنده در دنیا شدندی ابو عبیده گفت که مراد آنست که دوست

داشتندی که زمین شکافته شدی و ایشان در آن فرو رفتندی و باز زمین بهم بر آمدی و تا ایشان با زمین یکی است گفته‌ی

از کلبی روایت است که چون انسان نماید میان بهایم و طیور و حشرات و غیره از آن آنها را گویند که تو اتراباً فی الحال

همه خاک شوند در آن حال کافران تمنا کنند ایشان کنند که کاش ایشان هم خاک شدندی و مردم و سر ایشان میرفته و از

ابن عباس روایت کرده که معنی آنست که دوست داشته باشند که اهل عرصات پای بر شکمهای و سرهای ایشان نهادندی

همچنانکه بر زمین نهند تا در زیر قدم ایشان پایمال شدندی و این حالت را تمنا کردندی وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ

و نپوشند یعنی نتوانند پوشید یا نه آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخن نیز الا انبیاء داعیه رسالة و جوارح مکان

زمان بر ایشان گواهی دهند و گویند را و از این ای بیرون نتوانند آمد یومئذ لو تسوی بهم الارض و حال آنکه انهم لا یکتمون الله حدیثا و لا

یکذبون بقوله والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی دوست داشته باشند که با خود زمین برابر شدندی در حالتی که کتمان

حدیث نکردندی از خدا و تکذیب از خود نکردندی بقول ما کنا مشرکین چه در روایت آمده که چون بگویند که والله ربنا ما کنا

مشرکین حق تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد و جوارح بر ایشان گواهی دهند پس عذاب بر ایشان اشتداد یابد و در

این حال تمنا کنند که کاش مساوی زمین بودندی و گفته اند که تمنای ایشان اشتداد یابد و در این حال تمنای

کنند که کاش نعت و صفت پیغمبر را در دنیا نپوشانیده بودندی تا بدین عذاب الیم گرفتار نشدندی و یا معنی آنست که ایشان

الحاح نمایند در آن روز و به ترک تباع و کذب و مبالغه کنند که کاش ما هرگز فعل قبیح نکردیم چه ظن ایشان این

بوده باشد که عبادة اوثان و شرک منوده زیرا که خیال کرده باشند که آن وسیله تقرب بخدای و چون

حق تعالی در آیت متقدم امر بندگان نمود بعبادة در عقب آن ذکر اکبر عبادت نمود بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیکی مکنید بنماز یعنی مرتکب نماز مشوید وَأَنْتُمْ سُكَارَى

و حال آنکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات یعنی نمازی که مامور به است و مفروض با آن قیام نمائید در حین عدم

سکر نه در وقت سکر آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند

در زمان سر انداز صدای اذان بمشام ایشان رسیده و بنماز برخاستند و امام ایشان رسیده و بنماز بر

خاستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غلبت سکر در سورة کافرون حرف لا که در جهار موضع مثبت است

حذف نمود این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیکی منمائید حَتَّى تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید

مَا تَقُولُونَ آنچه را که میگوئید یعنی میخوانید در نماز و گفته اند که آیت اگر چه در ظاهر نهی است از نماز

اما در بعضی معنی نهی است از شرب خمر که نزد آن سکر در نماز درست نیست پس گویا که چنین فرموده لا

تشربوا الخمر فتسکروا فتمنعکم من الصلوة چنانکه در جای فرموده دیگر که یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة

و نزد بعضی مراد از لا تقربوا الصلوة آنست که لا تقربوا المساجد الصلوة و غیرها کقوله و صلوات ای موضع

٤

صلوٰة و این قول از عبدالله و سعید بن المسیب و ضحاک و عکرمه و حسن منقول است و قول اول از ابن عباس
و سعید بن جبیر و مجاهد و ابن زید است و محققان گویند که خطاب بقوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه
جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قریب مر مسجد جامع در وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا
زمانی که از مستی هوشیار شده باشید که میگوئید و شناسید که حضرت پاک میگوید که المصلی یناجی ربه و قوله
ولا جنبا عطف است بر قوله وانتم سکاری زیرا که جمله اسمیه در موضع نصب است بر حالیت و جنب
کسیست
که جنابت او را واقع شده باشد و مذکر و مؤنث و واحد و جمع در او مساویست زیرا که جاری مجرای مصدر است
یعنی نزدیک مشوید بنماز وقتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا عابری سبیل مگر وقتی که باشید در راه یعنی
مسافر باشید و بیابید شما را آب نبود که در آن محل تیمم نماز توانید کرد و عدو را نوا گفته که این متعلقست بقوله ولا جنبا استثنا
از عام احوال که تنهال ولا تقربوا الصلوٰة جنبا فی جمیع الاحوال الا فی السفر یعنی در هیچ حالی از احوال نماز مگذارید وقتی که جنب
باشید مگر در سفر که چون آب نیابید تیمم کرده بنماز مشغول شوید و شاهد این است تعقیب این بذکر تیمم چه تواند بود که الا
بمعنی غیر باشد که صفت جنبا باشد او غیر عابری سبیل در این دلیل است بر آنکه تیمم رفع حدث نمیکند و کسی تفسیر بوالفتح
آن کرده تفسیر عابری سبیل نموده مجتازین در مساجد یعنی جنب در مسجد نباشد مگر آنکه راه بر آن باشد و در این
دلیل است بر آنکه تیمم رفع حدث نمیکند حتی تغتسلوا غایت نهی است از قربان بصلوٰة در حال الجنابت یعنی نزدیک
نماز مشوید تا آنکه غسل کنید مگر در وقت عدم وجدان آب در سفر که آنوقت تیمم کنید عوض از آن یا عدم قدرت
بر استعمال آب خواه در سفر یا در غیر سفر چون این آیت در بعضی اسفار واقع شده چنانکه در آخر آیت بیاید
از تیمم ترسم که عابری سبیل اگر مراد از آن عدم قدرت بر استعمال آب مطلق باشد آنگه مراد مجتازان اختیار
در مساجد بدون غسل چنانکه گذشت و در کشاف آورده که بعضی گویند مستوجبست تمثیل که کیست که مراد بنماز سکر
باشد نه آنکه سکر تمام داشته باشد که آن مزیل عقلست و اسناد اصلا گویند که مراد بآن نا عقل است که ابتداء
خواست و نزد بعضی دیگر مراد نهی است از نفس سکر ای لا تسکروا وانتم تخاطبون بالصلوٰة و این هر دو قول ضعیف
است اما اول بدلیل خروج است از حقیقت بی مانع اما ثانی فی لا اکثر مفسرین بر آنند که نزول این آیت قبل از تحریم خمر
بوده نزد ایشان نهی نفس اجتماع است از قرب صلوٰة با سکر و گوینده که مراد آن است که نزدیک مشوید مواضع الصلوٰة
یعنی المساجد و این قول مرویست از باقر علیه السلام و این حق است و مؤید اینست قوله الا عابری سبیل زیرا که
عبور حقیقه در جای است که اینست بنابرآن ولا جنبا الا عابری سبیل بآن معنیست که لا مسافرین سفرا
یقع فیه التیمم فصلوا کذلک برشاقی یا یعنی که لا مختارین فی المساجد من غیر استقرار و این مذهب شافعیه
بخلاف ابوحنیفه که او مانع جوازست مگر که در آن یا در طریق آب باشد و در این آیت دلالتست بر عدم جواز

٤٢ اجتیاز در مساجد استثنا شده لا تقربوا الصلوٰة ای لا تقربوا الصلوٰة و غیرها الکون الطریق فی حال المسجد و این
تمام مخصوص است زیرا که باعتبار مساجد جایز نیست عبور از آن و در مجمع آورده که گوئیم که چگونه جایز
باشد نهی سکران در حال سکر با زوال عقل که موجب خروج مکلف است از تکلیف و جواب از این آنست که مراد بسکر ثقل
است چنانکه گذشت و بالفرض نهی است از تعرض سکر در حال وجوب ادای صلوٰة اگر گویند که بنابر جواب اول
هرگاه سکران مکلف باشد چگونه جایز باشد نهی از صلوٰة در حالت سکر با آنکه علی اهل الاسلام بر خلاف اینست
جواب از این بدو وجه است یکی آنکه حکم منسوخ است دویم سکاری مامور نیستند بترک صلوٰة لیکن
مامور اند بآنکه نماز را در بیوت خود گذارند و منهی از آنکه صلوٰة با پیغمبر گذارند در جماعت بجهت تعظیم و توقیر
و مراد بقوله الا عابری سبیل مسافراند که ایشانرا جایزست ادای نماز بتیمم و اگر چه حکم حدث باقی
مرتفع نمیشود و این قول مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد
و یا مراد مواضع صلوٰة است از مساجد یعنی با جنابت در مساجد اجتناب مشوا آن گرد و این قول جابر و حسن و
عطا و زهری و ابراهیم است و مرویست از ابو جعفر علیه السلام و این قول اقوی است زیرا که حق تعالی حکم جنب
را در حین عدم وجدان آب در آیت لاحقه بیان فرموده پس اگر عابری سبیل بآن معنی باشد تکرار لازم آید
پس مراد از این آیت بیان حکم جنابت در دخول مساجد و مراد بآیت ثانیه بیان حکم جنب در صلوٰة انتهی
کلام صاحب المجمع و باتفاق امامیه مسجدین از این حکم مستثنا اند یعنی جنب را در آن جایز نیست که اختیار
نماید از زید بن حبیب روایتست که جمعی از انصار و باب مسجد گشاده بودندی ایشانرا راهی دیگر نبود که از آن
بیرون آیند حق تعالی رخصت داد که از مسجد بگذرند و بیرون روند و این در بدایت اسلام بود پس از ترک
امر سد ابواب چون این امر نازل گشت همه درها را مسدود کردند و درها را خارج مسجد بگشادند مگر در حجره
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فاطمه علیها السلام که حق تعالی رخصت آن فرموده و از ام سلمه روایتست که رسول
خدای صلی الله علیه و آله فرموده الا ان هذا المسجد حرام علی کل حائض من النساء و جنبا علی الرجال الا علی محمد و اهل بیته
علی و فاطمه و الحسن و الحسین وان کنتم واگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست
که در آن خوف استعمال آب باشد چه در این صورت واحداث حکم فقدان دارد یا مراد از مرضی باشد که مانع باشد
از وصول بآب یا باشند بر جناح سفر و سفری باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از حدث که
بیرون آید از حد سبیلین و اصل غائط زمین مطمئن است و بجهة حدثین بآن از قبیل تسمیه محل است
بحال او لامستم النساء یا سوده باشید زنان را این کنایتست که غیبوبت حشفه است و این قول از امیر المؤمنین
و ابن عباس و مجاهد و قتاده مرویست و مجمع علیه امامیه است و مختار ابوحنیفه و بلی تقدشافعی

مراد ملامسات بعید و غیر آن نقول از جواست یعنی وطی زنان باشد یا زنان فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را یعنی ممکن
نباشد بر استعمال آن زیرا که ممنوع عنه حکم مفقود است فتيمموا پس قصد کنید طاهر زمین طاهر یعنی صعیدا طیبا
از آنکه خاک باشد یا سنگ فامسحوا پس مسح کنید یا طرفی و دست خود که بر زمین زده باشد بوجوهکم
روی خود را یعنی جبهه و جانبین و جبینین بالطرف الاسفل وایدیکم و دستهای خود را ان الله کان
بدرستی که خدای است عفوا درگذارنده از شما غفورا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند و بجهت کثرة عفو
و مغفرت اوست که تیسیر امر نموده بر شما و شما را رخصت تیمم داد و تشدید تکالیف ننمود بر شما
چنانکه بر یهود در کتب آورده که نزد اصحاب ما آنست که هرگاه آب یافت نشود واجبست طلب آن در
زمین حزن سهل در تیر پرتاب از چهار جانب تا عدم وجدان متحقق شود واجبست که یکبار دست بر زمین
زنند از برای وضو و دوبار از برای غسل و ابوحنیفه هر دو ضربت واجب میداند یکی از برای مسح
وجه دوم از برای یدین و نزد شافعی مراد بوجه همه وجه است و بیدین از سر اصابع تا مرفقین
قیاس بر وضو بجهت روایت وارده در طریق او که پیغمبر صلی الله علیه و آله همه وجه کرده مسح بدین تا
مرفق روایات اهل البیت علیهم السلام دافع آنست و در آیت احکام کثیرت یکی تحریم سکر بجهت آنکه
نافی واجبست دویم اشتغال وضو لمسکر سیوم بطلان صلوة بآن چهارم وجوب اعادة صلوة که در حال
سکر بوده باشد پنجم بطلان طهارة در حین عدم تعقل مبطل صلواة است پس نوم و اغما و جنون
در حین حکم داخل باشند ششم آنکه عدم تعقل مبطل صلواة است هفتم آنکه جنابت ناقض وضو است
هشتم آنکه جنابت مبطل صلوة نهم آنکه جنابت موجب غسل است دهم آنکه تیمم رفع جنابت نمیکند بلکه
مبیح صلوة است یازدهم احترام مساجد دوازدهم منع سکران و شبه او از دخول مساجد سیزدهم
منع جنب از استقرار در آن چهاردهم تسویغ اختیار در آن پانزدهم آنکه غسل رافع حکم جنابت است شانزدهم
عدم افتقار غسل بوضو لقوله حتی تغتسلوا و اگر نه لازم آید که بعضی غایت باشد و این باطل است هفدهم
تسویغ تیمم هجدهم تیمم بدل هر یک از وضو و غسل است نوزدهم اباحت در حال مرض هر کسی را که متضرر شود
باستعمال آب بیستم آنکه تیمم آنکه احسن یا بجهت عجز از استعمال آب بجهت خوف ضرر یا بعدم آب بیست
و یکم آنکه وجود آب ناقض تیمم است بیست دویم آنکه غایط ناقض وضو است و موجب آن بیست سیوم
آنکه جنابت واقع میشود بمجرد وطی بدون انزال بیست و چهارم وجوب تیمم بتراب بیست و پنجم بجهت
صلب بجهت صدق نام است صعید بآن بیست و ششم وجوب طهارة صعید بیست و هفتم وجوب
اباحت آن بیست و هشتم وجوب مسح وجه بدین بیست و نهم آنکه مراد بوجه بعضی از آنست بجهت دلالت

45

تا بر آنکه تردد کویم که قایل است بآن حجت بر بدین بجهت عطف آن بر وجه سیم وجوب ابتدا مسح وجه بجهت
فاء تعقیب سی و یکم وجوب موالات اگر قایل شویم آنکه امر از برای فور است انتهی کلام و مسئلک باتفاق
استعمال یک آب سر حد تلف نفس باشد تا مرض یا امداد آن موجب اشتغال است بر تیمم و اگر وضو یا غسل
کند نزد این حال صحیح نخواهد بود موجب اثم خواهد شد از جابر مرویست که جماعتی با هم در سفر بودیم
مرد بر او سنگی بر سر آمد و سر او بشکست و اتفاقا در شب محتلم شد با اصحاب مشورة کرد که رخصت
باشد که آب را استعمال کنم گفتند چونکه آب هست پس استعمال آن واجب خواهد بود آن شخص غسل
کرد و چون آب بمحل جراحت او رسید در وقت متورم شد بجهة آن فوت شد بعد از مراجعت آن سفر با رسول
صلی الله علیه و آله بدین قضیه اخبار کردیم دلتنگ شده گفت قتلوه قتلهم الله سوال نکردند چرا
ایشان را یکفاه چرا آنرا بغیر از خود نپرسیدند و پیش خود حکم کردید و در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این
است مرحوم است بجهت تسهیل امر بر ایشان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله که فضلنا علی الناس بثلث تفضیل
دادند ما را بر مردمان بسه چیز زمین را مسجد ما کردانیده اند و خاکش را برای ما طهور ساخته و صفهای
ما در نماز ما بصفوف ملایک کرده اند در خبرست که مردی نزد عمر آمد گفت شخصی که جنب شود آب نیابد
چکند گفت صبر کند تا آب بیابد غسل کند و اگر نیابد نماز نکند عمار یاسر آنجا حاضر بود گفت ای عمر یاد نیست
که ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید برفتم و خود را در خاک غلطانیدم
پس نزد آنحضرت رفتم و او را از این اخبار نمودم فرمود که ای عمار در تیمم همین قدر کفایتست پس
دست بر زمین زد و بر روی مالید دیگری باره بر زمین زده دستهای خود را از انامل تا مسح فرمود و
گفت باید که بعد از این بدین نوع تیمم کنی نه چنانکه بآن ارتکاب نمودی و قول اشهر آنست که این آیت در
غزو بنی المصطلق نازل شده در وقتی که شبگاهی سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند
پیش از صبح عزیمت رحلت داشته تا وقت نماز خود را با آب رسانند قضا را عقد عایشه کم شد
و عزیمت بسبب تفقد جستجو در یافتن فاقتاد در روشنه بعضی مردم محدث بودند بحدث اصغر و بعضی
جنب بودند شکایت آن حکایت نزد ابوبکر بردند از خیمه عایشه در آمدند حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله سر در کنار وی نهاده در خواب ابوبکر بنیاد شکایت کرد ناگاه سید عالم صلی الله علیه
و آله و سلم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال مردم اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه
آنحضرت جبرئیل علیه السلام در رسید و آیت این آورد حضرت اصحاب را بتیمم امر کرد تا و بعد از تیمم چون
جمال و بار کردند عقد را در زیر شتر آن یافتند و بیانک چون حق تعالی کرامتی نمود که واجبست

اعتقاد کردن و عمل نمودن بآن وصل نموده تحذیر از آنچه بر خلاف آنست و فرموده بر سبیل تعجب که الم تر
ایا نمی بینی و نمی نگری ای محمد الی الذین اوتوا بسوی انانکه داده شده اند نصیبا من الکتب
بهره از علم توریت مراد احبار یهودند و بهره ساخته اند ازان جهت نصیب و بعضی گفته اند که ماخوذ باشد از
رویت قلب و تعدیه آن بالی جهت تضمن معنی انتها باشد یعنی آیا علم تو منتهی شده باخبار یهود که یشترون
الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت هدایت ایشان آن بود که بعث و صفت مصطفی
صلی الله علیه و آله عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعث آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و جحود
و استکبار و بجهت اخذ رشوت تحریف توریت نمودند ویریدون و میخواهند این همراهان از روی حسد
و عداوت آنکه شما نیز ای مومنان گم کنید راه راست را طریق حق است والله اعلم و خدای داناتر است
باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند پس شما را اخبار نمود بعداوت ایشان و مطلع ساخت شما را بر احوال ایشان
و بارادت ایشان ضلالت شما را پس از ایشان بحذر باشید که همگی همت ایشان مصروف است بر اضلال و افساد
شما وکفی بالله و بسنده است خدای ولیا در حالتیکه دوست شماست و متولی امور شما وکفی بالله و بسنده
است خدای نصیرا در حالتیکه یاری دهنده است شما را پس شما را باید که اعتماد بر وکیل و اکتفا بامداد نمایند و از
غیر مستغنی شده استصلاح و استنصار بایشان مکنید زیادتی باء در فاعل کفی جهت تاکید اتصال اسنادیست
باتصال اشتقاقی پس در تبیین حال یهود والذین اوتوا نصیبا من الکتب در شان ایشان است و بیان ضلالت
ایشان و بعد از ان ایراد جمله معترضه که والله اعلم باعدائکم است تا آخر میفرماید من الذین هادوا بعضی از ان
کسانی اند که بدین یهود متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند آنرا عن مواضعه
از اماکن آن و ممکن است که من الذین تا آخر بیان اعدائکم باشد یا صله نصیرا یعنی ینصرکم من الذین یعنی یاری
میدهد نگاه میدارد شما را از کسانیکه تبدیل میکنند کلمات اسم را مراد تحریف نعت پیغمبرست صلی الله علیه
و آله و اثبات غیر آن در موضع آن یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای طبع خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر
کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت آمده که زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه و آله جواب
آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس آنحضرت که منصرف شدند همان
کلمات متبرکات او را منحرف میساختند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان تو
و خیانتکاران حسب سخن از مواضع آن تحریف میکنند ویقولون و میگویند از روی عناد سمعنا شنیدیم
قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم مر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند بجهت شدت عناد و استکبار و در تعبیر گوید
که اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند ملخص کلام آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و بلسان حال

ان تضلوا السبیل

بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند بلسان که واسمع غیر مسمع بشنو در حالتیکه غیر شنوده باشی این کلمه ذو
جهتین است روی در مدح دارد و روی در ذم و جهت ذم اینکه قصد ایشان این بود که مدعوا علیک بلا سمعت
بصمم و موت یعنی بشنو در حالتیکه شنوانیده مباد گوش تو بجهت کری یا موت و یا اسمع غیر مجاب الی ما تدعو
الیه یعنی بشنو در حالتیکه جواب داده نشوی بآنچه موافق خواهش تو باشد که ما را بآن دعوت میکنی یا اسمع غیر
مسمع کلاما ترضاه یعنی بشنو در حالتیکه شنوانیده نشوی سخنی از ان خوشنود و راضی باشی یا اسمع کلاما غیر
مسمع ایاک لان اذنک نبو عنه یعنی بشنو کلامی را که شنوانیده نشوی بجهت آنکه گوش تو دور شود از ان فرا
نگیرد و بنا برین غیر مسمع مفعول به خواهد بود و جهت مدح آنکه اظهار میکردند که مراد ایشان آنست که اسمع
غیر مسمع مکروها من قولک اسمعه فلان اذا سبه یعنی بشنو در حالتیکه هیچ مکروهی شنوده نشوی پس چون
این وجه مدح را پرده نفاق میساختند و بطمع نظر ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میگفتند که وراعنا
و در سابق که این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه ما را مهلت ده و بنا بر مراعات حال ما کن و بما نگاه کن تا بشنویم
و بفهمیم کلام ترا و بآن کار بندیم و جهت ذم آنکه مشبه باشد براعونا که کلمه عبرانیه یا سریانیه است که بآن یکدیگر را
دشنام میدادند و یا آنرا از رعونت و حمق اشتقاق میکردند مدعا آنکه حماقت و بی عقلی لازم احوال تو باد و یا
اشباع کسره عین میکردند و میگفتند راعینا یعنی شبان ما و این تعریض است و حاصل آنکه باین دو کلمه ذات
وجهین دین اسلام سخریت میکردند و استهزا بپیغمبر نمودند باین وجه که بآن اظهار توقیر و اکرام میکردند و در
باطن قصد تحقیر و اهانت داشتند کما قال لیّا بالسنتهم مفعول مطلق فعل محذوفست ای یلوون لیّا یعنی
می پیچند پیچانیدنی بزبانهای خود باین وجه که آنرا صرف کلام می نمودند بآنچه مشابه آن موضع میکردند غیر
مسمع اگر ذو جهتین است در موضع لا اسمعت مکروها و راعنا را که مشابه عبرانیست که بآن دشنام یکدیگر میدا
دند در موضع انظرنا و یا می پیچانیدند بالسنه خود آن چیزی را که اضمار آن میکردند از شتم و تحقیر را بجهت
اظهار آن میکردند از دعا و توقیر یا اظهار غیر مسمع و راعنا میکردند بقصد تعظیم در حقیقت روا می نمودند
بدعا علیه و میگفتند با نیات خبیث خود که غرض ازین کلام نفرین بود وطعنا فی الدین و طعن و قدح میکردند در
دین اسلام طعن کردنی از روی سخن ... از جمله میگفتند که دینی که پیغمبر آن بشبانی منسوب بود معلوم
است که چه دینی خواهد بود و حال آنکه بشبانی موسی علیه السلام معترف بودند و ایشان بقول محتمل بعد از
تصریح کقولهم سمعنا و عصینا بجهت آنست که جمیع کفره بکفر و عصیان پیغمبر صلی الله علیه و آله مواجه
نمودند نمیکردند که عصیان در میان یکدیگر کرده باشند و ذکر اسمع غیر مسمع و راعنا در علانیه و یا آنکه
بعصیان ناطق شده باشند لیکن چون ایمان نداشتند به پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گویا که قایل اند بکلمه عصینا

ولو انهم قالوا واكر ايشان بجاى اسمع غير مسمع وراعنا اين قول كفتندى كه سمعنا شنيديم سخن ترا واطعنا
وفرمان برديم امر ترا واسمع بشنو سخن ما را وانظرنا ونكاه كن در ما يعنى ملاحظه حال ما كن وتوقف فرما تا
كلام ترا نيك بشنويم وبدانيم وبفهميم لكان هر آينه بودى اين كفتار خيرا لهم بهتر ايشان را از استهزاى سيد
انام عليه السلام وطعن در دين اسلام واقوم وراست تر وصواب جواب لو انهم قالوا در تقدير لو ثبت
قولهم است ووجوب حذف فعل بعد از لو در مثل اين تركيب بجهت دلالت آنست بر ان ووقوع ان موقع آن
ولكن لعنهم الله ولكن رانده است حق تعالى ايشان را از رحمت خود ودور كرده بكفرهم بجهت كفر وفرط
عناد وجحود واستكبار ايشان ومجازات ايشان را فلا يؤمنون پس نمى كروند ايشان الا قليلا مكر كرويدنى
اندك يعنى ضعيف كه معتبر ومعتد به نباشد در ان ايمان است ببعضى كتب ورسل دون بعضى يا ايمان
بمخلوقات الله بر عكس كتب ورسل او وحى تواند كه مراد بعلت عدم باشد كقوله قليل الشكر للمهم بحسبه اى
عدم الشكر وبر تقدير قليلا صفت ومفعول مطلق محذوف است اى ايمانا قليلا وسوا اند بود كه منصوب
بحاليت باشد از ضمير يؤمنون قليلا يعنى كروند در حالتى كه اندك باشند در زمان مستقبل بنا بر اين معنى
خبر موافق مخبر عنه شده از ايشان ايمان نياوردند مكر عبد الله سلام واصحاب مانند ثعلبه بن سعيه
واسعد بن عبيد ومخيرق وغيرهم كه جمعى اندك بودند در اكثر تفاسير آمده كه حضرت رسالت صلى الله عليه
وآله احبار يهود را چون ابن صوريا وكعب بن اسد طلبيده وكفت اى معشر يهود از خداى بترسيد وقدم در
دائره اسلام نهيد من سوكند ميخورم بخدا كه شما ميدانيد كه من اين كلام واحكام كه از خالق انام بشما آورده ام
حق است وشما اندر توريت احوال من خبر داده ودر انجا بر ايمان شما بمن ميثاق فرا كرفته ايشان از روى
عناد كفتند كه ما نه ترا ميدانيم ونه از نعت تو وصفت تو خبر داريم آيت آمد يا ايها الذين اوتوا الكتب
اى آنكسانى كه شما را كتاب داده اند يعنى توريت آمنوا تصديق كنيد بكرويد بما نزلنا بانچه فرو فرستاديم
بر بنده خود وآن قرآنست مصدقا در حالتى باور دارنده وتصديق كننده آن خبر قرآنست يعنى اصول احكام
آن موافق است ومطابق لما معكم مر آنچه را كه با شما ست يعنى توريت پس بدان بكرويد من قبل ان نطمس
پيش از آنكه محو كنيد وجوها روها را يعنى اثر تخطيط صور از انجا بستريد تا اصلا نشانه ابرو وچشم ولب
وبينى ودهن بر آن نماند فنردها پس باز كردانيم آن روها بمحو الا آثار را على ادبارها بر هيئات قفاها آن
يعنى شكل روها بصورت پس سرها سازيم با اشيا ممسوحه برو جرچون الف وحاجب وعين محو كنيم وبر
قفاها ثبت سازيم تا روى ايشان برقفا باشد وبر سبيل قهقرى بر راه روند ودر تدبير آورده كه ايه يعنى وارحلهم
وبطون وظهور ايشان در مواضع خود ثابت باشد دارد بهاى ايشان برپس سر بود واين صعبست در غايت

رسوائى واين صورت اكر زمان باشد ولى با آخرة وكويند كه مراد آنست كه ما رويهاى ايشان مانند روى قرده وبتان بكردانيم
تا آنكه بشره وچهره ايشان بشعر پوشيده شود وابو جعفر باقر عليه السلام روايت كرده كه مراد آنست كه رويها
ايشان را از هدايت بضلالت كردانيم بسبيل خذلان واين قول از حسن ومجاهد وضحاك وسدى نيز منقولست ودر
انوار كفته كه اصل طمس ازاله اعلام ممائله است وكاهست كه اطلاق ان ميكنند بمعنى طلس وبر ازاله صورت
وبر مطلق قلب ولهذا كفته اند كه معنى آنست من قبل ان نغير وجوها في الدنيا او في الاخرة فنسلب وجاهتها
واقبالها او نكسوها الصغار والادبار او نردها الى حيث جاءت منه وهى اذرعات الشام يعنى
محلهاى ايشان كنيم از نجوه نواحى ايشان واثر ايشان را از ولايات آنكه زايل سازيم يا بجابا ركردند كه آمده اند
يعنى اذرعات شام پس مراد باين اجلاى بنى النضير است وبر مثابه قول الكلبى كه كفته است كه مراد بوجوه
رؤسا ووجوهات وبا من قبل ان نطمس وجوها بان نعمى الابصار عن الاعتبار ونصم الاسماع عن الاصغاء
الى الحق بالطبع او نردها عن الهداية الى الضلالة او رده الله كه چون اين آيت نازل شد عبد الله سلام استماع
آن نموده بخدمت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله مسارعت نموده آمد وكفت يا رسول الله مى ترسم
كه پيش از آنكه بتو برسم رويم با قفا كرداند وبعد ركفته لا بد من طمس في اليهود من مسخ قبل قيام الساعة وبعضى
اين صورت يهود را در آخر دست خواهد داد وحكى روايت كنند كه بعهد عمر چون اين آيت را بر كعب الاحبار خواندند
كفت يا رب آمنت اسلمت او نلعنهم عطف است بر نطمس وضمير راجع باصحاب وجوه است يا بقول الذين
بطريق التفات يا بوجوه اكر مراد بآن وجها باشد يعنى ما برانيم ايشان را اكر اصحاب وجوه اند از رحمت خود
كما لعنا همچنانكه رانديم از رحمت خود اصحاب السبت يا دارندكان روز شنبه يعنى آنانكه از فرمان خداى
سر پيچيدند ودر روز شنبه بصيد ماهى اشتغال نمودند جار ومجرور متعلق است به يك از طمس ولعن
مراد آنست كه جزاى ايشان دهيم مسخ چنانچه جزا داديم بآن اصحاب السبت يا لعن كنيم ايشان را بر لسان تو چنان
لعن كرديم اصحاب السبت را بر لسان داود عليه السلام وعطف آن بر طمس دلالت ميكند بر آنكه طمس
مسخ صورت نيست در دنيا بلكه در آخرتست وكسى كه حمل وعيد ميكند بر تغيير صورت در دنيا ميكويد
كه اين صورت قريب بظهور رسالتست واقع خواهد شد ويا آنكه مشروطست بعدم ايمان همه ايشان
چون بعضى ايمان آوردند مانند عبد الله سلام اين صورت واقع نشود وكان امر الله وفرمان خداى
بايقاع شئ بوعيد او يا آنچه حكم بآن كرده است وقضا فرموده مفعولا كرده شده يعنى نافذ كائن
پس لا محاله واقع خواهد شد بآنچه موعود شده ايد بآن اكر ايمان نياوريد اين تهديد وتخويف است
مر اهل كتاب را از اين مريت كه چون آيت يا عبادى الذين اسرفوا نازل شد رسول صلى الله عليه وآله

[redacted] ... رسول صلی الله
علیه وآله میخ نقوهود تاآنکه [illegible] حق تعالی ایت فرستاد که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
یعنی بدرستی خدای نمی امرزد أَن يُشْرَكَ بِهِ آنراکه شرک آرند بدو وشریک کیرند در عبادت او ویا آنکه
[illegible] وشرک در دو وزخ ودیکر آنکه ذنب شرک
[illegible] بعد عفو نیا [illegible] غیر آن از معاصی کما قال وَيَغْفِرُ ویبامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ
آن کناهی راکه غیر شرک بوده خواه صغیره باشد یا کبیره لِمَن يَشَاءُ مرانکس راکه خواهد از روی
تفضل واحسان ودر انوار کفته که نزد معتزله جار ومجرور متعلق بهر دو فعلست که الله لا یغفر آن
یعنی حق تعالی نمی امرزد شرک را برای انکه خواهد وآن کسیست که توبه نکند ومی امرزد ما دون از برای
هر که خواهد وآن کیست که توبه کند ودر این قول تقیید آیتست بدون دلیل زیراکه عموم آیت وعید
اولی از نیست در محافظت ونیز این قول ناقض مذهب ایشان است چه تعلق امر بمشیت منافی
وجوب تعذیب است قبل از توبه ووجوب مغفرة بعد از توبه پس بنا بر قول ایشان آیت حجت
باشد بر ایشان وبر خوارج نیز حجتست زیراکه زعم ایشان انست که هر که ذنبی کند صاحب آن مخلد است
در نار از انتهای کلام ووجه استدلال باین آیت بر آنکه حق تعالی ذنوب غیر قابل را می امرزد آنست که نفی
غفران شرک نموده ونفی غفران نفرموده است مطلقا بلکه نفی آن کرده بدون توبه زیراکه اجماع امت بر
آنست که حق تعالی شرک را بتوبه می امرزد واکرچه غفران با توبه نزد معتزله بر وجه وجوبست ونزد ما بر وجه
تفضیل وبنا بر این واجبست که مراد بقوله ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء آن باشد که آن می امرزد ما دون شرک
را از ذنوب بدون توبه برای هر که خواهد انفکد نبیس غیر کفار وجون قوله ویغفر ما دون ذلک بیل
قطع واقع نشده بلکه معلق بمشیت است پس در ان اغرا نباشد بلکه بنده بر خوف ورجاء خود باقی باشد
وداخل در کریمه یدعون ربهم خوفا وطمعا ویحذر الاخرة ویرجوا رحمة ربه واخبار کثیره از طریق خاصه
وعام باین وارد شده وکسی که کوید که در بعضی ذنوب دون بعضی بمیل ومحابات است بحق تعالی
جایز نیست جواب او اینست که حق تعالی متفضل است بغفران ومتفضل را جایز است که تفضل نماید بر
قومی دون قومی النسان وجانب عدل ووعید ارد در تعذیب هر که خواهد وعقل وشرع ومانع فضل وعدل
نیستند ولیکن بعضی از معتزله کفته اند که لفظ ما دون ذلک اکرچه عامست در جمیع ذنوب که غیر شرک
اند لیکن مخصوص است بصغایر ویا بمعصیتی که ازان توبه کرده باشد بجهت ظاهر آیت عموم وعید وجواب
آنست که معکوس میسازیم این قضیه را بر ایشان ومیکوییم که اصحاب وعید تخصیص ظاهر آن آیت کرده اند بجهت

کند شرک است

48

عموم ظاهر این آیت کرده اند بجهت وآیت اولی است بعکس چه از بعضی سلف مرویست که این آیت استثناست
از جمیع آیات وعید نیز نزد معتزله در صغایر مولت ده نیست بر حکم بر معلق بمشیت باشد وصحیح است که مشرک
غیر تایب مغفور نیست ومشرک تایب وغیر مشرک هم از انکه تایب از معاصی دیکر باشد صلاحیت غفران
دارد یعنی اکر مصلحت وحکمت الهی باشد بر [illegible] کرد نیز بعد از معه
فرماید وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ وهر که شریک ومانند خدای [illegible] فَقَدِ افْتَرَىٰ [illegible]
باشد بر ربافته إِثْمًا عَظِيمًا ودروغی بزرک را یعنی مستحق عذاب بزرک یعنی مرتکب امری شده که مستحق آن
نزد آن جمیع اثام این اشارتست بمعنی که خارقست میان شرک وسایر ذنوب وافترا همچنانکه اطلاق بر قول
میکنند بر فعل نیز میکنند واختلاف نیز چنین است در مجمع آورده که از کلبی نقل است که این آیت در
حق وحشی واصحاب او نازل شده در وقتی که حمزه علیه الرحمة را شهید کرده اند وچون بمکه آمدند بر فعل
خود نادم کشتند ونامه بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نوشتند باین مضمون که ما بر صیغه خود نادمیم وما نع
اسلام ما نمیشود مکر آنکه این سخن که فرمودی والذین یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله
الا بالحق ولا یزنون تا آخر وچون ما با خدای شرک آورده ایم وتفسی که حق تعالی حرام کردانیده بقتل رسانیده ایم وزنا
کرده ایم پس چکونه تابع تو شویم وبالسلام آییم این ایت نازل شد که الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا تا آخر پس
پیغمبر صلی الله وآله شخصی را بوحشی واصحاب او فرستاد چون این ایت بخواندند کفتند که این شرطی شدید
وتکلیفی عظیم که از عهده عمل صالح بیرون نتوانیم آمد که اهل این ایت نباشیم حق تعالی این ایت فرستاد که ان الله
لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء پیغمبر صلی الله علیه وآله چون این ایت را بایشان فرستاد
کفتند خوف آن داریم که ما از اهل مشیت نباشیم پس این ایت که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا وچون پیغمبر صلی الله علیه وآله این ایت را بایشان
فرستاد اسلام آوردند ونزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمدند چون آنحضرت وحشی را دید کفت ویحک
غیب وجهک عنی ای وحشی خود را از من غایب ساز که از بیش نظر من برو این برای آن فرمود که طاقت آن
نداشت که قاتل عم خود را ببیند پس وحشی بشام رفت ودر انجا بود تا فوت شد از عمر بن خطاب نقل است
که چون در عهد رسول خدای صلی الله علیه وآله صاحب کبیره میمردمان کواهی میدادیم که از اهل
نار است تا آنکه این آیت نازل شده ما از ان شهادت خود منع نمودیم از امیر المؤمنین صلی الله علیه
وآله مرویست که ما فی القران آیة ارجی عندی من هذه الآیة از محققان امت نیز نقل است که این ایت امیدوار
ترین آیات است در قرآن زیراکه حق تعالی جمیع معاصی که ما دون شرک در تحت مشیت غفران داخل ساخته

بلطف او سبحانه توفیق موحدین فرموده باین آیت میان خوف و رجا و میان عدل و فضل و این صفت مومن است
ولهذا قال الصادق علیه السلام لو وزن رجاء المومن وخوفه لاعتدلا یعنی اگر وزن کنند رجا و خوف مومن را
هر دو برابر باشند و موید اینست قوله تعالی و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون و گذشت که از ابن عباس مرویست که سورة النساء هشت آیت نازل شده که این امت بهتر از هر چیزیست
که آفتاب بر آن طالع میشود و یکی قوله یرید الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یظلم
مثقال ذرة و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ان الله لا یغفر ان یشرک به در موضع ما یفعل الله بعذابکم و در
تفسیر جرجانی منقولست که جابر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که مغفرت و آمرزش بر بنده فرود آید
کاهی که میان خداوند و بنده حجاب نباشد گفتیم یا رسول الله آن حجاب چیست فرمود شرک بخدا پس این آیت
تلاوت نمود که ان الله لا یغفر ان یشرک به الایة عبد الله بن عمر گفته که هرکه پیش خدای رود و مشرک نباشد
هیچ خلقت او را سود نرساند و اینکه امیر المومنین صلواة الله علیه فرموده که در قرآن هیچ آیت نزد من
امیدوارتر از این آیت نیست دلیل است بر آنکه حق تعالی فساق اهل صلوة را بیامرزد اگر چه توبه نکرده باشد
زیرا که او سبحانه درین آیت نفی و اثبات را ایراد نموده فرموده که شرک نیامرزم و اجماع منعقد است بر آنکه شرک
جز بتوبه مغفور نشود و اگر ما دون آن نیز بتوبه مغفور نگردد پس فرق نباشد میان نفی و اثبات محال ثابت
شد که ما دون شرک بی توبه مغفور شود نشاید که مراد با دون شرک صغایر باشد بجهت حمل کلام بر عموم
خود و عدم دلیلی که مخصص باشد و مغفرت را با آمرزش معلق گردانیدن مکلفان مغوی نگردند و اگر مطلق
بودی اغوی بقبیح بودی چنانکه گذشت و چون مضمون این آیت که شرک مغفور نیست بیهودان که عبده
عجل پرستیده نیز بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار وجود گفتند که ما مشرک
نیستیم بلکه خود را از خواص پروردگار و مقربان درگاه عزت میدانیم پدران ما مالک ممالک نبوت و سالکان
مسالک فتوت اند و ما بر منوال ایشان مزرعه مکرمیم حق تعالی انکار ستایش ایشان نموده بنقض خود شان
بسبیل تعجب فرمود الم تر آیا نمیدیدی و نمیبینی بنظر الی الذین بسوی آنان که از روی مفاخرت یزکون
میستایند و ثنا میگویند انفسهم نفسهای خود را یعنی اینکه نحن ابناء الله و احباؤه و یا اکبر کبی و بی گناهی را
نسبت بخود میدهند چنانکه منقول است که بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند که این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که اینها بی گناه
اند ایشان سوگند بدروغ خوردند که عینا همچو ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان
شب ما را بروز میکفارانند و روز ما را بشب محو میکند حق تعالی فرمود که تزکیه نمایم شما را العباری

نه آرد بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء بپاکی یاد کند و پاک گرداند هرکه را خواهد و مستحق آنکه اند این
تنبیه است بر آنکه تزکیه حق تعالی معتمد به است نه تزکیه غیر او چه او عالم بآنچه منطویست بر آن دلها از حسن و قبح
لهذا ذم ایشان نمود بر خبث عقاید و ظواهر ایقان و تزکیه بندگان مومن نمود که عمل صالح را علاوه طیب اعتقاد
گردانیده اند و اصل تزکیه نفی آن چیزیست که مستقبح باشد و لا یظلمون و این گروه که بنا حق خود را تزکیه
میکنند ستم رسیده نخواهند شد یعنی با عقاب بر تزکیه بنا حق فتیلا بمقدار رشته ضعیف که در میان
اندرون خرما باشد تا بقدر فتیله از وجه که میان دو انگشت پدید آید و حسن گفته که فتیل آنچیزیست که در
بطن نوات است و نقیر آنچه بر ظهر آنست و قطمیر قشر آن و بر هر تقدیر این ضرب المثل است در حقارة
منقول دویم بطلونست و احتمال دارد که تمیز باشد ملخص معنی آنست که ایشان عقوبت تزکیه
خواهند کشید از روی عدل بدون تطرق شائبه ظلم در آن و درین دلالت است بر تنزیه او سبحانه از ظلم
و ذکر فتیل اشارتست بر آنکه تزکیه او سبحانه مصدر ظلم قلیل است نه ظلم کثیر انظر نگر ای محمد درین
یهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ
را یعنی اینکه میگفتند که گناه شب و روز ما را محو میکنند و یا درین قول که نحن ابناء الله و احباؤه و لن یدخل
الجنة الایة و کفی به و بسنده است آن افترای و یا زعم ایشان یا این قول اثما مبینا گناهی ظاهر که
اثبات آن بر هیچ کس پوشیده نیست یعنی همین قدر کافیست در عظیم ذنب که مستوجب خلود عذاب
آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی النضیر صادر شد جمعی از ایشان چون کعب بن اشرف و حیی
ابن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی نقض عهدی که میان
ایشان و پیغمبر بود کرده بایستی تن از اشراف قوم و بروایتی اشهر با هفتاد تن بمکه رفتند و ابو سفیان
و اتباع او را بمحاربه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او تحریص کردند کعب با ابو سفیان
گفت که سی کس از من و سی کس از تو سینه بدیوار حرم نهاده هم عهد شویم در موافقت بقتال اهل اسلام
بر بیت الحرام در آمدند و در برابر استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده و با یمان غلاظ و شداد
بحرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از یکدیگر فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند در مجلس
بعضی از قریش رؤسای اهل کتاب پرسیدند که شما اهل کتابید و یا ما میگوئید بطریق ما که زائران حرم را
میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن می نمائیم و صله رحم بجای می آریم و برای
حاج قربانی میکنیم و اسیران را از بند رها میکنیم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول
میباشیم بهدایت اقربیم یا دین محمد که درین وقت احداث کرده است و بدعت را است نام نهاده و دین

بدران مارا بدیه دارند و مارا کافر و جاحد میخوانند یهودان بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما
حق تر است و آیین شما راستی تر ابو سفیان گفت که بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را
سجده کنید یهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از معانده و محاوره
و کفر ورزیدن ایشان خبر داد اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده ٤
شده اند نَصِیْبًا مِّنَ الْکِتٰبِ بهره توریت یعنی کعب بن اشرف و اصحاب او که بواسطه عداوت مسلمانان
یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ بدین دو بت که قریش راست جبت در اصل اسم صنم است پس
مستعمل گشته در هر معبودی که غیر او سبحانه است از حجر و مدر و شجر و انسان و شیطان گویند که اصل جس
است بسین مهمله بمعنی ما لا خیر فیه بتقلیب سین آنرا تا کرده اند و طاغوت را اطلاق میکنند بر هر چه
باطل باشد از معبود و غیر آن و گویند که جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند طاغوت شیطان و
ایشان متابعت آن نمودند و نزد بعضی دیگر جبت بتان اند و طاغوت شیاطین بتان که مردم را از اغوا کنند
بر طاعت ایشان جرم هر غوی را شیطان است و از ابن عباس نقل کرده اند که جبت اصنام اند و طاغوت
ترجمه اصنام که بکذب تکلم می نمودند از زبان حال بتان و سعید بن جبیر و ابی العالیه بر آن اند که جبت
ساحر است و طاغوت کاهن و موید اینست از عکرمه روایتست که آیت شان ابو برزه کاهن نازل شد که
در جاهلیت بکهانت مردم را اغوا میکرد و در اول اسلام مسلمانان با رو بازگشت می بودند و جبت
ابلیس است و طاغوت اولیاء او و ضحاک بر آنست که جبت حیی بن اخطب است و طاغوت بن اشرف
و نزد محققان نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند این جهودان لِلَّذِیْنَ
کَفَرُوْا برای کافران یعنی در حق ایشان که از روی اجتهاد هٰٓؤُلَآءِ این گروه کفار قریش اَهْدٰی هدایت یافته تر
بیشتر است مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سَبِیْلًا از روی راه یعنی
راه یافته تر اند در دین ایشان قایم تر و طریق ایشان صواب تر و تسمیه دین بسبیل بجهت آنست که دین
مانند طریق است که مودی بمقصودات اُولٰٓئِكَ آن گروه مبغض و منعنت الَّذِیْنَ آنانند که بخواری
تمام لَعَنَهُمُ اللّٰهُ و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ یَّلْعَنِ اللّٰهُ و هر کرا خدای براند
و دور گرداند از رحمت خود فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس نیابی تو مر او را نَصِیْرًا یاری که دفع عذاب کند از وی
و زبان شفاعت بکشاید یا در دنیا و یا در آخرت یاری نفع رساند پس بیان بخل و حسد ایشان میکند که بد
ترین خصال قبیحه و اخلاق ردیه میفرماید که اَمْ لَهُمْ آیا یهود آنراست ام منقطعه است و معنی آن
انکار است آنکه ایشان را نصیبی از ملک باشد یعنی نیست ایشان را نَصِیْبٌ مِّنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی

تا مردمان تابع ایشان شوند در آنچه فرمایند و لازم باشد اطاعت ایشان درین حکم که هٰٓؤُلَآءِ اَهْدٰی مِنَ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا سَبِیْلًا زعم یهودان که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوار ترند بدین سبب از متابعت
عرب ننگ داشتند و میگفتند که آخر منصب پیشکاری و حکم گزاری و پیغمبری بما خواهد رسید حق تعالی نمود
که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَاِذًا پس آنگاه لَّا یُؤْتُوْنَ
النَّاسَ ندهند مردم را از پیغمبر و اصحاب او نَقِیْرًا بمقدار گوی که بر پشت دانه خرماست این
عبارت شده مبالغه در شح و بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری بر فقیر مضایقه دارند پس
بهنگام دست تنگی و درویشی و مذلت خواری پیداست که چه چیز بکس دهند و می تواند بود که معنی همزه انکار
باشد از آنچه که چیزی از آنچه مالک آنند بکسی دهند بر طریق کنایت جرم روایت که ایشان اصحاب مال و باغات
قصور شده بودند همچنانکه ملوک میباشد با وجود کثرت اموال مقدار نقیری بفقیری نمیدهند و بدانکه
اذن تو قوی عمل نکرده بجهت آنکه هرگاه واقع شود میان فاء و فعل یا واو فعل جایز است که القاء آن نماید
از عمل بجهت اعتبار اعتماد و تعطف او بر ما تقدم همچنانکه طلب ولخوات انکم چون متوسط و متاخر واقع
میشود و ملغی میشود چرا اذن درین صورت در حکم تاخیر است قبل یا نیز تو ان النَّاسَ نَقِیْرًا اذن و از قبیل
واذا لا یلبثون خلفک الا قلیلا که درین تقدیر است که و لا یلبثون خلفک الا قلیلا اذا حاصل که حق تعالی جمیع
فرموده میان آن بخل و حسد بود در دم بجهت آنکه این هر دو صفت رذیله شر رذایل اند و بینهما تلازم و تعاضد
اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ اضراب است از عطای ایشان یعنی بزرگ ایشان بر مردمان سیه منند بلکه حسد می برند بر مردمان
که قبایل عرب اند و با پیغمبر و اصحاب او عَلٰی مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ بر آنچه خدای داده است بایشان مِنْ
فَضْلِهٖ از فضل خود که نبوة است و کتاب و نصرت و اعزاز و بعث رسول از ایشان یا مراد همه مردمان
اند زیرا که هر کس حسد برد بنبوت فکان که و بکار زند همه مردمان حسد برده و گفته اند که مراد از ناس
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد مقدار خصال
خیر الجمع نشود الا در بسیاری از مردمان کما قال الله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوة باشد
و کتاب عزاز دین و نزد بعضی مراد از فضل آنست که حق تعالی مباح گردانید آنحضرت را جمع میان بیشتر از
چهار زن و یهودان بدین حال حسد می بردند و طعنه می زدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و کار
ایشان نیز اهتمام حضرت عزة در نمود کما گر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه این نبوة و کتابت پس باید که بر
پیغمبران صاحب کتاب حسد بردندی چرا این صورت مخصوص با آنحضرت نیست زیرا که داود علیه السلام
صد زن داشت و سیصد سریه بر وی همه حلال بودند و همچنین سلیمان هزار زن داشت سیصد حره و هفتصد

می‌برد و در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد بجا آنکه
حسد بردند بر نبوة رسول و بر امامت آل اطهار او فقد آتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم آل ابراهیم
اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اند الکتاب کتاب توریت و زبور و انجیل و
فرقان والحکمة و علم حلال و حرام وآتیناهم و دادیم ایشان را ملکا عظیما پادشاهی بزرگ که
نبوت است با ملک چنانکه یوسف و داود و سلیمان داشتند و گویند که ملک عظیم کثرت ازواج است چنانکه
گذشت که داود صد زن داشت و سلیمان هزار زن و درین سخن تعریض است بیهود که اگر حسد شما بر محمد صلی الله
علیه و آله بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان بحسد سزاوارتر اند و در تبیان آورده که مراد از آل
ابراهیم محمد است صلی الله علیه و آله و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت
با آنکه در تفسیر اهل البیت بروایت امام محمد باقر علیه السلام مراد بآل ابراهیم محمد و اهل البیت
آنحضرت اند و مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوة و بملک عظیم امامت چه این جمله در هیچ کس جمع نبوده مگر در
خاندان حضرت خاتمیت صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و عیاشی در تفسیر باسناد خود از ابو
الصباح کنانی نقل کرده که قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا الصباح نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال ولنا
صفو المال ونحن الراسخون فی العلم ونحن المحسودون الذین قال الله فی کتابه یحسدون الناس الآیه یعنی ابو
عبد الله علیه السلام فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نمود طاعت ما را بر شما و ما را
راست غنایم دار الحرب و ما راست صفایاء ملوک از دار الحرب و مائیم راسخان در علم و مائیم آن جماعتی که بر ایشان
حسد برده اند حیث قال سبحانه ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوة است و مراد
بحکمت فهم و قضاء و مراد بملک عظیم افتراض طاعات ما بر شما و بعضی اند که حق تعالی ملک عظیم در دنیا با اهل
بیت علیهم السلام تفویض نمود بلکه کبرا آخرة را نیز بایشان تخصیص فرمود حیث قال واذا رأیت ثم رأیت
نعیما و ملکا کبیرا پس اگر خلاف بر ایشان حسد بردند عجب نباشد و شبهه نیست در آنکه حسد خصلتی است که حاسد
را پلید بود و محسود را محمود و حسد چون آتشی است که مادام که در کانون سینه حاسد باشد او را سوزد و
چون او بعتاب سوخته شود روایح طیبه عود علوم و فضایل محسود باطراف عالم رسیده مشام اهل عالم را
طیب پاک او معلوم شود و حسد باطن حاسد مفهوم کرده پس بر محسود لازم است که بر حسد صبر کند تا
بحیث جزع و غصص برانداز حاسد نایره و روایح طیبه صبر به اقطار عالم رسیده موجب اشتهار فضایل
و کمالات محسود گردد و بحسب حقیقت حاسد داد به بهترین آل که متفرقی امامت و ولایت اند عدو لحال
چنانکه در بعضی از کتب حاویه آمده که الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی و در خبر است که روزی جماعتی

از زنان قریش با بانوان سیده عالمیان مجالست نموده و هر کس را از حسب و نسب خود چیزی میگفت چون فاطمه علیها
السلام بر ایشان درآمد همه ساکت شدند یکی گفت که چرا خاموش شدید گفتند حسب و نسب سازی در نسب و حسب
سیدة النساء نمایه پس زنی از آن میان برخاست و گفت سالکم یا بنی هاشم حریم السیادة بأسرها ای اولاد هاشم شمار احیت
که همه اقسام سیادة بزرگواری را جمع کرده اید و گوی سیادة از میدان مفاخرت همگنان ربوده اید پس
خطاب بسیدة النساء کرد و گفت که یا فاطمه اما ابوک فسید ولد آدم واما بعلک فسید العرب واما انت فسیدة
نساء العالمین واما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة واما عمک فسید الشهداء یعنی ای فاطمه اما پدر تو سید
فرزند آدم است و اما شوهر تو بهترین عرب است و اما تو سیده زنان عالمیانی و اما هر دو پسر تو بهترین جوانان اهل
بهشت اند و اما عم تو سید شهیدان است چون حضرت فاطمه علیها السلام ازین قضیه بر پای خاست و این تلاوة
فرمود که ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتینا
هم ملکا عظیما فمنهم پس از یهودان من آمن به کسی است که ایمان آورده بمحمد صلی الله علیه و آله
یا بآن حدیث آل ابراهیم ومنهم و از ایشان من صد کسی هست که اعراض کرده عنه از آنحضرت
و تصدیق نکرده بنبوت او و یا تصدیق نکرده بنبوة او و یا تصدیق ننموده بخبر انبیاء سابق در باب
بشارت او غیر آن و گویند که ضمیر منهم راجع بآل ابراهیم است یعنی امت ابراهیم بعضی بوی گرویده اند و بعضی
دیگر تصدیق او نکرده اند مانند امت تو پس همچنانکه کفر امت ابراهیم موجب وهن ابراهیم نبود کفر امت تو
موجب وهن تو نمیشود وکفی بجهنم و بسنده است دوزخ سعیرا در حالتی که آتش افروخته است
برای عذاب کافران یعنی اگر بطریق عجله در دنیا اثر عقوبت بایشان نرسد آتش سوزان دوزخ برای ایشان
کافیست پس بر سبیل استیناف در تقدیر بتفصیل عقاب ایشان میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی آنانکه
پوشیدند حق را و انکار کردند بآیاتنا بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله سوف
نصلیهم زود باشد که در آریم ایشان را نارا در آتش و جز آتش کلما نضجت هر گاه که پخته شود یا بسوزد
جلودهم پوستهای ایشان بآتش بدلناهم بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای او را جلودا غیرها
پوستهای غیر آنچه پخته و سوخته شده باینوجه که آن جلود سوخته را عود کنیم بصورت دیگر کقولک
بدلت الخاتم قرطا و یا آنکه زایل سازیم از آن اثر احراق را تا عود کند احساس سوختن آن کما قال لیذوقوا
العذاب بچشند عذاب را یعنی با چشیدن عذاب دایمی باشند و گویند که حق تعالی بجای جلود سوخته
جلود دیگر بیافریند و درد عذاب در حقیقت برای نفس عاصیه است که مدرک است زیرا که جز اطراف
اعتبار نداده پس کسی را نرسد که گوید که از جلد مجدد معصیتی صادر نشده پس چگونه مستحق عذاب شود و بنابر

قول اول تبدیل وصف است نه تبدیل عین و بر قول دوم تبدیل عین است نه وصف و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد
و از حسن بصری منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار واقع شود از عبد الله عباس مرویست که مردی این آیت نزد عمر
خطاب خواند و گفت اعاده کن وی تکرار نمود معاذ جبل گفت در یک ساعتی صد بار پوست ایشان بدل کنند عمر گفت من نیز
از رسول صلی الله علیه و آله چنین شنیدم فضیل عیاض گفت که آتش ایشانرا هر روز هفتاد بار بخورد و مجاهد فرموده که
میان پوست و گوشت کرمها باشند که از ایشان... چون بانگ حمار ابو هریره گفت از رسول صلی الله
علیه و آله شنیدم که ستبری پوست کافر چهل و دو گز باشد و گوینده که مراد به تبدیل جلود سرابیل است که حق تعالی فرموده سرابیلهم
من قطران و تسمیه سرابیل بجلود بنابر مجاورت است بجهت لزوم آن و این قول ترک ظاهر است بغیر دلیل إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی که هست خدای عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا دانا بعقوبت دادن
ایشان بر وجه حکمت بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای و رسول
و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ زود باشد که در آریم ایشانرا سَنُدْخِلُهُمْ بوستانهائی که میرود
جَنَّاتٍ تَجْرِي از زیر درختان یا در تحت مساکن آنجویهای مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در حالتی که جاوید باشند ایشان
در آن خَالِدِينَ فِيهَا همیشه برای تاکید خلود است یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد و با آنکه تقدیم ذکر کفار و وعید ایشان بذکر مؤمنان
و وعد ایشان بجهت آنست که کلام در ذکر مؤمنان بالغرض است و ذکر سوق در اول ذکر سیئین در ثانی بجهت
اعتبار و سجایاتر است بجهت اهل ایمان در جنان در اقرب زمان لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا در آن بوستانهاست
انجا و ایشان أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار ناس و اخلاق دنیه و طبع
ردیه وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکرداند و چون در
بلاد عرب حرارت بسیار میباشد بجهت آن سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت است
از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که حرارت
آن منافی شود پس ظل را چه فایده و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بتجلیات الهی و عنایات
پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال و از نقص و انتقال
مقدس و مطهر است و در انوار نیز گفته که ظل ظلیل اشارت بنعمت غامر دایمه و ظلیل صفتیست
مشتق از ظل برای تاکید معنی ظل که قولهم شمس شامس و لیل الیل و یوم الیوم و داهیه دهیاء و خبر است که
در بهشت درخت باشد که سوار در سایه او صد سال برود آخر نشود و ذکر آن وعید امر میفرماید باداء امانات
و حکومت که موجب انتظام معاش و سبب رستکاری روز معاد است و میگوید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستی که خدا میفرماید أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا با اهل امانات وَإِذَا حَكَمْتُمْ

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ

الله

۵۲

و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی و انصاف
سویه که بر نهج شریعت باشد و معرا باشد از شایبه انحراف از شرع إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ
نیکو چیزی پند میدهد شما را بدان که آن ادای امانات و عدل در حکومات است اصل کلام نعم شیئا یعظکم یا
نعم الشیء الذی یعظکم به است پس ما منصوبست و موصوف به یعظکم یا مرفوع موصول با آن و مخصوص
بمدح محذوفست که آن ما مامور است از امانات و عدل در حکومات إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدا
سَمِيعًا شنوا باقوال و احوال الحکم شما بَصِيرًا بینا بانچه میکنید از رد امانات و عدل و حکومت در سبب نزول
این آیت از مفسران اختلافست نزد بعضی آنست که چون رسول الله علیه و آله فتح مکه نمود خواست تا در
خانه کعبه زادها الله شرفا داخل شود و کلید آن عثمان بن طلحه بن عبد الدار داشت و او از سدنه کعبه
بود و هنوز مسلمان نبود تا کلید خانه را عثمان ابن طلحه طلب داشتند چون از او طلبیدند گفت نزد مادر من است سلافه
بردم و او بر دیم چون نزد مادر آمد مادر کلید بوی نمیداد و میگفت اگر کلید از تو بگیرند هیچ باز نخواهند
داد و این کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه میکرد و مادر مضایقه می
نمود و حضرت صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر ابو بکر و عمر به در سرای سلافه
آمدند عمر بانگ بر آورد و گفت که ای عثمان بن طلحه بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید را به
پسر داد و گفت تو بستان تا دیگری بگیرد پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت آورد و آن حضرت دست
دراز کرد تا از وی بستاند عباس برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت
خانه را نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول
ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانت الله حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون
آمد مفتاح بدست وی داد مرتضی علی علیه الصلوة والسلام پیش رفت و گفت یا رسول الله اگر مصلحت
باشد منصب حجابت ما اهل البیت عطا فرما چنانکه سقایت زمزم بایشان داده فی الحال جبرئیل با این آیت
نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه کاری بکنید که نفع از
مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبیده فرمود خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم
بگیرید این کلید را ای اولاد طلحه که همیشه این کلید در دست شما خواهد بود و هیچکس از شما نزع آن نکند
مگر ظالم ستمکار پس عثمان ملازمت حضرت اختیار نموده کلید را ببرادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح
کعبه در دست آن قوم است در کشاف آورده که چون حضرت صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود عثمان
بن طلحه در کعبه را ببست و بر بالای بام آن بر آمد و از دفع مفتاح بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله امتناع

نموده گفت لو علمت انه رسول الله لم امنعه اگر میدانستم که محمد رسول خداست منع کلید کعبه نمیکردم
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر بالای بام کعبه بر آمده دست او را پیچیده کلید از وی گرفت و در را بگشود
حضرت در اندرون در آمد عباس التماس نمود که مفتاح را باو عطا فرماید تا سقایه و سدانت هر دو تعلق
باو تعلق داشته باشد این آیت نازل گشت حضرت امیر المؤمنین را فرمود برو مفتاح بعثمان ده چون
امیر المؤمنین بفرموده سید المرسلین مفتاح بعثمان داد و زبان باعتذار بگشاد عثمان گفت یا علی بت
واذیت نمودی برفق ای علی اول بعنف واکراه کلید از من گرفتی و مرا رنجانیدی و اکنون آمده ملایمت
و ملاطفت می نمایی فرمود که حق تعالی در شان تو آیت انزال نموده از قرآن بسیار این آیت را برو خواند عثمان
مسرور شده گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فی الحال جبرائیل هبوط نمود و گفت
از حق سبحانه چنانست که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد و امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات
الله علیهما و زید ابن اسلم و مکحول و زید بن جوشب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت
کرده که مراد باین آیت ائمه اند بامانت یعنی حق تعالی امر فرموده است ائمه اثنا عشر را تا امامت بر سبیل
امانت بهم تسلیم کنند واحدا بعد واحد تا بصاحب الامر صلوات الله علیه وقوله واذا حکمتم بین
الناس ان تحکموا بالعدل که در یکی از امانات واقع شده مؤید اینست چه حقیقت حکومت بر نهج
عدالت منصبی است به معصومین صلوات الله علیهم که بعصمت حکومت بعدالت میفرمودند و
اصلا از دایره عدالت قدم بیرون نمی نهادند و نیز آیت یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم که بعد ازین مذکور است مقوی اینست چه درین آیت حق تعالی رعیت را امر فرموده باطاعت دلالت
امر که اهل البیت اطهار اند صلوات الله علیهم و بعد از ایشان نایبان ایشان که مجتهدان مذهب اهل
البیت اند رضوان الله علیهم و روایت انا اهل البیت علیهم السلام که ایشان احدیهما لنا والاخری لکم قال الله
تعالی یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها الآیة و قال یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم یعنی دو آیت در قرآن واقع شده یکی از برای ماست و دیگر از برای شما است اول ان الله یامرکم تا
آخر دویم یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول تا آخر پس بر ما لازمست که ادای امانت امامت کنیم
با اهل خود و بر شما لازمست که اطاعت ما کنید در جمیع اوامر و نواهی و در مجمع آورده که خطاب در
قوله واذا حکمتم بالولاة و احکام است که بعدل و نصفت حکم فرمایند و نظیر اینست قوله یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله امیر المؤمنین علیه السلام را امر کرد که سو بین الخصمین فی اللحظ واللفظ و در روایت آمده که دو

دو کودکی

دو کودکی خطی نوشته نزد امام حسن علیه السلام آوردند تا حکم فرماید که کدام بهتر است امیر المؤمنین صلوات
الله علیه بر سید سو بر قضیه مطلع شده فرمود یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم والله سائلک عنه یوم
القیمة و باید دانست که اداء تمام امانات درین حکم داخل است زیرا که خصوصیتی نیست چنانکه در اصول
مقرر شده و لهذا قال ابو جعفر علیه السلام ان اداء الصلوة والزکوة والصوم والحج من الامانة ویکون
من جملتها امر الولاة الامر بقسم الصدقات والغنائم وغیر ذلک مما یتعلق به حق الرعیة وقد عظم الله
سبحانه امر الامانة بقوله الخائنة الاعین وقوله لا تخونوا الله والرسول وقوله ومن اهل الکتب من
ان تامنه الآیة صاحب کنز العرفان در بحث امانت سه آیت آورده یکی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها دویم فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته سوم و من اهل الکتب من ان تامنه بقنطار
یؤده الیک تا آخر بعد از آن فرموده که درین مقام چند فایده است اول امانت مشتق از امن که حاصل
میشود از حسن ظن بسا من پس واجبست که مستامن برین صفت واجب باشد نه بود حرام بالخیانت
و تعدی و تفریط باهمال اسباب حفظ امانت واین مختلف میشود بحسب اختلاف امانات در کیفیت
حفظ آن در عرف دویم آنکه امانت واین مختلف میشود بحسب اختلاف امانات در کیفیت حفظ آن در
عرف نسبت غیر مالک است و مقتضی عدم ضمان است و آن که هست که از مالک می باشد و چون ودیعت
و عاریت و رهن و اجاره و غیر آن که هست که از شرع است که ... تمام امانات شرعیه است پس اولی شامل اینهم
در قسم است ثانیه و ثالثه مختص اند بقسم اولی سیوم واجبست در امانات شرعیه مبادرت با علام مالک
با مکنه پس اگر متمکن باشد اهمال نماید ضامن است و الا ظاهر عدم ضمان است انچه صورت دارد یکی آنست
که باد جامه کسی را مثلا بخانه غیر اندازد پس واجبست بر صاحب منزل که اعلام ان نماید بمالک یا اخذ آن نماید و رد
آن کند بمالک دویم انتزاع صید از محرم یا از کسی که محل اخذ آن باشد از محرم سیوم انتزاع مغصوب از غاصب
چهارم اخذ ودیعت از صبی یا از مجنون بجهت خوف تلف ... دیدن ایشان پنجم تخلیص صید از
خارج تا آنکه آمده ولت نماید و با تخلیص آن از شبکه در حرم ششم اگر صبیان تلاعب کنند بجوز یا بیضه و جوز
و یا بیضه یکی بید دیگری منتقل شود و ولی آن علم باشد واجبست بر رد آن بولی دیگری و اگر تلف شود
در ید صبی قبل از علم ولی ضامن آنست در مال او اعتبار ندارد علم غیر ولی مانند ام و اخ زیرا که غیر ولی قیم
نیست بر صبی پس اگر غیر ولی اخذ آن نماید بیرون رود مالک ممکن الحاق ان بامانت و اگر احد مثلا عین بالغ بامه
ضامن است آن چیزها که از صبی اخذ کرده در ید صبی چیزی را از بایع قبض کند ضامن باشد تردد است و
عدم ضمانست بجهت آنکه مالک او را مسلط ساخته است بر اتلاف آن هفتم اگر ممکن باشد مر شخصی را

کمقاصر بغیر حبس خود اما امانت شرعیه است تا آنرا بفروشند اقوی ضمان است نزد بعضی اصحاب و اینچند ات
لیکن در فقه رجوع خود اکر ممکن نباشد توصل بحق خود مکر باخذ ان جود عدم ضمان است همچنانکه کسی صد درم
ودر فه مترکی باشد و از مال او نیابد مکر دلیکه دویست دینار اورده شتم اکر مودع بمیرد و وارث علم با امانت
نداشته باشد و هم چنین اکر وکیل ابتاع مالی نماید تا بمالک رساند و دعی بنده او وسیه مالک را علم
بان و بیعت نباشد همچنین است و ولی و اکر طفل بالغ و رشید شود و عالم بمال خود نباشد و امثال این
بسیار است و اما کتب مرسله اقوی در ان ضمان است و احتمال العدم دارد زیراکه مالک مرسله است
و امر بایصال آن مقتضی فوریت نیست شرعا و این وجه ضعیف است زیراکه عرف مقتضی آنست و شرع
الرجه مقتضی آن نیست مقتضی عدم آن نیز نیست و نیز نزد داست در آنکه واجب او وقاع بر وو شر
مرسله بانز احتمال دارد که واجب باشد بجهت آنکه مالک مرسل است بفعل بو بنز او شود و احتمال عدم
عدم دارد بنا بر عرف و عادة و این در صورتیست که عین او باقی باشد و اکر نه خود با ضمان نیست چهارم
از فواید امانت شرعیه و عرفیه مشترکند در عدم ضمان بدون تعدی و تفریط و در وجوب رد آن بمالک
یا ولی او یا وکیل او یا طلب و معترف اند در وجوب اعلام علی الفور در امانت شرعیه و عدم قبول او در رد
بخلاف غیر شرعیه دین دو حکم بیانک امر در آیت ثانیه که ان فیود الذی اؤتمن است امانتست بشرط
طلب مالک است بانکه که در حکم اوست و در بیاد روایت حسنت بر وجوب در امانت و تهدید صریح و
غلظ بلیغ در عدم آن زیراکه در آخر آیت نموده که ان الله نعما یعظکم به وعظ تحذیر است از عقاب الیم و تقریب
در ثواب او و تفسیر هر دو آیت اخیر سورة البقرة و آل عمران کذشت تلیط العرمه د بحر الحقایق آورده که
ذکر امانت بعد از امر داخل طلیل که وجوب حقیقت است دلالت بر ان میکند که امانت عبادت از وجود
مجازی باشد و چون وجود اظلال با آفتاب بر مسجد آنکه وجود ظل امانت و آفتابیست و در وقتی که آفتاب
جلوه کنان بعلی نمود و باشعه عالم او فروز از افق طالع شد و بزبان حال میکوید که ادوا الامانات الی اهلها
جکونه ظلال مثلاشی میکردند و اثر ایشان بکلی محو میشود و بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود
حقیقی بر الیتشل از افق عنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با اهل ان باز
میکردند و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید در اسباب نزول مذکور است که حضرت خیر
البشر خالد ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر رضی الله عنه را با وی فرستاد چون که خالد قاصد ایشان بود
خبر یافته بکریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود و نزد عمار آمد کفت که مردم قبیله فرار نموده و من با ستظهار
بایمان در منزل خود مانده ام اکر اسلام مرا دستکیری خواهد کرد تا اینجا باشم و فرار نکنم و الا پای کریز نیز در راه نهم

سر خود کیرم عمار او را امان داد و بفرار فرموده عمارد رخانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارات وتاراج
آن قبیله امر کرده و غیر این مسلم کسی را نیافتند بیاوردند اسیر و عیال او را مدنی کبر کرده نزد خالد آوردند
عمار نمود که مسلمانست و بفرموده من او را امان بوده خالد کفت که از اداب دور مینماید که کسی بی وجه امیر
لشکر بی مشاورة و اجازة او کسی را امان دهد کفت و کوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب
نبوت صلی الله علیه و آله آمده صورة حال العرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله امان عمار
را بر قرار کذاشت و نهی فرموده از آنکه غیر امیر بدون مشورة با او کسی را امان دهد این آیت نازل شد یا ایها
الَّذِينَ آمَنُوا ای کروهی که کرویده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در اوامر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید
رسول او را در احکام وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما یعنی امرا سرایا که حضرت
رسالت مآب اختیار حکم بید ایشان داده باشد و در مجمع آورده که افراد امر بطاعت و مقترن بطاعت خداست
جهت مبالغه است در بیان و قطع توهم کسی که ان برد که وجوب نیست لزوم آنچه در قران نباشد از اوامر
تعلیل اینست قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ما ینطق
عن الهوی و اینکه کلبی تفسیر بر بنو جر کرده که اطیعوا الله فی الفرایض و اطیعوا الرسول فی السنن مرجوع
است زیراکه طاعت رسول عین طاعت خداست و امتثال او امر خدا است آنکه طاعت حضرت غیر
طاعت حق تعالی باشد و همچنانکه طاعت رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات او واجبست بعد
از وفات نیز وجوب خود باقی است زیراکه اتباع شریعت آن لازم است بر جمیع مکلفان او بعد از وفات
و حضور وقت معلق است که مردمان را امر باتباع شریعت فرموده تا بروز قیامت و مفسران را در قوله اولوا
الامر منکم چند قول است یکی آنکه ایشان امرا اند و این قول مرویست از ابو هریره و ابن عباس در یکی از دو روایت
و میمون بن مهران و سدی و مختار جبائی و بلخی و طبری است و نزد بعضی دیکر علما اند از جابر بن عبد الله و
روایتی دیکر مجاهد و حسن و عطا منقولست و بعضی توجیه این قول کرده در جمیع احکام رجوع بعلما
کرام و رفع تنازع بین الخصمان راجع بقضاة اسلام مربوط است و اما اصحاب ما رضوان الله علیهم از
امام محمد باقر و جعفر صادق صلواة الله علیهم روایت کرده اند که اولی الامر الائمه من آل محمد اوجب الله طاعتهم
بالاطلاق کما اوجب طاعته و طاعة رسوله صلی الله علیه و آله یعنی بدرستی که اولی الامر ائمه معصومین
اند از آل محمد که حق تعالی طاعت ایشان را واجب کردانیده بر همه بنده کان همچنانکه واجب کردانیده است طاعت
خود و طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی واجب کرداند طاعت احدی علی الاطلاق
مکر که او را بحلیه عصمت آراسته باشد و باطن او همچو ظاهر او باشد و مؤمن باشد از غلط و امر او علما که

نیز باید معصوم باشند تحقیق می باید و موید اینست که حق تعالی تسویه فرموده است میان ایشان و میان
خود و میان رسول خود در حکم و طاعت ایشان را مقارن ساخته بطاعت خود و طاعت رسول خود و
همچنانکه حکم خود و حکم رسول خود را فوق سایر بندگان گردانید حکم اولی الامر را نیز فوق ایشان گردانیده
و بدیهیست که تسویه میان اولی الامر و میان خدا و رسول او در این امر بدون عصمت ایشان متصور نیست نیز
اگر حکم غیر معصوم در مظان خطا و مخالفت است و حکم خدا و رسول بجزم الیقین پس حکم در میان حکمین
تسویه باشد پس معلوم شد که ولایت صفت ائمه هدی است از آل محمد صلی الله علیه و آله که امامت و عصمت
ایشان ثابت است و جماعت متفق اند و علو رتبه و جلالت ایشان در تفسیر ابو الفتوح نیز مذکور است
که وجه استدلال این آیت بر امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که حق تعالی طاعت اولی الامر و طاعت
خود و رسول خود را مقترن ساخته چنانکه خدای تعالی از قبایح منزه است و رسول آن هم از معاصی کبیره
و صغیره معصوم و ظاهر اولی الامر نیز باید که چنین باشند باتفاق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر ائمه اثنا عشر
معصوم اند پس مراد باولی الامر ایشان باشند نه غیر و نیز اگر مراد باولی الامر علی العموم باشند لازم می آید که هر که
ظلم و حکمی که بناحق و ناروا حکم کنند تابع او باید شد و اطاعت او باید نمود و جهت عدم انقطاع اوامر باجماع باطل
است و احادیث صحیح نیز دال اند برین مدعا از جمله روایت مشهوره متواتره میان موافق و مخالف که جابر
عبدالله انصاری که او روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله من خدای و رسول
او را میدانم و می شناسم اما اولی الامر را ندانم [illegible] قال صلی الله علیه و آله و فرمود که جابر هم خلفائی ائمة المسلمین
بعدی اولهم علی بن ابی طالب ایشان خلفای من اند و امامان مسلمانان اند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب
بعد از آن حسن و بعد از آن حسین و بعد از او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی که در توریت معروف است بباقر تو ای
او را دریابی ای جابر چون او را دریابی سلام من بوی رسان بعد از آن یک یک ائمه را نام می برد تا آنکه بحجت قایم
صلوات الله علیهم اجمعین رسید فرمود او مردی باشد که نام او نام من بود و کنیت کنیت من حجت خدا بود و بقیه
در میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب بدست او بگشاید و از شیعه خود غایب گردد بوجهی که از غایت
طول مدت هیچکس بصحت وجود او نکند الا مومنی که حق تعالی او را امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم
یا رسول الله شیعه در غیبت او از و منتفع شوند فرمود آری مانند انتفاع مردمان بافتاب و اگر ابر حایل
شده باشد [illegible] این بندگان [illegible] او را مکنون سر خداست و مخزون علم او این سخن را از من نگاه دارد و
بجمیع [illegible] مگر کسانی که اهل آن باشند جابر گوید که چون مدتی برین بگذشت روزی نزد علی بن الحسین نشسته بودم
و با او حدیث میکردم ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد و بر سر سیاده گیسو

در از فکنده چون او را بدیدم که گوشت میان پشت من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام
ما اسمک ای پسر نام تو چیست فرمود محمد گفتم پسر کیستی گفت علی بن الحسین گفتم ای جان من فدای تو تو باقر العلم
تالیک تو باقری گفت آری پیغام رسول خدا کجا رسانید از این قول متعجب و حیران شدم و گفتم رسول خدا صلی الله
علیه و آله مرا بشارت داد که ترا دریابم گفت چون او را ببینی از من سلام برسان گفتم رسول خدای ترا سلام رسانده
گفت علی رسول الله السلام مادامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام پس هر روز خدمت ٥٥
امیر رفتم و مسایلی که بر من مشتبه بود می پرسیدم و می آموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم لا والله لا ادخل
فی نهی رسول الله من بعد اگر اقدام نمایم بانچه رسول خدای مرا از آن نهی کرده و گفتم که شما خلفای او ینه
و امامان راه نمایند و حلیم ترین مردمان آیید بکودکی دانا تر از مردمان بزرگی ایشان را جزئی بیاموزید
که شما عالمترین باشند امام فرمود که صدق جدی رسول الله این مسئله را از تو بهتر دانم و لقد اتیت الحکم صبیا مرا داد
کودکی علم و حکمت داده اند کل ذلک بفضل الله علینا و بکت رسول الله و [illegible] حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله مرویست که من اطاع علیا فقد اطاعنی اطاع الله و من عصا علیا فقد عصانی و من عصانی
فقد عصی الله و این دلیلست بر آنکه اولی الامر امیر المومنین علیه السلام اند و اولاد معصومین او سلام الله
علیهم اجمعین حماد بن امیه گفت روز صفین امیر المومنین علیه السلام را دیدم که در میان دو صف ایستاده
بود و نیزه در دست میگردانید و این آیت میخواند که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نگاه کردم عبدالله
عباس اسیر را دیدم که می آمد و اسیری از لشکرگاه معاویه می آورد چون نزدیک امیر المومنین آمد از وی پرسید
که چه کسی گفت مردی ام از اهل شام فرمود قتلکم الله اتباع کل ناعق [illegible] شما را [illegible] هر حیوان آواز
کننده پس فرمود که برو و پسر هند را بگو که [illegible] ولنا الذین [illegible] بعد جهل [illegible] الحکم [illegible] رجعت
عنه و انا قاتل جدک بید [illegible] لاحدکم [illegible] التی تولی الله نکسها کنکس یوم بدر
و لقد علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی و تقدکم متابعتی امری لانی اهل للمتابعة و مستحق للطاعة القلع باب
خیبر الذی عجز [illegible] یوم احد اذ فر [illegible] لیلة [illegible] و اجابتی للمسایل اذا جهلتم [illegible] پس هند را
اعلام کن که ایا [illegible] میکنی بحال آنکه من [illegible] پس انکه [illegible] ندانستم [illegible] جهل و حکمی نکردم
که از آن برگشته باشم و من کشنده پدران توام در بدر [illegible] کشنده قوم توام در احد تا چند [illegible] ما
که بنو هاشمیم متوجه سازی و خدا را [illegible] ساخت و شما میدانید که
حق تعالی طاعت مرا بر شما فرض گردانیده و بر شما حکم کرده بمتابعت من بجهت آنکه من اهل متابعتم و مستحق اطاعت
زوال در خیبر را کندم وقتی که شما از آن عاجز بودید در روز احد ثبات ورزیدم وقتی که شما گریخته بودید

غارجان فدای سید مختار کردم دراخال که شما ایا کردید وجواب سایل شعله کفتم درحینی که شما ازان جاهل
بودید وفهیداشتید ودر رساله حدایق الیقین فی فضایل امیرالمومنین صلوات الله علیه وآله اجمعین
آورده که ازجابر بن عبدالله روایتست که از رسول خدای پرسیدم که من اولی الامر الذین اقترن الله طاعتهم بطا
عته قال هم خلفائی یاجابر ولایة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابی طالب یعنی جابر بن عبدالله کوید که چون این آیت نازل
شد من ازحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله پرسیدم که یا رسول الله اولی الامر که خدای عزوجل طاعت
ایشانرا بطاعت مقرون ساخته است چه کسانند فرمود که جابر اولی الامر خلفای من اند که پیشوای خلقانند
بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است وعیسی بن یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن ابن یحیی از ابان
بن ابی عیاش از سلیم بن قیس الهلالی از علی ابن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که من از سید الانبیا
صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود شریکان من آنکسانند که خدا تعالی طاعت ایشانرا مقرون بطاعت خود
ساخته ... کرد تنزیل فرموده پس هرگاه درمیان شما تنازع وتشاجر واقع
شود باید که در ... رسول واولی الامر نمایید واز منطوق کلام ایشان بیرون نروید
وفرمان ... واحکام ... ایشان باشید پس چون این سخن از پیغمبر صلی الله علیه و
آله شنیدم پرسیدم که یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر که ایشان چه کسانند فرمود که یا علی انت اولهم ای
علی تو اول ایشانی ومقدم برایشانی وبعد از ایراد این دو حدیث فرموده اینک از اهل خلاف تفسیر اولی
الامر بامرای سرایا کرده اند همچو خالد بن ولید وامثال او ومنع کرده اند از تخصیص اولی الامر بمعصومان برایشان
لازم می آید که متابعت خالد بن ولید وامثال او در اقوال وافعال مطلقا واجب باشد زیرا که ظاهر
آیت مقتضی اطلاق واین لازم فاسد است زیرا که از طریق شیعه واهل سنت معلوم است که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله به بنی خذیمه فرستاد تا ایشانرا دعوت کند باسلام وبقتال ایشان امر
نمود خالد چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی که بایشان داشت خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه وآله
عرض کردند آنحضرت بسیار از ان حالت پریشان وغمگین شد پس برخاست وروی بقبله آورد ودستها
برداشت بتضرع وزاری این مناجات فرمود که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد یعنی خداوندا من بیزارم
از آنچه خالد بن ولید کرده است از قتل بنی خذیمه پس اگر تفسیر اولی الامر امرای صحیح باشد لازم آید
که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر متابعت عاصی امر است بعصیان تعالی الله عن ذلک چون از
بعد آیات صحیحه از طریقین معلوم شد که اولی الامر علی بن ابی طالب است پس ثابت شد که اولی الامر باشند
چون حکم اولی الامر ایمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین وعین حکم حق تعالی وحضرت رسالت

چرا ایشان تابان از حضرت مخصوص فاطمه از جانب حضرت عزت وحفظه وامنای شریعت او بجهت
بعد ازین امر نموده برانکه بخدا ورسول نزد منازعت ومشاجره اولی الامر نشده فرموده که فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دینیه فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس بازگردانید آنرا بخدا یعنی بکتاب او
وَالرَّسُولِ ورجوع کنید برسول او در زمان حیات وبسنت مطهره او که ماخوذ باشد از ایمه صادقین صلوات
الله علیهم بعد از وفات او وجهت تاکید این معنی فرماید که إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص بالله
تُؤْمِنُونَ میگروید بخدای بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز چرا ایمان بخدا وبقیامت مقتضی آنست که در
امر متنازع فیه بخدا ورسول رجوع نمایند ذَلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهترست شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا
ونیکوتر از روی عاقبت در آخرت زجاج کوید که معنی آنست که این احسن است از تاویل شما از تلقای نفس خود
بدون رد باصل که کتاب خداست وسنت سید انبیا صلوات الله علیه واله این اقوی است زیرا که لا محاله
رد بخدا ورسول او والکسانی که قایم مقام اویند از ایمه معصومین احسن از تاویل بغیر حجت ورد رجیع
آورده که نزد مجاهد وقتاده وسدی مراد بمرجوع الیه کتاب حق تعالی است وسنت مطهره پیغمبر صلی الله علیه
وآله وما میکوییم که مراد مراجعت بر ومرافعه بایمه که قایم مقام رسول اند صلی الله علیه واله بعد از وفات
چه این مثل مراجعت برسول صلی الله وآله در حین حیات او زیرا که ایمه معصومین صلوات الله علیهم
حافظان شریعت اویند وخلفای وی در امت پس جاری مجرای او باشند وبعضی باین آیت استدلال کرده اند
برآنکه اجماع امت حجت است ووجه استدلال آنست که حق تعالی بشرط تنازع رد بکتاب وسنت واجب کردانیده
واین دال برآنکه ما بعضهم با عدم رد واجب نباشد واین درصورتیست که قایل شویم بآنکه با اجماع امت است
وشبهه نیست در آنکه این استدلال کامی صحیح است که فرض کنیم که امت معصوم باشد که حافظ شریعت
باشد واگرنه صحیح نخواهد بود زیرا که نزد اکثر علما تعلیق حکم بشرط یا صفت دلالت نمیکند بر آنکه ما عدا
از خلاف این باشد پس چگونه اعتماد توان کرد بر آنکه امت جمع نمیشوند بر شیء مگر از کتاب یا سنت پس
چگونه توان گفت که هرگاه امت اجماع کنند بر شیء واجب نباشد رد بکتاب وسنت ثعلبی در تفسیر خود آورده
که نزاع میان یهودی ومنافق در محاکمه بنوعی بیکشید ومنافق بحکم حکومت کعب بن اشرف میل مینموده
عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون
آمدند منافق دست در دامن یهود زد که بحکم پیغمبر صلی الله علیه وآله راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم ودیگر باره
مرافعت میکنم پس بدر خانه عمر رفتند یهودی ماجرای دعوی وحکم پیغمبر صلی الله علیه وآله باز گفت عمر
از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهود میکوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال

است اما بدین حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبیم عمر گفت اینجا قرار کیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان
شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد شمشیر کشیده و او را هلاک کرد و گفت این جزای
کسیست که بحکم رسول خدای راضی نشود حق تعالی درباره ایشان این آیات نازل کردانید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
همزه برای تعجب است یعنی ای محمد از روی تعجب بنگر إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنانکه کمان می‌برند
أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان کرویده‌اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن را وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا
آنکه مرافعت میکنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کسی که بغایت طاغی و باغی است مراد کعب بن اشرف است و هر که
حکم بباطل کند درین حکم داخل است تسمیه او بدین نام بجهت فرط طغیان او است و یا بجهت تشبیه او بشیطان
در فرط طغیان یا ببیان آنکه تحاکم بوی تحاکم است بشیطان از حیثیت آنکه شیطان حامل اوست کما قال
وَقَدْ أُمِرُوا حال است از ضمیر یریدون یعنی اراده میکنند که تحاکم کنند بطاغوت و حال آنکه مامور
بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور بودند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه نکروند بحکم طاغوت
کما قال فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ
میخواهد شیطان دور شده از رحمت یا زجر کشیده از حضرت یعنی ابلیس آنکه کمراه کرداند ایشان را که
مایل طاغوت اند ضَلَالًا بَعِيدًا کمراهی که هرکز از ان درباره رجوع نتوانند نمود از حسن بصری نقل است
که مراد ازین آیت منافقان اند که بحکومت نزد بتان میرفتند و ضرب اقداح مینمودند که طاغوت
جبت و سدی گفته که طاغوت ابو برده کاهن است که منافقی را با یهودی حکومت افتاد یهودی گفت
نزدیک محمد میرویم منافق گفت نزدیک ابو برده رویم و امیرالمومنین علیه السلام فرموده که کل
حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکم که بغیر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوت
است پس این آیت تلاوت فرمود که یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت تا آخر بعد از ان فرمود بخدا سوگند
که بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه گردانید ایشان را شیطان بجهت آن ازین آیت نجات نیافتند الا
ما و شیعه ما و از امام محمد باقر و صادق صلوات الله علیهما روایت کرده اند که انه المعنی به من کل یحاکم بغیر
الحق یعنی مراد بطاغوت هر کسی است که محاکمه باو کنند و او بغیر حق حکم کند و بخلاف حق حکومت نماید و
این دلیل است بر بطلان قول مجبره چه نسبت اضلال بشیطان داد پس اگر ضلالت ایشان از خدای بود
نسبت بشیطان نمیشد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید إِلَى مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدای فرستاده است در کتب خود وَإِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر میکند صلی الله

علیه و آله رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ می‌بینی منافقان را يَصُدُّونَ عَنْكَ در حالتی که از روی عناد و اعراض
میکنند از تو اعراض کردنی از روی فرط عداوت صدودا مصدر است یا اسم مصدری که صد است و فرق
میان صدود و صد آنست که صدود غیر محسوس است و صد محسوس و یصدون در موضع حال است فَكَيْفَ
پس چه کونه باشند و چه کنند إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون رسیده بدیشان مُصِيبَةٌ عقوبت صدود
اعراض بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بآنچه ارتکاب نموده اند که ان تحاکم است
بطاغوت و گویند که مصیبت قتل عمر بود منافق را ثُمَّ جَاءُوكَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار
بگشایند بادیت قتل خود طلبند این عطفست بر اصابتهم و گویند بر یصدون و ما بینهما اعتراض است یعنی
بینی منافقان را که اعراض میکنند از حکم تو بعد از ان نزد تو آیند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ در حالتی که سوگند میخورند
مضمون سوگند اینکه إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم تو إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکویی و فضل و وجهی
حسن بخصوم لاحق میشود نه اسائت و بدی و بجهت احتشام تو و حفظ ادب از رفع صوت در مجلس عالی ما
تو ... پیش دیگری رفتیم و مرافعت را بغیر تو عرض کردیم وَتَوْفِيقًا و مگر تألیف و موافقت که بین الخصمین
پدید آید نه آنکه مراد مخالفت تو بوده باشد که بطلب فوت آمده باشند و گفته نه که ما اراده نکردیم تحاکم
بعمر مگر که عمر احسان نماید بصاحب ما و توفیق نماید میان او و میان خصم او أُولَئِكَ آن گروه منافقان
و سوگند خورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ آنکسانند که خدا میداند مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای
ایشان است از نفاق پس کتمان و حلف کاذب ایشان را از عقاب باز ندارد فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن
از قبول اعذار از ایشان و یا از عقاب ایشان بجهت مصلحت در استبقای ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده
ایشان را یعنی منع کن از ان نفاق و دروغ وَقُلْ لَهُمْ و بگوی مر ایشان را فِي أَنْفُسِهِمْ در باب نفسهای ناپاک
ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخنی رسنده یعنی اثر کننده در دلهای ایشان در کشاف گفته که جار و مجرور متعلق
بقول است یعنی سخنی که موثر باشد در قلوب ایشان بنا بر آن که غمناک کردند در آن توعد است و بقتل
و استیصال مراد آنست که بگوی با ایشان که اگر از نفاق توبه نکنید شما را بقتل رسانم و مستاصل سازم و یا متعلق
است به قل لهم یعنی بگو مر ایشان را در باب نفوس و قلوب ایشان که مطوی است بر نفاق گفتاری از روی
تاثیر تا رسیده از نفاق تایب شوند ضحاک گفته که معنی آنست که بر ملا ایشان را مواعظت فرمای و
در خلوت قول بلیغ ادا کن یعنی در باب نصیحت و تهدید مبالغه نمای چه نصیحت در سر انجع است
در امحاض ... و در انوار گفته که تعلیق ظرف تبلیغ فی انفسهم موثر افیها ضعیف است زیرا که معمول
صفت مقدم نمیشود بر موصوف و قول بلیغ در اصل قولیست که مدلول او مطابق مقصود بر باشد

حاصل که حق تعالی رسول خود را امر فرموده بتجافی از ذنوب اهل نفاق و نصح ایشان و مبالغه در آن بترغیب و ترهیب
و این مقتضای شفقت انبیاست و در قول لا الا سن دلالتست و مراد بمصیبت مذکور بود که در غزوهٔ بنی المصطلق
یاد رسیده که از غزوه مریسیع گویند چون سورهٔ المنافقین نازل گشت روی بخشوع و اعتذار آورده گفتند که
آنچه ما در حرب گفتیم جز احسان و توفیق نبود و تفصیل این در آن سوره مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
بعد از ذکر منافقان ملامت ایشان میکند برد قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان غرض حکمت میکند
در بعثت انبیا تا باوامر ایشان امتثال نمایند و میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده بجهة کاری
إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذْنِ اللَّهِ بسبب اذن خدای در طاعت رسول و امر او بآن گویا
حق تعالی باین کلام احتجاج فرموده بر آنکه هر شخصی که راضی نباشد بحکم و اگر چه اظهار اسلام کند لیکن بحسب
حقیقت کافر است و مستوجب قتل به ملخص معنی آنست که چون ارسال رسول بجهت که اطاعت او نمایند
بر کسی که اطاعت او ننماید و بحکم او راضی نباشد قبول رسالت او نکرده است و هر که چنین باشد کافر خواهد
بود و مستوجب قتل و در مجمع آورده که اذن بر سه معنی آمده است یکی بمعنی لطف کقوله تعالی ما کان لنفس ان
تؤمن الا باذن الله بر آنچه میکند که صلاح ایشان است و مع ذلک تارک آن اند و میگویند که وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این
منافقان إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ آنهنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو با آنکه بطاغوت جَاءُوكَ
بیامدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو از تحاکم بطاغوت نادم شدندی این خبر انست و اذ تعلق است بآن
فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش کردندی بخدای بتوبه و اخلاص وَاسْتَغْفَرَ و آمرزش خواستی لَهُمُ الرَّسُولُ
برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا
قبول کننده توبه گناهکاران رَّحِيمًا مهربان بر آمرزش طلبان و اگر وجد بمعنی صادق تفسیر کند بمعنی علم پس
کان ترا یا حالا خواهد بود و رحیما بدل آن یا حال از ضمیر که در توابا و عدول از خطاب بغیبت در قوله واستغفر لهم
الرسول بجهت تفخیم است بشان آنحضرت و تنبیه بر آنکه از حق تعالی رسول آنست که قبول اعتذار تایب نماید و اگر چه
جرم او عظیم باشد و شفاعت او نماید زیرا که منصب رسول شفاعتست در کبایر ذنوب امت و توبه منافق
گرویدن است بوحدانیت خدا و رسول او و موافقت بحضرت او امتثال حکم او و حسن بصری گوید که این آیت
در باره دوازده مرد منافق آمده که با یکدیگر نفاق اتفاق کردند حق تعالی رسول خود را از آن اخبار
فرموده رسول صلی الله علیه و آله بخوی ساخته و جبرئیل حاضر گردانید و فرمود از شما دوازده کس بنفاق
اتفاق کرده اند اگر بر خیزید و توبه کنید من برای شما شفاعت کنم هر چند رسول این کلام را اعاده میکرد هیچکس
از ایشان بر نخاست پس آنحضرت هر یک از آن دوازده نام و نسب مذکور ساخت و ایشان را در میان مردمان

رسوا گردانید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی این آیت فرستاد رسول فرمود که اگر اول بار طلب
غفران کردندی شما را بیامرزیدی و چون چنین نکردید اکنون شما را بنزدیک خدا و رسول راه نیست بیرون روید
یا ایشان را از مسجد بیرون کردندی و دیگر بار ایشان را بنزدیک خود راه ندادندی خبر است که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که چون رسول خدا را دفن کردیم سه روز از این صورت بر آمد اعرابی بر سر قبر رسول خدای
صلی الله علیه و آله میگریست و خاک بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی شنیدیم و گرویدیم
آنچه از جانب خدا با آمد بو ایچی فرا گرفتیم و حق تعالی در کتاب عزیز فرموده که انهم اذ ظلموا انفسهم آه
یا رسول الله بر خود ظلم کرده ایم آمده ایم تا برای من استغفار کنی از قبر او آواز بر آمد که قد غفر لك بیامرزیدیم ترا
گویند این کلمه و روایت دلالت است بر بطلان مذهب مجبره که دلیل است بر آنکه حق تعالی مرید آنست که قوم
انبیا او نمایند و گروهی اطاعت ایشان کنند و نیز دلالت میکند بر آنکه مرتکب کبیره واجبست که استغفار
کند حق تعالی فرموده لوجدوا الله توابا رحیما بر آن تعلیق فرموده و نیز دال است بر آنکه مجرد استغفار
کافی نیست با اصرار بر معصیت زیرا که با ایشان توبه نکردند که آن ندامتست بر ماضی و عزم بر عدم العاد
برای مستقبل رسول الله صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار نکرد و بعد از آن بیان میفرماید که
تحقیق ایمان منوط است بالتزام حکم رسول و رضا بآن و میگوید که فَلَا وَرَبِّكَ پس البته سوگند میخورم
بحق پروردگار تو که لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد بایمان حقیقی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که حکم سازند ترا
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ اختلاف افتد و مختلط شود میان ایشان و تو حکم کنی اصل شجر اختلافست و منه الشجر از تداخل
اغصان در انوار گفته که لام اول زایده است برای تاکید و معنی کلام فو ربك است کقوله فو ربك لنسألنهم
و این قبیل است لا در کریمه لئلا یعلم که از برای تاکید وجوب علم است و لا یؤمنون جواب قسم است و نفی
تواند بود که زیادتی لا بجهت نظام لا باشد در لا یؤمنون زیرا که استواء نفی اثبت در قسم ابلغ ارد از آن و
ذلك قوله فلا اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون انه لقول کریم در مجمع گفته که لا زیرا که رد کلام است که انو قیل
فلیس الامر کما تزعمون انهم آمنوا و هم یخالفون حکمك یعنی گویا حق تعالی فرموده که نیست حقیقت ایمان
چنانکه گمان می برند که با وجود مخالفت بحکم تو ایمان دارند و بعد از آن استیناف قسم فرموده که بخدا سوگند
که ایمان نیارند آنکه حکم سازند ترا در آنچه منازعت کنند با یکدیگر و بعضی مفسران این
آیت در شأن زبیر و خصم او ثعلبه بن حاطب نازل شده یا حاطب بن ابی بلتعه و صورت این حال
بر این وجه بود ایشان بحکومت نزد رسول آمدند در آب رودی که از آن ممر زراعات خود را آب دادندی
و زمین ثعلبه یا حاطب جرعه که ایشان بحکم سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت از روی

مصالحه فرمود که ای زبیر تو زرع خود را آب ده بهمسایه خود باز گذار خصم او را این معنی خوش نیامده گفت
کان کان لان عمتك قلت هذا این حکم برای آن کرد که زبیر پسر عم تست رسول صلی الله علیه وآله این بشنید رنگ
مبارك او متغیر شده زبیر را گفت که آنچه حق تست و چون استیفای حق کرده باشی آب را رها کن و این حکم شرعی
در کتب فقهیه مذکور است چون از نزد رسول برخاستند مقداد در اثنای راه بایشان رسید گفت
یا ابا بلتعه حکم کرا بود گفت قضی لابن عمته علی برای پسر عم خود حکم کرد یمنی و این سخن را انکار میکرد
دم کشید یهودی انجا حاضر شد چون این قول را از ابا بلتعه بشنید گفت عجبا بهن لا اله الا الله قاتلهم الله
عجب ازین جماعت که میکویند ما کواهی میدهیم که این مرد رسول خداست و با وجود او را متهم میدانند و حکمی
که میکند بخدا که بنی آدم سرایل ما در عهد موسی کناهی کردند و نزد موسی رفتند تا توبه کنند گفت توبه
شما آنست که یکدیکر را بکشید ایشان تیغ کشیدند و روی بیکدیکر نهادند تا هفتاد هزار مرد ایشان
کشته شدند پیغمبر خود را متهم نداشتند و بجهت این حق تعالی از ایشان راضی شد ثابت بن قیس بن
شماس گفت والله اگر رسول فرماید که خود را بکش هیچ توقف نکنم و حق تعالی شاهد است بر صدق قول
من و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند حق تعالی این آیت فرستاد که بخدا ایمان نیارند منافقان
تا آنکه در جمیع قضایا حکم سازند ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا
تنگی و کرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه حکم کرده باشی هرچند که مخالف طبع ایشان باشد و باین حکم کردن تو
تنگدل نشوند و باشکی از جهت آن انهار الطاری نشود چه شاکی در ضیق امر است وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند
و منقاد کردند نهادنی را تَسْلِيمًا فرمان برداری بظاهر و باطن بدون اعتراض و مخالفت از صادق
علیه السلام مرویست که لو ان قوما عبدوا الله واقاموا الصلوة واتوا الزکوة وصاموا رمضان و
حجوا البیت ثم قالوا لشیء صنعه رسول الله الا صنع خلاف ما صنع او وجدوا من ذلك حرجا في انفسهم لكانوا
مشرکین یعنی اگر جماعتی عبادت خدا کنند و نماز را بپای دارند و بدهند زکوة را و ماه رمضان را روزه
بدارند و حج بیت الله کنند و بعد از آن کویند که فلان کاری که رسول کرد نکردن آن بهتر بودی یا حرجی در
نفس خود یابند از آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله کرده باشد ایشان مشرك باشند پس این آیت نازل شد
و فرمود که فلا وربك لا یؤمنون الآیه وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه ما كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فرض کردانیدیم بر اینها که دعوی
ایمان میکنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند متعرض بهام
شوید ان مصدریه است و یا مفسره زیرا که کتبنا در معنی امر است یعنی اگر امر میکردیم بانکه خود را
بقتل آرید چنانکه بنی اسرائیل بقتل آمدند أَوِ اخْرُجُوا یا بیرون روید مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای

ومنزلها

و منزلهای خود چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند در حین استتابت از عبادت عجل مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه
فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان که خالص الایمان اند چون ثابت و عمار و ابن مسعود
رضی الله عنهم در انوار کفته که چون در آیت سابقه بیان فرموده که ایمان ایشان تمام نیست مکر که تسلیم
شوند حکم حق تعالی تسلیم است و درین آیت تنبیه نمود بر قصور اکثر ایشان و وهن اسلام ایشان و
ضمیر مفعول در ما فعلوه راجع بمکتوبست که کتبنا دال است بر آن و یا مصدریست که از فعل اقتلوا و اخرجوا
مفهوم میشود مرویست که چون حدیث ثابت و عمار و ابن مسعود بسمع اشرف حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله رسید فرمود که ان من امتی رجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی یعنی از امت من مردانی
اند که ایمان در دل ایشان از کوههای بیخ ثابت و محکم تر است وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان فَعَلُوا
کردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ از آنچه ایشان پند داده میشوند و تکلیف کرده میشوند بآن از متابعت
رسول و مطاوعت امر او از روی طوع و رغبت لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل
و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و سخت تر بودی از روی تصدیق و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آن موعوظ
بر اشد است برای تحصیل علم و یقین شده و کویند مراد تثبیت ثواب اعمال ایشانست در مجمع آورده که مراد
بر تثبیت بصیرتست در امر دین و تسمیه آن بر تثبیت بجهت آنست که بصیرت در امور دین ادعی است بتثبیت
بران و اقوی در اعتقاد حق و دوام بران آنکه با بصیرت نباشد و یا معنی آنست که قبول واعظ خدا و رسول در
امور دین و دنیا اشد است در تثبیت ایشان برحق و ثواب او منع از ضلال و ابعد از شبهات کما قال سبحانه
والذین اهتدوا زادهم هدی و یا معنی آنکه قبول وعظ موجب انتفاع است بحق و دوام آنچه متصل است
بثواب و آخرت که انتفاع ابدیست بخلاف انتفاع بباطل که سریع الزوال است و منتهی بعقوبت اخروی
و یا مرد که متعظ شود بمواعظ الهی استدعا بتثبیت ایمان خود کند کما روحینه کویند اللهم ثبتنا
علی دینك یعنی الطفنا ما نثبت معه علیه وَإِذًا و آنوقت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ
هر آینه بدهیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیك خود أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرك و ثوابی وافر که نعیم جنت است این کلام
جواب سوال مقدر است کانه قیل ما یکون لهم بعد التثبیت فقال واذن ولو تثبتوا لآتیناهم زیرا که اذن ادوات
جواب و جزاست موضع شده و ذکر من لدنا از برای تاکید است بآنکه هیچکس از غیر ما قادر نباشد بر اعطاء مثل آن اجر
عظیم و برای دلالت است بر اختصاص خیر و وصول اجر بثناب ممکن است که بید بعضی عباد باشد پس هرگاه که
از جانب حدیث باشد اشرف و ابلغ خواهد بود در عظم نعمت وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه نماییم ایشان را
راهی راست که بآن بجناب قدس رسند و ابواب غیب بر ایشان مفتوح شود کما قال علیه السلام من عمل بما

ولاتیناهم

عالمی ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته حق تعالی عطا فرماید باو علم آنچه ندانسته باشد لمحض
کلام آنست که ایشان را توفیق دهیم بثبات بر طریق مستقیم که آن هر آینه است بسالک مطلوب بر دنیوی و اخروی
و لزوم استقامت بر آنچه صراط المستقیم عبور عظیم رسند که کرده نوال مآمن آن نرسند و آورده اند که ثوبان رضی
الله عنه که مولای رسول خدای صلی الله علیه و آله بود روزی بجناب مستطاب نبوة مآب حاضر شد زار و ضعیف
شده و نزار و رنجیف گشته حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک انک توجع
تغییر کرده و روی شرح تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نظر کنم از زمان ارخستا
زندگانی من خرم حالا در اندیشه آنم که چون نیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و
بچه حیله برد ازم از مرگ غمی نیست از ان می ترسم اگر پر بود دیدار تو با زمانم روز رستخیز بحقیق آنکه اگر در آن جهان
از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت بروم آنجا مراتبه رفیع است چگونه رسم ترا و بعضی این شخص عبدالله
انصاری بود که صاحب ازان و مستجاب تر دیگر آنحضرت آمد گریان و نالان و بعد از استغفار موجب گریه گفت
یا رسول الله خوف آن دارم ~~یا رسول الله خوف آن دارم~~ که فردا چون تو در بهشت بدرجه بلند باشی من در
صف تعالی با امثال خویش نشسته از دیدار تو که اوت محروم مانم حق تعالی شکسته دلان فراق را بشیره وصال
شادمان ساخته آیت فرستاد که **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ** و هر که فرمان برد خدای را و امر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و رسول را
در احکام و حدود شرعی **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه مومنان فرمان بردار باشند در روز قیامت **مَعَ الَّذِينَ**
با آنکسانی که **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** انعام کرده است خدای بر ایشان **مِنَ النَّبِيِّينَ** از پیغمبران رسل و اولو العزم درین
داخلند **وَالصِّدِّيقِينَ** و راست گویان که پیشان نیز که تصدیق انبیا کرده اند **وَالشُّهَدَاءِ** و کشتگان راه
خدا مراد شهداء احد اند و نزد اکثر عام است شامل جمیع شهدا **وَالصَّالِحِينَ** و شایستگان در اعمال و احوال
و استقامت نمایندگان بصلاح و تقوی و اینها نیز بطریق اطلاق واقع اند و انوار گفته که من النبیین انبیا
بیان الذین است یا حال است از ان یا از ضمیر آن و حق تعالی ایشان را بچهار قسم منقسم گردانید بحسب منازل ایشان
در علم و عمل و حث سایر مردمان فرمود بر آنکه ایشان متاخر نشوند قسم اول انبیاء اند که تایید بکمال علم
و عمل متجاوز از حد کمال و متصاعد بدرجه تکمیل قسم دویم صدیقان نفوس ایشان یکبار متصاعد می نماید
براق نظر و بجو دلت و یکباری دیگر بمعارج تصفیه و ریاضات با منتهی میشود بارج عرفان و مطلع
میشود بر اشیا و اخبار می نماید از ان بران نحو که در نفس الامر است قسم سیوم شهدا اند که حرص بر طاعت
و جد در اظهار حق ایشان را منتهی ساخته بذل منهج خود در اعلای کلمه قسم چهارم صلحا اند که صرف اعمال
خود کرده اند در طاعات الهی و صرف اموال خود نموده در مرضیات او و حقیق آنکه بود که منعم علیهم کسانی باشند

که عارف اند بخدا و انبیا یا آنست که رسند که ان بدرجه عیان و با ایستادگان در مقام استدلال و برهان طایفه
اول یا آنست که با وجود عیان قرب تام دارند همچو کسی که چیزی را اندرون ببیند و ایشان صدیقان اند و
طایفه دویم یا آنست که عرفان ایشان ببراهین قاطع است و ایشان علما اند که راسخان اند در دین خدا و شهدا
اویند در زمین او و اینکه عرفان ایشان بامارات و اقناعات است که نفوس ایشان بآن مطمئن شده
و ایشان صالحان اند **وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا** این در معنی تعجب است و رفیقا منصوب بر تمیز است یا
حال و عدم جمع آن بجهت آنست که اطلاق آن بر واحد و جمع میکند مانند صدیق یعنی چه نیکو اند این جماعت
از روی همنشینی یا در حالتی که همنشینان باشند و میتواند بود که رفیق بمعنی واحد باشد و معنی اینکه هر یک
از ایشان نیکو رفیق اند در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست مراد بپیغمبران محمد مصطفی
است و از صدیقان علی مرتضی و بشهیدان حسن رضا و حسین شهید کربلا و از صالحان و اولاد حسین بن
علی از زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو بصیر
از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده آنحضرت مرا گفت یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه ای ابو محمد بدرستی
که حق تعالی شما را یاد کرده است در کتاب خود بر این آیت تلاوت نمود و فرمود قال النبی رسول الله و نحن الصدیقون
والشهداء و انتم الصالحون فتسموا بالصلاح کما سماکم الله تعالی یعنی مراد بنبیین رسول خداست صلی الله
علیه و آله و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان شما اید پس بصلاح آراسته و متسم گردید چنانکه
حق تعالی شما را بآن نام نهاده در خبر است که روزی ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه از رسول خدا صلی الله
و آله حدیثی روایت میکرد قومی با وی نی داشتند تکذیبا میکردند ابوذر دلتنگ شده نزد رسول
آمده شکایت مکذبان از امر و ضداشت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما اظلت الخضراء و لا اقلت
الغبراء صدق من ابی ذر آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی را راستگوتر از ابوذر باشد چون
این کلام میمنت انجام ادا فرمود نگاه کرد امیر المومنین صلوات الله علیه و آله را دید که متوجه آنحضرت است
فرمود که الا هذا الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم جز این مرد که روی بما دارد او صدیق
اکبر و فاروق اعظم است **ذَٰلِكَ** اجری که مر مطیعان راست از اجر عظیم و مزیت هدایت و مرافقت با منعم علیهم
و یا لطف و هدایت که موجب انعامیست که مستحق مرافقت با جماعت منعم علیهم و یا فضل علیهم و مزیت
مرتبه ایشان **الْفَضْلُ** که محض ابر و ذی کرامات است **مِنَ اللَّهِ** از جانب خداست و میتواند بود که فضل خبر
باشد و من الله حال و عامل در ان معنی اشاره یعنی آن مرافقت فضیلتیست عظیم در حالتی که از حق تعالی صادر شده
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای **عَلِيمًا** دانا از اهلیکه اطاعت و نماید با مقادیر فضل و استحقاق اهل آن یا علم

است بجمیع عصاة و منافقین و مخلصین و بکسی که صلاحیت مرافقت این جماعت دارد و کسی که صلح مرافقت
ایشان نیست و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر می‌نماید بمجاهده کافران و نیاهت بایقتال ایشان و میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را حذر و حذر چون ع
اثر و اثر است و مثل و مثل تسمیه و بآن جهت آنست که بسلاح از اعدا حذر میکنند و گویند که حذر بمعنی سلاح
است در دفع ضرر اعدا و قول اول از باقر علیه السلام منقولست طبرسی آورده که اصح است زیرا که اوفق
است بکلام عرب یعنی مستعد حرب شده اخذ سلاح کنید تا بآن از شر اعدا احتراز نموده بر ایشان مظفر و
منصور شوید فانفروا پس بیرون شوید بقتال ایشان ثبات در حالتی که جماعات متفرقه باشید هر
فرقه بجهتی بنابآنکه ثبات جمع ثبه است ماخوذ از ثبت علی فلان تثبیته اذا ذکرت متفرق محاسنه و ثبی
نیز بکسر و آن از محذوف اللام است حاصل که حق تعالی میفرماید که بجهاد توجه نمایید بسریه بعد از جماعت
بالخاء مختلفه او انفروا یا بیرون روید جمیعا در حالتی مجتمع باشید یعنی با لشکر مجموعی متوجه جهاد
آمده شوید و این تخییر بسبیل مصلحت است یعنی اگر طالع مصلحت باشید در افتراق و اجتماع و از امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایتست که مراد بثبات سرایات و بجمیع عسکر روایت متضمن حث است
بر استعداد جهاد و ایجاب نفوذ بجانب اهل کفر بر نهاد و بقصد جهاد و خطاب مذکور را جمیع اهل اسلام از مومن
مخلص و منافق بدلیل قوله وان منکم و بدرستی که بعضی از شما لمن لیبطئن هر آینه است که درنگ کند در
بیرون رفتن در بعر و تاخیر میکند در جهاد یعنی منافقان که آن ابن ابی و اصحاب وینه که در روز احد تخلف
ورزیدند لیبطئن ماخوذ است از بطا معنی بمعنی ابطاء و لازم است و با متعدی در معنی سطو اغیر هم جز این
ابی در واقعه احد همه را از آن باز میداشت از جهاد پس ماخوذ باشد از بطاء که منقولست از ابطاء چون
ثقل نقل و لازم او لیبطئن ابتدا است که اسم آن داخل شده بجهت فصل بجز ثانیه جواب قسم محذوفست و قسم
با جواب صله من است و عاید بآن ضمیر مستتر است در لیبطئن و تقدیر اینست و ان منکم لمن اقسم بالله
لیبطئن یعنی بدرستی که بعضی از شما کسیست که سوگند خورد بخدا که درنگ کند و تخلف نماید در بیرون
رفتن فان اصابتکم پس اگر برسید شما را ای مومنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن مبطی منافق
قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام فرموده بمن اذ لم اکن چه من نبودم معهم با مومنان شهیدا
حاضر شده در معرکه جهاد تا بآن قضیه مبتلا شوم ولئن اصابکم و اگر برسد شما را فضل من الله بهره
از روزی عظمتی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لیقولن هر آینه گوید آن متخلف از جهاد کان لم تکن
چنانچه گویا نبوده بینکم و بینه میان شما و میان او مودة دوستی یعنی خود را دور انداخته و معنی

۶۱

بروجه که گوید گویا هرگز شما را ندیده و صحبت شما نرسیده این جمله معترضه است میان نقل و مفعول بجهت
تنبیه بر ضعف عقیده ایشان و اشعار بآنکه این قول کسیست که هیچ مواصلتی نیست میان شما و تمنای او آن
مرافقت با شما بمجرد مال است و بموده بمعنی صداقت معنوی تاکید لیقولن تنبیه است بر فرط تحزن او
بفوت غنیمت از ونحال است از ضمیر لیقولن و یا داخل است در مقول یعنی میگوید مبطی آنکس را که
تثبیط او کرده از منافقان و ضعف مسلمانان از روی تضریب و حسد که گویا میان شما و محمد مودة
نبوده و و بجبر جمارا استغاثنکرده بخروج بجهاد تا فایز میشود بغنیمت یا لیتنی با کاشکی که من
کنت معهم بودمی در غزوه با مسلمانان فافوز پس فیروز می یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ
یعنی که از غنیمت نصیب وافر گرفتمی و گویند که کان لم یکن بینکم و بینه مودة متصل است بجمله اولی این
ضعیف است زیرا که جایز نیست فاصل اعلی جمله بجزئی که متعلق بآن جمله نباشد لفظا و معنی بر هر
تقدیر کان مخففه کان است و آن ضمیر شانست محذوفست و منادی در یا لیتنی محذوفست ای یا قوم یا لیتنی
میگوید و یا از سبیل اتساع اطلاق میکند برای تنبیه و نصب فافوز بجواب تمنیست حاصل معنی آیت
آنست که منافقان با شما همچو معامله کسی میکند که میان او و شما صد اتفاق و معرفتی نبوده باشد
جز حال التحیة میخواهد که با شما باشد و در حالتیکه متفرق از شما همچو حال اجانب و چون حق
تعالی ذکر منافق کرد و مومنان را از جهاد باز میداشتند و ایشان را دل شکسته میدادند و در عقب آن
ذکر مومنان کرد بخلاف آن قوم بودند و تحریص ایشان نمود بر جهاد که منافقان ایشان را از آن باز
میداشتند و فرمود که فلیقاتل پس باید قتال کنند فی سبیل الله در راه خدا با دشمنان دین الذین آنانکه
در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بالآخرة به سرای جاوید
و نعیم باقی و متاع فانی را داده اند و نعیم ابدی خریده پس بجهت ترغیب ایشان بجهاد و تکذیب منافقان که
میگفتند قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا میفرماید که ومن یقاتل و هر که کار زار کند فی سبیل الله
در راه خدای فیقتل پس هلاک کشته گردد و درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید بر دشمن مظفر گردد
پس نعود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت نگنجد تردید میان مغلوب
جهت که شهادتست و یا غالبیت [illegible] که مقصود تنبیه است بر آنکه مجاهد را سزاوار است که ثابت قدم باشد
در معرکه جهاد تا اعزاز نفس خود کند بشهادت یا اعزاز دین نماید بظفر و غلبه بالقتات قصد قتل نباشد قصد
او اعلاء حق و اعزاز دین باشد آنکه بجهت مبالغه در جهاد و فرط ترغیب مردمان بر سبیل تعجب میفرماید که
وما لکم و چیست شما را و خبر است یعنی چیست مر شما را و چه بوده یعنی ای اهل اسلام که بجد کامل بجهد تمام لا تقاتلون

فسوف نؤتیه

جهاد نمیکنید و بکارزار باشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه فرمان برداری خدای والمستضعفین و درباره
بیچارگان یعنی در استخلاص اسیران که در دست کفار گرفتار شده اند و صوف انها آنانیشان جماعتی بودند که در
مکه مسلمان شده ند و کسان ایشان از آمدن بمدینه منع میکردند در انوار گفته که جمله ضاله حالت ملاد از بعضی
ضلالست که ناشی میشود از طرفی والمستضعفین عطفاست بر اسم و فی سبیل المستضعفین و بانک عطف
باشند بر سبیل بحذف مضاف الیه وفی خلاص المستضعفین و میتواند بود که نصب آن بر اختصاص باشد
چه سبیل الله حامل جمیع ابواب خیرات و تخلیص ضعفه مسلمین از ایدی کفار اعظم و اخص آنست و قوله
من الرجال والنساء والولدان بیان مستضعفین است یعنی از بیچارگان مسلمانان که باسر کفار
گرفتار اند مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهل و امثال ایشان
و زنان چون ام شریک و غیرها و کودکان ایشان و ذکر ولدان جهت مبالغه است در حث و تنبیه بر تناهی
ظلم مشرکین بر وجهی که اذیت ایشان بصبیان رسیده و اشعار بانک اجابت دعوت ایشان در دفع
بلیه اسر بسبب مشارکت ولدان بود با ایشان در دعا یعنی آن همه یکدیگر شدند در استنزال رحمت
و استدفاع بلیه و گویند مراد بولدان عبید ند و اما آن جمع ولید است ابن عباس گوید که من و مادر من از
مستضعفان بودیم و همه از حق تعالی و همه از حق تعالی استدعا خلاص میکند از کفار چنانک حق تعالی فرماید
الذین یعنی مستضعفان آنکسانی بودند که بزبان تضرع یقولون میگفتند که ربنا اخرجنا ای پروردگار
کار ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین دیه یعنی مکه الظالم اهلها که ستمکارند از اهل آن بسبب شرک
ظلم و بغیات بر زکت کما قال ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا و بیافرین برای ما باشد من لدنک از نزدیک
خود ولیا کسی که دوست دار و متولی کار ما باشد واجعل لنا و دیگر تعیین فرما برای ما من لدنک از نزدیک
خویش نصیرا یاری و مددکاری که ترا یاری و برا اعدا ما دفع کند حق سبحانه دعاء ایشان مستجاب گردانیده و
بعضی را نجاح از اهل مکه میسر شد و برخی با کار بجا مانده بودند و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله بدیشان نادر روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات سرانجام فرموده و بعضی را حامی ایشان
تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه بوی داد و داد یار ضعفا و مددکار بیچارگان
بود و جمیع اهل کفره را ذلیل و خوار گردانید و بیانک ظالم صفت قریه است که مکرر است و تذکیر آن بجهت نظر
با اسند الیه است چه اسم فاعل و مفعول چون جاری شوند بر غیر من هو له مانند فعل اند یعنی تذکیر و تانیث
ایشان ما عمل فیه است بعد از آن در تشجیع مومنان و ترغیب ایشان در جهاد با کافران میفرماید که الذین
آمنوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدا یعنی

در حقیقتی که وسیله منزلت بثواب الهی والذین کفروا و آنکسانی که کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی
یقاتلون مقاتله میکنند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که باغی و طاغی است یعنی بفرمان برداری که موجب
رسیدن است بعقوبات پادشاهی و چون حال برین منوال است فقاتلوا اولیاء پس کارزار کنید ای دوستان خدا
الشیطان دوستان فرمان برداران شیطان را و از نکایت و مصادمه او مترسید ان کید الشیطان
بدرستی که حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا هست سست و بی قوت چه کید او بمومنان نسبت نکند
خدایگان کافران ضعیف و بی اعتبار بر کید او قوتی است بمجرد آن حجت و برهان پس اولیاء او اندیشه
مبرید که اعتماد ایشان بر کسی است که اضعف و اوهن شیء ذکر کان برای تاکید است تا دلالت کند بر آنک
ضعف کید شیطان لازم است در جمیع احوال و اوقات از ماضی و حال و استقبال نه آنک در بعضی
زمان دیگر زمان دیگر آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی و قدامه بن مظعون
جمحی و سعید بن ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از مهاجرت اذیت بسیار از کفار می یافتند شکایت این
حال بعرض سید کاینات صلی الله علیه و آله رسانیده و گفت یا رسول الله ما را دستوری ده که با اهل شرک
حرب کنیم آزار و ایذاء ایشان از حد گذشت رسول فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان صبر کنید تا وقت
جهاد در رسد و چون از مکه بمدینه مهاجرت کردند حق تعالی همه اهل اسلام را امر کرد بغزای بدر و بعضی از
انها که در مکه آرزوی کارزار میکردند چون دانستند که بغزای بدر مامور شده اند اظهار کراهت کردند و ضعف
و جبن ظاهر ساختند حق تعالی این آیت فرستاد که الم تر آیا نظر نکردی الی الذین گفته شد مر ایشان را که کفوا
قیل لهم بسوی آنکسانی
ایدیکم باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا فرمان الهی در رسد و اقیموا الصلوة و بپای دارید
نماز را با شرایط و ارکان و آتوا الزکوة و بدهید زکوة را بمستحقان فلما کتب پس آنگاه که
که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با کافران اذا فریق
منهم آنوقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند یخشون الناس میترسیدند از جنگ مشرکان
کخشیة الله
چنانک ترسیدن که از خدای باید ترسید او اشد خشیة بلک ترسی سخت تر از آن بر حسب فرض و از حسن روایت
کردند که خشیت ایشان محمول بر ضعف بشریت بوده نه بجهت کراهت امر خدا یعنی بالطبع از موت و فوت ترسیدند
در انوار گفته که اذا برای مفاجات است و جواب لما است و فریق مبتداست و منهم صفت آن و یخشون خبر آن
کخشیة الله از قبیل اضافت مصدر است بمفعول که در موقع مصدر واقع شده یا حال است از یخشون
و معنی آنک یخشون الناس مثل اهل خشیة الله منه قوله و اذا اشد خشیة عطف است بر آن اگر حال
باشد و اگر مصدر بوده باشد معطوف بر آن نمیتواند بود زیراک افعل تفضیل هرگاه مابعد آن منصوب

باشد ان جعل آن بخواهد بود بلك مخطوف است بر اسم الله او کخشیة الله او اشد خشیة منه علی الفرض
مکر کاهی که خشیت را بمعنی ذات خشیت تنزل نماید کقولهم جد جده و معنی اینکه یخشون الناس خشیة مثل خشیة
الله او خشیة اشد خشیة من خشیة الله در مجمع آورده که نزد بعضی او بمعنی واو است ای و اشد خشیة و
کویند که اینجا ابهام امر است بر مخاطب و وجوه مذکوره دران در اشد قسوة که در سورة البقرة است
سمت ذکر یافته وقالوا و کفتند آن گروه از روی خیانت و تزلزل و یا بر وجه اقتضاء طبیعت و یا از استفهام انکار
ربنا ای پروردگار ما لم کتبت چرا ای چه جز واجب کردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا
چرا ما را باز نکذاشتی ایمن و فارغ الی اجل قریب تا اجلی که نزدیک است بهمه کس و کاشفی در تفسیر خود
آورده که اگر این سوال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از سوی مومنان وقوع یافته
از روی خوف و بد دلی سخنی کفته باشند و باز توبه کرده و قول آنست که جمعی مومنان بعد از نزول
قتال منافقان شدند از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و واضح آنست که سوال محمول
بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار و محتمل است که این کلام را بر زبان جاری نساخته باشند
ولیکن چون در نفسهای ایشان بوده حق تعالی از آن حکایت کرده باشد قل بکوی محمد مر ایشان را که
در دل دنیا بسته اند متاع الدنیا آنچه بدان تمتع میکیرند از دنیا قلیل اندکست در جنب آخرة و سریع
الزوال است والاخرة و سرای آخرة خیر بهترست از دنیا و فانیه لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد از شرک
یا از همه منکرات ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی ثواب جهاد کم نخواهد کرد
فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرماست یا بمقدار چرک میان انکشت آن پس بوعده استیفاء ثواب
جهاد مستظهر باشند و از مرك که بضرورت وقوع خواهد یافت میندیشند که هیچ کردنی را از ان که
رهای میسر نیست و در رنج از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه اینما تکونوا هر جا که باشید شما
خواه در مدینه و خواه در مکه و خواه غیر آن یدرککم الموت دریابد شما را مرك ولو کنتم و اگر چه باشید
فی بروج مشیدة در قلعه و حصارهای محکم و بکچ بالا کردانیده شده بکچ و آجر یا قصرهای استوار
و مرتفع آراسته یا در قصور واقعه در سما یا در برج دوازده کانه ان علی اختلاف الا
قوال و اصل برج بیوتیست که در اطراف قصر باشد ماخوذ از برج المرأة اذا ظهرت حاصل سخن آنست
که بهر حال و بهر جای آدمی را از مرك چاره نیست و در این معنی کفته اند گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند
در کار تو چون سلسله در هم سازند هم عاقبت این حجره فانی سرا در دست اجل سرای ماتم سازند چون
چنین است پس به درجه شهادة رسیدن در معرکه جهاد بهتر از مردن است در فراش کما قال سید الشهداء

حسین بن علی علیهما السلام فی کربلا وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء فی الله بالسیف افضل
در انوار کفته که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود یهود و مادر سال سابقه نبود بر خمارهای بکلی
نهاد و یهود آن انتقال را نسبت بقدم آن حضرت میکردند هم چنانکه در حق موسی علیه السلام میکفتند
کما حکی وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی با آنکه منافقان چون عبد الله بن ابی و اصحاب او در روز احد تخلف
نمودند در حق شهدا کفتند که لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان آیت فرستاد
وان تصبهم واکر برسد یا اهل کتب و یا منافقان حسنة نیکوئی یعنی همه بسیار و ارزانی و یا ظفر بر
خصم چنانک در حرب بدر بوده یقولوا میکویند هذه این نیکوئی من عند الله از نزدیک خداست
وان تصبهم سیئة و اکر برسد ایشان دست تنکی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود
یقولوا هذه کویند این سختی من عندک از نزدیک تست که محمدی و بسبب آمدن تو باین صوب
و یا بجهت تدبیرات تو که در باب حرب صایب نبوده و صواب دانسته و واضح آنست که آیت شامل
جمیع منافقان نعم از خداست و همه نقم از تو قل بکوی محمد بجواب ایشان که کل همه قبض و بسط که از
و ارزانی و غنیمت و هزیمت من عند الله از نزدیک خداوندست و بحکم او و هیچکس را دران نیست
کردو مر آن محمدم دران دخلی نیست و هیچکدام از این در تحت قدرت من نیست پس بر سبیل تفریع و
انکار میفرماید که فمال پس چیست و چه حال است هؤلاء القوم این کروه منافق و یهود ان لا
یکادون یفقهون حدیثا که نزدیک نیستند که فهم کنند سخنی را که مشتمل است بر موعظت ایشان
که قرآن است چه اکر فهم آن میکردند و تدبر در معانی آن مینمودند میدانستند که الحمد حسنه و مصیبت
از خداست یا نیستند که سختی یابند چون بهایم که میشنوند و فهم نمیکنند و یا نیستند که فهم نمایند چه
از حوادث زمان را پس تفکر کنند در آن تا بدانند که باسط و قابض و مجازات ندهند پس ما اصابک
آنچه بتو میرسد آدمی من حسنة از غنیمت و فتح و خصب و فراخی فمن الله پس از فضل خداست
چه هیچ ایشان میکنند از اقسام طاعات بمکافی وجود نعمت او نیست پس چکونه مقتضی غیر آن باشد و لهذا
قال علیه السلام ما احد یدخل الجنة الا برحمة الله کفتند یا رسول الله دخول شما نیز برحمت خدا
است فرمود نعم داخل شدن من نیز برحمت خداست وما اصابک من سیئة و آنچه میرسد بتو از هزیمت
و قتل و یا قحطی و تنکی فمن نفسک پس از نفس تست زیراکه نفس تو سبب آن شده بجهت معاصی
مستجلب آنست کما قال ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و این منافات ندارد بکریمه قل کل من
عند الله زیراکه همه نعمت و نقمت از جانب اوست بر سبیل ایصال الا آنست که حسنه احسان است

وامتحان و سیه مجازات است والنعام کما روی عن عایشه ما من مسلم مصیبه وصب الا ضب حتی الشوکه
تشاکها حتی انقطاع شسع نعله الا بذنب وما یغفر الله اکثر گویند که ما اصابک من حسنة مقول قول منا
فقان است که از غایت لجاج میگفتند یعنی محمد صلی الله علیه وآله که آنچه بتو میرسد از فتح و نصرت از خداست
و آنچه بتو می رسد از هزیمت و قتل اصحاب از نفس تست و سوء تدبیر تو و قول اول اصح است پس معنی
مراد آنست که هر که نیکی که بتو میرسد ای آدمی از خداست و هر چه بتو میرسد از بدی از شامت معاصی تست
از نجهت بود که در روز بدر مظفر شدید بتوفیق و لطف الهی و در روز احد بسبب عدم ثبات بر جهاد
قرار نمودن انان از طاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله نکردن چرا که ثبات و ورزیدندی و شعب را رها
نکردندی از مصیبت با ایشان نمیرسید ابو العالیه گوید که مراد بحسنه و سیه طاعت و معصیت است
یعنی طاعت بتوفیق و امداد او و تمکین و الطاف اوست و معصیت بفعل بدتو بدون اعانت و اراده
او ابو القاسم بلخی گفته که مراد بسیه عقوبت است بر سبیل جزا بر معصیت و بر سبیل توسع بسیه مسمی
شده کقوله تعالی وجزاء سیه سیه مثلها و از ابو القاسم بلخی نقل است که هر مصیبتی که بمن رسد کفارة گناهی
است و عقوبت گناهان کبیره ماست و نقل از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایتست که ما من
خدش بعود ولا اختلاج عرق ولا عثرة قدم الا بذنب وما یعفو الله عنه اکثر و مجوز را دین ایت تسکی
نیست زیرا که ثانی مفصل اولی است که مجمل است و بعد از آن میفرماید که وارسلناک و فرستادیم ترا ای محمد
للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی و ایشانرا بطاعت ترغیب نمائی تا بجهت
آن مستوجب حسنه شوند و تحذیر ایشان نمائی تا از معصیت بسبب گرفتار نشوند این حال است
از برای تاکید چرا رسالت دلالت بر آن میکنند و میتواند بود که نصب آن بر مصدریت باشد وکفی بالله
و بسنده است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات و گویند که معنی آنست که خدای شاهد است
بر بندگان خود با آنچه میکنند از خیر و شر و بنابرین آیت متضمن ترغیب است در خیر و تحذیر از شر بعد از آن
ترغیب عباد مینماید در طاعت رسول بقوله من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع
الله پس بدرستی که فرمان برده است خدای را زیرا که در حقیقت مبلغ امر او سبحانه است مرویست که روزی
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که من احبنی فقد احب الله ومن اطاعنی فقد اطاع الله و
من عصانی فقد عصی الله منافقان گفتند که محمد عجب شرک میکند و از آن نهی مینماید مگر میخواهد
آنکه او را بخدای خود گیریم همچنانکه نصاری عیسی را بخدا گرفتند این آیت آمد که هر که اطاعت خدا کرده سوال کند اطاعت
ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس نفرستادیم ترا علیهم حفیظا بر ایشان که در حالتی

۶۲ نگهبان باشی اگر چه ایشان از ارتکاب معاصی محافظت کنی چه بر تو همین بلاغ است و بر ماست حساب و عقاب
این حال است از کاف ارسلناک و نزد بعضی علما این حکم بایت السیف منسوخ است در بحر الحقایق آورده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد
هر آینه خلیفه الله بود پس خلافت حق را حضرت را ثابت بوده در معامله که با خلق می بود کما قال وما رمیت
اذ رمیت و بیشک بوده خلیفه در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
و طاعت جنس خلیفه بمثابه و شبهه طاعت مستخلف است و درین آیت تسلیه پیغمبر صلی الله علیه وآله است
در اعراض مردمان از و دلالت بر تعظیم و توقیر آن حضرت چه طاعت او را طاعت خود دانسته و بعد از آن
از احوال که اظهار طاعت میکردند و اضمار خلاف آن خبر میدهد که ویقولون و میگویند منافقان در
حضور تو که امر ما طاعة فرمان برداریست و یا از فرمان بردن است پس طاعت یا خبر مبتدا محذوفست
و یا مبتدا خبر محذوفست ای امرنا طاعة و یا منا طاعة و اوادجل ها اسمیه بجهت آنست که اظهار دوام و استمرار طاعت
خود نماید فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت طائفة منهم شب کذرانند
طایفه از ایشان یعنی در شب با یکدیگر گویند غیر الذی تقول غیر از انکه روز با تو میگویند و غیر آنکه تو با
ایشان میگوئی لفظ تقول محتمل است که غایب مونث باشد و فاعلش ضمیری عاید بطایفه و یا مخاطب منه کر وبیت
یا از سمر ملخوذ است زیرا که تدبیر امور در شب می باشد و یا بیت الشعر بیت منبی زیرا که تدبیر انشاء شعر
بر کرده میشود والله یکتب و خدا بنویسد در صحایف اعمال ایشان یعنی ملایکه کرام الکاتبین را میفرماید تا
می نویسند ما یبیتون آنچه در شب تدبیر میکنند از مخالفت قول تو ایشانرا با آن مجازات نماید آنرا از ال می نماید
بتو در قرآن که کتب است و ترا با سرار ایشان اخبار می نماید چون چنین است فاعرض عنهم پس روی بگردان از
عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و یا ایشان بعنوان نفاق نام مبر بلکه
مر ایشان جاری نیست و با ایشان بعنوان نفاق نام مبر بلکه ستر ایشان نمائی تا آنکه امر اسلام استقراری پیدا کند
وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای در همه امور خصوصا در کار ایشان عرض که همه کار خود را با او گذار وکفی بالله
و بسنده است خدای وکیلا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات
متوکلان پس کفایت شر ایشان کند و برای تو از ایشان انتقام کشد پس بر سبیل تقریع و توبیخ میگوید که افلا
یتدبرون القرآن آیا تامل نمی نمایند این منافقان در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن با آثار اعجاز بر ایشان
ظاهر گردد که این کلام حق است و صادر از حق است نه دادیار شیء ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله
از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانکه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا فیه هر آینه یافتندی

اهل عقل و فهم دران اختلافا کثیرا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی رکاکت
بعضی دیگر و صعوبت بعضی و معارضه و سهولت بعضی دیگر دران مطابقت برخی از اخبار مستقبله آن
دون بعضی دیگر و موافقت بعضی احکام آن با عقل دون برخی دیگر زیراک بحسب استقرا و تتبع کلام
بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی در مجمع آورده که درین کلام چند قول است
اول آنک معنی آنست که هر اینه یافتندی درو اختلاف تناقض از جهت حق و باطل و این از قتاده مرویست
دوم اختلاف در اخبار و این قول زجاج است سیوم بر وجه بلاغت و عدم آن و این از ابی علی است چهارم
تناقض بسیار چه کلام بشر در حینی که بطول انجامید خالی از تناقض در معانی و اختلاف در لفظ هست
و اینهمه از قرآن منفی است کما قال لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و این قول ابن عباس است و بدانک
درین آیت دلالتست بر معانی کثیره یکی بطلان تقلید و صحت استدلال در اصول دین زیراک حق تعالی مردما
را بتدبیر و تفکر خوانده و حث ایشان نموده بران دوم فساد قول حشویه و غیرهم که میگویند قرآن مفهوم
المعنی نیست مگر بتفسیر رسول صلی الله علیه و آله زیرک ارحجان حث بندگان نموده بر تدبیر در ان تا آنرا
بدانند و صحت آن از ان شناسند سیوم اگر قرآن از مخلوق می بود نزد از جانب خدا بیرون کلام عباد بودی چهارم
آنک کلام متناقض از فعل حق تعالی نیست چه اگر آن از فعل او بودی پس آن از نزد او بودی نه از نزد غیر او و اختلاف
در کلام بر سه نوع است اختلاف تفاوت و اختلاف تلاوت و اختلاف تناقض اما اختلاف تناقض معلوم
السلب است اما اختلاف تفاوت در حسن و قبح و خطا و صواب و مانند آن از آنچه حکمت داعی آن
باشد و یا صارف از آن و این جنس اختلاف در قرآن یافت نمیشود مانند اختلاف تناقض و اما اختلاف
تلاوت آن چیزیست که ملایم باشد در حسن چون اختلاف وجوه قرآن اختلاف مقادیر آیات و سور و
اختلاف احکام در ناسخ و منسوخ و این در قرآن هست و همه آن حق است و صواب مرویست که هرگاه پیغمبر
صلی الله علیه و آله سریه بجانبی فرستادی منافقان خبر ظفر یا کسر ایشان از شنیده قبل از تحقق صدق و کذب
آن در میان مردمان افکندندی و افشاء آن نمودندی و این باعث ضرر و فساد شدی زیراک خبر نکوست
تهییج فتنه است در میان دشمنان و آمدن ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب کسل اتان و بیشانی
ایشان از جهت حق تعالی این صفت مذمت ایشان کرد و فرمود و اذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امر کار بعضی
خبری من الامن از آنچه موجب ایمن باشد چون ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بر مصالحت قومی او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت سریه از سرایای مسلمانان یا اجتماع
اعادی اذاعوا به افشا کنند آن چیز را قبل از ملاحظه صلاح در افشاء آن و تفحص در تحقق آن بل مرتبه آن

با آنک اذاعت متضمن مفسدت است و اگر باز گذارندی آن خبر را باشد الی الرسول بسوی صاحب پیغمبر تا اگر صلاح
داند خود اشعار کند و الی اولی الامر و با بسوی خداوندان امر منهم از اهل ایمان و چون اشراف اصحاب و
امرای سرایا لعلمه الذین هر آینه دانستندی آنرا آنانک یستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق میکنند
منهم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولی الامر یعنی از ایشان تحقیق خبر میکنند و استنباط اخراج نبطه است و آن
اول آبیست که در وقت حفر از چاه بیرون آید و ابو جعفر صلوات الله علیه و آله مرویست که هم الائمة المعصومین
یعنی مراد باولی الامر معصومین اند و این اصح است زیراک حق تعالی (ائمه معصومین) و نموده که در علم رجوع باولی الامر کنید دید
بجا است که آنکه بقول او علم حاصل شود که مصون باشد از شائبه کذب معصوم است چه کلام غیر معصوم
محتمل صدق و کذب است و نزد بعضی ضمیر منهم راجع است بمنافقان و جار و مجرور مبین اسم موصول
و قول اول اظهر و اصح است و لولا فضل الله و اگر نه فضل خدا بودی علیکم بر شما بارسال رسول و رحمته
و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و اله یا السلام و رحمت قرآن
است یا توفیق او اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی میکردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی شما
بعقل راجح و تدبیر صایب و مستلزم ترادف الطاف و امداد توفیق ربانی است از وسوسه شیطانی ایمن
مانده بود و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافته
چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و قس بن ساعده و بحیرای راهب و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان و شاید
بود که قلیلا صفت تابعا محذوف باشد یعنی مگر پیروی اندک و بر سبیل ندرت و گویند که مراد بقلت نفی آنست
یعنی همه پیروی شیطان میکردند صفت سر رشته کلام بجهاد با کفار لیام کشیده میفرماید که
فقاتل این متعلق است بقوله و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما
یعنی اگر اراده اجر عظیم داری پس کارزار کن فی سبیل الله در راه خدا و در طریق بر صلاح طاعت
او و نزول این آیات در وقتی بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در بدر صغری عزیمت خروج فرمود
و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره
بودند حضرت فرمود که اگر همه شما باشید که میروم پس بیرون رفت و با و هفتاد کس بیش نبودند
این آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند و از کارزار با کفار توبه و مقاتله کن لا تکلف تکلیف
کرده نشده در جهاد الا نفسک مگر بفعل نفس خود نه بفعل غیر خود زیراک که ضرری بتو نمیرسد
از تخلف دیگران از جهاد بلک وقوع ضرر بر تو بترک نفس تست امر جهاد را ضمن تخلف متخلفان
از جهاد بیشان است نه بر تو پس از مخالفت ایشان غمگین شود سبقت نمائی بجهاد اگر چه کسی مساعدت

توفیکند در آن چه حق تعالی ناصر ایشان است نه لشکر وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که
بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدا تعالی باز دارد و از نسل ایشان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا
شدت کافران آنها که کافر شدند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان اندازد لفظ عسی که بمعنی تطمیع است
از خدا لازم المطلوع است ولهذا این حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد
چنانچه در سوره آل عمران گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سختتر است در هیبت و صولت و نکایت
و شده از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سختتر در عقوبت و تعذیب ایشان بوجه فضاحت این تقریع و تهدید
است هر کس را که تابع پیغمبر نشده در رفتن بجهاد و گفته اند که کف بأس در حدیبیه بود حیث قال و هو الذی
کف ایدیهم عنکم و بعضی آیت مخصوص باهل ذمه که قبول جزیه کردند و گویند که این وعده هنوز بفعل
نیامده است و وقوع در زمان صاحب الامر خواهد بود صلواة الله علیه چه در آن زمان همه مذاهب
کفر و خلاف منعدم شوند و دین خدا بر همه ادیان ظاهر و غالب کرده کقوله لیظهره علی الدین کله
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ملاء الارض طاعم و عدلا کما ملئت جورا و ظلما مَنْ يَشْفَعْ هر که در خواهد
شَفَاعَةً حَسَنَةً در خواستن نیکو که حق بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع کرده
بجهت رضاء الهی و تقرب برحمت او يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت
از جمله آن دعا خوبست در حق مومنان کقوله علیه السلام من دعا لاخیه المسلم بظهر القلب استجیب
له و قال الملک له و لک مثل ذلک وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که در خواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً در خواستی بد که بآن حقی
از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و چیزی از کسی باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیب
از وبال آن و از جمله دعا بد است در حق مومن چه نتیجه آن بر او راجع میشود و از امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که مراد بکفل وزر است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیز
توانا و صاحب قدرت این ماخوذ است از اقات علی الشیء اذا اقتدر و یا گواه بر همه چیز و نگهبان که ماخوذ
از قوت که مقوی بدن و حافظ آنست پس اگر نیکوئی کند در حق نیکوئی خود کرده باشد و اگر بدی کند
جزاء آن بشما رسد و ان لیس للانسان الا ما سعی و در مجمع آورده که در که من یشفع شفاعة حسنة
آه چند قول است اول آنکه من یصلح بین اثنین یکن له اجر منها و من یشفع شفاعة سیئة ای یمشی با
النمیمة یکن له کفل ای اثم منها و این قول کلبی و ابن عباس است دوم آنکه مراد بشفاعت آنست که در حق
یکدیگر در امری که مشروع باشد یعنی مانع حدود الله نباشد یا غیر مشروع که مانع باشد و موید اینست
قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشفعوا تؤجروا و قال صلی الله علیه و آله من حالت شفاعته دون

حدود الله فقد ضاد الله فی ملکه و من اعان علی خصومة بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع و این قول مجاهد
و حسن است سیوم آنکه مراد بشفاعت حسنه دعاست برای مومنین و شفاعت سیئه دعا کردن بر
ایشان زیرا که یهود مثل این دعا میکردند حق تعالی این آیت بوعید ایشان فرمود این از ابی علی جبائی نقل
کرده اند چهارم مراد بشفاعت آنست که شخصی از مصاحب خود التماس نماید که با عدو او جهاد نماید چه او را
درین صورت نصیبی در عاجل هست که آن غنیمت و ظفر است در آجل ثواب منتظر و اگر در معصیت
شفیع او شده باشد او را نصیب مذمت باشد در عاجل و عقوبت در آجل و وجه اتصال این آیت بما
قبل آنست که هر که طلب چیزی کند برای غیر و آن چیز باشد که باو رسد مر طالب را نصیبی از آن خواهد بود
و حضرت رسالت طلب خیر نموده برای مسلمانان و ایشان را بجهاد دعوت فرمود در تحریص ایشان نموده
بر آن پس او را نصیبی از ثواب جهاد ایشان باشد و چون حق تعالی مومنان را امر فرموده بقتال مشرکان
در عقب آن امر نموده ایشان را بتحیت اسلام که متضمن مسالمه که ضد محاربت فرمود که فَإِذَا حُيِّيتُمْ
بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس تحیت گوینده خود را بِأَحْسَنَ مِنْهَا به نیکوتر از آن
تحیت مثلا اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب او بگوئید که علیک السلام و رحمة الله و اگر سلام
با رحمت کند شما در جواب آن و برکاته زیاده کنید چنانکه مرویست که مردی رسول را گفت السلام
علیک در جواب فرمودند که علیک السلام و رحمة الله مردی دیگر گفت که السلام علیک و برکاته
و دیگری گفت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که علیک السلام آن مرد گفت که چرا
نقص سلام من کردی و مضمون آیت فحیوا باحسن منها عمل نفرمودی فرمود که آنک لم یترک لی فضلا
فرددت مثله تو نگذاشتی برای من فضلی پس من رد آن نمودم بمثل کما قال عز و جل أَوْ رُدُّوهَا یا همه تحیة را
باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید که و علیک السلام این مقدار فرض است و انچه اول
گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلمان باشد جواب باحسن باید
گفت و اگر غیر مسلمان بود بر عدد باید گفت بلفظ علیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
حَسِيبًا هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد در کشف
العرفان آورده که اصل تحیت تحییت است نقل کسره یا کردند بما قبل و یا در یا ادغام کردند بتضعیف
عین متعدی شده و ذکر یاد تحیت بجهت آنست که مراد بآن مصدر نیست بلکه مراد نوعی از تحامل
است و تنوین در آن برای نوعیت است و اشتقاق آن از حیوة است زیرا که مسلم بقول سلام علیکم
مخاطب را دعا کرده بسلامتی از هر مکروهی و موت که از آن شه مکاره است پس هر تحیت دعا داخل باشد

و باید دانست که مراد به تحیتم حین سلام علیکم نیست بلکه آن شامل هر تحیتی ویرین و احسانی لست و موید ینست
روایت ماثوره از علی بن ابراهیم در تفسیر خود از صادق علیه السلام که ان المراد بتحیة فی الایة السلام وغیره
من البر و حسیب یا بمعنی حفیظ است بر هر شئ را یا بمعنی محاسب یحاسبکم علی التحیة وغیرها و چون این
مقرر شد بدانکه درین مقام چند مسئله است اول سلام از سنن موکده است در دادن از فرض است تحیت
شیعه ذکر کرده اند بر وجوبست لیکن کفائیست بجهت اصالت برائة و دیگر آنکه مقصود حصول مکافاتست
بر تحیه و این سلام واحد میشود و حاصل و حدیث نیز درین باب واقع شده و این در صورتیست که سلام
بر جماعتی کند اما اگر سلام بر یک کس کند جواب آن فرض عین است بر دو یم بر جمهور فقها و مفسرین متفق
اند بر آنکه مسلم چون گوید که السلام علیک و مسلم علیه گوید که سلام علیکم و رحمة الله جواب بر و احسن است
و اگر رحمة الله نگوید رد بمثل خواهد بود و چون گوید که سلام علیکم و رحمة الله و جواب ان سلام علیکم
و رحمة الله باشد رد بمثل است و اگر برکاته زیاده بر آن کند احسن خواهد بود و چون گوید که سلام علیکم و رحمة
الله و برکاته در جواب زیاده بر آن چیزی نخواهد بود سیوم از ابن عباس نقل است که المراد بقوله فحیوا باحسن منها
ای المسلمین و بقوله او ردوها لاهل الکتب لا یزاد علی قوله وغیرها و گفته که او ردوها للمسلمین ایضا و
اما الکتابی فیقال علیکم او وعلیکم لانهم ربما قالوا السام علیکم ای الموت چهارم چون سلام کننده بر مصلی و لی
جهت بر و رد بجهت اطلاق امر و شامل احوال صلواة وغیر آن از کلام آدمی نیست تا در تحت نهی داخل
شود زیرا که این صیغه در قرآن واقع شده اگر گویند که هر گاه قصد رد کند پس از قرآن بیرون رود گوییم
این ممنوع است زیرا که باعتبار لفظ و نظم از قرآن آنست و قصد رد مخرج آن نیست هم چنانکه قصد
دعا مخرج دعا نیست از قرآن در کریمه ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و شافعی گفته که مصلی
بلفظ سلام رد نکند بلکه باشاره یا بدست و یا بسر رد کرده لفظا و اشارة و دلیل ما ما تقدم است و روایات
اصحاب ما از ائمه هدی صلوات الله علیهم پنجم از علماء شافعیه و حنیفه گفته اند که وجوب رد ساقط
است اگر در حال خطبه باشد و قراءت قرآن یا قضاء حاجت و یا در حمام و این ممنوع است زیرا که اشتغال
بمندوب مسقط واجب نمیشود آری مکروه است نزد بعضی تسلیم بر مصلی زیرا که ما هست که در مشغول
میکرداند مصلی را از قیام بواجب یا بواز ترک واجب کاهی که رد نکند ششم سلام نباید کرد بر لاعب
نرد و شطرنج و مغنی و مسطح حمام بلهو و همچنین بر هر که مشغول باشد بمعصیتی و هم چنین است سلام بر
اجنبیه و اگر سلام بر کند رد واجب است واجب بر و قصد افشا هفتم تاسی به پیغمبر صلی الله علیه و آله هم
آنحضرت سلام بر صبیان میکرد هشتم هر جا که گفتیم که واجبست رد بر مصلی پس اگر خلال کند پس بعضی

از شیوخ معاصر ما آنست که ایمان باطل نمیشود و نزد بعضی دیگر موجب بطلان است و نزد جمعی آنست
که اگر لسان او مشغول باشد بشئ از قرآت یا ذکر در نماز رد دادن باطل است و الا فلا و این تفصیل بعید نیست
از صواب این در صورتیست که ساکت شود بسکوت طویل اما اگر سکوت او دراز شود از عادت خارج
شود نماز او باطل است نهم آیا جایز است بغیر سلام علیکم و بغیر علیکم السلام نزد بعضی جایز است زیرا که
آن دعاست و دعا جایز است بهر لفظی از الفاظ و نزد بعضی جایز نیست زیرا که از لفظ قرآن نیست پس از
کلام آدمی باشد فح جایز نباشد در نماز و ما میگوییم که الاسلم آن دعا باشد بلکه رد سلام است
و این از کجاست انتهی کلامه و در مجمع آورده که ابی امامه از مالک بن نبهان روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرموده که من قال السلام علیکم کتب له عشر حسنات و من قال السلام علیکم و رحمة الله کتب له عشرون
حسنة و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کتب له ثلثون حسنة هر که بگوید که السلام علیکم
ده حسنه برای او بنویسند و اگر بگوید که السلام علیکم و رحمة الله و بیست حسنه برای او بنویسند
و اگر بگوید که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی برای او بنویسند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است
که چون یکی از مسلمانان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام کردی و گفتی سلام علیک فرمودی و علیک
السلام و رحمة الله و برکاته و از آنحضرت مرویست که چون بنده مومن برادر خود را گوید سلام علیک
او را ده حسنه بنویسند و همچنین جواب دهنده را و از ابن نقل است که هر که بوده کسی سلام کند یا بر
کسی دو بار سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده که چون میان یکدیگر سلام کنند
و جواب دهند صد حسنه باشد نود و نه آنرا باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب گوید زیرا که ابتدا
او اختیار این خیر از اول شده آورده اند که زایر نزد عبد الله جعفر آمد و بر اصله و عطای نیکو داد و فایدها
دست از مکافات این کوتاه بود در اندیشه بود چکنم تا مکافات او شود روزی عبد الله در باغ میگذشت
این زایر روی از وی بگردانید عبد الله جعفر از ین تعجب نمود از پیش روی او در آمد و گفت یا فلان سلام
علیک او همچو جواب داد عبد الله گفت چرا روی بگردانیدی گفت از برای آنکه اول تو سلام کنی و مرا
جواب باید داد تا ثواب بسیار تر ترا باشد و اند کی مرا چه مرا قوت مکافات عطا تو نبود الا باین نوع از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایتست که افشوا السلام تسلموا سلام را افشا کنید تا سلامتی یابید و نیز
فرموده که السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و بعد از امر و نهی بندگان تعیین وحدانیت خود میکند و بیان
مثوبات عقوبات بقوله الله خدای مستحق عبادت لا اله الا هو هیچ معبودی نیست که سزای پرستش باشد مگر او و میتواند بود که الله مبتدا باشد و خبر او قوله لیجمعنکم و لا اله الا هو جمله معترضه

/

یعنی هر آینه جمع میکند شما را در قبور **الی یوم القیمة** تا روز رستخیز که برانگیزد و باحشر کند شما را از قبور
تا بعرصه قیامت حاضر سازد و یا الی بمعنی فی است یعنی جمع کند شما را در آن روز **لا ریب فیه**
هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمیع این حال است از یوم یا صفت مصدر محذوف ای جمعا لا ریب فیه
ومن اصدق و کیست صادق تر **من الله** از خدای تعالی یعنی نیست کسی از روی راستی گو **حدیثا** از روی
قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست حاصل که استفهام برای انکار نیست که احدی
اصدق از و سبحانه نباشد چه بطریق بجز او محال است زیراکه آن نقص است و خدای از نقص مبراست
آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغام از اسلام خویش
خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی
بنفاق ایشان حکم میکردند آیت آمد که **فما لکم** پس چیست شما را **فی المنافقین** در شأن منافقان ع
که متفرق شده اید **فئتین** بدو فرقه جمعی باشند که جمعی مهاجران ناخوش هوای مدینه را
بهانه ساخته از حضرت صلی الله علیه و آله اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون
رفته بمشرکان مکه پیوستند صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما
چرا دو گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و این قول از ابی جعفر علیه السلام رویست و گویند
که نزول این آیت در شأن متخلفان روز احد بود که گفته لا نعلم قتالا لاتبعناکم و آنها ابن ابی و اصحاب
و اتباع او بودند اصحاب در ایشان اختلاف کردند حق تعالی فرمود که چیست شما را که همه بر کفر ایشان
اتفاق نمیکنید و آنها را نمیکشید **والله ارکسهم** و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را بحکم
کفر که آن قتل و سبی است و دوزخ **بما کسبوا** بسبب آنچه عمل کردند که آن اعراض ایشان از مومنان است
و لاحق شدند بکافران اصل ارکس رد شی است مقلوبا **اتریدون ان تهدوا** ایا میخواهید که راه نمایید
من اضل الله آنرا که احکام لازم نموده و فرو گذاشته است خدای یعنی چونکه ایشان بسبب فرط عناد
و جحود ایشان انقیاد باحکام اسلام نمیکنند با وجود علم ایشان بحقیت آن خدای تعالی توفیق هدایت
از ایشان باز داشته و ایشان را بضلالت نام نهاده و یا گمراه یافته یا حکم بضلالت ایشان کرده
و یا از راه بهشت بگردانیده پس چگونه ایشان را راه راست بنمایید **ومن یضلل الله** و هر که را خدای خذ
لان نماید او را ببضلالت موسوم سازد یا گمراه یابد و یا حکم بضلالت او کند و یا از راه جنت بگرداند
بجهت توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود معرفت او بحقیت اسلام **فلن تجد له** پس نیابی مر او را
سبیلا راه بحق و طریق بهدایت پس از حال منافقان خبر میدهد که **ودوا** دوست میدارند آرزو کنان

68

ارزو تمنا میکنند **لو تکفرون** آنکه کافر شوید شما **کما کفروا** همچنانکه ایشان شده اند **فتکونون** تا باشید
مساوی یکدیگر در ضلالت این عطف است بر کفروا **فلا تتخذوا منهم** پس مگیرید از ایشان **اولیاء**
دوستان **حتی یهاجروا** تا وقتیکه ایمان آورده مهاجرت نمایند از بلده کفر به بلده اسلام **فی سبیل الله**
در راه راست رضای خدای یعنی هجرت ایشان خالی باشد از غرض اغراض دنیویه مراد آنست که تا ایمان
ایشان بهجرت که برای محض رضای الهی باشد متحقق نشود با ایشان دوستی مکنید فی سبیل الله یعنی ما
امر بسلوک است و در بعضی تفاسیر آمده که هجرت بر سه نوع است یکی هجرت مومنان با رسول صلی الله
علیه و آله از مکه بمدینه کقوله ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله دویم هجرت کافران و منافقان
از کفر و نفاق با ایمان چنانکه درین آیت سیوم هجرت مومنان از معاصی کما قال الله تعالی المهاجرین
هجر ما نهی الله **فان تولوا** پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت **فخذوهم** پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید
واقتلوهم و بکشید ایشان را **حیث وجدتموهم** هرجا یابید در حل و حرم همچو سایر کفره **ولا تتخذوا منهم**
و مگیرید از ایشان **ولیا** دوستداری **ولا نصیرا** و نه یاری و مددکاری یعنی بالکلیه از ایشان مجانبت
کنید و از ایشان ولایت نصرت مکنید **الا الذین یصلون** استثنا است از فخذوهم واقتلوهم یعنی ایشان را
بگیرید و بقتل آرید مگر آنان را که میپیوندند و پناه برند **الی قوم** بگروهی که واقع شده **بینکم وبینهم میثاق**
میان شما و ایشان پیمانی و آن خزیمه بودند یا بنی بکر که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان مقرر کرده بود
که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد **او جاؤکم** عطف است بر صله یعنی درآیند در حق
مگر آنانکه آمدند بشما **حصرت صدورهم** در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان این حال است باضمار
قد یا بیان جاؤکم یا صفت محذوف ای جاؤکم قوما حصرت صدورهم و حصر بمعنی ضیق و انقباض است
یعنی آمدند ایشان تنگدل و منقبض **ان یقاتلوکم** از آنکه کارزار کنند با شما و یا بجهت کراهت با شما مقاتله
نمایند **او یقاتلوا قومهم** یا کارزار کنند با قوم خود از کفار ایشان بنو مدلج بودند که بعد از واقعه احد
سراقة بن مالک المدلجی را بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند و چنین پیشنهاد کردند که ایشان با
پیغمبر و پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان مقاتله نکند با قریش نیز بر همین طریقه عهد کردند و از باقر
علیه السلام روایتست که مراد بنی اسلم اند که بلال بن عمر اسلمی را نزد رسول فرستادند و با یکدیگر معاهده
کردند که مقاتله نکنند و حمایت مشرکان ننمایند و نزد بعضی بنی اشجع اند که بمدینه آمدند و پیشوای
ایشان مسعود بن رخیل بود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را میزبانی کرد و سبب آمدن
از ایشان پرسید گفتند آمده ایم که با شما معاهده کنیم بر آنکه یکدیگر جنگ نکنیم رسول صلی الله علیه

وآمدن ایشان بجاء هدایت وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای و حکمت و مصلحت او اقتضای نمودی لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ
هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما تا با شما جنگ کردندی پس شما از دل بیرون بردی و صدور ایشان منبسط ساختی و قلوب
ایشان را تقوی دادی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما
فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند از شما این مرتدان این خلفا و معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار نکنند با شما
وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ
پس نساخت خدای و نداد لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان یعنی
شما را اذن نداد در اخذ و قتل ایشان و باتفاق این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد یا بنی عبد الدار که
بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ خواهند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه
باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که بخوانده إِلَى الْفِتْنَةِ
بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردانیده شوند در آن فتنه یا فتح رده فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ
پس اگر کناره نگیرند از قتال شما وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا نکنند بسوی شما و طلب امان را وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ
و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که دست یابید بر ایشان وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما شما را عَلَيْهِمْ
بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر
ایشان بود و تسمیه حجت بسلطان بجهت آنست که بآن بر خصم غالب میشوند و گویند مراد تسلط ظاهر
است که آن اذن بود در قتل ایشان از صادق علیه السلام مرویست که این آیت درباره عتبة بن حصین
فزاری نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان تا برسول آمد و موادعت نمود با آنحضرت بر آنکه
در بطن نخل اقامت نماید و آنحضرت بعرضی بجال او و وقوع او برساند و او منافق بود و رسول او را الا
حمق المطاع فی قومه نهاده بودند آورده اند که عیاش بن ربیعه که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب
خویش پنهان الله میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد گرفت ابوجهل
برادر الحارث که برادر عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک
مدینه او را بافسون و افسانه باز گردانیدند در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از
اسلام باز گردد گویند که چون عیاش اسلام آورد و رسول هجرت بمدینه کرد وی در مکه نتوانست بود
بیامد و با بعضی کوههای مدینه رفته جای بساخت و آنجا مقیم شد چون خبر اسلام و فرار او بمکه رسید

مادرش جزع و فزع نموده سوگند خورده که در زیر هیچ سقفی نرود و طعامی نخورد مگر بعد از رسیدن تا آنکه
ابوجهل و حارث بن هشام که برادران او بودند و برادران مادری عیاش او را نیا رند ایشان برخاسته و حارث
بن زید نیز با ایشان بود و تا بعیاش آمدند و گفتند مادرت سوگند خورده که طعام و شراب نخورد و در زیر سقف
نرود تا ترا نبیند و با سوگند خوردند که ضرری باو نرسانند بعهد ایشان اعتماد نموده از موضع خود بپایین
آمد و دست راست خود بر دست ایشان داد او را گرفته دست او بهم بستند و هر دو برادر صد تازیانه زدند
و با آنکه آورده نزد مادرش سوگند خورد که او را از بند ها نکشد تا کافر شود پس او را بهم بسته در آفتاب انداختند
و چون کار بر او سخت شد آنچه مرضی ایشان بود بگفت حارث بن زید نزد وی برو بگذشت و گفت ای عیاش اینهمه
محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از
او زوی طلبیدند دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و
و اگر باطل بود تو باطل بودی زود رغضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش
هجرت نموده تجدید اسلام کرده حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث از اسلام
او حاضر نبود و روزی حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنا بر سوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش
را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش براه صورت نادم
شده بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و خطا
امری واقع شده و منتظر حرام این آیات نازل شد که وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد و نیاید در حکم خدا ثابت نیست ع
که جایز باشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد مومنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا و
یا از صفت مومن نیست که مومن را بکشد و بنا برین استثنا متصل است و دیگری گفته که استثنا منقطع است
چه کلام تمام شده ان یقتل مومنا و بعد از آن فرموده که فان کان القتل خطا فحکمه کذا و خطا منصوب
بر آنکه صفت مفعول مطلق محذوفست ای الا قتلا خطا در آنکه مفعول له باشد یا حال هم چنانکه
زمخشری گفته زیرا که خطا نه قاتل نه سبب عالی نه سبب نه مفعول له باشد و خطا آنست که غالب احوال
نفوس و روح مصاحب آن نباشد و مقصود بآن فعل محظور نباشد و چون بعد مسلم در صفت کفار
با اهل اسلام او بآنکه فعل غیر مکان باشد وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مومنی را فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ازروی خط
مُؤْمِنَةٍ پس بر واست آزاد کردن بنده کردنده یعنی محکوم بایمان و اگر چه صغیر باشد و تحریر بمعنی اعتاق
است و حر و عتیق بمعنی کریم است زیرا که کرم در احرار است همچنانکه لوم در عبید و عتاق الطیر کرایمها
و حر ار چه اکرم موضع منه و رقبه عبارتست از نسمه همچنانکه تعبیر از و برأس میکنند کقولهم فلان یملک

فلان کنا راسا من الدقیق ودیة مسلمة ونیز واجب است دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بوارث مقتول که قسمت
کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر وقتی که تصدق کنند بقاتل و دیت را از وی عفو
نمایند تسمیه تصدق بجهت بر عفو و تنبیه بر فضل آن در حدیث آمده که کل معروف صدقة و جمله و
جمله استثنائیه در موضع حال است از قاتل یا اهل یا طرف و متعلق بعلیه مقدر است در قوله فتحریر
رقبة ای فعلیه تحریر رقبة مسلمة ای یجب الدیة علیه او یسلمها الی اهلها الا حال تصدقهم علیه او بمعنی فان کان
پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمنان شما اند یعنی از کفار وهو مؤمن و او مؤمن باشد
فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل اوست آزاد کردن بندهٔ گروندهٔ مؤمن اما دیت با اهل نشاید زیرا که
میان کافر و مؤمن وارث نیست وان کان من قوم و اگر باشد مقتول از قومی که بینکم وبینهم میثاق
میان شما و ایشان عهد و پیمان است یعنی اهل ذمه پس این حکم مسلم است در وجوب کفارة و دیت
کما قال فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیت ادا کرده شده الی اهله با اهل او وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن
بندهٔ مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بندهٔ مؤمن و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین
متتابعین پس روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة منصوب بعلیه است و تقدیر آنکه
شرع ذلک توبة من تاب الله علیه اذا قبل توبته یعنی حق تعالی این حکم را وضع فرمود در میان بندگان
بجهت قبول شدن توبه بندهٔ قاتل من الله از خدای یعنی تا توبه او را قبول کند منصوب است بمصدریت
و تاب علیکم توبة یعنی پذیرفت توبه قاتل را بحکم مذکور و تمیز قضیه یا تمیز است و یا حال بحذف
مضاف ای فعلیه صیام شهرین ذا توبة یعنی پیوست روزه داشتن دو ماه در حالتی که آن دو ماه
خداوند توبه است و جار و مجرور صفت توبه است یعنی قبول توبه کار از جانب خدای است وکان
الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت و کفارت یا صواب
کار در هر چیز میکند در کنز آورده که آیت مذکوره مشتمل است بر چند حکم یکی آنکه بر قاتل بخطا
کفارة واجبست که آن تحریر رقبه است و خلاف در اشتراط ایمان آن نیست و این واجبست در مال
قاتل بالاتفاق و حکم درین آنست که چون که قاتل اخراج مقتول نموده از قید حیات پس لازم او اخراج
نفس انسانی از قید عبودیت چرا که در آن در حکم احیاست زیرا که عبد مانند میت است در آنکه او را
فی نفسه حکمی نیست و از جمیع تصرفات ممنوع است دوم تسلیم دیت با اهل مقتول یعنی بعصبه او و مراد
بایشان کسانی اند که وارث مال اند الا الاخوة والاخوات از قبل ام بجهت روایات منطابقه و نزد بعضی اخوات
از قبل اب نیز مستثنی اند و گویند که وارث آن دیت وارث مال است بجهت عموم آیت ارث و او بمنع

قرابت تام است مطلقا خواه اخوت و خواه غیر ایشان بدانکه این دیت لازم جانی در مال او بلکه لازم
عاقله اوست که اب است و اولاد او و هر که منتسب بابوین باشد یا باب خاصه از ذکور ترام و منتسب
بام و امام تقسیم آن میکند میان ایشان بحسب مصلحت خود الاقرب فالاقرب پس اگر اقارب قاصر
باشند و دیت واسع مولی نعمت در ایشان داخل میشوند و بعد از آن ضامن جریره و بعد از آن امام پس
ترتیب ارث و دیت در اقسام ثلثه یا هزار مثقال است از ذهب مسکوک یا ده هزار درهم یا هزار
گوسفند یا دویست حله از برود هر حله دو ثوب یا دویست گاو یا صد شتر لیکن در مواقع واقع
میشود اول آنکه در عمد استیدال دیت کند در یکسال و در شبه عمد در دو سال و در خطا محض به
سال دویم اسنان ابل در عمد از سال یعنی کبار ابل و در شبه عمد سی بنت لبون و سی آنست ان حقایق و
سی و چهار ثنیه طروقة الفحل و در خطا بیست بنت مخاض و بیست آنست از اسنان لبون و سی حقه
و سی آنست از بنات لبون قوله الا ان یصدقوا یعنی هر گاه ورثه او ابراء ذمه قاتل کنند بری الذمه شود
و بدانکه حکم دیت حکم اموال میت در ویست از آن قضاء دیون او کنند و انفاذ وصایای او نمایند
از آن هر کسی که باشد اما در دیت عمد واجب نیست بر وی شرکه اخذ دیت از ترکه خواهد بود و بیان
نبوی تبلیغ اما دیگر حال است بین احکام مذکوره سیوم آنکه در مقتول مؤمن بخطا هر گاه که از قوم معاهد
باشد خواه که اهل کتب باشند یا کفاری که ایشان را عهدی باشد بعضی گفته اند که ظاهرت الا آنست
که دیت او لازم است بجهت عهد یا قوم او پس دیت او قدر ما بین تقدیر هشتصد درهم است و اجماع اصحاب
که بین است و فقها عامه اختلاف کرده اند نزد ابو حنیفه دیت مسلم است بجهت ظاهر آیت و اطلاق
لفظ دیت و نزد بعضی دیگر نصف دیت است و شافعی گفته که ثلث دیت است و نزد جماعتی دیگر چهار
هزار درهم و خلافی نزد ایشان نیست در آنکه دیت مجوسی هشتصد درهم است و گویند که این قسم
مقتول مؤمن است و این قول مرویست در اخبار ما و موید آنست وجوب کفارت بقتل زیرا که در
قتل کافر کفاره نیست و نیز سیاق آیت دلالت میکند بر آن بجهت عطف آن بر قوله وهو مؤمن که در
جمله متقدم است لیکن دیت را انجا بوارث مسلمین باید داد خاصه و ترجیح ظاهر آیت مخصوص
خواهد بود بمسلمین زیرا که کافر میراث از مسلم نمی برد لقوله صلی الله علیه وآله لا توارث بین
اهل ملتین چهارم قوله فمن لم یجد اشارتست بآنکه کفارت انجا مرتب است بجهت آنکه از اتیان فاک موجب
تعقیب است دوم آنکه مراد بعدم وجدان آنست که مالک رقبه نباشد و قادر بر ثمن نباشد که فاضل از قوت
یک روزه و دست ثوب و دار مسکن باشد و همچنین در حکم وجدان است اگر مریض باشد که منتقر علیه است

باشد و یا از اهل اخدام باشد و اگر چه مریض نباشد یا احتیاج او بخدمت مالکی که عادت او جاری شده باشد
بخدمت نفس خود واجب نیست بر وی که اعتاق عبد بخدمت کند الا با مرض مراد بتتابع شهرین آنست که یکماه و روز
دارد از ماه ثانی بقصد یا بآن ضم نماید اگر چه یکروز متقسط باشد زیرا که تتابع صفت شهرین است و اگر ایام
شهر و ماه اول بجهت عذری نباشد نزد زوال آن و تردد بعضی عدم وجدان راجع است بعدم وجدان
دیت و نزد بعضی دیگر بمانند یا عدم قدرت بر صوم اشتغال نماید با طعام شصت مسکین و نیز بدانکه
کفارت واجب فوری نیست اما اولی زیرا که آن ساتر توبه واجبه است که علی الفور است و اما ثانیا بجهت
ذکر فاء عقیب قوله سابقه آنست که چون حق تعالی در آیت سابقه امر نمود بقتال کفار در عقب آن منع
قتل کسانی نمود که میان ایشان و مسلمانان عهدی بوده باشد و نیز منع قتل مطلق مومن فهو دوم بعد از آن
بیان خطاییان قتل عمد فرموده که **وَمَنْ يَقْتُلْ** و هر که بکشد **مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا** مومنی را بعمد و قصد حلال
داند کشتن او را **فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ** پس پاداش او دوزخ است **خَالِدًا فِيهَا** در حالتی که جاوید باشد
در آن **وَغَضِبَ اللَّهُ** و خشم گرفته خدای بر او **وَلَعَنَهُ** و رانده او را و دور ساخته از رحمت خویش
وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او **عَذَابًا عَظِيمًا** عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ و سبب
نزول این آیت آنست که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت
آمده صلی الله علیه و آله صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او بر داعیان بنی النجار
فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس بسپارید و الا دیت او را بموجب شریعت ادا
کنید بنی النجار چون از این حکم آگاه شدند گفتند سمعا و طاعة ما را علم بقاتل او نیست لیکن دیت او را ادا
کنیم صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک بمدینه رسیدند وسوسه شیطان
مقیس را بر آن داشت که مردمان ترا عیب خواهند کرد بر اخذ دیت و راضی شدن تو بآن قاتل برادر را
بکشتن رای آنست که زهیر را بکشی تا برابر خون برادرت باشد و بعضی را بنفس کشته باشی و بعد از آن شتر
آن را برانی و بمکه بازگردی پس در وقتی که زهیر غافل بود سنگی بر فرق او زد و بکشت و بر شتری نشست
و باقی شتر را براند و روی بمکه نهاده مرتد شد چون این خبر برسول صلی الله علیه و آله رسید فرمود
لا اومنه فی حل و لا حرم من او را امان نکرده ام نه در حل و نه در حرم پس روز فتح مکه کشته شد و بجهنم
پیوست حق تعالی این آیت در باره او نازل ساخت و در کشاف آورده که حق تعالی در این آیت تعظیم شان قتل
مومن نموده و مبالغه کرده در توعد و وعید تا حدی که ذکر پنج توعد فرموده که هر یکی کافی پنج توعد فرموده
که هر یکی از آن کافیست در تعظیم جرم و در این مقام چند مسئله است یکی آنکه اختلاف است در قتل عمد که

٢١

آن کدام است ابو حنیفه با اصحاب خود گفته که عمد آنست که بغیر است و این احد قولین شافعی است و بقول دیگر
موافق اصحاب ما است در اینکه هر که قصد قتل غیر خود کند بانچه مثل آن قاتل باشد غالبا خواه بحدید یا
شیء باختناق یا بسم یا احراق یا تغریق یا ضرب بعصا یا بحجر و غیر ذلک او عمد است همچنین هر که قصد قتل کسی
کند بچیزی که غالبا قاتل است باشد و بآن کشته شود اتفاقا وی قاتل آنست عمدا علی الاصح اما آنچه بآن قصد
قتل و غیر آن نکرده باشد اصلا پس آن قتل واقع شود و قتل خطا است و آنچه بآن قتل نکرده باشد
بلکه تادیب کرده باشد یا غیر آن و بسبب آن موت طاری شود ای شبه عمد است و لازم اول قصاص است
و لازم ثانی عاقله و لازم ثالث دیت در مال جانی خاصه و همچنین دیت عمدا اگر معفو عنها باشد چه آن
نیز بر جانی است و اگر عامد بگریزد یا بمیرد و در این مدت قدرت بر وی نداشته باشند دیت لازم او است در
در ترکه او علی الاصح لقوله صلی الله علیه و آله لا یبطل دم امرء مسلم دوم در علم کلام ثابت است
بطلان احباط و نیز در آن ثابت گشته که عقاب عصاة مومنین غیر دایمی است ظاهر آیت منافی
است بچند وجه از این جواب داده اند یکی روایت ماثوره از صادق علیه السلام که ان قتله علی دینه
و علی ایمانه یعنی معنی آیت آنست که قاتل مقتول را کشته باشد بر دین و ایمان او و هیچ شکی نیست
که این کفر است از قاتل و موجب تخلید او دوم آنکه این مخصوص بغیر تائب و این جواب در نهایت رکاکت
زیرا که این محل تفضل است چه توبه اصلا عقاب نیست سیوم باستحلال مرتکب قتل مومنا شده باشد
و این قول عکرمه است و موید اینست سبب نزول که آن مذکور شد چه مقیس از این مرتد شده بمکه مرا
جعت نمود چهارم آنکه مراد بتخلید مکث طویل است تا جمع بین الدلیلین باشد سیوم از مسائل مذکوره
آنکه قایل بعدم خلاص است و کفارت جامعه خصال ثلثه که از تحریر رقبه است و صیام شهرین
متتابعین و طعام شصت مسکین را انقیاد او بر ولی و ورثه او را بکشند و یا راضی بدیت شوند و
یا او را عفو کنند انتهی کلامه و بدانکه جماعتی قایل اند بر آنکه قاتل عمدا را توبه نباشد قول ایشان
خارج است از اجماع و اخباری که در این باب ایراد کرده اند از اخبار آحاد است و غیر مقبول و دلیل
بر آنکه قاتل مومن از حکم اسلام بیرون نمیرود و در دوزخ مخلد نمی بود و موید است مانند آیت
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی است چه حق تعالی در این آیت قاتل عمدا را مومن خوانده
زیرا که خطاب باهل ایمان است دوم آنکه قاتل را برادر مومن خوانده حیث قال فمن عفی له من اخیه
شیء و نیز قوله ذلک تخفیف من ربکم و رحمة دال است بر ایمان قاتل زیرا که این خطاب بمومنان را باشد و بعد از آن
فرموده که فمن اعتدی بعد ذلک آه ذکر تخلید نا یه نکرده عظیم مستلزم دوام نیست و مثال

قصاص نیز هست کقوله تعالی فاقتلوهم بعذبهم الله بایدیکم بوده که عذاب او همین باشد در آخرة فان باشد ونیز
خلود دلالت بر دوام نمیکند زیراکه خلود در اصل لغت بمعنی مکث طویل است نه دوام ونیز در روایت آمده که
رسول صلی الله علیه وآله خطبه بعث نمود ان مکلفان را از شرك بیاموزند چون بیاموختند تو بنده و آنچه شرایط
اسلام است از اجتناب کبایر می‌آرند وبعد از آن فرمود که من فعل ذلك فاقیم الحد علیه فهو کفارة که هر
کس علیه فامره الی الله عز وجل ان شاء عذبه وان شاء غفر له واکر قاتل کافر بودی این حدیث بی وجه بودی ودیکر
فرمود که من اصل الاسلام الکف عمن قال لا اله الا الله نکفره بذنب از اصل اسلام نیست که از قایل لا اله الا الله
رفع اذیت کنی وضرورت بدون وجه شرعی باو نرسانی وبکناهی که کرده باشد نکفیرش ننمائی ونیز دانسته شد
که آیات مذکوره در حق شخص معین نازل شده که مرتد کشت وخلود او در دوزخ موجب خلود مومن قاتل
نیست دیکر آنکه آیت قاتل تخصیص است چنانکه ومن قتل مومنا متعمدا الا یا الله مستحلا لقتله وغیر آن بر
طریقی که گذشت وعاصم از ابن عباس روایت کرده که گفت جزاؤه جهنم ان شاء عذبه وان شاء غفر له پس مانع
وجوه مذکوره اهل وعید را نرسد که استمساك نماید باین آیت بر آنکه اهل کبایر در دوزخ اند مخلد ومروی
خواهند بود آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله سریه بقومی فرستاد ایشان همین مرداس ملك سلمی
بود که نام او بکر نجشه چون ترسید امد ندانندیشه که مباد الشکر بغیر باشد با مال متاع وغنیم خود بکوهی
متحصن شد همین سریر تکبیر گویان در رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده دانسته که لشکر اسلام
است او نیز تکبیر گفت در مومنان سلام کرده زبان بکفت لا اله الا الله محمد رسول الله کشاده از کوه زیر آمد
اسامة بن زید فی الحال بر وتاخت وبضرب شمشیر شرش را بینداخت وهرچه داشت غارت کرده کوسفندان
او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده فرمود که ای اسامه کسی را کشتی که این کلمه تکبیر نموده و
بیکانکی معترف با اسلام بر آن علی نام شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرد از بیم شمشیر ما بود حضرت
فرمود که هلا شققت عن قلبه آیا دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ واین آیت نازل شد که
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای
یعنی بجهاد قومی روید فتبینوا پس طلب بیان امر ایشان کنید ونیک بپرسید وبآهستگی واحتیاط قتل
نفس نمائید وتعجیل ننمائید تا سببا کرسلانی بکمان آنکه کافر است کشته شود ولا تقولوا مگوئید
لمن القی الیکم السلام مر کسی را که القا کند سلام را یعنی تحیت اسلام گوید لست مؤمنا تو نیستی مومن
ویعنا بیان سازی این کلمه میگوئی تبتغون حالست از ضمیر تقولوا شما باآنکه طلب متاع دنیا حاصل اینست
است بعجلت وترك تثبت یعنی میگوئید سلام کننده که تو ایمان نداری که طلب کنید عرض الحیوة الدنیا

مال فانی دنیا را مراد غنیمت ویم مراد او است وتسمیه مال دنیا بعرض بجهت عدم بقا آنست تشبیها له با
لعرض الذی هو خلاف الجوهر واکر شما طلب غنیمت کنید فعند الله پس نزدیك خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است
که بدست شما خواهد داد تا بی‌نیاز شوید از این مثل از قتل مسلمانان برای مال همچنین بودید شما کذلك کنتم
من قبل پیش از این یعنی اول که باسلام درآمدید توسل بکلمه شهادة نمودید بدون آنکه مواطات قلوب
شما بالسنه شما معلوم باشد وبجهت آن عاصم جون مال خود شدید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای
بر شما باستقامت در دین اسلام ورسوخ در ایمان فتبینوا پس نیك معلوم کنید ومبین سازید مهم
در قتل مردم تعجیل مکنید از روی که آن چه و بال زنده کشتن مسلمان در کافر زنده خیلی کمتر است
تکرار این کل بجهت تاکید تعظیم این است وترغیب حکم مذکور بر آن ان الله کان بدرستی که خدا
تعالی است بما تعملون بآنچه میکنید شما خبیرا دانا آگاه پس بقتل مسارعت مکنید وطریق احتیاط را
در آن مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله این آیت را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شد
واز آن فعل تاسف بسیار خورد وکفت یا رسول الله برای ما استغفار کن رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود
که کیف اصنع بلا اله الا الله پس برای او استغفار کرد واو را امر کرد که بنده را آزاد کن وبروایت عکرمه از ابن
عباس این آیت در حق مردی آمد از بنی سلیم که گوسفند بسیار داشت وبجماعتی از اصحاب رسول الله صلی
الله علیه وآله بگذشت وسلام کرد وگفتند از بیم ما سلام کرد تا گوسفندان او در حمایت سلام او باشد
واگر نه مسلمان نیست پس او را بکشتند وگوسفندان شد ابر دند وحسن بصری گفته که مسلمانان بر جماعتی
غزا کردند ایشان را منهزم کردانیدند در آن میان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم واظهار شهادتین کرد او ری
قبول نکردند واو را برای طمع متاعش بکشتند رسول قاتل وی را گفت که مرد بر آنکه من مسلمانم گفت یا رسول الله
از ترس جان خود اظهار کلمه کرد فرمود که آیا دل شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ ملا
جز باز زبان کاری نیست پس بسی برنیامد که آن قاتل بمرد واو را در پهلوی مقتول دفن کردند زمین او
را بیرون می‌انداخت پس پای او را در شعبی از شعاب کوه انداختند حق تعالی درباره او آیت مذکوره
فرو فرستاد ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در حین رفتن بغزای جمعی تخلف نمودند از آن جماعت
کعب بن مالك از بنی سلمه ومراره بن ربیع از بنی عمرو بن عوف وهلال بن امیه از بنی واقف وعبد الله بن
مکتوم بجهت عمی زبان باعتذار گشوده گفت یا رسول الله من نابینا ام بجهت آن از دولت مقاتله با
اعدا محرومم حق تعالی این آیت درباره ایشان نازل ساخت برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود من
المؤمنین از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری وعجز را انواری گفته که این صفت

بکش مرد

قاسه باو دفن کردند
وزمین او را بیرون
می انداخت
م

لا یستوی القاعدون

قاعدون است زیراکه مقصود بآن قوم معین نیست و یا بدل قاعدون است و از زید بن ثابت رضی الله عنه
مرویست که چون آیت نازل شد در و لفظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت من نزد
رسول صلی الله علیه و آله رفتیم گفتیم یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و جهاد عاجزم همان زمان
آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و دران محل بود و بعضی بدان وی ثقل پیدا شد که من ترسیدم که ران من خورد
و مرد شود بعد از آن کشف آن حال و نمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر یعنی مساوی یکدیگر نیستند
مومنان غیر عاجز که نشسته اند از قتال والمجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم
بمالها خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم و نفسهای خود که در معرکه قتال می آیند
و چگونه برابر تواند بود در مرتبه کسی که راحت و تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهده است جان بازی
نماید فایده ذکر عدم استوا با آنکه تفاوت ثابت بینهما بجهت ترغیب قاعد در جهاد و بجهت رفع مرتبت
او و انقص او از انحطاط منزلت خود فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم
وانفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین بر نشستگان بعذر درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر
و نام نیکو این جمله موضح است برای نفی استوا و درجة منصوبست بنزع خافض ای بدرجة یا بر مصدریت
بر آنکه متضمن معنی تفضیل است و یا حال است یعنی ذوی درجة وکلا و همه از قاعدان معذور که
میل جهاد دارند و نمی توانستند و یا از مطلق قاعدان و مجاهدان که بخود مباشرند وعد الله الحسنی
وعده کرده خدای مثوبت و پاداش نیکو که آن بهشت است بجهت حسن عقیده و خلوص نیت
اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای
مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان و عذر با اعذار اجرا عظیما مزدی بزرگ نصب آن بر مصدریت
زیراکه فضل بمعنی اجر است و یا مفعول ثانی است زیراکه متضمن معنی عطا است کانه قیل و اعطاهم زیادة
علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه بدل اجر است یعنی پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند که مراد
هفتاد درجات است که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد هفتاد سال چنانکه در حدیث
آمده که فضل المجاهدین علی القاعدین سبعین درجة بین کل درجتین سبعین خریفا للفرس الجواد المضمر
ومغفرة و آمرزش ورحمة و بخشایش و میتواند بود که درجات منصوب باشد بر مصدریت
کقولک ضربته اسواطا و اجرا حال از وی تقدیم آن بجهت نکره بودن درجات باشد و مغفرة و رحمة مصدر
تکریر تفضیل مجاهدان و مبالغه در آن اجمالا و تفصیلا بجهت تعظیم جهاد است و ترغیب در آن و گویند
که اول غنیمت و ظفر است و جمیل ذکر و دوم درجات عالیه در آخرت و بعضی گفته اند که درجة انقطاع

ایشان است از مخدا و درجات منازل ایشان در جنت و نزد بعضی قاعدون اول اضرا اند و قاعدون ثانی اینها
اند که ماذون شده اند در تخلف بجهت اکتفا بغیر خود و نزد برخی مجاهدون اول مجاهد اند با کفار و ثانی مجاهدان
با نفس خود و علیه قوله رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده
گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بجهت بر ایشان و در زیاد اجر ایشان یا غفور است از صدور
تفریط از ایشان و رحیم است بر وعده که ایشان داده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته
بودند چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه و مدینه هجرت نکرده اند
و چون روسای قریش بجانب بدر روی آمدند ایشان همراه بحربگاه حاضر شدند تنبیه مسلمانان کشته شدند
ع حق تعالی در شان ایشان آیت فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة جان می ستانند
از ایشان فرشتگان و احتمال دارد که فعل مضارع باشد و حذف احدی التائین یعنی آنانکه جان ایشان
میستانند ملائکه که اعوان ملک الموت اند و یا ملائکه که باعانت اهل اسلام در بدر حاضر شده
بودند ظالمی انفسهم در حالتی که ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت فرض بود و موافقت
با کفار ممنوع قالوا گفتند ملائکه از روی توبیخ مر ایشان را فیم کنتم در چه چیز بودند از کار
دین خود ما کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار بیموقع قالوا گفتند که کنا
مستضعفین بودیم ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار که بر ما غالب بودند
و نتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه و باعلاء کلمه اسلام عاجز بودیم قالوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب
و تبکیت ایشان الم تکن ارض الله آیا نبودی در زمین خدای واسعة گشاده بسیار فتهاجروا فیها
که هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانکه مهاجران جنبه کردند فاولئک پس آن گروه تارکان
هجرت بلعذر ممنوع ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا و بد بازگشتن
است ایشان را دوزخ بجهت ترک ایشان امر واجب را و مساعدت ایشان کفار را و بدانکه فاولئک
خبر آن است و ذکر فا در آن بجهت آنست که متضمن معنی شرط است و قوله قالوا فیم کنتم حال است
از ملائکه باضمار قد و مقول قالوا اجزاء است و عاید در آن محذوف است ای قالوا لهم و جمله فاولئک
معطوف بر جمله ماقبل که مستنتج باشد از آن و در این آیت دلیل است بر وجوب هجرت از موضعی که ممکن
نباشد در آن اقامت دین و اشعار شعایر اسلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة وکان رفیق ابیه ابراهیم
و نبیه محمد یعنی هر که فرار کند بسبب دین خود از زمینی بزمین دیگر اگر چه یک شبر باشد بهشت او را

واجب باشد ورفیق بدین خود باشد که ابراهیم است ورفیق پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وآله
امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که آیات مذکوره در شان جمعی نازل شد حارث بن زمعة الا
سود وابو العاص وابن امیه بن خلف وقیس بن الولید المغیرة وقیس بن الفاکه ابن المغیرة که با رسول هجرت
نکرده بودند چون مشرکان ببدر حاضر شدند ایشان قلب لشکر اسلام بدیدند گفتند که غرّ هؤلاء
دینهم مغرور ساخته است ایشان را دین ایشان وهمه در بدر کشته شدند وفرشتگان بر پشت وروی
ایشان میزدند ومیگفتند که ذوقوا عذاب الحریق وقوله إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ استثناء منقطع است
بجهت عدم دخول ایشان در موصول یعنی لیکن کسانی که بسبب واقع ضعیف وعاجز ند مِنَ الرِّجَالِ
از مردان وَالنِّسَاءِ وزنان وَالْوِلْدَانِ وصبیان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که استطاعت توانائی ندارند
بچاره سازی وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ونمی‌شناسند طریق مدینه را وطریق بیرون آمدن را در انوار گفته
که ذکر ولدان اگر مراد بآن ممالیک اند ظاهر است واگر مراد بآن صبیان است جهت مبالغه است در
امر هجرت واشعار بآنکه ایشان برصدد وجوب هجرت اند ومحیص از آن ندارند بحیثیتی که ولدان ایشان
چون بالغ شوند وقادر شوند بر هجرت ناچار است ایشان را هجرة بلا تاخیر وقوله لا یستطیعون صفت مستضعفین
است زیراکه توقیت وتعیین در آن نیست ویا حال است از آن ضمیر مستکن در آن واستطاعت حیلت وجدان
اسباب هجرت است یا بتوقف علیه واهتدای سبیل معرفت طریق گفته است بنفسه یا بدلیل فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه که چاره کا اند عَسَى اللَّهُ شاید که خدایتعالی أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان لفظ
ذکر کلمه اطماع ولفظ عفو ایذان است بآنکه ترک هجرت امری خطیر است حتی که مضطر ایمن نیست لذنبود
وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا وهست خدایتعالی عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان عمرو
بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند واستطاعت
هجرت نداشتند چون آیت تهدید ترک هجرت نازل شد ونوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع
بن ضمره وبروایتی حبیب بن ضمره پسران را گفت که هرچند که من پیر وبیمارم اما از جمله مستضعفان
نیستم چون حق تعالی ایشان استثنا نمود چه چاره رفتن میتوانم وراه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بدست
اجل درمانم وبسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر همین سریر که خفته‌ام بیرون برید فرزندان
اشاره بدو را منقاد شده استعداد را مهیا کرده بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شده
دست راست خود بر دست چپ نهاد وگفت اللهم هذه الرسولك بیعت میکنم ترا آنچه بیعت کرده است
رسول تو با تو این بگفت ودر گذشت وخبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او

٧۴ اگر کامل تر وبمراد شامل تر بودی چرا با وجود ایمان مردم مهاجران یافتی حق تعالی این آیت فرستاد که وَمَن
يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ هرکه هجرت کند در راه خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا
موضع تحول بسیار یعنی ارامکاهی که بآن نقل نماید در انوار گفته که اشتقاق مراغما از رغام است که یعنی
ترابست یعنی مکان بسیار در زمین باید که بآن متحول شود گویند که مراد طریقی است که جهت سلوک
نمودن او در آن مراغمت کند با قوم خود یعنی بکراهت از ایشان مفارقت کند برغم انوف ایشان واین
نیز از رغام ماخوذ است وَسَعَةً فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین واعلای کلمه وتزد مجاهد
وقتاده مراغم بمعنی مخرج است از مکروهات وسعت یعنی خلاص از تنگنای ضلالت بفضای وسع
هدایت ویا مراد مهاجر فسیح ومتسع است از آنچه در آن بوده باشد از تضییق مشرکان رو وَمَن يَخْرُجْ
مِن بَيْتِهِ وهرکه بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ درحالتی که هجرت کننده باشد
بخدا ورسول او یعنی خاصه از برای رضای ایشان بدون غرضی از اغراض دیگر ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس در
یابد او را مرگ در اثنای طریق وبهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بتحقیق که ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ
نزدیک خدایتعالی در انوار گفته که وقوع ووجوب متقارب اند پس معنی آنست که ثبت اجره عند الله ثبوت
الامر الواجب یعنی اجر مهاجر نزد خدایتعالی ثابت است مانند ثبوت امری که واجب باشد که اگر اجر او باو
نرسد خلاف حکمت ومصلحت او باشد وترک حکمة او سبحانه وتعالی جایز نیست چه آن مستلزم نقص وعیب
است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه تاخیر رَحِيمًا
مهربان در وعدهٔ مثوبت او وبعضی گفته‌اند او یا غفور است گناهانی را که مهاجر در حالتی ترک کرده ورحیم
در آنکه در حال اسلام کرده وچون حق تعالی بندگان را امر کرده بجهاد وهجرت در عقب آن بیان صلوة سفر
وخوف میکند وذکر تخفیف آن برای ایشان نمود وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ وچون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی
رباعیه را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه در فتنه اندازند یعنی زحمت
یا شرک الله سازند شما را آنانکه کافر شدند واین شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی
مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند وحالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد در آن در سفر باجماع در روایات
سلف وقوله إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند شما را عَدُوًّا مُّبِينًا دشمنی آشکار او در
کنز العرفان آورده که ضرب در ارض بمعنی سیر ایاب است وجناح بمعنی اثم وتقی جناح مستعمل میشود در واجب
ومندوب ومباح وقصر صلوة از قصور ماخوذ است بمعنی نقص واکاهیت که در کیفیت نماز است ویا

کیت آن و فته بعضی قتل است نزد بعضی و اصح آنست که بعنی تعرض است بمکروه و چون این مقرر شد پس بدانک
اینجا چند فایده است اول قصر صلوة جایز است اجماعا و نزد شافعی رخصت است لقوله تعالی فلیس علیکم
جناح ان تقصروا و او مخیر است لیکن پیش او قصر افضل است از اتمام و مزنی که اصحاب اوست گفته که اتمام
افضل است و نزد مالك و ابوحنیفه و اصحاب ما قصر عزیمت است و این مرویست از امیر المومنین و اهل
بیت اطهار او علیهم الصلوة والسلام و ابن عباس و جابر و ابن عمر و اکثر غیرهم و نفی جناح منافی وجوب
نیست چه از آن در وجوب نیز استعمال میکنند کما فی قوله ان الصفا والمروة من شعائر الله الی قوله فلا جناح
علیه ان یطوف بهما و حال آنك طواف صفا و مروه باتفاق است واجب است و دیگر آنك از یعلی بن امیه
مرویست که از عمر سوال کردم یا ما لنا نقصر و قد امنا چیست ما در نماز تقصیر میکنیم و حال آنك ایمن
ایم در جواب گفته که عجب است ما عجبت منه من بین متعجبیم از آنچه شما تعجب میکنید از ان پس از آن از
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدم پس صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقته قران صدقه کرده حق
تعالی بان تصدق فرموده پس قبول کنید صدقه او سبحانه را و امر از برای وجوبست و دیگر روایات
متواتر صحیحه از اهل البیت علیهم السلام و غیر ایشان در باب وجوب قصر صلوة در سفر وارد شده
دویم ظاهر آیت دلالت میکند بر آنك قصر مشروط باشد بخوف و حال آنك قصر است بلا خوف اغلب
بدلیل حدیث عمر و روایات دیگر که مذکور شد و اجماع اهل البیت و تحقیق بحث درین مقام آنست که سفر
خوف مجموعها شرط تقصیر نیست باجماع بلك هر یك از علت تامه اند در تقصیر و دیگر آنك پیغمبر
صلی الله علیه وآله نماز را قصر فرموده در سفر با زوال خوف و هر گاه که علی الجمع شرط تقصیر نباشد
پس یا آنست که احدهما شرط دیگریست بدون عکس و این باطل است اما اولا بجهت استلزام ترجیح مرجوح
اما ثانیا بجهت آنك اشتراط سفر بخوف باطل است باجماع مذکور و نقض و عکس آن اشتراط خوف است
بسفر نیز باطل است زیرا که خوف مطلقا سبب قصر است و دیگر آنك سبب تام محال است که شرط دیگری باشد
سبب دیگر و چون این باطل شد پس باقی نماند مگر آنك هر یك از سفر و خوف سبب تمام باشند در وجوب
قصر و دلیل بر دلالت صحیح است از او علیه السلام پرسیدند که صلوة سفر را قصر باید کرد فرمود صلوة
الخوف احق ان یقصر من صلوة السفر الذی لیس فیه خوف یا تقرا ده آری قصر می باید کرد و صلوة خوف
نباشد این حدیث مشعر آنست که خوف سبب اقوی است از سفری که خالی باشد از خوف پس هر یك با
انفراده سبب تام است در هر دو سبب با هم جمع شوند بطریق اولی که قصر واجب باشد سیوم خلافی
نیست در آنك قصر در سفر و متعلق بمسافت الا آنست که داد و کفتن که احکام سفر متعلق است بطویل و قصیر

علی الطلاق و کنانست ما است و مقدار آن در آن خلاف کرده اند شافعی گفته که دو مرحله است که شانزده
فرسخ است و مالك و احمد نیز موافق اند و ابوحنیفه و اصحاب او گفته اند که سه مرحله اند که بیست و چهار
فرسخ و نزد همه اصحاب ما یك مرحله است که هشت فرسخ باشد یا سیر روزی متوسط السیر و او اعنی یمن
بین است و دلیل ما بعد از اجماع اطلاق آیه است که خارج است از ما دون ثمانیه باجماع پس ما عدای
آن باقی ماند و بجهت روایت عیص بن قاسم از صادق علیهم السلام که فرموده التقصیر حده اربعة و عشرون
میلا یکون ثمانیه باجماع پس ما عدای باقی ماند و بجهت روایت عیص بن قاسم از صادق علیه السلام التقصیر
حده اربعة عشرون میلا یکون ثمانیة فراسخ چهارم بیان کردیم که تقصیر صلوات در مکیه و کیفیت
پس مقصود کم در رباعیات تنصیف آنست و از دو رکعت کردانیدن و متحیر است در حال خوف غیر
شده و اما در حال خوف پس کر مشتی نشده باشد مقصود از ان بحسب کم و کیف هر دو هست اماکم بر طریقه هست
که مذکور شد و اما بحسب کیف بحسب امکان از قیام و قعود دایما او نحیه واحده که قایم مقام یك رکعت باشد
و تفصیل این در کتب فقه مسطورات پنجم قصر در سفر در صورتیست که سفر جایز باشد خواه که واجب باشد
یا مندوب یا مباح نه در صورتی که حرام باشد و دلیل برین آنست که قصر صلوة بجهت تخفیفات و ترفیه
مشقت که سفر مظنه آنست پس تقصیر بنسبت بعاصی بسفر حسن نباشد خصوصا بقول که الحکام شارع محض
حکم است و ممتنع است فعل قبیح و ولیکن انتفاء معصیت در سفر شرط قصر نیست بلك نفس سفر ی
باید که معصیت نباشد یا غایت او معصیت نبوده ششم وجوب تقصیر اگرچه عام است بجهت ظاهر آیت
الا آنست که ترمها مخصوص است بامدان سواضع الکعبه که مسجد مکه است و مدینه جامع کوفه و حایر شریف
علی ساکنه الصلوة والسلام و اجماع اکثر اصحاب ما برین است اتمام در ان افضل است نزدیك مواضع شریفه
است که مناسب تکثیر عبادتست در ان انتها کلام و از ابن عباس مرویست که اول نمازی که در تقصیر واجب
شد نماز دیگر بود در عسفان و بعد از ذکر وجوب قصر در سفر و خوف بیان کیفیت صلوة خوف
میفرماید برای بجمر ما آنحضرت بان خوطبن بکناره و خلفا خود را که ایمه معصومین صلوات
الله علیهم تعلیم آن نماید تا بوی اقتدای کرده امت مرحوم و رعایا نایب آن حضرت داشته
با آن کیفیت ادا با ایشان نماید پس میفرماید که وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون باشی در میان ایشان
بوقت خوف و از نمازی فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر
خود را دو قسم سازد فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستد گروهی از ایشان مَعَكَ با تو نماز گذارند
و اقل طایفه واحد است و گروهی دیگر رو باروی دشمن بایستند اصل لام کسره است و سکون آن بجهت

استثنا است وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید فرا گیرند آنان که نماز میگذارند سلاحهای خود را از زره و خنجر و احتیاط
گویند که ضمیر راجع بطایفه دیگر است و ذکر طایفه اول میکند برایشان و قول اصح و اظهر است و سلاح
اسم جنس است که بآن دفع ضرر خصم میکند از خود و جمع آن اسلحه است چون نجاها حمر فَإِذَا سَجَدُوا
پس چون سجده کنند نمازگذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ
از پس شما در برابر دشمن خطاب بر پیغمبر است و طایفه که با او نماز گذارند و سبیل تغلیب مخاطب بر غائب
و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و بیاید آن طایفه دیگر که
حِذْرَهُمْ الخ که بیان حذر میکند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را
که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان بجهت شدة احتراز از عدو و بدانکه نکته در ذکر
که اخری و فلیصلوا بدون آخرون و فلیصلوا حمل کلام است یکبار بر لفظ و یکبار بر معنی
کقوله تعالی ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا که اقتتال واقع نشده پس بیان حکم میکند در وجوب
اخذ سلاح بقوله وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده‌اند و تمنا میکنند لَوْ تَغْفُلُونَ
آنکه غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خود چون زاد
السیر و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمل آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً بیک حمله و هرچه با شماست ببرند
و چون در بعضی اخبار حمل اسلحه موجب مشقت کثیره است از ین جهت در تخفیف مشقت است آن
رخصت وضع سلاح نموده میفرماید که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى
اگر باشد بر شما رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرده اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى و یا باشید بیماران و نا
توان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا و یا باشید در آنکه بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را ان
تضعوا منصوب بنزع خافض است ای لا اثم علیکم فی ان تضعوا و یا مجرور است باضمار حرف
جر و چون عدم اخذ سلاح در مظان هجوم اعادیست بی‌سلاحان از ین جهت جهت مبالغه در اخذ
آن تکرار نموده بقوله وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و فرا گیرید آلات نگاهداشتن خود را تا خصم
بر شما هجوم نکند و گویند معنی آنست که مراقب و حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ
آماده ساخته برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده در سبب نزول این آیت آورده‌اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بغزوه رفته همین که بعسفان رسید مشرکان عرب
را دید صف راست کرده اسباب قتال و جدال مهیا ساخته حضرت بفرمود تا لشکر اسلام نیز در
مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سوار لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان

حامل بودند

حائل بودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اصحاب باقامت نماز اشتغال فرمود و کفار معاینه
رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغ اهل اسلام از آن نماز کافران حسد خوردند
که چرا بر ایشان هجومی نکردیم و بیک حمله همه را از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را
بعد از ین نماز نمازی دیگر هست که در احتراز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند پس ما فرصت
نگاهداشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از بد دشمنان داد دل ستانیم هنوز وقت
صلوة عصر در نیامده بود که جبرائیل فرود آمد کیفیت نماز خوف بدین آیت آنحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله تعلیم داد و گفته‌اند وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ الخ در حق عبد الرحمن عوف آمد که رنجور بود سلاح بر
نمیتوانست گرفت و ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که حق رسول خدا تعالی صلی الله علیه و آله نازل شده
و سبب آن بود که آنحضرت بغزوه آن محارب بنی انمار شتافتند بمنزل سیلانات فرود آمد و مشرکان مساحل ایشان
نبودند رسول الله صلی الله علیه و آله بقضاء حاجتی رفت و باران میآمد چون فارغ شد خواست تا بلشکرگاه آید سیل
آمده حائل شده بود رسول صلی الله علیه و آله از آن جانب رود خانه تنها بماند و سلاح نهاد و در زیر درختی نشست
از سر کوه غورث بن حارث نگاه کرد رسول صلی الله علیه و آله را دید تنها نشسته گفت هذا محمد قد انقطع
من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله این محمد است از اصحاب دور مانده اگر او را نکشیم خدا مرا بکشد پس غورث
صلی الله علیه و آله شد آنحضرت را خبر نشد آن ملعون تیغ کشیده بر سر آنحضرت رسیده بود گفت یا محمد
من یمنعک منی که ترا از من منع کند فرمود که یمنعک الله خدا ترا از من منع کند پس فرمود که اللهم اکفنی غورث
بن الحرث بما شئت یا رب خدایا بروجهی که خواهی شر او را از من کفایت کن چون شمشیر کشیده که بر آن
حضرت زند فرشته آمد و بر سینه او زد و او را بینداخت و شمشیر از و جدا شد حضرت تیغ او را بر داشته
بر و حمله برد و گفت الان من یمنعک منی غورث گفت لا احد یمنعک منی هیچکس نیست که ترا از من منع کند
گفت گواهی ده که خدا یکی است و محمد رسول الله اوست تا تیغ تو بتو رسانم گفت هرگز گواهی ندهم لیکن مرا بگذاری
عهد کنم با تو هرگز کارزار نکنم و با تو و با قوم تو و کسی را بحرب تو اعانت ننمایم و تحریص نکنم رسول صلی الله علیه
و آله تیغ باو داد وی تیغ بسته و گفت والله لانت خیر منی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که انا احق بذلك
پس غورث نزد اصحاب خود رفت وی را گفتند و یحک چرا شمشیر با او نزدی و جهاد از وی رخنه او باز نداشتی
و چگونه و سببی نبود غورث گفت شخصی [illegible] دیدم دست بر سینه من زد بیفتادم و تیغ از دست من بیفتاد
من و محمد آنرا بر داشت اگر خواستی مرا هلاک کردی بخدای که او از من بهمه حال بهتر است مرا گفت ایمان
آور قبول نکردم اما عهد کردم با او که من تیغ بروی او نکشم چون یاران این سیل باز ایستاد رسول صلی الله

علیه و آله بلشکرگاه آمد حکایت با اصحاب تقریر نمود آیت مذکوره برو نازل شد و این روایت ابو حمزه ثمالی
نیز در تفسیر خود آورده و در کنز العرفان بعد از بیان ترکیب و حل لغت بر طریقی که مذکور شد گفته که مادین
مقام اراده کیفیت صلوة خوف میکنیم بر قول فقهای بعد از آن بیان فواید آیت می نمایم اما اول بدانکه
خوف منتهی شود بحالتی که با آن استقرار و ایقاع افعال ممکن نباشد مانند مرسامه و معانقه شود
باید که مردمان نماز وافی بگذارند بحسب امکان بر طریقی که در آیت سابق گذشت و اگر منتهی باین نشود
هیئة صلوة آن بر سه نوع است خواهد خوف بر طریقی که فقهای در کتب فقهیه ایراد نموده اند اول صلوة
بطن النخل و آن این است که عدو در جهت قبله باشد پس امام تفریق اصحاب خود کند بدو فرقه ثانیه و
در رکعت نماز بگذارد و این نماز او را نافله خواهد بود و فرقه ثانیه را فریضه و این در حالتی است نیز صحیح است
دوم صلوة عسفان و آن این است که عدو در جهت قبله باشد پس امام ترتیب اصحاب خود نماید دو صف
با هم تکبیر احرام بگوید و با صف اول رکوع و سجود کند ثانیه ایشان ایستاده حراست کنند و چون امام
صف اول برخیزد صف ثانی سجده کنند بعد از آن منتقل شوند هر یک از صفین بمکان صف دیگر پس امام
با آنها که در یکی اینند رکوع و سجود کنند صف اول برخاسته بحراست مشغول شوند بعد از آن با همه بنشیند
و همه سجده کنند و بسلام بگوید با جمیع ایشان سوم صلوة ذات الرقاع و شرطها و آنست که عدو در خلاف
جهت قبله باشد یا در جهت قبله ولیکن میان عدو و مسلمانان حایل باشد که مانع باشد از رویت ایشان
در حین هجوم و عدو بر هجوم قوت داشته باشد که خوف هجوم ایشان باشد و مسلمانان بخششی بسیار
باشند که ممکن باشد تفریق ایشان بدو فرقه که هر فرقه مقاومت با عدو کنند و احتیاج نباشد بزیادت
بر دو فرقه پس امام با طایفه بموضعی بایستد که سهام عدو بایشان نرسد یک رکعت با ایشان بگذارند
و چون برخیزد برکعت ثانیه ایشان نیت انفراد کنند بر طریق وجوب نماز خود را تمام کنند و تمام ثانیه
خاسته ایشان میکند تا از نماز فارغ شوند بعد از آن طایفه اولی بمکان طایفه ثانیه روند امام منتظر
ایشان باشد تا ایشان باو ملحق شوند و بعد از آن الحاق اقتدا با امام کنند در رکعت ثانیه او چون امام
بنشیند در ثانیه تشهد ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر بگذارند و باو ملحق شوند و امام با ایشان سلام بگوید
و باید که امام تطویل قراءة نماید در انتظار طایفه و تطویل تشهد کند در انتظار فراغ ایشان و مخیر
با طایفه اولی دو رکعت بگذارند و با ثانیه یک رکعت یا بعکس و چون این معلوم شد پس بدانکه هیچ کس
قایل نیست بآنکه آیت کریمه را بصلوة عسفان میتوان کرد بلکه محمول است بصلوة بطن النخل و این
قول حسن بصری است و یا بر صلوة ذات الرقاع و دین در قولست یکی قول اصحاب ماست و شافعیه بر هیئتی

که مذکور شد و قول دوم آنست که طایفه اول چون از یک رکعت فارغ شوند متوجه دشمن شوند طایفه
دیگر بیایند و امام با ایشان رکعت ثانیه بگزارد پس امام تنها سلام بگوید و ایشان متوجه دشمن شوند
طایفه اول ثانیه یک رکعت بگذارند بدون قراءة زیراکه ایشان سابق اند پس لاحق میشوند و طایفه
ثانیه می آیند و رکعت دیگر را با قراءة میگذارند زیراکه مسبوق اند و این مذهب ابو حنیفه است
و منقولست از عبد الله بن مسعود و فرق بین الطایفتین بترک قراءة نوعی از تحکم است و صلاحیت علی حاله
که ایشان ذکر کرده اند گویند که طایفه اولی یک رکعت بگذارند و سلام بگذارند و منصرف شوند و طایفه
ثانیه همچنین عمل کنند و مجوز این قول جابر است و مجاهد پس بنا برین صلوة خوف یک رکعت باشد و
سجود او را سجود بر وظائف خود است نزد ابو حنیفه و بر قول اصحاب ما و قول شافعی یعنی صلوة است
و مؤید ایشان قوله و لتأت طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك و خلافی نیست در آنکه طایفه که
مقابل عدو اند غیر مصلی اند باید که اخذ سلاح کنند و اما طایفه که مصلی اند نزد بعضی آنست که اخذ آن نکنند
و این قول از ابن عباس روایتست و نزد بعضی دیگر اخذ سلاح کنند و این صحیح است بجهت عود ضمیر بایشان ظاهرا
و اما فواید حسنه چند است یکی آنکه نزد بعضی مراد به پیغمبر مختص بحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و
اذا کنت فیهم و این مدخول است زیراکه سایر شرعیات آنحضرت مقر آنست با اقوال و افعال خود یا عموم
تکلیف شود یا بجهت وجوب تاسی باو و مع ذلک مفهوم مخالفت نزد ما حجت نیست دوم اخذ سلاح
واجبست بجهت صیغه امر مقرر شده است در اصول که امر از برای وجوبست سوم جایز است
ترک سلاح از مرض یا حصول اذیت بآن و همچنین است اگر مانع اخذ واجبات صلوة باشد لقوله تعالى ولا
جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر چهارم در آیت دلالتست بر وجوب صلوة جماعت بجهت امر در حالت
خوف بمحافظت بر آن پنجم قوله ود الذين كفروا لو تغفلون عن اسلحتكم و امتعتكم اشارتست بوجوب
اخذ سلاح و حذر زیراکه معنی آنست که اگر غافل شوید میل کنند بر شما یکبار و کاندرا بر اشما دشوار باشد
ششم در آیت دلالتست بر معجزه حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله زیراکه نزول آیت در وقتی بود
که رسول صلی الله علیه و آله در عسفان بود و مشرکان در ضجنان بر توقف کردند تا رسول صلی الله علیه
و آله نماز ظهر را با اصحاب ادا فرمود بعد از آن با یکدیگر غیر مرور فتن کردند که چرا در حین نماز بر سر ایشان
هجوم نکردیدیم بعضی گفتند که ایشان را نمازی دیگر هست که نزد ایشان احب و افضل از این نمازست
مراد ایشان نماز عصر بود پس صبر کردند تا در اثنای آن نماز بر ایشان هجوم کنیم حق تعالی این آیت نازل
فرمود و حضرت بصلوة خوف تعلیم داد چنانکه گذشت هفتم چون ایشان را امر فرمود باخذ حذر

ایشان متوهم شدند از آنکه عدو بر ایشان هجوم خواهند کرد بجهت قوت مخادعت ایشان حق تعالی ازالۀ
گمان وهم کرد بکریمه ان الله اعد للکفرین عذابا مهینا یعنی متوهم مشوید که حق تعالی اهانت ایشان
نماید بسیف اسلام چه فعل او سبحانه بسیار است کما اگر گویند که تعلیق اخذ بحذر مجاز است باسلحه
حقیقت پس اگر مراد احدهما است دیگری جایز نیست و اگر مراد هر دو است باطل است زیرا که استعمال
لفظ در حقیقت و مجاز ممنوعست گویند منع آن بوجه حقیقه است نه مطلقا پس جایز نیست اراده
هر دو بر سبیل مجاز و یا احدهما منصوب باشد بملفوظ و دیگری بمقدر بر طریقه علفتها تبنا
وماء باردا سقیتها چون با خدا بودن موجب استعداد بنده است نقیض ربانی و در رحمت و فتح
و دفع رحمت و نقمت از وی است بجهت بعد از امر بصلوة خوف میفرماید که فاذا قضیتم الصلوة
قضا اینجا بمعنی فعل شیء است و ایشان یان کقوله فاذا قضیتم الصلوة مناسککم یعنی پس چون
گزاردید آنرا و فارغ شدید از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را قیاما در حالتی که ایشان که شمشیر
میزنید وقعودا در حالتی نشستن که تیر می اندازید وعلی جنوبکم در حالتی که دو پهلوهای خود افتاده
اند از زخم خورده و قول اکثر و اشهر آنست که مراد یاد کردن خداوندست در همه حال و در زاد المسیر آورده که
ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما یعنی وقت تصرف در امور و قعود در حال اشتغال باکل و شرب
و مصاحبت با خلق و علی جنوبهم در زمان توجه بمقام و در ثمره ان لا اغانی نتیجه این قول است فاذا اطمأننتم
پس چون بیارامیدید فاقیموا الصلوة پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ان
الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مومنان کتبا موقوتا فرضی موقت
یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن جایز نیست و این دلیل است بر آنکه نماز را واجب الاداست
در حال مسایفه اضطراب در معرکه و تعلیل است امر است باتیان آن کیفما امکن در کشاف آورده که مراد بقوله
فاذکروا الله امر است بمداومت بر ذکر جمیع احوال همچنانکه در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت
خطاب کرد بموسی علی نبینا علیه السلام امر فرمود یا موسی اذکرنی فانی ذکر حسن علی کل حال یعنی ای موسی
یاد من کن در همه احوال که یاد من بر هر حالی که باشد نیکوست و یا مراد تعقیب است بادعیه بعد از نماز
همچنانکه در مظان آن مذکور شد و ممکن است که مراد تسبیحات اربعه باشد در عقیب هر نمازی که قصری
سر بار یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر همچنانکه اصحاب روایت کرده اند و گویند
که کلام محتاج است باضمار یعنی فاذا اردتم الاتیان بالصلوة فاتوبها علی حسب سوالکم فی الامکان یعنی چون
خواهید که بنماز گزاردن مشغول شوید پس اتیان نمائید بآن بهر نحوی که مقدور شما باشد از ضعف

خوف شده

خوف شدة آنچه ممکن او در حالت سابقه و مقارعه باشد و قعود و حول و در حین مراعات علی جنوبکم و حول
در حین که مجروح شده بر پهلو افتاده باشید و وجه این قول آنست که کلام در معرض ذکر صلوة خوف
است پس مناسب آنست که با این معنی حمل کرده شود و قوله فاذا اطمأننتم با این معنی است که چون ایمن شوید از خوف
و یا اقامت نمائید در شهرهاء خود پس اقامت نماز کنید یعنی ادا آن کنید بوجه کمال در هیئت و کیفیت
یعنی تمام نماز کنید نه قصر آن و اتیان کیفیات حق آن کنید نه همچنانکه در حال شدت خوف و یا عود کلام
میکند بر جهاد میفرماید که ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب
کافران و کارزار با ایشان گویند این آیت در وقت توجه بدر صغری بود بجهت مواعد ابو سفیان در روز
احد و عکرمه روایت کرده که در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از
جنگ احد میخواست که در عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحت متالم بودند حق تعالی فرمود که سستی مکنید
در طلب کفار ان تکونوا تألمون اگر هستید شما دردمند شده از جراحتها فانهم یألمون
پس بدرستی که کافران نیز دردمند شده اند و زخم خورده کما تألمون همچنانکه دردمند شدید وترجون
و شما با وجود الم امیدوارید من الله از خدای تعالی ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت
و نصرت در دین این الزام ایشان است در ثبات قدم در معرکه جهاد و تقریع بر توانائی ایشان در آن
بآنکه ضرر قتال دایر است بین الفریقین و مختص شما نیست و مع ذلک شما امیدوارید از خدای باظهار
دین اسلام و استحقاق ثواب که عدو شما بآن امید ندارند پس سزاوار آنست که رغبت شما از ایشان بیشتر
باشد در حرب و صبر شما بران اکثر وکان الله و هست خدا علیما دانا بضمایر و اعمال شما حکیما
محکم کار در امر و نهی و جزء و فق حکمت امر میکند و نهی نهی نماید پس مطیع اوامر و نواهی او شوید و تفصیل
این در سوره آل عمران مذکور شده آورده اند که طعمة بن ابیرق سر بر داشت بشیر و مبشر و بشیر مکنی
بود با بو طعمه و اینها از بنی ظفر بودند طعمه نقب در خانه قتادة بن نعمان زده و دروزه که در انبان آرد
پنهان کرده بودند بدزدید قضا را انبان شکافی داشته بود و همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه
از خانه یهودی که آنرا زید ابن سمین میگفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق
بخانه طعمه رفت بعد از طلب درع بدرع سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر نداد قتاده و همان تهمت
طعمه که بخانه زید یهودی رفته پی برده و اینجا بگرفت زید گفت که طعمه زره بمن امانتی بود و بعث
بمن داد و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بحکمه علیه نبویه رفع کرد و بنی ظفر که قوم طعمه بودند
از خوف رسوائی او بخواستند که طعمه تهمت زده شود یهودیان دامن بیرون آید اغاز جنگ و جدال

حضومت کردند وبراءة طعمه گواهی دادند وگفتند یا رسول از جانب صاحب ما مجادله کن تا خیانت
و فضیحت مسلمانان به براءة ساختن یهود لازم نیاید وبرای حضرت رسالت پناه دران بود که خیانت بر
جهود ثابت شود مسلمانان از خیانت مبرا باشند بر جهت حسن ظنی که آنحضرت را بمسلمانان بود
وشهادة شهود براو خواست که قصد عتاب یهودی کند از حضرت رب الارباب خبر رسید که انا
انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتب بسوی تو کتابرا یعنی قرآن بالحق در حالتی که متلبس است
براستی وحکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بانچه شناسا
گردانیده است خدای ترا وبان وحی کرده بتو واراءة از رویت است که بمعنی معرفت است بمعنی علم والا
مستدعی سه مفعول می بود ومی بتو فرستاده ولا تکن للخائنین ومباش بر خیانت کنندگان از بهر
خیانتهای ایشان خصیما دشمن انکس که بی گناه است ودر مقام دفع خیانت مباش از خائن والهام
براءة او واستغفر الله وآمرزش خواه از خدای یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن وتوفیق ازو طلب
در جمیع امور ان الله کان بدرستی که هست خدای غفورا آمرزنده وکرم نماینده در جرم کسی را که
آمرزش طلبد رحیما مهربان برو ولا تجادل وخصومت مکن عن الذین از قبل انانکه یختانون
انفسهم خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی طعمه وقوم او را با خیانت او در ساخته اند بدروغ گواهی
براءة ساخته او داده اند وحمایت و رضی شاد کرده اند بر جهت این وبال خیانت راجع بانفس همه
ایشان است ومی تواند بود که صیغه جمع بجهت آن باشد که تا متناول طعمه باشد وسایر کسانی که خیانت
کنند ان الله لا یحب بدرستی خدا دوست ندارد من کان خوانا هر که را بسیار خیانت کننده است یعنی
مصر است بران اثیما گناه کاری که معترف باشد در گناه خود این اشارت است براصرار طعمه در خیانت
و توغل او در اثم وخیانت بیانکه آیت دلالت میکند بر آنکه از رسول صلی الله علیه وآله خبری سانح شده
باشد که شایسته او نبوده باشد چه قول ولا تکن للخائنین خصیما ولا تجادل دال نیست بر آنکه آنحضرت
اظهار خصومت و جدال کرده باشد چه بسیار هست که نهی متوجه میشود بکسی که منهی عنه ازو صادر
نشده باشد بجهت مبالغه والحاح دران قوله واستغفر الله نیز دلالت نمیکند بر آنکه گناهی ازان حضرت
واقع شده باشد چه استغفار مختص بذنب نیست بلکه گاه هست که بر وجه هضم نفس وتوجه تام بولی الله
باشد بجهت مزیت مثوبت زیرا که استغفار طاعتیست مستقل وموجب ثواب نه فرع اسقاط عذاب
واهل عقل وآله بر عصمت انبیاء از صغایر وکبایر ومصداق اینست ودر مجمع آورده که خطاب اگرچه
ظاهر آنحضرت رسالت است صلی الله علیه وآله لکن مراد تادیب امت مرحومه است بآنکه مبادرت نکنند

بخصام ودفاع خصام مگر بعد از تبیین وجه حق ودانا نیز آنکه آنحضرت از جمیع معاصی وقبایح معرا ومبرا است
ویا آنکه عتاب با آنحضرت باشد بر قصد مجادله برای خصم تبرر فعل آن وقصد که بعید از ظن غالب
باشد بجهت امارات ظاهر چون شهادة شهود وغیرها مستلزم اثم نیست وبیانکه چه اتصال این آیت
بما قبل تعقیب ذکر منافقین وکافرین است بیانکه ذکر خائنین وبامر اجتناب حمایت ایشان ویا
تعقیب احکام وشرایع درین سورة بآنکه جمیع آن بحق منزل گشته وانتمه قصه مذکوره است
اینک میفرماید که یستخفون من الناس پنهان میکنند خیانت را از مردمان بجهت حیا وخوف ولا
یستخفون من الله و پنهان نمیدارند از خدای که احق است بآنکه اختفا نمایند ازو بجهت خوف وهو
معهم وحال آنکه خدای ایشان است واسرار ضمایر ایشان است ازو پنهان نیست پس او سزاوار
تر است که ازو شرم دارند باز پوشیدن خیانت نزد بترک آنست چه در اسرار امر طریقی دیگر
نیست یا مکر ولطائفی که استقباح آن مینماید وبران مواخذه میکند اذ یبیتون متعلق است بر
یستخفون یعنی استخفا میکنند خیانت آن هنگام که شب تدبیر وتدویر میکنند ما لا یرضی
آنچه را که نمی پسندند من القول از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه
طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلی الله علیه سوگند او را که مسلمان است قبول خواهد کرد وگواهی
ما را خواهد شنید وبقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وکان الله وهست خدای
بما یعملون بانچه میکنند شما از تدبیر خود که ومه محیطا احاطه کننده است بعلم وهیچ جزی از
حیطه علم او خارج نیست بر همه شمار او وقوف باطل جزای ونیز جزا خواهد داد ها انتم آگاه باشید ای
بنی ظفر هؤلاء ای گروه که از جمله جاهلیت جادلتم عنهم دفع کنید از خیانت خونیان را بجدال وخصومت
فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا جمله فعلیه مبنیه دفع موکلا است خبر مبتدا یا صله
او مت نزد انکس که آن را موصول میداند فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدای
ودفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیمة در روز رستخیز ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم
وکیلا بر ایشان نگهبان که نگهدارد ایشان را از عذاب وکند یا حمایت کننده که ایشان را از عذاب باز
دارد وبعد از تهدید وتقریع وتوبیخ بلیغ در راه طلب ایشان امیدواری ماند نجات بوسیله توبه
میگوید ومن یعمل سوء هر که بکند بدی را که از ان سوئه ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس
خود بغیر متعدی نشود وگویند مراد بسوء مادون شرک است وبظلم شرک ویا اول صغیره ودوم کبیره
وبر هر تقدیر چون ایشان نماید ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه وانابت

یَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوراً آمرزنده گناهان او رَحِیماً مهربان بفضل خود بروی و درین آیت
ترغیب طعمه و قبیله اوست بتوبه استغفار و خاتمه آیت دلیل است بر آنکه اسقاط عقاب تایب از خدا
محض تفضل است زیراکه رحمت و غفران در تفضلات مستعمل است نزد آنکه واجب باشد بر فاعل
آن وَمَن یَکْسِبْ إِثْماً و هرکه بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بآن تهمت کند فَإِنَّمَا یَکْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
پس جز این نیست که منع میکند آن عمل را بر نفس خود یعنی ضرر کسب آن اسم از نفس او بدیگر تعدی نمیکند
وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیماً و هست خدای دانا بسارق دروغ حَکِیماً حکم کننده در مجازات او بقطع
وَمَن یَکْسِبْ خَطِیئَةً و هرکه بکند گناه صغیره یا آنچه از روی خطا واقع شود أَوْ إِثْماً یا گناه کبیره
و یا آنچه بعمد از وی صادر گردد ثُمَّ یَرْمِ بِهِ پس بیفکند آن را و تهمت نهد بآن گناه بَرِیئاً بیگناهی را
چنانچه طعمه نسبت بزید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت
میشود بیگناه وَإِثْماً مُبِیناً و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را بسبب بری و تقریر نفس خاطیه و لهذا بینهما
تسویه نموده و بآنکه معترفا حد بماد و بی معترف دیگریست پس بر جبل استان میفرماید که وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ
و اگر نه فضل خدای بودی عَلَیْكَ بر تو وحی فرستادی و ترا از حقیقت مهم اعلام نمود وَرَحْمَتُهُ و بخشایش
او که ترا از قصه عتاب یهودی و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ متصوف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر أَنْ یُضِلُّوكَ بآنکه بگردانند ترا از راه راست که آن حکم عقوبت
باوجود علم ایشان بحال طعمه جمله جواب لولا است و مراد بنفی همه ایشان نفی تاثیر آن است چه همه ایشان
منعدم نبوده و در خطا و ضلالت نمی‌اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز بدیشان
راجع نیست وَمَا یَضُرُّونَكَ و ترا از آن نمی‌توانند رسانید بهیچ چیز هرچند که قصد ایشان تمام درین باب آید
باشد چه در پناه عصمت خدای و آنچه در خاطر خطیر تو خطور کرده جهت اعتماد تو بود بر ظاهر امر
در حکم و من شیء در موضع نصب است که مصدر است ای شیئا من الضرر وَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْكَ و فرستاده
است خدای بر تو الْکِتَابَ قرآن را وَالْحِکْمَةَ و بیان احکام ادا یا نبوة وَعَلَّمَكَ و در آموخته
است ترا مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ آنچه نبوده که بخود بدانی تو از خفیات امور و مکنونات ضمایر و یا از امور دین
و احکام جمهور گفته اند که آن علم است بربوبیت حق جل جلاله و شناختن عبودیت نفس و قدر حال
او در بحر الحقایق آورده که آن علم ما کان و ما یکون است که حق سبحانه در شب اسرا بآنحضرت عطا فرمود
چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما
سیکون وَکَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ و هست فضل خدای بر تو عَظِیماً بزرگ که آن رتبه عظیم نبوة است

ع

کما سیأتی

۸۰

و زینت مرتبه او بر سایر انبیاء و خلق عوالم علوی و سفلیه بواسطه اوست لولاک لما خلقت الافلاک لَا خَیْرَ
فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ از تتمه قصه طعمه است یعنی نیست نیکوئی در بسیاری از رازگویندگان یعنی قوم
طعمه که شب مشورتها کردند در خلاص طعمه پس نجوی اسم متناجیان است کقوله تعالی و اذ هم نجوی که
اسم تناجی است که مصدر است یعنی نیست چیزی در رازگفتن ایشان و بنابرین قوله إِلَّا مَنْ أَمَرَ بحذف
مضاف است ای لا نجوی من امر یعنی مگر از گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امرکند
بمعروف و آن هر چیزی است که در شرع مستحق باشد و گفته‌اند که معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری
نجار کانها یعنی هر نجوی که باشد أَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان و رفع کدورات
از دلهای ایشان و تالیف و القای محبت در قلوب ایشان علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که بدرستی حدیث
کرد مرا ابن عمیر از حماد از ابو عبدالله علیه السلام که ان الله فرض التجمل فی القرآن حق تعالی فرض کرده است
تجمل را در قرآن من گفتم و ما التجمل جعلت فداک فدای تو گردم تجمل بچه معنی است فرمود ان یکون وجهک
اعرض من وجه اخیک فتجمل له و هو قوله لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة الایة یعنی تجمل آنست که اگر کشادگی
روی تو بیشتر از برادر تو داشته باشد پس تجمل آن را اظهار بشاشت کنی برای برادر خود پس این آیت فرموده
فهو معنی و هو فی القرآن باسمع من المعصوم و تفسیره عما له لاکن علماء الشیعة و اهل السنة و المعتزلة و غیرهم
علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که بدرستی رفع اسانید نموده تا امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت
فرمود که ان الله فرض علیکم زکوة جاهکم کما فرض علیکم زکوة ما ملکت ایمانکم یعنی حق تعالی بر شما فرض کرده است
زکوة جاه و شان شما را همچنان زکوة مال را بر شما فریضه گردانیده و زکوة جاه اظهار آثار بشاشت و خوش
خوئی بهمه مردمان در کشاف آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه مرویست که کلام بنی آدم کله علیه
لا له الا ما کان من امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله یعنی هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضر است باو و فایده
باو نمیرساند مگر آنکه امر بمعروف باشد یا نهی از منکر و یاد کردن خدای سفیان ثوری این حدیث را از شخصی شنیده
باو گفت که هیچ میدانی که مأخذ آن در قرآن کجاست گفت فرمود که قوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم و قوله و
العصر ان الانسان لفی خسر وَمَن یَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند اینها را که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب
خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ پس زود باشد بدهیم او را أَجْراً عَظِیماً مزدی بزرگ که در شمار و حساب
نیاید حق تعالی کلام فرموده بر و مرتب ساخته است بر فعل که ان و من یفعل ذلک است و نکته که الا من
امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس ابتغاء مرضات الله تا دلالت کند بر آنکه هر گاه جزا دادن آمر
در زمره خیر داخل باشد پس فاعل اولی بود در ایشان و تنبیه باشد بر آنکه عمده فعل است و اعتبار امر از حیثیت

آنست که وصل است بخیر و تقیید فضل و طلب مرضات الله بجهت آنست منوط است بنیات و اشعار بآنکه هرکه
فعل خیری کند ریا و سمعت مستحق آنست از اعراض دنیویه مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف
قطع ید بگریخت و بجانب مکه شد و مرتد گشت بلغت در خانه کسی میزد و دیوار فرود آمد در زیر آن بماند
روز دیگر او را میان بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند و این آن
مکه گریخته پناه بدین ما آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه گریخته اخراج کردند و با تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نمود در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از امتاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر
الامر بگرفتندش و بسنگسار کردند و قول آنست از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی
بدزدید بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند هنوز بقعر آب نرسیده بود که با آتش دوزخ ملحق
شد حق تعالی درباره او فرمود که وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول و بشود یکرو در
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى و مر او را هدایت که طریق حق است بجهت وقوف بمعجزات
و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن که مومنان بر آنند از اعتقادات
صحیحه و اعمال حقه نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى بگردانیم او را در آن سرای دوست آنچه که دوست می داشته است
از ادیان سرای که آن کفر و ردت و ضلالت است یعنی وا گذاریم و تخلیه نمایم میان او و میان آنچه اختیار آن نموده
باینوجه که او را در دایره کفر و اهل ارتداد و اضلال داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ و بر او بیتی از ابن عباس روایت کرده که در حق قومی آمد از قریش
که مکه بمدینه آمدند بجهت مهم و اظهار ایمان کردند و چون مهم ایشان حاصل شد برگشتند و مرتد شدند
و بمکه رجوع کردند و اصح قول اول است و استدلال کردند باین آیت بر آنکه اجماع امت حجت است زیرا که
حق تعالی بوعید نموده بر مخالفت سبیل مومنین همچنانکه بوعید کرده بر مشاقه رسول الله صلی الله علیه
و آله و صحیح آنست که دلالت نمیکند بر آن زیرا که حق ظاهر آیت مقتضی ایجاب متابعت آنکسیست که مومن
باشد بحقیقت ظاهرا و باطنا زیرا که هر که اظهار ایمان کند موصوف بایمان نیست مگر بسبیل مجاز پس
چگونه آیت محمول تواند ساخت بر ایجاب متابعت هر که اظهار ایمان کند و همچنین نیست که هر که اظهار
ایمان کند مومن باشد و هرگاه که دلالت کند بر بعضی امت سزاوار آنست که آنرا حمل بر کسانی کنند که اهل عصمت
داخل ایشان باشند که ائمه معصومین اند از آل محمد علیهم السلام و مع ذلک ظاهر آیت مقتضی آنست
که وعید شامل هر کسی باشد که جمع کرده باشد میان مشاقه رسول الله صلی الله علیه و آله و اتباع غیر سبیل پس
از اینجا معلوم میشود که وعید شامل کسی باشد که مرتکب احدهما شده باشد ما بیقین میدانیم که وعید متناول

شاقه رسول است بانفرادها و اما اینکه متناول اتباع غیر سبیل مومنین باشد فقط محتاج است بدلیلی و آن
معلوم نیست و نیز درباره طعمه که مرتد شده میفرماید که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستیکه خدا نیامرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ
آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه جز کفر است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بسبیل تفضل
در انوار گفته که تکرار این کلام درین سوره بجهت تاکید است و یا بجهت قصه طعمه و ضحاک از ابن عباس
روایت کرده که نزول آیت در شان شیخی بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب صلی الله علیه و
آله معروض رسانید که پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام شرک نیاورده ام و بجز
او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام
و طرفة العینی خدا را بگریختن خود عاجز کرده ام و حالی آمده ام پشیمان از کرده و توبه کننده بدرگاه تو
حال من چگونه میبینی حق تعالی بدین آیت مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک امید آمرزش است وَمَنْ يُشْرِكْ
بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی
در نهایت ضلالت است و ابعد از ثواب و استقامت و در آیت اول فقد افترى فرموده زیرا که آن
متصلست بقصه اهل کتاب و منشا شرک ایشان نوعی افترا است که آن دعوی بنی است بر خدای پس
از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده
کان را ماده بتان را میگویند بواسطه تانیث ایشان چون لات و عزی و منات و غیر آن بجهت اینکه قبیله را بتی
بوده که آنرا پرستیده اند و آنرا انثی بنی فلان می نامیدند بواسطه آنکه بتان جمادات اند و جمادات را
اناث الله بجهت انفعال ایشان میشاید که حق تعالی ذکر آنها کرده باشد باین اسم جهت تنبیه بر آنکه مشرکان
عبادت چیزی میکنند که باناث تسمیه کرده اند بجهت آنکه منفعل اند نه فاعل و از حق معبود آنست
که فاعل غیر مفعول باشد تا دلیل باشد بر تناهی جهل ایشان و فرط حماقت ایشان در تسمیه الم آورده
که بنابر این صورت زنان ساخته بودند و گفته که مراد از این اناث ملائک اند که قولهم الملائکة بنات الله یعنی
فرشتگان دختران خدا اند و بنات جمع است چون رمات و رفی و یا تسمیه ایشان اناث از جهت ضعف
و عدم جرئت ایشان بوده باشد زنان که ناقص العقول اند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان
هر یکی از بتان شیطانی از اناث شیاطین بوده که خود را بسدنه می نموده و با ایشان تکلم میکرده و اغوای ایشان
مینموده و باین اعتبار اوثان باناث تسمیه یافته اند و لهذا تسمیه بعد از این میفرماید که وَإِنْ يَدْعُونَ
و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکشته در ضلالت بیرون رفته از فرمان برداری حضرت عزت
چرا که امر کرده مشرکان را بعبادت اوثان و اغوای ایشان نموده و ایشان پس اطاعت او بر عبادت اصنام

همان عبادت او باشد در انوار گفته که مادر مرده کیست که مقصد هیچ خیری نشود از جمیع انواع خیرات عقل
باشد واصل ترکیب آن انا بلیه ملالت است ومنه صرح ممرد وغلام امرد وشجره مرداء التی تناثر ورقها
ومراد ابلیس مردود است که بی واسطه اتباع خود مشرکان را بعبادت اوثان فرموده لعنة الله
ملعون است خدا او را دور کرده از رحمت خود واین صفت ثانیه شیطان است یعنی شیطان جامع
صفت مرید ولعین است آورده اند که سبب اسلام حمزه آن بود که در بدایت اسلام روزی جماعت
مشرکان در مکه جمع شده بتان را سجده میکردند دیو در شکم بت مهین رفت واین آواز بیرون
داد که جانفا تانیه نعیب علینا دین ابائنا الکماة الکرام یعنی جمیع آمدند یعنی محمد واصحاب او بر ما
عیب میکنند ودین آباء ما را مذمت میکنند که حامیان وکریمان بودند چون مشرکان این بشنیدند
یکبار آواز برآوردند ونشاط کردند وگفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند بس شخصی را
بطلب آنحضرت فرستادند ودیر از این خبر داده وگفته که ترا حاضر باید آمد که بشنوی که خدایان ما چه
میگویند بس موعدی کردند تا رسول صلی الله علیه وآله حاضر شد قول بتان را بشنود آنحضرت
دانست که این از کار شیطان لعین است درین اثنا شیر بود که جن مومن بود نزد وی آمد وگفت یا رسول
الله غبار ملال بر خاطر خطیر خود راه مده که آن شیطان در اندرون بت آواز داده مسعر نام داشت
من او را بکشتم تو بسعادت بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم وجواب باز دهم رسول خدا خوشنود
گشته روز دیگر مشرکان بیامدند وبتان را بیاراستند وقربانها کردند ورسول خدا را حاضر ساختند صلی
الله علیه وآله چون آنحضرت بآنجا رسید همه بتان در روی در افتادند مشرکان برخاستند وبتان را بیا
وردند آراسته کرده بسیار عطرها بر ایشان ریختند وایشان را اکفتند وبعد از آن آنها بسجده
ایشان در آمدند وگفتند که ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید بگوئید تا محمد بشنود چون
این بگفتند واز شکم بت مهین آواز آمد که انا الذی سمانی المطهر انا قتلت ذا الفجور مسعرا اذ طغی ولم یشکرا
نکر الحق ودام المنکر بشتمه نبینا المطهر قد انزل الله علیه السور من بعد موسی فاتبعنا الاثر یعنی
منم آنکه مرا مطهر میگویند کشتم فاجر عاصی را که مسعر است در وقتی که طغیان واستکبار نموده وانکار حق
کرده وقصد فعل منکر وقبیح کرده ودشنام میداده ابدا بپیغمبر ما که پاکیزه است از جمیع معایب ونواقص
حق تعالی سورهای قرآن بر وی نازل ساخته بعد از موسی ما پیروی اثر وی میکنیم ومنقاد امر وی ایم مشرکان چون این بشنیدند
بیکدیگر گفتند که محمد تا غایت ما را مکر وفریب تا امروز خدایان ما را مسخر کرده پس برخاستند وآن بتان را بر زمین
زدند بشکستند وبر سر رسول ریختند واز شتم وضرب دقیقه نگذاشتند آنحضرت سر مبارک در پیچیده بی محابا

۸۲
بمقاتله از ایشان بگذشت وبه رسول صلی از گورستان ملول ومحزون نشست ابوجهل با امثال جماعت بقول اقبح آنحضرت
را آزرده بفعل شنیع وقصد آزار او کرده چنانکه بسیاری زرد وقوت بران مطلع شدند وبر آن محل عم او حمزه در
شکار بود قضا را سر روز زد کوه وصحرا گشته بود وشکاری بدست نیاورده گرسنه وتشنه وخشم آلوده
بدروازه مکه در آمد کنیز عبدالله جدعان در وی نگریست وگفت ای حمزه ترا شکار بچکار آید واین عار چگونه توان
کشید که برادر زاده تو کرده اند حمزه از این سخن متغیر شد از بس گرسنه بود مجال استفسار تفصیل این حکایت نداشت
بخانه خود در آمد طعام طلبید زنش سفره بنهاد وطعام حاضر ساخت حمزه نگاه کرد زن خود را دید گریان
گفت چرا میگریی جواب داد که چگونه نگریم که از نیمان بشنو اشمایلک رضیعی یا لرضیعان خما
کسی این جفا ندارد که با نور دیده هاشم وسرور سینه عبدالمطلب واقع شد حمزه گفت روشن تر از این
بگو گفت حکیم آنچه ابوجهل با برادر زاده تو محمد کرد هر حال عارض وهر صورت وقوع بپذیرفت ای ابو
جهل با جمعی از سفها او را چندان بزدند که از پیشانی مبارکش خون روان شد وماه رخسار چون او را که آفتاب
اندیشه او بود در زمین مالیدند حمزه گفت وا ویلاه عمش ابوطالب کجا بود گفت در شعب رفته
بود وگوسفندی میچرانید واز این حال خبر نداشت گفت ابولهب بخانه بود گفتا آن بخت دل افشته بود
ومیگفت بزنید وبکشید این ساحر کذاب را گفت عباس کجا بود گفت عباس چون پروانه گرد شمع گردد در حوالی
آنحضرت میگردید وفریاد میکرد که رحم کنید بر سید خود وکسی از آن بدبختان التفات بسخن او نکرد وحمزه
زار زار بگریست وبا آنکه سه روز بود که طعام وشراب نخورده بود از سفره برخاست وگفت طعام وشراب
بر خود حرام ساختم تا آنگاه که انتقام برادر زاده خود از ایشان نگیرم بطلب رسول صلی الله علیه وآله روان
شده در مسجد الحرام نشان دادند آنحضرت را دید که در پیش خانه کعبه نشسته وسر بزانو نهاده حمزه نزدیک وی
آمد وگفت السلام علیک یا ابن اخی ای برادر زاده من اینک عم تو آمده تا داد تو از دشمن تو بستاند آنحضرت صلی
الله علیه وآله سرشک گوهر از صدف دیده فرو ریخت واه سرد از دل پر درد برآورد وگفت بگذار ای عم
که شهید دارد [illegible] کار حمزه گریان وغریوان سوگند
بلات خورد وفریاد کرد که ای فرزند من برای نصرت تو آمده ام حضرت فرمود که ای عم بحق آن خدای که مرا به
رسالت بخلقان فرستاده است که اگر شمشیر آبدار ما را از مشرکان خاک برای حمایت من مقابله نمای
تا خود را بخون بیالائی بر درگاه حق تعالی جز دوری نیفزاید وآن محاربه وکار زار هیچ نگشاید مگر که
بوحدانیت حق ورسالت من اقرار کنی ای عم اگر میخواهی که مرا شربت لطف دهی ومرهم راحتی در دل ریش من نهی
بگو لا اله الا الله محمد رسول الله حمزه گفت ای جان عم اگر این کلمه بگویم خوشدل میشوی گفت آری رضای خدا

وخوشنودی خدای وابسته بدین کلمات ختم کلمه شهادة بر زبان راند و بعد از آن از مسجد بیرون آمده
با انتقام ابوجهل روان شد چون بدر خانه ابوجهل رسید وی نشسته بود جمعی از اشراف عرب با وی نشسته بودند
و حمزه تیر و کمان در دست داشت بی محابا بر سر ابوجهل زد چنانکه سر وی بشکافت و خون روان شد و گفت
تو محمد را دشنام میدهی و ایذا میکنی یکی از آن قوم برخاست و گفت یا ابا عماره عقب آلوده زمان صبر کن تا در آخر
پشیمان نشوی حمزه گفت چرا پشیمان شوم که گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد رسول اوست بحق و از این ملت
باز نگردم و این قول روی منکر ما نیز قریش که این سخن شنودند در غم ملال افزودند و دین را قوتی و اسلام را
عز پدید آید و چون شیطان دشمن قویست و سبب تمام در اضلال و اغوای بندگان از این جهت حق تعالی از قول
او حکایت میکند که دال است بر اعتراف او باضلال تا مکلفان از او محترز شوند و بوسوسه او از راه نروند و
میفرماید که وقال و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی که او را گفته بود که وان علیک لعنتی الی یوم الدین لأتخذن
من عبادک هر آینه فرا گیرم از بندگان تو با اغوا و اضلال نصیبا مفروضا بهره مقطوع و بخری
و مشخص کرده که آن را بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود
چنانکه در اخبار بصحت پیوسته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حین تلاوت این آیت فرمودند
من کل الف تسعمائة و تسعة و تسعون للنار و بروایت دیگر من بنی آدم تسع و تسعون فی النار و واحد فی الجنة
ابو حمزه ثمالی از ابن عمر حدیث در تفسیر خود آورده که گوید که ابلیس چگونه معلوم کرده بود که از بنی آدم
بعضی تابع او خواهند شد گوییم که از قول حق سبحانه که لاملأن جهنم منک و ممن تبعک گویند که چون زبان
بمذمت آدم بگشود و باید خلقی آغاز کرد طمع در اضلال اولاد او کرد و این کلام را از سر ظن بر زبان رانده و
آن گمان موید است لقوله تعالی و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و در انوار گفته که قول او لأتخذن عطفست
بر لعنه الله ای شیطانا جامعا بین لعنة الله و هذا القول الدال علی فرط عداوته للناس و حق تعالی ایشان را
بیان برهان کرده بر آنکه شرک در غایت ضلالتست بر سبیل تعلیل بآنچه مشرکان آن را شریک خدای میکردند
منفعل اند و باختیار فاعل فعلی نتوانند شد و این غایت تنافی است در الوهیت چه سزاوار آنست که اله حقیقی
فاعل و غیر منفعل باشد بعد از آن استدلال نموده بر آنکه عبادت اوثان عبادت شیطانست اقطع ضلالتست
است به سه وجه اول آنکه او مرید است منهمک در ضلال که مقصد هیچ فعل نیست پس طاعت او ضلالت است
در غایت بعد از هدایت دوم آنکه او ملعونست بجهت ضلال پس طاعت مستجلب ضلال و لعن باشد سوم آنکه
در غایت عداوت و شقاوت در اهلاک بندگان و موالات نمودن با کسی که این صفت داشته باشد غایت
ضلالت است چه جای عبادت او و غیر از قول او حکایت میکند که ولأضلنهم هر آینه گمراه کنم ایشان را از طریق

حق بوسیله وساوس و غرور و دروغ ولأمنینهم البته در آرزو افکنم ایشان را و بیارایم در چشم ایشان امانی
باطله را چون طول حیوة و تاخیر توبه و یا عدم بعث و نشر و عقاب و یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب و غیر آن
ولآمرنهم و هر آینه بفرمایم ایشان را فلیبتکن تا هر آینه بشکافند و بروایت ... از ابی عبد الله علیه
السلام هر آینه ببرند از اصل آذان الانعام گوشهای چهارپایان را بجهت حرام کردانیدن آنچه حق تعالی آن را
حلال کردانیده این اشارتست بآنچه عرب را آن بوده که بحیره و سائبه و وصیله و حام که از انصیب اوثان میدا
نستند و تفصیل و تبیین این در سورة المائده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ولآمرنهم و هر آینه بفرمایم
ایشان را فلیغیرن پس البته تغییر دهند خلق الله آفریده خدا را بصورت یعنی نقص خلق آن نمایند چون
خصی کردن انسان و نیش ساختن چون لواطه و سحق و زخم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای و مانند آن
چون عبادت شمس و قمر استعمال الجوارح و قوی در امور باطله که سبب کمال نفوس است و نه موجب قرب الهی
و از باقر و صادق علیه السلام روایتست مراد آنست که دین خدا را تغییر و تبدیل دهند لقوله تعالی فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم الآیة ای دین الله الذی خلق الناس علیه
و این قول ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده و جماعتی دیگر منقولست و زجاج گفته که یعنی ایشان
احکام و اعراض را در خلق خدای بکار داشته چه حق تعالی چهارپایان را آفریده تا بآن منتفع شوند ایشان آن را
بخود حرام کردانیده بحیره و سائبه و حام و شمس و قمر و حجر و خشب را برای آن آفرید تا مسخر او باشند و بمنافع آن
و ایشان از آن عدول کرده عبادت آنها کنند و حکایات بر تغییر دین اولی است بجهت آنکه این وجه شامل جمیع
تغییرات شرعیه است ومن یتخذ الشیطان و هر که فرا گیرد شیطان را ولیا من دون الله دوستی بدون خدای
باینوجه که هر چه شیطان میفرماید بآن اقدام نماید و مجاوزت نماید از طاعت خدا بطاعت او و امر او را بر امر خدا
اختیار کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت را از دست
بدهد و بهیچ رساند و زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ و چه خسرانی بآن نمیرسد که شخصی تبدیل
مکان کند در بهشت تمام را باشد بمکان از دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند
ویمنیهم و در آرزو میافکند ایشان را چیزی که بآن نرسد و نیابد و ما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد
ایشان را شیطان الا غرورا مکر و فریب و خداع که عبادتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضررات یعنی آنچه
موجب مضراتست و بصورت نفع بمردمان مینماید و آن بخواطر باطله و وساوس فاسده است و بالجمله
اولیاء خود اولئک آن گروه که پرستنده بتانند و متابع شیطان مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است
ولا یجدون و نیابند ایشان عنها محیصا از دوزخ گریزگاهی که بدانجا نقل کنند و از شدت عذاب

بآن ملتجی شوند عنها حال است از محیصا نه صله زیراکه محیص اسم مکان است واگر مصدر باشد پس جمله در ما
قبل خود نتواند کرد بعد از ذکر وعید بیان وعده میکند وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وکرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهائی
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این در آمده کان جاوید
باشند در آن أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است بمعنی خلودی که هرگز حتی انقطاع نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد
خدا تعالی وعده کردنی حَقًّا راست کرده حق خود را راست کرده نی ماخوذ از حق الامر بمعنی تحقه ویا حق است
این وعده حق بودنی که خلاف وی راستی و درستی آن نیست ماخوذ از حق یحق بمعنی ثبت و جمل اول موکدا لنفسه زیرا که
مضمون جمله احیه که قبل از وست وعد است و دوم موکدا لغیره است و بعضی گفته اند که موصول منصوب
باشد بفعلی که ما بعد آن تفسیر آن کند و وعد الله منصوب بآن فعل زیرا که بمعنی وعدهم ادخالهم وحقا
حال باشد از مصدر و قوله وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا جمله موکده بلیغه است و معنی اینکه کیست راستگو
تر از خدای در سخن استفهام برای تقریر است یعنی هیچکس از خدا راستگوتر نیست مرقومات خود را بصدق
وعده خدای مر اولیای خود را و یا مبالغه است در توکید وعده بجهت ترغیب عباد است در تحصیل آن
از ضحاک و قتاده و ابوصالح مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری
آغاز مفاخره کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما آمده در بهشت نرود مگر یهود
و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله خاتم پیغمبران است و کتاب ما ناسخ کتاب شما پس
ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد که لَيْسَ نیست آن وعده که حق تعالی کرده از ثواب بِأَمَانِيِّكُمْ
بآرزوی شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری یعنی کار با آرزو بر نیاید بلکه بایست رنج آنکه کشید و در کسب ایمان و طاعات و عبادات و اجتناب
از منهیات از کار امانی بهشت باید از مجاهد روایتست که مشرکان گفتند که بعث و نشور و کتاب و حساب و ثواب
و عقاب نخواهد بود بر تقدیر وقوع ما را باموال ما ثواب خواهند داد و یهود ان گفتند که لن تمسنا النار الا ایاما
معدودات لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری حق تعالی این آیت فرستاد و باز نمود که این کار نه بآرزوی
شما است که اهل شرکید و نه آرزوی اهل کتاب پس بنابرین قول خطاب با مشرکان باشد و بقول اول با مسلمانان
و سیاق آیت دلالت میکند بر آنکه خطاب با کافران باشد بعد از آن بجهت تقریر این امر فرماید که وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا
هر که بکند کار بدی يُجْزَ بِهِ جزا داده باشد بآن عاجلا یا آجلا این حکم عام است همه عالمانرا ارکه دانسته اند که چون این
آیت آمد صحابه بسیار ملول شده گفتند یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الایة مراد از دلالت آیت چگونه رستگاری یابیم

بامانی

٨٤

غیر از توحیدی که ایشان کرده اند خالی نیست پس عمل جزائی داشته باشند حضرت فرمود که نه جای ایشانرا بیمی نیست بدی رسانند
میکردید و نه بلاها یا غمها میرسید گفتند بلی یا رسول الله ما بقیت هذه الایة من شیء حضرت فرمود که انا الذی
نفسی بیده انها الکم انزلت غذائی که نفس من بید قدرت اوست که این آیت در حق شما نازل شده ما بشر ولو تقاربو
وسددوا لا تصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر الله بها خطیئة حتی الشوکة یشاکها احدکم بشارت
باد شما را نزدیک باشید با مردم و برسید او را سلاح باشید و هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی
کفارت گناهانش گردانید تا آنمقدار که اگر خاری در پایش رود کفارت گناه او شود این روایت را جلال‌الدین در
تفسیر خود بآئینه معتبره نقل کرده و قاضی ابوعاصم عامری گفته این آیت قطع توهم کسی میکند که معصیت
مضر باشد با ایمان چنانکه طاعت غیر نافع است با کفر چه آنکه باتفاق این آیت مخصوص است بغیر تائب
و فاعل صغیره و بدون اصرار و عبدالله عباس و ابن جبیر و حسن بصری و کلبی گفته اند که مراد بسوء کفر است یعنی
هر که بدی کند اگر مومن کفر باشد جزا یابد هست با عفو او وادر یابد و اگر کفر باشد در دوزخ شود و مخلد باشد
و دلیل بر آن آنست که بعد از آن میفرماید که وَلَا يَجِدْ و نیابد آن عامل سوء لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ
جز از خدا وَلِيًّا دوستداری که مدد رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاوری که از عذابش برهاند و چون عادة الله
جاریست که هرجا ذکر وعید میکند در عقب آن بیان وعده میکند تا بعد از وعید میفرماید وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ
الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه را چه هیچکس را قوت از تکلیف تمامت نیست و مکلف
بآن نیز مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن این در موضع حال است از ضمیر مستکن در یعمل و من برای بیان یعنی
عمل صالح کند در حالتی که او مرد باشد یا زن و یا در موضع حال است از الصالحات ای کائنة منه من ذکر او انثی و
من برای ابتدائیه یعنی در حالتی که آن اعمال صالحه کاین و ثابت باشد از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی
که او مومن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد و این حال شرط اقتران عمل است بآن در استدعای ثواب مذکور
تا تنبیه بر آنکه اعمال صالحه معتد به نیست بدون ایمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان مومن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
در آورده شوند و حضض بهشت معلوم مثوبه یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند
در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیزی از ثواب ایشان کم نکنند و هرگاه که ثواب مطیع ناقصه
نیز نبود از آنجهت که عقاب بما مر زیاده زیراکه مجازی ارحم الراحمین است و لهذا اقتصار بر ذکر در عقب
ثواب مسروق روایت کرده چون آیت لیس بامانیکم نازل شد اهل کتاب بمسلمانان گفتند که ما و شما برابریم
بما فضل و مزیتی حق تعالی در عقب آن آیت ومن یعمل من الصالحات نازل گردانید و بعد از آن بیان مستحقین
وعده میکند بقوله وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از راه یافته از جهت دین استفهام بر سبیل تقریر است

یعنی هیچکس نیکوتر نیست وصواب کارتر در دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکس که تسلیم نمود وخالص کردانید
نفس خود را لِلَّهِ برای خدا ومن جمیع الوجوه توجه باو نمود که خدای که غیر او را نشناخت والتفات
کرد روی خود را در سجود برای سبحانه ودرین استفهام تنبیه است بر آنکه این منتهای تجربه است که فوق نیست
بآن میرسد وتخصیص وجه بجهت آنست که هرکه روی خود را در اینال کند که اشرف اعضاست پس بدیگر
عضوی بخیلی نخواهد کرد وَهُوَ مُحْسِنٌ حال است از ضمیر اسلم یعنی کسی که خالص ساخت دین خود را برای خدا
که بوحدانیت از غیر او تبری نمود در حالتی که آینده است بر نیکوییهای وترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ وپیروی کرده
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابراهیم را که موافق دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم مایل
است از هم ادیان بدین اسلام این حال است از اتبع یا از ملت یا از ابراهیم وَاتَّخَذَ اللَّهُ وفرا گرفت خدای
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست
واعاده ذکر ابراهیم وعدم اکتفا بضمیر بجهت تفخیم ابراهیم است ویا بجهت تخصیص بر آنکه ممدوح اوست نه تابع
او وخلت ماخوذ است از خلل چه آن دوستی است که متخلل ومخالط میشود در نفس ومترتب میشود در آن
ویا باعتبار آنکه هریک از خلیلین رافع میکند در طریق ویا از خلت بمعنی خصلت چه هر دو موافق اند در
خصال واین جمله فعلیه استینافیه است وفایده آن اعتراض ترغیب است در اتباع ملت او چه آن بآن حضرت
در نهایت حسنات وغایت کمال بود وسبب تسمیه ابراهیم بخلیل چنین نقل کرده اند که در عهد ابراهیم خلیل
صلوات الرحمن علیه قحطی پدید آمد وچون مردم همیشه از موائد خلیل فواید یافته بودند درین سال قحط
بجانب وی رجوع بار دیگر نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بریشان ایثار نمود وهمین که ایثار رسید چند
قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون غلام
خلیل بدوست مصری رسید وگفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده واکرچه فی الواقع ابراهیم علیه السلام
از برای خود طلبیدی که بهر نوعی که بودی چاره میتوان کرد فاما اینست طعام سی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند
بکوی عزیزی وسماحت جبلی میخواهد که این طعام بریشان صرف کند القصه که دیدم بملازمان حضرت
ابراهیم علیه السلام بعاد او ایشان بهای ولیکن نیافته تا گندم بخرند مضطر وریت بازگشته وچون
بحوالی شام رسیدند ایشان را شرم آمد که شتر خالی را بشهر در آرند رخصت آنکه بیکلایان وبینوایان چشم
برده داشته که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید پس شتربانان در حوالی شهر جوالها
را از ریگ نرم کرده بخانه در آوردند ابراهیم علیه السلام بر کیفیت این حال اطلاع یافت تنگدل شده روی
بسجده نهاد درین حال ساره زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد وجوالها بر دید خرمی

خوشدل شده هریک را بگشاد آرد سپیده دید در غایت سفیدی وپاکیزگی بیرون آمد بایه ازان خمیر کرده
نان بخت وبعیال واطفال درویشان داد چون ابراهیم علیه السلام از سجده باز آمد بوی نان بمشام رسید
پرسید که این از کجا است گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که هذا من عند خلیل الله عز و
جل این از نزدیک دوستم که اعمات خوبها او را بدین جهت دوست خود گرفت واین روایت علی بن ابراهیم از پدر
ابن سالم دولت نسعدین صدقه وا وا از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده نزد اهل تحقیق آنست که خوبها ابراهیم
بجهت آن خلیل خود خوانده که وی را امتحان کرد بتن وجان ومال وفرزند وی مال بمهمان داد فرزند بقربان وتن
بنیران وجان بجانان پس بدین سبب بدین اسم مسمی شد وگویند که امتحان او در ده چیز بود که از اسن حنفیه میگویند
این پنج در سر است وپنج در تن اول مضمضه است واستنشاق ومسواک کردن وموی لب وفرق سر ودوم استنجا
وختنه وحلق عانه وبغل وقلم ناخن والیته سنت است مگر استنجا وختنه بعد از بلوغ که واجبست وقد بعضی
خلیل از خلت ماخوذ است بمعنی احتیاج وفعیل بمعنی فاعل چه آن حضرت نزد مصایب حاجت خود بجز بحضرت
عزت رفع نفرمود وازان جمله در وقتی که او را بمنجنیق نشانده بآتش انداختند جبرئیل در هوا باو رسید وگفت
الک حاجة چه حاجت داری گفت اما الیک فلا حاجت دارم اما بتو ندارم وبدانکه دوستی آن حضرت با حق تعالی
عبارتست از اراده طاعت وانقیاد فرمان او من جمیع الوجوه ومسارعت نمودن برضای او ودوستی
اولیاء او ومعادات وی با معاندان دوستی خدای باراده خیر وثواب واملاک کلیه وبیان ارتفاع منزلت وی
تو نیک خود بر خلقان وظفر او بر دشمنان چنانکه با تمرد کرد ومرتبه نبوت وامامت نامزد او کرد ...
گفته اند که شرط خلت ستر که لازم شده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال واین مقام ابراهیم بود
لاجرم بخلیل موسوم شد وشرط محبت فنا وجذبات در مقام محمود وبقای ابد واین مقام محمد است
صلی الله علیه وآله لاجرم بحبیب مسمی گشت واز نکات که ذکر خلت بنظام فرموده که واتخذ الله ابراهیم
خلیلا وذکر محبت بکنایه بیان نموده که فاتبعونی یحببکم الله خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک
نشانه هستی وتفرقه است وجذبه علامت نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی
ذاهب الی ربی واز جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لاجرم آنجا نظرگاه خلیل بود که
نری ابراهیم ملکوت السموات وقدم گاه حبیب گردانید که دنی فتدلی ونعم ما قیل خلیل از خیلتاشان سیاهش
سبح انجاو شان بارگاهش صلی الله علیه وآله وچون اعاده خلیل موهم احتیاج متخلات بخلیل ... از جهت
رفع این ایهام فرموده بقوله وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدای راست از روی خلق وملک آنچه در آسمانهاست
از امور علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از اشیاء سفلیه پس محتاج بهیچکس وبهیچ چیز نباشد وهرکرا

ع

خواهد از اهل احسان و ایمان که متصف باشد بفرط طاعت و انقیاد و مسارعت بمرضات وی بدوستی برگزیند
گویند که این آیت متصل است بذکر عمال و مقرر وجوب طاعت او بر اهل اسلام سموات و ارض و کمال قدرت او
بر مجازات ایشان و بر اعمال وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیز احاطه کننده مراد بدین علم
و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و مجازی ایشان بخیر و شر آن بعد از آن عود کلام میکند بذکر نساء و ایتام
که بعضی از احکام ایشان در اول سوره مذکور شده فرماید وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ و طلب فتوی میکنند
از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد دختران ام کحة است چنانکه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین
بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چرا هر یک را از دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میراث نمیدهیم
مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد در جواب معترض که يُفْتِيكُمْ خدای فتوی
میدهد یعنی بیان میکند حکم را فِيهِنَّ در باب میراث ایشان اقاده یعنی تبیین مبهم است و قوله
عطف است بر اسم الله یعنی بگوی با ایشان آنچیزی که خوانده میشود بر شما در قرآن و یا عطف است بر ضمیر مستکن
در یفتیکم و عدم وجوب اعادهٔ ضمیر جهت فصل که ما قاسمند باشد بخدا و بآنچه در قرآن است و هو قوله
یوصیکم الله و مانند آن باعتبار مختلفین و نظیر اینست ابن عباس زید و عطاء یعنی فتوی میدهد
آنچه در قرآن است فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شأن یتیمان که زنان اند و میتواند بود که جمله مستانفه معترضه
باشد برای تعظیم متلو پس ما یتلی علیکم مبتدا باشد فی الکتب خبر آن و مراد بآن لوح محفوظ و جایز است
که منصوب باشد بتقدیر انه یبین لکم ما یتلی علیکم و یا محفوظ بر قسمی که ما یتلی علیکم فی الکتب و جایز نیست
عطف آن بر مجرور در فیهن بجهت اختلال آن لفظا و معنی و قوله فی یتامی النساء صله یتلی است اگر موصول
معطوف باشد بر ما قبل آن ای یتلی علیکم فی الکتب شانهن و اگر مرید آن خواهد بود از فیهن و یا صله دیگر است یفتیکم
و معنی اینکه الله یفتیکم فیهن بسبب یتامی النساء کما یقول کلمتک الیوم فی زید و اضافت ایتام بنساء بمعنی من است
زیراکه اضافت شیء است بجنس خود در قوله اللَّاتِي صفت نساء است یعنی زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید
ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده اند و ثابت برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت میکنید
أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ در آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالها ایشان را بخورید و یا رغبت میکنید
از آنکه نکاح در آرید با ایشان را و مع ذلک مع النکاح غیر میکنید با ایشان را بجهت طمع در میراث ایشان
چه عرب را در جاهلیت عادت بودی که دختر یتیمی که ولایت تعلق بکسی داشتی و آن دختر مالدار بودی
و اگر جمال داشتی ولی او را بزنی کردی مال او گرفتی و اگر صاحب جمال نبودی او را منع کردی از شوهر کردن
تا بمردی مال او را برداشتی پس قوله ترغبون ان تنکحوهن در تقریر فی ان تنکحوهن یا عن ان ترغبون است

وما یتلی علیکم فی الکتاب

واو محتمل است با حال باشد یا عطف در مجمع آورده که در قوله لا تؤتونهن او چند قول است یکی آنکه چند
اهل جاهلیت میراث با ناث نمیدادند بلکه آن را پسران انجا خود میدادند چنانکه مذکور شد و این قول
ابن عباس و سعید و مجاهد است و مرویست از ابی جعفر علیه السلام دوم آنکه مراد آنست که صداق ایتام خود
نمیدادند و حق ایشان را منع فرمود بقوله فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم پس قوله
و ما یتلی علیکم اشارت بقوله و ان خفتم الا تقسطوا تا آخر که در اول سوره مذکور شد از عایشه منقولست
و مختار ابو علی جبائی و طبری است بر قول اول است سیوم آنکه مراد بما کتب لهن نکاح است که حق ایشان امر بآن کرده
در کریمه قوله و انکحوا الایامی و اولیاء منع زنان کردند از آن این از حسن و قتاده و ابو مالک و ابراهیم رویست
و قوله عطف است بر یتامی النساء یعنی دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ
از فرزندان خود که ایشان را میراث بزنان نمیدادند عرب چنانکه میراث بزنان نمیدادند و بالکل
صغیر نیز نمیدادند وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم میکند در آنکه قیام نمایند لِلْيَتَامَى برای مهم یتیمان
در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی در انوار گفته که میتواند بود که معطوف علیه
ان یتامی النساء باشد ای و یفتیکم او ما یتلی الا ان تقوموا و این در صورتیست که فی یتامی صله یفتیکم ما یتلی
باشد و اگر بدل باشد معطوف پس منصوب خواهد بود معطوف بر موضع فیهن و جایز است که منصوب
باشد باضمار فعل ای یامرکم ان تقوموا و خطاب بحکام شرعست که نظر در حال ایشان کنند و استیفای حقوق ایشان نمایند
و یا بقوام ایشان که عدالت بصیغه نمایند در شأن ایشان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی در باره
یتیمان و کودکان روایتست که خوله بنت محمد بن مسلم در حباله رافع بن خدیج بود پیر شد رافع زنی جوان را
بسر او خواست و در صدد آن شد که او را طلاق دهد زن گفت مرا رها کن که نوبت خود بزن تو بخشیدم قبول
نکرد او شکایت بر او بحضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله رسانید و بروایتی کلبی از سعید بن جبیر دختر
خود بهانه جوئی بود تا طلاق او دهد بجهت پیری او و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد
و میگفت مرا طلاق مده و هر جا که خواهی میرو که من ترا بحل کردم آیت آمد وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی مرفوعست
بفعل محذوف که فعل ظاهر مفسر آنست یعنی اگر زنی خَافَتْ ترسید یعنی بقراین در یابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود
نُشُوزًا سر باز زدن از صحبت و کراهیت از و منع حقوق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدن از مجالست
و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناه نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان
یکدیگر صُلْحًا صلح را یعنی القای صلح داشتی کنند چنان با یکدیگر که زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزنی
دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد او را از خود جدا نکند نصب صلحا بر مفعولیت است از قبیل

والمستضعفين

اصحت توبا و بینهما الطرفت باحال ازان و میتواند بود که صلحا مفعول مطلق باشد باسقاط حروف زایده یا
فعل ان محذوف باشد یعنی اصلاح کنند میان یکدیکر اصلاح کردنی و یا صلح کنند صلح کردنی وَالصُّلْحُ خَيْرٌ
و صلح و آشتی بهترست از مفارقت و یا از خصومت و هیچ جای نیست که با آن تفضیل باشد بلکه مراد بیان بیان
این است که صلح از خیورات است چنانکه خصومت از شرورات ارباب سیر روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و بسر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم صلی الله
علیه وآله برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمائی بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل
من نمانده ولیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان محشوم رشوم و نوبت خود را بعایشه می بخشم
حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه می بود این آیت در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ
الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و حاضر کردانیده شده اند نفسها بر بخل یعنی شح را به آنحضرت حاضر کردانیده اند بوجهی
که منفک از آن نیست چه طبیعت انسانیت مقتضی شح است بجهت آنکه مطبوعست بران و لهذا هر یک از زن
چنین در مسامحت و مروت بخیلند و وقته و بعضی مراد بانفس زنان که بخیلی مینمایند برانیا بر نمودن نوبت
خویش بغیری و اصح آنست که مراد بان مرد و زنست چه مرد شحیح است باتفاق و کسوت و قسمت و غیر آن بزنی که
او را نخواهد و زن شحیح است برانکه حق خود را از نفقه و کسوت و قسمت و مانند آن بزن دیگر بخشد و این هر دو
جمله تعلیلیه اعتراضیه اند و عرض و محل از اعراض ندارند لهذا ثانیه بحال الصلح مناسب است و معترض است بعدم
مجانس آنها نزد او پادار و ترغیب است در مصالحه زوجین و از ثانی تمهید عذر در مماکست یعنی اگر زوجین
یا یکدیکر مماکست و مضایقت کنند معذورند پس باید که بعد از مصالحه حقیر یکدیکر را از خاطر خود قلع کنند
که آن از تتابع طبیعت است و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسر است وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی
کنند در عشرت کامل او مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض و نقص حق و غیر آن از امور منهیه
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدا است بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه میکنید از احسان و خصومت
و دانا و بینا پس مجازی شما خواهد بود بران اقامت عالیه او باعمال ایشان در مقام اثابت و ایشان را بر
اعمال که بحسب حقیقت جواب شرط است نقیل اقامت سبب است در مقام سبب در آیت دلالت
بر آنکه جایز است که صلح واقع شود و ترک قسمت در عوض صلح منفعت باشد و چون ذکر نشوز در صلح
فرمود بین الزوجین در عقب آن بیان میکند که ایشان مکلف نیستند بر چیزی که فوق استطاعت ایشان
باشد وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یک زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و
راستی و سویه نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل حقیقی آنست که عدل واقع شود میان

قلوب نسبت بزوجات مساوی باشند و هیچ جهة میل طبیعت بیکی بیشتر از دیکری نباشد و این متعذر است وَلَوْ
حَرَصْتُمْ و اگرچه حریص باشید بارتکاب عدل و آنچه غایت جد و جهد شماست در آن مرعی دارید که در
تحت مملوک و مقدور شما از خارج نخواهد بود لهذا حضرت رسالت با آنکه در قسم میان ازواج عدالت
خلقه عدل میفرمود میگفت که اللهم هذا قسمتی فیما املک فلا تاخذنی فیما تملک ولا املک در روایت دیگر
فلا تلمنی واقع شده یعنی بار خدایا این قسمت من است در آنچه مالک آنم از صحبت و نفقه پس مرا مواخذه مکن
یا ملامت مکن در آنچه تو مالک آنی و من مالک آن نیستم یعنی دوستی بعضی و میل طبیعت نسبت
بیکی دون دیکری و چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل نکنید تمام
بترک مستطاع و بجور مرغوب عنها یعنی میل قلب را با میل فعلی جمع مکنید چه ما لا یدرک کله لا یترک کله که
اگر میل غیر اختیاری جمع نمائید فَتَذَرُوهَا پس میگذارید آن زن مرغوب عنها را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که
معلق باشد میان آنکه بیوه باشد و شوهردار یعنی او را شوهر دار نتوان گفت که بجهت عدم حقوق زوجیت
و نه الطلاق مطلقه بعد توان کرد بجهت وجود علاقه زوجیت بینهما پس بین باشد و در حدیث آمده که من
کانت له امرأتان یمیل مع احدهما جاء یوم القیمة واحد شقیه مایل یعنی هر کرا دو زن باشد و او میل کند
بیکی دون دیکر در اداء حقوق واجبه روز قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد بطرفی نسبت وَإِنْ تُصْلِحُوا
و اگر صلاح آرید آنچه تباه ساخته اند از حقوق زنان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از میل
از ایشان در زمان گذشته و آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی
رَحِيمًا مهربان بتوفیق طاعت در مستقبل در کشف آورده که این آیت دلالت میکند بر وجوب قسمت میان
نساء القوم میان ایشان در قسمت بر سبیل اجمال و سنت شریفه مفصل و موضح آنست بیان که این آیت
دلالت میکند بر وجوب صاحب نکاح اگر زوجه واحده او باشد آن زن برای یک شب بود بعد از چهار شب و سه
شب دیکر از آن زوج است بهر حال بخواهد مثوبت نماید و اگر دو زن داشته باشد ایشان را دو شب است از چهار شب
و دو شب دیگر از آن زوج است و اگر زن دارد برای هر یک شب است و سه شب دیکر از آن زنان اوست و اگر
چهار زن دارد هیچ شب برای او فاضل نخواهد بود و جایز نیست که قسمت کمتر از یک شب باشد و اما کمتر از پنج جایز
نیست بجهت آنکه موجب تبعیض است و از صادق علیه السلام مرویست که ان النبی صلی الله علیه وآله
کان یقسم بین نسایه فی مرضه فیطاف بهن علیهن یعنی در وقتی که رسول صلی الله علیه وآله بیمار بود در حجره زنان
میگردانیدند بنوبت تا اگر خوشدل کردند و مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله دو زن داشت هرگاه
روز که یکی از آن مرد بود و ضو نمیساخت در خانه زن دیکر در خبر است که معاذ بن جبل را دو زن بودند در روز نوبت

شنید بجهت آنکه طاعون ترا همه ایشان در تقدیم تغسیل وکفن ودفن وَإِن يَتَفَرَّقَا واگر جدا شوند بعدم
مواساة شوند هریك از زوجین از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی‌نیاز کرداند خدای تعالی هر یکی را مِّن
سَعَتِهِ انجو فراوان وقدرت بکمال خود یعنی تسلی دهد هریك را یا بدل برای هریك بدید آرد و روزی را
بوجه دلخواه بایشان رساند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا وهست خدای فراخ بخشایش بر بنده کان خود حَكِيمًا
محکم کار در افعال واحکام وراین دلالتست بر آنکه همه ارزاق بید قدرت حق تعالی است وشمول کثرت
وعجیب حکمت او بنده کان اثرا بسیفرماید بعد از آن تنبیه میکند بکمال وسعت وقدرت خود بقوله
وَلِلَّهِ ومر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در
زمینهاست از کواین سفلی پس در باب رعایت تقوی که موجب رعایت حقوق الله است میفرماید وَلَقَدْ
وَصَّيْنَا وهر آینه وصیت کردیم وفرموده الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنکه داده شده اند کتاب مِن قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی یهود ونصاری وآنها را قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ وشما را نیز وصیت میکنیم یعنی
فرمایم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ باآنکه بپرهیزید از شرك وسایر معاصی بدانکه کتاب اسم جنس است ومن متعلق
بوصینا ما بادوایاکم عطف بر الذین وان تفسیر است بر آنك وصیت در معنی قول است وسیاق این برای
تأکید امر است باخلاص فلیله تعالی عز وجل وَإِن تَكْفُرُوا واین را باده قولست یعنی کفتیم ایشان را که اگر کافر شوید
یعنی شکر وصیت شوید ومخالفت حکم کنید که آن امر است فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است یعنی مالك جمیع مکونات است پس کفر ومعاصی
شما ان ضرری باو نرساند همچنانکه شکر وتقرب شما نفع باو نرساند ووصیت او شما را بتقوی جهت
رحمت واسعه اوست وجهت حاجت وی تقریبا این امر میکند بقوله وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا وهست خدای
بی‌نیاز از خلق خود واکر اطاعت فرمان برند واکر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود واکر حمد او کویند واکر نکویند
وَلِلَّهِ ومر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملایك وغیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست
از ارکان ومو الید وجز آن تکریر این کلام ثالثا بجهت دلالت است بر آنکه او غنی وحمید است چه جمیع مخلوقات
بحاجت خود دلالت میکند بر غنای او سبحانه وبآنچه فایض شوند بدان از وجود انواع خصلت دلالت میکند
بمحمودیت او وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا کار فرمای بنده کان این راجع است بقوله یعنی اتصالا
من سعته متکفل کفایت زوجین است پس کلام واقع میان قوله یعنی الله وکفی بالله معترضه باشد بجهت تقریر
ان مدعا وبعد از ذکر کمال قدرت خود از خلق بقوله تعالی وله ما فی السموات وما فی الارض بیان کمال قدرت خود میکند بر خلق
بما ملاك وایجاد وابدال بعد از فنا ایشان میفرماید که إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ ومفعول ایشان محذوفست

حقوق الناس

وجواب دال است بر آن یعنی اگر مخواستی خدای کریم بر طرف ساختی از وجود شما را وفانی ساختی شما را أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وبیاورد یعنی ایجاد میکرد کروهی دیکر را که مستعد فرمان بردار باشند مرویست که چون
این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله دست مبارك بر پشت سلمان نهاد وکفت انهم قوم
ابن انه یعنی پارسایان و بنابرین خطاب راجع بمشرکان مکه است که اعدای آنحضرت بودند پس در معنی که به وان تتولوا
یستبدل قوما غیرکم باشد پس میفرماید اهل شرك بدانید و نعمت خود مغرور مشود که همچنانکه امم ماضیه را که انه
برایت بیشتر بودند هلاك کردیم بجهت عصیان وطغیان ایشان شما را نیز توانیم که هلاك کردانیم وشما سید
بیدان چهار یا از زمین مانده ومیراث بسیار کسانست که بجهت شامت اعمال قبیحه بعذاب مستاصل شده از او الفتا
اند در خبر است روزی که جبرئیل نزد رسالت صلی الله علیه وآله آمده در وقتی دو مرد نزد آنحضرت حاضر بو
در باره زمین دعوی ومنازعت میکردند ومناقشه را از حد میکذرانیدند جبرئیل تبسم کرد آنحضرت منشأ
تبسم از وی پرسید کفت در زمین که این انکسی بر سر آن اینهمه نزاع میکنند چهل هزار مالك آنرا یاد دارم آورده
اند که بهلول مجنون در بعضی مواقف حج بهرون الرشید رسید هرون زاد ره هودج دید بجانب او بجانب مرد
ما از اهی رفتند وار حوالی هودج بی‌راندند بهلول بیالا برآمد وکفت حدثنی ابی عن فلان بن فلان انه قال رأیت
رسول الله صلی الله علیه وآله فی هذا المکان علی جمار ولم یکن ثم ضرب ولا طرد هرون چون این بشنید پرسید
که این کیست کفتند بهلول است کفت هودج را باز دارید واورا نزدیك حاضر کردند کفت چه کفتی بهلول بار
دیکر این حدیث را باز کفت هرون الرشید کفت راست کفتی مرا وعظ مختص بکو کفت ای ان الذی فی یدیك کان
فی یدی غیرك ثم انتقل الیك وعنقریب سینتقل الی غیرك این ملك وپادشاهی که در دست تست در دست غیر تو
بود بتو منتقل شده وزود باشد که از تو بدیکری انتقال یابد هرون بکریست ولیور از دنیا ربخشید کفت نستانم
کفت بدرویشان قسمت کن جواب داد که اولی آنست که آنرا بصاحبان او رد کنی این بکفت وبکذشت ومرحین
معنی کفته اند شعر دخل الدنیا اناس قبلنا رحلوا عنها وخلوها لنا ونزلنا ها کما قد نزلوا ونخلیها لقوم بعدنا
نعمان بن المنذر روزی با عدی بن زید بتماشا بیرون رفتند بمقبره رسیدند عدی کفت ایها الملك چه میکویند
که صاحبان این قبور بزبان اعتبار چه میکویند کفت نه کفت میکویند که ایها الرکب المحبون علی الارض المجدون
کما انتم کنا نحن تکونون کما نحن کذا این سوارانی که رفته اید بر روی زمین ومتمتع وبرخوردارید ما هم چنان بودیم
وزود باشد که شما هم چو ما شوید نعمان از آن اعتبار کشت وآن عیش بر او منغص کشت روزی چند برآمد دیکر باره
هر دو بیرون آمدند وبمقبره مرور کردند عدی کفت که این قبرها چه میکویند کفت نه کفت میکویند
که من رآنی فلیحدث نفسه انه موف علی قرن الزوال وصروف الدهر لا یبقی لها وکما باقی لهم صم الجبال رب رکب

ورکب فنا ما حول الخورنق · یشربون الخمر من ماء الزلال · عمروا دهرا بعیش حسن · امسی دهرهم فی یجال · ثم اضحوا لعب الدهر
وکذاک الدهر حالا بعد حال · نعمان از بخار کشت و آن قصائد را زمها کرد و عدی را گفت امشب سحرگاه تو در من آنچه که با
تو میگویم عدی سحرگاه تند او رفت وی را دید جامه ملوکانه افکنده و پلاسی پوشیده آنگه برخاست و ملک
را بگذاشت و با رهبانان بعبادت مشغول شد و فرزندان او عابد شدند و دختر او هند بنت النعمان در ظهر
کوفه دیری بنا کرد و او را دیر هند گویند هشام بن الکلبی گوید که چون خالد بن الولید عین التمر بگشاد احوال
دختران نعمان پرسید گفتند یکی فوت شد و یکی در بعضی دیرها مانده است بیامد و بروی سلام کرد و گفت
احوال نعمان چون بود و چگونه باین حالت رسید بدو گفت قصه ما دراز است از جمله روزی آفتاب برآمد
هر چه در اقطار و نواحی بود بحکم ما بود هنوز آفتاب فرو نشده بود که بار سیه او را بر حال ما رحم آمد وَ
كَانَ وهست خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ برین ایجاد و اعدام و ابدال و اغنا قَدِيرًا توانا و بلیغ القدرت است که هیچ چیز او را
از انچه خواهد باز ندارد و این کلام نیز تقریر غنا و قدرت او سبحانه است و تهدید آنکس که نیکوید و
یاد مخالفت می نماید بامر بعد از آن ذکر عظیم ملک و اقتدار خود میکند بانکه خیر دارین در قبضه قدرت اوست
و میفرماید که مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که خواهد که باشد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا
که بکار جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدایست ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا و آن
خسیس است و پاداشت آخرت و آن شریف است یعنی باید که طالب هر دو باشد مانند آنکه گویند ربنا آتنا فی
الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و یا باید که طالب اشرف باشد که آخرت است نه اخس که دنیاست یعنی طالب
شریف از خسانت خود را باز دارد و اگر باشرف مایل گردد اخس تابع آن تابع خواهد بود چنانکه مجاهد مثلا
المثل برای خدای جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن جزوی نباشد
و مع ذلک که غنیمت دنیا هم بوی رسد پس توجه باصل باید کرد که فرع تابع اصل است کقوله من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدا که شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه افعال
و عارف بهمه اغراض پس هر کس را بحسب فعل و غرض مجازاة خواهد داد چون او سبحانه در این آیت ذکر ثواب
دنیا و آخرت کرد در عقب آن امر نمود بالقسط و قیام بحق و ترک میل بجور که موجب مثوبات دارین است
و فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که مومنانید قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد
کنندگان در اقامت مراسم عدالت و مواظبت نمایندگان بران شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان برای خدا یعنی چه
دهید که فرموده و مستوانه بود که حال باشد برای او سبحانه یا بوجه که ادای شهادت کنید برای حق وَلَوْ عَلَىٰ
أَنْفُسِكُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد یعنی که اقرار کنید بحقی که در ذمه او باشد چه با شهادة بیان حق است خواه

بر شاهد باشد یا بر غیر او در حدیث وارد شده که قل الحق ولو کان علیک یعنی بگو حق را و اگر چه بر تو باشد
أَوِ الْوَالِدَيْنِ و یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا مشهود له
از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی غنی از برای غنا احترام میکند در منع
اقامت شهادة بر غنی و فقیر بجهت افلاس او ترحم نماید یا در امتناع از ادای شهادة فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدا
اولیست بتوانگر و درویش و اگر دانستی شهادة برای ایشان یا بر ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمود
ای علت خوبیانست که قایم مقام او واقع شده و ضمیر در بهما راجع است با آنچه کلام مذکور و دلالت بران
میکند و آن جنس غنی است و جنس فقیر نه آنکه راجع باشد با آخرهما و اگر بایستی که ضمیر موحد بودی پس مراد آنست
که خدا امر او راست با آنچه صلاح اغنیاست و فقیر چون حکم و آنست که در اقامت شهادة رعایت غنی و فقیر
مشهود علیه نکنند بلکه بطریقی واقع باشد که گواهی بدهند فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید هوای
نفس را أَنْ تَعْدِلُوا برانکه میل نموده کنید از حق یا بجهت کراهت عدول کنند از عدول پس أن تعدلوا یا مفعول له یا
علت است یا بکراهت که مفعول له وابسته وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بر پیچانید زبانهای خود را از گواهی راست و از ابن عباس
و سدی نقل است که خطاب بحکام است یعنی حکام شرع اگر بپیچانید السنه خود را از حکومت عدل أَوْ تُعْرِضُوا
یا اعراض کنید از ادای آن و کتمان آن نمائید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خداست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید
از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس شما را بدان مکافات خواهد داد این نوعیست از تهدید و مبالغه و در آیت دلالت
است بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و سلوک طریق عدل در نفس و غیر و بکثرت آورده که این آیت کریمه دلالت
میکند بچند امر یکی اقامت عدل در حکومت مطلقا خواه بر نفس مقیم یا بر غیر او دوم وجوب اقرار انسان بر
نفس خود و بحق که ثابت باشد در ذمه او سیوم وجوب اقامت شهادت بر والدین و این مذهب سید مرتضی
و ابن جنید است و نیز دلالت میکند روایت ابن حصین و غیره و شیخ طوسی و اکثر اصحاب گفته اند که شهادة
ولد بر والد مقبول نیست چه این مستلزم تکذیب والد شاهد میشود و این عقوق است که مانع شهادة است
و وجوب اقامت که مدلول آیت کریمه است مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت بمعنی صدوع است بحق
و این اعم از قبول و عدم آنست و اما حکم جد از جانب اب حکم اب دارد بنابر اقربیت که حکم اب دارد و اما
شهادة ولد برام و ابوین او مقبول است و همچنین است برین اب و نیز مقبول است شهادة آبا از برای اولاد
به جهت عموم اول و وجوب اقامت و وجوب قبول بدون معارض چهارم وجوب اقامت بر همه اقارب
و برای همه ایشان بدون فرق میان ایشان و فقهای عامه درین مخالفت کرده اند زیرا که متضمن
تهمت است که مانع است از قبول و نیز ولد بعض از والد است پس ولد جزو والد باشد هر یک از ایشان

شامل نفس خود باشد و همین است کلام در اقارب و چون خلاف انبیا مان اولاً جهت ضرر آیت کریمه و اما ثانیاً جهت
آنکه تهمت متوقع است بعد از آن پس معارض اولی عامر باشند و اما ثالثاً جهت آنکه حضیت حقیقت نیست بلکه
مجازات و موهوم بلکه را لحکم نفس خود است و لهذا گاهست که لاحدهما احرست باآنکه دیگری رقاست و چون
حق تعالی بیان اسلام و احکام آن نمود در عقب امر میکند کافر موجود بایمان و شرایط آن بقوله یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مومنان اهل کتاب چون ابن
سلام و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله ما ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریت و دیگر هیچ کتاب
و هیچ پیغمبر ایمان نداریم و گویند که خطاب با کافران نیز میشاید بنا بر اول مسلمانان را میگوید که ایمان آورده
اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و بر ثانی منافقان را خطاب میکند که ایمان آورده‌اید
همچنان بزبان بآن معترفید و بر ثالث مومنان اهل کتاب را امر میکند که همچنانکه ایمان آورده اید ببعضی
کتاب و رسل ایمان آرید بهمهٔ انها زیرا که ایمان ببعضی در حکم الایمان است و بنابر رابع کافران را میگوید که شما
که ایمان دارید بلات و عزی ایمان آورید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و فرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه و آله
وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بکتابی که فرو فرستاده است خدای بتدریج عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن
وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و بکتابهایی که فرو فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند که او کسانی
که ایمان آورده اند از حیثیت برهان ایمان آورید بسبیل کشف و عیان یا ای آنانکه ایمان آورده اند بروی تصدیق
ایمان آرید بطریق تحقیق وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر که کافر شود بخدا تعالی وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او وَكُتُبِهِ
و کتابهای او وَرُسُلِهِ و پیغمبران او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز یعنی هر که نگرود بچیزی از این اشیا
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه گردیده شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی دور یعنی دوری از مقصد و در نهایت
بعد از مقصود که اصلا راه نبرد بطریق حق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی
یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد
صلی الله علیه و آله یا آنکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شود بعد از آن اصرار نمایند بر کفر و زیاده کردند
آنرا بتمادی در غی لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه مستبعد است از ایشان که از کفر
توبه کنند و بایمان رجوع نمایند زیرا که قلوب ایشان رنگ کفر گرفته و بصایر ایشان از ادراک حق انشاء
گشت نه آنکه مراد که اگر ایشان باخلاص ایمان آورند حق تعالی قبول توبه ایشان نکند ایشان را
و یا آنکه هر کار عاقبه گشت و خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیان است و خبر کان در لسان

این محذوف است که کلام لیغفر متعلق است یا تقدیر این است که لم یکن الله مریدا لیغفر لهم یعنی نباشد حق تعالی
اراده کننده اینکه بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه آنکه راه نماید ایشان را سَبِيلًا راهی که بحق پیوندد
که ایمان است بلکه ایشان را در وادی خذلان و ضلالت بگذارد و براه جنت با ایشان نماید که قوله
ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم نزد زجاج و فرا مراد ایمان ایشان است بموسی و کفر ایشان بعد از فوت او
بعد از آن ایمان ایشان بعزیر پس کفر ایشان بعیسی و بعد از آن ازدیاد کفر ایشان بانکار محمد صلی الله علیه و
آله و نزد حسن مراد بآنها طایفه از اهل کتاب بودند که ارادهٔ تشکیک تفرقه کردند در اصحاب رسول صلی الله
علیه و آله و بجهت آن اظهار ایمان کردند در حضور ایشان و بعد از آن گفتند که شبهه دیگر ما را طاری
گشت پس اظهار کفر کردند و بر آن ثبات و پایداری ورزیدند و ذلک معنی قوله تعالی وقالت طایفة من اهل
الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره از ابن عباس مرویست که درین آیت داخل
است هر منافقی که در عهد رسول صلی الله علیه و آله بودند خواه در بر و خواه در بحر و این قول اصح اقوال
است و مؤید آنست که بعد از این میفرماید که بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم یعنی خبر
کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ منافقانند آنانکه
يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ از غیر مومنان اسم موصول
محل نصب یا رفع بر ذم ای ارید الذین پس بر سبیل انکار میگوید که أَيَبْتَغُونَ آیا می طلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ
نزدیک کافران یعنی بدوستی ارجمندی لِلَّهِ مر خدای راست جَمِيعًا همه آن نصب این بر حال است یعنی در حالتی
که جمیع عزت از جانب حضرت است پس متعذر نیست کسی که عزت او و اعزاز مکرم داند او را بسبحان عزت را برای
اولیا خود نوشته است حیث قال ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عزت غیر ایشان نیست بعزت اولیا
سبحانه مرحمت نمی نماید و چون حق تعالی ذکر منافقان نموده و موالات ایشان مر کفار را در عقب آن نهی
نماید از مجالست و مخالطت ایشان میفرماید وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که خدای فرستاد
بر شما ای مومنان فِي الْكِتَابِ در قرآن بیانکه حق تعالی در مکه آیتی فرستاد که بلخوض کننده کان مسلمان
بقرآن نشست و برخاست نکنید و آن آیت اینست که و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الآیة احبار در
مدینه تقلید کار آن می نمایند و میگوید که حق تعالی در قرآن فرستاده بود که إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون بشنوید
آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدای را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا در حالتی که کافر میشوند وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کرده میشود
بآن ذکر این دو حال از آیات بجهت تقیه نمودن است از مجالست درین قول که فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با
کافران و مستهزیان ضمیر راجع است بمدلول علیه یکفر بها و یستهزئ بها و این جزای شرط است و معنی اینکه هر گاه

ایشان مارب و معاند و مستوی باشند و غیر موجود الایمان با ایشان ننشیند و سوا اینست غایت نهی و قوله
حَتّی یَخُوضُوا تا وقتی که خوض و شروع فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ در سخنی غیر استهزا اِنَّکُمْ اِذًا بدرستی که باشید آن
هنگام که نشستید و برخاست کنید با ایشان در حین آیات ایشان استهزا مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که
قادر باید بر اعراض ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این با ایشان نشیند بسبب ایشان نیز مثل ایشانند در کفر زیرا که راضی
باشید و با ایشان مقاعده میکردند یا خالصان در قرآن از اخبار منافقان بودند و حال این است قوله
اِنَّ اللهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِینَ بدرستی که خدا جمع کننده منافقان است وَالْکٰفِرِینَ و کافر دیده کافر اعنی
قاعدون و مقعود معهم فِی جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِیعًا همه ایشان چنانکه متفق و مجتمع بودند در دین و عداوت
مومنان و تظاهر بر ایشان اما المنافقات بجهت وقوع آن میان اسم و خبر و اینها بعد از آن فعل واقع شده و
قرا و مثلهم بجهت آنست که در مصدر است یا بجهت اضافت آن بجمع مستغنی از جمع شده در آیت دلالت
است بر تحریم مجالست بر کفر بر ذکر ایشان بآیت خدای و استهزا بآن و بر اباحت مجالست با ایشان نزد
خوض ایشان در حدیث دیگر و از حسن نقل است که اباحت قعود با کفار نزد خوض ایشان در حدیث غیر کفر
و استهزا بقرآن منسوخ است بآیت فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و نیز دلالت بر وجوب
انکار که با قدرت بر آن و زوال عذر با آنکه هر که ترک انکار آن نماید با قدرت بر آن وی مخطی و آثم است و نیز متضمن
دلالت است بر تحریم مجالست فساق اهل بدعت از هر جنس و بعضی از علماء تفسیر گفته اند این و عبدالله بن مسعود و ابراهیم
و ابو وایل گفته که از جمله این است که شخصی در مجلس بدروغ سخنی گوید و جلساء و از آن بخندند
پس ایشان مسخوط حق تعالی باشند عمر بن عبدالعزیز روایت که روزی با قومی نشسته بود
که بشرب خمر مشغول بودند عمر عبدالعزیز آن صائم تعزیر کرد و عیاشی باسناد خود از علی بن موسی الرضا در تفسیر
این آیت گفته که اذا سمعت الرجل یجحد الحق و یکذب به و یقع فی اهله فقم من عنده و لا تقاعده یعنی هرگاه که
بشنوی که مردی جاحد حق است و تکذیب آن میکند و اهل حق را مذمت مینماید پس از نزد او برخیز و همنشین او مباش
و ابن عباس روایت که حق تعالی امر فرموده که باتفاق نهی نموده از اختلاف و فرقه و مراد در خصومت و مراء
گفته که اگر شخصی قریب مجالسین نشسته باشد بحیثیتی که او ان کفر را
نشنود و قادر بر انکار آن نباشد از جلوس او محظور را بخواهد بود بلکه محظور مجالست با ایشان
کراهت آن خبر شود و ببیند و بعضی گفته که در آیت دلالت است بر بطلان قول نقاد اعراض و قول کسانی که میگویند
که غیر از اجسام وجود خارجی ندارد بعد از آن در وصف منافقان و کافران می فرماید الَّذِینَ بر اهل کفر
آنها الذکر یَتَرَبَّصُونَ انتظار میبرند وقوع نکبتی را بِکُمْ بشما و بیان اینکه الذین صفت کفار و منافقان باشد

مجرور المحل خواهد بود و محتمل است که بدل از الذین یتخذون باشد با مرفوع یا منصوب بر ذم باشد یا مبتدا
باشد و خبر آن قوله فَاِنْ کَانَ لَکُمْ یعنی آنها که منتظر وقوع نکبت اند بشما پس اگر واقع شود شما را فَتْحٌ
مِنَ اللهِ فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قَالُوا گفته منافقان ایشان مر ایشان را اَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ آیا نبودیم با شما
مددکاری شما نکردیم شما را پس سهم غنیمت ما را بدهید وَاِنْ کَانَ واگر بود لِلْکٰفِرِینَ نَصِیبٌ
مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مومنان قَالُوا گفته مر کافران را اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ آیا غالب و مستولی
مستولی نبوده بر شما و نتوانستیم که شما را بکشیم استفهام برای تقریر است یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما
دست باز کشیدیم و شما را باقی گذاشتیم وَنَمْنَعْکُمْ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
از مومنان بآنکه سستی کردیم در مدد کاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید
پس ما را در غنایم خود شریک سازید آنکه بمعنی استیلا است و قیاس در آن استحاد بتجید استحاده
است و عدم اعلال از طریق شذوذ است یعنی بجهت سببیت را اصل و تسمیه ظفر مسلمانان بفتح و ظفر
کافران بنصیب جهت خست حظ کفار است چه آن مقصودی بر امر دنیوی سریع الزوال فَاللهُ یَحْکُمُ
بَیْنَکُمْ پس خدای حکم کند میان شما که مومنان اید و شما منافقان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز که غلبه
کسی را دعوی حکومت نباشد که در دنیا کفار را بر مومنان تسلط و دستی بوده باشد از قهر و قتل و نهب
و اسر و غیر آن از وجوه علیه امان در آخرت ایشان را غلبه نباشد وَلَنْ یَجْعَلَ اللهُ و هرگز نکرداند خدای و
ندهد لِلْکٰفِرِینَ مر کافران را عَلَی الْمُؤْمِنِینَ بر مومنان در روز قیامت سَبِیلًا حجتی که بدان ایشان را
ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشان را بر مومنان دستی بالکلیه که در جهتی بایشان غالب توانند شد اگر
چه در قوت از ایشان در پیش باشد و اصح آنست که در روز قیامت باشد چه آن منقول است از امیرالمومنین
و ابن عباس و بنابر آنکه در دنیا باشد جبائی گفته که شاید که مراد بغلبه در قوة باشد زیرا که در غلبه
کفار از حق تعالی نیست چه او سبحانه فاعل قبیح نباشد بخلاف غلبه در قوة که اهل ایمان که بتایید الهی است و در که
گفته که فقهاء استدلال کرده اند باین آیت بر چند مسئله است اول آنکه بنده کافر چون مسلمان شود ویرا
اجبار کنند بر بیع او بمسلمانی و چون امتناع نماید از بیع حاکم او را بفروشد و ثمن را باو تسلیم کند دوم صحیح
نیست بیع عبد مسلم بکافر سوم صحیح نیست اجاره عبد مسلم بکافر و اجاره نفس خود بکافر بجهت خدمت
صحیح نیست و اگر اجاره برای خدمت نباشد فخر بانیست که اجاره برای مطلق عمل است و آن صحیح است زیرا که در حکم
دین است و یا امر مخصوص است و دین موقول است یکی منع بجهت آیت مذکوره دوم جواز بجهت عدم
استقرار سبیل و این قولیست چهارم رهن عبد مسلم نزد کافر و یا بعض اجاره آن نیست و یا عدم قبض و اصح جواز آن است

نیم جایز نیست وکالت کافر بر مسلم خواه اینکه موکل مسلم باشد یا کافر ششم صحیح نیست که کافر وصی باشد بر صبی مسلم
هفت بنا عاده عبد مسلم بکافر هشتم هرگاه ام ولد کافر مسلمان شود وجایز نیست بیع آن اقوی چنین
نهم وصیت صحیح نیست بعبد مسلم برای کافر وهمچنین صحیح نیست وقف عبد مسلم بر وی وحتی اجیر او کافر
وهمچنین از حاصل خبری که مستلزم از استیلا بند مسلم باشد در ملک کافر یاد رسلطنت وی باطلست
بحکم آیت مذکوره بعد از آن از افعال قبیحه اهل نفاق خبر میدهد بقوله ان المنافقین بدرستی که منافقان
یخادعون الله مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام واخفا کفر وهو خادعهم وخدا جزا دهنده
است ایشان را بر مکر وفریب ایشان ولعنان باشد که روز قیامت ایشان را اثر آنچه درصورت خداع است از
جانب حدا ما ایشان آنست که ایشان را از ورکتا است وحیات وقدرت بایشان داده رسول را فرموده تا
تمشیر از ایشان باز داشته احکام اسلام برایشان اجرا میکند با آنکه میداند که کافرند تا هم در دنیا مبتلا
باشند بتکلیف عبادات بجهت ظاهر ایمان وهم در آخرت معذب بجهت باطن کفر گوینه که حق تعالی جزا خداع
خود بجهت ازدواج از قبیل جزاء سیئة سیئة مثلها ومکروا ومکر الله ورمزیت تبیین این آیت در صدر سورة البقرة
سمت ذکر یافت واذا قاموا وچون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند
در حالتی که کاهلان باشند ومستثقل باشند کسی که با کراه او را بر کار داشته باشند یراؤن الناس
مینمایند خود را بمومنان در ریا میکند تا پندارند که ایشان مومنانند واگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه وآله ایشان را نمی بیند ترک نماز میکنند ویراؤن مراة مفاعلات ماخوذ از رویت بمعنی
تفعیل چون نعم وناعم ویا از برای مقابلت است چون مرائی عمل خود را برای بیننده مینماید وایشان استحسان خود را
باو می نمایند ولا یذکرون الله ویاد نمیکنند خدا را الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک یاد در زمانی اندک چه مرائی
عبادت نمیکند مگر در حضور کسی که او را ببیند واین اقل احوال مرائی است وان اقل احوال مرائی است
یا قلت ذکر ایشان باین وجه که یاد خدا میکنند بزبان نه بدل نه بذکر دل اندکست وگوینه که مراد بذکر صلوات
است ویاد کردن که در صلوة است چه ایشان در صلوة همین تکبیر وتسلیم میکنند تا بآن بدانند
که ایشان نماز میگزارند وبجهت آن تمشیر اهل اسلام ایمن شوند وبآن حفظ اموال ونفوس اولاد
خود کنند چنانچه عبد الکریم بن ابی العرجان منافق را دیدند که نماز نیکو میگذارد وگفتند که این مسلمان طریق
نشست چرا این آن اقدام میکنی جواب داده که عادة البلد وبلاصة الجسد وحمایة الاهل والولد باید انک میتواند
بود که مراد بقلت ذکر نفی مطلقا آن باشد یعنی اصلا ذکری از ایشان صادر نشود که برای قربت باشد
وگوینه که وصف ذکر بقلت بجهت آنست که حق تعالی قبول آن نکند بجهت ریا وعدم خلوص وقربت در هر چه

مردود حق تعالی باشد قلیل بود چه او را از برای طمع دنیا میکند وهر چه در دنیاست در نهایت حقارت
وقلت است وذکر خدای که محض قربت باشد از همه چیزی بزرگتر که ولذکر الله اکبر عیاشی در تفسیر
خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده که ابو عبد الله علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت
فرموده که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدند که فیم النجاة غدا النجاة ما بجه خبر باشد
فرموده که نجات آنست که مخادعت نکنید با خدای تا خدای با او مخادعت نکند وهر که با خدای مخادعت
نماید واو خادع نفس خود خواهد بود گفتند مخادعت حق تعالی چه باشد فرمود که مراد او در آن عمل غیر او
سبحانه باشد پس از شرک بخدا بترسید که فردا روز قیامت مرائی را باین جهار اسم خواستند که کافر یا فاجر یا غادر یا
خاسر حبط عملک وبطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له یعنی مرائی را گویند که
ای نکرونده وای فجور کننده وای عذر نماینده وای زیان کننده عمل تو بود باد واجر تو باطل گشت پس
مزد از مردی جیح نصیبی نیست وطلب اجر خود کن از آن کسی که کسب عمل او برای او کرده ودر حدیث قدسی
آمده من عمل لی عملا اشرک فیه غیری ترکته لشریک هر که عمل کند از برای من که غیر مرا در آن شریک کرده اند
او را از برای شریک او باز گذارم وقوله مذبذبین حال است از ضمیر یراؤن یعنی مینمایند بدرستی که ایشانند در حالتی
که متردد ومتحیرند بین ذلک میان کفر وایمان یا حال باشد از ضمیر ولا یذکرون یعنی ذکر خدا نمیکنند در
حالتی که متردد ند میان کفر وایمان یا منصوب باشد بذم یعنی مذمت میکنند تا دو نمایند کافر را لا الی
هؤلاء نه مائل بسوی مومنان اند بجهت کفر باطن تا ایشان را باشد وهر چه آثار است ولا الی هؤلاء ونه بسوی کافران
شدند بجهت اظهار ایمان تا از ایشان باشد وهر چه را نها است ملخص کلام آنست که نه مومن مخلص باشد
ونه کافر صریح این کلام برای تفسیر مذبذبین است ومذبذب بمعنی مضطرب ساختن شی است
واصل آن ذب است بمعنی طرد ومن یضلل الله وهر که را که خدای فرو گذارد وخذلان نماید یعنی بجهت عناد
وجحود او با وجود علم او بحقیت ملت اسلام حق تعالی از او لطف وتوفیق از او باز دارد وبا راه بهشت باو
ننماید فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را راهی بحق وصواب ونظیر این است قوله تعالی ومن لم یجعل
الله له نورا فما له من نور ومعنی اضلال او وجوه آن در سورة البقرة مذکور شده از حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وآله منقول است که ان مثلهم مثل الشاة العایرة بین الغنمین تعیر فتنظر الی هذه والی هذه لا
تدری ایهما تتبع مثل منافقان مانند گوسفندیست که در میان دو گله گوسفند کند متحیر وسرگردان
ونظر این گله کند ونداند که تابع کدام شود بکدام ملحق گردد وبعد از بیان حال منافقان مومنان را نهی
میکند بولا تا کلغیان همچنان عادة اهل نفاق است یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید

لا یتخذوا الکافرین فرا مگیرید کافران را اولیاء دوستان من دون المؤمنین بجز از مومنان چه این عمل
منافقان است که با دشمنان خدای دوستی کنند پس با ایشان متشبه میشوید تا مثل ایشان نباشید
اتریدون ایا میخواهید استفهام برای تقریر است یعنی هر آینه میخواهید ان تجعلوا لله علیکم
انکه بگردانید مر خدای را بر عقاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن که آن موالات کافران است که موجب
عقوبت و خذلان است چه موالات با ایشان دلیل است بر نفاق و این دلیل است بر آنکه هیچکس معاقب
نمیشود مگر بعد از قیام حجت بر وی پس اطفال بجهت ذنوب اما معاقب نکردند و نیز دال است بر آنکه حق
تعالی را بر هیچکس حجت نیست مگر بعد از معصیت ایشان حاصل که حق تعالی فرماید که موالات با کفار بکنید
تا آن حجتی نکرد در نفاق شما بجهت آن معذب نکردید یعنی عذاب اهل نفاق ان المنافقین بدرستی که
منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقه زیرین از اندازه دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند
پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد و این بجهت آنست که بدبک کافر ند و کفر را جمع کردند با خداع دیگر
و استهزا با مسلمانان پس اخبث کفره باشند و تسمیه طبقات هفت گانه دوزخ بدرکات بجهت آنست که تنها
و متتابع اند و بعضی اند فوق و بعضی دیگر در کشف الاسرار آورده مگر چون منافقان را بدوزخ حکم کند و
ایشان را بدرکه اول در آرند مالک گوید که ربنا تا رحیم اعادتی ایشان را یکبار آتش گوید که حکم ما بر زبانست و بر
ایشان کلمه جاری بوده هرچند که بجهان میگفتند ما در سوختن ایشان دخل نکنیم و بر همین منوال در
هر درکه آتش از احراق ایشان اباکند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید که حکم ما بر دل است نه بر زبان
باید تا نشانه کفر و ایمان ایشان را ببینیم چون در دل جز نشانه شرک نباشد آتش دوزخ ایشان جاودانه
در عذاب باشند ولن تجد لهم و نیابی تو مر ایشان را نصیرا یاری که حمایت نموده ایشان را از آن درکه بیرون
آرد در خبر است که حق تعالی درین درکه تابوتهای وضع فرموده از آتش ها زجای منافقان باشد از عبدالله
عمر نقل است که سه کس در روز قیامت عذاب ایشان بیشتر از کسان دیگر باشد منافقان و کافران مائده
عیسی و آل فرعون چه در باره منافقان فرموده که ان المنافقین فی الدرک الاسفل و در حق کفره مائده
میگوید فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و در شان آل فرعون میفرماید که ادخلوا آل فرعون اشد
العذاب و اما در حدیث واقع شده که ثلث من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا حدث
کذب و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان یعنی سه خصلت اند که در هر که باشد او منافق است و اگر چه روزه دارد
و نماز گزارد و دعوی اسلام کند یکی آنکه چون سخن دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون او را
امین دانند خیانت کند این از باب تشدید و تغلیظ است و حقیقت از منافقین نیست و مستوجب عذاب

ایشان نیست ولی عذاب اسفل درکات با خلاص ایمان آرند از جمله اهل ایمان خواهند بود و متصاعد بدرجات
جنات ایشان کما قال عز و جل ذکره الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق واصلحوا و باصلاح آرند
آنچه فاسد کرده باشند از اسرار و احوال و خبث عقاید در حال نفاق واعتصموا بالله و چنگ درزنند
خدای و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله واخلصوا دینهم و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را لله برای خدا
یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق تعالی بر خلاف آنکه در هنگام نفاق قصه میکردند از ریا و سمعت
فاولئک پس آنکه توبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مع المؤمنین با مومنان باشند
از شماره ایشان در هر دو سرای و نگفت که فاولئک المومنین بجهت غیظ و غضب بر ایشان وسوف
یؤت الله المؤمنین و زود باشد که خدای بدهد مومنان را اجرا عظیما مزد بزرگ و ثواب جمیل و ایشان با
ایشان شریک باشند بعد از آن خطاب با اهل نفاق میکند که تائب مومن شده باشند و اصلاح نیات
و اعمال کرده باشد میگوید ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب شما استفهام برای انکار و معنی
آنکه عذاب البته نکند شما را ان شکرتم اگر شکر گویید بر نعم او وآمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت و نبوت
تحقیق خلاصه معنی آنست که عذاب کردن خدای شما را از بهر جهت استشفا غیظ او نیست یا دفع ضرر
از دو با استجلاب نفع باو چه او غنی متعالی است از نفع و ضر در بعضی از ادعیه ماثوره از ائمه هدی صلوات
الله علیهم واقع شده که سبحان من لا یزیده طاعة المطیعین و لا ینقصه معصیة العاصین پس آنکه مستحق
بکردار معاقب میسازد بجهت آنست که اصرار او بر آن مانند سوء امزاجی است که موجب مرضی شود و چون
آن زایل شد با ایمان و شکر نفس او از آن بری باشد از تبعات خلاص گشت و تقدیم شکر بجهت
آنست که ناظر اول ادراک نعمت میکند بعد از آن بر سبیل ابهام بشکرگزاری آن مشغول میشود و بعد
از آن معانی نظر میکند و منعم را می شناسد ایمان باو می آرد وکان الله شاکرا و هست خدای ثواب
دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر ایمان الجزء السادس بر آنکه حق تعالی ذکر حال اهل نفاق کرده که
از اظهار خلاف ابطان است در عقب آن بیان نموده که چنین نیست هرچه در نفس واقع شود اظهار آن
جایز باشد چه توان بود که آن ظنی باشد که احتمال الطرف مرجوح دارد پس ممکن است که جانب مرجوح موافق
باشد و طرف راجح و اگر آن امر محقق باشد و احتمال خلاف نباشد اظهار آن جایز است فقال الله تعالی
لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول بدی در گفتار الا من ظلم مگر اظهار الجزء ٦
کردن کسی که بر وی ستم کرده باشد یعنی دعای کردن او بر ظالم و اظهار آن تظلم نمودن از دست او وکان الله
سمیعا و هست خدا شنوا مر اقوال شما را علیما دانا بنیات احوال شما و مرویست که شخصی جمعی را

ضیافت بود و طعام نزد ایشان حاضر نساختند ایشان به جا کسی رسیدند از بی مروتی او حکایت میکردند
مردمان ایشان را بران شکایت عتاب کردند این آیت در عذر آن قوم نازل شد در مجمع آورده که در معنی
این کلام مفسران چند وجه است یکی آنکه حق تعالی کسی دوست ندارد که مکر کسی که مظلوم باشد در دین
که او را جایز است که استنصار نماید از ظالم در وقت فرصت و او را بقول و فعل ایذا رساند و این حسن و
سدی است و مروی از ابی جعفر علیه السلام و نظیر اینست که و انتصروا من بعد ما ظلموا دیگر آنکه دوست ندارد خدا
بانکه جهر او دعا کند بر کسی مگر بر آنکس که ظلم کرده باشد یعنی درین صورت مظلوم را جایز است که ظالم را
دعای بد کند و این قول از ابن عباس مرویست و منه قول قتاده یکره رفع الصوت بالسوء الغیر الا للمظلوم
مدعوا علی من ظلم سیوم مراد آنست که دوست نمیدارد خدا که احدی را لعنت کند و شکایت او نماید به بدی
نام او برد مگر که مظلوم باشد چه جایز است که او را اگر شکایت کند از ظلم و اظهار آن فاد کند و بدی نام او
برد و ظلم او را بمردمان ظاهر سازد و او و بلحد ریاشد و این قول مجاهد است در خبر است رسول صلی
الله علیه و آله مردی بگذشت که با کسی خصومت میکرد و با او بسفاهت می نمود و آن مرد میگفت که حسبی الله
رسول صلی الله علیه و آله او را گفت هاید من یفسک عذر فاذا اعجزت فقل حسبی الله یعنی او را خویشتن
اظهار عذر کن و آنکه که عاجز شوی بگو که حسبی الله و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که رد الحجر من حیث
اتاك فان الشر لا یدفعه الا الشر یعنی سنگ هم از انجا که آمده باشد باز فرست که شر را جز بشر دفع نتوان
کرد و هست خدای شنوا سخنان مظلوم را دانا به ستمکاران ظالم و بعد از آن رخصت مظلوم در
انتقام مردم را به فعل خیر و لسان و عفو و تجاوز از گناه ترغیب میفرماید که قوله ان تبدوا خیرا و اگر اظهار
کنید نیکوئی و طاعت او تخفوه یا پنهان بجای آرید آنرا او تعفوا یا عفو کنید عن سوء از بدی که شما را
بآن مواخذه شده و این مقصود بالذکر است و ذکر ابدا خیر و اخفای آن ابتنا است و الحداد آن مترتب
ساخته قوله فان الله پس بدرستی که خدای هست کان عفوا بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود کمال
قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و بر ثواب عفو کنندگان و درین آیت تحریص مظلوم
است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند از پس آن در گذرند العفو عن قدرة
و قطع عن الکرم در مجمع آمده که آیت دلالت بر آنکه هر که هتك ستر خود کند و اظهار فسق خود نماید
جایز است غیر را که اظهار آن نماید در حدیث آمده که قولوا فی الفاسق ما فیه یحذره الناس و لا غیبة الفاسق
و نیز دالست بر اباحه انتصاف از ظالم بشرط آنکه بحد ظلم توقف نماید و از آن در نگذرد و آیت ثانیه ترغیب
است در مکارم اخلاق و نهی از کشف عیوب خلق و اختیار تنزه از اراده قبایح و چون حق تعالی ذکر منافقان نمود

در عقب آن ذکر اهل کتب و مؤمنان میکند بقوله ان الذین یکفرون بالله بتحقیق که آنها کافر میشوند
بخدا و رسله یا به پیغمبران او و یریدون ان یفرقوا و میخواهند جدائی افکنند بین الله و رسله میان خدا و
رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران علیهم السلام و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض
و میگویند که کافر میشویم بر بعضی دیگر مراد یهودانند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و یریدون ان یتخذوا و میخواهند که فرا گیرند بین ذلك سبیلا میان ایمان
و کفر راهی و حال آنکه واسطه نیست زیراکه حق مختلف نمی باشد پس ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق
جمیع رسل وی نه کافر بعضی مانند کافر باشد بکل در ضلال کمال و ما بعد الحق الا الضلال اولئك آن گروه
میان ایمان و کفر طریق میجستند هم الکافرون ایشان کافرانند و ناگرویدگان یعنی کامل در کفر حقا مصدر
موکد بغیره یعنی ثابت ایشان در کفر کامل اند حقیقت و ثابت در نفس الامر حقی و ثبوتی سوا آنچه واقع می تواند بود
که حقا صفت مصدر کافرین باشد یعنی هم الذین کفروا کفرا حقا الی تقسیا محققا یعنی ایشان کافرند کفر
محقق و مستقین بی اطلاق اسم ایمان ایشان غیر حق باشند و اعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای کافران
عذابا مهینا عذابی خوار کننده مثل ایشان و مقرون با تحقیق و اهانت و بعد از ذکر وعید اهل نفاق بیان وعده مؤمنان
حقیقی میکند و الذین آمنوا و کسانی که ایمان آوردند بالله و رسله بخدا و فرستادگان او و لم یفرقوا و جدا نکردند
بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند اولئك آن گروه که مؤمنان حقیقی
سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص بصیغه غایب خوانده یعنی خدا بدهد ایشان را اجورهم
مزدهای ایشان که بهشت عدن است که بآن وعده داده است و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده
ایشان رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان بدانکه دخول بین بر احد و حال آنکه مقتضی تعدد است
بجهت عموم آنست چه آن در سیاق نفی واقع شده است تصدیر ایشان بسوف برای توکید وعدت و دلالت بر آنکه
اگر چه ثابت لا محاله اگر چه متاخر است و چون حق تعالی انکار نمود بر یهود در تفریق میان رسل در ایمان در عقب
آن بیان انکار دیگر بر ایشان در طلب مجادله ما ظهور آیات و معجزات که هر یك از آن کافی بود در معرفت صدق
آنحضرت و صحت نبوت او فرمود که یسئلك اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب دانایان احبار یهود
چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان که بحساب رسالت ما آمده صلی الله علیه و آله گفتند
اگر راست میگوئی که پیغمبری بیار چنانکه موسی علیه السلام آورده به حق تعالی این خبر رسیده که احبار یهود
از تو در میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بر ایشان بیکبار کتابا من السماء کتابی از آسمان چون
توریت و یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که معاینه بینیم که فرود آید با

بابیام ما هر یك كتابی نوشته بخط سماوی بیار كه نوشته باشد كه تو رسول خدائی چون این سؤالات از روی
تعنت بود جهت اجابت نیافت وحق سبحانه در تسلیه خاطر خطیر آنحضرت اگر این سؤال ملول شده بود
فرموده كه ای محمد ملول وغمگین مشو فقد سألوا موسى پس بدرستی كه ایشان یعنی بنی اسرائیل كه ازین گروه
از ایشان اند درخواستند از موسى علیه السلام أكبر من ذلك بزرگتر از این درخواستن در انوار گفته
كه دخول فاء فقد بجهت آنست كه جواب شرط مقدر است ای ان استكبرت ما سألوه منك فقد سألوا
موسى واین سؤال اگرچه از آبای ایشان صادر شده بود لیكن اسناد آن بایشان بجهت آنست كه ایشان
احد مذهب آبای خود بودند وتابع آن وحقیقت معنی آنست كه عرق ایشان راسخ است درین سؤال وآنك
اقتراح این امر میكنند بر تو از جهالات ایشان نیست بلك ظهور این از آبای ایشان شده است در وقتی كه كلام
حق شنیدند فقالوا پس گفتند كه ای موسى أرنا الله بنمای با خدای را تا ببینیم اورا جهرة اندر وی عیان
وآشكارا بر تقدیر كلام در ارنا الله به جهرة است ونصب جهرة بر تمیز ومیتواند بود كه منصوب بر حالیت
باشد یعنی مجاهرین ومعاینین او یعنی در حالتی كه معاینه كننده كان باشیم اورا فأخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت
ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد وهمه ایشانرا بسوخت بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی گفتار ایشان
بسر سؤال محال كه طلب رؤیت است وتفصیل این قصه در سورة البقرة در آیت فأخذتكم الصاعقة
بظلمهم سمت تحریر یافته وبدانك منطوق كلام فقد سألوا موسى أكبر من ذلك دلیل است بر آنك موسى
طلب رؤیت از برای خود نكرده بلك برای قوم خود نموده ونیز دلیل است بر آنك رؤیت حق تعالی محالست
چه حق تعالی و نموده كه سؤال رؤیت اكبر از آن چیزیست كه احیان بود از تو سؤال میكنند بر وجه تعنت كه آن
تنزیل كتاب است بدفعه واحده وهرگاه كه سؤال تعنت محض كفر باشد پس طلب رؤیت كه اكبر از آنست
بطریق اولی ولهذا بجهت تعنت صاعقه بر ایشان كه معاصر پیغمبر صلی الله علیه السلام وآله بودند نازل
نشد بر كسانی كه سؤال رؤیت كردند نازل شد وآنك بعضی از اهل خلاف گفته اند كه استحالة رؤیت در دنیا
مقتضی امتناع رؤیت نیست مطلقا مخالف الفاظ است بعد از آن بیان خیانت ثانیه ایشان نمود كه اولاد ایشان
افتراق از نموده بودند ومی بود ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم
البینات از پس آنكه آمده بودند معجزهای روشن بموسى علیه السلام مراد معجزاتیست كه غیر تورات بود زیرا كه
در آن وقت هنوز تورات بایشان نیامده بود فعفونا عن ذلك پس عفو كردیم از ایشان این گناه با وجود ظلم
ان بی الكز توبه كردند این اخبار است از سعت رحمت ومغفرت خود وتمامی نعمت خود بر وجهی كه هیچ خطیه
مانع توبه نیست كه شفیع مغفرت است هرچند كه از آن عظیم تر نباشد وآتینا موسى ودادیم موسى را سلطانا

مبینا تسلط كه ظاهر بود بر ایشان واز جمله آن بود كه گوساله پرستانرا امر كرد كه یكدیگر را بكشند توبه نما
منحصرست بین ایشان بفرمان او بجای آورده شمشیر در یكدیگر میكشند تا آنكه اكثر ایشان كشته شدند چنانكه
در سورة البقرة مذكور شده وباراد حجت بینه بود كه مصدق دعوی او بود در نبوة ورفعنا فوقهم الطور
وبرداشتیم زبر ایشان طور را بمقدار عرض لشكر در وقتی كه امتناع كردند از عمل بآنچه در تورات است
وان قبول آنچه موسى علیه السلام بایشان آورده بود بمیثاقهم بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت خوف وقوع
كوه بر ایشان پیمان را عهد میكنند كه حق تعالی بایشان امر كرده بود كه آن قبول ایمان است وگرویدن بآنچه موسى بایشان
آورده بود وعمل نمودند بآنچه در تورات است روی بر زمین نهاده بیك نیمه روی وبیك چشم در آن كوه نگاه میكردند
بجهت ترس وقوع آن چنانكه در سورة البقرة گذشت پس ملجا شده قبول آن كردند وبعد از آن نقض آن نمودند
وقلنا لهم ادخلوا الباب وگفتیم ایشانرا بعد از نقض عهد بر زبان موسى ویوشع بن نون علیهما السلام
سجدا در حالتی كه سجده كننده كان باشند وآن در وقتی بوده كه بیت المقدس رسیدند وخواستند كه بدری
دیگر باندرون روند گفتیم كه از باب ایلیا درآیید وبكلمه حطه كه بر زبان شمان كلمه استغفار است قایل شوید
ایشان از سجده امتناع كردند از دری دیگر داخل شدند وبجای حطه حنطه گفتند وتفصیل این نیز در سورة
البقرة گذشت وقلنا لهم وگفتیم ایشانرا بر زبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مكنید واز حد مگذرید
فی السبت در حكم روز شنبه یعنی در روز كسب مكنید وماهی صید مكنید از ان تجاوز ننمودند ومیتواند بود كه این
امر بر زبان موسى بوده باشد در حین رفع طور بر زبر ایشان وایشان در زمان حیات موسى منقاد این امر بوده
باشند وازین احكام سبت تجاوز ننمودند در زمان داود ونقض عهد نموده از احكام آن اعتدا نموده باشند در پی
طریق اعتداد بجهت نسخ ایشان در زمان داود بود وأخذنا منهم وفرا گرفتیم از ایشان در هر یك از این حكمها میثاقا
غلیظا پیمان استوار ومحكم كه آن قول ایشان بود كه سمعنا واطعنا فبما نقضهم متعلق جار محذوفست
وما مزیده از برای تاكید وتقدیر اینست كه عذبناهم ولعناهم بسبب نقضهم یعنی ایشانرا معذب ساختیم
بمسخ وانواع عقوبت دیگر لعن كردیم بسبب شكستن ایشان میثاقهم پیمان خود را ومیتواند بود كه متعلق
باشد بقوله حرمنا علیهم طیبات احلت لهم كه بعد ازین مذكورست پس تحریم طیبات بر ایشان بسبب نقض میثاق
ایشانست ولیحر بسبب آنك مدلول علیه بل طبع الله علیها است كه لا یؤمنون است زیرا كه آن رد قول ایشان
است كه قلوبنا غلف پس از نصله قول ایشان باشد كه معطوفست بر مجرور وصح عمل در جار آن نتوان كرد وكفرهم
بآیات الله عطفست بر نقضهم یعنی دیگر عقوبت ولعن ایشان بسبب كفر ایشانست بانچه در كتاب ایشانست وبا
بقرآن وقتلهم الأنبیاء ودیگر بسبب كشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق در حالتی كه آن قتل ملتبس است بغیر

ناحق

حق بعض ما روایت وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما اوعیه علوم است یعنی ازو
دانش پر شده و محتاج بعلم کو نیست یا قلوب ما در پوشش است فهم آنچه محمد میگوید نمیکند بَلْ نه چنانست که
ایشان میگویند بلکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر بجحود و عناد
ایشان بحجت بینات آنه دلهای ایشان از دانش محجوب ساخته بود و مدد توفیق که فرع استرشاد بنده است منقطع
فرع عناد و جحود با وجود ظهور آیات بینه از ایشان باز گرفته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا
مگر عددی اندکی از ایشان چون عبد الله بن سلام و یا مگر ایمان اندک که معتد به و معتبر نیست بجهت نقصان
ان بجوه محتمل در معنی طبع و ختم در سورة البقره مذکور شده وَبِكُفْرِهِمْ و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی
این عطفست بقوله بکفرهم زیراک از اسباب طبع است و یا بر قوله فیما نقضهم و میتواند بود که مجموع این آخر
معطوفست بر آن معطوف باشد بر مجموع ماقبل آن و تکریر ذکر کفر بجهت ایذان ملت تکرر کفر ایشان چه
ایشان کافر شدند بموسی و بعد از آن بعیسی بعد از آن بمحمد صلی الله علیه وآله وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتن
ایشان عَلَىٰ مَرْيَمَ بر مریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم و دروغی بزرگ را که ان النسب بزنا بوده از کلبی مرویست که
روزی عیسی برسیلی از یهود گذشت بعضی از ایشان گفته که قد جاء الساحر ابن الساحرة والفاعل ابن الفاعلة
عیسی علیه السلام چون این بشنید فرمود اللهم انت ربی خلقتنی ولم ءات من تلقاء نفسی اللهم العن من سبنی و سب
والدتی فاستجاب الله دعوته فمسخهم خنازیر یعنی ای خدایا پروردگار منی و آفریده و من بخودی خود نیامده
ام بلعنت کن ایشان فرستاده پس بار خدایا الحرکن هر کو دشنام میدهد مرا و مادر مرا حق تعالی اجابت دعاء او کرده و
ایشان را مسخ فرمود و تبدیل صورة ایشان کرد بصورت خوک وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتن ایشان بزعم خود که إِنَّا
قَتَلْنَا الْمَسِيحَ بدرستی که ما کشتیم مسیح را عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ که عیسی پسر مریم است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای این صفت
و مدح خدای است مر عیسی را بر سبیل استیناف نه قول یهود و احتمال دارد که قول ایشان باشد بر طریق استهزا
و نظیر اینست ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون و یا آنك وضع ذکر حسن باشد در مکان ذکر کلام ایشان
صادر شده باشد وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشتبه شد
بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر ستمر ایشان افتاد و این قضیه برین وجه بود که رئیس و اخبث یهود
چون دید که دعاء او بر دشنام دهندگان او مستجاب شد بترسید از آنك در بارهٔ او ایشان نیز دعا بد کند پس
یهودان جمع کرد بر آنك او را بکشند پس نزد عیسی مجتمع گشتند و آغاز مناظره کردند عیسی علیه السلام فرموده که یا
معشر الیهود شما بیقین میدانید که حق تعالی شما را دشمن دارد با ایشان ازین قول در غضب شده آهنگ او کردند
و یاران ایشان گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنی بود حق تعالی جبرائیل را فرستاد تا عیسی علیه السلام را

ازان روزن بآسمان برد و ظلك قوله تعالی وایدناه بروح القدس یهود امر نمود که ظالم او ططیانوس بود گفت در این خانه رو
عیسی بکش او در خانه رفت کسی را نیافت در شوایای خانه بجست و اطراف و جوانب او را ملاحظه میکرد
کسی او را ندید بیرون آمدن او دیر شد یهود گمان بردند که عیسی او را کارزار است پس بقصد اعانت او در آن
خانه در آمدند حق تعالی شبه عیسی را برو انکنده بپنداشتند که عیسی است و برا بگرفتند هر چند که فریاد میکرد من
عیسی نیستم ططیانوسم قبول نکردند او را بکشتند و بعد بر درخت آویختند و بعد از قتل او جمعی گفتند که — گفتند
درین خانه عیسی بود صاحب ما اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست
عیسی کو و گویند که شبه عیسی بر روی ططیانوس بود نه بر همه اعضاء او و بعد از کشتن چون روی او مشابه روی
عیسی بود باقی اعضاء او مشابه ططیانوس از نجهت بر ایشان مشتبه شد وهب گفته که عیسی علیه السلام
با هفده مرد حواری در حجره بود چون یهود گرد ایشان در گرفتند حق تعالی شبه عیسی بر همه افکند چون یهود آن
دیدند همه متحیر فرو ماندند و گفتند ما را مسحور کرده اید اگر بگویید که عیسی در میان شما کدام است
از دست ما خلاص شوید و گر نه همه را بکشیم عیسی گفت که کیست جان خود را فدای من کند تا او را بجای من بکشند
یکی از میان که نام سرجس بود برخاست و گفت عیسی منم وی را بکشتند و از نجهت حال بر ایشان مشتبه شد و یقینا
ندانستند که آنکس عیسی بوده یا رفیق او و این قول از قتاده و سدی و مجاهد نیز منقولست محمد بن اسحق گوید که چون
قصد عیسی کردند بگریخت و در حجره پنهان شد یکی از جمله حواریان منافق بود بیهود گفت اجر چه میدهید
تا عیسی را بشما نمایم گفتند سی درم آن مبلغ را بستد و ایشان را بآنجا آورد که عیسی بود پس نزد آن خانه که
و گفت قوم آمده بودند تا او را بکشند حق تعالی عیسی را بآسمان برد و شبه عیسی بر آن حواری منافق افکندند او را
بگرفتند و بکشتند و در مجمع البیان گفته که جبرئی گفته که قول وهب اقوی است زیراک القای شبه بجماعت ایشان
را کشته بر ایشان مشتبه شده و ابو علی جبائی گفته که رؤسای یهود یکی را بکشتند و بر دار کردند و هیچکس را تمکین
وزن قتلنا عیسی — ندادند که بنزدیک او در رود و بعد از آن تغیر حلیه کردند بحیله عیسی را کشتیم و بجهت این عوام را توهم این
شد که عیسی را کشته و این دروغ بود در خانه که عیسی بود او را نیافته و دانسته که او را بآسمان برده
ترسیدند که این سبب ایمان یهود شود پس بجهت این آن تلبیس کردند و صاحب انوار بعد از نقل اقاویل مذکوره
گفته که رفع عیسی و القای شبه او بر غیر امثال آن از خوارق که مستبعد نیست در زمن نبوت حق تعالی
ذم یهود کرده است با بجز قول ایشان دال بر آنکه از جرأت ایشان است بر خدای و قصه قتل انبیا و کرمو بعض
بمجرات تامه و توبیخ حق تعالی ایشان را بجهت بعینه نه بجهت قول ایشان که مذکور شده بر حسب حیان ایشان و قول
شبه مثلا است بجار و مجرور که از قبیل ولکن وقع لهم التشبه بین عیسی و المقتول و یا آنکه مسند باشد که مذکور قول

کسی کم گفته که کسی را کشته بودند لیکن از جهان قتل او کرده‌اند و آن در میان مردمان شایع شده و بایسته باشد و ضمیر
مقتول بنا بر اقوال دیگر که مالاست بر وجود مقتول در میان ایشان وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بدرستی که آنانکه
اختلاف کردند فِيهِ در شان عیسی علیه السلام یا بنو جبر که بعضی از یهود گفتند انه کان کاذبا فقتلناه حق
او کاذب بود پس شاید او را بحق کشتیم و جمعی دیگر تردد کردند که بعضی از ایشان گفتند که ان کان هذا عیسی فاین
صاحبنا اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و بعضی دیگر از ایشان گفتند که الوجه وجه عیسی
والبدن بدن صاحبنا روی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ماست و جمعی دیگر یهود گفتند
که من سمع منه ان الله یرفعنی الی السماء هر که از وی شنیده باشد که حق تعالی مرا بآسمان خواهد برد پس او بآسمان
رفته و قومی صلب الناسوت وصعد اللاهوت ناسوت را که ... است بردار کردند و لاهوت که حق است
بآسمان رفت و از این جماعت گروهی گفتند که او کر است و برا نتوان کشت و بعضی گفتند که او ...
کسی بر دار ه ... بنا بر این جماعات مختلفة الاقوال لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان و تردد بودند در قول
خود یقین مَا لَهُمْ بِهِ نیست یهود را با عیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ لیکن پیروی
کردند گمان را یعنی بر طریق ظن و گمان خبر میگفتند نه بر سبیل علم و یقین و در انوار گفته که استثنا منقطع است
ای ولکن هم یتبعون الظن و جایز است که شک مفسر باشد بجهل علم مفسرین و با اعتقادی که نفس بان الطمأنینة
و سکون پیدا کند خواه بر سبیل جزم یا ظن راجح پس استثنا متصل باشد وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشتند عیسی را
کشتن بیقین چنانکه دعوی میکنند که انا قتلنا المسیح و میتواند که نصب یقینا بر حالیت باشد ای
متیقنین یعنی بکشتند او را در حالتی که متیقن بوده باشند بر آنکه مقتول است که معنی آنست که با علوم که علم
یقین یعنی بیقین او را ندانستند من قولهم قتلت الشیء علما اذا تبالغ علمک فیه یعنی در علم با او مبالغه
و جد و جهد نکردند تا حقیقت حال او بر ایشان ظاهر گردد و اول اصح و اشهر است و التی بسیاق ایت پس
بجهت انکار قتل او و اثبات رفع او از کلام ایشان اضراب کرده میگوید که بَل بجهت آنست که او را کشته
باشند بلکه رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ خدای برداشته است او را بجانب خود یعنی بجایی که کسی را حکم نباشد مگر
خدای را او را بمحل کرامت خود یعنی بجایی که کسی را حکم نباشد مگر خدای را او را رسانیده و بآن که آسمانست
و ارجاع ضمیر بخود بجهت غایت تعظیم عیسی است و مزید تفصیل این در آیت در افضل الی که در سوره
آل عمران است مذکور شده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی علیه
السلام در انتقام او از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعنت یهود باید پر بحکمت در ... عیسی علیه السلام
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده که در شب معراج عیسی را با آسمان چهارم دیدم

شقّن

تمل مونه
۹۷

بعد از آن خبر میدهد بآنکه هیچ کس از یهود و ترسا نباشد مگر که پیش از موت عیسی که قریب بساعت قیامت باشد ایمان آرند
و میفرماید که وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ مگر آنکه البته ایمان آورد بعیسی علیه
السلام یعنی تصدیق کند بآنکه او بنده فرستاده خداست پیش از مرگ او بعد از نزول
او باشد از آسمان بزمین و گویند که ضمیر ثانی راجع باحدست یعنی هیچکس نباشد از اهل کتاب مگر او را
تصدیق نبوت عیسی کند پیش از آنکه بمیرد آن کس و اگر در وقت زهوق روح او بود آن ایمان او را نفع ندهد
... که در حین و بدن علامات عذاب آخرت باشد که زمان سقوط تکلیف است و لهذا ایمان این را یاس
گویند و بنا بر این کلام وعید است مر ایشان را و تحریص بر تعجیل ایشان بایمان قبل از آنکه مضطر و ملجأ
شوند و ایمان آورند ایشان نفع بایشان ندهد قول اول اصح والقراءت و در روایت صحیح متواتر از موافق
و مخالف وارد شده که عیسی علیه السلام وقتی که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان
آرند چه همه دانند که او پیغمبر بوده بر ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملت دیگر نماند
و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین باشد آنکه شوی شود
و اهل ایمان بر او نماز گذارند و در زمان او امنیت بر وجهی باشد که شیر با پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ با هم
چرا کنند و صبیان با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی ضرر نرساند و از ابوهریره نقل روایت است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که انبیا برادران یکدیگرند از مادران مختلف و نشان یکیست و اولی بعیسی بن مریم منم که هیچ
ام برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبوده و نزدیک است که از آسمان فرود آید در میان مردمان حکم کند
بعدل چون او را ببینی و برا این علامات بشناس که مردی تمام الخلقت باشد سرخ و سفید موی فروگذاشته
... که آب از موی او میچکد صلیب بشکند و خوک را بکشد و جزیه را فرو گذارد و مال نستاند و
با کافران بر اسلام قتال کند تا حق تعالی در روزگار او همه ملتها را بر اندازد مگر دین اسلام و جز خدای را سجده نکنند
در روزگار او مسیح ضلال که دجال است هلاک گردد و از غایت امنیت در آن زمان شیر و شتر و ... هم
باشند و پلنگ و گاو و گرگ و گوسفند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یکدیگر را مضرت نرسانند آنگاه
چهل سال در زمین مکث کند و چون وفات کند مسلمانان بر او نماز گذارده دفن کنند و هو تعالی انبأ خبر
داده است در کتاب خود حیث قال وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به الآیة و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود از
پدر خود نقل کرده و او از سلیمان بن داود المنقری و او از ابی حمزه ثمالی از شهر بن حوشب که گفت روزی حجاج
در واسط بود و عطا ... یکی از عمال زمان او بیامد و گفت امیر ترا میطلبد من نزد او رفتم ...
لاغر چون حجاج مرا بدید گفت ای شهر این آیه ... است و ... حیث که برو سوار

شده گفتم ایها الملك تشتغل من یومیاست بر سبیل اتفاق است و من او را نخریده ام اما خلاقت جامه را کافیست چه غرض از آن ستر عورتست بآن حاصل میشود و مرا گفت که جامه خز نمی پوشی و عیب آنکس میکنی که از ابریشم گفتم خز پوشیدن عادت نکرده ام ولیکن عیب نکنم از آنکه پوشد پس جامه از خز در من پوشانید چون خواستم که بیرون آیم گفت مرا آیتی مشکل شده است گفتم چیست این آیت تلاوت فرمود وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و گفت بسیار هست که اسارای یهود و ترسا را آرند من بقتل ایشان امر کنم و ایشان را تا من گردن زنند و از ایشان هیچ کلمه ایمان نمیشنود من گفتم اصلح الله الامیر یعنی آیت برین وجه نیست که تاویل کردی که معنی آنست که چون عیسی بن مریم قبل از قیامت از آسمان بر زمین آید هیچ اهل ملت نباشد از یهود و نصاری و غیر آن مگر ایمان آرند باو قبل از موت عیسی و نماز کنند در پیش مهدی چون این بگفتم گفت ویحک این از کجا میگوئی و این را از کجا شنیده گفتم حدیث فرمود محمد بن علی الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وی ساعتی بنگریست بعد از آن سر بر زمین میزد پس سر برداشت و گفت لقد اخذتها من عین صافیة کلبی گوید که من ولی را گفتم چرا از محمد بن علی روایت کردی و حال آنکه او کاره روایت را ملا او و کاره هر که روایت از ایشان کند گفت قصد آن کردم که ویرا در غضب آرم ابو القاسم بلخی نیز مثل این را نقل کرده و بلی جمعی که ضمیر موته راجع بعیسی نمیدارند اینست که روایت واقع شده که چون یهودی و ترسا را وقت مرگ رسد فرشتگان عذاب حاضر آیند و مقامع و مقارع بر پشت و روی ایشان می زنند و گویند یا عدو الله عیسی بتو آمد و عیسی نبی صالح بود و ویرا تکذیب کردی و ایمان نیاوردی گویند اکنون ایمان آوردیم بوی و تصدیق نبوة او کردیم و درین وقت ایمان سود ندارد و قول دیگر آنست که ضمیر به راجع بمحمد است صلی الله علیه وآله یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد مگر که پیش از مردنش بمحمد صلی الله علیه وآله ایمان آورد آن ایمان او که در حین مشاهده علامات موت آورده باشد فایده باو نرساند بجهت انقطاع تکلیف در آن حال ویوم القیمة در روز قیامت باشد محمد صلی الله علیه وآله یا عیسی یکون علیهم شهیدا و بر اهل کتاب گواه یعنی آنحضرت گواهی دهد بر یهود و نصری بتکذیب نبوت او و یا عیسی اداء شهادة نماید با آنکه تبلیغ رسالت خدای خود نمود اقرار بعبودیت خود کرد و یهود تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و صحیح آنست که ضمیر راجع بعیسی باشد بجهت عدم ذکر پیغمبر صلی الله علیه وآله و تقدم خبری که موجب دو کنایه باشد بآنحضرت و مع ذلك در آیت سابق ذکر عیسی شده پس ضمیر راجع باو باید داشت و بدانکه در آیت دلالت است بر آنکه هر کافری ایمان می آرد در ساعت موت و مشاهده عقوبت و آن مقبول نیست چنانکه ایمان فرعون در حال یأس تدارك حال تکلیف مرتب باین است روایت مأثوره

صحیحه از امامیه اهل اختصاص از جمیع ادیان رسول و خلفای او صلوات الله علیهم که در وفات هر کس ایشان را از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که حارث همدانی را گفت یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی عینه بعینه و اسمه و ما فعل و گویند که مراد برویت مختص بحضرت رسالت صلی الله علیه و ائمه معصومین را علیه السلام علم الشان است ثمره ولایت و عداوت ایشانست که بیقین بعلامات کرد و نفوس خود می نماید و مشاهده احوال آن چنان که در روایت آمده که آدمی می ترسد معاینه هر چیزی میکند که دال است بر آنکه او از اهل جنت خواهد بود یا از اهل نار فبظلم من الذین هادوا عطف است بر قوله فبما نقضهم و بیان آنست یعنی بسبب ظلمی که واقع شد از آنانکه متدین اند بدین یهود پس حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبت احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام باید و هو قوله و علی الذین هادوا حرمنا الآیة وبصدهم عن سبیل الله و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدای کثیرا مردمان بسیار باز داشتن و بسیار در آن تحریف ایشان است احکام توریت و نعت پیغمبر صلی الله علیه وآله و گفتن ایشان بمردمان که ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده بودند از اخذ ربا در توریت در بینه لا الناس است بر آنکه نهی از ربا مخصوص باین امت نبوده واکلهم اموال الناس و دیگر بسبب خوردن ایشان اموال مردم را بالباطل بطریق باطل چون رشوت و غصب و سایر وجوه واعتدنا و آماده کردیم للکافرین منهم برای ناگرویدگان از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بالم بسیار مگر کسانی که ایمان آورده باشند و تایب و نادم گشته بدانکه بعضی از مفسرین برآنند که تحریم طیبات عقوبت ایشان بود برای ارتکاب معاصی و هرگاه که تحریم اشیا ابتدا جایز باشد بوجه مصلحت پس نزد ارتکاب معصیت نیز جایز خواهد بود بجهت عقوبت و ابو علی جبائی گفته که تحریم آن عقوبت نیست بکسانی که بظلم اقدام نموده و مصلحت نیست جز ایشان و از ابو هاشم نقل کرده اند که تحریم نتواند مگر بجهت مصلحت و چون تحریم مصلحت بود نیز اقدام ایشان بر ظلم پس جایز است که گویند حرم علیهم بظلمهم چه تحریم تکلیفات که مکلف بآن مستحق ثواب میشود در راحتیست صبر و داری آن پس آن معدود باشد در قسم بخلاف عقوبت و بعد از ذکر کفار اهل کتاب بیان حال مؤمنان ایشان میکند بقوله لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان در علم یعنی آنها که در علم توریت علم آن خبر اند و مبالغه نموده اند در دانستن آن با اخلاص و اعتقاد تمام که در عمل آورده اخفا و تحریف آن نکرده اند منهم از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او والمؤمنون و جمعی که از ایشان یا از مهاجر و انصار یؤمنون ایمان آرند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلك

٥

وبآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ منصوب است بمدح یعنی اخص
باذکر منهم المقیمین الصلوة و یا عطف است بر ما انزل الیک و مراد بایشان انبیا اند یعنی ایمان می آرند بگزاردن نماز
و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شریعت همه ایشان نماز مقرر و مفروض داشته و گویند مراد ایشان معصومین
اند علیهم السلام وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ عطف است بر الراسخون یعنی ولیکن دهندگان زکوة والحیر وَالْمُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ و بایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخرت و قیامت است أُولَٰئِكَ آن گروه که جمع کرده است
میان ایمان صحیح و عمل صالح سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت
و رضا و سعادت و وصول بمنبع فیض منتها باشد تقدیم بانبیا و کتب بآنچه مصداق آنست از اتباع بایمان بخدای
و آخرت جهت آنست که آن مقصود بالذات است در آیت مرویست که چون حق تعالی آیت مذکوره را که ابتدا
آن یسئلک اهل الکتاب است تا این آیت انزال فرموده و رسول صلی الله علیه و آله آنرا بر یهود خواند ایشان در
غضب و خشم شدند و گفتند که ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که
إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که وحی کردیم بتو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلام که ع
آدم ثانی و شیخ المرسلین کو ماست و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعا او ایشان هلاک شدند او بود و
چون اول کسی بود و آدم صاحب شریعت است و بدعا او قوم مستاصل شدند از نجات او را ابو البشر ثانی
گفتند از جمله معجزات بیز او آن بود هزار الا پنجاه سال عمر یافت که دندانش بیفتاد و مویش سفید نشده
بود مرویست که چون بدید روان او مرگ رسیده ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا و
دنیا را چگونه یافتی گفت کدار لها بابان دخلت باحدهما و خرجت من الآخر او را دو در یافتم که بیکی در آمدم
و بیکی بیرون شدم و هیچ پیغمبر در نبوت آن مقدار ایذا از ان نکشیده که وی کما قال الله تعالی و قوم نوح من قبل دعوة نوح
انهم کانوا هم اظلم و اطغی و تفصیل انواع الذکر باو رسیده در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی و گویند
که چون اهل کتاب میگفتند که رای محمد کتابی بیکبار حق تعالی فرمود که کار تو در وحی همچو نوح است وَالنَّبِيِّينَ
مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از نوح چون هود و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و وحی کردیم ابراهیم را وَ
إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ یعنی دوازده فرزندان یعقوب بوده‌اند وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ
تخصیص این پیغمبران بذکر آنکه در النبیین من بعده داخلند جهت تفصیل و تعظیم است چه ابراهیم علیه
السلام اول اولوا العزم است و عیسی صاحب الشرع ناسخ باقی است شرف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا
دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی گفت
داود همان شریعت توریت بوده و هر جا گشت که داود علیه السلام زبور را خواندی و علمای بنی اسرائیل

٩٩

در پیش او بایستادندی و مردمان از پس رهبان عقب همه و ایشان صحرا از عقب حیوان و مرغان هوا بر سر
گستردندی و سایه بر ایشان افکندندی و از خوشی الحان و صوت داود بیهوش شدندی و روی رسول
صلی الله علیه و آله در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث طویل فرموده بعد از آن گفت چون روز
قیامت باشد حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرائیل و چندان نور دهد که نور آدم
و حسن الجمال دهد که جمال یوسف و چندان آواز دهد که آواز داود و خطیب اهل بهشت باشد وَرُسُلًا
منصوب است بفعلی که اوحینا الیک دال است بر آن چون ارسلنا یعنی فرستادیم پیغمبران را و یا از باب ما اضمر
عامله است مفسران قوله قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ یعنی بتو آنرا خوانده ایم قصه ایشان را بر تو دایم در قرآن مقبل
پیش از این امروز چون قصه یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر علیه السلام و غیر ایشان چه این
سوره مدنیست مؤخر بر صورتی که قصص ایشان در آن واقع شده و یا معنی آنست که قصه بعضی را بتو اخبار
کرده ام از نزول قرآن یعنی آن در قرآن نیز ترا بآن اخبار داده ایم وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و بعضی دیگر پیغمبرانرا که
قصه ایشان بر تو نخوانده ایم و نام ایشان را اظهار نکرده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی
علیه السلام بی واسطه فرشته تَكْلِيمًا سخن گفتنی که نهایت مراتب وحی است و اکثر این تکلیم موسی
در معرض طور اما پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرش شد فوق که فاوحی الی عبده ما اوحی از آن تمام بنی اسرائیل حصص
یافتند و بی وحی هیچ عارف وی کامل جز بتعلیم محمد اطلاع نیافت و تخصیص موسی بتکلیم جهت اظهار
و تفصیل اوست رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ منصوب است بر مدح یا باضمار ارسلنا و یا بر حال آن موسی
یا بعید است کقولک مررت بزید رجلا صالحا یعنی فرستادیم رسولانرا در حالتی که مژده دهندگان بوده
مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر اهل و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مردمانرا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی
بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستاده یعنی نگویند که رسل پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و در وی
تنبیه است بر آنکه بعثت انبیا بر مردمان ضرورت است جهت قصور همه ایشان از ادراک جزئیات
مصالح و قصور اکثر ایشان از ادراک کلیات و لام متعلق است بارسلنا و یا بقوله مبشرین و منذرین
و حجت نام کان است و خبر آن للناس یا علی الله دیگری حال و نیز تواند بود که متعلق بحجت مصدر است در
ما قبل عمل نتواند کرد و بعذاب طرف حجت است یا صفت آن وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب
در آنچه خواست از فرستادگان رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص
هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسا یهود جمعی بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلی الله
علیه و آله فرمود که بخدای که شما میدانید که پیغمبر خدایم ایشان گفتند که نمیدانیم و هیچ گواهی نزد ما دین

باب بحث آیت آمد که ایشان گواهی نمیدهند لکن الله یشهد لیکن خدا گواهی میدهد و تبیین و تقریر نبوت تو میکند
بما انزل الیک بآنچه فرستاده است بتو که قرآن است که معجزیست روشن و دلالتی هویدا بر نبوت
تو در انوار گفته که قول ولکن الله استدراک است از مفهوم ما قبل آن پس گویا چون تعنت کردند و گفتند
بسوال کتابی که بر ایشان نازل سازد و حق تعالی احتجاج آورده بر ایشان بقوله انا اوحینا الیک بعد از آن فرموده که
انهم لا یشهدون ولکن الله یشهد و بانهم انکروه ولکن الله یثبته و یقرره و قوله انزله بعلمه جمله مستأنفه
است برای بیان حال قرآن و جار و مجرور در محل نصب است یعنی ملتبسا بعلمه الخاص یعنی فرو فرستاده
قرآن را در حالتی که ملتبس بود بعلمی خاص بود باو و آن علم او بود بتالیف آن بنظمی که هر بلیغی عاجز است از
آوردن مثل آن و یا علم او بحال کسی که مستعد نبوت است و مستاهل نزول قرآن بر او و یا علم آنکه مردمان در
معاش و معاد خود بآن محتاج اند پس جار و مجرور بنابر وجه اول حال است از فاعل و بنابر وجه ثالث
حال است از مفعول و جمله در حکم تفسیر ما قبل خود است والملائکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی
میدهند بنبوت تو و درین تنبیه است بر آنکه تا دیر علم خود میکند بصحت دعوی نبوت بوجهی که مستغنی است از نظر
یعنی علم ایشان محیط است بصحت نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدون احتیاج ایشان
بنظر و تامل در آن و این نوع علم از خواص ملک است و انسان را راهی نیست بعالم شدن بامثال این علم مگر
بوسیله فکر و نظر پس اگر این منکران ایشان می نمودند بنظر صحیح و فکر صواب عارف میشدند بنبوت
تو و گواهی میدهند بر آن و چون بجهت فرط عناد و انکار درین باب نظر نکردند لاجرم بر انکار خود ماندند
وکفی بالله شهیدا و کافیست خدای گواه با قامت حجج بر صحت نبوت تو و مستغنیست از استشهاد غیر
پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از آنکه اهل کتاب بجهت فرط عناد و گویند که ما انزل الله علی بشر من شیء
بعضی و بدین تسلیه حضرت رسالت است بر تکذیب مکذبان او و بدانکه حق تعالی در قرآن مجید بر هفت
چیز گواهی داده اول بر وحدانیت خود گفته که شهد الله انه لا اله الا هو دوم بنبوت حضرت خاتم الانبیاء
صلوات الله علیه و آله وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله سیوم بر افعال بندگان که والله شهید علی ما تعملون
چهارم شهادت او بر همه اشیا که اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید پنجم بر کذب منافقان والله یشهد ان المنافقین
لکاذبون ششم بر شریعت مصطفویه که قل الله شهید بینی و بینکم هفتم بر صحت قرآن که لکن الله یشهد
بما انزل الیک بعد از آن در تهدید اهل کفر و عناد میفرماید که ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند بنبوة
تو یعنی یهود وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه که راه خدای تو است بکتمان نعت
محمدی و تغییر آن و گفتند که این محمد نه آن محمد است که ما نعت و صفت او را در کتب خوانده ایم و این هیئت و شکل

۱۰۰

ندارد و مبعوث وقت آن نرسیده تا مردمان رغبت نکرده اند از ایمان آوردن بوی باو قد ضلوا ضلالا بعیدا
هر آینه این گروه گمراه شده اند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند و با معیت
آنکه مضل اغوا است در ضلال و ابعد از انقلاع ضلالت از وی ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه بپوشیدند
حق را وظلموا و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله با انکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق
یا اعم از این و مروی این است که کفار مخاطب اند بجمیع اصول و فروع دین اسلام چه مراد بکفار کسانی اند که
جامع کفر و ظلم باشند پس بر ایشان واجب باشد که سلب کفر کنند از خود باعتقاد نمودن باصول اسلام و سلب
ظلم کنند از خود بارتکاب نمودن بفروع اسلام و چون چنین کردند لم یکن الله نیست خدای لیغفر لهم
که بیامرزد ایشان را ولا لیهدیهم طریقا و نه آنکه راه نماید شان براه راست الا طریق جهنم لیکن راه
نماید ایشان را راه دوزخ خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید آن باشند در دوزخ و همیشه ساکن
آن و این بجهت جریان حکم سابق الهی است و وعده محتوم بآنکه هر که بر کفر بمیرد در دوزخ مخلد باشد و خلود
مقدر است وکان ذلک و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر حق تعالی
آسان که مستصعب و مستعظم نیست بدانکه وجه اتصال این آیت با آیات سابقه اتصال النقیض است بنقیض بجهت
مقابله زیرا که ما قبل آن متضمن شهادت حق تعالی بنبوت سید انبیا صلی الله علیه و آله بجهت تسلیه او از
تکذیب کفار و این آیت متضمن تحسیر کفار بر منع ایشان از رشد و بعد از آنکه تقریر امر نبوت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و وعید کسی که منکر آنست خطاب میفرماید بجمیع مردمان بدعوت و الزام حجت و وعد
باجابت و وعید برد آن بقوله یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما این
فرستاده که محمد است صلی الله علیه و آله بالحق در حالتی که ملتبس است بحق درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن
یا بدینی که حق تعالی برای شما برگزیده و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد بحق ولایت امیر المومنین
است صلوات الله علیه و آله یعنی ای مردمان پیغمبر بشما آمده در حالتی که ملتبس است بولایت علی بن ابی
طالب علیه السلام من ربکم از نزد پروردگار شما فآمنوا پس بگروید خیرا لکم گرویدنی که بهتر است
مر شما را در انوار گفته که صفت مفعول مطلق محذوف است ایمانا خیرا لکم چنانکه درین مفسر شد یا صفت
مفعول محذوف است ای ائتوا امرا خیرا لکم مما انتم علیه یعنی بیائید بامری که بهتر است مر شما را از آنچه بر آن هستید
و گویند که تقدیر آنست که یکن الایمان خیرا لکم یعنی ایمان آرید تا باشد آن ایمان بهتر مر شما را و بصریان منع این
کرده اند زیرا که کان با اسم محذوف نمی باشد محذوف مگر در جایی که ضرورتی باشد این مودی بحذف
شرط و جزا نیست که خلاف معهود فان تکفروا و اگر کافر شوید با قرآن فان لله پس بدرستی که خدای راست

ما في السموات وما في الارض آنچه در آسمانها و زمین است مراد آنست که اگر کافر گردید پس حق تعالی غنی است از
شما متضرر نشود بکفر شما از جهت آنکه منتفع نمیشود بایمان شما از جهت ضرر و نفع بشما عاید میشود بعضی
تنبیه فرموده بقوله تعالی لله ما في السموات و الارض و این اعم از هر چیزیست که آسمان و زمین مشتمل اند
بر آن و مرکبات از آن و هرگاه که از همه چیز مستغنی باشد پس لابد غنی خواهد بود از کفر شما که حوادث و ارض
شامل آنست وكان الله عليما و هست خدای تعالی دانا باحوال شما حكيما صواب کار در هر چه تدبیر و حکم
کند در باب شما بعد از آن عود کلام میکند باحتجاج کتاب بقوله يا اهل الكتاب ای یهود و نصاری
لا تغلوا في دينكم غلو مکنید در دین خود یهود را میگوید در طرف نکوهش عیسی میمایید تا حدی که او را ابن
الفاعله میگویند و ترسایان را میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی شوید بوجهی که او را الله گویید یا
ابن الله و یا ثالث ثلثة چه بعضی ایشان او را خدا میگفتند و نسطوریه قایل بودند که او پسر خدا است و ملکانیه
میگفتند که ثالث ثلثة ولا تقولوا على الله و مگویید بر خدا الا الحق مگر آنچه راست
و درست باشد و آن اینست که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان شایسته او یند و فرستادگان او و او
سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز و نزد بعضی خطاب مخصوص است بنصاری چه این اوفق است
بقوله انما المسيح عيسى ابن مريم جز این نیست که مسیح که عیسی بن مریم است رسول الله فرستاده خداست
وكلمته و کلمه او و وجه تسمیه او بکلمه و مسیح در سوره آل عمران گذشته و گویند که مراد از کلمه بشارات
مریم را بر وقوع ولدی از غیر مساس احدی و رسانید آن کلمه را القاها الى مريم بسوی مریم یعنی عیسی را در وی
خلق فرمود یا آن بشارت را باو رسانید و اصح آنست که مراد بکلمه عیسی است وروح منه و دیگر عیسی روحی
است یعنی خداوند روحی است صادر شده از حق تعالی بی توسط اسباب و گویند تسمیه او بروح بجهت آنست
که احیاء اموات میکرد و یا احیای قلوب باعتقاد صحیح و در مجمع گفته که در تسمیه عیسی بروح چند
وجه است یکی آنکه حدوث او از نفخه جبرئیل بوده در درع مریم بامر حق تعالی و اضافت آن بحق تعالی جهت
آنست که او را مخلوق کرده بدون واسطه جزوی و یا اضافت او بذات خود جهت تفخیم شان اوست
کما قال الصوم لی و انا اجزی به و تعبیر نفخ بروح در کلام شایع است دوم آنکه مراد آنست که احیاء موتی
میکرد و در دین چنانکه زنده میشود بارواح پس مراد بروح هدایت باشد و این قول ابی عبیده است سوم آنکه او را
او را خلق کرد بکون خود بدون واسطه جماع و نطفه چنانکه عادت بر این جاریست و این قول ابو عبیده است چهارم
آنکه مراد بروح رحمت است کما قال في موضع آخر وايدهم بروح منه ای برحمة منه پس عیسی رحمتی بود
از جانب خدا بر خلقان و این قول ابی العالیه است و ابن کعب پنجم آنکه مراد از روح جبرئیل است و بنا بر این معطوف باشد

بر ضمیری که القاها است یعنی القاها الله الی مریم و روح من الله یعنی جبرئیل القاها الیها و ملکا ثم فآمنوا بالله ورسله
پس ایمان آرید بخدای یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او ولا تقولوا ثلاثة و مگویید که خدایان سه اند یعنی
بعضی از ایشان آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و شاهد علیه قوله أأنت قلت للناس اتخذوني وأمي إلهين
من دون الله و بعضی بر آن بودند که الله عبارتست از سه چیز اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن علی علم او و اقنوم
روح القدس یعنی حیوة و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق تعالی میفرماید که انتهوا باز ایستید از گفتن تثلیث
خيرا لكم باز ایستادنی که بهتر است مر شما را یا ایمان نمایند بامری که بهتر از آنچه بر آنید و آن توحید است
و یا قصد کنید بهتر آن را یا باز ایستید از تثلیث تا باشد آن باز ایستادن بهتر مر شما را پس کلام در تقدیر انتهاء
خیرا لکم یا انتهوا و اتوا خیرا لکم و یا انتهوا یکن الانتهاء خیرا لکم چنانکه در فآمنوا خیرا لکم گذشت انما الله جز این نیست که الله
اله واحد خدایست یکتا و یگانه در ذات که هیچ جز قدیم در وی راه ندارد سبحانه پاکی یاد میکنم او را پاکی یاد
کردنی یعنی او را مبرا میدانم ان يكون له ولد از آنکه وی را فرزندی باشد چه هر که والد باشد وی را مثلی خواهد بود و
فنا با وی راه خواهد یافت و سبحانه مثل نیست و از صفات ناقصه مبراست له ما في السموات وما في الارض مر او راست
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی همه مخلوق و مماثل خالق نباشند و فرزند مماثل باید پس از اهل
آسمان و زمین او را فرزند نبود وكفى بالله وكيلا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان این تنبیه است بر
استغناء حق تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای قائم است بحفظ اشیاء و کافی امور و
مستغنی از یاری و مددکار در خبر است که نصارای نجران گفتند که ای محمد تو میگویی که عیسی بنده خدای است
و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و بعکس آن عیب فخر است موافق قول آن حضرت است که
ع لن يستنكف المسيح استنکف یعنی نکف است ما خوذ از نکفت الدمع اذا نحیته باصبعك کیلا یری اثره
علیك یعنی هرگز ننگ و عار ندارد عیسی ان يكون عبدا لله از آنکه باشد بنده مر خدا را چه عبودیت او
موجب شرف که مباهات کند بآن سزاست و استنکاف نیست مگر در عبودیت غیر او چون عبده [illegible]
ابنا او فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند ولا الملائكة المقربون و نه آنکه
عار دارد هر یک از فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند و یا عار ندارند ملائکه مقرب
که بندگان او باشند پس کلام یا در تقدیر اینست که ولن یستنکف کل واحد من الملائكة ان یکون عبدا لله و یا تقدیر
اینکه ولا الملائکة المقربون ان یکونوا عبادا لله نحو عطف آن بر عیسی صحیح باشد و مستلزم این باشد که ولن یستنکف
الملائکة المقربون ان یکون عبدا که موجب ارجاع ضمیر مفرد است بجمع در معالم گفته که اینها حملة عرش اند
در انوار گفته که کروبیانند بر حوالی عرش یعنی در انوار اند کو است که استدلال کرده است باین کلام کسانی که معتقد

فضل ملائکه میکند بر انبیا و گفته‌اند که مساق کلام برای رد نصاری است در رفع مسیح از مقام عبودیت و لی
مقتضی آنست که در حیز معطوف اعلی باشد از حیز معطوف علیه یا عدم استنکاف ملائکه دلیل باشد بعدم استنکاف
عیسی و جواب از این آنست که آیت برای رد است بر عبده مسیح ملائکه پس این استدلال متجه دو لکن مسلم داریم ا
اختصاص آیت بنصاری میشاید که مراد بعطف مبالغه باشد نکثیر کقولک اصبح الامیر لایخالفه رئیس و لا مرؤس
و اگر مراد بآن تکثیر کقولک باشد پس غایت آن تفضیل ملائکه مقربین است که کروبیان اند که حول عرش الله
با تفضیل ملائکه که اعلا مرتبه اند از کروبیان بر مسیح و این مستلزم فضل احدهما نیست بر دیگری مطلقا
و نزاع در این است وَمَن يَسْتَنكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن
فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد که حشر کند حق تعالی ایشان را إِلَيْهِ بسوی خود یعنی بموضعی که معد و مهیا ساخته
برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامت است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن
روز جمع کند برای جزای اعمال بدانکه استکبار دون استنکاف است و لهذا آنرا بر او معطوف ساخته و استنکاف را
استعمال نمیکنند مگر در جائی که مستنکف را استحقاق آن نباشد بخلاف استکبار که گاه هست که باستحقاق
میباشد و تفصیل مجازات عام که فحوای کلام دال است بر آن میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
پس اما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزد عملهای موعود ایشان را
وَيَزِيدُهُمْ پس تمام بدهد و بیفزاید نیز خدای مِّن فَضْلِهِ از افزونی کرم خود که آن ده برابر عمل باشد تا هفتصد
و هفتصد و ما زاد وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف میکنند و استکبار می
ورزند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُم و نیابند برای خود مِّن دُونِ
اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی را وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری بعد از آنکه تفصیل احکام نمود که واجب
استعمال آن در عقب آن بیان برهان میکند بر آن تا مکلف بر تفقه و یقین باشد در آن بر طریق خطاب عام پس
میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُم بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ برهانی و دلیلی روشن
از نزد پروردگار شما که آن محمد است صلی الله علیه و آله یا دین اسلام که صاحب معجزه باهره و خدا و برهان ظاهر است
وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُّبِينًا نوری ظاهر که قرآن است مراد آنست که آمد بشما
دلایل واضحه و حجج لایحه که مقتضی ایمان آوردن شما است و شما را در آن هیچ عذری و علتی باقی نماند و از ابی
عبدالله صلوات الله علیه مرویست که مراد برسول خاتم النبیین است و بنور ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیهما فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس اما آنها که ایمان آوردند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او و یا
مراد تمسک نمودند بطریقه امیرالمؤمنین و اولاد معصومین صلوات الله علیهم و بآن پناه بردند از وسوسه شیطان

فسیدخلهم

پس زود باشد که در آورد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ در بخشایش از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان مقدر
فرموده و آن بهشت عدن است که محض رحمت او سبحانه است وَفَضْلٍ و در زیادتی بر آن که در آورد تا ایشان
است در مرتبه از بهشت که فوق عمل ایشان است و زاید بر آن از محض فضل انعام و احسان خود وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ
و راه نماید ایشان را بخود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند یا برساند ایشان را بآنچه
وعده فرموده صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا راهی راست و یا موافق سازد ایشان را در دنیا ایشان بر سلوک در راه
ایمان و طاعت و در آخرت براه نمودن بطریق بهشت و بدانکه حق تعالی اول سوره تبیین بعضی از مهام
فرایض نموده ختم آن کرد ببیان آنچه از آن باقی مانده بود بقوله يَسْتَفْتُونَكَ طلب فتوی و حکم میکنند
از تو در میراث کلاله و خلفا از جهت دلالت جواب است بآن از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست
که گفت من بیماری صعب داشتم و سید عالم صلی الله علیه و آله بعیادة من آمد و ضو ساخت و چون ساعتی بر آمد
پاره آب طلبید و بر روی من ریخت چون بخود آمدم گفتم یا رسول الله مرا مال هست و من کلاله ام یعنی
والد و والدین ندارم و مرا نه خواهر است پس مال خود را چگونه قسمت کنم بر ایشان آنحضرت هیچ جواب
نداد و بیرون رفت نوبت دیگر آمد و فرمود ای جابر تو از این بیماری مرگ نخواهد بود و لیکن حق تعالی در باب
تو و خواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله قُلِ بگو که اللَّهُ يُفْتِيكُمْ خدای حکم میکند
فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است یا نبوحر که إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد که لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ
نباشد مر او را فرزندی خواه مذکر و خواه مؤنث وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر
تنها فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر او راست نیمه آنچه گذاشته از مال خواهر مادری بود در اوایل سوره مذکور شده
و لکن امر مرفوعست بفعل که فسر له ما بعدها آن مفسر آن است قوله و لیس له ولد صفت است و یا حال از ضمیر
مستکن در آن واو در قوله و له احتمال دارد که حال باشد یا عاطفه باشد وَهُوَ و آن مرد يَرِثُهَا میراث میگیرد از آن
خواهر در صورتی که امر عکس باشد إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ
پس اگر باشند خواهران او دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشان را دو ثلث است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد
وَإِن كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها رِّجَالًا
وَنِسَاءً که مردان و زنان باشند اصل کلام آنست که ان کانوا اخوة و اخوات لکن تغلیب مذکر شده و خلاصه معنی
اینکه اگر وارث برادران و خواهران باشند و مجتمع باشند با یکدیگر فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ
حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ مانند بهره دو مؤنث و در گذشته آورد که معنی کلاله در آیت و ان کان رجل یورث کلالة گفته شد و نیز اینجا
معلوم شد که کلاله که گفته شد صادق می آید بر اخوة از ابوین و بر اخوة از احدهما و کلاله ام و بیان میراث او با اخوات

ذکر یافت ومراد بکلاله اینجا اولو الاخوة از ابوین است یا از اب یا از ام هرگاه که مجتمع شوند همه کلالات هرگاه اگر
متقرب بام است سدس میراث است اگر یکی باشد یا ثلث است اگر زیاده از یکی باشد وباقی از برای باقی متقرب
بابوین است ومتقرب باب ساقط است لیکن متقرب قایم مقام باین است نزد عدم ایشان ونصیب ایشان را
میراث می برد اگر متقرب بام باشد همه مال از آن متقرب باین است ویا عدم ایشان از آن متقرب باب
واگر ملسوی متقرب بام نباشد لتحقیقه میکند که آنچه است یا ثلث یا باقی بعی شود بر لخت بالختین مضاعد
ونزد عامه از آن عصبه است ودرین مقام چند فایده است یکی آنکه در قوله وهو یرثها ان لم یکن لها ولد دلا
لت است بر بطلان قول عامه میراث که فتی اخ نصف مال را با بنت زیرا که حق تعالی شرط کرده است در ارث
اخ استغراق ولد میت ولد بدلیل قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین ببراخ مطلقا
وارث نباشد زیرا که شرط معدوم است نزد عدم شرط آن پس اگر نصف مال را میراث گیرد مخالف کتاب
عزیز لازم آید دویم وهو یرثها دلالت است بر آنکه اخ میراث می برد فرض حیث دلالت نص بر آنکه او عدم ولد
همه میراث می برد بس از اصحاب فروض باشد سیوم اولاد اخوات نزد ما قایم مقام آبا خود اند وهر یک
نصیب من یتقرب بر میبرد چهارم اجداد نزد ما در مرتبه اخوه اند پس هرگاه که ایشان جمع شوند جد پدری
مانند اخ پدری است وجده پدری مانند اخت پدری وجد مادری مانند اخ مادری همچنین است جده
پنجم مرتبه ثالثه از میراث ثلاثه اعمام واخوال ذوی ارحام اند وهمچنین این آیت دلالت است بر رد بر ارباب فروض
بحیث اجماع امت حق تعالی تقدیم بر آنکه هرگاه ایت برادر کند واجبست در آن مراعاة اقرب فالاقرب چنانکه
اقرب از ارباب فروض نیست واگر نه حق تعالی تقدیم ان میکرد بر ایشان هفت خلف اما دلالت آن دو دث
دو ما تقدم معلوم شد ومع ذلک اجماع طایفه است بر آنکه معصوم در ایشان داخل است ونیز احادیث
متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم دلالت صریح دارد بر آن واما بقیه تفاصیل ارث ایشان از ثبت
شریعت وبیان ایشان علیهم السلام معلوم شده وتفصیل آن در کتب فقهیه مسطور است یبین الله لکم
بیان میکند خدای احکام میراث را برای شما وحق وصواب آن را ان تضلوا بجهت کراهت آنکه گمراه شوید
ویا بیان میکند آنچه درست وراست است تا گمراه نشوید یا بر اقل مضاف محذوف است ویا بر تأنی الا ثانیه
ویا معنی آنست که حق تعالی بیان میکند ضلال شما را از شان شما هست که بر یکی آن شوید واگر بالطباع
خود با آن گذاشته شوید واین بیان بجهت آنست که تا محترز شوید از آن وخلاف را اختیار نماید والله بکل شیء
وحیاة بمصر حیها از مصالح عباد در محیا ومماتِ علیم داناست آورده اند که چون این ایت نازل شد
جابر رضی الله عنه فرمود که از آن نازل شد هذه الایة فی این ایت در شان من نازل شده واز قتاده روایت که اصحاب ما

اشتمام تام بوده در بیان کیفیت میراث کلاله حق تعالی این آیت فرستاد از جابر روایتست که نزول این آیت در مدینه
بوده واین سیرین گفته که نزول او مبشرین بود که در آن سفر حضرت با صحاب بود این آیت را آیت الصیف میگویند زیرا که
حق تعالی دو آیت را در باب کلاله ارسال فرمود یکی در شتا وآن در اول سوره مذکور شده ودیگری در صیف
این آیت است واز عمر بن خطاب روایتست که گفت میراث کلاله را از پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدم فرمود
یکفیک ما یجزیک آیة الصیف یعنی این آیت صیف ترا کافی است باز فرمود که این ترا بس است سورة المائدة

۳ ۰ ۱ سورة المائدة

از قول ابن عباس ومجاهد نزد جعفر مبشر شعبی مدنیست مگر آیت الیوم اکملت لکم دینکم که نزول در حجة الوداع بوده
ونقل کرده که آنحضرت صلی الله علیه وآله بر بالای راحله بود وعدد آیات آن صد وبیست است نزد کوفی ونزد بعد
بصری وصد وبیست ودو نزد غیر ایشان وخلاف در سه آیت است بالعقود ویعفوا عن کثیر کوفی است وفانکم
غالبون ثانی ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده صلی الله علیه وآله هرکه سورة المائدة قرائت نماید حق تعالی او را بعدد
هر یهودی ونصرانی نفس کشید ده حسنه بنویسد وده سیئه محو نماید وده درجه رفع نماید وعیاشی باسناد
خود از عیسی بن عبد الله از پدر خود از جد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت
فرمود که آیت وسوره قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است وامر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بآخر
قرار داده می یافت وآخر سوره که بآنحضرت نازل شد سورة المائده بود وآن ناسخ ما قبل خود است وهیچ آیتی ناسخ آن نشد
ونزول آن در وقتی بود که آنحضرت بر بغلیه شهبا سوار بود در آن حال وحی بآنحضرت ثقیل ساخت تا بحدی
که بغلیه از رفتار باز ایستاده ونزدیک بآن رسید که شکم او بزمین رسد از غلیت گرانی آنحضرت بیهوش شد و
دست مبارک خود را بر دو ابر شیبه بن ربیعه نهاد وبعد از زمانی با خود آمده سر برداشت واین سوره را
بر ما خواند وآخر درین سوره بود بآن عمل فرمود وما را نیز بآن امر نمود ونیز عیاشی باسناد خود از ابی جار
ود نقل کرده که از ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیه شنوده هرکه این سورة تلاوت کند در هر روز پنجشنبه
هرگز ایمان او بظلم وشرک آلوده نشود ونیز باسناد خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که از ابو حمزه گفت از
ابا عبد الله الصادق صلوة الله علیه شنیدم که فرمود که جبرائیل با هفتاد هزار فرشته سورة المائده را به
حضرت رسالت صلی الله وآله آورده ودر خبر است که رسول صلی الله علیه وآله در خطبة الوداع گفت که سورة
المائده آخرین سوره است از قرآن که نازل شده حلالش حلال دارید وحرامش را حرام شمارید بدانکه
چون حق تعالی ختم سورة نسا کرد بدانکه احکام شریعت افتتاح این سورة نمود ببیان احکام بایجاز که اول
علی الاجمال ذکر آن کرد بقوله اوفوا بالعقود وبعد از آن علی التفصیل بیان آن نمود بس خطاب با هل
ایمان کرده فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ٤

ای کسانی که ایمان آورده اند اَوْفُوا بِالْعُقُودِ وفا کنید بعهد هایی که با یکدیگر میکنید بالعقود شرعیه
چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و یا بعهودی که حق تعالی بر شما اعتقاد نموده که آن تکالیف
شرعیه است در کنز العرفان آورده که نزد بعضی هر آیت که مصدر است بیا ایها الذین آمنوا مدنیست و آنکه
مصدر بیا ایها الناس مکیست و اصح آنست که این بنا بر اغلب است و وفا و ایفا بمعنی قیام است بمقتضای عهد یقال
وفی بعهده و اوفی بمعنی واحد و عقد بمعنی عهد موثوق است و اصل آن جمع بین الشیئین است بحیثی که عسر
الانفصال باشد و مراد بعقود اینجا هر صیغه عقدیست که مردمان در معاملات خود میگویند و گویند
که مراد عهودیست که حق تعالی عقد کرده است بر عباد و خود و اولی حمل آنست بر جمیع بحیث عموم لفظ و عدم
ثبوت مخصص اینجا چند فایده است اول وفا بعقد قیام است بمقتضای آن پس اگر لازم باشد واجبست
وفا بلزوم آن و اگر جایز باشد واجبست وفا بجواز زیرا که در عقد اجمالاست که حال آن معلوم شود از بیان نبی
یا امام دویم عقد دو نوع ایجاب و قبولست و آن گاهست که لازم الطرفین است چون اجاره و مزارعه و مساقات
و صلح و وقف و نکاح و هبه در بعضی صور آن و کتابت بر دو نوع و قبول اقوی و عقد سبق بنا بر قول
و ضمان و گاهست که جایز الطرفین است چون ودیعت و عاریت و شرکت و وکالت و قرض و جعاله و رهن
در بعضی صور آن و گاهست که لازم است در طرفی و جایز در طرف دیگر چون رهن و کفالت
بدون عقد ذمه و امان و هبه اندک نزد بعضی یا با قربت یا با تفویض یا تصرف باجماع و اولی لزوم آنست
از طرفین زیرا که واجب نیست بر قول واهب تفسخ مذهب دیگر اینکه آن ملک جدید است پس قبول انتقال
نیست و گاهست که در مبدأ جایز است و بعد از آن راجع بلزوم میشود چون هبه بعد از قبض و چون انشا
احد ثلثه سابقه و وصیت قبل از موت و قبول و بعد از موت لازم میشود و گاهست که لازم میباشد در
مبدأ و بعد از آن راجع بجواز میشود چون بیع که امری که طاری شود بر آن فسخ بخیار یا فوات شرط معین یا فوات
وصف معین یا انقطاع مانند تلف مبیع قبل از قبض آن یا تلف ثمن قبل از قبض و غیر آن سیوم هر عقدی که لازم
است در وجه خبر واجبست و آنکه ایجاب و قبول آن لفظی باشد دویم بعربیت واقع شود در حال اختیار
سیوم آنکه بصیغه ماضی باشد چهارم فوریت قبول و مطابقت آن بما بعد عرفا و همچنین در رهن و
اجیبت بر قول اول پنجم جزم پس صحیح نیست اگر معلق بامری باشد و در عقد جایز هیچکدام ازین امور واجب
نیست بلکه کافیست لفظی دال باشد بر مقصود و یا قرینه ششم واجبست در هر عقد صدور آن از مالک
یا از کسیکه در حکم مالک باشد چون اب یا جد از جانب اب یا وکیل او و وصی یا حاکم یا امین یا مقاصی یا ناظر وقف
یا ملتقط هر گاه که خوف هلاک لقطه باشد و حاکم متعذر باشد و همچنین ودعی در رد ودیعت یا بعضی مومنین

در مال الطفل

در مال الطفل نزد تعذر ولی هفتم واجبست در عقد اشتمال آن بر مقتضای آن پس اگر در آن شرط غیر مقتضای
آن کند عقد باطل باشد خواه در جزوی باشد که رکن باشد یا غیر رکن و آنچه مشتمل بر منافی یا محرم باشد نیز چنین
است و کذا چنین باشد حاشیه است و حکم عقد صحیح ترتب آثار و توابع آنست و حکم عقد غیر صحیح عدم ترتب آثار
و توابع آنست و شرط که لازم الوفاء هست شرطی که در میان ایجاب و قبول باشد که اگر موجز بلند اثر نخواهد
داشت هر گاه که عقود بمعنی عام فرا گیریم پس آیت صلاحیت استدلال دارد بر وجوب ایفاء نذر و عهد و یمین که
عقد آن با حق تعالی و ایقاعات انتهی کلام در مجمع آورده که مفسران را در عقود چند قولست یکی آنکه
مراد بآن عهودیست که اهل جاهلیت بیکدیگر معاهده میکردند بر نصرت و موازرت و مظاهرت بر هر که
در صدد ظلم کردن باشد بر ایشان و این در معنی حلف است و این از ابن عباس و مجاهد و ربیع و ابن انس و ضحاک
و قتاده و سدی منقولست دویم آنکه مراد عهودیست که حق تعالی اخذ آن نموده از ما و خود با ایمان و طاعت
در آنچه حلال یا حرام گردانیده بر ایشان و این قول نیز از ابن عباس روایت کرده اند و در روایت دیگر از وی نقل
کرده اند که عهود چیزیست که حق تعالی حلال گردانیده است یا حرام ساخته و آنچه فرض کرده و محدود
معین گردانیده در قرآن و معنی آنست که نکث احکام الهی مکنید و از آن در مگذرید و موید اینست قول او
تعالی الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الی قوله سوء الدار سیوم آنکه مراد بآن عقودیست که مردمان در میان
یکدیگر با هم عقد می نمایند و آن مرد بنفس خود عقد ایمان و عقد نکاح و عقد عهد و عقد بیع و عقد
حلف و این از ابن زید بن اسلم روایتست چهارم آنکه اعلام است از حق تعالی باهل کتاب بوفا کردن با آنچه
اخذ میثاق کرده از ایشان که آن عمل کردن ایشانست با آنچه در توریت و انجیل است در تصدیق نبی صلی الله
علیه و آله و آنچه از نزد حق تعالی آورده و این قول ابن جریح و ابو صالح است و قول اقوی ازین اقوال قول ابن عباس است
که مراد عقود الله است که ایجاب آن فرموده بر بندگان در حلال و حرام و فرایض و حدود و اقوال دیگر درین قول
داخلست پس واجبست وفا بجمیع آن مگر آنچه عقد باشد در معاونت در اثم و ظلم و قبیح چه آن محظورست
بلا خلاف بعد از ذکر اجمال در امر بعقود بیان تفصیل آن میکند و میفرماید اُحِلَّتْ لَکُمْ حلال کرده شد
بر شما بَهِیمَةُ الْاَنْعَامِ چهار پایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه از شتر و گاو و میش و بز در انوار گفته
که بهیمه هر ذی حیاتست که او را تمیز نباشد و گویند که مراد حیوانات ذات اربعه است و اضافت آن بانعام برای
بیان است کقولک ثوب خز و معناه البهیمة من الانعام و آن ازواج ثمانیه است و آنچه ملحقست بآن مثل ظبی و
بقر وحشی و حمار وحشی است و نزد کلبی مراد بآن ازواج ثمانیه نیست بلکه ظبی و بقر و حمار وحشی است
و مانند آن از حیوانات وحشی که مماثل انعام اند در اجترار و عدم انیاب باعتبار ملابست شبیه است و نزد بعضی

دیگر اختیار اند که ان بطون انعام بیرون آید یعنی اگر مادر بکشند و بچه در شکم او تمام خلقت باشد و موی برآورده و زنده در آمده کشتن مادرش کشتن او بود و حلال بود و اگر خلقت نباشد هیچ وجه حلال نباشد و این قول ابن عباس و ابن عمر است و مروی است از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و اول حق است بر عموم و قوله اِلَّا مَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ استثنا است از بهیمه یعنی همه حیوانات غیر صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شد آنچه خوانده خواهد بر شما هم درین سوره و هو قوله و حرمت علیکم المیتة والدم لا یه غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ حال است از ضمیر لکم یعنی حلال کرده شده است بهیمه انعام برای شما در حالتی که حلال داننده نباشند صید را احتمال است بر مفعول هارد و ترد اخفش انتصاب ان بار و فواست یا آنک حال باشد از و ضمیر یعنی و فا کنید بعقود در حالتی که محل صید نباشد وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنک شما محرم باشید بحج یا عمره و اول اقرب است پس مراد آنست که همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و او را صید کنید که در حال احرام است و این جمله اسمیه حال است از ضمیر مستکن در محلی و محرم جمع حرام است بمعنی محرم یعنی حلال داننده آن نباشند در حالتی که احرام گرفته باشید با فعال حج یا عمره اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که حق تعالی یَحْکُمُ حکم میکند در حلال و حرام مَا یُرِیْدُ آنچه خواهد از تحلیل و تحریم آن و حکم تقاضای آن کند و مصلحت بندگان در ان باشد از ابی جعفر علیه السلام روایت است که حطم بن هند که نام او شریح بن ضبیعه بود در فصاحت و بلاغت و جهالت و ناپاکی در عرب تمام داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه واله آمد و گفت ای محمد است را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود باینک خدا را یکی دانید مرا برسالت تصدیق کنید و باقامت صلوات و ادای زکوة مواظبت نمائید حطم گفت که آنچه فرمودی نیکوست و لیکن مرا امرا باشند که کارها بی مشاورت ایشان بقطع نرسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنیم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی از بنی ربیعه خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید در آمد و غادر بیرون رود روایت آنست که فرموده بود یدخل علیکم الیوم من یتکلم بلسان شیطان یعنی امروز کسی بر شما داخل شود که بزبان شیطان سخن گوید و هو قوله ربا تطلعن الی یوم سعون پس حطم بسبب عدم قبول ایمان از نزد حضرت بیرون رفت و شتران آنجه صدقه و آنچه یافت از مواشی دیگر بغارت کرد و در سال دیگر که رسول صلی الله علیه واله با صحابه بعمرة القضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج بسامع ایشان رسیدند چون در میان ایشان حطم که بود را دیدند که شتران بغارت برده بقلاده های راسته برسم هدی بر کعبه می برد بحضرت خواست که جمعی برسر او فرستد و شتران را از او بستانند و بعضی دیگر صحابه خواستند دست تعرض باو دراز کنند و وی را بکشند و از شتران

و سایر مواشی وو خوت او را غارت کند حضرت فرمود که او حرام گرفته و هدی بتقلید کرده و این عمل از آن لایق نباشد که در حرم و ماه حرام متعرض او شوید و آتش جدال و نزاع را مشتعل سازید ایشان گفتند که یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل را بسیار میکردیم و درین مبالغه میکردند آیت آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوْا حلال مدارید حرمت شکنید شَعَائِرَ اللّٰهِ نا سکت حج خدا را و آن جمع شعیره است و الحیر است که اشعار کند بعلامات سازند و تسمیه اعمال حج آن جهت آنست که آن علامت حج و اعلام نسک آنست و نزد بعضی مراد بآن دین اسلام است لقوله تعالی و من یعظم شعائر الله ای دینه و گویند فرایض او سبحانه است و معالم حدود او که آن برای عباد محدود ساخته وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام بخانه کعبه از شتر و گاو و گوسفند و آن جمع هدیه است چون جدیی که جمع جدیه است وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلاده ها را از هدایا قلاده جزایت که در گردن چهارپایان میکردند از درختان حرم یا قران تا معلوم شود که هدایا است و کسی تعرض بآن نرساند و عطف این بر هدی با آنک هدی شامل این نیست بجهة اختصاص است چرا که آن اشرف هدیه است و میتواند بود که مراد نفس قلایه باشد بدون تقدیر مضاف که ذوات القلاید باشد یعنی تعرض بقلاید نرسانید و بنابرین عرض نهی است از احلال آن بجهت مبالغه در نهی از تعرض هدی و نظیر اینست قوله ولا یبدین زینتهن و نزد بعضی مراد آنست که در جاهلیت یکدیگر را غارت کردندی و بجهت آن شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره پاره پوست درخت در گردن افکندی تا علامت باشد بر آنک او بحج میرود و کسی او را تعرض نرساند و چون بانکشتی قلادة از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج می آید بجهت آن در راه تعرض باو نرسانیدی و حق تعالی ازین خبر میدهد که حلال نیست بر شما که قتل و سبی کسی کنید که با وی قلادیه باشد که علامت حج اوست وَلَا اٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را یَبْتَغُوْنَ که عازم زیارت او باشند فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ افزونی از پروردگار خویش اگر مومنان اند زیادتی ثواب چو نیه از خدای بار و نفعی بسبب تجارة و کافرانند می طلبند سکر و وزی وَرِضْوَانًا و میطلبند بحسب اعتقاد خوشنودی خدا را و قربت او سبحانه ایشان را اگر مومنان اند و کافرانند طلب میکنند آنرا بکمال باطل اصلاح معیشت خود میکنند و بنیان آورده که مراد رضوان حج است و این جمله در موضع حال است از ضمیر مستکن در امین و نمی تواند بود مذهب مختار و از ابن زید نقل است که این آیت در روز فتح مکه نازل شد و قتی که بعضی از اهل شرک قصد خانه کعبه کرده بودند بعمره و اهلال نموده مسلمانان گفتند که یا رسول الله بکفار تا سایع اهل شرک شویم حق تعالی بیان ایشان را از آن نهی فرمود وَاِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون اید و حلال شوید فَاصْطَادُوْا پس شکار کنید اگر خواهید این اذن است در اصطیاد بعد از زوال

انتقال الحکم بزوال علته و وجه آن در فصل مسنون بودی الفعل بعد المحظر ... الحظر و هدی الی فعله وفیه کلام مذکور در اصول الفقه للعلامه الحلی بما لا مزید علیه

حرام ولازم نمی‌آید از ارادهٔ اباحت بجا کردن بعد از خطر دلالت بر اباحت کند مطلقا و مرویست که در روز فتح مکه
موبتی را بکشتند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و اسناد آن باصحاب رسول کردند رسول صلی الله
علیه وآله لعن الله من قتل بذحل الجاهلیة لعنت خدا براو باد که بکینه جاهلیت کسی بکشد حق تعالی فرمود
وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروه از کفار قریش و شدة بعضی عداوة ایشان این
قبیل اضافت مصدر است بمفعول یا فاعل یعنی باید که حاصل نشود دشمنی شما ایشان را یا دشمنی ایشان
شما را أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد الحرام
أَنْ تَعْتَدُوا اگر از حد درگذرید و بانتقام ان خواهید که کسی را بکشید و اخذ اموال قاصدان حرم کنید
این مفعول دویم یجرمنکم است چه آن متعدی بیک مفعول می‌باشد مانند کسب حکم این آیت تا بدین محل
منسوخ است بآیة اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بآیت فلا تقربوا المسجد بعد عامهم هذا مکر صید که حق
در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافر از ابهدی و قلاید امان نیست و مرویست از ابو جعفر علیه السلام که
جمیع آیتی ازین سوره منسوخ نیست و نزد بعضی این آیت نیز که چنین نیست که در اشهر حرم با مشرکان ابتدا
بقتال کنند مگر کافر که ابتدا بقتال از ایشان شود و این موافق قول حضرت رسالت پناه است صلی الله
علیه وآله در وقت نزول این سوره فرموده که احلوا حلالها و حرموا حرامها وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را
عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که آن عفو است و اغضا و متابعت امر وَالتَّقْوَى و پرهیزکاری که آن مخالفت هواست وَلَا
تَعَاوَنُوا و یاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمانست بجهت تشفی عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری که آن انتقام
است در زمین حرم اثم تصحیحی است که متعدی معتبر نباشد و عدوان آنکه بغیر تعدی کند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت کننده است پس انتقام او اشد است
باشد العقاب است بر کسی که از فرمان او سر کشد و وصف عقاب باشد از جهت آنست که عقاب که او را بیارات
ولکن جره آن منطبق نشود و جرات آن جا مدت نمی‌کرد و نعوذ بالله منها و در حدیث آمده که اگر اهل دوزخ
را در میان آتش رها نمایند از راحت حوالی آن بمیرد از آن آسایش خوش شد لیکن تمام باید بعد از آن تبیین
آنچه نهی میکند که مستثنی ساخته بود در آیت متقدم یعنی قوله الا ما یتلی علیکم بقوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ
حرام کرده شد بر شما مردار آن هر حیوانیست که روح او بیرون نه بذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد وَالدَّمُ
دیگر حرامست بر شما خون مسفوح لقوله او دما مسفوحا بر اهل جاهلیت در رحین قطع خون را در امعا
ریختند و میخوردند وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای آن از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدا را بِهِ در وقت ذبح او مراد ذبیحه کفارانست که بنام لات وغیره

وغیران میکشتند بدانکه صاحب کنز العرفان در بعض مباحث ذکر کرده که هیچ شکی نیست که اسناد تحریم بذوات اشیا مذکوره حقیقة
نیست که آن غیر مقدور است پس از تقدیر مضاف چاره نباشد تا تحریم بان متعلق شود پس بعضی گفته اند که بعضی مقدورات
اولی از بعضی نیست پس بتقدیر بعضی لفظ باید کرد که شامل جمیع مقدورات باشد و آن امتناع است و درین
کلام نظر است زیرا که لازم تقدیر ضروری باشد چه ذهن از لفظ اطلاق سبقت میکند بانچه مراد باشد از ذوات
همچنانکه سبقت میکند بذهن تحریم نکاح نزد اطلاق حرمت علیکم امهاتکم بر قول اول تقدیر آیت اینست
که حرمت علیکم وجوه الانتفاعات بالمیتة پس درین حکم داخل است تحریم میته و استعمال آن در سایر وجوه استعمال
خواه هر نوع باشد یا نه و موید اینست قول صادق صلوات الله علیه در وقتی که او را از جلد میته سوال کردند
که البس فی الصلوة اذا اربع سبعین دبغة و احمد بن حنبل موافق ماست درین قول شافعی مخالفت نموده و گفته
که جایز است بادبغ غیر از کلب و خنزیر و ابوحنیفه همین خنزیر را استثنا میکند و مالک ظاهر آن بدبغ پاک میشود
نه باطن آن و چند مسئله درین مبحث متفرع میشود یکی آنکه لازم می‌آید از تحریم انتفاع نجاست میتة زیرا که اگر
طاهر میشود منتفع بر می‌بود و این باطلست دویم مستثنی است ما لا تحله الحیوة چون صوف و شعر و وبر و
ریش و صلب و ظفر و سن و قرن و بیض باقشر اعلا و انفحه و عظم زیرا که موت فقدان حیوتست پس چیزی
که حیات نداشته باشد موت را در ان تاثیر نخواهد بود و مخالفت کرده است برد قوله من اصوافها و اوبارها
و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین و این ام اثاث است که از حی باشد یا از میت یا آخر پس نجس باشد سیوم
آنچه نفس سایله ندارد بموت یا از میت نجس نمیشود و چهارم لحم خنزیر نجس اند بجهت عطف آن بر میته پس جایز
نباشد صلوة با مستثنی است ازین دم دم غیر سایل و دمی که او قدح قذف آن کرده پنجم همه اجزای خنزیر نجس
است حتی عظم و شعر او و خصوص لحم در آیت بجهت آنست که در معرض تحریم اکل است و لحم بمقصود بر است مدرک
مابین در بحث مطاعم و مشارب آورده که درین آیات اشارتست به تحریم اشیا که اهل جاهلیت آنرا حلال میدا
نسته اند لیکن هر حیوانیست که موت آن بر تزکیه شرعیه باشد و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
ازین حکم حلت و حول را استثنا نموده بقوله احل لکم میتتان و دمان و هم دم است و عرب در جاهلیت انها
بچند نوع میخوردند و از جمله آن علهز است همچنانکه امیرالمومنین صلوات الله علیه وآله در بعضی کلام
خود ایشان را تقریع کرده و بیان نعت الوفود بایشان تحریم خیالست بقوله یاکلون العلهز ان طعام
بود و میخوردند بدانکه نزد بعضی طحال ازین مستثنی است و اولی تحریم آنست و باجماع فقهای دم متخلف
در ذبیحه و لحم حلال است و ظاهر که به تحریم در موضع دیگر و هو قوله او دما مسفوحا دلیل است
بر آنکه مراد دم عروق است و این مستلزم آنست که تا دم در عروق نباشد یا در عروق باقی مانده باشد یا متخلف

باشد در تحریم محرم نباشد چنانکه دم مسفوح بغیر مطلقات سیوم لحم خنزیر است والاختصاص لحم بالذکر و
سایر الاجزاء او نیز محرمات بجهت آنست که مقصود در اکل و غیر آن تابع آنست چهارم وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
در ذبیحه که برای صنم ذبح کرده باشند و نام خدا تعالی بر آن مذکور نشده باشد اهلال در لغت رفع صوت
بود و آن داخل است هر ذبیحه که اسم حق تعالی بر آن یاد کرده باشند خواه آنکه ذابح آن مسلم باشد یا کافر و انواع
و پنجم حرام گردانیده آنچه فشرده شده باشد وَالْمُنْخَنِقَةُ گلوی او تا مرده باشد اختناق اعم از آنست
که بفعل شخصی باشد همچنانکه اهل شرک گوسفند را اختناق میکردند تا میمرد بعد از آن میخوردند یا بنفسه
مختنق شده باشد بجهت عارضی وَالْمَوْقُوذَةُ و ششم آنکه بجهت بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده
باشد ماخوذ از وقذته اذا ضربته ضرباً شدیداً مشرفاً بالموت وَالْمُتَرَدِّيَةُ و هفتم آنچه از بلندی افتاده
باشد یا در چاه افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و هشتم آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر او را و مرده باشد
و فعیل اینجا بمعنی مفعول است و تا در وی از برای نقل است یا حمیت وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ
و نهم آنچه خورده باشد درنده بعضی آن را و این سه تا آخر قبل از موت حیوة غیر مستقره داشته باشد
نیز حکم میت دارند و اگر آنها حیوة مستقره باشند اکل آن جایز است بعد از تذکیه و هو المراد بقوله إِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید از آنها تذکیه آن را و مراد بتذکیه قطع اعضاء اربعه است که آن حلقوم است و مری
و دو عرق در دو طرف گردن که ودجین گویند
و ودجان بحدید یا آنچه در حکم آنست و این حکم در غیر ابل است اما ذکوة ابل نحر است که آن طعن است در گود
تعریف گوی سینه و نزد بعضی استثنا مخصوص است باکل السبع و نزد بعضی دیگر استثنا منقطع است و
هر سه قول حسن است ولیکن قول اول احسن است چه از روایت از امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
و ابن عباس رضی الله عنه بیانک که ادراک ذکوة در وقتیست که حیوان ذنب او متحرک باشد یا رجل
و عین او منطرق باشد و این مرویست از باقر و صادق صلوات الله حیث قال ان ادنی ما یدرک الذکوة ان
یدرک یحرک اذنه او رجله او تطرف عینه و این قول از حسن و قتاده و ابراهیم و طاوس و ضحاک و ابن زید روایت
کرده‌اند و گویند که ادنی ادراک ذکوة آن در وقتیست که بگوید باشد که حیوان بگرو یا جنبد بعد بزید وَمَا
ذُبِحَ و دهم آنچه ذبح کرده باشند عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و گویند که
نصب سنگها است حول و عتاق و عنقاً آن بجنه و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت آنها را در پیش
کعبه نصب کرده بودند تعظیم آنجا می‌آوردند و بر آن قربان میکردند و گوشت را بر بالای آن شرح میکردند
و بجهت تقرب خون او را بر دیوار کعبه میمالیدند و بعد از اسلام مسلمانان گفتند که یا رسول الله اهل
جاهلیت خانه خدا را تعظیم میکردند بقصد تقرب خون در آن میمالیدند و ما اولی‌تریم که آن را تعظیم کنیم خون آن

آیت لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا نازل فرمود و گفته‌اند که مراد بنصب اصنام اند و بر این تقدیر علی بمعنی لام
باشد یعنی حرام باشد است آنچه برای بتان بکشند و بطلی باصل خود است و در تقدیر اول بمعنی ذبح مسمی علی
الاصنام وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و یازدهم حرام کرده شده است آنکه طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ بتیرهای قداح و بدانکه
عرب سه تیر بوده بی پر و پیکان که آن را ازلام و اقداح میگفتند و در یکی نوشته بودند که امرنی ربی و در دویم نهانی
ربی و در سیوم غفل بود یعنی چیزی بر آن نوشته نبود و چون ایشان را افتاده و غیر آن از مهمات به
تفاؤل کردند و این سه تیر در سهمی بیرون آوردندی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بآن
مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع
بخریطه نمودندی پس معنی استقسام بازلام طلب معرفت امری است که قسمت کرده شود بازلام برای ایشان
گفته‌اند که مراد که استقسام جزور است بر انصباء معلوم چه شتر را میکشتند و بازلام قسمت میکردند
و این قول جمیع از مفسران است و مفرد ازلام زلم است بفتح یا بضم زا و فتح لام چون جمل و صرد و عرب را آن
لازم بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و حسابات اختلاف در نسب و غیر آن و علی بن ابراهیم از صادق
صلوات الله علیه نقل کرده که ازلام ده بودند هفت را انصبا بود و سه را نبود و آن هفت را که ایشان
فذ و توام و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی میگفتند فذ را یک سهم بود و توام را دو رقیب را سه حلس را چهار
نافس را پنج مسبل را شش معلی را هفت ثلثه را سفیح و منیح و وغد میگفتند و شتر را میکشتند و میحل ستند که
گوشت آن را در میان یکدیگر قسمت کنند احکام سهام مذکوره میکردند و از آن بر نهجی که گوشت شتر را به
بیست و هشت قسم می ساختند و آن ده ازلام را با جنبی میدادند و وی بنام هر یکی از ایشان بر هر یکی قسمت از آنها
مینهاد و اگر یکی از سهام غفل که آن سفیح و منیح و وغد است نزد بعضی بر بیست و هشت قسم غفل چیزی نمیدادند
و کسانی که سهم ایشان بیرون می‌آمد اندر آن چند آن میکردند و بفقرا دفع می‌نمودند از آن
نمیخوردند و بآن افتخار میکردند و بد نسبت میکردند نام او که سهم غفل بیرون می‌آمد و او را دایم
میگفتند و بعضی فضلا اسماء قداح در این ابیات جمع کرده‌اند شعر فذ ثم توأم و رقیب ثم حلس و نافس ثم مسبل
والمعلی والوغد ثم سفیح و منیح و هذه الثلث تهمل و لکل مما عداها نصیب مسئله آن بعد اول بیاید دانست
اینکه حق تعالی تحریم این ازلام فرموده یا بنا بر آنست که نوعی از تحکم است یا بدون اذن که از حق تعالی
در آن واقع شده و یا بجهت آنکه قمار است که منهی عنه است شرعاً و اما قرعه شرعیه همچنانکه بروایت متواتر
بصحت پیوسته که چون آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اراده سفری فرمود میان زوجات قرعه
میزد و بنام هر کدام که قرعه بر می‌آمد او را مستصحب خود میکردانید این قسم نیست زیرا که حضرت

ربا ذن تعالی پس هر کاشف بودن معلوم حق تعالی و همچنین آنچه اصحاب با آن عمل مینمودند و استخاره برقاع کرده
و سهم و آنچه فقها استعمال آن میکنند از رقاع در امور مشکله از شایع و اهل بیت صلوات الله علیهم
نقل نموده اند پس طعن در آن نرود و قد مجاهد مراد باستقسام بازلام کعاب فارس و روم است که با آن
قمار بازی میکنند و اولی سفیان ابن وکیع که مراد با آن نرد و شطرنج است ذٰلِكُمْ این استقسام بازلام فِسْقٌ
بیرون رفتن است از دایرهٔ اسلام زیرا که آن دخولست در علم غیب و ضلال باعتقاد آنکه طریق
موصل است باو سبحانه و افترات بر او اگر مراد برید در لعی فی ربی او سبحانه باشد و شرکت اگر مراد حتم باشد
و اگر مراد با آن قمار باشد و تناول آنچه محرم است اینها خروج است از امر حق تعالی و دخول در نهی او و
میتواند که اشاره باشد ذٰلکم جمیع محرمات مذکوره باشد یعنی ارتکاب هر یک آنچه مذکور شد از امور
محرمه بیرون رفتن است از الوهیت و نیز در کشاف آورده که درین مقام چند فایده است یکی آنکه اگر سوال کنند اشیا
مذکوره را از منخنقه و موقوذه تا آخر یا آنست که میته است یا نه اگر اولست پس ذکر میته بمعنی همه
بوده اند که اینها و اگر ثانیست لازم می آید وجود واسطه میان حی و میت و این باطل است جواب گوییم
زیرا که اینها میته آنست که عرب آنرا میته نمیداشتند بلکه از قسم مذبوحات می شمردند و میته را بخصوص
میساختند بحیوانی که بخیفانه بمیرد پس بیگیر این بیان فرموده که حکم جمیع واحد است دوم نظیر این
آیتیست قوله فی البقرة انما علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله در ایجاد را نعام تخیل
فرموده که لغیر الله بر به تاخیر به لغیر الله ما بینهما فرق است یا نه و قد بعضی آنست که اصل اولست زیرا که
یا تعدیر فعل منزله جزء بیست از و پس احق باشد بتقدیم بخلاف آنچه متعدی بالام است چرا که منزله
جزو فعل نیست و نکته در آنکه در موضع دیگر لغیر الله مقدم واقع شده است بر به آنست که اهلال
بمذبوح مستنکر نیست مگر که ... لغیر الله باشد پس بجهت اهتمام بیان استنکار آن تقدیم است
ولغیر الله کرده است درین دو موضع خلاصه سخن آنست که تقدیم به در سورة البقرة بنابر آن است
که اصل است و منزله جزء فعل و تقدیم یاد لام درین دو موضع بجهت که شدت اهتمام همچنانکه
بعضی مفعولات بر فاعل واقع شود بجهت اهتمام با آن سیوم چون حکم لاحق بجمله بجهت معنی آنست
که یافته میشود در شیء از اجزای جمله پس ملحق بسر آن باشد جزء میان از جهت تحریم در آن که آن
سوئت رقعه حیوة الْيَوْمَ مراد روز معین نیست بلکه زمان حاضر است و آنچه متصل آن از ازمنه آتیه
و گویند که مراد روز نزول آیت است چه در روایت آمده که نزول این آیت بعد از عصر جمعه بود در عرفه
حجة الوداع آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول آن هشتاد و یک روز زیست او بعضی امروز بعد از آن

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك

رحلت نمود فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از غلبه ایشان بر شما وَاخْشَوْنِ و بترسید از من
و خالص کردانید خشیت را برای من بهر ادراک ماموران و اجتناب از منهیات مرویست که حضرت
رسالت در روز جمعه خطبه خوانده و در آن مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت بهمه ایشان نظر فرمود
در میان ایشان بغیر از نسل اثان کسی را ندید شادمان شد حق تعالی این آیت فرستاد که امروز مشرکان از استیلاء
و تسلط بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت الْيَوْمَ امروز اَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانیدم برای شما دِينَكُمْ
دین شما بنصر و اظهار و غلبت آن بر همه ادیان یا بقواعد عقاید و توقیف بر اصول و قوانین شرایع که دیگر احکام
آنرا قم نسخ نباشد وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را بر شما بهدایت و توفیق و یا با کمال احکام
دین و یا بفتح مکه و هدم منار جاهلیت که باطمینان تمام حج کزارید و هیچ مشرک با شما حج نکند و یا بدخول
جنت که اعظم نعم است وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ و اختیار کردم برای شما اسلام را دین یا گزیدم از همه دینها که بود
من همین دین باشد تا روز قیامت نزدین در مجمع آورده که در الیوم اکملت لکم دینکم چند قولست یکی آنکه
نزول این در حجة الوداع بود و معنی آنکه کامل ساختم برای شما فرایض و حدود حلال و حرام خود را
و تنزیل همین بود که انزال کردم و بیان من همین که تبیین نمودم پس هر که زیاده و نقصان بر آن کشوده
نخواهد شد و بعد از آن یوم قلم نسخ بر آن کشیده نخواهد گشت و این قول منقولست از ابن عباس و سدی
و اختیار جمع نموده اند جبائی و بلخی گفته اند که بعد از نزول این آیت هیچ شی از فرایض در باب تحلیل و تحریم
رسول نازل نشد و آنحضرت بعد از هشتاد و یک روز ازین دنیا رحلت فرمود اگر گویند که از اینجا مفهوم میشود
که قبل ازین روز دین ناقص بوده باشد گوییم که چون حق تعالی امری بعد از امری و نهی بعد از نهی و آیتی پس از آیتی
از آل میفرمود بحسب صلاح مکلفان و ختم تمام با این آیت شد که بعد از آن هیچ امری و نهی و آیتی دیگر صادر
نشد بعده از جهت فرمود که الیوم اکملت لکم دینکم و دیگر آنکه تخیل ازین آیت آنکه هر چه اصول اسلام متصف
بکمال بود اما احکام فروع اسلام در معرض نسخ بود پس ممتنع نباشد که فروع دین متصف بکمال نبوده باشد
و چون این آیت نازل شد ایمن باشد از عروض نسخ و ورود امر و نهی دیگر و همچنانکه اصول آن بر وجه کمال بوده
فروع آن نیز متصف بکمال شد سیوم آنکه معنی آنست که امروز کامل ساختم حج را برای شما و بلد حرام مخصوص
گردانیدن بشما که هیچ مشرک با شما حج نکند و با شما مخلوط نشود و این از سعید بن جبیر منقولست و مختار
طبریست سیوم معنی آنست که امروز کفایت کردم شما را از خوف اعدا و غالب ساختم شما را بر ایشان و این قول
از زجاج است و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که این نازل شد بعد از آنکه
حضرت رسالت امیرالمؤمنین را خلیفه خود گردانید در غدیر خم در حین انصراف از حجة الوداع و فرمود

ومن کنت مولاه فهذا علی مولاه واین اخر فریضه بود که انزال آن فرموده وبعد از آن هیچ فریضه نازل نساخت
پس کمال فرایض آنرا بنصب امامت وخلافت امیرالمومنین علیه السلام بوده باشد وسید عالم ابو احمد عبید الله
بن زال الحسنی حدیث کرد که ابو القاسم عبد الله بن عبد الله حسکانی حدیث بن عید الحمید حمانی گفت
که حدیث کرد ما را قیس بن ربیع از ابی هرون عبدی از ابو سعید جذری که رسول خدای صلی الله
وآله در حین نزول این ایت فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی
وبولایت علی بن ابی طالب من بعدی وبعد از آن فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ثم علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که ابو صفوان الجمال
که ما را ان علا و محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام که نزول این آیت در کراع الغمیم بود حضرت
رسالت اقامت آن فرمود در جحفه وربیع بن انس گفته که نزول آن در حجة الوداع بوده وبعضی
بر آن رفته که رسول صلی الله علیه وآله خبر موت خود با جماع خواص وعام میرسانید مشرکان ومنافقان
چون این خبر شنیدند اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او را خراب کنیم واصحاب او را بکشیم واولاد
ایشان را اسیر کنیم واموال ایشان غارت کنیم چون رسول صلی الله علیه وآله در غدیر خم نصب امامت
وخلافت امیرالمومنین کرد وآن سخن اشتهار یافت اهل شرک ونفاق گفتند که افسوس که کید ما باطل
شد خیال که در خاطر ما مختمر بود رعا الملک شد حق تعالی این آیت فرستاد امروز اهل نفاق وکفر از دین
شما نومید شدند ومن دین شما را مهمل ومعطل نساختم بلکه حافظ ونگهبان ربانی نصب کردم ونعمت
خود را بر شما باتمام کردم پس چنگ در اعتصام وی زنید وتمسک باهل بیت اطهار شوید تا دین شما
کامل وتمام باشد وائمه هدی صلوات الله علیهم وجمعی از صحابه چون جابر انصاری وابو سعید
خذری روایت است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در غدیر خم تقریر ولایت وامامت
امیرالمومنین علیه السلام فرمود آن مجمع متفرق نشده بودند تا که این آیت آمد الیوم اکملت لکم دینکم
آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود که الحمد لله الذی جعل کمال الدین وتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی
وبولایت علی من بعدی وخطیب خوارزمی که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده است از حذیفه یمانی
واز ابو ذر غفاری که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در غدیر خم علی بن ابی طالب را بحکم
علی الاطلاق نصب نموده بانچه مامور بود باصحاب رسانید در شان عالیشان علی بن ابی طالب امر فرموده
که سلموا علی علی بامرة المومنین ایشان همه اذعان بآن نموده انقیاد کردند حق تعالی این ایت فرستاد
که الیوم اکملت لکم دینکم الایة پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از نزول این آیت بسیار مسرور وخوشحال

کشت وتهنیت بحاضران کرده فرمود الله اکبر علی کمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی
بن ابی طالب بعدی وبدرستیکه منصف است اگر دیده روایات ماثوره از موافق ومخالف تامل نماید هر آینه
برو واضح ولایح گردد که کسی که قبول ولایت علی بن ابی طالب نکند واذعان ننماید که خلافت منصوب است
وامامت لایق او دین او ناقص وناتمام باشد وخوشنودی ورضای نعمت تامه پروردگار نسبت باو متحقق
نبود وغیرت حین است حادث بسیار در بیان فضیلت این روز نازل شده وائمه اعید الله الاکبر نام نهاده
اند وثواب صلوة وصوم آن روز نسبت بروزهای دیگر اضعافا مضاعفات است واز جمله طارق بن شهاب روایت
کرده که جبرئیل از احبار یهود نزد عمر خطاب آمد وگفت در کتاب شما آیتی است که رسول شما فرمود آمده
که اگر در کتاب ما بودی آن روز عید ما بودی عمر گفت آن آیت الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر آن روز که این آیت
نازل شد عید ما شده وجمله مسلمانان تا روز قیامت از امام رضا صلوات الله علیه مرویست که در باب
فضیلت این روز وارد شده که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسی که از اول دنیا تا آخر زیسته باشد
روزه بوده وثواب نماز این روز بطریقی که از اهل بیت منقول شده مانند ثواب صد هزار عمرات ولفطار
مومنی از روزه امروز برابر ثواب کسیست که صد فیام را روزه بگشاید وقیل صد هزار بعمره وصدیق وشهیدات
الحمد علی ذلک وکیفیت نماز وروزه وادعیه آن وتفصیل ثواب آن بروایت متعدده در کتب اصحاب مسطور
است فلیطلع ثمه فَمَنِ اضْطُرَّ متصل است بذکر محرمات متقدمه وما بینهما اعتراض یا آنکه موجب تجنب از آن
وآن اینست که تناول محرمات فسق است وچون آن جمله موجب تجنب از آنست وآن دین کامل است ونعمت
تام واسلام مرضی است پس هر مضطر وبیچاره شود بتناول شی از این محرمات فِی مَخْمَصَةٍ در گرسنگی وفاقه
طعام غَيْرَ مُتَجَانِفٍ در حالتی که میل کننده باشد مر گناهی را یعنی متلذذ از آن نخورد وبیار یاده از سد رمق
متناول نکند بقوله غیر باغ ولا عاد فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزگار است مر او را درین گناه
رَحِيمٌ مهربانست که با کل آن مقدار رخصت داده او را واز آن مواخذه ننماید چه تضییق وتشدید بنده
وتکلیف ما لا یطاق خلاف حکمت ومصلحت او سبحانه است پیر وجایز نباشد در حکایات الصالحین
مذکور است که مردی درویش بر احوال خود کشیده بود وبسبب ظاهر چنان فرا مینمود که کار مردمان
در حق او چنانچه کرم نو انکرات وحقیقت حال خود را با هیچکس نمیگفت واو را همسایه توانگری بود
که بغایت او را دوست داشتی روزی آتش زدند در خانه آن درویش آمد ویکی دید که از بار فرو کرفته و طعامی که
در آن بخوردند وهیچ از آن بایستی کودک بخانه پدر خود آمده دلتنگ و گریان وصورت حال بازگفت
هر چند انواع طعامها تودی میاوردند تسلی نمیشد ومیگفت من از طعام معلومم که همسایه پخته بود در حصول

من با اهل خانه خود خوردند و خبر این نان بمن نداد ند بدین این حال بریشان در بجوش شده هم سایه را حاضر
کردانید و گفت چگونه روا باشد که از تو مارنجیده گفت حاشا لله از من بتو رنجی رسید مرد تمام قصه را
تقریر کرد درویش ساعتی فرو ماند بس سر برداشت و گفت این سر ایست و اکنون ضرورت شده که افشای
آن کنم و اگر و القصه واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه آن طعام را که ما میخوریم بکودک تو نداد یم که آن کال آنما
مباح بود و بر تو و بر اولاد تو حرام گفت سبحان الله یک چیز برکی حلال باشد و بر دیگری حرام درویش
این آیت تلاوت نمود که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم الایة و بعد از آن گفت که مردار بود و مار اه
اضطرار حلال بود بر شما بیست عدم اضطرار حرام آن مرد بغیر بجو ود لتنک شد و گفت چگونه باشد کرتو
در همسایه من باشی و بدین مرتبه پریشان و مضطر و من از این خبر باشم بس سوگند خورد که تو از این سرای
من بیرون نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم بس جمیع اموال خود را میان خود و او مناصفه کرد
و چون متوفی شد او را در خواب دیدند و گفتند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت بجهت آن مواساة که با مسلم
کردم مرا با علی علیین رسانید که مرتبه صالحین است از سعید بن جبیر روایت است که عدی و زید الخیل
طائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول
الله ما در جماعتی هستیم که با استظهار سگان و مرغان شکاری گاو و یح الحوش مرغ بر جانوران داشتن و
بعضی از آن جمله آنست که ما در مییابیم پیش از آنکه سگ آنرا هلاک کند ذبح آن میکنیم و بعضی آنست
که تا رسیدن ما سگ آن را تلف کرده است و حق تعالی بموده که مردار حرام است آن حکم این چگونه بود آیت
آمد یَسْئَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده شده است بر ایشان چون سوال
متضمن معنی قول است ایقاع آن در موده است که اعراب و جمله ماذا در تقدیم سمت ذکر یافته و بجای
لهم لنا نگفته است که در حکایت است بجهت آنکه یسئلونک بلفظ غیبت واقع شده و کلا الوجهین
شایع است در امثال این حاصل که ایشان بعد از استماع محرمات مذکوره میگویند تا که چه چیزها را حلال
است قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو که حلال کرده شده است بر شما کشتارهای بهیمه پاکیزه مادام که آن حیوان
ان نکرده باشند و آن هر ذبیحه ایست که بنام حق تعالی ذبح کرده باشند پس حرام باشد مستحباب
عرب که بنام اصنام ذبح میکردند یا مراد بطیبات محللات است که منکانت بر نهج شرع و اصح آنست که مراد
هر چیز یست که تحریم آن در شرع ثابت نشده باشد چه اصل در اشیا اباحت است وَمَا عَلَّمْتُمْ و نیز حلال
شده است بر شما صید آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان مراد سگان اند فقط و این
مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و از ابن عمر رضی الله و سعد نیز منقولست و در بعضی دیگر مراد مطلق سباع

است

است و از جمله روایات ماثوره از ائمه علیهم السلام درین باب علی بن ابراهیم در تفسیر خود باسناد از ابن
بکر حضرمی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که من آنحضرت را از صید بازو صقور و فهود و کلاب سوال
کردم که تا کل الا ما ذکیت الکلاب گفتم اگر کلب آنرا کشته باشد نزد فرمود کل فان الله یقول و ما علمتم من الجوارح
مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه و بعد از آن فرمود
که کل شیء من السباع یمسک الصید علی انفسها الا الکلب المعلم فانما تمسک علی صاحبها و بعد از آن گفت که
اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکر اسم الله علیه فهو ذکاته و هو آنست بقول بسم الله و الله اکبر چون سگ رها کند
امثال آن چرغ و باز و غیر آن در انوار گفته که این عطف بر طیبات اگر ما موصوله باشد بر تقدیر
و صید ما علمتم چنانکه بیان مفسر شده یا جمله شرطیه باشد و جواب آن فکلوا که بعد از این مذکور
است و جوارح بمعنی کواسب و صیادات است و اهل خود از سباع ذوات الاربع و طیور جارحه مخفی
نحو آن که حلال است شکار حیوانات شکاری مُكَلِّبِينَ در حالتی که ادب کنند کا شتد ایشان را بطریق
صید کردن چه مکلب بمعنی مؤدب و معلم صید کلبست و معنی آن نسبه و کونه که مراد بکلب جمیع
مشتق از کلب سباع آید بجهت آنکه سبع را کلب میگویند لقوله علیه السلام اللهم سلط علیه
کلبا من کلابک و نزد اهل البیت علیهم السلام آنست که آیت مخصوص است بسگان شکاری چه صید سباع
دیگر حلال نیست مگر با دراک و تذکیه و انتصاب آن بر حال است از علمتم و فایده آن مبالغه است در
تعلیم و قوله تُعَلِّمُونَهُنَّ حال ثانیه یا جمله سابقه یعنی می آموزانید سگان شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ
از آنچه آموخته است خدای شما را از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند و وقتی که خداوند
سر دهد و اغرا زمانند و بخوانند او را باز آیند و شکار نگاه دارند نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و
حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچه که نگاه داشته اند جانوران شکاری و نخورده اند و بعضی فقها
در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این متعذر است و تفصیل این کلام صاحب
کنز العرفان معلوم خواهد شد وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر آنچه که تعلیم
داده آید پس چون ادراک زکوة آن کنید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است
إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال کنید در کشف آورده
که چون حق تعالی تحریم اشیاء متقدمه نمود که آن میته است و دم و لحم خنزیر و منخنقه و غیر آن از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله سوال کردند که او حیّ احل لهم این آیت نازل شد و در روضه فایده است
ان قوله احل لکم الطیبات للمستلذات و این عام است و تر دها مخصوص است با ماد الی اشیا که در شریعت نبویه

و اما سیه تحریم آن نموده و شافعی استدلال کرده است باین حیثیت مفهوم بتحریم آنچه عرب استخباث آن کرده و مفهوم
ترقیه اجتت نیست دویم ما علمتم من الجوارح مکلبین مراد بآن کلب است نه سایر سباع طیر و بهایم و چند حکم ازین مستفاد
میشود یکی آنکه اکل صید غیر معلم مباح نیست دویم اباحت تعلیم جوارح و اباحت صید بآن سیوم آنکه احتیاج
است در اباحت صید از صقر و چرغ بحجت آنکه آن مدلول جوارح است و نزد بعضی معنی مکلبین مودبین
است و درین نظر است بحجت عدم صحت ما علمتم مودبین زیرا که تعلیم همان تادیب است و اولی آنست
که اجتهاد تعیین است در تعلیم و نصب آن بر حال است و دین بیان آنست با آنکه تعلیم نیست مگر بکلب و او یا آنکه
مکلب معنی صاحب کلاب است و کلب اگرچه بر هر سبعی اطلاق میکنند لقوله صلی الله علیه و آله اللهم سلط
علیه کلبا من کلابک لکن حقیقت در کلب معهود است پس اشتقاق مکلبین ازین باشد نه از مطلق کلب پس
مقید مخصص باشد و لهذا اصحاب ما صید جوارح را بدو قسم کرده اند یکی آنکه ادراک ذکوة آن کنند پس
حلال نیست مگر بتذکیه مطلقا دویم ادراک ذکات آن نکرده باشند و این قسم اگر مقتول کلب است حلال
است و اگر صید مرجوارح دیگر است حرام است و این منقول است از باقر و صادق علیه السلام و مرویست که
روزی جبرئیل نازل شد بر پیغمبر و بدر خانه بایستاد و باندرون نرفت حضرت از خانه بیرون آمد فرمود ترا اذن
دادیم چرا داخل نمیشوی گفت ما معشر الکرام که داخل نمیشویم در خانه که در آن صورتی یا کلبی باشد اصحاب نگاه کردند
در بعضی بیوت ایشان کلب بود حضرت فرمود که هیچ کلب را در مدینه زنده مگذارید سگان را فرار نموده
بخارج مدینه رفتند و چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله چگونه صید کنیم و حال آنکه تو ما را فرمودی
که سگان را بکشیم آنحضرت صلی الله علیه و آله ساکت شد و وحی نازل شد باذن در اقتنا کلابی که منتفع بها باشد
حضرت استثنا فرمود کلاب صید و کلاب ماشیه و کلاب حرث را و اذن فرمود در اتخاذ آنها سیوم تعلمونهن
مما علمکم الله دلالت بر آنکه تعلیم امریست که کیفیت آن مستفاد است از شارع اصحاب ما از ائمه
هدی صلوات الله علیهم نقل کرده اند که تعلیم بچند امر حاصل میشود یکی استرسال وقتی که اغرای آن نماید
دویم ارتداد آن چون زجر آن نماید سیوم آنکه معتاد نباشد باکل صید چهارم استمرار این غالبا اعتبار
ندارد تند رق در نفی و اثبات آن چهارم آنکه فکلوا مما امسکن علیکم دلالت بر آنکه مباح نیست آنچه از آن
خورده باشد و لهذا رسول صلی الله علیه و آله بعدی حاتم گفتند ان اکل منه فلا تاکل لانه امسک علی نفسه
یعنی اگر کلب از آن اکل کرده باشد از آن مخور چرا که آن را برای خود امساک کرده نه برای تو و این قول اصحاب ما و
اکثر فقها است و بعضی از ایشان گفته اند که این معتبر است در سباع بهایم نه طیر بجهت تعذر
تادیب طیور بر این حد و قومی دیگر از ایشان که سعد بن وقاص و مالک از آنهاست گفته اند که مطلقا اعتبار

ندارد اگرچه ثلثان را خورده باشد و حق ابحر آنست که ذکر کردیم و درین دلالتست بر آنکه مباح نیست اکل آنچه غایب
شده باشد از نظر زیرا که چون غایب شد امساک آن علی صاحبه نیست بلکه علی نفسه است و اینما است قال
علیه السلام کل ما اصمیت ودع ما انمیت سوا وجه برانکه الکلب من جرح او عض اولا یعنی بخور آنچه را که کرده
را او کشته و مشاهد نیست و غایب نشده است و اگر آنچه را که کرده از تو غایب شده خواه آنکه اثر کلب
باشد از جراحت و آنکه ندیده باشی و سیدر قوله تعالی مما امسکن اصح آنست که من برای تبعیض است زیرا که مباح نیست
همه آنچه کلب امساک آن کرده بلکه از آن است و آن باز نفس حیوان مباح است و آنکه دم است و فرث
و عدد و طحال و مشیمه و غلبا ذوات الاشاجع و فرج و قضیب و انثیین و مراره و نخاع و حدق و خرزة
الدماغ و یا از غیر حیوان مباح است چرا که حرام است مثل ارنب و ثعلب و ضب و یربوع و غیر آن از صیدهات
که نص وارد شده بتحریم آن و نزد بعضی من زایده است و این باطل است بجهت شذوذ زیادتی آن در اثبات
و تعدیه امساک بعلی بجهت آنست که متضمن تفضیل است او مما تفضلن علیکم بامساک و درین دلالت
است بر تحریم آنچه کافر صید آن کرده باشد چه علیکم خطابست با مسلمانان پنجم قوله و اذکروا اسم الله علیه ضمیر راجع
است بما علمکم و معنی آنکه سمو علیه عند ارساله یا اسکن یعنی سمو علیه اذا ادرکتم ذکوته و این هر دو محتمل است
لیکن اول اقوی بلکه ظاهر است و ازین ظاهر است چند حکم دیگر مستفاد میشود اول آنکه وجوب تسمیه زیرا که امر برای وجوب است
دویم آنکه اگر از روی نسیان ترک آن کند جناحی نیست سیوم آنکه مباح نیست صید کافر زیرا که خدا را نمی
شناسد تا ذکر او کند خواه آنکه معلم کلب مسلم باشد یا کافر همچنانکه اگر با تسمیه مسلم اعتباری نیست بمعلم
کلب و اگرچه کافر باشد الا آنست که مکروه است صید کردن کلبی که مجوسی تعلیم او داده باشد و بدانکه جایز
است اکل آنچه صید کرده باشد صبی ممیز از اولاد مسلمین بجهت اطلاق آن و یا بوی و بعد از ذکر حیوانات محلله
و محرمه در بیان حلیت اطعمه و اشربه میفرماید که الیوم در روز نزول این آیت احل لکم الطیبت حلال کرده
شد شما را طعامهای لذیذ و خوش آینده این مقتضی تحلیل هر مستطابست از اطعمه مگر آنچه دلیل قایم شده بر
تحریم آن و طعام الذین اوتوا الکتب و طعام آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حل لکم
و حلالست شما را و طعامکم حل لهم و طعام شما نیز حلالست ایشان را اگر ایشان حلال دانند و
لهذا ما را جایز است که با ایشان مبالغه و مفاوضه کنیم در مطعومات و در مطعومات که اگر طعام ایشان
بر ما مباح نمی بود یا عکس معامله در مطعومات میان ما و ایشان جایز نمی بود و حال آنکه جایز است بالاجماع
است و نص مراد بطعام غیر ذبایح اهل کتابست و غیر مایعاتی که مباشرت با آن کرده باشند چرا که ایشان نجس
العین اند و تصرف در آن حرام است چنانکه احادیث متواتره از اهل البیت درین باب وارد شده پس آیت بر عموم

خود نباشد بلکه مخصص باشد و اینکه در عرف شرع و لغت غالب الطعام را بر حبوب که گندم اطلاق میکنند موید اینست در
کنز العرفان آورده که فقهاء جمهور این آیت را بر عموم خود میکنند و میگویند که ذبح ایشان و غیر ایشان
از مطبوخات مایعات ایشان و غیر آن همه حلال است بر اهل اسلام بعد از آن گفته اند که علی علیه السلام
نصارای بنی تغلیب را ازین حکم استثنا کرده و گفته لیسوا علی النصرانیه و لم یاخذوا منها الا شرب
الخمر و همچنین گفته اند که مجوس نیز مطلق باهل کتاب نیستند و اگر چه در تقریر جزیه ایشان را
باهل کتاب الحاق کرده و دلیل ان قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که سنوا بهم سنة اهل الکتاب
غیر ناکحی نسایهم و لا آکلی ذبایحهم و اما اصحاب ما تخصیص طعام بحیوانات و شبه ان از جامدات اما اولا بجهت حکم
ایشان بنجاست اهل کتاب که مانع اکل انجریست که مباشرت بآن کرده باشند و اما ثانیا فلقوله تعالی و لا تاکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه ذبایح ایشان بنام خدا مذبوح نمی شوند چه ایشان غیر عارف اند باو سبحانه بجهت
وصف ایشان شریک که قوله و قالت الیهود عزیر ابن الله الی قوله سبحانه عما یشرکون و دیگر ایشان
در وقت ذکر اسم حق تعالی بر ذبیحه معتقد اند که شرع موید است و حق تعالی و الد عیسی است و ارسال محمد
صلی الله علیه و آله نکرده باو پس سبحانه عارف نبوده باشند و قصد ایشان غیر الله تعالی باشد و اگر ایشان
گویند که قوله و طعام الذین الی آخره عام است و قوله و لا تاکلوا نیز عام پس تخصیص بانعام شما اولی نباشد ان
عکس گوییم در تخصیص عام شما محذوری لازم نمی آید و اما تخصیص عام ما مستلزم محذور است و ان اکل
مالم یذکر اسم الله علیه است و نیز ملا جلالی دلیل کرده ایم بر وجوب تسمیه نزد ارسال الصید و نزد
ذبیحه بر عدم حلیت ذبیحه در وقت ترک تسمیه عمدا و هر که قایل است بتحریم ذبایح اهل کتاب
و نیز اتفاقست دلیل کرده ایم بر انکه قول و طعام الذین اوتوا الکتب مخصوص است پس اگر قایل باول شویم و ثانی
قایل نشویم خرق اجماع باشد این تقریر آنجاییست که فریقین ذکر ان کرده اند الا آنست که تردد من در کلام اصحاب
ما آنست که الحال تقریر آن اینست که حبوب و غیر ان از حلالات در طیبات داخل است در کریمه
الیوم احل لکم الطیبت و نص اهل بلاغت بر انکه عطف خاص بر عام جایز نیست مگر آنکه نکته بافضلیت
ما قبل عطف جبرائیل و میکائیل بر ملایکه پس اینجا که مقتضی اخراج عطف باشد کدام است اری نکته
متوجه است بر قول خصم و آن اینست که چون حق تعالی تحریم ما لم یذکر اسم الله علیه کرده است و اهل کتاب
مشرک اند و اهل اسلام را کافر میدانند و ایشان را از اهل اجنابت می شمرند پس ممکن است که گفته شود
که طعام ایشان مطلقا از طیبات نباشد فنبت علی ذلک مناسب آنست که اخراج آن کنند و عطف
آن نماید بجهت بیان رخصت و اما بر قول شما این عزیمه است و رخصت را امر مناسب است بر عزیمه در بیان حکم

خصوص صادر آنچه در معرض امتنان وارد شده و آن این آیت کریمه است و لیسیده دایم که حق تعالی بر من فتح جواب
این اشکال نماید بمنه و وجوده و کرمه والمحصنت و دیگر حلال کرده شده است برای شما زنان پارسا
من المومنت از زنان گرویده اند خواه آزاد خواه بنده چه امه مومنه نیز حلال است والمحصنت
و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتب از آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری من قبلکم
پیش از شما خواه آزاد خواه بنده محصنت نزد شافعی آزاد اند پس امه کتابیه حرام باشد بمذهب ابو
حنیفه عفایف اند بر قول او و امه و حره کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد و اهل البیت
علیهم السلام تخصیص محصنت اهل کتاب کرده اند بزنان که اول بدین اهل کتاب بوده باشند و بعد
از آن ایمان آورده و یا تخصیص آن بنکاح متعه یا بملک یمین کاهل که بر دین خود باقی بوده باشند
از باقر صلوات الله علیه مرویست که این آیت منسوخست بایت و لا تنکحوا المشرکات حتی یومن و از صادق
علیه السلام نیز همین روایت ماثور است و در مجمع نیز آورده که در معنی این آیت اختلافست
مجاهد و حسن و شعبی و غیر ایشان گفته اند که محصنت بمعنی عفایف اند خواه حرایر باشند و یا اماء
حرمات و باضیات و نزد اصحاب ما جایز نیست عقد نکاح دوام و بر کتابیه کقوله تعالی و لا تنکحوا المشرکات
حتی یومن و لقوله و لا تمسکوا بعصم الکوافر و تاویل این آیت کرده اند بانکه مراد بقوله المحصنت من الذین اوتوا
الکتب زنانی اند که بر دین اهل الکتب بوده باشند و از آن بدین دین اسلام آمده و مراد بقوله المحصنت
من المومنت زنانی اند که در اصل مومن بوده باشند یعنی بر دین اسلام متولد شده باشند چه قومی
بحرج میشوند عقد زنانی که از کفر اسلام آورده بودند حق تعالی باین آیت نفی حرج کرد از ان و لهذا این
زنان را یاد کرد بخصوص گردانیده ابو قاسم بلخی نیز قایلست باین مراد باین و مراد باین نکاح متعه و ملک
یمین بوده باشند ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که این ایت منسوخ است بقوله
و لا تنکحوا المشرکات و بقوله و لا تمسکوا بعصم الکوافر حاصل که حق تعالی میفرماید که این زنان مذکوره
شما را حلال اند بر طریق که مذکور شد اذا اتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای
ایشان تقیید احل با ایتاء مهور بجهت تاکید وجوب آنست و احسان و افضل و اولی و اگر بدون ایتاء مهور
حلال اند وطی ایشان مگر در صورتی که زنان امتناع نمایند بدون ایتای مهور با ایشان و گویند
مراد بایتای مهور التزام آنست محصنین در حالتی که شما بایشان نکاح عفت و صلاح جوینده گان
باشید غیر مسافحین نه زنا کننده گان و لا متخذی اخدان و نه فرا گیرنده گان دوستان بر پنهان اخدان
جمع خدن است بمعنی صدیق و اطلاق آن بر ذکر و انثی مساویست و معنی احصان و سفاح و اختان

در سورة النساء حسب ذکر یافته و مروی است کر عادت بودی کر مردی کر زنی را بدوست گرفتی بان مردی
را آنرا بمنزله نکاح دانستندی حق تعالی باین آیت از آن نهی کرده و فرموده کر استمتاع بایشان بر سبیل نکاح باید نه
بر سبیل اتخاذ اخدان و سفاح وَمَن یَکفُر بِالإِیمَانِ و هر که کافر شود بما یجب ایمان واجب باشد از
اصول و فروع ایمان و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام و امتناع نماید از آن فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ
پس بدرستی کر باطل باشد کردار های او و بجهت عدم ثبوت ثواب بر آن چه صحت اعمال فرع ایمانست
وَهُوَ فِي الآخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ الخَاسِرِینَ و از زیان کارانست حق تعالی این کسان را بزیان کاران تشبیه
و عمر او را تشبیه بسرمایه او و طاعت او و سود و عقاب او در این خطا نقصان او اللهم اجعلنا من الفائزین
برحمتك و بحق نبیك و بیتك و چون در ما تقدم امر بوده بود بعقود کر از جمله آن اقامت صلوة
است از شرایط صحت آن طهارتست بنحت در بیان آن میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی کر گرویده اید
إِذَا قُمتُم إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید کر برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم پس رویهای
خود را از قصاص منبت شعر رأس یا منتهای ذقن و عرض آن مقدار کر انگشت مهین و سبابه میان آن برسد تحقیقه
اگر مستوی الخلقه باشد و حکم اگر خلقت مستوی نباشد و این تحدید از ائمه هدی علیهم السلام مرویست
وَأَیدِیَکُم و بشوئید دستهای خود را إِلَى المَرَافِقِ تا مرفق و ابتدا از مرفق باید کرد چنانکه مبین خواهد شد و مرفق
مفصل ذراع و عضد است وَامسَحُوا بِرُءُوسِکُم و مسح کنید سرهای خود را یعنی مسح پیش سر کنید و اقل
آن مسمی است وَأَرجُلَکُم و مسح کنید پایهای خود را إِلَى الکَعبَینِ تا با آن دو استخوان بیرون آمده از پشت
قدم با آن هر دو جانب قدم یا مفصل کر میان ساق و قدم است و اول اصح است چنانکه مذکور میشود و حفص
ارجلکم خوانده عطف بر مجموع برؤسکم کرده در محل نصب است و در کنز العرفان تفصیل و تفصیح این مبحث
بوجه آورده کرده درین آیت چند مسئله است اول آنکه اهل خلاف در قوله یا ایها الذین امنوا ایراد سوالی کرده اند
بر امامت و تقریر آن آنست کر لازم می آید از اختصاص امر بمومنین با آنکه کافرون مکلف نباشند بحال آنکه ایشان
مکلفانند بشرایع اسلام و جواب آنست کر لزوم آن از حجت مفهوم مخالفت است و این حجت نیست
وجه تخصیص باهل ایمان آنست کر ایشان متهیا اند برای امتثال و منتفع اند باعمال بخلاف کفار دویم قوله
تعالی اذا قمتم قیام دو قسم است از برای دخول در صلوة و قیام از برای تهیه برای صلوة و مراد اینجا
ثانی است و اکثر لازم آید و تاخیر وضو از صلوة و این باطل است باجماع فلهذا بناء اول گفته اند کر مراد آن
اذا اردتم القیام است کقوله تعالی اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله کر تفسیر کرده شده است از اراده
فعل کر قیامست و قراءت بفعل کر سببست از اراده بجهت ایجاز و تنبیه بر آنکه مرد کر اراده عبادت کند سزاوار آنست

و مخصص

مبادرت کند بان بوجهی کر فعل از منفك نشود از اراده او بسبب قبل الطلاق سبب باشد بر سبب کقولهم کما تدین
تدان اگر مراد از آن کما تفعل تجزی است و درین قول نظر است زیرا که معنی اراده بی تخصیص قیام مفتقر باشد بمخصص و آن
مفقود است و نزد بعضی دیگر آنست اذا قمتم الی الصلوة زیرا که قیام بشیء توجه قیام بان مستلزم قصد است
بان پس از قبیل الطلاق ملزوم باشد بر لازم و این نیز مرجح الی است از موضع حقیقی خودش کر آن بودن الی است
از برای غایت زمانیه یا مکانیه و حقیقت اولی است و این مستلزم تقدیر زمان است کر الی موضوع است از برای
غایات پس تقدیر اینست کر اذا قمتم زمانا منتهیا الی الصلوة پس قیام بر حقیقت خود باشد فی مقدم زمانست
کر لفظ الی فعل مقتضی آنست و بنابر این ظاهر خطاب شامل هر کسی است کر قیام نماید بصلوة خواه محدث یا غیر آن
و آن باطل است زیرا که بر خلاف اجماع است و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در روز فتح مکه نماز بجا آورد فیها
بیك وضو گزارد و عمر گفت یا رسول الله صنعت ما لم تصنعه امروز کاری کردی کر پیش از این از تو صادر نشده
بود فرمود کر عمدا فعلته این کار بعمد کردم و گویند باین وضو از برای هر نمازی واجب بود و بعد از آن منسوخ
شده و این قول ضعیف است بقوله علیه السلام المائدة آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرموا حرامها حق آنست
کر مراد اینست کر اذا قمتم الی الصلوة محدثین پس آیت مطلق است و مراد از آن مقید و کسانی کر امر را طلب الخود
میگذارد میگویند کر این بر سبیل ندب است فرض سیوم فاغسلوا وجوهکم امر حقیقت است در وجوب بر قول اکثر
و تحقیق آن در اصول است و مراد بغسل جریانست بر آن و درین دلالت بر عدم جواز تولیه در وجوب مباشرت
بتکلیف و احتیاج بدلك نیست بخلاف مالك کر دلك را واجب میداند و تحت اسم انجزیت کر موجب ان
واقع میشود و ما تحت آن از نزد بعضی دیگر تخلیل شعر حقیقت نیز واجب نیست بجهت آنکه هر شعر ساتر
ما تحت خود است و اما اگر بشره نمایان باشد بین الشعرتین غسل آن واجبست بلا خلاف چهارم وایدیکم
الی المرافق الی بمعنی مع است چنانکه در من انصاری الی الله پس مرفق داخل باشد بالضرورة و گویند کر الی بحقیقت
خود است کر آن انتهاء غایتست و درین قول نیز امور و بعضی آنست کر مرفق داخل است زیرا که چون غایت
ممیز نیست از ذی الغایه بحس پس واجبست دخول غایت و حق آنست کر آن برای غایتست و این مقتضی دخول
ما بعد و ما قبل غایت و خروج آن نیست بجهت روان با هر و اما دخول فکقولك حفظت القرآن من اوله الی
آخره و این قبیل است سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی و اما خروج مانند اتموا الصیام
الی اللیل فنظرة الی میسرة و لا دلالت بر دخول مرفق نکند و لهذا او و دیگر فقها کر از فقها حقیقت الی حکم کرده
اند بعدم وجوب غسل مرفقین و همچنین دلالت نمیکند بر ابتدا از مرفق و نه از اصابع زیرا که غایت هاست
کر از برای غسل است و کاهست کر از برای مغسول نیست و مراد اضافی است پس بهر یك از ابتدا مخل امتثال نباشد

از بیان صلی الله علیه وآله روایات متواتره صحیحه الاسانید از ائمه هدی صلوات الله علیهم ثبوت پیوسته که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در وضو ساختن ابتدا باعلاء وجه میفرمود و باعلاء مرفقین
وادخل میساخت واگر بر خلاف آن متعین می‌بود زیرا که آنحضرت فرموده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به بنا بر این ابتدا باعلی مرفقین جایز نمی‌بود و عدم دخول مرفقین مجزی می‌بود بلکه بدعت می‌بود لیکن
اجماع بر خلاف آنست نهم وامسحوا برؤسکم نزد بعضی باء برای تبعیض است زیرا که فارقی است میان مسحت
بالمندیل ومسحت المندیل نزد بعضی زایده است زیرا که مسح متعدی بنفسه است و بعضی اهل عربیه انکار افاده
تبعیض آن کرده اند تحقیق آنست که آن دلالت میکند بر تضمین فعل معنی الصاق کانه قال الصقوا
المسح برؤسکم واین مقتضی استیعاب وعدم آن نیست بخلاف امسحوا برؤسکم جبر آن مثل فاغسلوا
وجوهکم است در تعدد واجب در مسح است اقل ما یجزی است که اسم مسح بر آن واقع شود و بدین متفق‌اند ائمه علیهم
السلام و شافعی و بنا است و نزد حنفی ربع راس است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وآله بر ناصیه خود مسح فرمود
واین قریب بربع است وقولا ورواضع الخلاطت ومالک جمیع سر را مسح میکند و درین مقام چند فرع است
اول آنکه مسح نزد ما مختص است بمقدم راس بجهت وقوع آن در وضوبیان پس آن متعین باشد و دیگر آنکه
مسح بر آن مجزی است باجماع زیرا که جمیع فقها قایلند بجز در هم وضو ایسر مکر مالک دویم حق آنست که واجب
نیست ابتداء باعلا بجهت اطلاق مسح لقول احدهما علیهما السلام لا باس بالمسح مقبلا ومدبرا سیوم آنکه مسح
نزد ما مختص است بمقدم راس بجهت وقوع آن در وضوبیان پس آن متعین باشد و دیگر
آنکه مسح بر آن مجزی است باجماع زیرا که جمیع فقها قایلند بجز در هم وضو ایسر مکر مالک دویم حق آنست که
واجب نیست ابتدا باعلا بجهت اطلاق مسح لقول احدهما علیهما السلام لا باس بالمسح مقبلا ومدبرا سیوم آنکه
مسح متعدد نیست که به انگشت باشد بجهت اطلاق آن بجهت قول باقر علیه السلام اذا مسحت بشیء من راسک
او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک لیکن سه انگشت افضل است چهارم وارجلکم الی
الکعبین نافع وابن عامر و کسائی و حفص بنصب خوانده اند معطوف بر محل برؤسکم زیرا که جار و مجرور در محل
نصب است بر مفعولیت کقولهم مررت بزید وعمرا وقری بالدهن وصبغا کقولک معاوی اننا بشر فاسجح فلسنا بالجبال
ولا الحدیدا و باقیان بجر خوانده اند معطوف برؤسکم واین ظاهر است بر آن هر دو و قرائة دال اند بر معنی
واحد که وجوب مسح است چنانکه مذهب امامیه ماست و موید اینست روایت متواتره از ائمه
هدی صلوات الله علیه وآله که حضرت رسالت صلی الله وآله که آن حضرت وضو میساخت و مسح میفرمود
بر هر دو قدم و نعلین خود و مثل روایت منقوله از امیر المؤمنین علیه السلام از ابن عباس روایتست که

۱۱۴

آنحضرت وضو رسول صلی الله علیه وآله پس مسح کرد بر نعلین خود اجماع اهل البیت علیهم السلام بر نفیت
و صادق صلوات الله علیه وآله که باقی علی الرجل السنون والسبعون ما قبل الله منه صلوة کفته کیف ذلک
فرمود لانه غسل ما امر الله بمسحه و غیر از روایات متواتره از اهل البیت علیهم السلام ابن عباس رضی الله
عنه در نحو کردار آنکیفیت وضو سوال کردند فرمود که غسلتان و مسحتان و عن ذلک ما رواه الحسین
بن سعید الاهوازی عن فضالة عن حماد بن عثمان عن غالب بن هذیل قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن
المسح علی الرجلین فقال هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام وفقهای اربعه قایلند بوجوب غسل و احتجاج
ایشان بقرائت نصب است عطف بر وجوهکم زیرا منصوب است بفعل مقدر ای واغسلوا ارجلکم کقولهم
علفتها تبنا وماء باردا ای وسقیتها ماء باردا و یقول لهم متقلدا سیفا ورمحا ای و حاملا رمحا و موید اینست قرائت
وارجلکم بدفع وارجلکم بدفع ولما ارجلکم مغسولة ولما قرائت جر لیس بجهت مجاورت است کقولهم هذا عذاب
یوم الیم و قرائت حمزه و حور عین بجر المعطوف نیست والحور بجر مطر واگر نه تقدیر چنین می‌بود که یطوف علیهم
ولدان مخلدون بحور عین لیکن این غیر مراد است بلکه ایشان طایفاتند نه معطوف علیهم پس چون بر مجاورت مجرور
قول
مجرور باشد دیگر آنکه قول بغسل اکثر است و جواب آن اول آنست که عطف بر وجوهکم ابن هشام منع
خواهد بود زیرا که نمیکویند که ضربت زیدا عمرا واکرمت خالدا و بکر عطف نباشد بر زیدا عمرا که مضروب الذی
مع ذلک هر گاه در کلام دو عامل باشد شوند عطف بر اقرب آن بدلیل کرد چنانکه مذهب بصریان است
و شواهد این مشهور است خصوصا با عدم مانع چنانکه درین مسئله چون عطف برؤسکم مانعی نیست
در اکثر در لغت و نیز در شرع ولما نصب بفعل مقدر کاهی جایز است سوء احتجاج بتقدیر آنست که ممکن نباشد
حمل او بر لفظ مذکور چنانکه گذشت ولما انجا احتیاج بان نیست بجهت جواز عطف آن بر محل چنانکه گذشت ولما
قرائت رفع مذهب ما این محتمل آنست ای ارجلکم ممسوحة بلکه این اولی است بجهت قرب قرینه و جواب
ان ثانی آنست که اعراب بمجاورت بغایت ضعیف است لایق بکتاب خدا نیست خصوصا که اکثر عربیه منکر آن
اند و مع ذلک جواب آن مشروط بدو شرط است اول عدم التباس کقولهم حجر ضب خرب ضرب که التباس
نیست در ینجا چه صفت جر است بخلاف ما نحن فیه جر ممکن است که ممسوح باشد و مغسول اگر گویی
که التباس زایل است بتحدید انیست مگر برای مغسول چون ایدیکم الی المرافق گویم جایز است در مسح
ما اختلاف متعاقب و اتفاق مختلفات در حکم پس التباس زایل نباشد دویم آنکه با آن حرف عطف
نباشد مانند مثال المذکور و اینجا حرف عطف است اگر گویی که عطف نیز آمده است کقوله فهل انت
انما انت مالک رحل الی الکیسان بن قیس ما طیب بجر طب بالجر و عطف که آن فاست گوییم مراد از خالت

عطف بر الحل و جر ان بخفض فهم است یا الموی که آن مختلف است که دانید قوافیت برفع و نصب و جیب المراد
بجاطب لمراست زانکه اسم فاعل است و کسره آن برای کافیه و اما قرارات الیهیبت عدم الناس است یوم هو
حور عین مجرور است عطف بر جنات نعیم المقربون فی جنات و مصاحبت حور عین و این بجهت آنست
که جوار با و دا د ممنوعست و جواب رسیوم ممنوع است از انکه بحث باشد و مع ذلک مخالف مذهب
اهل البیت است علیهم السلام و بعضی از علمای تمامی برآنند و لهذا احیاناً غسل و مسح هر دو بجای
می آورد و فتوی داو بجمیع بینهما و بحث در الی همچنانست که گذشت در احتمال معیّنه و غایت و اقوی نزد
من ثانی است و غایت از برای ممسوح است پس دلالت بر ابتدا نکند و وقوع مسح را کم که کوزند انجا تفریعی
است پس کافی باشد مسح بیک انگشت و اگر منکوس و غیر آن مستقیم باشد محل آن ظاهر آن قدم است بجهت
وضو بیانی و اما کعبا ملتقای ساق و قدم است و تفسیر آن بنابان در لغت و عرف و شرع شاهدی نیست
بر آن کوینده که اگر مراد ملتقی بودی بایستی که در قرآن کعاب واقع شدی که کعبین نیز اگر هر رجلی را دو کعب است
و جواب از ین آنست که مراد کعبین رجل است و یا گوییم که ابو عبیده گفته که الکعب هو الذی فی اصل القدم
ینتهی الیه الساق بمنزله القفا انتهی کلام صاحب الکنز و حضرت خاتم المجتهدین الشیخ علی بن عبد العا
قدس سره العالی در تعلیقات خود آورده که تردد الاکثر فقهای اما آنست که مراد بالکعبین النابتین است در وسط
قدم ماخوذ از کتب بعضی از تعمع و قول اول احوط است و نیز صاحب کنز در آخر این مبحث یاد فرموده
که گوییم واو عطف مفید ترتیب است همچنانکه قوی است و بعضی نحات و فقهای پس دلالت بر ترتیب ظاهر
است و اگر قبول آن قایل نشویم همچنانکه مشهور است و مذهب حق پس میگوییم که واجب است ابتدا بغسل
وجه بجهت اتیان ان بفای تعقیب و هر که قایل است بوجوب ترتیب الکل کلام محتمل الوجهین است
و در وضو سابق ترتیب واقع شده و اگر نه بایستی که خلاف آن متعین بودی و این باطل است باجماع
بنا بر آنکه اگر امر برای تو بود است پس مولات واجب است قطعا و اگر نه از آن مستفاد خواهد از خارج که قوله و سارعوا
الی مغفرة من ربکم و مانند آن مفهوم از سابق که آیت متضمن آنست آنست که وان کنتم جنبا
و اگر باشید بجنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید جنب اسم جنس است که صادق می آید بر واحد
جمع مذکر و مونث مانند عدل و رضا و این اسمی است جاری مجرای مصدر که اجابت بمعنی ابعاد
و شرعا اطلاق آن بر کسیست که بعید باشد از احکام طاهرین بجهت اجماع با خروج منی بوجه که باشد
در بیداری یا در خواب و بدانکه نزد بعضی این جمله معطوف است بر فاغسلوا وجوهکم ای اذا قمتم
الی الصلوة فان کنتم محدثین فتوضوا و ان کنتم جنبا فاغسلوا پس بنابرین غسل واجب لغیره است وتقریر

نیست بنفسه و وضوا نیز اگر آن قسم وضو گردانیده و اولی آنست که آن جمله شرطیه است معطوف
بر مثل خودهای یا ایها الذین آمنوا ان کنتم جنبا فاطهروا ای فاغسلوا و غسل واجب لنفسه باشد نه از برای
غایت که آن صلوة است و طواف نیز قوله اطهروا مقید نیست بقیام بصلوة پس واجب لنفسه باشد
غسل واجب میشود بحصول سبب که طهارت نزد حصول سبب که جنابت است و موید آنست قول امیر
المومنین صلوات الله علیه در قضیه انصار که اتوجبون علیه الحد والرجم ولا توجبون علیها
من الماء و قول صادق علیه السلام که اذا ادخله فقد وجب الغسل و غیر این از روایات دلالت بر آنکه غسل
واجب لنفسه است و مراد با طهروا اغتسلوا است زیرا که آن امر است بتطهیر بر سبیل اطلاق بعینه که مخصوص
نیست بعضوی پس امر باشد بتطهیر همه بدن و تخصیص که بود بعضی اعضا ذکر آن نموده بر تقیید و انجا هیچ
عضوی ذکر نکرده معلوم میشود که مراد اطلاق است و دیگر آنکه بالاجماع مراد باین وضو نیست و نه غسل
با وضو و اگر نه لازم آید استعمال مشترک در کلام المعنیین و این باطلست همچنانکه در اصول مقرر شده پس
باقی نماند مگر غسل و همچنین است قوله تعالی لیطهرکم که بعد از ین مذکور است هشتم وان کنتم مرضی
و اگر باشید بیماران آنچنانکه استعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر و یا در سفر باشید و آب نیابید اما
احتیاج بآن داشته باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما بموضعی من الغائط از حدث که محدث شود بحدث اصغر
او لامستم النساء یا سوده باشید زنان را بمباشرت فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان
شما و آب حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن ظن هلاک نفس باشد و یا آب در چاهی باشد و آلت استقا
مفقود باشد یا فروشند و شما بقیمت آن قدرت نداشته باشید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید بخاک
پاک فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم بعضی از رویهای و دستهای خود را منه از آن
خاک اگر بدل وضوست بیک ضربت و اگر بدل غسل است بدو ضربت یکی برای وجوه دیگر برای ایدی
تفسیر این حت ذکر یافته است در سوره نسا و شاید که تکرار آن بجهت آن که متصل باشد کلام در بیان
انواع طهارت و بدانکه حق تعالی درین کلام میمنت فرجام چند چیز را ذکر کرده بوجود آن تیمم مباح میشود
یکی مریض که متضرر باشد کلام باستعمال آب یا عاجز از سعی در طلب آب دوم مسافری که نیابد آب را در سفر
پس علی سفر مفید حال است او حال السفر کقولهم زرت فلانا علی شرب و تخصیص سفر بجهت غلبیت است
نه بجهت اختصاص آن یا باحت بلکه تیمم مباح است در سفر و حضر علی با فقد آب و مالک نیز برین است
و شافعی گفته که حاضر تیمم کند و اعاده صلوة نماید در حین وجدان آب و زفر منع تیمم میکند بلکه صبر
میکند تا که آب پیدا شود و از ابوحنیفه دو قول نقل کرده اند و قول اما حق است که آن اباحت تیمم است در سفر و حضر نیز المفهوم

بخلاف تیمم که احتجاج نیست و خصوص عام اند سیوم اذا جاء احد منکم من الغائط غایط یعنی موضعی مطمئن است از زمین که
کنایتست از حدث ای الخارج من دبر الانسان من العذرة تسمیه بغایط در شرع از قبیل تسمیه حال است باسم
محل و من برای تبیین است ای جاء موضعا من الغایط و تقریر و الحق من زایده است بجهت تجویز زیادتی آن در
اثبات پس تقدیر احتیاج بتقدیر مفعول نباشد و مراد اینست و ان کنتم محدثین باحد الاحداث ای البول
و الغایط و الریح و او بمعنی واو است و اما حدث غیر ثلثه مستفاد میشود از غیر آیت یعنی از سنت مطهره
چهارم او لامستم النساء لمستم خوانده کقولهم بیستی بغیر او باقی قرا لامستم بالالف زیراک فاعل بمعنی فعل
آمده است چون و لمس بملامسه کنایتست از جماع و این قول از ابن عباس و مجاهد و قتاده مرویست و لمسه
ان از اجماع بجهت آنست که بآن متوصل میتوان شد بجماع و این مختار اصحاب امامیه است و شافعی گفته
که تلاقی بشرتین ذکر و انثی مطلقا در غیر محارم موجب وضوست و مالک گفته تلاقی بشرتین ذکر
انثی مطلقا در غیر کها اکراه بشهوتست ناقض وضوست و الا فلا و اقوال ما بجهت اجماع اصحاب ما و قول
الباقر صلوات الله علیه و قد سئل عن معنی الآیة فقال ما یعنی الا المواقعة دون الفرج یعنی آنحضرت از معنی
آیت پرسیدند فرمود که حق تعالی از این نخواسته است مگر مواقعه را نزد فرج و وجه تقسیم مذکور آنست که مرخص
در تیمم یا محدثست یا جنب و حال مقتضیه او یا در غالب یا مرض است یا سفر پس معنی آنست که ان کنتم جنبا او محدثین
او کنتم مرضی او علی سفر فلم تجدوا ماء پنجم از مسایل مذکوره فلم تجدوا ماء است و عبد الکریم اینجا جواب شرطست بلک
عاطف بر کنتم زیراک لم قلب مضارع میکند بماضی و نفی آن میکند بلک جواب اینست فتیمموا و معنی ان آنست
که فلم تمکنوا من استعمال الماء زیراک ممنوع است از خوف رحکم فاقد اینست فتیمموا ای فتعمدوا و او ان تعمدا
ای شیا من الوجه کقوله صعیدا ای القاطیبا ای طاهرا و لهذا اصحاب ما گفته اند که اگر متیمم ضرب بر خود
نماید بر حجر و صلب و مسح کند بجزیست و ابو حنیفه نیز قایل است باین و نزد شافعی علوق تراب بید شرطست
لقوله فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه و دلیل نظر است بجهت آنکه جایز است که من اینجا ابتدائیه باشد یعنی
اینک در تیمم واجبست که ابتداء ضرب بید کند بر صعید و روایات ماثوره از اهل البیت علیهم السلام مقیه
اینست و مراد بوجه بعضی از آنست که انجبهت است نزد اکثر اصحاب ما و این با بجهت آنست که با از برای
تبعیض است و بجهت نصوص از اهل البیت علیهم السلام پس جبهه مسح باید کرد تا بطرف انف علی و یجبین
مراد سید بن ظهر کف است تا باطراف اصابع ما یرید الله میخواهد خدای تعالی نجیر شما که فرض کرده است از وضو
و غسل و تیمم و یا امر تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بگرداند بر شما تنگی کند و لکن یرید و لیکن میخواهد لیطهرکم
تا پاک کرداند شما را از حدث بوسیله استعمال آب و خاک یا از گناه و چرک دقولت بر تقدیر مفعول یرید

در هر دو موضع محذوفست و لام از برای علتست و گفته اند لام مزیده است و معنی اینکه یرید لیجعل علیکم من حرج حتی لا یرخص لکم فی
التیمم و لکن یرید لیطهرکم و این ضعیفست زیراک آن مقدر نمیشود بعد از لام مزیده و لیتم نعمته علیکم
و تا تمام کند نعمت خود را بر شما بواسطه مقرر کردن او در شرع آنچه را که مطهر ابدان شماست و مکفر ذنوب
شما و یا تمام کرداند جهت رخصت دادن در تیمم در حین تعذر استعمال آب انعام خود را در دین بر شما
بغرایم خود لعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید بر نعمتهای او و صاحب کشف گفته که حق تعالی بقوله
ما یرید الله آیه ختم آیت فرموده به حکم که مشتمل آنرا بر اعطاف و الطاف عظیم یکی آنکه تخولست است بامر
بوضو و غسل بعد از آن تیمم کرد و تخفیف بر شما در حرج که تضیق است و منا خاان برای
تیسیر است و هم چنین لام در لیطهرکم از برای بیان مراد است دویم و لکن لیطهرکم در این اختلاف کرده اند حنفیه
گفته اند که محدث نجس است بنجاست حکمیه از آن این نجاستست و شافعیه مانع این شده اند و گفته اند
اگر محدث نجس باشد لازم آید که با رطوبت اعضای او هر چه ملاقی شود نجس گردد و اگر ایشان حامل محدث در
نماز مشغول نماز او باطل شود بلکه مراد طهارت امر تطهیر طاهر است بعد از منظنه بر دفع کرداند چرا که یخفی
الباطن است پس چون که منقاد شد بآن سعید گشت اثار قلب مراد از قلیل و زایل شود درین نظر است زیرا که
شافعیه جاهلند بحقیقت نجاست حکمیه و آنچه ذکر کرده اند حکم عینیه است و بغیر طهارت شرعیه حقیقیه مزال
نجاست حکمیه و آنچه غیر آن اولی اقوال حنفیه است و ممکن که ثانی نیز مراد باشد سیوم و لیتم نعمته علیکم
یعنی تا تمام نعمت نماید بر شما بتعیین کیفیت احکام تطهیر ابدان و قلوب شما و آنچه مکفر ذنوب شماست
تا شاید که قیام نمایید بشکر گزاری این نعمت و درین اماست با تکرر وقوع عبادات شکر نعمتست و این قوله
بلیغ است و تحقیق این در علم کلام است و بدانکه احکام متفرعه بر وضو و غسل و تیمم است بسیار موضع انیس
تقدر است فلیطلع و صاحب بحر الحقایق آورده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که برخیزید از خواب غفلت
و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده
اید بشویید با آب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بماسوی الکونین و مسح
کنید سرها و پاها را یعنی بدن نفس خود کنید و دست بر اقامت آن کشید و صلبان کنید و اگر شما را جنابت رسید
است از التفات بغیر پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلهای را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه
اغیار و ارواح را از اشتغال بغیر و سر اسرار را از لوث وجود خودبینی ای بر شما یعنی وجود الوده خود را پاک کنید
کبر طهارت سالک ره را انا زیست که روایت است در ذکر احادیث آورده در ثواب وضو و غسل در اثار آمده
که هر که وضو یا غسل کند بر طبق شرع بهر قطره که از بدن بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا روز

قیامت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه روایت کرده که از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود که هر که
وضوی نماز کند نیکو گناه از وی فرو ریزد چون برگ از درخت عمرو بن عبسه گفته که از رسول صلی الله علیه وآله
پرسیدم که فضل وضوی نماز چیست فرمود هیچکس از شما نیست که برای مضمضه و استنشاق مگر که هر گناه که از
دهن و بینی کرده باشد از آن آب فرو ریزد و چون روی شوید هر گناه که از روی کرده باشد فرو ریخته شود و هم
چنین هر عضوی که شوید هر گناهی که بآن کرده باشد از آن فرو ریزد و چون وضو نماز کند و حمد و ثنای حق
تعالی بجا آورد و بطن همه گناهان بیرون آید چنانکه گوییا که همان ساعت از مادر متولد شده و از انس بن مالک
روایتیست که حدیثیست از اسرار مسلمانی که امتحان مومن بدان کند و ایشان مومن از منافق بدان باشد ابوذر
غفاری رحمه الله علیه روایت کرده است از امیر المومنین صلوات الله علیه که جمعی از احبار یهود بنزدیک
رسول صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند که یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست در اینکه از آب منی غسل
باید کرد از بول و غایط نباید که حال آنکه این پلیدتر است رسول صلی الله علیه وآله فرمود برای آنکه چون
آدم درخت گندم را خورد آن در عروق و اعصاب او آب منی گشت چون آدمی مجامعت کند آن آب از زیر هر موی از اندام او
کند حق تعالی این غسل را بر او واجب گردانید تا کفارت همه اعضای وی و طهارت آن باشد از معاصی و شکر
راست گفتید
اینکه حق تعالی نعمت لذت بسیار ارزانی فرموده نزد انزال المنی گفته‌اند اکنون بگوی که فایده غسل جنابت
و ثواب آن چیست رسول صلی الله علیه وآله فرمود مومن چون جنب گشته حق تعالی از برای او در بهشت
کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون توجه بغسل جنابت کند مگر که حق تعالی با فرشتگان بدو مباهات
کند و گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من که خدایم
گواه باشید که من او را بیامرزیدم و بهر موی که بر تن وی است هزار حسنه از برای او نوشتم و هزار سیئه
محو کردم و هزار درجه اش رفیع کردم احبار چون بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله چون
وضو کند و غسل تیمم متضمن مثوبات جلیله است که از اعاظم نعم او سبحانه است از آن جهت در عقب این
آیت میفرماید که وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمت خدای را که انعام کرده است بر شما
باسلام و احکام و شرایع آن تا آنکه بر شما نماید بنعم حقیقی و ترغیب شما نماید در شکر گذاردن وَمِيثَاقَهُ الَّذِي
وَاثَقَكُمْ بِهِ و یاد آورید پیمان او را که بسته است شما را بدان یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بستید در معارضه طاعت بیعت نمودید در عسر و یسر و منشط و مکره إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید
سَمِعْنَا شنودیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا گفته‌اند که مراد بیعت رضوان است و در تحت شجره
واقع شده در حدیبیه و گفته‌اند که این هر دو بیعت در محل خود مذکور خواهد شد از امام محمد باقر صلوات الله علیه سلام

که مراد بمیثاق آن عهدیست که رسول خدا از ایشان گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المومنین علیه الصلوة
والسلام و تحریر خبر بکیفیت در ضوان از مجاهد نقلست که مراد عهدیست که حق تعالی با ایشان بسته بود در روز الست
این قولیست ضعیف وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که حق تعالی عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینها ثابت و مخفی باشد پس شما را بآن مجازات خواهد داد
فضلا عن جلیات الاعمال و چون ذکر وفای بعهود نمود در عقب ذکر میکند که معظم آنچه لازم است وفا بآن این
است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق ایشان بصیغه مبالغه
جهت ثبوت و استمرار قیام یعنی باید که از عادت شما قیام نمودن باشد بحق لِلَّهِ برای خدای و خالصاً لطاعته
شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ و گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که حمل نکند شما را شَنَآنُ قَوْمٍ فرط دشمنی گروهی
از مشرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید بمثله و قتل و سبی ذراری
و نسوان ایشان تقدیر یجرمنکم که بمعنی لا یکسبنکم است بعلی جهت آنست که متضمن معنی حمل است اعْدِلُوا عدل
کنید و طریق سویت و راستی مرعی دارید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى که آن عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری و چون
و چون عدل با کفار اولیت بمرتبه تقوی بر نسبت با مومنان در چه مقام باشد حاصل که حق تعالی درین
آیه امر فرموده بمواظبت بعدل و تنبیه نموده که آن مرتبه عظیم است در تقوی بعد
از آن نهی کرده از جور و بیان فرموده که غایت تاکید است بیان آن تقوی بعد از آن جهت مبالغه در مواظبت
نمودن بعدل میفرماید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای
بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم پس شما را از بد و نیک آن مجازات خواهد داد و گویند
حکم این آیت مستانف است چنانکه مرویست که آیت اول در مشرکان نازل شده و این آیت در باره یهود
بالجمله مزید اهتمام بعدل و مبالغه در اطفای نایره غیظ مکرر آورده که حق تعالی در این آیات امر فرموده است
بآنکه همه حرکات و افعال را خالص گردانند از برای سبحانه بحیثیتی که هیچ فعل نباشد مگر که ابتغاء آن ما یخالطها
لوجهه و نهی فرموده است با یفاع شهادة بعدل زیرا که مآل آنست که قوام دنیا و آخرت و قوله لا یجرمنکم دلالت
التزامی دلالت میکند بامر لیکن چون دلالت مطابقه اقوی است از دلالت التزام ثانیا تصریح بآن فرموده
که اعدلوا هو اقرب للتقوی و در قول هو اقرب للتقوی مبالغه در عدل چرا آن اقرب بحصول مفهوم تقوی
گردانیده و نیز دلالت در آیت تاکید امر است باقامت شهادة بجهت رعایت مصلح عبادة خود چنانکه امیر
المومنین صلوات الله علیه فرموده که فرض الله سبحانه و اقامة الشهادات استظهارا علی المجاحدات و نیز فرموده
که اذا انقد طیابا ما ما تنعر الی کل احتقر بعد از آن وعده میفرماید بوفا بعهد و میثاق بقوله وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

وعده داده است خدای تعالی آنان کسانی که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده
و آن وفا نمودن است بعهود و مواثیق او سبحانه نعیم ابدی و سعادت سرمدی را کما قال لَهُم مَّغْفِرَةٌ
مر ایشان راست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ از فضل خدای پر حذف ثانی مفعولین وعد بجهت
استغناست بقوله لهم مغفرة چرا که استینافست که تبیین آنست و گویند که جمله در موقع مفعول است
چه وعد ضرب جستن است تقولی وکانه قیل وعدهم هذا القول و بنا بر عادة جاریه الهی بعد از ذکر وعد بیان وعید
و صفتها میکند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست
یا سایر معجزات و ادله صدق نبوت ما صلی الله علیه و آله أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه یاران دوزخ
اند یعنی جاودان از واقدی مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب
و بنی ثعلبه توجه نموده ایشان خبر یافته بر سر کوه گریختند و مردی دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن
شده و لشکر اسلام را میدیدند و در وقتی که باران باریده بود و حضرت صلی الله علیه و آله
از لشکر خود دور تر در پای درختی تکیه فرموده بود و جامه زیر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر
خود را اعلام کردند که در باب محمد اکنون تنها در پای آن درخت تکیه فرموده دریاب آنش از دور و انه و درین محل
برو دست میتوان یافت دعثور با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک منی کیست که ترا حمایت کند و نگه دارد از
تو کفایت سازد حضرت فرمود که الله یعنی منع کند خدای تعالی از من نگهدارد چرا دوست کافی و مانع مزغر از فی
الحال جبرئیل آمد بر سینه دعثور دو دستها زد که شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم آنرا برداشته بر سر وی ایستاد
فرمود و من یمنعک منی دعثور گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بمیان
قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد این آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه که هستید گرویدگان
اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را که انعام فرموده است بر شما إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد
کردند قومی یعنی دعثور یا غورث و تابعان او أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای
خود را بقتل و اهلاک یقال بسط الیه یده اذا بطش و بسط الیه لسانه اذا شتم فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس باز داشت
خدای دستهای ایشانرا عَنكُمْ از شما در و مضرت ایشان که هر دار شما بعضی بر آنند که نزول این آیت در قصه بنی
نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و شرح این قصه
در سوره حشر خواهد آمد و گویند که صفوان بن امیه بمشاورت قریش شخصی را که نام عمیر بن وهب الجمحی
بمدینه فرستاد تا فرصت نگاه داشته رسول را صلی الله علیه و آله را بقتل رساند وی بیامد نزدیک
آنحضرت ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد رسول تیغی کشیده و در دست داشت عمیر گفت این تیغ را بمن ده تا بر

ببینم حضرت باو داد و گفت یا عمیر بزن عمیر ضرب نمود که الله یمنعنی میخواست که تیغ بر رسول صلی الله علیه و آله فرود آرد چندانکه
نظر جهد کرد دستش اصلا حرکت نیکرد و تیغ را از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول
الله پس این آیت نزول اجلال یافت و نزد بعضی دیگر در عسفان نزول یافت وقتیکه رسول صلی الله علیه
و آله باصحاب از نماز ظهر فارغ شده بود مشرکان ندامت خوردند که چرا در حین مشغولی بدو رسول و یاران ١١٨
او نتاختیم و چون بنماز عصر مشغول گشتند قصد کردند که دست برو یکشند حق تعالی شر ایشان دفع کرد بنازل
صلوة خوف و بعد از آن بانزال این آیت بر ایشان عرض امتنان فرمود از کفران این نعمت تهدید نمود و فرمود
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل
کنند مومنان چه او کافیست در ایصال خیر و دفع شر و چون حق تعالی درین آیت تبیین خیانت یهود نمود
و قصد ایشان بقتل سید عالم صلی الله علیه و آله بیان دفع شر ایشان را از آنحضرت در عقب ذکر
احوال یهود نمود و بحث سرایر و فضح عادت ایشان در خیانت با رسل جهت تسلیه نبی خود نمود که وَلَقَدْ ٤
أَخَذَ اللَّهُ بتحقیق که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان محکم بنی اسرائیل را در موافقت
موسی علیه السلام و محاربت با جبابره آن وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر
که هر یک نقیب و تفتیش احوال قوم خود کنند و با ثمار و پایند وفای قوم خود شوند بدان پیمان و جمع آورده ودر
اصل یعنی نقب واسع است و نقیب مرد ماند کفیل و ضمین آنست که تعقب و کشف نماید از اسرار و مکنون
ضمایر منه مناقب المرأة و منه المناقب الفضایل لانها تظهر بالتنقیب علیها و گویند که ایشانرا بآن اعتبار نقیب
گفتند که مامور شدند با تکرر تجسس و تفحص احوال جبابره کنند و حیثیت و جوی ایشان نموده بدست آرند و بقتل
رسانند و چون اسباط یعقوب دوازده جماعت بودند هر جماعتی از نسل پسری از پسران دوازده گانه
او از جهت حضرت موسی برای هر فرقه از آن دوازده فرقه قهرمانی و کارگذاری برای ایشان تعیین فرمود
و در اخبار آمده که حق تعالی موسی را علیه السلام وعده داده بود که ارض مقدسه یعنی ایلیا و از آنجا با جمیع
ولایت شام بر بنی اسرائیل ارزانی فرمود و این موضع در آن وقت مساکن جباران بود ایشانرا عمالقه میگفتند
و مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد و چون لشکر فرعون هلاک شدند و مصر بنی اسرائیل را مقرر شد
فرمان الهی رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیر دارد که در هر دیری هزار باغ است و جهاد کنید
با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند
پس با قوم خود نزدیک اریحا رفتند و بعد از آن اقوام خود را گذاشته بتجسس عمالقه شدند و بایکی از جباران
ملاقات کردند که او را عوج بن عنق گفتندی درازی او سه هزار و سیصد و سی گز بود و باقی عادیان نیز قریب

بار بودند قلعهای بلند داشتند و در تفسیر از هشتصد ذکر قامتشان در آن ده و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است کر
تداو سیصد و سی و سه هزار و بیست و سه کز ثلثی از کز بود و دنیا بوجود و سینه او از ابر کذشته بودی و ابر تابیش
و بعبودی و از آب خوردی و ماهی را در دریا بکرفتی و با آفتاب کباب کردی و بخوردی و در ایام نوح کر آب
کوهها چهار صد کز کذشته بودی تا بالای او بود و او را عمر هزار سال بود عنق کر مادر او بود دختر آدم
بود علیه السلام هر انکشتی از انکشتان عنق چهار کز بود ناخن چون داسی مو بلند است کر روزی بصحرای آمد و
بسته هیزم کر ابو قوة خودش بود و برداشته بود این د و آن اده نقبا با و رسیده نچون ایشانرا بدید از قصر
قامت ایشان تعجب کرد با یکر هر یکی از ایشان را چهل کز بالای بودی حمشت ایشانرا در دامن در میان زد و نزد ملک
آورد و بریخت و تعجب کفت کر اینها آمده اند و با ما قتال کنند و در زمین و شهرها ما تصرف نمایند درخت
میدهی کر پای بر سر ایشان نهم و پایمال کنم مادر شو کفت روا نبود ایشانرا بکذار تا بروند و خبر انقوم
خود برسانند کر البته باز خواهند کشت و هیچکدام جرات نخواهند کرد کر پیش آیند عوج ایشانرا واکذاشت
چو بر بازار در آمدند هر خوشه انکور ایشان دیدند کر هیچکس بر نتوانست تا پنج نفر در بوستانها
شان نکنجیده و در روایتی دیکر آمده کر ده کس در نیم پوست انار پنهان شده بودی باز کشته با یکدیکر کفته
کر بنی اسرائیل را از حال ایشان خبر نتوان داد کر نافرمانی کرده بعضی بکویند بعهد کنند کر اخبار ایشانرا
پنهان دارند و ایشانرا بجنک این قوم ترغیب نمایند پس بلشکر کاه آمدند و موسی و هرون علیهما السلام را از
حقیقت حال خبر دادند و به لکر صفت جباران بر وجهی کر دیده بودند در میان آوردند نقیب کر یوشع بن
نون بود از سبط افرائیم بن یوسف علیه السلام و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند
و شور و غوغا در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب تمام در ایشان پدید آمد و در اثنای این حال عوج بیامد و لشکر
کاه موسی نکریست و بقدر طول و عرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر کرفته بر آنکه شب بلشکر
کاه آید و بر سر ایشان زند و همه را بیکبار بکشد حق تعالی مرغی را بفرستاد تا پاره الماس در منقار کرفته بر کوه کرد
سر او ریخت و سوراخ مدور کرد و آن سنک سانند طوق در کردن او افتاد عوج هر چند خواست کر از کردن
خود بدر آرد نتوانست حق تعالی باز مرغ بفرستاد تا پاره الماس در منقار کرفته بر کوه سر او در بخت و چی
کرد موسی علیه السلام کر دشمن خود را دریافت موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شد عصا
کر در دست داشت چهل کز بود و خود نیز چهل کز بالای داشت و چهل کز برجست او را بر عوج زد بر کعب عوج آمد
و او از زخم بیفتاد و بعضی کفته اند کوه کر در کردن داشت نتوانست کر برخیزد بنی اسرائیل مسارعت نموده تیغها را
بران ملعون زدند و پاره پاره کردند و سرش را بریدند در خبر آمده کر ملت هزار سال استخوان او پلی بود بر رود نیل بود

و در انفقه دادن تم شغال

القصه موسی علیه السلام بنی اسرائیل را ترغیب نمود بر قتل بقیه جباران ایشان با وجود این همه معجزه و فرمان برنده و خطیب
شدند خیانت ورزیدند کفتند کر با ما امثال این جباران جنک کنیم وَقَالَ اللهُ و کفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستیکه من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و نیز کفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ هر آینه اکر بپای دارید
نماز را با شرایط و آداب آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بار باب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید
پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشان از اجابت بیه وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید
خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادن نیک مستوابه بود که مفعول بهر باشد یعنی
نفقه خوب را که از وجه حلال باشد و بر سبیل قربت و اخلاص لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در کذرانم از شما
سَيِّئَاتِكُمْ کناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ پس هر که کافر شود بَعْدَ ذَلِكَ پس از این شرط سوکند که معلق براست
بوعده عظیم مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه کم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست با آنچنانکه
کمراهی که هیچ شبهه در آن نیست و هیچ عذری با آن نه بخلاف کسی که قبل این شرط کافر شده چه ممکن است که او را شبهه
بوده باشد و بعد ریا اداتیم کشتن و در آیت دلالتست بر طریق افراط که آن اتحاد اهل کتاب است بعضی سلا
بعبودیت و طریق تفریط و افراط که آن اتحاد اهل کشتن ایشانست پیغمبرانرا و نمی کوفتن آنها را منسوخ است و طریق توحید
غلو و تفریط است که آن تصدیق برسالت همه رسل و انعام بوحدانیت حق سبحانه است و از اینجاست که حضرت
امیر المومنین صلی الله و آله فرموده که الیمین و الشمال مضلة و الطریق الوسطی هذا الجادة القصه بنی اسرائیل
بدین عهده مکنده وفا نکردند و مستوجب لعن کشتند کما قال جل ذکره فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ
ما زایده است برای تاکید یعنی پس البته بجهت شکستن ایشان پیمان خود را یعنی پیمان را که از ایشان فرا
کرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشانرا از رحمت یا مسخ کردانیدیم یا جاریه جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا
قُلُوبَهُمْ و کردانیدیم دلهای ایشانرا قَاسِيَةً بسیار سخت بر سبیل عقوبت یا نه و جر که الطاف کرده از
دلهای ایشان نرم شود از ایشان باز داشتیم یعنی بجهت فرط عناد و جحود ایشان و عدم تدبر ایشان معایات ما
ضجر مادیر با تخلیه ایشان نمودیم و آنها را در وادی ضلالات بکذاشتیم و سلب توفیق لطف نمودیم از ایشان تا
آنکه قلوب ایشان رسوخ تام یافته اصلا متاثر نشد از مشاهده آیات و استماع تخویفات و یا آنکه معنی
آنست تا حکم بقساوت قلوب ایشان کردیم يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میکردانید سخنان توریت که در اکر نعت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله انجملها آنست با استیناف است برای قساوة قلوب ایشان حرجه تسلیة
تحرایف تغییر کالا الی با فترا و بهتست میتواند بود که حال باشد از مفعول لعناهم نه از قلوب زیرا که ضمیر که دیدند

کرده جمیع باشد بقلوب یعنی ما لعن کردیم ایشان را در حالتی که میکرداشتند کلمات توریت را عَنْ
مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی احکام توریت را از آن زایل میسازند و احکام که مشتهی ایشان است بجای آن نهند
و یا کلمات توریت را ماول میکرداشتند بتاویلات فاسده وَنَسُوا حَظًّا ترک کردند بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
از آنچه پند داده شده بودند بآن در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان هم چنانکه کسی را چیزی فراموش
کرده اند و بعضی آن ترک آن نماید و بفعل نیارد و بعضی گفته اند یعنی آنست که بنی اسرائیل تحریف توریت کردند و بجهت
شامت آن احکام دیگر که در توریت بود و تحریف آن نکرده بودند از خاطر ایشان برفت هم چنانکه از ابن
مسعود مرویست که فرمود انی لاحسب العبد ینسی العلم بالمعصیة یعنی گمانست که مرد بعضی علوم را فراموش میکند بجهت
شامت معصیت بعد از آن این آیت تلاوت نمود یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به
وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از یهود آن که آن
گذشت و زور بر نقض عهد و مظاهرت برای مشرکان بر مسلمانان و غیر آن بدانکه خیانت از اسماء مصادر است
چون عافیت و طاغیت و یا صفت موصوف محذوف است یعنی فرقه خاینه و یا بمعنی خاین است و یا بجهت مبالغه
است و حاصل معنی آنست که خیانت و غدر از عادت یهود است و عادت اسلاف ایشان که همیشه از ایشان
در وجود آید إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان آورده اند و گویند که این
استثنا از قوله و جعلنا قلوبهم قاسیة فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَ
اصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گویند که عفو و صفح و سبیل اطلاق است
و این بآیت قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله منسوخ است بآیت واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم
علی سواء إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدا دوست میدارد نیکوکاران را این تعلیل امر است بصفح
و حث بر آن تنبیه بر آنکه عفو از کافر خاین احسان است چه جای آنکه از غیر او باشد و بعد از آن بیان حال
یهود و ذکر حال نصاری میکند که وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا یعنی از آنانکه گفتند که إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که ما
ترسایانیم خود را نصاری گفتند بجهت نسبت دادن بنصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آنجا بود
یا که گفتند که نحن انصار الله و بود بعضی از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان را چنانکه از یهود
گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی را مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند
بآن در انجیل از ایمان آوردن بفارقلیط که محمد رسول است صلی الله علیه و آله فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بشق
پیمان شکنی اصلا اغرا الصاق است ماخوذ از غری بالشی اذا الصق به یعنی لصق ساختیم و لازم گردانیدیم
بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بعض

عهد ایشان را تخلیه کردیم و بایشان گذاشتیم و سلب توفیق و الطاف نمودیم از ایشان تا آنکه فرق مختلفه شدند چون نسطوریه
که قایلند بانکه عیسی ابن الله و یعقوبیه که میگویند که ان الله هو المسیح بن مریم و ملکانیه که زعم ایشان آنست
که ان الله ثالث ثلثه اسم عیسی و مریم و همه دشمن یکدیگر اند بعضی مفسران گفته اند که معنی آنست که در
افکندیم میان ایشان و یهود یعنی ایشان را تخلیه نمودیم و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم و بجهت
آن میان یهود و ایشان دشمنی پدید آمد و گوینده که معنی اغرا حکم حق تعالی است باختلافات نصاری در مذهب
و اتفاق جمعی بر باطل پس بر سبیل تهدید و وعید پیغمبر میفرماید که وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که بیاگاهاند
و خبر دهد خدای ایشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ آنچه ایشان میکنند و این اخبار بجزا و مکافات دادن ایشان
خواهد بود و چون حق تعالی ذکر احوال یهود و نصاری کرد و بیان نقض عهد و ترک آنچه بآن مامور بودند
در عقب آن ایشان را با ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله دعوت میکند و تذکیر ایشان می نماید بآنچه اخفای
آن میکردند از اسرار کتب خود تا حجت باشد بر ایشان پس میفرماید که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای جهودان و ترسایان
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ در حالتی که روشن میکرداند
برای شما كَثِيرًا بسیاری مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ از آنچه هستید که پنهان میکنید آن را مِنَ الْكِتَابِ
از توریت چون نعت محمد صلی الله علیه و آله و آیت رجم و از انجیل چون بشارت عیسی بآمدن احمد صلی الله علیه و آله
و در میگذرد از بسیاری از مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن زیرا که حاجتی و ایشان نیست نقل است که یهودی
با آنحضرت گفت که کدام است ان کثیر که از آن عفو کردی حضرت از وی اعراض کرد دوم و سوم نوبت
مبالغه کرد حضرت روی مبارک از وی بگردانید و قصد آن یهودی این بود که مناقضه از آنحضرت
ظاهر شود بترک عفو چون در جواب سوال خود سرکوفتی اعراض حضرت مشاهده کرد بصدق آنحضرت
متیقن شده فی الحال ایمان آورد و اظهار اسرار ایشان متضمن معجزه است زیرا که هیچکس بر اخفای
ایشان حکم رجم و نعت حضرت رسالت را مطلع نبود پس حق تعالی رسول خود را بر آن اطلاع داد تا معجزه وی
باشد و دلیل بر صدق نبوت گویند که معنی یعفو عن کثیر آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
از بسیاری از گناهان ایشان که آن اخفای حکم توریت و انجیل است در میگذرد و ایشان را باین جریمه عقوبت
نمیکند قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نُورٌ روشنائی که دفع کند ظلمات ضلالت
است مراد قرآن است که کاشف ظلمات شک و ضلالت است وَكِتَابٌ مُّبِينٌ و کتابی که واضح الاعجازات
و یا موضح احکام اسلام است و اختلاف لفظین بجهت اختلاف معنیین است و نزد بعضی مراد نور حضرت رسالت
است صلی الله علیه و آله که مردمان بآن هدایت میشوند چنانکه بنور براه میروند بحیثیت سوابق اول ما خلق الله نوری

وانا علی من نور واحد وانا علی الشمس وعلی کالقمر پس مصداق این قول است در بحر الحقایق نیز آورده که مراد بنور
آنحضرت نبوت آنست که او را بخبری که حق سبحانه نور کرم از ظلمتکده عدم بفضاء عالم آورده نوری بود
نایر حدیث اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را برای ظهور وی وجود کرده اند که لولاک لما خلقت الافلاک
در شرح فصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقت
محمدیه و نور احمدیست صلی الله علیه و آله که صورت حضرت واحدات و جامع کمالات الهی سبحانه و واضع
میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم عالمیان صور و اجزای تفصیل او و عالم
و آدمیان سر برای تکمیل او واله الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله انا سید ولد آدم ومن
دونه تحت لوائی **یهدی به الله** و توحید ضمیر بجهت آنست که مراد بنور و کتاب مبین یکیست و یا آنکه در حکم
واحد است یعنی راه مینماید خدای بنور و کتاب که عبارتست از قرآن و یا محمد صلی الله علیه و آله و قرآن **من**
اتبع رضوانه آنرا که بیرون کند خوشنودی او بوسیله ایمان و عمل صالح **سبل السلام** راههای سلامت
از عذاب آن دار السلام است طریق موصله بجانب جناب احدیت که موجب سلامت از آفاتست
و رسیدن بدرجات عالیات و آن شرایع اسلام است که وضع آن فرموده برای بندگان **ویخرجهم** و بیرون آرد
ایشان را **من الظلمات** از تاریکیهای انواع کفر با آنکه مجمل **الی النور** بروشنائی ایمان بالنجا یقین یا علم **باذنه**
باراده و توفیق خود **ویهدیهم** راه مینماید ایشان را بوسیله ادله از احادیث و تمکین انطاق و توفیق **الی**
صراط مستقیم براه راست که نزدیکترین راههاست بحق و موصل بآن و آن راه اسلامست که موءدی [illegible]
حق و بهشت بعد از آن حال النصاری اخبار میفرماید که **لقد کفر الذین** بدرستی که کافر شدند آنانکه **قالوا**
ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند بدرستی که خدای او مسیح است که پسر مریم است قایل این قول از نصاری
یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان همین بس که قایلند باینکه مریم مادر مسیح است چه این موجب حدوث اله
است و حادث الوهیت نشاید و نیز مادر اقدم است بر اله او و تولد بود و اکبر است و اصغر چگونه اله اکبر
باشد و گویند که نصاری قایل این قول نبودند اما چون مذهب ایشان موءدی باین بود از حیثیت اینکه اعتقاد داشتند
بانکه مسیح بخودی خود مرده را زنده میکند و میمیراند و تدبیر عالم میکند پس لازم ایشان است که قایل
بالوهیت او شوند پس گویا این قول بجهت توضیح بکن جهل ایشان است و تفضیح معتقد ایشان پس بر فساد قول
ایشان احتجاج مینماید باینکه **قل** بگو ای محمد **فمن یملک** پس کیست که مالک باشد و منع کند **من الله** از قدرت
و اراده خدای **شیئا** چیزی را استفهام برای انکار است یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد
ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را **وامه** و مادر او را **ومن فی الارض جمیعا**

و آنها که در روی زمین اند همه مراد آنست که مسیح مقدور و قابل فنا مانند سایر ممکنات و چنین کسی چگونه خدای
را شاید بود از جهت رفع شبهه که ایشان را عارض شده بود در امر عیسی بجهت عدم والد میفرماید که
ولله ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها **وما بینهما** و آنچه میان آنهاست
یخلق ما یشاء می آفریند هرچه میخواهد او قادر علی الاطلاق است پس بعضی اشیا را بی اصل و ماده و از نیست
چون آسمان و زمین و بعضی را از اصل و ماده خلق میکند چنانکه ملبنیها و بعضی دیگر را انشا مینماید
از اصلی که از جنس آن نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس اوست چون خلق مولود از والدین از
مرد و زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی **والله علی کل شیء قدیر** خدای بر همه چیزها تواناست
و هر چیز میخواهد بطریقی و کیفیتی که مقتضای حکمت و مصلحت اوست آنرا میفرماید بعد از آن حکایت
میکند از فریقین اهل کتاب بقوله **وقالت الیهود والنصاری** و گفتند جهودان و ترسایان **نحن ابناء الله**
ما پسران خدایم یعنی اشیاع و اتباع هر دو پسر اویند که آن عزیر و مسیح است و یا آنکه مقربان اویم مانند
قرب منزلت والد بولد و قیل رافت و مهربانی پدر بر پسر از ابراهیم نحو گفته که در توریت با ایشان خطاب
کرد یا ابنای و احبای ایشان چنین خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که اذهب الی ابی و ابیکم
ایشان چنین خواندند الی ربی و ربکم و سدی گفته که ایشان دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب که ان ولدک [illegible]
اول ولدی فرزندان تو اول فرزند من اند پس ایشان را از جهل و غرور در دوزخ نگاه دارم تا آتش گناهان
ایشان را بسوزد و پاک شوند بعد از آن سارا نداکند که ای فرزندان یعقوب بیرون آیید ما بیرون آییم
و در بهشت رویم ذلک بقوله ولن تمسنا النار الا ایاما معدودات رسول صلی الله علیه و آله کعب بن اشرف
و کعب بن اسید و غیر ایشان را از عقاب بترسانید گفتند ای محمد ما را چه میترسانی هرچند ما گناه کنیم خدای
ما را عقوبت نکند زیرا که ما پسران اویم **واحباؤه** و دوستان خدای هر کس پسر خود را عذاب نکند بلکه
غضبی و مانند غضب پدر باشد بر ولد حق تعالی فرمود که ای محمد **قل** بگو در جواب ایشان که قایل این قول
اید که اگر سخن شما بحسب فرض راست است **فلم یعذبکم** پس چرا عذاب میکند خدای شما را **بذنوبکم**
بگناهان شما و آن عذاب شما در دنیا بقتل است و اسر و مسخ و در آخرة باعتراف شما بایام معدودات
خواهد بود پس اگر پسر او می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که هرگز پسر را بقتل و اسر و مسخ و آتش عذاب
نکند و دوست نیز عقوبت و عذاب دوست روا ندارد و چون شما معترفید از عذاب و عقوبت دنیا
و آخرة نیست شما پسر او یه نه دوست او **بل انتم بشر** بلکه شما آفریده شدگانید **ممن خلق**
از آنها که خدای آفریده است یعنی مانند سایر بنی آدم که بدی و نیکی پاداش خواهید یافت **یغفر لمن یشاء**

می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی و نبوت جمیع پیغمبران گرویده اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند مراد آنست که حق تعالی با شما معامله
و سایر مردمان خواهد کرد بعینه که شما از بنیان باشد وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی
آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن بدین وَمَا بَيْنَهُمَا و پادشاهی آنچه میان آسمان و زمین وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی اوست بازگشت همه یعنی همه سوی او یابد و باز نماند در آنکه خلق و ملق و ملک و یند بر محسن
باحسان و مسی را باسائه باداش خواهد داد بدون نجات بعضی بر بعضی بعد از آن خطاب با اهل کتاب میکند
بر سبیل التفات بقوله يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده
ما یعنی محمد صلی الله علیه و آله يُبَيِّنُ لَكُمْ در حالتی که روشن میکند برای شما احکام را حق را لکردن املا
حذف مفعول بجهت ظهور آنست و یا آنکه مفعول آن ما کنتم تخفون من الکتاب است و حذف آن بجهت تقدم
ذکر آنست و میتواند بود که مفعول مقدر نباشد و معنی اینکه یبذل لکم البیان و قوله عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ
متعلق است بجاء که یعنی آمده است شما بر زمان فتور ارسال رسل و انقطاع وحی یا حال است از یبین
یعنی بیان روشن میکند برای شما در حالتی که بر زمان فترتست أَنْ تَقُولُوا بجهت کراهت اینکه گوئید
شما بروجه اعتذار که مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ نیامد هیچ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و هیچ بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ
متعلق است بمحذوف ای لا تعتذروا فقد جاء که یعنی عذر میاورید و اعتذار مکنید بتحقیق که آمد بشما
بَشِيرٌ بشارت دهنده مومنان بثوبت و کرامت در جنان وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران بعذاب و عقوبت
در نیران وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها توانا است چه قادر است بر آنکه بمحض حکمت رسولان
و پی در پی بفرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بوده هزار پیغمبر فرستاده
بر آنکه بر زمان فترت ارسال محمد صلی الله علیه و آله نمود و مرویست که میان آنحضرت و عیسی ششصد سال
بود و بروایتی پانصد و شصت و نیز بعد از عیسی در مدت صد و سی و چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل
بودند و هو قوله اذا ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث یکی از عرب که خالد بن سنان و بعد از آن
هیچ پیغمبری دیگر مبعوث نشد تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و دلالت امتنان
است بر اهل کتاب و سایر مردمان بر آنکه در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع و آثار نبوت
منطمس بود و همه محتاج هادی بودند رسول بشیر و نذیر بایشان فرستاد صلی الله علیه و آله تا آنکه
بدر ظلمت همه جهان و عالم از دلی روشن و نور حق گرفت بعد از آن جهت تسلیه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بیان مخالفت یهود میکند با انبیاء خود و مجمل آنکه بادی میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای

محمد آن را که چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من
یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای را که فایض بود بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما پیغمبران
تا شما را راه نمایند مراد پیغمبران زمان موسی بودند که در احکام شرع تابع او بودند و گویند که مراد انبیاء
بودند که بعد از موسی پیدا شدند پیکر ارادا انبیا بصورت انبیا بصورت ساختند بجهت تحقق وقوع شما
در میان شما پادشاهان بسیار ساخته بسیاری انبیا و بجهت تسلط که بعد از فرعون آنها را حاصل
شده بود و قصد قتل یحیی و عیسی کردند و گویند که چون ایشان مملوک بودند در دست قبطیان
ایشان را از آن برهانید و مال ایشان تصرف خود شان گردانید و مسارل و بیع کرد و آنها جاری بود با ایشان از آنچه
داشت و از جهت ایشان را ملوک تسمیه نموده فرمود که وَآتَاكُمْ و بداد شما را از من و سلوی و سایر آنچه
بیرون آمد آب از سنگ و شکافتن بحر و غیر آن از نعمت عظیمه مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ
الْعَالَمِينَ از همه عالمیان و گویند مراد عالمیان زمان ایشان است از ابو سعید خدری نقل است
که هر که از بنی اسرائیل پیراهنی بود و خدمتکاری و اسبی و حجره عیشتی و ابا پادشاه گفتندی و موید این روایت
ماثوره بود که از رسول صلی الله علیه و آله من اصبح معافی فی بدنه آمنا فی سربه و عنده قوت یومه
فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها یعنی هر که صبح کند با عافیت بدن دامن راه و قوت او قوت آن روز باشد پس گویا که همه
دنیا بحوزه تصرف او در آمده و بعد از آن فرموده که حضرت عزت میفرماید که ای فرزندان آدم تر از دنیا
همین بس که سد جوعت کند و عورت را بپوشد و اگر خانه باشد که در او آسایش کنی آن نعمت باشد و تو را اگر
اسبی باشد که بر نشینی نعمت تمام بود تر ا پاره نان و سبوی آب و آنرا کافیست يَا قَوْمِ ای گروه من
ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آئید بر زمین پاک کرده شده از جنس شرک و یا با برکت که جامع انواع نو اکرات
و موضع در فاهیت و مقر اکثر انبیاء مومنین و آن زمین شام است یا دمشق یا طور و حوالی آن یا فل
سطین و بعضی نا رد بن واصح آنست که اریحا و ایلیات که حالات المقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
آنچه زمین که قسمت کرده است خدای برای شما و یا نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد
بشرط ایمان و جهاد با جبابره و امتثال سایر اوامر چون ایشان از عمالقه ترسید بودند بحسن نقبا
خوف میگفتند کاش ما را از مصر بیرون بودنا قصر باز میکشیم موسی علیه السلام فرمود که وَلَا تَرْتَدُّوا
عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی بهمان راه که آمده اید بجهت خوف از جبابره
یا باز مگردید در خود بعصیان و بعدم وثوق بر خدای که آگر چنین کنید فَتَنْقَلِبُوا پس باز گردید
خَاسِرِينَ در حالتی که زیانکاران باشید در دنیا و آخرت و میتواند بود که تنقلبوا مجزوم باشد معطوف

١٢٢

٤

یرتدوا او منصوب بر جواب شرط و بیان تکرار آیت فانها محرمة علیهم اربعین سنة منافی آیة ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم نیست زیرا که آیت ثانیه بشرط ایمان و امتثال اوامر بود چون این شرط مفقود شد حق تعالی
تا چهل سال دخول ارض المقدس بر ایشان حرام ساخت و گویند که آنکسان که دخول ارض مقدسه نامزد
ایشان بود غیر جماعتی بودند که دخول بر ایشان حرام شده بود القصه چون موسی علیه السلام بنی اسرائیل
را بآن امر فرمود قالوا گفتند ایشان در جواب او که یا موسی ان فیها ای موسی بدرستی که در ارض
مقدسه قوما جبارین گروهی اند متغلب و با شوکت و قوت که مقاومت با ایشان میسر نیست جبار
فعال است که صیغه مبالغه است ماخوذ از جبره علی الامر یعنی اجبره و آن کسیست که اجبار مردمان نماید
بانچه خواهد وانا لن ندخلها و بدرستی که ما در نمی آییم در آن زمین حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون
آیند جباران از آن فان یخرجوا منها پس اگر بیرون روند از آن زمین فانا داخلون پس بدرستی
که ما در آینده کانیم بانچه ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قال رجلان گفتند دو مرد من الذین
یخافون از آنانکه میترسیدند از خدای یعنی یوشع بن نون بن سبط بنیامین بود و یا سبط یوسف
که خواهرزاده موسی و وصی او بود و کالب بن یوفنا سبط یهودا انعم الله علیهما انعام کرده بود حق تعالی
بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و بعضی این صفت ثانیه رجلان است با جمله معترضه برای بیان حال ایشان
و گویند این دو مرد از جبابره بودند که اسلام آورده بخدمتکاری موسی شتافته بودند و بنابرین او راجع بنی
اسرائیل است و عاید موصول محذوف ای من الذین یخافوا اسرائیل بر تقدیر این دو مرد بنی اسرائیل را گفتند
ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذر تنگ بگیرید و مگذارید
که بصحرا روند فاذا دخلتموه پس چون در آیید از آن در وجهی که گفته شد فانکم غالبون پس بدرستی که شما
غالب باشید چه بجهت مواضع ضیق و عظم اجسام متعسر است بر ایشان که بر شما حمله کنند و دیگر آنکه ایشان
اجسام اند که خالی از قلوب اند و صلابت جسمانی و قوت ایمانی نبود که علم ایشان باین از اخبار موسی بوده
باشد و از قول او که کتب الله لکم و یا از علم ایشان بعادة الله در نصرت رسل و قهر اعدا و ظن از الهام و علی الله
فتوکلوا پس توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را و باور کرده
و باکردیدکان بوحدانیت و قدرت کامله او قالوا یا موسی گفتند که ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی
که ما در نمی آییم بدین ولایت هرگز ما داموا فیها مادام که ایشان درین موضع اند و تو دو کس را تصدیق میکنی یعنی
ده کس را با دو نفر داری دیگر علاوه بجهت تقوی دخول ایشان و تاکید ما داموا فیها بدل بعضی است از ابدا
بیان رویا استبعاد عجز رسول او و عدم مبالاة باو و بر رسول او گفتند که فاذهب انت وربک پس برو تو

فقاتلا پس جنگ کنید انا ههنا قاعدون پس بدرستی که ما اینجا نشسته ایم و گفته اند که مراد
از رب هرون بوده و رب بمعنی سید است چه هرون را اکبر از وی و بزرگتر بود سید گفتند و کلمه قاتلا موید
این قولست و تردید کلام در تقدیر اینست که اذهب انت و ربک بعینک و قول اول الیق است بحال
ایشان و حسن گفته این قول ایشان دال است بر آنکه ایشان مشبهه بوده اند القصه ایشان متفرق
الکلمه شده بجهاد و جبابره اجتماع نکردند اگر متفق الکلمه بودند البته شدندی و از سر کوی آن
انی بیت فارغ میشدند و در خبر است که در عام الحدیبیه چون مشرکان رسول را از خانه منع کردند مقداد
الاسود گفت یا رسول الله بخدا که ما ترا آنچه نگوییم که بنی اسرائیل موسی را گفتند فاذهب انت و ربک فقاتلا کنیم
از چهار جانب تو و اگر تو در دریا شوی در آن در آییم و اگر بر آسمان شوی بر آن بر آییم اصلا قدم را
از متابعت تو باز پس نکشیم چون صحابه این سخن بشنیدند همه یکدل و یکزبان شدند و بجهت آن فتح مکه ایشان
را دست داد و چون موسی شقت و تفرق قول ایشان را مشاهده فرمود و از نجات ایشان مایوس شد دست
بدعا بر داشت و شکایت قوم را بحضرت پروردگار خود معروض داشت قال رب گفت ای پروردگار من
انی لا املک الا نفسی بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را واخی و برادر خود را و یو
شع و کالب اگر چه موافقت نموده بودند اما اعتماد بر آنها نداشت بجهت ظهور تلون قوم و بدو میتواند بود
که اگر وا یا حی من لو احیانا فی الدین باشد پس ایشان نیز در مستثنی داخل باشند و احتمال دارد که اخی منصوب
باشد معطوف بر اسم ان و یا مرفوع معطوف بر ضمیر لا املک یا مبتدا و اسم آن یا مجرور که عطف باشد معطوف
بر ضمیر نفسی و بدانکه میتواند بود که موسی بجهت فرط حسرت از قول بنی اسرائیل اکتفا بذکر هرون کرده باشد
و عدم ذکر کسان دیگر نشده باشد که موافقت نموده باشند یا اشارت باشد بعلت موافقت که مستلزم انقطاع
است با موسی و انتسب یعنی پروردگارا با اهل وفا در نهایت ندرت و قلت اند و اهل خلاف متجاوز از حد غایت
و نهایت فافرق بیننا پس جدایی افکن میان ما و بین القوم الفاسقین و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره
فرمان یعنی حکم کن بر ایشان باکه ما مستحق آنیم و بر ایشان بانچه سزاوار آن شدند یا بعید نمای میان ما و ایشان و تخلیص
کن ما را از صحبت ایشان قال گفت خدای فانها پس بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرام کرده شده
است بر ایشان بایمعنی که بجهت عصیان قادر نباشند بانکه در آن در آیند و مالک آن شوند اربعین سنة
چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر روند در زمین تیه که شش فرسنگ است پس قوم موسی علیه
السلام چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی
و تا شام همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودندی و بالجمله که حق تعالی تحویل منتها آن زمین

میکردید و در آن ریحستان هرگاه که نهایت آن زمین میکردیدی رسیدند ابتدای آن آنرا میدیدند یا علامات
اول آنرا با آخر آن القاصیفر بود و بیحستان سرگردان شده راهی بیرون شدن نمی یافتند و نمیدانستند
که از کجا رسیده اند واین از جریان عادة معجزه بود بدانکه عامل ظرف یا محرمه است پس تحریم موقت وغیر
موبد باشد و مخالفت نداشته بقوله التی کتب الله لکم و موید آنست که در روایت واقع شده که موسی علیه
السلام بعد از چهل سال با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اهل اریحا را بکشاد و مدتی آنجا بود و الجبا
بیوار ابردی پیوست و گویند که در تیه قبض روح او شده و درحین احتضار خبر داد که یوشع بن نون بعد از
از من پیغمبر خدا باشد و حق تعالی امر کرده او را بجبابره و بعد از فوت یوشع بن اسرائیل را بجانب اریحا و بیلیا آورد
جبابره بقتل رسانید و همه زمین شام بر بنی اسرائیل مسلم شد و با عامل ظرف ینهون است یعنی در مدت چهل
سال در تیه بودند و طریقی اندیشیدند بیرون رفتن از آن پس بنابراین تحریم بسبیل الاطلاق باشد و هیچ یک
و هیچکدام از ایشان که میگفتند لن ندخل الارض المقدسه بزمین داخل نشدند بلکه در تیه هلاک
شدند و موسی و هرون را در آنجا وفات رسید و یوشع بن نون را خدا انبیاء ایشان مبعوث شد و کجالت نفوا تا
بودند با جبابره قتال کردند و بالای ایشان برانداختند در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام
بر قوم خود دعا کرد و حکم شد که چهل سال سرگردان در زمین تیه باشند موسی از آن پشیمان شد و حق تعالی باو وحی
کرد که چون حکمی کردیم تغییر پیدا نشود سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوه مناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه ناسقان
یعنی ایشان بسبب فسق سزاوار این نوع عقوبت اند پس بدعا کرده ایشان پشیمان مباش و در
تبیان گفته که خطاب با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی ای محمد قوم موسی مدتی سرگشته
شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار تفریق موسی بودند در تفسیر ابوالفتح
مذکور است که در میان بنی اسرائیل که در تیه بودند ششصد هزار مرد قاتل بودند عجب که از اختلاس
ونقض عهد کردند در تیه بمردند و هیچ دیگر در حین داخل شدند در تیه بیست سال بود آنجا فوت شد غیر از
یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از آنان که انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها گفته بودند کودکی نماند و چون در تیه
گرفتار شدند بموسی علیه السلام را گفتند ما در این بیابان از تاب گرما هلاک میشویم نه خیمه داریم و نه سایبان
و تو میگویی که چهل سال اینجا میباید بود حق تعالی ابری فرستاد بمقدار طول و عرض لشکر کلاه ایشان
هرجا که میرفتندی آن ابر بر بالای سر ایشان رفتی و هرجا که فرود آمدندی بایستادی از آن ابری سفید و خنک
و بیابان بوده و چون شب در رسیدی گفتند درین شب تاریک روشنائی ما از کجا باشد حق تعالی عمودی از نور
بیافریند آن مقدار که عرض لشکر بود نور آن منتشر و گسترده بود در حین غروب آفتاب تا طلوع باقی بودی و

چون صبح روشن گشتی گفتندی طعام از کجا آریم خدا تعالی از برای ایشان من فرستاد و آن ترنگبین است و ایشان
بقدر احتیاج از آن برگرفتندی همه از فی بودی مرویست که یکی را صاعی رسیدی روزی چند که بر آمد گفتند
ما را آرزوی گوشت است خدا تعالی سلوی را با ایشان فرستاد و آن مرغی بود بر شکل سمانه و چون تشنه
شدند طلب آب کردند حق تعالی سنگی از آسمان بموسی فرستاد و گفت ای موسی هرگاه که آرزوی آب داشته
باشند تو عصای خود را بر آن سنگ زن دوازده چشمه آب از آن بیرون آورد و هر چشمه از سبطی از ایشان که
منازعت نکنند گفتند جامهای چرکین را چگونه پاک و پاکیزه سازیم حق تعالی باد را با ایشان فرستاد تا جامها
جامه ایشان پاکیزه شدی باز گفتند اگر جامهای ما کهنه شود بدل آنرا از کجا آریم گفت درین چهل سال
از هیچ جامه از جامهای شما اندر نگردد و کهنه نگردد و گفته اطفال ما چون بزرگ شوند جامهای ایشان کوتاه گردد
شد گفت من دراز کنم چون چهل سال بگذشت موسی با بقیه لشکر بجانب جباران روان کردند و جباران
فتح کردند و مقدم لشکر یوشع خود افتتاح فتح از و شده در شهر در آمد و لشکر نیز در عقب او
داخل شدند و مدتی آنجا بودند تا آنکه موسی بجوار ایزدی پیوست و این قول اصح اقوالست نزد اکثر اجماع
اهل بیت است که عوج بن عنق را موسی علیه السلام بعصا کشت و نزد بعضی آنست که اریحا بردست
یوشع گشاده شد و موسی و هرون در تیه در زمان یافتند بعد از آن یوشع در اریحا وفات کرد و فوت هرون قبل از
موسی بود و بیان قصه وفات او اینست که حق تعالی بموسی وحی کرد که من قبض روح هرون را خواهم کرد او را
بفلان کوه بر موسی هرون را گفت که ای برادر برخیز تا فلان کوه رویم ربی تابع او شد با آن کوه آمد و در آن
کوه درختی دیدند که در حسن طراوت و نظارت مثل آن اندیده بودند خانه در زیر آن درخت ساخته
و سریری در آن نهاده و بسترهای بر آن گسترده با بوی خوش و بسی دلکش هرون موسی را گفت میخواهم ساعتی
اینجا بخسبم گفت روا باشد گفت میترسم که خداوند خانه بیاید و مرا منع کند موسی گفت من او را تسلی دهم هرون
گفت تو نیز در خوابیدن با من موافقت کن گفت چنان باشد پس هر دو بر بالای آن سریر بخفتند چون در
خواب شدند ملک الموت بقبض روح هرون علیه السلام آمد هرون از صعوبت نزع در خواب جست
و موسی را بیدار کرد و وداع نمود جانش بقابض ارواح سپرد و فرشتگان آن سریر را با آسمان بردند و آن
درخت ناپیدا گشت موسی تنها به بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند که هرون را چه کردی و او را کجا بردی گفت
حق تعالی قبض روح او نمود گفتند دروغ میگوئی برابر بودی و کشتی بجهت حسد اینکه ما او را دوست
از تو میداشتیم گفت هرون برادر من و مادر و پدرم بود و او را از خود دوستتر داشتم چگونه او را بکشم ایشان
باور نمیکردند و پیوسته موسی را باین سرزنش میکردند و عیب مینهادند تا آنکه موسی از این گفت و گوی بتاب

کشتند و دو رکعت نماز بگذارد و زبان مناجات بگشاد گفت بارخدایا براءة ساحت مرا بر بنی اسرائیل نما بیچون
فرشتگان را امر کردند تا آن سریر را بیاوردند در میان بنی اسرائیل نهادند هرون را بایشان نمودند او بمرگ خود
مرده است و موسی او را نکشته و ذلک قوله و لا تکونوا کالذین اذوا موسی الایة و اما وفات موسی ابو هریره
از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون ملک الموت نزد وی آمد گفت اجب ربک و انکار موت
بود حق تعالی باو وحی کرد که دست خود را بر پشت گاوی نه چندانکه موی که در زیر دست تو آید من ترا بهر موی
سالی عمر دهم و لیکن عاقبت مرگ خواهد بود گفت خدایا نمیخواهم بمیرم رضا داد ملک الموت قبض روح
او کرد از عبد الله عباس روایتست که روزی موسی علیه السلام با یوشع که وصی او بود در بیابانی میرفتند
باری سخت و سیاه برآمده یوشع بترسید پنداشت که قیامتست و از غایت وحشت و دهشت خود دست
در موسی زد فرشتگان موسی را از میان پیرهن بیرون کشیدند چنین پیرهن در دست یوشع ماند
بمیان قوم آمد پیرهن در دست گرفته گفتند موسی را چه کردی و کجا بردی گفت و الله نبی در میان
پیرهن بیرون شد من دگر او را ندیده ام گفتند بخدای که پیغمبر خدای را کشتی بطمع آنکه بجای او بنشینی و بما حکم
میخواهی کرد قصد کشتن او کردند گفت سه روز مرا مهلت دهید اگر حق تعالی براءة ساحت مرا بر شما اظهار
سازد و شما را الا من در دست شما ام هر چه خواهید درباره من بجا آرید ایشان قبول این معنی کردند و او را بقید
ساختند و کسی را بر او موکل گردانیدند او بتضرع و زاری براءة ساحت خود را از حق تعالی درمیخواست
تا آنکه او سبحانه در خواب هر یک از بنی اسرائیل نمود که یوشع بیگناهست و موسی بحتف نفس خود فوت
شده او را از آن تهمه رها کردند و در روایتی آمده که موسی در جائی میگذشت دید که جمعی فرشتگان قبر میکنند
بنظاره ایشان بایستاد چون در آن قبر نگاه کرد جای وسیع و پاکیزه و خوشبوی و سبزه زار و آب
روان دید گفت ای فرشتگان این قبر را برای که میکنید که بس فراخ و خوشبوی و منظر است گفتند برای
مرد مومن و مستعدی میخواهی که این از آن تو باشد گفت آری گفتند ای موسی بدر اندرون این در آ
و بجنب روی بقبله کن و توجه بدوست نمائی و نفس بکش بهمین طریق در آن قبر فرو رفته بخفت
و روی فرا بقبله کرده متوجه حضرت شد و نفس کشید بپای نفس او را قبض کردند و قبر را برو راست
کردند و در تواریخ مذکور است که موسی علیه السلام عمر صد و بیست سال داشت بیست سال در
ملک فریدون بود و صد سال در ملک منوچهر چون در تیه مدت چهل سال بر آمد او را بجوار رحمت
خود برد یوشع را پیغمبری داده بر بنی اسرائیل فرستاد و او را بجهاد جباران امر کرد بنی اسرائیل همراه گرفته
باریحا آمده با جباران جدال آغاز کرد تابوت و سکینه با ایشان همره بود شش ماه آن شهر را حصار کردند ماه هفتم

فرمود تا لشکر بیکبار بوق سر دهند پس بیکبار باو در دمیدند و آواز نعره بلند کردند دیوار شهر بیفتاد در شهر در آمدند
و قتال نمودند جباران را و اتباع ایشان را بقتل رسانیدند و بعضی هزیمت کردند و از آنجا فرار نمودند در خبر آمده
که چنانچه جباران بنی اسرائیل بر سر یکدیگر جمع گشته بودی ... این ساعت هزار مشقت و زحمت کشیدی و این
محاربه روز آدینه بود نماز شام تنگ رسیده یوشع نگاه کرد هنوز جمعی از جبابره بودند روز شنبه نزدیک شده
دعا کرد و گفت اللهم رد الشمس علی بارخدایا آفتاب را بر ما رد کن چون آفتاب باز آمد گفت انک فی طاعة
الله فقفی فوقفت که تا دمار از روزگار این فجار بر آرم آفتاب باز آمد بایستاد و توقف تا آنکه یوشع و بنی اسرائیل
از قتال آن کفار بپرداختند بعد از آن بیکبار غروب آفتاب نمود اتفاق امتست بر آنکه آفتاب برای کسی
باز نگشت مگر برای سلیمان که وصی داود بود و یوشع که وصی موسی است و علی بن ابی طالب که وصی سید
انبیاست صلی الله علیه و آله و اهل اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی علیه الرحمه بیکی صحیح از عبد الله بن عباس
بچند طرق آورده است که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد
صلی الله علیه و آله و آنچه مشهور است دوبار آفتاب از برای امیر المومنین صلوات الله علیه یکبار در
حیات رسول صلی الله علیه و آله و یکبار بعد از وفات او اما اول جمعی بسیار از اصحاب کبار
چون ابوبکر و ابوذر و مقداد و جابر و عبد الله بن عباس روایت کرده اند که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله
امیر المومنین علیه السلام را بمهمی فرستاده بود چون باز آمد نماز عصر بود و رسول صلی الله علیه و آله را وحی
رسیده سر بر کنار آنحضرت نهاده چون وقت نماز تنگ شد امیر المومنین نماز را باشارت بگزارد بعد از آن رسول
خدای صلی الله علیه و آله از غشیت وحی خلاص یافت امیر المومنین را متغیر دید گفت ترا چه رسیده گفت
یا رسول نماز ظهر را باشارت بگزاردم بجهت آنکه سر مبارک تو بر کنار من بود نتوانستم که قیام کنم و خاطرم
نماز قضا ندارد من دعا کنم تا آفتاب باز گردد و تو نماز ادا کنی پس گفت بارخدایا تو دانائی که علی در طاعت
رسول تو بود و او را مجال القیام میسر نشد رد علیه الشمس حتی یصلی آفتاب را برو باز گردان تا نماز بگزارد
راوی این خبر گوید که بخدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که آفتاب دیدیم که باز گشت و او را آوازی
بود چون آواز اره که در چوب کشند و روشنائی دیدیم که بر دیوارها آفتاب و اجنبان ایستاده بود
تا آنکه امیر المومنین برخاست و نماز عصر را با شرایط و ارکان بگذارد چون سلام باز داد دیدیم که یکبار
آفتاب فرو رفت بر طریق عادت که هر بار فرو شود اما پس وفات رسول صلی الله علیه و آله از جویره
ابن مسهر روایتست که گفت با امیر المومنین صلوات الله علیه بجائی میرفتیم بزمین شوره رسیدیم
در میان راه ... بر خود آواز گفتیم فرمود ای جویره این کلب خطا

وانکار او کافی نزا ابغضت مکرو حق تعالی آنحضرت نزدیک رسیده برخاست و متوجه وی شده دم او جنبانید و وی آمد تا نزد
وی حضرت دست بر سر و روی او فرو کشید و او بکلام فصیح بسخن در آمده گفت السلام علیک یا امیر المومنین
و وصی خاتم النبیین آنحضرت فرمود که و علیک السلام یا حیدره ما یسمک گفت سبحان ربی سبحان
الدومن اوقع المهمات و الخافقین فی جلوب عباده منی پس حضرت از آنجا بگذشت و چون ببابل رسیدیم وقت
نماز عصر بود آنحضرت فرمود تو اگر بخواهی نماز بگزار که من اینجا نماز نمیکنم زیرا که این زمین است
که حق تعالی درین زمین قومی را عذاب کرده است بزمین فرو برده هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری را نشاید که اینجا
نماز کند چون وی گفت من با خود گفتم این چه سخنست که امیر المومنین میگوید بخدای که من نماز بگذارم تا وقتی
که او گزارد پس میرفتیم تا آفتاب فرو رفت من متعجب و متحیر و نادم از قضیه آن شیر حرمت نماز پس میرفت
تا آنکه بموضعی فرود آمد و وضوی ساخته دست بدعا برداشت و دعا اگر هنوز دعا نکرده بود که دیدیم
آفتاب طالع شد بموضعی آمد که وقت نماز عصر است و مرا گفت یا جویریه نماز کن من با او نماز کردم چون فارغ شد
آفتاب یکبار دیگر فرو رفت و فی الحال ستارها نمایان شدند پس روی بمن کرد و فرمود لعب الشیطان بک یا جویریه
دیو با تو وسوسه کرده بود و در خاطر تو چیزهای انداخته که آن نسبت بمن نباشد من گفتم آری یا امیر المومنین
فرمود نشنیده که حق تعالی فرمود که لله الاسماء الحسنی فادعوه بها من خدا را بنام بزرگ بخواندم تا آفتاب
باز آمد نماز بوقت ادا کردم من گفتم که اشهد انک وصی محمد حقا من گفتم یا امیر المومنین دعا کن تا حق تعالی
قطع وساوس شیطانی کند از من حضرت دعا فرمود حق تعالی محو وساوس کرد از خاطر من گذشت
بعد از آن فرمود که آنجا نادیست از نوا و پس که آن کرپیس ایشانرا از زمین بر حوت با بجا نقل کرده
اند و این جماعت اند که حق تعالی فرموده که و کان فی المدینة تسعة رهط الایة و در بعضی روایت است که پنجاه
دوزخ کرد و آنجا جمعی از کفار بودند از جمله ایشان پنج زن بودند تا پیغمبران زن لوط و زن نوح و زن موسی که وصی
او یوشع خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج نمود زن ایوب که قوم را حیل کرد بر ضد
خود یعنی زن دیگر ایوب تا او را باحق رجم کردند و درین معنی شعرها در زمان رسول و بعد از و صلی الله
علیه و آله اشعار بسیار هست از جابر انصاری روایت کرده شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه
و آله با جمعی اصحاب ایستاده بود امیر المومنین در پیش آنحضرت ایستاده روی باصحاب کرد و گفت
معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب و الوصی و الامام الازهر قاتل المارقین و هو منی بمنزلة
هرون و موسی الا انه لا نبی بعدی یحبه الله و رسوله لا یقبل الله التوبة من تائب لا یحب علی ابن ابی طالب
هذا انیجاب [illegible] بر خیزد و بنعمی [illegible] حسان برخاست و گفت لا یقبل التوبة من تائب لا یحب علی ابن ابی طالب

اتی رسول الله بن سمرة والشمس لا تعدل بالصاحب بقوم من شاء علی وقد ردت له الشمس من المغرب مومنان
برخاستند و جابر خود را بجابر امیر المومنین علیه السلام فرمالیدند در خبر آمده که ام سلمه [illegible] ان
امیر المومنین بود که در زمین بابل حاضر بود که حق تعالی برای آنحضرت آفتاب باز گردانید و گفت شعر
رد الوصی لنا الشمس التی غربت حتی قضینا صلوة العصر فی المهل فتلک آیة فینا و حجته فمل لهم جمیع الناس
من مثل یونس بن عبد الله گوید سال الحج رفتم در بعضی منازل کنیزکی حبشی نابینا دیدیم دستها برداشته میگفت
که یا رادا الشمس علی ابن ابی طالب امیر المومنین رد علی بصری من نزدیک او شدم گفتم ای جاریه علی را دوست
داری گفت آری من دو دنیا را بدو دادم که این دادن را بحتاج خود که صرف کنم قبول نکرد و گفت مرا با این احتیاجی
نیست من چون بحج رفتم و در حین معاودت بهمین موضع رسیدم کنیزک را دیدم که چشمهای او روشن شده
بود و حاجیان را آب میداد گفتم یا جاریه چشم تو چگونه روشن شد گفت هفت شب است دعا میکردم
و بر خدا آنسو که میدادم چون شب هفتم رسید هاتفی آواز داد و گفت ای کنیزک علی را از صفای طوبت و طیب
نفس دوست میداری گفتم آری گفت دستهای خود را این مرد و چشم خود نه هر دو دست را بر چشمهای خود نهادم
دست برداشت و گفت الهی تو دانائی که این کنیزک علی را از دل صادق و نیت صادق دوست دارد چشمهایش
باز ده حق تعالی دعاء او را اجابت کرد و چشمهای مرا بمن از نابینائی داشت من او را سوگند دادم که تو چه کسی گفت من خضرم
و از جمله محبان و مولیان علی ام و موکلم بر شعبان چون حق تعالی تبیین حال اهل کتاب فرموده در نقض عهد
نمود و مرتکب قتل شده که از اعظم فواحش است تا موجب تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شود
با آنکه نقض عهد مخصوص باهل عصر آنحضرت نبوده بلکه در قدیم الایام نیز چنین بوده اند و سبب توبیخ
یهودان و انید آنحضرت و الامر فرمود که این قصه را بر ایشان خواند بقوله واتل علیهم و بخوان بر اهل یهود
که اخود که از جمله ایشان اهل کتاب اند نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم که از صلب وی بودند یعنی قابیل و هابیل
و حسن بصری گفته که مراد دو مرد بودند از بنی اسرائیل و قول اول صحیح است و حق قوله بالحق صفت مصدر
محذوف است ای تلاوة ملتبسة بالحق یعنی خواندنی در لباس درستی و راستی که هیچ وجه شائبه کذب در آن راه
نیابد و یا حال است از ضمیر اتل یعنی بخوان در حالتی که تو ملتبس بحقی و یا از نبأ یعنی در حالتی که این ملتبس
است بصدق و راستی و موافق آنچه در کتب متقدمه هاویه است و بیان این قضیه برین وجه بود که بعد
از قبول توبه آدم و اتصال او بحوا مجالست ایشان با یکدیگر حواست نوبت حامله گشت بهر بطنی پسری و دختری
و آوردی مگر شیث که تنها متولد شده بود و چون اولاد او بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن را به پسر بطن دیگر میداد
تا موجب کثرت تناسل و توالد شود و خدای بر نسل آدم برکت کرد و چنین که آدم از دنیا برفت تا فرزند و فرزند زاده

جمله هزار شدند و مرویست که اولین فرزندان او قابیل بود و توامش اقلیما که در نهایت حسن بود و روی درخشان
و موی مشک افشان داشت و توام هابیل را لیوذا گفتندی و او را چندان جمالی نبود چون بحد بلوغ رسیدند آدم
لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل اختصاص داد قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل و احسن
است و با من در رحم بوده این از رای تست آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین وجه صدور یافته
و مرا درین هیچ اختیاری نیست حکم اوست ما محکوم فرمان وی قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را
از من دوستتر داری لاجرم آنچه خوبتر است بدو میدهی آدم فرمود اگر سخن من باور نمیکنی هر یک شما قربانی
کنید بآنچه میتوانید قربانی هر که قبول کرده اقلیما از آن او باشد و ذلک قوله إِذْ قَرَّبَا وقتی که قربان کردند یعنی
تقرب جستند هر یک از ایشان بخدای قُرْبَانًا قربانی را این ظرف بناء آنست یا حال از و یا بدل بر حذف مضاف
اتل علیهم نباهما ذلک الوقت و قربان اسم هر چیزیست که بآن تقرب نمایند بسوی خدای از ذبیحه و غیر آن
همچنانکه حلوان اسم ما یحلی است که بمعنی ما یعطی است و این اصل مصدر است و لهذا واقع نشده و تثنیه یعنی
تقدیر اینست که اذ قرب کل واحد منهما قربانا آورده اند که هابیل گوسفندی آورده بود فربه و بر خوبی که بغایت
دوست میداشت بیاورد و بسر کوه نهاد و نیت کرد اگر قربان من مقبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل
صاحب زرع بوده سنبله گندم ضعیف که دانه نیاورده بود در همان موضع نهاد در دل خود گفت اگر این قربان مقبول
شود و اگر نه که از دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که
هابیل بود بدین نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد بجهت خلوص نیت
او و در قربان در خبر است که حق تعالی در بهشت این بره را پرورش میداد تا که بجای فدای اسمعیل فرو فرستاد
وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربان او در گذشت و بخورد
آن ملتفت نگشت بجهت سخط الهی بعدم اخلاص و چون قابیل را آتش خشم باشتغال در آمده و دود حسد
دیده بصیرتش را تیره کرد قَالَ گفت هابیل را از غایت فرط حسد بر عدم قبول قربانی که او لَأَقْتُلَنَّكَ
بخدای که ترا بکشم از وجه عرفا فارغ البال باشم قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جزین نیست که قبول
میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربانی خود را خالص ساخته اند یعنی عدم قبول قربانی
تو بجهت آنست که ترک تقوی کرده پس مرا چه گناه باشد که در صدد قتل من شده و درین اشارتست بآنکه حاسد
باید که حرمان خود را از محسودیت بتقصیر خود داند و اجتهاد نماید او در تحصیل آنچیزی که بآن محسود
محظوظ شود نه در ازالت محسود چه آن بوجه ضرر اوست و عدم ترتب نفع بر آن و اشعار بآنکه طاعت
مقبول نیست مگر از مومن متقی بعد از آن هابیل قابیل را گفت لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی تو دراز کنی إِلَيَّ

يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي بسوی من دست خود را تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من نیستم دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ دست
خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ
که پروردگار عالمیان است و گویند که با آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود و باشوکت اما متحرج بود از قتل قابیل و خود را
تسلیم کرد بجهت آنکه درین عهد دفع قاتل منع و مباح نشده بود کما قال اهل التفسیر ان القتل علی سبیل الدفع لم یکن
مباحا فی ذلک الوقت و از ابن عباس نقل کرده اند که معنی آنست که اگر بسط ید کنی بمن بسبیل ظلم رسانی من بسط
ید نکنم بتو بجهت ظلم و ابتدا و قول ما انا بباسط یدی در جواب لئن بسطت بجهت سعی او بود از ین فعل
شنیع اصلا و ابدا و تحرز او از آنکه متصف بآن شود و اطلاق قتل برو کنند و لهذا تاکید نفی نمود بباء و بعد
از آن تعلیل امتناع از معارضه و مقاومت گفت که إِنِّي أُرِيدُ بدرستیکه من میخواهم أَنْ تَبُوءَ آنکه باز گردی
بِإِثْمِي بگناه من اضافت از برای ادنی ملابست یعنی بگناه کشتن تو مرا اگر متحمل آن شوی وَإِثْمِكَ و بپاداش گناه
خود که پیش از قتل من کرده که آن رد قربان بوده یا اراده از هابیل موافق حکم خدا بوده و گویند که معنی آنست که بار
گرسی اثم قتل من و اثم تو که آن قتل جمیع مردمانست بجهت اقتدا و اینا بتو چه این سنت سیئه از تو ناشی
خواهد شد و مرویست که من سن سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة و قول اول از ابن
عباس و ابن مسعود و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاک منقولست و گویند معنی تبوء باثمی تبوء بعقاب اثمیست
زیرا که جایز نیست که اراده معصیت خدا کند از غیر خود و لیکن جایز است که اراده عقاب غیر کند که بسبب
معصیت مستحق آن شده باشد و بعضی معنی آنست که اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع شود من میخواهم
آنکه از من ناشی نشود بلکه از تو صادر گردد یعنی غرض بالذات آن بود که قتل از و بوقوع نیاید نه آنکه مقصود
وی این بوده که البته قتل از قابیل بفعل آید و اگر این قتل از تو صدور یابد فَتَكُونَ پس باشی تو بعد از صدور این
امر قبیح از تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل
ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ پس آسان و فراخ گردانید مر قابیل را نفس او قَتْلَ أَخِيهِ کشتن برادر و لفظ طوع
ماخوذ است از طاع له المرتع اذا اتسع بدو جه وسعت و سهولت قصد قتل برادر خود کرد لیکن در قتل او تردد
کین گاه استقام نمیدانست همین که آدم عزیمت بیت المعمور فرمود که مکه معظمه است قابیل فرصت یافت و بسر
وقت آمد هابیل را در خواب دید سنگی برداشت بر سر هابیل فرو کوفت چنانکه مغزش پریشان شد فَقَتَلَهُ
پس بکشت او را بآن سنگ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیانکاران در دنیا بآنکه بقیه عمر مردود و مطرود
بود در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ مر او را خواهد بود چنانکه ثعلبی در تفسیر خود
آورده که چون او را بکشت ندانست باوی چه باید کرد چرا که مرده بود از بنی آدم پیدا نشده بود چهل روز بنشست

بهر طرف میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال او را میکشید تا بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند تا اگر جیفه
او را بیفکند بخورند قابیل تنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ
میکاوید زمین بمنقار هر دو پای خود حفره میکند لِيُرِيَهُ تا بنماید قابیل را که كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد
سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را ضمیر یواری و جمله ثانیه قایم مقام هر دو مفعول یری است و مراد بسوءة
اخیه جسد میت است که مستقبح است دیدن و مرویست که چون قابیل نمیدانست که با جثه برادر خود چه
کند حق تعالی دو غراب را الهام ساخت تا با یکدیگر مقاتله ساختند یکی دیگری را بکشت بعد از آن بمنقار و چنگال
خود حفره کرد و زاغ مرده بیاورد در آن حفره نهاد و خاک در آن پاشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون
آن حال را مشاهده کرد قَالَ گفت از روی جزع و تعجب يَا وَيْلَتَىٰ ای وای بر من الف بدل یاء متکلم است
و ویل و ویله بمعنی هلاکت است و غرض ازین کلمه طلب حضور هلاکت است از غایت تحسر یعنی ای هلاکت
من حاضر شو که اکنون وقت حضور تست و بعد از آن بر سبیل تعجب گفت أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم
از آنکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي بپوشم تن برادر خود را یعنی چه
نشدم بانچه این زاغ راه یافته و قوله فاواری عطفست بر ان اکون نه آنکه جواب استفهام باشد زیرا که
معنی این چنین نیست که لو عجزت لواریت القصه قابیل بهمین طریق که زاغ با مرده در خاک کرد تن برادر را دفن نمود فَأَصْبَحَ مِنَ
النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمانان بر قتل او چه بجهت آن مشقت بسیار باو رسید که آن تحیر او بود در امر وی
و برداشتن او را و برکردن خود مدة یکسال یا اکثر چنانکه در بعضی روایت کرده و احتیاج او بتعلیم زاغ
و اسوداد لون و تبری ابوین از وی چنانچه در آثار آمده که آدم علیه السلام چون خواست که احرام حج
گیرد بر هابیل خایف بود از آنکه قابیل او را بکشد خواست تا او را بکسی سپارد پس هر چند او را از اهل آسمان و
زمین عرض میکرد قبول نمیکردند و میگفتند که امانت امری عظیم است و کاری پر خطر ما را قوت آن نیست
پس قابیل را بخواند و هابیل را بامانت بوی سپرد و قیل ذلک قوله تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات تا قوله
و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا یعنی قابیل الامانة فخان فیها و چون آدم علیه السلام از زیارت مراجعت
فرمود فرزندان باستقبال وی آمدند مگر هابیل و آدم او را بسیار دوست میداشت چه جوانی بود بیست
سالگی رسیده با روی چون ماه و گیسوی سیاه داشت حق تعالی او را صورتی خوش و سیرتی دلکش ارزانی
داشته بود و هیچیک از اولاد او بجمال و کمال وی نبودند هنوز شیث متولد نشده بود در حضرت
که اجمل اولاد او شیث بود لمعه نور محمدی صلی الله علیه و آله از بشره او لامع و در جبین مبین او ساطع
بود القصه چون آدم هابیل را ندید محبت وجوی او اشتغال نمود و احوال او از قابیل پرسید او گفت نمیدانم

که کفایت فرمود آدم بالقطعه باز گشت و دانست که بجهت بغی تو سیاه شده است و از ین امتناع نمود پس روی از او گردانید
احوال هابیل را از هر کسی پرسید هیچکس نشان او نمیداد و میگفتند که روزی چند شد که ندانیم که کجا
رفته است و بچه کار مشغولست آدم علیه السلام هفت شبانروز در کوه و صحرا میگشت و در تحقیق حال
هابیل جهد تمام و جهدی لا کلام مینمود شب هشتم در واقعه دید که هابیل جایی ایستاده میگوید
یا ابتاه الغیاث ای پدر بزرگوار بفریاد من رس آدم از آن هول و بخروش در آمده بیهوش شد چون ملحق
آمد جبرئیل را دید بر سر بالین وی نشسته گفت ای برادر از حال هابیل هیچ خبر داری که حال او را در خواب
دیدم که چون مظلوم استغاثه میکرد و الغیاث میگفت و کسی بفریاد او نمیرسید و چون بیچارگان فریاد میطلبید
جبرئیل گفت یا آدم حضرت عزت میفرماید که عظم الله اجرک بزرگ باد مزد تو درین مصیبت بدانکه قابیل هابیل را
بکشت و او فریاد میکرد و الغیاث میگفت و کس بفریاد او نمیرسید اکنون همان فریاد است که از زمین ظاهر میشود
و فردای قیامت نیز فریاد کنان بعرصه گاه در آید آدم فریاد و زاری در گرفت و گریه آغاز کرد و گفت بر خاک آن
پسر پس جبرئیل او را بسر قبر هابیل برد آدم از دور و گرد هابیل را دید سر کوفته و تمام اعضای بخون آغشته و آلوده
روی مبارک بر روی او میمالید و میگفت وا حسرتاه وا غوثاه وا ابناه پس چندان بگریست که فرشتگان
آسمان بگریه در آمدند و گفتند بار خدایا دو سه روز که آدم از گریستن آسوده بود اکنون باز گریان شده ما را
طاقت گریستن وی نیست خطاب رسید که ای آدم صبر کن درین مصیبت که مزد صابران بسیارست و اجر
ایشان بیشمار و ما حکم کردیم که نصف عذاب دوزخ تمام قابیل را باشد پس آدم از قابیل بیزاری نمود
و او را از پیش خود براند و با وی سخن نکرد و گفت اذهب طریدا شریدا آدم بعد ازین واقعه مدت صد سال
نزیست و درین مدت نخندید تا فوت شد در خبر آمده که قابیل بعد از تبری پدر از وی کناره گرفته که کور خلقیا
ترسان باشد قابیل بعد از شنیدن این ندا مرکب را میدوانید میترسید که ناگاه او را بکشد پسر او دایم تیر در
کمان داشتی تا روزی پسری از آن او نابینا بود تیر و کمان از دست پدر بستد و بینداخت بر قابیل آمد او
بکشت برادرش آنجا بود گفت پدر را بکشتی طپانچه بروی آورد او را بکشت معو بر یعنا از صادق
علیه السلام روایت کرده که منشا قتل قابیل هابیل را خلاف نیست که مردمان میگویند که مخواست که
اقلیما را که توام او بود بخواهد و آدم او را بهابیل داد و با وی نداد چرا که خواهر برادر دادی روا نبودی در شرع
ما جایز بودی و لیکن حوا او را دختر آورد و او را عناق نام ... او را لکی کرد و زمین بغی کرد او بود حق تعالی
سباعی بر وی مسلط کرد اند تا او را بکشت و در عقب وی قابیل متولد شد و نیز او هابیل چون بالغ شد حق
تعالی برای وی حوریه فرستاد نام او جانه بصورت آدمی فرمود که او را بقابیل داد و آدم فرمان الهی را استفاده شده بود

بقابیل داد چون هابیل بالغ شد حق تعالی بآدم وحی فرستاد که اقلیما را که همزاد قابیل بود بهابیل ده آدم و لیودا را بقابیل عقد
بست چون قابیل او را بدید گفت ای پدر من و او در رحم با هم بوده ایم باین کرامت اولیتر آدم فرمود که این را بفرمان کردم
نه بهوای نفس خود قابیل گفت نه چنین که میگوئی بلکه بهوای نفس خود او را بهابیل دادی آدم فرمود که دروغ میگوئی
و من بامر خدای وی را بهابیل داده ام نه باتباع نفس خود و اگر خواهی که صدق این قول بر تو ظاهر گردد هر یک قربانی
کنید قربانی هر که قبول افتد الیق باشد باین زن و چون قربانی هابیل قبول نشد قصد قتل برادر کرد و او را بکشت
و مقتل وی در زمین بصره بود بموضعی که امروز مسجد جامع و نزد بعضی نزدیک عقبهٔ حری بوده و نزدیک
پشیمانی قابیل بر قتل برادر بود چه این عین توبه است و مستلزم مغفرت بلکه پشیمانی او بر حمل برادر بود
که چرا او را در همان روز بخاک نکرد تا این همه جفا نکشیدی و یا ندامت او بجهت آن بود که بمرد و در مردمان
کشت و مطرود و بیدر و بعضی قتل از ما ستد کسی که ترک خیر کند بجهت دفع صداع و یا آنکه تا آدم بود رسوا
برادر شد یا در تحمل ذنب قتل او از ابن عباس مرویست که چون قابیل هابیل را بکشت میوه های درختان که در یکم
بوده همه ترش گشت و درختان خار شد و آبها تلخ گشته و زمین پر گرد و غبار شد آدم چون این بدید گفت
تغیرت فی الارض حدثان البته در زمین حادثه رخ نمود و چون بزمین هند مراجعت نمود دید که قابیل
هابیل را کشته جزع بسیار کرد و ایامی را بسر برد گفت بزبان سریانی و چون نزدیک بوفات رسید شیث را وصیت
کرد که آن مرثیه را بفرزندان خود تعلیم کن تا میخوانده باشند تا آن متعاقب شد تا شیث آن را بفرزندان آموخت
و همچنین سلفا عن خلف و میخواندند و می آموختند تا بیعرب بن قحطان رسید و او بزبان سریانی و عربی شعر گفتی
آن مرثیه را بلغت عربی منتظم ساخت و چند بیت از آن نیست شعر تغیرت البلاد و من علیها ∴ و وجه الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی طعم و لون ∴ و قل بشاشة الوجه الصبیح ∴ و قابیل اذاق اخاه حیفه ∴ فواحزنا لقد فقد الملیح
و ما لی لا اجود بسکب دمع ∴ و هابیل تضمنه الضریح ∴ القصه آدم علیه السلام بمصیبت او صد ساله
دلتنگ بود و لب را بخنده نگشاد و گفت چون بعد از قتل هابیل سال پنجصد و سی رسیده بود شیث از وا
بظهور رسید و آن بلغت ایشان هبة الله و حق تعالی او را علم ساعات شب و روز الهام داد و او عبادات
خود را بر ساعات شب و روز قسمت کرده بود و بر وی بنجاه صحیفه نازل شد و حق تعالی او را وصی عهد آدم کرد و قابیل
را بر خود نگذاشت و وی با اهل و ولد جلای وطن نموده بعدن رفت ابلیس نزد وی آمد و گفت آتش که قربانی
هابیل قبول کرد بجهت آن بود که هابیل پرستش او نمود آتشکده برای خود و فرزندان خود بنا کن و بعبادت آن مشغول
شو معبود تو باشد و کار تو در دنیا و آخرت خوب گذرد وی آتشخانه بساخت و آن را از آتش که او آتش پرست
شد و اولاد او نیز اقتدا باو کرده آتش پرست گشتند و مرتکب انواع لهو و لعب شدند از نرد شطرنج و مزامیر

و غیر آن و شرب خمر و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند تا آنکه در طوفان نوح همه هلاک گشتند نسل شیث ماند
بعد از ذکر قتل قابیل هابیل را بیان تکلیف قصاص میفرماید در باب قتل تا از آن مترجر شوند و میگوید
مِنْ اَجْلِ ذٰلِکَ من از برای ابتدا غایت جر هر شی مبتداست بسبب آن و اجل در اصل لغت مصدر است
بمعنی جنایت کما یقال اجل شرا اذا جناه و مستعمل شده است در تعلیل جنایات و بعد از آن بر سبیل اتساع
در مطلق تعلیل استعمال کرده اند یقال من اجل کذا فعلت بفتح الهمزة و کسرها یعنی بسبب سواء کان سبب
فاعلیا او غائیا و گاهست که من بالام مبدل میشود و یقال لاجل ذلک اشارتست بقتل قابیل هابیل و مصدرست
بر معنی آنست که بسبب جنایت قتل کَتَبْنَا نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل من اجل ذلک متعلق است
باین یعنی ابتداء الکتب و انشاء من اجل ذلک یعنی از جهت این قتل است ابتداء نوشتن و فرض کردن ما بود عَلٰی
بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ بر بنی اسرائیل اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس که بکشد کسی را بِغَیْرِ نَفْسٍ بی قتل نفسی یعنی بی آنکه آن کس
کسی کشته باشد و بر و قصاص لازم شده اَوْ فَسَادٍ فِی الْاَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده در زمین یعنی
شرک یا قطع طریق یا زنا بشرط احصان و غیر آن از اسباب موجبهٔ قتل بوده است فَکَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیْعًا
پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت نما کرده و طریقه بد وضع کرده
و مردمان را بران دلیر ساخته یا از حیثیت آنکه قتل واحد و جمع یکیست در استیلاب غضب الهی و عذاب
عظیم وَ مَنْ اَحْیَاهَا و هر که سبب حیات نفسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل او یا رهانیدن از مهالک فَکَاَنَّمَا
اَحْیَا النَّاسَ جَمِیْعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب آن مثل ثواب
کسی باشد که همه مردمان را از هلاک نگاه داشته و مقصود از این معنی تعظیم قتل نفس است و احیاء در قلوب
بجهت ترهیب از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس صاحب مجمع آورده که مفسران را درین آیت چند قول
است یکی آنکه معنی آنست که همه مردمان خصمان قاتل نفس بغیر حق باشند در قتل چه همچنانکه مقتول
با قاتل خود خصومت کند همه مردمان با وی زد ست یکی داشته و متفق الکلمه شده طلب خون کشته از قبل
او از و چراعات طالب حق واجب و لازم است پس گوئیا که آن کس قاتل همه است و هر که استحیای مقتول کند
از حرق یا غرق یا هدم و یا از ضلالت پس گوئیا که احیاء همه مردمان کرده یعنی اجر او بر خدای همچو
اجر کسیست که احیای همه مردمان کرده چه او احسان بهمه نموده و در احیاء نفس برادر مومن ایشان
پس بمنزلهٔ کسی باشد که احیای هر یک از ایشان کرده و این قول از مجاهد و زجاج منقولست و مختار این
ابناء زلیت و مرویست از ابو عبدالله علیه السلام و بعد از آن حضرت فرمود و افضل من ذلک ان یخرجها من ضلال
الی هدی یعنی بهتر از یک نفس را برهاند آنست که او را از گمراهی براه راست هدایت نماید دوم آنکه معنی آنست

کرم که بکشد بغیر یا امامی عادل پس گوئیا که همه مردمان را بقتل رسانیده یعنی عذاب او همچو عذاب کسیست
زوال بجهت آن مستحق ثواب ابتداء ایشان شده واین قول ابن عباس است دوم هر که بغیر حق کسی را بقتل رساند
پس بدرستی ماثم هر قاتلی که هست و هر که غیر خود را بر قتل ترغیب کرده بر آن راه نموده سیما و بمنزله
کسیست که مشارک غیر باشد در قتل و هر که خود را باز دارد از قتل بجهت تعظیم تحریم آن و امتثال امر او
سبحانه پس همچنانست که احیاء مردمان کرده یعنی بجهت استیفاء و استسلام ایشان نموده از قتل و این
قول ابو حیان است و مختار طبری و موید اینست قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که من سن سنة
حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمه و من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل
بها الی یوم القیمة چهارم آنکه مراد اینست که من قتل الناس جمیعا عند المقتول ومن احیاها فکانما
احیا الناس جمیعا عند المنقذ واین قول ابن مسعود است وغیر او از صحابه پنجم آنکه معنی آنست
که قصاص واجب است بر قاتل همچنانکه قصاص واجب میگردد واگر همه مردمان را کشته باشد و هر که
عفو کند از دم شخصی که واجب القود باشد همچنانست که عفو همه مردمان نموده واین وجه از حسن
و ابن زید مرویست و احیا در آیت بر سبیل مجاز است همچنانکه از نمرود حکایت کرده که انا احیی و امیت
چه اول استبقاء یکی که بر قتل دیگری و تشبیه حقیقی اجابی بجراءت جهت آنکه منافی حس و عقل و عدل
است وصاحب کنز نیز آورده که در تشبیه اول علما را اختلافست یکی آنکه قاتل نفس بغیر حق بمنزله همه مردمان
است در آنکه ایشان خصوم او باشند در قتل کسی دوم آنکه در تعظیم وعید است سوم آنکه تشبیه
ان یقتل همه مردمان تند مقتول باشد چهارم آنکه وجوب قود بر وی مثل وجوب قود کسیست که همه
مردمان را بقتل آورده که هیچ در تشبیه ثانی چند قولست یکی آنکه حال آن محیی مستنقذ همچو حال
کسیست که احیاء همه کرده باشد دوم آنکه هر که نجات دهد کسی را از غرق و یا حرق و یا هدم او همچو اجر
کسیست که احیاء همه مردمان کرده سیوم هر که عفو کند از قتل کسی که واجب القصاص باشد چهارم هر که
زجر کند خود را از قتل نفس و از آن باز ایستد پس در اجر همچنانست که همه مردمان اگر واجب القود بوده
باشند عفو کرده و خود را از قتل همه باز داشته رسول خدای فرمود که هر که مومنی را شربتی آب دهد
در هر جائی که آب بسیار باشد چنان باشد که هفتاد بنده آزاد کرده که من احیاها فکانما
احیا الناس جمیعا ولقد جاءتهم و هر آینه آمد بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینات
بمعجزهای روشن با اینهمه قرآن واضحست در اعجاز ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی بسیاری از
ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگانند بود

یعنی متجاوز از حد اعتدال و مسرف در قتل باید که گذشته از همان حد او امر و نواهی مراد آنست که ما
تشدید عظیم و تخویف از عقوبت جسیم در قتل با حوال رسالت رسل کردیم بلیات واضحه بجهت تاکید امر و
تجدید عهد در اجتناب از این فعل قبیح ایشان اسراف کردند در قتل و هیچ باکی از آن نداشته آورده اند که
در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه و عکل بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و
بشرف اسلام معزز گشته ملازمت حضرت نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان
موافقتی نداشته بیمار شدند و چشم و روی ایشان زرد شده و صورت حال ایشان بعرض آنحضرت رسانیده
اذن داد که میان شتران شیردار روند که نزدیک جبل العیر بود تا چند روز در آن موضع بسر برند
شیر شتر و بول آنها میآشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صلحی اتفاق کرده یازده شتر خاصه آنحضرت
را رانده روی بقبیله خود نهادند ساربان که مولی رسول صلی الله علیه و آله بود با چند نفر از عقب
آن مردم رفت و بایشان رسیده مقاتله کردند و آخر بسیار را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار
در چشم و زبان او بر زدند تا شهید شد و حضرت از این حال وقوف یافته کوزبن جابر را با بیست سوار
مسلح از عقب ایشان فرستاد و ایشان همه را گرفته دست بسته بنزد آنحضرت آوردند حق تعالی آیت
فرستاد که انما جزاء الذین جز این نیست که جزای آنانکه یحاربون الله ورسوله حرب کنند با خدا و رسول او و مراد محاربه
است با اولیاء ایشان که مسلمانان اند و اسناد محاربه بخدا و رسول بجهت تعظیم بجهت تعظیم اهل اسلام است
و اصل حرب سلب است و منه حرب الرجل ماله ای سلبه فهو محروب و حریب یعنی کسانی که با مسلمانان
محاربه نمایند در صدد سلب حیوة و مال ایشان شوند و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا بجهت تباهی که قتل
و غارت و قطع طریق میتواند بود که نصب فساد بر مصدریت باشد چه سعی ایشان متضمن فسادست
که از قبیل یقعدون قعودا یعنی جزاء آنانکه فساد نمایند در زمین فساد کردنی ان یقتلوا آنست که بکشند
ایشان را او یصلبوا یا بر دار کشند او تقطع ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستهای و پایهای ایشان من خلاف
بر خلاف همه یعنی دست راست و پای چپ او ینفوا و یا برانند ایشان را من الارض انتهی
یعنی از شهرهای بشهرها تا آن حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت چون این آیت نازل شد
حضرت بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب
ساختند ذلک این جزاء که مذکور شده لهم برای ایشان خزی فی الدنیا خواری و رسوائیست در دنیا
ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذاب بزرگ که کلاه استلزم ایشان در کرم
آورده که نزد فقها هر که سلاح را برهنه کند بجهت ترسانیدن مردمان در دریا یا در صحرا در روز

یا دزد خواه ضعیف باشد خواه قوی از اهل ریبه باشد یا نه مرد و مونث آن محاربست و قاطع الطریق و مکابر و مال
ما یصح درین حکم داخل اند بدانکه اهل البیت علیهم السلام حد مذکور بجراحت صحنان که ظاهر آیت مصرح
است برآن زیرا که بجای ولعضا و برخلاف اصل است پس امام مخیر است میان اقسام اربعه مذکوره که آن
قتل است یا اخذ مال یا جرح یا اصابت یا نفی و نزد بعضی ترتیب و تفصیل است باین وجه که او را بکشند اگر کسی را
کشته باشد و مال را نبرده اگر ولی مقتول او را عفو کند بر ایجب حد بکشند و اگر بدون عفو باشد از برای
قصاص او را مقتول سازند و اگر اخذ مال کرده باشد و کسی را کشته مال از وی بستانند و قطع ایدی و ارجل
او کنند برخلاف و بعد از آن بکشند و صلب کنند و اگر همین اخذ مال کرده باشد قطع اطراف او کنند برخلاف
او نفی کنند و اگر جراحت کرده باشد و چیزی نبرده او را قصاص کنند و نفی نمایند و اگر سلاح را برهنه کرده باشد
و کسی را نرسانیده بلکه قتل و اخذ مال همین نفی کنند او را و از جمله غرایب است که راوندی گفته آیت دالست
بر این تفصیل و کاشکی معلوم شدی که آیت بکدام دلالت دال بر تفصیل است بلکه ... و صریح
است در تخییر بیان اقسام اربعه کاهی که قائل با ضمار شویم و این خلاف اصل است پس اگر دلیل دلالت کند
بر تقدیر اضمار آن دلالت مستفاد خواهد بود از ان دلیل از آیت کریمه نه منهی قایل شدن است تخییر
و اینجا چند فایده است یکی آنکه صلب بر قول اول در حین حیوة قاتل است مطلقا و بر ثانی نزد بعضی آنست
که او را بکشند و بعد از ان صلب و نزد بعضی دیگر زنده او را مصلوب سازند و اینچنان بگذارند
تا بمیرد و نزد جمعی دیگر او را صلب کنند و او را ایقا میرسانند تا بمیرد دویم آنکه خلاف باین وجه که دست
راست و پای او ببرند و بعد از آن پای چپ سیوم ابو حنیفه نفی تفسیر بحبس کرده و نزد شافعی و اصحاب
ما نفی استاز بلد خودش و بیر بلده که توجه کنند مردمان از اعلام کنند که او محاربست با او مبایعه
و معامله و مجالسه نکنند و معاشرت ننمایند و نزد بعضی دیگر اقتصار کنند بر نفی او از بلده خود
خود نیز اینها انتهی کلامه و در جمع از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نقل کرده که جزای محارب بر
قدر استحقاق اوست پس اگر کسی را کشته است جزای او آنست که او را بکشند و اگر کشته و اخذ
مال کرده جزای او قتل است یا صلب و اگر اخذ مال کرده و نکشته جزای او قطع ید و رجل است برخلاف
و اگر اخافه نموده است فقط جزای او نفی است نه غیر آن و ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و سدی
و ربیع برین اند پس یابین آو از برای اباحت نیست بلکه مرتبه الحکم است باختلاف جنایت و بنابر
صحت این قول بیان تفصیل و ترتیب آن بحدیث است چه آیت دلالت بر آن نمیکند و در آیت دلالتست
بر بطلان قول آنکسی که قائلست بآنکه اقامت حدود تکفیر معاصی است بدانکه درسبب نزول این آیت قول

دیگر واقع شده یکی قول در شان جمع است میان ایشان و رسول خدا عهد بود و ایشان نقض آن عهد کردند
و در زمین فساد نمودند و این منقولست از ابن عباس و ضحاک و مرویست دوم آنکه در حق اهل شرك
نازل شده و این ماثور است از حسن و عکرمه سیوم آنکه قدر اکثر فقها در باره قطاع الطریق
فرو مانده و این قول اولی که در صدر آیت مذکور شده قول قتاده و سعید بن جبیر و سدی است نیز بدانکه
حکم این آیت باقیست و منسوخ نشده است مگر چشم کور کردن و بر کندن که منسوخ گشته چه در
روایت آمده که چون حضرت بقطع ایدی و ارجل و کشیدن میل در چشم ایشان امر فرمود بعد از آن هیچ
خطبه نخواندی مگر که گفتی لا تمثلوا و لو بالکلب العقور و بعد از بیان احد محاربین در بیان تایب
آن میفرماید که الا الذین تابوا مگر آنکه توبه کنند از آنچه حق الله است من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه
قادر شوند علیهم بر ایشان چه بعد از ثبوت محاربه او و وقوع او در ید امام توبه او مانع حد نیست فاعلموا
پس بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناه است بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان بدانکه نزد
ما و نزد شافعی این استثنا است از حقوق الله یا از حقوق آدمی از قتل و جرح و مال نمیشود مگر بقصاص
و اداء مال موجود باشد بعینه تا تلف شده فخر برد و عین باقیست یا قیمت آن با تلف و نزد بعضی
استثنا است از همه حقوق مگر کاهی که مال یافت نشود که آن زمان اخذ باید کرد و تقیید توبه بقبل از
قدرت باشد دلالت میکند بر آنکه توبه اگر بعد از قدرت باشد حد ساقط نمیشود و اگر چه سقط عقاب آخرت
و بیت شعبی روایت کرد که حارثه بن بدر در عهد امیر المومنین محاربه بیرون آمد و بقتل و قطع طریق
اقدام نمود بعد از آن توبه کرده نزد بعضی از اقربای امیر المومنین رفت تا که او را پناه دهد و کسی هیچکس
قبول نمیکرد پس نزد قیس بن سعید همدانی آمد وی قبول نموده او را بجانب برد چون روز دیگر
رسید نزد امیر المومنین آمد و گفت یا امیر المومنین جزای آنکس که با رسول خدای محاربه کند چیست گفت
آنچه حق تعالی در قرآن فرموده پس این آیت برخواند سعید گفت اگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند چه حال
داشته باشد فرمود توبه وی قبول است گفت یا امیر المومنین قیس پناه بمن آورده و توبه کرده پیش از آنکه
او را بگیرند او را امان هست فرمود آری گفت بفرمای تا امان وی بنویسند پس خطبه امان نوشته
ع ارزانی داد بعد از ذکر قتل محاربین و بیان عقوبات ایشان امر بتقوی میفرماید بقوله یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بسوی او وسیله را یعنی
توسل بدو توان کرد در طلب قرب حضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقریب بحضرت
الوهیت امتثال اوامر و نواهی است یعنی فعل طاعات و ترک معاصی و توسل ماخوذ است از وسل ماخوذ است

از وسل الیکنا اذا تقرب الیه وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ وجهاد کردن در راه با عدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستکار شوید از بنا عمالا امام محمد باقر علیه السلام مرویست کرده تفسیر این آیت فرمود که
توسل کنید بخدا بطلب رضا بانکه بقضای او راضی باشید و بر بلاها او صبر کنید و در حدیث آمده الوسیلة
منزلة الجنة اصبع بنیان و آیت کرده از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فی الجنة لؤلؤتان فی بطنان العرش
احدیهما بیضا والاخری صفرا فی کل واحد منهما سبعون الف غرفة ابوابها و اکوابها من عرق واحد فالبیضاء
الوسیله لمحمد و اهل بیته علیه السلام والصفراء لابراهیم و اهل بیته در بهشت دو لؤلؤ هستان از قران بشت
بطنان یکی سفید و دیگری زرد بر هر یکی هفتاد هزار غرفه درها و کوزه های آن از یک عرق است آنکه سفید
است وسیله محمد و آل محمد است و آنکه زرد است وسیله ابراهیم است و اهل بیت او رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که اتباه درجتی فی الجنة لاینالها الا عبد واحد ارجو ان یکون انا در بهشت وسیله درجه ایست
و جز از ایک بنده دران داخل نشود و امیدوارم که آن بنده من باشم انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که وسیله حجابیست میان بنده و خدا یعنی رحمت و ثواب آن و ان علی بن ابی طالب است چون بنده
با و توسل کند حق تعالی او را بآن درجه رساند زهری گوید که بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک شدم با خود
گفتم که مرا بخدای وسیلتی باید و هیچکس را در عهد خود از علی بن الحسین علیهما السلام بهتر نیافتم نزد او رفتم
و گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که می بینی که من بر بخشای که دعای متضمن مغفرت من باشد و موجب
خلاص من از غم و اندوه جز تو خدای از تو که ایم تری نمی بینم فرمود که من دعا کنم و تو آمین بگو یا تو دعا کن و من
آمین گویم گفتم تو دعا کن و من با آن تو آمین گویم آنحضرت دست برداشت و گفت بارخدایا اینرشها ای در من
اویخته و بمن پدر ان من وسیله جسته بحق آن خلاص او خلاص کرده و ان من بجناب عزت تو داشته اند که
حاجت او روا کنی و او را اشفای کرامی فرمائی در دو روز فراخ کن مرتبه او و اورا علم رفیع کردان زهری گوید که
بخدای سوگند که همه حاجتها با مرادات که بعد از ین هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نگشتم و هیچ حزنی بمن نرسید
و از ان وقت تا اکنون در راحت بوده ام و امیدوارم که خدای بیمن دعا آنحضرت مرا مزید باشند
ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که چون حق تعالی ادم را بیافرید و روح در دمید وی در
دست خود نگاه کرد پنج اشباح و تماثیل دید از نور بصورت بشر که بعضی راکع اند و بعضی ساجد آدم
گفت یا رخدایا قبل از من بشری آفریده گفت یا آدم گفت بارخدایا این پنج صورة کیستند فرمود اینان از نسل تو بظهور خواهند
آمد اگر اینها نبودندی ترا نمی آفریدم و آسمان و زمین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را ایجاد نمیکردم و انا المحمود
منا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و الحسین ای آدم بعزت و جلال

که من هیچ بنده نباشد که به پیش من بیاید و بمقدار خردلی بعض اینها داشته باشد مگر وی را دوزخ برم که هیچ باکی
ندارم ای آدم اینها ای کزیدگان و صفوت من از ایشان میان خلق من باینان نجات دهم باینان هلاک گردانم چون ترا بمن حاجتی
باشد بوسیله اینها بمن توسل نمای و اینها را شفیع خود ساز بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما
سفینه نجاتیم هر که در ما نشیند یعنی با تمسک و توسل شود نجات یابد هر که از ما اعراض کند و تمسک بما
نجوید هلاک گردد و هر کرا حاجتی باشد باید که ما را وسیله سازد ابو سعید خدری از رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که گفت از برای من وسیله خواهید از حق تعالی گفتیم یا رسول الله وسیله چه
باشد فرمود درجه منست در بهشت و او را هزار پایه است از پایه تا پایه مسافت تاختن اسب یک ماهه
یک پایه است از پایه او از جواهر است و دیگری از زبرجد یکی از یاقوت و دیگر از زر و یکی دیگر
از سیم روز قیامت او را حاضر سازند در میان درجات پیغمبران نهند و آن درجه در میان درجات ایشان
چون ماه درخشان باشد در میان ستارگان هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد مگر گوید خوشا آنکسی که آن
درجه وی باشد از قبل حق تعالی ندائی در رسد که آن درجه محمد است پس من بعرصه قیامت در آیم حله از
نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی بن ابی طالب در پیش من ایستاده و لوای حمد با وی گرفته
در وی نوشته باشد که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون و چون به پیغمبران بگذاریم گویند که این هر دو
فرشته مقرب اند و چون بملائکه رسیم گویند که این هر دو پیغمبر مرسل اند تا بیایم و در مرتبه خود نشینم
و علی بن ابی طالب بیک درجه پایین تر نشیند و هیچ پیغمبری و رسولی و صدیقی و شهیدی نباشد مگر گوید
طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما علی الله منادی رسد از قبل حضرت عزت چنانکه همه کس بشنوند که هذا حبیبی
محمد و هذا ولیی علی طوبی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما بعد از ان ای علی هیچکس نباشد از دوستان تو
الا که چون این ندای بشنود روی سفید شود و دل خرم و شادان گردد و هیچکس نبود از آنانکه
با تو دشمنی دارد مگر که شنیدن این ندا یکبار روی ایشان سیاه گردد و دل شان مضطرب و پریشان
سیاه کرده و ما درین با شیم که دو فرشته بیایند یکی رضوان خازن جنان و دیگر مالک خازن دوزخ رضوان
گوید السلام علیک یا احمد من میگویم علیک السلام من انت من انت بعجز الحسن گوید من رضوان خازن
بهشت حق تعالی کلیدهای بهشت را بتو فرستاده تا هر کرا خواهی در آن کلیدها بستانم و بخدای شکر
گویم و بعلی دهم علی کلیدها را در دست گرفته بر کناره دوزخ بایستد دوزخ زفیر کند و سر زند علی
زمام دوزخ در دست گیرد دوزخ گوید یا علی ان نورک اطفی لهبی بگذار که نور تو درخشندگی
من فرونشاند او را گوید ای دوزخ بیارام و بعد از آن میان اهل دوزخ و بهشت مقاسمت کند و گوید با نار هذا

وهنالك انه من اولیائی وانه من اعدائی تجلی کرد و دوزخ خلیع کرا بنده باشد که مطیع خداوند شده بود
احسن لو ان جنك مدلی * جنتهم كان الفوز عندی جحیما * وکیف یخاف النار من كان موقنا * بان امیر المؤمنین قسیما
در لطایف قشیری آورده که وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تحامل تعالی
از طلب حظوظ و در کشف الاسرار ذکر کرده که وسیله عابدان تفضیل است و از آن عالمان بدلایل و از آن
عارفان تبرك و سایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند
عابد نکو درین آیت کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم نظر درین آیت دارد که او لم ینظروا فی ملکوت
السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم و در بحر الحقائق آورده که درین آیت فلاح را بچهار
چیز بازبسته که بدون النار شکار حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت
و بند و دوم از حجاب ظلمات شاغله هوی میدهد دوم تقوی که منع اعمال شرعیه و منشا اخلاق رضیه
است و سالك بدان ظلمت نجات می یابد سیوم ابتغای وسیله که فنای ناسوتیت و بقای لاهوتیت عارف سبب
آن تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیه است و اثبات هویت و موجد
درین مرتبه از تیرگی انانیت باز رسته بنور وحدت رسد و بعد از ذکر اهل تقوی بیان حال کفار میکند قوله
ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشانرا
ما فی الارض جمیعا هر آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه ومثله معه و مانند آن همه
با آنهم یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد لیفتدوا به تا فدای خود سازند
خرید باز آن من عذاب یوم القیامة از عذاب رستخیز روز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان در مقام عفو
لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست در آن روز عذاب دردناک و در انوار گفته که
لیفتدوا متعلق بمحذوف است که لو مستدعی آنست زیرا که تقدیر اینست که لو ثبت لهم ما فی الارض و توحید
ضمیر و حال آنکه آنچه مذکور شده دو چیز است که آن ما فی الارض است ومثله معه بجهت اجرای آنست
در مجرای اسم اشارت مانند در که عوان بین ذلك و یا بجهت ورود و مثله بمعنی مع است و جواب
لو ما تقبل منهم است و لو با آنچه در حیز آنست خبر ان جمله تمثیل است برای لزوم عذاب مر ایشانرا و نجات
خلاصی ایشان از آن و قوله لهم عذاب الیم تصریح با آنچه مقصود از آن همچنین است قوله یریدون
خواهند یعنی طمع دارند و یا قصد کنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخارجین
منها و حال آنکه نیستند ایشان بیرون آینده کان از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذاب
دایم که هرگز زوال و انقطاع نیابد و ذکر و ما هم بخارجین بجای و ما یخرجون بجهت مبالغت و افاده دوام تأبیدا

و استمرار در حیثیت آمده که یریدون ان یخرجوا یعنی است که حق تعالی دری از بهشت در دوزخ کشاید ایشان
چون آنرا بینند قصد آن کنند و بشتاب نزدیک بر یکدیگر افتند تا از آن بیرون روند و چون بنزدیک
آن در رسند آن در را بروی ایشان در بندند و ایشان هم بازگردند اگر گویند که چگونه کفار را اراده
خروج باآنکه دانسته باشند که ایشان در دوزخ مخلد خواهند بود گویم علم بعدم خروج صارف نیست
از اراده خروج چه علم بعدم وقوع شئ صارف نیست از اراده آن و بدانکه چون حق تعالی در آیت متقدم
بیان حکم نموده کسی که از روی جهد اخذ اموال کند در عقب آن بیان حکم میکند در کسی که بر وجه سر اخذ آن
نماید و میفرماید که والسارق والسارقة مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید د
ستهای راست ایشانرا چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد ما و شافعی و ده درم نزد حنفی و سه
درم نزد مالك بدانکه السارق والسارقة مبتدا آمده و جمله اند نزد سیبویه زیرا که تقدیر اینست که فیما یتلی
علیکم حکم السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و یك جمله است نزد مبرد و فا از برای سبب است که در خبر
داخل شده بجهت آنکه مبتدا متضمن معنی شرط است زیرا که معنی این است که والذی سرق والتی سرقت
و سرقه بمعنی اخذ مال الغیر است در خفیه و وجوب قطع در صورتیست که آنرا از حرز برده باشد نقد ربع دینار یا ساوی
آن بوده باشد بقوله علیه السلام القطع فی ربع دینار فصاعدا و مراد بایدیهما ایمان است و قطع آن از رسغ است
چه در روایت صحیحه آمده است که سارقی را نزد رسالت صلی الله علیه و آله آوردند فرمود که دست را
او را از رسغ قطع کنند و قوله جزاء منصوبست بعلیت یعنی قطع ید ایشان کنید بجهت پاداش دادن بما
کسبا بآنچه کرده و آن ترك حرمت الله است در مال المؤمن نکالا من الله نیز منصوب بعلیت است یعنی
جزا دادن بجهت عقوبتی است صادر شده از خدای تا شنیع شده بازایستد از رجوع بمثل آن عمل و میتواند
بود که هر دو منصوب باشند بر مصدریت و تقدیر اینست که جزوا جزاء و نکلوا نکالا والله عزیز
و خدای غالبست در حکم خود حکیم دانا بحکمت آنچه بآن حکم میکند آورده اند که مردی عجمی
بجمع میرفت در یکجا نشسته بود قرآن میخواند چون باین آیت رسید بخواند که جزاء بما کسبا
نکالا من الله والله غفور رحیم حال آوردا گفت خطا میخوانی گفت مگر قرآن خوانده گفت نه گفت پس
از کجا میدانی که غلط میخوانم گفت زیرا که اینجا غفور رحیم مناسب نمی آید مرد چون در قرآن نگاه کرد
عزیز حکیم نوشته بود اعرابی گفت تعالی الله بالغ بحکمة فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد
ظلمه از پس ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و بصلاح آرد کار خود را بآنکه ترضیه خصم
کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی رجوع نکند فان الله یتوب پس بدرستی که خدای یتوب علیه رجوع

کدام عذاب بمغفرت و قبول کند توبه او را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناه او را
رحیم مهربانست بوی که در محشر او را سؤال نکند و عذاب نفرماید در کتن آورده که شبهه نیست که آیه کریمه
شامل است بر احکامی که جمله آن معقول است بر بیان نبوی صلی الله علیه و آله لقوله لتبین للناس ما نزل الیهم
و نزد ما ایمه معصومین علیهم السلام نیز مبین احکام الهی اند بجهت آنکه حفظ شرع مبین انه بعد از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله کرده حکم اول آنست که السارق و السارقة خواه آنکه معرف بلام جنس
باشد بجهت افادهٔ عموم یا لام عهد یعنی مجمل است و متضمن عموم هر سارق لیکن بیان نبوی و ابای
اخراج آن نموده کاملی که سارق مال والد خود شود و مولی که مال العبد خود را و غلام که مال غنیمت را در
خفیه اخذ نماید و شریک که مال الشرکه بردارد بظن آنکه حق اوست و همچنین است هر هودی و هر دزدی شبهه
محتمله دویم قوله فاقطعوا ایدیهما مستولد بود که مراد بقطع شق باشد بدون امانت نحو بریت القلم
ان قطعت السکین یدی و یا مراد قطع است با ابانت پس آیت محتمل این هر دو قسمت لیکن بیان شرع
حکم فرموده است باراده ثانی از اول و سیوم اجماع واقع شده است بر آنکه قطع خیانت نیست مکر
ید واحد و این محتمل ارادهٔ یمین و شمال است بجهت صدق ید بر هریک از ان لیکن بیان نبوی یمین
را مخصوص کردانید و لذلک ایدیهما گفته در موضع یدیهما که مقصود است بجهت عدم اشتباه نحو
قوله تعالی فقد صغت قلوبکما چهارم در لغت و عرف ید را اطلاق میکند بر جارحه مخصوص از
کتف تا بر رؤس اصابع و در شرع از مرفق است تا برؤس اصابع چنانکه در آیت وضو آمده تا بر رؤس
است چنانکه در تیمم بر زند تا بر اصابع فقط چنانکه در آیت فویل للذین یکتبون الکتب بایدیهم حق تعالی
درین آیه تعیین فرموده است که مراد از ان کدام است از احد احتمالات مذکوره اولی از دیگری نیست
پس لفظ آن مجمل باشد و نزد بعضی غیر مجمل است که ید حقیقه در معنی اول موضوعست و در معنی ثانی
مجاز و لهذا صحیح آنست که کویند ما دون المنکب بعض الید و لهذا الخوارج بر آنند که تا منکب قطع باید
است با جماع حقیقه بجهت قول الخوارج باطلست بجهت کفر و انکار ایشان بانچه معلوم الضرورة
است در دین پس معلوم نباشد که مراد از ان کدام است بلکه محتمل هر یک از اقسام مذکوره باشد و
از ان کدام است بلکه محتمل هر یک از اقسام مذکوره باشد و بعضی از ان اولی ببعضی دیکر نیست
پس مجمل باشد و هو المطلوب چون این بر صفحه خاطر نقش شد پس بدانکه مشهور نزد فقها قطع از مفصل
کف است از ساعد و نزد اصحاب ما قطع اصابع اربع است از ید یمین و ترک ابهام و راحت پس
اکر باز عود کند با شرایط مذکوره رجل یسری او را قطع کند و عقب را بگذارند اکر نوبت سیوم عود نماید او را

در زندان محبوس کنند مخلدا تا بمیرد پس اکر بجهت دزدی کند او را بکشند اعتماد کرده اند باین تفصیل بر روایات منقول
متواتره از ایمه هدی علیهم السلام و بر آنکه اسم ید بر اصابع صادق است چنانکه کفتیم و بر اصالة عدم
بهم را اکثر از این مکر بدلیل ثابت نشده است و بدانکه درین مقام چند فایده است اول نصاب
که بان قطع ید واجب میشود اخذ ربع دینار است از زر خالص مسکوک یا آنچه بقیمت آن باشد و این
قول مالک و شافعی است و خلق کثیر ربیعه نیز حکم بدین کرده اند و نزد ابو حنیفه ده درهم است و حسن
بصری کفته که یک درهم و نزد طبری حد معین ندارد بلکه هرچه باشد از قلیل و کثیر موجب قطع
است دویم شرط است که آن نصاب را در حفیره و انشر باشد نه در سبیل نهر و غلبه و دیکر باید که خود
مرتکب اخراج آن شده نه که غیری بیرون آورده باشد یا با غیر شریک شده باشد در اخراج
مکر کاهی که حصه هر یک بحد نصاب باشد سیوم شرط است که اخراج آن از حرز باشد و حرز نزد اصحاب
ما آنجا است که غیر مالک بان داخل نشود و جبائی کفته که مراد از حرز بیست یادار که در وی بسته
باشد و آنرا کسی باشد که مراعات آن کند و اولی رجوع بان بعرفست چه هر چیزی را در عرف حرزیست بان
که مختص است بان چهارم این حد ثابت میشود باقرار کردن سارق دوبار پس اکر یکبار اعتراف کند ثابت
نمیشود نه قطع و همچنین است اکر یک کس کواهی دهد سوکند خورد مراد بظلم قوله من بعد ظلمه سرقت
و اصلاح توبه و اما در خلاف نزد ابو حنیفه ساقط نمیشود و این احد قولین شافعیست و اصحاب ما قایل
اند بسقوط آن بتوبه قبل از ثبوت آن نزد حاکم اما بعد از ثبوت اکر به بینه ثابت شده باشد ساقط نمیکردد
و اکر باقرار باشد نزد حاکم اما بعد از ثبوت بعضی حد واجبست چنانکه به بینه و نزد بعضی دیکر
امام مخیر است بجهت فعل امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که سارقی مقر شد بسرقه و بعد از ان توبه کرده حضرت
فرموده که از قران آن چیزی حفظ کرده کفت آری سورة البقره فرمود وهبت یدک لسورة البقره کفت
ترا بسورة البقره بخشیدم اشعث کفت اتعطل حدا من حدود الله تعالی آیا معطل کردانیدی حدی از حدود
خدا را فرمود که مایدریک انا اقامت البینه فلیس للامام ان یعفو لان الله تعالی والحافظون لحدود الله
و اذا اقر الرجل علی نفسه بسرقه فذلک الی الامام ان شاء عفا و ان شاء عاقب یعنی نمیدانی که چون بینه
قایم شد بر امام جایز نیست که عفو کند و حق تعالی فرموده که حدود خدا را محافظت کنید و هرگاه که اقرار کند
بنفس خود بدزدی پس امام مخیر است اکر خواهد که عفو کند و اکر خواهد عقوبت فرماید و بدانکه حق مالک
بتوبه ساقط نمیشود مکر بتصریح او با برائت و همچنین ساقط نمیشود مال بقطع بلکه رد عین آن بر او واجبست
با بقای او و اکر نه قیمت آن ابو حنیفه کفته که قطع و غرامت هر دو بر او واجب نمیشود بلکه اکر قطع ید او کنند غرامت

از وساقطاست واکر عزامت کشد قطع از وساقطاست این در قاضعیفاست و بانبوت توبه حقیقه شهادت
او مقبولست لقوله فان الله غفور رحیم واین دلیلست بر آنکه قبول توبه واجب بودی غفور رحیم
نکفتی الم تعلم ایا ندانستی خطاب با حضرتست واستفهام برای تقریر یعنی البته دانسته ویا مراد
هر یکی از نسخ و بیه یعنی دانسته ایا ان الله آنکه خدای له ملک السموات والارض مرور است
بادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه سارق بقطع ید و
یغفر لمن یشاء ومی آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه تقدیم تعذیب بر مغفرت بنابر
ترتیب ما سبق است ویا آنکه استحقاق تعذیب مقدمست ویا آنکه مراد بان قطع است ورد ردنیاست
که مقدمست بر آخرت والله علی کل شیء وخدا بر همه چیزها از مغفرت وتعذیب قدیر تواناست وچون
ما در تقدم ذکر یهود ونصاری کرد ودر عقب آن بجهت تسلیه رسول صلی الله علیه وآله واحاتشان
کیداشان فرمود که یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریف استکه آنحضرت را بلقب بزرکوار
یاد کرد چه انبیاء دیکر را بنام مخاطب میساخت یا آدم انبئهم ویا نوح اهبط ویا ابراهیم اعرض ویا
موسی انی اصطفیتك ویا عیسی ابن مریم است وچون نوبت بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله وعلی جمیع الانبیاء رسید او را بصفات کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول
لا یحزنك الذین باید که اندوهناك نسازد ترا کردار آنکسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر
می شتابند وخود را می اندازند در کفر یعنی در اظهار کفر هر کاه فرصتی می یابند من الذین قالوا از آنان
که کفته که آمنا ایمان آورده ایم وآن کفتن ایشان بافواههم بدهانهای ایشانست ولم تؤمن قلوبهم
وایمان نیاورده است دلهای ایشان بامتعلق است بقالوا وواو عطف وحالیه است مراد بایشان منافقان
اند واکر دل ایشان آن بود که با کفار دوستی میکردند درین دلیلست بر آنکه تا تصدیق نیست ایمان
متحقق نمیشود که اکر مجرد قول بودی همه منافقان مؤمن بودندی وحال آنکه حق تعالی سلب ایمان از
ایشان کرده ومن الذین هادوا عطفست بر من الذین قالوا یعنی از آنکسانی که دین یهود دارند نیز سبقت
میکنند در کفر وتوغل مینمایند در آن وافراط میکنند در انکار وجحود یا اهل ایمان قوله سماعون للکذب
خبر مبتدا محذوفست ای هم سماعون ضمیر راجع بفریقین است ویا الذین هادوا یعنی همه ایشان شنوندکانند کلام
ترا که بر آن دروغ کویند برتو چیزی که نکفته باشی بتو نسبت دهند ومیتواند بود که سماعون مبتدا باشد ومن الذین
آن ای ومن الیهود قوم سماعون چه جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت از مجلس وی بیرون رفته
ازروی کذب میکفتند که از محمد چنین شنیدیم وایشان یهود مدینه بودند بر تقدیر تقدیم لام الکذب بعلی

١٣٥

علتاست ومفعول فعل محذوفست ای سماعون کلامك لیکذبوا علیك فیه ومیتواند بود که لام مزیده باشد برای تأکید
یا آنکه جار متضمن معنی قبولست ای قابلون لما یفتریه الاحبار یعنی قبول کننده اند آن چیزها که احبار ایشان
تحریف وتغییر کرده اند از آیت رجم ونعت سید عالم صلی الله علیه وآله سماعون لقوم آخرین شنوندکانند
برای کروه دیکر که لم یأتوك نیامده است بمجلس تو بجهت تکبر وعناد ویا از افراط بغض مراد یهود مدینه
جاسوسی میکردند احبار خیبر فرستادند ومیتواند بود که لام متعلق بکذب باشد زیرا که سماعون ثانی مکرر است
برای تأکید ای سماعون لیکذبوا القوم آخرین یعنی شنوندکان کلام تواند تا بدروغ کوینده
برای کروه دیکر بر خلاف آنچه از تو شنیده باشند بایشان رسانند از امام محمد باقر علیه السلام منقولست
صحابه وتابعین منقولست که زنی ومردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده بودند وهر دو محصن بودند وحد ایشان بحکم
توریت رجم بود ملاحظه بزرکی ایشان کرده کروه نخواستند که آن حد بایشان اجرا کنند با یکدیکر کفتند
که در کتاب این مرد که در یثرب نزول کرده رجم نیست وا بجهت جدالی وقتالی که با او داریم نمیتوانیم که بعضی
از قوم را نزد خود رابا و فرستیم وحکم زنا از وی بپرسیم مصلحت آنست که کسی را به بنی قریظه ونضیر که حلیف او
ند فرستیم تا ایشان حد زانی محصن از وی پرسند اکر بر جلد ونهایه قول او را قبول کنیم واکر رجم حکم کند سخن
او را مشنوید پس جمعی از ایشان با آن زانی وزانیه بمدینه آمدند وصورت حال با یهود مدینه در میان
آوردند واشراف یهود چون کعب بن اشرف وکنانة بن ابی حقیق ومالك بن صیف وکعب بن اسید وسعد
بن عمرو وغیرهم بمجلس حضرت آمدند از حد زانی محصن سوال کردند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید
کفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بآیت رجم نازل شد وحضرت فرمود که رجم باید کرد ایشان ابا کردند
وکفتند خدای در توریت فرموده که از ایشان از اجرای تازیانه طلا بقیر اندوده بزنند تا پشت ایشان سیاه کرده
وروی ایشان سیاه کرده وبازکونه بر دراز کوش نشانند کرد شهر بکردانند وجبرئیل آنحضرت را
خبر داد که دروغ میکویند وکفت ایشانرا بکو که ابن صوریا را حکم سازند که اعلم ترین ایشانست باحکام
توریت وصفات او را با آنحضرت اعلام نمود وحضرت بایشان کفت که در میان مردم شما در فدك جوانی
هست ساده روی سفید پوست یك چشم که او را ابن صوریا کویند کفتند آری دانا ترین اهل زمین است
بتوریت تو او را آنجا دیده فرمود که او را ندیده ام اما جبرئیل مرا خبر داده وکفته که او را میان ما وشما در
توریت حکم باشد کفتند ما بحکم او راضی ایم وآنچه او کوید بآن عمل میکنیم حضرت بحضور او ولم فرمود پس
فرستادند واو را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا تو ابن صوریائی کفت آری فرمود که در میان جهودان
تو علم توریت کفت آری در میان ایشان هیچکس چون من عالم نیست فرمود در میان ما وایشان حکم باش که دانا ترین

یهودان ابن صوریا قبول کردند و حضرت او را سوگند داد بدان خدای که توریت بر موسی نازل کردانید و دریا را از برای شما
بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و فرعونیان را غرق ساخت و من و سلوی بر شما فرستاد و ابر سایبان
شما گردانید و حکم حلال و حرام در توریت بیان کرد که در کتاب شما حکم زانی محصن رجم هست یا نه ابن
صوریا گفت که اگر نه ترس آن داشتمی که آتش از آسمان نازل شود و مرا بسوزد و اگر دروغ گویم و تغییر توریت
دهم والا اعتراف نمیکردم لیکن تو بگوی که خدا چه حکم کرده حضرت فرمود که خدای من چنان حکم کرده که چون
چهار گواه عادل بر زنای محصن و محصنه کالمیل فی المکحله گواهی دهند رجم بر ایشان واجب باشد ابن صوریا گفت
که بخدای موسی که در توریت نیز همین حکم فرموده پس ابن صوریا گفت که چون علمای شما تغییر حکم
خدای میکنند گفت آنکه اگر زانی وضیع القدر ثابت شدی ایشان را رجم میکردیم و اگر زانی شریف القدر بودی
ما بجهت ملاحظه حرمت جانب اشراف رجم نمیکردیم و اجرا نمینمودیم بجهت آن زنا در میان اشراف بسیار شد
و جمعی که وضیع القدر بودند نیز از حد تعرض نموده میگفتند که فلان و فلان را حد نمیدهید و میخواهید که ما را
آن در ما کنید و بدین طریق احوال ما میگذشت حکم الهی معطل بود تا وقتی که پسر عم ملک زنا کرده حکم
بجا نیاوردیم و بعد از آن هر کس را میخواستیم که حد زنا بر وی جاری کردانیم امتناع نموده گفتی تا پسر
عم ملک را حد نزنید ما انقیاد ننمائیم پادشاه در این امر فرو ماند و مجلسی ساخت و گفت که بهتر این کار آنست که حد دیگر
وضع باید کرد تا وضیع و شریف یکسان باشند ما قبول نمودیم تا ریسمان بیاوردند و آن را محکم بافتند و مقرر
کردیم که هر که زنا کند از وضیع و شریف او را چهل تازیانه بدین ریسمان بزنند و روی سیاه کرده باژگونه بر دراز
گوش سوار کنند و روی سیاه کنند پس این عقوبت بجای رجم در میان ما قرار گرفت و بعد از آن گفت بار
خدایا گواه باش که من اول کسی ام که احیای این حکم نمودم پس آن حکم تو کردم و آنچه یهودان از میان آن کرده اند احیاء
آن نموده حضرت (فرمود) دانسته که آنچه پنهان میکردید خدای افشای آن کرد پس فرمود تا هر دو را رجم کردند
نزدیک در مسجد پس یهودان زبان ملامت بر ابن صوریا دراز کرده گفتند یا ابن صوریا که چرا گفتی گفت
بجهت آن سوگند که مرا داد نتوانستم که آن را اخفا کنم چرا از عقوبت الهی ترسیدم و در این حال آیت نازل
شد که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر رسول صلی
الله علیه و آله این را بایشان خواند ابن صوریا برخاست و دست بر رکبه آنحضرت نهاد و گفت یا محمد
که معبود تست که منطوق بود و یعفوا عن کثیر منطوق نظر کیا آن را از من یهودان در گذر حضرت
از ایشان اعراض کرد پس ابن صوریا رخصت باشد که مسئله چند سؤال کنم فرمود که هر چه میخواهی سؤال کن
گفت مرا از خواب خود خبر ده گفت تنام عینای و لا تنام قلبی گفت راست گفتی گفت خبر ده مرا که سبب شبیه که را باد

بعضی شبیه مادر و برخی شبیه پدر فرمود آب هر یک که سابق است فرزند شبیه بآن میشود و اگر مقارن واقع شد شبیه بهر
دو گفت خبر ده که کدام عضو بچه از اعضای ولد مخصوص به پدر است و کدام مخصوص بمادر فی الحال وحی با
آنحضرت نازل شد و ایشان وحی را در یافت و بعد از زمانی بیرون آمد و سرخ شده عرق از عارض مبارکش فرو
چکیده گفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگ و پی مرد را ابن صوریا گفت صدقت
باز گفت که کدام فرشته است که بتو نازل میشود و وحی میآورد جبرئیل گفت و را چه صفت است فرمود که صفت
و لغت آنست گفت والله در توریت چنین است من گواهی میدهم که تو صادقی و هر چه میگوئی در هر چه
میگوئی پس اظهار کلمتین شهادتین کرد و ایمان آورد جهودان چون دیدند که وی اسلام آورده در
وی افتادند و او را دشنام دادند و در آخر مجلس جوانی خاستند که بر خیزند بنو قریظه و بنو النضیر و گفته
و گفتند یا محمد ایشان برادران ما اند پدران یکی اند و دین ما یکیست هر گاه که یکی از ایشان یکی از ما بکشد
ما را تمکین ندهند در قصاص و خونبها دو برابر خونبها در سبیل دیت بما دهند و اگر ما یکی از مردان ایشان را
بکشیم ایشان بعوض آن مردی از ما بکشند و اگر بنده بقتل آریم ایشان آزادی از ما بقتل رسانند و جراحات
ما بر نصف جراحات ایشان باشد تو در میان ما حکمی بکن و این افراط و تفریط را از میان ما بردار حق تعالی آیت رجم
و قصاص نازل شد الی قوله و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و او در میان حال ایشان فرمود
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ و تغییر میدهند کلمات را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه وضع
کرده اند آن را در مواضع آن یعنی حرام آن را در موضع حلال و حلال آن را در موضع حرام و سایر احکام
و فرایض آن را بجای خود و یا از روی لفظ است باهمال آن و یا تغییر وضع که آن بعوض آن جلد و تحمیم می
نویسند و یا از وجه معنی بحمل آن بغیر مراد اجرای آن در غیر معنی مقصود و این جمله صفت ثانیه
قوم است یا صفت سماعون یا حال از ضمیر آن یا استیناف است که موضع از اعراب ندارد و در موضع
رفع است که خبر مبتداء محذوف باشد ای هم یحرفون و همچنین است قوله يَقُولُونَ میگویند یهود خیبر
إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا اگر داده شوید این حکم محرف یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله حکم بجلد و تحمیم کنید
فَخُذُوهُ پس فرا گیرید و قبول و عمل بآن نمائید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر داده نشوید این حکم یعنی
محمد رجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ و هر که خواهد خدای فضیحت
و رسوائی و در اظهار آنچه اخفای آن کند و یا اراده هلاکت او نماید و یا آزمایش او کند که آن اظهار
کفر و ایمان او باشد بر خلق و نسبت انقیاد حکم واضح آنست که مراد فتنه عذاب است یعنی هر کس که خدای تعالی
اراده عذاب او کند بجهت کفر و عناد فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ پس مالک نتوانی شد برای او مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا

از خدای چیزی را در دفع آن نتوانی شد برای او فضیحت و یا هلاکت یا آزمایش یا عقوبت جز زمام اختیار
در دست تو نیست أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواسته است خدای یعنی حکمت
و مصلحت او مقتضی نیست أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ این را که پاک سازد دلهای ایشان را علامت عقوبت کفر
که ختم و ضیق است بجهت فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل ما و بیرون بحجج بینه مهر کند یا پاک
میسازد قلوب اهل ایمان از ایمان و جبر کرد شرح آیات ایشان میکند با عطای الطاف تا بوسیله آن زنگ ضلالت
از دلهای ایشان زدوده شود و نور ایمان در صدور … ایشان راسخ میکرد و یا آنکه حق تعالی نمیخواهد
که حکم کند بطهارت قلوب ایشان و قاضی گفته که این آیت دلالت میکند بر آنکه حق تعالی اراده ایمان
از ایشان نکرده باشد زیرا که این معنی معقول نیست از تطهیر قلوب مگر بطریق توسع و مجاز و دیگر
آنکه قوله یرید الله ان یطهر قلوبهم مقتضی نفی اراده اوست و این متضمن آن نیست که اراده ایمان ایشان
نکرده باشد بلکه مراد این آنست که اراده تطهیر قلوب ایشان نکرده است از آنچه لاحق آن شود از اخلاق
ذمیمه و قبایح و لهذا در عقب آن فرمود لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشان راست در دنیا رسوائی با آنکه جزیه
دهند و پیوسته از مومنان ترسند و جلای وطن خود نمایند مانند بنی نضیر وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست
در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ اگر مراد قول جمهور باشد که آن عدم اراده
حق تعالی ایمان کفار را در عقب آن ذم ایشان نیز بوده ضمیر بالذین مستاقر باشد ولکن نیز هر ذم راجع
بفریقین است که از منافقان و یهود ان اند و خزی منافقان با اطلاع پیغمبر آنست و مومنان بر کفر ایشان
و نیز در وصف کفار میفرماید که سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ تکرار بجهت تاکید است یعنی ایشان شنوندگانند مر
سخن را برای دروغ بستن یعنی تا اگر بر خلاف آنچه شنوند با ابنای جنس خود گویند أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ
سحت خورندگانند حرام را یعنی رشوت را در تغییر حکم و سحت هر چیزیست که … است آن که
باشد ماخوذ از سحت … حرام مسحوت البرکات … استیصال لازم آنست
از امیر المومنین علیه السلام مرویست که سحت رشوتست در حکم … کسب حجام …
ماده … کاهن و چیزی که … و ابو عبد الله علیه
السلام فرمود که سحت شامل جمیع انواع حرام است فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند اهل کتاب بمحاکمه تو
فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان و با اهل ملت آن
ده کن تا طبق شریعت خود عمل کنند حق تعالی در این آیت آنحضرت را مخیر ساخته است میان حکم و اعراض
و لهذا گفته اند … بان القاضی لم یجب علیه الحکم و حسن و عکرمه و مجاهد گفته اند که این تخییر

منسوخ است بقوله وان احکم بینهم بما انزل الله و در روایات اصحاب ما ثابت شده که این تخییر ثابت است
در شرع ما … و حکام را … که حکم ما سوای حکم کتب باشد چنانچه تفصیل آن در آیت وان احکم
بینهم بما انزل الله عنقریب حسب تحریر خواهد یافت و ابن عباس و قتاده و عطا و مجاهد نیز برین اند
وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند بتو
رسانید هیچ چیزی را بجهت معادات ایشان بتو بسبب اعراض تو از حکم چه خدا عاصم تست از ضرر و معادات
بقوله وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر اراده حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی
و عدل بر وجهی که بآن ماموری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد
عدل کنندگان را در حکم پس حافظ ایشان باشد و تعظیم شان نماید وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ این عجب است
از تحکیم ایشان یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ای حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ
التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریت نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ بحالتی که در آن ثابت است حکم
خدا بر رجم این تنبیه است بر آنکه قصد ایشان بتحکیم معرفت حق و اقامت شرع نیست بلکه مقصود
ایشان از آن اهون امراست بر ایشان و اگرچه زعم ایشان این باشد حق تعالی … باشد و قوله فیها
حکم الله حال است از توریت اگر حکم مرفوع باشد بطریق … ولیکن مرفوع با ابتدا ثبت باشد و حال الخواهد
بود از ضمیر مستکن در ظرف و تانیث توریت بجهت آنست که نظیر اسما و موئث عربیه است چون موماة
و دواة ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ عطفست بر یحکمونک داخل در حکم تعجب یعنی پس بر من گردند و اعراض میکنند از
حکم تو مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این
گروه باور دارندگان کتب خود را یا حکم تو بجهت این از آن اعراض میکنند حکم ترا که موافق آنست
انقیاد نمی نمایند گویند که این اخبار است از جانب خدا که این جماعت یهود ایمان نیارند بحکم
رد نکردند بهمین صفت از دار دنیا رخصت بدار البوار کشته و چون حق تعالی تبیین تولی یهود نمود
از احکام توریت در عقب ایشان آن بیان وصفت توریت میفرماید إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستی که ما
فرستادیم توریت را فِيهَا هُدًى در حالتی که در وی راه نمودن بوده بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمت شبهات
را دفع کند و احکام معصیت را منکشف سازد و یاد درست حکم آنچه استغنا میکند از تو و نور و بیان
انکار تو حقست يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم میکرده اند بآن پیغمبران بنی اسرائیل که بیهزار بودند و حق
تعالی ایشان را بعد از موسی فرستاده بود برای اقامت توریت که و اجرای حدود و احکام آن نمایند
… مردمان از ایمان امر کنند و تفریع آن نمایند و ترا اکثر پیغمبر … داخل است و مراد بحکم رجم

محصن است واین دلالت میکند برانکه آنحضرت متعبد بشرع موسی بوده باشد زیرا که حق تعالی ایجاب حکم کرده بر او بی
وحی بر آنحضرت بطریق رجوع او بتوریت تا متعبد آن بوده باشد غایت ما فی الباب است که این حکم بر طبق
وحی او نازل شده موافق حکم توریت است باین تشبیه نکرده است یهود را بر صحت نبوت او از حیثیت آن
که اخبار نموده از آنچه در توریت است از غامض علمی که ملتبس بود بر بسیاری ولذا ایشان میدانستند که آنحضرت
کتاب ایشان را نخوانده و درین حکم رجوع بعلماء ایشان نکرده پس از دلایل صدق آنحضرت باشد وقوله الَّذِينَ
أَسْلَمُوا صفت نبیین است برای بیان مدح ایشان و تنویه رسالت ایشان و تعریض یهود بانکه ایشان دور اند از دین
انبیا و اقتفا بهدایت ایشان یعنی پیغمبران آنان اند که انقیاد کرده اند خدای او را و اعلام آن نموده و اعتراف کرده
بقوله وَلِلَّذِينَ هَادُوا متعلق است بانزلنا یعنی فرو فرستادیم توریت را برای آنان که مرتد شدند بدین یهود
و یا متعلق است بحکم یعنی حکم میکردند انبیا بتوریت برای آنانکه یهود بودند و این دلیل است
مراد بنبیین انبیاء یهود بودند وَالرَّبَّانِيُّونَ و نیز حکم میکردند علماء ربانی از بنی اسرائیل وَالْأَحْبَارُ و زاهدان
ایشان یعنی علماء و زهاد ایشان که سالک بودند در مسالک انبیاء ایشان حکم میکردند بتوریت برای ایشان
بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مامور شده بودند بحفظ آن کتاب خدای یعنی بانکه محافظت
کنند توریت را از تضییع و تحریف و عاید موصول محذوفست و من برای تبیین است وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند بر
توریت شُهَدَاءَ گواهان که بیان کنند از احکام خفیه توریت بواسطه آنکه این صورت و یا نگهبانان
آن بودند و نمیگذاشتند که جهودان تغییر و تحریف آن نمایند آنکه خطاب بعلماء و احبار یهود کرده میفرماید
فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای حکم تعالی وَاخْشَوْنِ و بترسید از من
در تغییر حقوق از ضرر یهود در حکومات ایشان مداهنه کنند و گویند که خطاب بحضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و ابد حکام اهل اسلام وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي باحکام من که در توریت
است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنکه حکم
نکند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدا از روی استهانت و انکار استحلال آن فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه کافرانند بجهت استهانت ایشان بآن و تمرد ایشان بانکه حکم بغیر حق کنند در
آیة لاحقه وصف ایشان نموده است بظلم و فسق چه کفر ایشان بجهت انکار آنست و ظلم ایشان بجهت
حکم ایشان برخلاف آن و فسق ایشان بجهت خروج ایشان از آن و تردد جبائی این آیت مخصوص است
بیهود و عکرمه و ایشان شامل جمیع کسانیست که از روی انکار استحلال حکم بغیر حق کنند و براء بن عازب
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و بعده فاولئک هم الظلمون

و بعده فاولئک هم الفسقون کل ذلک فی الکفار خاصة و این روایت را مسلم در صحیح آورده و ابن مسعود
ابو صالح و ضحاک و عکرمه و قتاده و نیز بر این اند و مذهب اهل حق آنکه مسلمانان باستحلال و انکار حکم
بغیر حق کافر شوند گاهی که عالم بآن بوده باشند و بعد از آن بیان حکم توریت مینماید در قصاص بقوله
وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فِيهَا در توریت أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه
یکتن را بکشند بقصاص یکتن و بنی نضیر بمخالفت حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظه وَالْعَيْنَ
بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی ببینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص
کنند در جراحتهائی که آن جری را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای در آنچه مساوات نگاه نتوان
داشت چون خراشش پوست استخوان حکم بارش باید که فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ یعنی کسی که عفو نماید فَهُوَ
پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَهُ کفاره باشد مر گناه متصدق ولی یا کفاره مستقر عنه باشد بسقوط قصاص
از و و اجر عفو کننده بر خدا باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدا
متروک گردانیده چون که عوض یک نفس دو نفس میکشتند فَأُولَئِكَ هُمُ پس آن گروه الظَّالِمُونَ
ایشان ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر آن صاحب کنز العرفان در تفسیر این آیت فرموده است که تعلیم
کتبنا علیهم آنست که متضمن حکم است ای حکمنا علیهم بذلک و یا از برای تنبیه است کقوله
هذا بهذا ای کاین بذاک و تقدیر کلام اینست که حکمنا علی بنی اسرائیل فی التوریة ان النفس یکون بدل النفس
المعصومة اذا قتلت و کذلک البواقی و اینجا چند فایده است اول کسی را که گوید حکم این آیت معمول به
باشد درین شریعت و حال آنکه اجماع منعقد است بر آنکه توریت منسوخ شده است باین شریعت
پس بچه وجه عمل توان کرد بآنچه منسوخ است و نیز در اکثر اصولیین بر این اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله غیر متعبد بوده است بشرع انبیاء سابق پس چگونه متعبد بوده باشد باین حکم که در شریعت
موسی است زیرا که میگوئیم که شک نیست که شریعت سابقه منسوخ است بشریعت مسبوقه باین معنی
که مجموع احکام مسبوقه من حیث الکل والمجموع ناسخ احکام سابقه است من حیث المجموع و این لازم نمیآید
که هر یک از احکام سابقه باشد زیرا که نسخ بمعنی رفع است و رفع مجموع من حیث المجموع مستلزم رفع کل
واحد نیست بلکه رفع آنهاست لا بعینه و تعیین آن بشارع است و نیز هر یک از احکام مسبوقه یا
آنست که منافی از احکام سابقه یا نه پس اگر منافی است پس ناسخ آنست پس از جمله اتفاقات در احکام و اگر نیست
یعنی منافی و موافق نیست جایز نیست تقیید آن مگر بدلیل خارجی و بر تقادیر نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

شعبه نبود باحکام شرعیه سابقه ولهذا قال الله تعالى لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ادیم شکی نیست که آنچه
آیت مذکوره متضمن آنست اگرچه معمول بها است در شرع ما لیکن از عموم ما نیست که مخصوص شده
در اشتراط قصاص در نفس وطرف بتساوی در اسلام وحریت وهمچنین در اطراف شرط است تساوی
در محل وصفات پس یمین بیمین را بر یسار نکن واذن یمین را عسری منمت نسازند وقلع سن نکنند
بغیر مقابل آن وجزع صحیح نماید باشل ولحده عین صحیحه نکنند بغیر مقابل آن بعلیا نز سن صحیح باشد ونه
اذن صحیحه را بسود بثلا وغیر آن از تفاصیل مذکوره در کتب فقه که مستفاد شده از بیان نبوی وامامی سوم
آنکه بعضی قرا الجروح بنصب خوانده اند وهمچنین است والعین بالعین تا آخر وبعضی قرا والجروح
بنصب خوانده اند وهمچنین دیگر برفع هم خوانده اند اما نصب بجهت عطف است بلفظ اسم وقوله
الجروح قصاص یعنی ذات قصاص است نکشند واین نیز از مخصوصان چه جرح هر گاه مشتمل بر تعفظ
خطر باشد قصاص نکنند بلکه انتقال بدیت باید کرد چون هاشمه ومنقله ومامومه وجایفه بخلاف آنچه
دو عود وخطر نباشد چه حکم قصاص در ان ثابتست چون خارصه ودامیه ومتلاحمه وسمحاق ودر ان
مرعات کرده میشود تساوی در محل وقدر طولا وعرضا لا نزولا بلکه کافیست صدق اسم در ان ونیز شرط
است در ان تساوی در اسلام وحریت چهارم قوله فمن تصدق به ای بالقصاص فهو ای التصدق کفارة
له ضمیر وضمیر به تصدق است زیرا که او مالک قصاص است وبجهت عود ضمیر به بعضی راجع است
بمتصدق علیه زیرا که عفو قایم مقام اخذ حقست از دو واین وجه ضعیف است اما اولا بجهت آنکه خلاف
ظاهر است واما ثانیا بجهت آنکه نوعی از تاکید است وحمل بر تاسیس بهتر از تاکید است واما ثالثا زیرا که اگر چنین
باشد کفارة برقاتل لازم نگردد وبجهت عفو ولازم بر مطالعه نیز مثل آن باشد وملازمت ظاهر است
وبدانکه مذهب ما بطلان احباط وتکفیر است بجهت قیام ادله برین چنانکه در علم کلام مقرر شده
وح واجبست آنچه وارد شده از تکفیر سیئات بحسنات چنانکه اینجا وهمچو قول حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله ونمود الصلوة الخمس کفارة لما بینهن من الذنب وغیر آن از اخبار وارده درین حمل
کنند بر آنکه حق تعالی تفضل نماید بر فاعل حسنه باسقاط عقاب سیئات او بجهت عظم محل این حسنه وهم
چنین تاویل آیت ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم باین وجه است حق تعالی تفضل
فرماید بر مجتنب کبیره وبعفو از صغایر او بجهت عظم محل او با اجتناب کبایر انتهی کلامه در تفسیر مجمع آنکه
که ضمیر کفارة له راجع بمتصدق است که مجروح است یا ولی دم این قول اکثر مفسران است پس معنی آنست فمن
عفا فهو مغفرة له عند الله وثواب عظیم واین قول منقول است از ابن عمر وابن عباس در روایت عطا وحسن

١٣٩

وشعبی روایت از ابی عبدالله علیه السلام که معناه یکفر عنه من ذنوبه بقدر ما عفا من جراح او غیره وانعباده بن
صامت روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که من تصدق من جسده بشیء کفر الله عنه
بقدره من ذنوبه هر که تصدق کند از بدن خود چیزی را حق تعالی آن را کفارت گناهان او کرداند بقدر آنچه تصدق
کرده ابو درداء نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نقل کرده که هیچ مسلمانی نباشد که بروجنایتی کنند
واو جان خود را عفو کند مگر که حق تعالی درجه او رفیع کرداند وگناهان او بریزد وجابر از آنحضرت روایت
کرده که هر مومنی که سه کار کند بخدایی که در بهشت رود بهر دری که خواهد وحور العین را جفت او کردانند
یکی آنکه دینی که برذمه کسی داشته باشد ببوی بخشد دوم آنکه قاتل خود را عفو کند سیوم آنکه در عقب هر فریضه ده بار
قل هو الله احد بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی یکی ازین سه چیز بجا آورد باین سعادة مستسعد خواهد
شد فرمود نعم ومن یفعل باین سعادة فایز کردد ودر روایت از ابن عباس نقلست که ضمیر راجع بمتصدق علیه
است بجهت آنکه قایم مقام اخذ حق است او وسعید بن جبیر ومجاهد وزید بن اسلم وابراهیم نیز برین اند ومعنی
یعنی علیه چون جانی را عفو کند عفو او کفارت ذنب جانی خواهد شد ودر آخرت بآن مواخذ نخواهد شد
وقول اول اظهر است واصح وبعد از ذکر احوال یهود بیان حال نصاری میکند بقوله وقفينا در عقب ایشان آوردیم
على آثارهم بر اثرهای پیغمبران بعيسى ابن مريم عیسی را که پسر مریم است این مفعول ثانی است وفعل تعدیت
یافته بباء ومفعول او محذوف ای واتبعناهم على آثارهم وحذف آن بجهت دلالت جار ومجرور است
بر آن یعنی در عقب پیغمبران در آوردیم عیسی را یا بمعنی که بعد از ایشان او را مبعوث کردیم مصدقا
در حالتی که تصدیق کننده بود لما بين يديه مر آن چیزی را که پیش از وی فرستاده بودیم من التوراة از کتاب تورات
وآتيناه الانجيل ودادیم او را انجیل فيه هدى در حالتی که در وی هدایتی بود وراه نمونی بتوحید و
سایر امور حقه ونور وروشنی بطریق حق ومصدقا در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی
موافق بود در اصول دین لما بين يديه من التوراة مر آنچیزی را که پیش از او بود از تورات وهدى ودر
حالتی که دلالت ارشادیست وموعظة للمتقين وپندی مر پرهیزکاران راست تخصیص اهل تقوی بهدایت
بعد از بیان هدایت مطلقا بجهت اشعارست بآنکه ایشانند که منتفع میشوند بآن نه غیر ایشان واگرچه آن
هادی جمیع خلقان است وبدانکه نصب هدی وموعظة بر علیت باشد ومعطوف علیه ان محذوف
وقوله وليحكم اهل الانجيل معطوف بر آن وتقدیر اینکه وللهدی والموعظة آتیناه الانجیل وللحکم یعنی
بجهت هدایت وموعظت انجیل را بعیسی دادیم وبجهت آنکه حکم کنند اهل انجیل یعنی علما آن بما انزل الله فيه
بآنچه انزال فرموده است حق تعالی در ان وبنابر آنکه منصوب بر حالیت باشد چنانکه در تقریر اول معلوم

شد پس قوله ولیحکم متعلق خواهد بود بفعل محذوف ای آتیناه الحکم یعنی دادیم عیسی را انجیل تا اهل او آن حکم کنند بآنچه در وی
منزل شده مانند ترسایان که ان احکام ان عدول نموده اند **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** و هر که حکم نکند
بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده است یعنی باحکام منزله در انجیل **فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** پس آن گروه بیرون رفتگانند
از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار و استهانت کنند و ان روی استحلال بر خلاف آن حکم کنند این دلیل آنکه نز
انجیل مشتمل است بر احکام و ملت یهود نیز منسوخ شده ببعثت عیسی علیه السلام و آنحضرت مستقل
بوده در شرع و حلالیت بر آنکه و لیحکموا بما انزل الله فیه من ایجاب العمل باحکام التوریت خلاف ظاهر
است چون حق تعالی بتبیین نبوة موسی و عیسی علیهما السلام نموده در عقب آن نبوة محمد صلی الله علیه و آله میفرماید
که آنکه طریقه و صنوح نبوة او مانند طریقه و صنوح انبیا سابق است که آن وحی است و معجزه تا حجت
باشد بر یهود و نصاری پس میگوید **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ** و فرو فرستادیم بسوی تو ای کتاب یعنی قرآن را **بِالْحَقِّ**
در حالتی که ملتبس است با حق و در لباس درستی و راستی **مُصَدِّقًا** در حالتی که تصدیق کننده و راست آرنده
یعنی موافق و مطابق **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ** مر آنچه پیش از وی بوده از جنس کتب منزله پس لام اول
برای عهد است و ثانیه برای جنس **وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ** و در حالتی که نگاهبانست بر کتب که محافظت ان میکند از
تغیر یعنی هر چه در آنها تغیر رسیده هندان وی راست میشود و یا گواهست مر آن کتب را بصحت و حقیقت
آنچه حاصل مهیمن یا موتمن است که قلب همزه بها شده همچنانکه از نقب و هرق یا ماخوذ است از هیمن الرجل
اذا رنقب و حفظ و شهد **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ** پس حکم کن میان اهل کتاب **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** بآنچه فرو فرستاده است
خدای بقوریهم و تسویه در قصاص گفت این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل از این گذشت و از ابن عباس روا
تست که این آیت دالست بر اهل کتب چون ترافع کنند بحکام واجبست که میان ایشان حکم کنند بر طبق قرآن
و شریعت اسلام زیرا که حق تعالی فرموده است که حکم کنید میان ایشان و امر مقتضی ایجابست حسن و سرور
نیز بر این اند و نزد اصحاب ما تخییر در حالتی است اگر حکم حد در هر دو شریعت باشد و اگر در شریعت باشد اهل
کتاب نباشد اجرای حکم واجبست یعنی اگر فصل از اهل کتاب صادر شود که محرم بوده باشد و نزد ایشان احکام
ما تخییر است میان حکم کردن ایشان بر مقتضای شرع اسلام و میان حمل ایشان بحاکم ایشان و این صورت
است که وجوب مواخذه در ملت اهل کتب و ملت اسلام مساوی باشد و اگر چه اختلافی بوده باشد در کیفیت
و کیفیت و اگر ملت ایشان مواخذه نباشد واجبست یا اجرای حکم اسلام جایز نیست تعطیل الی **وَلَا**
تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن آرزوهای ایشان را ایشان را مرد **عَمَّا جَاءَكَ** در حالتی که مایل و منحرف باشی از آنچه بتو آمده است **مِنَ الْحَقِّ** از حکم راست مراد آنست که جایز نیست که پیروی ایشان کنی هر آنچه گویند از اهوای که مخالف

شریعت است و یا آنکه خطاب بآنحضرت است و مراد امت او کویند یعنی باید که هیچکس از امت تو پیروی نکند اهل کتب را فی
متعلق است بعامل محذوف ای مایلا او منحرفا عما جاءك و اولی آنست صله لا تتبع نباشد بدون تقدیر بحیث
انکه لا تتبع معنی لا تنحرف است هر گروهی را که از شما اگر امت موسی و عیسی و محمد علیهم السلام یعنی وضع کردیم
شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا شریعتی و راهی روشن این کلام از باب تغلیب مخاطبست بر غایب و شریعت انست
که مخصوص علیه باشد در کتب منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در انوار گفته
که شریعت در اصل لغت یعنی طریق است و تشبیه دین بآن بجهت آنست حیوة ابدیه است همچنانکه طریق
آب سبب صورت دنیویست و منهاج یعنی واضح است در دین ماخوذ از نهج الامر اذا اوضح یعنی
اگر چه اصول مذهب هر یک از امت محمد صلی الله علیه و آله موسی و عیسی علیهما السلام یکیست و اما اختلاف
در احکام فروع است که بر حسب حکمت و مصلحت در هر زمانی و ضح آن کرده ایم یعنی از برای هر یک از ین
سه طایفه است شریعتی و احکام در باب حلال و حرام تعیین نموده ایم این دلیل است بر آنکه متعبد نیستیم
بشرایع متقدمه **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ** و اگر خواستی خدای **لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً** هر آینه بگردانید شما را یك
امت و متفق بر یك ملت و متحد در احکام حلال و حرام و جمیع اعصار بدون نسخ و تحویل و مفعول
لو شاء محذوفست و جواب آن دالست بران و بعضی گفته اند که معنی آیت آنست که اگر خواستی خدای یا جمع
شما را و اسلام از روی اختیار هر آینه شما را بر وجه جبر و قهر بران داشتی کقوله و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها
وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ ولیکن بیازماید شما را **فِي مَا آتَاكُمْ** در آنچه شما را داده است از شرایع مختلفه مناسب
هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی ظاهر کرده که کدام از شما امتثال آن نماید و اذعان میکند
بآنکه اختلاف شرایع مقتضی حکمت الهیه است و کدام از حق منحرف شده تصدیق بآن نمیکند و چون حال
برین منوال است **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ** پس بشتابید و پیش گیرید و مبادرت کنید بسوی خیرات که اتباع شرایع
اسلام است و امتثال اوامر ملك علام **إِلَى اللَّهِ** بسوی خدا نه غیر او **مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** بازگشت همه استیناف
است که متضمن تعلیل امر است بر استیناف و وعده و وعید برای مبادرین و مقصرین **فَيُنَبِّئُكُمْ**
پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن **بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** بآنچه هستید در آن که اختلاف میکنید آنرا
امور دین و شریعت یعنی هر یك از محق و مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد داد این آیت دال است بر وجوب
وجوب مبادرت بافعال الخیر و این محمول است بر واجبات آنکس که میگوید که امر برای ندبست حمل آن بر جمیع
طاعات میکند **وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ** عطفست بر الکتاب ای انزلنا الیك الکتاب و الحکم یعنی فرو فرستادیم
بتو قرآن را و آنکه حکم کن که میان اهل الکتب و یا عطفست بر قوله بالحق یعنی انزلناه فرو فرستادیم بدرستی و راستی و بآنکه حکم

کنی میان یهود و نصاری بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده خدای بتو و میتواند بود که عطف جمله باشد بر جمله تقدیر و امرنا ان احکم است و سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگران روی مکر و تدبیر گفتند باید نزد محمد و بگوییم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون متابعت تو کنیم از اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند میان ما و قوم ما خصومتها است و ترا حکم میسازیم اگر قضا را چنان کنی که رضاء ما باشد رسالت ترا تسلیم داریم حق تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر نموده فرمود که حکم کن بر نهج آنچه بر تو نازل شد از جانب حق تعالی ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن آرزوهای ایشان را واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن از ایشان از آنکه گمراه کرده اند و برگردانند ترا عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده است یا بنوعی که اندروی مکر تو او وعده دهند که بایمان خواهیم آورد و تو بواسطه این ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی از بعضی از آنچه خدا بتو فرستاده است مداهنه نمائی بعد از آنکه آن با صله آن اشتمال هم است ای حذر فتنتهم و یا مفعول له است ای احذرهم مخافة ان یفتنوک یعنی بترس از ایشان بجهت ترس آنکه ترا در فتنه اندازند و درین آیت دلالت است بر وجوب مجانبت از اهل بدع و ضلال و اهواء باطله و ترک مخالطت ایشان فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدای ان یصیبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبتهای برخی از گناهان ایشان را که درین عقوبت ذنب تولی است از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه تنبیه است بر آنکه ایشان را ذنوب بسیار هست و این ذنب با وجود عظم آن یکی از آن ذنوب است و معدود از جمله آن و درین دلالت بر تعظیم همین ذنب کرد و تنکیر صاحب مجمع گفته که درین چند قول است اول از حسن نقل است که عقوبت ذنب ایشان جلای بنی النضیر است و قتل بنی قریظه که بعضی از عقوبات ایشان آن بوده که آن عقوبات شدیده اخرویه است در جهانی گفته که مراد از ذکر بعضی کل است از قبیل تسمیه کل باسم اعظم اجزای آن چنانکه ذکر عموم میکند و بآن اراده خصوص میکند سیوم آنکه بعضی معنی آنست که کافیست در هلاک ایشان مواخذه کردن بعضی ذنوب ایشان پس ذکر بعضی تمرد و عناد ایشان و آن جلا و قتل و ضرب جزیه است و عقاب اخرویه بر حال خود باقیست و ان کثیرا من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقان اند بجهت تمرد ایشان در کفر و از حد بردن کاد ران ذکر این کلام برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از امتناع قوم از اقرار بنبوت او یعنی مراد آنست که ای محمد غبار ملال بخاطر خود مرسان که اهل فسق اکثر از اهل ایمان اند و منکران توحید و نبوت زیاده از موحدان و مصدقان و چون در هر عصر از اعصار چنین بوده اند واین

کرده است ... کرده است تعظیم عقاب ایشان باشد چهارم آنکه مراد از عقاب ایشان است ... که آن عقوبت ذنوب ایشان ...

١٤١

مخصوص بعض تو نیست پس برین اندوه مخور و ازین ممر غبار حزن مرسان و بعد از نزول این آیت یهود ان گفتند لا نرضی بحکمک آیت آمد که افحکم الجاهلیة آیا پس حکم جاهلیت را یبغون طلب میکنند که اهل آن میل است و مداهنه در حکم و مراد بجاهلیت ملت جاهلیت است که آن متابعت هوا است و حکم که در توریت و قرآنست راضی نمیشوند و مرویست که نزول آیت در بنی قریظه و بنی نضیر که از رسول طلب حکم کردند که موافق حکم اهل جاهلیت باشد در آن تفاضل قصاص و دیات است در قتل و من احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حکما از روی حکم و داوری لقوم یوقنون برای گروهی که برو حی یقین تدبیر میکنند و میدانند که احسن الحکام اوست لام از برای بیان است یعنی این خطاب و این استفهام که برای انکار است مر قومی راست که بیقین میدانند که هیچکس اعدل از حق تعالی نیست و در حکم احسن از و نیز آورده اند که چون مشرکان در روز بدر مغلوب باشند و مسلمانان ظفر و نصرت یافته باز گشتند جهودان گفتند که حق تعالی با دشمنان خبر کرد ایمان آرید تا رو نجنین مبتلا نشوید مالك بن ضیف گفت شما باین مغرور مشوید که اهل مکه جمعی اند که رسوم و آداب حرب نمیدانند و بجهت این مغلوب میشوند اگر شما را با قتال افتد که کار زار چگونه میباشد عباده بن صامت نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت مرا از کوایف یهود دوستانند که در نوایب بعد مدد ایشان مستظهر بودم امروز بدوستی خدا و رسول از ایشان تبرا کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت که من از دوایر روز کار و حوادث لیل و نهار بترسم و از سطاعت و معاونت یهود که خلفای من اند ازان ندارم آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصاری فرا مگیرید یهودان و ترسایان را اولیاء دوستان یعنی اعتماد مکنید بر ایشان و معاشرت با ایشان منمائید مانند معاشرت احباب بعضهم اولیاء بعض و برخی از ایشان دوستان برخی دیگر بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما این ایماست بعلت نهی ایشان و تولی بعض از ایشان ببعض بجهت اتحاد ایشان است در دین و اتفاق همه بر مضاده شما و اجماع همه بر مخالفت شما و درین دلالت است بر آنکه انواع کفر و حکم ملت واحده اند در احکام مواریث بعموم قوله تعالی بعضهم اولیاء بعض و قالوا الصادق علیهما السلام لا یتوارث اهل ملتین نحن نرثهم و لا یرثونا از سدی مرویست که چون در حرب احد شکست بر مسلمانان افتاد بعضی از مردمان شاق نمود مردی از مسلمانان گفت که من با فلان یهودیست و دیگری گفت که من با فلان نصرانیست پس اخذ امان کرد ازان ایشان حق تعالی این آیت فرستاد که ومن یتولهم منکم و هر که از شما دوست دارد ایشان را و بمعاونت و موالات ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد که المرء من احبه این سخن غایت تهدید است در موالات

يهود ونصرى ونشديد در وجوب مجانبت ايشان كويند كه ذكر اين كلام بسبب بيان حال منافقان است چه اهل
نفاق موالات مى نمودند بكفار إِنَّ اللَّهَ بدرستى خداى لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمى نمايد كروه ستمكاررا
كه بدوستى دشمنان بر نفس خود ظلم ميكنند يعنى حق تعالى راه بهشت ننمايد بايشان بلكه ايشان را براه اهل
كفر ودكر آورد كه آن طريق جهنم است ويا حكم نكند براى ايشان در مدح وثناى ونصرت بر اعدا فَتَرَى الَّذِينَ
پس توى بينى آنها كه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاى ايشان بيمارى نفاق است يعنى ابن ابى واتباع او يُسَارِعُونَ
فِيهِمْ مى شتابند در دوستى ويارى دوستان يَقُولُونَ ميكويند از روى عذر در موالات و
معاونت كفار كه نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ مى ترسيم از آنكه برسد ما را كردش از كردشهاى روزكار يعنى كار
منقلب شود واهل اسلام مغلوب كردند وكفار غالب شوند ودولت بايشان رسد حق تعالى اين انديشه
ايشان را باطل كرده وفرمود كه فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شايد كه خدا بيارد بِالْفَتْحِ فتحى را از براى
رسول ويارن او ومراد فتح مكه است يا فتح منازل يهود چون خيبر وتيما وفدك أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ
يا بفرستد فرمانى از براى نزديك خود بقتل يهود واجلاى ايشان كه موجب اعزاز مسلمانان واذلال
يهود است ويا امر باظهار است اسرار منافقان وقتل ايشان فَيُصْبِحُوا پس كردند منافقان
عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسها خود از موالات يهود ويا شك در كار
پيغمبر نَادِمِينَ پشيمان شدكان وآن پشيمانى سودى بايشان نرساند وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا وكويند
مومنان بر يكديكر از روى تعجب از حال منافقان ولجرى ايشان بخداى با ايمان كاذب در شجح با آنچه حق
تعالى بانعام كرده باشد از اخلاص أَهَؤُلَاءِ اين كروه الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانند كه سوكند ميخوردند
بخداى تعالى جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غليظ ترين سوكند خود را در انوار كفته كه جهد در اصل مصدر است ونصب آن
حالت است بر تقدير واقسموا بالله يجتهدون جهد ايمانهم پس حذف شده ومصدر در مقام او واقع
كشته ولهذا جايز است كه معرفت واقع شود با آنكه ونصب ان برمصدر است زيرا كه بمعنى اقسموا وهر تقدير
ميفرمايد كه مومنان در حين دو فتح ظفر با يكديكر بكويند كه منافقان قبل از اين سوكند ميخوردند إِنَّهُمْ
لَمَعَكُمْ هر آينه كه ايشان با شما اند وامروز پرده ايشان دريده شد كه معلوم شد كه دروغ ميكفتند
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل وناجيز شد همه عملهاى ايشان يعنى ثوابى بر آن مترتب نشد بجهت فقد ايمان
از ايشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس كشتند زيانكاران بافتضاح در دنيا وفوات وافتران ايشان
اهل
با اهل كفر اين كلام يا از جمله مقوله قول مومنانست كه براى اهل ايمان كواهى داده بحبوط عمل نفاق ودر اين معنى
تعجب است كانه قيل ما احبط اعمالهم وما اخسرهم وابن كلبى روايت كرد نزلت ايشان برمنازل باشد كه در بهشت داشته

وابن كلبى روايت كرد نزلت ايشان برمنازل باشد كه در بهشت داشته باشند وحق تعالى آنرا باهل ايمان دهد
بعد از حكم بدخول ايشان بدوزخ آورده اند كه بعد از وفات سيد كاينات عليه اكمل الصلوات تمام عرب مرتد
شدند مكر مكه ومدينه وبنى عبد القيس از بحرين يعنى از دادن زكوة باز ايستادند وجمعى برمسيلمه كذاب وطلحه
وسدى ودو الحمار كاهن وسجاح كاهنه جمع شدند ونبوت ايشان اعتراف نمودند چنانكه تفصيل اين مذكور
شود وچون حق تعالى قبل از وقوع اين صورت از من اخبار نمود فرمود كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كروه مومنان
مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هر كه مرتد شود از شما يعنى آنانكه اظهار ميكنند هركاه بركردند عَنْ دِينِهِ از دين خود وارفتن
اسلام كه اظهار حقيقت آن ميكردند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد كه بياورد خداى قومى را
يُحِبُّهُمْ دوست ميدارد ايشان را وَيُحِبُّونَهُ وايشان دوست ميدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ متواضع ومتذلل ومهربان باشند بمومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل ومتغلب
ونيز مدبر كافران مراد محبت خدا بعبد توفيق اوست ومراورا با نحله علت واعطاى الطاف هادى برحمت
ثواب آخرت ومحبت عباد بخدا واراده طاعت اوست وبجا آوردن مامورات واذله جمع ذليل است نه ذلول
نه كه از ذلك كرده است واستعمال آن با على يا بر تضمن معنى عطف وحنو است ويا تنبيه بر آنكه ايشان باعلو
طبقه وفضل ايشان بمومنان خافضان ايشانند ويا بجهت مقابله از قول اعزه جمع عزيز است بمعنى متغلب ما
خود از عزة اما غلبه ابن عباس فرموده كه متواضع ومشفق وذليل باشند بمومنان مانند ولد نسبت بوالد
خود وعبد نسبت بسيد خود ومانند سبع بر قوت خود يُجَاهِدُونَ صفت ديكر است يعنى آن قوم كه محبوب
خدا باشند وخدا محب ايشان جهاد كنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداى يعنى بجهت اعلاء كلمه او واعزاز دين
او ميتواند بود كه حال باشد از ضمير اعزه يعنى غالبان باشند بر كافران در حالتى كه جهاد كنند در راه خداى تعالى
وَلَا يَخَافُونَ عطف بر يجاهدون يعنى ونترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت كننده يعنى ايشان جامع باشند
ميان مجاهده در راه او وميان تصلب در دين او ميتواند بود كه حال باشد از ضمير يجاهدون يعنى
مجاهده كنند در حالتى كه خوف لوم از اوليا خود نداشته باشند بر خلاف اهل نفاق ولوم مرتبه محترم است
ملحوظ از لوم ودر وتنكير لائم مبالغه است ذَلِكَ آنچه مذكور شد از اين صفات حسنه فَضْلُ اللَّهِ
افزونى وكرم خداست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا ميكند بهر كه ميخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخداى بسيار فضل
است بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بكسى كه استحقاق آن دارد وبايد دانست كه چون مذهب حق آنست
كه مومن حقيقى نميتواند بود كه از دين بر كردد ومرتد شود بلكه ارتداد او بجهت نقص ومخللت كه در اصل
اعتقاد بوده باشد آيات را حمل ميبايد كرد بر كسانى كه اظهار ايمان كرده باشند بزبان ودر دل ايشان كه مومن

حق تعالی در بسیار مواضع قرآن مظهر ایمان در لوح من گفته که قوله یا ایها الذین آمنوا الآیه نسبة اهل اتفاق بموضع رسیل
توسع و تحویل است و در تواریخ مذکور است که سیزده قبیله از اسلام مرتد شدند سه در اوان آخر رسول صلی الله علیه و
آله و آن ایشان مذحج بودند که رئیس ایشان ذو الحمار شود عیسی که مردی کاهن و شعبده بود همین رفته دعوی نبوة کرد
قبل از آن رسول صلی الله علیه و آله باذان را بر یمن و ولایات آن والی ساخته بود و اول کسی بود از ملوک
عجم که ایمان با آنحضرت آورده بود چون فرمان یافت پسر شهر بن باذان را بر یمن والی کردانید چون کرد اشد چون
بدانید کار اسود بود در ولایت خود استیلای داشت اما چون اسود قوة گرفت و اتباع او زیاده شد عاملان
رسول را از یمن اخراج کرد رسول صلی الله علیه و آله نامه نوشت بمعاذ جبل و سایر مسلمانان که آنجا بودند
و ایشان را استمالت داده از ضلالت و اغوای اسود تحذیر فرمود و جمع از اسراف عمر را داد تا کار روز رشود
رفته او را بکرفتند و فیروز او را بکشت و قتل او در شبی واقع شد که در صبح آن رسول صلی الله علیه
و آله بجوار رحمت ایزدی پیوست و قبیله دویم بنو حنیفه بودند در تمام اصحاب مسیلمه کذاب که دعوی نبوة
کرد گفت من شریک محمدم و نامه نوشت به آنحضرت که من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان
الارض نصفها لی و نصفها لک و آن نامه را بدو مرد را اشراف داده بفرستاد و چون رسولان بیامدند و نامه
با آنحضرت دادند فرمود که مسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود که اگر نه آن بودی که عادت جاری گشته که
رسولان را کشتن نیست بفرمودمی که هر دو را بکشتندی پس بفرمود که جواب نامه نوشتند که من محمد رسول الله الی
مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین و بعد از آن رسولان
رسول بیمار شدند و بجوار الهی رفت و کار مسیلمه قوة گرفت و ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون بخلافت نشست
خالد ولید را با جماعتی بجانب ایشان فرستاد تا او را مقهور کردند و بر دست وحشی قاتل حمزه کشته شد و وحشی بعد از
قتل او میگفت کردم کس بر دست من کشته شده الا یکی بهترین مردمان در زمان جاهلیت و کفر من و دیگر بدترین خلق
خدا در زمان اسلام و گوید ند من بجا صلی الله علیه و آله اول حمزه بود دویم مسیلمه کذاب و قبیله بنی اسد قوم
طلیحه بن خویلد مرتد شده دعوی نبوت کرد و رسول صلی الله علیه و آله خالد را با جمعی با آشوب فرستاد و بعد
انکار بسیار و کشته شدن قوم حشمها ان فجار طلیحه قرار نموده بجانب بنی حنیفه رفت و انقلاب شام آنجا
اسلام آورده عقیده خود را نیکو کردانید در عهد ابا بکر هفت قبیله مرتد شدند یکی فزاره قوم عیینه بن حصن
دویم غطفان قوم قرة بن سلمه سیوم بنو سلیم قوم فجاءه بن عبد یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم
قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه بود و دعوی نبوة کرد ششم کنده قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر
وایل در بحرین قوم حطیم و حق تعالی شر ایشان کفایت کرد بر دست مسلمانان بقتل آمدند و از زمان عمر بن خطاب قوم جبلة بن

ایهم نصرانی شده بشام گریختند و این آیه هدی علیهم السلام منقول است که این آیت در شأن ایشان امیر المومنین
علیهم السلام نازل شده که با اهل بصرت قتال فرمود و این روایت عمار بن یاسر و حذیفه و عبد الله عباس نیز روایت
است از باقر و صادق علیهما السلام از امیر المومنین روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح و نصرت فرمود
که و الله ما قوتل اهل هذه الآیه حتی الیوم بخدا هیچ کس با اهل این آیات کارزار نکرد تا امروز و ثعلبی که از مفسران
اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت در شأن علی بن ابی طالب نزول یافته و آیت کریمه مصداق این مقالات
چه آن متضمن صفاتی است که اطلاق آن بغیر حضرت امیر المومنین علیه السلام و اهل بیت اطهار او علیهم السلام
سزاوار نیست و آنچه اصحاب حدیث روایات در کتب معتبره ذکر کرده اند موید این مقاله است و از آن جمله حدیثی
است که در صحاح مذکور است که چون رسول صلی الله علیه و آله بر حصن خیبر فرود آمد و چند روز از
حصار کرد روزی رایت بر یکی از معروفان صحابه داده او را بحرب فرستاد اصحاب او بروی بد دل میدادند و او نیز
اصحاب را بد دل ساخته منهزم شد و باز گشت روز دیگر همچنین کرد ادری تخمین و جبر باز گشت رسول صلی الله علیه
و آله دلتنگ شد و از جمله اصحاب یکی که بدو رو برادر او را کشته بود نه بیامد و رسول را گفت یا رسول الله رایت
بمن ده تا بروم و به جهاد جهد تمام کنم حضرت فرمود در روز فتح خیبر فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله کرارا غیر فرار یعنی بخدای که فردا رایت بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
حمله آرنده باشد نه گریزنده با آنکه حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند آن شب همه صحابه در فکر این بوده اند که رایت این منصب
جلیل و مرتبه رفیع نامزد که شود هر یکی توقع آن داشت که وی باشد چون صبح طلوع کرد هر که سلاح نیکو
بر خود راست کرد و اسبی نیکو تر کرداشت بر نشست خود بدر رسول صلی الله علیه و آله در نگریدند دید که همه
صحابه مسلح و مکمل شده آمده اند و امیر المومنین در آن میان نیست ندید فرمود علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم
درد میکند رسول الله او را گفت بروید او را حاضر کنید سلمان الله گفت اجابة رسول الله الحاحا و بر خاست و سلمان دست او گرفت
چشم بسته نهاده پای بکشید تا نزد حضرت آمد فرمود که ای علی نزد من بیا رسیده فرمود صداع یا سید و رمد چشم
یعنی لا ابصر موضع قدمی درد سر است و درد چشم که بجهت آن هیچ چیز نمیتوانم دید فرمود که پیش تر آی چون پیش تر آمد رسول
صلی الله علیه و آله آب دهن مبارک خود در چشم او انداخت و دست مبارک بر آن مالید فی الحال چشم بهتر شد و رایت
باو داد حق تعالی او را فتح داد و تفصیل این سورة الفتح حسب تحریر خواهد یافت و دیگر خبر طایر مشوی
است که در اینجا نیز اشارتست بآنکه علی بن ابی طالب احب الخلق عند الله است و احمد بن حنبل در مسند خود آورده
باسناد علی صفیا سوی رسول الله نقل از انس که گفت عجب بخیل بریانی آورده در طبق بحسنات مایکرفت آورد فقال رسول
صلی الله علیه و آله اللهم ائتنی باحب خلقک الیک و الی رسولک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی و یا بیخرج صوته فقال رسول الله

رفتن بخدمت جناب علی ابن ابی طالب

من هذا قال علی فانه له قاتل بوی البحر حاصل بخوانید احمد بن حنبل در مسند خود آورده است باسناد انس بن مالک که آزاد
کرده پیغمبر است که او نیز از انصار بود یعنی بیان علی سبیل الحکایة یا آنکه بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد
آن سرور دعا فرمود که خدایا الکس که دوستترین خلق تست و نزد رسول است بمن رسان تا با من این طعام بخورد پس
در ملعت شاه ولایت پناه بر در سرای حضرت رسالت آمد و اعانه بود داشت آنحضرت پرسید که این کیست که او الذیه
سرور اولیا آ فرمود منم علی بن ابی طالب پس آنحضرت فرمود که در بگشایند امیر المومنین علیه السلام آمد و آن مرغ را با آنحضرت
بنوشید و این فضیلتیست عظیم و کرامتیست جسیم که دوست و دشمن باین معترفاند و کسی را مجال انکار این شرف نیست
پس باید که تو دیده بصیرت بگشائی و در این باب نظر نمائی تا بعد از تامل بر تو ظاهر شود که تفضیل دیگری
بر و محض عین گمراهی است و بعضی ضلال در این قصه ختی انشا نموده اند و هو هذا شعر وفی الطایر المشوی وفی الابر د
لو استیقظوا من غفلة و سبات د یعنی در قصه مرغ بریان دلیلیست روشن بر اینکه امیر المومنین احب الخلق است و
زهاد سبحانه کس بعد از پیغمبر رتبه و در جز او ندارد و این سخن و کس بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مخفی نیست مگر
بر آن کسان که در خواب غفلت مانده اند و در بیابان عناد حیران و سرگردانند پس از جهاد آنکه شنیده که امیر المومنین
صلوات الله علیه مستجمع صفت یحبهم و یحبونه است باتفاق موافق و مخالف و در باب صفات دیگرش که آن
اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین است آورده اند که روزی بعضی از کوچهای کوفه میرفت و ادید سبوی بر
گرفته میرفت و آنحضرت را نشناخت و میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب امیر پیش آمد و گفت ای زن علی
بن ابی طالب با تو چه کرده گفت شوهر مرا جائی فرستاده و اینجا خود متحمل آب کشیدن میشود و اکنون که رفته
در آب کشیدن تعبی بسیار میکشم و کلفت بسیار بمن میرسد حضرت فرمود که یا امة الله این سبو بمن ده تا برو دارم
و بخانه تو آرم و علی الکریم تا کسی را از عقب شوهرت بفرستد و او را بان آورد پس سبو را برگرفت و بخانه ای
وی برد همسایگان چون این را مشاهده کردند زن را ملامت کردند و گفتند نمیدانی که این امیر المومنین است زن
چون بدانست منفعل شد و شرمنده گشته در پای آنحضرت افتاد و عذر خواهی کرد و گفت یا امیر المومنین مرا
معذور دار که من ترا نشناختم و ترک ادب کردم فرمود باکی نیست هرگاه که ترا کاری و حاجتی باشد مرا طلب
که بان قیام نمایم تا الکه شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیر الجزاء افضل جزاء اما ما غزوه غیبت و بروایت صحیح ثابت شده
که ضرار بن عبد الله ضمیره لیث بعد از وفات امیر المومنین علیه السلام نزد معاویه آمد معاویه با او گفت ابو طالب
کجا رفت و بر او جواب داد که کان عبد الله دعاه فاجابه بر بنده خدا بود بخواند او و وی اجابت دعوت او کرد گفت
بعضی از اخلاق او وصف کن گفت مرا از این معاف دار معاویه گفت که ترا معاف ندارم گفت چون مرا معاف نمیداری
بشنو کان و الله ابی بکر و افضل من تقمص و اعتمر یعنی بخدا که او آن کسی بود که غم کرد و ستم بر خصم که اجابت دعوت رسول کرد تا

کذا بود فاضلترین کسی بود که پیرهن در پوشید و عمامه بر سر گرفت و کریمترین کسی بود که زر و سیم داد و بهترین کسی بود که بعد
گفت کاد
از پیغمبر آمده شد که دید معاویه گفت زدنی یا ضرار دیون زیاده کن والله شدید القوی بعید الذی یقول فصلا و یحکم
عدلا مرد سخت با قوت بود و در غایت یعنی کسی نهایت تدبیر کار او نمیتوانست رسید سخن جدا کننده حق و باطل
بالملل حکمش با سخت عدالت بود علوم و حکمت از جوانب او روان بود و قوی را در باطل طمع نیفکندی و ضعیف
را از عدل او نومید نکردی از دنیا و زینت آن متوحش بود و در وحشت ظلمت شب زمستان انس میداشت بخدا که غزیر
العبرت و طویل الفکرت بود تعلیب کفت خود می نمود و با نفس خود خطاب میفرمود و بار و کار خود را ان
می نکرد و جامه خشن و طعام غلیظ و بی مزه بهتر از جامه خوب و طعام لذیذ دوست داشتی و با الکه از هیبت
و سطوت او چشم را ابروی او نمی توانستیم گشودن با او سخن میکردیم و با ما در نهایت تواضع و فروتنی بود
افتادگی بود و تعظیم ما را اطلاع ما ینبغی بجا آوردی و هر گاه ما بسیار خندان و متبسم بودی اگر چیزی از وی
تعظیم
پرسیدیم جواب گفتی بسیار تعظیم اهل دین کردی و با درویشان و فقیران دوستی کردی و فروتنی نمودی و آنچه نهایت
شفقت و مرحمت و مهربانی بودی دقیقه با ایشان فرو گذاشت نکردی و بخدا که او را در بعضی شبهای تار دیدیم
که محاسن خود بدست گرفته بود و بر خود می پیچید مانند کسی که او را مار گزیده باشد و میگریست و مثل کسی که
مصیبتی باو رسیده باشد گاهی که با خدای مناجات میکرد و زمانی خود را عتاب می نمود و با دنیا خطاب میکرد
غری
که دنیا تعرضت لی او تشوقت هیهات هیهات لا حاجة لی فیک غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی الیک فعمرک قصیر و عیشک
حقیر و خطرک کثیر ای دنیای خود را بمن می نمائی و مرا بخود در شوق می اندازی چه نزدیک شد زمان تو
غلام فریب ده که من ترا سه طلاق داده ام که رجعتی نیست مرا بتو عمر تو کوتاه است و زندگانی تو حقیر است و خطر تو کثیر است
ک   کان
مقدار تو اند چون سخن ضرار این سخن باینجا رسانید گریه بر او غلبه کرد و معاویه گفت والله کان کذلک بخدا سوگند که علی
اینچنین بود که گفتی پس وی را گفت کیف کان حبک له در دوستی تو با چگونه بود گفت کحب ام موسی لموسی و اعتذر الی
الله من التقصیر مانند دوستی مادر موسی بود با موسی و من عذر میخواهم از خدای در تقصیر محبت او گفت اندوه
و تاسف تو تا بچه غایت است گفت کوالدة ذبح واحده علی حجرها لا ترقی عبرتها و لا تسکن حرارتها چون مادر
که یک فرزند داشته باشد و آن فرزند را در کنار او بکشند و هیچ آن آب چشمش کم نشود و اندوهش زایل
نگردد تا قیامت و اما سخت علی و غلبه او بر کفار تو در حمله اسلام واضح است که از امت هیچکس با اهل کفر آنقدر
قتال و جدال نکرد که در مواقف جهاد ثبات قدم تو رسیده و هیبت و سطوت او در نظر کفار چندان بود که
اهل کفر صنادید قریش بتیغ او هلاک کشتند و اسلام بجهاد او قوت گرفت و شجاعت و قدرت و قوت او در حرب
می
بدو چه بود که از اندیشه از هیچ شجاع ابطال نیکردید هر که روی بجا آورده و یرا به نجاک هلاکت و کرد و فنا انداخت و بی

کثر است

جانبی که تو جیو نبود از کشتن پشته سیاخت و در هیچ غزوه مغلوب نشدی به هیچ حربی اقدام ننمود مگر که با فتح و نصرت
باز گشت و مرویست که در بعضی غزوات اسد غولیهم که از شجاعان و ابطال عرب بود عظیم الجثه از صف کفار بیرون آمد
با سپری چون کوه پاره سوار و زره و خود که مقدار صد من آهن بود بر خود مغفری از سنگ بر سر نهاده و نیزه طول
گز در دست گرفته در میان محاربه اسب را بجولان در آورد و آوازه بر کشیده در حرب آغاز کرد اصحاب چون او را دیدند
بترسیدند و از آواز او هراسیدند و از صوت مبادرت او برمیدند یکی از معروفان ایشان گفت که والله انا لسنا
هالیه لیکفه من جانبه الا امر من یعدیه هرکه با وی حرب کند امان نیابد پس او را بلند هیچکس مبادرت جرئت نتوانست کرد امیر المومنین
علیه السلام فرمود یا رسول الله اگر رخصت باشد من بروم رسول فرمود جز تو کسی پیش او نتواند رفت و با
او محاربه نتواند کرد پس زره خود طلبید و بدست مبارک خود عمامه بر فرق همایون او بست و فرمود سر علی
بکیته اسد غولیه امان الله علی تقدر نصر الله پس آنحضرت متوجه حرب و جدغولیهم شد و یکدیگر را بالیم بکشتند
پس تیغ بر بالای سر برد و فرود آورد و سپر آهنین در سر کشید تیغ آهن بدو نیم بر سر و پیشانی و بینی و دهن و ذقن و حلق
و گردن و سینه و شکم و کمر گاه او بدید بدرانید او را دو نیمه کرد انگاه تیغ از وی بیرون کشید و هر دو نیمه
سر شان از تن جدا کرده نزد رسول فرستاد رسول تکبیر گفت و بدان فتح شادمان شدند و امیر در حین معانقه رجز چنین
فرمود که انا علی صاحب الصمصام وصاحب الحوض لدی القیامة اخو نبی الله ذو العلامة قد قال اذ عممنی العمامة
انت الذی بعدی له الامامة و آنحضرت همچنانکه در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله با کفار حرب کرد بعد از وی نیز
با فجار جهاد نمود و تقویت اسلام فرمود چنانکه مشهور است حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
او را خبر داده بود حیث قال یا علی انت ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین مراد از ناکثین اهل بصره اند و از قاسطین معاویه
و اهل شام و از مارقین خوارج نهروان نیز روزی به صحابه رسول گفت که منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیل
القرآن کما قاتلت علی تنزیله یعنی از شما کسی باشد که مقاتله کند بر تأویل قرآن همچنانکه من مقاتله کردم بر تنزیل قرآن همچنانکه
من مقاتله کردم بر تنزیل آن ابوبکر گفت انا ذا یا رسول الله فرمود نه عمر گفت من باشم گفت نه ولکنه خاصف النعل
فی الحجره مراد آنکس که در وی نعلین می دوزد در حجره و چون نگاه کردند امیر المومنین در حجره نعل رسول خدا می دوخت
پس این آیت در معرض تهکم است بر کسانی که در معرکه جهاد فرار کردند و بجهت خباثت و ضعف اعتقاد ثابت قدم نبودند
و گوئی که حق تعالی میفرماید که اهل خباثت و ضعف اگر شما در جنگ ثبات قدم ندارید زود باشد که من بیارم
کسانی بیارم که صفت ایشان بر عکس صفت شما یعنی چنانکه در شما خباثت و ضعف اعتقاد است و فرار از اعدا
غیرتم و اولیاء ایشان شجاع و متقین الایمان باشند و محبت من داشته باشند و محبت آن من نیز با ایشان محبت
داشته باشم با دوستان نرم دل باشند و با دشمنان من صعب و درشت همچنانکه در جای دیگر فرموده که اشداء علی الکفار رحماء

بنیم در خبر است که روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله در محراب پنج جای سجده شکر بجا آورد که با آن قیام و رکوعی
نبود گفتند یا رسول الله سبب این سجدات چه بود فرمود سجده های شکر بود گفتند برای چه نعمت شکر
کردی فرمود که اکنون جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که علی را دوست
میدارم من سجده شکر کردم باز گفت که میفرماید فاطمه را دوست میدارم من دیگر بار سجده کردم گفت که حق
تعالی میگوید که من حسن و حسین را دوست میدارم من باز سجده کردم دیگر گفت که خدای تعالی میفرماید که
من دوستان ایشان را دوست میدارم من سجده این شکر بجا آوردم بعد از آن گفت او سبحانه
میگوید که من دوستان ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت یحبهم است آورده اند که مردی صالح
در خواب دید که قیامت قایم شده و خلق را در موقف سیاست داشته اند و او را در جای ایستاده فرشته
بیامد صحیفه در دست گرفته آن مرد گفت این چه صحیفه ایست گفت که نام دوستان علی بن ابیطالب در انجا نوشته
گفت همانا نام من نوشته باشد فرشته نامه بدو داد صحیفه نگاه کرد نام خود را ندید گفت ای فرشته نام من انجا نیست
و اگر چه من مرتبه آن ندارم که در میان ایشان باشم اما بنویس که من دوستان ایشان را دوست میدارم
ندا آمد که نام او در صحیفه که پیش تو است بنویس گفت و علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود ذکر کرده که این در شان
دشمنان مهدی آل محمد علیه السلام نازل شده و اصحاب او و آنکه آیت خطاب بانکسانی که ظلم کردند بر آل محمد
و ایشان را مقتول ساختند و غصب حق آل ایشان کردند و مقبول این قول است بلکه حق تعالی فرموده که
فسوف یاتی الله بقوم موجب آنست که این قوم موجود نبوده باشند در حین نزول خطاب با اهل ارتداد
متناول کسانی باشد که بعد از ایشان باشند و متصف بصفات مذکوره باشند تا بقیام ساعت قیام در مجمع
گفته که حسن و ضحاک روایت کرده که آیت در شان ابوبکر است و اصحاب او با اهل یمن اند عیاض بن غنم اشعری
گفته که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله اشارت با بو موسی اشعری کرد و گفت قوم این اند و گفته
اند که مراد اهل فارس اند مرویست که حضرت را از این آیت سوال کردند دست بر دوش سلمان زده فرمود
که لو کان الدین معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس و عمار و حذیفه و ابن عباس و غیر او انا عالم مفسران
روایت کرده که در شان امیر المومنین است و روایت ماثوره از ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام نیز
مصرح است بدین مجمع علیه علماء امامیه است و در تفسیر کاشفی آورده که علما در باب یحبهم و یحبونه
سخن بسیار است اهل شریعت میگویند که محبت خدا با بنده اراده توفیق هدایت اوست در دین و اعطای
حسن ثواب و کرامت بحساب در آخرت و محبت بنده با خدای اراده طاعات اوست و اجتناب از معصیت
او نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که وی را بحضرت خود نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او خالص

گفت صحیفه ایست

که ذات شاه اولیا ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیمست و بنده محبه حادث هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال
از سرادق احتشام یحبهم و یحبونه فانی مجب خلقی را در بوته اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از
چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف شود و بعد از بیان اوصاف حمیده دوستان
خود تبیین کسی میکند که مرتبه ولایت و حکومت داشته باشد در خلق و قیام او بامور بندگان و وجوب طاعت
او بر ایشان میفرماید که انما ولیکم الله جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دین و دنیوی شما خداست
و رسوله و فرستاده او که محمد است والذین آمنوا و انکسانی که ایمان آورده اند و اولیاء کم نگفت بجهت تنبیه
بر آنکه ولایت اصالت مر خدایراست و مر رسول و مومنانرا بالتبع الذین یقیمون الصلوة صفت الذین آمنوا است
چه ازین جاری مجرای اسم است یعنی مومنانی که بر پای میدارند نماز را با شرایط و ارکان و یؤتون الزکوة
و میدهند زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان رکوع کننده گانند در نماز و مستولند بود که الذین ثانی بدل الذین
اول باشد و یا منصوب باشد یا مرفوع بر مدح بدانکه جمهور مفسران از علمای شیعه و اهل سنت برآنند که آیت کریمه
در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول اجلال یافته و شیعه ازین استدلال کرده اند بر آنکه امامت حق شاه
اولیاء و خلافت منصوص منصب علی مرتضی است زیرا که ولی درین آیت شریفه بمعنی متصرف در امور مسلمانان
و اولی و احق است در مصالح خلقان چنانکه در کریمه النبی اولی بالمومنین من انفسهم بهمین معنی واقع است
و چون چنین باشد پس لازم آید که ولایت آنکس را ثابت بود که او در رکوع تصدق نموده باشد نه دیگری را که این
وصف در او متحقق نباشد زیرا که کلمه انما از برای حصر است چنانکه در مباحث لغویه مسطور و مذکور است و چون
امامت حق متصدق در رکوع باشد پس امامت علی بن ابی طالب در نگنجد بهیچ یک از مهاجر و انصار نرسد زیرا که
باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر شاه اولیا صادر نشده و روایت تصدق علی بن
ابی طالب در رکوع از طریقین بصحت پیوسته است و کسی را درین نزاع نیست اصحاب سیر و تواریخ و نقادان
باینمعنی تصریح نموده اند و اکثر جمهور درین قول یافته که متصدق بانی وصف علی بن ابی طالب است نه دیگری
اگر کسی گوید چرا نشاید که ولی درین آیت بمعنی ناصر و معین باشد چنانچه در آیت کریمه والله ولی المومنین واقع
است و استدلال امامیه ازین آیت منتقض شود گوییم این سوال ثابت نیست و مقالیست نا اندیشیده
زیرا که در علم علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما برای حصر است مفروح معنی آیت شریفه چنین شود که ناصر و
معین شما نیست مگر آفریدگار عالم و رسول محترم و کسانی که در رکوع تصدق نمودند این معنی صحیح نیست
و چگونه این مراد الله باشد و حال آنکه نه ناصر و معین مومنان منحصر درین سه کس نیست زیرا که مومنان
یعنی معین و ناصر بعضی ابعض اند چنانکه خدای تعالی ازینمعنی خبر داده است و درین آیت کریمه والمومنون والمومنات بعضهم

اولیا

اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر پس اگر باینمعنی مراد باشد هر آینه اختلال در حصر لازم آید و چون ولی
درین آیت مذکوره بمعنی اولی بتصرف و اجرای مصالح مسلمین باشد پس باید که آنشخص ثالث اولی بتصرف بود در امور
ایشان و وجه استدلال شیعه باین آیت شریفه بر امامت شاه اولیا تمام شود و منع مذکور بود دلیل وارد نباشد
زیرا که جمهور مفسران چنانکه سابقا اشارت بآن واقع شد بر آنند که آنشخص ثالث علی بن ابی طالب است نه غیر او و
ثعلبی که یکی از ایمه افاضل اهل سنت است و از اعاظم ایشان در تفسیر خود تصریح نموده است که این آیت در
شان علی بن ابی طالب نزول یافته و نیز روایت کرده که سمعت ابا منصور الحشاذی یقول سمعت محمد بن عبدالله الحا
یقول سمعت ابا الحسن بن علی بن الحسن یقول سمعت ابا حامد محمد بن منصور الطوسی یقول سمعت الامام احمد
بن حنبل القول ماجاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله من الفضایل ماجاء لعلی بن ابی طالب
علیه السلام یعنی ثعلبی که یکی از روسا و اکابر اهل سنت است میگوید که من از منصور حشاذی شنیدم که او
فرمود که من از محمد منصور طوسی شنیدم که او میگفت که از امام احمد بن حنبل که یکی از ایمه اهل سنت است
و از مشاهیر ایشان چنین فرمود که علی بن ابی طالب را فضل و فضایل که صحابه را است زیرا که آنچه او را حاصل شده از فضایل
و کمالات و ... هیچ یک از مهاجرین و انصار حاصل نشد زیرا که عبادت مالی و بدنی در وقت او را میسر شده و
مستجمع این همه شرف عظیم در حالت واحده علی بن ابی طالب است نه غیر او و ازین خبر احمد بن حنبل تشنیع عظیم
الزام ظاهر بر مذهب اهل سنت متوجه میشود زیرا که سخن او که رئیس ایشان است منافی کلام مشهور است که اهل
سنت در کتب خود تصریح بآن نموده اند که حکم کرده اند که اعتقاد بر آن نهج واجب است و آن سخن اینست
که افضل الناس بعد رسول الله ابوبکر الصدیق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذوالنورین ثم علی المرتضی یعنی
فاضلترین مومنان بعد از مصطفی ابوبکر بن ابی قحافه است بعد از آن عمر بن الخطاب بعد از آن عثمان بن عفان
بعد از آن علی بن ابی طالب است هیچ شکی نیست که اعتقاد بخلاف قول امام ایشان است چنانکه بر تو ظاهر شد
و این مدعای ایشان مطلوبست بی دلیل و مقصودیست بی برهان و مکابره ایست عظیم که منشا غایت تعصب
و عنادات تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و دیگر از علمای اهل سنت که قایل اند
بانکه آیت انما ولیکم الله در شان امام المتقین علی بن ابی طالب است ابن مغازلی شافعی است و او از طریق
متعدده نقل است که این آیت کریمه در حق شاه اولیاست و از طرق اهل سنت حمیدی طویلا که یکی از روات اهل
سنت است روایت کرده است از انس بن مالک که گفت من روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودم
که آن سرور دین از خانه بیرون میرفت و متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی طالب
در نماز است پس ناگاه سائلی در مسجد سوال کرد و از حاضران چیزی طلبید و بر رسول تضرع نمود فارجع علی کلام

کرد ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیمست و بنده مخلوق حادث هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال
از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب خلق را دریابد در اضمحلال اندازد و دیگر بار هبوب نفحات از
چمن عنایات یحبونه برسد آن فانی بنده را بوصف بقا متصف شود و بعد از بیان اوصاف حمیده دوستان
خود تبیین کسی میکند که رتبهٔ ولایت و حکومت داشته باشد بر خلق و قیام او بامور بندگان و وجوب طاعت
او بر ایشان میفرماید که انما ولیکم الله جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دین و دنیوی شما خداست
ورسوله و فرستاده او که محمد است والذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده اند و لیکن از آنکه جهت تنبیه
بر آنکه ولایت اصالت مر خدای راست و مر رسول و مومنان را بالتبع الذین یقیمون الصلوة صفت الذین آمنوا ست
چیزی جاری مجرای اسم است یعنی مومنانی که بر پای میدارند نماز را با جمیع شرایط و ارکان ویؤتون الزکوة
و میدهند زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان رکوع کنندگانند در نماز و میتواند بود که الذین ثانی بدل الذین
اول باشد و یا منصوب باشد یا مرفوع بر مدح بدانکه جمهور مفسران از علمای شیعه و اهل سنت برآنند که این آیه کریمه
در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته و شیعه ازین استدلال کرده اند بر آنکه امامت حق شاه
اولیاء و خلافت منصوب منصب علی مرتضی است زیرا که ولی درین آیت شریفه بمعنی متصرف در امور مسلمانان
و اولی و احق است در مصالح خلقان چنانکه در کریمه النبی اولی بالمومنین من انفسهم بالمعنی واقع است
و چون چنین باشد پس لازم آید که ولایت آنکس را ثابت بود که او در رکوع تصدق نموده باشد نه دیگری را که این
وصف در وی متحقق نباشد زیرا که کلمهٔ انما از برای حصر است چنانکه در مباحث لغویه مسطور و مذکور است و چون
امامت حق متصدق در رکوع باشد پس بعلی بن ابی طالب در نگذرد بهیچ یک از مهاجر و انصار نرسد زیرا که
باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر شاه اولیا صادر نشده و روایت تصدق علی بن
ابی طالب در رکوع از طریقین بصحت پیوسته است و کسی را درین نزاع نیست اصحاب سیر و تواریخ و ثقات
باین معنی تصریح نموده اند و لیکن جمهور سنیان قرار یافته که متصدق باین وصف علی بن ابی طالب است نه دیگری
اگر گویی چرا نشاید که ولی درین آیت بمعنی ناصر و معین باشد چنانچه در آیت کریمه والله ولی المومنین واقع
است و استدلال امامیه ازین آیت متمسک نشود گوییم این سوالیست نابسندیده و مقالیست نااندیشیده
زیرا که در علوم عربیه مقرر شده که کلمهٔ انما برای حصر مفروغ معنی آیت شریفه چنین شود که ناصر و
معین شما نیست مگر آفریدگار عالم و رسول محترم و کسانی که در رکوع تصدق نموده اند این معنی صحیح نیست
و چگونه این مراد الله باشد و حال آنکه نصرت و معین مومنان منحصر درین سه کس نیست زیرا که مومنان
بعضی معین و ناصر بعضی اند چنانکه خدای تعالی ازین معنی خبر داده است و درین آیت که والمومنین والمومنات بعضهم

اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر پس اگر این معنی مراد باشد هر آینه اختلال در حصر لازم آید و چون ولی
درین آیت مذکوره بمعنی اولی بتصرف و اجرای مصالح مسلمین باشد پس باید که این شخص ثالث اولی بتصرف بود در امور
ایشان و حق استدلال شیعه باین آیت شریفه بر امامت شاه اولیا تمام شود و منع مذکور بر دلیل وارد نباشد
زیرا که جمهور مفسران چنانکه سابقا اشارت بآن واقع شده برآنند که این شخص ثالث علی بن ابی طالب است نه غیر او و
ثعلبی که یکی از ائمهٔ افاضل اهل سنت است و از اعاظم ایشان در تفسیر خود تصریح نموده است که این آیت در
شان علی بن ابی طالب نزول یافته و نیز روایت کرده که حدثنا ابا منصور الحنازی یقول حدثنا محمد بن عبد الله الحا
یقول حدثنا ابا الحسن بن علی بن الحسن یقول سمعنا ابا حامد محمد بن منصور الطوسی یقول سمعنا الامام احمد
بن حنبل القول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من الفضایل ما جاء لعلی بن ابی طالب
علیه السلام یعنی ثعلبی که یکی از رؤسا و اکابر اهل سنت است میگوید که من از منصور حنیادی شنیدم که او
فرمود که من از محمد منصور طوسی شنیدم که او میگفت که از امام احمد بن حنبل که یکی از ائمهٔ اهل سنت است
و از مشاهیر ایشان چنین فرمود که علی بن ابی طالب افضل فضلاء صحابه است زیرا که آنچه او را حاصل شده از فضایل
و کمالات و قربات دیگری از مهاجرین و انصار حاصل نشده زیرا که عبادت مالی و بدنی در وقت او و امیر شده و
مجمع این هر دو شرف عظیم در حال واحد علی بن ابی طالب است نه غیر او و ازین خبر احمد بن حنبل تشنیع عظیم بر
اهل ظاهری بر مذهب اهل سنت متوجه میشود زیرا که سخن او که رئیس ایشانست منافی کلام مشهور است که اهل
سنت در کتب خود تصریح بآن نموده اند که حکم کرده اند که اعتقاد بران نیز واجب است و آن سخن اینست
که افضل الناس بعد رسول الله ابو بکر الصدیق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذو النورین ثم علی المرتضی یعنی
فاضلترین مومنان بعد از مصطفی ابو بکر بن ابی قحافه است بعد از آن عمر بن الخطاب بعد از آن عثمان بن عفان
بعد از آن علی بن ابی طالب است هیچ شکی نیست که اعتقاد خلاف قول ائمهٔ ایشانست چنانکه بر تو ظاهر شد
و این مدعای ایشان مطلوبست بی دلیل و مقصودیست بی برهان و مکابره ایست عظیم که منشاء غایت تعصب
و عناد است تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا و دیگر از علمای اهل سنت که قایل اند
باینکه آیت انما ولیکم الله در شان امام المتقین علی بن ابی طالب است ابن مغازلی شافعیست و او از طرق
متعدده نقل است که این آیت کریمه در حق شاه اولیاست و از طرق اهل سنت حدیث طویلی که یکی از رواة اهل
سنت است روایت کرده است از انس بن مالک که گفت من روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم
که آن سرور دین از خانه بیرون میرفت و متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد جمعی که علی بن ابی طالب
در نماز است پس ناگاه سائلی در مسجد سوال کرد و از حاضران چیزی طلبید و بوسول تضرع نمود فارجع علی کلام

السائل فالاومی بیده الیمین الی خلف ظهره فدلی السائل عنه فسل خاتمه عن اصبعه وانزل الله تعالی آیة من القرآن
علی النبی المنزل فبعث النبی صلی الله علیه وآله فاحضره فقال ای شیء عملت یومک هذا بینک وبین الله تعالی فاخبر الله
فقال هنیئا لک یا ابا الحسن قد انزل الله فیک آیة من القرآن انما ولیکم الله ورسوله الآیة یعنی انس بن مالک
میگوید که من روزی در خدمت مصطفی صلی الله علیه وآله بودم که آنحضرت از حجره طاهره بیرون رفت
متوجه مسجد شد وچون در مسجد در آمد که دید علی بن ابو طالب در نماز است پس در آن حالت سائلی تضرع
تمام سوال کرده و بر جای خود بماند که خود هیچ نیابید وچون آواز آن سائل با آن کیفیت بگوش سلطان ولایت
رسید دل مبارک آن سرور دین بموجب دلالت علی المومنین از رویکی سائل بسیار در تاب [؟] آنحضرت بدست شریف
از جانب پشت مبارک اشارت بسائل نمود و سائل دریافت که آن سلطان سریر سخاوت و آن شهنشاه سلیمان
منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و آن انگشتری از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد آن سائل بسیار خرم
وشادمان شد پس خدای تعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیت فرمود و فرستاد چون شاه او
لیاء از نماز فارغ شد متوجه منزل شریف گردید چون بحجره طاهره در آمد سید رسل صلی الله علیه
وآله کس بطلب آن سرور فرستاد او را حاضر گردانید و فرمود که یا علی امروز چه عمل از تو صادر شده در راه خدا
چه خیر از تو بوجود آمد آنحضرت از حال سائل خبر داد و آن صورت را بعرض رسانید پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود که گوارنده مبارک باد تو را خوشنودی و خوشی که خدای عز وجل در حق تو آیتی فرستاد و ترا بتعظیم و تفخیم یاد
فرموده آن کریمه اینست انما ولیکم الله ورسوله الآیه و در روایت سعید بن جبیر از ابن عباس بخشیدن خاتم شاه
ولایت بعد یکی واقع است مقتدای قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی در مسجد نماز ظهر ادا فرمود و چون از نماز فارغ
شد از مسجد بیرون رفت و صحابه متفرق شدند چنانکه در مسجد کسی نماند الا علی بن ابو طالب که بنماز مشغول
بود پس ناگاه سائلی در آمد و چون در مسجد کسی دیگر نبود مگر شاه اولیا آن سائل متوجه آنحضرت
شد و چون نزدیک آنحضرت رسید فرمود که یا علی بن ابی طالب بالذی تصلی له ان تتصدق علی بما امکنک
یعنی بحق خدای که این نماز از برای او میگذاری که من آنچه امکان تو باشد چیزی تصدق کنی و مرا از خوان احسان خود محظوظ
گردانی که بیچاره و درمانده ام و قوتی ندارم پس شاه مردان چون این سخن از آن سائل بشنید در ساعت دست
راست خود بر پشت مبارک خود نهاد و خاتم عقیق خود که در انگشت مبارک داشت باو بخشید سائل از آن
عطیت بسیار خوشحال و خرم دل شد و امام المتقین را دعا بسیار کرد و چون از امام علیه السلام چنین
عمل پسندیده در نماز صادر شد حق تعالی این آیت کریمه در حق آن سرور دین فرو فرستاد پس حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله خطاب بشاه اولیا نمود و فرمود که یا ابا الحسن حق تعالی از این حالت تو مباهات نمود با

ست

ملائکه و با علی بخوانند این آیت را که انما ولیکم الله ورسوله والذین آیت و دیگر از علمای اهل کتب که معروف است با
این آیت در حق امام المتقین نزول یافت ابو الحسن علی بن احمد واحدی چرا و در تفسیر خود که مسمی است بلباب
النزول تصریح باین معنی نموده و روایت کرده است از کلبی که این آیت در شان علی بن ابی طالب است زیرا که او خاتم
١٤٧ او خاتم بسائل داد در حالتی که در رکوع بود و نیز واحدی روایت میکند که ابو بکر تمیمی [؟] از ابن عباس که روزی
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از خانه متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که مردمان در رکوع
و سجود اند و بنماز مشغول هستند پس در آن حالت چشم مبارک آنحضرت بمسکین افتاد فرمود که هل اعطاک
احد شیئا قال نعم خاتما فقال من اعطاک قال ذلک القائم واومأ بیده الی علی بن ابی طالب قال علی ای حال اعطاک قال
اعطانی وهو راکع فکبر النبی صلی الله علیه وآله ثم قرأ ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
یعنی آن سید و سرور از آن مسکین پرسید که هیچکس درین مسجد چیزی بتو داد آن مسکین گفت آری یا رسول الله
خاتم بمن داد فرمود آن را چه کسی بتو بخشید گفت آن جوان که بنماز ایستاده است فرمود که در چه حالت بتو داد
گفت یا رسول الله در حالت رکوع این احسان بمن نمود حضرت این حکایت از آن مسکین بشنید و گفت الله اکبر
بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که ومن یتول الله ورسوله الآیه اکنون فرمود که الحمد لله الذی جعلها فی وفی
اهل بیتی یعنی شکر خدا که این کرامت را در من و در اهل بیت من ظاهر ساخت و این توفیق رفیق خاندان من شد و این
شرف بدامادم علی بن ابی طالب هویدا گشت بدانکه بعضی از اهل خلاف و شقاق وجمعی از ارباب عناد و نفاق را
در استدلال الشیعه باین آیت ایرادات و مناقشات و از جمله مناقشات ایشان یکی اینست که استعمال لفظ
جمع در شخص واحد مجازست و اصل در اطلاق حقیقت است پس مراد از والذین آمنوا خصوص علی بن ابی
طالب نباشد بلکه مراد از و عموم مومنان اند زیرا که واجبست که مومنان بعضی ولی و ناصر و معین بعضی
باشند چنانکه حق جل و علی فرموده است که والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض و مناقشه دیگر
آنست که علی بن ابی طالب در وقت فقیر بود و او را مالی نبود که زکوة بروی واجب شود و زکوة را اطلاق نکنند الا با
صدقه واجبه و مناقشه دیگر آنست که بتقدیر آنکه مراد از صیغه جمع علی بن ابی طالب باشد لازم نمی آید که خلیفه
بی فاصله و صالح این شایه که خلافت او بعد از خلافت شیوخ ثلثه بود مناقشه دیگر آنست که اگر مراد از ولی متصرف
در امور مسلمین باشد چنانچه شیعه میگویند است [؟] دلالت والذین لازم می آید زیرا که تصرف پیغمبر صلی الله علیه
وآله در امور مسلمانان کافیست و حاجت بتصرف غیر او نیست و مناقشه دیگر آنست که لایق بحال علی بن ابی طالب
آنست که مستغرق القلب باشد در عبادت حق تعالی چنانکه در حال نماز بهیچ چیز ملتفت نباشد و ظاهر است
که استماع کلام سائل و التفات بان و فرمودن قضای حاجت او منافی استغراق است تقریر مناقشات ایشان و بعضی بیب

پوشیده و پنهان نیست که در روایات و احادیث صحیح و اسانید و اخبار واثقه از طریقین در این آیت در شان
علی بن ابی طالب نزول یافته و مراد از والذین آمنوا اوست اما این مناقشات و اعتراضات کبیت العنکبوت
وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت و ایراد جمع بر واحد بر وجه تعظیم اطلاق شده در کلام عرب نیست
صاحب کشاف گفته که جیء به علی لفظ الجمع وان کان السبب فیه رجلا واحدا و هو علی علیه السلام و لیرغب الناس
فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه و لینبه علی ان سجیة المؤمنین یجب ان تکون علی هذه الغایة من الحرص علی
البر و الاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لو کانوا فی الصلوة لم یؤخروا الی الفراغ منها اما آنکه منافی الحال و
التفات علی بن ابی طالب بکلام سائل و تصدق بر او نمودن و حاجت او بر آوردن مستلزم کمال اوست زیرا که آن التفات
موجب جمع میان عبادات مالی و بدنی بود چنانکه در کلام احمد بن حنبل مذکور شد و آن التفات که سبب
نقصان عبادت است التفاتیست که متعلق بامور دنیوی که اغراض نفسانی باشد و آنچه در وجه استدراک
والذین آمنوا مذکور شد اگر تمام شود لازم آید تصرفات شیوخ ثلثه در امور مسلمین محتاج الیه نبود زیرا که
تصرف نبی در امور عباد کافیست و حاجت بتصرف غیر نیست و این نقض مقابل ماست لازم آید در حال این کلام
عمر بن الخطاب که گفت حسبنا کتاب الله یعنی در آن وقت که سید عالم فرمود که بیاورید دوات و قرطاس عمر گفت حسبنا
کتاب الله یعنی ما را احتیاج بوصیت پیغمبر نیست زیرا که کتاب خدا که در میان ماست ما را کافیست و بر عاقل منصف
مخفی نیست که اکثر این عناد و کراهی و محض فساد است در مجمع البیان آورده که حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار
الحسینی القاینی قال حدثنا الحاکم ابو القاسم الحسکانی قال حدثنی ابو الحسن القاینی محمد بن القاسم الفقیه
الصیدلانی قال اخبرنا ابو محمد عبد الله بن محمد الشعرانی قال حدثنا ابو علی احمد بن علی بن رزین الباشانی قال حدثنا
المظفر بن الحسن الانصاری قال حدثنا السندی علی الوراق قال حدثنا یحیی بن عبد الحمید الحمانی عن قیس بن الربیع
عن الاعمش عن عبایة بن ربعی قال حدثنا عبد الله بن عباس جالس علی شفیر زمزم قال رسول الله صلی الله علیه
و آله یعنی صاحب مجمع گفته که سید ابو الحمد مهدی حدیث کرد مرا از رواة مذکوره که عبایة بن ربعی از عبد الله
عباس نقل کرده که فرمود روزی در کنار زمزم نشسته بودم و احادیث از سید عالم صلی الله علیه و آله بگوش هوش
اهل مجلس میرسانیدم در آن اثنا مردی رسید که لثام بر روی بسته در برابر نشست هرگاه که میگفتم قال رسول
الله او نیز میگفت قال رسول الله یعنی هرگاه چیزی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکردم وی
نیز چیزی از آنحضرت روایت میکرد من از وی سؤال کردم که بخدا بر تو سوگند که کیستی من ترا نمی‌شناسم دست برآورد
لثام باز کرد و روی بقوم آورد و گفت الا من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری
سمعت رسول الله بهاتین و الا فصمتا و رأیته بهاتین و الا فعمیتا یقول علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من

نصره مخذول من خذله یعنی هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که نشناسد من جندب بن جناده بدری ابو ذر غفاریم
از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم بدین دو گوش و اگر خلاف گویم هر دو گوش من کر باد و دیدم آنحضرت را بدین
دو چشم و اگر نه هر دو چشم من کور باد و میفرمود که علی پیشرو ابرار است و قاتل کفار و ناصر او منصور است
از قبل خدا و خاذل او مخذول بعد از آن گفت که روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز پیشین
گزاردم سائلی در مسجد سؤال کرد و هیچکس چیزی باو نداد سائل دست برداشت و گفت بار خدایا گواه باش
که در مسجد رسول تو سؤال کردم کسی چیزی بمن نداد علی علیه السلام نماز میکرد و در حالت
رکوع بود اشارت بسائل کرد بانگشتی که انگشتری در آن بود سائل بیامد انگشتری از انگشت وی بیرون کرد پس
بیاورد رسول صلی الله علیه و آله از مشاهده میکرد چون علی علیه السلام انگشتری بسائل داد و سائل
خشنود شد رسول صلی الله علیه و آله سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سألک فقال رب اشرح
لی صدری الایة بار خدایا برادر من موسی ترا بخواند و از تو حاجت خواست و گفت بار خدایا دل روشن گردان
و کار من آسان کن و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند و وزیری که از اهل من که هرون است تعیین فرمائی
و پشت مرا باو قوی گردان و او را در کار من با من شریک کن پس تو که خدائی ندا کردی در قرآن او را که فرمودی که دعایش
اجابت کردم گفتی سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما اللهم و انا محمد صفیک و نبیک
اللهم فاشرح لی صدری و یسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
دعا باین جا رسانید گفت بار خدایا محمد برگزیده پیغمبر تست بار خدایا سینه مرا مشروح گردان و کار مرا آسان
فرمائی و از اهل من علی را وزیر من گردان و پشت مرا باو سخت کن قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله صلی الله
علیه و آله الکلمة حتی نزل علیه جبرئیل من عند ربه فقال یا محمد اقرأ قال اقرأ انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا یعنی ابو ذر رضی الله عنه گفت که بخدا سوگند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این مناجات را تمام
نکرده بود که جبرئیل نازل شد از نزد حق تعالی و گفت ای محمد بخوان فرمود چه بخوانم گفت انما ولیکم الله
و رسوله الایة و این خبر را ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود مذکور و بعینه آورده و ابو بکر رازی در کتب احکام القرآن روایت
کرده بطریقی که مغربی و طبری از رجال آن حکایت کرده اند که این آیت در حق علی علیه السلام نازل شده وقتی
که در رکوع خاتم خود را بسائل داد و این قول مجاهد و سدی است و مروی است از ابی جعفر و ابی عبد الله و جمیع علماء اهل
البیت علیهم السلام و کلبی گفته که در باب عبد الله بن سلام و اصحاب او وقتی که اسلام آوردند و جهود از ایشان قطع مودت
ایشان کردند و عطا روایت کرد که چون امیر المؤمنین در رکوع انگشتری بدرویش داد عبد الله بن سلام گفت
یا رسول الله انا رأیت علیا تصدق بخاتم و هو راکع فنحن نتولاه یعنی علی را دیدم که در وقت رکوع خاتم را تصدق

بود و ما او را دوست میداریم این آیت فرود آمد و سید ابو الحمد مهدی روایت کرد از ابی القاسم الحسکانی باسناد متصل
مرفوعا بابی صالح از ابن عباس که گفت عبد الله بن سلام با جمعی از اتباع خود که با وی بیکبار اسلام در آمده بودند نزد
رسول آمدند و گفتند یا رسول الله منازل ما دور است و ما را مجلسی و محدثی نیست غیر از این مجلس و قوم ما
چون که ما را دیده اند که ایمان بخدا و رسول آورده ایم و تصدیق بایشان نموده ایم ما را گذاشته اند و سوگند خورده
اند که با ما ننشینند و با ما مناکحه نکنند و سخن نگویند و این حالت بسیار شاق و غالب حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله نموده که انما ولیکم الله و رسوله و الذین الایه و بعد از آن آنحضرت بمسجد آمد و مردمان بعضی
در رکوع بودند و بعضی در سجود و بعضی در قیام و چشم او بسایل افتاد باو گفت هل اعطاک احد شیئا
که چیزی بتو داد گفت نعم خاتم من فضة رسول صلی الله علیه و آله فرمود من اعطاک که انگشتری بتو عطا
کرد گفت ذلک القایم و اشار الی علی رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی ای حال اعطاک گفت اعطانی و هو راکع پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و این آیه نازل شد و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم
الغالبون قرائت فرمود و حسان بن ثابت این ابیات انشا کرد ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی و کل بطیء فی الهدی
و مسارع * ایذهب مدحیک المحبر ضایعا * و ما المدح فی جنب الاله بضایع * فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکوة
فدتک النفس یا خیر راکع * فانزل الله فیک خیر ولایة * و بینها فی کتاب الشرایع * و در حدیث ابراهیم بن حکم بن ظهیر این
طریق وارد شده که عبد الله بن سلام با جمعی از قوم خود نزد رسول آمده و شکایت کردند از آنچه بایشان رسیده
بود از جهودان قوم ایشان و در اثنای شکایت این آیت نازل شد که انما ولیکم الله الایه و بلال اذان بگفت
و رسول صلی الله علیه و آله بمسجد آمد دید که مسکینی سوال میکند حضرت فرمود که ماذا اعطیت گفت خاتم
من فضة و فرمود من اعطاک گفت ذلک القایم فاذا هو علی علیه السلام و فرمود علی ای حال اعطاک
گفت اعطانی و هو راکع پس رسول صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود و من یتول الله و رسوله الایه ابو الفتوح
در تفسیر خود بعد از ذکر روایت ابو ذر و طریقی که مذکور شد میگوید که روایت جابر بن عبد الله انصاری چنین
است که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز پیشین بگزارد و پشت بمحراب باز داد
ساعتی برآمد اعرابی در میان قوم برخاست که اثر فقر و فاقه بر روی او پیدا و روی برسول کرد و گفت شعر
اتیتک و العذراء تبکی برنة * و قد ذهلت ام الصبی عن الطفل * و اخت بنیان و ام کبیرة * و قد مسنی فقر خالط فی عقلی
و قد مسنی فقر و فقر و فاقة * و لیس لنا شیء نمر و نجتلی * و ما منتهی الا الیک مفرنا * و این مفر الخلق الا الی الرسل
رسول صلی الله علیه و آله فرمود کیست که او را اجرت دهد تا من ضامن او شوم در بهشت برابر بحجر خود و در جوار ابراهیم
خلیل سایل اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد و بسوی انگشتری نگاه کرد نگین که انما لیو دید شاد شد و گفت شعر

١٤٩

انا مولی لا الی بس * ارجو من الله ثابتا * الذین هم خیرة الانام کلهم * لانهم فی الوری * جبرئیل آمد این آیت آورده که
انما ولیکم الله الایه و رسول خواند رسول گفت اعرابی را که چیزی داد گفت بلی داد و بر پیغمبر علی بن ابی طالب
رسول صلی الله علیه و آله فرمود هنیئا لک یا علی که اینکه کان مبارک باد ترا درجه که مقارن درجه من درجه
ابراهیم چون صحابه او بدیدند هر کس که انگشتری داشت بصدقه داد تا چهار صد انگشتری با عرابی شاد شد
و بر آنست که از میان که حرم امیر المومنین علی علیه السلام این ابیات انشا کرد شعر انا مولی لخمس نزلت فیهم الغد
اهل طوا و اهل اتی فاقروا بعرفوا النجر * و الطواسین بعدها الحوامیم و الزمر انا مولی لهولاء و عدو لمن کفر
حسان بن ثابت حاضر بود و این ابیات را بخواند * علی امیر المومنین اخو الهدی * و افضل ذی نعل و من کان حافیا
و اول من ادی الزکوة بکفه * و اول من صلی و من کان زاکیا * فلما اتاه سایل مد کفه الیه فسلم و لم یک لاهیا * فدس الیه
خاتما و هو راکع و ما زال اداها الی الخیر داعیا * فبشر جبرئیل النبی محمدا * بذاک و جاء الوحی فی ذاک ضاحیا
و بدانکه اهل خلاف را تعرض دیگر و آنکه مراد بقوله و هم راکعون این است که رکوع کردن شیمه و عادت اهل ایمان
است بر حال از ایتاء الزکوة نباشد تا سبب مدح خواهد بود زیرا که میگویم که در یقیمون الصلوة
رکوع داخلست و اگر قوله و هم راکعون محمول نشود بر آنکه حال باشد از یوتون الزکوة پس محمول
خواهد شد بآنکه از صفات ایشان رکوع کردن است پس تکرار بی فایده خواهد بود و تاویل قریب مفید اولی است
از بعید غیر مفید و وجه دیگر آنکه در آیت مخصص است بتولی امور و مستحق تصرف در امور مردمان آنست
حق تعالی بقوله انما ولیکم الله خطاب بجمیع مومنین کرده و درین خطاب پیغمبر و غیر او داخل بوده پس از آن گفت
و رسوله آنحضرت از جمله ایشان اخراج نمود زیرا که مومنین مضاف الیه بولایت او و بعد از آن فرمود که
الذین امنوا ایشان را جدا ساخت که اگر مخاطب اند بآیت غیر کسانی اند که ولایت ایشان حاصل شده و اگر نه کلام موهم
شود بآنکه مضاف عین مضاف الیه باشد بعینه و هر یک از مومنان ولی خود میباشد و این محالست و اینکه
بعضی از اهل خلاف و عناد راکع را بمعنی خاشع و خاضع تاویل کرده اند بر خلاف ظاهر است و موجب اخراج
لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا که در شرع اطلاق آن بر یکی ثابت که همان نیست که گفت دست بر از کوا
برسید در کشف الغمه آورده که متکلمین در کتب کلام ذکر کرده اند که درین آیت مباحث شریفه ولایت تمام
دارد بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و تفصیل آن در کتب خود مسمی است بلوامع الوحی فی المباحث
الکلامیه ایراد کرده ایم بر وجهی که آن کتاب ها مطلوب است و شفای هر علیل و راغب اما اجمالا استدلال میکنیم
این بحث نامی اول آنکه فعل قلیل باطل نمیکند نماز را زیرا که قوله و یوتون الزکوة و هم راکعون اشارت بفعل
امیر المومنین علیه السلام در حینی که خاتم خود را بسایل تصدق فرمود در حال رکوع ولیکن فعل قلیل است

وغیر هوشی در بطلان صلوة دویم آنکه نیت فعل قلبی است نه لسانی زیرا که تصدق بخاتم کردن در نماز از آنحضرت
صادر شد مستلزم نیت است زیرا که آن عمل است و هر عمل را ناچار است از نیت صلوة لفظی که غیر قرآن
و دعا باشد مبطل است پس از رو واقع نشده باشد و که موجب بطلان صلوة او نمی‌بود لازم همچو ملزوم
است در متفرع میشود برین احتساب نیت زکوة بر فقیری که حاضر نباشد و بر صحت نیت صوم در صلوة
لیله و نیت وقوف بعرفات در نماز ظهر و نیت وقوف بمشعر در نماز صبح و غیر آن از نیات ممکنه در حالت صلوة
و دیگر نیت احرامی که شرط است اقتران او بتلبیه جایز باشد که در نماز واقع شود بلی احتمال دارد که جایز نباشد
زیرا که آن معهود نیست در نماز و اولی جواز است زیرا که تلبیه ذکر است و ثنا بر حق تعالی پس جایز باشد نیت بجهت
احرام در آن اما اگر مقارن سازد نیت را بتسلیم بر تلبیه بعد از آن میتواند شد جزما زیرا که خارج صلوة
است سیوم آنکه استحضار نیت فعلا و اولی استمرار آن حکما شرط نیست در عبادت زیرا که آنحضرت در حالت
نیت زکوة مستحضر نیت نبود که اگر شرطی بود مؤثر می‌بود در بطلان صلوة که مستلزم ذم است که
منافی مدح عظیم است و برین متفرع میشود اکتفا نمودن باستمرار نیت حکما چهارم تسمیه صدقه مندوبه
زکوة زیرا که جایز نیست که آن خاتم از زکوة واجبه بوده باشد زیرا که اخراج زکوة واجب واجب مضیق
است و جایز نیست اشتغال از و بواجب موسع یا مندوب پس از صدقات مندوبه باشد و هو المطلوب و چون
حق تعالی درین آیت اثبات ولایت خود و رسول خود و وصی رسول کرد در عقب آن فرمود وَمَن يَتَوَلَّ اللهَ
و هر که دوست دارد خدای عز و جل را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند
فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ پس بدرستیکه لشکر خدای که اهل ایمان‌اند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان‌اند غالبان و وضع ظاهر
در موضع ضمیر که فانهم الله تنبیه است برو برهان بر وجوب تولی ایشان که گویا گفته شد و من یتول هؤلاء فهم
حزب الله هم الغالبون و تنویه است بذکر ایشان و تعظیم ایشان و اشاره و تشریف ایشان بان اسم و تعریض
بکسی که موالات نماید غیر ایشان را بآنکه او حزب شیطان است و حزب در اصل لغت قومی‌اند که مجتمع شوند
برای امری که ایشان را عارض شده باشد چه حزب بمعنی پیش آمدن است از ابن عباس مرویست که رفاعه
بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند و بعضی از صحابه دوستی
با ایشان طریق مودت مصاحبت در میان بود حق تعالی این فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا فرا مگیرید آنانکه فرا گرفته‌اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا استهزا و بازی یعنی
اظهار میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده شد ایشان را مِن قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی یهودان وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدا

بترك مناهی إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی مقتضی آن است که با دشمنان حق
دوستی نکنند حق تعالی درین آیت مرتب ساخت نهی از موالات منافقان بر اتخاذ ایشان دین اسلام را بلهو و لعب
جهت ایما بر علت نهی و تنبیه بر آنکه هر که شان او چنین باشد بعید است از موالات و جدیر بمعادات
و عطف الکفار بر الذین اتخذوا دلالت است بر آنکه از موالات آنکس که برین حق باشد خواه آنکه بر دین باشد
که تحریف آن کرده باشد از صواب و آن را موافق هوای خود ساخته باشد اهل کتاب و یا نه مانند مشرکان مکه
که آورده‌اند که چون مؤمنان بعد از اذان اجتماع بنماز خواستندی یهود با یکدیگر گفتندی بطریق
استهزا که قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا یعنی برخواستند که بر نخیزند و نماز گذارند و بجهت نه حق تعالی این آیت
فرستاد که وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا
وَلَعِبًا فرا میگیرند نماز یا منادات را بسخریت و بازی و این دلیل است بر مشروعیت بامداد در معالم آورده
که ترسائی بود در مدینه هر گاه مؤذن گفتی که اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی که احرق الله الکاذب خدای
دروغگوی را بسوزاناد شبی خادم او آتش بخانه در آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره
از آن آتش بجست و خانه با جماعت که در وی بود تمام بسوخت ذَٰلِكَ این استهزا از ایشان یا فا ان یا مثال
بِأَنَّهُمْ بآنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ گروهی‌اند که تعقل نکنند که در دین استهزا جز عقوبت بایشان
خواهد رسید چه سفه هوودیه جهل است بحق و هزیان و عقل مانع است و مرویست که چون کفار چون بانگ
نماز شنیدند حسد بردند و گفتند ای محمد این بدعت که تو وضع کرده چون پیش از تو پیغمبران دیگر
بیان نکرده اند اگر چه بهتر بودی انبیاء سابق بان اقدام نمودندی فما اقبح من صوت و اسمجه از چه او قبیح
ناخوش است حق تعالی بجهت رد ایشان این آیت نازل ساخت که ومن احسن قولا ممن دعا الی الله الآیة و سبب
مشروعیت بانگ نماز این بود که رسول از مکه بمدینه آمد اصحاب وقت نماز را بوجهی نمیتوانستند نمود و بس
بعضی مشتبه شد و اکثر آن بود چون بعضی از ایشان بمسجد آمدندی رسول در اثنای نماز بودی یا نماز کرده
بودی و آنحضرت هنوز مامور نشده بود ببانگ نماز گفتند یا رسول الله این امر بما دشوار است علامتی
وضع کن که ما بان بدانیم که وقت توجه بمسجد است فرمود که مجلس سازیم و با یکدیگر مشورت کنیم چون بن
شستند بعضی گفتند که رایتی بر بام مسجد نصب باید کرد در اوایل اوقات نماز بعد از فراغ از اوای برداشت
جمعی دیگر گفتند که آتشی بر بام مسجد باید افروخت تا از دور به بینند بدانند که وقت نماز است بمسجد توجه
نمایند و جماعتی دیگر گفتند که بعلامات یهود و ترسا از ناقوس باید کرد که رسول هیچکدام را از ایشان نپسندیده
که از اصحاب قول یکی داده‌اند که ناقوس بزنند عبد الله بن زید گفت ناقوس را طلب کردیم که بزنیم در آن هم دید در خواب

دیدیم جامهٔ سبز پوشیده ناقوسی در دست گرفته گفتیم این ناقوس را میفروشی گفت این را چه میکنی گفتیم میخواهیم
که آواز آن برای نماز بزنیم گفت ترا چیزی دیگر تعلیم کنم که بهتر از ناقوس باشد گفتیم آن کدام است گفت بگو الله اکبر الله اکبر
تا آخر اذان که گفت من آنرا یاد گرفتم بگرفتم و رسول را از آن خبر دادم گفت ان شاء الله که من باین مامور شوم بعد
از آن مرا بگفت که بلال را طلب کن و او را این تعلیم نمای که او را آواز بلندتر است من باین او را این تعلیم دادم
و بلال بانگ نماز بگفت تا چهل کس از اصحاب که این را در خواب دیدند اگر این خبر صحیح باشد پس رسول بخواب
مردمان اعتماد نفرموده تا آنکه وحی نازل شد باین مامور گشت و اگر نه ابتدای آن از وحی بوده و اخبار در
فضیلت بانگ نماز بسیار است از جمله رسول فرموده که سه کس در روز قیامت بر تل الحسنات باشند
اخبار ایشان مضایقه نکنند و ایشان را سوال نسازند و صحیفه بدست ایشان دهند مردی که قرآن یاد دارد و آنرا
کار بسته مردی که هفت سال بانگ نماز گفته باشد و مزد از مردمان نگرفته باشد و بنده که عبادت خدای
مخدوم خود با خلاص کند ابن مالک گفت چون بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند و دعا را اجابت کنند
و چون وقت اقامت باشد هیچ دعا را رد نکنند عبد الله عمر گفت که از رسول خدا شنیدم که او گفت موذنی
که برای خدای بانگ نماز گوید ثواب او مثل ثواب شهید باشد که او در خون خود غلطان شده [illegible]
در نماز باشد و هر تری و خشکی که آواز او بشنوند برای او گواهی دهند و چون بمیرد او را در قبر نهند هوام زمین
او را آزار نرسانند و روز قیامت ندا کنند که [illegible] مهمانان خدا روزه داران آنجا حاضر
شوند گویند این رعاة الشمس والقمر کجا اند آنانکه آفتاب و ماه را رعایت کنند موذنان را بیاورند ایشان را
بر اسبان نجیب سوار کنند از نور تاج کرامت بر سر ایشان نهند و به بهشت آرند عمر خطاب گفت که رسول صلی
الله علیه وآله فرمود اللهم اغفر للموذنین گفتم یا رسول الله مرا بانگ نماز تحریص نمودی با آنکه شمشیر میزنیم گفت
ای عمر زمانی [illegible] شود که مردمان بانگ نماز را به ضعفا گذارند بدانید که گوشت موذنان بر آتش دوزخ
حرام است آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و نافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله
علیه پرسیدند که تو بکدام ایمان داری حضرت فرمود که نومن بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم
واسمعیل واسحق الی آخر آیه چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت وی کردند گفتند بخدا که غیر اهل هیچ دینی بدتر از دین
شما ندیدیم و کم بهره تر اند در دنیا و آخرت از شما آیت آمد که قل یا اهل الکتب بگو ای اهل کتاب مراد یهود اند
هل تنقمون منا آیا عیب میکنید و انکار میکنید استفهام برای انکار است و نقم بمعنی انکار [illegible] تقدیر
العقاب لانه لا یجب علی ما ینکر من الفعل یعنی از ما انکار و عیب میکنید یعنی انکار و عیب نمیکنید الا ان امنا
مگر آنکه ایمان آورده ایم بالله بخدای تعالی وما انزل الینا و بآنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وما انزل

١٥١

دلالتست بر آن ای هل تنقمون

من قبل و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب وان اکثرکم فسقون
عطف است بر آمنا مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید این مستثنی لازم در امر است که آن هنا الفتات ای ما تنکرون
منا الا لمخالفتکم حیث دخلنا الایمان وانتم خارجون منه یا اصل کلام این است که اعتقاد ان اکثرکم
فاسقون پس کلام بر حذف مضاف باشد و یا الا کر معطوف بر ما ای وما تنقمون منا الا الایمان بالله وبما
انزل وبان اکثرکم و یا معطوف بر علت محذوف و تقدیر این است که هل تنقمون منا لقلة انصافکم
وفسقکم و یا منصوب است باضمار فعلی که قول هل تنقمون دلالت بر آن دارد ای [illegible] ان اکثرکم فاسقون و یا مرفوع با ابتدا است و خبر محذوف
ای وفسقکم ثابت معلوم عندکم ولکن حب الریاسة والمال یمنعکم عن الانصاف و میتواند بود که مراد باکثر
مجموع اهل کتاب باشد چه جمهور ایشان بفسق متسم آمده و بنا بر آنکه کثرة بمعنی خود باشد مراد غیر اهل کتاب [illegible]
بوده که بشرف ایمان مشرف شدند بعد از آن پیغمبر خود را امر میکند با آنکه بر وجه خطاب با اهل کتاب قل
بگوی هل انبئکم آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک بدتر از آنچه گفته که دین شما بدترین ادیان است
و اهل این دین کم بهره تر اند و قوله مثوبة تمیز است یعنی شما را آگاه کنم به بدترین این منقول قبیحه از روی
پاداش و ادنی که ثابت است عند الله نزدیک خدای مثوبت چون شوبت و مشوبة مختص است بخیر
مانند عقوبت که مختص است بشر انجا وضع شوبت در مقام عقوبت شد بر طریق قوله تحیة بینهم ضرب وجیع
فبشرهم بعذاب الیم وقوله من لعنه الله بدل شر است بر حذف مضاف ای بشر من ذلک دین من لعنه الله و یا
خبر مبتدا محذوف است یعنی هو من لعنه الله یعنی کسی که قابل این قول است کسی است که لعن کرده است خدای تعالی
او را لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود وغضب علیه و خشم گرفت بر وی آن یهود که خدای
ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بغضب خود در آورده وجعل منهم القردة و ساخته
از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرده ایشان را بر آن صورت چنانچه اصحاب سبت والخنازیر و خوکان چنانکه
منکران مایده عیسی را و آن روایت ابن عباس نقل کرده که این هر دو مسخ در اصحاب سبت بوده جوانان
ایشان بقرده مسخ شدند و پیران ایشان بخنازیر وعبد الطغوت عطف است بر صله من یعنی آنکس که پرستیده طاغوت
مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنکه در معصیت فرمان برداری او کرده اند یا کاهنان اولئک
آن ملعونان شر مکانا بدتر اند از روی مکان اسناد شر بمکان بجهت آنست که ابلغ است در دلالت
کردن بر شر ایشان گویند که مکان بمعنی متصرفات یعنی محل ایشان که ایشان بدتر از همه جزی باشد
واضل و گمراه تر اند عن سواء السبیل از میانه راه راست که متوسطات میان غلو و تقصیر
یهود و طرفان هر دو صیغه تفضیل زیاده مطلق است با اشاره بمومنین و شرارت و ضلالت در حقیقت [illegible]

اینها آیت آمد مسلمانان زبان در از کردند و جهودان را گفتند یا اخوان القردة والخنازیر ایشان سر افکندند و این را جواب ندانستند سر در پیش انداختند و در سوا شدند دانستند که این قول راست است و حق تعالی از آن ابر معزان خود خبر نموده بعد از آن در صفت منافقان میگوید **وَإِذَا جَاءُوكُمْ** و چون بیایند منافقان یهود با علماء اهل نفاق **قَالُوا آمَنَّا** گویند ایمان آورده ایم همچو شما **وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ** و حال آنکه در آمدند بکفر **وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ** و ایشان بیرون می روند بکفر یعنی در وقت خروج و دخول کفر با ایشان است و آنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند ذکر ضمیر جهت تاکید است این هر دو جمله آمده از فاعل قالوا و بالکفر و آنچه از تو شنیده اند و بیرون رود حال اند از فاعل دخلوا و خرجوا و قد اگر چه داخل شده برای تقریب ماضی بحال است صحیح و حال واقع شده لیکن قد متضمن معنی توقع است مفید این معنی نیز هست که امارت نفاق بر ایشان لایح بود در رسول صلی الله علیه و آله ظن آن می برد و ایشان را جهت اظهار آن اجلاء کرده **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناتر است **بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ** بآنچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و دین و عیب های مر ایشان را **وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ** و می بینی بسیاری از یهود و منافقان را مراد رؤسای ایشان است **يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ** شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ لقوله عن قولهم الاثم **وَالْعُدْوَانِ** و در ظلم با تعدی و زیاده روی بر عاصی یا گوییم اثم هر گناهی که ضرر آن بدیگری رسد **وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ** و خوردن ایشان رشوه یا ربا را تخصیص این بکلمه جهت مبالغه است **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند **لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ** چرا نهی نکنند ایشان را علماء ربانی **وَالْأَحْبَارُ** و زاهدان **عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ** از گفتن ایشان دروغ را **وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ** و خوردن ایشان رشوت را **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ** بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی و منع ایشان می بردارند این تخصیص علماست بر نهی رؤسا از امور مذکوره چه لولا هرگاه بر فعل ماضی داخل شود مفید توبیخ است و چون بر مستقبل داخل شود مفید تخصیص و ایثار یصنعون بر یعملون جهت البلیغیت است زیرا که صنع عمل ایشان است بعد از تدرب و در آن و تحری جودت آن و لهذا خواص را بآن مذمت فرموده دیگر آنکه ترک حسبت اقبح از فعل معصیت است زیرا که در نفس هست میشود و بمعصیت میل کند بآن و تلذذ مکان بر آن از این قبیل نیست پس آن حبیلات بابلغ است ذم ملحض کلام است که مواقع معصیت مقارن قبیل نیست چه آن برتر قاتست که داعی اوست بآن و محل او را بر ارتکاب آن دامان نجودمان از فعل قبیح و انکار آن مقارن شهوت نیست پس هرگاه که تفریط کرده باشد در انکار بر احوال ایشان اشد از مواقع آن باشد در کشاف گفته که از ابن عباس منقولست که این آیت اشد آیات است در قرآن و از ضحاک نیز مرویست که ما فی القرآن آیة اخوف عندی فیها از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که حیح مرویست که مرو باشد که بر قوله

١٥٢

بلکه ایشان مشغول معصیت باشند و او منع و نهی ایشان از آن نکرد که نزدیک بود که حق تعالی عذاب و فرشته هلاک دنیا بر دولت کرده که حق تعالی وحی کرد بنبی از شبان که فلان شهر را عقاب کنید بار خدایا تو عالمی که فلان بنده عابد در میان ایشان است و هیچ شب و روز دیگر را نیست و در طاعت و عبادت توسعی نظایر آمد که اسمعیل صحیح و مؤمن فرمان و جبه لم یتغیر غضبا بمحارمی اوان نعرفو یابنک مر اشتغال بنده چه در وقتی که قوم او ارتکاب محارم میکند در یک و تغیر نمیشود و بجهت خشم و غضب ایشان در خبر است که حق تعالی وحی کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد و چهل هزار از ایشان نیکان باشند و شصت هزار بدان یوشع گفت خدایا بدان مستوجب عقاب اند و خواهی هلاک اما حکمت نیکان چیست فرمود که خشم من بر ایشان بجهت آنست که خشم نگرفته بقول که مر تکب قبایح شدند و با ایشان نشست و خاست کردند و طعام و شراب خوردند و نیز گفت که مثل طالحان که فاسق در میان ایشان باشند او را نهی کنند مثل جماعتی اند که در کشتی نشسته اند میان دریا رسیده باشند یکی از ایشان سر بر دارد و کشتی را بشکند همه غرق شوند و کلما قوا منع کنند بیلات مانند بیان قوله تعالی و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة حاصل که در آیت دلالتست بر آنکه تارک نهی از منکر مثل مرتکب آنست و متضمن این و احیا امر بمعروف و نهی از منکر آورده اند که چون از برکت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعثت یهود آن اموال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت بیثرب هجرت فرمود و ایشان با کار و عناد پیش آمدند حق تعالی برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند از آن جمله فنحاص بن عازورا گفت که ید الله مغلوله یهود شریک او شدند درین قول و بآن راضی گشتند چنانکه حق تعالی خبر میدهد که **وَقَالَتِ الْيَهُودُ** و گفتند یهودان **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ** دست خدای بسته است غل ید و بسط آن مجاز است از بخل و اتلاف بجود غل یا بسیط مراد مقصود نیست و لهذا استعمال میشود در موضعی که متصور نباشد و معنی مراد آنست که خدای بخیل است و چیزی بما نمیدهد و در وقتی در ملک میسازد و گویند که معنی آنست که خدای فقیر و درویش است کقوله جمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء و بعضی معنی آنست که دست خدای مغلول است از عذاب ما و ایت دیگر یهود از روی تکذیب گفتند که حق تعالی گردنهای خود را از ما بکشاییم تا باد شاهی بنماید حق تعالی فرمود که **غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ** بسته باد دستهای ایشان از خیرها همیشه ذلیل و خوار و فقیر و عاجز باشند این دعا علیهم است بتخیل و بکتنا بفقر و مسکنت مانند قاتل الله و یا از اخبار خود با قیست و مخفی لیکن دستهای ایشان را مغلول سازند بکردن بغلهای آهنین در دنیا مانند اساری یا بغلهای آتشین در آخرت بر مطابقت من حیث اللفظ باشد و ملاحظه اصل کقولک سبنی سب الله دابره و از این قبیل است قوله **وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا**

ولعنت بر ایشان باد بآنچه گفتند و مراد از ید عطا و احسان است و بار انداخته شده مانند آن حدیث الی یکفیک آن خیر و لیکن
بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست قدرت خدای گشاده است یعنی جود او افزون و کرم او واسع است
تثنیه بجهت مبالغه است و رد سخن ایشان و نفی بخل از وی و اثبات غایت جود چه غایت آنچه سخی بذل میکند
از مال خود آنچه است که بهر دو دست عطا کند و بآن جهت تثنیه بر نعم دنیا و آخرت ما سخر نعمت بالمطر و
ظاهره و باطنه اعطا میکند و چرا است دراج بآنچه عطا میفرماید از نعمه الکرام و به دنیا ابیع آوردن کرام الاثی
بدون دید و وجیه جمع و بطن چه از متشابهات قرآن است و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه حق
و برا سوا فی حکم او اما بیند و چنانکه در بن محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه ممنا و لهذا عطا بید او
احد واقع میشود اینجا اگر عطا را بدین نسبت دهد دلیل است بر اکثر عطای او اکثر متوان بخصی
يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانکه میخواهد یعنی بوفق مشیت و مقتضای حکمت این تاکید قول
مذکور است یعنی مختار است در انفاق توسع میکند یا به یکی بر حسب مشیت و مقتضای حکمت و بلکه
جایز نیست که این جمله فعلیه حال باشد از هاء ضمیر بجهت فصل میان بما بخبر مبتدا که حال اما باشد از بیتی زیرا کر
در حال نسبت کر راجع بان باشد و نیز از ضمیر جاد و مبسوطتان بجهت همین دلیل بس کلام مستانفات بلی
تاکید **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ** و هر آینه زیاده میکرد الله بسیاری را از یهود **مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** و آنچه
فرو فرستاده شد بسوی تو از پروردگار تو یعنی قرآن **طُغْيَانًا وَكُفْرًا** افزونی کفر یعنی ایشان طاغی و کافر بودند بآنچه
میشنوند از قرآن زیاده میکرد است طغیان و کفر را از آنچه استماع کرده اند از آنچه چنانکه مریض خود را زیاده میکرد
از تناول غذای که صالح مزاج اصحا است که هرگاه که حق تعالی آیات الحکم میکند و می‌شنوند آن اخبار و غایه
ایشان جاهلان میشوند بر یهودستان طغیان و تمادی و تجاوز را زیاده میکند و کفر ایشان بآن موجب زیادتی
کفر ایشان میکرد چنانکه یقول القایل و عظنک فکانت موعظتی بما لا علیک و ما زادک الا اغراء لمعنی اکثرت
عنها اشرار این قبیل است قول تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم یعنی مر رجس ایشان زیاده میکرد انده موجب کرده
انکار ان میکنند و بآن انکار کردند موجب زیادت رجس ایشان میشود بعد از آن فرمود **وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ**
و انکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نظیر **الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ** دشمنی و خصومت **إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق اقوال ایشان مطابق نباشد یعنی بجهت فرط عناد و جهاد
خذلان ایشان کردیم و تخلیه ایشان نمودیم و از روی عقوبت نظر لطف عنایت از ایشان باز داشتیم تا بجهت
آن در میان ایشان دشمنی واقع شد تا روز قیامت هیچ یک دیگر را بکفر نسبت داده اند که قالت الیهود لیست النصاری
علی شیء الایة و تفصیل از بحث و فرق میان عداوت و بغضاء در اول سوره در قوله فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء

جهت تجربه بافت **كُلَّمَا أَوْقَدُوا** هرگاه که آتش برافروختند **نَارًا لِلْحَرْبِ** آتشی برای حرب کردن با رسول صلی الله
علیه و آله **أَطْفَأَهَا اللَّهُ** فرو نشانید آن آتش را خدای با آنکه رسانید عنق در میان ایشان افکند که دیگر یاوری
پرداخت با اشیا از احبار و ابطال کرد انید و منکوب شدند چون بنو النضیر و بنی القینقاع و بنو قریظه و اهل خیبر
و اهل وادی القری و غیرهم و بقیه که ماندند بوضع ذلیل جزیه و خوار شدند و یا آنکه هرگاه قصد حرب کسی کردند
مغلوب شدند چه ایشان چون مخالفت نمودند بجا که حکم توریت بجهت بخت نصر بر ایشان مسلط گشت
و چون افساد کردند فطوس رومی بر ایشان استیلا یافت و باز تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان دست
یافتند و بار دیگر با فساد اقدام نمودند مسلمانان مسلط شدند **وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ** و عادت ایشان آنست
که میشتابند در زمین **فَسَادًا** برای تباهی و فتنه انگیزی مراد اجتهاد ایشانست در کید و اثارت حروب
و فتن و هتک محارم و اخفای نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و تغلیب احکام و تحریف توریت و انجیل
و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را پس جزا داده میشوند مکر ایشان و قوت آن عمل که آن مذلت و خواری ایشان بود در
در دنیا بقتل و سبی و وضع جزیه در آخرت بانواع عذاب **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ** و اگر چنانچه اهل کتب
آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه و آله **وَاتَّقَوْا** و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت
هر آینه **لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ** هر آینه ما در گذرانیدیم از ایشان **سَيِّئَاتِهِمْ** گناهان ایشان را آن موالحه نیکی
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ و هر آینه داخل میساختیم ایشان را در بهشت با نعمت در بن تنبیه است
بعظم و کثرت ذنوب ایشان بر آنکه اسلام قطع ذنوب سابقه میکند و اگر چه کبیره بوده باشد و کتابی در بهشت
داخل نشود مگر گاهی که اسلام آورد **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و اگر چه ایشان بپای داشتندی حکم
توریت و انجیل یعنی بدان عمل کردندی و از آیه احکام آن منع نمودندی **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ** و اقامت کردندی
بر فرو فرستاده شده بسوی ایشان **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردگار ایشان که آن قرآن است و سایر کتب سماویه
چه ایشان مکلف بودند بایمان آوردن به آن هم چنانکه بایمان بتوریت مکلف شده بودند **لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ**
هر آینه بخوردندی از زیر سر خویش **وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ** و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ
میکردیم ببارانیدن باران و رویانیدن گیاه کقوله و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات
من السماء والارض و یا میوه های ایشان چنان شدی که از تنه چند نخل و از زیر پای من داشتندی از بسیاری
که بر زمین ریخته بودی پس بجهت شامت کفر و طغیان و عناد روزی بر ایشان تنگ شد **مِنْهُمْ** از یهود از آن
أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو درست کردار و طایفه عادل اند غیر غالیه و غیر مقصره یعنی آنها که بحضرت
صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند و نزد بعضی مراد نجاشی و اصحاب او بند و گویند مراد گروهی اند که متوسط اند در

ع

منافق آنحضرت صلی الله علیه وآله **وَلَكِنَّ مِنْهُمْ** وبسیاری از ایشان **سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ** بدست ایشان بسبب
از اقامت بر کفر وجحود نبوت محمد صلی الله علیه وآله ودرین تعجب است یعنی بدست عمل ایشان که ران معاصی
وتحریف حق واعراض ازان واقراط در عداوت وبیانکه تخصیص نعمت باکل درین آیت بجهت آنست که ران معظم
انتفاع ودین تاسف است مر یهود را بر آنچه فوت شد از ایشان واعتقاد وسعت ایشان در از بود که عدل الذین
نعم الو را بجواب ایشان است در نسبت بخل بخدای وقولهم ید الله مغلولة ونظیر این است آیت وان لو استقاموا
علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب حاصل که حق تعالی
بقول تقوی را اسباب توسعت روزی کرده اند بعد از ان امر میفرماید پیغمبر خود را بتبلیغ ووعده عصمت
ونصرت میفرماید باو میگوید **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** ای فرستاده بحق **بَلِّغْ** برسان بکافه خلایق
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ جمیع آنچه فرو فرستاده شده بتو **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو از احکام شریعت
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ واگر چنین نکوئی و تمام آنرا نرسانیدی **فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** پس تبلیغ نکرده رسالتها
و پیغامهای او وادنی اگر کتمان بعضی ضایع میکند آنچه را که رسانیده چنانکه ترک بعضی از احکام نماز
مبطل نماز است چه عرض دعوت با آن منتقض میشود و یا آنکه اگر نرسانی آنرا پس گویا تبلیغ هیچ جز از ان نکرده
کقوله فکانما قتل الناس جمیعا از حیثیت آنکه کتمان بعض وکل یکسان است در ساعت واستجلاب عقوبت
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ وخدای نگاه میدارد ترا **مِنَ النَّاسِ** از شر مردمان این وعده ضمان است از خدای
بعصمت روح او از تعرض اعادی وحقن دم او از ایشان تغییر آخر معاذیر او از خلاصه معنی آنست
که هیچ کس ابر قتل تو دست نخواهد بود پس در تبلیغ خود جهد تمام نمائی و انجبر نهایت وسع وطاقت
است وران بکوش **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** راه نمینماید کافران انبساط
بقصد ایشان را تمکین ندهد بعلاک تو یا آنکه راه ایمان ننماید بالطاف و توفیق بجهت فرط عناد وجحود
ایشان و با آنها را راه بهشت ننماید انانس منقولست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند
چون این آیت نازل گشت سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود ای مردمان باز
گردید که خدای مرا نگاهداشت در انوار گفته ظاهر آیت موجب هر چیزیست که بر آنحضرت منزل شده ولیکن
مراد تبلیغ امری خاص باشد که مصلحت عباد متعلق بان باشد و مقصود بانزال آن اطلاق ایشان باشد بر وجه
از امور الهیات آن خبر عامست که حراست لناس آن انتهای کلام باید دانست که در بعضی از اعاظم اهل بیت
اجماع اهل البیت بان آیت در غدیر خم وثعلبی که از اکابر اهل سنت است میگوید که اخبرنا ابو القاسم یعقوب
بن احمد السری باسناده عن علی بن زید عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله فی حجة

154

الوداع کاما بغدیر خم فنادی الصلوة جامعة وکسح النبی تحت شجرة فاخذ بید علی بن ابی طالب فقال الست اولی من کل مومن یا
بالمومنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال الست اولی من کل مومن بنفسه قالوا بلی یا رسول الله قال هذا مولی
من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقیه عمر بن الخطاب فقال هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت
وامسیت مولی کل مومن ومومنة حاصل معنی این مقاله آنست که ثعلبی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت
میکند از ابو القاسم یعقوب بن احمد السری از علی بن زید از عدی بن ثابت از براء بن عازب که ما چون رسول
الله از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم وان روزی بود بسیار گرم پس امر فرمود در سایه
دو درختی که در آن موضع بود نشست مردم کرد را ان موضع بود ~~نشست~~ مردم که در ان منزل بودند از مهاجر
انصار همه راجع فرمود دست علی بن ابی طالب بگرفت واین مقاله بر زبان مبارک جاری ساخت که ای
حاضران آیا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما همه اوانرا اقرار کردند وگفتند بلی یا رسول الله تو اولی بما
از نفسهای ما پس عندلیب بوستان فصاحت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خدایا دوست
دارم که علی را دوست دارد ودشمن دارم که علی را دشمن دارد چون حضرت این کلمات بر زبان مبارک جاری
کردانید عمر بن الخطاب بحضرت شاه اولیا خطاب کرد که ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا این منصب عالی
وانیجاه متعال وان سلطنت بر رعیت بجمیع مومنین ومومنات ودر بعضی روایات واقع است که حاضران
در ان روز هفتاد هزار بودند بعد وقوم جمعی از ایشان از برای امر خود هر بیعت بستاند و آخر
ایشان آن بیعت را نقض کردند وان عهد که با موسی کرده بودند شکستند ونیز ثعلبی در تفسیر خود آورده
است که من از محمد بن عبید الله بن محمد عالی شنیده ام و آن ابو الحسن محمد بن عثمان نصیبی شنیده از ابو
بکر محمد بن الحسن شعبی شنیده که هر دو او گفته که مارا خبر داد حسین بن الحکیم از حسان کلبی از ابو صالح
از ابن عباس که این آیت در شان علی بن ابی طالب نازل شده وابن مردویه در کتاب مناقب آورده است که عبد
الله بن مسعود که ما در زمان حیات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله این آیت چنین میخواندیم
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین وثعلبی آورده است حکایت نصب شاه اولیا منتشر
شد واین قصه مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشست وبتوجه مدینه شد از برای انکار آن امر
نماید بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله ومناقشه کند در نصب حضرت شاه اولیا پس چون بها
بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در آمد در انجمن آن مجلس از مهاجر وانصار مشحون
بود گفت یا محمد تو ما را بکلمه شهادة تلقین کردی ان تو قبول کردیم وبقیام صلوات خمس دعوت نمودی اجابت

تو نبودیم در زکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب کردی فرمان نبودیم بهر چه اشارت تو واقع شد مخالفت تو
نورزیدیم با اینهمه از ما راضی و خشنود نگشتی تا کار را بجائی رسانیده که دست پسر عم خود گرفتی
و بر جمیع ما او را فضیلت داشتی و میگویی که بعد از ما امیر شماست با او اقتدا کنید و تابع او باشید از تو سوال
میکنیم این کار تو از جانب حق بجهت رای تو بود و از توان پیش خود علی را کفایت بر مردمان حاکم ساختی
یا این بامر خدا کردی حضرت فرمود که والذی لا اله الا هو انه من امر الله یعنی بخدا که بجز او معبودی نیست
که آنچه من در باره علی بن ابی طالب گفتم و در حق او بجای آوردم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بوده باندیشه
رای خود من نبود آن منافق بد مضجع چون این سخن را از آن سرور بشنید روی خود را از آن قبله اسلام بگردانید
و متوجه راحله خود شد و میرفت اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء و ائتنا بعذاب
الیم یعنی خداوندا آنچه میگوید محمد در حق علی بن ابی طالب اگر درست و راست است فرما حق تعالی بجهر
فتطلع علیها تسترح من دبره یعنی چون آن ملعون این دعا کرد و عذاب الیم از قهار عظیم درخواست
سنگی از آسمان بیفتاد بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیة نزول یافت که سأل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و در مجمع آورده که عیاشی در تفسیر خود باسناد از
ابن ابی بصیر آورده که ابن جنید از کلبی روایت کرد که ابو صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله نقل نموده که قال
امر الله محمدا ان ینصب علیا للناس فیخبرهم بولایته فتخوف رسول الله ان یقولوا حابی ابن عمه ان یطعنوا فی
ذلک علیه فاوحی الله الیه هذه الآیة فقام بولایته یوم غدیر خم یعنی ابن عباس و جابر گفته که حق تعالی پیغمبر را
امر کرد که علی را بامامت نصب کند برای مردمان و خبر دهد ایشان را بولایت او آنحضرت ترسید که اگر ایشان را
اخبار نماید گویند که او با پسر عم خود محابات میکند و از روی خود منصب ولایت باو میدهد و جفای
او را باین تقریب طعن کنند بعد ازین حق تعالی این آیت فرستاد آنحضرت برخاست در غدیر خم ولایت
نصب علی بن ابی طالب بر خلافت باجماع همه مردمان رسانید و این روایت را بعینه حدیث کرده است سید
ابو حمدان حاکم ابو القاسم الحسکانی باسناد خود از ابی عمر مذکور در کتب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل
نیز درین کتب باسناد مرفوع بحسان بن علی عنزی از ابی صالح از ابن عباس ذکر کرده که نزلت هذه الآیة فی
علی فاخذ رسول الله بیده فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ابن جبر ایراد
نموده با ابو اسحق احمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود مرفوع بابن عباس که نزلت الآیة فی
علی علیه السلام امر النبی صلی الله علیه و آله ان یبلغ فیه فاخذ رسول الله بیده علی فقال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و این روایات مشهور است در میان اهل خلاف از ابی جعفر و ابی عبد الله

علیه السلام روایت کرده ان الله تعالی اوحی الی نبیه ان یستخلف علیا فکان یخاف ان یشق ذلک علی جماعة من اصحابه
فانزل الله هذه الآیة تشجیعا له علی القیام بما امره باداءه یعنی بدرستی که حق تعالی وحی کرد به پیغمبر خود که خلیفه
گرداند امیر المؤمنین را علیه السلام و آنحضرت را دشوار آمد که این پیغام بگذارد بجهت خوف آنکه
مبادا جمعی از اصحاب انکار آن کنند و ضرری از ایشان باو رسد حق تعالی این آیت را ارسال کرد تا دلیر گرداند بر قیام
نمودن آنحضرت بامر حق تعالی و تبلیغ آن بهمه مردمان ابو الفتوح نیز در تفسیر خود آورده است که در تفسیر
اهل البیت مذکور است و جمعی کثیر از اصحاب چون ابن عازب و جابر بن عبد الله انصاری و سلمان و ابو ذر
و عمار و حذیفه و غیرهم نیز روایت کرده اند که این آیت در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده در
حجة الوداع و تفصیل این حکایت برین نهج است که چون رسول صلی الله علیه و آله با ترسایان نجران
طریق کرد در آیت قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم حجت تمام یافت مصالحه کرد بر هزار حلل جبرئیل نازل شد
و حضرت رسالت را بحجة الوداع امر فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را بجانب یمن روانه کرده تا آن
حلها را از ایشان اخذ کند و خود سازه رفتن کرده از مدینه بیرون شد و نامه بامیر المؤمنین علیه
السلام نوشت که من بجانب مکه توجه نموده ام چون کار یمن کفایت کنی باید که از آن طرف متوجه مکه شوی و نامه
بامیر المؤمنین تا اینجا بهم ملاقات کنیم چون نامه بامیر المؤمنین علیه السلام رسید مهم سازی نمود و حلل
در حمولها بستر با جمعی روی بمکه نهاد چون بمیعاد اهل یمن رسید احرام کرد و چهل و چهار هدی با خود داشت
و حج در آن وقت قارن و مفرد بود فرض تمتع نازل نشده بود چون رسول صلی الله علیه و آله نزدیک
مکه رسید این آیت نازل شد و اتموا الحج و العمرة لله رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را جمع کرد
و خطبه فرمود و آنحضرت احرام گرفته بود و شصت و شش شتر رانده و نیت حج قران کرده قوم را گفت هر که
سوق هدی نکرده باید که حل شود احرام عمره کند که حق تعالی اجازت این فرموده و انگشتهای هر دو دست
در هم افکند و فرمود دخلت العمرة فی الحج هذا الی یوم القیمة یعنی داخل شد در حج عمره تا بروز قیامت مانند
در رفتن انگشتان در یکدیگر و بعد از آن فرمود اگر اکنون دانستم اگر پیش از این میدانستم هدی نمیراندم
و لیکن ملتزم شدم تا هدی بمحل خود برسد و منحور نشود هر که سوق هدی نکرده باید که حلال شود و عمره
و حج تمتع بجا آورده اصحاب چون این را شنیدند بعضی حلال شدند و قومی بر احرام خود بایستادند رسول
صلی الله علیه و آله با ایشان عتاب فرمود گفتند چون شما حلال نشویم فرمود من بجهت سوق هدی
حل نمیتوانم شد و شما را این عذر نیست ایشان برخلاف ایشان بر امر رسول احراز کردند چنانکه تفصیل آن
در سوره البقره مذکور شده و چون امیر المؤمنین علیه السلام بنزدیک مکه رسید خلیفه بر قوم خود تعیین

فرمود و خود متوجه ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد پرسید که با آنحضرت ملاقات
که از او پرسید که در احرام چه نیت کرده گفت یا رسول الله اعلام من نکرده که بکدام نوع حج احرام کنیم من نیت را
منوط ساختم به نیت تو و گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک و فرمود هدی کرده گفت چهل و چهار شتر را سوق کرده
ام فرمود الله اکبر گفت دخلت العمرة فی الحج ببعض شصت و شش شتر را سوق نموده ام برای احرام خود باش و بانکرد
و قوم خود را که در یمن از امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت آن قوم را دید که بارها کشاده اند و حلها پوشیده
بر خلیفه خود غضب نمود که چرا گذاشتی که حلها پوشند گفت نزد من آمدند درین باب شفاعت کردند
تا خود را بیارایند و در آن احرام کس ندارم فرمود سبحان الله رسول نادیده چرا تجویز نموده که حلها را بپوشند
پس همه را بخواند و حلل را از ایشان باز ستد و انبارها انفشاند و بفرمود تا همه را در موضعی نهادند و محکم بستند
مردمان از این معنی موافق نیامده برنجیدند و زبان ملامت بر کشادند دری التفات به ملامت ایشان نکرده به لمه
و همه جامها را برسول صلی الله علیه و آله بیاورد ایشان اظهار شکایت امیر کردند رسول فرمود که علی از امر
به جز صواب کردن ایشان متزجر شده و بر شکایت او اصرار نمودند رسول صلی الله علیه و آله بر منبر برامد و
خطبه فرمود ارفعوا السنتکم عن علی ابن ابیطالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه زبان شکایت
از علی کوتاه کنید که او مرویست کرده و تعصب در امر خدای مداهنه نمیکند و در زمین او چون
چشم و مبالغه رسول صلی الله علیه و آله شنیدند زبان کوتاه کردند القصه رسول مناسک حج
ادا فرمود و آن حج الوداع بوده و بر گشته بموضعی رسید که آن را غدیر خم گویند و آن متفرق الطریق بوده
یعنی موضعی بود که مردمان در آنجا از یکدیگر متفرق شدندی و هر یکی بقبایل و دیار خود رفتندی آنجا صلاحیت
منزل نداشت جبرائیل نازل شد و زمام ناقه رسول صلی الله علیه و آله بگرفت و گفت خدای میفرماید که آنجا
فرود آی تا پیغام مرا بقوم رسانی پیش از آنکه از یکدیگر متفرق شدند و هر کس بجای روند و این آیت بر رسول
صلی الله علیه و آله فرود آمد منادی را امر کرد تا ندا کند و همه مردم را فرود آرد و چند کس را که پیش رفته
بودند کس فرستاد تا باز آرند و باز پسی کانرا بایشان رسانید پس جمیع مردمان را آنجا کرد و درخت متوجه
بود فرود آمدند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا پالانهای شتر جمع کردند و بر بالای یکدیگر نهادند
و چیزی بر آن افکندند و بر بالای آن بر آمد و جمیع مهاجر و انصار در زیر آن حاضر شدند و خطبه بلیغ ادا
فرمود بطریقی که در کتاب الخاب نیز الاخوان مذکور است و چون ذکر آن اجناس رسید شرحی حد طناب
میکند از بجهت تحریر نیامد و در آخر آن خطبه فرمود که قد نعیت الی نفسی و قد کان نعی جبرئیل
من بینی اظهر کم و خبر بر کنی رسانیدند و اکنون وقت رفتن از میان شما نزدیک شده و انی مخلف فیکم ا

الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
یعنی در میان شما دو چیز گرانمایه میگذارم اگر شما تمسک بدان نمایید هرگز گمراه نشوید و آن دو چیز
کتاب الله است و عترت من که اهل البیت من اند و خدای که بسیار دانا و آگاه است مرا خبر داد که این هر دو از یکدیگر
جدا نشوند تا بر کنار حوض نزد من آیند بعد از آن فرمود که اللهم بلغت بار خدایا آنچه تو بمن امر کردی بمردمان
رسانیدم و در عقب آن فرمود که علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی بمنزله هرون است از
موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و بعد از آن سخن در وعظ اصحاب و فضیلت شاه اولیا
بیان فرمود و در آخر هر موعظه و فضیلت میفرمود اللهم بلغت چنانکه در سیر و تواریخ مذکور است و بعد از آن
اشارت بامیر المؤمنین و او را ببالای منبر برد و بازوی وی را بگرفت و او را بر داشت بوجهی که ماه بهای او از یکدیگر
جدا شد و او را بمردمان جلوه داد تا آنکه جمیع مردمان سفیدی بغل رسول صلی الله علیه و آله بدیدند و ساعتی
ساکت شد بعد از آن فرمود که الست اولی بکم من انفسکم ایها الناس الم تعلموا قالوا بلی یا رسول الله چون
همه با اولویت او معترف شدند ثم فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر
نسیتم قالوا بلی یا رسول الله چون همه با اولویت او معترف شدند فرمود و انصر من نصره و اخذل من خذله
بر گفته هل بلغت بار رسانیدم آنچه مرا فرمودند همه گفتند بلی یا رسول الله گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا
بر اینها گواه باش پس فرود آمد وقت نماز پیشین بود و نماز بگزارد و در خیمه رفت امیر المؤمنین را امر کرد
که تا امر کرد تا در خیمه رفت بر ابر خیمه او و مسلمانان و صحابه را فرمود تا گروه گروه می آمدند و با امیر
المؤمنین تهنیت میکردند و از جمله کسانی که در تهنیت مبالغه نمود عمر خطاب بوده که در تهنیت بخ
امیر المؤمنین آمد و بوی خطاب کرد که بخ بخ یا علی صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة حسان بن ثابت الانصاری
گفت یا رسول الله رخصت فرمای تا ابیات چند درین باب بگویم فرمود که با حسان بر بالای بلندی شد
و آواز بلند کرده این بیتها بگفت همه مردمان گوش داده استماع این کلام کرد ❊ ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ❊
بخم واسمع بالرسول منادیا ❊ یقول فمن مولاکم و ولیکم ❊ فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا ❊ الهک مولانا و انت ولینا ❊
و لن تجدن منا لک الیوم عاصیا ❊ هناک دعا اللهم وال ولیه ❊ و کن للذی عادی علیا معادیا ❊ فمن کنت مولاه فهذا ولیه ❊
فکونوا له انصار صدق موالیا ❊ فقال له قم یا علی فانی ❊ رضیتک من بعدی اماما و هادیا ❊ مخصص بها
الیوم کلها ❊ علیا و سماه الوزیر المواخیا ❊ فیا رب انصر ناصریه لنصرهم امام هدی کالبدر یجلو الدیاجیا ❊
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک و نظم
درین باب اشعار گفتند بعضی در عهد رسول و بعضی بعد از آن جمله یکی از شعرا گفت که منصف درین باب قصیده

عنبر گفتم که از جمله آن ابیات شعر ویوم الدوح دوح غدیر خم ❊ ابان له الولایة لو اطیعا ❊ ولکن الرجال تبایعوها

فلم ار مثلها خطرا مبیعا ❊ چون باین قصیده بگفتم امیر المومنین صلوات الله علیه و آله بخواب من آمد مرا گفت قصیده

عینیه را میخوانی من از او میخواندم چون بانزده بیت رسیدم فرمود صدقت که راست گفتی بعد از آن دو بیت

این بیت فرمود که شعر ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ❊ ولم ار مثله حقا اضیعا ❊ مرویست که آنحضرت دو بار عرض

ولایت امیر المومنین علیه السلام کرد بر مردمان یکی در روز مباهله که از ابو شمنان عرض کرده ترک مباهله

کرده مصالحه در آمدند و دویم روز غدیر خم که از ابو سلمان عرض کرد اکثر از موافقت بمخالفت آمد تا ابو سعید

خدری فرمود که والله ما تفرقنا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم الایه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الله اکبر

ان کمال الدین وتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایة علی من بعدی پس روی بامیر المومنین کرده فرمود

یوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا یعنی این روز عوض روزی است که تو با ری سلام میکردی و باکفار

محاربه میفرمودی و خدای رنج تنکلی از ضایع نکردی مراد روزی که آن حضرت مرحب یهودی با چند شجاع

دیگر بکشت جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ان له عند یوما ابو ما او را نزد یک روزیست بدل این روز

فرمود چگونه گفت خدا گفت اول امر و زجد و جهد فرمود در توسع وطاقت بکوشید در نصرت تو و اظهار دین

تو امروز اجهد یی باید کرد و تر در اظهار ولایت و امامت و فرمود این صورت در چهار روز باشد گفت چون

وقت آن در رسد من بیایم و ترا بآن اعلام کنم چون روز غدیر در رسید بیامد و این آورد عبد الله مسعود

روایت کند که در روز احد علی علیه السلام تیزه را در دست میگردانید و اندات و حیبه و پیش و پس بکار زار می

انداخت و هلاک میکرد رسول صلی الله علیه و آله چون این حال مشاهده فرمود فرمود لا تقیه فی

الاسلام بعد ما عذر من کتم للحق والت ناصره یعنی در اسلام نیست بعد از تو هیچ عذر نیست مر کسی را که

کتمان حق کند و حال آنکه تو یاری دهنده او باشی چون در روز غدیر این آیات نازل شد رسول صلی الله علیه

و آله در اظهار آن تهاون فرمود بجهت خوف عادی امیر المومنین فرمود که یا رسول الله یاد داری که مرا گفته

ما عذر من کتم الحق وانت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحق والله ناصره وعاصمه پس امروز عذری نباشد کسی

را که کتمان حق نماید و حال آنکه یاری دهنده او است و نگهدارنده او پس حضرت بر طریقی که مذکور شد آیت را

بر مردمان خواند و ایشان هفتاد هزار بودند برای تعلیم مناسک حج و چون حضرت عرض ولایت امیر المومنین

کرد بعضی تصدیق نمودند و بر خود در باطن منکر آن شدند و در اظهار بیعت میکردند و جمعی دیگر بکتابت متعدد

اظهار انکار آن کردند چنانچه حارث بن نعمان فهری که قصه او مذکور شد در تفسیر اهل البیت علیهم السلام

مذکور است که حق تعالی در شب معراج بطریق اجمال ولایت امیر المومنین علیه السلام را بجبرئیل اخبار فرموده

غدیر خم حکم فرموده که مر بجبر تفصیل آن اعلام است نمود و تاخیر بیان از وقت خطاب جایز است از وقت حاجت

جایز نیست و بدانکه روز غدیر خم هجدهم ذی الحجة بود در سال ده از هجرت گفته‌اند رسول صلی الله علیه و آله

بعد از آن مدت دو ماه و ده روز در دنیا بماند و بجوار ایزدی پیوست و این روز بسبب نصب امیر المومنین علیه

السلام بولایت خلافت در آن از مشاهیر ایام شد و حق تعالی عصمت و شرافت این روز بهمه انبیای خود

اعلام نموده چنانکه از صادق علیه السلام مرویست که فرمود یوم الغدیر عید الله الاکبر ما بعث

الله نبیا الا عرف حرمته وان عید الله فی السماء والارض یعنی روز غدیر عید خداست و از عید اکبر است و حق

تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر حرمت این روز معلوم کرد و انبیاء سابق وصایای خود را در این روز منصب

ولایت خلافت داده‌اند احمد بن ابی نصر روایت کرده که روزی بمجلس امام رضا علیه السلام بودم مجلس

خاص بود بالخواص خود ذکر روز غدیر میفرمود بعضی از حضار گفتند که ما فضل روز غدیر را نمیدانیم فرمود

و حدیث کرد مرا پدرم و او از پدر از جد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز غدیر در آسمان معروف‌تر است

که در زمین حق تعالی در فردوس اعلی کوشکی است خشتی از زر و خشتی از نقره و در آنجا صد هزار قبه است از یاقوت

سرخ و صد هزار خیمه از زمرد سبز خاک آن مشک و عنبر است و صد جوی جاری است از آب و شیر و انگبین

برکنار آن جویها درختان است از انواع میوه‌ها بر آن درختان مرغانی‌اند که تنهای ایشان از لولوات و

رها از یاقوت چون روز غدیر باشد اهل آسمان حاضر آنجا آیند و خدا را تسبیح و تحلیل و استغفار کنند و بعد

از آن از درختان بپرند و بآن جویها فرو شوند بیرون آمده خود را در آن مشک و عنبر بگردانند و بالای

فرشتگان برند و بر ایشان نثار کنند چون آخر روز باشد منادی ندا کند ایشان که اصعدوا الی مراتبکم

بانگ و بدو بجای خود روید که ایمن شوید از خطا و زلل تا سال دیگر که این روز باشد برای کرامت محمد رسول الله

صلی الله علیه و آله بن نکاه کرده فرمود که یا ابن ابی نصر هر جا که باشی جهد کن تا این روز در مشهد امیر المومنین علیه

السلام حاضر شوی که اگر ممکن باشد چه در این روز گناه شصت ساله را بیامرزد و چند تن مومن و مومنه در این

روز از ذل و سلاسل جحیم آزاد کند که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر جمعه یکی کرد در این روز

صد قدر کند پس هر چه در مومنان را شادمان کردن آن والله اکبر مومنان فضل این روز را دانسته فرشتگان

هر روز ایشان را ده بار مسافحه کنند و ثواب تمام این روز مثل ثواب صد هزار روزه این روز مثل ثواب کیست

که از اول دنیا تا آخر دنیا روزه داشته باشد و ثواب افطار هر مومنی در وقت غروب این روز مثل ثواب افطار

روزه در مقیام است و قیام صد هزار انبیاء و صدیقین و شهدا اند و از بعضی علما ثقات مرویست که شاه

الایام عشر یوم القدیر و آن روزیست که حق تعالی عده مومنان را ببیند فرشتگان بسیار کرده‌اند که بیدم که بیکم بجنس

الا من الملائکة سوی من ویوم التعبیر وآن روزیست که زن ولد جو خواند سورة البرائة بر کفار ابو بکر با امیر المؤمنین
منتقل شدی لا یؤدی عنک الا انا او رجل منک ویوم التوقیر وآن روزیست که رسول صلی الله علیه وآله
امیر المؤمنین را فرمود که سوره نوح که دانیه بالتحکم خدای بقرا و اقتل جود را خواهد که قل تعالوا ندع ابنائنا کم
الایة ویوم التشهیر وآن روزی بود که امیر المؤمنین علیه السلام انگشتری خود را در رکوع بسائل داد و حق
تعالی آیت فرستاد که انما ولیکم الله ورسوله واشهور که دانیه یوم التوقیر وآن روز سوال خاه است که او را ابر
برداری اختصاص داد او را موقر کردانید ویوم التوبه که روز قیامت است و کافران در آن روز کویند یا
لیتنی کنت ترابا ویا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ویوم الغدیر که روز هجدهم ذی الحجه و این روزها فاضل ترات
واشرف واعظم بر آنکه تمامیت نعمت و اکمال دین در این روز بوده الحمد لله علی اتمام النعمة واتباع کو مرتبانکو درین
ایت بحث متوجه است زیرا که بحسب ظاهر شرط و جزا استحادی نماید چه ظاهر معنی ان لم تفعل ان لم تبلغ است
وح تقدیر کلام چنین شود که ان تبلغ رسالتی فما بلغت رسالته و این اتحاد شرط و جزا است و جواب این سوال
آنست که مراد این تفعل آنست که اگر تو ابلاغ جمیع آنچه مامور شده ارسال نمائی و ترسانی بهیچ شأن
باشد که هیچ چیزی از آن کلا نکرده باشی و بدین تقدیر سوال مذکور مندفع کردد و نظیر این حال آنست که
شخصی که مکلف است بایمان آوردن بجمیع ما جاء به الرسول اگر ایمان ببعضی ما جاء به و بعضی دیگر ایمان
نیاورده ند که هیچ جز از ما جاء به ایمان نیاورده باشی شد ایت بحثی دیگر هست و آن بحث آنست که حق تعالی
درین آیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وعده عصمت از ایذای کفار نموده وقول او حق و وعده او صدق است
ومع ذلک شسیه و پس و در حرب احد انواع جفا و ایذا از کفار قریش یافت چنانکه در کتب تواریخ وسیر
مسطور مذکور است فاین العصمة الموعودة وجواب این اشکال آنست که این آیت متاخر است از واقعه احد
نمی اشکال منحل باشد و سوال را مجال نماند از ابن عباس رضی الله عنه روایت که جمعی یهود نزد پیغمبر
صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند یا محمد تو نه بیت ایمان داری که کتاب خداست برحقست و گفته
تو بلما استفتوه دین ما باتو متفق نیستیم در انکه قرآن حق باشد و از نزد یک خدا آمده باشد و تو ما را الکر تسنق
ایم باز کوار آیت آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی معتد به که دین صحیح
حتی تقیموا التوریة والانجیل تا وقتی که اقامت کنید احکام توریت وانجیل را یعنی آنچه در او که در هر دو
کتاب حق تعالی شما را از آن فرموده ان ایمان آوردن است بمحمد صلی الله علیه وآله و یا مراد اقامت اصول
دین است و آنچه منسوخ نشده و از فروع آن وما انزل الیکم وتا وقتی که بپا دارید امر و نهی آنچه
فرستاده شد بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی قرآن پس مراد باقامت ایمان آوردن است و انقیاد حکم خدای را

چه کتب الیه با سرها آمر ند بایمان آوردن بکسی که معجزه تصدیق او نماید و ناطق شود بوجوب طاعت او و تعبد
باصول آن عمل کردن باحکام غیر منسوخ آن و تخصیص اهل کتاب باین جهت است اقامت حجة است بر ایشان و تعبید
ولیزیدن کثیرا منهم و هر آینه زیاده میکند بسیاری از ایشان یعنی از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک
آنچه منزل شد بسوی تو بسبیل تجوز است و حقیقت فاعل کفر و طغیان ایشان اند چه معنی مراد آنست که اهل
کتب نزد استماع قرآن کفر و طغیان از زیاده میکنند بجهت زیاده کردانیدن ایشان انکار و کفر را بآن یعنی در ما
سبق جهت تحریم یافت و چون حال اهل کتاب بدینسوال فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین
بر کروه کافران بجهت زیادتی طغیان و کفر ایشان و حرص و ابغض آن لا اخوی ایشان میشود و ایمان ایشان بغیر
نمیرسد و سرایت نمیکند در اهل ایمان که مستفاد تواند از معنی مبرا اند و ایمان ایشان خالص است از شوبت
این معنی پس غبار ملال و اندوه بخاطر خود راه مده حاصل که آیت برای تسلیه حضرت رسالت است که دل
در ایمان ایشان بسته بوده و چون ایمان نیاوردند دلتنگ شد حق تعالی فرمود غمگین مشو که ایشان مستحق
عقاب و عذاب اند بسبب کفر و طغیان ضرر آن بمومنان نخواهد رسید که قال ان الذین آمنوا
بدرستی که آنکسان که ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه یهود گرفتند والصابئون والنصاری
صابیان و ترسایان نیز هر چنین من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الآخر
بخدا و روز قیامت بی عمل صالحا و بکند کار پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ خوفی و ترسی نیست
بر ایشان از هیچ عقاب ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب ایشان
در سورة البقره گذشت والصابئون مرفوع است بر ابتدایت و خبر آن محذوفست مقصود بان تاخیر آنست
از آنچه در خبر آنست و تقدیر آنست که ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری حکمهم کذا والصابئون کذالک
کقوله فانی وقیار بها لغریب و این در حکم جمله معترضه است که دلالت میکند بر آنکه چون صابیان ضالالت
ایشان و میل انها از همه ادیان شتاب میشوند اگر ایمان صحیح آرند و عمل صالح کنند پس غیر ایشان باشند باین و
میتوانند بود که قوله والنصاری معطوف باشد والصابئون اولی و قوله من آمن و خبرها این مرد باشد و خبر آن
مقدر باشد که مابعد آن دلالت بر آن باشد کقوله نحن بما عندنا وانت بما عندک راض والرای مختلف و جائز
نیست که معطوف باشد بر محل آن اسم چه ان مشروط است بفراغ ازخبر و اگر معطوف باشد بر آن قبل از خبر
پس خبرهم مبتدا باشد و هم خبر آن و این موجب اجتماع عاملین است بر معمول واحد نیز نمیتواند بود که معطوف
باشد بر ضمیر و هادوا بجهت عدم تاکید و فصل دیگر موجب این میشود که صابئون یهود باشند و گویند که آن
بمعنی نعم است و مابعد آن در موضع رفع باشد بابتدایت و قوله من آمن مرفوعست بابتدایت و خبر آن قوله فلا خوف

[illegible]

ام این جمله خبر آن و یا خبر مبتدا چنانکه گذشت و راجع محذوفست ای آمن منهم و یا منصوبست بر بدلیت از اسم
آن از آنچه معطوفست بر اسم ان بیرون تفصیل کفر و عناد ایشان میفرماید لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه ما فرا
گرفتیم بر زبان انبیا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله که
چراخذ میثاق برای ایشان بود اما چونکه ایشان عارف بودند بان و بصحت آن معترف بودند پس این جهت
باشد بر ایشان وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی كُلَّمَا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ هرگاه که آمد بدیشان رسول بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ بآنچه نخواست و دوست نداشتند نفسهای
ایشان از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلی الله علیه و آله وَفَرِيقًا
يَقْتُلُونَ و گروهی بودند که میکشتند چون زکریا و شعیب علیهما السلام این معطوف علیه جواب
شرطست و این جمله صفت رسل است و راجع محذوفست ای رسول منهم و گویند که این جمله مستانفه است
و جواب شرط محذوفست که جمله مستانفه دال است بر آن و دیگر یقتلون در موضع قتلوا برای حکایت
است از حال ماضیه جهت استحضار آن و استعظام قتل و تنبیه بر آنکه این عادت ایشان بوده در ماضی و مستقبل
بآنچه محافظت بر [illegible] و آیات وَحَسِبُوا و پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه نباشد [illegible] بلائی
و محنتی یعنی عذاب ایشان از [illegible] قتل تکذیب انبیا فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن دین حق و دلایل آن [illegible]
کوری که راه بمقصد نبرد وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست چون عبادت عجل را پیش شدند و چون
هرون را نشنیدند و سخن [illegible] نصیحتها انبیای خود نکردند ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس توبه کردند بعضی از ایشان
و حق تعالی توبه ایشان [illegible] ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا بعد از آن کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری
از فرزندان ایشان بانکار عیسی یا محمد علیهم السلام گوید که چون توبه کردند حق تعالی عذاب از ایشان برداشت
و بعد از آن بار دیگر بطغیان خود رجوع کردند و یا آنکه حق تعالی توبه ایشان پذیرفت و چون ایشان منقرض
و قرنی دیگر پیدا شدند پیروی آبای خود نموده ایشان نیز کور و کر شدند از دیدن و شنیدن حق یا آنکه
حق تعالی توبه کرده بر ایشان و ایشان قبول نکردند و ضلالت و طغیان را زیاده کردند و بر هر تقدیر قوله
کثیر منهم بدل ضمیر است و یا فاعل و او علامت جمع مانند واو اکلونی البراغیث یا خبر مبتدا محذوف
ای العمی والصم کثیر منهم و گویند که مبتداست جمله که قبل از وست خبر اوست و این ضعیف است زیرا که
تقدیم خبر در مثل این ممتنع است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه ایشان میکنند
و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید و این تهدید و وعید است برای ایشان بعد از آن بیان حال
نصاری میکند بقوله لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنکسان [illegible] قَالُوا گفتند که

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ بدرستی که خدای است مسیح ابن مریم وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت مسیح
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار من آفریدگار شما
یعنی بنده ام مخلوق و مربوب [illegible] بعد از آن بروجه تعلیل گفت که إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هر که
هر که شرک آورد بخدای تعالی فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بتحقیق که خدای حرام کرد بر ایشان بهشت را یعنی
منع دخول او کرده در آن چنانکه منع فعل محرم کرده بر بنده کان چه بهشت دار موحدین است نه سرای کافرین
و سرای ملحدین وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است چه آن معد است برای مشرکین وَمَا لِلظَّالِمِينَ
و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری دهندگان در دفع
عذاب از ایشان و وضع ظاهر در موضع ضمیر [illegible] است بر آنکه ایشان ظالمند باشراک و عدول کرده اند از طریق
رشاد و صواب این کلام محتمل است که از تتمه کلام عیسی باشد و یا آنکه از کلام حق تعالی جهت تنبیه بر آنکه ایشان
قایل شدند [illegible] تعظیم و تکریم عیسی و تقرب بحق تعالی و حال آنکه خدای معادی ایشان بود باین گفتار
و مخاصم ایشان در آن پس بگو که غیر عیسی را خدای خود گیرد در اذی روح و جمادات حال چگونه باشد [illegible]
در بیان حال ترسایان میگوید که لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ
گفتند که الله یکی از سه الهست این حکایت سه قول نسطوریه و ملکانیه چه از ایشان قایل بودند باقانیم ثلثه
یعنی الوهیت مشترکست میان خدای و مریم و عیسی و هر یک از ایشان الهی اند و الله یکی از این سه است و قول
اول یعقوبیه است که اعتقاد دارند که [illegible] مگر عیسی بن مریم چه معتقد ایشان آنست که اول خدا
سه بودند که اقنوم الاب و اقنوم الابن و روح القدس بعد از آن یکی شدند و آن مسیح است [illegible]
در انکار اتحاد [illegible] چنانکه دلایل عقلیه شاهد این حاصل که حق تعالی میفرماید که نصاری گفتند
که الله یکی از سه الهست وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود واجب که مستحق عبادت است
از جهت آنکه مبدا جمیع موجودات است إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت
و متعالی از [illegible] وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا و اگر باز نایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ
از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه برسد آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی که الم آن دردناک باشد وضع مظهر در موضع مضمر که لیمسنهم است بجهت تکرر شهادت
بکفر ایشان تنبیه بر آنکه عذاب بر آن کس است که کفر دایم و ثابت باشد و آنان که منقلع نشوند و لهذا در عقب
آن میفرماید أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَى اللَّهِ بطاعت خدای که انتها [illegible] از عقاید باطله
و اقوال فاسده وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند باعتقاد توحید و تبری از اتحاد و حلول بعد از تکرار

توحید و تهدید بر اشراک وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است تائبان را رَحِيمٌ مهربان بر مستغفران و در استفهام
تعجبی است از اصرار ایشان و متضمن انکار و لهذا از فرا نقل است که مراد از این امر است بتوبه و امر بلفظ استفهام
در کلام بسیار واقع شده کقوله فهل انتم منتهون و استعمال التوبه بالیه آنست که بمعنی رجوع است بطاعت
خدای و فرق میان توبه و استغفار آنست که استغفار طلب مغفرت است بدعا و توبه با غیر آن از طاعت و توبت
است بر معصیت یا عزم بر آنکه مثل آن عود نکند و استغفار چون حق تعالی ذکر مقالات نصاری کرد
در عقب آن رد قول ایشان کرده و طریق احتجاج بر ایشان فرمود مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح که پسر مریم
است یعنی عیسی که ایشان او را خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
بدرستی که گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانکه ایشان را نیز عطا کرده است
پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب تر است
و اگر او بی پدر مخلوق شده است آدم نیز بی پدر و مادر مخلوق گشت و آن غریب تر است پس معجزات انبیاء ایشان را
از عبودیت بیرون نمیبرد و بحد الوهیت داخل نمیسازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم کثیر الصدق
بود و مقیم بر آن و لازم اگر دال است بر عزم ... اگر سایر نسا که متصف باین صفت بودند و با تصدیق
انبیا و آیات ربانی میکرد که ما دل ... تصدقت بکلمت ربها و کتبه كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام
میخوردند مانند حیوانات که محتاج غذا بودند و با وجود این نوع احتیاج چگونه صفت ربوبیت را
بر ایشان اطلاق توان کرد و گویند که این کنایت است ... از قضاء حاجت زیرا که هر که طعام خورد البته حدث
کند و شخص چنین چگونه مرتبه الوهیت ایشان میشود و اگر ... مردمان شریک ایشان اند در مثل
این کمال و بعد از آن تنبیه نموده بر نقص ایشان و اگر آنچه منافی ربوبیت است و مقتضی آنست که ایشان از
اعداد مرکبات کاینه فاسده اند و بعد از آن تعجب فرموده از کسی که دعوی ربوبیت ایشان میکند با وجود
امثال این ادله ظاهره و گفته که انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بیان میکنیم برای ایشان
دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس بنگر در حال ایشان که أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه گردانیده میشوند
از دریافتن حق و تامل نمودن در آن ثم از برای تفاوت ما بین العجبین است یعنی بیان کردن ما آیات...
را و اعراض ایشان از آن اعجب و اغرب چیزها است در مجمع گفته که نظر اول بفعل جمیل او سبحانه است
در نصب آیات و ازاحت علل و نظر ثانی بافعال قبیحه ایشان و ترک تدبر ایشان در آیات او سبحانه بعد
از آن در احتجاج افزوده میفرماید قُلْ بگو ای محمد ترسایان را بر سبیل انکار که أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
آیا می پرستید مادون خدای تعالی مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آن را که نیافت خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ...

و نه سود بعیسی علیه السلام تصرفی ان نداشت که بخودی نه زیان و سود را ضرری و نه نفعی از بلاد عناد و غنا
بشمار ماند بلك بتمليك و تمكین حق تعالی بود از او عطاء و سبحانه قدرت این را باد و هر که او ما فی نفسه
مالك مثل چیزی نبوده باشد حق تعالی که بیننده به سر مانندان مصایب و سعت و صحت پس چگونه رتبه الوهیت
داشته باشد و ذکر ما در موضع من اعتبار آنچه نیست که عیسی بران بود در ذات خود از عجز او در لحن از نفع
بنفسه تو طی یعنی قدرت ارده است تنبیه بر آنکه او از جنس بود هر که او را این نوع حقیقت باشد که قابل عجائب انست
و مشارکت است پس هر آینه دور خواهد بود از رتبه الوهیت پس عبادت آنکه نفعی و ضرری از و نیاید و جاری
مجرای عبادة اصنام و جمادات است و قبح عبادت آنها بضرورة عقل معلوم است و تقدیم ضر بجهت آنست
که تحرز از آن اهم است از تحری نفع وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای اقوال باطله
شما الْعَلِيمُ دانا بعقاید فاسده شما و بر وفق آن جزا خواهد داد بعد از آن اهل کتاب را نهی میکند از غلو که
جانب افراط و تفریط است و میفرماید که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی ناروا و باطل مراد غلو از مبالغه یهود در مذمت عیسی و افراط نصاری
در مدح او یعنی ای یهود در موضع عیسی سعی میکنید بتحقیق که نسبت امر قبیح و شنیع باد میدهید و ای نصاری
در رفع او کوشش میکنید بوجهی که دعوی الوهیت او کنید و خطاب بنصاری است خاصه وَلَا تَتَّبِعُوا
و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواهای و آرزوهای گروهی از اسلاف و روسای خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ
گمراه شدند پیش از این در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وَأَضَلُّوا كَثِيرًا
و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد و بدع و ضلال را در میان ایشان انداختند وَضَلُّوا و ثابت شدند
بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق اقتصاد که آن اسلام است بعد از بعثت پیغمبر
صلی الله علیه و آله چه تکذیب او کردند و بر و باغی شدند و گویند ضلال اول اشارت است از ضلالت ایشان
از مقتضای عقل و ثانی اشارت بضلالت ایشان از آنچه در شرع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و با ضلال از انداختن است زجاده شریعت نبوی و دویم الحجب در آیت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت کرده ع
شده اند آنان که کافر شدند مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ
بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را حکم است تعدی کردند بقرینه که داود علیه السلام مرویست
که اصحاب ایله چون عدوان نمودند روز شنبه در باب ماهی گرفتن داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد
که اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء علی المنکبین و مثل المنطقة علی الحقوین چون این دعا فرمود حق تعالی مسخ ایشان
بقرده و با ملعون گشته و در زبور که بر زبان داود خوانده میشد وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان عیسی نیز که

اصحاب مایده را لعن کرد و خنازیر شدند و ایشان بخیر امر بودند یا ملعون شدند در انجیل که بر لسان عیسی علیه السلام
جاری کشت ذٰلِكَ این لعن شنیع که مقتضی مسخ ایشان شد بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ بودند که از حد در میگذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان کدام کرده بود و ان ذجاج روایت
کرده که داود و عیسی علیهما السلام امت خود را اعلام نمودند به بعثت حضرت خاتمیت و نبوة او لعن کردند کسانی را که
باور نکردند و پیروی او نکردند و قول اول اصح و اشهر است حال که حق تعالی چون دانست بعلم ازلی که کفار و صفت
کفر خواهند بود تا ببینند لعن داود و عیسی را علامت ما بیران ایشان کردانیدند از آوردن و نشان اقامت ایشان
بکفر چه دعای پیغمبران بر ایشان بعقوبت بود دعوت انبیا مستجاب پس معلوم شد که آنها که بسبب نیز لعن
کرفتار شدند بر صفت کفر مردند و نیز ذکر لعن بر زبان داود و عیسی بجهت ازالت ایهام است ما نکه بنی اسرائیل
چون که از انبیا متولد شده اند پس مستحق عقوبت نباشد حق تعالی باز نمود که عصیان و طغیان موجب عقوبت
است و اکر فاعل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شده باشد و از نجات کرد و حدیث قدسی وارد شده
که خلقت الجنة لمن اطاعنی ولو کان عبدا حبشیا و خلقت النار لمن عصانی ولو کان سیدا قرشیا و تخصیص
داود و عیسی علیهما السلام بذکر بجهت آنست که لعنت نمودن ایشان معروفتر بود و ذکر
سلیمان بجهت آن نفرمود که تابع پدر خود بود و شرایعت مجدد نشد و در قوله بما عصوا مصدریت
است یعنی بسبب ملعون شدن بنی اسرائیل بزبان عیسی و داود عصیان و اعتدای ایشان بود از محرمات
كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی میکردند بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ از معاودت
علی زشت که میکردند و یا از مثل آن منکری که اقدام بآن مینمودند و یا از منکری که اراده میکردند که آن را بفعل
آرند و منتهی نمیشدند برای آن یا از منکری که منتهی و منزجر نمیشدند از آن ماخوذ از قول عرب که تناهی عن الامر
وانتهی عنه اذا امتنع لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و بخدای که بد چیزیست که آنچه ایشان میکردند این تعجب
از فعل قبیح ایشان موکد بقسم و دیگر تهدید عظیم است نماندی منکر نفرمایند از ابن عباس مرویست که بنی اسرائیل
سه فرقه بودند فرقه دست اعتدا نمودند و فرقه ایشان را نهی کردند لیکن ترک مجالست و مواکلت با ایشان
ننمودند و فرقه چون دیدند که ایشان اعتدا نمودند از ایشان مفارقت کردند و ترک مجالست و مواکلت
را شعار خود ساختند فرقه اولی بسبب اعتدا و ثانیه نامیه بجهت اختلاط ملعون شدند و لهذا حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که تا امر نکنید بالمعروف و نهی نکنید عن المنکر و تا اخذ نکنید علی ید السفیه
و تا اطر نکنید علی الحق اطرا و لیضربن الله قلوب بعضکم علی بعض و لیعلم و یلعنکم کما لعنهم یعنی باید که امر بمعروف
کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بکیرید و او را بحق باز دارید که اکر نه حق تعالی بعضی از شما را ملعون کند همه شما را

هم چنانکه لعن کرد اهل کتاب را و بدانکه مراد به بعضی که در آیت مذکور است صید کردن ماهی بود در روز شنبه
چنانکه کذشت و مراد بعضی دیکر اخذ رشوت بود در احکام و کویند که اکل ربوا بود و مراد جمع دیکر اکل
اثمان شحوم چه اکل شحوم بر ایشان حرام بود میفروختند و بهای آن را اخذ میکردند و از ادهای ماکول خود انفاق
میکردند و از غایت جهل نمیدانستند که چیزی که حرام باشد بهای آن نیز حرام باشد و اولی حمل آنست بر عموم
خود تا شامل جمیع محرمات باشد و نیز از احوال اهل کتاب خبر میدهد که تَرَىٰ می بینی یا محمد كَثِيرًا مِنْهُمْ
بسیاری از اهل کتب که از غایت حقد و حسد و بغض او و سایر مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا دوستی
میکنند با کافران چون کعب ابن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریص کرد
لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان
تا بعد قیامت باز کرده شوند أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مخصوص بذم است نحو قیل بئس الرجل زید یعنی بد
چیزیست آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان و آن اینست که خشم کرفت خدای بر ایشان یعنی موجب
این شد که حق تعالی بر ایشان غضب کرد وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و در عذاب ایشان جاویدانی و متولد بود که آن
سخط الله تا آخر علتهم باشد و مخصوص بذم محذوف ای لبئس شیئا ذلک لانه کسبهم السخط و الخلود و از ابو
جعفر مرویست که مراد آن یتولون الذین الملوک الجبابرة و یوسنون لهم اهوائهم دوستی میکنند با ملوک
جبابره و اهوای باطله ایشان از تصدیق میکنند و میسیوامزدنیا بهم نا رسند بعضی از دنیای ایشان یعنی
از حطام دنیوی محظوظ شوند دین و دیگر توبیخ است مرا علمای رونکار را و تنبیه بر بد افعال و خبث
اعمال ایشان و ابن عباس و مجاهد و حسن بر آنند که این آیت در شان منافقان است از یهود و ضمیر منهم راجع
ایشان است وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اکر باشند منافقان یهود که ایمان آورده از روی حقیقت بِاللَّهِ
وَالنَّبِيِّ بخدای و پیغمبر وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ و بآنچه فرو فرستاده شده است بر پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی قرآن
مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هر آینه فرا نکیرند مشرکان را بدوستی مراد آنست که اکر ایشان بمحمد صلی الله علیه و آله
و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی و اکثر بر آنند که معنی اینست اکر یهود ایمان میداشتند
بخدا و موسی و توریت با مشرکان دوستی نمیکردند چه فرمان خدا و رسول کلیم و توریت آنست
که با کفار دوستی نکند وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ خارج اند
از ایمان و بیرون رفته اند از نفاق خود و وصف ایشان بفسق با آنکه کفر ابلغ است در باب ذم بجهت آنست
که تا مفید این معنی باشد که ایشان خارج اند از امر خدا و این معنی در وصف ایشان بکفر نشود و یا بجهت آنکه
مشعر باشد بآنکه فاسق در کفر متمردند است در آن بر معنی چنین باشد که انهم فاسقون فی کفرهم خارجون الی

التمرد فیه بی‌ازشد خصومت و عداوت یهود نسبت با اهل اسلام خبر میدهد بقوله لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ
هر آینه می‌یابی تو سخت‌ترین مردمان را عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِينَ آمَنُوا با کسانی که گرویده‌اند
الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنان که شرک آورده‌اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنان
اند مؤمنان را و بدین سبب در مخالفت اهل اسلام موافقت و سبب فرط عداوت ایشان با مومنان
شدت شکیمه و تضاعف کفر ایشان از تحقیق و تمرد ایشان بر تکذیب انبیا و معاداة نمودن با ایشان ابو
هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ دو جهودی نباشد که با یک مسلمان حاضر شوند مگر
که قصد کشتن او کنند و مشرکان نیز چنین اند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر آینه می‌یابی نزدیک‌ترین مردمان را
مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی مر آن کسانی که گرویده‌اند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى آنانکه میگویند که
ما ترسایانیم بجهت لین و رقت قلوب و قلت حرص ایشان بر دنیا و کثرت اهتمام ایشان بعلم و عمل برخلاف
یهودان و مشرکان بدین سبب با اهل شرک [illegible] نمیجویند و الیه اشار بقوله ذَلِكَ یعنی آن قرب موده
بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان اند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه
نشین وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنکه گردن کشی نکنند [illegible] و دین [illegible] بلکه تواضع
اقبال بر علم و اعراض از شهوات محمود است اگرچه کافر باشند علما گفته اند که مراد از آنها که قرب مودت
با مومنان داشتند نجاشی و اصحاب وی اند که از نصاری جمع [illegible] که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم
مساجد ایشان کمر [illegible] بستند با انصار حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند بمسلمانان مایل
شدند و اغلب ایشان ایمان آوردند بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن
از علماء مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد چون ایشان با آن حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله رسیدند حضرت سورۂ یس را بر ایشان خواندند بسیار بگریستند و احکام
اسلام قبول کردند با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده
و مقصود از قائلان انا نصاری ایشان اند و تفصیل این حکایت بدین نهج بوده که در بدایت اسلام که رسول
صلی الله علیه و آله در مکه بود مشرکان ایذای مسلمانان میکردند و ایشان را عذاب میکردند تا از اسلام
برگردند حضرت ابو طالب که عم [illegible] بود حمایت کرده نمیگذاشت که اهل شرک آزاری بآن سرور رسانند چون کار بر اهل
اسلام تنگ شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ایشان را گفت که بحبشه هجرت کنید که پادشاه حبشه
مردی عادل است ظلم نکند و نام پادشاه اصحمه بود نجاشی لقب بود بمعنی عطیه [illegible] مردی کریم النفس
و سخی بود و این نام پادشاهان حبشه است چنانچه قیصر که نام پادشاهان روم است القصه یازده مرد با

١٦٢
هشت که عثمان بن عفان بود و زن او رقیه بنت رسول صلی الله علیه و آله و زبیر بن عوام و عبدالله بن مسعود و
عبدالرحمن بن عوف و ابو حذیفة بن عتبه و زن او سهله بنت سهیل بن عمرو و مصعب بن عمیر و ابو سلمه بن عبد
الاسد و زن او ام سلمه بنت ابی امیه و عثمان بن مظعون و عامر بن ربیعه و زن او لیلی بنت ابی حثمه و حاطب
بن عمرو و سهیل بن بیضاء [illegible] کشتی [illegible] دینار کرایه [illegible] بحبشه رحلت کردند و این در ماه رجب بود در سال
پنجم از مبعث و این را هجرت اولی گویند و بعد از آن جعفر بن ابی طالب نیز با گروهی متوجه شد و از عقب آن گروه
متفرق رفتند تا هشتاد و دو کس بحبشه رفتند سوای زنان و کودکان چون قریش این خبر یافتند عمرو بن العاص
را با اصحاب و عماره بن ولید بعضی از هدایا داده نزد نجاشی فرستادند و این عماره حسن الوجه و عمرو عاص
زن خود را نیز همراه گرفت چون در کشتی نشستند بشرب الخمر مشغول شدند عماره عمرو را گفت که زن خود را
بگو تا مرا ببوسد [illegible] عمرو [illegible] کرد چون مست شد او را عماره [illegible] در آب انداخت عمرو [illegible] خود را
[illegible] بکشتی رسانید و از آب بیرون آمد و بجهت این عداوت در میان ایشان پیدا شد و چون نزد نجاشی
آمدند عمرو گفت ای ملک گروهی مخالفت کرده اند در دین ما و الهه ما را دشنام داده اند و ملتجی تو شده
اند ایشان را بما ده فرمای نجاشی کسی را بطلب جعفر فرستاد چون حاضر شدند جعفر گفت ای ملک از [illegible] بپرس
که عبید ایشانیم عمرو گفت نه بلکه احرار اند گفت [illegible] که ما قرض [illegible] گفت ما را
شما هیچ [illegible] جعفر گفت پیغمبر [illegible] ما [illegible] بلاد شما بیرون آمده و بعد از آن گفت که
ای ملک حق تعالی پیغمبری بما فرستاده و ما را بخلع انداد و ترک استقسام بازلام امر کرده و بنماز و زکوة و عدل
و احسان و ایتاء ذی القربی فرموده و از فحش و منکر نهی کرده نجاشی گفت بهذا بعث عیسی عیسی نیز بآن
مبعوث شده و بعد از آن گفت ای جعفر هل تحفظ مما انزل الله علی نبیک شیئا آنچه بر پیغمبر شما نازل شده
چیزی یاد داری جعفر گفت آری پس سورۂ مریم را بر وی خواند چون بآن آیت وهزی الیک بجذع النخلة
رسید نجاشی گفت هذا والله هو الحق و الله که این حقست عمرو گفت جعفر مخالف ما است او را بما رد
کن نجاشی دست را بروی عمرو زد و گفت اسکت ساکت شو [illegible] اگر او را [illegible] قبیح یاد کنی [illegible]
کنم پس هرچند التماس کردند درین باب جد و جهد نمودند نجاشی قبول نکرد [illegible] بسخن او [illegible] کردند و
مایوس شده بازگشت و مسلمانان با نجاشی توطن نمودند [illegible] و نجاشی ایشان را بانواع نعمت و کرامت [illegible]
و تعظیم نام می‌نمودند تا آنکه رسول از مکه بمدینه رحلت فرمود و اسلام قوت گرفت و مسلمانان استیلا
یافتند سال ششم از بعثت رسول صلی الله علیه و آله نوشت بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان را برای [illegible]
[illegible] و ابو سفیان در آن سال فوت شده بود [illegible] کرد که مسلمانان را بمدینه فرستند نجاشی

الجزء السابع

چون نامه مطالعه کرد اطاعت نموده کتابت خود را کرامه نامه داشت نزد ام حبیبه فرستاد و او را از پیغمبر خواستگاری
نمود ام حبیبه عقدی داشت بنده تکبیره او گفت برکه وکیل پیغمبر هستم تا او را بعقد آنحضرت در آورد پس خالد بن
سعید را فرستاد خود در آنجا خطبه خواند او را بمبلغ چهار صد دینار بکابین پیغمبر صلی الله علیه وآله در
آورد نجاشی مبلغ مذکور را بکنیز داده نزد ام حبیبه فرستاد ام حبیبه چهار دینار از آن بکنیز داد کنیز گفت
نجاشی گفته که من هیچ از تو نستانم و آن نیز که گرفته‌ام رد کنم و من نیز خاص ملک‌ام بمحمد ایمان آورده‌ام پیغمبر
باو فرستاده شد چون با وی حکایت من با او رسانی گفت منت دارم پس آنچه گرفته بود رد کرد و نجاشی زنان
خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند از بوی او عطرها آوردند پس کشتی نشانده روانه مدینه کرد و در آن
وقت رسول صلی الله علیه وآله بغزاه خیبر رفته بود چنان اتفاق افتاد که در وقتی که جعفر بمدینه
رسید که امیر المؤمنین فتح خیبر کرده بود چون قدوم جعفر و فتح خیبر برسول صلی الله علیه وآله رسیدند
فرمود که فرحتان لا ادری بایهما انا بفتح خیبر ام بقدوم جعفر یعنی ان فرحتند نمیدانم که بکدام از این دو
مسرورتر شوم بگشودن قلعه خیبر یا با آمدن جعفر بان مقاتل و کلبی روایت کرده‌اند که کسان که قایل انا نصاری
بودند سی و دو از حبشه و هشت از اهل شام بودند ام عطا هشتاد بودند چهل از اهل نجران از بنی الحارث
بن کعب و سی و دو از حبشه و هشت رومی بودند از اهل شام و در روایت که بعد از آمدن جعفر با اصحاب
بمدینه نجاشی نامه نوشت و پسر خود را با شصت مرد از حبشه بمدینه فرستاد و در نامه درج کرده که من گواهی
میدهم که محمدی ایمان آورده‌ام و آنچه بر تو منزل گشته تصدیق کرده‌ام و پسر خود را با جماعتی از اهل
بخدمت تو فرستادم اگر اجازه فرمائی بخدمت آیم و آنچه امر نمائی بان امتثال کنم و من بدست پسر عمت
جعفر بیعت کرده‌ام پسران کرده و رد و کشتی ایشان اتفاقا آن کشتی که پسر نجاشی در آنجا بود غرق شده
و آن جماعه که ماندند با گروهی دیگر منضم شده هفتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و باقی از اهل
شام نزد رسول صلی الله علیه وآله آمدند و از جمله ایشان بحیرا راهب بود و ادریس و اشرف رسول
صلی الله علیه وآله سوره یس را بر ایشان خواند چنانکه گفت ایشان بگریستند و گفتند چه نیکو ماند این
این حدیث با آنچه حق تعالی بعیسی فرستاد پس حق تعالی در حق ایشان این آیات مذکوره فرستاد بعد از آن که
تلاوت شده حیث و مسارعت ایشان بقبول حق خبر داد وَإِذَا سَمِعُوا عطف بر لا یستکبرون
یعنی و چون می‌شنوند علما و عباد از سید مختار صلی الله علیه وآله یا از جعفر طیار مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ
آنچه فرستاده است برسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می‌بینی چشمهای ایشان را که از غایت رقت قلوب ایشان تَفِيضُ
مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ آنچه شناختند از حق است من اول از برای ابتدا است و ما

بلکه بعضی چه آن بعضی از حق بود یعنی آنچه بسبب بکا ایشان باشد معرفت ایشان بود بعضی از حق پس
حال ایشان چگونه باشد چون عارف شوند بهمه آن بدانکه فیض یعنی انصباب است از امتلاء و وضع امتلاء بجهت
مبالغه است و یا آنکه معنی آنست که اعین ایشان از فرط بکا مثابه است که گوییا بانفسها فائض میشود یَقُولُونَ
میگویند از روی نیاز که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده‌ایم بدین کلام و بدین پیغمبر صلی الله علیه
وآله فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از جمله گواهان که ادا شهادة کرده‌اند که رسول بایمان
آورد مثلها که ما را دعوت میکنند بقوله نبیکم با اهل حبشه نجاشی را گفته که ایمان آورده بکسی که
او را ندیده حقیقتا پیغمبر باید که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان
نیاریم بخدا یعنی بوحدانیت او وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمده از حق یعنی کتاب پیغمبر وَنَطْمَعُ
أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه ما طمع داریم آنکه در آورد پروردگار ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ
با گروه صلحا از کرامت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله استفهام از برای انکار است و استبعاد
من انتفاء ایمان را با قیام داعی که آن طمع است در ارتباط با اصل و دخول در مدخل آنها و قوله لا نؤمن بالله
وما جاءنا ایمان است برسول و کتاب خدا چرا ماننا با ایشان دو حقیقتا ایمان است باو سبحانه و ذکر الله
بجهت توطیه تعظیم است عطف بر نؤمن یا خبر مبتدا محذوف است و او ان برای حال ای نحن نطمع و عا
مل در این حال عامل حال اول است و یا نؤمن است الضمیر چون ایشان از روی خلوص اعتقاد این دعا کردند
فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس جزا داد خدا ایشان را بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند از روی اخلاص است جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان بوستان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی
که جاوید باشند در آن وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و این است پاداش نیکوکاران در قول و فعل عروه
سا نیز گفته که بعضی از علما ترسایان انجیل را تغییر و تبدیل کردند و آنها چها که بر بودند و انکار از ایشان
رجوع ایستاد قسیس است پس هر که با و اقتدا کرد بر طریق استقامت او را قسیس گویند و اشتقاق آن قیل است
نشر حدیث و رهبان جمع راهب است چون راکب و رکبان و اشتقاق آن از رهبت است بمعنی خشیت بعد از
بیان مدح و وعد مؤمنان از اهل کتاب در وعید کفار ایشان میگوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان که کافر شدند
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه یاران دوزخ اند
عطف تکذیب آیات بر کفر با آنکه تکذیب نوعی از کفر است و منه بیع در بحثان بیرهنه است که مقصود
بیان حال مکذبان است و ذکر ایشان در معرض مصدقان آیات بجهت جمع میان ترغیب و ترهیب
و عدا نکر کذب مشروط است بانکه فاعل آن عالم باشد یا آن بلکه اگر معتقد کذب شی باشد او را مکذب میتوان

کفت واکرچه علم بکتابت آن نداشته باشد وحی استحقاق دم ببیان آن ازحیثیت آنست که فاعل آن تقصیر کرده است
در تحصیل علم بصدق آن دلکش تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله برای
صحابه وصف قیامت میکرد تا احوال آن روز شمر باز میکفت ده تن از اصحاب که امیر المؤمنین علیه
السلام وابن مسعود ومقداد وابو ذر وسلمان وسالم موالی بی حذیفه وعبد الله بن عمر وعثمان بن مظعون
ومعقل بن مقرن وابو بکر بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده اتفاق کرده بر آنکه العزیمه
بصیام روز وشب بقیام کنند وبر فرش خواب نکنند وکوشت وچربی نخورند وکرد زنان نکردند و
ترک دنیا کردند وکلیم وپوست پوشیده کرد عالم برایند وبعضی از ایشان قصد کردند که قطع آلت کنند
که بدین اتفاق سوکند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله رسید بخانه عثمان بن مظعون
آمده میسکون دران خانه ندید نزد او ام حکیم   او یا اسیه عطاره که نام او حولی بود کفت آنچه
در حق شوهرت واصحاب او کویند راست حولی چون نکر نمیخواست کرد دروغ گوید وکشف حال شوهر خود
کند کفت یا رسول الله ان کان اخبرک عثمان فقد صدق تا کرعثمان زنایان خبر دهد راست خواهد بود
پس حضرت از تحایبرون آمده چون عثمان بخانه آمد حولی او را ازین معنی اخبار کرد عثمان با جمع یاران
خود متوجه خدمت حضرت رسالت شد آنحضرت فرمود آنچه از شما نقل میکنند راست است کفت
بلی یا رسول الله ما خیر نخواستیم فرمود که من مامور نیستم بانچه شما فکر کرده آید بدرستی که نفس شما را
بر شما حقیست پس روزه افطار کنید ودر شب تهجد قیام نمائید ونخسپید که من تهجد میکنم ومیخوابم
میکنم وروزه میدارم وافطار مینمایم وکوشت وچربی میخورم وبزنان خلوت میکنم اینست سنت وطریقه
من فمن رغب عن سنتی فلیس منی هرکه از سنت من رغبت بکرداند ازمن نباشد وبعد از ان همه مردمان را
جمع کرد وفرمود وما لاقوام حرموا النساء والطعام والطیب والنوم وشهوات الدنیا چه میشود کروهی
را که زنان وطعامهای طیب وخواب وسایر لذات را برخود حرام کرده اند اما انی است امرکم ان تکونوا قسیس
ورهبانا فانه لیس فی دینی ترک اللحم والنساء ولا اتخاذ الصوامع بدانید که شما را امر نفرمایم که مانند احبار
ورهبان شود زیرا که در دین من ترک لحم وتحریم زنان نیست ونه آنکه صومعها اختیار کنید وبدان بنشینید
ویا کسی اختلاط کنید وآن سیاحة امتی الصوم ورهبانیتهم الجهاد وعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وحجوا
واعتمروا واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وصوموا رمضان بدرستی که سیاحت امت من روزه است و
رهبانیت ایشان جهاد است خدا را پرستید با او شرک نیاورید وحج وعمره کنید ونماز بپای دارید وزکوة
بدهید وروزه ماه رمضان بدارید واستقیموا استقیم لکم فانما هلک من قبلکم بالتشدید شددوا علی انفسهم فشدد

الله علیهم فاولئک بقایایهم فی الدیارات والصوامع دمستقیم شوید برای خود تا پیدا شوید که آنانکه پیش از شما
بودند بجهت تشدید برخود سخت کرفتند خدای بر ایشان سخت کرفت وآنانکه در صومعها ودیرها مانده
بقایای ایشان اند وبعد از ان حق تعالی این آیت را نازل ساخت که یا ایها الذین امنوا ای کروه مومنان
لا تحرموا حرام مکنید برخود طیبت ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه ولذیذ که خدای بر شما حلال
کردانیده وبعد از امر ونهی جانب تفریط که آن نقص است وترک شهوات نهی میفرمایند که از افراط در دین و
اعتدال از حدود الله تحلیل حرام او بقوله ولا تعتدوا وتجاوز مکنید از حدود آنچه که ازخبر حرام ساختیم
شما آن را حلال کردانید وجایز است که مراد بان تحریم احل الله باشد یعنی در مکذرید از حدود خدا با آنکه
حرام کردانید برخود آنچه بر شما حلال ساخته پس آیت ثانی باشد ان تحریم ما احل الله وتحلیل ما حرم وداعی
باقتضای بینهما ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد تجاوز کنندکان از حدّی که تعیین کرده
از ابن عباس روایتست که مردی بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله آمد وکفت یا رسول الله من دیشب چون
کوشت خوردم در میان شب مرا بسیار رغبت رسیده است من کوشت را برخود حرام کردم حق تعالی این آیت
نازل کردانید واما از ان متع نمود واز ابی عبد الله مرویست که آیت نازل شده در حق امیر المومنین وبلال
وعثمان بن مظعون اما امیر المومنین سوکند خورد که هرکز در شب خواب نکند الا ما شاء الله وبلال قسم یاد
کرد که در هیچ زنی سلیمرت ننماید در کشاف آورده که ازین آیت دلالت بر چند چیز میکند یکی آنکه جایز نیست تحریم ما
احل الله من الطیبت ما حرم الله من الجنات دوم آنکه ترهب وتعسف ستوانی شریعت نیست بل از سنن آنست
طیب وسایر لذات حلال است سیوم آنکه منعقد نمیشود عهد یمین ببرترک مباح که فعل آن اولی تر باشد حق تعالی
بعد از نهی ایشان برطریق اباحت امر فرمود ایشان را با کل ما احل الله بقوله وکلوا مما رزقکم الله وبخورید از انچه روزی
کرد خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا روزی مباح وپاکیزه اکر کویند چون بمذهب صحیح طریق
حق روزی غیر حلال نمیباشد تقیید آن بحلال چه فایده دارد کوییم ذکر آن بر وجه تاکید است کما قال وکلم الله
موسی تکلیما پس حلال مفعول مطلق باشد بغیر لفظ فعل از قبیل تعدت جلوسا وانکه حق تعالی در موضع دیکر
رزقا علی الطلاقه ذکر کرده وهو قوله ومما رزقناهم ینفقون مصداق اینست که روزی مرادف حلالست
وتفصیل این معنی در صدر سوره البقره سمت ذکر یافته واتقوا الله وبترسید در تحریم ما احل الله
الذی انتم به مؤمنون از خدای که شما بدو کرویده اید کاینه این استدعاء نفوس است با طیب مطعومات محلله
با لطف وجوه دین دو آیت دلالتست بر کراهت تحلی وتوحش وخروج از آنچه جمهور برانند از تناسل وطلب
وله عمارة الارض عایشه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله مرغ بریان خوردی وپالوده وحلوا دوست

داشتی وکفتی المومن حلو یحب الحلوات و نیز از آنحضرت مرویست فی بطن المومن زوایه لا یملوها الا الحلول
در شکم مومن زاویه است که آنرا پر نکرداند مکر شیرینی و مرویست که حسن بصری روزی فالوده میخورد فرقد
سنجی بروی داخل شد حسن کفت ای فرقد ما تقول فی هذا فرقد کفت در حق این کفت لا اکلها ولا احب اکله من ان ادرک
ندارم و خورنده او را نیز دوست نمیدارم حسن از روی تعجب نظر کرد و کفت لعاب النحل بلباب البر مع سمن البقر
هل یعیبه مسلم لعاب زنبور و عسل و مغز کندم با روغن کاو چکونه مسلمانان عیب آن کند آورده اند که بعد از نزول
این دو آیت اصحاب کفتند که یا رسول الله سمیع مطیع توئیم اما چکنیم با سوکندهای که خورده ایم آیت آمد که
لا یؤاخذکم الله مواخذه نمیکند خدای شما را باللغو فی ایمانکم به بیهوده در سوکندان شما و ابن زید
نقل کرده که عبد الله بن رواحه بنده ضعیف بود و بجهت طعام شبانکاه دیر تر در حاضر میکرد او
سوکند خورد که هیچ طعامی نخورد و زن او نیز سوکند یاد کرد که اکر تو طعام نخوری من نیز طعام نخورم
حق تعالی این آیت فرستاد که یمین لغو مواخذه نمیاید و قوله فی ایمانکم صله یواخذکم است یا صله لغو زیرا
که لغو مصدر است یا حال از ایمانکم بدانکه علما را در معنی یمین لغو اختلافست طاوس کفته که آن یمین
عصیان است و نزد حسن یمین وآن عبارتست از آنکه شخصی سوکند خورد بظن چیزی که آن چنان
نباشد و این قول حنفی است و نزد ابن عباس قول لا والله و بلی والله است بی قصد تاکید کلام بدون
قصد قسم و این قول شافعی است و اصحاب ما و مرویست از باقر و صادق علیهما السلام و نزد مالک لغو در
ایمان سوکندهاست بر ماضی که آنرا یمین اکتفا با حدهما میکنند و در وی نظر است و توجیه ان در آیت لا یواخذ
کم الله باللغو فی ایمانکم که در سوره البقره است بر حاصل معنی آیت آنست که اکر شما بقصد تاکید کلام
بلا والله و بلی والله سوکند خورید بدون آنکه باین قصد سوکند کنید حق تعالی شما را بان معذب نسازد
و کفارتی لازم شما نکردد ولکن یواخذکم ولیکن مواخذه میکند یعنی معذب میسازد شما را
بما عقدتم الایمان انکه بر بندید سوکندها را یعنی بزبان کوئید و بدل قصد ان کنید و بعد از آن
حنث آن نمائید و حلف حنث بنا بر ظهور علمست بان چه معلومها الیدیهم است که خایف بجهت سوکند
خوردن آثم نمیشود و کفاره لازم او نمیکردد فکفارته پس کفارت آن یعنی کفارت حنث
و شکستن آن سوجب تکفیر و بی اثم آن شود اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی را
مدی نزد اصحاب و شافعی و نصف صاع از کندم و صاع تمام از جو و خرما بمذهب حنفی و صاعی مطلقا
بقول ابی یعقوب و ابی العباس اقلچهار من است که هشت رطل است و حجازی پنج رطل و ثلثی بمدی بقول اهل حجاز رطل
است و بقول اهل عراق دو رطل و رطل سی من است و بجز تقدیر میفرمایند که از اهلیها داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم

بیانرا آنچه میدهید اهل خود را یعنی برا علی و نه ادنی او کسوتهم عطف است بر اطعام یعنی کفارت آن پوشش
درویش هر یکی را یک جامه بقول اصحاب ما او تحریر رقبة یا کفارت آن آزاد کردن بنده ایست که
باشد یا در حکم ایمان نزد ما و شافعی و معتزله و اصحاب یکی از این خصال ثلثه است مطلقا و تحریر مکلف
و تعیین فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی از این کفارات ثلثه را فصیام ثلثة ایام پس روزه داشتن سه
است بطریق تتابع با جماع اصحاب ما و شافعی ذلك اینکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفارة سوکندهای
شماست اذا حلفتم چون سوکند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نکاه دارید سوکند خود را از شکستن
یا حفظ سوکند خود کنید یا یعنی که سوکند بخورید بر هر امری که شما را سانح شود کذلك همچنین که کفارت
یمین را بیان کرد یبین الله بیان میکند و روشن میکند الله خدا تعالی لکم آیاته برای شما نشانهای
شریعت اسلام را لعلکم تشکرون شاید که شما شکر کوئید نعمت این تبیین و تعلیم را چه مثل این
تبیین موجب تسهیل خروج شماست از ضیق اسم حنث در کنز العرفان آورده که در این مقام چند فایده است
اول مذهب تبیین حق یمین لغو سبق یمین است بلسان بی قصد و امام حسن علیه السلام با بی سعید
کرده تدقیق نزد او حاضر بود کفت و عظا جبه یا ابا سعید کیف ترا الجواب آن بکویم پس کفت الست بما خود بلغو
اذا لم تعقد ما عقدت القرآیم پس حکم ایمان دارد همچنانکه ایمان بلسان ایمان نیست موجب کفارت و اثم شود
دوم آنکه حمزه و کسائی عقدتم خوانده بتخفیف و ابن عامر قدیم از فاعل بمعنی فعل چون عاقاه الله و غیر ایشان
بتشدید مخوانده و معنی جمیع انیست که بتفکم ایمانکم بالقصد و الیه طبری منع قرائة تشدید کرده زیرا که
آن بانکرار یمین میباشد و حال آنکه مواخذه میشود بیمین واحده جواب از چند وجه است یکی آنکه تعقید یمین
بقلب و لسان است و اکر عقد آن باحدهما باشد آن تعقید نیست دویم ابو علی فارسی کفته که این باب تفعیل
تکثیر فعل است و چون در آیت خطاب بر کثرت است لقوله لا یواخذکم الله پس آن مقتضی کثرت یمین
و تعقید باشد کقوله و غلقت الابواب دویا آنکه عقد مثل ضعف باشد که مراد از ان کثرت همچنانکه ضاعف
که مراد با آن فعلی نیست که بین اثنین باشد سیوم حسین بن علی مغربی کفته که در تکثیر فایده هست و آن انیست
که چون حانث نکردد یمین کند بر مخلوق واحد و بعد از آن حانث شود لازم او نمیشود مکر کفارة
واحده نزد بعضی فقها و در قوله ولکن یواخذکم بما عقدتم الایمان مضاف بجهت محذوفست و تقریر انیست
که ولکن بما عقدتم الایمان و میتواند بود که کلام محذوف باشد و تقدیر چنین باشد که بما عقدتم الایمان
و حنثتم فکفارته ای کفارة حنثه چنانکه بیان مفسر شد سیوم از فواید آنست که هر کاه خایف ارزوعه
اختیار حانث شود واجبست بر و کفارة مذکوره در آیت که جامع است میان تخییر در ثلثه اول و ترتیب بعد از

بعد از عجز بوجوب صیام و اینجا چند حکم است اول آنکه اطعام صادق می‌آید بتسلیم طعام بمسکین و باباحه
اشباع و وضع طعام تا ایشان تناول کنند دوم اختلافست در قدر آنچه بمسکین باید داد ابوحنیفه
گفته که آن نصف صاع است از گندم یا صاع از غیر آن یا او را طعام صبح و شام بدهد که سیر شود و نزد شافعی هر مسکین
را مدی باید داد و این قول اصحاب ماست چنانکه گذشت سیوم مراد باوسط یا در نوعست و یا در قدر و ظاهر
اول است چهارم جایز نیست طعام مسکین واحد ده روز بجهت عدم صدق عشره پس واحد بجهت اختصاص کثرت
بمزید فایده و همچنین است در ظهار بخلاف ابوحنیفه درین دو موضع پنجم مسکین آنکسیست که جایز باشد دفع
زکوة باو و تحقیق این در ما تقدم مذکور شده و جایز نیست اطعام اهل ذمه بخلاف ابوحنیفه ششم کسوة
نزد بعضی دو جامه است و حق آنست که یکی کافیست و اگر چه غسیل باشد و کافی نیست فعل تلبسوه و این قول شافعی
و نزد مالک آنکه اگر بمرد کسوة دهد یک جامه کافیست و اگر بزن دهد جایز نیست مگر آنچه در آن
صلوة جایز است و آن دو جامه است که قمیص است و مقنعه و نزد ابو یوسف جایز نیست سراویل در قراءت
سعید بن جبیر که کسوتهم است یعنی مثل ما یطعمون الیکم اسرا فاکانوا فقیر هفتم شرطست در رقبه
ایمان با حکم بجهت حمل مطلق بر مقید در کفارت قتل و این قول شافعیست بنا بر قیاس آن بر قتل و نزد ابوحنیفه
عتق کافر جایز است و این باطلست زیرا که کافر خبیث است بمثل آن تقرب نمیتوان شد هشتم شرطست در صیام
تتابع و این قول ابوحنیفه است بدلیل قراءت ابن مسعود ثلثة ایام متتابعات و دلیل دیگر احوط است
و حصول برائت با آن یقینا و مالک حکم بتخییر کرده میان تتابع و عدم آن و شافعی را درین دو قولست و احتیاط
اصحاب ما اجماع ایشانرا و اول است نهم قوله کفارة ایمانکم اذا حلفتم فقلتم و درین نیز چند حکم است اول
آنکه کفاره مختص است بحنث در مستقبل در غموس واجب نمیشود خواه صادق باشد یا کاذب عامد یا ناسی
و این قول مالک و ابوحنیفه و اصحاب ما و احمد است و بعضی از عامه گفته اند که اگر کاذب و عالم بوده باشد که
کفاره او را لازم است بلا خلاف و اگر ناسی باشد دو قولست و این قول شافعیست و دلیل ما احتیاط
اصل البرائه است و ظاهر آیت مخصوص باشد بانچه گفتیم دوم جایز نیست تقدیم کفاره بر حنث زیرا که
مسبب بر سبب متقدم نمیشود و این قول ابوحنیفه است و شافعی گفته که جایز است تقدیم مال نه
صیام زیرا که بعد از آنست و این وجهی است ظاهر البطلان سیوم باجماع کفاره واجب میشود بمخالفت
نسیانا نزد ما و شافعی را درین دو قولست دلیل عموم حدیث است رفع عن الخطا و النسیان و عدم
ثبوت مخصص چهارم قوله و احفظوا ایمانکم ای عن الحنث و این در صورتیست که متعلق علیه فعل واجب
باشد یا مندوب یا ترک محرم یا مکروه یا مباح که متساوی الطرفین باشد و احتمال دارد که مراد بحفظ یمین عدم

١٦٦

اکثار آن باشد در هر امری چه کثرت آن مکروه است و لهذا قال الله عز و جل و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و وارد شده
در بعضی احادیث از صادق علیه السلام لا تحلفوا بالله لا صادقین و لا کاذبین و قوله کذلک یبین الله آیاته
ای ما تحتاجون الیه لعلکم تشکرون علی نعمة ذلک بدانکه اگر شخصی سوگند خورد که حینی
تکلم نکند نهایت آن شش ماه خواهد بود لقوله تعالی تؤتی اکلها کل حین و اجماع امامیه و نیست در زمان نزد ایشان
پنج ماه است و نزد ابوحنیفه حین زمان شش ماه است و نزد شافعی حد نیست مر او را و حقست نزد اصحاب
ما و شافعی حد نیست و نزد مالک حین سالست و نزد ابوحنیفه هفتاد سال است لما روی عن ابن عباس انه
تاول قوله تعالی لابثین فیها احقابا الحقب ثمانون عاما و مرویست که احقاب بمعنی دهور است و غیر این نیز
گفته اند و اگر سوگند خورد یا نذر کند عتق هر عبد قدیم که او را قدیم باشد پس واجبست که آزاد کند هر بنده
که اگر شش ماه در ملک بوده باشد و این روایتیست صحیح از حضرت رضا علیه السلام ستدلا عادکالعرجون القدیم
و اگر نذر کند صدقه مال کثیر هشتاد درم خواهد بود و این سوره را امام متوکل واقع شد متوکل نذر را جمع
کرد هر یک چیزی میگفتند مردی اموی که در آن مجلس بود متوکل را گفت هل عند الاسود فی هذا علم باین مسئله
داشته باشد مراد علی هادی علیه السلام و آنحضرت گندم گون بود متوکل گفت ویحک من یعنی چه کس را میگوئی
گفت ابن الرضا علیه السلام متوکل وی را گفت اشتر باشد اموی گفت یا امیرالمؤمنین اگر وی مسئله بگوید مرا بیق
چندین درهم باشد و اگر نه مرا صد تازیانه بزن متوکل گفت چنین باشد پس نزد آنحضرت رفت و گفت یا
جعفر بن محمد مضی الیه واسأله نزد او رو و بپرس و آنحضرت بر سبیه جواب داد که کثیر ثمانون گفت
یا مولای اگر متوکل گوید که این را از کجا میگوئی چه جواب دهم فرمود لقوله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن
کثیرة و یوم حنین پس شمردیم آن مواطن هشتاد بودند و درینجا چند فرع است اول صدوق گفته که نادر دین
نذر تصدق نماید بهشتاد بدون نعس درهم شیخان گفته اند که بر وی لازمست که هشتاد درهم بدهد و ابن زهره
تفصیل کرده گفته باید اگر در عرف زمان او معامله بدراهم هشتاد درهمست اگر بدنانیر است هشتاد دینار
و این تفصیل حسن است ولیکن شیخین اقوی است بجهت آنکه مقرر است در اصول که مطلق را حمل بر مقید
باید کرد و در روایت حضرمی از صادق علیه السلام ثمانین مقید بدراهم است دوم اگر گوید که بکشم
من الغنم و البقر ثمانین خواهد بود و همچنین گوید که صوم کثیر و غیر آن از امور مقیده بکثرت سیوم هرگاه
کند کثیر با قرار آنکه اگر گوید له علی مال کثیر هشتاد باشد همچنانکه گفتیم باینکه محتمل است که هشتاد
باشد بجهت علت مذکوره و استعمال او اصل حقیقتست و احتمال عدم دارد بجهت عدم ... در
لغت و عرف ورود و آن دلیل مستلزم آن نیست که معین بحقیقت باشد زیرا که استعمال اعم از حقیقت

ومجاز است یا آنکه در سور بسیار وارد شده بود در تقدیر ثمانین کقوله واذکروا الله ذکرا کثیرا ولکم من فئة
کثیرة باذن الله وشیخین باول قایل اند وابن ادریس وفاضلان ثانی وچون حق تعالی بیان احکام میفرمود
که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از آن بتدکار ازانچه بود از افعال قبیحه جاهلیت از شرب خمر وقمار
باختن وغیر آن بعضی مفسران آورده اند که حق تعالی در باب خمر چهار آیت نازل کرد اول در مکه من ثمرات
النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا دوم وقتی که عمر خطاب رض معاذ جبل در باب خمر ومیسر از
حضرت صلی الله علیه وآله سوال کرد جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس قومی نظر باثم
کثیر ترک کردند وجمعی بملاحظه ومنافع للناس بدان اشتغال مینمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف
که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف الای میخواند آیت آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری
اکثر ترکان صحابه گفتند که شبی چیزی که میان نماز حایل باشد لایق نیست یکبار یکی ترک کردند چهارم در
زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند وبعضی از مسلمانان که سعد بن وقاص از ایشان بود بمهمانی
آورد بعد از ان طعام بشرب خمر اقدام نمودند در حالت مستی سعد وقاص اشعار شعری که مشتمل بر هجا انصار
بود یاد کرد یکی از مجلسیان سر سعد را بشکست ومجلس را منقض کرد وسعد شکایت آن حکایت در مجلس
معالی حضرت عرض کرد عمر اینجا حاضر بود گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا
ای گروه آدمیان انما الخمر جز این نیست که خمر وهمه مسکرات ما فیه دین داخلست والمیسر وقمار که
نیز علم است وشامل نرد ولعب شطرنج وجوز وغیر آن بروایت صحیحه از باقر علیه السلام وغیرها والانصاب
وبتان که نصب کرده اند برای عبادت والازلام وتیرهای قدح که در مسر وذکر انواع آن در اول سوره
مذکور شد رجس پلیدست وکریه وعقول از آن متنفر است وانما اسم هر چیزیست که عقل وشرع استقذار
واستکراه آن نماید خواه آنکه نجس العین باشد وافراد آن بجهت آنست که خبر خمرست وخبر معطوفات محذوف
ویا آنکه خبر مضاف محذوفست کانه قال انما تعاطی الخمر والمیسر یعنی فرا گرفتن این امور رجس است
من عمل الشیطان از وسوسه وتزیین شیطان زیرا که مسبب است از تسویل وتزیین او فاجتنبوه
پس اجتناب کنید از این پلید ویا آنکه آنچه مذکور شد ویا از تعاطی آن یا از عمل شیطان لعلکم تفلحون
باشد که رستگار شوید باجتناب از این بعد از آن تقریر رجس آن میکند بقوله انما یرید الشیطان
جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه بیفکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی وخصومت
فی الخمر والمیسر در خوردن خمر ومیسر ویصدکم وباز دارد شما را عن ذکر الله
از یاد کردن خدای وعن الصلوة واز نماز گزاردن وتخصیص خمر ومیسر بذکر وشرح آنچه در آنهاست از دو باب التنبیه

بر آنکه مردم مقصود بود بیان ذکر انصاب وازلام بجهت دلالت است بر آنکه اینها مثل خمر ومیسرند در حرمت وشرارة
کقوله علیه السلام شارب الخمر کعابد الوثن وتخصیص صلوة بذکر بجهت تعظیم آنست واشعار بآنکه
مانع از صلوة همچو چیزی که مانع باشد از ایمان از حیثیت آنکه صلوة عماد ایمان است وفارق میان آن وکفر
بعد از آن حث نموده بر انتها بصیغه استفهام مرتب بفای تعقیبیه بر آنچه مذکور شده از انواع صوارف
وگفته که فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام در معنی امر است یعنی باز
ایستید از امور بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید وتنبیه در صورة استفهام بجهت مبالغه
است در وعید وتهدید چه این در عرف ابلغ است از انتهوا پس این ایذان است بآنکه امر در منع وتحذیر
نهایت رسیده واعذار منقطع شده در تفسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را
با قمار قرین ساخت وقمار حرامست پس قرین وی نیز حرامست دوم اورا با آیات بمحق در سلک کشیده آنکه
همه حرامها است پس این نیز حرامست سیوم اورا رجس گفت هر چه پلید است
حرامست چهارم فرمود که از عمل شیطانست وهر چه کار ایشان است حرام بود پنجم امر کرد از واجتناب
آرد هر چه رستگاری بدون آن کند ودر چیز ازو دور شود فرض است حرام باشد ششم انگار رستگاری بعدم اجتناب
ان هر چه رستگاری بدون آن نباشد حرام بود هفتم فرمود که سبب دشمنی وحقوق وخصومت است وهر چه
میان مسلمانان است سبب عداوة باشد حرامست هشتم باز دارنده است از یاد خدا وهر چه بنده را
از ذکر خدا باز دارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود که باز ایستد از وی یعنی ترک
آن کنید وهر چه ترک آن فرض است حرام است وتصدیر آیت بانما وتوکید مثبتین از دلایل حرمت آنست واز تهدید
که در حدیث آمده عقل را همین کفایتست که مدمن خمر کعابد الوثن یعنی در شدت عذاب اگر مستحل
آن باشد واگر نه در کفر وعذاب ابدی وحدیث ان الله لا یجمع الخمر والایمان فی جوف امرء ابدا این محمول
بر استحلال آن میشاید که وجه تشبیه در حدیث اول تعریض باشد از عدم اختلاط با چنانکه محمد بن حنیفه
از پدر بزرگوار خود امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد او گفت هر که خمر خورد چون دختر خواهد بار مده
وسخنش راست نپندارید وشفاعتش نپذیرید ودر هیچ امانت او را امین ندانید اگر وی را امین شناسید وی
آن امانت را ضایع وتلف کرده اند بر خدا لازم شود که عوض آن بدو دهد ابو هریره از رسول صلی الله علیه وآله روایت
میکند هر که در دنیا خمر خورد روز قیامت زهرهای مار وعقرب دهند تا بیاشامد وچون نزد دهن برد
تا نخورده گوشت رویش در اینجا افتد وچون بخورد همه اعضایش از یکدیگر جدا شوند وهمه گوشت
بدن او ساقط گردد تا او را بدوزخ برند وشدة عذاب او را عقوبت کند وبنا بر آیت ولا تعاونوا علی الاثم عاصی

حامل و محمول و بایع و مشتری و ساقی خمر نیز مثل شارب آنست و لهذا قال صلی الله علیه و آله لعن الخمر و عاصرها
و بایعها و مشتریها و ساقیها و آکل ثمنها و حاملها و المحمول الیه و شاربها و در کنز العرفان مذکور است که این دو
آیت مشتمل است بر تحریمات و این آخر آیتی است که در بارهٔ خمر نازل شده و تخصیص عداوة و بغضا بخمر
و میسر جهت آنست که خمر موجب زوال عقل است و میسر موجب زوال عقل است و مال و زوال العقل موجب
عداوة و بغضا است بخلاف انصاب و ازلام که موجب سخط الهی و وصول بعذاب آخروی است نه ترتیب عداوة
و بعضی درین مقام چند حکم اول آنکه حرام است کسب بخمر و سایر مسکرات چه حق تعالی چون تحریم شیء نمود
تحریم ثمن آن نیز نموده چنانچه بروایت صحیحه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوة الله علیهم ثابت
شده و نیز آنحضرت فرموده که لعن الله الیهود حرمت علیهم الشحوم فباعوها و اکلوا اثمانها و همچنین
حرام است اجرت گرفتن و دادن بر عملی که متعلق بخمر باشد از حمل و عصر و سقی و غیر آن و حدیث لعن الخمر
و شاربها که مذکور شد شاهد این است از جابر رضی الله عنه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله این حدیث را بیان فرمود اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله من مردی تاجرم و تا غایت تجارت
من بیع خمر بوده و اکنون مرا مال بسیار از ان خمر حاصل شده اگر در طاعت الهی از آن صرف کنم مرا نفع دهد فرموده که لو
انفقته فی حج او جهاد لم یعدل عند الله جناح بعوضة ان الله لا یقبل الا الطیب یعنی اگر انفاق آن کنی در حج یا جهاد
نزد حق تعالی ثواب آن برابر پر پشه نباشد بعد از ان این آیت نازل شد قل لا یستوی الخبیث و الطیب دویم میسر
قمار است بسیار و انواع آن چون نرد و شطرنج و این قول معظم مفسران است و مروی از اهل البیت علیهم السلام
حتی که لعب صبیان بجوز نیز قمار است و حرام است تکسب بان و عمل بان و بیع آن و جلوس بر مجلسی که آن کنند
و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که اللاعب النردشیر کمن غمس یده فی لحم الخنزیر
و دمه یعنی بازی کننده نرد مثل کسی است که دست خود را فرو برده باشد در میان گوشت
و خون خوک و از صادق علیه السلام روایتست که ان اللاعب بالشطرنج مشرک و السلام علی اللاهی معصیة
و خلاف در تحریم نرد نیست و شطرنج نیز چنین است الا آنکه از بعضی شافعیه نقل کرده اند که قایل اند بحل
آن مگر در صورتی که مشغول بان موجب اشتغال باشد از نماز سیوم انصاب یعنی اصنام است که بعبادة
آن ارتکاب مینمایند همچنانکه عبادة آنها حرام است تکسب بعمل آن و بیع و شراء آن بجهت آنکه صنم از آن بر سر نیز حرام است
و شیخ طوسی فرموده که حرام است بیع آن بکسی که معهود و معروف است بساختن آن و همچنین حرام
است بیع عنب بر کسی که اتخاذ خمر میکند و مشهور کراهت است مگر با شرط که حرام است چهارم ازلام جمع زلم
است بفتح زا و ضم آن چوبی بی پیکان و بی پر و در آن تیرهای قداح است که آن بی پر و پیکان باشد و در جاهلیت تفاول بان میکردند

در اسفار و اعمال نموده بر بعضی مینوشتند امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بر بعضی چیزی نمی نوشتند و آنرا غفل میگفتند
و تفصیل آن در اول سوره مائده مذکور شد و بتحریم همچنانکه حرام است انواع قمار و اقداح حرام است افشای آلات
آن بلکه واجب است اتلاف آن و اخراج آن از صورت آن و همچنین اهراق خمر واجب است و حرام است افشای
آن مگر بقصد تخلیل و اگرچه بعلاج باشد چه آن شایع است در شرع انتهی کلام صاحب الکنز
و باید دانست که مسکرات نجس است خلاف ابن بابویه که قایل است بعدم نجاست آن و مذهب او لیست
که حق تعالی تحریم شرب آن فرموده نه تحریم ملاقات در آن پس آن محرم غیر نجس باشد و استدلال نموده آن
بر آن باصل یعنی اصل در اشیا اباحت است و دلیل قاطع بر تحریم آن وارد نشده و بروایت ذکر آن نموده در کتاب
خود مستند بر حال الخمر و اکثر اصحاب فتوی بر نجاست آن داده اند خواه خمر باشد یا نبیذ یا فضیخ یا مزر
یا سیع یا نقیع یا جعه یا طواق یا عرق یا غیر آن و استناد ایشان درین بقول حق تعالی است که انما الخمر و
المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان چه حق تعالی وصف آن کرده بر نجاست آن یعنی نجاست است زیرا که نجاست
بآن متصف میشود که الرجس النجس و نیز فاجتنبوه دلالت بر آن میکند زیرا که اجتناب از شیء مجرب ابعاد است
از آن و این شیء نجاست است و مع ذلک اعتقاد نموده اند بروایتی که غیر سلیمه از شده وقت دلالت آیت بر آنچه گفتیم
خالی از خللی نیست زیرا که مجاز است عوه و صفت بجمیع با عدم تحقق نجاست در کل و طریق بانه ما را بالاثبات
نجاست ان مسکر شهرت فتوی باین در میان اصحاب بوجهی که قریب باجماع است و چون حق تعالی امر فرمود
باجتناب خمر و ما بعد آن در عقب آن امر نموده بطاعت او در اجتناب از آن و از تمرد آن امور منهیه و فرمود
واطیعوا الله و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و غیر آن و شبهات واطیعوا الرسول و فرمان
برداری کنید رسول را آنچه نهی کرده واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول جمع میان طاعت
خدا و رسول بجهت آنست که طاعت هر یک موجب طاعت دیگری است زیرا که آنچه پیغمبر میفرماید فرموده
حق تعالی است پس طاعت هر دو یکی باشد فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی
فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا جز این نیست که بر فرستاده ما است البلاغ المبین رسانیدن
روشن یعنی بدانید که شما ضرر به رسول ما نتوانید رسید بتولی شما از وی چه وی تبلیغ رسالت است
و آنرا شما رسانیده و جز این نیست که بجهت تولی ضرر و شما عقوبت شما راجع میشود و از عبد الله عباس و انس
مالک روایتست که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی صحابه گفتند که یا رسول الله حال اعداد ما که
شاربان بودند و حالا مرده اند چون باشد آیت آمد که لیس علی الذین آمنوا اینست بر
آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جناح گناه فیما طعموا در آنچه

خورده‌اند اذا ما اتقوا چون پرهیز کرده باشند از شرک و آمنوا و ثبات ورزیده باشند بر ایمان وعملوا
الصالحات و ثابت شده باشند بر عملهای صالح ثم اتقوا و آمنوا بر ثبات و مستمر بوده باشند بر تقوی خود
ثم اتقوا و ثابت شده باشند بر اداء معاصی و احسنوا و نیکوئی کرده باشند و اشتغال نموده در اعمال البر
وافعال الحسنه و یا احسان بغیر کرده باشند غرض از تکرار مبالغه است و رسوخ در ایمان و انقاذ
و دوام و استمرار در اعمال الحسنه والله یحب المحسنین و خدا دوست میدارد نیکوکاران را از امر او بجهت
خدایا ایشانرا اعطا ثواب است و اکرام و وصل ایشان و بدانکه مراد حق تعالی آنست که خمر در همه زمان حرام بود
و اجماع اهل البیت علیهم السلام بر آن است و احتمال دارد که تکرار ایمان و عمل صالح و اتقا باعتبار اوقات ثلثه
باشد از ماضی و حال و استقبال و یا باعتبار حالات ثلثه انکه استعمال التقوی و ایمان کرده باشد میان خود
و نفس خود و میان خود و میان حق تعالی و میان خود و میان بندگان تبدیل ایمان باحسان در کره ثلثه مشعر
بدین باشد و یا باعتبار مراتب مبدء و وسط و منتهی باشد و یا باعتبار آنچه از ان اتقا نماید چه سزاوار آنست
که ترک کبیرهات کند بجهت توقی از عقاب و ترک شبهات نماید بجهت تحرز از وقوع در حرام و ترک بعضی
مباحات کند برای حفظ نفس از خسته و تهذیب آن از نشر طبیعت و در مجمع آورده که در تفسیر اهل البیت
آمده که فیما طعموا من الحلال و هذا اللفظ صالحة للاکل و الشرب جمیعا اذا ما اتقوا الشیء بعد التحریم
بالله و عملوا الصالحات ای الطاعات ثم اتقوا ای داوموا علی الاتقاء و آمنوا ای داموا علی الایمان ثم اتقوا بفعل
الفرائض و احسنوا بفعل النوافل پس بر این اتقاء اول اتقاء از شبهات بعد از تحریم و اتقاء ثانی دوام است بر ان و
اتقاء ثالث اتقاء از جمیع معاصی و ضم احسان بان و گویند که اتقاء اول اتقاء است از معاصی عقلیه که مختص
است بمکلف و متعدی بغیر نمیشود و ایمان اول ایمان بخدا و اتقاء ثانی اتقاء معاصی سمعیه و ایمان ثانی
ایمان بقبح آن و وجوب اجتناب از آن و اتقاء ثالث مختص است بمظالم عباد با آنچه متعدی بغیر شود از ظلم
و فساد ابو علی جبائی گفته که شرط اول متعلق بزمان ماضی است و شرط ثانی متعلق بدوام بران و اقرار بر
فعل آن و شرط ثالث مختص است بمظالم عباد است قول او استدلال کرده بر آنکه این اتقاء مختص بمظالم است و احسنوا
چه احسان منقول است بس و انجا است که محض امر باتقاء آن شده قبل از امر احسان متعدی باشد لکن
استدلال ضعیف زیرا که در آیت تصریح نشده بانکه مراد احسان متعدی باشد و امتناعی نیست در آنکه
مراد باحسان فعل حسن باشد و مبالغه در آن همچنانکه در حق کسی که در فعل حسن منتهی رسیده باشد
میگویند که احسنت و اجملت و اگر مسلم داریم که مراد باحسان متعدی باشد چرا شاید که نبود که
فعل غیر متعدی باشد فعل غیر متعدی اگر گویند که گردد مشکلات وسط نیست میان ماضی و استقبال تواند

فعل الموجود است و آن ماضی است و یا معدوم است و آن مستقبل است پس بنا بر تکرار اید لاحوال ثلث که ماضی
و حال و استقبال زیرا که معقول نباشد جواب آنست که واسطه نیست میان موجود و معدوم الا آنست که
ممتنع موجود و در اقرب زمان حال گویند و آنرا واسطه کرده‌اند میان غابر سلف و غابر منتظر و سید مرتضی
علم الهدی قدس سره در بعضی از تصنیفات خود آورده که مفسران اشتغال نموده‌اند در ایضاح وجوه
تکراری که آیت متضمن آنست و گمان برده‌اند که اشکال درین آیت همین است و ترک کرده‌اند چیزی را که
در اشکال اشد و اصعب است از آن و آن اینست که حق تعالی جناح کرده از کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح
در آنچه خورند از انواع ماکولات بشرط اتقاء و ایمان و کسب اعمال الصالحه و حال آنکه ایمان و عمل صالح
شرط نفی جناح نیست زیرا که مباح هرگاه که از آن کافر واقع شود و ما را در حل این شبهه دو طریق است یکی آنکه
علم میکنیم بشرط مخصوص زیرا که غرض آن تا ظاهر شود تا ثمر آنچه شرط شده پس تقدیر آیت اینست که
لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا و غیره اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات زیرا که
شرط در نفی جناح نا چار است که او را تاثیری باشد تا انکار هرگاه که مستثنی شود جناح ثابت گردد و ما یقین
میدانیم که با اتقاء محارم جناح منتفی میشود در ما یطعم پس آن شرطیست که زیادتی بر آن نیست و چون
ذکر آنرا مقارن ساخت با اعتقاد ایمان و عمل صالح با آنکه انتهای ادار نفی جناح تاثیری نیست دانستیم که در کلام
امری مضمر است که صحیح شرط است و مطابق مشروط زیرا که هرگاه که از احرام انتفا نمود در ما یطعم جناح و مدح
نیست در آن لکن صحیح است که جناح بعد ثابت شود در احلال با آنکه از واجبات پس چون شرط انتفای
قبیح کردیم از کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند از ومن تقع خواهد بود من کل وجه و همچنین منکر
اضمار نیست چه در کلام عرب شایع است و عادت ایشان بر آن جاری است که هر که فهم باشد بر آن
چنانکه در ما نحن فیه و طریق دوم آنست که ایمان و عمل صالح اینجا شرط حقیقی نیست و اگر چه معطوف است
بر شرط که آن او سبحانه چون اراده فرموده که بیان وجوب عمل صالح کند عطف فرمود از بر آنچه واجب
است از اتقای محارم بجهت اشتراک هر دو در وجوب و اگر چه شرط یک نیستند و در شرط نفی جناح
در ما یطعم و این توسع است در بلاغه که مستحسن و مستعمل است نزد عقلا انتهی کلامه و بعضی دیگر در
جواب این گفته‌اند که صحیح است که عدم جناح را بر مومن اطلاق کند کافر چون که مستحق عقابست و معاقب
در معاصی و طغیان بر این لفظ و اطلاق کرده نمیشود و نیز کافر طریق معرفت تحریم و تحلیل
نموده بر نفس خود بر انگیخت مومن بذکر مخصوص شده و در روایت آمده که در عهد عمر خطاب قدامة
مظعون خمر خورده مست شده و ربان آمد او را بگرفتند و نزد عمر آوردند تا عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت

بدانکه حق تعالی فرموده که لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا عمر را شبهتی پیدا شده و در
حد آن توقف نمود این خبر با امیر المومنین علیه السلام رسید بجهت تشریف آورد و عمر را گفت چرا اقامهٔ
حد نمیکنی گفت وی آیتی خواند بسبب آن در حد زدن او متردد شدم وان اینست که لیس علی الذین آمنوا
آن حضرت فرمود که وی اهل آن نیست وی را پیش امیر آوردند فرمود که چرا خمر خوردی وی توانست که این آیت
بخواند گفت ندانستم که خمر حرام است امیر فرمود او را بر مهاجر و انصار بگردانید که کسی آیت تحریم
بر وی خوانده است یا نه چون چنین کردند جمعی بیامدند و گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود
و این آیت تحریم خمر بسیار شنیده فرمود حدش زنید پس توبه او را عرض کنید و اگر توبه کند او را بگذارید
و اگر نه گردنش زنید قدامه گفت توبه کردم امیر المومنین علیه السلام فرمود که تو
که از اهل آیت نیستی نه مومن و نه متقی و نه عامل و صالح الکم در یک حدش خلاف کرد و هر یکی چیزی میگفت آخر
همه رجوع با امیر المومنین کردند فرمود که هشتاد تازیانه است بزنید گفتند چرا فرمود لان الشارب
اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حد المفترین ثمانون جلدة آورده اند که در عام الحدیبیه چون مسلمانان
محرم بودند و هر یک صید نمی‌کشیدند جانوران شکاری در لشکرگاه ایشان غلبه کردند
بمیان رخت بار و خیمه‌های ایشان در می‌آمدند و ایشان بسبب احرام از جهان شکار مسالم بودند و این
ابتلا بود از حق تعالی ایشان را و گویند که یکبار حمار وحش نزد ابو الیسر عمرو بن مدوی
بر وی نیزه زد و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند وی نزد رسول آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید
حق تعالی این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لیبلونکم الله هر آینه می‌آزماید ٤
خدای شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما
تا ظاهر شود بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید میشود و کدام انقیاد حکم الهی نموده از آن مجتنب میشود
و بعلت تحقیر در شیء بجهت تنبیه است بر آنکه هیچ ابتلا مانند ابتلا بذل انفس و اموال نیست پس کسی که در
امر حقیر ثابت قدم نشود چگونه در چیزی که اشد و اصعب است از ان ثبات قدم خواهد ورزید و قوله
تناله ایدیکم صفت شیء یعنی چیزی قلیل حقیر از صید که میرسد بدان دستهای شما و رماحکم
و نیزه‌های شما و این ابتلا برای آنست که لیعلم الله تا بداند یعنی تمییز سازد حق تعالی من یخافه آنکس
که از عقاب وی میترسد بجهت قوت ایمان از کسی که از عقاب وی نمیترسد بجهت ضعف ایمان و ذکر
علم نموده و اراده معلوم ظهور آن فرموده و یا اراده تعلق علم کرده یعنی تا علم تعلق گیرد بالفعل
شبهه نیست در آنکه تعلق علم او سبحانه بتحقیق شیء فرع وجود آنست و قبل از آن ممتنع است

کلام مسانی مقدس باشد لیعلم الله یعنی تا دوستان خدا عالم شوند بآنکس که از وی میترسد بالغیب
در حالتی که ملتبس است خوف او بغیبت عقاب حق تعالی و عدم مشاهده او آن را و یا در حالتی که غایب است از نظر مردمان
و محکی اطلاق ندارد در صید کردن او یعنی در خفیه مردمان از صید احتراز می‌نماید بجهت خوف عقوبات
الهیات فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بعد ذلک بعد از این ابتلا بصید
فله عذاب الیم پس مر او راست عذاب دردناک چه هر که مالک حالت خود نتواند شد در
مثل این مراعات حکم خدا نتواند پس چگونه تر باشد در حالتی که نفس او مایل باشد بآن و احرص بر آن و در گفتن آورده
که این آیت متضمن چند فایده است یکی آنکه حق تعالی بمومنان خطاب کرده و اگر چه تکلیف عام است
زیرا که ایشان قابل و مذعن اند و متفرع بر خطاب او بآن است که حق تعالی اختیار ایشان می‌نماید تا متمیز
سازد مطیع ایشان را از عاصی ایشان و لام در لیبلونکم برای تاکید و من برای بیان است ای شیء من جنس الصید و
این ابتلا مانند ابتلاء قوم موسی است بتحریم صید سمک در یوم السبت و حیلت کردن سمک در روز سبت
بحیاض ایشان داخل میشدند صورت اصحاب حدیبیه در می‌آمدند جهت وضوح و ظهور
ابتلا مانند ابتلای قوم طالوت بنهر دویم آنکه این صید مبتلی بایشان بعید بود و صعب نبود
بر ایشان چه بعید و صعب ان دخل در فایده دارد آنکه حق تعالی ابتلا بچیزی نماید
را بلیه الی الحجه ملک قریب بایشان بود و چه گر ایدی و رماح آن بایشان میرسید و چه کردن
حدیبیه در اشعه محرمان در می‌آمد تا بآنکه متمکن می‌بودند از بعض آن بایدی گویند مراد بما تناله ایدیکم
صغار صید است و مراد برماحکم کبار و این از صادق علیه السلام و ابن عباس مرویست و نزد بعضی مراد
با اول صید حرام است بجهت انس مردمان و ثانی صید حلال بجهت نفور او از ایشان سوم آنکه این ابتلا
عبث نیست بجهت صیانت افعال الحکیم از عبث دلیل عقلی قایم است بر آنکه افعال الهی معلل بغرض است
پس بجهت غایت مقصود آیت که آن تمیز خایف است از غیر اگر گویند که حق تعالی قبل از ابتلا عالم بود پس
فایده ابتلا چیست گوییم او سبحانه عالم است بکلیات ازلا و ابدا اما جزئیات او بآن تعلق نمیگیرد
بر وجه تعیین مگر بعد از وجود آن زیرا که تعلق نسبت است میان متعلق و متعلق
از تشبیه آنکه مراد لیعلم التمیزات چه علم مقتضی تمیز است پس اطلاق عالم کرده لازم اراده چنانکه
گذشت چهارم در تنکیر عذاب و ابهام آن تشدید است بحال صید بعد از آن در ذکر عقوبت و تنبیه
استعداد مخالفت حکم مذکور میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لا تقتلوا الصید مکشید شکار را یعنی حیوان برّی ممتنع وحشی خواه ماکول اللحم باشند و خواه

تلا اما الوجيز الدليل احيا اكر بايد وانتم حرم و حال آنكه شما احرام كرفته كان باشند بحج يا بعمره و صيد بمعنى مصدر است
يا اسم مصيد و صاد تا نيست و حرم جمع حرام است و اين بنا بر مصدر است يا اسم مصيد و مراخوان رواح و روح
و تسميه محرم بآن بسبيل مجاز است زيرا كه حرام في الحقيقت صفت فعل است و ذكر قتل بدون ذبح و ذكوة
جهت نعمت و بآنچه اطلاق ذبح و ذكوة كشتن بر حيوانى ميكنند كه بر وجه شرع آنرا كشته و اكر ماكول اللحم باشد
كوشت او را توان خورد و اكر غير ماكول باشد پوست او چيزى كرده و اين در مقتول محرم منتفيست زيرا كه مقتول
او ميته است بمذهب حق ومن قتله منكم و هر كه بكشد آن صيد را از شما جزاء در حالتى كه
عمد كننده باشد آنرا يعنى داند كه محرم است و قتل صيد بر وى حرام مراد حرام ابو اليسر است كه در عام الحديبيه كور
خر ابيض را طعنه كرد و بكشت پس متعمدا اشارت باوست و اكر نه هر محرمى كه صيد بكشد بعمد يا خطا مثل
ما قتل پس بروى واجبست جزاى كه مماثل آن چيزى باشد كه كشته است يعنى فداء هم ماننده صيد خود و آن
فدا من النعم از چهارپايان بود يعنى شتر و كاو و كوسفند يحكم به صفت بعد از صفت جزاست
و يعنى جزاء او فدا كه حكم كنند بآن ذوا عدل منكم دو خداوند عدالت از اهل ملت شما يعنى دو مرد
مسلمانان كه عادل باشند و عارف بكويند كه مماثل كشته شده از نعم كدام ميتواند بود كه حلال باشد از
ضمير جزا يعنى در حالتى كه حكم كنند دو عادل باينكه آن فدا مماثل حيوان مقتول است هديا در حالتى
كه آن جزا قربانى كرده باشند بالغ الكعبة كه رسنده باشد بكعبه يعنى بحرم برند و آنجا ذبح كنند چون
بالغ الكعبه اضافه لفظى است كه كسب تعريف از مضاف اليه نميكند پس جايز باشد كه صفت نكره
واقع شود او كفارة عطفست بر جزا يعنى يا واجبست بر وى كفارتى كه بپوشد و رفع كند كناه آنرا
و قوله طعام مسكين عطفست بيان و يا خبر مبتدا محذوفست يا مى طعام مساكين يعنى
آن كفاره طعام دادن درويشان است او عدل ذلك و يا برابر آن طعام و مساوات آن صياما
از روى روزه داشتن يعنى بازاى هر طعام مسكينى روزه بدارد و عدل مصدر است بمعنى مفعول
و صياما منصوبست بر تميز و قوله ليذوق وبال امره متعلقست بمحذوف اى فعليه الجزاء او الطعام
او الصوم ليذوق ثقل فعله و سوء عاقبته لهتكه حرمة الاحرام او الثقل الشديد على مخالفة امر الله و اصل
الوبل الثقل و منه الطعام الوبيل پس معنى آنست كه بر كشنده صيد است جزا يا طعام دادن يا روزه
داشتن تا بچشد كرانى و سختى كار خود را جزا بر آن مرتب شده تكليفات بجهت خروج او از طاعت
عفا الله در كذشت و عفو كرد خداى عما سلف از آنچه كذشت است كه محرم قتل صيد ميكرده
در جاهليت يا آنچه قبل از تحريم بوده يا از آنچه اين نوبت از ابو اليسر واقع شد ومن عاد و هر كه باز كرده

١٧١

بعد از آن عمل فينتقم الله منه پس انتقام كشد خداى از وى و اين جواب شرط است و تقدير اينكه فهو ينتقم الله
والله عزيز و الله غالب است در حكم خود ذو انتقام خداوند انتقام بر كسى كه اصرار ميكند در
معصيت بقدر استحقاق در كنز العرفان آورده كه درين مقام احكام متعدد است اول آنكه اختلافست در
صيد منهى در حالت احرام و حرم نزد بعضى هر صيديست كه ماكول اللحم باشد و اين قول شافعيست و احتجاج
او بر آن بآنست كه غالب در عرف همين است قوله خمس يقتلن في الحل والحرم والحدأة والغراب
والعقرب والفارة والكلب العقور و در روايتى بدل عقرب حيه واقع شده و درين تنبيه است بر جواز
قتل هر موذى و ابو حنيفه كفته كه مراد هر حيوانيست كه وحشى باشد خواه ماكول اللحم باشد يا نه و اما اصحاب
ما كفته اند كه صيد حيوان محلل مطلقا حرام است و اما در محرم صيد است و ثعلب و ارنب و ضب و يربوع
و قنفذ حرام است نزد آن بجهت نظاير روايات از اهل البيت عليهم در اين باب و ديكر اشاره لا تقتلوا و لا تجوا
تعميم است و اختلافست در مذبوح ماكول منكر در حكم ذبايح منهى عنها است مانند حيوانى كه
دشمن او را كشته باشند و در حكم منتهيست و باد در حكم محرم التصرف چون مغصوب كه غاصب آنرا ذبح
كند مذهب حق ما مذبوح اول است پس آن نزد ما حرام است بر محل و محرم و بجلد ميته است كه بدباغت
پاك نميشود و حاصل كه حكم او حكم ساير ميتات است سيوم آنكه صيد حرام است در هر احرام حج يا عمره
خواه آنكه حج عمره واجب باشد يا نفل بجهت عموم لفظ چهارم آنكه جزاء صيد واجبست در جميع انواع
اتلاف خواه عمدا باشد يا خطا يا نسيان و خواه آنكه سابقا آن ذاكر احرام خود باشد در حالت عمد يا نه و بعضى
كفته اند كه اكر سابقا آن بعد ذاكر احرام خود باشد كفارت نيست بجهت عظم ذنب و اين قوليست در نهايت
ضعف و تقييد قتل بعمد در آيت بجهت آنكه اصل قتل متعمد است و قتل بخطا ملحق است بآن بجهت
تغليظ و يدل عليه ليذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فينتقم الله منه زهرى كفته كه قرآن
الكتاب بالعمد و وردت السنة بالخطاء و ابن جبير ميكويد كه لا ارى في الخطاء شيئا اخذا باشتراط العمد في الاية
و از حسن دو روايت درين باب وارد شده و حق وجوب مخير است مطلقا ابو حنيفه كفته كه مراد بمما
ثلث قيمت است پس نزد او صيد را قيمت بايد كرد و اكر قيمت او مثل ثمن هدى باشد مخير است
ميان آنكه اهدا كند از نعم آنچه قيمت او ماننده قيمت صيد باشد و ميان آنكه طعام بخرد و هر مسكينى را
نصف صاع كندم بدهد و از غير كندم صاع و اكر خواهد بعوض اطعام هر مسكينى يك روز روزه دارد و اكر
قيمت آن مساوى ثمن هدى نباشد و يا مساوى الطعام مسكين يك روز روزه دارد و آنرا تصدق كند
و مالك و شافعى و اكثر مفسران و فقها كفته اند كه مماثلت در خلقت و هيئت است پس واجب باشد نظير

آنان منع الما اصحاب ما تقسیم صید میکند بآنچه او را مثل باشد از نعم چون نعام که بدنه مثل آنست و حمار وحشی
که بقره مثل آنست و ظبی که شاة ماننده آنست پس درین قسم مماثلت واجب است بآنچه او را مثل نباشد
ودرین قسم آنچه جزاء آن معین است پس آن معین واجب است نه غیر آن و اگر معین نیست پس قیمت
آن واجب است ششم بنابر قول ما شافعی ایما مماثلت مشخص است پس فدیه کبیر بکبیر و ذکر بذکر و آنثی بانثی
بانو عتبار است پس مجزی باشد صغیر از کبیر و ذکر از انثی و درین دو احتمال است و ثانی اظهر است در فتوی لیکن
افضل اول است بجهت یقین حصول برائة الا آنست که مجزی نیست معیب از صحیح و مجزی است از مثل
از مثل آن معیبه پس مجزی میست اعرج از اعور اگر مقتول حامل باشد فدای او بحامل است ویا تعذر تقویم
جزاء حامل کنند هفتم واجب است که دو عدل حکم کنند درین جزاء مماثلت و تقویم یعنی دو صالح فقیه که عارف باشند
بصید مثل ان و قیمت مثل آن تا اگر احدهما قاتل باشد جایز اگر قتل او بخطا بوده باشد نه آنکه بعمد باشد بصید زیرا که
درین صورت فاسق خواهد بود در قراءت باقر و صادق علیهما السلام دو عدل است و تفسیر آن ملیلها
کرده اند و ابن جنی گفته که مراد از آن من یعدل است و من عجیب انکه از ابو ابی و احد است زیرا که این نیز آمده کقول
الشاعر نکر مثل من تادیب مصطعیان و قوله منکم ای من المسلمین و اینجا سوال معلله است تقریر آن
اینست که عدالت مستلزم اسلام است و ذکر آن معنی است از آن پس چرا گفته که منکم و جواب آنست که این بحث
زیاد نیست در ایضاح و یا بجهت عدم توهم جواز حکم عدل دین خود و اگر چه مسلمان نباشد هشتم هدیا بالغ
الکعبة یعنی موصل دادن ذبح جزاست در حرم و اما صفت بآن نزد شافعی نیز در حرم است و ابو حنیفه گفته که در
همه جا تصدق میتوان کرد و اصحاب ما گفته اند که اگر صید در احرام عمره است جزاء در حرم ذبح باید کرد
و بفناء کعبه در حزوره و همانجا تصدق باید نمود و اگر در احرام حج است ذبح بمنی باید کرد و همانجا تصدق
باید نمود نهم اصحاب ما گفته اند که اگر محرم مقتل نعام کند بدنه نحر واجب است اگر از آن عاجز شود تقویم بدنه
کند و ثمن آنرا که موجود و شصت مسکین را طعام دهد هر یک بنصف صاع و اگر شصت و فا نکند تا تخییر
وفا کند مجزی است و اگر زیاده بر شصت مسکین باشد زاید بر شصت بر و لازم نیست بلکه مال از آن ان او خواهد
بود و اگر از طعام عاجز شود بدل هر مسکین روزه بدارد و اگر حمار وحشی کشته باشد آن بقره اهلیه
بر و واجب است یا نحر ثمن آنرا گندم خریده بر سی مسکین تقسیم کند زاید بر تفصیل که گذشت و اگر قتل ظبی کرده
باشد شاتی بر و لازم است و با عجز ثمن آنرا گندم خریده برده مسکین نماید طریقی که مذکور شد و اعتبار قیمت در
تقسیم در مستوات و اگر در حج واجب شده باشد در مکیرات در عمره لازم کشته باشد و اما غیر این حیوانات
تلمیذ آنچه تقدیر جزا در شده پس ما تقدیر قیمت جزاء آن در وقت اخراج است و آنچه آن در تقدیر نکرده الله

١٧٢

فیت حیلا آن وقت اتلاف آنست و هم خلافست در یک ابدال در اقسام ثلثه بر تخییر است بجهت ظاهر آیت چه او بر
ای تخییر موضوع شده و یا بر ترتیب است که انتقال بطعام جایز نیست الا با عجز از بدنه و شیه آن و انتقال بصیام
صحیح نه مگر با عجز طعام ابو حنیفه و شافعی و بعضی مفسرین بر اول اند ابن عباس در احد الروایتین و جماعت
قلیل اند ثانی و کلا القولین اصحاب ما روایت کرده اند و مفید و ابن ادریس تخییر حکم
کرده اند و ابن بابویه ترتیب و علی بابویه حوط است بجهت حصول یقین برائت بر قول اول نزد بعضی تخییر
قایل است و نزد بعضی حاکم یا نه هم از اصحاب ما حکایت کرده اند که تقویم نیست که بعیر او عطاء
جماعت نیز برین اند و قتاده گفته که صید مقتول بر تقدیر حیوة تقویم باید کرد و ثمن آنرا طعام خریده
همچنین اختلافست در صیام شافعی گفته که روزه دارد از هر مدی روزی که عطا نیز برینست و اصحاب
گفته اند که از هر دو مد روزی و ابو حنیفه رحمه الله نیز برین اند و بدانکه ممکن است قوله لیذوق وبال امره
دلالت باشد و انکه کفارة برای عقوبت است نه آنکه مسکفر ذنوب باشد بر آنکه کفارة این ظاهر است از تعلیل دو ام
ومن عاد فینتقم الله منه ای و من اما قتل الصید بعد النهی و ایا این مانع وجوب کفارة است یا نه ابن عباس
باول است و اکثر اصحاب ما برین اند و نزد حسن و ابن جنی و عامه فقهای مانع نیست بلکه واجب
است و بعضی اصحاب ما نیز برین اند آن حق است و تحقیق این کلام درین باب آنکه هر گاه که صید مکرر
واقع شود در سال در دو احرام کلام نیست در لزوم کفارة و اما در عام واحد در دو احرام احتمال دارد
که مثل اول باشد که آن لزوم کفارة است بجهت حلال بینهما و این ظاهر است و احتمال دارد که نباشد بجهت خلاف
درین قیمت او لخطا یا سهو عقیب عمد یا خطایا سهو در عقب مثل خود و کلامی و خلافی نیست در لزوم
کفارة درین دو ینم عمد عقیب خطا یا سهو چهارم عمد عقیب عمد و درین دو خلافست سید مرتضی و ابو الصلاح
و ابن ادریس و شیخ در خلاف و مبسوط قایل شده اند بلزوم کفارة بجهت عموم و من قتله منکم و این عام است
بجهت اختصاص و قوله و من عاد صالح تخصیص نیست زیرا که بینهما منافات نیست چه گذشت که کفارة عقوبت
بر منافی انتقام نباشد و بقول الصادق علیه السلام فی صحیحه ابن ابی عمیر الیه کلما عاد کفارة و این
علمات بحسب زمان و قوله علیه السلام ایضا فی حسنه معویة بن عمار علیه الکفارة فی کلما
اصاب و این عامات بحسب احوال اگر چه مصدر ببیاید و بجهت اختصاص صید اگر چه موصول موصوف
باشد و شیخ در نهایه و ابن براج گفته اند که عاید لازم نیست کفارة کقوله و من عاد فینتقم الله منه و تفصیل
قاطع شرکت پس چنانکه انتقام نیست در تلافی و جوب آنست که سابق گردانیدیم که بینهما منافات نیست
و کفارة عقوبت است لقوله لیذوق وبال امره و بجهت آنکه تکرار در خطا لازم است قطعا پس در عمد بطریق اولی

باشد از این نسبه یاد می‌بر اهل آن زمان بن شبیر روایتست که چون مامون امام رضا علیه السلام را از هر داد
و مردمان زبان بمذمت و ملامت او بکشودند و درباره او چیزهای بد میگفتند خواست که زبان آنها کند
بر پسر شریف محمد تقی علیه السلام را از مدینه بیاوردند و اکرام و اجلال او کرد و چون مزیت عقل و فضل
و علم و ادب و حکمت او بر مامون ظاهر شد رغبت کرد که دختر خود را با او دهد با آنکه در صغر سن بود
بنی عباس را خبر شد و نزد مامون آمدند ای امیر چگونه روا باشد که شرف خانواده ما واقع شده او را
ضایع کنی و از دست بدهی و گفت چگونه گفته که عزم کرده که با پسر رضا مواصلت کنی که این کار وقوع
یابد حکومت و ولایت و خلافت از ما بر بنی علی منتقل شود و ترا معلوم است که میان ما و ایشان
قدیما و جدیدا معادات و رحیشه ایشان مطرود و مقهور ما بوده اند و آبای ما هیچکدام ایشانرا
تمکین نداده اند که در زمان خود نیستند و تو بر خلاف آبا خود خواستی که رضا را ولیعهد خود کردانی
و چون کار او کفایت شد در صدد آن شده که پسران را ترتیب دهی و با او مواصله کنی تعالی در این امر
تامل کن و بی آنکه انتشار و اندوخت مکن که عاقبت این وخیم است مامون گفت اگر تعصب و عناد در کار نه
و انصاف بپیش آرید بر شما ظاهر شود که ایشان باین کار اولی اند آنچه اسلاف ما با ایشان کردند عین جفا
و محض طغیان بوده و من پشیمان نبودم که رضا را ولیعهد خود کردانم اما آن نحو امتناع کرد و الکوه
عزم خود را جزم کردم که دختر خود را با ابو جعفر که پسر اوست عقد کنم زیرا که عقل و ادب و علم
او را شناخته ام و امیدوارم که حق تعالی نوعی کند که شما نیز بر خبر فضل و علم او مطلع شوید گفتند
الحال موقوف کن که او در بعضی مسایل فقیه اطلاع باید و علم شریعت را بر روی کند چه درین سنی که او را
ر معلوم است و بر اچه علم باشد گفت او اهل بیت است که مومن بیدمن عند الله اند و ایشانرا احتیاج بکسب
نمی باشد و در تعلیم کس احتیاج ندارند بلکه همه مردمان در علم و فقه محتاج ایشانند و اگر خواهید که اورا
کما و را در علوم و فنون امتحان کنید تا صدق دعوی من بر شما ظاهر کردد دیگران از علما تعیین کنید تا از او
مسئله بپرسد گفتند روا باشد پس قاضی یحیی اکثم رفتند که در آن زمان اقضی القضات بود و همه مردمان
در مسایل رجوع باو میکردند و گفتند ملتمس ما آنست که در حضور امیر و اعیان از پسر رضا مسئله بپرسی
که او را از آن خجل شود و بر مال بسیار وعده دادند تا ابوجعفر را ملزم سازد بعد از آن در روزی معین که
مامون معهود کرده بود برای او و برای محمد تقی علیه السلام کرسی وضع کردند و برای یحیی اکثم کرسی دیگر
و آن کرسی نشاندند و آنحضرت در آن وقت نه ساله بود و مردمان هر یک در جای خود قرار گرفتند یحیی
اکثم مامون را گفت رخصت باشد که مسئله از ابوجعفر بپرسم گفت بپرس پس روی با امام کرد و گفت جعلت فداک

دستوری

دستوری هست که از تو مسئله بپرسم گفت هر چه میخواهی بپرس گفت در محرمی که صید را بکشت ابوجعفر علیه السلام
جواب داد که این صید را در حل بکشت یا در حرم عالم باشد یا جاهل عمدا بود یا خطا آزاد بود یا بنده بزرگ بود یا کوچک مبتدی
۱۲۳ بود یا معید مصر بود یا پشیمان محرم بحج بود یا بعمره و آن صید از ذوات الطیر بود یا از وحوش از صغار بود یا
از کبار شب بود یا بروز یحیی اکثم چون این بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز و اضطرار
بر او ظاهر گشت چنانکه همه اهل مجلس بدانستند مامون حضار مجلس را گفت دانستید که رای من صایب بود
در آنچه گفتم پس روی با امام کرد و گفت دختر مرا میخواهی فرمود آری گفت بخواه که من ترا بدان امادی بسته
و اکر ابوجعفر فرمود که الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و
صلى الله على سيد بريته والاصفياء من عترته اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال
عن الحرام فقال سبحانه وانكحوا الايامى منكم والصالحين الى قوله والله ذو الفضل العظيم پس فرمود که من
محمد بن علی بن موسی خواستگاری میکنم ام الفضل بنت عبد الله المامون را بمهر جده ام فاطمه زهرا علیها السلام
الصلوة و آن پانصد درهم سره است مامون گفت بدادم دختر خود را بتو بصداقی که مذکور شد حضرت
فرمود بخواستم و راضی شدم پس مامون فرمود تا همه کس بموضع خود بنشستند و غالیه حاضر کردند
جامه‌ای را مطیب کردانیدند و عوام را نیز از آن محظوظ ساختند و امر کرد تا ازدحام و کسی خوان طعام نهادند
و بعد از طعام هر یکرا خلعت داد و گفت یا پسر رسول الله التماس دارم که احکام تفاصیل این مسئله را بیان
کنی تا ما را فایده باشد امام فرمود که چون محرم صیدی کشد و در حل از ذوات الطیر از مرغان بزرگ بود گوسفند
بود و اگر در حرم بود جزا قیمت بود و اگر حمار وحش بود بره گاوی بود و اگر شتر مرغ باشد بر او شتر بود و اگر
آهو بود بر او گوسفندی لازم شود و در حرم جزا قیمت هر دو واجب گردد و اگر احرام بحج بود و این جزاها
در منی بکشند و اگر بعمره بود در مکه بکشند و جزاء صید بر جاهل و عالم واجب و لازم بود خواه بشب خواه
بروز اگر بعمد باشد با وجود جزا اثم باشد و اگر بخطا بود بر او اثم نبود و اگر قاتل آزاد بود جزا بر او بود و اگر بنده
بود بر مولای او لازم گردد و اگر کوچک بود بر او کفاره باشد و پشیمان از عتاب آخرت ساقط است و مصر را عقاب
بود مبتدی را کفارت باشد و معید را حق تعالی انتقام و مصر را او کند مامون گفت احسنت یا ابا جعفر
احسن الله جزاک تو نیز از قاضی مسئله بپرس حضرت روی بیحیی کرد و فرمود که رخصت باشد که من نیز از تو
مسئله سوال کنم گفت روا باشد اگر دانم بگویم و اگر نه از تو مستفید شوم فرمود که کویی در حق مردی که
صبح در زنی نگاه کند حرام باشد و در چاشتگاه بر او حلال بود و وقت پیشین بر او حرام باشد و نماز دیگر بر او
حلال شود و نماز شام حرام باشد و نماز خفتن حلال بود و نیم شب بر او حرام شود و چون صبح برآید بر او

حلال کرده این اکثم فرو ماند و گفت من این مسئله را نمیدانم و بآن راه نمی برم اگر کرم فرمائی و مارا بآن اعلام
کنی غایت لطف باشد فرمود که این کنیزی که مردی اجنبی در وی نگرد و نظر وی حرام شود و چاشت گاه او را بخرد
بر وی حلال شود و نماز پیشین او را آزاد کند بر وی حرام شود و نماز دیگر او را بنکاح خود در آورد
بر وی حلال شود و نماز شام او را ظهار کند بر وی حرام شود و نماز خفتن بنده آزاد کند بر وی حلال شود و نیم شب طلاق
کند حرام شود و وقت صبح رجعت کند حلال گردد مامون روی بیاران کرد و گفت از شما و اهل بیت شما
کو هست که این مسایل داند گفتند نه یا امیر المؤمنین آنچه گفتی و را نه صاحب بودی گفت ای مردمان بدا
نید که کار بنی فاطمه بر خلاف کار دیگران است ایشان از جانب خدای مخصوص اند بانواع فضل و نعمت
و صغر سن منع ایشان نکند از کمال فضل بدانید که رسول علی را دعوت کرد و او آن ده ساله بود جز او کسی
را در سن او دعوت نکرد از حسن و حسین بیعت کرد و هنوز ایشان شش ساله بودند و هیچ کودکی را غیر ایشان
از ینها بمرد ایشان اهل بیت رسول اند و ذریت طیبه او ذریة بعضها من بعض گفتند صدقت یا امیر المؤمنین
پس مردمان پراکنده شدند روز دیگر بتهنیت آمدند و مامون بفرمود تا سه طبق سیمین بیاوردند هر یکی نه (?)
قمامه از مشک و زعفران سرشته و هر یکی خطوط اقطاعات و ولایات و بلاد و قری و بر دیگری خطوط
خلعتها و عطایا و یکی پر از نده رخ کرده اول را ببندد او خواص نثار کرد و دوم را بر حجاب و عمال سوم بر جو (?)
و خدام تقسیم کرد پس خطوط را بگشادند آنچه نوشته بود از خزینه دیوان طلب میکردند پس
پس مامون درویشان را صدقات بسیار داد و در آن مدت که امام پیش او بود تجلیل و تعظیم او میکرد
و بر اهل بیت خود تفضیل مینهاد تا آنکه بمدینه رفت و چون حق تعالی ذکر محرم را از صید نهی کرد در عقب
آن بیان صیدی بجرم کند احنفوا کلان بمحرم حلال است و میفرماید که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد بر شما
صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا یعنی جانوری که در بحر آب زندگانی نماید خواه محل باشد یا محرم و جمیع میاه
از چشمه و چاه در وی داخل اند و نزد بعضی همه حیوانات بحری حلال اند لقوله علیه السلام هو الطهور
ماؤه والحل میتته یعنی این دریا پاک کننده است آب آن و حلال است مرده آن مذهب شافعی و مالک است
و نزد بعضی دیگر حلال است و آنچه او را مثل باشد در بر آنرا خوانند و ابو حنیفه گفته که حلال نیست
از آن مگر سمک و نزد ما آنست که حلال نیست مگر سمک که او را فلس باشد نه غیر آن و این باجماع اهل البیت
است علیهم السلام وَطَعَامُهُ و نیز حلال شده بر شما طعام دریا بعضی عامه گفته اند که مراد هر چه
که دریا آنرا مرده بکنار اندازد و این باطل است نزد ما و از ابن عباس نقلست مراد سمک مملوح است و این موافق
مذهب اهل البیت علیهم السلام است و تسمیه بطعام بجهت آنست که او را ذخیره میکنند تا بخورند پس آن ما تمتعا (?)

متاعا لکم

از غیر پس بنا بر این قول مراد بصید ماهی تازه است و مراد بطعام ماهی مملوح و نزد بعضی ضمیر طعام راجع
بصید است و مراد بطعام آن اکل آنست مَتَاعًا مفعول له است یعنی تمتعا لکم یعنی صید بحر و طعام آن بر شما حلال
است و مراد بطعام آنجهت برخوردار ساختن شما را وَلِلسَّيَّارَةِ و مر کاروان شما را اگر قدید کرده توشه سازند
طری و قدید آنرا وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان که حیوانست که در بر بیضه نهد
و فراخ آورد اگر چه در بعضی اوقات در آب زندگانی کند و این حرمت ثابته است مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که
باشید احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنخدائی که بسوی او جمع
کرده خواهید شد بعد از موت بدانکه خلاف نیست در آنکه محرم صید کرده باشد حرام است بر او و بر غیر او از محرم
دیگر و اما آنچه محل صید کرده باشد و نزد ما آنست که از یقین (?) بر محرم حرام است و ابن عباس و ابن عمر نیز برین اند
و عطا و مجاهد و ابن جبیر گفته اند که حرام نیست مگر گاهی که بر آن دلالت کرده باشد لیکن آن اشاره نموده و ابو حنیفه
و اصحاب او نیز قول اند و نزد مالک و شافعی و احمد حلال نیست بر محرم آنچه برای او صید کرده باشند و
همچنین حلال است در آنچه محرم صید آن کرده باشد حرام نباشد و حال آنکه حرام است بلا خلاف
و نیز بدانکه مذهب اصحاب ما آنست که حرام است بر محرم مطلقا صید بر اصطیاد او و اکلا او ذبحا او
اشارة او دلالة او اغلاقا او بیعا و شراء او امساکا و اعراله الحیوان برو ممکن استدلال برو به این قوله حرم علیکم
الیوم ما دمتم حرما و بنا بر ظاهر است که تکرار نیست در تحریم صید بر محرم بلکه آنچه ثانیا مذکور
شده اعم است و بباید دانست که حرم نیز محرم آن جزایست که احرام محرم آنست از مقید مکلف (?)
آنچه صید کرده باشد در خارج حرم که مباح است مر محل را در حرام و ممکن است استدلال بر حکم اول بآیت
اولی و هو قوله یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم بجهت عموم آن در حالت
احرام و دخول حرم و غیر آن اما بر ثالث باجماع بیرون میرود و لیکن باقی میماند و داخل میشود در تحت عموم
بعضی در استدلال کرده اند بقوله و انتم حرم و بقوله ما دمتم حرما چه حرم جمع حرام است و بقول رجل
حرام و محرم احرام دخل فی الشهر الحرام درین دلیل ضعف است و احکام تفاصیل صید مستفاد است از
بیان نبوی و آن مذکور است در کتب مبسوطه فقه محرم و احرام اذا اهل بالحج و العمرة و احرام اذا دخل الحرم
و احرم دخل فلیطلب هنالک و چون حق تعالی ذکر حرمت حرم کرد در عقب آن ذکر بیت الحرام و شهر الحرام میکند
بقوله جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای تعالی کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترمات
قِيَامًا لِلنَّاسِ آنچه بجهت که قیام است بان امور مردمان و درین بواسطه آن قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا
بجهت آنکه ایمن از تهیب و قتل در واست و قیام بمعنی انتعاش است بجهت مشابه اسباب انتعاشهم معنویت (?)

الحرام است یا انتعاش ایشانست در امور معاش و معاد ایشان که خایف بآن ساکن میشود و ضعیف در این
میکردد و تجار روی تحصیل در وی میکنند و حجاج و عمار بآن سکنند از جمیع نواحی زمین و عطا گوید که معنی
قیاما للناس آنست که اگر یکسال حج آن نکنند و طوف آن ننمایند هلاک شوند و علی بن ابراهیم مفسر از ائمه هدی
صلوات الله علیهم روایت کرده که مادامت الکعبة یحج الناس الیها لم یهلکوا فاذا هدمت او ترکوا الحج هلکوا و تفسیر
بیت بکعبه تغلیب و تربیع آنست و گویند که کعب بمعنی تو آنست و بجهت ارتفاع و علو آن بآن نام مسمی شده چه
آن موضع بلندترین مواضع زمین است و قوله البیت عطف بیان است بر وجه مدح و یا مفعول ثانی
بنابر آن نصب قیاما بر علیه است و قوله والشهر الحرام عطف است بر الکعبه از قبیل طیب زید خلقا و عمرا
یعنی گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در وی سازند و آن ماه ذو الحجه
است که معظم مناسک حج در آن کنند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردمان در آن بمناسک حج قیام
مینمایند و از قتل و غارت ایمن اند و آن چهار ماه است در یکی از یکدیگر که آن ذو القعده و ذو الحجه
و محرم است و یکی منفرد و آن که رجب است و الیه اشار بقوله تعالی منها اربعة حرم و ذکر آنها بعنوان افراد
بجهت آنست که شهر اسم جنس است و تسمیه آنها بحرم بجهت آنست که قتال در آن حرام است و در جاهلیت نیز در این
ماهها ترک حرب میکردند و احوال خود صرف صلاح معاش خود میکردند و این طریق را از دین اسمعیل علیه
السلام توارث کرده بودند و اینچنان مستمر بود تا زمان اسلام و بعد از آن بجهت نفی ظلم از آن تجاوز کردند
و تسمیه کعبه به بیت الحرام نیز بجهت آنست که حرامست در آن قتال کردن و غیر آن از محرماتی که در ما
شرع مقرر شده و گویند هر که متوجه آن شود در مناسک بجای آرد بدهان او از آتش دوزخ حرام
کردد و در خبر است که در زیر مقام ابراهیم سنگی است و بر آن نوشته انا الله ذو بکه حرمتها یوم خلقت
السموات والارض و یوم صفت هذین الجبلین و حففتها بسبعة املاک حنفاء من جاءنی زائرا لهذا
البیت عارفا بحقه مذعنا لی بالربوبیة حرمت جسده علی النار یعنی خدای مکه یعنی مکه
که زمین کعبه است حرام کرده ام آنرا روزی که آفریدم آسمانها و زمینها را و روزی که بنهادم این دو کوه را یعنی
صفا و مروه و هفت فرشته را که مستقیم الطریق و منقاد امر من اند در حوالی کرد آن بداشتم هر که بدین
آید در حالتی که زائر این خانه باشد و عارف بحقیقت آن و مصدق آن و مومن بربوبیت من حرام
کردانم بدن او را بر آتش دوزخ و گویند که تسمیه آن به محرم باعتبار آنست و هر که بناه او دهد محترم میکردد
کردد و کسی که او را بر نجاند زیان آرد اگر قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر
را بیازارند و در آنجا آهو با شیر و کرک با میش و کبوتر با زرد ستان انیس باشند و این از آیات کعبه معظم است

وقوله والهدی والقلائد نیز معطوفست بر الکعبه یعنی گردانید قربان و ذوات القلائد را نیز سبب قیام
امور مردمان چه محاویج و مساکین بآن منتفع میشوند و مراد بذوات القلائد بدنست و غیر آن بان هم که بحل
را بران معلق سازند تا منتشر شود از غیر معلوم مردمان شود که آن صدقات است و تفصیل این مبحث
در ما سبق مذکور است ابوبکر انباری گفته که در این آیت دو طریق اند یکی آنکه حق تعالی منت نهاده بر اهل اسلام
بآنکه کعبه را صلاح دین و دنیای ایشان گردانیده و قیام ایشان ساخته دویم آنکه قوم و مردمان آنکه در
جاهلیت احترام این خانه کرده اند ذلک آنچه مذکور شد از جعل و یا امر بحفظ حرمت حرم و غیر آن
لتعلموا برای آنست که بدانید ان الله آنکه بتحقیق حق تعالی که پدید آرنده است یعلم ما فی السموات
وما فی الارض میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست چه شرع احکام بجهت رفع مضار قبل از وقوع
آن وجلب منافع مترتب بر آن دلیل حکمت شارع است و کمال علم او یعنی چون که مطلع شدید بر حکمت
در تعیین کعبه برای قیام مردمان و آنچه در حج است از طرق مناسک و کیفیات آن هر آینه دانسته
که حق تعالی عالم است بآنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض بوجه
کلی و جزئی بجهت مخالفت صدور این حکم از کسی که جاهل باشد باشیا و این حکم اگر چه مفصلا معلوم
نیست اما مجملا معلوم است از حیثیت آنکه احکام شرع بجهت رفع مضار و جلب منافع موضوع شده اند
و الطاف اند در عقلیات و یاد دهنده آن از شرعیات وان الله و آنچه نیز آنچه مذکور شد بجهت آنست که
حق تعالی بکل شیء علیم جمیع چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم
و حکمت است و این تعلیم بعد از تخصیص است و مبالغه بعد از اطلاق و از محسن انتقالات در کلام
ملخص معنی آنست که حق تعالی وضع احکام شرع کرد برای مصالح عباد چه او عواقب همه امور را میداند
و عالم است بجمیع امور پس البته عالم خواهد بود بآنچه مصالح بندگان در آنست و میتواند بود که وجه
کرد و جار ارتباط لتعلموا با ما قبل ظهور آیات و آثار قدرت او سبحانه باشد در بیت الحرام کقوله فیه آیات
بینات مقام ابراهیم آه و بعد از بیان احکام ذکر وعد و وعید میفرماید که اعلموا ان الله بدانید این
که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وان الله غفور
رحیم و اینکه خدای آمرزگار مهربان است بر کسی که از محرمات پرهیز و پس این وعید و وعد است مر کسی را
انها است محارم کند و اصرار نماید بران و مر شخص را حافظ و ضابط خود شود از اقدام بران و منقطع
شود از ان ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را علت
نماند این تشدید ایجاب قیام است بآنچه فرماید چه خلاصه معنی آنست که رسول خدا ضامن آمد آنچه ما

سور شده بآن تبلیغ وشمارا عذری باقی نماند در تفریط وتقصیر وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید
وَمَا تَكْتُمُونَ وآنچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب وفعل وعزیمت واین غایت تهدید وتخویف
وبرین دلالت است بر وجوب معرفت عقاب وثواب چراکه لطف است در باب تکلیف بعد از بیان
حلال وحرام حکم بعدم استوا آنها کرده میفرماید که قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست
پلید وپاک این حکم عام در نفی مساوات میان نیک وبد در اشخاص واموال واعمال وغیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ
واگرچه شگفت آورد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبث چه اعتبار بجودت ورداءت نه بقلت وکثرت
ومحمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است خطاب مر هر معتبری راست ولهذا گفت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از
خدای در تحری خبیث واگرچه بسیار باشد وایثار طیب کنید اگرچه اندک بود يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان
عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید این در موضع حالست یعنی در حالتی
که امیدوار باشید برسیدن بفلاح مرویست که این آیت در حجاج یمامه که مسلمانان قصد کردند که باشان
مقاتله کنند حق تعالی ایشانرا بدین آیت از آن نهی کرده وتفصیل این قصه قبل ازین گذشت در خبر است
که ابو الهذیل علاف خفیف العارضین بود ابوبکر باقلانی کثیر اللحیه باقلانی بر سبیل تعریض گفت
والبلد الطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث زهری وقتاده از انس روایت کرده اند که بعضی از صحابه از حضرت رسالت
صلی الله علیه واله سوالها میکردند حضرت بجهت کثرت سوال در غضب شده بر منبر رفت وخطبه
بخواند وگفت لا تسألون عن شیء الا اجبت سوال نکنند مرا از چیزی مگر جواب گویم مردی مطعون بود
در نسب بر پای خواست وگفت یا نبی الله من ابی پدر من کیست فرمود که حذافه بن قیس مردی دیگر گفت
یا رسول الله پدر من کجاست فرمود فی النار در آتش دوزخ است عمر بن الخطاب برخاست وپای رسول را
بوسه داد وگفت یا رسول الله ما حدیث العهد بجاهلیت وشرک فاعف عنا عفا الله عنک ان
ما را درگذر وببخشای ما را مگر غضب حضرت ساکن گشت وفرمود والذی نفسی بیده لقد صورت
الجنة والنار لی فرضها الی الحایط فلم ار کالیوم فی الخیر والشر یعنی بخدای سوگند که جان من بامر اوست
که درین ساعت بهشت ودوزخ در برابر من مصور کرده بودند من روزی مثل امروز ندیدم واصلا از امروز ندیدم
که کدام از شما در بهشت باشد وکدام در دوزخ اگر میگفتم حق تعالی این
آیت فرستاد که گرویده اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ
مپرسید از چیزهای إِنْ تُبْدَ لَكُمْ اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را
وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا واگر بپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای

شما تطهیر وآنچه معطوفست بر آن هر دو صفت اشیاست یعنی آنکه سوال میکنید از رسول خدا چیزی که اگر ظاهر شود
شما را مغموم سازد اگر سوال کنید از آن در زمان وحی بر شما هویدا کرده واین هر دو نتایج هر دو مقدم که منتج زجرست
که مانع سوال باشد وآن اینست که سوال موجب غم واندوه شماست وهر که عاقل کاری نکند که او را مغموم سازد اشیا
اسم جمع است چون طرفه که جمع الطرف است ولام مقلوب است بفاء بر وزن لفعاء است وگویند که بروزن
افعلاست که تخفیف لام الفعل از شده واصل آن شیء است چون بین یا اسوء چون صدیق پس مخفف
شده نزد بعضی دیگر بروزن افعال است بدون تغییر چون بیت وابیات منصرف مانع نیست وقوله عفا الله
عنها عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا صفت ثانیه اشیاست یعنی مپرسید از اشیا که عفو کرده است خدای از آن یعنی از شما در
گذرانیده وبیان تکلیف نکرده یا جمله مستانفه است یعنی عفو کرد خدا از ما سلف که آن مسایل شماست
پس مثل آن عود میکنید از ابن عباس روایتست که قومی بر سبیل استهزا وامتحان بسیار از آن حضرت سوال میکردند
بعضی میگفت که من ابی ودیگری میگفت که این ناقه من کجاست ودیگری سوال میکرد من ناقه خود را گم کرده ام در کجا است
حق تعالی این آیت نازل ساخت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله اما مروی است که چون این آیت نازل
ساخت ولله علی الناس حج البیت نازل شد عکاشه بن محصن برخاست وبروایت دیگر سراقة بن مالک از جای خود برخاست
گفت یا رسول الله افی کل عام یا در هر سال حج باید کرد رسول از وی روی بگردانید دیگر باره گفت جواب نداد چون مرتبه
سیوم اعاده کرد فرمود ویحک ما یؤمنک ان اقول نعم چه ایمن شده از آنکه گویم آری پس واجب شود بر شما که هر سال
حج روید واگر نه هلاک شوید فاترکونی ما ترکتکم پس بگذارید مرا چه شما را باز گذاشته ام وبدانید که اینها پیش از شما بودند
بجهت این نوع سوال هلاک شدند پس چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید وچون نهی کنم اجتناب کنید حق
تعالی این آیت را نازل ساخت که از چیزی چند سوال میکنند که جواب آن موجب کراهت ومشقت شما شود واز
چیزی مپرسید که حق تعالی از شما در گذرانیده وشما را بترک آن سوال مواخذه نساخت وَاللّٰهُ غَفُورٌ
وخدا آمرزگار است از بسیاری گناه شما را در گذرانند حَلِيمٌ بردبار است که عقوبت تفریط تعجیل نکند حاصل
که آیت متضمن نهی تعجیل سوال واشکالات اشیاء که حق تعالی خواهد تا بوقت خود بیان کند یا صلاح بندگان
در آن باشد که آنرا پوشیده دارد واظهار آن نکند ونیز در باب تکالیف قَدْ سَأَلَهَا ضمیر راجع
بمسایله است که لا تسألوا دال است ولهذا متعدی بعن نشده ویا راجع باشیاء بحذف جار یعنی عنها
که پرسیدند این مسایل را یا سوال کردند از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب
ناقه نمودند وقوم موسی که سوال رویت کردند وحواریان خواست مایده کردند واینجا رویه مجرور متعلق
است به سالها نه آنکه صفت قوم باشد زیرا که ظرف زمان صفت جثه وحال ازو واقع نیست ولهذا شده چیزی از

نیسوا لکم بوده حاصل که قومی سوال کردند پیش از شما از میل این سوالات که شما میکنید ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا کَافِرِیْنَ
برکشتند بدان کافران یعنی بعد از نبود معجزه که از روی جحود طلبیده بودند یا آن نگرویدند و بسبب ترك
عقوبت شدند پس شما از حال ایشان عبرت گرفته بقول و فعل و فضول اشتغال منمایید تا بمثل آن
بلیه گرفتار نگردید و از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست ان الله تعالی افترض علیکم فرایض
فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لکم عن اشیاء و
لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها یعنی بدرستی که حق تعالی فرض کرده بر شما فرایض را پس تضییع آن مکنید
و حدود برای شما تعیین فرموده پس از آن در مگذرید و نهی کرده شما را از چیزهای پس هتك آن مکنید و مرتکب
آن مشوید و ساکت شده برای شما از چیزها یعنی آن را فهموده و ترك آن نه بجهت فراموشی بوده بلکه برای مصلحت
شما بوده پس تکلف خود را بآن مدارید و در تجسس و تفحص آن مشوید و از ابن عباس روایت که چون از
پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی میپرسیدند که در آن باب وحی بار نازل نشده بود میفرمود که من العفو او ان
عفو است که حق تعالی فرموده که عفا الله عنها و بعد از آن آیت و ان تسالوا عنها حین ینزل القرآن نازل
میفرمود و بدانکه در وجه انتظام این آیت بما قبل چند وجه گفته اند یکی انکه متصل است بقوله یفلحون
یعنی از فلاح ترك سوال از ما لا یعنی و ما لا یحتاج الیه از فلاح است دویم انکه متصل است بقوله ما علی الرسول
الا البلاغ چه آنحضرت آنچه صلاح است میرساند پس از آنچه او بشما رسانده سوال مکنید سیوم انکه متصل
بقوله و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون یعنی آنچه کتمان میکنید سوال مکنید چه سرایر شما بسبب آن ظاهر گردد
و موجب رسوائی شما شود و بسبب ندامت شما از آن سوال آورده که عمرو بن لحی جد قبیله بزرگ را
از قبایل عرب که یکی از قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و او از اولاد اسمعیل است شمرف بت پرستی و غیب
نمود و نصب اوثان تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج
بطن بزادی و بطن آخر مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری منع و شیدن و بار کردن و موی بریدن
او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه منع نساختندی و از اعجیر داشتی پنج بطن بزادی در پنجم که ماده نگاه کردی
و اگر نر بودی بکشتندی و زنان و مردان از آن بخوردندی و اگر ماده بودی گوش بشکافتندی و رها کردی
و از کوب و شیر و موی از و انتفاع نگرفتندی و غیر از مردمان پا بر سر آن نهادندی و بر زنان حرام بودی
مردی گوشت او را نخوردی و سایر انکه شخصی شتری از مال خود جدا کردی و یکی از سدنه و کعبه دادی
و گفتی این را نگاه دار تا راه گذریان او را بنوشند و گوشت و شیر او را بجز ابن السبیل نخوردندی و
گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن آخر او را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی سکفتندی که از ان سات

ومیان دو سر مبادا ند اگر نر بودی گفتندی که از آن خدای ماست از ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی
و از برای ماده میگذاشتند و میگفتند و صلت اخاها یعنی انثی ببرادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله
خواندندی و زنان شیر آنرا نیاشامیدندی بلکه مخصوص بمردان بودی و او را جاری مجرای سایبه داشتندی و فحل
که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و
از هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله اهل این قبایل سبع بین آیین بودند و داعی ایشان او بود ند که خدای تعالی ایشان را این فرموده
حق سبحانه و تعالی رد نحو ایشان کرده آیت فرستاد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و آیت
فرستاده و هیچ چیز مقرر نساخته مِنْ بَحِیْرَةٍ از ناقه گوش شکافته و اشتقاق آن از بحر است بمعنی شق یقال
بحرت اذن الناقة بحرا اذا اشققتها شقا واسعا و الناقة بحیرة و هو فعیلة بمعنی مفعولة مثل النطیحة و
الذبیحة و اصل باب ان سعت است و منه البحر البعتر و من بحر واسع الجری و فی الحدیث انه قال علیه السلام
لفرس و جدته بحرا وَلَا سَآئِبَةٍ و نه ناقه رها کذاشته و هی فاعلة من ساب الماء اذا جرى على وجه الارض و
یقال سیب الدابة اذا ترکها وَلَا وَصِیْلَةٍ و نه ناقه که ببرادر پیوسته بود و این فعیلة است بمعنی مفعول که اتصال
صلت بغیرها و بمعنی فاعله لانها وصلت اخاها و اول اظهر است در آیت وَلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود و نکته
نده آن حاصل که این آیت رد و انکار ابحر است که اهل جاهلیت ابتداع آن کرده بودند و معنی جعل وضع و قرار
و لهذا متعدی بیك مفعول شد که آن بحیره است و من مزیده است و درین دلالتست بر بطلان مذهب
مجبره زیرا که حق تعالی نفی جعل بحیره و غیر آن نموده و نزد مجبره آنست که جاعل همه چیز حق تعالی است و بعد از آن تبیین
فرموده که این جماعت که قایل این اند کافر اند و مفتری کذب بر الله در اضافت فعل و غیر با و فقال وَلٰکِنَّ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یَفْتَرُوْنَ افترا میکنند و می بندند عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ
بر خداوند دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَاَکْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا یَعْقِلُوْنَ نمیدانند
حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه تقلید کنند شکان راه میروند با اکثر ایشان
امر آن را بنیاد نهادند و درین اشعار است بآنکه بعضی از ایشان عارف بودند به بطلان این قول و لیکن
این قول موجب ریاست و تقلید ایشان با نوع اعتراف ایشان بود بآن بعد از آن از حال این مفتریان خبر میدهد
بقوله وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ و چون گوینده مر ایشان را که ایشان اهل افترا و اصحاب تحریم را بحقیقت این امر نمیبرند
تَعَالَوْا بیایید اِلٰی مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَاِلَی الرَّسُوْلِ
و بیایید برسول که بیان کننده آن حکمت است قَالُوْا حَسْبُنَا گویند از غایت جهل که بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ

آباءنا آنچه یافته‌ایم پدران خود را بران این بیان قصور بر فرط انهماک ایشان است در تقلید و عدم سنر
ایشان درین در قول أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ واو برای حال است و همزه که بران داخل
شده برای انکار فعل این حالت و تقدیر اینست که احسبهم ما وجدنا علیه آباءهم و لو کانوا جاهلین ضالین
یعنی آیا بس است ایشان را آنچه یافته‌اند پدران خود را بران و اگرچه بوده‌اند پدران ایشان که نمیدانستند
چیزی را و راه نمی‌یافتند بطریق حق تعالی ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم
نمائی هم باید کرد تا او را از وادی تقلید بسر حد تحقیق رساند بوسیله اظهار حجج بینه و دلائل واضحه این دلیلات
بر فساد تقلید و عدم جواز عمل در شیء از امور دینی بدون حجت و نیز دال است بر وجوب معرفت و علم ضرورة
آنچنانکه اصحاب معارف بران رفته‌اند زیرا که حق سبحانه بیان جاهل فرموده بر اهل تقلید بآنکه نمیدانند و معرفت
ندارند بآنچه میگویند و اگر حق ضروری ایشان می‌بود تقلید آبای خود نمیکردند و تقلید اعتقاد و علم نمود از ایشان
نزاحد [illegible] بحث آنکه اعتقادی باشند مگر از سر حجت و بیان و تکلیم [illegible] است که رسیل ایت بر وجه ضرورت پس معنی
آنست که ایشان درین قول نه علم ضروری داشتند و نه علم نظری محض تقلید بود و چون حق تعالی بیان حکم کفاره
نمود که تقلید آبا و اسلاف خود کرده بادیان باطله ایشان تکون و اعتماد کرده‌اند در عقب آن امر بطاعت
کرد میان مطیع نموده میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد که محافظت
نفس خود کنید و التزام اصلاح آن نمایید جار و مجرور در اسم فعل است بمعنی الزموا و لهذا انفسکم منصوب واقع شده
که تا الحاق آن باشد لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَنْ ضَلَّ کسی که گمراه شده یعنی ضلال او شما را ضرری نرساند
چون راه یافته باشید از جمله اعتقادات آنست که انکار منکر کنید بر حسب طاقت که قال صلی الله علیه و آله
وسلم من رأى منكم منكرا استطاع ان يغيره بيده فليغيره بيده وان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه هر که منکر
بآیت ببیند و تواند که تغییر آن دهد باید که بدست خود تغییر آن کند اگر تواند بزبان خود و اگر استطاعت
آن نداشته باشد بدل خود پس باید که [illegible] نیست باز نمانده و نگوید که ضلال دیگری [illegible]
إِذَا اهْتَدَيْتُمْ اگر چنین که ما بیان رحاست و اگر خلوش بشنیند کلمات [illegible] روایت که این آیت وقتی نازل شد که مومنان
حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می‌نمودند حق تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که کافران
مومنان مهتدی را ضرری نیست و گویند که چون مردی سلام می‌آورد میگفت که سفیهان [illegible] معنی حکم
سفاهت بر خود کردی در مذهب که داشته حق تعالی این آیت فرستاد که شما حافظ خود باشید که ضرری
اهل ضلال بشما نرساند وقتی که راه هدایت خود یافته باشید إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت
شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید این سخن وعده و وعید است

موهوم در وقتی او تنبیه بر آنکه هیچکس را مواخذه نکند بذنب غیر او پس آنکه بعضی گفته‌اند که جایز است که حق تعالی تعذیب
اطفال کند و تعذیب میت بگار احیا و قول باطل و فاسد باشد شهید ابو الصلاح از ابن عباس روایت کرده که
رسول صلی الله و آله نامه نوشت بمنذر بن ساوی تمیمی که [illegible] اهل هجر بود تا از قبل آنحضرت ایشان را
باسلام دعوت کند اگر قبول نکند وضع جزیه کند بر ایشان منذر نامه رسول بر عرب و سایر یهودان و نصاری
بان خواند گفتند جزیه قبول میکنیم و ایمان نمی‌آریم منذر رسول را صلی الله علیه و آله ازین معنی
اخبار کرد حضرت نامه دیگر نوشت که از عرب قبول مکن مگر اسلام و یا دیگر تیغ و دیگران اسلام
آرند یا جزیه قبول کند چون منذر مضمون نامه را اعلام ایشان [غوس] عرب ایمان آوردند و اهل کتب
جزیه قبول کردند منافقان زبان طعن گشوده گفتند عجب است از رسول که میگوید مرا امر نموده‌اند که
کارزار کن تا بگویند لا اله الا الله و با وجود آن از کبران و جهودان جزیه میستاند ایشان را بر کفر ایشان میگذارد
و عرب را باسلام اکراه میکند حق تعالی آیت مذکوره نازل ساخت که ضرر اهل ضلال بمهتدیان نرسد و طعن
ایشان ضرری نرساند در مجمع ذکر کرده که دلالت مفسران را دیف آیت بر امر بمعروف و نهی از منکر بچند وجه
است و جواز آنکه دلالت نیک نه مگر بر آنکه بینند [illegible] مذنب غیر خود نمیشود دیدیم آنکه اقتصار بر اهتدا
باتباع امر خدا مخصوص است بحال التقیه و یا بحال انکار موثر نباشد یا منجر بمفسده شود چنانکه روایت
کرده که اصحاب تعلیم این آیت را از آنحضرت پرسیدند فرمود که امر بمعروف کنید و نهی از منکر نمایید مگر در صورتی
که هر ذی رأی برای فاسد خود معجب شود و از آن برنگردد و دنیا برین اختیار کرده تابع هوای خود کرده
که درین صورت ملتزم شوید باصلاح نفس خود بگذارید آنها را سیوم آنکه این آیت [illegible] آیت است
در وجوب امر بمعروف و نهی از منکر زیرا که حق تعالی مومنان را خطاب فرمود بآنکه علیکم انفسکم
یعنی علیکم دینکم همچنانکه در جای دیگر فرموده که لا تقتلوا انفسکم لا یضرکم من ضل عن الکفار پس معنی
آنست که اهل دین خود را از ناشایست منع کنید بطاعت و عبادت امر نمایید که کفار درین باب ضرری
نمیتوانند رسانید و این قول ابن عباس است در روایت عطا از کفار و صحیح آنست که آیت متضمن امر
بمعروف و نهی از منکر است روایت نیز که این قسمی از اقسام اهداست چنانکه مبین شد و مویدانیست
که آنحضرت در تفسیر این آیت میفرمود باید که نهی منکر را فرو نگذارید مگر گاهی که مردمان بر فعل
قبیح خود دست در مستحب خود حال باشند چون چنین باشد هر کس حصر نفس خود را نگاه دارد و
دست در [illegible] نفس خود کوشید و عوام را بکار خود بازگذارید که روزی باشد که از پس شما روزگاری بیا
شود که ایام صبر باشد هر کس که در آن ایام بطاعت خدای مشغول باشد و بر اضلال دیگران زبان ندارد

بالتی تصلال او ستمرها لاکنا و باشد و کسی که در آن روزگار مثل عمل شما کند یک طاعت او برابر پنجاه طاعت شما
باشد و هر مردی از ایشان را اجر پنجاه مرد شما باشد و در روایت دیگر هر مردی از ایشان مثل اجر یکی از ایشان
مثل اجر پانصد کس شما باشد گفتند یا رسول الله ایشان چگونه باشند که در طاعت مثل یکدیگر باشیم
و در اجر بایشان چنان تفاوت داشته باشیم فرمود جهت آنکه پیغمبر خدا و رسول او در میان شما است و
و بعد از احکام مسایل حرام کند و بآن عمل نمایند و آن اعتماد در زمانی باشد که پیغمبر رحلت نموده و امامی و حجت
آنکه غایب شده باشد پس از آن اگر چیزی از نزد خدا آمده بیان حلال و حرام میکند بدان تصدیق کرده باشند و
یا امر و نواهی او در کتاب نوشته باشد عمل کنند بطاعت و عبادت اقدام نمایند پس فرق میان ایشان بسیار
باشد و واحدی از اسامی بن زید نقل کرده او ... و نیز از جماعت مفسرین و از ابی جعفر روایت نموده
اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو
عاص بود با ایشان همراه بود چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه
بصحیفه ثبت کرده و میان رخوت مختفی ساخت مرضش اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که اورا
با اهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه بجهت تصرف در آوردند و اناء نقره که بزر
منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه برداشت و باقی بمدینه آوردند و
تسلیم اهلش کردند و ورثه بدیل آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند و چون اناء مذکور
در میان یافت نشد رجوع بر تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معالی حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله آوردند این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان آنچه
شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما دو انواع گفته که این مبتدا که
خبر آن محذوف است در تقدیر فیما امرتم شهادة بینکم یعنی بر شما است گواهی و اضافت شهادة بظرف
بر سبیل اتساع و قوله اذا حضر ظرف شهادة است یعنی گواهی در وقتی که حاضر شود و واقع گردد احدکم الموت
یکی را از شما مرگ یعنی چون مشرف بموت شود و علامت میکند بر و ظاهر گردد باید که گواه شوند
حین الوصیة بهنگام وصیت و این بدل اذا است و در ابدال آن تنبیه است بر آنکه سزاوار نیست که تهاون
کند در وصیت و سزاوار بود که ظرف حضور باشد یعنی حاضر شود موت در وقت وصیت اثنان
فاعل فعل محذوف است ای یشهد اثنان و فایده تبیین بعد از ابهام تقریر حکم است در نفوس و یاد کردن
اجمال در تفصیل است و در حدیثی که گفت ادا کر شهادة علیکم با سایل پرسید که از شما آن بر شهادت جواب داد که
ای یشهد اثنان بمعنی آنست که گواهی دهند دو تن و سزاوار بود که شهادة بینکم ... مبتدا باشد و اثنان

و اثنان خبر آن بحذف مضاف ای شهادة بینکم شهادة اثنین یعنی شهادة در میان شما شهادة دو کس است
ذوا عدل منکم که صاحبان انصاف عدل باشند از شما یعنی از مسلمانان یا از اقارب شما و اول قول اکثر است
و این هر دو صفت اثنان اند او آخران منکم عطف است بر اثنان یعنی دو تن من غیرکم از غیر شما یعنی از جانب
شما یا از اهل خاندان و این مرویست از باقر علیه السلام و منقول از ابن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن
جبیر و شریح و مجاهد و ابن زید و ابراهیم و گویند مراد جانب میت اند که مسلمان باشد و اول اصح و اشهر است و
گویند یا آنکه مراد غیر اهل ذمت اند و نزد بعضی آنست که آیت منسوخ است چه شهادة اهل ذمت بر مسلمانان
مسموع نیست باجماع و لیکن در اول باید گذشت که رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع خطبه کرد
و فرمود که سورة المائدة من آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرموا حرامها دافع نسخ آنست و تفصیل
این مذکور خواهد شد حاصل کرد و عدل مسلمانان گواه گیرند و اگر متعذر باشد دو کس دیگر
غیر از اهل اسلام باشند گواه گیرید ان انتم اگر باشید ضربتم فی الارض که سفر کنید در زمین فا
صابتکم پس رسد بشما مصیبة الموت رسیدن مرگ یعنی نزدیک شوید بمرگ جواب شرط محذوف است
که مدلول علیه او آخران من غیرکم است و این شرط و جزا جمله معترضه است و فایده آن دلالت بر تکریر اوان
آنست که دو کس از شما گواه شوند و اگر متعذر باشد هیچ اگر در سفر پس از غیر شما و قوله تحبسونهما
صفت آخران است یعنی گواه دهند دو تن دیگر از غیر شما اگر باز دارید ایشانرا من بعد الصلوة از پس نماز یکی
و سزاوار بود که تحبسونهما استیناف باشد گاهی که سایل میگوید که کیف نعمل ان ارتبنا بالشاهدین یعنی چگونه کنیم
اگر شک داشته باشیم بگواهان از تهمت ایشان با امین نباشیم جواب میدهد که حبس کنید انها را پس از نماز عصر که
وقت اجتماع مردمانست و تصادم ملائکه لیل و ملائکه نهار و گویند که مراد نمازی از نمازهای یومیه است و اتفاق
افتد و بنابر اول الف لام عهد است و بنابر ثانی الف لام جنس و قول اول اکثر است و مرویست از علی علیه السلام
و بصحت پیوسته که اهل حجاز بعد از نماز عصر سوگند میداده اند بجهت اجتماع مردمان و تکاثر ایشان در آن وقت
فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک داشته باشند شما در ایشان یعنی
اگر وارثان شما ایمن نباشند از تهمت شاهدین لا نشتری به مقسم علیه است و ان ارتبتم جمله معترضه
که مفید اختصاص قسم بحال ارتیابست یعنی مضمون سوگند ایشان باشد اینکه ما بدل نمیکنیم باین سوگند
ایشان باشد اینکه ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثمنا بهای آنرا که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مالیست
سوگند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی و اگر مقسم له مقصود له خویش باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم جهت

این نیز محذوف است ای لا نشتری ولا نكتم و نمی‌پوشانیم شهادة الله گواهی خدای را یعنی که خدای ما را
باقامت آن فرموده إنا إذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمين از گناهکاران باشیم بعد
از نزول این آیات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر سوگند داد که بر مضمون آیه
مذکوره که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگند براستی میخوریم پس بفرمودند دست از ایشان باز داشتند
بعد از آن آن جام که شده بود در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن مجادله از حد الخطاب در
گذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم ما بسبب انکار بیشتر خود اقرار نکردیم و انکار
پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف رسیده و مرافعت نمودند آیت آمد فإن عثر پس اگر اطلاع یافته شود
على أنهما برآنکه آن دو گواه استحقا إثما و کسب فعل کرده‌اند که موجب اثم است که آن خیانت است
و بیان مستحق اسم شده‌اند فآخران پس دو گواه دیگر يقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خائن من
الذين استحق از قوم آنکه ورثه داشته شده است اثم برای ایشان بر ضمیر مستحق راجع باثم است و مراد بآن
خیانات که آن دو گواه روا داشته‌اند برای اهل بیت خیانت در مال الموصی که حق ایشانست و تسمیه
آن با اثم بجهت آنست که مستلزم و مستعقب اثم است قوله علیهم الأولیان صفت الذین است و بدل آن یعنی
آنانکه مقدم اند بر ابطال ابیات شهادت بجهت خویشی ایشان بقرابت و کثرت و معرفت بمال الموصی و اداولیاء
میت اند و احق استحقاق دارد و آن موصی که بیشینه رد کند و انها احق و اولی اند بشهادة از آن دو بیگانه زیرا که خو
بیاشند و شناسا بر حقیقت امر ایشان و بنا بر این اولیان خبر مبتدای محذوف است ای هما الاولیان و یا خبر آخران
و یا مبتدای خبران آخران و یا بدل از آن و یا بدل از ضمیر یقومان و بعد تقدیر این دو گواه برخیزند فيقسمان بالله
پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه سوگند کرده‌اند لشهادتنا أحق من شهادتهما هر آینه گواهی ایشان
سزاوارتر است از گواهی آن دو تن که قبل این گواهی داده اند دالی بقبول وما اعتدينا و ما ستم نمیکنیم و از حد
در نگذشته‌ایم در این گواهی إنا إذا بدرستی که ما آنگاه که چنین کنیم لمن الظالمين از ستمکاران باشیم
که باطل را در موضع حق وضع میکنند یا ستم بر نفس خود اگر اعتدا کرده باشیم از نزول این حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء
حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده‌اند بعد از آن حضرت حکم فرمود که آن اناء را بورثه بدیل دادند ذلك
این حکم که مذکور شد یا تحلیف شاهد أدنى اقرب و ادعی است أن يأتوا بآنکه بیایند گواهان بالشهادة
بگواهی دادن على وجهها بر طریقهٔ آن یعنی بر مثل آنچه حکم بآن شهادة کرده اند بدون تحریف و خیانت در آن جهه

۱۸۰

یمین دروغ میکنند از آنکه سوگند أو يخافوا یا آنکه بترسند أن ترد أيمان آنکه رد کرده شود سوگندها بر مدعیان
بعد أيمانهم پس از سوگندان ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهت ظهور خیانت
و یمین کاذب رسوا شوند یعنی چون دانند که حکم شرع آنست که سوگند با مدعی رد کرده شود در وقت
ظهور امارات کذب ایشان و چون او سوگند خورد و حکم بر خیانت و کذب ایشان خواهند کرد هر آینه
بجهت این سوگند براست خواهند خورد و در آن تحریف نخواهند نمود و جمع ضمیر آنست که این حکم
شامل جمیع شهود است واتقوا الله و بترسید از خدای در خوردن سوگندان دروغ واسمعوا و بشنوید
امر خدای را بسمع اجابت والله و خدای تعالی لا يهدي القوم الفاسقين راه نمی‌نماید فاسقان را که خاینان
و شهداء اند بکذب یعنی اگر نترسید از این و بسمع اصغا سخن حق تعالی نشنوید از قوم فاسقان خواهید
بود و حق تعالی راه نمی‌نماید فاسقان را بجنت و توفیق نمیدهد ایشان را بجهت عناد و جحود و فرط غوایت
و بآن راه نمی‌نماید بطریق جنت در کنز العرفان آورده که در این آیت چند حکم است اول آنکه امارات مرگ
بر و حاضر و ظاهر شد سزاوار آنست که وصیت کند و عادل گواه گیرد بر وصیت خواه آنکه آن دو عادل از خویشان
او باشند یا از اهل دین اسلام است و اگر این متعذر باشد بجهت آنکه در سفر باشد پس دو کس دیگر از جانب
باشند از اهل ذمه دوم آنکه هر گاه حمل ضمیر منکم بر مسلمین کنند و غیر که بر غیر ایشان ابا حکم مذکور باقی خواهد
بود نه منسوخ با نزد اصحاب ما و بجواز شهادة اهل ذمه کرده اند یا بعد از مسلمانان در
وصیت و جمعی از فقهای ما قایل شده اند و آیت را منسوخ میدانند و اصح اول است بجهت اصالت عدم
نسخ و آیت مخصص است بجهت اشتراط ایمان و عدالت در شاهد با عقاد وصیت اما شرطیت که نزد
و عقد مومن شاهدین اهل ذمه عادل باشند در مذهب خود و ایشان مرجح اند بر فساق مسلمین سوم
آنکه ضمیر منکم را اگر بر محمول سازند دلالت خواهد کرد قبول شهادة قریب بر قریب خود مطلق دینی
رد خواهد بود بر منع خود مخالفین از این چهارم آنکه بنا بر قول اصحاب ما بقبول شهادة ذمی در وصیت
با عدم عدول مسلمین یا سفر شرط است چنانکه ظاهر آیت است یا نه اصح عدم است و یا شرط روایت مطروح
واقع شده پنجم شهادة اهل ذمه در وصیت با عدول مسلمین مردود است بنا بر قول اصحاب ما بنا بر آن ظاهر
آیت و عدم نسخ آن اگر گویند که آیت دال است بر آنکه هر گاه ارتیاب واقع شود شاهدین را سوگند باید
داد و حال آنکه بالاجماع تحلیف شاهد مشروع نیست پس حکم شهادة ایشان باقی باشد و آیت منسوخ باشد
گوییم بتقدیر آنکه آیت حجت باشد بر مدعی و حکم آن دائمی باشد جایز است که تحلیف مخصص باشد باین صورت
چنانکه هر گاه جایز باشد قبول شهادة ذمی جایز است تحلیف او و لهذا علامه فتوی داده شود بوجوب تحلیف

بعد از عصر بگوییم لازم که تحلیف شاهدین بجهت شهادة ایشان باشند تا لازم آید تحلیف شاهد که خلاف اجماع است
بلکه تحلیف ایشان بر تقدیر دعوی خیانت ایشانست یا عدم بینه ایشان بر صدق قول خود پس بجهت
این یمین متوجه ایشان میشود از جواب ایشان اشد و اصوب است ششم آنکه رد یمین بورثه بعضی
سبب آن ظهور خیانت وصیین چه تصدیق وصیین بر تقدیر امانت اوست و عدم ظهور خیانت
او اینجا ظاهر است و صواب آنست که رد یمین بجهت آنست که وصیین دعوی شری کرده اند از میت
و ورثه منکر شدند پس یمین متوجه وصیین باشند نه علم نیز هفتم جواز شهادة اهل ذمه در وصیت نزد احمد
مانحصر است بما الیه ولایت مسموع نیست باجماع هشتم بنابر آنکه حین الوصیة هذا اذا احضر باشد تغییر
است که بر حصر و حث بر وصیت و وجوب اشهاد بانرا آنکه بدل مقصود بالبنید است نهم در آیت دلالت
بجواز تغلیظ در یمین بوقت شریف چون روز جمعه و غیر آن از ایام و ساعات مشترک بقول بعد الصلوة
و آنکه در خبر وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تحلیف شاهدین مذکورین داد تر منبر
دلالت بر تغلیظ بمکان دهم از قصه مذکوره مفهوم میشود که جایز باشد دعوی بظاهر ظن باز قرینه
چون کتاب و یمین جایز باشد تحلیف نه ظن یا عدم میت زیرا که ورثه دعوی کردند بر وصیین بمجرد آنکه
که یافته بودند در منزل میت و دیدن بطلان است بجهت جواز اشتراء و اسناد دعوی ایشان بعلم کتاب و یا بلخبا
محقق فریقی که مفید بعلم باشد یازدهم آیت مشعر جواز دعویست بعد از اخلاف و این خلاف فتوی است
و منافی قوله علیه السلام من حلف فلیصدق و من حلفت له فلیرض و من لم یرض فلیس من الله فی شیء محکی
است که جواب از ین دهند بانکه توجه دعوی بعد از اعتراف مدعی است بر شاهدین بانکار انا از میت است
باعتراف تحلیف جایز است مطالبه بجهت اعتراف شاهدین بملکیت انا از میت که سوگند بر نفی آن خورده
اند ارد ادعا ایشان شد بعد از آن دعوی شری کرده اند پس ورثه انکار کرده اند سوگند خورده بر نفی علم بقول
مرویست که چون تمیم داری مسلمان شد گفت صدق الله و رسوله انا اختفنا الاناء فلنتوب الی الله تعالی واستغفر
دوازدهم بعض از ظاهر آیت چنین فهمیده اند که جایز است استدلالی بان بر رد یمین از منکر بر مدعی
بخلاف ابو حنیفه که تجویز آن نمیکند و درین نظر است زیرا که رد اینجا مجاز است و تحقیق آن گذشت
که ماگفتیم از دعوی شراء انکار ورثه پس توجه یمین بر ایشان شده بجهت انکار ایشان و حلف ایشان بر عدم
علم و قوله يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ متعلق است بلا یهدی یعنی راه نماید خدای فاسقان را در روزی که
جمع کند خدا فرستادگان را و گویند که آن بدل اشتمال المفعول اتقوا یعنی بترسید از این روز یا مفعول اسمعوا
است بر حذف مضاف ای اسمعوا خبر یوم یجمع یا منصوب است باضمار ذکر یعنی یاد کن روزی را که فراهم آورد

خدا پیغمبران خود را بتوحید دعوت کرده ایشان را بچه اجابت کردید چه جواب دادند در ان قول گفته ماذا در موضع
مصدر است بمعنی ای اجابت اجبتم و یا خبر بمعنی بای شیء اجبتم سوال برای ادای شهادة انبیا است بر قوم
یا برای توبیخ محل قوم است چه آنکه سوال موؤدة بجهت توبیخ داند تد لهذا قَالُوا گویند پیغمبران که لَا
عِلْمَ لَنَا بهیچ علمی نیست ما را با آنچه بو اثر ابدائی یعنی هیچ دانشی نیست ما را بآنچه ... آنکه علم تو
محیطاست بآن و آگاهی دانی و بر نهادانی إِنَّكَ بدرستیکه تو أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ تویی داننده نهانها
پس تو میدانی که چه اجابت کردند بزبان و با ما چه ظاهر کردند و چه در دلشان داشتندی یعنی ما را علم نیست
بما اظهر احوال ایشان که ثواب و عقاب بران مترتب میشود یا چه چیزی را اجابت کردند و چه چیز را انکار
نمودند درین شکی گویند معنی آنست که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو چه علم ما بقیاس ما علم تو بعض
عدم محض است و یا علمی نیست ما را بآنچه احداث کردند بعد از ما و حکم حکم من خاتمه عمل راست و بشاید
که از عظم هول از چنین گویند چه بجهت آن مرجه دانند فراموش کنند و یا چون این سخن بشنوند جواب
نتوانند گفت و در مجمع آورده که در تفسیر این پنج قولست یکی آنکه بجهت فرط اهوال آن روز قلوب از مواضع
خود زایل شوند بعد از رجوع قلوب بمواضع خود گواهی دهند برای مصدقان خود بر مکذبان
پس بجهت هول قیامت افهام اندیشان مسلوب شود و گویند لا علم لنا و این قول عطا و حسن و مجاهد و سدی
و کلبی است و مختار فراء دوم آنکه علم ما ماتند علم تو نیست زیرا که تو باطن ایشانرا میدانی و ما علم بظاهر ایشان
داریم و مدار اعتقاد ایشان که مدار مرجع ثواب و عقابست بجر به واین قول حسن بروایت بکر و مختار
جبائی و قول اول را انکار کرده است و گفته که جایز است از اهوال انبیاء از اهوال قیامت زیرا که حق
تعالی فرموده لا یحزنهم الفزع الاکبر و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و ممکن است که جواب از ین دهند بانکه
فزع اکبر از دخول نار است و قوله لا خوف علیهم بمنزله بشارتست که از نجات اهوال این روز مثل آنکه بعضی
را گویند که لا باس علیک و لا خوف علیک سیوم آنکه معنی آنست که حقیقی نیست مر علم ما را زیرا که در وقت
حیوة خود علم بآن داشتیم و آنچه بعد از وفات ما با ایشان واقع شد علم بان نداریم و جزا و ثواب واقع نمیشود
بر خاتمه عمل که بر آن مرده باشند و این قول ابن انباریست چهارم آنکه مراد آنست که لا علم لنا الا ما علمتنا و حذف
آن بجهت دلالت کلام بان و این قول ابن عباس است در روایت دیگر پنجم آنکه مراد تحقیق تفضیح ایشانست بجهال
ایشان از کار ناتوانی و احتیاجی نیست بر ادای شهادة ما صیغه علام مبالغه است نه تکثیر و میتواند بود که مراد بان تکثیر
معلوم باشد و معنی مراد آنست که آنت تعلم ما غاب و بطن و نحن نعلم ما نشاهد و در آیت دلالت است
بر اثبات معاد و حشر و نشر إِذْ قَالَ اللّٰهُ بدل از یوم یجمع است و صیغه ماضی بطریق تحقیق وقوع است بر طریقه ما

اصحاب الجنة موسعی آنست که حق تعالی هیچ کفر نیاید در روز قیامت بسوال رسل از اجابت ایشان و تقدیر آنچه
اظهار کرده بر ایشان از آیات پس تکذیب ایشان کردند و طایفه ایشان را سحر نام نهادند و طایفه دیگر غلو
کردند و ایشان را الٰهیت خود گرفتند و میتواند بود که منصوب باشد باضمار ذکر یعنی یاد کن چون
گفت حق تعالی یٰعِیسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی بن مریم اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ یاد کن نعمت مرا که افاضت کرده
ام بر تو وَعَلٰى وَالِدَتِكَ و بر تو و مادر تو را اِذْ اَيَّدْتُكَ ظرف نعمت است یعنی نعمت دادم ترا در
وقتی و تقویت کردم ترا و یا حال است از آن یعنی در حالتی که نیرومند گردانیدم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرائیل یا
کلام که بدان احیای دین کردی یا احیای نفوس کردی بحیوة ابدیه گویند مراد بآن انجیل است تُكَلِّمُ النَّاسَ
و سخن میگوئی با مردم فِي الْمَهْدِ در حالتی که کابن بودی در گهواره و این معجزه تو بود وَكَهْلًا
و در کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولیت بر وجه فصاحت و بلاغت عرض لحاق حال اوست
در طفولیت و بحال کهولت در کمال العقل و تکلم درین آیت استدلال کرده اند بر نزول عیسی علیه السلام
چرا و باتفاق عالم قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در زمان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت
خواهد رسید وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاختیم ترا جنس کتب
یا کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم خبرها وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيلَ و معانی حقایق توریت و انجیل و بی تواند
بود که ذکر آن بعد از کتاب بجهت مزیت و فضل و شرف ایشان باشد و یا تفصیل بعد از اجمال وَاِذْ تَخْلُقُ
و وقتی که میساری مِنَ الطِّينِ از گل کَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی بِاِذْنِي بدستوری من فَتَنْفُخُ
فِيهَا بدمید مید در آن صورت از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا بمیشد مرغی بِاِذْنِي بفرمان من وَ
تُبْرِئُ الْاَكْمَهَ و از علت نابینائی بیرون می آورد کور مادرزاد را و چشم او روشن میگشت وَالْاَبْرَصَ
و پاک و بی عیب میساختی ابرص را بِاِذْنِي بفرمان من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى و چون بیرون می آوردی مردگان از گور
ایشان زنده زنده بِاِذْنِي بلو من توریت تبیین و تفسیر این آیات در سوره آل عمران گذشته وَاِذْ كَفَفْتُ
بَنِي اِسْرَاۤءِيلَ یاد کن چون باز شر بنی اسرائیل یعنی یهود را عَنْكَ از تو که قصد قتل تو داشتند اِذْ
جِئْتَهُمْ ظرف کففت است یعنی شر ایشان را از تو کفایت کردیم وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنٰتِ
بمعجزهای روشن که مذکور کرده شده فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوْا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ
از بنی اسرائیل اِنْ هٰذَا نیست اینکه آورده باز ابراء اصحاب و غیر آن از امور غریب خارق عادت اِلَّا
سِحْرٌ مُّبِيْنٌ مگر جادوئی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نیست که این سحرات صحیح میشد که عیسی علیه
السلام با وجود مرتبه که داشت جامه پشمین پوسیدی و گیاه زمین خوردی و هرگز چیزی را ذخیره نکردی

و خانه نساختی که هر ... فکر بوده باشد که مبادا ویران شود و نیز فرق نکنند که زن بیندی که بمیرد هر جا که شب رسید
که بمیرد یعنی بعد از آن عرض تعداد نعمت دیگر میکند بقوله وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيّٖنَ یاد کن ای عیسی و گویند
که این خطاب بحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله یعنی ای محمد یاد کن که چون وحی کردم حواریان را
با آنکه الهام است که آن القاء معنیست در قلب بر وجه مخفی از قبیل و اوحی ربک الی النحل یا بمعنی امر است
یعنی ملهم ساختیم ایشان را یا امر کردیم ایشان را بزبان پیغمبر ایشان اَنْ اٰمِنُوْا بِيْ که ایمان آرند بمن وَبِرَسُوْلِيْ
و بفرستاده من که عیسی است آن محتمل است که مصدریه باشد یا مفسره قَالُوْا اٰمَنَّا گفتند ایشان که ایمان
آوردیم وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا یا با اخلاص و حواریان از خواص
عیسی علیه السلام بودند و نصاری و وجه تسمیه آن در ما تقدم سمت ذکر یافته و قتاده گفته که ایشان و
وزراء او بودند از عکرمه نقلست که ایشان دوازده که بودند نظیر بعقوب بجسنوا
اند راو قلیس فلا مبانوس یعقوب خلفانا تد و سبس قنانا تودس بعد از آن خبر رسیده از احوال ایشان
و سوال ایشان بقوله اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ عامل آن اوحیت است یا منصوبست باذکر مقدر یعنی یاد کن
وقتی که گفتند حواریان يٰعِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی بن مریم هَلْ يَسْتَطِيْعُ رَبُّكَ هیچ میتواند پروردگار
تو اَنْ يُّنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَاۤئِدَةً مِّنَ السَّمَاۤءِ خوانی از آسمان این کلام را قبل از تحقیق
و استحکام معرفت گفتند و لهذا عیسی علیه السلام در جواب این کلام قبل از تحقیق و ایشان گفت که
اتقوا الله و بعضی این سوال را بر زبان بنی اسرائیل کردند چنانکه قوم موسی علیه السلام از موسی سوال
روایت کردند و گویند که مراد ایشان باستطاعت بر وجه بود که حکمت و ارادات الٰهی مقتضی آن باشد
نه بر طریق که قدرت تقاضای آن کند پس صدور این کلام از ایشان بر وجه استحکام معرفت بوده
باشد یعنی آیا اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا میکند که مائده از آسمان بر ما انزال نماید و تو در معنی
دیگر یستطیع بمعنی یجیب است و استطاع بمعنی اطاع آمده چون استجاب بمعنی اجاب یعنی آیا اطاعت
تو میکند و اجابت دعای تو مینماید خدای تو که مائده بما فرستد و در جمع آورده که زجاج گفته که احتمال
دارد که این مسئله حواریون یکی از دو وجه بوده باشد اول آنکه مراد ایشان از آن از دیاد رغبت و تو
طین نفس باشد بر ایمان کمال قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی دوم آنکه این مسئله از علم ایشان بوده
با برآء اکمه و ابرص و احیاء موتی و مائده بمعنی خوانی است که بر آن طعام باشد و بدون طعام
از مایده نمیگویند و آن مشتقست از مادالماعون میدان اذا امرکه از مادة اذا العطاه کان که آن اعطاء
طعام میکند بر کسی که روی بآن آرد و نظیر اینست شجرة مطعمة القصر چون حواریان این سوال کردند قَالَ

کفت عیسی در جواب ایشان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ
اگر هستید شما باوردارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا و یا اگر صادقید در ادعای ایمان
پس از این نوع سوالها مکنید قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرت و بیان آنچه داعی ایشان شده بر این سوال
که ما در قدرت کامله شک نداریم ولیکن نُرِیدُ أَن نَّأْکُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن
مایده و باکل بعضی از آن متمتع شویم وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما و یقین بر یقین بیفزاید
و با انضمام علم عیانی با دانش استدلالی بر کمال قدرت او بعضی مشبهه ما باستدلال جمع شود وَنَعْلَمَ أَن
قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما آنچه هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد و صادر
اکمه در دعوی نبوت صادقی وَنَکُونَ عَلَیْهَا و باشیم بر آن مِنَ الشَّاهِدِینَ از گواهان و قومی که از ما
گواهی طلب نمایند از شاهدان عین باشیم نه از سامعان خبر از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که چون
حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه بگیرید آنگه از خدای طلبید
آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند که یا عیسی ما برای هر که او کار کردیم مزد طعام
میدادند پس از خدا درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رضی الله عنه نقل میکند که عیسی علیه السلام
هرگز هیچ سایلی را ناامید نکرد و هیچ را بازنماند و بقهقهه نخندید و کسی را از خوان نراند و از بویها کریهه
بگرفت و هرگز بازی نکرد و چون حواریان سوال مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و روی
توجه بقبله دعا کرد کما قال جل ذکره قَالَ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ گفت عیسی پسر مریم بعد از اذن حق تعالی که
اللَّهُمَّ ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجاء عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای
الهی در اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده که هر که گوید اللهم خدا را بجمیع نامها خوانده
باشد و عیسی در وقتی که طلب مایده کرد حق سبحانه را بدین کلمه خواند بعد از آن فرمود که رَبَّنَا
ای پروردگار ما أَنزِلْ عَلَیْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَکُونُ لَنَا عِیدًا
که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی در روز نزول آن عیدی باشد که تعظیم آن کنیم و گویند که عید بمعنی
سروریست که عاید شود لهذا روز عید را عید میگویند و نزد بعضی وجه تسمیه آن آنست که مردمان
در این روز عود کنند از فرح بفرح و از نجاست که زنا باشد از غمها خلاص کنند کودکان از مکتب
خلاص نمایند و اهل حرفت خود بکشند و هر یک از روی نشاط در این روز بمرتبه خود عود کرده
ما کلام ملابس و افعال و احوال خود را باعتبار آنکه چون هر سال عود کند آن را عید گفتند و گویند که او
از آن عایده است که بمعنی فضل است و لغت اول اوجه است لقوله لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا بدل از لنا باشد

اعاده نجار یعنی آن روز عید باشد اول ما را که اهل زمان مایند و آخر ما را که از پس ما آیند ابن عباس گفته
که معنی آنست که اول و آخر آن ما از آن خوان بهره یابند مرویست که نزول مایده در روز یکشنبه بود لهذا
انصاری آن را عید خود میدانند وَآیَةً مِّنکَ عطف است بر عید یعنی تا باشد آن مایده علامتی صادر
از حضرت تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو بر صحت نبوت من وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را از آن خوان و بلوغ
شکر گذاری را بر آن وَأَنتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که خالق رزق و معطی آن بدون
عوض و در این دلالت بر آنکه هیچ کس بحقیقت رزق میدهند و اگر نه انت خیر الرازقین بی معنی بود
چنانکه جایز نیست که گویند انت خیر الالهه زیرا که غیر او سبحانه معبودی نیست و این منافات ندارد
بآنکه حق تعالی رازق همه است زیرا که رازقیت او باعجاز آنست که سبب بیطغیر باشد یا نه چون عیسی علیه
السلام این دعا کرد قَالَ اللَّهُ گفت خدای عیسی را گویا سایلان که إِنِّی مُنَزِّلُهَا بدرستیکه من فرو فرستنده
این خوانم عَلَیْکُمْ بر شما بجهت اجابت سوال شما نقصان خود را بسیار کرد فَمَن یَکْفُرْ پس هر که کافر شود
بَعْدُ پس از نزول مایده مِنکُمْ از شما فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ پس بدرستیکه من عذاب کنم او را عَذَابًا عذابی کردنی
که او را لَّا أُعَذِّبُهُ عذاب نکنم آن نوع عذاب أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِینَ یکی را از عالمیان زمان شما یا از
جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود و کفر بقرده و خنازیر مسخ شدند و بدین نوع عذاب هیچ امت دیگر
معذب نشدند و گویند مراد عذاب استیصال است و از ابن عباس نقلست که مراد نوعی اشد و اصعب
است از عذاب دوزخ کافران بمایده عیسی بآن معذب خواهند شد و عذاب منافقان نیز قریب
بآن عذاب خواهد بود و صحیح آنست که مراد بدین عذاب مسخ ایشانست و از ابی الحسن موسی بن جعفر
علیهما السلام مرویست که ایشان مسخ و اخنازیر و در مجمع آورده که علما را اختلافست در نزول مایده
حسن و مجاهد بر آن اند که نازل نشد بلکه قوم چون استماع این شرط کردند اعراض نمودند و استغفار
کردند از نزول آن و گفتند که لا نریدها و لا حاجة لنا فیها و صحیح آنست که مایده نازل شد لقوله تعالی
انی منزلها علیکم چه جایز نیست خلف در خبر او و نیز اخبار مستفیض اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل
بیت علیهما السلام و صحابه و تابعین که آن نازل شد و از کعب مرویست که انها نزلت یوم الاحد و لذلک
اتخذه النصاری عیدا و ترجمه این حدیث انفا مذکور شده و کیفیت نزول آنچه بر دیوده خلافست
از عمار بن یاسر مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله و آله فرمود که نزلت المایدة خبزا و لحما و از ابی
جعفر علیه السلام مرویست که ملایکه آن خوان از زمین آوردند که بر آن هفت نان بود همه مردمان
از اول تا آخر از آن بخوردند و سیر شدند و هنوز آن باقی بود عطا چیزها بود مگر گوشت و سعید بن جبیر گفته آن

کفران احمق بود که در آن طعم همه الوان الطعام بود عمار و قتاده فرموده اند که بر آن ثمرات بهشت بوده
ثمان بن رباب گفته که مردمان از آن میخوردند آن قدر میخواستند و از قتاده روایتست که صبح و شام
بر ایشان نازل شد مانند من و سلوی که بر بنی اسرائیل می آمد از سلمان فارسی روایتست که حق تعالی در ابر
فرستاد و سفره سرخ در میان آسمان و ابر ایشان نزدیک میشد تا قریب بحواریان شده سفره از آنجا جدا شده
نزد حواریان بر زمین می آمد عیسی علیه السلام بقهر در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و بعید
از آن فرمود که اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها مثلة و عقوبة یعنی خدایا این خوان را رحمت گردان
عقوبت مگردان یهود تعجب در آن می نگریستند بوی آن اگر خوشتر نبوی یافته بودند شنیده عیسی گفت
که کسی که نیکو عملتر است باید که برخیزد و دستار از روی این خوان بردارد شمعون صفا گفت یا روح الله
تو اولیتری عیسی علیه السلام وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل
از سر سفره برداشت خوانی آراسته ظاهر شد و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از آن میچکید
و نزدیک سر آن نمک بود و نزدیک دم او سرکه و حوالی آن انواع تره ها مگر گندنا و پنج گرده بر آن خوان
نهاده بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی
علیه السلام بود برخاست که یا رسول الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ
کدام نیست این طعامهاست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد کرده برکت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر کنید
تا نعمت زیاده شود گفتند یا رسول الله یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر نمائی موجب ازدیاد یقین
شود عیسی علیه السلام بآن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای فی الحال بجنبش در آمد ایشان
چون بدیدند بترسیدند و گفتند دعا کن تا باز بحال اول شود عیسی علیه السلام گفت عجب است
از شما که طلب چیزی میکنید چون بشما میرسد منکر و کاره آن میشوید پس دعا کرد باز همان ماهی
بریان شد پس یهودان گفتند که ای عیسی اول تو این را بخور عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران
و مبتلایان را طلبید و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلا هزار و سیصد تن از آن طعام بخوردند
از آنچه بر آن خوان بود هیچ چیز کم نشد هیچ فقیر از آن طعام نخورد مگر که توانگر شد و آنرا هیچ اسم
و اعمی و اعرج و غیر آن از ذوی علات و امراض نخورد الا که شفا یافت پس مایده بآسمان رفت و [illegible] کردند
چاشتگاه بایشان آمد تا بزوال پیش اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند بهمین منوال تا چهل روز [illegible]
آمد و روزی نرسید چون ناقه صالح روزی که آب خوردی [illegible]
می آمد و در وقت رفتن در آن می نگریستند تا غایب میشد پس [illegible] رسید ای عیسی مایده را [illegible]

تو انگران

توانگران ازین حکم مضطرب شده و در مایده شک آوردند و از آن ذخیره حمل کردند بقول هشتاد و سه تن بعض
صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از آن روز بمیرند و در بعضی تفاسیر
۱۸۴ آمده که چون بنی اسرائیل تکذیب آن کردند و آنرا بسحر نسبت کردند حق تعالی بعیسی علیه السلام وحی کرد
که من بر مکذبان هلاکت لازم گردانیده ام عیسی علیه السلام فرمود که ان تعذبهم فانهم عبادک و ان
تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم پس بقوم گفت که مستعد عذاب خدای باشید پس در آن شب که ایشان
خفته بحال صحت و سلامت بودند چون بامداد کردند بقرده و خنازیر مسخ شده بودند بآن
صورت از خانها بیرون آمده در صحرا و کوهها میگشتند و پلیدیها مردمان میخوردند اهل ایمان
چون ایشان را باین صورت دیدند ایشان را نمی گریستند عیسی علیه السلام یک یک را بنام میخواند جواب
نمیتوانستند داد پس اشارت میکردند و سه روز برین منوال ماندند پس هلاک گشتند در تفسیر اهل
البیت مذکور است که چون مایده بر ایشان نازل شد همه مجتمع شدند بر آن و از آن میخوردند کبیران و
سرهای ایشان گفتند که نمیگذاریم که سفله با ما در خوردن شریک شوند حق تعالی مایده را از میان
ایشان برداشت و ایشان را قرده و خنازیر گردانید در انوار از بعضی صوفیه نقل کرده که مایده اینجا
عبارتست از حقایق معارف که غذای ارواح است همچنانکه اطعمه غذای ابدان است و بنا برین شاید که
بنی اسرائیل رغبت کرده باشند که اگر تحصیل ایمان کرده باید تقویت اشعار خود سازید تا متمسک شوند
باطلاع بر آن و ایشان قلع این سوال خود نکرده باشند که از آن [illegible] است ولیکن در آن خطوط است
و خوف عاقبت چه مسالک هر گاه که مراد را منکشف شد آنچه اعلی و اعراف است از مقامات و تحمل [illegible]
کرده [illegible] و این مستلزم ضلالت بعیدست و العلم عند الله المجید و بعد از ذکر
ربع مایده در بیان آن توبیخ کفره و تبکیت ایشان می نماید بقوله وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون
گوید خدای تعالی عیسی ابن مریم را در روز قیامت برای تقریع و توبیخ نصاری گوینده که حق تعالی بعد از آنکه
وی را بآسمان برد بجهت اعلام آنکه قوم او بعد از وی کافر شدند با او خطاب کرد [illegible]
که ای عیسی ابن مریم ءَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ مر مردمان را [illegible]
[illegible] مرا و مادر مرا إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای بحق و معبود مطلق چنانکه [illegible]
است بر آنکه کسی که بغیر دعوی قول میکند در حصول مدعی علیه با وصی گوید که لات قلت هذا القول
بجهت تکذیب قایل آن [illegible] آنکه جار و مجرور صفت الهین است یا صله اتخذونی و معنی دون یا مغایره
[illegible] از آن تنبیه است بر آنکه عبادة خدا با عبادة غیر منزله لا عبادت است که هر که جمع کند عبادت او را با عبادة

عیسی بن مریم در حکم آن است که آن هر دو را پرستش کرده نه او را و یا معنی او مصور است چه ایشان اعتقاد داشته
که عیسی و مریم مستقل باشند باستحقاق عبادة ایشان بلکه زعم ایشان ذات که عبادت عیسی و مریم متصل
عبادة خدای و کانند قبیل التخذوني و امي الهین متوسلین بنا الی الله قال گفت عیسی سبحانك تنزیه میکنم
ترا از شرك تنزیه کردنی ما یکون لي نسزد و نشاید مرا ان اقول انکه گویم ما لیس لي بحق انچه مرا سزاوار
نباشد کفتن آن ان کنت قلته اگر بوده ام که کفته ام آنرا فقد علمته پس بدرستی که تو دانسته آنرا
تعلم ما في نفسي تو میدانی آنچه پنهان میکنم آنرا در نفس خود همچنانکه میدانی آنچه آشکارا
میکنم در ذات و لا اعلم و من نمیدانم ما في نفسك آنچه اخفای آن میکنی از معلومت خود قوله في نفسك
برای مشاکلهاست و این از فصیح کلام است و غرض ازان اخفاست و استعمال آن در اخفا شایع است
و گویند مراد بنفس ذاتست یعنی آنچه در ذات منست میدانی و من نمیدانم آنچه در ذات تست انك انت علام
بدرستی که تو انت علام الغیوب دانای پوشیدهای این تقریر جملتین است باعتبار منطوق و مفهوم
بعد ازان بجهت تصریح بنفی مستفهم عنه بعد از تقویم ما یدل علیه گوید ما قلت لهم نگفتم مر ایشانرا
یعنی امت خود را الا ما امرتني به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گویم ان اعبدوا الله که بپرستید
خدای را ربي و ربكم که پرورد گار منست یعنی گفتم که من مربوب مخلوق توام نه خالق و در اینجا
گفته که ان عبدوا الله عطف بیان ضمیر است که در به است یا بدل ازان شرط بدل نیست چون طرح
مبدل مطلقا تا لازم آید ازان بقاء موصول بدون راجع یا الکه خبر مبتداست ابدال آن از ما امرتني
بر جه مصدر مفعول قول واقع نمیشود نه آنکه ان مفسره باشد زیرا که امر مستند است بخدا و حال آنکه او
سبحانه نمیگوید که اعبدوا الله ربي و ربكم و قول مفسر نمیشود بلکه این جملهایست که حکایت کرده شده
از و مگر آنکه قول را تاویل کنند با مر تا ان تخیل ما امرتهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي و ربكم و کنت
علیهم و بودم بر ایشان شهیدا گواه یعنی شاهد احوال ایشان بودم از کفر و ایمان و اقوال
احوال ما دمت فیهم مادام که بودم در میان ایشان و یا تا زنده بودم بر ایشان منع ایشان میکردم
از آنکه باین قول قایل شوند و اعتقاد کنند بآن فلما توفیتني پس هنگام که قبض کردی و فرا گرفتی
مرا برفع بآسمان لقوله انی متوفیك و رافعك و توفی بمعنی اخذ شیء است و افیا و موت نوعی از
آنست قال الله تعالی یتوفی الانفس حین موتها و التي لم تمت في منامها حیاة فتوفیتني بمعنی امتنی تفسیر
تفسیر میکنم یعنی چون امر بمیرانیدی و بعد ازان بآسمان بردی کنت انت الرقیب علیهم
بودی تو نگهبان بر ایشان و مراقب احوال از ایشان و عالم باقوال و افعال ایشان کردی ازایشان و قوله بار شاد

بینه و تنبیه بانذ بارسال رسل و انزال آیات و ایشان بعضی انقیاد نمودند برخی جحود و عناد ورزیدند
و انت علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بر ان و مراتب آن ان تعذبهم
اگر عذاب کنی ایشانرا بکفر فانهم عبادك پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالك مطلق
اعتراض نرسد در هر چه کند بر قهر جزا و سزا و وفق حکمت مقتضای مصلحت و درین تنبیه است
بانکه ایشان مستحق عذاب اند زیرا که معنی حقیقت آنکه ایشان عباد تواند مع ذلك عبادت
غیر تو کرده اند و ان تغفر لهم و اگر بیامرزی ایشانرا بعد ازانکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده
فانك انت العزیز پس بدرستی که تو غالب و قادری بر ثواب و عقاب الحکیم دانا صواب
کار در هر چه کنی یعنی اثابت و عقاب تو بر وجه حکمت و صوابست پس اگر عذاب فرمائی بر وجه عدل
خواهد بود و اگر عفو کنی بر سبیل فضل باشد در مجمع آورده که این کلام مقتضی آن نیست که غرض عیسی
علیه السلام مغفرة کفار باشد بلکه مراد از تسلیم امر است بمالك آن و تفویض آن بمدبران و تبری
از غیر او از تعذیب و مغفرت همچنانکه یکی از ما گوید که ان شئت فاعلم و ان فافعله و ان شئت فاترك با
وجود آنکه علم قطع او کند آنکه احدی امرین از و صادر نخواهد شد نیز این احتیاج نیست و گویند که ان
تغفر لهم علی الاطلاق صحیح نیست بلکه تقدیر این نیست و تغفر لهم بعد توبتهم و ایمانهم چنانکه بیان مغشوش
و چون عیسی این سخن ادا کرد قال الله گوید خدا هذا یوم این روزیست که ینفع الصادقین سود میدهد
راست گویانرا صدقهم راستی ایشان یعنی راستی که واقع شده باشد در دنیا که آن قیل شد ملت
بوحدانیت و اقرار بحقیقت جمیع انبیا چه فعل مانع در حال تکلیف است بر صدق کفار در روز قیامت
که ان اقرار ایشان و بر نفسها خود بسوء اعمال و قبیح اقوال نفع بایشان نرساند و یا مراد بصدق ایشان
که مستمر بوده باشد در دنیا و در آخرة و قتاده روایت کند که دو کس در قیامت بصدق تکلم کنند یکی
بکی را نفع رساند اول ابلیس که گوید ان الله وعدکم وعد الحق که در روز قیامت باین قایل شود چه در دنیا
کاذب بوده باشد پس نفع بار ندهد دوم عیسی که در دنیا بعد از ممات صادق بوده پس نفع او را
صدق او پس بیان نفع میکند بقوله لهم جنت تجري مر صادقانراست بهشتها که میروند من تحتها
الانهار از زیر درختان با عرف آنجویها خلدین فیها در حالتی که جاوید باشند در ان ابدا
همیشه این تاکید خلود است یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رضي الله عنهم
خشنود است الله تعالی از ایشان بطاعت و اثابت و رضوا عنه و خشنود باشند ایشان از خدای
جلیل و کرامت ذلك این دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست بعد ازان

تغییر میکند و کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در مسیح و امر او بقوله لله و مر خدای راست نه غیر او ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها وما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها توانا است مقدرتی که از ضعف و عجز منزه و مقدس است ومن فیهن نگفت بر وجه تغلیب عقلا بلکه و ما فرمود که ما فیهن تا تنبیه باشد بغایت قصور ما سوی از معنی ربوبیت و نزول از رتبت معبودیت و اهانت ان و اشعار بمجانست که منافی الوهیت است دیگر الکرمانی الطلاق میکند بر هر چیزی و لجمیع اجناس باشد بل و اولی باشد باراده عموم از من و توحید ارض بجهت تجنیم شان سموات است و گویند که این آیت جواب سوال مقدر است که کلام سابق متضمن آنست کانه قیل من یعظم ذلک الفوز العظیم در جواب آن فرموده که الذی له ملک السموات والارض آه سورة الانعام نزد ابن عباس الا شش آیت و ما قدروا الله حق قدره تا آخر سه آیت قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم تا آخر سه آیت دیگر جابر شش آیت خلده و در روایتی دیگر از ابن عباس نقل کرده که همه سورة در مکه نزول یافته مگر سه آیت که آن قل تعالوا اتل ما حرم ... تا آخر سه آیت و هو روایت از ابی بن کعب و عکرمه و قتاده که آن همه بمکه یکبار در شب نازل شد و هفتاد هزار فرشته حامل آن بودند در حین نزول خافقین را فرا گرفته بودند و از ایشان زجل و صوتی عظیم بود بتسبیح و تهلیل و تحمید چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زجل ایشان را بشنید فرمود سبحان العظیم بحمده و بسجده افتاد و بعد از آن کاتب را بخواند و فرمود که در همان شب آنرا نوشتند و اکثر این سوره حجاج است بر اهل شرک و بر کسی که مکذب بعث و نشور است و عدد آیات صد و شصت و پنج است بعد کوفی و صد و شصت و شش شامی و شصت و هفت حجازی خلاف در چهار آیت است وجعل الظلمات والنور حجازیست علیکم بوکیل کوفی کن فیکون والی صراط مستقیم غیر کوفی و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سورة انعام یکبار بر من نازل شد و در آن حال هفتاد هزار ملک تسبیح آن میکردند و باوازی بلند تسبیح و تحمید میگفتند هر که آنرا قرائت کند بعدد هر آیتی که در اوست این هفتاد هزار فرشته صلوات فرستد بروی در شب و روز و جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سه آیت از سورة الانعام قراءة کند تا بقوله ویعلم ما تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر وی موکل کرداند که مثل عبادت خود ثواب برای او بنویسند تا روز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود و مقمعی از حدید با شد هر گاه شیطان خواهد که وسوسه قاری این هر سه آیت شود و یا چیزی را در خاطر او افکند این فرشته آن مقمع بر وی زند و او را

ازوی دور کرداند تا هفتاد هزار حجاب و اسطر شود میان او و شیطان و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابو عبد الله صلوات الله علیه فرموده که سورة الانعام بیکبار فرود آمده و هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و تعظیم و اجلال آن می نمودند چه هفتاد موضع این سوره اسم خداوند درج است و اگر مردمان بدانند فضل قرائت آنرا هرگز ترک این نکنند و پیوسته بقرائت آن مشغول باشند و بعد از آن فرمود که هر که با خدا حاجتی خواهد که آن گزارده شود باید که چهار رکعت نماز بگزارد بفاتحة الکتاب و انعام در ان نماز و بعد از آن تا انفراغ قرائت بگوید که یا کریم یا کریم یا کریم یا عظیم یا عظیم یا عظیم من کل عظیم یا سمیع الدعاء یا من لا تغیره اللیالی والایام ارحم ضعفی و فقری و فاقتی و مسکنتی یا من رحم الشیخ یعقوب حین رد علیه یوسف قرة عینه یا من رحم ایوب بعد طول بلائه یا من رحم محمدا و من الیتیم اواه و نصره علی جبابرة قریش و طواغیتها و امکنه منهم یا مغیث یا مغیث یا مغیث و این دعا را چند بار بخواند بحق آنکه نفس من بید قدرت اوست که اگر باین نهج دعا کنی بعد از آن از حق تعالی جمیع از حوایج خود را طلبی او سبحانه آنرا بتو عطا فرماید و ابراهیم بن هاشم از پدر خود روایت کرده و او از حسین بن خالد و وی از ابی الحسن موسی الرضا علیهما السلام که سورة الانعام بیکدفعه نازل گشت و هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و آواز ایشان بتسبیح و تهلیل و تکبیر برداشته بودند هر که آنرا قرائت کند آن فرشتگان از برای وی تسبیح گویند تا روز قیامت و ابو صالح از ابن عباس نقل کرده که هر که سورة الانعام بخواند در هر شب در روز قیامت ~~...~~ از آمنین باشد و هرگز آتش دوزخ را بچشم نه بیند و انس بن مالک از آنحضرت روایت کرده که فرمود که هیچ سوره بمن فرو نیامد بیکبار مگر سورة الانعام حق تعالی مراد اتمام این صورت غریب داد که بیان آن هرگز نبود و نیز از کعب الاحبار منقولست که چون روز قیامت باشد حق تعالی بقاری این سوره خطاب کند که ای بنده من در سایه من آمدی و اکنون در بهشت متمتع شو و آب کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن ای بنده من خداوند تو ام و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة مایده کرد تا انه علی کل شیء قدیر تواناست افتتاح کرد باین سوره و العود بکمال قدرت او از خلق سموات و ارض و غیر آن فرموده بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله جمله ثنا مر خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریایست الذی آنخداوندی که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را بدون عمادی و مددی والارض و بیافرید زمین را بی اصل و ماده بدانکه حق تعالی این کلام بصیغت و نظام اخبار نموده که او حقیقت بجملت بیشتر فرموده بر ان نظم بیان که او مستحق حمد است خواه آنکه حامدی او را حمد کند یا نه تا حجت باشد بر آنکه عدول کرده اند از وحدانیت و ربوبیت او و جمیع سموات بلفظ ارض یکی که ارض مثل سموات است

در عدد بحیثیت آنست که طبقات سموات مختلف بالذات متفاوت الاثار والحرکات بخلاف طبقات ارض که
متحدة بالذات والصفات و تقدیم آن بر ارض بحیثیت شرافت و علو مکان و تقدم وجود آنست چه آسمانها
پیشتر بوده و شنیده از مقاتل روایتیست که مشرکان با رسول صلی الله علیه وآله مجادله کرده گفتند
که ربك خدای آسمان و زمین ایشان ازین جحود کردند حق تعالی این سوره فرستاد گفت سپاس مر خدای را که
خالق آسمان و زمین است وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنائیها را و قول مجوس است که گفتند
الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت پس بحیثیت رد ایشان حق سبحانه فرموده که نور و ظلمت
هر دو از ان ستند و اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند که آن جهل و علم است و ایمان و جنت
واین قول قتاده است بدانکه فرق جعل و خلق که متعدی بیك مفعول باشد آنست که در معنی تقدیر است
و در جعل معنی تضمین و اگر خلق مفعول است بمعنی تصییر است و لهذا احداث نور و ظلمت بجعل
معبر گشته تا تنبیه باشد بر آنکه نور و ظلمت قائم بنفس خود نیستند چنانکه زعم ثنویه است کقوله
جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و جمع ظلمت بحیثیت کثرت اسباب آنست و اجرام حامله
آنچه هیچ جنس نیست از اجناس اجرام الاجداء ظلال ان ظلمات است بخلاف نور که از یک جنس واحد است
که نار است و تقدیم ظلمت بحیثیت آنست بر نور و خلق چنانکه از قتاده روایتست که حق تعالی اول ظلمت آفرید بعد از آن
نور چنانکه اول دوزخ آفرید بعد از آن بهشت و تحت آسمانها را خلق فرمود و بعد از آن زمین در انوار
گفته که تقدیم آن بحیثیت تقدم اعدام است بر ملکات و عدم ملکه ما تنعو عدم نیست و جعل و ما
شعله نشود در بحر الحقایق آورده که پیدا آورید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمت نفوس از صفات
بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظلمات ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملك
ربانی ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عطف است بر قول الحمد لله و معنی آنکه حق تعالی حقیق است بحمد از آنچه
آفریده برای نعمت بر عباد پس با این همه نعم مخلوق برای ایشان آنانکه کافر شدند با پروردگار خود يَعْدِلُونَ
عدول میکنند از عبادة او غیر او از اوثان و یا آنکه برابر میسازند پروردگار خود با بر آنکه از جماد چیزی
این کفران نعمت میکنند ملخص معنی آنست که حق تعالی خلق این اشیا کرده که هیچکس قادر بر خلق آن نیست
و لکن اسباب تکون و تعیش ایشان کرده اند و پس از لحق آنست که بر آن حمد کنند و کفران نکنند ایشان برابر
میکنند با و آن چیزی که قادر نیست بر آفریدن شیء از آن و بینی ثم استبعاد عدول ایشان است بعد از بیان
وضع این آیات بنابر معنی اول پس متعلق است بکفروا و صله یعدلون محذوف و یعدلون عنه بالانکار
بر نفس فعل او متعلق شود و بنابر معنی ثانی متعلق است بیعدلون عنه بالانکار بنفس و معنی آنکه بعد لون بهم

الاوثان او

الاوثان او سون نمایند و در جمیع گفته ذکر ثم بحیثیت افاده تعجب مومنان و وجه تعجب آنست که این کفار
با آنکه اصول نعم از و سبحانه است و او خلق و رازق همه است عبادة غیر او میکنند و نقض ان خبر
با ممکنند که معرفید باال و مثل اینست قوله ثم انتم تمترون که بعد ازین آیت مذکور است هُوَ الَّذِي
او ست آنکس که خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما کرد از آن چه آن ماده
او اول است و آدم که آدم ابو البشر است از آن مخلوق است و گویند که در کلام مضاف مقدر است
ای خلق اباکم یعنی آفرید پدر شما را از گل ثُمَّ قَضَى أَجَلًا پس حکم کرد مدتی را که چون بسر آید
مرگ برسد مراد اجل موت است وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی که نام برده شد و معین و مقرر
گشته نزدیك او ست یعنی اجل قیامت که کسی علم بآن ندارد از انقضای آن قیام قیامت باشد
پس اجل اول ما بین خلق و موت است و ثانی ما بین موت و بعث که آنرا گویند چه اجل چنانکه اطلاق
میکند بآخر مدتی اطلاق آن بهمه مدت نیز میکنند و میتواند بود که مراد از ثانی آخر مدت باشد
و گویند که اجل اول نوم است و ثانی موت و یا اول لمن مضی است و ثانی لمن بقی است و لمن یاتی و یا اول
اجل دنیا است و دوم اجل آخرت و اجل نکره است تخصیص یافته بصفت و لهذا مستغنی شده
از تقدم خبر و استیناف بآن بحیثیت تعظیم آنست و لهذا ایشان آنرا آورده و مسمی را وصف آن کرده اند
ای مسمی معین لا یقبل التغییر و ازین اخبار نموده با آنکه از نزد حق تعالی است و علم و قدرة خود
او دخل ندارد و محتمل که استیناف بآن جهت آن باشد که مقصود است در بیان زیرا که حشر و
نشر که بنا بر ترتیب ثواب و عقاب بر آن منوط است ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شك می آورید در بعث
یعنی بعد از آن آنکه ثابت شد که بدو خلق از وست پس شك نباید کرد که معاد خلق بدوست
حاصل که این استبعاد است مر امرای ایشانرا بعد از فوت ان او خلق ایشان است و خالق اصول
ایشان و محی ایشان تا بحیی آجال ایشان چه هر که قادر است بر خلق مواد و جمع آن ابداع حیوة
در آن و ابقای آن تا وقت حلول اجل ان هر آینه قادر خواهد بود بر جمیع این مواد و احیای آن
ثانیا بر آیت اول توحید است و ثانیه دلیل بعث و تمتری که بمعنی شك تابع است در اصل از برای مری
موضوع است که آن استخراج لبن است از ضرع در حینی که خروج آن مشکوك فیه باشد و بدانکه
اجل نزد ما هیا رفت از حلول موت خواه بند بحتف انفه بمیرد یا بسببی مانند قتل و غرق و حرق
و غیر آن و اختلافست در آنکه اگر بسبب قتل مثلا که کشته شدی از زنده بماندی سائر القبور یمیردی
بعضی با اول رفته اند و بعضی بثانی و حق آنست که در آن صورت حیات و موت هر دو ممکن است چنانکه

در کتب کلامیه مذکور است وَهُوَ اللّٰهُ و اوست خداوند مطلق معبود بحق فِي السَّمٰوٰتِ
وَفِي الْأَرْضِ نه در آسمانها و زمینها و همه را جز وی خدا نیست ضمیر هو راجع است بر الله و الله خبر
اوست و جار و مجرور متعلق است باسم الله و کلام بر سفینه حضرت و حقیقت معنی آنست که مستحق عبادتست در
سموات و ارضین است نه غیر او کقوله هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و یا متعلق است بقوله يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ
و این جمله خبر ثانیست یعنی اوست خداوند مطلق و اوست که در آسمانها و زمینها میداند آنچه پنهان
شماست یعنی در دل مخفی دارید و آنچه از آشکارای شماست یعنی بزبان می آرید بنا برین یا جمله خبریست و بدل
الله است و یا ظرف مستقر است که خبر واقع شده یعنی اینکه حق تعالی بجهت کمال علم خود بآنچه در سموات
و ارض است گویا که در آنجاست و قوله یعلم سرکم و جهرکم بیان تقریر آن باشد و از متعلق جهرکم است زیرا که
صله مصدر مقدم نمیشود بر مصدر و در مجمع گفته که اشبه آنست که ضمیر هو راجع ضمیر قصه باشد
و الله مبتدا و یعلم خبر آن یعنی شان و قصه آنست که الله سبحانه میداند علانیه شما را وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه
میکنید از خیر و شر شما را بآن خیر و شر خواهد داد و این آیت دلالتست بر فساد قول کسی که قایل است بآنکه حق
تعالی در مکان او لیست در مکانی و جهتی دون جهتی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نیز دالست
بر آنکه او عالم النفس است زیرا که عالم بعلم بلند صحیح نیست که در جمیع معلومات و اداند چنانکه در مواضع
خود مبرهن شده در فتوحات مکیه مذکور است که سر که اشارت است بنسبت باطنی انسان و جهر که عبارتست
از نسبت ظاهر اهل صاحب تجرد دیده که مراد از سر خلافتست که در آنها بود بودیعت نهاده و جهر صفات
حیوان و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم
حس از مرتبه او بود و جوهر شان از مرتبه خلق و در نقد النصوص مذکور است که انسان مراتب ذات و چنین
دریکوین چون خصایص ربوبیت نکوئی از همه موجودات بدکو از است و چون نقیض عبودیت
شماری خوار تو بمقدار تو و تعم مایل ∴ چو تو در کلانه صاف ملایم آری ∴ حاشا که [illegible]
و اندم گرفته بحال حزنیم نظری ∴ در هر دو جهان نباشد از من بتری ∴ بر حق تعالی بفرماید که من [illegible]
شما را در بستر غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه
میکنید از علمی که سبب ترقی شما بلند مرتبت انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه
سالک را بایی دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده و از حضیض لطف حظوظ حیوانی به درجه
داستیناس بانعیم روحانی متصاعد گردد ∴ حیف باشد که عمر انسانی ∴ چون بهایم بخواب و خور
گذرد ∴ آدمی میتواند از کوشش ∴ که بمقام فرشته در گذرد ∴ بعد از ان خبر میدهد از حال کفار که ایشان

مذکور است شده اند بقوله وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بآن کافران هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات و حجج
بمقدار کار ایشان که او لر بینه است بر توحید و یا معجزات هادیه بر صدق رسول صلی الله علیه و آله چون
انشقاق قمر و انقلاع شجر و تسبیح حصا در ایستان قدرة انبیا و یا نمی آید آیتی از آیات قرآنی بایشان إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ مگر هستند از آن آیات تکذیب کردند بقرآن در حینی که بایشان آمد و یا در حکم دلیل
است بر ما قبل و معنی اینکه اعراض کردند از قرآن و تکذیب کردند بآن حال آنکه آن اعظم آیاتست پس
چگونه اعراض نکنند از غیر آن و لهذا بکلمه آن مرتب ساخته است قوله فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد
که بیاید بایشان یعنی ظاهر شود برایشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند بدان يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا می کردند و بوقوع آن نمیگرویدند معنی استهزا ابهام تفخیم است در معنی تحقیر و
ظهور آن مخبر به و مشاهده ایشان آنرا در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا بهنگام ارتفاع رایات
اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سید خیر الانام علیه و آله الصلوة و السلام و ظهور آن در آخرت
بکافران در کمال ظهور است بعد از آن تحذیر ایشان میکند بآنچه بر امم سابقه نازل شد میگوید
أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که مابفوق قهاریه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان که بود نفس مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمان که در آن پیغمبر بوده تا تابع مثابل او باشد
و گویند قرن مدت اغلب اعمار مردمان است که آن هفتاد سالست و بعضی دیگر هشتاد سال و اصح
آنست که قرن اهل هر عصری اند که در میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا تابع او و اگر چه علما باشند خواه
آنکه مدت قلیله باشد یا کثیره و موید اینست که قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که خیرکم قرنی ثم الذین
یلونهم و اشتقاق از قرنست بمعنی قرن اقتران مردمان است در عصری پس صفت اهل قرن میکند که
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی آنچنان قرن و گروه که هلاک کردیم ایشان را در زمین مکانه او ارام گاه
دادن و بامکنت و بسیاری نعمت را بایشان تمکین و قدرت داده بودیم بر آلات و ادوات جمیع محاویج
تا آنکه بسهولت در جمیع امور خود تصرف می نمودند مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را تمکین داده ایم بآن و آن
وسعت منازل و ضیاع و عقار بوده و کثرت منازل و قوت تمام و وسعت مال یا استظهار بخدم
و عبید و حشم و عدد اسباب و انقیاد ابر وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران از ابر یا از آسمان
که مبدء مطر از انست عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا برایشان ریزان و پی در پی مدرار صیغه مبالغه است از ادیمه
مدرار اذا کان مطرها غزیرا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویها که آبها تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان و یا در زیر قصور و منازل ایشان که آن مشرف بود بدان انهار

که در بخت تصرف ایشان بودند که هر محل که میخواستند مزارع و بساتین خود بر دند حاصل کلام آنست که
ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و حسب بحیثیت عیش میگذرانیدند سیان انزلنا السما فاَ
هلکناهم بذنوبهم پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان و سود نکرد مکنت ایشانرا آن قوت و نعمت
وانشانا و احداث کردیم من بعدهم قرنا آخرین از پس هلاک ایشان جمعی دیگر بودند تا آنکه هلاک کند قرون
سالفه را چون عاد و ثمود و بیافرید بعد ایشان قوم دیگر را بلاد ایشان داد و آن بلاد را باوجود ایشان
معمور دارد از خرابی آنکه دارد همچنین قادر است که مثل این فعل را در حق شما بجای آرد پس از این متنبه
شده از خواب غفلت بیدار شوید و بایمان قدم نهید تا از مثل این نوع عذاب برهید و آیات در باب تهدید
و توعید کفار نازل شده مستلزم بر وجوب تفکر و تدبر و احتجاج است بر منکران بعث با آنکه هر که
قومی را هلاک تواند فرمود قوم دیگری را آفریند قادر خواهد بود بر آنکه افنای عالم کند و اعاده خلقان
نماید بعد از افنای و در اخبار آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و عبد الله بن امیه مخزومی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته را
نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب خداست ما آورده ایم در ضمن مکتوب این مندرج
باشد که تو رسول اوئی و ای فلان و فلان تو بگروید و تصدیق و قبول او کنید این آیت نازل شد در باره
ایشان ولو نزلنا علیک و اگر فرستیم بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در کاغذ فلمسوه بایدیهم
پس مس کنید و بسایند آنرا بدستهای خود یعنی برای العین ببینند و تخصیص لمس و عدم اکتفا برویت
بجهت آنست که تا نگویند که انما سکرت ابصارنا ان هذا الا سحر مبین و دیگر آنکه لمس مقدم ایضا بحشیش
که مانع باشد بحیلس ید ابلغ است در احساس از معاینه فقط فلعله لمکث که رضا نیوه و تقیید آن
بایدی بجهت دفع تجوز است چه مس بر سبیل تجوز بمعنی محض آمده که قوله و انا لمسنا السما پس
غرض آنست که ایشان بعین الیقین بدانند که آن نوشته از خداست بدون تطرق شایبه شبهه در آن
لقال الذین کفروا هر آینه گویند از روی عناد و جحود و تعنت آنانکه کافر شدند ان هذا
نیست این چه آورده ما الا سحر مبین مگر جادوئی روشن بجهت که رویتی از احوال کفار
خبر میدهد که وقالوا گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرستاده نشد بر محمد فرشته که گوید
این پیغمبر است که قول لولا انزل علیه ملک فیکون معه نذیرا ولو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم
فرشته را لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق ثم لا ینظرون پس مهلت داده
نشوند بعد از نزول ملک بچشم زدنی این جواب قول ایشان است و بیان آنچه مانع است از اجابت

تفضیلی

اقتراح ایشان و معنی آنست که اگر فرشته نازل کرده بودیم که او را معاینه ببینند همچنانکه اقتراح
کرده اند هلاکت لاحق ایشان شود چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را
چنانکه طلب کرده اند هلاکت ایشان لازم شود چنانکه بر امم سالفه مثل این جاری شد مانند قوم
عاد و لوط و غیر آن غرض آنست که اگر فرشته فرستیم بر حسب اقتراح ایشان ایمان نیارند و مصلحت
و حکمت آن اقتضای تعجیل اهلاک ایشان کند و اگر مهلت خواهند ایشانرا مهلت ندهند بجهت
آنکه خلاف مصلحت باشد و اگر در بادی الامر فرشته بصورت ملکی ببینند از دهشت روح شان
مفارقت کند و لو جعلناه ملکا و هر آینه گردانیم او را یعنی رسول را فرشته لجعلناه رجلا هر آینه گردانیم
او را مثل بصورت ملکی باشد از غایت لطافت او را نتوانند دید لهذا فرشتگان بصورت مردان
بر ابراهیم و لوط علیهما السلام ظاهر شدند و بصورت دو مرد متخاصم خود را بر داود علیهما
السلام نمود و جبرائیل علیه السلام نیز بصورة دحیة الکلبی متمثل میشد و این صورت بجهت آنست
که قوت بشری بر دیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان طاقت ندارد مگر جمعی را از انبیاء که بقوة قدسی
شامه ایشان توانند نمود بر فرشته را بصورت بشر فرستیم و للبسنا و چون او را بصورت کردانیم
علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه پوشیده کرده اند امروز بر خود یا بر عوام و جمله قوم خود چه عوام
و ضعفا را میگفتند که اگر محمد پیغمبر بودی فرشته بودی یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارید
در آن وقت نیز طعنه زنان خواهید گفت کما هذا الا بشر مثلکم حاصل که این آیت جواب ثانیه است
از اقتراح ایشان چه ایشان یکبار میگفتند که لولا انزل علیه ملک و بار دیگر میگفتند که لو شاء ربنا
لانزل ملائکة و قوله و للبسنا جواب شرط محذوف است ای و لو جعلناه رجلا للبسنا و این کلام بر سبیل فرض
است مثل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین پس لازم
نیاید که حق تعالی بحسب واقع بر او له کرده باشد بعد از آن تسلیه رسول میفرماید که از قول کافران
غبار ملال بر خاطر آنحضرت ننشیند و میفرماید که و لقد استهزئ برسل و هر آینه استهزا و تکذیب
نموده شدند بر پیغمبران که بودند من قبلک پیش از تو فحاق پس احاطه نمودند بالذین سخروا منهم
بآنکه سخریت کردند از رسل یعنی بکسانی که با رسولان استهزا کردند احاطه کرده فرو گرفت ما کانوا به
جزای آنچه بودند بدان یستهزؤن استهزا میکردند یعنی شریعت و آن جزو عذاب حق کمال الهی
بود بکرد ایشان در آمده همه هلاک شدند مانند قوم نوح و لوط و عاد و ثمود که در مستاصل گشتند
در عذاب آخرت سویشدند و مستوجب بود که جزا را تقدیم نکنیم و معنی این باشد که احاطه کرده بایشان آنچه

ماواکر

شرائیه ببینیه ملائکه را ندیدیم

ع

بآن استهزا میکردند جهت آن هلاک شدند و مستاصل گشتند پس بنابرین تسمیه مسبب باسم
سبب و یا عبارة از عذاب موعود باشد یعنی عذاب که وعده داده شده اند آنها بآن استهزا میکردند
احاطه ایشان کرده همه را مستاصل کردانید قُلْ بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی یمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید
بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان
یعنی نگاه کنید در آثار امکنه که بچه وجه حق تعالی آنرا هلاک کرده بعذاب استیصال تا از آن اغیار کیرید
و از کفر و طغیان باز ایستید و فرق میان این آیت قل سیروا فی الارض فانظروا آنست که سیر در آیت ثانیه
بجهت نظر است چه فا مقتضی آنست که سیر سبب نظر است و علت آن و کانه قیل سیروا لاجل النظر
و لا تسیروا سیر الغافلین بخلاف اول و لهذا گفته اند که معنی آن اباحت سیر است برای تجارت
و غیر آن و ایجاب نظر در آثار هالکان چه ثم بکر تنبیه است بتباعد میان کلام اول و ثانی که مستلزم
اباحت و وجوب ثانی است قُلْ بگو ای محمد یعنی بپرس از ایشان از روی تبکیت که لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر کراست آنچه در آسمانها است و زمینها است از روی خلق و ملک پس اگر جواب دهند که مر خدا راست
حجت لازم ایشان شود و اگر بسبیل عناد و لجاج جواب ندهند قُلْ لِلَّهِ بگو از روی تقریر که مر خدا راست
یعنی باتفاق ما و شما مالک و خالق همه اوست نه غیر او از اصنام و جز آن پس مستحق عبودیت آن باشد
نه ما سوی كَتَبَ نوشته است حق تعالی عَلَىٰ نَفْسِهِ بر ذات خود یعنی التزام نموده بر خود
لازم گردانیده است از روی لطف و تفضل و احسان الرَّحْمَةَ رحمت را بآن هر قسم متعلق است
و ردا اینی و از جمله آن هدایت الله است بمعرفت خود و علم بتوحید خود و نصب ادله از احت علت
و انزال و تمکین بر آن انزال کتب و امهال کفار بر کفر و عدم استعجال عذاب تا بکن که ایمان آرند و یا از
اولاد ایشان بگردند نیز از جمله رحمت است قبول توبه و عفو از معصیت و در احادیث آمده است
که حق تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمون آن اینکه ان رحمتی سبقت غضبی و از کعب
الاحبار روایت است که اولین چیزی که حق تعالی نوشت بر زبرجد و یاقوت و لولو بدون واسطه قلم و مداد
این بود که انی لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که حق تعالی صد
جزو رحمت است یک جزو آن در دنیا منتشر شده و همه نعم دنیوی از نتایج آن یک جزو است و نود و نه جزو در
خزانه کرم خود نهاده چون روز قیامت رسد این یک جزو با آن نود و نه جزو ضم کند و همه را بر سر گناهکاران
بجاود ایشان از ایام روز دمیشانکه مراد رحمت دائمه باشد که رحمت مطلقه و انشائیه نیز گویند و آن رحمتی است

همه چیز را فرا رسیده و تحیر آن عطا دادن است بدون سابقه سوال و استدعا و ارا بطر حاجت و استحقاق
و الکلبی نقلست که حق تعالی رحمت را بر نفس خود کردانیده برای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله یا آنکه
ایشان را تعذیب نکند و تکذیب چنانکه امم ماضیه را بجهت آن عذاب فرمود بلکه عذاب این امت را تاخیر
میکند و امهال ایشان مینماید تا بروز قیامت و این محض لطف است تا بجهت امهال در آخر عمر تایب
و نادم کردند و بحضرت او رجوع کنند و اگر چه مشرف بموت رسیده باشند و قوله لَيَجْمَعَنَّكُمْ
استیناف است و قسم برای وعید بر اشراک مشرکان و اغفال ایشان نظر را در وقایع امم سابقه یعنی هر آینه
جمع حق تعالی شما را در قبور و اینچنان باشید تا روز رستخیز و جمع شما را میکند بقبور قرنا بعد قرن
تا روز قیامت که زمان برانگیختن شما است از قبور پس در آن روز جزا دهد شما را باشتراک و اغفال
یا در آن روز شما را با معبودان باطله کند و حجت بر شما لازم ساخته و شما را بجزا و سزا رساند و گویند الی
بمعنی فی است یعنی همه شما را در روز قیامت مبعوث سازد و گفته اند که این بدل بعضی است از رحمت
چه از جمله رحمت او بعث مردمان است و انعام نمودن بر ایشان پس معنی آنست که ای عاملان حق تعالی بر ذات خود
نوشته که شما را جمع کند در روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شک نیست در وقوع آن روز یا در جمع شما در آن
مستغرق رحمت خود کردانند الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه
و عقول سلیمه خود را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند
ذکر فا دلالت است بر آنکه عدم ایمان ایشان مسبب است از خسران ایشان چه ابطال عقل بجهت اتباع حواس
و وهم و آنها که در تقلید و اغفال النظر مودی ایشان است با صرار بکفر و امتناع از ایمان اگر گویند
که چگونه حق تعالی تخذیر مشرکان میکند ببعث و حال آنکه ایشان تصدیق نمیکنند جواب این آنست که
این جاری بمجرای الزام است و نیز حق تعالی ذکر این فرموده است بعد از دلیل واضح بر تحقق آن اگر گویند
چگونه نفی ریب کرده مطلقا و گفته که لا ریب فیه و حال آنکه کافر مرتاب است در آن جواب آنست که حق
حقیقت و اگر چه مبطل در آن مرتاب باشد و نیز دلایل مزیل شک و ریب است و از جمله نعم دنیا نعم محسن
و مستی است پس ناچار باشد انداری که در آن محسن از مسیء متمیز شود و غیر آن از ادله عقلیه که در کلام
مبرهن شده و چون بیان فرمود که ملک السموت و الارض مر خدا راست در عقب آن فرموده وَلَهُ
عطف است بر لله یعنی مر خدا راست مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست
ملک مکان و زمان از اکرفته سکن ماخوذ است از سکن و تقدیر نفی بجا آنکه در کریمه و سکنتم فی مساکن
الذین ظلموا و معنی ما اشتمل اللیل و النهار علیه است و یا ماخوذ است از سکون ای ما سکن فیهما و ما تحرک

پس اکتفا بالحد الضدین است از دیکری وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوی همه مسموعات را الْعَلِيمُ
دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال کافران و دانا بمقصود ایشان و همه را بر وفق آن جزا
خواهد داد در خبر آمده که سبب نزول این آیت ان بود که جمعی از کفار قریش کفتند که یا محمد ما را معلوم
شده است که احتیاج سخت ترا برین کار میدارد که بعض کوفت ما برای تو بطریق توزیع از اشراف
چندان مال حاصل کنیم که توانکرتر از جمله خویشان شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمائی
حق تعالی نموده که هرچه در شب و روز بیان اشتمال دارد از آن خدا است اگر خواهد مر خود را
چندان مال دهد که توانکرترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بکوی بر سبیل انکار که آیا غیر
خدای را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فراکیرم دوست یعنی هرکز غیر خدای را دوست نکیرم پس انکار است از آنکه غیر الله
را دوست کیرند از اتخاذ ولی فلهذا الله را مقدم داشت و آن را در بلی همزه آورده و مراد بولی
معبود است زیراک هست هر کسی را اگر تخصیص است ابشرک و موت میکرد پس مخلص محض آنست
که معبود نکیرم غیر خدای را اکر فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مبدع و پدید آرنده آسمانها و زمین است
از ابن عباس مرویست که من معنی فاطر را ندانستم تا آنکه دو اعرابی نزد من آمدند و در چاهی با هم خصومت
میکردند یکی از ایشان کفت انا فطرتها ای ابتدایتها و جز آن نیست آنست که صفت الله است چرا ان بمعنی
مبدع است وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده
نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق محتاج اند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان
یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بکوید رستی که من مامور شده
أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسی که کردن نهد احکم خدای را برای آنکه نبی سابق است باشد
در دین کلبی کفته که باشم اول کسی که در عبادة اخلاص کند از اهل زمان خود باشد وَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میکوید که مباش از شرک آرندکان میتواند بود که این عطف باشد بر قل و بنا بر احتیاج
بتقدیر قل الی لا تکونن نباشند قُلْ إِنِّي أَخَافُ بکوید رستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اکر عاصی شوم
بامر پروردکار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب بزرک که روز قیامت است
و معنی آن شدة آنست بر عذاب عظیم و قع آن در قلوب این مبالغه دیکر است در قطع اطماع
ایشان و تعریض مرایشان را بانکه ایشان عصاة الله و مستوجب عذاب و جمله شرطیه معترضات
میان فعل و مفعول بر جواب آن محذوفست که جمله دال است بر ان مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که
بکرداند خدا عذاب را از و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی هر که کرداندیده عذاب از و يَوْمَئِذٍ

درآن روز بزرک فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی او را از عذاب دوزخ رهانیده
و بنعیم ابدی رسانیده وَذَٰلِكَ و این صرف یا به بخشایش خدای الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستکاری هویداست
و محتمل است که معنی این باشد که در ان روز هیچ صرف عذاب نمیشود مکر برحمت
او بجهت آنکه حسن در تفسیر این آیت روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که والذی نفسی بیده ما من الناس احد یدخل الجنة بعمله سوکند بانکه نفس من در ید قدرت اوست که
هیچکس از مردمان در بهشت داخل نشود الا برحمته و فضل و من نیز داخل نمیشود مکر برحمت
و فضل او دوست عباد که بر سر خود نهاده آه سوزناک بکشید بعد از ان بیان میکند که معبودان اهل
شرک بر هیچ خیر و شر و نفع و ضر قادر نیستند و حق توانا بر همه آن تواناست پس او مستحق عبودیت
عبودیت باشد نه آنها که میکویند که وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اکر برساند خدا بتو بلیتی و سختی چون
فقر و مرض یا بلای دیکر است و مراد آنست که ان اسلاط الله خیرا او جعل الضر یمسک یعنی اکر چنان
کند که ضر مس کند ترا فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ بازدارنده نیست آن را إِلَّا هُوَ مکر او یعنی هیچکس قادر
نیست بر کشف و منع آن مکر حق تعالی وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اکر برساند بتو نیکی چون غنا و صحت یعنی
نوعی نماید که خیری مس کند ترا فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از نیها و غیر آن تواناست
قادر باشد بر حفظ خیر بر انکس و ادامت ان بر او و غیر او قادر نباشد بر دفع آن رد فضل او سبحانه که
از انکس ضر و اسم هر چیزیست که بآن متضرر شود از مکاره و خیر اسمیست جامع هر چیز منتفع بر شود عبد
الله بن عباس کفت که شتری فارسی استری بطریق هدیه نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاده
بود روزی آنحضرت بر سوار بود و مرا ردیف خود کردانیده در اثنای راه بمن نکاه کرد که یا غلام
کفتم لبیک یا رسول الله کفت احفظ الله یحفظک تجده امامک تعرف الله فی الرخاء یعرفک فی
الشدة و اذا سالت فاسئل الله فاذا استعنت فاستعن بالله قد مضی العلم بما هو کاین حدیث خدا
را نکاهدار تا او را نزد خود یابی و با خدای در زمان راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی
کند چون خواهد که چیزی طلبی از خدا طلب و چون طلب یاری کنی از دیاری طلب که قلم رفته بآنچه
بودنیست اکر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر و خدای برای تو ننوشته
باشد نتوانند اکر توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و کر ترا صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره
باشی چیزی بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرج باندوه و دشواری با آسانی و راحت و درویشی
با توانکری وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده و غلبه نماینده بر بالا بندکان خود فوقیت مکان است بلکه

عرض تصویر استعلا و غالبیت اوست بقدرة و قهر بر همه مخلوقات که هیچکس بر وی غالب نتواند شد وَهُوَ الْحَكِيمُ
و اوست محکم کار و صواب کردار در تدابیر خود الْخَبِيرُ دانا و آگاه بحقایق احوال بندگان و مصالح
امور ایشان در خیر و شر و نفع و ضر و سقم و صحت و ضیق و وسعت پس قهر و غالبیت و استیلای او نه
متعدی و ظلم باشد بلکه محض عدل بود با وجود فرط قهاریت هیچ امری نمی نماید مگر که موافق
حکمت و مقتضای مصلحت عباد باشد و خبیر ماخوذ است از خبر یعنی علم با آنچه صحیح باشد بآن
خبر دهند و یا وجه تسمیه علم بخبریت آنست که خبر طریقی است از طرق علم در تفاسیر آمده که سفهای قریش
گفتند که ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیدیم که صفت
این مرد در کتب خود دیده آمد انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد برسالت تو بحقیقت
کتاب تو حق تعالی فرمود که قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان که أَيُّ شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ
شَهَادَةً بزرگتر از روی گواهی لفظ شیء واقع میشود بر هر موجودی در سورة البقرة تفصیل آن
مذکور شده و معنی مراد آنست که کدام گواهی است و بزرگتر از همه گواهی ها از روی صدق اگر جواب
ندهند قُلِ اللَّهُ بگوی بایشان که الله تعالی اکبر و اصدق است در شهادة شَهِيدٌ گواه است
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی او گواه است در حقیقت من در دعوی و بطلان شما در تکذیب
این کلام است بر سبیل ابتدا و میتواند بود که الله شهید جواب باشد نیز اگر چون حق تعالی شهید است
بر شهادت او اکبر از جمیع شهادات خواهد بود وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ و بمن وحی کرده شده است
این قرآن لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن و اگر چه در و بشارت هست اما اکتفا باحد الضدین
[illegible] و ضمیر بمخاطبین یعنی تا بیم کنم شما را ای اهل مکه و هر کس را بتر رسد
بر و قرآن از عرب و عجم و اسود و احمر و جن و انس و ما بعد میکنم شما را ای جماعتی که موجود آید و هر کرا
این قرآن باو رسد تا روز قیامت این دلیل است بر آنکه احکام قرآن شامل جماعتی است که معاصر آن
حضرت بوده اند و آنهائی که بعد از ایشان شده اند و میشوند بر آنکه حق تعالی مواخذت نکند هر کس را
که باو نرسیده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده و قرآن بر وی نازل گشته از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بلغوا عنی ولو آیة برسانید از من قرآن را بمردمان
و اگر چه یک آیت باشد و هر کرا که یک آیت باو رسیده باشد و مقاتل گفته که هر که قرآن بدو رسیده
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نذیر اوست محمد بن کعب قرظی روایت کرده که هر کس قرآن باو رسد
همچنان باشد که رسول را دیده باشد از وی شنیده و مجاهد گفته که حضرت رسالت داعی است و منذر نیست

کر قرآنرا نشنیده باشد و حسن در تفسیر خود آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من بلغ
اقرا دعوا الی ان لا اله الا الله فقد بلغه یعنی آنحضرت فرمود که هر کرا باو رسد که من دعوی میکنم که نیست
که هیچ خدایی مگر معبود بحق و خداوند مطلق پس دعوت باو رسیده و حجت باو لازم شده در تفسیر
عیاشی از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نقل کرده که لانذرکم به و من بلغ با این معنی آنست که بقرآن
انذار کنم من هر که رسیده از مردمان سنت که او امام است از آل محمد و امام بقرآن انذار میکند همچنانکه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بانذار فرموده بنابر این قول و من بلغ در موضع رفع است که عطف
است بر ضمیر انذر و در آیت دلالت است بر آنکه جایز است اطلاق شیء بر خدا چرا که جواب قل ای شیء
اکبر شهادة اینست که قل الله و معنی شیء هر چیزیست که صحیح باشد که از آن اخبار کنند و خبر از آن دهند و حق
تعالی شیء است لا کالاشیا با این معنی که معلوم است لا کالمعلومات التی هی الجواهر و الاعراض و اشتراک
در اسم موجب تماثل نیست و در قوله علیه السلام و من بلغ دلالت است بر آنکه حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله خاتم انبیاست و مبعوث است بتمام انام بعد از آن بر سبیل توبیخ و انکار و استبعاد
میفرماید که أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما البته گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ اینکه با خدای است
آلِهَةً أُخْرَى خدایان دیگر یعنی بت ها قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو من گواهی نمیدهم قُلْ بگو بلکه گواهی میدهم که
إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که او إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدایست یگانه و من بر یگانگی او گواهی میدهم که وَإِنَّنِي بَرِيءٌ
بیزاری که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرید بوی از اصنام و غیر آن از اول سوره تا اینجا
احتجاج است بر مشرکان مگه بعد از آن آغاز حجت میکند با اهل کتاب و میفرماید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آنانکه دادیم ایشان را کتاب یعنی توریت و انجیل يَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول ما را
بحلیه و صفتی که مذکور است در توریت و انجیل كَمَا يَعْرِفُونَ همچنانکه میشناسند [illegible] پسران
خود را بحلیه و صفت ایشان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بمدینه آمد عمر از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما [illegible] این پیغمبر که خدای از آن خبر
کرده چون معرفت شما است بفرزندان بر وجه مستوفی تا بود ابن سلام گفت من او را بنعت و صفتی
که در توریت نوشته شناختم و بیقین دانستم که او پیغمبر خداست همچنانکه یکی از شما شناسد
پسر خود را در میان پسران و بخدا سوگند که من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله مستیقن ترم از آنکه
بصحت پسری پسر خویش چرا که حق تعالی با خبر داده در کتاب خود که توریت است اما اثر امعلوم
نیست که زنان در چه ساخته اند و چه کرده اند عمر گفت که خدای توفیق رفیق تو کرده ای عبد الله

نقد اصحبت و صدقت پس انجای کسانی که با جحود شقی ایشان بصحت نبوت آنحضرت اعتراف بان نمیکنیم خبر
دهد که الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن فهم لا یؤمنون
پس ایشان ایمان نمی آرند و اعتراف نمی نمایند بصدق محمد بجهت فرط عناد و جحود با وجود آنکه شقی
اند در نفس کرده و ابها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا پس بسبیل جحد و توبیخ و تعبیر باشتراک میفرماید که
ومن اظلم کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ
را بانکه ملایکه دختران ویند و بتان و رد آنرا او شفیع خواهند بود او کذب بایته یا تکذیب کند آیات او را
که قران است و آنرا سحر و شعر و کنایت نام نهند و ذکر او یا آنکه ایشان جامع این هر دو بودند جهت تنبیه است
بانکه هر یک ازین امرین رسیده است بغایت افراط در ظلم نفس یعنی هر که قایل یکی ازین امر است ظالم ترین مردمان
است بنفس خود انه لا یفلح الظلمون بدرستی که شان و قصه آنست که رستگار نشوند ستمکاران
چه جای کسانی که اظلم از انها باشند در کفر و جحود و انکار ویوم نحشرهم جمیعا منصوب است بمضمر
تقدیر آنست که و یوم نحشرهم کان کت و تخفیف بجهت ثقل کلام است بر ابهام که داخل است در تخویف
و تهویل امر و یا آنکه منصوب است باذکر یعنی یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان
ثم نقول پس گوییم بر سبیل توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجا اند شما
شما که شریک خدای میساختند الذین صفت شرکاست یعنی آنجنان خدایان که کنتم تزعمون
که میپنداشتید آنها را شریکان خدا یا شفیعان شما پس هر دو مفعول شده و کلام در این تقدیر است که تزعمونهم
شرکاؤ و اضافت شرکا با ایشان بجهت آنست که ایشان انهارا برای نفس خود فرا گرفته بودند بگمان آنکه نفع
بایشان رسانند از ابن عباس مرویست که در قرآن هر جا که لفظ زعم واقع شده بمعنی کذب است و در این آیت
وضوح دلالتست بر بطلان جبر و بر اثبات معاد و حشر جمیع خلقان از مقاتل مرویست که چون مشرکان
ببینند که حق تعالی توحید را بیامرزد و از خطای ایشان در گذشت با یکدیگر گویند که بگویید که ما موحدانیم
تا شما را نیز بیامرزند و چون حق تعالی همه ایشانرا در عرصه محشر جمع کند با ایشان خطاب کند این
شرکاؤکم تا بجا اند که حق تعالی میداند که ایشان که در دار دنیا شرک با او می آورده اند و کتمان از امروز نفع
بایشان نمی دهند و بعد از سوال حق تعالی از ایشان بر سبیل توبیخ بیان جواب ایشان میفرماید که
تد توجیه توبیخ ایشان کوشند پس میفرماید ثم لم تکن فتنتهم آنگاه نباشد معذرت ایشان که
توجیه کرده باشند که از آن متخلص میشود از عذاب و این ماخوذ است از فتنت الذهب اذا خلصته
و یا فتنه کفر است و مراد عاقبت و سرانجام آنست و یا بمعنی جواب است و تسمیه او بفتنه بجهت آنست که کذب

ع

ت و یا انکار آنرا بقصد خلاص گویند و قول اول از ابن عباس و قتاده است و مرویست از ابی عبدالله علیه السلام
و بنا بر قول ثانی و قول و قال و معنی آنست که نباشد عاقبت کفر ایشان و یا جواب ایشان الا ان قالوا مگر آنکه
گویند که والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین نبودیم شرک آورندگان یعنی و بجهد
کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم با آنکه دانسته که نفع نخواهد داد ایشانرا از فرط دهشت
و حیرت باین قایل شوند همچنانکه گویند ربنا اخرجنا منها با آنکه متیقن باشند بخلود و مومید انیست که برای
الناس بسکاری آورده که روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را
گویند که سوگند یاد کنید که ما مشرک نبوده ایم تا نجات یابیم و چون سوگند خورند که بخدای که ما شرک
نیاورده ایم حق تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند آنکه بعضی تنزیل
معنی باین میکنند که ما کنا مشرکین فی الدنیا عند انفسنا و فی اعتقادنا و تقدیر تا نیز آنکه او معتقد ایشان
در دنیا آنست که مصیب اند درین معنی بجهت این این سوگند خورند در آخرت موافق نیست بقوله انظر
کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ گویند علی انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک از آن حمل این بر کذب
ایشان در دنیا همچنانکه قول جبائی است تعسف است و محل تحکم و نظیر اینست که قوله تعالی یوم یبعثهم
الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون وضل عنهم و گم شود از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بوده
باشند که افترا میکردند از شرک یعنی نفع با ایشان نرسانند در خلاص از عذاب ابدی و خایب
و خاسر گشتند از آنچه امید میداشتند از ایشان بزعم خود از شفاعت ایشان و معنی استفهام در
کیف تعجب است از قول ایشان نقلست که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی
در موضعی از مسجد الحرام بوده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کردند
پس نضیر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که از حجت
که محمد میگوید آن لعین گفت که من نمیدانم که چون میگوید مگر که لب میجنباند و افسانه پیشینیان
میخواند چنانچه من نیز احیانا بر شما میخوانم حق تعالی در باره او فرمود که ومنهم و از کفار مکه من
یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا میدارند بتو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و گردانیده ایم
علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششهای یعنی چون که ایشان از فرط عناد و جحود
و انکار و حقد و حسد و استکبار بتدبر و اندیشه نمیکنند در آیات قرآن بمنزله کسانی اند که گویا واقع گردانیده
ایم بر قلوب ایشان غطاها ان یفقهوه بجهت کراهت فهم کنندگان را وفی آذانهم و نهاده ایم در
گوشهای ایشان وقرا گرانی تا نشنوند و وجوه تاویل این کلام بر سبیل تفصیل در آیت ختم الله علی

قلوبهم که در سورة البقره مذکور شده ملخص کلام آنست که چون ایشان در عناد و انکار توغل نموده اند و در طریق
جحود و استکبار راسخ شده فکان که پرده ایشان پوششی است که مانع است از آنکه چیزی بدانند و بشنوند
این قبیل است قوله لهم قلوب لا یفقهون بها آه و این ابلغ تر قول او ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب که
نفی قلب کرده که وعای علم است یعنی عدم تدبر ایشان بر وجهی است که گویا که قلب که محل علم است از ایشان
مسلوبست و ماتدانیست قوله سواء محیاهم و مماتهم در مجمع آورده که قاضی ابو عاصم عامری گفته
که اصح اقوال درین روایتی ماثوره است از رواة موثقه که پیغمبر صلی الله علیه و اله در شب نماز میکرد و
در آن قرائة میکردند بجهر بطمع آنکه شخصی آنرا بشنود و در معانی آن تدبیر کند و مشرکان
هر گاه که آواز قرائة آنحضرت می شنیدند در ایذا او ان را و میکوشیدند و او را از جهر منع میکردند حق
تعالی درین قرائت آنحضرت خواب بر ایشان می انداخت تا آنرا نشنوند و یا دل ایشان با مری دیگر
مشغول میکردند تا از شنیدن آن غافل شوند و این بعد از آن بود که اقامت حجت بر ایشان شده
بود و قطع معذرت ایشان شده و علم الهی تعلق گرفته که منتفع نشوند بسماع آن و ایمان نیارند
بآن پس در آیت تشبیه کرده القای نوم بر ایشان و یا مشغول ساختن ایشان با مری که تعطیل قلوب
ایشان و وقر آذان مانع تدبر و استماع است القاء نوم و مشغول بغیر نیز مانع آنست هذا معنی آیت
قوله و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا ابو علی جبائی
نیز برین قول است و احتمال دارد که معنی کلام چنین باشد که حق تعالی بعد از علم بعدم ایمان ایشان معاقب
میسازد ایشان را بعقوبات متنوعه که یکی از آن سلب فهم و سماع است از قلوب و آذان ایشان و یا
غطاء قلوب کنایت از کفر ایشان باشد یعنی بعدم علم تدبر ایشان در آیات در آیات بسبب رو
سوخ کفر ایشان تسمیه نمودیم بغطاء و قریب بدینست جعل غطاء و وقر بخود بجهت تشبیه او
باشد کفر ایشان از غطاء و وقر بجهت آنکه یکی از ایمه گاه که در ذکر مناقب و مدایح شخصی کرده باشد گویند
جعلته فاضلا و اگر ذکر قبایح و فسق کسی کرده باشد گویند جعلته فاسقا مثل ذلک یقول جعل
القاضی فلانا عدلا و مراد باین حکم است بفضل و فسق و عدالت که حق تعالی میفرماید که حکمنا علیهم
بالکفر و الضلالة وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو بطلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا
ایمان نیارند بآن از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان چه تکذیب ایشان بغایت رسیده
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا آنکه چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند با تو حتی اینجا
ابتدائیست که جمل بعد آن واقع میشود و او را عمل نیست و جملة اینجا اذا است و جواب آن اینست که

یقول الذین

۱۹۴

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنها که کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب قوله إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه
پیشینیان مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن که فایده در تحت آن نیست چه راست و حدیث راست
فات اولین گفتن غایت تکذیب است و قوله یجادلونک حالست از مجی ایشان و میتواند بود که حتی
جاره باشد و اذا جاؤک در موضع جر و یجادلونک جواب و یقول تفسیر آن و اساطیر یعنی اباطیل
است جمع اسطوره و یا اسطاره جمع سطر و آن را اصل سطر است یعنی خط مراد اخبار است انحال
کفاری که علم الهی تعلق گرفته بود که بر صفت کفر بمیرند تا رسول صلی الله علیه و آله دل مبارک
خود را با یمان ایشان متعلق بگرداند و از آن قطع طمع کند که الباس حال اینین بعد از آن که در بیان
عناد و اصرار ایشان میفرماید که وَهُمْ و یعنی ایشان کافران يَنْهَوْنَ عَنْهُ و باز میدارند مردمان را
از ایمان برسول و یا از نظر در معجزات او و سماع قرآن وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دور میشوند از
یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را می گذارند و نه دیگری را می گذارند و گویند که آیت در باره ابوجهل است
که در موسم حج حاضر شدی و بجهت قرابت حمایت آنحضرت کرده مگذاشتی که کسی ایذا بحضرت رساند
و تعرض باو کند و خود از دین وادور میشد و با وجود که دیدید بعضی از خلاف در تفسیر از عطا
و مقاتل نقل کرده اند که این آیت ابو طالب است و درین باب حدیث و شعر متناقض نقل کرده اند و آن اینست
که رسول صلی الله علیه و آله او را گفت یا عم چرا ایمان نمی آری گفت میدانم که تو رسول خدای و در دعوی
نبوت صادقی ولیکن از ملامت مردمان احتراز میکنم و چون جمعی از قریش خواستندی تا او را برنجانند
در او حمایت کردی شعر والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا فاصدع
بامرک ما علیک غضاضة وابشر وقر بذاک منک عیونا ودعوتنی وزعمت انک ناصحی ولقد صدقت
وکنت ثم امینا وعرضت دینا [illegible] من خیر ادیان البریة دینا لولا الملامة او حذاری سبة
لوجدتنی سمحا بذاک مبینا هر که این ابیات تامل کند داند که بیت آخرین ملحقست ملایم ابیات سابق نیست
و بینهما مناقضه است چه اول متضمن نصرت نبوی و قطع طمع کفارست از آنکه رنجی باو رسانند
تا آنکه او زنده باشد بیت دوم امر است باداء رسالت و تقویت او بر آن متضمن بشارت و روشنای
چشم او برسالت و این بدیهی است که مقول چنین نیز از شأن کفار نیست و بیت سیوم مشعرست بر آنکه ایمان
حقست چه در لغت عرب هیچ فرق میان آمنت بک و صدقتک و این کفر باشد پس دلیل ایمان خلاف این باشد
بتمیز عقل حاکم است ببطلان این بیت چهارم اقرار است با آنکه دین از جهت دینها بهتراست واین بعین اعتراف
است بافضلیت و حقیقت ایمان و نقیض قول کفار بر همه عقلا واضح و لایح است که بیت اخیر که حاشا ان ثبت

بلکه منقض آنست چگونه از بس ابیات او بعضی کلمات صریح دارند بر اعتراف بحقیقت ایمان تصدیق او بآن
این بیت که نقیض است و تصریح بعدم ایمان تصدیق او بآن این بیت نقیض او از و صادر شده باشد و
نیز این آیت چونکه معطوفست بر آیات سابقه و معطوف علیه لا محالت دلالت میکند بعدم صحت
این قول چه همه آن در نعم کفاریست که معاند بحضرت رسالت صلی الله علیه واله اند و نیز اجماع اهل
البیت علیهم السلام ثابت شده است بر ایمان ابو طالب و اجماع ایشان حجت است زیرا که اهل البیت احد
ثقلین است که حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرموده بتمسک بایشان حیث قال انی تارک فیکم
الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و نیز دال بر ایمان ابو طالب است روایت مروی از ابن عمر که روز
فتح مکه ابوبکر ابو قحافه را که پدر او بود بخدمت رسول صلی الله علیه واله آورد مسلمان شد و در آن وقت اعمی
بود رسول صلی الله علیه واله فرمود که چرا این پیر خانی را در رنج انداختی و را بجا آوردی و نگذاشتی
تا من نزد او روم ابوبکر جواب داد که اراده آن یا رسول الله خواستم تا حق تعالی او را اجر دهد و الذی
بعثک بالحق لانی کنت باسلام ابی طالب اشد فرحا منی باسلام ابی التمس بذلک قرة عینک بخدای که بحق
ترا بخلق فرستاده باسلام ابی طالب خشنودترم از اسلام پدر خود میخواستم روشنی چشم تو و خوشنودی
تو باسلام ابو قحافه که در انید خوبها از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرمود که صدقت راست
گفتی و اشعاری که ابو طالب گفته در باب نصرت رسول و تصدیق نبوت او از حمایت او و اثر او بکفار و اعلان
از جمیع احوال و قصایدی که در این باب فرموده و مخالف و موالف در کتب خود ایراد کرده اند زیاده
از حد احصاست و از جمله در نبوة که شعر منعنا الرسول رسول الملیک : ببیض تلالا کلمع البروق : اذود و
احمی رسول الملیک : حمایة حام علیه شفیق : و منه ذلک الم تعلموا انا وجدنا محمدا : نبیا کموسی خط
فی اول الکتب : منعه در رسایل کثیره نوشته اند و نقاب اشتباه از چهره ان بود اشتهار ان که مثل صنو
الشمس وقت الضحی شده و اثار شبهات و اوهام بالکلیه محو و باطل کشته فمن اراد مزید التبیین و التفصیل
فلیطلع ثمه وان یهلکون و هلاک نمیکنند کفار بنهی و ملای خود الا انفسهم مگر نفسهای
خود را ایشان و ما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نکند پس بدید ایشان میکند بقوله تعالی ولو تری ما یشعرون
واگر ببینی ای محمد یا ای بیننده این را که اذ وقفوا علی النار چون بازداشته شده کفار بر
آتش از ابر ببینند یا در حینی مطلع شوند بران و یا در آورده شوند در ان تا بدانند مقدار عذاب خود را
هر اینه ببینی امری در غایت شناعت این جواب شرطست و حذف ان بجهت ابهام و تهویل است در حینی که
ایشان را مشاهده کنند از سختی عذاب فریاد کنند یا لیتنا نرد کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا
ولا

195 ولا نکذب بآیات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را ونکون من المؤمنین و باشیم از جمله
باورداریدگان در اول گفته که قوله ولا نکذب استیناف کلام است از ایشان بر وجه اثبات کقوله دعنی
ولا اعود ای انا لا اعود ترکتنی یا عطفست بر نرد و یا حال از ضمیر آن پس در حکم متمنی باشد و قوله انهم
لکاذبون که در آیت لاحقه واقع شده راجع است بوعدی که از جمله ما سلف تمنا متضمن آنست و حفص
نکذب و نکون را منصوب میخواند بر جواب باضمار ان بعد از واو بجهت اجرای ان در مجری فا و قوله بل
اضرابست از اراده ایمان که مفهوم میشود از تمنی یعنی نه آنجنانست که ایشان گویند که چون ببینی
رو بند مومن باشند بلکه بدا لهم ظاهر شود ایشان را بشهادت جوارح و یا بظهور عذاب بر ایشان ما کانوا
یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی و یجر نفاق یا از روی جهل بر خود تلبیس میکرده اند و
میگفتند که جمان این واقع نشود یا انه وقوع قیامت و بعث و عقاب از سفله و ضعفه و جهال القوم
اخفا میکردند و یا قبایح اعمال خود را می پوشیدند از خلقان من قبل پیش از این در دو بنچین
جهت صحارت آنچه بران باشد از فرط عذاب و سده کمال تمنای رجوع کنند یعنی ولو ردوا و اگر باز
گردانیده شوند بدنیا که دار تکلیف است بعد از موقوف و ظهور عذاب لعادوا هر آینه باز گردند
لما نهوا عنه برای آنچه که نهی کرده شده اند یعنی باز مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند وانهم
لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان در مجمع آورده که اینجا سوال متوجه شود
که تمنی چگونه صحیح باشد در کذب حال آنکه در خبر میباشد و جواب آنست که بعضی حمل همه کلام کرده اند
بر وجه تمنی و صرف کذب نموده اند بغیر امری که تمنای کرده اند و گفته اند که معنی آنست که ایشان کاذبون فیما
یخبرون به عن انفسهم من الدنیا من الاصلح و اعتقاد الحق یا آنکه مراد آنست که ایشان کاذبون ان اخبروا
عن انفسهم بانهم ردوا او آمنوا و اگرچه حکایت کرده از ایشان بر وجه تمنیست نه خبر جایز است حمل
آن بر غیر کذب حقیقی یا آنکه مراد این باشد که ایشان تمنوا الا سبیل الیه فکذب املهم و تمنیهم و مثل این در کلام
عرب مشهور است کما یقال کذب الملک لن تمنی مالم یدرک پس مراد جنین باشد در اصل و تمنی اگر گوییم
چگونه جایز باشد که تمنا روی بدنیا و حال آنکه عالم باشند با آنکه رد کرده نخواهند شد گوییم که جواب
آنرا عارف نخواهند بود بلکه آنچه ایشان را ضروری باشد آنجا از امور یکه در دنیا بان موعود
شده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و میزان حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و
دوزخ و صراط و فرشتگان معاینه خواهند دید اما دیگر چیزها واجب نیست که بآن عارف
شوند و دانسته نا موجب علم ایشان باشد بعدم رجوع بدنیا پس ایشان از تمنای رجوع و محال اصرار نغذاب

دعا برای خلاصی از آن جایز باشد دوم آنکه تمنی جایز است که در چیزی باشد که تمنی دانند که بوقوع نمی آید لیت الشباب
یعود سیوم آنکه مانع نیست در آنکه از ایشان تمنی واقع شود برای آنکه از کرده پشیمان باشند و این قول زجاج
است بعضی مردمان بعضی کلام را تمنی میگردانند بعضی را اخبار و تکذیب متعلق میسازند
بجزیه بقوله بآیتنا و این بنا بر قرائت رفع تکذیب که کلام مستانف باشد درست است نه بر قراءات نصب
چون این آیت که در وعید قیامت است بکافران خوانده شد بعث و نشور را منکر شدند وقالوا
و گفتند ان هي ضمیر راجع بحیوة است یعنی گفتند که نیست زندگانی الا حياتنا الدنيا مگر زندگانی دنیا
وما نحن بمبعوثين و ما نیستیم برانگیخته شدگان از قبور پس از حال ایشان در قیامت خبر میدهد که
ولو ترى و اگر ببینی تو اذ وقفوا على ربهم چون بازداشته شوند کافران در قیامت بر حکم پروردگار
ایشان و یا بر جزاء او یا بر موقف عرض او یا ویشان را محبوس سازند پروردگار خود و تشنیع ایشان کند که
حق تعالی ایشان را آیات فرماید و بنا برین کلام جاری مجری عادت واقع شده که آن وقوف عبد است تدسیه
و متضمن علم امر و یا چون غافل کرده باشند شوند بر احوال آخرت که حق تعالی بآن وعده داده قال
گوید حق تعالی یعنی فرشتگان او بر سبیل توبیخ اليس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب
راست و درست کان که این جواب ثابت که ما ذا گفتند قال ربهم حرف آن متکلم خدای ایشان با ایشان میگوید
که بر سبیل تقریع با ایشان سوال کند که آیا اینک شما را وعده بآن میدادم درست و راست نیست قالوا بلى
گویند آری حق و راست است وربنا بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند بتحقیق آن موکد بسوگند بجهت غایت
انحلال ام معهود بر ایشان قال گوید خدای فرشتگان را فرماید تا گویند بایشان که فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما كنتم تكفرون بآنچه بودند که میکردند بآن بای سببیت است
و ما مصدریه یعنی عذاب کشید بسبب کفر شما این روز مثل آنچه بود که با عوض بدل باشد یعنی بعوض آن کفر
عذاب بچشید بدانکه در این آیت باتفاق مراد بقوله اذ وقفوا على ربهم رویت نیست بلی آنکه آیت مخصوص است
یکجا دو باتفاق کافران خدای را نخواهند دید قد خسر بدرستی که زیان کردند آنانکه الذين كذبوا بلقاء
الله تکذیب کردند رسیدن ثواب و عقاب خدای که با ایشان وعده داده و آن را دروغ میداشتند و نتوانند
بود که مراد رویت باشد چه آن ممتنع است چنانکه ادله عقلیه و سمعیه شاهد آن بنفی است و آن در
کتب کلامیه مبرهن شده و اجماع اهل البیت نیز برین است و این قبیل است قوله فمن كان يرجو لقاء ربه
ای ثوابه و قوله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و همچنین قوله علیه السلام من احب
لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه ای لقاء رحمته از ابن عباس و حسن نیز مرویست که معنی کذبوا

٤

بلقاء

لقاء الله کذبوا بلقاء ما وعد الله من الثواب والعقاب در کلام مضاف مقدر باشد یا اسناد لقاء بخدای بر سبیل
مجاز باشد در انوار گفته که لقاء الله بمعنی لقاء بعث است و آنچه تابع آنست از ثواب و عقاب و غیر آن
احوال قیامت و خسران ایشان بجهت فوت نعیم باشد از ایشان و استجلاب عذاب مقیم بر ایشان و قوله ۱۹۶
حتى اذا جاءتهم الساعة غایت کذبوا است نه خسر زیرا که خسران ایشان را غایتی و نهایتی نخواهد بود یعنی ایشان را
غایتی و نهایتی نخواهد بود یعنی ایشان تکذیب بعث و امور اخرویه کردند تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت
یعنی مقدمات که از آن مشاهده عقوبات آنست بغتة ناگهان قالوا يا حسرتنا گویند که ای حسرت
و پشیمانی ما على ما فرطنا فيها بر آنچه تقصیر کردیم در حیات دنیا بدانکه بغتة که بمعنی فجأة است
منصوبست بر حالیت در معنی باغته و یا مصدر است چه آن نوعی از مجیء است کما نقیل یعنیهم الساعة
فغنه و حسرة و اگرچه از غیر ذوی العقولست و قابل خطاب نیست و اما در عرب در حین وقوع بلیه
عظیم و داهیه شدیده آن را نازل منزله استغاثه میکردند فکانه قیل تعالی فهذا اوانک کما یقال یا للدواهی و
ضمیر فیها بحیوة دنیاست و اگرچه ذکر آن ازین مذکور نشده بجهت علم مخاطب بآن و یا راجع بساعت یعنی
تقصیر کردیم در شان قیامت و ایمان آوردن بآن بباید دانست که کفار کلمه يا حسرتنا را در حین موت خواهند
گفت چه آن حال مشاهده آثار عذاب خواهد بود چونکه موت از احوال قیامتست و مقدمات آن پس از جنس ساعت
باشد و جایز باشد تسمیه آن بساعت و لهذا قال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات فقد قامت قیامته
و در قیامت بنا بر معنی ساعت بعد از موت بجهت سرعت در حکم امری باشد که بغیر فتره واقع شود بغتة
گیاه و موید اینست که ابو سعید خدری از رسول صلى الله عليه وآله روایت کرده که در روز قیامت چون
اهل دوزخ درجات رفیعه و منازل عالیه اهل بهشت ببینند يا حسرتنا على ما فرطنا فيها وهم يحملون
اوزارهم یعنی گناه بردارند على ظهورهم بر پشتهای خود و مراد آنست
که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد و همانا این تمثیل است برای استحقاق ایشان آصار و اثقال
آثام را الا ساء ما يزرون بدانید که بد چیزیست بارگاه که میکشند در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوی و گوید که مرا میشناسی مومن
گوید که من ترا نمیدانم گوید که من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من بسیار بر تو سوار بوده ام و آنست
ولیست یوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا اشارة بدین است و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید او را
چیزی در غایت زشتی و ناخوشبوی گوید که مرا میدانی کافر گوید که من ترا نمیشناسم گوید که من کردار نا
پاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم وهم يحملون اوزارهم عبارة ازین است و حمل

اوندیر ظهور بر وجه تشبیه و توسع است یعنی گناه مانند بار گرانی و از کشیدن آن رنج و مشقت عظیم حاصل آن رسیده
و بدین معنی است آنچه در ادعیه ائمه علیهم السلام وارد شده که هربت الیک بذنوبی اثقالا انوء بحملها علی
ظهری و در روایتی آمده که حق تعالی گناهان را مصور سازد بصورت جثه ثقیله و آن را تحمیل کند
بظهور عاصیان پس بجهت رد قول کفار که میگفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا در منقصت و مذمت دنیا و
مدح و ثنای عقبی میکند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرور اند الا لعب
ولهو مگر بازی کودکان مشغولی بی حاصل یعنی اعمال دنیویه نیست مگر لعبی و لهوی و ملهی و شاغل
مردمان باشد از آنچه معقب منفعت دائمه و لذت حقیقیه باشد وللدار الآخرة و سرای آخرت خیر للذین
یتقون بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه آن سرای باقیست و لذات آن خالص از شوایب
آفات و ایمن از بیم زوال و عاهات افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید در حفص بخطاب میخوانند نمیکنید
تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو سرای بهتر است تا از شهوات دنیویه برگشته و در تحصیل اسباب وسیله
نعیم آخرت بکوشید و قوله للذین یتقون تنبیه بر آنکه اعمال متقیان از لعب و لهو خالیست بعد از آن تسلیه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مینماید از تکذیب کفار قریش او را بعد از اقامت و حجت بر ایشان قد
نعلم انه بمعنی قد زیادتی است در فعل و کثرت آن کقول الشاعر ولکنه قد یهلک المال نائله و ضمیر
شان است یعنی بتحقیق که ما بسیار میدانیم و می بینیم بدرستی و راستی که شأن و قصه اینست لیحزنک
الذی یقولون هر آینه اندوهناک میکند ترا آنچه کفار در باب تکذیب تو و کاهی ترا شاعر
و زمانی ساحر و وقتی کاهن و مجنون لقب مینهند و ما ایشان را بجزا و سزای خود خواهیم رسانید آورده اند
که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شأن محمد بن عبدالله
چه حکم کنی در دعوی صادق است یا کاذب حالا کسی بما مطلع نیست تا اگر راست گویی بر تو معاتبه
کند گفت که محمد صلی الله علیه و آله راست گوییست و آنچه بما میرساند همانا نیست نزشیطانی و لکن نبوّه
او باعتراف میکنم بمحمدی ما را لازم میشود و آنکه محذور این است که تمام عز و شرف که اهل حرم
بدان ممتاز و سرفراز اند از لواء سقایت و رفاده و عمارت با القصی تعلق دارد اگر ثبوت نبوت نیز بایشان
باز گردد بر سایر اشراف قریش یکبارگی بحریم مینمانند و در روایت ابو میسره ابوجهل شافهه
با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت ای محمد ما از تو هرگز دروغ نشنوده ایم و لکن بمدعی
نبوه تکذیب تو میکنیم حق تعالی فرمود که ما میدانیم که تو بجهت تکذیب کفار محزون و غمگین میگردی
فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و باطن اتو هو معترفی

اند ولکن

اند ولکن الظالمین ولیکن این ستمکاران بآیات الله یجحدون بالبتهای خدا که قرآن آیتست و سایر
معجزات انکار میکنند از روی عناد و تکذیب آن مینمایند وضع ظالمین در موضع ضمیر بجهت دلالتست بر آنکه انکار
ظالمانه بجهت جحود و عناد و با جامه بجهت دلالت بر ابتنای ایشان بر ظلم و جحود اگرچه متعدی بنفسه
است اما چون که متضمن تکذیب است متعدی بباء شد یعنی تکذیب میکنند بآیات الله بانکار ذکر
فادر فانهم بجهت آنست که کلام اولی مقتضی آنست که نه قیل اذا کان قد یحزنک قولهم فاعلم انهم لا یکذبونک
در معنی این کلام چند وجه است یکی آنکه لا یکذبونک بقلوبهم اعتقادا ولکنهم کانوا یظهرون بافواههم التکذیب
عنادا و این قول اکثر مفسرانست و سبب نزول این که مذکور شد موید اینست دوم آنکه معنی اینست که
تکذیب تو میکنند بحجت و متمکن نیستند برابر او برهان بر آنچه تو نسبت میدهند موید اینست روایت
ماثوره از امیرالمومنین علیه السلام که المراد بها انهم لا یاتون بحق هو احق من حقک سیوم آنکه لا یصدقک
کاذبا یعنی ترا کاذب در نمیتوانند یافت کقولهم اکذبتکم فیما اصبتکم چهارم آنکه لا ینسبونک الی
الکذب فیما اتیت به یعنی ترا بکذب نسبت نمیتوانند داد در آنچه بایشان می آوری زیرا که نزد ایشان
امینی و صادقی بلکه قصد ایشان در دفع آنچه بایشان مینمایی تکذیب آیات است و مقوی این وجه است
قوله ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و قوله وکذب به قومک وهو الحق چه نگفته که کذبک قومک مرویست
که ابوجهل با آنحضرت گفت ما نتهمک ولا نکذبک ولکنا نکذب الذی جئت به پنجم آنکه مراد اینست
که حق تعالی میفرماید که ایشان تکذیب من میکنند چه تکذیب تو راجع بر تکذیب ایشان مختص تو نیست
زیرا که تو رسول منی پس هر که رد کند بر تو چنانست که بر من رد کرده و هر که تکذیب تو کند چنانست که تکذیب
من کرده و این به آنست از و سبحانه مر رسول خود را بعد از آن در تسلیه آنحضرت افزوده میفرماید که
ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده شد رسل من قبلک پیغمبران که پیش از تو بوده اند فصبروا
پس شکیبائی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه رنج بایشان رسانیدند و اوذوا تا وقتی که
آمد بایشان حتی اتیهم یاری کردن ایشان است بوعده نصر و صابر از آنکه تو نیز مانند انبیای سابق
بر ایذاء و آزار قوم خود صبر کن تا در زمانی که مقرر شده تر ما را بر ایشان نصرت دهیم چنانکه
رسل سالفه را نصرت دادیم بر اعادی مکذبه در زمانی که معین کرده بودیم برای نصرت ایشان ولا مبدل
و نیست تغییر دهنده مر وعده های خدا را که آیات انا و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین وکتب الله لا
غلبن انا و رسلی و انهم لهم المنصورون بخبر است بر آن پس وعده که در نصرت و غلبه اهل ایمان داده ایم
بر مشرکان هر آینه واقع شود و لا محاله خواهد بود ولقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبأ المرسلین

و بر آنچه رنج بایشان رسانیده اند
تا وقتیکه آمد بایشان
لکلمات الله

بعضی از خبر فرستادگان ایم که ایشان چه آزارهای بریشان رسانیده اند تا آنکه بر ایشان رسانیده اند تا آنکه بر
ایشان غالب شده اند پس تو نیز اقتدا با ایشان کرده صبر پیشه کن و بر محنت دار تو چنانکه دلخواه تو باشد
ساخته کردانیم و ترا بر عدوها مظفر و منصور سازیم و بر جمیع اهل کفر غالب کردانیم بدانکه من نبأ المرسلین
ممکن است که زایده باشد زیرا که من زایده در کلام موجب نمی باشد بلکه من تبعیض است و فاعل جاء مضمر است
است که مدلول علیه ما قبل است و تقدیر چنین است که ولقد جاءک من نبأ المرسلین نبأ و مراد بانبا اخبار
است بعضی از اخبار بر حسب مصلحت و موید اینست قوله تعالی ومنهم من لم نقصص علیک و مراد از آن
اعلام رسول خود میکند که قصص که قطع طمع از ایمان اهل شرک کن که ایمان نخواهند آورد و پیغمبر
وان کان کبر علیک و اگر چنانست که بزرگ مینماید یعنی گرانست و دشوار مینماید اعراضهم روی گردانیدن
ایشان از قبول دین حق و امتناع ایشان از اتباع تو فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی
اینکه بجوئی نفقا فی الارض سوراخی در زمین یعنی منفذ کرده در آن روی تا بجوف ارض بری
و یا بالا روی بر بالا در آسمان و یا بجا بلی فتأتیهم بآیة پس بیاری آیتی ملجی که ایشان تا بجهت
آن ملجا شده ایمان آرند چنان که در انوار گفته که فی الارض که فی الارض صفت نفقا است و فی السماء
صفت سلما و جایز است که متعلق باشد به تبتغی یا حال از ضمیر متکن و جواب شرط محذوفست
تقدیر اینکه فافعل و مقصود از آن بیان فرط حرص آنحضرت بر اسلام قوم خود بوجهی که هر آیتی
که اقتراح میکردند در صدد آن بود که بایشان نماید اگر قدرت میداشت که آیتی را ملجا کرده
بایمان از تحت ارض یا از فوق سما بیارد البته آن را بایشان می آورد بجهت فرط ایمان ایشان ولو
شاء الله اگر خواستی خدای و حکمت و مقتضی الجا و اکراه ایشان میبود بر ایمان و قهر و جبر ایشان
بر آن لجمعهم علی الهدی هر آینه گرد آوردی ایشان را بر هدایت بایت ملجیه و منکره و لیکن چونکه
بجهت خروج آن از حکمت یعنی چون حکمت الهی مقتضی آنست که ایشان از روی اختیار ایمان آرند
نه بر وجه اجبار و بجهت عناد و جحود و فرط استکبار و انکار که ایشان راهست نظر در آیات تو نمیکنند
و تامل در آن نمی نمایند بر وجه تعنت و اقتراح از تو آیات میطلبند نه بقصد اهتدا و رشاد پس حکمت
الهی چنان تقاضی میکند که ایشان را در وادی ضلالت گذاشته نظر لطف را از ایشان بردارد و بروجه
الجا ایشان را بایمان ندارد چه آن منافی تکلیفات است و موجب سقوط استحقاق ثواب که متفرع است
بر تکلیف و اگر خدای دانستی که آیت دلالتی است که بر دادن ایشان با اختیار خود ایمان آرند بر و واجب
بودی که اظهار آن کند در حالی که هرگز با اختیار خود ایمان نیارند اگر چه جمیع آیات بایشان نمائی کما قال

ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک فلا تکونن پس مباش من الجاهلین از نادان
بانکه ایمان جبلی منافی حکمت یا جزع مکن در موضع صبر و حریص مباش بر چیزی واقع نشود تا بجهال
جهال متقارب نشود چه این صفت از داب جهل است و اینمعنی از جبائی منقولست و گونه
که این نهی جهل است از آنحضرت ای لا تکن جاهلا بعد ان اتاک العلم باحوالهم فانهم لا یومنون
و عرض تبعید از زجر آنحضرت این حال یعنی جزع مکن و متحسر شو بجهت کفر ایشان و اعراض ایشان از
ایمان که انما یستجیب الذین جز این نیست که اجابت میکند دعوت ترا آنانکه یسمعون می شنوند سمع
قبول بر وجه تامل و فهم کقوله او القی السمع و هو شهید یعنی جواب دعوت آنکس که دهد خود را بر
شنیدن آن دارد بر وجه تامل و تدبر در آن نظر و یتعظ و زجر آن منتفع شود نه آن جماعت که ان مثل
که ما تند مردمان اند در عدم استماع و انتفاع و عدم اجابت دعوت و تامل و تفکر در آیت
والموتی یبعثهم الله و مردگان را انگیزند خدای تعالی از قبر ایشان و باشند دین حق را و بآن بگروند
و آن دانستن و گرویدن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی جزاء و مکافات او باز گردانیده شوید
روز قیامت ملخص معنی آیت آنست که اجابت دعوت تو بکنند تا آنکه حق تعالی او را در قیامت
مبعوث سازد و او را ملجا سازد بایمان باز سررشته کلام با قوال کفار کشیده پیغمبر میفرماید که وقالوا
و گفتند رؤساء قریش بعد از آنکه از معارضه قرآن عاجز شدند لولا نزل علیه چرا فرو
فرستاده نمیشود بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما از و میطلبیم
مراد آیات مقترح است که بر سبیل تعنت از آنحضرت اقتراح میکردند چون ید بیضا و عصا
موسی و ناقه ثمود و احیاء موتی و غیر آن و یا بجهت عدم اعتداد ایشان بآیت و معجزات حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از جهت عناد میگفتند که چرا آیتی دیگر بما نمی نمائی قل ان الله قادر
بگو بدرستی که خدا قادر است علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستاده آیتی از آیات مقترحه ایشان
و غیر آن از آیات که بمنزله و یا آیتی که ایشان را مضطر سازد بایمان مانند نتق جبل یا آیتی که اگر بآن نگروند
و جحود کنند هلاک شوند ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند که حق
تعالی قادر است بر انزال آن مستجلب بلا دعنا است چه حکمت الهی بیوجه شرف نقاد یا فتن
که چون معجزه میطلبند او سبحانه آن را ظاهر کرده اند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال
بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده و غیر آن و یا نمیدانند که در انجاز انزال فرموده
از آیات بینه مندرج است از غیر آن و مقنع و کفایت مرکسی را که در آن نظر کند و تدبر نماید و چون

فلان بر بچشم دیدم

بیان و نموده که آن سبحانه قادر است بر انزال آیات مقترحه و غیر آن بیان کمال قدرت و حسن تدبیر و حکمت
خود میکند بقوله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین یعنی حیوانی که بر روی
زمین حرکت کند و مشی نماید خواه آن دب یدب باشد و مشی مشیا فیه یقارب خطوه و خواه آن از بیرون
نقلست از وصفیت باسمیت وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ بپرد بدو بال خود
این جمله تاکید است چنانکه گویند که فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت است از سرعت
و وصف آن بجناح برای قطع مجاز تحصیل کلام آنکه هیچ جنبنده و پرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر که
ایشان گروهانی اند مثل شما یعنی مانند شما محفوظ الاحوال مقدر الارزاق و الآجال اند و شما
نظیر در آفرینش و حیوة و ممات و کثرت و ذکوره و انوثت و تولد و توالد و تناسل و هر یک را
وجود صانعی که مدبر و قادر و عالم و حکیم است و جمع بحیثیت حمل است بر معنی چه دابه و طایر در خبر
نفی واقع شده اند و آنچه در خبر نفی واقع میشود مفید عموم است و لهذا احتیاج نیست که آنرا
بصیغه جمع کند و درین تنبیه است بر آنکه جایز نیست که عباد ظلم کنند بر حیوانات چه حق
تعالی خالق آنها است و منصف برای آنها و از ینجاست که بعضی گفته اند که معنی آیت آنست
که آنها مثل شما اند در مردن و زنده شدن برای انتصاف و اعراض تا حق هر صاحب حقی بوی برسد
و هیچ مظلوم را بر ظالم حقی نماند که قال علیه السلام ان الله تعالی لیقتص من الشاة المقرناء للشاة
الجماء و در خبر است که چون خلایق را در موقف عرض بدارند و بساط عدل بگسترانند و ترازوی
عدالت بیاویزند ندا کند حق تعالی که هر که مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی برخیزد و داد خود
از و بخواهد بجلال و عزتم من امروز نگذارم ظلم ظالم که باشد و از ظالم داد مظلوم طلب کنم ظلم من کرده
(از او خواهم گرفت)
باشم پس حق تعالی جمله حیوانات را که بر بنا تحقیق رفته باشد محسوسات محشور سازد
در عرصه قیامت جمع کند و انتصاف نماید میان آنها پس امر نماید ایشان را که خاک شوید کافران چون
این را ببینند هر یک از ایشان گوید که یا لیتنی کنت ترابا و این دلیل است بر آنکه ثواب منقطع باشد
و مراد باینکه حیوانات روز قیامت الهی با ایشان نرسد تا عوض لازم نیاید و از ابوذر روایت کرده‌اند
رسول صلی الله علیه و آله بودیم و دو حمار وحشی بر یکدیگر شاخ زدند رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که میدانید که برای چه بر یکدیگر شاخ میزنند گفتیم نه فرمود که لکن الله یدری و سیقضی
بینهما بعد از آن میفرماید که مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ و فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیزی را بلکه آن مشتمل بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی و آنچه هست از حیوان و جمادی در آن فرو گذاشت

نشده لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و اکثر مفسران که مراد کتاب قرآنست چه مدونست در آن
آنچه محتاج الیه امر دین است مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ
و اخبار آنچه مجملست بیانش بتفصیل رسول گذاشتیم که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا و روایتست از عبدالله بن مسعود که فرمود که مالی لا العن من لعنه الله فی کتابه یعنی الواشمة و
المستوشمة و الواصلة و المستوصلة زنی این را بشنید و در جمیع قرآن نظر کرد و آیت با مضمون باشد نیافت
نزدیک وی رفت و گفت که یا ابن عبدالله قرأت البارحة ما بین الدفتین فلم اجد فیه لعن الواشمة فقال
لو قرأتیه لوجدتیه قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ان بیانا یا رسول الله
صلی الله علیه و آله قال لعن الله الواشمة و المستوشمة و آنچه متشابه است با علماء امت تفویض
فرموده‌ایم که و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و از احتجاج بر هر فرقی از فرق ضلالت فرو گذاشت
نکردیم بلکه در آن بیان کردیم آنچه حجت است مر اهل حق را بر اهل باطل و بعضی گفته اند مراد بکتاب لوح است
یعنی فرو نگذاشتیم هیچ چیزی را الا که برای آن اجل مقدر کردیم ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس بسوی پروردگار
خود یعنی بجائی که مالک نفع و ضر نباشد مگر خدا حشر کرده خواهند شد
تا مطیعان از ثواب و عاصیان از عقاب کنند و مکلفان از بلاء الام اعواض دهد انصاف یعنی حق بعضی از بعضی
بستانند و از ابن عباس مرویست که مراد بحشر ایشان موت ایشانست در مجمع آورده که بعضی از تناسخیه
استدلال کرده اند باین آیت بر آنکه بهایم و طیور مکلفانند لقوله امم امثالکم و این باطلست زیرا که
مماثلت را مبین کردیم و اگر ناچار باشد حمل آن بر عموم پس مراد بآن امثال ما خواهند بود بر مثل صورت
و هیئت و خلقت ما چگونه صحیح باشد تکلیف بهایم و حال آنکه غیر عاقل اند تکلیف صحیح نیست الا با عقل و چون
با وجود ظهور این آیات بر کمال قدرت و علم او کفار منتبه نشدند و بر عناد خود ماندند تا آن جهت بعید
این صفت ایشان فرمود که وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب و دروغ داشتند آیتهای ما را
که قرآنست یا سایر حجج و بینات صُمٌّ کرانند از شنودن این آیت دال بر وحدانیت و ربوبیت
و کمال علم و عظم قدرت او آن نوع شنیدنی که بعقول ایشان با آن منتفع شوند وَبُكْمٌ و گنگانند
از حق گفتن فِي الظُّلُمَاتِ حافظانند در تاریکیهای کفر که هیچ وجه راه نمی یابند و یا در ظلمت جهل
و ظلمت عناد و ظلمت تقلید تا این خبر سوم است با حال از ضمیر مستکن و گویند که کفار در آخرت باین
سه صفت متصف خواهند بود و این آیت لم حشرتنی اعمی موید آنست مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ
هر که را خواهد خدای تعالی گمراه نماید او را در ضلالت و ترک لطف و توفیق از و باز گیرد یعنی چون او را بظالم

ولایات بینه و براهین واضحه بروعرض کند و او از فرط عناد و جحود نظر در ان نکند تامل و تفکر در ان نماید حق تعالی
او را بر حال ضلالت خودش بگذارد کما قال وترکهم فی ظلمت لا یبصرون و یا آنکه معنی آنست که حق تعالی
در روز قیامت راه بهشت صواب باو ننماید و یا آنکه حکم بضلالت او کند و یا علامتی در وظاهر
سازد و تا فرشتگان بان علامت بدانند که وی از اهل ضلالت است و یا او را املاک کند بعقوبات
دنیوی و اخروی جزا ضلال او املاک آمده **وَمَنْ يَشَأْ** و هر که را خواهد **يَجْعَلْهُ** بگرداند او را
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست یعنی اندر وی بنیکی و توفیق راه رشد و هدایت باو نماید و او را
براه مستقیم گرداند یعنی هر که بفضل او تبار نظر نماید در ایات باو در ان باب جد و جهد نماید تا لحق
بروظاهر شده تابع آن شود و توفیق الهی شامل حال او باشد و براه راست آید و بر طریق اهتدا التقام
نموده در ان راسخ گردد والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بعد از ان حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله را امر میفرماید که بمحاجه کفار قوله **قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ** استفهام بر سبیل تعجب است
و کاف حرف خطابست که ضمیر بان موکد شده و بجهت مبالغه تاکید و محل ان اعراب نبود
و آن نصب باشد بر مفعولیت چنانکه مذهب کوفیانست بر تقدیر متعدی بمفعول نبود
باینو جبر که رایت تمسک زیرا ما شا مردان بر خلاف فایده است و لازم می آید که در رایت
کفتم بیشدار ایتکم بر فعل معلق است از ان و مفعول محذوفست تقدیر اینکه ارایتکم انهیکم
ینفعکم اذ تدعونها و چ معلوم شد که کاف محض خطابست و معنی حیث از و مخلوع است مانند
کاف ذلک و هنالک و معنی اینست که بگوی ای محمد که خبر می بینید **إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ** اگر بیاید شما عذاب
خدا چنانکه بکافران گذشته آمد در وی مانند عاد و ثمود **أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ** یا بیاید بشما
قیامت مراد هول و عذاب آخرتست بقرینه قوله **أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ** آیا غیر خدا را خوانید در
وقت مشاهده عذاب تا آنکه عذاب بردارد و این یکی مرا ایشان را و قوله **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**
محذوف الجزاست ای فادعوه یعنی اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند پس بخوانید غیر او را **بَلْ**
بخدا نست که بتان را خوانید در آن وقت بلکه **إِيَّاهُ تَدْعُونَ** او را خوانید بتقدیم مفعول جهت افاده تخصیص
است یعنی تضرع بجز درگاه او میبرید و غیر آن را نخوانید برای شفاعت کشف عذاب است **فَيَكْشِفُ**
پس دفع کند شما در دنیا **مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ** آنچه او را میخوانید بکشف و دفع آن **إِنْ شَاءَ** اگر خواهد
و حکمت او مقتضی آن کشف باشد **وَتَنْسَوْنَ** و فراموش کنید و دست باز دارید **مَا تُشْرِكُونَ**
آنچه شریک ساخته اید باو یعنی الهه خود را بگذارید و در رفع عذاب متوجه او شوید و طلب کشف آن از کسی

نه از ایشان جز در معقول مذکور شده که او ست که قادر است بر کشف ضر نه غیر او و میتواند بود که تنسون بمعنی خود
باشد نه بمعنی تترکون یعنی از شده عذاب هول آن بتان را فراموش کنید و او را خوانید پس چون که در وقت
راحت و آسایش بلا و محنت عاجل و آجل خدا را میخوانید نه غیر آن را پس چرا در وقت راحت و آسایش غیر
او را میخوانید و می پرستید از قول آیت است و تعبیر که حق تعالی کافران و مشرکان را کرده تا ستبنه
شده بدانند که ایشان در عبادة اصنام مخطی اند بعد از ان پیغمبر خود را اعلام می نماید از حال
امم ماضیه که با رسل خود مخالفت کردند و بیان میفرمود که حال مشرکان و قریش اگر بر طریق مخالفت
راسخ شوند و تابع تو نشوند همچون حال ایشان باشد در نزول عذاب و میفرماید که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا**
و بدرستی که فرستادیم رسولان را **إِلَىٰ أُمَمٍ** بامتان ایشان **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو من زایده است
برای تاکید یعنی البته امتان که پیش از تو بودند رسولان ما بایشان آمدند و ایشان کافر شدند و
تکذیب ایشان نمودند **فَأَخَذْنَاهُمْ** پس بگرفتیم ایشان را **بِالْبَأْسَاءِ** بسختی و تنگی و درویشی و قحطی **وَالضَّرَّاءِ**
و بآفتها و بیماریها یعنی نقصان اموال و نفس این هر دو صیغه تانیث اند که مذکری ندارند
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا باشد که ایشان زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست در ذیل توبه برد
استغفار کنند **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا** پس چرا در وقتی که آمد بایشان عذاب ما **تَضَرَّعُوا** زاری نکردند
در روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا از ایشان مندفع گشتی **وَلَٰكِنْ قَسَتْ**
و لیکن سخت شده بود **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از نتایج قساوة قلب **وَزَيَّنَ**
لَهُمُ الشَّيْطَانُ آراسته بود برای ایشان ابلیس **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** آنچه بودند که بعمل
در می آوردند این استدراکست در معنی و بیان مصارف ایشان از تضرع و اشعار بر آنکه مانع
ایشان نبود مگر قساوة قلوب ایشان و اعجاب ایشان باعمال خود که شیطان تزیین کرده بود
در نظر ایشان عرض که ایشان باعمال خود معجب شده ترک تضرع و انابت کردند و عجب که از صفات
مهلکاتست چنانچه در حدیث آمده که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه
و ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاده و هلاک و دعوی که انا خیر منه او مستی
اوست بر زده مانند آن همین صفت بود لاجرم سرکشتگان وادی غفلت را از ین راه ضلالت و غوایت
می تازد و صفت عجب و خود بینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از
حق پرستیدن باز می مانند آیت دال است بر بطلان قول مجبره که حق تعالی کفر را برد ل و چشم کافران
آراسته گردانیده چه حق سبحانه میفرماید که مزین کفر در دل و چشم ایشان شیطانست و مزین ایمان در قلوب

تساوی قلب

امل ایمان کقوله وزینه فی قلوبکم وحبب الیکم الایمان و دیکره باطل کقوله وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان
فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران سکذیب ما ذکروا به آنچه پند داده شده
بودند بان از باسا وضرا و موعظ بانذ نشدند ابواب کل شیء درهای همه جیزی را از انواع نعمت
وراحت مراو تکثیر نعمت است نه استیعاب همه آن یعنی چون تنبیه و محنت پند نپذیرفتند ایشان بانی
وسعت معیشت نیز امتحان کردیم غرض که بجهت الزام حجت ازاحت علت هم صبرا و پاساآ زمایش ایشان
کردیم وهم نیستند ونخاو کویند که این بروجه استدراج بود که مکر الهی عبارتست ازین است که والله خیر
الماکرین ومکرو ادمکروا انرو وجه اکرام و تعظیم یعنی هرچند عصیان ایشان بیشتر میشد ما نعمت بیشان
افزون میساختیم چه مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه واله که در این ایت فرمود که مکر القوم
ورب الکعبة ونیز مرویست از آنحضرت که اذا رایت الله یعطی علی المعاصی فان ذلک استدراج منه
چون بینی که حق تعالی اعطای نعمت میکند بر عاصی پس آن از قسم استدراج است ازو بعد از ان این ایت
برخواند واز امیر المومنین نیز روایتست که فرمود که یا ابن آدم اذا رایت نعمة ربك فاحذره ای پسر
آدم چون نعمت خدای خود را بینی ازان بر حذر باش مبادا که از قبیل استدراج باشد حتی اذا فرحوا
تا وقتی که شاد شدند بر وجه بطر و شگفت داشتند بما اوتوا بانچه داده شده اند از انواع نعم و دل
دران بستند و کذا سبب استیفا لذات ساخته بمشغول نعم بازماندند و بر مراسم شکر و لوازم
سپاس داری قیام نمودند فاخذناهم بغتة پس بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذا هم مبلسون پس انگاه ایشان
بعد از معاینه عذاب بسیار حسرت خورندکان بشمالی و ناامیدان بودند ماخوذ از ابلیس نداد
داشت بحیرت فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن گروه که ستم کردند بر خود و
و منقطع شد اصل و نسب ایشان یعنی اولیا خود کردیم و همه دشمنان ایشان مستاصل گشتیم
بر وجهی که یکی از ایشان باقی نماند و این ماخوذ است از دبره و دابر بواد اذا اتبعه والحمد لله رب
العالمین وشکر و سپاس مر خدای را است که پرورد کار عالمیان است بر اهلاک ظالمان وچون هلاک
ظالمان نعمتی که سبب خلاص مردمان است از ستم و بیداد ایشان و تخلیص اهل ارض از شر عقاید و
اعمال ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی نکو فاست پس هر آینه مهلك ایشان سزاوار حمد و ثنا باشد
و در آیت تعلیم مومنانست تا حمد کنند بر کفایت حق تعالی شر ظالمان و دلالت است بر انکه اهلاک
ایشان نعمتیست از جانب حق سبحانه که واجب است حمد کردن بر آن و مرویست از علی بن ابراهیم
از قاسم بن محمد بن سلیمان از داود مقرن از فضیل بن عیاض از ابی عبد الله صلوات الله و آله که از آنحضرت

فتحنا علیهم
بگشادیم بر ایشان

٢٠١

پرسیدم ورع چیست فرمود الورع هو الذی یتورع عن محارم الله ورع آنست که از محارم خدا متورع شود و
واز شبهات نیز اجتناب کند بجهت مخافت انکه تا دانسته در حرام افتد و چون منکر را بینی و
انکار آن نکنی و قادر باشی بران پس دوست داشته باشی که عصیان نمائی با خدا و هر که دوست داشت او که
که عاصی شود ان تحلیل پیر و جباران کرده با خدای بعداوت و هر که بقای ظالمان دوست دارد پس او و حتی
نموده با اهل عصیان و حال انکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان در نموده فقطع دابر
القوم الذین والحمد لله رب العالمین پس از احتجاج بر کفار افزوده میفرماید که قل ارایتم بگو چه بینید
ان اخذ الله اگر چه بگیرد خدای سمعکم شنوائی شما را تا کر شوید وابصارکم و بینائیهای شما را
تا کور گردید وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای ایشان و فهم و هوش و رهنماند من اله غیر الله کدام
خدای است غیر الله که بقدرت و کرم خود یاتیکم به بیارد بشما انچه را اگر گرفته است یا یکی ازین مذکورات
انظر نگاه کن و در نگر کیف نصرف الایات که چه گونه میگردانیم آیتهای را از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی که ترهیب و ترغیب بعض کوئیم و وقتی که در تذکیر و تنبیه با حوال متقدمان و گاهی بجهت مقدمات
عقلیه ثم هم یصدفون پس ایشان یعنی کافران اعراض کنند ازان و حق را انقیاد نکنند اشتقاق این
از صدفت یعنی ناحیه و ناب یقال الصدق عن الشیء صدوفا اذا مال عنه الی جهة اخری و ذکر ثم جهت
استبعاد اعراض است بعد از تصریف آیات و ظهور آن قل ارایتکم بگو ای کافران چه بینید
و خبر کنید ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید شما را عذاب خدای در دنیا بغتة ناگهان بی مقدمه که شما را از ان تنبیه
کند او جهرة یا آشکارا که علامات حلول و نزول ان ظاهر گردد و گویند که بغتة آنست که شب فرود
آید و جهرة آنکه در روز واقع شود و بر هر تقدیر چون واقع شود هل یهلك ایا هلاك نشوند الا القوم
الظالمون مگر گروهی که ظالمان باشند یعنی مشرکان هلاك محض و تعذیب است و لهذا صحیح است
استثناء مفرغ و جایز است که مراد از ظالمون اطفال مطلقه باشند ایشان چه هلاك ایشان بر وجه سخط
است بلك حکمت در هلاك آنها رسیدن ایشانست بدرجه عظمی که بدون ان از ان محروم می بودند
با آنها و بعد ازان بیان میکند که غرض از بعث رسل انذار و تبشیر است تا حجت لازم شده هر که اطاعت
نکند معذب شود و میفرماید وما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین مگر مژده دهندگان
که مژده دهنده کان بودند اهل ایمان را ببهشت ومنذرین و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن آمن واصلح
پس هر که ایمان آورد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس ترس نیست ایشان را
از عذاب و عقاب ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب یا غمگین شوند از فوت آنچه

ان اتقکم

دردنیا گذاشته باشد برخلاف کفار وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وآنانکه تکذیب آیتهای ما کردند يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ
برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که بیرون می رفتند از دایره تصدیق و
طاعت اسناد مسّ بعذاب تنبیه است بر آنکه گویا عذاب طالب وصول است بر ایشان وعدم توصیف
عذاب بجهت عنا آن از توصیف بتعریف وچون معاندان قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه
واله اقتراح آیات میکردند که آنحضرت بجودی خود تو آنست که آنرا بایشان نماید از جهت حق تعالی فرموده
قُلْ بگوای محمد مر مقترحان را که لَا أَقُولُ لَكُمْ نمیگویم شما را که عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک منست
خزانهای مقدورات وارزاق خدای تا هر چه طلبید بشما نمایم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ ونمیدانم غیب را اما
دام که وحی بمن نیاید هر چه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ ونمیگویم شما را که از جنس فرشته
ام تا هر چه ایشان بر آن قادرند دعوی کنم من نیز بقوة ملکی آنرا بکنم بلکه من هم چو شما ام در بشریت
إِنْ أَتَّبِعُ متابعت و پیروی نیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچه بمن وحی کرده میشود در بیان احکام حلال
وحرام این کلام متضمن تبریست از دعوی الوهیت وملکیت ومنطوی بر دعای نبوة که از کمالات
بشراست بجهت رد استبعاد ایشان دعوی آنحضرت را و جزم ایشان بفساد مدعای او قُلْ
بگوای روی تنبیل که هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشند نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه
یا راه یافته و یا جاهل و عالم و موافق نیست آنچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام واقع شده
که هل یستوی من لا یعلم ومن یعلم و یا مدعی مستحیل چون الوهیت و ملکیت و مدعی مستقیم چون
نبوة أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکری و اندیشه درین باب نمیکنید استفهام برای انکار
است یعنی تدبر و تامل کنید درین باب استفهام برای انکار است یعنی در تدبر و تامل مهتدی شوید و از
عناد بر گردید یا تمیز نمائید میان او و مدعی حق باطل بدانید که اتباع وحی از قبیل جزئیست که محیص و محیصی
از آن نیست معتزله باین آیت متمسک میشوند بر آنکه ملایکه افضل اند از انبیا چه حضرت را امر فرمود
که بگو که لا اقول انی ملک اگر او افضل از ملایکه بودی این سخن ناقص آن بودی و شبه نیست در آنکه
این کلامی است در نهایت تخاوت زیرا که سبب نزول این آیت آنست که کفار بر سبیل تحکم گفتند که لولا
نزل علیه کنز چرا گنجی باو فرو نمی آید و جواب ایشان داد بآنکه لا اقول لکم عندی خزائن بعد از آن گفتند
که او پیغمبراست چرا غیب نمیداند وعلم بوقت رسیدن و نشور در قیامت که دعوی میکند ندارد و گفت ولا
اعلم الغیب یعنی بغیبیات نداریم مگر آنچه خدا مرا اذن کند باز گفتند اگر پیغمبر است چرا طعام میخورد
در بازار میرود ومال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق حضرت فرمود که لا اقول انی ملک من

دعوی ملکیت نمیکردم تا احتیاج بطعام نداشتم بلکه کار من هر چند اختصاص من آنست که وحی بمن
میاید و من متابعت آن میکنم پس آیت مذکوره منافی افضلیت آنحضرت نباشد بر ملایکه و بعد از تقدیم انبیا
با انکار امر پیغمبر باید که میگوید که وَأَنذِرْ بِهِ و بیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسانرا
که میترسند ذلال و تقصیر در عمل میترسند أَن يُحْشَرُوا از آنکه حشر کرده شوند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی جزا پروردگار
خود در اکرواکر چه بند قرآن همه را عام است اما ایجاب تخصیص ترسندگان زیرا که در دل ایشان بذیرد و کوش بصیحت
شنوند کان ایشان راست و مراد باهل خشیت عام از آنست که مومنان مفرط باشند در عمل و مجوز آن حشر
خواه مومن باشد مقر یا نی یا متردد ان جزا نذر مجمع است همه ایشان را بخلاف جازنان با سخا الدان و مومنان
ابد انیست که صادق علیه السلام در تفسیر ان فرموده که انذر بالقران من یرجو الوصول الی ربهم
لَيْسَ لَهُم نیست مر خایفان را مِّن دُونِهِ بجز از خدای وَلِيٌّ دوستیکه متولی امور ایشان باشد و یاری
وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت کننده که ایشان را از عذاب هر دو سرای برهاند این جمله فعلیه در موضع حال
است از آن یحشروا چه مخوف حشر است بدین حالت برای محمد خایفان را که متصف اند باین بیم کن
لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزند و گفته اند که لیس لهم کلام مستانف است برای رد یهود و نصاری
که گفتند نحن ابناء الله واحباؤه و آورده اند که صنادید قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گفتند که همیشه در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب
و سلمان و خباب بن الارت و غیر آن از مساکین و ضعفا اگر این بیکسان مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با
تو نشست برخاست کنیم بمجلس حضرت رسیده ترک صحبت او کنند و ایشان را نیز بسخنان خود و فا نکرده که
انکرو ندتا حضرت تنها ماند از سلمان فارسی رضوان الله علیه نقلست که با جماعتی ضعفا و فقرا
چون بلال و صهیب و خباب با رسول الله علیه و آله نشسته بودیم که اقرع بن حابس تمیمی و عیینه بن
حصن با یک دیگر شدند و گفتند یا محمد بیشتر آنچه ما را منع میکند از تردد آمده شد بنزدیک تو حضور
این جماعت ژنده پوش است و تو میدانی که ما را عیب در یتک و عار باشد که با اینها نشست و برخاست
کنیم اگر تو اینها را از خود دور کنی ما نزد تو آییم و ایمان آریم حضرت فرمود که ما انا بطارد المومنین
من اینها را از خود نرانم چرا ایمان آورده اند منقاد اوامر و نواهی گشته گفتند که تعیین کن روزی ما را
باشد و روزی ایشان را گفت نکنم گفتند اینها پیش دست ما بنشانند ما بر بالای ایشان نشسته
با تو مکالمه و مصاحبت کنیم حضرت بجهت فرط حرص بر ایمان ایشان راضی شد که تعیین نوبت کند
و متوقع شد که روزی ایشان را باشد و روزی اینها گفتند این قرار و تعیین را در جای بنویس و این معامله

ده هیئت فقر دید که حضرت تعهد نمودند تا اسباب کتابت حاضر کردند پس امیر المومنین علیه السلام را امر فرمود تا
این صورت را در خیر کتابت در آرد کتابت جبرئیل این آیت آورد ولا تطرد الذین وعوان از مجلس خود انان اکر
یدعون ربهم میخوانند پروردکار خود را ویاد او میکنند بالغداة والعشی در بامداد وشبانکاه مراد
دوام ذکر است یعنی شب و روز نیاد خدا کنند یا مراد نماز صبح و عصر است وقتی بعضی صلوات خمس است
از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد آنست که قرآن میخوانند در هر دو طرف روز یریدون
میخواهند بدان نماز و دعا و ذکر وجهه جهت رضای الهی را و طریقه اخلاص او و این حالست از یدعون
یعنی پروردکار خود را میخوانند در حالتی که مخلصان اند در آن و تقیید دعاها با خلاص تنبیه است
بر آنکه اخلاص ملاک امر است و ترتیب نهی بر آن اشعار بر آنکه دعا بر ایشان بر وجه اخلاص مقتضی اکرام
ایشانست در منافی طرد و ابعاد ایشان و گفته اند که وجه او یعنی میخواهند ذات حق را پس او لازم معنی اول
است در کشف الاسرار آورده که وجه سه چیز است اول ارادت دنیا محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا کارداده
و نشان آن سه چیز است در زیادت دنیا بنقصان دین راضی بودن از درویشان و مسلمانان اعراض کردن
دویم آخرت محض کما قال الله عز وجل ومن اراد الآخرة وسعی لها و این نیز سه علامات دارد دو در سلامت
دین بنقصان دنیا رضا دادن و در یک موافقت و اکثر رویی ایشان سوم ارادة محض قال یریدون
وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از غیر آن آزاد کشتن ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء
از حساب ایمان و اعمال ایشان چیزی وما من حسابک علیهم من شیء و نیست از حساب ایمان و عمل تو بر ایشان
من شیء چیزی بلکه حساب هر یک بر خود است ملحض معنی آنست که بر تو حساب ایمان ایشان نیست
پس شاید ایمان ایشان نیست نزد خدای عظیم از ایمان کسی باشد که طرد ایشان را بجهت سوال ایشان میکنی چه
طمع در ایمان ایشان اگر ایمان ایشان نیت بر قواعد اعتبار تواطی و اخلاص ایشان در حینی که متهم اند به سیرة
منافقان و اگرچه بحسب فرض ایشان را باطن غیر مرضی باشد بهمان که مشرکان گویند و طعن در ایمان ایشان
میکنند بر حساب ایشان بر ایشانست از ایشان بتو متعدی نمیشود همچنانکه حساب تو بر تست و متعدی
با ایشان نمیشود و گویند که معنی آنست که نیست بر تو حساب رزق ایشان و فقیر او نیست بر ایشان و حساب رزق
تو بلکه خدا رازق همه شماست پس بکنار ایشان تا در خدمت باشند و تو د بعضی ضمیر راجع مشرکان است
و معنی اینکه مواخذ نمیشوی بحساب ایشان و نه ایشان بحساب تو تا بجهت او اهتمام نمائی در ایمان ایشان
بوجهی که مومنانرا از نزد خود براند بجهت طمع در ایمان ایشان فتطردهم جواب نفی است یعنی نیست
بر تو حساب ایشان و نه بر ایشان حساب تو تا براند ایشانرا فتکون من الظالمین جواب نهی است یعنی

ایشان را

ایشان را مر اکر اکر براند پس باشی از ظالمان و این غایت مبالغه است در منع از طرد مومنان و اگرچه حضرت در تقدیم
روسا و اغنیاء بر ضعفا و فقرا نظر خیر بود که ایمان آوردن ایشان بود نزد را اسعیر و ضعف فقرا
و ضعفاء امان چونکه حق تعالی میدانست که ایشان هرگز ایمان نیارند و مدعای ایشان این قول خدعه و مکر
بود با آنحضرت از این جهت رسول خود را از این اعلام نموده و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد
وکذلک و همچنانکه آزموده ایم فقرا را با غنیا و اغنیا را بفقرا در امور دنیا تا درویشان در یاد توانگر
حال توانگر نگرند و بر فقر و فاقه خود صبر کنند و جزا صابران یابند و توانگران در حال درویشان نگرند
و شکر نعمتی کنند که حق تعالی بایشان داده و غیر ایشان را نداده و همچنانکه فتنا آزموده ایم بعضهم
بعضی از ایشان را ببعض بعضی از ضعفا در امور دین و تقدیم کرده ایم این ضعیفان را بر اقویای عرب
در سبقت ایمان یعنی امتحان و ابتلا کردیم این اشراف و توانگران را بانکه بعوض مال و جاه حال ایشان در پیشان
رایات قرب و مجالست رسول صلی الله علیه و آله دادیم لیقولوا تا بگویند بزرگان اهؤلاء
آیا این گروه هستند که بنعمت ایمان و احسان با توفیق هدایت من الله علیهم منت نهاده خدای بر ایشان
من بیننا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و سایر ایشان مساکین و ضعفا این انکار است با آنکه
جماعت ضعفا و فقرا از میان ایشان مخصوص باشند با صابت حق و سبقت بخیر کقوله لو کان خیرا ما سبقونا
الیه و ملایم برای عاقبت است یا تعلیل بنا بر آنکه فتنا متضمن معنی خذلان است و چون ایشان بر وجه انکار
قایل این قول شده حق تعالی در جواب ایشان فرمود که الیس الله باعلم آیا نیست خدا دانا تر
برای تقریر است یعنی البته دانا تر است بالشاکرین بشکر گویندگان بر نعمت اسلام ملخص معنی
آنست که حق تعالی عالم است بکسی که ایمان از او واقع شود بر توفیق آن شکر گوید و بکسی که ایمان از او صادر
نشود کفران نماید پس اول را توفیق دهد و دوم را در خذلان بگذارد در آیت دلیل واضح است بر آنکه فقرا
مومنین و ضعفاء ایشان اولی اند بتقدیم و تقریب و تعظیم از اغنیاء ایشان و از امیر المومنین علیه
السلام مرویست که من اتی غنیا فتواضع لغناه ذهب ثلثا دینه و ابو سعید خدری روایت کند با جماعتی
ضعفاء مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از جامه خود را بر بعضی می
پوشیدند و یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع میکردیم رسول صلی الله و آله نزد ما آمد و سلام
کرد و فرمود شما در چه کارید گفتیم یا رسول الله قاری قرآن میخواند و ما استماع میکنیم فرمود الحمد لله که
از امت من جماعتی پدید آمد که من مامور شدم بانکه با ایشان نشینم و با ایشان صبر کنم پس بیامد و در میان
نشست و در نشستن با ما برابری کرد تا اثر خود را از زانوهای ما نماند بعد از آن اشاره فرمود که حلقه شوید

ما امثال امرا او نمودیم پس در ما نگاه کرد و گفت ابشروا صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت
باد شما را ای درویشان عبرت کننده به نور تمام در روز قیامت شما پیش از توانگران به بهشت روید پنیم
روز که مقدار پانصد سال باشد. اس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و فرمود که این جماعت درویشان
خدا مرا امر کرده است که با شما نشینم و با آن صبر کنم شما آنانید که خدا مرا امر میکند در بامداد و شبانگاه و مجالس
شما و مجالس انبیاست و صلحا که پیش از این بوده‌اند بعد از آن میکرد و بنا بر تعظیم و اکرام مومنان بقوله
وَاِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ و چون بیایند بتو آنانکه **يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا** ایمان آرند بآیتهای ما **فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ**
پس بگوی که سلام بر شما باد مرویست که بعد از نزول این آیت درویشان صحابه که مذکور شدند چون بحضرت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و نگذاشتی که ایشان پیش
دستی کنند بر او بسلام و گفتی که الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرنی ان ابداهم بالسلام شکر مر خدای را که
در امت من پدید کرد که من ابتدا بسلام کنم بر ایشان گویند که مراد آنست که تبلیغ سلام خدا کن بر ایشان
بعد رحمت و فضل و بعد از ان نهی از طرد ایشان بجهت ایمان بالکه ایشان جامع فضیلت علم و عمل
اند و هر که بدین صفت باشد سزاوار آنست که او را نزدیک خود خواند بخود نه که طرد ایشان کند و اعزاز
ایشان نماید نه اذلال و بشارت دهند ایشان را از خدا سلامت در دنیا و رحمت در عقبا و از عطا روایت
است که نزول این آیت در حمزه و علی و جعفر و مصعب بن عمیر و عمار و غیر ایشان است که بر رسول آمدند که نزد
این آیت در حمزه و علی و جعفر و در بعضی تفاسیر آمده که قومی بحضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله آمده
گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما صادر شده و جرایم بسیار از ما صدور یافته تدبیر اصلاح
و چاره استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال
این آیت نازل گشت که چون مومنان که اقرار بوحدانیت من و در رسالت تو و حقیقت قرآن کرده اند
بجانب تو آیند بر ایشان سلام کن که متضمن بشارت است بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام
که **كَتَبَ رَبُّكُمْ** نوشته است پروردگار شما **عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** بر ذات بزرگوار خود بخشش
و بخشایش را چو وعده داده است برحمت خود وعده مبرا از تخلف **اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ** که هر که
بکند از شما **سُوْٓءًا** کار بدی این جملت است قوله **بِجَهَالَةٍ** در موضع حال است ای من عمل ذنبا جاهلا
بحقیقة ما یتبعه من المضار یعنی هر که گناهی کند در حالتی که نادان باشد بحقیقت آنچه در پی آنست از انواع
مضار که عقوبات اخرویه و دنیویه است و یا تقدیر آنست که ملتبسا بفعل الجهلة جز ارتکاب آنچه مودی
شود مضر را افعال اهل سفه و جهالت **ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهٖ** پس توبه کند بعد از آن عمل یا پس از این بدی و

وَاَصْلَحَ و صلاح آرد کار خود را بانکه تدارک آن نماید و عزم عود بآن کند **فَاِنَّهٗ غَفُوْرٌ** پس او را آنست
که خدا آمرزنده است تا با آن **رَّحِيْمٌ** مهربان بر ایشان آن متوجه رحمت آنست که خبر مبتدا محذوف است
تا امره غفرانه و یا مبتدا محذوف الخبر ای فله غفرانه و قشیری گفته که اگر ملک بر تو نویسد ملک برای تو
رحمت می نویسد پس تراد و کتابست یکی از جمعی و رقعی و مقرر است که کتاب انبیا را باطل نتوان ساخت
بر مضمون این آیت شریف شفاعت مر بیماران بیمارستان گناه را شفا بخش طبیب عزلت و توبه و انابت و نیز
اهل تحقیق گفته اند که حق تعالی چنانکه در باب تکلیف و میثاق بر تو نوشت که کتب علیکم الصیام و کتب علیکم
القصاص و جز آن بر خود که کتب علی نفسه الرحمة اگر تو با عجز و ضعف و مشقت بار افعال وفا کردی و اولیٰ که بارکرم
و فضل خود آنچه بر خود نوشت وفا کند آنچه بر تو نوشت چونکه متضمن کلفت خود از نوع بعده و
قصاص و غیر آن بطریق مجهول ادا کرد که آن کتابت و تقریر دکه من نوشتم که مضمون صیغه معلوم
است و چون برحمت خود رسید فرمود که من نوشتم و حواله آن ماخوذ کرد که کتب علی نفسه الرحمة
و همچنین در باب سقی ما حمیم فرمود که سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و در بیان شراب وصلت
اسناد بخود کرده فرمود که و سقیهم ربهم شرابا طهورا و ابراهیم بیمار را بخود نسبت داد فرمود تا معلوم
بندگان شود که رحمت لازمه ذات احدیت است و عقوبت بجهت امر عرض و لهذا فرمود که سبقت
رحمتی غضبی بر عیانانکه هر نشق و ناشایستی که هست که بخدای نسبت میدهند تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و بدانکه نویسندگان چهار اند کرام الکاتبین که اعمال را نویسند و حفظه اعمال را نوشته
و خدای که رحمت با کمال نویسد و قلم که نون والقلم و ما یسطرون آنچه قلم نویسد در آن امکان محو بود
که یمحو الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام الکاتبین و حفظه نویسند از ابدال بود که اولئک یبدل الله سیاتهم
حسنات و آنچه حق تعالی نویسد هیچکس آن را محو نکند و تبدیل نتواند کرد ما یبدل القول لدی و ما انا
بظلام للعبید و گویا که حق تعالی در این آیت بطریق اشارت بشارت میدهد که نوشته من خیر است لیکن کتاب
من بود دریم تکلیف من تو اسیوم رحمت من برای تو آنچه کتابت من است بر دست گرفتی و آنچه تکلیف من
است بآن قیام کردی لاجرم لاجرم آنچه رحمت من است یاد داشت تو کرده ایم لهذا اگر اینجا بدی مر از تو
ظاهر گردد در حال و تدارک آن کن **وَكَذٰلِكَ** و همچنانکه تفصیل و تبیین میکنیم درین سوره دلایل
توحید و نبوت را همچنین **نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ** تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان
تا حق ظاهر شده حجت بر عصاة لازم شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند **وَلِتَسْتَبِيْنَ** معطوف است
بر علت مقدره ای نفصل الایات لیظهر الحق و لتستبین یعنی بیان آیات و بجهت میکنیم تا ظاهر شود حق و تا روشن

که آن تعلق علم اوست بآنچه در میان آنست از نباتات و حیوانات و غیر آن **وَالْبَحْرِ** و آنچه در دریاست از جواهر
و جانوران ای با آنچه در عالم شهادة است و بحر عالم غیب **وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ** و نیفتد هیچ برگی از درخت
إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند خدای آنرا و عالم است بآنکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ از درخت
تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشته تا بزمین رسیده این مبالغه است در احاطت علم
او بجزئیات **وَلَا حَبَّةٍ** عطفست بر ورقه و نیفتد هیچ دانه **فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ** در تاریکیهای زمین مراد
تحت که در زیر زمین افتد و جمع ظلمت باعتبار تراکم ظلمت که در اسفل زمین هفتم است
وَلَا رَطْبٍ و نه تری **وَلَا يَابِسٍ** و نه خشکی یعنی **إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** بدل کل است از استثنای اول که
مراد بکتاب مبین علم او سبحانه باشد یعنی هیچ چیزی در بر و بحر هست و هیچ ورق از درخت نیفتد و هیچ
حبه در ظلمت ارض نباشد و هیچ رطب و یابس نیست مگر آنکه از دو کتب روشن که عبارة از علم او سبحانه
است و حق تعالی از آن غافل و ذاهل نیست باید که احتمال است از استثناء اول اگر مراد بان لوح محفوظ
باشد یعنی همه این امور در لوح مثبت شده بجهت آنکه نزد بعضی مراد از رطب و یابس همه جزئیات
از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت و یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارة بعالم
روحانی است و یابس عبارة از عالم جسمانی و گویند رطب آبست و یابس بادیه یا رطب زمینیست که نبات
رویاند و گفته اند که زبان رطب مومن است بذکر خدای و یابس زبان کافر که از ذکر خدا خشک
گشته و یا مراد زنده و مرده و یا رطب قطره باران و یابس مواقع آن در خبر است که رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که شب معراج مرا بآسمان بردند فرشته دیدم که او را هزار دست بود و هر دستی هزار انگشت
بدان انگشتان حساب و شمار میکرد جبرئیل را گفتم این فرشته کیست و در چه شمار است گفت
این فرشته ایست که موکل است بقطرهای باران و آنرا نگاه میدارد و میداند که چند قطره از آسمان
بزمین آید من از وی پرسیدم که ای ملك میدانی که از آن وقت که خدای تعالی جهان آفرید تا امروز چند قطره
باران از آسمان بزمین آمد گفت یا رسول الله بآن خدای که حق ترا بخلق فرستاده میدانم که از اول آفرینش
تا این زمان چند قطره از آسمان بزمین آمده چند قطره بر دریا و بر خرابی و آبادانی و بر بوستانی و شورستانی
و کوهستانی و غیر آن آمده رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من متعجب شدم از حفظ و نگاه فهم او
پس مرا گفت که حسابی هست که من از آن عاجزم و بآن زبان و خاطر و انگشت شمار آن نمیتوانم کرد گفتم آن
کدام است گفت آنکه جمعی از امت تو در مجمع حاضر باشند که در آنجا نام تو مذکور شود ایشان باتفاق بر
تو صلوة دهند من حصر عدد ثواب آن ندانم و از امام ابو عبد الله علیه السلام رویت کرده که رقه قطرات

یعنی بچه که از شکم مادر افتاده باشد و حبه ولد فی ظلمات ارحام و رطب بچه از آن زنده ماند و یابس
آنچه سبب موت او شود بر آنکه اکثر مراد از کتاب مبین لوح محفوظ است چنانکه اکثر مفسران بر آنند
حفظ جمیع امور در آن نه بجهت آنست که تا حق تعالی بالذات بآن قبیل از آنکه او را در لوح ثبت نماید
و لیکن بجهت آنست که ملائکه حوادث هر روزه را بآن معارضه نمایند از اموافق و مطابق مکتوب فیه
دانسته موجب زیادتی علم و یقین ایشان شود بصفات الله تعالی و نیز چون مکلف بانگشت که اعمال
مکتوب میشود در لوح محفوظ و هر روزه ملائکه مطالعه آن میکنند هر آینه موجب ترك قبایح او
شود و داعی ترك افعال حسنه و لهذا حسن بصری گفته که هذا توکید فی الزجر عن المعاصی و الحث
علی البر و بدانکه چون حق تعالی باین آیت تنبیه فرموده بر آنکه او عالم بالذات است از حیثیت آنکه اگر
عالم نبود یکی از سه امر لازم می آمد که آن یکی علوم غیر متناهیه باشد و یا معلومات او غیر متناهیه بود
یا تعلق گیرد علم واحد او بمعلومات غیر متناهیه و همه باطل است بدلیل عقلی در عقب آن تنبیه
فرموده بر آنکه او قادر بالذات است از حیثیت قدرت او بر احیا و ممات و فرموده که **وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ**
و اوست خداوندی که متوفی میسازد یعنی میخواباند شما را **بِاللَّيْلِ** در شب و حق
توفی در اصل فرا گرفتن چیزیست بتمام لا جرم اینجا استعاره کرده توفی را که در موت شایع است برای
خواب چه میان ایشان مشارکت در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و هی النوم اخ الموت اشارة
بدینست و ابن عباس در تفسیر این فرموده که حق تعالی در خواب قبض ارواح شما میکند از تصرف بحکم
در هر ك **وَيَعْلَمُ** و میداند **مَا جَرَحْتُمْ** آنچه کسب کنید **بِالنَّهَارِ** در روز تخصیص لیل بنوم و یوم بکسب
نابر جریان آنست بر معتاد **ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ** پس بر انگیزاند شما را از خواب **فِيهِ** در روز اطلاق
بلفظ برای ترشیح است در متوفی و این بعث شما را تا ثابت **لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى** تا وقتی که تمام کرده
شود اجل یعنی تا بمردن برسد منتهی بآخر اجل خود که معین و مقدر شده است او را در دنیا و قدم در
وادی موت نهید **ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ** پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از مرگ
ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل کردید و
خبر کردن بآنست که جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما که خطاب با کفره است و معنی آنست که ای کفار
شما شوید در همه شب بر زمین مانند جیفه میدانند آنچه کسب آثام میکنید در روز مطلع است بر اعمال
شما بعث شما کند از قبول در شان آنکه بآن قطع اعمال خود میکنید از نوم در لیل و کسب آثام می نمائیم
در نهار معنی بجهت تعقل شما بخواب و کسب عصیان در روز شما را مبعوث ساند انقیو رهذا کقولك

ع

نیم دعوتی فیقول فی اجل کذا تا مقتضی شود که اجل معین فرموده برای بعث سوق یجزاء دادن ایشانرا
اعمال ایشان پس بسوی اوست مرجع شما بحساب واکاه سازد شمارا آنچه میکنید تجزا و پاداش پس در بیان
کمال قدرت افزوده میکوید که **وهو القاهر** واوست قادر و غالب **فوق عباده** بر بندکان خود نه
بجهت مکان بلکه بقوت و غلبه و قهر یعنی فرمان او بر بالای همه فرمان ایشانست و همه ایشان مقهور
و مغلوب اویند **ویرسل علیکم** و فرو فرستد بر شما **حفظة** فرشتکان نکهکاه یا تا آنکه اعمال
شما و ایشان کرام الکاتبین اند یعنی می نویسند اعمال شمارا تا روز قیامت برود الاشهاد بخوانند پس
حکمت در ارسال حفظ آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری
نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک علی الجلی آورده که در وقت نام خواندن خجل نشده شرمنده نکردد
این محض لطف است و این کرام الکاتبین مشرف حال بندکان خواهند بود **حتی اذا جاء** تا وقتی که بیاید
احدکم الموت یکی از شمارا مرک **توفته رسلنا** بردارند جان او را فرشتکان ما یعنی ملک
موت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملک رحمت اند و هفت دیکر ملایکه عذاب
پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتکان رحمت سپارد و چون جان کافر بردارد
بملایکه عذاب دهد **وهم لا یفرطون** و این فرشتکان که قابض ارواح اند تقصیر نمیکنند در
قبض ارواح تاخیر نمی نمایند از وقت خود از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که در شب معراج چون
مرا بآسمان بردند فرشته دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و در پیش همه فرشتکان که مرا دیدند در
روی خندیدند مکر او لوح در دست کرفته و در انجا نکاه میکرد از جبرئیل پرسیدم که کیست
کفت ملک الموت از انوقت که حق تعالی اورا آفرید کسی وی را خندان ندید پس حضرت فرمودند که نزد
او رفتم و او را کفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چکونه کنی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب
و این لوح چیست و در وی چه نوشته است کفت این لوح در اجال الخلقان است که حق تعالی از شب قدر
تا شب قدر دیکر آنرا که در آن سال اجل ایشان مقدر فرموده در آن ثبت فرماید بعد
او سبحانه دنیا را در پیش من چنان نهاده که خوانی پیش کسی نهاده باشد هر جا که خواهم دست بآن رسانم
و آنچه خواهم بردارم و در روایتی دیکر آمده که ملک الموت آنحضرت را کفت که مرا کماشتکان
باشند که آنها را سفیر هستم تا قبض مینمایند روح کسی را که اجل او منقضی شده باشد و ذلک قوله توفته
رسلنا و هم لا یفرطون و نزد زجاج مراد برسل حفظه اند پس معنی آنست که حق تعالی سفیرهستند کرام الکاتبین
را بر شما در حین حیوة تا حفظ اعمال شما کنند در حین توفیه تا قبض ارواح شما نمایند **ثم ردوا** پس بکردانیده

شود مردمان بعد از موت **الی الله** بحکم و جزای خدا که **مولیهم** خداوندان ایشان است و متولی امور
ایشان **الحق** درست کوی و راست که حکم نفرماید که بحق و نکند مکر بر نهج صواب و یا ثابت
است و باقی همت هالکی و کبریا را و نشنید این مصدریست که جهت مبالغه موصوف بر واقع شده مانند
رید عدل میتواند بود که وی تقدیر ذی الحق باشد یعنی خداوند قول و فعل و صواب است **الا له الحکم**
بدانید که حکم او راست در آن روز که هیچ حاکمی را مجال الحکم نباشد **وهو اسرع الحسبین** و اوست
شتاب کننده ترحساب کنندکان و در روایت صحیحه ثابت شده که حق تعالی مقدار دوشیدن کوسفند
شمار جمیع مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت جن و انس و بسیاری اعمال ایشان بر وجهی که حسابی دیگر از
حساب دیکر باز ندارد و این دلیل کمال قدرتست و مشعر بانیک او سبحانه و لهو است نکلم تا صحیح
باشد که حساب جمیع خلقان کند در وقت واحد و از امیر المومنین صلوات الله علیه سوال کردند
که چکونه حق تعالی حساب خلقان کند و حال آنکه هیچکس او را نمی بیند فرمود کما یرزقهم ولا یرونه چنانکه
روزی بمخلوقات میدهد و ایشان او را نمی بینند جلت قدرته و عظمته باز رجوع کفار کرده سفیر باید که
قل بکو ای محمد که **من ینجیکم** کیست که میرهاند شمارا **من ظلمت البر** از تاریکیهای بیابان
یعنی ظلمت لیل و ظلمت تکاور عناد **والبحر** و از ظلمتهای دریا و تیرکی شب و حساب و بحار و اضح آنست که مراد
بظلمت بر و بحر شداید و اهوال آنست و این ماثور است از ابن عباس پس لفظ ظلم مستعار باشد بلیغ شده
جهت اشتراک هر دو در هول و ابطال ابصار فتعال الیوم الشدید یوم مظلم و یوم ذو کواکب ای قد اشتد
ظلمت حتی صار کالیل و یا کنایتست از خیف در بر و غرق در بحر و ملخص سخن آنست که کیست که نجات شمارا
دهد از ختیهای و بلاهای بیابان و دریا **تدعونه** در حالتی که میخوانید نجات دهنده خود را **تضرعا**
وخفیة از روی آشکار و پنهان و یا در حالتی که آشکارا کنند کاشیدآن خواندن بزاری و پنهان کنند آنرا
از مردمان و بنا بر این معنی تضرعا و خفیة یعنی معلنین و مسرین است و بقول اول منصوب بتمییز باشد
ای علانا و اسرارا یعنی یا آشکارا و پنهان و بلسان و جنان او را خوانید تا آن شداید و اهوال را از شما زایل کرداند
لئن انجانا بارادة قولست یعنی میکویند که اکر نجات دهد خدای ما را **من هذه** ازین شدة و محنت
که ما را عارض کرده **لنکونن من الشکرین** هر آینه باشیم از شکر کویندان بر نعمت نجات آیت دلیل است بر آنکه
تضرع و اخفا در دعا سنتست و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که خیر الدعا الخفی و خیر
الرزق ما یکفی بهترین دعا کردن است بر پنهانی و بهترین ارزاق آنقدر که کفایت کند و در خبر است که آنحضرت
بر جمعی بکذشت که آواز خود را در دعا بر داشته بودند فرمود که انکم لا تدعون اصم ولا غایب ولا غایبا ان

انا لندعونه خیفة یا بدرستی که شما میخوانید کروغایب الیکه میخوانید شنونده و نزدیک را پس او را خود را فرو خوانید
قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ بکوای محمد که خدا نجات میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوه
و غمی که غیر آن باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما شرک می آرید یعنی باز بشرک رجوع میکنید و
تعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید وضع تشرکون در موضع لا تشکرون تنبیه است بر آنکه هر که شرک آرد در
عبادت خدا پس گویا کفران نعمت او را نموده بعد از آن انذار و تهدید قوم می نماید بر وجه احتجاج
و میفرماید که قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بکو که اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما
عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر امم سابقه بارید مانند قوم
لوط و اصحاب فیل أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی که از زیر قدم شما چون آل فرعون که در عذاب
غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند که عذاب من فوق حکام ظالمند و من تحت ارجلکم بندکان
خدمتکاران بد معاش و این قول ابن عباس است نا و عبد الله و یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار
ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ و یا در آمیزد شما را یا بلبس کرده کروه کروه هر کروهی را سودای و تقاضای و آرزوی و میلی
بخلاف آن دیگران مخالف بعضا الله اجما وجه در حدیث آمده اصل اللبس اختلاط است یقال لبست
علیکم الامر ای خلطت بعضکم علی بعض و لابست الامر خالطته مراد آنست که جهت فرط عناد و انکار شما را
با نفس خود بکذارد که از دو طرق الطاف از شما مسلوب سازد تا شیطان بر شما مستولی شده و سبک
مخالفت در میان شما اندازد و در میان شما علم قتال و جدال برافرازد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
و بچشاند بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است و از ابو عبد الله
علیه السلام مرویست که مراد همسایه بد است انْظُرْ كَيْفَ بکر که چکونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ مروی
سازیم و میکردانیم آیتهای خود را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند
این آیت شامل اهل صلوة نیز هست چنانکه خباب بن الارت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کند که فرمود سألت ربی ان لا یظهر علی امتی اهل دین غیرهم فاعطانی و سألته ان لا یهلکهم جوعا فاعطانی
و سألته ان لا یجمعهم علی ضلالة فاعطانی و سألته ان لا یلبسهم شیعا فمنعنی یعنی از پروردکار خود در
خواستم که اهل کفر را بر امت غلبه ندهد بعلت جوع و قحط عام هلاک نکند آنرا نیز کرامت فرمود و از وی خواستم که جمیع
امت مرا بر ضلالت و کمراهی جمع نکند آنرا نیز اجابت فرمود باز از وی در خواستم تا مخالفت شده و با یکدیگر میان
ایشان نیفتد مرا از آن منع کرد فرمود در ما بعنی آیه را باس کذارد در این باب خاموش شو و کلبی در تفسیر
خود آورده که چون آیت نازل شد رسول صلی الله علیه و آله برخاست و وضو ساخت و بنماز مشغول

شد و بخضوع و خشوع آن را بکزارد و بعد از آن از حق تعالی در خواست که بعث عذاب نکند بر امت او
از فوق و تحت ایشان و ایشان را متفرق الکلمه و مختلف الاهوا نکرداند و بعضی را ببعضی هلاک نکرداند
جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود که یا محمد ان الله سمع مقالتک ای محمد حق تعالی سخن تو شنید و حاجت
او را که عدم بعث عذابست از فوق و بعث عقاب از تحت قبول کرد و دو حاجت دیکر را که لبس شیع و اذاقه
عذاب بعض ببعض قبول نفرمود حضرت فرمود که ای جبرئیل همیشه مخالفت در میان امت
من باشد و بعضی با سیاه بعضی هلاک شود جبرئیل فرمود آری حضرت برخاست و بسوی نماز توجه
نمود آیت آمد که الم احسب الناس ان یترکوا الآیه یعنی البته فتنه عظیم
در میان تو واقع شود و همه ایشان مبتلا کردند تا صادق از کاذب ممتاز کردد پس بعد از آن انقطاع
وحی شمشیر مخالفت از نیام ایشان بیرون کشیده شود افتراق کلمه در میان ایشان واقع شود
تا روز قیامت و در خبر آمده که آنحضرت فرمود که اذا وضع السیف فی امتی لم یرفع عنها الی یوم
القیمة چون شمشیر در میان امت من نهاده شود برداشته نشود تا روز قیامت ابی بن کعب کفته
که زود باشد که در میان این امت خسف و قذف و مسخ واقع شود پیش از قیام قیامت و بدانکه چون
بعث در این محمول است بر تسلیط پس مراد بآن تمکین و رفع حیولة است نه آنکه آن فعل از حق تعالی با
مردمان ایمان فرموده باشد و در این آیت دلالت است بر آنکه حق تعالی حقیقة داناست بر معاصی که از فعل
او نباشد و چون ذکر تصریف آیات نمود در عقب آن فرموده که وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارند عذاب
را یا قرآن را قَوْمُكَ کروه تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب حق و صدق است در وقوع
یا کتاب درست و راست و از نزد حق تعالی است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بکو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ
نکهبان که بهم شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا جبر و من همین انذار است و وکیل و حفیظ او سبحانه
است پس این آیت منسوخ است بآیة السیف چه در وقت نزول این حضرت ایت بر واجب شده که
کفار را از تکذیب منع کند لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ و هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که در آن وقت قرار
یابد یعنی واقع شود یا در علم الهی یا جزائیست و این قول حسن است و قول اول اظهر و احسن است
وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آن را نزد وقوع آن در دنیا و در آخرت و در اخبار آمده که
خاصیت این آیت آنست که چون بر کاغذی نویسند و بر درد دندان آویزند درد دندان را سود دهد و آورده
اند که هر کاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و
استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق تعالی حکم فرمود که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون ببینی کسانی را که

تکذیب واستهزا یخوضوا خوض شروع میکند و گفتگو پیشه نماید فی آیاتنا در آیتهاء ما که قرآنست بر آن طعن
فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره
در سخنی دیگر غیر قرآن عود ضمیر نابر معنی آیا آنست چه آن قرآنست وإما ینسینک الشیطان و اگر فراموش
~~کرداند بر تو اعراض کردن بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان یعنی از آن مشغول~~ کرداند بر تو شیطان
اعراض کردن را از ایشان یعنی از آن مشغول کرداند گویند خطاب با حضرتست و مراد امت اند چه
شیطان بمراحل کثیره از و دور بوده و وی از جمیع از صغایر و سایر وسوسه‌های شیطان معصوم
و محفوظ بوده چنانکه ادله عقلیه شاهد آنست فلا تقعد پس منشین بعد الذکری پس زیاده
کردن تو سخن خدا را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا کنند در
موضع تصدیق و استعظام و این حکم در بدایت اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با
کافران مجالست نموده در صدد منع ایشان آمدند و بسبیل احتجاج با ایشان مکالمه کردند و
گویند که این حکم مختص به پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و مومنان از مجالست و مکالمت کردند و گویند
که این حکم مختص با کفار حجاز بوده و این قول بلخی است اول اصح است زیرا که فایده بر احتجاج ایشان مترتب
نشدی از مهاجر نقل کرده اند ابو القاسم بلخی گفته که آیت دلیل است بر آنکه سهو و نسیان بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله جایز است بخلاف آنچه [illegible] میگویند و جواب این آنست که نزد امامیه سهو و نسیان بر ایشان
جایز است بخلاف در تادیه احکام الله بر وجه لغت و اما در غیر آن سهو و نسیان بر ایشان جایز است
مادام که مستمر نشود چه آن مستلزم نفور طبع میشود از ایشان که منافی دعوتست و چگونه مطلق سهو
نسیان بر ایشان روا نبود و حال آنکه نوم و غشی بر ایشان رواست و نیز گفته که آیت دلالت است
بر بطلان قول امامیه در عدم جواز تقیه بر انبیا و ائمه جواب این آنست که امامیه در چیزی تجویز
تقیه میکنند بر امام که دلالت قاطع باشد بر علم بآن مکلف مزاح العلة باشد در تکلیف بآن اما چیزی
که شناخته نشود مگر بقول امام از احکام حلال و حرام و دلیل نباشد بر آن امام را جایز
نیست که تقیه کند در آن و این مثل آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمانی احکام شرعیه میکرد
و در زمان دیگر از آن متقاعد میشد بجهت مصلحتی آورده اند که بعد از نزول این اهل اسلام گفتند
که یا رسول الله ما را از طواف خانه کعبه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته
در مسجد اند و همواره تخریب میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و
ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد در باب ما اندیشه فرما این آیت آمد که وما علی الذین ونیست بر آنکه

یتقون

یتقون پرهیز کنند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان
من شیء هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنانکه متقیان با ایشان مجالست مینمایند بر ایشان
نیست بلکه وبال و حساب آن اهل خوض راست ولکن ذکری ولیکن بر ایشان است ما پند دهند ایشان را
پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و باظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان ذکر
محتمل است که منصوب باشد بمصدر و یا مرفوع بر ابتدا است پس یاد ر تقدیر ولکن علیهم ان یذکروهم
و یمنعوهم عن الخوض و با تقدیر ولکن علیهم ذکری و جایز نیست عطف آن بر محل من شیء زیرا که من حسابهم
از آن ابا دارد [illegible] بجهت جمعیت و [illegible] انکه من را زیاده نیکند در اثبات عوض که حق تعالی
میفرماید که حساب اهل خوض بر متقیان از خوض نیست ولیکن بر ایشان است که اهل خوض از آن منع
و زجر نمایند لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند از این عمل و بجهت حیا کراهت [illegible] اهل تقوی و نیز
در وصف کفار میفرماید که وذر الذین اتخذوا بگذار و یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم
لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی و تمنا
نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب که هیچ نفعی و ضرر عاجلا و آجلا بر آن ترتیب نمیشود
یا دینی که بر ایشان واجب [illegible] دعوت میکند بر آن سخریه و استهزا میکند یا عید خود را که میعاد عبادت
است زمان لهو و لعب خود گردانیده اند بخلاف اهل اسلام که عید خود را محل عبادت خود میکردند
غرض آنست که اعراض کن از ایشان و مبالات مکن با افعال و اقوال ایشان و جایز است که این کلام تهدید
ایشان باشد کقوله تعالی ذرنی ومن خلقت وحیدا اکثر که این آیت را بآیت السیف منسوخ میدانند [illegible]
ان می نماید برامر بکف از ایشان و ترک تعریض با ایشان وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است
ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر میکنند وذکر به و پند ده ایشان را بقرآن
ان تبسل بجهت مخافت آنکه تسلیم کرده شود بهلاکت یا رسوا کرده نشود نفس بما کسبت
نفسی کافر بسبب آنچه کرده است از بدیها اصل ابسال المنع است چه مسلم الیه که هالک مسلم بجهت
از خلاصی و منه اسد باسل لان فریسته لا تفلت منه والباسل للشجاع لامتناعه من قرنه وهذا بسل علیک
ای حرام و محال ان بسل است بر علیه ای مخافة ان تسلم الی الهلاک یعنی تذکیر کفار کن بقرآن بجهت آنکه
اگر بایشان نکنند هیچ نفسی را در هلاکت یا او را بخزی دوزخ بسپارند بجهت بدی اعمال و سوء افعال لیس لها
نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله بجز از خدای ولی دوستی مددکار و لا شفیع و نه شفاعت
کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وإن تعدل کل عدل و اگر بجهت فرض فدا دهد آن نفس

هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از وی و او را گفته که مثلا من
بعض قدیر است زیرا که معادل مصدر است و فدا این ماخوذ است و کل منصوبست بمصدریت و فعل اسناد ات
منهاست بصیر عدل زیرا که اینجا عدل مصدر است پس ماخوذ توان شد و امام در قوله تعالی فلا یوخذ منها عدل
یعنی معدی براست لیس صحیح باشد اسناد فعل با آن أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانی
که سپرده شده اند بعقاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از قبایح افعال و آنچه معتقد استند از عقاید زایغه
لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از عذاب جوشیده که درون ایشان
را بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذاب دردناک که بیرون ایشان را محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
بسبب آنکه ایشان کافر بودند شود این جمله یا معطوفست تاکید و تفصیل خود است یعنی ابسال
با ایشان ایشان بعذاب بر نوعی است که در بطون ایشان آب جوشان در ظاهر ابدان ایشان آتش
سوزان بسبب کفر ایشان در خبر است که اهل دوزخ سالها بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعامی دهند
از ضریع که آن نوعی از خارات که در وقت تری شتر آن را خورد و چون آن را بخورند تشنگی بر ایشان غالب
شود سالها بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسه آب بدست ایشان دهند از آب گرم و جوشان نزدیک روی
خود برند همه گوشت روی ایشان ریخته شود و چون بیاشامند همه امعای ایشان پاره پاره شود
چنانکه فرموده و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و در مجمع آورده که نزد مقاتل این آیت بآیت السیف
منسوخ است و نزد مجاهد و غیر او منسوخ نیست بلکه برای تهدید و وعیدات و در رد و دلیل است
بر وعید عظیم مر کسی را که استهزا کند بقرآن و بآیات خدای قُلْ بگوی ای محمد بر انکار از عبادت اصنام مر یار
معبودان باطل را است مرحومه در این خطاب نیز داخلند أَنَدْعُوا آیا پرستیم مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای
یعنی غیر پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه سود نکند ما را اگر طاعت وی داریم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر
او را فرو گذاریم یعنی چون غیر او سبحانه نفع رساند و نیست در نفع و ضرر پس چگونه خدای حق را گذاشته
بعبادت ایشان اشتغال نمایم وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم
و بکفر رجوع کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ بعد از آنکه راه نموده ما را باسلام و از تنگی کفر و ضلالت
رهایی مرکامی داشته كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ حال است از فاعل نرد ای مشبهین من استهوته یعنی
در حالتی که مانند باشیم بکسی که برده باشند او را دیوان که مرده جن اند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیابان
دور از راه راست و یا منصوبست بر مصدر یعنی ردا مثل رد الذی استهوته یعنی آیا باز گردیم از اسلام
بکفر مانند بر گردیدن کسی که دیوان او را گرده باشند در زمین حَيْرَانَ در حالتی که متحیر و سرگردان در راه

باشعار ظالمی

از طریق مستقیم و راه صواب و استهوا استفعال ماخوذ از هوی فی الارض اذا ذهب فیها کان معناه طلب
هویه و حرصت علیه لَهُ أَصْحَابٌ مر او را باشند یاران و رفیقان يَدْعُونَهُ که خوانند او را إِلَى
الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و هدایت نماینده مر او را استقیم تسمیه بهدی از قبیل تسمیه مفعولات
بمصدر و گویند او را اگر بیا بجانب ما یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و اصحاب او را
از آن منع کنند و بطریق حق خوانند و او متردد باشد در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین کند افتد و
اگر حق نشود پس بمنزل نجات رسد و چون تمثیل آنست که هر که مرتد شده مشابه است بکسی که غول ها و
دیوان او را بیابان کاروان برده و در بادیه خطرناک برده باشند و رفیقان کاروان که مومنان اند او را براه
شرایع که منهاج شرع است خوانند و یاد دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت کشند اگر بازگردد و خود را
بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و تند قریب به هلاک ابدی رسد
قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگوی بدرستی که دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ آنست این درست و راست نه قرآن الحکم
ما عدای آن ضلالات است وَأُمِرْنَا و فرموده اند ما را بدین هدی لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان این جمله فعلیه از جمله معقولات است عطف است بر ان هدی
الله و لام برای تعلیل امر است ای امرنا بذلک لنسلم و گویند که لام بمعنی با است و نزد بعضی زایده است و
أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارید نماز را این عطف است بر لنسلم ای للاسلام و لاقامة الاسلام وَاتَّقُوهُ
و بترسید از خدا در احوال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست خدای که بسوی جزای او تُحْشَرُونَ
جمع کرده خواهند شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست آنکه بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ
و زمین را بِالْحَقِّ در حالتی که قایم است بحق و حکمت مثل ذلک قوله تعالی وما خلقنا السماء والارض
وما بینهما باطلا و یا سموات و ارض بکلمه حق که لفظ کن است خلق کرده با آنچه فرموده انما امره علت
الا لایل علیة و حلقت اویه وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که حق تعالی گوید یعنی هر چیزی را که در آن روز بکون
او خواهد کرام مراید که كُنْ باش فَيَكُونُ پس میباشد آنچه مراد از روز قیامت است و تکوین
حشر اموات و احیاء ایشان و گویند که خطاب تصویر است ای یوم یقول للصور کن فیکون و ذکر آن بعد
از این قرینه حذفست قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن راست و درست یا قول او ثابتست در کاینات و او را گفته که
قوله مبتداست و الحق صفت اوست و خبر او یوم یقول ای قوله الحق یوم یقول کقولک یوم القتال الجمعة
و نزد بعضی قوله الحق فاعل یکون است یعنی چون امر کند پس باشد امر حق ان ظهور ثواب و عقابات
یعنی حکم نافذ او و هو رو نیست که گوید پس فی الحال موجود شود و گویند یوم منصوبست بعطف بر سموات

يعنى او خالق سموات وخالق روز قيامت است ويا معطوف بر ضمير اتقوه يعنى ازين روز بترسيد كما قال الله تعالى
يوما لا تجزي نفس عن نفس شيئا وَلَهُ الْمُلْكُ ومر او راست پادشاهى يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وروزى كه دميده شود
در صور يعنى در ان روز منفرد باشد در پادشاهى بدون منازعى ونظير اينست قوله لمن الملك اليوم لله الواحد
القهار عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده غيب كه عالم ملكوتست وَالشَّهَادَةِ وداننده شهادة كه عالم ملكست
وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست خداوند حكمت در بعث وحشر خلايق بوده باشد الْخَبِيرُ داناى كه بر آنكيزد بروجه
حشر كند اين مانند فذلك است مر آن را در خبر است كه رسول صلى الله عليه وآله كه شب معراج اسرافيل را
ديدم كه در زير عرش صور در دهن گرفته بر شكل شاخ وآن چهار هزار منفذ بود وچشم در زير عرش كشيده
بود جبرئيل را گفتم كه چند گاه است كه او اين صور در دهن دارد گفت از آن وقت كه حق تعالى عالم آفريده و او را
آفريده اين صور در دهن گرفته منتظر است وآماده است تا كه فرمان الهى در دميدن صور در رسد تا
خبر دران واقع شود ودر مجمع آورده كه اسرافيل دو بار نفخ در صور دمد در نفخه اول همه خلق بميرند
ودر نفخه دويم همه زنده شوند پس نفخه اولى براى اهلاك دنيا باشد ونفخه ثانيه براى ابتداى آخرة وحسن
گفته كه صور جمع صورتست چون سور كه جمع سورتست پس معنى اين باشد كه روزى كه دميده شود
روح در صورتها وقول اكثر واصح است ومؤيد اينست روايت مأثوره از ابو سعيد خدرى كه پيغمبر صلى الله
عليه وآله فرمود كه كيف انعم وقد التقم صاحب القرن القرن واصغى سمعه ينتظر ان يؤمر فينفخ چگونه بطيب وخوشحال
توان گذرانيد كه حال آنكه صاحب صور صور را در دهن گرفته وگوش داشته منتظر آنست كه مأمور شود
بنفخ تا بلا تأخير باد دران دمد وبدانكه چون حق تعالى عيب دين مشركان وذم آلهه ايشان كرده وبطريق
كه گذشت بر ايشان احتجاج آورده در عقب آن فرمود كه چرا تصديق نميكنيد دينى را كه بدان مأمور شويد
وا حال آنكه آن دين ابراهيم است كه از آباى شماست ومردمان مألوف ميباشيد بدين آيت خصوص كه هر
كه پدر ايشان صاحب قدر ومرتبه باشد پس ميفرمايد كه وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وياد كن اى اهل مكه قصه
ابراهيم را كه ايشان دعوى فرزندى او ميكنند پس اولى آنكه بدو اقتدا نمايند در توحيد وقصه او آنست
كه گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را اين عطف بيان اب است ومراد بآن اب عم است چه بدلايل
اماميه وبدلايل صحيحه نقليه از اهل البيت عليهم السلام وبراهين عقليه مذكوره در علم كلام جميع آباى
انبيا تا بعهد آدم عليه وعليهم السلام مؤمن اند واطلاق اب بر عم در كلام عرب شايع است وكريمه وتقلبك
في الساجدين وحديث مشهور حضرت رسالت پناهى صلى الله وآله لم ازل ينقلني الله من اصلاب الطاهرين
الى ارحام الطاهرات حتى اخرجني في عالمكم هذا لم يدنسني بدنس الجاهلية كافى اند درين معنى ودر مجمع نقل كرده كه نقل

٢١١

راه ولابيه آزر چند قولست يكى آنكه آزر ابراهيم عليه السلام است واين قول ضحاك وحسن بصرى
است دويم اسم اب ابراهيم تارخ است باجماع وابن زجاج نقلت كه ميان نسابين اختلافى نيست در آنكه
ابراهيم تارخ نزد ما ميگويند كه آذر در لغت يونانى بمعنى ذم است كأنه قيل لابيه المخطى ونزد بعضى اسم
صفت است بمعنى معوج ومحمد بن اسحق وكلبى گفته اند كه نام پدر ابراهيم تارخ بود وآذر صفت اوست
چرا او زوجى بود از سواد كوفه نام ان كوثى ومعنى آن در لغت ايشان كج است واين اسم ذم است
وسعيد بن مسيب ومجاهد بر آنند كه آذر صنم است پس بنابرين منصوب باشد باضمار فعل كأنه
قال واذ قال ابراهيم لابيه اتعبد آزر واصنام بدل ان باشد وگويند كه اسم صنم است كه پدر
ابراهيم آزرا ميپرستيده و پدرش بآن ملقب ساخته اند بجهت لزوم او بعبادت آن ويا تقدير كلام عابد آزر
باشد كه بحذف مضاف ونزد بعضى اسم اب ابراهيم است از جانب مادر چونكه نزد جميع اصحاب ما
رضى الله تعالى عنهم آباى آن حضرت موحد بوده اند چنانكه حديث مذكور مصرح است بآن پس مراد عم
ابراهيم خواهد خواهد بود ويا جد مادرى او چه اگر آباى حضرت كافر ميبود همه ايشان متصف
ميشدند به نجاسة لقوله تعالى انما المشركون نجس وبدانكه بى نوا بود كه منع صرف آذر بجهت علم
باشد وعجميه ويا صفت مشتق از آذر باشد واقرب آنست كه علم اعجميست مانند غابر وسالخ وقوله
أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً براى تفسير وتقرير است وهمزه براى انكار وتعجب است يعنى آيا فرا ميگيرى
بتان را كه خود تراشيده بخدايى إِنِّي أَرَاكَ جز اين نيست كه من ميبينم ترا وَقَوْمَكَ وگروه ترا كه تابع تواند فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهى اينچنين كه هويداست دلالت ضلالت آن در آثار آمده كه آزر بت مى تراشيد
وبابراهيم ميداد كه ببرد وبفروشد ابراهيم ميآورد وريسمان در پاى ان بت بسته بر زمين ميكشيدى وميگفتى
كه ميخريد خدايى كه نه بشنود ونه بيند ونه هيچكس را نفع ونه ضرر ميتواند رسانيد پس بياوردى ونزد آزر بينداختى
وگفتى كسى اين را نميخرد مردمان شكايت ابراهيم عليه السلام را نزد آزر بردند عتاب كرد جواب داد كه چرا
نبايد كه اصنام جماد را بخدايى گرفته ابنا انى اريك وقومك في ضلال مبين درين آيت حث است
مر حضرت رسالت صلى الله عليه وآله بر محاجة قوم كه او را بعبادت اصنام دعوت ميكردند وتسليه
وى در اقتدا بابراهيم كه بدين حالست در احتجاج وتسليه وتسليت وَكَذَلِكَ وهمچنانكه او را بينا
گردانيديم او را ضلالت وگمراهى قوم او همچنين نُرِي إِبْرَاهِيمَ نموديم ابراهيم را مَلَكُوتَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ربوبيت وملك خود را با عجايب وبدايع آسمانها وزمينها از آنكه زده عرش
تا تحت الثرى بروى منكشف ساخت تا استدلال كند بآن بر قدرت كامله حق تعالى ملكوت از ملك است

بناء بر تأکید و مبالغه است «ولیکون من الموقنین» معطوفست بر فعل محذوف ای لیستدل و لیکون یعنی همه
امور عجیبه الهیه بر پادشاهی و قدرت تامه خود باو نمودیم تا استدلال کند بآن بر پادشاهی و قوت ما تا
باشد از یقین کنندگان و مؤمن در علم استدلالی و یا تقدیر اینست که فعلنا ذلک لیکون یعنی این تبصیرها باو
فرمودیم تا از یقین کنندگان باشد از ابو جعفر علیه السلام مرویست که کشط الله عن الارضین حتی رآهن و ما
تحتهن و عن السموات حتی رآهن و ما فیهن من الملائکة و حملة العرش و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده که چون حق تعالی ملکوت السموات و الارض با براهیم نمود مردی را دید که زنا میکرد بر او دعا کرد
هلاک شد مردی دیگر را دید بر وی نیز دعا کرد مرد سیم را نیز مشاهده کرد دعا کرد فوت شد
حق تعالی باو وحی کرد که ابراهیم دعای تو مستجابست بر بندگان من دعا مکن و اگر من بخواستمی که همه را بمیرانم
بدعای تو ایشان را نمی آفریدم بدانکه خلقان من بر سه صنفند صنفی عبادت من میکنند و هیچ چیزی را با من شریک
نمیدانند البته مثوبات عظیمه از من با ایشان کرده ام و صنف دوم عبادت غیر من میکنند ایشان
فوت نمیکنند از من و صنف سیوم غیر عبادت من کنند از اصلاب ایشان جمعی را بیرون آرم که همین عبادت
کنند عامه علما برآنند که ابراهیم علیه السلام در روزگار نمرود بن کنعان بود میان ابراهیم و طوفان
نوح هزار و دویست و شصت و سه سال بود از زمان ولادت او تا خلق آدم دو هزار سال و ششصد و
هفت سال بود و نمرود از فرزندان سام بن نوح بچهار پشت بنوح میرسید و پدر او کنعان بود مرویست که چهار کس
پادشاه همه روی زمین بودند دو کافر بودند یکی نمرود دویم بخت النصر و دو مؤمن یکی سلیمان دویم ذو القرنین
اول کسی که تاج جباری بر سر نهاد نمرود بود و او همه مردمان را بعبادت خود خواند و خود در شهر بابل
میشست و رسل و رسایل بنواحی و اقاصی عالم میفرستاد و مردمان را بعبادت خود ترغیب میکرد
چندگاه برین منوال بگذشت شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال
او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه بتوجه
کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود نهد
که هلاک تو و اهل مملکت تو در دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نر
سیده نمرود بفرمود تا میان مردمان و زنان تفریق کردند در آن سال بر هر ده یکی را از ایشان موکل ساخت
هر کودکی که در آن سال بزاید اگر پسر باشد او را بکشند تارخ که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن
خود که اولی نام داشت گفت که پنهان از مردمان نزد من آی زن پنهان از موکلان تمکین داده تارخ با وی
خلوت کرد حامله شد و محمد بن اسحق روایت کرده که مادر ابراهیم در آن وقت تا بالغ نبود و بتعلق رسیده بود

کهولت سالی نتوان کرد عجب است این هیچکس بر موکلان نبود تارخ با او موافقت کرد بار گرفت چون کسی را بر وی گمان
این نبود ابراهیم در شکم پرورش می یافت تا بحد وضع و از سدیر روایت است در وقتی که نمرود از کاهنان این خبر
شنید از شهر بیرون آمد و هیچکس را نگذاشت که در شهر رود و در شهر غیر از زنان هیچ مردی نماند
و پدر ابراهیم از جمله مقربان نمرود بود و معتمد علیه او بود نمرود را احتیاجی افتاد بشهر رفتن
و هیچکس اعتماد نداشت پدر ابراهیم را که معتمد علیه او بود بخواند و گفت که بشهر رو و فلان کار را بانجام
رسان بشرط آنکه بخانه خود نروی و با زن خود موافقت نکنی او گفت این معنی دیگر بخاطر خود راه مده
و ایمن باش پس بشهر رفت و آن کار را باتمام رسانید با خود گفت بخانه خود روم تا احوال اهل خانه معلوم
کنم آنگاه برگردم و نزد نمرود روم چون بخانه آمد و مادر ابراهیم را بدید خود را ضبط نتوانست کرد
با وی موافقت کرد و زن بابراهیم حامله گشت بامداد کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم منتقل
است نمرود خشم گرفته بفرمود که جمیع زنان موثوقه تفحص احوال زنان حامله کنند هر کدام که اثر حمل بر
ظاهر شده باشد بقتل رسانند پس زنان در تفحص احوال قیام نمودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر
نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی باو التفات نکردند و چون که وقت وضع حمل نزدیک رسید بترسید که اگر
پسر زاید خبر بکسان نمرود برسد و او را بکشند در شب تنها از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان
داشت داخل شده در آن غار ابراهیم علیه السلام را بزاد در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در غار
سنگ استوار کرد و باز گشت و تارخ را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای تارخ از ترس گماشتگان نمرود به
صحرا رفتم و پسری زائیدم فی الحال مرد در خاک دفن کردم و باز گشتم تارخ باور کرد و او لیکن روز دیگر
بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را میمکید یکی از شیر و دیگری عسل و از یکی آب و از دیگری
روغن بیرون می آید خوشوقت شد و در شهر مراجعت نمود هر روز بغار آمدی و او را دیدی و بلیک نشو
القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی نوشیده بود روزی چند آنچه بسالی
کودکی دیگر در ماهی نمایی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون پانزده ماه شد با جوانان پانزده ساله
برابر گشت و گویند روزی مادرش بنزد وی آمد گفت که ای مادر من خدای من کیست گفتم منم گفت خدای
تو کیست گفت پدرت گفت خدای پدرم چه کسی است گفت نمیدانم پدرت داند پیش پدر آمد و او را ازین معنی
خبر داد و بغار آمد فرزند را بدید ابراهیم علیه السلام از وی همان سوال کرد او گفت خدای تو مادر تست
و خدای مادرت منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که پادشاه مشرق و مغرب است گفت او را چه نام است
گفت آن نمرود پس خدای او چه کسی است گفت خاموش که او را خدایی نیست و این قول اهل خلاف است و خلاف خواست

چنانکه گفت مکر در صورت کرکویم کر ممکن است کراین کراین گفت شود میان ابراهیم و عم او بوده باشد و پیجیت
امتحان مادر و پدرش این گفته باشد والعلم عند الله القصه بعد از پانزده سال یا سیزده سال یا هفده
سال در غار بوده و در روایت دیگر امده که چون ابراهیم علیه السلام بزرگ شد از پیش تارخ گفت کر پیر تو آنکه فی
کر خبر ملک او بدروغ دادم حالا جوان رسیده است در غایت خوبی و نیکوئی پس تارخ را بغار آوردند و ابراهیم را
بوی نمود بحال پسر بسیار خوشحال شده بمادرش گفت این را از غار بخانه آورد تا او را بنمرود بریم تارخ
بفت مادر ابراهیم را از غار بیرون آورده نماز شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمها گوسفند
جمع شده بودند ابراهیم علیه السلام از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر وی را خبر داد ابراهیم علیه
السلام گفت هر آینه اینها را پروردگاری خواهد بود که آفریننده اینها و حالا دهنده باینان باشد مادر
گفت که هیچ مخلوق را الخلوق چاره نیست که آفریدگار را او باشد و بعد تربیت او پرورش یابد پروردگار من کیست
مادرش گفت منم پدر تو پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید
که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مکو که خطر کلی دارد و حق آنست که مادرش
این را بر وجه امتحان با تغییر گفته و بروایت که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه می پرستیدند و برخی
بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با پدر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
اللَّيْلُ پس چون در کشید وشب و تاریکی شب و جمه زمین را بپوشانید رَأَىٰ كَوْكَبًا
دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته نزدیک افق مغرب پس دید بعضی که ستاره پرست
بودند روی بستاره کرده سجده آن کردند قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام هَٰذَا رَبِّي اینست پروردگار
من بر سبیل استفهام یا بزعم قوم خود در انوار گفته فلما جن علیه اللیل را کوکبا تفصیل یا قول و سابق و کوینده
که این عطف است بر قال ابراهیم و کذالک نری اعتراض است چه آن قوم او عبادت اصنام میکردند پس غرض
ابراهیم ازین قول آن بود که تنبیه ایشان نماید و ارشاد و انما که بحق از طریق نظر و استدلال قول هذا ربی
بر سبیل فرض است چه مستند بر فساد قول اولی قایل میشود بقول خصم و بعد از آن انکار مینماید بر فساد
و یا این بر وجه استدلال نحو تعالی ابراهیم را با فرینده بود یا علم ضروری در خلق نکرده بود که احتیاج نظر
و استدلال نداشته باشد پس کتاب علم بطریق نظر او را ضروری بوده باشد پس او مثل کسی بوده باشد
که بر وجه نظر تجویز امری کند چون در احد مقدمات قیاس خطائی باشد از آن عدول کند حکم بخلاف
آن نماید همچنانکه یکی از نما نظر را اجسام کرده تقدیر کند که قدیمست و کوید لهب قدم و چون تعبیر و تبدل
که از لوازم حدوث است بر وجه نظر بر منکشف شود از آن رجوع کند و بحدوث آن حکم کند و صدور این

قول از بود در زمان مراهقه او بود یا اول زمان بلوغ پس ابراهیم بزعم قوم یا بر وجه نظر گفت این خدای منست
فَلَمَّا أَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را
چه انکه عبادة آنها کنم زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان
و حدوث است و منافی الوهیت پس قدری دیگر راه رفتند و آن شب چهاردهم ماه بود طبق همین ماه
بر کناره خوان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا در حالتی که بر اینده
بود و ابتدا نماینده در طلوع و جمعی ماه پرستان بشیوه سجده در افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت این است
پروردگار من یا بزعم قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا بمعرفت و شناختن خود با زاحت
علت و تمکین در نظر صایب لَأَكُونَنَّ هر آینه میباشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان ازین
قول استعجاز نفس خود فرمود و استغاثه بپروردگار خود نمود در درک حق چه مهتدی باو میتوان
شد مگر بتوفیق و الطاف و باین استعجاز و استغاثه ارشاد قوم خود تنبیه ایشان کرد که قمر نیز متغیر بحال
است صلاحیت الوهیت ندارد هر که آنرا خدای خود گیرد البته ضال و گمراه است حاصل آنکه چون ماه
را در جرم و نور اعظم از کواکب دید با خود گفت که بنگرم که این چیست چون بنظر تامل در وی نگریست او را
شریک کوکب دید در انتقال و تغیر از آن نیز براة نمود و گفت اگر خدای مرا باین کرامت و توفیق هدایت عنایت
نفرماید یعنی دیگر بیابان حیرت و میدان عماهت گمراه شوم و بی خدا هستم لاجرم از گمراهان و ضالان
شوم همه شب در فکر این بود تا صبح شد که نا گاه قاید و مرهنک که سیارکان صبح صادق است از مطلع خود
سر بر آورد با خود گفت که این بیش روی نورانی است بجهت فرط نور خود همه انوار غالب شده مکرم که
چون تواند بود پس نگاه کرد کاسه زرین آفتاب از فلک خود سر بر آورد در روی زمین را بغلبه نور خود
منور کردانید و بهر جائی و بقعه تابافت هر جزوی از اجزای عالم از وی ضیو یافت بحرمان همه مهر
نور از همه بهتر و بیشتر و جمعی متوجه او شده بسجده اوقیام نمودند با خود گفت که این چه دو را حتی کم
و بتامل صادق در نور او نظر کنم و ببینیم که او را رتبه الوهیت هست همچنانکه زعم این جماعت است کما
قال جل ذکره فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم آفتاب را بَازِغَةً بر اینده و جهان از نور
خود نماینده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت این پروردگار منست بر وجه فرض و تقدیر و یا بزعم آفتاب پرستان
هَٰذَا أَكْبَرُ این کواکب بزرگتر است و در جرم بیشتر در روشنائی تذکیر اسم اشارت جهت تذکیر خبر است
یا بتاویل کوکب و صاحب ربیا از شبها تانیث و قوله هذا اکبر وجه بر وجه است که استدلال و استظهار

شبه خصم فَلَمَّا أَفَلَتْ یعنی چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قَالَ یَا قَوْمِ کفت ای قوم إِنِّی بَرِیءٌ
بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُونَ از آنچه شما با یاری میکیرید یا خدای از اجرام محدثه و اجرام محدث از تخصیص
و تخصیص ان بانچه مختص است بان محتاج مخصص چنانکه یاد آورده که ابراهیم بر وجه تهکم و استهزا با آفتاب پرستان
کفت که هذا ربی تا ایشان را تنبیه کند و تفحص عیب و احتیاج معبود شان ظاهر سازد یعنی هذا ربی
بزعم چنانکه یکی از ما مجسمه را بر سبیل تهکم کوید که هذا ربی یعنی اینکه می آید و میرود و می نشیند و بر میخیزد
خدای منست تا تنبیه ایشان کند هر که چنین باشد خدائی را نشاید چنانکه در خبر آمده که یکی از حواریان
بجای رسید که بت پرستید نخواست ایشان را از ان منع کند اما دانست که ایشان قبول این معنی نکنند
زیرا که از چون کودکی تا اکنون زمان باین مشغول بوده اند و اعتقاد باطل ایشان رسوخ پیدا کرده پس
ایشان را کفت که اینها معبودان شما اند ایشان را نیکو پرستش کنید تا در وقت درماندکی بفریاد شما رسند
ایشان کفتند که این نیکو مردیست که ما را نصیحت میکند بحسن عبادة معبودان ما قول او را بشنوید
و نصیحت او را قبول کنید پس روزکار بر نیامد که بکتیکی ایشان رسید پیش او آمدند و حال خود را با او کفتند
او کفت حالا وقت آنست که این خدایان شما که شما را فریاد رس کفته و بفریاد شما رسند و بیجهت ان عبادتهای
بسیار که از شما صادر شده بشما نفع رسانند و دفع ضرر از شما کنند بروید پیش آنها تا در تضرع و زاری
کنید تا شما را فریاد رسند ایشان آمدند و در عبادة بیفزودند و تضرع کردند هیچ نفعی بران مترتب
نشد و اثر اجابت پدید نیامد با ایشان پیش آن حواری رفتند و بسیاری بکریستند و بنالیدند که هر
چند تضرع و زاری کردیم فایده نداد و چون دید که وقت آنست که سخن او موثر شود کفت ای نادانان و کمراهان
نمیاید که ایشان نمیشنوند و نمی بینند و نمیدانند و بر سود و زیان و نفع و ضرر قدرت ندارند و شما را
خدائی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون او را بخوانید بشنود و چون چیزی بخواهید بدهد
غنی بالذات برآورنده حاجت بباشید تا بدرکاه آوریم او را بخوانیم که این بلیه و آفات را رفع کند کفتند
ماندانیم تو او را بخوان تا ما متابعت کنیم وی دعا کرد حق تعالی اجابت ان کرده ان بلا از ایشان بکردانید
همه ایشان ایمان آوردند پس هم چنین غرض ابراهیم آن بود که بر خطا و جهل ایشان تنبیه کند در آیت
دلیلست بر آنکه معارف ضروری نیست چه اکر ضروری بودی ابراهیم بر بیان کار محتاج نظر و استدلال
نبودی و چون مقتضی مرتب و تفصیل و تبیین کلام است در باب تنزیه انبیا از عبادة غیر حق تعالی
چنانکه امام ابو القاسم خلاف آنست از جهت در استیفاء مبحث کوشیده میکوئیم که علم الهدی روح الله تعالی
در تنزیه الانبیا آورده که ان مخالفان کویند که چه میکویند در معنی قوله تعالی حکایة عن ابراهیم علیه

حین

بکریستند

وحاجت

السلام هذا ربی علیه اللیل رای کوکبا الی قوله انی بری مما تشرکون که ظاهر ان آن مقتضی آنست که ابراهیم در وقتی
از اوقات معتقد الهیه کواکب بوده باشد و حال آنکه شما میکوئید که این از انبیا علیه السلام روا نیست کوئیم
که درین باب دو جواب یکی آنکه ابراهیم این را کفته است در وقت مهلت نظر و تردد کمال العقل و حظور ما یوجب
علیه النظر بقوله و تحریک و داعی بر فکر و تامل ان نیز اکر ابراهیم علیه السلام عارفا بالله تعالی
نشده بود بلکه کسب معرفت فرموده درحینی که حق تعالی عقل او را کامل کرانید و تخویف او نمود از ترک نظر
بخواطر و دواعی چون کواکب نیر و اکر زهره بود تردا کسیر مفسران مشاهده کرد و عجیب خلقت نور
حسن او را بدید از آن بسیار متعجب شد و قوم خود را دید که آن قیام نمودند کفت هذا ربی بر سبیل
فکر و تامل در ان و چون افول نمود دانست که افول برانکه جایز نیست زیرا که تغیر و انتقال از علامات حوادث
است همچنین در قمر و شمس چون نظر نمود و کثرت ضو و نور آن را بدید قوم خود را مشاهده کرد
که پرستش آن قیام نمودند بر وجه تامل و تفکر کفت که هذا ربی بعد از ظهور افول و تغیرات بر و که
از لوازم حوادثست کفت یا قوم انی بری مما تشرکون و صدور این قوله از عقب معرفتاو بود بخدا و علم
او بانکه صفات محدثین بر وی روا نیست اکر کوئی چکونه جایز باشد که ابراهیم هذا ربی کفته باشد و بر وجه
اخبار و حال آنکه عالم نبود بما اخبر به و الاخبار بما لا یومن الخبر ان یکون فیه کاذبا قبیح است در حال کمال
عقل او فهم نظر ناچار است که تجویز نماید از کذب و آنچه جاری مجری آنست در قبح کوئیم در وی دو جواب
یکی آنکه قول را بر طریق اخبار نکفته بر وجه فرض و تقدیر فرموده که در حین تفکر و تامل همچنانکه
یکی از ما را در شئی که جمع باشد و از او بیکی از دو صفت یافته باشند لا علی التعیین جایز است که فرض وجود
احد الصفتین نماید تا هستند که این فرض در منتهی بصحت آن میشود یا فساد آن و این کس را حقیقت
مخبر نکویند و لهذا صحیح است ما را که چون نظر در اجسام کنیم فرض قدم آن کنیم تا مبین شود یا فساد آن
این فرض دوم آنکه ابراهیم نظر از بنا اخبار نموده و متفکر و متامل را جایز است که در حال نظر
و فکر ظن خبر کند که آن را اصلی باشد و بعد از آن باطل و علم آن ان رجوع کند و این مستلزم قبح
نیست عقلا و شرعا چون ابراهیم در غار بحد بلوغ و عقل رسید و کوکب و قمر و شمس را ندیده بود
تا وقتی که از غار بیرون آمد کسی را نرسد که کوید چکونه جایز باشد که شخصی تا مدت کمال عقل خود مشاهده
شما که همه باشد و نجوم را ندیده باشد هم چنانکه آیت دالست بر آنکه ابراهیم علیه السلام کوکب را
قبل از ین ندیده بوده چه تعجب او از آن مانند تعجب کسی بود که آن را ندیده باشد و جواب دیکر در
اصل مسئله آنست که ابراهیم علیه و علی نبینا السلام بخبر عند الذکر آیات مذکوره متضمن آنست بر سبیل تنک

نظما

ثبجید

آنچیزیرا

نکفته بوده باشد در زمان نظر و فکر بلکه در آن حال موقن و عالم بوده آنکه جایز است که بوده که او را بصفت کوکب
باشد و این قول را بسبیل انکار بر قوم خود گفته و تنبیه ایشان بر آنکه آنچه مستلزم قول بغیبوبیت است جایز
نیست که معبود باشد و هم هذا ربی محمول باشد بر احد وجهین یکی آنکه هو کذلک یکی با شبهه گوید که بسبیل
انکار قول او هذا ربی حجیم نجراء و شکر چنانکه گذشت دیگر آنکه این را بطریق استفهام گفته باشد و اسقاط
حرف استفهام بجهت استغنا باشد از آن هم چنانکه در بسیاری از فصحاء شعرا واقع شده کقول الاخطل
کذبتک عینک ام رایت بواسط غلس الظلام من الرباب خیالا و قال الآخر لعمرک ما ادری وان کنت
داریا بسبع رمین الجمر ام بثمان وقال ابن ربیعة ثم قالوا تحبها قلت بهرا عدد القطر والحصی والتراب
اگر گویند که حذف حرف استفهام در صورتی مستحسن که در کلام دلالتی بر آن باشد و معوض منه
باشد و در چنین نقد عوض مستعمل نیست و اشعار فصحا که تمسک باین نموده اید حذف حرف استفهام
با قیام عوض است در مقام آن که ام متصل است و در آیت این نیست پس بسبیل استفهام نگفته باشد
بلکه بر وجه اخبار بوده باشد و محذور لازم آید گوییم که گاهست که حذف حرف استفهام میکنند با آنکه
و بیتان ابی ربیعه خالی از حرف استفهام است و از عوض ابن عباس روایت کرده فلا اقتحم العقبة در
معنی افلا اقتحم است پس حرف استفهام در و محذوف بوده باشد بدون عوض انتهی کلامه و بعضی گفته اند
که ابراهیم این سخن گفت بقصد شرطی ای ان کان ربکم هذا الحجر کما تزعمون بهذا الکواکب او هذا القمر و هذه
الشمس تعالی موقف شی بلکه بمحال است و در آیت دلیلست بر حدوث اجسام و اثبات صانع و استدلال
ابراهیم باقول اجسام بجهت آنست که حدوث افول اظهر است و ان شیء بعید و هرگاه که حرکت و سکون
بر آن جایز باشد لامحال مخلوق و محدث باشد بغایت و هرگاه که محدث بوده بی ناچار باشد اثبات آن
محدثی و محدث لا بد است که قادری باشد که صحیح بوده از احداث و هرگاه که احداث کرده باشد بغایت
انتظام و احکام پس البته که قادر و عالم باشد و واجبست که حی موجود باشد و بدانکه احتجاج با افول
نبرد و با آنکه هر دو متضمن انتقال اند از حال بحالی بجهت آنست با خفا که احتجاج با افول ظهور است
زیرا که آن انتقال است با خفا و احتجاب دیگر آنکه در چنین حالت است دلال کوکب در وسط سما بود
و در آن خبر است مر مشرکان عرب را و زجر ایشان از عبادت اصنام و اتباع حق از دین پدران ایشان است
که مقر اند بتفضیل او و چون ابراهیم از قوم خود تبری کرد در پرستش کواکب و متوجه موجد و مبدع آن شد
که مدلول علیه جمیع ممکنات است و گفت انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را
یعنی خالص کردانیده دین خود را یا روی دل خود را متوجه کردانیدم للذی مر آنکس که محض قدرت

فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها حنیفا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان بتوحید
وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان آیت دلالت است بر وجوب تقدیم تبرا بر تولا و کلمه
طیبه نفی لا اله الا الله مصرع است برین معنی اول راه توجه از خس و خاشاک پاک فرموده تا بسلطان
الا الله بروی روی آرد و در تفسیر ... مذکور است که چون ابراهیم
شیر کرد و او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان
ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده پرسید که این چه کس است که بدیدن او مرا آورده اید
گفتند خدای همه است فرمود که این ملازمان بر حوالی تخت او چه کسانند گفتند آفریدگان اویند ابراهیم
فرمود چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر
بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و ریسمان در پای ایشان بستی و بر زمین کشیدی و بر
کنار آب بردی و در آب انداختی و گفتی ما لکم لا تاکلون ما لکم لا تنطقون و همیشه تهکم
پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم وی مجادله میکردی چنانکه حق تعالی ازین خبر داد که وحاجه قومه
حجت جستند با وی قوم یعنی محاجه کردند با وی در توحید قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار و تقریع که آیا
مجادله و مخاصمه میکنید فی الله در وحدانیت خدا و میخواهید که غلبه کنید در دین وقد هدان و حال آنکه راه
نموده است خدا بتوحید خود بوجه لطف و توفیق و نظر در دلائل ملکوت و چون ایشان او را تخویف کردند
که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که ولا اخاف و نمی ترسم با آنکه
ما تشرکون به از آنچه شریک آورده اند بآن یعنی در هیچ وقت از بتان شما العیاذ بالله ندارم چرا ایشان جماد اند الا ان یشاء ربی
و یکی ضرر و نفع نتوانند رسانید و اما ستارگان کارکنان بدلیل افول و غروب دانسته ایم که محدث اند و محتاج بمحدث
مکن لکن خواهد بود که من شیئا چیزی از آنکاره که بجهت ایشان بمن رسد یا بتوجه که حیات و تمکین
اضرار با ایشان دهد وسع ربی و ادر سیده است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیز را
علما از روی دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده این در حکم علت استثنا است یعنی چون علم او بهمه
چیز رسیده پس دور نیست که در علم او باشد که بمن مکروهی رسد از جهت بتان پس بر وجه ترغیب و تحریض
ایشان که افلا تتذکرون آیا پند نمیگیرید و تمیز نمیکنید میان عاجز و عالم و قادر و عالم و جاهل تمیز
نماید در مجمع آورده که مفسران را درین استثنا دو قول است یکی آنکه معنی آنست مگر که حق تعالی حیوة
و تمکین در بتان خلق فرماید تا ایشان مضرت بمن رسانند فحص ضر و نفع ایشان نیز دلیل باشد بر حدوث
اتمام بر توحید حق تعالی و بر آنکه مستحق عبادة اوست نظیر او شریکی در ملک و ملکوت ندارد دوم آنکه نمی ترسم از آلهة

مگر که حق تعالی خواهد که مرا معذب سازد ببعضی ذنوب یا ابتلا کند بمحنتی و ضرری بمن رساند و اولی اجود است و
بعد از آن که با جمع بر ایشان احتجاج نموده بود گفت وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه بترسم از آنچه شما
با او انباز گرفته‌اید از جمادات وَلَا تَخَافُونَ و حال آنکه نمی‌ترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنکه شرک
می‌آرید بخدای و شریک او میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچه فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک کردن او
عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا کتابی یا حجتی یا دلیلی غالب یعنی چگونه بترسم از معبودان شما که بدیهه عقل
حاکم است که ایشان را نفع و ضرری منصور نیست و شما از او نترسید که بترسید از خدای غالب و قادر
و قاهر که شریک می‌گیرید با او و حال آنکه نمی‌ترسید از و یا از آنست اشراک از بینه و حجت خالی است و محض عناد
بقادر رضا رد نفع فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام از ین دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ
سزاوارترند بآمن بودن پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که باستعمال العقول خود
بدانید آنرا که سزاوار آنست که از و بترسند یعنی حق تعالی که قادر است بر ایصال نفع و ضرر نه عاجزه و نگفت
اما را من انتم احترازا از تزکیه نفس خود و این دلیل است بر آنکه هر کس که قول او بحجت باشد باطل بوده و داد
بانصاف و قول آنکه گفتند که مناظره و محاجه باید کرد بعد از آن بر سبیل استیناف گفت که الَّذِينَ آمَنُوا
آن کسانی که ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت کردند وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک
أُولَئِكَ آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشان راست ایمنی از عذاب دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان اند راه
یافتگان و بدانکه میتواند بود که این آیت استیناف باشد از ابراهیم و این ماثور است از امیرالمومنین صلوات
الله علیه و یا از حق تعالی که جواب باشد از آنچه استفهام نموده از آن و این قول محمد بن اسحق و ابن زید است
و مراد بظلم اینجا شرکت نزد اکثر مفسران چنانکه بآن مفسر شده چه مرویست از حذیفه یمانی و سلمان فارسی و ابن
مسعود که چون این آیت نازل شد بر اصحاب شاق آمده گفتند ایّنا لم یظلم نفسه کدام از ماست که از ظلم خالی
نیست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لیس ما تظنون انما هو ما قال لقمان لابنه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم یعنی ظلم باین معنی نیست که شما گمان میبرید بلکه آنچه مراد است که لقمان پسر خود را گفت
که ای پسرک من شرک میاور بخدا که شرک ستم عظیم است لیس الایمان بان تصدیق بوجود الصانع الحکیم
ویخلط بهذا التصدیق الاشراک به و ایمان آن نیست که تصدیق بوجود صانع حکیم کنی و اشراک را با آن غلط
کنی نزد بعضی مراد بظلم معصیت است و جبائی و بلخی گفته که جمیع کبایر در ظلم داخل است و آن محیط ثواب است
پس موجب دخول نار باشد پس لازم که مرتکب کبیره هرگاه مومن باشد و این قول است منافی آیت
و لایومن مکر الله آه و دیگر آنکه صاحب کبیره از ذنوب کبیره است و جواب آنست که این بدلیل خطاب لازم می آید

تقلید است مراد آنست که
او حقیقی است با آنکه
از وی برسد که هند اشتر
مصنوع بصانع و تشبیه
میان معلول و عاجز م

متصف بامن

ع

216

و مذهب حق آنست که مفهوم مخالف حجت نیست و آنکه مرتکب کبیره غیر آمن است بدلیل دیگر معلوم شده و یا آنکه مراد از آیت
ایمنی است از دخول نار بر سبیل خلود نه مطلق دخول وَتِلْكَ و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم
بر قوم یعنی قوله فلما جن الی تحاجونی تا اینجا حُجَّتُنَا حجت برهان ما بود که بوحی خلد آتَيْنَاهَا
إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا با ابراهیم یعنی ارشاد نمودیم و القا آن نمودیم در دل او و او را بآن وسیله توفیق و
الطاف عمیم خود عَلَى قَوْمِهِ متعلق است بحجتنا یعنی آن حجت ما بود بر قوم او که آنرا با ابراهیم دادیم تا بآن بر ایشان
حجت گرفت و این صورتست که حجتنا خبر تلک باشد اما اگر بدل باشد پس متعلق بمحذوف خواهد بود ای حجه
علی قومه یعنی حجت خود را با ابراهیم دادیم تا بآن حجت گرفت بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بلند میکنیم پایهای بلند
مَنْ نَشَاءُ هر که را خواهیم در علم و حکمت از مومنان که مصدق خدا باشد و مطیع و منقاد او و تفضیل یعنی
از ایشان بر بعضی بمقام بحسب احوال ایشان در ایمان و یقین یعنی هر یک از اهل ایمان بمراتب عالیه درجات
رفیعه میرسانیم بقدری که مستحق آنست و گویند که معنی آنست که ما بر وفق حکمت درجات رفع بعضی میکنیم
باصطفا و رسالت و نبوة بر بعضی دیگر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است در
برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ دانا باستحقاق و استعداد هر کس در رفع و خفض وَوَهَبْنَا لَهُ
و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ پسر او اسحق که بعد از هجرت بشام آمد است وَيَعْقُوبَ و نبیره او که اسرائیل است و گویند
که وجه تسمیه یعقوب آنست که در عقب متولد شده بود و اصح صرف امتناع است كُلًّا هَدَيْنَا هر یک را از ین
دو راه نمودیم بمعرفت خود باحکام شریعت بمحض الطاف و توفیق وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم بمعرفت
نوح را پیش از ابراهیم تعداد هدایت نوح درین مقام بجهت اظهار نعمت است بر ابراهیم چه نوح پدر او
بود و شرف والد متعدی بولد میشود وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت کردیم از ذریت نوح علیه السلام و بعضی
گفته‌اند از ذریت ابراهیم علیه السلام بآنکه کلام در ابراهیم است و اول اصح است زیرا که یونس علیه السلام
و لوط علیه السلام درین آیت مذکوره داخل اند و از ذریت ابراهیم نبوده اند باقی که از ذریت ابراهیم
اند از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق و قرب نوح بمرجع قرینه رجوع ضمیر است
بآن و اگر راجع بابراهیم باشد پس اختصاص بآن باید کرد بانبیاء معدوده درین آیت و آیتی که بعد از آنست
و انبیاء مذکوره را که در تحت ثالثه منه عطف باید کرد بر نوح و شبهه نیست که این خالی از تکلف
نیست پس اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد و من برای تبعیض است یعنی بوسیله الطاف و توفیق هدایت
نمودیم بعضی از فرزندان نوح را دَاوُدَ که عطف بیان است یعنی داوود را که پسر ایشان است از اولاد یهودا بن
یعقوب وَسُلَيْمَانَ و سلیمان که پسر داوود است وَأَيُّوبَ و ایوب را پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق

زیعقوب بن اسحق بن ابراهیم است ویوسف ویوسف بن یعقوب را وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
کرا لکریم بن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم وموسی وهرون وموسی بن عمران
بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب وبرادر هرون راکه پسران عمران اند او لاد لادی بن یعقوب و
هرون بیک سال از موسی بزرك تر بود وكذلك وهم چنانكه ابراهیم را پاداش دادیم بر نعمت وثبات
بدین ومجاهدت در راه معرفت وکثرت اولاد ووضع نبوة در ذریت او نجزی المحسنین
پاداش میدهیم نیکوکاران را واخوار استحقاق ایشان بنیل ثواب وکرامات وزکریا ودیگر راه نمودیم
ذکریا را او پسر آذن بن مسلم است از اولاد رحیعم بن سلیمان ویحیی ویحیی راکه پسر ذکریاست وعیسی
وعیسی راکه پسر مریم است ومریم دختر عمران است از بنی ماثان که ملوك بنی اسرائیل بودند وعمران
پسر ماثم بن اموال بن حرقیا است از اولاد سلیمان واز اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف صحیح
چه عیسی ط از ذریت نوح یا ابراهیم علیهما السلام شمرده وحال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر
بر حسن وحسین علیهما السلام از اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله باید داشت وبنوامیه
دین مضایقه میکردند واز موافق ومخالف منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله فرموده که ابنای هذان امامان قاما او قعدا ودر حق حسن علیه السلام فرموده که ابنی
هذا سید واو بهمه اصحاب رسول هر یك از یشان ندا میکردند که یابن رسول الله وبروایت صحیح
ثابت شده که در حق حسین علیه السلام فرموده که ابنی هذا امام بن امام ابو ائمه تسع تاسعهم قائمهم ودر خبرست
که روزی مامون که با امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وآله گفت یابن رسول الله در کتاب
خدای آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدائی واز صلب او عرض میدهد آری گفت مراد من
غیر آیت مباهله است یعنی قل تعالوا الایة وغیر سورة الانعام یعنی ومن ذریته آنرا فرمود که قوله تعالی حرمت
علیکم امهاتکم وبناتکم گفت چگونه این آیت دلالت برین مدعا میکند فرمود چگونه دیدنیك اگر رسول خدا حاضر
شود ودختر ترا بنیك از تو خواهد با و میدهی یا نه گفت چگونه ندهم که باشد که از این رغبت ندارد فرمود
اگر از من خواهد با و ندهم گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است فرزند پسر اگر خواهد از دختر خواه از پسر
باشد بروی حرام است دیگر آنکه من زن خود را طلاق بدهم پیغمبر صلی الله علیه وآله نتواند که او را نکاح
کند گفت از کجا میگوئی فرمود لقوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم والیاس ودیگر
الیاس راکه پسر یسین بن فنحاص بن العیزار بن هرون بن عمران واین قول محمد بن اسحق است وآنکه از ابن مسعود
روایت کرده اند که الیاس ادریس است هم چنانکه اسرائیل نام یعقوب است ودو نام دارد چه ادریس از آباء نوح

تر اولاد آدم کویکه به وجه تغلیب او را داخل ذریت کردانیم واین بعیداست واز کعب روایتست که آنحضرت
کل من الصالحین این پیغمبران کاملان اند در صلاح وصلاح ایشان است با نچه سزاوار باشد وتحرز از
از آنچه سزاوار نباشد واسمعیل ودیگر راه نمودیم اسمعیل راکه پسر ابراهیم است والیسع والیسع که پسر
خطوب بن العجوز است ویونس ویونس متی را ولوط پسر هرون بوده وهرون برادر حضرت
ابراهیم است صلوة الله علیه وعلی نبینا وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وکلا فضلنا وهر این پیغمبران را
فضیلت دادیم بر نبوة علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان مراد آنست که با هر یك از پیغمبران بر امت خود
شان تفضیل نهادیم بجهت قبح تقدیم مفضول بر فاضل این دلیل افضل انبیا است بر ما عدای ایشان از ملائکه
وجن وانس ومن آبائهم وعطفست بر کلا یعنی نیز تفضیل دادیم بعضی از پدران ایشانرا وذریاتهم
وبرخی از فرزندان ایشانرا واخوانهم وبعضی از برادران ایشانرا یعنی از اباء وذریت واخوان پیغمبران مذکور
که پیغمبر بوده یا اوصیا واولیا نیز تفضیل دادیم بر بسیاری مردمان که رتبه ایشان فروتر بوده ودر
منزلت وثواب روی ایشان ومن در بعضی ومن آبائهم عطفست بر نوحا یعنی هر آینه کردیم بعضی از آباء و
ذریاتهم واخوان انبیاء مذکور را بوسیله الطاف وتوفیق خود یا برین مراد از هدایت اعطاء نبوة است
وعلم وحکمت وایمان چه این مستلزم آنست که بعضی از اباء پیغمبران کافر بوده باشد واین موافق مذهب
امامیه نیست واجتبیناهم عطفست بر فضلنا یا هدینا یعنی وبرگزیدیم این پیغمبرانرا وهدیناهم الی
صراط مستقیم وراه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم ایشانرا اندینی که براه راست که دین حقست
وگوینده تکرار هدایت جهت بیان آنچه بیت که هدا کرده شده اند بسوی آن که دین خداست وبا آنکه یعنی
آنست که ایشانرا در آخرة بطریق بهشت راه نمونی کردیم ذلك بدین بودند انبیاء مذکوره بآن هدی
الله دین خداست که مستلزم اهتداست در دنیا وآخرة یهدی به راه می نماید بآن دین من یشاء
هر که میخواهد من عباده از بندگان خود که دین نماید بان در جمیع آورده که مراد هدایت اجمالی تمام
است بثواب به نصیب اوله که مشترك میان مومن وکافر چه وکذلك نجزی المحسنین منافی انیست
یعنی بسبب آن دین بندگان را ثواب عظیم که بهشت نعیم است کرامت فرماید ولو اشرکوا
واگر این پیغمبران شرك می آوردند بخدای بر سبیل فرض وتقدیر با وجود اینهمه فضل وکمال لحبط عنهم
هر آینه باطل ونیست میشد از ایشان ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند یعنی ثواب بران
مترتب نمیشد چه ایقاع آن بر وجه مامور به بود وخلاف جهت که استحقاق ثواب بان مقصود است
بجهت توجه ایشان بغیر خداوند ذات دلالت نیست بر آنکه حبط شود ثوابی که مستحق آن بوده باشد بر طاعت

خود که متقدم بر اشراک بوده باشد هم چنانکه قول احباط است زیرا که ظاهر آیت مقتضی آن نیست و مع
ذلک ما بدلیل سید انیم که مشرک را اصلا ثواب نیست او را اجماع امت بنص بین است و درین آیت تهدیدات
عظیم مر مشرکانرا أُولَئِكَ یعنی آن گروه انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که دادیم ایشانرا کتب
وَالْحُكْمَ و حکمت و شریعت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند
بکتاب و نبوت و حکمت و شریعت هَؤُلَاءِ این گروه معاندان قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی بگما
شته اند و مهیا کرده اند برای ایمان بآن مراعات آن گروهی را که اندر صدق قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا
بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند که این قوم اشارتست
با انصار و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست
بایمان ایشان و گویند مراد اهل فرس اند یا هر کس که تا روز قیامت بیاید و ایمان در آید و نزد بعضی مراد
فرشتگان اند و در جمیع گفته که این آیت متضمن ضمانست از حق تعالی که نصرت پیغمبر خود و حفظ دین او نماید
آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نموده خدای ایشانرا بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس براه ایشان
ایشان اقتدا کن مراد آنست بشریعت که بر آن متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها
چه فروع از نسبت بهر کس هدایت نیست بلکه آن بحسب اختلاف اعصار است بخلاف اصول پس این آیت
دلالت نکند که آنحضرت متعبد بوده باشد بشریعت رسل سابقه در اقتدا برای وقفت نزول کتاب
در مفاتیح غیب آورده که آنحضرت را امر حق تعالی فرموده که فبهداهم اقتده یا معنی آنست که احوال ایشانرا
بر روی نمای اشارت بآنکه بر وصف و سیرت هر یک مطلع شد اجود و احسن آنرا اختیار فرمای زیرا که
اقتدا بپیغمبر ایشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت
او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم او صادق خواهد بود پس مراد آنست که اقتدا
کن بصبر ایوب و سخاء ابراهیم و صلابت موسی و زهد عیسی و علی هذا مقرر است که از صفات
سنیه و خصال رضیه هر چه با هم با ایشان متفرق بوده نزد او مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد
مثنوی هر چه خوبان جهان داده اند : قسم تو نیکو تر آنان داده اند : هر چه نیازند بر آن دلبران :
جمله ترا هست زیاده بر آن : و گویند معنی آنست که اقتدا نمای بایشان در صبر بر ادای قوم و صبر کن
هم چنانکه ایشان صبر کردند تا مستحق ثواب شوی همچنانکه ایشان مستحق اند بوسیله صبر و اصح اقتدا است
در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده و از جمله اینست قُلْ بگو که ای کافران لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما
عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن از خدای یا بر قرآن أَجْرًا مزدی چنانکه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت

نطلبید

نطلبیده إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ من یا قرآن إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیانرا و در آیت دلالتست
هیچ زمان خالی نیست از پیغمبری یا امامی که حافظ دین باشد لقوله فقد وکلنا بها قوما و اسناد توکل بحق
دلالتست بآنکه امام منصوص است از جانب او نه باجماع بندگان و بعضی استدلال کرده اند باین آیت
بآنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متعبد بشرایع ما قبل خود نبود مگر آنچه دلیل قایم شود بر
نسخ آن ولی استدلال صحیح نیست زیرا که آیت وارد شده در آنچه انبیا متفق بوده اند بر آن و آن توحید است و مکارم
اخلاق چنانچه گذشت و اما شرایع مختلف است پس صحیح نباشد اقتدا در آن بجمیع انبیاء و نیز دلالتست
بآنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بکافه عالمیان و نبوت او عمومست لقوله تعالی ان هو الا ذکری للعالمین آورده
اند که مالک بن الصیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله و آله آمد آنحضرت با وی گفت
سوگند میدهم ترا بآن خدای که توریت بر موسی منزل گردانید که در توریت دیده که ان الله یبغض العالم السمین گفت
دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت این خبر در توریت هست حضرت فرمود که ان جزئ پرورده جودیراست
تو نیز او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخت آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم ع
نکردند جهودان خدایرا حَقَّ قَدْرِهِ چنانکه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانکه حق شناختن او بود
در رحمت و انعام بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتابست إِذْ قَالُوا چون گفتند که مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
نفرستاده است خدای عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ آدمی هیچ چیزی از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و ارسال رسل
که از عظایم رحمت و جلایل نعمت است نسبت بحق تعالی کردند در کشف الاسرار آورده که معنی ما قدروا الله
حق قدره ما عرفوا حق معرفته آنست که ای قدیم را بآن حدوث چه نسبت و خاک و آب را با رب چه مناسبت بزرگی
را از شناختن الهی سؤال کردند فرمود که کلما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک هر چه از وهم نهاده دست
عقل و حس و وهم که پای شکسته بطفلان انگاشت انداخته و شبهه نیست در آنکه معرفت و ادراک حق بکنه
باعتبار کنه ذات و تجرد از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب
است و برداء کبریاء مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ما سواء او پس شروع در طریق او از این وجه اضاعت وقت
است بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و علامه رازی در اسرار التنزیل آورده که این رتبه بتو محال و عبادت
از وبال لله که خود دم در خور اثبات تو نیست : ماننده تو بجز ذات تو نیست : از ابن عباس مرویست
که یهود گفتند که ای محمد حق تعالی بر تو انزال کتاب کرده است فرمود نعم گفتند والله ما انزل الله من السماء کتابا
حق تعالی این آیت نازل ساخت و گویند که قایل ما انزل الله علی بشر من شیء فنحاص بن عازورا بود و گویند که کفار
انکار قدرت حق تعالی کردند از انزال عذاب بر ایشان حق تعالی فرمود ما قدروا الله حق قدره محمد بن اسحق گفته که جمعی

بهود رسول الله صلی الله علیه وآله کفتند که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح از برای ما آورده
بود از نزد حق تعالی کما قال الله تعالی یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء و یکی از ایشان کفت که خدا تعالی
بر هیچ آدمی نه فرستاده کتاب توریت و انجیل از مخترعات موسی و عیسی است حق تعالی رد قول ایشان کرده این آیت
فرستاده و فرموده که قل بکو ای محمد من انزل الکتاب الذی کیست آنکه فرستاد کتاب را که جاء به موسی
آمد بآن موسی نورا در حالتی که بود روشنائی دهنده و ظلمت جهل و کفر زایل سازنده وهدی للناس و راه
نماینده مردمان باشد تجعلونه میکردانید آنرا قراطیس صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده که
تبدونها اشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میسازید بسیاری از آن چون نعت
مصطفی صلی الله علیه وآله و آیات رجم و غیر آن و کویند که آیت درباره اهل شرک است و الزام ایشان بانزال
توریت زیرا که یهود توریت از مشهورات ذایعه است نزد ایشان بعد از آن بر سبیل امتنان فرموده وعلمتم
و آموخته شده اید ای یهود و نزد بعضی مراد اهل اسلام اند یعنی ای مسلمانان آموخته شده اید بقرآن بر
زبان محمد ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی از حلال و حرام
و بنا بر آنکه مراد یهود ند معنی آنست که آموخته شدید زیاده بر آنچه توریت است در بیان آنچه ملتبس بود بر شما
و بر آبای شما که اعلم از شما بودند و نظیر اینست که ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون
و کویند خطاب بکفار قریش کرده بود تد از قریش قل الله بکو ای محمد که خدای فرستاده است آنرا که
ندانستند این مبتدا است محذوف الخبر ای الله انزله یا فاعل فعل محذوف است ای انزل الله واکثر برآنند که جواب
آنست که کفتند کیست که فرستاده توریت را ثم ذرهم پس بکذار ایشان را از یهود و بکذار ایشانرا فی خوضهم
در اباطیل و خرافات خود یلعبون در حالتی که بازی میکنند چه بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست
صورت امر است و مراد تهدید است ای دعهم فسیعلمون عاقبة امرهم یعنی ایشانرا با من رها کن که کله از ایشان
بر من است و سزای ایشان بر من و عنقریب عاقبت کار خود را بدانند بدانکه ظرف صله در حالت یا یلعبون
حال از مفعول ذرهم یا حال از مفعول یا فاعل یلعبون و یا از ضمیر خوضهم و ظرف متصل باول یا بوجه
الی الخبر در کلم قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بر و ما سواه هوس وانقطع النفس و بعضی کی از عرفا کفته اند که
قل الله دل ما سوای او را ثم ذرهم غیر او را فرو کذار و شبلی با بعضی از اصحاب خود میکفت که علیک بالله ودع
ما سواه بیت چو تفرقه دل حاصل زهمه ؛ دل ز کلی بسیار یکسل زهمه ؛ و بعد از ان بیان احتجاج بانزال
توریت بر موسی اعلام میکند که بر سبیل او از آن سبل توریت است بقوله وهذا و این قرآن کتاب انزلناه
کتابیست که فرستادیم او را مبارک بسیار فایده و برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آن چه پیش

از وی بوده از کتب چون توریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین و یا کواهی دهنده بر حقیت آن
و در تسمیه قرآن بمبارک چند وجه کفته اند یکی آنکه ممدوح است و متعد هر که متمسک بآن میشود
بسرور و رستکاری میرسد دویم آنکه برکت یعنی ثبوت الخیرات است ای ثبت له ما یستحق به التعظیم لم یزل
ولایزال پس قرآن مبارک است زیرا که مقارن جبرئیل است و متضمن علم اولین است و آخرین است و مغفرت
ذنوب و مبین حلال و حرام دویم ببرکت یعنی زیاد نیست قرآن متضمن زیاده بیان است بر آنچه در کتب
متقدم است چهارم ناسخ آن کتب تا آخر تکلیف هیچ کتابی ناسخ آن نتماید و قوله ولتنذر عطف است بر آنچه
مدلول علیه صفت کتاب است کانه قیل انزلناه للبرکات و تصدیق ما تقدم من والانذار یعنی انزال قرآن
کردیم برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق کردن کتب متقدم و برای آنکه بیم کند و حفص بتا میخواند یعنی تا بیم
کنی قوم کنی ام القری اهل مکه را میتواند بود که علت فعل محذوف باشد ولتنذر ام القری انزلناه یعنی انزال
قرآن کردیم تا برسانی مکیانرا ومن حولها و هر که کرد اکرد مکه است یعنی مجموع اهل مکه مشرق و مغرب و ام القری
جمع قری است و اشتقاق آن از قری است بمعنی جمع پس هرکاه هر جا که مردمان در آن مجتمع باشند از شهر و دیه
آنرا قریه توان کفت و مکه را ام القری کفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت آن بسط کرده است یا آنکه قبله
اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج و اعظم جمیع قری در عظمت و برکت و اقدم آن در مسکن و
الذین یؤمنون بالآخرة و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به و ایمان می آورند بکتاب باینهم
چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف حامل تدبر و انفکر تا آنکه فکر او منتهی شود علم
او بنجات بوسیله متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله و قرآن ایشان که بر پیغمبر کتاب میکردند وهم علی
صلاتهم یحافظون و بر نمازهای خود محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهت آنست که عماد دین است و علم ایمان
و در مجمع آورده که آیت دلالت بر آنکه مومن را جایز نیست که ببعضی ما اوحیه الله ایمان آورد نه بعضی
و در آن دلالت بر عظم قدر صلوة و منزلت آن بجهت اختصاص این بذکر از مسایل فرایض بنیه که بر آنکه هر که
مصدق پیغمبر و قیامت باشد اخلال الصلوة نکند و ترک آن ننماید آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود
عنسی دعوی نبوة کردند حضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملالی بر صفحه خاطر
عاطر بود حضرت عزت در بیان تعدی و شرح طغیان ایشان فرمود که ومن اظلم و کیست ستمکارتر
ممن افتری از آنکس که افترا کرد و بربست علی الله کذبا بر خدای دروغ را کفت که من پیغمبرم او قال
یا کفت که اوحی الی وحی کرده میشود بمن ولم یوح الیه شیء و حال آنکه وحی نکرده شده است
بدو چیزی مسیلمه اباطیل مزخرفات بهم می بافت و میکفت که وحی است که بمن فرود آمده است و اسود عنسی نیز میکفت

که شخصی بر من طعام میشود بر حمار نشسته وحسان بر من القا میکند مرویست که سلمه دو کس برسالت نزد رسول
صلی الله علیه وآله فرستاد حضرت ایشانرا گفت شما بر سلمه ایمان در آید گفتند آری فرمود اگر نه آن بودی که
رسولانرا نمیکشند شمارا قتل میکردیم پس با اصحاب گفت که شبی در خواب دیدم که دو دست برنجن داشتم که
ثقل آن هر دو دست مرا گران ساخته بود من بترسیدم که با وی دیدم من چنان کردم هر دو بپریدند من تاویل
آن بدو دروغ زن کردم یکی مسیلمه کذاب دیگر اسود عنسی و گویند که نزول این آیت در حق عمرو بن یحیی و نابغا
او بود که اختلاف احکام میکردند و آنرا بخدا اسناد میکردند و از ابی جعفر علیه السلام و ابن عباس
و عکرمه و مجاهد و سدی مرویست که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قرشی کاتب رسول خدا بود چون وحی
بآنحضرت نازل شدی املا کردی وی بنوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم بنوشتی و بموضع سمیع
علیم غفور رحیم چون این آیت فرود آمد که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشاناه
خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبان او جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین رسول
الله صلی الله علیه وآله فرمود که بنویس که اینچنین بر من نازل شده وی بنوشت و در شک افتاد و
گفت که اگر محمد دیگر با وحی فرود می آید صادق است لیکن وحی که با وی آید بر من نیز وارد شود و اگر
کاذبست پس مثل آنکه میگوید که من هم توانم گفت پس مرتد شده بمکه شد و با اهل شرک رفت و گفت حال محمد
را نیکو کرده ام و بدانسته ام از نزد خود چیزها را میگوید که وحی است و من تغییر و تبدیل آنکه میکنم چنانکه
خود میخواستم می نوشتم چون نزد پیغمبر هم بنا را نشناخته بود از سر ایشان با خبر بود ایشانرا بیت مشرکان
باز میداردند و ایشانرا اهل ایمان را ایذا و آزار میرسانیدند و از جمله کردند تا عمار و ابا غالب بکرفتند
و عذاب کردند و کوشش عمار بیهوده بود و باین نوع جفا میکردند تا ایشانرا از ایمان باز دارند که رسول
را ناسزا گفتند آخر عمار از دست ایشان خلاص شد مضطرب و پریشان نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول
الله مشرکان کوشش من بر یکدیگر و مرا اجبار و اکراه کردند تا ناسزا گفتند تو را ایا مرا توبه باشد یا نه گناه من عفو کرده
یا نه این میگفت و زار زار میگریست حق تعالی در حق او این آیت فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه الا
من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم و
درباره عبد الله بن سعد نزول کرد من اظلم الی قوله **و کیست ظالم تر از آنکس که گفت** سانزل
زود باشد که نازل کردانم **مثل ما انزل الله** مانند آنچه خدای نازل کرده است مرویست که در روز فتح مکه عبد الله
بن ابی سرح ملتجی بعثمان شد و او را وسیله ساخت که شفاعت وی کند پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله عثمان
او را بگرفت و نزد پیغمبر آورد آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله عفو کن از عبد الله

گفت رسول صلی الله علیه وآله هیچ جواب نداد و باز این کلام را اعاده کرد آنحضرت بجواب ملتفت نشد و چون
مرتبه سیوم تکرار کرد فرمود و چون عبد الله از مسجد پیغمبر بیرون رفت
آنحضرت اصحاب را گفت الم اقل من راه فلیقتله اما من گفتم که هر که او را ببیند باید که وی را بکشد عباد بن بشر گفت
کانت عینی الیک یا رسول الله فهلا اشرت الی فاقتله چشم من جانب تو بود چرا بمن اشارت فرمائی و حضرت گفت
٢٢٠ ان الانبیاء لا یقتلون بالاشارة پیغمبران باشارت کسی را نکشند و از ابن مسعود روایتست که عبد الله
پیش از فتح مکه باسلام رجوع کرد بعد از آن حق تعالی از سوء عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد که **ولو تری**
و اگر ببینی **اذ الظالمون** چون باشند ستمکاران یعنی کافران **فی غمرات الموت** در سکرات و شدهء
مرگ این ملحقات از غمرة الماء اذا غشیه یعنی چون فرو گیرد احوال مرگ و شدتهای مرگ کفار را **والملائکة**
و فرشتگان عذاب **باسطوا ایدیهم** گسترانندگان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان در دنیا
تبیع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر روی و پشت ایشان زنند و گویند که
اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدها همچو متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف
چیزی طلبد یا گویند فرشتگان عذاب که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب و خود را از دستهای ما
برهانید اگر میتوانید یعنی نتوانید **الیوم** امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین **تجزون** جزا داده
خواهید شد **عذاب الهون** بعذاب خواری مراد عذابیست که متضمن شدت و اهانت باشد و اضافت آن
چون بجهت عراقت و تمکن آن از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که عذاب هون تنگیست
در وقت جان کندن **بما کنتم تقولون** بسبب آنکه بودند که میگفتند **علی الله غیر الحق** بر خدا چیزی که ناراست
و ناروا بود مانند ادعاء ولد و شریک مر او را و دعوی نبوت و وحی بکذب **و کنتم عن آیاته** و بودید که از آیتهای او
تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تدبیر و تامل نکرده ایمان بآن نیاوردند
و تصدیق نمیکردند بعد از آن بر سبیل توبیخ ایشان گوید که **ولقد جئتمونا** و بدرستی که آمدید بجزای حساب ما
فرادی در حالتی که منفرد بودید و یکتا از انصار و اعوان و خدم و حشم و یار و ... و یا منفرد از اعوان
و اوثان که گمان میبردید که شفیعان شمااند چه مرویست که این آیت در حق نضر بن حارث بن کلده آمده که میگفت
که تشفع لی اللات والعزی و فرادی جمع فرد است و الف برای تانیث چون کسالی و قوله **کما خلقناکم**
بدل است از فرادی یعنی آمدید بحساب گاه ما بهیئتی که آفریده بودیم شما را **اول مرة** نخستین بار در حال
برهنه منفرد و معری از همه چیزها بوده که حال ثانیه باشد یا حال باشد از ضمیر فرادی
ای مشبهین ابتداء خلقکم عراة حفاة غرلا بهما یا صفت مصدر جئتمونا مجیئا خلقنا لکم **و ترکتم** و بگذاشتید

خولناكم چیزی که دادیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازید بدو بدیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بجهت آن از آخرت بازمانده بگذاشته وراء ظهوركم از پس پشت خود ان پیش فرستاده بودید با خود داشته
الکه بسبیل توبیخ میفرماید وما نری معكم ونمی بینیم با شما شفعاءكم شفیعان شما ان الذين زعمتم
آنانکه گمان میبردید از روی جهالت انهم فيكم شركاؤا بدرستی که ایشان در ربوبیت و تربیت شما و
استحقاق عبادة شما شریکان خدایند لقد تقطع بينكم بدرستی که بریده شد وصل و پیوند شما و تشتت
و پراکنده گشت جمعیت شما یعنی اسباب وصلت شما منفصل شد بین از اللغات الاضداد است مستعمل
در وصل و گویند که ظرفیت و اسناد فعل بار شده بر سبیل اتساع و حقیقت معنی لیکن واقع شد قطع در میان
شما و قراءت حفص که بنصب است شاهد آنست و این بر اضمار فاعلست بجهت دلالت ما قبل ان برای تقع
الامر والوصل بینکم یا اقامت ان در مقام موصوف و اصل ان تقطع ما بینکم است وضل عنكم وضایع
شد و باطل گشت از شما ما كنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند و یا انکه
بعث و نشر نخواهد بود و ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون اسرافیل در صور
دمد و زمین پر از ارواح شود بصورت مگس عسل انگه حق تعالی گوید بعزت و جلال و قاهریت من هر جانی
با خود رود پس همه بر خیزند و بعرصات قیامت آیند و بموقف هفتاد سال استاده باشند تن و پا برهنه ختنه
ناکرده و از غایت وحشت و هول هیچکس بر یکدیگر نگرد و در غلبت حق تعالی در میان ایشان حکم نکند
خلایق چندان بگریند که آب چشم ایشان منقطع شود چندان عرق از ایشان جدا شود که مانند لجام بدهن
ایشان در رود عایشه پرسید که یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت واسوأتاه رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که در آن روز چندان بخود مشغول شده باشند که یکدیگر نگرند زن نداند که مرد کدام
است کل امر ایشان یغنیه حاصل که حق تعالی درین آیت حث فرموده بر اقتناء طاعات که موجب فوز و نجات
از اهوال قیامت و ترهیب از اقتناء اعمال مشنع بر جهت بعد از ممات و منتج حسرت و ندامت مستعقوبت
و سبب در روز قیامت بعد از آن عود کلام کرده باحتجاج بر مشرکین بعجایب صنع و لطایف تدبیر و
میفرماید که ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده تخم نباتاتست تا نبات از آن بروید
والنوى و شکافنده دانه اشجار است تا نهال از آن بر اید تخصیص دو این از میان مقدورات بجهت
آنست که هر کس این مقدور غیر او سبحانه نیست و دست هیچکس دیگر بان نمیرسد و بدانکه هر چیز که دانه آن
استخوان ندارد از احب میگویند و آنکه دانه او استخوان دارد نوی و از ابن عباس و ضحاک نقلست که معنی
آیت آنست که حق تعالی خالق حب و نوی است و منشاء و مبدع آن و بنابرین تسمیه خلق تعلق باعتبار آنست

که فلق بمعنی شق است یعنی شق ساز نده علم بوجود و مجاهد گفته که مراد شقیت که در وسط نوا و دانه حب قیله
اوست و باستواء آن یخرج الحي بیرون می آورد زنده یعنی نبات و اشجار تر و تازه را که نشو و نما حیات
من الميت از مرده که تخم و دانه خشک است یا بیرون آرد ولدان از نطفه و مرغ از بیضه و یا مؤمن را از کافر
و عاقل را از جاهل ومخرج الميت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحي از زنده که
نبات و آدمی و مرغ است ذکر آن بلفظ اسم بجهت دلالت آنست بر فالق الحب چه قوله یخرج الحي واقع شده است
در موقع بیان آن چه فلق حب و نوی به نبات و شجر نامی از جنس اخراج حی است از میت زیرا که نامی در حکم حی است
کما قال یحیی الارض بعد موتها ذلكم الله این زنده کننده و میراننده الله است که سزاوار عبادتست
فأنى تؤفكون پس از کجا برگردانیده میشوید از و یعنی از عبادت او و در گذاشته بپرستش غیر او استغال
مینمائید فالق الاصباح شکافنده عشا و صبح است از ظلمت شب و انبیاء صبح زود یا شکافنده ظلمت
صبح است که آن غبش است که در تیرگی آنست یعنی برنده تاریکی شب و آورنده روشنائی روز و اصباح
در اصل مصدر اصبح است بمعنی دخل فی الصبح و صبح بآن تسمیه یافته بلغنا آنکه تاریکی از شب بان
در می آید وجعل الليل سكنا و گردانیده است شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بیاسایند
ماخوذ از سکن الیه و اطمان الیه استیناس و سانه بنا بر قراءت عاصم که قرات روح است نصب سکنا بفعلی
است که جاعل دال است بران نه بجاعل زیرا که آن در معنی ماضی است و آنکه بصیغه فعل خوانده بجهت
جعل آنست بر معنی معطوف چه فالق بمعنی خلق است والشمس والقمر و گردانید آفتاب و ماه را
حسبانا نشانهای اوقات شما در انوار گفته که معنی ان دو را ادوار مختلفه و سایر متشابعه داد
تا شهور و سنین بیشان متعین گردد و اوقات ربیعه و دیگر بدان دانسته شود پس مدار شمس و قمر
بحسابات باشد حسبان مصدر حساب است بفتح هم چنانکه حسبان بکسر که مصدر حسب است بکسر و گویند
که جمع حسبانات است چون شهاب و شهبان ذلك اینکار که تسییر و تدبیر شمس و قمر است بر این حساب
معلوم تقدير العزيز العليم اندازه کردن خداوندیست غالب که حکم او بر وجه مخصوص خلق نماید
شمس و قمر و لیس تقدیر کواکب ما زی و لکنه تقدیر بها الکواکب حاصل که حق سبحانه درین آیت تذکیر میکند
میکند نعمت عظیمه خود را و میگوید منم آنکه چون بندگان من در شب تاریک باشند و در و هیچ نمی
بینند و بسبب آن از تصرف در معاش خود باز مانند ناگاه از میان تاریکی عمود صبح بر میکشم و جهان
تاریک را روشن کردم تا هر کس در پی معاش خود رود و یکی بنفع خود نهد و در طلب منافع خود قدم
زند و بمقصود خود رسد و بجهت سیر بین حفظ اوقات و شما را اجال و مدد خود را بنده را ادوار مختلفه

ان ومع ذلك حيث نور قمر از ظلمت ستر اكثر ليل متوحش و دلگير نشوند و بسبب ضياء شمس از جميع امور مرتبه برخوردار
شويد هم چنين در اول الحال جهان ظلم ظلمات و ظلم داشت و بندگان مبتلا بليالي ظلام ظلمت بودند من ازين
آن ظلم متراكمه ظلم آفتاب هدايت عدل محمدي طالع ساختيم تا عالم شروع بنور معرفت در راه يافتند
و بمقصود ازين رسيدند و چون آفتاب فلك حود را قطع كرد و بطرف مغرب رسيد كه موضع او ملاو كرد
كرنا خلفاء بنور او منتفع شوند و بهدايت او مهتدي باشند و نكته انا كالشمس و علي كالقمر اشعار بظهور تمام دارد
و بعد از ان ذكر نجوم ميفرمايد كه متقارنه شمس و قمر دلالت بر وحدانيت و عظم قدرت و نعم او بقوله وَهُوَ
الَّذِي و اوست خداى كه بقدرت كامله و حكمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بيافريد براى شما ستارها
لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه يابيد بسبب آنها يعنى بصفت طلوع و غروب و موضع آنچه بعضى از ستارگان در هيچ
خلقت و برخى در اقدام و بعضى در يمين و بعضى در يسار بسوى راه اسفار و بلاد بدان مهتدي توان شد و
نيز علامات قبله اند و نشانه اوقات ليل فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ و در تاريكيهاى شب در بيابان وَالْبَحْرِ و در دريا اضافه
ظلمات ببر و بحر جهت ملابست است و گويند كه مراد بظلمت مشبهات طرق بر و بحر است و تشبيه آن بظلمت
بسبيل استعاره و قوله لتهتدوا الزاد است يعنى منافع ان بذكر بعد از جمال انه بقوله لكم چه نجوم را غير اين
منافع ديگر هست چون زينت سما و رجم شياطين و غير آن در تيسير گفته كه تخصيص ذكر اين منفعت اجابت
آنست كه دلالت آن بر قدرت ظاهرتر است زيرا كه نجوم را بر فلك دليل معرفت طريق زمين ساخته با وجود بعد
مسافت ميان آسمان و زمين و هم چنانكه بنجوم ظلمت و شبهات امور بغير راه مى توان برد هم چنان بنجوم
ثاقبه و كواكب نيره ائمه هدى عليهم السلام از ظلمت جهالت و شبهات ضلالت خلاص ميتوان شد چه آنكه
ستارگان امان اهل آسمان اند ايشان امان اهل زمين اند كه مثل اهل بيتى كمثل النجوم فانما امان لاهل
السماء و اهل بيتى امان لاهل الارض فاذا ذهبت السماء من النجوم اتى اهل السماء ما يوعدون فاذا ذهبت
الارض من اهل بيتى اتى لاهل الارض ما يوعدون هرگاه كه او سبحانه جلت عظمته روا نداشته باشد كه
بندگان را در تاريكيها بر و بحر رها كند بجهت اين چندين ستاره راه نمائى ايشان را كرده باشد تا ايشان با امور
دنيوى و وجوه معاش خود بروجه سهولت شروع كنند چگونه روى داشته باشد كه ايشان را در ظلمت شبهات
رها كند در امور دينيه كه متيح سعادت دائمى و فوز سرمديست بى نشانه راه نمائى تعيين فرمايد و چون در باب
هدايت بندگان خواست پس در باب دين كه ضلالت ايشان خواهد بود با آنها نصب ائمه طاهرين نكند كه ان را حجت
ميفرمايد كه اگر در دنيا راه بشما كرده باشيدم در دين همه كواكب نيره را دليل و راه نمائى شما ساختيم و نيز ستارگان
بر آسمان مينمايد كه ايشان بر زمين مى بايد چه ما در ان زمين بدارم ستارگان را از آسمان تعدد ادم و راى اكثر ايشان

اهل زمين اند چنانكه ستارگان امان اهل آسمان اند هم چنانكه فلك دنيا را بنجوم مزين گردانيديم فلك دين
را نيز بنجوم اهل عصمت آراسته ساختيم و چنانكه بروج اثنا عشر را در آسمان جاى داديم و ائمه اثنا عشر را
در زمين متمكن گردانيديم فلك دين را نيز بنجوم اهل عصمت و چنانكه كواكب بسبب ظلمات كثيفه سحاب
پوشيده ميشوند در حين انجلاى آن سحاب بظهور مى نمايند همچنين بسبب كثرت ظلمت اعدا تا كه آن ستاره
مهدويه را انصار مختفى ميشود تا بعد از نهايت ظلمت شب نور آن از مطلع هدايت طالع گردد و عالم
را نور عدل از ظلمت ظلم پاك گرداند كه يملاء الارض قسطا كما ملئت جورا و ظلما و موید اينست كه على بن
ابراهيم در تفسير خود آورده كه النجوم آل محمد عليه السلام اوذقنا القائم و جعلنا من الانسان نفس ولا تشهد
عنده يحق نبيك المصطفى و وليك المرتضى و ملئك الذينهم مصابيح الدجى و شموس الضحى و اقمار لليالى
والنجوم فلك الهدى قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستى كه روشن و مبين ساختيم نشانها قدرت را
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براى گروهى كه بدانند انتفاع خود را كه از ان و پيدا آن بدان استدلال كنند بوجود قادر
حكيم و رؤوف رحيم يعنى غرض ايجاد اين امور هدايت بندگان است و تفكر ايشان در صغير
و كبير و اختلاف مواقع و مجارى و اتصالات و سير نظر در ظهور منافع شمس و قمر و نفس حيوان و نبات و
غير آن تامل بيده و معاد خود پيدا كرده فايز و رستگار شوند و از ظلمت ضلالت خلاص شده بضياء
هدايت راه برند پس اگر شخصى ستاره تابان را بر بحر بيند و بآن راه نرود امام هادى را مشاهده كند و
باو مهتدى نگردد نه بجهت تقصير ما باشد در توفيق و لطف بلكه آن تقصير از جانب خود شخص خواهد بود
و تقصير خود افتادى از پس در بحرم از كه من يا بى و فرياد اميد آيد وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنكه بيافريد
شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از يك تن كه آدم است عليه السلام فايده ذكر اين آنست كه تا بندگان نظر در اصل
خود كرده بدانند كه اصل ايشان يك چيز است و بجهت اين بتعاطف و تلطف اقدام نمايند فَمُسْتَقَرٌّ
پس مر شما راست قرارگاهى وَمُسْتَوْدَعٌ و جائى يعنى مستقر رحمت و مستودع صلب كه و نقيض فى الآية فاما
قتاده و عكس و حسن بصرى گفته اند كه مستقر در قبر است و مستودع در دنيا و موید اينست كه ولكم فى الارض
مستقر و متاع الى حين و بعد از ان گفت كه آدم است و ديعة فى اهلك و يوشك ان يلحق بصاحبك بعد الله
ابن بحو الله كه ولا المال و الاهلون الا ودائع و لا بد يوما ان ترد الودائع و حقيقت اينست كه هر كه را كه
قرار بماند و مستودع است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار و بهشت است يا دوزخ مستقر
اوست و ازينجهت آخرت را دار القرار گفته اند پس ملخص كلام آنست كه شما را بوديعت در صلب پدران
نهاديم و بعد از مدتى بوقت مطالب برحم درآمديد و بعد از آن بزمين انتقال يافته مدتى آنجا بوده و از انجا

بمستودع لحد آمده بوقت بعث و بمستودع عرصگاه آید و بعد از حساب بمستقر بهشت یا دوزخ رسید
که از انجا انتقال و ارتحال نباشد گویند روایت کنند که عبد الله بن عباس مرا بخواند و گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله بن عباس الحبر من احبار لما بعد محمد فمن مستقر و مستودع و بعد از آن مرا گفت که این نامه را
موجود بده که او از احبار است من نامه ببردم و باو سپردم و بعد در آن نگاه کرد و گفت مرحبا بکتب خلیل
من المسلمین انگه مرا بخانه برد و چند صندوق پیش آورد و صحیفها از آن بیرون می آورد و در آن می نگریست و
و انداخت گفتم از چیست که بی اندازی گفت نوشتها موجود آن که بدین وضع نوشته اند و من در طلب نوشته
موحی ام انگاه نوشته برگرفت و در وی نگریست گفت این نوشته موحی است پس ساعتی در آن تامل کرد و از
بخط نوشت که مستودع رحم باشد و روی زمین و زیر زمین که قبر است و مستقر انجا که ماوی و
مصیر هر کس باشد از بهشت و دوزخ قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه
و وحدانیت خود را قوله تعالی لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند ذکر یعلمون با خلق نجوم و یفقهون
با تخلیق بنی آدم و بیان استقرار و استیداع بجهت آنست که امر نجوم و کواکب ظاهر است و اما ادراک
تخلیق انشاء ایشان از نفس واحد و تصریف ایشان میان احوال مختلفه فرع علم دقیق غامض است
که محتاج باشد باستعمال فطنت و تدقیق نظر و فکر و قد فصلنا الآیات حث است بر نظر و تنبیه آنکه هر یک
از آن دلالت میکند بر توحید حق تعالی و فات رکال او نیز در تذکیر نعمت میفرماید که وهو الذی و اوست که
انزل من السماء فرو فرستاده از ابر یا از جانب آسمان ماء آب باران را برای انواع حیوانات و نباتات
بعد از آن بر سبیل التفات از غیبت بتکلم فرموده که فاخرجنا پس بیرون آوریم به یعنی بآن آب نبات کل شیء
رستنیها هر چیزی یعنی صنفی از نباتات که مخصوص اظهار قدرت ورد و انبات انواع منفعت بیک آب کما قال
قوله یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل فاخرجنا پس بیرون آوریم منه از آن آب یا
از نبات خضرا چیزی سبز یعنی گیاه سبز که از تخم بسر باشد که بیخ شاخ پیدا کرده باشد خضر صفت
موصوف ای شیئا خضرا یقال اخضر و خضر کاعور و عور نخرج منه بیرون آوریم از آن گیاه سبز
حبا متراکبا دانه بیکدیگر مرکب شده بهم نشسته یعنی خوشه و من النخل و بیرون آریم از
خرمابنان من طلعها و از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة خوشهای بیکدیگر نزدیک
و یا بر زمین نزدیک و قریب التناول از بسیاری بار در انوار گفته و تقدیر کلام آنست که و اخرجنا من
النخل نخلا من طلعها قنوان یا من النخل شیئا من طلعها قنوان و میتواند بود که من النخل خبر قنوان باشد
و من طلعها بدل از آن ای من طلع النخل قنوان و قنوان جمع قنو است چون صنو و صنوان و اقتصار بر ذکر

نخل در مقابل حب مشعر بآن که مجرد کثرت دلالت منفعت و زیادتی نعمت در آن و بسیاری نفع آنکه غیر شریف است
و جنات من اعناب عطف بر نبات کل شیء یعنی بیرون آوردیم بآن آب بوستانها از انگور و الزیتون
و الرمان این هر دو عطف است بر نبات یعنی بیرون آوردیم از آب درخت زیتون و درخت انار و ایراد ایشان
با اختصاص بجهت مزیت اعتبار او و صنف نزد عرب مشتبها حالت از رمان یا از جمیع در حالتی
که درختان انار با یکدیگر در اشجار مانند که ورقه بیکدیگر در لون و غیر متشابه و نه مانند یکدیگر در طعم چه بعضی مانند
بغایت ترش میباشد و بعضی شیرین و یا متشابه و یا عدم تشابه ذات و قدر لون و طعم است و یا مشتبه
در خلق مختلف در طعم یا مشتبه گاهی که از یک جنس باشد چون رمان و زیتون و غیر متشابه گاهی که مختلف
الاجناس باشد چون رمان و زیتون و غیر آن و بدانکه افتعال مشارک تفاعل است در اکثر فواید و از آن جمله
بمعنی بین اثنین است چنانکه اشتبه الشان و تشابها کقولک استویا و تساویا انظروا الی ثمره
بنگرید بمیوه هر یک از این درختان اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خورد و بی منفعت که نفع بسیر
ندارد و ینعه و بنگرید برسیدگی وی و بزرگ و پختگی او چه گونه شکل و مزه و نفع و لذت دروی پدید آید
یعنی در رسانیدن هر دو حالت تفکر کنید و بنگرید که چه گونه که حق تعالی بسبیل تدریج آنرا از حال اول
بحالت ثانیه میرساند و ینع مصدر ینعت الثمرة اذا ادرکت است و یا جمع یانع است چون تاجر و تجر
ان فی ذلکم بدرستی که در آنچه یاد کردیم الآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم و توحید او لقوم
یؤمنون مر گروهی را که بگرویدند چه حدوث اجناس مختلفه و انواع متعینه از اصل واحد و نقل آن از
حالی بحالی نمیباشد مگر بایجاد قادری که میداند تفاصیل آن و ترجیح مینماید آنچه حکمت و اقتـ
ضای آن میکند از احوال ممکنه و ضدی و ندی ندارد که معارض او شود و یا ضدی که معانده کند با وی و
منع او از افعال مذکوره و تعویق او از تغییر حال آن و لهذا در عقب آن توبیخ اهل شرک میکند بآن بقول
ایشان میکند بقوله وجعلوا لله و ساختند کافران برای خدای شرکاء الجن انبازان از جنیان یعنی ملائکه
را که شریکان خدا گردانیده و بعبادت ایشان مشغول شدند و گفته الملائکة بنات الله که و جعلوا الملائکة
الذین هم عباد الرحمن اناثا و تسمیه ایشان بجن بجهت اجتنان ایشان است و یا مراد شیاطین اند که اطا
عت نمودند بجنیان که اطاعت خدا باید نمود یا عبادت اوثان کردند بتسویل و تحریض شیاطین ایشان را
یا گفتند که الله خالق الخیر و کل نافع و الشیطان خالق الشر و کل ضار چنانکه رای ثنویه است و زنادقه و
مجوس یعنی دیوان را شریک خدا میدانستند و میگویند که شیطان شریک خداست در آفرینش هر چیز که خدای
آفریند و او را ایزدان میگویند و هر چیز شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن خوانند و بانکه هر دو مفعول

جعلوا لله شرکاء ذات وبا شرکاء الجن است بتقدیم مفعول ثانی براول بجهت استعظام آنکه مر الله را شریک باشد

با غیر آن شریک حق تعالی باشد والله متعلق بشرکاء و شرکاء با حال از و قوله وَخَلَقَهُمْ وحال است

بتقدیر خدای وقد علموا ان الله خالقهم دوان لجن یعنی ایشان جن را شریک خدا میکردند وحال آنکه

میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را نه جن چه آن نیز مخلوق او ست و نه غیر خلق او ست و نه غیر باشد

ایشان از فرط جهالت وحماقت مخلوق را شریک خالق میکویند و یا ضمیر راجع بکفار است یعنی با آنکه میدانند

که حق تعالی خالق ایشان است ایشان عبادة جن میکنند و شریک او میکردانند وَخَرَقُوا لَهُ ویختلقون

وافترا میکنند برای او بَنِينَ و پسران چون عزیر و عیسی که قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصری

المسیح ابن الله نعوذ بالله منهما وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه را این قول بعضی از عرب است یعنی قریش

بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میکویند یعنی دلیل بر مدعا ندارند بلکه از محض هوی

و تقلید است این جار و مجرور در موضع حال است از واو خرقوا یا از مصدر آن ای خرقا بغیر علم سُبْحَانَهُ

پاکست خدای وَتَعَالَى و برتر عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند که او را فرزندی و یا شریک است

چه او خالی از آن نیست که بولادت است یا بتبنی و هر دو موجب تشبیه است و هر یک مشابه محدث باشد و

صفت نقص و ترکیب نیز مستلزم نقص است و حق تعالی مبرا از نقص و عیب است بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

او ست که نو پدید آمده است آسمانها و زمینها بی ابتدای ماده و مده و مثال بعون اعانت از غیر وی

اثابت صفت مشبه است بفاعل یقال فلان بدیع الشعراء بدیع شعره یا بطرف ای هو بدیع فی السموت

والارضین کقولک فلان ثبت العدل ای ثابت فیه و حقیقت معنی اینست که او عدیم النظیر والمثل

است در خلق آسمان و زمین و یا بدیع بمعنی مبدع است یعنی او ست پدید آرنده آسمانها و زمینها و تفصیل

این در اوایل سورة البقرة مذکور شده و رفع آن بر خبریت است و مبتدا محذوف ای هو بدیع السموت یا بمعنی

ای بدیع السموت هو و فرق میان ابداع و اختراع آنست که ابداع فعلیست که مسبوق بمثل نباشد و منه

البدعة لما خلف السنة لانها احداث ما لم یسبق الیه اختراع فعلیست که مسبوق بسبب باشد و اثبات ابداع

درین مقام بجهت افادة کمال قدرة که فوق قدرة جمیع مخلوقات و هر که متصف باین باشد احتیاج بشریک

و ولد نداشته کما قال أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد و چگونه بود مرو را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ

و حال آنکه نیست مادر را فرزند از و پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنا شوهری کفاف و جنسیت

شرطست و او را نیست در میان او و ما سوای وی مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و آفریده

همه چیزها را و مخلوق را مانندی نیست بمخلوق وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها دانا است و غیر او دانا نیست

مثل از مثل بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بوی محال بود و ازینوار گفته که دلالت

استدلال است بر نفی ولد از جهت وجه اول آنکه هر که از مبدعات سموات و ارضین باشد یا آنکه از جنس

چیزی اند که موصوف بولادت میتوان شد مبرا اند از آن بجهت استمرار و طول مدة آن پس او سبحانه اولی

باشد باآنکه متعالی بود از ولادت دویم آنکه معقول از ولد آنست که متولد باشد از ذکر و انثی که متجانس

یکدیگر باشند و حق تعالی منزه است از مجانست سیوم آنکه ولد کفو والد است و او را کفو نیست بلوق

بلی آنکه ما عدای او مخلوق او ست پس منافی او نتواند بود دویم آنکه او کذلک عالم است بکل معلومات و غیر

او چنین نیست باجماع ذَلِكُمُ اینکه باین صفات موصوف است اللَّهُ خداوندی که جامع جمیع صفات

کمال است رَبُّكُمْ پروردگار شماست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

آفریننده همه چیزهاست بدانکه ذلکم مبتدا است و مابعد او اخبار مترادفه و میتواند بود که بعضی بدل باشد

بعضی یا صفت بعضی و بعضی خود قوله فَاعْبُدُوهُ حکمت است سببا از مضمون اخبار مذکوره یعنی

چونکه او سبحانه مستجمع این صفات است پس او را بپرستید که مستحق عبادة او ست نه غیر او بجهت

اتصاف او باین صفات مذکوره اگر گویند که خلق شیء و خالق کل شیء دلالت میکند بر آنکه او خالق

افعال عباد باشد پس قول شما باشد بر قول شما باطل باشد گوییم آنچه از منطوق آیت مفهوم میشود

اینست که مراد آفریدن هر چیز است که غیر او را بر آن قدرت نباشد چون خلق ملائکه و جن و انس و حیوانات

و نباتات و جمادات تا بجهت بلند یعبده الحمد باطل بجهت آنکه مفهوم قول شخصی که گوید اکلت کل شیء

ماکولات است و چگونه افعال عباد با او توان کرد و حال آنکه او سبحانه تنزیه خود فرموده از افعال

عباد و کذب ایشان چه اگر خلق او می بود و تنزیه موجب این میشود که او سبحانه فاعل قبایح

باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وَهُوَ و او با وجود این همه صفات عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ بر همه چیزها نگاه

هبانست و متولی امور بندگان پس توکل بر او کنند و همه امور خود را بوی تفویض کنند و بوسیله عبادت

او در انجاح مآب خود کوشند چه او ست که نگهبانست بر اعمال شما و شما را بر آن مجازات خواهد داد

پس بغیر او ملتجی نشوید و توجه تام بوی از جواهر لطیفه نمائید لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ

وا در نمی یابد و نبیند او را یعنی در نمی یابد آنچه ابصار ادراک آن نمیکند ساسته ابصار و او در می یابد خدا

ندان ابصار را بتقدیر مضاف وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و او ست لطف کننده و نیکو کار با بندگان

از جائی که ایشان ندانند و رشناسا و آگاه با سرار همه چیزها و دانا بمصالح بندگان و بعباد با فعال آنها

پس بروفق آن مجازات ایشان نماید و در معاد در ینابیع گفته که او ست با سر لک بین و آگاه بحقیقت هر شیء

وميتواند بود كه اين از بابِ آن باشد يعنی ابصار او را درنمی‌يابد زيرا كه لطيف است چند وجه گفته‌اند يكی آنكه
لا الطف است بعباد بسبوغ انعام الا آن است که عدول نمود بمار وزن فاعل افعل از جهت مبالغه دويم
آنكه لطيف التصير است وحذف مضاف اليه بجهت دلالت كلام است بر آن سيوم آنكه لطيف است كه استقلال
کثیر میکند از نعم خود واستکثار قلیل می‌نماید از طاعت عبادهٔ خود چهارم لطیف است واگر او را بخوانی
بلبیك جواب گوید واگر قصد او کنی ترا نزد خود گرداند واگر اطاعتش کنی بکفایت تو کند واگر عصیان او
نمائی ترا بتوبه عافیت دهد واگر از و اعراض کنی ترا بخود خواند واگر روی بوی آری ترا هدایت کند پنجم لطیف
است که مکافات نماید بتوانی و درگذرد از جانی ششم لطیف است که هرگاه با او افتخار کند عزیز گرداند وکسی
که سوی او افتقار نماید او را غنی سازد هفتم لطیف است که عطای خود را برای تو ذخیره نهاده و نعمای
خود را برای اولیا آماده ساخته و در عدة الداعی آورده که لطیف بمعنی بر است بعباد خود که لطف بایشان
میکند از جائی که ایشان نمیدانند و رفق بایشان میکند بر وجهی که بآن عالم نیستند و لطیف در اصل لغت
بمعنی بر است و مکرم یقال فلان لطیف بالناس بار بهم یبرهم و یلطفهم وگاه هست که بمعنی لطف در تدبیر
و فعل میباشد یقال الصانع لطیف الکف اذا کان حاذقا در خبر آمده که معنی لطیف خالق خلق لطیف
است همچنانکه تسمیه بعظیم بجهت آنست که خالق خلق عظیم است و گویند که بمعنی فاعل الطاف است و آن
هر چیزیست که بنده بآن نزدیک شود بطاعت و دور گردد از معصیت و خبیر یعنی عالم بدقایق اشیا و غوامض
آنست یقال فلان خبیر ای عالم خبیر بکنه الشیء مطلع علی حقیقته والخبیر العالم تقول لی به خبر ای
علم و بباید دانست که آیت دالّ است بر آنکه حق تعالی دریافته نمیشود بعیون زیرا که ادراک هرگاه مقارن
بصر شود مفهوم نگردد از وی الا رویت همچنانکه هرگاه که مقارن سمع شود مفهوم نشود از وی مگر سمع
و همچنین هرگاه که آنرا اضافت کنند بهر یک از حواس مفید آنست که این حاسه آله ادراک است فقولهم
ادرکته بفمی معناه وجدت طعمه و ادرکته بانفی معناه وجدت رائحته و چون حق تعالی بر وجه تمدح نفی ادراک
بصر کرده باشد از خود پس مقابل آن که اثبات ادراک او باشد ببصر مذموم و ناروا باشد و دلایل عقلیه
نیز منتج عدم رویه حق تعالی است با بصار عیاش و باسناد خود نقل کرده از فضل بن سهل قال ابی یاسین
که او سوال کرد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که اخبرنی عما اختلف الناس من الرویة
خبر ده مرا از رویت حق تعالی که مردمان در آن اختلاف دارند فرمود من وصف الله بخلاف ما وصف
به نفسه فقد اعظم الفریة علی الله هر که وصف کند خدا را بخلاف آنچه از ذات خود را بآن وصف کرده پس
بتحقیق که اسناد فریه عظیم بحق تعالی کرده او سبحانه فرموده که لا تدرکه الابصار و گویند که مراد با بصار اعین

نیست بلکه قلوب است یعنی درنمی‌یابد او را اوهام و فکر بندگان واو درمی‌یابد آنرا واستحقاق اشاعره استدلال
معتزله را باین آیت بر امتناع رویت بآنکه مراد بادراک مطلق رویت نیست و نفی تعمیم در جمیع اوقات
نیز بجهت احتمال اختصاص آن ببعضی حالات و بعضی اشخاص چه آیت در قوه کل بصیر مدرک است و بجهت
مستلزم امتناع رویت نیست در معارضات بادله عقلیه و اخبار صحیحه متواتره که از اهل البیت علیهم
السلام و اجماع ایشان بعد از ذکر این آیت و آنکه بر وحدانیت و کمال قدرت و علم خود بیان ازاله و علت
اعتذار میکند بقوله قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ وبدرستی که آمد شما را نشانهای روشن یعنی دلایل و حجج ظاهره
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که وضوح آن بر وجهیست که گویا از او میتوان دید و بصائر جمع بصیرت
و آن مر نفس را بمثل بصر است مر بدن را و تسمیه دلالت باین بجهت آنست که تجلیه حق میکند برای نفس و او را بآن
مینماید فَمَنْ أَبْصَرَ پس هر که ببیند حق را و تصدیق کند بوسیله بصایر و تفکر کند در آن فَلِنَفْسِهِ
پس اثر برای نفس خود او را دیده چه منفعت آن مر او راست وَمَنْ عَمِيَ و هر که نابینا شود یعنی نبیند
آن حجج ظاهره را بجهت عدم تدبیر در آن و بسبب آن گمراه شود فَعَلَيْهَا پس ضرر و وبال آن بر دست
این دلالت است بر آنکه مکلفان مخیرند در افعال نه مجبور وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگهبان که
محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم جبرا بلکه همین تبلیغ است پس حق تعالی که حافظ اعمال است
و شما را بر آن مجازات خواهد بود و این کلام وارد است بر لسان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و قول
این آیت قبل از امر بقتال است و چون حضرت بآن مامور شد حفیظ شد بر ایشان و ایشان را بر افعال و
اعمال قبیحه خود داد که آن قتل و سبی و اسر ایشان نبود وَكَذَلِكَ و مثل این تصریف که در آیات گذشته
کردیم میگردانیم ایشان را آیهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید و از مفصل بمجمل و از محکم بمتشابه و غیر آن
و تصریف اجرای معنی است دائر در معانی متعاقبه و آن در اصل بمعنی نقل شیء است از حال بحال
نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لام برای عاقبت درس بمعنی قرائة تعلم و جواب این محذوفست و تقدیر اینست
لیقولوا درست لنصرفها یعنی من گردانم آیت قرآنی را بمعانی متعاقبه تا گویند اهل مکه که تو خواندهٔ آنرا و
تعلیم گرفته از دیگری و میتواند بود که معطوف علیه محذوف است و تقدیر آنکه لیتنبه السامعون
ولیقولوا از عم کفار قریش آنبود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبر و یسار که دو بنده بودند
از سبی روم تعلیم میگرفت و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف آیات تا معنا
باین غایت شود و عاقبت آن باین انجامد که کفار قریش گویند که از تو دیگری تعلیم گرفته وَلِنُبَيِّنَهُ
و برای آنکه بیان کنیم آیات قرآن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این کلام خدایست تخصیص نیز

ولیقولوا درست

تبیین با مل علم بجهت آنست که ایشان را کرد که بآن منتفع شوند نه غیر ایشان و میشاید که معنی این باشد که تا سبب
تصریف آیات محق از مبطل و مومن صادق از کافر و منافق ممتاز کردد و دو کشفا کرده که فرق بین الاکثین
آنست که لام اول مجازاست و ثانیه حقیقت زیرا که تصریف ایات برای تبیین نه برای آنکه کفار کویند که آنرا
درس و تعلیم کرفته ولیکن چون صدور این قول ایشان بتصریف ایات حاصل شد هم چنانکه حصول تبیین
بسبب آن بود از جهت حق تعالی او را مشبه ساخت بثانی و سوق آن نموده در مساق آن فرموده که لیکونوا
هم چنانکه فرموده لیتبینه و میتواند بود که لام در لیقولون مقدر باشد ای لیقولوا یعنی نکویند
کفار که تو از بشری تعلیم کرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشری نیست و بنا برین لام هر دو موضع
بر حقیقت خود باشد و ضمیر لنبینه راجع است بایت و نذکیر آن باعتبار آنست که آیات در معنی قرآن
است کانه قیل و کذلک نصرف الایات القران و یا آنکه راجع بقران باشد و اکرچه مذکور نشده بجهت آنکه
معلوم است و یا راجع باشد بتبیین که مصدر تبینه است کقولهم ضربته زیدا انفسست که در محل
که کفار عرب آنحضرت را بایمان ایت دعوت میکردند این ایات نازل شد اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ در پی آن
رو که وحی کرده شده بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی مبتدی شو بطریقه توحید لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبود بمنزلت مکر او و این اعتراض است که ایجاب اتباع موکد با آن شده و یا حال است کدا للنوك دو
تقدیر اینک منفرد بالالوهیة وَأَعْرِضْ و روی بکردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندکان باقوال
و آرای ایشان التفات منما و کسانی که این آیت را بایت السیف منسوخ میدانند مانند ابن عباس اعراض
را حمل میکنند و هر چه شامل کف باشد از ایشان حمل آن میکنند بر عدم ملاطفت با ایشان نه آنکه مراد ترک
دعوت ایشان باشد بتوحید پس بنا برین حکم ایت ثابت باشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای
توحید و عدم اشراک ایشان را بوجه جبر و قهر مَا أَشْرَكُوا هرکز شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف
است چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار و لحض معنی آنست که اکر اراده خدای بودی که ایشان
بسبیل قهر و اضطرار قایل بتوحید شوند و ایمان آرند هرکز مشرک نبودی و با خدا انباز نکرفتندی
امان بر طریق اختیار توحید ایشان خواست چه الجا و اضطرار منافی حکمت و ناقض آنست و این
دلالت نیست بر آنکه حق تعالی اراده ایمان نمیکند از کافر بسبیل اختیار چنانکه بیضاوی گفته که هو
دلیل انه تعالی لا یرید ایمان الکفره زیرا که او سبحانه در آیت دیکر جمله کافران مشرکان را بایمان امر کرده و
صدور امر از مکتوب آنست که مامور به مراد باشد و نیز اکر حق تعالی مرید شرک و کفر بودی کافر و مشرک
مطیع حق تعالی بودندی زیرا که مطیع کسی است که فعلی کند که از و خواهند و این باطل است عقلا و جمعا

معلوم شد که مراد این آیت آنست که اکر خدای توحید ایشان خواستی بسبیل قهر و الجا ایشان شرک نیاوردندی
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که و لو شاء الله ان یجعلهم کلهم سواء مؤمنین معصومین
حتی کان لا معصیة لاحد لکان یحتاج الی خبر و نار و لکنه امرهم و نهاهم و اعطاهم ما له به علیهم الحجة
من الله و لا استطاعة یستحقوا الثواب و العقاب وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ و نکردانیده ایم ترا ای محمد
بر ایشان حَفِيظًا نکاهبان وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی بر ایشان بِوَكِيلٍ کسی که بامور ایشان قیام
نماید کار ایشان بتو باز کذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار مؤمنین ایشان بایمان نیز
صحیح معنی آنست که ما ترا نکهبان ایشان نکردانیده ایم تا بقهر و جبر ایشان را از کفر منع کنی و یا حافظی
که بجهت محافظت تو ایشان کفر نیاورند و اکر مرتکب آن شوند بر تو حرجی و اثمی باشد نه وکیل که مصالح
دنیوی ایشان قیام نمایی و نکذاری که در مفاسد شروع کنند چه آن هر دو بتو مفوض نیست بلکه مامور
که حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق و حاسب اعمال ایشان باشیم و بر تو بغیر از ابلاغ و انذار چیزی
نیست و جمع میان حفیظ و وکیل از اختلاف معنی لفظی است چه حافظ شرعی کسی است که مصالح و حافظ راست
از انکه ضرر را باو رساند و وکیل بر شیء کسی است که جلب خیر کند بآن آورده اند که چون این آیت انکم
و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش کفتند که ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه کن
و الا ما نیز خدای ترا که بصفات کمال او را یاد میکنی هجو کنیم آیت آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام
مدهید آنرا که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و بقبایح ایشان را یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان
در مقابله آن سزا کویند خدای را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی خدای را
ناسزا کویند از روی جهل و نادانی و از سدی نقل است که ابو طالب حمایت حضرت میفرمود و بسبب آن اهل
شرک از او دفع میشود و چون بیمار شد و قریب بوفات رسید مشرکان با یکدیگر کفتند که بیایید تا نزد این
مرد رویم و حجت بر وی کنیم و کویند این برادرت بطعن ما و بت الهه ما بانجا رکه تا ملکیت بجهت حرمت
تو چیزی نمیکنیم زیرا که تو شیخ و سید مایی و اکر او قصد واقع شود او را هلاک کنیم پس باتفاق به نزد
ابو طالب آمدند ابو سفیان و ابو جهل و نضر بن حارث و عمرو بن عاص این سخن را با ابو طالب
کفتند ابو طالب رسول صلی الله علیه و آله حاضر کرد و کفت این قوم بنو عمان تواند ملاحظه حال
ایشان کن آنحضرت فرمود که مدعای ایشان چیست کفتند که خواهش ما آنست که زبان از طعن ما و
آلهه ما کوتاه کنی رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اکر من چنین کنم شما ساعتی منکنید بکلمه که بسبب
کفتن آن بر عرب و عجم مالک شوید و همه عالم منقاد شما کردند کفتند آن چیست کفت آنکه بکویید لا اله الا الله

کفته ما هرکز این را نکویم ابوطالب کفت با ایشان مواساة کن فرمود من غیر ازین را نمی‌شنوم ایشان کفتند ای
محمد از شتم و دشنام خدایان ما باز ایست و اکر نه ما نیز ترا دشنام دهیم حق تعالی این آیت مذکور را نازل ساخت
و درین دلیل است بر آنکه طاعت هرکاه که مودی بمعصیت بحث شود ترک آن واجب است چه مودی
بشر شر است و نیز دال است بر وجوب تقیه و نکاه داشتن زبان در جای که نه جای اظهار حق باشد
چه اظهار حق باشد چه قدیم حق تعالی رسول خود را امر کرده که با کفار مدارا کن که [illegible] ایشان با ایشان
بسیار اند و تو یاری و مددکاری نداری و در اسم ما کنت فی دارهم ارضهم هرکاه که آنحضرت
در وقت ضعف مامور باشد بمدارا کردن پس اسلام اولیتر باشد بآنچه مامور است پیغمبر صلی الله علیه
واله فروتر است و رعیت نیز بآن اولیتر باشند زیراکه پایه ایشان از پایه هر دو فروتر است و وجوب
دفع ضرر را نه مقتضی عقل و شرع است در مجمع آورده که آیت دلالت میکند بر آنکه جایز نیست که از
اسکات فعل یا قول صادر شود که مودی بمعصیت غیر او شود و ابو عبدالله صلوات الله علیه پرسیدند
از قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که ان الشرک اخفی من دبیب النمل علی صفوان فی لیلة ظلمة
فرموده که مومنان در زمان آنحضرت آلهه مشرکان را دشنام میدادند و مشرکان از این جهت سب
معبود مومنان میکردند حق تعالی اهل ایمان را از سب آلهه اهل شرک منع نمود تا کفار سب الله مومنان نکنند
و مومنان را چنین آن شرک نیابد از جانبی که ندانند و صادق علیه السلام را کفتند که ما مردی را در مسجد
می‌بینیم که باواز بلند سب اعدای شما میکند و نام و نشان ایشان میبرد فرمود ما له لعنه الله تعرض
بما میکند اول خدا از رحمت خود دور کرداناد و تعرض میکند بما و بعد از آن فرمود که قال الله تعالی
ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز از آنحضرت مرویست که در
تفسیر این آیت فرموده که چون این آیت نازل شد رسول خدا فرمود که لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی
ذات الله ولا تسبوهم فانهم یسبون علیکم و من سب ولی الله فقد سب الله و در حق امیرالمومنین
فرمود که من سبک یا علی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله کذلک زینا همچنانکه بیاراستیم
اعمال الکفار را در نظر ایشان لکل امة بیاراستیم برای هر کروهی عملهم کردار ایشان را یک
دیده در نظر ایشان بر وجه تخلیه که کل حزب بما لدیهم فرحون و ممکن است بود که عمل مخصوص باشد
و مراد بکل امة انواع کفره کفته باشد زیرا که کلام در ایشان است و شبیه بر مبین است خدا با شد برای
ایشان بر وجه تخلیه بحد بل مراد آنست که ما ایشان را عقل کامل دادیم و علم بحسن حسنات و قبح مقبحات
تا حسن را بدانند و بکار بندند و از قبیح اجتناب کنند و چون بمقتضای عقل کار نمیکنند که در امور حق بعینها

کردیم

کردیم یحسبون انهم یحسنون صنعا و چون ما ایشان را با اعمال قبیحه خود شان باز گذاشتیم و بقهر و جبر
ایشان را از آن منع نکردیم کویا آن که مزین اعمال ایشان ما ایم و کویند که معنی آنست که هر امتی را با ایمان و طاعت
حکم فرمودیم لقوله ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم یعنی چنانکه امت ترا با ایمان فرمودند با
تحریص و ترغیب کردیم سایر امم نیز همچنین کردیم با ایشان نیز چنانکه کردیم پس مراد باعمال ایمان و طاعت باشد یعنی
ایمان و طاعت را در نظر ایشان آراسته کردانیدیم بدلایل واضحه و حجج و بینه و با وجود این ایشان بآن اقدام
نمودند و تابع اهوای باطل خود شدند در مجمع آورده که درین کلام چند وجه است یکی آنکه مراد آنست
که چنانکه مزین ساختیم برای شما اعمال شما را آراسته کردانیدیم برای هر امتی که پیش از شما بودند اعمال
ایشان را از حسن عبادت حق تعالی و عبادة او بوجه اخلاص و ترک سب اصنام و نهی ایشان نمودیم که از ایشان فعل صادر
شود که مستقر کفار باشد از قول حق و از قول حسن و حیثیات و تحمیه آنچه واجبات بر ایشان که بآن عمل
نمایند بعمل او دلیل آنست که شخصی تواند که با غلام خود کوید که اعمال عملک ای تبتغی لک ان یفعله دوم آنکه
مزین کردانیدیم برای امتی عمل ایشان را اکر اطلاع ایشان مایل از نمود ولیکن همان آنکه خود ایشان [illegible]
بودیم تا ایشان کنند بحق و اجتناب کنند از باطل سوم آنکه مزین ساختیم عمل ایشان را اکر ثواب آن کقوله ولکن الله
حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان که مراد تحبیب ایمان است بذکر ثواب آن و مدح
فاعل آن بفضل آن و تکره کفر بذکر عقاب و ذم فاعل آن بفضل آن حاصل آنکه مراد از آیت این نیست که حق تعالی تزیین عمل
کفار کرده باشد در نظر ایشان زیرا که این مقتضی خواهد داشت ایشان را بمعاصی و افعال قبیحه حق تعالی منع
را بمعصیت فرموده بلکه از آن منع نموده و فاعل آن را ذم نموده و زین لهم الشیطان اعمالهم و حال آنکه نیست در آنکه
مراد بآن کفر و معاصی است و درین دلالت است بر آنکه آیت مذکوره تزیین اعمال طاعات ثم الی ربهم
پس بسوی جزای الهی کار ایشان است مرجعهم باز کشت ایشان را فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت محاسبه
و مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بوده اند که عمل میکردند از خیر و شر این آیت دال است بر فساد
قول مجبره زیرا که درآن بیان فرموده که سب اصنام مراد او نیست بلکه کاره آنست بجهت آنکه موجب زیادتی
کفر کفار میشود پس اراده کفر ایشان نکرده باشد کلبی و محمد بن کعب قرظی آورده اند که اکابر قریش با حضرت
کفتند که ای محمد قوم ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی
علیه السلام مرده را بدم زنده میکرد و صالح ناقه از سنگ بیرون آورده ازین نوع آیتی بما نما تا ما بتو ایمان
آریم حضرت فرمود که چه خواهید کفتند کوه صفا را برای ما طلا کردان حضرت فرمود که اکر این معجزه متحقق شود
مرا تصدیق خواهید کرد جمله بیک قول [illegible] بسوکندان غلیظ و شداد تاکید نمودند که اکر این معجزه بنمائی

ما در و لقتنا اهل یوحیه متابعت تو کنیم در معالم آورده که حضرت بدین اشتغال نمود مقارن ان حال جبرئیل
نزول فرمود و پیغام آورد که حق تعالی میفرماید که بعد از این کوه را زر سازیم اما سنت ما عادت جاری شده
چون امم پیشین از انبیا خود نشانی خواسته و آن آیت بظهور رسید اگر از عقیده عهد بیرون آمدند نیامده عذاب استیصال
بایشان فرستیم اگر خواهی این معجزه ظاهر سازیم اما از عذاب ... دارد اگر خواهی بگذار تا تو به کنند و یا از نسل ایشان
ایمان آرند حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود و ... آیت آمد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
سخت ترین سوگندان ایشان جهد مصدر است در موضع حال ای مجتهدین فی ایمانهم و یا مفعول مطلق است
و داعی ایشان بدین قسم و تاکید در ان تحکم بودن بر رسول صلی الله علیه و آله و طلب آیات مقترحه
و استحقار آنچه مشاهده کرده بودند از آن حاصل که ایشان ... شده سوگند خوردند لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
اگر آید بایشان علامتی و نشانی از آنچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ
بگوی ای محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا الْآيَاتُ جز این نیست که این آیتها یعنی نشانها نبوت که معجزات است
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و او برا اظهار آنچه از ان خواهد قادر است و من نیز بخود چیزی نتوانم بر هیچ
چیز از ان قدرتی ندارم بعد از ان بر سبیل انکار خطاب میفرماید با اهل ایمان که بجهت طمع در ایمان ایشان
تمنای معجزات مقترحه داشتند میفرماید که وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا گردانید شما را ای مومنان که آنچه
از کافران صادر میگردد از افعال قبیحه و افعال مقترحه یعنی شما امید دارید که از آن ایشان چه اعمال که طول
قبیح صادر میشود و گفته اند که خطاب بمشرکانست یعنی که شما کاید چه دانید که عاقبت کارها شما بجهت
أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که آن آیت و معجزات مقترحه چون بیاید بایشان مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ
نگرویدند بآن در این تنبیه است بر آنکه حق تعالی آیات ننموده مگر بجهت علم او بآنکه چون بیان آیت ایمان نیارند
بلکه مفعول ثانی یشعر محذوفست تقدیر اینک و ما یشعرکم ما یکون منهم چنانکه بعضی مفسرین گفته جمله
اسمیه مستانفه مصدر بآن مکسوره متضمن اخبار است بآنچه علم الهی تعلق گرفته بود از عدم
ایمان ایشان وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ عطف است بر لا یؤمنون یعنی بدرستی که چون آیات مقترحه بایشان آید
گردانیم دلهای ایشان را آنچنانکه از تصدیق بر حجر ... وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه
حق و طریق ... بیان ایمان نیارند در آخرت كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاورده بانچه نازل
شده بایشان از آیات أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بجهت فرط عناد و جحود
وَنَذَرُهُمْ و گذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در عدوان و بیراهی خود يَعْمَهُونَ در حالتی که سرگشته
روند و راه بحق نبرند یعنی ایشان را با عمل خودشان باز گذاریم و بر سبیل قهر و جبر منع ایشان نکنیم از ان تا در

ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر مانند و گویند که معنی آنست که ما میدانیم خاینة اعین و عقاید خبیثه
ایشان را و بعد از انزال معجزات مقترحه نیز ما بجهت علم ما بعدم ایمان ایشان در ان حال در مجمع آورده
که در کیفیت تقلیب ایشان دو قول ذکر هست یکی آنکه تقلیب ایشان در جهنم باشد بر لهیب
نار و جمر یعنی چون شعلها و جمرهای آتش دوزخ بر نفسیه قلوب و صفحها ایشان منقلب کرد و کما قال
وجوه یومئذ خاشعة یعنی فی الاخرة عاملة ناصبة یعنی فی الدنیا دوم آنکه تقلیب اقتداء و ابصال ایشان
باشد بعد از آن بیان فرط عناد و توغل ایشان در طغیان و غایه میکند میگوید که وَلَوْ أَنَّنَا
نَزَّلْنَا و اگر چنانکه ما فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی ایشان یعنی کافران فرشتگان را چنانکه سئوال کردند
که لولا انزل علینا الملائکة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانکه اقتراح میکنند که
فأتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از امم سابقه قُبُلًا
گروه گروه یا کفیلان یکدیگر و بتقبل بشارت و انذار و شهادت بر وحدت الهی و نبوت حضرت
رسالت پناهی و ایشان را آنها معاینه به بینند و گواهی بر حقیقت ما بشنوند یا اگر جمع آیات را برای
ایشان جمع میکردیم که مقابل و مواجه ایشان باشند مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نبوده باشند که ایمان آرند
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدا بر وجه قهر و جبر و یا علم ضروری با ایشان دهد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر
کفار يَجْهَلُونَ نمیدانند که اگر همه معجزات ببینند بطوع و رغبت ایمان نخواهند آورد و بر سوگند
غلاظ و شداد ایشان بر جرات ... که بآن شعور ندارند و لهذا ما اکثر ایشان کرده یا آنکه مطلق جهل ایشان الحاح
ایشان است و یا آنکه معنی آنست که اکثر مسلمانان جاهلند از آنکه ایشان ایمان نیارند و بجهت این
تمنای نزول این آیت میکنند برای طمع در ایمان ایشان و بدانکه قبلا جمع قبیلست بمعنی کفیل ای کفلا
بما بشروا به و انذروا و احیانا یکی بان مفسر شده و در این دلیلست بر آنکه اگر خدای داند که ایمان ایشان
خواهد بفعل اراده ایشان ... واجب باشد که ... اگر ترک آن نماید موجب نقص غرض و نفی
حکمت او شود بخلاف قول کسانی که میگویند که میتواند بود که در معلوم خدای لطف باشد که اگر با کافران
بکند ایمان آرند و نیز آیت دالست بر آنکه اراده او حادثست زیرا که استثنا دلالت بران میکند
چه اگر قدیم بودی استثنا جایز نبودی همچنانکه صحیح نیست اینکه ما کانوا لیؤمنوا الا ان یعلم الله
او الا ان یقدر الله چه این هر دو صفت ازلی اند بعد از آن حق تعالی حال انبیاء سابق میکند
با اعدا بجهت تسلیه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میفرماید که وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
برای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيَاطِينَ

الجزء الثامن ۴۲۲

الانس والجن از کردن کشان از جن وانس ان بدل عدوا است ویا اکر مفعول دو جعلنا است وعدوا
مفعول اول وکل متعلق باو حال از وی امراد از جعل تخلیه وتمکین اعداست یعنی همچنانکه تخلیه اعداء
انبیاء سابق نمودیم و بر سبیل جبر وقهر منع ایشان نکردایم وهمچنین ایشان نمودیم در طریق جبر وقهر
منع ایشان ننمودیم چرا که مکلف ممکن ومخلی باشد مضطر وملجا این منافی تکلیفات او بودی ووجهی
دیکر آنست که جعلنا بمعنی حکمنا است وحکمنا وحکم تسمیه تابع محکوم ومسمی باشد
ودر تعبیر برای آن بود کویا فعلوا وبآن علی ما هو به باشد ویا مراد آنست که حق تعالی بر رسولان
اعطاء نعم عظیمه کرد وبجهت آن کفار بر ایشان حسد برده اظهار دشمنی کردند که آن او سبحانه باعث
عداوت ایشان شده چه سبب آن شده چنانکه اکر شخصی انعام نعم کند که دیگران بسبب آن حاسدان وی
شوند کویند که فلان را حاسد تو کردانیدم یا آنکه حق تعالی پیغمبر آن را امر کرده بود باعث که با کافران دشمنی
کنید چون امتثال امر نمودند کفار نیز که عداوت در بستند وچون سبب عداوت ایشان عداوت انبیاء بود
پس کویا که حق تعالی ایجاد عداوت کرده حاصل که حق تعالی بر سبیل تسلیه حضرت پیغمبر میفرماید
که ای محمد مپندار که این عداوت ودشمنی کافران خاص است بتو با که در دیکر بوده بلکه هر پیغمبر را که فرستادیم
دیم وی را دشمنان بوده اند از پریان وآدمیان وشیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند
از رحمت رحمان **يُوحِي بَعْضُهُمْ** وحی القا کلام خفی است وآن تمام از کلام حق وباطل است واینجا مراد
باطل است یعنی وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین الجن **إِلَىٰ بَعْضٍ** بعضی یعنی شیطان
انس با و وسوسه میکنند وخبر میدهد بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را **زُخْرُفَ الْقَوْلِ** سخنان
بیهوده آراسته از حقیقت نیست **غُرُورًا** بجهت فریب دادن این مفعول له است ومیتواند بود که مصدر باشد
در موضع حال و زخرف بمعنی باطل مموه است ماخوذ از زخرف وایضا از حسن وقتاده ومجاهد
مرویست که مراد بشیاطین الانس والجن مرده کفار اند از ثقلین وسدی وعکرمه کفته اند
که شیاطین الانس وسواسی کافرانند که شیاطین ایشان بخود وشیاطین الجن اولاد ابلیس اند وکلبی
در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که ابلیس جنود خود را بدو فرقه کرده بعضی را بانس بعث
کرده و فرقه دیگر را بجن شیاطین انس وجن اعداء رسل ومومنین اند که هریک از ایشان یکدیکر
القا میکنند که اضللت صاحبی کذا فاضل صاحبک بمثلها فهذا معنی قوله یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول غرورا ونیز از ابو جعفر علیه السلام مرویست که ان الشیاطین یلقی بعضهم بعضا فتلقی الیه ما یغوی
به الخلق حتی یتعلم بعضهم من بعض **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ** واکر خواهد حق پروردکار تو لیکن ایشان از وی جبر

جبر والجاء واضطرار **مَا فَعَلُوهُ** نمیکردند دشمنی با پیغمبران ویا الحاء زخارف نمینمودند ویحتمل که
که ضمیر راجع باشد بر غرور یعنی مرتکب زخارف باطله یا فریب نمیشدند ولیکن حق تعالی نخواست
چنانکه منافی تکلیف ومناقض حکمت است چه تکلیف فرع تخلیه است که اثبات در افعال خود واختیار
بدست ایشان داده تا از روی طوع ورغبت خود در خیر خواهند واقدام نمایند وبجهت آن مستحق ثواب
یا عقاب کردند **فَذَرْهُمْ** پس بگذار ایشان را **وَمَا يَفْتَرُونَ** با آنچه دروغ میگویند یا میبافند از تسویلات
مضله وتمویهات باطله وبقهر وجبر ایشان از آن منع مکن که حق تعالی مهلت داده ایشان امر بر سبیل تهدید است
کقوله اعملوا ما شئتم نه آنکه بر وجه وجوب یا ندب باشد واز اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در نهاد
نکیش بی اصل برای فریب خلق وقوله **وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ** عطف است بر غرور اکر نصب آن بر علیت باشد یعنی
یعنی شیاطین وحی میکنند وبعضی یا فریب دهند کفار را و تا مایل کنند بآن **أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**
بِالْآخِرَةِ دلهای کسانی که ایمان ندارند بآخرت ویا آنکه لتصغی متعلق است بمحذوف ای ولتصغی جعلنا
لکل نبی عدوا یعنی بجهت آنکه میل کنند بآن وسوسه مضله دلهای کسانی که از روی عناد نفی کردند بآخرت
وَلِيَرْضَوْهُ وبرای آنکه بپسندند آنرا برای خود **وَلِيَقْتَرِفُوا** وبجهت آنکه کسب کنند **مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ**
آنچه ایشان کسب کننده آنند از کناهان کردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی از شیاطین انس وجن وبنا بر لام صیرورت
یعنی کوینده است کلام فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا یعنی تخلیه شیاطین برای عداوت انبیا
وعدم منع وزجر ایشان از آن بر سبیل جبر وقهر منتهی باین شد که کفار باختیار خود وبقلوب خود مایل
وسوسه شیطان کردانید وآنرا پسندیدند واقتراف معاصی کردند وابو علی جبائی بر آنست که لام
لتصغی وما بعد آن لام امرات ومراد بآن تهدید است کقوله واعملوا ما شئتم واستفزز من استطعت
واین غلطی فاحش است زیرا که اکر چنین بودی بایستی که لتصغی واقع شدی بحذف لام الفعل ووجود یا فی لام
لتصغی لام عاقبت است وبعد از آن لام امری که مراد بآن تهدید است واین جایز است الا آنست که خالی از ضعفی
نیست بنا بر آنچه کفته شد مرویست که کفار را توقع آن بود که رسول صلی الله علیه وآله با ایشان
مدارا کند وحکمی که ایشان بآن رضا دهند حق تعالی رسول خود را امر کرد که بکفار بکو که روی انکار وتقریع که
أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي آیا غیر خدا را طلب کنم **حَكَمًا** در حالتی که حکم کننده باشد میان من وشما و
حق را از باطل جدا کردند واحتمال دارد که غیر الله حال باشد وحکما مفعول وحکم ابلغ است از حاکم ولهذا غیر
عادل بآن موصوف نمیشود وقوله **وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ** حال است از الله یعنی چکونه طلب حکم کنم که غیر خدا
باشد وحال آنکه اوست که فرو فرستاده است **إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ** بسوی شما آنکه قرآن است **مُفَصَّلًا** در حالتی که بیان

کرده شده است در وحق و باطل و ایمان کفر وجهی که تخلیط والتباس در وی نیست و در وی تنبیه است بانکه
معجزات قرآن باعجاز و تقریر معنی است نه آیات که فایده در حکم میان حلال و حرام و بیان شرایع
و احکام **والذین آتیناهم الکتاب** وانکسانی که داده ایم ایشان را کتاب چون علماء یهود و نصاری **یعلمون**
انه منزل میدانند که قرآن فرو فرستاده شده است **من ربک** از پروردگار تو **بالحق** در حالتی که
ملتبس است بحق و متصف براستی و درستی ذکر این کلام جهت تاکید دلالت اعجاز است بانکه قرآن حق
است و منزل از نزد حق تعالی بحیثیتی که اهل کتاب عالم اند بان بجهت آنکه مصدق کتبی است که نزد ایشان است
با آنکه آنحضرت ممارست کتب ایشان نکرده با علماء ایشان اختلاط نفرموده و وصف جمیع ایشان
بعلم بجهت آنست که اکثر ایشان میدانستند که قرآن حق است و کسی نمیدانست متمکن بود که یاد فی
بان عالم شود و گویند مراد مومنان اهل کتاب اند **فلا تکونن** پس مباش **من الممترین** از شک کنندگان در انکه
ایشان میدانند حقیقت را یا در انکه منزل است از نزد خدا بجهت جحود اکثر ایشان و کفر ایشان بان
از باب تهییج است کقوله ولا تکونن من المشرکین و زیادتی در شرح صدر او و یقین و طمانینت قلب
او تسکین او کقوله تعالی فلا یکن فی صدرک حرج منه و گویند مراد ازین خطاب امت اند یا هر احدی
یعنی چون ادله بر حقیقت آن ظاهر شد بر جا بر نیست احدی را که شک کند و شک نماید در آن و بعد از آن در
صفت کتاب منزل میفرماید که **وتمت** و تمام شد **کلمت ربک** سخن آفریدگار تو یعنی اخبار و احکام
و مواعید قرآن بنهایت غایت رسیده بر وجهی که قابل زیاده نیست و گویند که مراد بکلمه دین حق است
کقوله وکلمة الله هی العلیا و یا مراد از آن حجت است یعنی حجت او در بیان توحید و نبوت و عبادات تا بخلید
صدقا از روی راستی در اخبار و مواعید **وعدلا** و از روی عدالت در قضیه احکام و محتمل است
که این هر دو منصوب باشند بر حال یا مفعول له **لا مبدل لکلماته** هیچ کس نیست که تبدیل دهنده باشد
مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق تعالی محافظت
قرآن کرده از تبدیل حیث قال انا له لحافظون هیچ کس تبدیل آن نتواند کرد بحرفی که اصدق یا اعدل باشد
از آن و یا هیچ نبی و کتابی بعد از آن نخواهد بود تا نسخ آن کند و تبدیل آن نماید و یا کلمت بمعنی مواعید
است یعنی هیچ کس تبدیل مواعید او نکند کقوله وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل **وهو السمیع**
و اوست شنوا گفتار همه **العلیم** دانا با سرار همه پس جزا دهد هر یک را وفق عمل جزای او و بر آن خواهد داد و بعد
از بیان حقیقت قرآن ذکر میکند که هر که تابع غیر آن شود بضلالت و اضلال متصف گردد میفرماید که
وان تطع و اگر فرمان بری **اکثر من فی الارض** بیشتر کسانرا که در روی زمینند اعنی کفار و یا جهال

اتباع وی گویند مراد ارض مکه است یعنی مطیع شوی با اکثر اهل مکه **یضلوک عن سبیل الله** گمراه کردانند ترا
از راهی که بخدا میرسد چون ضال هر غالب امر نمیکند بانچه در ضلال باشد **ان یتبعون** پیروی نمیکنند
این گروه **الا الظن** مگر گمان که آن خود او ظن ایشان چنان بود که با ایشان بر حق بوده اند و یا ظن یعنی
آراء فاسده جهال که ایشان است چه ظن بر اطلاق سبک کنند بمقابل علم یعنی ایشان پیروی
نمیکنند مگر جهالات آرای فاسده خود را **وان هم الا یخرصون** و نیستند ایشان
الا که دروغ میگویند بر خدای در آنچه نسبت باو میدهند چون اتخاذ ولد و عبادت اوثان باینکه وسیله
تقرب و تحلیل میت و تحریم بحایر و حقیقت خرص تقدیر است از سر ظن و تخمین یعنی تقدیر ایشان
آنست که ایشان بر حق اند و حال آنکه مشغول اند در بطلان و ضلالات **ان ربک هو اعلم** بدرستی
که آفریدگار تو دانا تر است **من یضل عن سبیله** بانکس که گم شود از راه وی **وهو اعلم** و او دانا تر است
بالمهتدین براه آفتگان یعنی او اعلم است باین هر دو فریق از غیر و من موصوله است
یا موصوفه و در محل نصب بفعلی که اعلم دال است بر آنکه نه باعلم زیرا که افعل تفضیل است نصب
نمیکند اسم ظاهر را در مثل این موضع یا استفهامیه است مرفوع بابتداء خبر آن یضل و جمله متعلق
است از فعل بجهت استفهام یا مجرور باضافة اعلم بان ای اعلم المضلین ماخوذ از یضلل الله بالارضلال
اذا وجده ضالا و تفضیل در علم بکثرت آنست و احاطه و بوجهی که تعلق علم بان ممکن باشد و یا لزوم
آن یا آنکه بالذات است یا بالغیر و این آیت دلیل است بر آنکه اضلال از فعل عبد است بخلاف اهل جبر و بر آنکه
جایز نیست تقلید و اتباع ظن در دین و اعتماد بر کثرت مرویست که کافران مردار را میخوردند چون
مسلمانان بر ایشان عیب کردند گفتند که این عیب بر ما اولی است از آنچه شما خود میکشید میخورید
حق تعالی آیت مذکوره نازل ساخت و بعد از آن فرمود که **فکلوا** پس بخورید **مما ذکر اسم الله**
از آنچه که یاد کرده شده است نام خدای **علیه** بر وی در زمان ذبح آن **ان کنتم** اگر هستید
بآیاته مؤمنین بآیتهای او مومنان در حرم گردید که آنچه ایمان باد مقتضی استباحة الله است و اجتناب
بالحرام الله بلکه امر اباحت است و مانند و اذا حللتم فاصطادوا و فامسب است بر انکار اتباع مضلین
که تحریم حلال او تحلیل حرام کنند و معنی مراد آنست که بخورید هر چیز نام خدا که برو باشید در حالت
ذبح آن نه آنچه ذکر غیر اسم خدا کرده باشید ذبح آن یا مرده باشد بحتف انفه خود و در ین آیت دلالت
است بر وجوب تسمیه بر ذبح و بر آنکه جایز نیست اکل ذبیحه کفار که ذکر اسم خدای کرده باشند بر ذبح آنکسان
که ذکر اسم او میکنند بر ذبح اصناف کفار و معتقد وجوب آن نیستند و تمیز کحد ایشان آنست که آن خدا

احمیت که مختص است باو سبحانه چنانچه بالله یا رحمن و تفصیل آن در سایر شرایط تزکیه در کتب فقهیه است
وَمَا لَكُمْ و چیست و چه غرض است شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد
کرده شده اسم خدا بر او در وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و حال آنکه بتحقیق تفصیل و تبیین نموده
برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده شده برای شما و تفصیل آن درین آیت است که حرمت علیکم
المیتة آه اگر گویند که سورة المایده بعد از انعام نازل شده بمدتی مدید پس صحیح نباشد مگر آنکه گوییم
که مبین این قول شیء نیست و بعد ازین آنحضرت آیت مذکوره نازل شده باشد یا مفصل این آیت باشد
که قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الآیه و حضرت بحرم بخوانند یعنی بیان فرموده خدای آنچه حرام ساخته
بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه مضطر و بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن
یعنی باکل آن از محرمات چه آن نیز بر شما است حلال است عند الضرورة اما بقدر سد رمق وَإِنَّ كَثِيرًا
و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه گمراه میکنند مردمان را در تحلیل حرام و تحریم حلال
بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوی خود بِغَيْرِ عِلْمٍ از روی نادانی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بآنها که از حد درگذشتند و از حق بباطل
تجاوز کردند و از حلال بحرام میل نمودند پس ایشان را بر وفق آن سزا خواهد داد در کشف العرفان آورده که
درین موضع چند فایده است یکی آنکه آیت دلیل است بر اباحت آنچه نام خدا برده باشد بر ذبح آن چنانکه
آیت و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه که بعد ازین می آید صریحست و بر تحریم آنچه نام خدای بر ذبح آن نبرده
باشند و نص متروک التسمیه عمدا و نسیانا و این مذهب داود و احمد است و نزد مالک و شافعی حلال
است بقوله صلی الله علیه و آله ذبیحة المسلم حلال و ان لم یذکر اسم الله و اصحاب ما و ابو حنیفه قایل اند بتحریم متروک
التسمیه عمدا لا نسیانا لقوله علیه السلام رفع عن امتی الخطا و النسیان و حدیث مذکور بتقدیر صحت آن
محمول است بر نسیان و اما آیت که بعد ازین بیاید ابو حنیفه مأول است و محمول بر آنکه تسمیه از غیر اسم خدای
باشد یا عمدا ترک اسم خدا کرده باشد لقوله تعالی و انه لفسق و اول حمل آیت است بر استمرار عهد یا تخصیص آن
بحیث آنکه در اصول مقرر شده است که استمرار و تخصیص بهتر است از نقل دوم واجب است در تسمیه
ذکر خدای تعالی با قصد تعظیم مثل بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا الحمد لله یا لا اله الا الله و اکتفا
نماید بر لفظ الله مجرد نیست بر قول اقرب و واجب است که تسمیه عربی باشد با اختیار و اما ذبح صادر شده
باشد و اگر غیر عربی تسمیه گوید صحیح نباشد سیوم آنکه مراد باضطرار که مستثنی در آیت کریمه آنچه هست
که بان خوف تلف باشد یا مرض یا ضعف از متابعت رفقه یا ضرورة و شرط نیست که مشرف بر موت شود بلکه کلب

مباح است و لیکن است ان اکل میته وجوب حفظ نفس لیکن در تناول آن اقتصار بر آنچه سد رمق کند و بقدری که ضرر
بان زایل گردد بلکه زیاده بر آن بجهت عمل کردن بعلت آن چهارم آنکه الا ما اضطررتم که بر طریق عام واقع
شده مخصوص است بغیر باغی و مستباح اما اول بمشروط است با آنکه باغی و عادی نباشد لقوله تعالی
فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه و باغی کسی است که خروج کند بر امام یا بغی کند بر امام یا نفی کند در میته
یعنی راغب باشد در اکل میته و عادی قاطع طریق است یا کسی که از سد رمق تجاوز کند و طبرسی نقل کرده که مراد
باغی لذت است و عادی از سد جوع یا عادی بمعصیت و یا باغی در افراط و عادی در تقصیر و بنابر تفسیر و بنابر
تفسیر آن معصیت است اکل آن مباح نیست بر عاصی بسفر مانند غالب بلهو و بطر یا تابع جابر و آبق و اگر کسی مکره
شود بر اکل میته و خایف تلف خود باشد و اما ثانی هرچه باعث است که موذی بقتل معصوم الدم شود مانند
معصی یا ذمی معاهد بی آنکه در شرع مباح الدم باشد چون لا ابطال فی محض حربی مرتد اما قطع اما بجز چیست
باجماع خواه بسیط و خواه مرکب اما در دفع تلف بعضی منع آن نموده بلکه مباح است بجهت دفع تلف
و همچنین است باقی مسکرات لیکن اگر خمر یا سایر مسکرات باقی شود تاخیر کنند و این با عدم قلیل
غیر خمر است در مقام آن اما با قیام جایز نیست مطلقا مکلفان را خطاب میکند که وَذَرُوا و دست بدارید
ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آن را یعنی ترک کنید گناهان آشکارا و نهان را مراد آنست که ترک
جمیع گناهان کنید زیرا که گناه منحصر است در آشکارا و نهان و گفته اند که نکاح محارم مکنید و بنات ...
مشوید بر وجه حرام و یا زنا مکنید بعلانیه و اتخاذ اخدان ننمایید و بعضی برآنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح
باطن آنکه بدل اندیشه و ظاهر اثم نظر است و دزدی و خوردن آب و باطن زنا با او گویند که زعم مشرکان آن بود
که چون زنا پنهان کنند زشت نباشد و اگر آشکارا بود قبیح باشد حق تعالی باین آیت رد قول ایشان کرده و
اصح قول اول است که شامل جمیع معاصی و مآثم است و در تفسیر کاشفی مذکور است که در حقایق
سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن آن میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی
میشود از حضرت مولی یا ظاهر خطوط نفس است و باطن خطوط قلب یا گناه ظاهر عمل است بتبهای
نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و
باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا
ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله در بحر الحقایق آورده که
همچنانکه انسان را ظاهر است یعنی بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهر است
و آن قول و فعل است موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانی است و اوصاف سبعی و شیطانی

بحق تعالی سپرده باید کرد که تا اعمال الطبع را با ابتاع اعمال شرع دست بداید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق
باخلاق ملکی وزیبائی فشری کفتر چون که حق تعالی نعمت ظاهری و باطنی بتواتر ارزانی داشت کرد اسبغ علیکم
نعمه ظاهره و باطنه اینجا میکوید که ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاص قلوب
است از عقوبت حرمان ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث کناه تا از آن صوری و معنوی تو پاکیزه شود
ان الذین یکسبون الاثم بدرستی آنانکه کسب میکنند کناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد
که جزا داده شوید بما کانوا یقترفون بانچه هستند که کسب میکنند قبل ازین اشارت باین رفت که مشرکان
عرب که مردار احلال دانستندی کفتندی که ای محمد کوسفند میمیرد کشنده او کیست فرموده که او بمیرانید
او کفتند وا عجبا چیزی که یاران تو میکشند و سک و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدا
میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفا اهل الاسلام افتاد آیت آمد که ولا تاکلوا و مخورید
مما لم یذکر اسم الله علیه آز آنچه یاد کرده نشده باشد نام خدای تعالی بر ذبح آن تفصیل این از کلام
صاحب العرفان معلوم شد وانه لفسق بدرستی چیزی که نام خدای نبوده باشد بر ذبح آن بیرون رفتن
است از فرمان الهی و میتواند بود که ضمیر راجع با کل آنچیزی باشد که لا تاکلوا دال است بر آن یعنی اکل آنچه
فسق است و ان الشیاطین و بدرستی که دیوان متمرد لیوحون وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان
خود یعنی کافران یا رؤسای کفار که شیاطین الانس اند یا شیاطین جن دوستان خود را سپرده باید لیجادلوکم تا با شما
خصومت کنند که هرکه خود میکشند میخورند و آنچه خدای کشته است میگذارید و عکرمه در
روایت کند که کروهی از مجوس فارس بمشرکان قریش که اولیای ایشان بودند در جاهلیت کتابتی فرستاده
مضمون آنکه زعم محمد و اصحاب او اینست که ایشان تابع امر خدا اند و مع ذلک اعتقاد ایشان آنست
که آنچه خود ذبح کنند حلال است و آنچه خدا آنرا کشته باشد حرام حق تعالی فرمود که شیاطین الانس
که مجوس اند القای این معنی میکنند بدوستان خود که کفار قریش اند تا مجادله کنند با شما درین باب
وان اطعتموهم و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرامست انکم
لمشرکون بدرستی که شما از شرک آرنده کان باشید چه هر که ترک فرمان خدا کند و منقاد شرک
شود در استحلال ما احل الله لا بحاله مثل او خواهد بود و این مسایل اجماعی است و اکر بدون استحلال
باشد فاسق است و وجه حسن حذف فا در انکم وقوع شرط است بلفظ ماضی بعد از آن از برای اهل حق
و اصحاب باطل یا زبان مثل میکند که اومن کان میتا یا آنکس که بوده باشد مرده بکفر یا جهل یا ضلالت
فاحییناه پس زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت بوسیله اقتدار و تمکین و اراحت علت و نصب آله

ع

و غیر آن از الطاف و اسباب توفیق وجعلنا له نورا و کردانیدیم یعنی دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز
کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بآن نور در میان مردمان براه راست و یا مراد در روشنی
است بنور طاعت و ایمان است که در میان مردمان رود که تقول لهم یسعی نورهم بین ایدیهم همزه برای انکارست
یعنی نباشد که میان مردمان رود این کسی کمن مثله فی الظلمت مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیهای
کفر و جهالت مانده لیس بخارج منها در حالتی که نیست بیرون آینده از آن از غایت فرط و عناد این حالت
از ضمیر مستکن در طرف تا از مار مثله بجهت وقوع فصل بینهما کذلک همچنانکه آراسته شده است
ایمان در دل مومنان زین للکافرین زینت داده شده است برای کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند
از عبادت اصنام او از تزیین کفر در قلوب کفار شیاطین که سول لهم الشیطن اعمالهم و تزیین ایمان در
قلوب اهل ایمان رحمت که حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت
دیکرست حیات معرفت دیکر است عالیان بحیوة بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت و وی
بلند که حیوة بشریت و بر آیکه که کل نفس ذائقة الموت و هر کرا حیوة معرفت میسر باید که فلنحیینه حیوة
طیبة و ابحاء المومن حی فی الدارین ظهور تمام دارد یکی از عرفا این آیت برخواند که او من کان میتا فا
حییناه گفت نشان این حیات سر جز اسرار خلوت دیدن با حق خلوت سیوم دوام ذکر بزبان دل
و ز دل یعنی را در سالک نظم کشیده بر روی خلایق در روی صحبت بکشای می باش بکلی متوجه بخدای
غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان و بدانکه تسمیه کافر بمیت آنست که کافر بحیات خود منتفع
نمیشود و غیر او نیز بحیات او انتفاع نمیکند پس حال او اسوء و اقبح از حال میت باشد زیرا که میت مانند
زیرا که میت بسبب موت معاقب نمیشود و غیر او بسبب موت معاقب نمیشود و غیر او بسبب موت
او متفرر نمیکردد و تسمیه مومن بحیات بجهت آنست که مومن منتفع میشود بحیوة خود که آن ادخار
دار الحیات است در تسمیه قرآن و ایمان و علم بنور بجهت آنست که مردمان بوسیله آنها
میکردند و مهتدی میشوند از ظلمت کفر و حیرت و ضلالت همچنانکه ببایر انوار مهتدی میشوند
و تسمیه کفر و حیرت و ضلالت همچنانکه انوار مهتدی میشود و تسمیه کفر بظلمت بجهت آنست که کافر
مهتدی نمیشود و امری که موجب رشد او باشد در کفر نمی بیند و علماء گفته اند تسمیه در موده فی قوله
افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی در آثار آمده که این آیت در شان حمزه بن عبد
المطلب رحمهما الله و ابوجهل لعنه الله نازل شده در وقتی که ابوجهل بر جهالت بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و ایذای کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوة و موافق اجماع مخلصان امت نیست

و حمزه در آن روز در شکار بود چون باز آمد شکایت و بیحرمتی ابوجهل با او حکایت کرد حمزه خشمناک شد و بر آن ناپاک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده شدن اسلام حمزه است و کرفتار ظلمت کفر و آثام ابوجهل لعین از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آیت در حق عمار و یاسر آمد در وقتی که بشرف ایمان مشرف شدند و درباره ابوجهل که بر جهل خود راسخ شده قبول ایمان نکرد و تردد حسن آنست که آیت عامست شامل جمیع مومن و کافر و این اولی است بجهت آنکه فایده آن اعم است محققان کفته اند که موت بهوا نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکره است و حیات بمعرفت بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانکه در مکه اکابر کنه کاران هستند **جَعَلْنَا** آفریده ایم **فِي كُلِّ قَرْيَةٍ** در هر دیهی **أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا** بزرکان کناهکاران که آن موضع اند بر وجه تخلیه و تعدیل ما همچنانکه مومنان را آفریده ایم کافران نیز آفریده ایم و آنچه در حق آنها بجا آورده ایم با ایشان موعود اشتیم از اسباب و آلات و علم قدرة و حیاة و کمال العقل و تمکین نصب ادله الآنست که آنها بسوی اختیار خود آورده اند و اینها اختیار خود بر کفر خود مانده اند ثم همچنانکه نور ایمان را که آن حجت بینه و دلایل ساطعه است با اهل ایمان نموده ایم بکفار نیز نموده ایم لیکن آنها مهتدی شدند بحسن اختیار خود و اینها و ضلالت خود ماندند بسوی اختیار خود در انوار کفته که جعلنا بمعنی صیرنا است و هر دو مفعول او اکابر مجرمیها بتقدیم مفعول ثانی یا آنکه هر دو مفعول او فی کل قریة اکابر است و مجرمیها بدل آن و میتواند بود که مجرمیها مضاف الیه اکابر باشد اگر جعل بمعنی تمکین باشد و افعل تفضیل هرگاه که مضاف باشد افراد و مطابقه هر دو جایز است و لهذا در قراءت شاذه اکبر مجرمیها واقع شده و تخصیص اکابر بجهت آنست که ایشان اقوی اند استتباع مردمان و الیق با قتدار بر جمیع زیرا که اکابر هرکاه در تقصیر فاد باشند همه اصاغر تابع ایشان باشند و لام در قوله **لِيَمْكُرُوا فِيهَا** لام عاقبت است که آنرا لام صیرورة کویند مانند لیکون لهم عدوا حزنا و قوله لدوا للموت و ابنوا للخراب همچنانکه در مکه کفار عصاة آفریدیم بعد از علم انقیاد تخلیه ایشان نمودیم تا کار ایشان منتهی شد بمکر و اضلال همچنین در هر قریه اکابر آنرا تمکین دادیم و تخلیه ایشان فرمودیم بعد از اداء طریق حق ایشان و با ایشان اختیار خود تبعیت آن نکردند تا عاقبت و سرانجام کار ایشان بجائی رسید که مکر میکردند در آن موضع مردمان از ایمان باز میداشتند چنانچه رؤسا قریش در موسم بر سر چهار راه کسان را میداشتند و مردمان را از ایمان میداشتند از ایمان و هر که میآمد و از حال پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال میکرد میکفتند که او ساحر است و شاعر و کاهن و مانند آن **وَمَا يَمْكُرُونَ**

و مکر نمیکنند این کافران **إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ** مکر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان بایشان راجع است **وَمَا يَشْعُرُونَ** و نمیدانند ایشان که شغب مکر و عقوبت آن بصاحب مکر میرسد ندیر و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و میتواند بود که لام لیمکروا لام غرض و علت باشد زیرا که مکر قبیح قبیح است و آن بر خلاف روانیست و نیز اکر لام علت و غرض بودی منافی این آیت بودی که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و آورده اند که ابوجهل و متابعان او کفتند که با بنی عبدمناف در هر شرف که دارند شریکیم اکنون میکویند که در میان پیغمبریست که بدو وحی فرود میآید و بخدای که تابع او نشویم مکر که وحی بما نازل شود چنانچه باو نازل میشود آیت نکر **وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ** و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوة سید آخر الزمان **قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ** کویند بر وجه حسد و عناد که ایمان نمیآریم بدین آیت یا معجزه **حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ** تا وقتی که داده شویم **مِثْلَ مَا أُوتِيَ** مانند آنچه داده شده است **رُسُلُ اللَّهِ** پیغمبران خدا یعنی وحی و کتاب بما فرود آمد چنانکه بایشان فرود میآید ثعلبی کفته که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله چنانچه در آیت یا ایها الرسل خطاب سموات و این بر سبیل تعظیم است و در شرح توفی آورده که ناحق سبحانه شمایل انبیا با وی جمع نکرد او را یا ایها الرسل خطاب نفرمود بدین که هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری و ربیعا آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کفت و اکر نبوة بحق است من از تو بدین سزاوارترم جهت آنکه سن از تو بیش و کثرتم جهت آنکه بسال و عدد از تو بیشترم حق تعالی این آیت فرستاد بعد از آن بر سبیل استیناف رد قول او کرد بآنکه نبوت نیست و کبر سن و کثرة مال نیست بلکه بفضایل نفسانی است **اللَّهُ أَعْلَمُ** خدای دانا تر است **حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** بموضعی که مینهد پیغامهای خویش در آن یعنی میکند تنبیه برسالت خود در مخصوص میسازد بآن هر کرا اکر میداند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایسته نبوة باشد بعد از تهدید کافران میکند بقوله **سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا** زود که برسد آنکسان را که مجرم شدند بکفر **صَغَارٌ** خواری و رسوائی بعد از کبر ایشان **عِندَ اللَّهِ** نزدیک خدای **وَعَذَابٌ شَدِيدٌ** و عذاب سخت **بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ** بسبب مکر کردن ایشان با مومنان و بسکالیدن در حق ایشان یا جهت جزا دادن بر مکر ایشان و انیار عذاب بر عقاب بجهت آنکه ناقص باشد بغیر توهم نفع شود و هوان و مذلت با معروف ساخت تا از امتحان ممتاز کردد و بعد از آن فرمود که بما کانوا یمکرون تا مجرا باشد استحقاق و از توهم ظلم بری باشد و مراد بعذاب شدید عذاب دارین است از قتل و اسر و سبی و از عذاب دوزخ چون حق ذکر مومنان و کافران فرمود در عقب این بیان فعلی میکند که درباره ایشان بجا آورده میفرماید **فَمَن يُرِدِ اللَّهُ** پس هر کرا خواهد خدا تعالی **أَن يَهْدِيَهُ** الکوله

نماید او را بطریق شناسا کردانند یشرح صدره بکشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام بوسیله الطاف
امداد و تمکین و ازالت علت و ضبا و له مراد بشرح صدره کردانیدن آنست بوجهی که قابل حق کردد و وسعه
اینکه حق در وی حلول کند و مستقبلا از هرچه مانع و نافی حق باشد و بعبرت این قبول الطاف کرده بشرق شود
و الیه اشار حین سیل عنه عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله و من یرد و هر کرا خواهد
ان یضله آنکه فرو کذارد او را و از طریق ایمان بکرداند یعنی بحیله او کند و تخذیل او نماید بعد از آنکه
امارات حق باو نموده باشد و او از فرط عناد و جحود قبول او نکرده باشد یجعل صدره کردانیده ابدا
ضیقا تنگ حرجا کانما سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن امتناع نماید یصعد
فی السماء در آسمان یعنی میکریزد از قبول و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعد است
در کریختن و یا تشبیه حال کافر معاند کرده در ضیق صدر از قبول ایمان بحال کسی که قصد صعود داشته
باشد بر آسمان و وجه شبه مزاولت امری که اصلا قدرت بر آن نباشد یعنی همچنانکه صعود از تحت قدرت
خارج است و فوق استطاعت است قبول کردن ایمان او نیز نهایت بعید است و غیر ممکن پس باین تشبیه
و تسویه بر آنکه ایمان ممتنع است صعود بر آسمان کذلک همچنانکه تنگ میکرداند دلهای کافران بر وجه
تخذیل و تخلیه یجعل الله الرجس مسلط میسازد خدای عذاب یا لعنه را علی الذین لا یؤمنون بر آنانکه
نمی کروند و نمی کرویدند تصدیق نمیکنند و وضع ظاهر موضع مضمر بجهت تعلیل است و بدانکه ظاهر
آیت اکرچنین مینماید که جبر و اکراه تمام باشد بآن امان چونکه این مودی باشد قبیح است بحق تعالی و مقتضی
نقیض غرض او که ایمان است پس آنرا تاویل باید کرد بمعنی که منافی مراد الله نباشد و مستلزم استاد قبیح نباشد
باو سبحانه در مجمع البیان آورده که تاویل آن بیکی از چند وجه است اول آنکه هر کرا حق تعالی خواهد که راه
نماید بثواب و طریق جنت شرح صدر او کند باسلام باینوجه که تثبیت عزم او کند بر تمسک بایمان و زایل
کرداند از دل او وساوس شیطان و آنچه عارض قلوب میشود از خواطر فاسده و این بوسیله اعطاء
لطیفه است که عبارت است از ازاحت و ضبا او له و نظیر اینست قوله و الذین اهتدوا و زادهم هدی و یه
الله الذین اهتدوا هدی و هر کرا خواهد که او را در ضلالت بکذارد و راه بهشت با او ننماید و کرامت
باو نکند سینه او را در کفر تنگ و سخت کرداند بجهت عقوبت بر ترک ایمان او با وجود وضوح امارات
و ادله بر حقیقت آن دوم آنکه مراد این باشد که حق تعالی مانع او باشد از ایمان بمنع الطاف و سالب قدرت
از و دلیل بر آنکه شرح صدر که هست که ثواب میباشد قول او سبحانه است و الذین قتلوا فی سبیل الله
فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و معلوم است که هدایت بعد از قتل نیست مگر بسبیل ثواب

۲۳۴

چه بعد از موت تکلیف نیست دویم آنکه معنی آنست که هر کرا خواهد که ثابت کرداند او را بهدایت شرح صدر او
کند بر وجهی که مذکور شد بجهت خیر ایمان و اهتداء و دلیل بر آنکه هدایت بمعنی استدامت ایمان آمده قول
حق تعالی است که اهدنا الصراط المستقیم هر کرا خواهد که تخذیل و تخلیه او کند و او را با خودش باز کذارد بجهت
آنکه اختیار کفر کرده باشد و ترک ایمان نموده سینه او را تنگ سازد باینکه منع از و الطاف خود را کند چه
شرح صدر نباشد زیرا که دانسته باشد که او را اصلا قبول ایمان نخواهد کرد سیوم آنکه هر کرا خواهد که
هدایت دهد که مومن را باو وعده داده شرح صدر او کند بجهت آنکه هدایت درو زیاده کردد که موجب
زیادتی بصیرت او شود بکمال ایمان رسد هر کرا خواهد که زیاده از این منع کند سینه او را تنک کرداند بجهت
کرداند بجهت فقد زیاده فایده این کلام ترغیب است در ایمان و زجر از کفر و این تاویل قریب است
بآنچه مذکور شد از ابن عباس مرویست که تسمیه قلب کافر بحرج بجهت آنست که خیر بقلب او نمیرسد
و بروایت دیگر نور حکمت و در تفسیر اند بود که مراد باضلال اخوا تدن بنده کان باشد بضلال والمرثان
و اخبار بآن زیرا که اجماع بر آنست که حق تعالی امر نمیکند بضلالت بندکان بآن نمیخواهد بس چکونه ایشان را
باخبار کند و حال آنکه ذم فرعون و سامری فرموده باضلال ایشان از دین هدی بقوله و اضل فرعون
قومه و ما هدی و قوله و اضلهم السامری و خلافی نیست در آنکه اضلال ایشان امر است بضلالت اخبار
ایشان بآن و دعوة ایشان خلق را بآن هر کاه که حق تعالی ذم ایشان کرده باشد بآنکه مطلقا بس چکونه منسوج
شود بآنکه بر آن ذم کرده معاصی باشد خود و از ابی بصیر روایت کرده که او از خیثمه که کفت که از ابو جعفر شنید
که میکفت که ان القلوب یتقلب من الذی هو علیه الی غیر ما هو علیه یا ملحق فاذا اصاب الحق فرو بعد از آن
این آیت تلاوت فرمود که انتهی کلامه در تفسیر جوامع نیز مذکور است که مراد بهدایت مقدمات ایمان است از
اسباب و آلات آن که بجدای که تعلق دارد و چون تمکین و ازاحت علت و ضبا و له چنانکه فرمود
که اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و قوله و الذین اهتدوا و زادهم هدی مراد بشرح صدر همین است
یعنی چونکه اینک لطف بوی نافع خواهد بود دل او را روشن کرداند برای اسلام داد یعنی آنکه تا قبول ایمان کند
هر کرا خواهد که فرو کذارد فرو نکذارد بعد از آنکه دانسته باشد که لطف درو اثری نباشد بس دل او را
درو تنک کرداند بمنع لطف از آن تا آنکه سخت شود بر کفر و جبر مکو آنست که مراد بهدایت ثواب است و راه
نمودن بهشت بیانش قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تا بسم و تعلیهم
الطریق الجنة و مراد باضلال آن بود که روز قیامت ایشان را از راه بهشت بکرداند و بدوزخ برد پس بنا
بر این معنی آنست که هر کرا حق تعالی خواهد که ثواب دهد و راه بهشت نماید سینه او را منشرح کرداند بنور ایمان در

هر کرا تخذیل کرده باشد تخلیه کرده باشد و دل او را و روز قیامت تنك و غمکین کرداند بانواع هموم و اختلاف غصاید
در صعوبت و مشقت و وجه دیکر آنست که هر کرا خواهد هدایت کند اکر دل خود را کشاده و روشن کرداند مر
اسلام را تا ترك کند در اوله و حصول علم لقوله تعالی من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان هر کرا خواهد
که کمراه کند بضلالت او را ضلال تام نهد و این حکم وقتی نهد که محکوم علیه علی ما هو علیه باشد پس او بترك نظر در
ادله و حجج و ایات دل خود را تنك کرده اند تا نور ایمان در دل او نیفتد وَهٰذَا اشارتست ببیان که قران با آنکه
یا با اسلام یعنی این طریق قران و یا راه اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راه پروردکار اسلام مُسْتَقِيمًا در حالتی که راه
راست است در و کجی نیست اضافت صراط بیک بجهت آنست که واضع و مبین او سبحانه اوست و مستقیما حال
موکده است کقوله تعالی وهو الحق مصدقا و یا مفیده است و عامل در ان معنی اشارتست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ
بدرستی که بیان کردیم آیات قران را لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای کروهی که پند می پذیرند و میدانند که فاعل مطلق
اوست نه غیر او و عالم باحوال عباد است و انچه میکند و میفرماید محض حکمت و عدلست و تخصیص متذکران
بذکر بجهت آنست که ایشان منتفع میشوند بحجج نه غیر و نظیر اینست هدی للمتقین لَهُمْ مر ایشانرا که
سرای با اسلام از آفات و خالص از مکاره و خوف انقطاع و یا سرای که تحیت ایشان در ان اسلام باشد یا السلام
اسم حق تعالی است و اضافت دار باو بجهت تعظیم ان یعنی سرای خدای و بهر تقدیر مراد جنت است یعنی
مر ایشانراست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خدای ایشان یعنی در عهده و ضمان اوست یا ذخیره شده نزد
او که کس اورا غیر او نداند ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالح و اقوال سیر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ منصوبست با ضمار اذکر و
ضمیر راجع است بهر که محشور میشود از ثقلین و یاد کن روزی را که حشر کنیم جن و انس را نحشرهم خواندم
یعنی خدا جمع کند ایشانرا جَمِيعًا همه ایشان و میتواند که منصوب باشد بمقول یعنی کویم در روزی
که همه مکلفانرا حشر کنم که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای کروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار خواستید
مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان یا بسیار ربائید ایشانرا یا انکه اتباع شما شدند بجهت
این محشور شدند با شما کقولهم استکثر الامیر من الجنود وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ و کویند دوستان شیاطین
مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی انها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردکار ما بر خوردار یافته
بَعْضُنَا بِبَعْضٍ و بر خوردار ما برخی بعضی منتفع شدند از آدمیان از دیوان بانیکه راه نمونی ایشان کردند
بر شهوات و مستلذات نفسانیه و یا نفع کرفتند دیوان از آدمیان باین طریق که ایشان را مطیع خود کردا
نیدند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و سابقی فرموده که استمتاع ایشان بیکدیگر آنست که در معصیت

۲۳۵

معاون یکدیکر اند دیوان آدمیان را بکناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند و کویند استمتاع انس
بجن آنست که داستان تعوذ بایشان متعوذ میشوند نزد مخاوف و استمتاع جن بانس اعتراف آنست بآنکه جن قادرند
بر زنهار دادن ایشانرا و نکهداشتن ایشانرا از نوائب و مصائب عذاب مرویست که چون خواستی یکی
بسفر رود و در راه چون از جنیان ترسیدی پناه برؤسای ایشان دادی و بود و کفتی اعوذ بسید
هذا الوادی پس بجیره تمام قدم در ان وادی دادی کفتی که این شدم کما قال الله تعالی وانه کان رجال
من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا محمد بن کعب کفته که مراد باستمتاع اطاعت بعضی از
ایشان است مر بعضی و موافقت برخی مر برخی و احتمال دارد که استمتاع مقصور باشد بر انس بر بعضی
از انس مستمتع شوند ببعضی دیکر از ابنای جنس خود وَبَلَغْنَا و دیکر کویند که بار خدایا یا باستمتاع رسیدیم
أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بوقتی که مقرر کرده بودی برای ما یان نعمتی تا بوقت مرك یا تا حین برانکیختن
از قبور این اعترافاست بآنچه کرده باشند از طاعت شیطان و اتباع هوی و تکذیب بعث و تحسر
بر حال خود پس کویند که اکنون حال ما چون خواهد بود قَالَ کوید خدا که ای عادیان النَّارُ
مَثْوَاكُمْ آتش آرامکاه شما است با خدا وانده باز کشت شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در ان
آتش عامل در مثویکم است که در مصدر باشد با معنی اضافت اکر معنی مکان باشد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
مکر آنچه خواهد خدا تعالی که شما را از آتش بزمهریر نقل کند و یا خواهد که از یك نوع عذاب آتش بنوعی دیکر
از ان نقل نماید و کویند مکر آنچه خواهد الا ما شاء الله قبیل از دخول است کانه قیل النار مثویکم ابدا
الا ما امهلکم و در مجمع آورده که مفسران را در این استثنا چند قول است یکی آنکه از ابن عباس نقلست
که این وعید کفار است که مبهم واقع شده و بعد از ان مقطوع بر ساختند لقوله ان الله لا یغفر ان یشرك
به دوم آنکه استثنا از روز قیامت است زیرا که در قوله ویوم نحشرهم جمیعا روز قیامتست
پس معنی آنست که خالدین فیها مده یوم یبعثون الا ما شاء الله من مقدار حشرهم من قبورهم
و مقدار لبثهم فی محاسبتهم و این از زجاج نقلست و نیز کفته که میتواند بود که معنی این باشد که الا
ما شاء الله ان یعذبهم من اصناف العذاب سیوم آنکه استثنا راجع است بغیر کفار از عصاة
مسلمانان یعنی اکر خواهد عذاب ایشان کند بذنوب ایشان بقدر استحقاق بوجه عدل و اکر خواهد
از ایشان عفو کند از روی فضل چهارم آنکه معنی آنست که الا ما شاء الله ممن امن منهم و این قول
عطاست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو حَكِيمٌ خداوند حکمتست از آنچه کند با جن و
انس عَلِيمٌ داناست باعمال و احوال ایشان وَكَذَلِكَ و چنانکه فرو میکذاریم کفار جن و انس را و تخلیه

ایشان مینمائیم تا بکدیگر مسلط شوند نُوَلِّي مسلط گردانیدیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا یعنی ظالمان را بر بعضی
در دنیا و واگذاریم برخی را بر برخی تا باختیار خود آنچه خواهند کنند از ابن عباس مرویست که هرگاه
حق تعالی از قومی راضی نباشد خیار ایشان را بر ایشان مسلط سازد بجهت جزا دادن ایشان باعمال
قبیحه معنی قوله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و مثل اینست روایت کلبی از مالك
بن دینار که گفته من در بعضی از کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی میفرماید که انی انا الله مالك قلوب
الملوك بیدی فمن اطاعنی جعلتهم علیه رحمة ومن عصانی جعلتهم علیه فلا تشغلوا انفسکم بسبب
الملوك ولکن توبوا الی اعطفهم علیکم یعنی بدرستی که منم خدای که مالك جمیع پادشاهانم
دلهای پادشاهان بید قدرت منست پس هر که من کند پادشاهان را بر وی رحیم گردانم و هر که عصیان نماید پاد زبان بردارنده
شاهان را بر وی رحم سازم پس خود را مشغول سازند بسبب ملوك توبه کنید و باز گردید بامر من تا
ایشان را بر شما مهربان گردانم و مثل این روایتست قول امیر المؤمنین علیه السلام لاترکوا الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر فتولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم ترك میکنند امر معروف و نهی
منکر را تا مسلط شود بر شما اشرار شما پس هر چند دعا کنید مستجاب نگردد و اکثر بر آنند که این تسلیط
در آخرت باشد یعنی در آن روز ظلم جن و انس را بهم گذاریم تا ایشان تبری کنیم همچنان که در دنیا تحلیه
ایشان کرده ایم و ایشان را با هم گذاشته و اتباع واگوئیم بر سبیل تقریع که ان متبوعان خود در خواهید تا
تا شما را از ین عذاب برهانند و ایشان بحجت این بدانند که هیچکس نافع بدیگری نمیتواند بود و گویند
که نولیه از موالات ماخوذ است یعنی متابعت یعنی بعضی را تابع بعضی گردانیم در حین در آوردن
بدوزخ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه که کسب میکنند در دنیا از معاصی و مناهی و باز خطابی که
بکفار بر وجه توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما یعنی ع
آمده شد رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از جنس شما اگر چه پیغمبران جز از آدمیان نبوده اند اما چون انس را
با جن جمع کرد پس بر سبیل تغلیب خطاب صحیح باشد و گفته که از جنس جن رسل بایشان مبعوث
بوده اند جمهور بر آنند که مراد برسل رسولان انس اند همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بقوم رسانیدند کما قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین و از مجاهد نیز مرویست
که الرسل من الانس والنذر من الجن و کلبی گفته که رسل انس رسولان از جن فرستاده اند باتفاق و ثبت
هم بر انس مبعوث بود و هم بر جن و در تفسیر جرجانی مذکور است که باجماع هیچ جن را برسالت جنیان
نفرستاده که رجوع کرده باشد الا آنست که رسل انس رسولان را بجن فرستادند حاصل که حق تعالی

سبیل

۲۳۶

سبیل ملامت بآدمیان و پریان خطاب کند که نه بر شما فرستادم رسولان که از روی دعوة يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
میخواندند بر شما آيَاتِي آیتها کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم میکردند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن
این روز که قیامتست قَالُوا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی
اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب پس بر سبیل مذمت ایشان میفرماید وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته کرده
بود ایشان را لذتهای دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر در آمدند و اهوال شدائد
آن را دیدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا
كَافِرِينَ که ایشان بودند ناگرویدگان بنشاة آخرت و احوال آن در ایشان گفته که حق تعالی درین آیت ذم
کفار نموده بتکرار اعتراف ایشان بحیات دنیویه و لذت مجد حیات و اعراض ایشان از آخرت بالکلیه تا آنکه در
غایت مضطر شدند شهادت بر نفسهای خود بکفر و اسلام عذاب مخلد بجهت تحذیر سامعین از مثل
حال ایشان ذَلِكَ خبر مبتداء محذوف ای الامر ذلك و مشار الیه ارسال رسل است یعنی شان و امر
عظیم فرستادن رسولانست و قوله أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ تعلیل حکم مذکور است بحذف حرف ان مصدریه
یا مخففه از مثقله یعنی امر با فرستادن رسولانست بجهت نبودن پروردگار تو یا بجهت آنکه شان
این است که نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاك کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ
بسبب ظلم که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ و حال آنکه اهل شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدی
ایشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده لهذا استیصال هیچ نبوده الا بعد از تقدیم
وعید و گرنه ایشان را بر حق تعالی حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتك یعنی چرا رسول نفرستادی
تا ما پیروی میکردیم و این مستلزم ظلم کنند است تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا و درین آیت دلالت
صریح است بر آنکه حق تعالی منزه است از ظلم وَلِكُلٍّ و مر هر یکی را از مکلفان است دَرَجَاتٌ مراتب در ثواب و عقاب
مِمَّا عَمِلُوا از برای عملها که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه مردمان
میکنند پس مخفی نباشد بر وی عمل هیچ عامل و قدر ثواب و عقابی که مستحق آن باشند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار
تو بی نیاز است از عبادت بندگان و از ایشان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان چه بقوم بر ایشان حکم
تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و رسانیدن ایشان را بدرجات علیه گفته اند که بی نیاز است از طاعت
مطیعان و ذو الرحمت است بر مجرمان عاصیان و درین تنبیه است بر آنکه آنچه مذکور شد از ارسال رسل
بجهت انتفاع او نیست از آن بلکه بجهت ترحم اوست تاسیس ما بعد است اعنی قوله إِنْ يَشَأْ اگر خواهد
بعد مصلحت او تقاضا نماید يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای کفار قریش بجهت عدم احتیاج او بشما وَيَسْتَخْلِفْ

وخلیفه وجانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هر که خواهد مثلا از آفریدگان که نخود را خواهد بود
كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ و از ذریت قوم دیگر که پدران شما بوده‌اند
لیکن القاء شما میکند بجهت ترحم بر شما و باجهت آنکه شاید که بعضی از شما بکردند یا فرزندان شما بشرف
اسلام رسند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده میشود از قیامت و متعلقات آن
لَآتٍ هرآینه آینده است یعنی بوجود آمدنی است بلاشك وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کننده
کان مر خدای را در اتیان او ببعث و حشر شما و از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت
بملك او قادر مطلق است و همه ملك ملکوت در تحت قدرت وست و هیچکس نیست که باو در
مقام مسابقه در آید و او را ملجی سازد و بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید میفرماید قُلْ بگو ای محمد
بکفار قریش که يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر غایات تمکن و استقامت خود و یا بر جای
کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید یا بر حالات کفر با نواع مساعی
اشتغال نمائید و حفص مکانه بصیغه مفرد خوانده یعنی بر غایت مکنت و طاقت خود یا بر حالت
کفر خود عمل نمائید بنا بر آنکه مکانه ماخوذ است از مکن مکانة اذا تمکن ابلغ التمکن و بر ثانی از مکان مکانة
چون مقام مقامة ای علی ما جبلتم وجبلتکم التی انتم علیها من الکفر والعداوة و بر هر تقدیر خلاصه معنی
آنست که بر سبیل تهدید میفرماید که بر کفر و عداوت خود ثابت شوید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده‌ام
بشکیبائی و پایداری خود در ترویج اسلام و رسوخ بران فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید
مَنْ تَكُونُ لَهُ آنکس که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سر انجام پسندیده سرای آخرت و میتواند بود که من مستفهما
باشد یعنی زود باشد که بدانید که کیست عاقبت حسن که حق تعالی این دار را برای آن خلق فرموده و بنا برین
من در محل رفع است و فعل علم معلق ازو است و بنا بر اول منصوبیت بر مفعولیت و این کلام با وجود آن
از انصاف است در مقال احسن ادب و تنبیه و ثوق مند و بانکار محق است و نیز بجهت مزید تهدید
میفرماید که إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار و وضع ظالمین
در موضع کافرین بجهت آنست که فایده آن اکثر و اعم است صاحب کشاف الاسرار در معنی آیت فرموده که هم
درین روز بدانید که عاقبت دنیای شما بکجا کشد و دولت فالح کرا رسد و پیروزی که را و بنشان شکسته بال
را بسرای کرامت چون خوانند و خواجهای صاحب اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند بیت باش تا گل
بالی شما را کامروز تفخر باش تا کلاهای آنها را که امروز نفخان آورده‌اند که مشرکان در میان کشت زار
خود خطی کشیده ندی و یک بقیه برای بتان کردندی و همچنین چهار پایان را قسمت کردندی آنچه نصیب خدا

بودی بدیشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر
حصه آلهه نیکوتر بودی بحال خود بگذاشتی و اگر چیزی در نصیب خدا از مایه بودی در میان نصیب بتان
افکندی و گفتندی که خدا توانگر است بدین احتیاج ندارد و اینها فقیر و محتاج تر اند حق تعالی ازین حال خبر میدهد
و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کردانیدند برای خدای تعالی مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفریده است خدای مِنَ
الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهار پایان نَصِيبًا بهره و برای بتان و حذف این بجهت آنست که
مدلول علیه است بقوله فَقَالُوا پس گفتندی هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ با دعای
باطله کفار و بدروغ خویشتن وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر برای شریکان ما یعنی شرکاء که برای خدا پیدا کرده
ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان و بزعم آنها فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیب مر خدای راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن
میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدای بر مردمان میدارند و نامزد بتان میکنند
در انوار گفته که قوله مما ذرأ تنبیه است بر فرط جهالت ایشان جماد را که اصلا اقتدار بر چیزی نیست
شریک خالق کردانیده در خلق و بعد از آن از ترجیح شریک داده‌اند بر وی بلینوجه که از کی را بآن داده
و قوله بزعمهم تنبیه است بر آنکه آنچه اختراع آن نموده‌اند از تعیین نصیب نه آنست که حق تعالی ایشانرا
بآن فرموده باشد و لهذا در عقب آن فرموده که سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بدست حکم کردن ایشان که اینست
وَكَذَٰلِكَ و مانند این از آن آرایش باطل که شیطان در قسمت فرمایات زَيَّنَ آراسته‌اند لِكَثِيرٍ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزند ایشانرا شُرَكَاؤُهُمْ
شریکان ایشان یعنی دیوان یا سدنه و خدمت بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشانرا در چشم
ایشان و مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران را زنده است و این از عادت جاهلیت بود که دختران
زنده را در گور میکردند بجهت آنکه هر کرا اگر دختر متولد میشد بیل سرزنش میکردند و از بجهت ننگ و عار
دختر خود را زنده در گور میکرد و یا میکشت و یا آنکه مراد کشتن اولاد است برای قربانی الهه بهر تقدیر
مزین آن یا شیاطین بودند که در دل ایشان می انداختند که وجود دختران شما را سبب عیب و عار
ننگ است و یا قتل فرزندان برای بتان موجب تقرب است و یا سدنه بودند که این سخن را با ایشان القا میکنند
لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک شوند یعنی گمراه گردانند ایشانرا و از راه ببرند باغوا وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده
مشتبه کردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشانرا یا این افعال مشاعر یعنی ابراهیم را که بران بودند از کیش اسمعیل
علیه السلام و یا آن چیزی را که واجب بود که بر آن متدین شوند و لام برای تعلیل است اگر مزین شیطان باشد

برای عاقبت اگر سد نتوانید ولو شاء الله واگر خواستی خدای که بر جبر و قهر شیاطین باشد نرا انرو بین باز دارد
فعلوه و نکردندی انرا و قادر نشدندی بران ولیکن جبر منافی تکلیف است و مخالف مصلحت بلکه تکلیف منوط
در اختیار است و چون چنین است فذرهم پس بگذار ایشانرا وما یفترون یا افترا و دروغی که میکوید
ومیتوانند بود که ما موصوله باشد یعنی بگذار با ان چه افترا میکنند از انکه و کذب واین امر بسبیل
تهدید است کقوله اعملوا ما شئتم وکویند که سبب در تزیین قتل بنات و در ایشان آن بود که نعمان
بن منذر بر قومی تاخت برد و بنات ایشان را نهب کرد و از انجمله مسیر دختر قیس بن عاصم بود و بعد ان
انکه صلح کردند زنان سیر اراده عشیره خود کردند و رجوع بقبیله خود نمودند مکر دختر قیس که اراده
سای خود کرد و بجشید رخود نیامد قیس سوکند خورد که هیچ دختر را نزو متولد شود مکر
او را بکشد بسبب این امر شنیع درمیان عرب عادة شد و همچنین اقدام میکردند در آیت دلیل است بر تزیین
وقتل و فعل عباد است نه فعل خدا چنانکه مذهب اشاعره است بعد ان ان اعتقاد باطل قول فاسد ایشان
اخبار میفرماید که وقالوا هذه وگفتند این انصار الحسا انعام وحرث که چهارپایان حجر
حرام است بر ما حجر فعلیت بمعنی مفعول مانند ذبح که بمعنی مذبوح است و واحد وکثیر و ذکر و انثی
در و مساویست و قوله لا یطعمها بیان حجرست یعنی نخورد انرا الا من نشاء مکر انکه ملخ[illegible]
از خدم اوثان و مردمان نه زنان پس طلق زنان را در ان دخلی نیداد اند بزعمهم بکمان خود یعنی این قسمت
منع بی حجتی بهانی بود وانعام واینچهارپایان حرمت ظهورها وحرام کرد انیده شد پشتها
ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن بران مراد بحایره سوایب و وصایل و حرامی است که در صدر سوره
مایده کذشت وانعام واینچهارپایان لا یذکرون اسم الله یاد نمیکنند نام خدایرا علیها بر ذبح آن
ان چرا که بنام بتان ذبح میکردند و بر پشت ایشان ذکر خدا نمیکردند در ایام حج و حج ولبیک اللهم
نیکفتند حاصل سخن آنست که مشرکان انعام را بر سه قسم کرده بودند میکفتند که هذه انعام محرم الظهور
وهذه لا انعام لا یذکرون اسم الله علیها بر سبیل ارزوی خود آن اجناس ثلثه کرده بودند آن تحریمها
نسبت میدادند بخدا افتراء علیه بجهت افترا کردن بر وی انتصاب این بر مفعول له است یا حال است بمعنی
مفترین و یا مصدر موکد است زیرا که قول ایشان در معنی افتراست سیجزیهم زود باشد که جزا دهد
خدا ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب آنکه بوده اند که افترا میکردند و بعد از ان حق تعالی از مقالات دیگر
ایشان خبر میدهد و قالوا وگفتند که ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای اینچهارپایان است
یعنی در شکم بحیره و سایبه از اجنه ایشان خالصة لذکورنا حلال است مر مردمان مارا خاصه

بعضو مراد بما فی بطونهم البان انات ولا احشا ومحرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده
شود لقوله وان یکن میتة واگر باشد مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی مرد و زن
در خوردن آن شریک باشند و تانیث خالصه بر تطبیقیت زیرا که لفظ ما در معنی اجنه است
ولهذا بر روایت تکن نیا واقع شده ویا انکه تا برای مبالغه است مانند روایة الشعر ویا مصدر است چون
عافیت که در موضع خالص واقع شده سیجزیهم زود باشد که پاداش دهد خدای وصفهم جزای
وصف کردن ایشانرا که آن افتراست بر خدا در تحریم و تحلیل مثل انیست قوله و تصف السنتهم الکذب هذا
حلال و هذا حرام انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند علیم داناست
بمصالح بندگان در حل و حرمت حق تعالی در این آیت از چهار وجه ذم و عیب کفار کرده یکی آنکه ذبح ایشان غیر
اسم خداست دویم اکل ایشان آنرا بر ادعای تزکیه بجهت افترا بر وی سبحانه سیوم تحلیل ایشان برای ذکور
و تحریم ایشان برای انات چهارم تسویه میت و مذکی نزد ایشان بعد از ان بیان جسارت جمعی میفرماید که
قتل اولاد میکردند و تحریم حلال است مینمودند که میفرماید قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنکه
قتلوا اولادهم کشتند فرزندان خود را سفها از روی بیخردی بغیر علم بی دانشی یعنی قتل ایشان
بجهت خفت ایشان از طرف عقل و جهل بانکه حق تعالی رزاق اولاد ایشان است نه ایشان ومیتواند بود که این
جار و مجرور منصوب باشد بر حال یا مصدر در عالم او رده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را
زنده در کور میکردند بجهت احوف آنکه در صغر با مری افتد جهت قتل و غارت در قبایل عرب عام بود و بجهت
ترس آنکه چون بزرگ شوند ایشانرا جهاز و ما یحتاج عروس باید حق تعالی ازین خبر داد که ایشان قتل اولاد
کردند از روی سفاهت و جهالت وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است خدای
ایشانرا یعنی بحایر و سایب و غیر ایشان افتراء علی الله بجهت افترا کردن بر خدای وجوه محتمله که در افترا
علیه مذکور شد درین نیز جایز است قد ضلوا بدرستی که کم شده است و در راه ضلالت و گمراهی سلوک
نموده اند وما کانوا مهتدین و نیستند راه یابنده بطریق حق و جادهٔ صواب این آیات دال است بر بطلان
مذهب مجبره زیرا که حق تعالی انرا اضافت قتل و افترا و تحریم با ایشان کرده و تنزیه خود نموده از ان و ذم ایشان فرمود
بقتل اطفال بیدون جرمی و چون از اقوال کاذب مشرکان اخبار فرمود که ایشان بعضی ایشانرا تا امر داوثان
میکند و تحریم حلال مینمایند در عقب آن میفرماید که خلق جمیع اشیا او سبحانه است پس جایز نباشد اضافت
شیء از ان با وثان و نه تحلیل و تحریم آن مگر باذن او پس میگوید که وهو الذی و اوست آنکه برای شما انشاء

ربع ٤

بپاکرد دوان نیست مست کرمانند جَنّٰتٍ بوستانها ما و از انکور کر از غایت انبوهی روی زمین را پوشیده
باشد مَعْرُوشٰتٍ برداشته شده بر چوب بر بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشٰتٍ و نابسته بر زمین افتاده و کفته
اند معروشات آنست کر مردمان بدست خود نشانده باشند و از او افراشته و غیر معروشات انکر در کوه و
بیشه رسته باشد و بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتهای را انکر
ساق ندارد و ثمره آن حبوبست مُخْتَلِفًا اُكُلُهٗ در حالتی کر مختلف کوناکونست میوه آن در هیات
وکیفیات یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه و تسمیه ثمر با کل باعتبار ما یؤول است کر آن اکل آنست و ضمیر راجع
بزرع است و یا مرجع آن نخلست و زرع داخل است بر تقدیر کل ذلک یا کل واحد منهما و مختلفا حال مقدره
است زیرا کر بود ایشان بدین حالت نیست وَالزَّيْتُوْنَ و دیکر بیافرید درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا
در حالتی کر مانند یکدیکر یعنی بعضی افراد آن مشابه و بعضی دیکرست در لون و طعم و یا برکهای او مانند
یکدیکرست وَّغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست و بعضی از آن بعضی بعضی [illegible] نیه یکرسیات واین و بعد از تعدا
این نعم امر میکند بر سبیل اباحت کر كُلُوْا مِنْ ثَمَرِهٖٓ و بخورید از میوهای هر یک ازین اِذَآ اَثْمَرَ چون میوه
بیاکرد اکرچه نارسیده و خام باشد و کویند فایده این قید رخصت ممالکست در اکل انقبل از اداء
حق الفقرا ان وَاٰتُوْا حَقَّهٗ و بدهید حق آن میوه را یَوْمَ حَصَادِهٖ در روز درویدن زرع و بریدن نخل و جیه
امر بایتان در روز حصاد مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادا ان و تنبیه بر انکر وجوب
ایتا با دراک است بی تنقیه کاشفی آورده کر اشهر اقوال آنست کر مراد ازین صدقه است نه زکوة در مدینه
فرض شد و این آیت مکیست بعد از وجوب زکوة این امر منسوخ است شد و بعضی کفته اند کر مراد زکوات
و این ایت مدنیست و در مجمع نیز کفته کر درین دو قولست اول انکر مراد زکوة عشر یا نصف عشر است داین
قول ابن عباس و محمد بن حنیفه و زید بن اسلم و حسن و سعید بن مسیب و قتاده و ضحاک و طاوس است دویم
صدقه است بمسکین بروجه مقدور و این مرویست از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلام و عطا و
مجاهد و ابن عمر و سعید بن جبیر و ربیع انس آورده اند کر ثابت بن قیس قریب بانصد نخل خرما داشت آن از ابر چید
و صدقه کرد و هیچ از آن برای خود و عیال خود باقی نکذاشت و بجهت این اتفاق عمر الاعاجیب شد رسول صلی
الله علیه و آله او را ازین منع فرمود ابتدا امر فرموده اول ابتدا بعیال خود کن و فاضل از ا صدقه فاتی حق تعالی
این ایت فرستاد وَلَا تُسْرِفُوْا و از حد در مکذرید در صدقه دادن کقوله ولا تبسطها کل البسط یعنی همه جهت
یکبار تصدق مکنید در معالم آورده کر منع صدقه میکند یعنی از حد تجاوز مکنید در بخل و امساک و سرف
بمعنی تقصیر آمده و یا معنی آنست کر اسراف مکنید در اکل قبل از حصاد تا موجب بخس حق فقرا شود و یا تقتر مکنید

ارحیث

از حیثیت و تضییع ان مکنید و غیر موضع ان و دجمیع اقوال و خطاب با ارباب اموال درست است بود کر خطاب
با اولیا یعنی باشد یعنی پایه کدا را با اسراف نکنند در اعطا ان مآل [illegible] در اسد بتوی کفته کر [illegible]
کفا اسراف است و اکر چه همه یکدانه کحند و هر چه برای خدای دهی اسراف نیست و اکر چه هزار درم و از ابو عبده هم
اهل البیت نیز آنست کر اکر شخصی بقدر الکوه قبیس در راه خدا صرف کند اسراف نیست و اکر دانه و در جی
بی وجه صرف کند کر رضای الهی در آن نباشد اسرافست و مرویست کر حاتم طائی را کفتند کر لاخیر فی السرف
جواب داد کر لا اسراف فی الخیر اِنَّهٗ بدرستی کر خدای تعالی لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ دوست ندارد اسراف کنندکان را بس
نمی بیسند عمل ایشان را وَمِنَ الْاَنْعَامِ عطفست بر جنات یعنی اوست کر بیافرید از چهار پایان حَمُوْلَةً آنچه
بر دارد انقال را است چون شتر کاو وَّفَرْشًا و آنچه مفروش شود برای ذبح چون کوسفند و یا آنچه پشم و صوف
و وبر انضاخ منسوج میشود برای فرش و کفته اند کر حموله کبار انعامست و فرش صغار آن انچه خود می بر زمین
نزدیکست مانند فرش كُلُوْا بخورید یعنی بر خود حرام مکر مانند ... انکر ضل جاهلیت است و یا بر سبیل اباحت
میفرماید کر بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داد شما را و حلال ساخت برای شما وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی
مکنید خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ کامهای شیطان یعنی راه او مرویه و بوسوسه او حلال و حرام مسازید و
حرام را حلال نکنید اِنَّهٗ بدرستی کر شیطان مر شما را لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ دشمنیست اشکارا یعنی ظاهر العداوة
بعد از آن تفسیر حموله و فرش میکند بقوله ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ یعنی آفرید از چهار پایان هشت زوج زوج را
زوج آنرا کویند کر با جنس خود مرا و جفت کند پس هر یکی را زوج انثی و را نیز کفته کر ثمانیه از واج بدلست از حموله
و فرش او یا مفعول کلوا است و قوله ولا تتبعوا معترضات بینهما و یا مفعول فعلست کر کلوا دال است
بر آن و یا حال است از ما بمعنی مختلف و یا ساده و قوله مِنَ الضَّاْنِ بدلست از ثمانیه یعنی خدای تعالی
آفرید از آنچه پشم دارند یعنی میش دو زوج قوچ و دیکری جفت آن مراد میش و میها است و ضان اسم جنس
است مانند ابل و جمع ان ضین است و یا جمع ضائن است چون تاجر و تجر اثْنَيْنِ و آنچه موی دارند
یعنی بز نه وَمِنَ الْمَعْزِ دو زوج دیکر را نر و ماده کر مینر و معزاست و آن جمع ماعز است چون صاحب
صحب قُلْ بکو بر وجه انکار بکسانی کر تحریم انعام کردند بر خود آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا که دو نر را کر نر میش و نر بز است
حرام کرده خدای اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را کر میش و معز است حرام کرده اَمَّا اشْتَمَلَتْ یا حرام کرده آنرا
کر مشتمل است بر وی اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ رحمهای آن دو ماده خواه آنچه در رحم ایشانست ماده باشد و آنرا نَبِّئُوْنِيْ
خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم کر دلالت کند بر انکر خدای حرام کرده است تعلق از انها را اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِیْنَ اکر هستید راست کویان کر تحریم ان نزدیکست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ و آفرید از شتر دو زوج

اثنین

نکیر

تو داده‌اند و من البقر اثنین و از گاو نیز دو نوع را قل بگو ای محمد ایشان را آلذکرین حرم آیا حرام کرده است
خدای هر دو نر را از هر دو نوع ام الانثیین یا هر دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا آنچه مشتمل است
که فرو گرفته است آن را ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ملخص کلام انکار است از آنچه حق تعالی حرام
کرده باشد اجناس اربعه را از ذکور و اناث حامل ان باشد از جنین زیرا که ایشان گاهی تحریم ذکور
انعام میکردند و گاه اناث آن را و باز دیگر اولاد ایشان را و علم حق تعالی تحریم انها نموده بر وجه
انکار ... ام کنتم شهداء آیا بودید حاضران و مشاهده کنندگان اذ وصاکم الله بهذا
آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم چه شما هیچ پیغمبری نمیکردید پس طریقی دیگر نیست شما را بمعرفت
امثال این مگر مشاهده و معالم آورده اند که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت
که یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام
نمیشود و موجب حرمت نمیگردد عوف گفت خدای حرام کرده این آیات نازل شد و سید عالم صلی الله ازواج ثمانیه
برایشان اقلیم آورده است ... شما بعضی را چون بحیره و سائبه و حامی حرام میکنید این تحریم قبل
انثی است یا از قبل انثی و اگر میگویند که تحریم بسبب ذکورت ... پس جمیع ذکور بایست که حرام بود و اگر اعتبار انوثت
است پس همه اناث بایست که حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است پس همه باید که حرام باشد
چه رحم یا ذکر است یا انثی ابن مالک ساکت شد حضرت فرمود که یا ابن مالک چرا سخن نمیکنی گفت بگوی تا من بشنوم
حضرت این آیات بر وی خواند که فمن اظلم پس کیست ظالم تر ممن افتری از کسی که افترا کند علی الله کذبا
بر خدای دروغ را یعنی از روی کذب نسبت دهد با او تحلیل و تحریم اشیا را لیضل الناس تا گمراه کند مردمان را
بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشان است که قرار این بهم متعلق ایشانست یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از زمین او در رنج
بودند ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید بر وجه اختیار کرده ظالمان را که
ستم بر بنی جاهلیت ... حق تعالی طریق با ایشان نموده و با حجج و بینه و معجزات ظلم ایشان بر وجه عناد
و انقیاد ننموده حق تعالی تخلیه ایشان نموده و تخذیل ایشان کرده و ایشان در وادی ضلالت نگذاشت بجهت
آن مهتدی نشدند یا آنکه حق تعالی در آخرت ایشان را راه بهشت ننماید زیرا که مستحق عقاب عظیم و عذاب الیم
بجهت کفر و ضلالت ایشان چون حق تعالی ذکر آنچه جمعی کفار تحریم آن نموده بودند در عقب آن بیان محرمات
نموده مرویست که کفار چون این آیت شنودند گفتند که هرگاه که جمیع انعام حلال باشد پس حرام کدام باشد آیت
آمد که قل بگوی ای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در قرآن یا در مطلق وحی که وحی کرده شده است محرما طعامی

ع

۲۴۰

را که حرام کرده شده باشد علی طاعم یطعمه بر خورنده که میخورد آن را و در این تنبیه بر آنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه
بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع هیچ چیز را حرام نکرده الا ان یکون میتة مگر که باشد از طعام مردار
او دما مسفوحا عطف بر آن و مدخول الا یعنی الا وجود میتة یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت
ذبح از اوداج مذبوح ریزد و باز دنبک اول ازو بیرون رود و تخصیص مسفوح بآنکه بجهت آنست که خون متخلف
در عروق و سایر اعضا بعد از ذبح معفو عنه است او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه بدان ملحق شود
و تخصیص لحم بجهت آنست که جز اعظم است در اکل فانه رجس پس بدرستی که خوک یا گوشت آن پلید است
و منعوت بخبث بجهت تعود او باکل نجاست و یا پلید است و بدانکه تخصیص ... محرم مسفوح خون بدانکه
که تحریم غیر این محرمات از منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه ... آن چنانکه در سورة المائدة گذشت بجهت
آنست که اینها بجمع این صادق است چه میته عبارت است از هر چه حیات وی مفقود شده باشد یعنی
تذکیه شرعیه ... مجمل باشد و تفصیل آن در مائده باشد و قول اجود الذین آنست که حق تعالی تخصیص
این اشیا نموده بجهت تعظیم حرمت آن تاکید آن تحریم ما عدای آن در مواضع دیگر مبین شده که آن
یا نص قرآنست یا بوحی غیر قرآن و این سورة مکیست و مائده مدنیست جایز است که در مکه همین سه چیز حرام
بوده است و بعد از آن در مدینه ما عدای آن حرام شده باشد و در آیت دلیل است بر آنکه پوست مردار
حرام و پلید است زیرا که مردار عبارت است از هر چه در آن حیات بوده باشد و پوست محل حیاتست
پس مردار باشد و نهی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که لا تنتفعوا من المیتة باهاب
و لا عصب و قوله او فسقا عطف است بر لحم خنزیر و مابینهما اعتراض است بجهت تفصیل یعنی و لا
کشته باشد یعنی از هر حیوان ماکول اللحم است که اهل آواز برداشته شده باشد لغیر الله
برای غیر خدای به بان یعنی بوقت ذبح از این جمله صفت موضحه فسقا است و تسمیه آنچه مذبوح
شده باشد برای صنم بفسق بجهت توغل آنست در فسق و جایز است که فسقا مفعول له باشد از اهل لغیر
عطف بر یکون و ضمیر مستکن در آن راجع است بان فمن اضطر پس هر که بیچاره گردد و رساند کی
یعنی غیر از میته چیزی نیابد ضرورت داعی شده باشد تناول چیزی از آن غیر باغ در حالتی که ستمکار
نبود بر بیچاره مثل خود یا باغی نباشد بر امام یا آنکه طلب لذت نکند یعنی بقدر سد رمق اکتفا کند و تفصیل
آن در سوره البقره مذکور شده و لا عاد و نه از حد گذشته باشد در خوردن زیاده از حد ضرورت فان ربک
پس بدرستی که پروردگار تو غفور آمرزگار است مواخذه نکند آن را که بضرورت از محرمات تناول
کند رحیم مهربانست که بیچارگان را دران رخصت داده بعد از آن بیان چیزی ... که بر یهود حرام کرده

و میفرماید که وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنکسانی که جهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون
سباع و بهایم آورده که مراد بذی ظفر خلافست نه بعضی آنست که هر که حیوانیست که منفرج الاصابع نیست
چون شتر مرغ و بط و این مرویست از ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد و سدی و تو دانی که همین
شتر مرغ است فقط و جبائی کفته که جمیع سباع و کلاب و سنانیر و آنچه بنطق اصطیاد میکند درین
داخل است و بلخی کفته که مراد هر ذی مخلب از طیر و هر ذی حافر از دواب و تسمیه حافر بظفر بسبیل
مجاز است وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از کاو و کوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه هائی که در درون
ایشان بود چون سابیه کرده و غیر آن و اضافت بجهت زیادتی ربط است إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته
ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسبیده بر پشت و پهلوی ایشان از درون و برون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه
مشتمل است بر امعا یعنی چربی ملتصق است بروده‌ها ایشان و این جمع حاویه است یا حاویه چون قاصعا
و قواصع یا جمع حوی چون سفینه و سفائن و کویند که این عطفست بر شحومهما یعنی حرام کردیم بر ایشان
چربی روده‌ها أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته با استخوان چون دنبه و پیه بناکوش و مغز استخوان
ذَلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان و نظیر اینست قوله
فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که ملوک
بنی اسرائیل منع فقرا میکردند از اکل لحوم طیر و شحوم حق تعالی اشیاء مذکوره را بر ایشان حرام کردانید
کویند که چگونه تکلیف عقوبت باشد و حال آنکه آن تابع مصلحت است و تعریض ثواب است کوییم تسمیه
آن بجزا و عقاب بجهت آنست که عظیم آنچه میکردند از معاصی تحریم این امور بود و تغییر مصلحت در آن
و اگر عظم جرم ایشان نمیبود مصلحت مقتضی این تحریم نمیبود وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویا
نیم در خبر دادن از همه چیز یا در وعد و وعید و در اثار آمده که هر وقت که جهودان کناهی کردند و بعضی
از ایشان صادر شدی مصلحت الهی اقتضای آن کردی که بعضی آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر
آن معاصی نکردندی بر ایشان حرام نساختی و بعد از اخبار از این خطاب میکند برسول خود که فَإِنْ كَذَّبُوكَ
پس اگر تکذیب تو کنند جهودان در چیزی که من بتو وحی کرده ام و در وعید بر مکذب آن و کویند که خدا
واسع الرحمت است ما را بر نحو مواخذه نکند فَقُلْ بگو ایشان را که رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ
وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت یا واسع الرحمت است باینکه مهلت میدهد شما را به
تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند تا شاید که از کفر و تکذیب باز کردید بر مغرور مشوید با مهال او زیرا که در پی امهال
او امهال وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر و معین خود عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

از کروه مجرمان که مکذبان اند و چون چنین است بر جاء رحمت و امن مشوید از نقمت و چون رد اعتقادات
باطله کافران نمود در عقب آن رد مقالات فاسده ایشان میکند بقوله سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که
بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داده چه
بعد از نزول آیت مشرکان بر وجه تمرد و فرط کفر کفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا
شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما عطفست این بر ضمیر اشرکنا بدون تاکید بجهت فصل آنست
بلا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم با مشیت و امر خداست و برضای او
و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم و این قول اهل جبر است مستلزم تکذیب خدا و رسل و کتب
او بنا بر آن و سمعا و حق تعالی تکذیب ایشان کرده میفرماید که كَذَلِكَ همچنین که قوم تو تکذیب میکنند ترا
در اینکه حق تعالی منع شرک نکرده و تحریم امور مذکوره نموده كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه
پیش از ایشان بوده اند حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بجهت تکذیب
شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بآن حجت آرید بر سخنان فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر
کنید آن برای ما اگر بجهت تاکید در رد تکذیب ایشان میفرماید که إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید در مقالات
خود إِلَّا الظَّنَّ مگر کمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر که دروغ میگویید بر خدای
آیت دلالت میکند بر منع اتباع ظن خصوصا در اصول زیرا که ظن در صورتی مذموم است که معارض
باشد بدلیل قاطع و حجت ساطع چنانکه درین آیت و در رد دلالت واضح است بر آنکه حق تعالی کفر و عصیان از
از کافر و عاصی نخواسته و اراده نفرموده و تکذیب ظاهر مر اهل جبر را که اضافه آن با و سبحانه کرده اند و
مع ذلک براهین عقلیه دال اند بر آنکه حق تعالی منزه است از اراده قبیح و از جمیع نقص و در تفسیر ابو
الفتوح مذکور است که حق تعالی درین آیت بیان کرده که مشرکان مجبره اند و جبر مذهب اهل شرک است
هرگاه که حق تعالی ملامت کفار کرده بر جبر و ایشان را بآن تکذیب پس چگونه تجویز مسلمانان کنند که ایشان
قایل بآن شوند و اگر کفر و ظلم و فسق بمشیت خدا بودی بایستی که هیچ کافر و فاسق و عاصی را عاصی نگفتندی
بلکه مطیع خواندندی زیرا که مطیع کسیست که افعال او موافق مشیت و اراده حق تعالی باشد بعضی بجا آیت دیگر
و ادله عقلیه دلالت میکند بر بطلان قول مجبره که فاعل همه کفر و ضلالات و فضایح و قبایح حق تعالی است
و بنده را اضلال در فعل خود اختیار هست و اگر خدا اورا خواهد مجبر آیات برود و اگر خواهد بسجد تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن میفرماید که چون مشرکان اثبات حجت نتوانستند نمود بر مدعای
خود قُلْ بکو مر ایشان را فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدای راست حجت رسیده بنهایت صحت و غایت قوت

اثبات قول حق و ابطال قول شما و یا حجتی که بسبب آن رسیده است صاحبان عقل صحت قول و حجت مشتق
است از حج بمعنی قصد فکان حجت قصد اثبات حکم میکند و طلب آن مینماید فلو شاء واگر خواستی خدای
که با شما راه راست نماید و بجبر و قهر بر ایمان دارد لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را راه
راست بحق ولیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض قهر گویند که معنی آنست واگر خواستی خدای تعالی
ببهشت رسانیدی و ثواب دادی ابتدا بدون تکلیف ولیکن این منافی حکمت و مصلحت اوست و آنچه حکمت
اوست آنست که تکلیف بندگان کند بر ایشان تعریض ثواب نماید که ابتداء غیر مستحسن است واگر قول اهل جبر
صحیح بودی در ترک کفر و معصیت بمشیت حق تعالی است پس حجت مر کفار را بودی بر حق تعالی بجهت آنکه
آنچه را بتدا از کفر و معصیت موافق مشیت اوست و مطیع او سجده بودی زیرا که طاعت امتثال امر است
که مراد اوست و چون حق تعالی را بر ایشان حجت نبودی زیرا که خلق کفر در ایشان کرده و اراده کفر از ایشان
نموده پس او را حجت باشد بر ایشان نعوذ بالله من الاهواء المضله و الاراء الموبقه و العقاید المهینه
بعد از آن بیان میکند طریق وصول بصحت مذاهب ایشان مسند است و غیر ثابت نزد عقل و سمع هر چه
چنین باشد لا محاله ظاهر الفساد باشد پس میفرماید که قل هلم بگو بیارید شهداءکم الذین گواهان خود را
یشهدون که گواهی دهند ان الله حرم هذا حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن
و چون گواهان چنین نیارند پس حجت لازم ایشان باشد و بجهت انقطاع ایشان ظاهر و روشن بود و قول ایشان
محض تقلید باشد و بدانکه هلم اسم فعلست و غیر منصرف نزد اهل حجاز فعل است نزد بنی تمیم و مونث و مجموع
میشود و اصل آن نزد بصریان ها لم است بمعنی قصد پس حذف الف کرده اند و نزد کوفیان اصل ام است
بحذف همزه و القاء حرکتش بر لام این بعید است زیرا که ها داخل میشود بامر و آن متعدی و لازم
هر دو آمده اما متعدی همچنانکه در آیت است و اما لازم مانند هلم الینا حاصل که حق تعالی امر خود را
امر فرموده که با حضار شهداء ابطال بجهت آنکه تا حجت بر ایشان لازم شود و با انقطاع شهداء ظاهر شود
که متمسک ایشان باطل است فان شهدوا و میتواند بود که امر بر سبیل تهکم باشد پس اگر گواهی دهند بدروغ گواه
دهد بر صدق ایشان و بجهت آن خود گواهی دهند بصحت رای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی
مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و تبیین فساد قول ایشان نما چه تسلیم قول ایشان نمودن
موافقت کردن است با ایشان در شهادة باطله و لا تتبع و پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای کسانی
که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام و وضع مظهر بجهت دلالت
است بر آنکه تکذیب آیات منع هوای است نه غیر او و متبع حجت بنیت مکذب و مصدق بان والذین لا یؤمنون

٢٤٢

بالآخرة و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بدان سرای دیگر مانند بت پرستان وهم بربهم و ایشان
بپروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتانرا و آنها را عدیل او میگردانند در مجمع گفته که خطاب راجع است
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و مراد امت اویند میفرماید که اهل ایمان اعتقاد میکنند مذهب کسی را که متعقد
هوای خود است و از انسان را مذهب خود گرفته و این ممکن است که آدمی هوا را مذهب خود گیرد بیکی از چند
جهت یکی آنکه تبعیه هوای کسی که سبقت گرفته از پدران یا ناتان و تقلید او کند در آن دوم آنکه شبهه بر وی داخل شود و بجهت
آن باطل در نظر او بصورت صحیح نماید یا آنکه عقل او مانع آن باشد سیوم آنکه بجهت کراهت احتمال مشتاق نظر
خود را کماینبغی کار نفرماید تا حق بر وی ظاهر شود و بجهت این معتقد مذهب فاسد شود چهارم آنکه با مری غلط
الفت گرفته باشد و عادت نموده بجهت آن بر وی صعب نماید که مفارقت آن و در آیت دلالت است بر فساد
تقلید زیرا که حق سبحانه از کفار طلب حجت کرده بر صحت مذهب ایشان و عجز ایشان از اتیان بان دلیل
بطلان قول ایشان گردانیده و نیز او سبحانه اتباع دلیل را واجب گردانیده و اتباع هوا را و بعد از حکایت
از تحریم کفار آنچه را که بر ایشان حلال است بیان محرمات خود مینماید بقوله قل تعالوا بگو ای محمد مر ع
بیائید این امر است از حق تعالی و اصل آن آنست که آنرا کسی که گوید که در جهت علو باشد مر کسی را که در جهت
سفل باشد لیکن بطریق اتساع برای تعمیم تجویز کرده اند میفرماید که مکلفان را در هر جائی که باشند مستو
شوند اتل تا من بخوانم بر شما ما حرم ربکم علیکم آنچه را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما این
منصوب باتل و ما احتمال خبریه و مصدریه دارد و میتواند بود که ما استفهامیه باشد منصوب
بحرم جمله مفعول اتل زیرا که معنی اینست که ای شیء حرم ربکم علیکم اینه و آیت یاد و آیت دیگر که
تالی آنست از محکمات قرآن که احکام آن در هیچ شریعت منسوخ نبوده و این ده حکم است از امر و نهی
و از جمله آن الا تشرکوا آنکه شریک مسازید به شیئا بخدای چیزیرا در انوار گفته که آن حرف
تفسیر است بمعنی ای تا صحیح باشد عطف امر بر آن و مانع آن اینست تعلیق فعل مفسر بلا حرم چه تحریم
باعتبار او امر راجع است با ضداد آن و کسی که آن را ناصیه میداند آن را منصوب المحل میکرداند بعلیکم
بمعنی اغراء و باید ابدال عاید آنکه محذوف است بنا بر آنکه لا زایده باشد و یا مجرور المحل بتقدیر لام
و یا مرفوع المحل بتقدیر المیلوا ان لا تشرکوا یا تقدیر المحرم ان تشرکوا شیئا احتمال ایصد و مفعول
هر دو دارد و بالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر خود احسانا نیکوئی کردنی و وضع امر در موضع
نهی از اساءة ایشان بجهت مبالغه است بر آنکه ترک اساءة در شان ایشان غیر کافی است بخلاف غیر
ایشان در تاویلات آورده که توحید احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب

قربابند دره وجوب ترتیب و دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد در ربوبیت خود ساخته
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و نکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ خشیة از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ
ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را منع موجبست بجزییت که میکردند بجهت آن و
احتیاج است بان یعنی چون روزی اولاد بر ماست نه بر شماست چرا تکیه برنا حق میشود وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید بدن شتیها و ناپسندیدها را مراد کبایر و نوبیت و گفته اند که فواحش زنات
و مقدمات آن و از ابن عباس مرویست که کاران عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اعیان عربی با کان باشکارا
بان اقدام نمودندی حق تعالی بفرمود که ترک کردن آنکه دیده مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد بان وَمَا بَطَنَ و آنچه
پنهان بود و این بدل اشتمال است مثل قوله تعالی ظاهر الاثم و باطنه و گفته که ما ظهر خمر است و باطن زنا و
محققان گفته اند که ما ظهر فعلست و ما بطن نیت از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که
ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردمان با زنان بروجه محاونه و عاشقی و معشوقی و اولی آنست که مراد
جمیع اشکارا و پنهان باشد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد
خدای کشتن آنرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن چنانکه از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی خصال اربع کفر بعد از ایمان
و زنا بعد احصان و عمل قوم لوط و قتل نفسا بغیر نفس ذَٰلِكُمْ این جهان نهی و امر وَصَّاكُمْ
بِهِ وصیت کرد یعنی امر نمود لَعَلَّكُمْ بنگاهداشتن آن تَعْقِلُونَ تا تعقل کرده باشید
و بیابید که راه راستیست و گویند تعقلون بمعنی ترشدون است چه کمال عقل من رشد است وَلَا
تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف نکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بفعل
یا خصلت که نیکوترین چیزی باشد که در مال او می باید داشت مانند حفظ و تمیز آن یعنی آنرا از تلف
نگهدارند و بان تجارت کنند تا بیشتر شود و آنرا نخورند و کسی را نبخشند و خرج یتیم کردن نیز میانه
نگهدارند حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بقوتها خود یعنی تا حین بلوغ که وقت قوتها و تواناست و آن جمع
شده است چون نعمت و انعم و یا جمع شد چون مرد آصر گویند که مفرد است چون آنک و تخصیص مال یتیم
با آنکه حفظ نفس از جمیع اموال الغیر خود واجب است بجهت مبالغه است چه یتیم چونکه کافل و ناصری
ندارد مال او در معرض آنست که اهل فسق و ظلم در آن طمع کنند و بدانکه در معنی حتی یبلغ اشده
خلافست نزد شعبی آنست که مراد بان احتلام است و نزد بعضی دیگر هجده سال و سدی گفته
که آن سی سالگیست و بآیت حتی اذا بلغوا النکاح منسوخ شد و نزد ابوحنیفه بیست و پنج سالگیست

و نزد بعضی دیگر حدی برای آن مقرر نشده بلکه گاه که عقل او کامل شود مال را تسلیم او توان کرد و
اصح اقوال آنست که وقت تسلیم مال با بلوغ و رشد او ست و این مذهب امامیه است وَأَوْفُوا الْكَيْلَ
و تمام بپیمائید کیلها و مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو و موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی
کم مدهید و زیاده مستانید در بیع آورده که بعد از نزول این آیت بعضی گفتند که یا رسول الله
ما قادر نیستیم و آنکه در وزن ترازو برابر باشد و پیل چنان برابر باشد که موی میل نکند حق
تعالی آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمیکنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی
اگر قصد تقصیر در کیل و وزن قصد و عمد شما واقع شود و شما را غرض مراعات عدل بود از آن عفو
کنیم در انوار گفته که ذکر این در عقب امر تنبیه است بر معنی که ایفا بر حق غایت عسر است پس بر شما است
سعی و اجتهاد کردن با آنچه در وسع طاقت شما باشد و ما وراء آن معفوست از شما وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی از احکام
آنست که چون سخن گوئید در حکومت و یا گواهی دهید و امثال آن فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ
كَانَ و اگرچه باشد مقول له بالقول علیه که محکوم له است و یا محکوم علیه و یا مشهود علیه
ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی نزدیک تخصیص قول بذکر جهت آنست که در میان مردمان قول بیشتر از فعل
باشد و اکثر که عادة خود را راسخ کرده اند که در قول صدق روا داری در فعل نیز تجویز نخواهد کرد
و امر بلیغه است که با وجود قلت حروف شامل جمیع اقاریر و شهادات و وصایا و فتاوی و قضایا
و احکام مذاهب و امر بمعروف و نهی از منکر و غیر آن وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدا که تادیه احکام شرعیت و
ملازمت عدل در آن و بایند زیرا که کرده اید أَوْفُوا وفا نمائید و بیان نهی که از شارع بشما رسیده
بآن قیام نمائید ذَٰلِكُمْ این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بان لَعَلَّكُمْ
تا شاید که تَذَكَّرُونَ پند گیرید یعنی آنچه مامور است باقدام نمائید و آنچه منهی است از آن اجتناب نمائید
وَأَنَّ هَٰذَا و بدرستی که بر شما میخوانم حکم دهم را آن آنیست که آنچه مذکور شده درین سوره از دلایل
توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت و ذکر مکارم اخلاق صِرَاطِي راه من است مُسْتَقِيمًا
در حالتی که راه راست و ثابت است چه آن مودی بثواب آن راه را بجهت آنکه راه راست من است
وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه و طرق تابعه هوی را
چه مقتضی حجت یکیست که آن دین اسلام است و متعدد مراد بان ادیان مختلفه است بجهت اختلاف
طبایع و عادات یهودی و ترسائی و غیر آن که اگر تابع هوی خود شوید و پیروی طرق متفرقه نمائید که
مغری از حجت و برهان است و محض تقلید فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس متفرق سازد و آن طرق مختلفه شما را

دو رساند عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق تعالی که اتباع وحی است و اقتفاء بیان ذَٰلِكُمْ این اتباع وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت فرموده
حق تعالی و امر نموده بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که بپرهیزید از ضلالات و در وسیط از عبد الله مسعود
نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکند که حضرت خطی برای ما کشید
فرمود که هذا صراط الله این راه خدا است بعد از آن خطها از چپ و راست آن خط کشید و فرمود که علی
کل سبیل منها شیطان و هر یکی از این راهها کج دیوی موکل است که میخواند مردم را بدان پس آیت برخواند
که و ان هذا صراطی مستقیما محققان گفته اند که صراط حق متعین نکرده الا میان بدایت و نهایت و عارف
داند که بدایت همه از کیست و نهایت بهم کیست در اعجاز البیان که تالیف شیخ صدر الدین قونوی است
مذکور است که احاطه حق بهمه اشیا ثابت که و الله بکل شیء علیم محیط ان احاطه وجودی باعلی یا ختلاف
منتهای همه صراط غایت همه مسالک خواهد بود چنانکه فرموده که صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی
الارض الا الی الله تصیر الامور و از ابن عباس نقل است که مراد این آیات محکمات لم ینسخ من شیء من جمیع الکتب
و هی محرمات علی بنی آدم کلهم و هن ام الکتب من عمل بهن دخل الجنة و من ترکهن دخل النار و از کعب
الاحبار منقول است که و الذی نفس کعب بیده ان اول شیء من التوریة بسم الله الرحمن الرحیم
قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الکتب الایات ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ عطف است بر وصیکم و ثم بجهت تراخی
است در اخبار و یا بجهت تفاوت و رتبت کانه قیل ذلکم وصیکم به قدیما و حدیثا ثم اعظم من ذلک انا اتینا
موسی الکتب یعنی آنچه مذکور شد حق تعالی بان وصیت فرموده در زمان سابق و درین زمان پس اعظم
ازین آنست که دادیم موسی را توریت تَمَامًا بتمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید
باحکام وی و یا نیکو تبلیغ نماید و آن موسی است و یا بجهت تمامی آنچه نیکو دانسته آنرا از علم شرایع وَتَفْصِيلًا
لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که دین بکار آید بر سبیل تفصیل این عطفست بر تماما و نصب هر دو
احتمال علت و حال بعضی دارد وَهُدًى وَرَحْمَةً و بجهت هدایت بنی اسرائیل و رحمت بر ایشان لَعَلَّهُمْ
شاید که ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بجزای پروردگار خود يُؤْمِنُونَ ایمان آرند و تسمیه جزا بلقا بجهت تفخیم
شان آنست و گویند بمعنی لقاء رجوعست بملک و سلطان او در روزی که هیچکس مالک چیزی نباشد مگر او
در مجمع آورده که معتزله ادرثم که مقتضی تراخیست چند وجه است یکی در حذف و تقدیر هست و تقدیر
آنست که قل یا محمد اتینا موسی الکتب بدلالة قوله تعالی قل تعالوا اتل دوم آنکه تقدیر آنست که ثم اتل علیکم
اتینا موسی الکتب و بنا برین عطف باشد بر معنی تلاوت و معنی آنکه قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ثم اتل ما اتاه الله
موسی سوم آنکه عطف خبر است بر خبر نه عطف معنی بر معنی و تقدیر آنکه ثم اخبرکم انا اعطی موسی الکتب چهارم

آنکه متصل است بقوله و وهبنا له اسحق و یعقوب چه حق تعالی عد نعمت خود کرده بر ابراهیم علیه السلام بانکه بعضی
از ذریت او را انبیاء گردانیده و بعد از آن بیان نعمتی کرده که بموسی عطا فرموده از کتاب و نبوة و موسی نیز
از ذریت ابراهیم است و این قول ابو مسلم است و مغربی این وجه را استحسان کرده در قوله تماما علی الذی احسن
نیز چند وجه است یکی آنکه تماما علی احسان موسی فکانه قال لیکمل احسانه الذی یستحق به کمال ثوابه فی الاخرة
و این قول ربیع و فراست دوم تماما علی المحسنین و این از مجاهد است و قرائة عبد الله که تماما علی الذین
احسنوا است دال است برین سیوم آنکه تماما علی احسان الله علی انبیائه و این قول ابن زید است چهارم تمام
الکرامة فی الجنة علی احسانه فی الدنیا و این از حسن و قتاده مرویست و قتاده گفته که تقدیر اینست که من احسن
فی الدنیا تمت علیه کرامة الله فی الاخرة پنجم تماما علی الذی احسن الله الی موسی بالنبوة و غیرها من الکرامة
و این از جبائیست ششم و ابو مسلم گفته که این متصل بقصه ابراهیم علیه السلام بر معنی آنست که تماما للنعم
ع علی ابراهیم و علی احسانه فی طاعة ربه وَهَٰذَا كِتَابٌ و هذا این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که فرستاده ایم آنرا
مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت و لعل او بسبب متابعت آن عمل کردن است بآن و مکلف
لازم است که همیشه میان خوف و رجا بوده چه مکلف مقتضی آنست زیرا که خوف سبب ترک معاصی و قبایح است
و رجا سبب امتثال اوامر قوله أَنْ تَقُولُوا علت انزلنا است بحذف مضاف او کراهة ان تقولوا یعنی ارسال قرآن کر
کردیم جهت کراهت اینکه گوئید شما ای زمره عرب إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده است کتاب
عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا بدرستی که ما هستیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
از قرائه ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست و
تخصیص یهود و نصری بذکر جهت شهرت و ظهور امر ایشان است و این مخففه از مثقله است و لام فارق میان
مخففه و نافیه در خبر کان داخل شده ای و انه کنا أَوْ تَقُولُوا و یا بجهت کراهت اینکه گوئید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده
بودندی عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتاب چنانچه بر یهود و نصری نازل شد لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه ما بودیم راه یافته مِنْهُمْ
از ایشان بجهت حدة اذهان و تقابل افهام و هذا تلقف و نایم بفنون علم چون قصص و اشعار و خطب با آنکه ما امیم
فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما یعنی بلغت شما که جمله شما
آنرا میفهمید وَهُدًى و آمد راه نمای که هر که متابعت آن کند بمقصد و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مومنان را
این هر دو صفت قرآنست و غرض ازین قطع معذرت و ازاحت علت است و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و
گویند که مراد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که گواه من است و هدی و رحمه نیز آنحضرت است

یعنی از خداوند رحمت وهدایت است مر اهل ایمان را و اولی الیق است بمقام فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن کذب بآیات الله از آنکس که تکذیب نمود ما آیتهای خدا را وصدف عنها واعراض از آن کرد ظالمان
ویا مرد آن را از آن بازداشت با وجود علم بصحت آن ویا تمکین او بمعرفت حقیقت آن سنجزی الذین
زود باشد که جزا دهیم آنانکه یصدفون عن آیاتنا بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن ویا حجت
مردمان را منع میکردند از متابعت آن ودرین دلالت است بر آنکه قرآن لطف است مر مکلفان را چه اگر منزل
نمیشد ایشان را حجت میبود بر سبحانه هرگاه که درین معنی لطف عذر باشند وحجت بود مر مکلف را پس منع
قدرت وخلق کفر اولی باشد باین بعد از تهدید ووعید مشرکان میفرماید که معرض انکار قران با وجود
وضوح دلالت بر حقیقت آن میفرماید که هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل انکار استفهام در مقام
نفی است یعنی چونکه با آنچه اسباب لطف بود از قدرت واستطاعت وتمکین ونصب ادله واحت علی (?)
ایشان منقاد نشدند پس منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن مگر الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیاید
فرشتگان بقبض ارواح ایشان ویا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان اهل مکه اگر چه منتظر این نبودند
اما چونکه حال ایشان مشابه حال منتظران عذاب بود از جهت تشبیه ایشان نمود بکسانی که منتظر
ملائکه موت وملائکه عذاب باشند او یاتی ربک تا بیاید امر محال ایشان که آن آمدن پروردگار تو
باشد بایشان ویا بیاید امر خدای تو بعذاب حسب قتل ویا همه آیات او که ران آیات قیامت
وهلاک کلیست وآیات تلیست وهلاک کلیست واز جمله وقایع عظام است خروج دجال
ودابة الارض باشد وخسف ونزول وظهور مهدی صاحب الزمان علیه السلام وبدید آمدن
یاجوج وماجوج وطلوع آفتاب از مغرب یعنی همه این آیتها پروردگار تو بیایند او یاتی بعض
آیات ربک یا بیاید بعضی از آیات او بیکبار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب
وبنی که آفتاب در صحیحش در ان باشد وصاری از متهجدین واهل اوراد در یابند که چون از اوراد فارغ
شوند انتظار صبح صبح بر نیاید در گمان افتند دیگر باره وردی بالسر گیرد وچون تمام شود واثار
صبح صبح پدید نیاید دانند که کار عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت میآید بتضرع وزاری
وتوبه واستغفار مشغول شوند وتا صبح از جانب مغرب اثر کند وآفتاب تا بوقت غربی بر آید ما داود
بود همه خلق آن را مشاهده کنند وتفصیل این آیت در خاتمه آیت مذکور خواهد شد یوم یاتی بعض
آیات ربک روزی که بیاید برخی از آیات پروردگار تو که مذکور شد غیب همه عین شود وامر عیان
کرده ایمان برهان اضطراری شود پس بیایان لا ینفع نفسا سود نکند هیچ نفس را ایمانها ایمان آنکه

لم تکن صفت نفس است یعنی آن نفس که نبوده است آمنت که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین امر ایمان
آورده باشد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی که عمل
پسندیده است یعنی این هنگام ایمان نفع ندهد هیچ نفس را که تقدیم ایمان بر آن نکرده باشد وکاب
چیزی نبوده باشد ودران این دلیلیست که ایمان از اعمال اعتبار نمیکند وانکه ایمان را بی عمل معتبر
میداند تخصیص میکند این حکم را باین روز بعضی گویند که مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانکه ایمان
کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص ایمان منافق نیز سودمند نباشد وحسن بصری گفته که هر کس
پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها از فرو گذاشته باشد وچیزهای کرده چون
این آیت معاینه ببیند وانگاه چیزی کند آن چیز نه پذیرفته نباشد چه ایمان نفع نکند هر هنگام بسبیل
الحاح بود نه بر وجه اختیار ولطف ودر معالم آورده که دران روز ایمان بکلی از کافر وتوبه از فاسق قبول
نیست ومؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبت منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع
کند وابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که قیامت بر نخیزد تا آنکه آفتاب از مغرب طلوع
کند در آن وقت هیچ کس نباشد مگر که ایمان آرد لیکن ایمان سودی باو نرساند قل بگو ای محمد بدانان
قریش که انتظروا انتظار برید یکی ازین آیات را انا منتظرون ما نیز منتظرانیم علامات را وچون ظاهر
گردد فرزند ما را باشد وویل شما را بس وای برحال شما وخوشا حال ما از حذیفه بن ابی عازب نقلست
که گفتند که باذکر قیامت میکردیم ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در گذر آمد فرمود که
چه میگویید گفتیم ذکر ساعت قیامت میکنیم فرمود که انها لا تقوم حتی ترون قبلها عشر آیات الدخان و
دابة الارض وخسفا بالمشرق وخسفا بالمغرب وخسفا بجزیرة العرب والدجال وطلوع الشمس من مغربها
ویاجوج وماجوج ونزول عیسی ونارا تخرج من عدن ودیگر از انحضرت مرویست که بشتابید بعمل صالح
پیش از آنکه پنج چیز بشما رسد یکی طلوع آفتاب از مغرب دوم خروج دابة الارض سیوم خروج دجال
چهارم وقوع مرگ بشما پنجم قیامت که هول آن بهمه کس رسد عبد الله بن عباس روایت کرده که رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که هر شب که آفتاب فرو میرود حق تعالی از آسمان هفتم میبرد چون
وقت طلوع آن نزدیک رسد آن را از آنجا بمطلع خودش آرد وطالع گرداند تا وقتی که مقدر شده برای
قبول توبه بندگان وچون آن وقت بنهایت رسد هیچ توبه قبول نباشد وانوقتی باشد که معاصی
در زمین بسیار گردد ومعروف منکر شود وهیچ بمعروف امر نکند واز منکر نهی ننماید وبی‌شتابی
امر بطرف شود ومنکر منتشر گردد چون چنین باشد آفتاب بمغارب خود زیر عرش آید ومقدار سه شب

شب بكذرد از خداى دستورى خواهد و كويد بار خدايا چه فرمائى از مشرق برآيم يا از مغرب هيچ جواب
نيايد بعد از آن ساعدا نزديك آفتاب برند و بار ديكر بار زند چنانكه كذشت نماز كذارندكان كه بنماز شب
برخيزند ايشان كروهى اندك باشند و آن روزكار برخاستن همين در آن شب بعادت خود بخسبند چون در
وقت نماز شب برسد برخيزد و نماز شب بكذارد در آسمان نكرند ايا صبح برآمده است يا نه ستارها برجاى
خود باشد با خود كويند مكر غلط كرده ايم ديكر باره نماز و دعوات و اوراد اعاده كنند و تسبيح و تهليل
مشغول شوند تا چند بار اين صورت واقع شود و ستارها بر جاى خود ببيند خوف عظيم در دل
ايشان نشيند و يكديكر را آواز دهند در مسجدى كه در آن محله باشد حاضر شوند و جزع و فزع كنند
چون مقدار سه شب بكذرد حق تعالى جبرئيل را بفرستد تا آفتاب و ماهتاب را امر كند كه هر دو بيك موضع
از مغرب طلوع كند پس بفرمايد نور از ايشان بستانند فرشتكان كه بر آفتاب و ماه موكل باشند جزع و فزع
كنند از هول قيامت بفرياد عظيم بكريه در آيند چون اهل آسمانها و سرادقات عرش آن آواز بشنوند ايشان
نيز بكريه در آيند انكاه آفتاب و ماهتاب در جرم سياه از مغرب برآيند ذلك قوله وجمع الشمس والقمر
كه ان ننشيند جزع را بيشتر كنند و آنانكه غافلان باشند چون مردكان از كور برخيزند از خواب در آيند همه
اهل دنيا ناله در آيند و مدهوش كردند و مادران از فرزندان شيرخواره غافل شوند و زنان حامله بارهاى
خود را بيفكنند و چون آفتاب و ماه ميان آسمان رسند جبرئيل بيايد و آن را باز كرداند و بمغرب برد و بدر توبه
رساند يكى از اصحاب كفت كه يا رسول الله توبه چه باشد رسول صلى الله عليه وآله فرمود دارى مغرب
درى آفريده بود مصراع از زر سرخ مرصع لعلى چهل ساله راه است كه سوار نيك آن را طى تواند كرد و آن درها
خداى تعالى آفريده است كشاده و چون آفتاب از مغرب برآيد هيچ بنده نباشد كه توبه نصوح كند الا كه آن
توبه را بآن موضع برند معاذ جبل كفت يا رسول الله توبه نصوح كدام باشد كفت آنكه بر كناه اند ندامت
خورند و عذر خواهند و عازم شوند كه بر كناه بر نكردند چنانكه شير به پستان نرود نكته القصه حق تعالى
امر كند تا ماه و آفتاب را از آن در در آرند و در را فرو كيرند چنانكه هيچ شكاف در آن نماند چون آن در بسته شود
توبه هيچ تائبى مقبول نيفتد و ايمان هيچ كافر سود نكند و هيچ مؤمن را ايمان و طاعت سود نكند مكر آنچه
پيش از آن كرده باشند و ذلك قوله لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا و چون تحقيق
شود و تكليف برطرف شود بعد از آن صور بدمند و در خبر است كه رسول صلى الله عليه وآله پرسيدند
كه از ميان طلوع آفتاب از مغرب تا نفخ صور چند مدت باشد فرمود چندانكه مردى اسبى را بر مادياني
وكره بيارد هنوز آن كره بجنكى نرسيده باشد كه

دويم جمل بعز باشد و بعيد در تهديد و وعيد ميفرمايد ان الذين فرقوا بدرستى آنانكه تفريق كردند دينهم
دين خود را كه ببعضى از انبياء و كتب ايمان آوردند و ببعضى كافر شدند وكانوا شيعا و كشتند كروه كروه
تشيع امامى كردند از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله مرويست كه افترقت اليهود على احدى وسبعين
فرقة كلها في الهاوية الا واحدة لست منهم نيستى تو از ايشان في شيء در چيزى يعنى تو از ايشان و ايشان
از امت تو نيستند و يا از عقاب ايشان در چيزى نيستى و كويند كه اين نهى است از تعرض بقتال ايشان ۲۴۶
يعنى تو فراغت از محاربه با ايشان نيست بنابر اين حكم بآيت السيف منسوخ است و تر ديد بعضى
مراد از اين قوم اهل بدعت اند و معنى لست منهم في شيء آنست كه تو از ايشان بيزارى در مجمع آورده كه در
معنى اين مفسران چند قول است يكى آنكه ايشان كفار اند و اصناف مشركين اى لست من قتالهم في شيء ولكن
قول سدى و حسن است و آيت السيف ناسخ آنست دويم آنكه مراد يهود و نصارى كه تكفير يكديكر ميكنند
و اين از قتاده مرويست اى لست من مخالطتهم في شيء سيوم آنكه اهل ضلال و اصحاب شبهات و بدع
اند از اين امت و اين منقولست از ابو هريره و عايشه مرفوعا برسيد انبيا صلى الله عليه وآله و مروى
از باقر عليه السلام انما امرهم جز اين نيست كه كار ايشان الى الله با خداست يعنى اوست كه متولى جزا
از ايشان است از ثواب و عقاب و يا از توفيق و خذلان و يا الطاف و استيصال ثم ينبئهم پس
خبر دهد ايشان را روز قيامت بما كانوا يفعلون بآنچه هستند كه ميكنند فضيل بن عبد الملك
از زادان روايت كرده روزى نزد امير المؤمنين عليه السلام نشسته بودم در مسجد نكاه كردم
راس الجالوت و جاثليق را بعنف ميآورند و بر ايشان احتقاق ميكردند امير المؤمنين عليه السلام فرمود
كه انهض اليهما با ايشان مدارا كن ايشان را نزد آنحضرت بردند پس بايستادند حضرت براس الجالوت
نكريد فرمود يا راس الجالوت داني امت موسى پس از وى چند فرقه شدند كفت نه دانم انظر الى الكتب
و اتول در كتاب نكرم بكويم فرمود اكر كتاب سوخته يا دريده شود بايد زدند در كجا نكرى پس روى بجا
ثليق كرده و فرمود جاثليق ميدانى كه ترسايان بعد از عيسى چند فرقه شدند كفت بر جهل و جهالت كه فرمود
دروغ ميكوى والله انى اعلم بالتورية منه وبالانجيل منك يعنى بتوريت از راس الجالوت داناترم
بانجيل از تو امت موسى هفتاد هالك اند و يكى ناجى و ايشان آنانند كه حق تعالى در حق ايشان ميفرمايد
ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون و امت عيسى هفتاد فرقه شدند يكى از آنها ناجى كشتند
و باقى هالك شدند و اين فرقه آنانكه حق تعالى در باره ايشان فرموده كه واذا سمعوا ما انزل ... من الحق الآيات
مصطفى صلى الله عليه وآله هفتاد و سه فرقه شدند يكى از ايشان ناجى شود و باقى هالك و اين فرقه اند

کراو سبحانه در حق ایشان میفرماید و نحن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون پس گفت کرای زادان
مانکه در حق من چنانکه عیسی شوند گفتم یا امیر المومنین در حق تو در اختلاف کشته شود جنانچه در حق او شده فرقه
شوند ناجی باشد و باقی هالك و تو از آن ناجیانی یا ابا عمرو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باین اشارات
فرموده بقول حق تعالی مع الحق یدور معه حیث دار و بعد از ذکر وعید برای مجاریان وعد میفرماید
برای برابر بقوله **مَنْ جَاءَ** هر که بیاید **بِالْحَسَنَةِ** بطریقه نیکو و خصلت پسندیده از طاعت واجبه
و مندوبه **فَلَهُ** پس مر او را ثابت است **عَشْرُ أَمْثَالِهَا** ده بار مانند آن یعنی بعوض آن او را ده نیکویست
بروجه تفضل از و سبحانه بر وعده هفتاد و هفتصد بغیر حساب نیز واقع شده لهذا گفته اند که
مراد بیعت عدد نیست بلکه اظهار کثرت و تنبیه بر تفضیل و مذهب اهل عدل آنست که یکی از ده
حسنه مابحقاق است و نه بتفضل و اوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله و گویند مراد بحسنه
کلمه اخلاص است در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه بر او راست ده حسنه قبل از ایشان
ادیان حسنه اول حسنه ایجاد از عدم دوم آفرینش در احسن تقویم سیوم مرتبت چهارم رزق
پنجم بعث رسل ششم انزال کتب هفتم تبیین حسنات و سیئات هشتم نهم اخلاص و دهم قبول و ثنا
این ده حسن و چون نیکو دیده نتواند که حسنه بجا آورد **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ** و هر که بیاید ببدی یعنی
بخصلت بد از اقسام منهیات **فَلَا يُجْزَى** پس جزا داده نشود **إِلَّا مِثْلَهَا** مگر مانند آن یعنی یکی بیکی دون زیاده
چه زیاده بر آن ظلم است و این بر وجه عدل است و اگر نه رحمت او بود که اندکی فضل عفو نماید
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان که اهل حسنات اند و بعضی مراد بسیئه شرک است و اولی حمل آنست بر عموم
چه الف لام برای جنس است ابوذر غفاری رحمة الله علیه که صادق المصدق رسول خدا در حدیث
که حق تعالی فرموده است که الحسنة عشرة او ازیده السیئة واحدة او اعفو لو یا ابن آدم لقیتنی بقراب الارض خطیئة
اینجا و من لقیه علیه سلق الارض خطیئة و لا یشرك بی شیئا جعلت له مثلها مغفرة یعنی که ده حسنه دهم
عوض بدهم با بیشتر و سیئه را یکی جزا دهم یا بیامرزم و ای بر آنکه آحاد بر اعشار غلبه کند یعنی یا
بر حسنات غالب شود و هر کسی که نزد من آید و پر زمین گناه کرده باشد و در آن میان شرك نباشد
مانند آن مغفرة و لکن شیوی دهم عبد الله گفت که این آیت مخصوص است باعمال بدین که ایشان را شرق
بشرع کمتر باشد اما اهل شهرها که اختلاط با علما کنند و فقه و شرع آموزند در حق ایشان این آیت
است و ان تك حسنة یضاعفها و گفت هر یکی را هفتصد باشد کقوله کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء سفیان ثوری گوید که چون حق تعالی این آیت فرستاد که من جاء

بالحسنة فله عشر امثالها رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم زد فی امتی بار خدایا بیفزای بیرون برای
امت من **قُلْ** بگوی ای محمد ای قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که بعضی از پیغمبران ایمان آورده و برعضی
انکار نموده و یا بعضی از احکام شرع گرویده و منکر برخی دیگر شده **إِنَّنِي هَدَانِي** بدرستی که راه نموده
است مرا **رَبِّي** پروردگار من **إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** راه راست که بوسیله وحی و ارشاد با آنچه نصب فرموده
از حجج بینه و ادله هادیه **دِينًا** بدل است از محل الی صراط مستقیم زیرا که آن در معنی هدانی صراطا
است لقوله و یهدیکم صراطا مستقیما یعنی نموده است مرا دینی **قِيَمًا** که پاینده و درست است این صفة
است که منصوب منعوت بر شده و قیا در آن قوم است چون عرض بر اعلال آن نموده اند بجهت
آن با علال الفعل آن ساخته قیام قوله **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** عطف بیان دین است و دینی که آن ملت و طریقه ابراهیم
است علیه السلام **حَنِيفًا** حال است از ابراهیم علیه السلام یعنی در حالتی که ابراهیم از همه دینها
باطل با دین حق مایل شده بود **وَمَا كَانَ** عطف بر حنیفا یعنی دین ابراهیم علیه السلام **مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
از مشرکان یعنی از عبده اصنام و یهود و نصاری و تخصیص ابراهیم بجهت آنست که تا عرب راغب تر شوند
و زودتر اجابت نمایند و متابعت ابراهیم بجهت آنست که نزد اکثر جمیع عرب از ذریت اویند و دیگر
جلالت قدر او در قلوب ایشان مرکوز بوده و همه متفق بوده اند که او بر حق است و بدانکه ملت ملحوظ
است از ملا که بجر تسمیه دین بملت آنست که آنچه پیغمبران و امه میشویان شرایع متجدده املاه
انسیکرده اند برامت خود و استعمال آن در احکام است که اختلاف در آمده راه نیافته باشد که
اصول اسلام است بخلاف دین که اعم از آنست پس میان این عموم خصوص مطلق نباشد چه دین شامل
اصول و فروع است و ملت مخصوص باصول است و لهذا آیتی که اتباع ملت فرموده بدین چه فروع
شریعت نبوی صلی الله علیه و آله موافق شریعت خلیل شود **قُلْ إِنَّ صَلَاتِي** و بدرستی که نماز من
وَنُسُكِي همه عبادة من و یا قربانی من برای حج و یا حج و عمره من و ضم صلوة باصل و احیات که نوع
جیده عمدا است بجهت تکرار آنست که متضمن تعظیم و تکبیر او سبحانه است و محتوی بر ثلث قرآن
که دعا است بجمیع انواع بر و مشتمل بر رکوع و سجود که غایت خضوع است برای او سبحانه **وَ**
مَحْيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه من بر آنم در زندگی **وَمَمَاتِي** و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعت
و یا طاعات حیات و خیرات مضاف بممات چون وصیت تدبیر و یا نفس حیات ممات **لِلَّهِ** خالص
رَبِّ الْعَالَمِينَ که آفریدگار عالمیان است **لَا شَرِيكَ لَهُ** در حالتی که هیچ انبازی نیست مر او را یعنی خا
لص و خاص است برای آن و غیر او در عبادت خود شریک او نمیکردانم چون بت پرستان و قربان بنام او میکنم

مينايم غير او در هيچ وقتي تلبيه ديگري را با او ياد نكنم بر خلاف اهل جاهليت كه ميگفتند لبيك لا شريك لك الا
شريك هو لك وگفته اند كه مراد ازين كلمات تفويض خود امور خود است بحق سبحانه است يعني هر چه ميكنم
وميگويم و دادم مر خدا راست و درين كلام عاقبت فرجام تنبيه است بر آنكه بنده بايد كه حيات خود را صرف
شهوات نكند و ممات خود را در مقر نگذارد وَبِذَلِكَ وباين قول واخلاص أُمِرْتُ مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ
الْمُسْلِمِينَ ومن اول مسلمانم چه اسلام هر نبي مقدم است بر اسلام امت او ودرين بيان فضل اسلام است
ووجوب اتباع حضرت رسالت صلى الله عليه وآله والسلام وبعد از بيان اخلاص در دين امر ميفرمايد كه
رسول خود را بر تبيين بطلان افعال مشركان بقوله قُلْ بگو اي محمد مر اهل شرك را أَغَيْرَ اللَّهِ آيا غير خدا
أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگار ورا در عبادت او را بوي شريك سازم مرويست كه در وقت مبالغه كفار مر آنحضرت
را در رجوع با دين ايشان حق تعالى اين آيت فرستاد كه اي محمد بر سبيل انكار وتوبيخ واحتجاج بگو كه آيا
من طلب غير او سبحانه كنم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وحال آنكه اوست آفريدگار همه چيزها پس ما سوي
او مربوب ومخلوق او باشند ومربوب ومخلوق او بايشان مربوب براي او ربوبيت سزاوار نبود
وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وكسب نميكند هيچ نفسي از خيرها إِلَّا عَلَيْهَا مگر كه وبال آن بر وي است نه بر غير او اين جواب
وليد مغيره است كه ميگفت اي صناديد عرب متابعت من كنيد وگناهان شما در گردن من كقولهم اتبعوا
سبيلنا ولنحمل خطاياكم پس حق تعالى فرمود كه وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ بر ندارد هيچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَى
بار ديگري را يعني هيچ كس را بگناه ديگري عقوبت نخواهند كرد بلكه هر كسي عذاب گناه خود خواهد
كشيد ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوي پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را
در روز آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ با نچه بوديد در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف ميكرديد در دين از امور دينيه
وحق وباطل آن بر شما ظاهر ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ واوست آنكس كه گردانيد شما را اي آدميان
خَلَائِفَ الْأَرْضِ خليفهاي زمين بعد از قوم بني الجان ويا اهل هر عصري را از شما خليفه اهل
عصر سابق گردانيده يا خطاب اهل ايمان از امت محمد مصطفى صلى الله عليه وآله يعني اي مومنان
زمان خاتم الانبياء شما را خليفه همه امم گذشته گردانيدم وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ وبرداشت بعضي را از شما
فَوْقَ بَعْضٍ بر بعضي ديگر دَرَجَاتٍ بپايهاي بلند در شرف وبزرگي در غنا وتونگري وامثال آن
بروجه مصلحت لِيَبْلُوَكُمْ تا بيازمايد شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده از مال وجاه يعني
شما را با آن معامله آزماينده كان كند تا بر عالميان ظاهر كرد كه كدام از شما شاكرست بعنا و صابر
بر فقر إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ بدرستي كه پروردگار تو زود عقوبت كننده است تا سپاسان ونا شكيبا

وچون ما هو آت در حكم وقوع است از جهت جمله اسميه اداء فرموده ومثل انيست قوله وَإِنَّهُ
و بدرستي كه او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده مهربانست بر شاكران وصابران ووصف عقاب بسرعت وعدم
اضافه آن بخود ووصف ذات خود بمغفرت وضم رحمت بان وايراد آن بصيغه مبالغه ولام موكده
تنبيه است بر آنكه حق تعالى عفو است بالذات ومعاقب است بالغرض وكثير الرحمة است وقليل العقوبة
سورة الاعراف وازقتاده وضحاك مرويست كه اين سوره مكيست الا قوله تعالى واسألهم عن القرية
الى قوله بما كانوا يفسقون كه در مدينه نازل شده وعدد آياتش دويست وشش است بعدد حجازي
وكوفي دويست وپنج نزد بصري وشامي واختلاف در پنج آيه است المص وبدء كم تعودون كوفي انه مخلصين
له الدين بصري شامي ضعفا من النار والحسنى على بني اسرائيل حجازي وهمه آيات محكم است ودرو
هيچ منسوخ نيست وگفته اند مگر دو كلمه خذ العفو كه بآيه الزكوة منسوخ است واعرض عن الجاهلين
كه بآيه القتال منسوخ شده ابي بن كعب از رسول خداي صلى الله عليه واله روايت كرده كه ابو عبد الله
عليه السلام فرموده كه هر كه سورة الاعراف در هر ماه تلاوت نمايد روز قيامت از زمره الذين لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون باشد واگر در هر جمعه بخواند انشاء الله تعالى در قيامت با حساب نكشند بعد از آن فرمود
كه آيات اين سوره محكم اند پس بايد كه ترك قراءت آن نكنند كه روز قيامت گواهي خواهد داد براي قاري
خود نزد حضرت باري بدانكه چون حق تعالى ختم سورة الانعام نمود برحمت افتتاح اين سوره كرد بانكه
انزال كتابي كرده كه در وي معالم دين وحكمت مثبت فرمود حق تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المص ع
وجوه محتمله در حروف مقطعه در سورة البقرة گذشت واينجا بر سبيل اختصار دو سه كلمه كه مخصوص
باشد باين مقام مذكور ميگردد بدانكه نزد علماء ما المص اسم سوره است يا اسم قرآن يا هر حرفي از آن
اشارتست باسمي از اسماء الهي چون الله ولطيف ومالك وصبور يا هر حرفي كنايتست از صفتي چون
الكرم واللطف ومجد وصدق يا ايماييست باسم المصور يا بعضي حروف دلالت بر اسما دارد وبعضي بر افعال
وتقدير چنين است كه انا الله اعلم وافصل منم خداي كه ميدانم وبيان ميكنم ويا از جمله انا رم وحق از باطل
جدا كردانم وگفته اند كه انا الله المجيد صادق الوعيد منم خداي بزرگوار است گوينده وعده ودر بعضي
تفسيرها آمده كه معني المص آنست كه الم نشرح لك صدرك وعده و در تاويلات كاشي مذكور است
كه الف اشارتست بذات احديت ولام عبارتست از ذات صفت وميم كنايت از جانشي معني است كه از اسمي
محمدي گويند صاد صورت محمديست صلى الله عليه وآله وقول ابن عباس رضي الله تعالى عنهما آنست
كه صاد جبل بمكه عليه عرش الرحمن اما نمي ان سيكنند ودر حقايق سلمي گويد كه الف ازليت ولام ابد وميم ما

بینا نه واید و صاد اشارتست باتصال هو متصل و انفصال هو منفصل و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش
و نه انفصال را محل نمایش و نعم ما قیل الا هذا الباب ع این چه راهست این برون از فصل و وصل
کاندرو نه فرع می گنجد نه اصل ٭ در معانی نه عبارت نه عیان ٭ نه حقایق نه اشارت نه بیان ٭
برتر است از مدرکات عقل و وهم ٭ لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم ٭ چون بکلی روی گفت و گو نهفت ٭
هیچکس را جز خموشی روی نیست **کِتَابٌ** خبر مبتداء محذوفست یعنی این کتابیست و یا خبر المص است
اگر مراد بآن سوره یا قرآن باشد یعنی این سوره این قرآن کتابیست که **أُنزِلَ إِلَيْكَ** فرو فرستاده شده
بسوی تو **فَلَا يَكُن** پس باید که نباشد **فِي صَدْرِكَ** در سینه تو **حَرَجٌ مِّنْهُ** تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو
از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و نزد ابن عباس و مجاهد و قتاده و سدی حرج
بمعنی شک است یعنی باید که در سینه تو شکی نباشد از آنکه حق تعالی اکرام کند ترا در قیام نمودن بحق
آن و ترا از ضرر و ایذاء قوم نگهدارد و فاء احتمال عطفست و جواب دارد کانه قیل اذا انزل الیک لتنذر
فلا یحرج صدرک **لِتُنذِرَ** متعلقست بانزل یعنی این کتاب فرو آمده است تا بیم کنی کافران را و یا
متعلقست بلا یکن ای لم یکن علی انشراح صدر بالانذار و معنی مراد آنکه هرگاه متیقن شدی که آن قرآن از نزد
حق تعالی است در تبلیغ آن ماجور خواهی شد پس جسارت کن بانذار بقوله **وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ** احتمال نصب
دارد باضمار فعل ای لتنذر و تذکر ذکری چه ذکری بمعنی تذکر است یعنی تا بیم کنی بقرآن و پند دهی
پند دادنی و احتمال الخبر دارد معطوف بمحل لتنذر ای للانذار و ذکری احتمال رفع نیز دارد معطوف
بر کتاب و یا خبر مبتداء محذوفست یعنی قرآن یا این سوره یاد بود است و پند دهنده مر گرویدگان را
تخصیص مومنان بذکر جهت انتفاع ایشانست بآن مرویست که چون حق تعالی انزل القرآن کرد بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که انی اخشی ان یکذبنی الناس یعنی میترسم که مردمان تکذیب میکنند و لکن
عمل نماینده حق تعالی باین آیت ازاله این خوف کرد از و بعد از آن خطاب بعام مکلفان فرمود **اتَّبِعُوا**
پیروی کنید ای مکلفان **مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم** آنچه را که فرستاده شده است بسوی شما **مِّن رَّبِّكُمْ** از پروردگار
شما یعنی متابعت قرآن کنید که مشتمل است اوامر و نواهی او و یا متابعت خبر کنید در هرچه بر شما میخواند
و شما نمیگوید از قرآن و سنت و معتقد آن شوید لقوله و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ و پیروی مکنید بجز از خدای **أَوْلِيَاءَ** دوستان از مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست
میگرفته باشند یا جن و الانس که خلق را در گمراهی می افکند و گویند ضمیر راجع است با انزل و تقدیر
اینکه و لا تتبعوا من دون الله دین اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از دین خدا دین دوستان یکدیگر را از کفره

249

که گمراه میشود **قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ** اندکی پند میگیرند در متابعت حق و حفص تذکرون خواند بتخفیف تا قلیلا
منصوبست بآنکه صفت مصدر محذوفست ای تذکرا قلیلا و یا صفت ظرف محذوف ای زمانا قلیلا
و ما مزیده برای تاکید قلتست و اگر مصدریه باشد قلیلا منصوب نخواهد بود بر تذکرون زیرا که
مصدر و ما قبل خود عمل نکند بجهت آنکه ضعیف العمل است بر بنای استنباط است از تذکرون مراد از آن
امر است یعنی تذکروا الکثیرا ما یلزمکم من امور دینکم و ما اوجبه الله علیکم و معنی تذکر و شروع
است در ذکر چیزی مثل تفقه و تعلم از حسن مرویست که گفته ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای امر فرموده
اند و سنت رسول صلی الله علیه و آله و خدای که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته است که بداند که در چه
چیز آمده است و معنی آن چیست بعد از امر بمتابعت اوامر و نواهی تهدید میفرماید بترک متابعت آن
بقوله **وَكَم مِّن قَرْيَةٍ** و بسیار از اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار **أَهْلَكْنَاهَا** **فَجَاءَهَا** بس آمد باهل آن دیهها
و شهرها **بَأْسُنَا** عذاب ما **بَيَاتًا** مصدر است در موضع حال یعنی بائتین یعنی در حالتی
که بیتوته کرده بودند مانند قوم لوط که در شب ایشان را استیصال ساختیم **أَوْ هُمْ قَائِلُونَ** عطفست بر بیاتا
ای قائلین نصف النهار یعنی در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیمروز چون قوم شعیب علیه السلام
حذف واو حالیه در هم قائلون بجهت استثقال اجتماع دو حرف عطفست چه واو حالیه واو عطف
که اند لیک وصل مستعمل شده و نتوانند که اکتفا بضمیر شده باشد زیرا که غیر فصیح است و تخصیص
این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحتند و تصور و توقع عذاب در آن نیست بس بلیه
غیر منتظر و ناگهان صعب تر منکرتر است و مطالعات بیشتر چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لطیف
ترست **فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ** پس نبود خواندن ایشان و یا استغاثت ایشان و یا آنچه دعوی میکردند
از صحت دین خود **إِذْ جَاءَهُم** وقتی که آمد بایشان **بَأْسُنَا** بلا و عذاب ما **إِلَّا أَن قَالُوا** مگر آنکه بر
سبیل تحسر و ندامت گفتند **إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ** بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل
کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود در آنچه بران بودند و اقرار نمودند ببطلان آن بجهت تحسر آن و یا
بجهت مظنه ایشان از آنکه اعتراف بجرایم است سبب خلاصی یافتن از عذاب و حال آنکه نزول عذاب
و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند بر آیت دالست بر آنکه در وقت نزول عذاب توبه و ارتفاع استغفار
مفید نباشد و قوم یونس ازین حکم مستثنی اند چنانکه رقم ذکر خواهد یافت و بعد از انذار کفار و نفی
از عقوبت دنیویه تهدید ایشان میفرماید از عقوبت آخرویه بقوله **فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ**
پس هر آینه بپرسیم آنان را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت

رسل خواهد بود چون رسولان تبلیغ رسالت خود کرده‌اند با معجزات بینه شما در جواب ایشان چه گفتید این
سوال تعنیف و تعذیب است و در انوار گفته که این سوال توبیخ کفره و تقریع ایشانست و منفی در کریمه
ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون سوال استعلام و یا اول در موقف حساب و این ترد حصول ایشان بعقوبت
ولنسألن المرسلین هر آینه بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران از اداء رسالت و تبلیغ احکام
و این سوال تشریف و تقریب است و گفته‌اند که امم را از فرمان برداری انبیا پرسیده‌اند و انبیا را از امر و نهی
با امم در مجمع آورده که سوال اول از اشتغال است دویم از ابلاغ و یا اول سوال اجابت است و دویم از تکذیب
امت چه عمل کردند با آنچه با ایشان آمد و یا اول سوال توبیخ است و دویم سوال شهادة بر حق و چون حق
تعالی عالم است بجمیع معلومات پس فایده تهدید و زجر باشد و اظهار حقیقت انبیاء و بیان بطلان امم
با استحقاق ثواب رسل و عقاب مرسل الیهم بر اهل عرصات واضح کرده و یا فایده آن باشد که خلایق بتمام
که حق تعالی ارسال رسل کرده ازاحت علت فرموده بر هیچکس ظلم نمیکند و یا آنکه سرور اهل ایمان زیاده
شود بثنای جمیل بر ایشان و عمل کفار افزون گردد بجهت ظهور افعال قبیحه از ایشان و یا تالیف و لطف
باشد برای مکلفان چه این خبر مقتضی قرب ایشانست بطاعت و بعد ایشان از معصیت **فلنقصن**
پس هر آینه بخوانیم **علیهم** بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را و یاد دهیم که رسل گویند کلا
علم لنا انک انت علام الغیوب ما بخوانیم بر ایشان آنچه میان ایشان و امم واقع شده باشد **بعلم**
بدانش خود این در موضع حال است یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان و با باء علتست
یعنی بسبب آنکه ایشان بدانند که ما مطلع بوده‌ایم بر احوال ایشان **وما کنا غائبین** و نبوده‌ایم ما پنهان
و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان تا بر ما مخفی شده باشد جزئی از احوال ایشان **...** مطلع بر افعال
و اقوال ایشان کما قال ما یکون من نجوی ثلثه الا هو رابعهم و قوله نحن اقرب الیه من حبل الورید و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست ان الله یسال کل احد بکلام بی بینه ترجمان حق تعالی هر کس که
بزبان او سوال کند و بلغت وی با او خطاب کند یعنی آنکه مترجمی در میان ایشان باشد **والوزن**
و سنجیدن اعمال هر یک **یومئذ** در آن روز یعنی قیامت ثابت و قوله **الحق** صفت وزن است
یعنی سنجیدنی که حق است و عدل گویند که وزن یعنی قضاست یعنی حکم خدا در آن روز حقست و
تسمیه حکم عدل بمیزان باعتبار تسویه است یعنی چنانکه کسی چیزی را بمیزان بسنجد و نگذارد که کم و بیش شود
حق تعالی نیز حکم بعدل نماید بدون افراط و تفریط و قول اول اصح و اشهر و اکثر احادیث وارد صحیح بوا بعضه
که صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و خلایق در آن نگرند بجهت اظهار عدل

عالمین یعنی

و قطع معذرة چنانکه از اعمال ایشان سوال کنند تا السنه ایشان بان اعتراف کنند و جوارح ایشان
بآن شهادة دهند و این صورة برای اظهار معدلت است و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که در آن
عمود میزان چنانچه هزار ساله راه است و کفتی آن یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات
در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و نقل از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که شخصی را نزد میزان آرند نود و نه نامه و اگر بر آن گناه باشد بگشایند در آن هر نامه مدی بصری
بر بطاقتی برای او بیرون آرند که در آن کلمتین شهادتین نوشته باشد همه نامهای بر کفه بنهند
و او را در کفه دیگر آن کفه بر آن بچربد گویند که اشخاص را در آن وزن خواهند کرد چنانکه در خبر
آمده که در آن روز مرد باشد که چشم جسیم و سمین باشد و نزد خدای بوزن جناح پشه نباشد یعنی
بر پشه ارزیدن او گران تر باشد در مجمع آورده که در کیفیت وزن اختلاف است نزد بعضی آنست که
موزون صحایف اعمال اند زیرا که اعمال اعراض اند و قابل وزن نیستند و بعضی دیگر بر آنند که علا
مات حسنات و سیئات ظاهر کرده در کفین که بآن ممتاز کردند از یکدیگر مردمان ببیان از عالم
شوند بآنکه حسنات از جنس نور است آیات چنانکه گذشت و این از عبید بن عمیر روایتست و یا آنکه
وزن عبارت از عدل او سبحانه است و این معنی مذکور است و یا آنکه مراد بآن نظیر و مقدار مؤمن باشد
در عظیم مقدار کافر و ذله کما قال الله سبحانه فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا **فمن ثقلت** پس هر کرا
گران بود اعمال سنجیده او و بر این تقدیر جمع موزون الله و اگر جمیع میزان الله دانند نظر بتعدد
وزن و اختلاف موزونات باشد یا باینمعنی که هر نوع از انواع طاعات میزانی باشد و بهر حال گرانی میزان
بحسنات است و انما از آنکه میزان ایشان گران باشد **فاولئک هم المفلحون** ایشانند رستگاران و رسیده
کان بمطلوب یعنی نجات و ثواب ابدی **ومن خفت** و هر کرا سبک باشد **موازینه** علمهای وزن کرده
او بجهت قلت طاعت و یا ترازوهای اعمال از طاعت خالی باشد **فاولئک** پس آن گروه **الذین خسروا**
انانند که زیان کردند **انفسهم** بر نفسهای خود یعنی فطرت سلیمه خود را ضایع ساخته و
افتراق آنچه ی کردند که معرض ایشان عذاب **بما کانوا** بسبب آنکه بودند که **بآیاتنا** بآیتهای ما **یظلمون**
ستم میکردند یعنی وضع تکذیب و نمودند در موضع تکذیب تصدیق بعد از ذکر نعمت خود میکند
بر جمیع مکلفان بتمکین امراض و خلق ارزاق برای ایشان و ارسال کتب و رسل برای هدایت ایشان و میفر
ماید که **ولقد مکناکم** و بدرستی که ما متمکن ساختیم و جای دادیم شما را ای آدمیان **فی الارض**
در زمین جهت سکنی و زرع و تصرف در آن گفته‌اند که خطاب با قریش است یعنی ای اهل مکه شما را مکنت

موازینه

ان ذکرهم ۱۲

سکنی

و دستگاه دادیم بر زمین تا سیر میکنید در آن و مسکن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما
فِي الْأَرْضِ در زمین وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ معیشتها یعنی اسباب تعیش که کافی شما از مکاسب و تجارات و سایر انواع
صناعات از آنچه سبب معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکنید با وجود شما این نعم عظیمه
و یا از شما اندکیست که مر این شکر گذاری و سپاسداری قیام نمایند و ما زاید برای مبالغه
است در قلت یعنی شکر گذاری شما بغایت اندکست و شکر اعتراف بنعمت با نوعی از تعظیم
بر بیان نعمت ابتداء خلق آدمیان میکند بقوله وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق آفریدیم شما را
خطاب با بنی آدم و مراد خلق آدم است بحذف یعنی پدر شما را که آدم از طین غیر مصور خلق کردیم
ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ و بعد از آن تصویر او نمودیم پس این تنزیل خلق و تصویر آدم است بمنزله خلق و تصویر
و تصویر همه و یا معنی آنست که ابتداء نمودیم بخلق شما و بعد از آن بتصویر شما یا آنکه آدم کردیم
و بعد از آن تصویر او نمودیم و آنکه شما را خلق و تصویر کردیم و یا آنکه بیافریدیم شما را در اصلاب
پدران پس تصویر شما کردیم در ارحام مادران ذکر ثم از برای تاخیر اخبار باشد تا بیافریدیم ارواح شما را
پس تصویر اجساد شما کردیم تا آفریدیم پدر شما آدم را و تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا
پس گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر آدم و نفخ روح در آدم اسْجُدُوا سجده
کنید سجده تعظیم لِآدَمَ مر آدم را بر آنکه مراد خلق و تصویر بنی آدم باشد نه آدم یعنی بعد از
اخبار از خلق و تصویر بنی آدم خبر میدهد که فرشتگان را گفتیم که سجده آدم کنید فَسَجَدُوا پس سجده
کردند ملائکه آدم را بلا تاخیر از روی فرمان برداری و سرعت انقیاد إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس از روی
کبر و حسد لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده کنندگان آدم را قَالَ گفت حق تعالی ابلیس را که مَا مَنَعَكَ
چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده نکنی مر آدم را لا مزیده است برای تاکید معنی فعل کلا
بر و داخل شده و تنبیه اینکه موضع علیه ترک سجود است و گویند که ممنوع از شیء مضطر است
بخلاف آن فکانه قیل ما اضطرک الی السجود یعنی چه چیز مضطر ساخت ترا بانکه سجده نکنی إِذْ أَمَرْتُكَ
وقتی که امر نمودیم ترا بسجده آدم این دلیل است بر آنکه مطلق امر از برای وجوب و فوریت انقیاد قَالَ
گفت ابلیس در جواب که أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد نمود
گفت کسی چگونه مثل منی را بسجودی مانند آدم امر فرماید پس حقیقت معنی آنست که من از او بهترم
و نیکو نیست که فاضل بسجده مفضول کند و چون چنین است پس بچه وجه سجده او کنم بعد از آن
در تعلیل افضلیت خود گفت که خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست

وخلقته

وَخَلَقْتَهُ و آفریدی آدم را مِنْ طِينٍ از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغالطه
نمود که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن
نیست حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگریستی و دانستی که خیریت و افضلیت
آدم راست نه او را و این قیاس در افضلیت نار از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاینست هرچه بدو
دهند نیست کرداند و خاک امینست هرچه بدو سپارند نگهدارد و امین از خاین بهتر باشد و دیگر آتش
متکبر است و خاک متواضع و تواضع از کبر نیکوتر بود و دیگر خاک نقش پذیرد چنانکه آدم
علیه السلام نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت
ابلیس بسوخت که ففسق عن امر ربه و صاحب مجمع آورده که ثعلبی که امام اصحاب الحدیث از ابن عباس
روایت کرده که اول من قاس ابلیس فاخطا القیاس فمن قاس الدین بشیء من رایه قرنه الله تعالی بابلیس
یعنی اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند حق تعالی او را قرین ابلیس کرداند
و ابن سیرین فرموده که اول من قاس ابلیس و ما عبدت الشمس و القمر الا بالمقاییس یعنی اول کسی که طرح
قیاس کرد ابلیس بود آفتاب و ماهتاب پرستیده نشد مگر بقیاسها و بعد از نقل این دو قول از
ثعلبی و ابن سیرین فرموده که وجه دخول شبهه بر شیطان ظن او بود بانکه نار جوهر اشرف است از طین
پس جایز نباشد که اشرف سجده ادون کند و این عین خطاست زیرا که سجده آدم تابع علم المصالح است
بمصالح عباد و بعضی گفته اند که طین بهتر از نار است بجهت آنکه اکثر منافع خلقان از آنست چراکه مستقر
خلقت و معایش ایشان در آنست انواع رزق ایشان از آن و خیریت باعتبار کثرت منافع است و آیت
دلیل است بر آنکه شیاطین اجسام اند و مخلوق از عنصر میشاید که اضافت خلق انسان بطین و شیطان
بنار باعتبار جزء غالب باشد القصه چون ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد قَالَ گفت حق تعالی او را
که چون سجده نکردی و فرمان مرا انقیاد در آن نکردی فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود رو از آسمان
یا از بهشت و این امر عقوبتست بر معصیت و نافرمانی او و گویند که معنی آنست که تنزل کن از مرتبه
رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزل دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا
يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه گردن کشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظیم نمائی
بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت چرا که آن جای طاعت کنندگانست
کانست فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ
از خوار شدگان بسبب معصیت و عاصی ذلیل می باشد و یا بسبب عذاب و معذب ذلیل است کما قال الیس

فی جهنم مثوی للمتکبرین از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که من تواضع رفعه الله ومن تکبر
وضعه الله هرکه تواضع وفروتنی کند حق تعالی او را بر دارد وهرکه تکبر وگردن کشی کند حق تعالی او را پست
کند روایت کرده اند در ینابیع آورده که معنی فاخرج اینست که بیرون رو از صورت ملکیه ومیان
میان ملایکه پس حق تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها وطوق مذلت ولباس صغار در
پوشانید وشاید که ممکن بود که صادر این کلام از حق تعالی بر لسان بعضی ملایکه باشد ویا ابلیس معجزه
دیده باشد که دلالت کند بر آنکه این کلام حق تعالی است وچون او سبحانه او را از درگاه رحمت خود براند
وداغ لعنت بر جبین او کشید از رحمت خدای مایوس شده قال گفت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم
یبعثون تا آن روز که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت تا مرا میرانی وعقوبت
مفرمای قال گفت خدای تبارک وتعالی انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی تا نفخه
صعقه ویا تا وقتی که حق تعالی میداند که انتهای اجل او در آن است ودال بر عدم اطلاق انظار است
قوله تعالی انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم
که زمان رسیدن نفخه صعقه است ویا تا وقتی که صلاح دانست وحکمت در استمهال وامهال ابلیس
یا آنکه حق تعالی عالم بود یا آنکه غرض از استمهال اضلال بندگانست وابتلای عبادات وتعریض ایشان بثواب
بجهت مخالفت ایشان از اوامر وغیر آن از وجوه حکم ومصالح القصه حق تعالی فرمود که تا فرزندان آدم زنده
اند مهلت دادم قال گفت ابلیس که فبما اغویتنی پس سوگند بتو که بسبب آنچه مرا بی بهره کردانیدی
از رحمت ویا حکم کردی بغوایت من ویا بجهت آنکه امتحان من کردی بسجود وبجهت آن غاوی
شدم ونظیر اینست قوله فزادتهم رجسا الی رجسهم ویا بجهت آنکه مرا هلاک کردی بلعنت وطرد ومن فسق
تلقون عبادی کلام بر ظاهر خود باشد که حق تعالی اغوا واضلال بندگان کند یعنی بجهت آنکه مرا گمراه کردی
لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای اغوا واضلال فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که راه راست
یعنی دین اسلام ومترصد اینکه ایشان از راه تو وبر صراط مستقیم نگذارم همچنانکه قطاع الطریق که
بر سر راهها بنشینند تا آنکه قطع سبیل کنند وبدانکه جار ومجرور متعلق است بفعل قسم محذوف
وتقدیر اینست که فبما اغویتنی اقسم بالله ومیتواند که متعلق باشد بلاقعدن زیرا که لام قسم مانع است
ونصب صراطک بر ظرفیت است کقولک ضرب زید الظهر والبطن ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان
من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت وگویم بعث وحشر وبهشت ودوزخ نیست ومن خلفهم
واز پس ایشان از قبل دنیا وآز در چشم ایشان بیارایم وعن ایمانهم واز راست ایشان از جهت

٢٥٢

حسنات وایشان را در عجب وریا اندازم وعن شمائلهم واز چپ ایشان یعنی از جهت سیئات وآزاد در دل ایشان
شیرین کردانم یا مراد آنست که از جمیع جهات ایشان در آیم تا ایشان را از هدایت بکردانم وبضلالت در آرم
یا مراد این تمثیل قصد شیطانست مکلفان را بوسیله تسویل واضلال بهر وجهی که او را ممکن باشد یا ایشان
عدد از جهات اغلب است لهذا نگفت که ومن تحت ارجلهم ومن فوقهم از ابن عباس مرویست که عدم ذکر من
فوقهم بجهت آنست که رحمت از آن نازل میشود وترک من تحتهم بسبب آنکه آمدن از آن موجب وحشت است
وتسویل مستلزم آن است ومحتمل است که من بین ایدیهم کنایت از جهاتی باشد که مکلفان دانند وقادر
باشند بر تحرز از آن ومن خلفهم از جایی که ندانند وقادر نباشند وعن ایمانهم وعن شمائلهم از جهتی باشد که میسر
باشد ایشان را که بدانند وتحرز نمایند ولیکن نکنند بجهت تیقظ واحتیاط ایشان واز امام باقر آنحضرت سوال
کردند وفرمود که معنی لآتینهم من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل وچشم ایشان خوار وبیمقدار کردانم
ومن خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند وزکوه ندهند تا از بهر وارثان بماند وعن ایمانهم
کار دین بر ایشان تباه کردانم وشبهه در دل ایشان افکنم وعن شمائلهم لذات وشهوات در دل ایشان دوست
کردانم وایشان را بر هوای نفس دارم از شقیق نقل کرده اند که گفت هر صباح شیطان در چهار جانب
من می نشیند ودر پیش من میگوید که لا تخف فان الله غفور رحیم من اقرا وانی لغفار لمن تاب وآمن و
عمل صالحا بر او میخوانم ودر خلف من تخویف می نماید بر آنکه اشفاق [illegible] واحسان مکن روی کردی من آیه وما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها ودر یمین زبان نشان من میکشاید من آیه والعاقبة للمتقین قراءت
مینمایم ودر شمائل من امر شهوات ترغیب میکند من میخوانم که وحیل بینهم وبین ما یشتهون وبدانکه تعدیه
در فعل اتیان بحرف ابتدا بجهت آنست که شیطان از جهت ماقبل متوجه مکلفان میشود ودر ولی اخیرا
بحرف مجاوزه بجهت آنست که آتی از این دو جهت بمنزله کسیست که منحرف باشد از ایشان وگذرنده بر عرض ایشان
ونظیر اینست قولهم جلست عن یمینه وبعد از آن گفت که ولا تجد ونیابی اکثرهم بیشتر
فرزندان آدم را شاکرین شکرکوینده کان یعنی کافران باشند که نعم خود را نشناسد بدانکه ابلیس
این کلام را بر سبیل ظن گفت کما قال الله ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه وبنای این او را ظن بود که چون بوسوسه
مقصود خود را از آدم حاصل کرد ظن او غالب شد که فرزندان او ضعیف تر از آن باشند وهم وسوسه
ایشان توان داد واز راه شان توان برد وگویند که این اخبار از ملایکه شنیده بود بعد از آن بیان اهانت
واضلال میکند بابلیس واکرام واجلال بآدم علیه السلام بقوله قال گفت خدای تعالی مر ابلیس را
اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذؤما در حالتی که نکوهیده باشی وعیبناک مدحورا رانده

ودوركرده‌ام از رحمت لَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لام برای توطیه قسم است وجواب قسم وقوله لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ یعنی بخدای
که هرکه پیروی تو نماید از اولاد آدم هر اینه پر کنم دوزخ را مِنكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو وتابعان
تو جواب قسم سادّ مسدّ جواب شرط است وازین کلام غایت تهدید ووعیدات فرزندان آدم را از متابعت
شیطان وبعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم که وَيَا آدَمُ ای آدم اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ
ساکن شو تو وجفت تو الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوه‌ها ونعمتهای بهشت
مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا که خواهید یا هر چه اراده کنید وَلَا تَقْرَبَا ونزدیک مشوید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ
این جنس درخت را که گندم است یا انگور ومخورید از آن که اگر بخورید فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
پس باشید از ستمکاران بر نفس خود که بجهت ترک مندوب یکونا احتمال دارد که مجزوم باشد بر عطف
ویا منصوب بر جواب وتفسیر این آیت علی وجه التفصیل والتعیین در سورة البقره سمت ذکر یافت
فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد مر آدم وحوا را شیطان ووسوسه در اصل بمعنی صوت
خفی است ومنه وسواس الحلی وکیفیت وسوسه نیز در سورة مذکوره تحریر پذیرفته ولام در لِيُبْدِيَ
لَهُمَا لام عاقبت است که آن را لام قصیر گویند یا لام غرض یعنی شیطان وسوسه ایشان داد وعاقبت
آشکارا کردند یا بجهت آنکه ظاهر سازد مر ایشان را مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده شده بود عَنْهُمَا
از ایشان مِن سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی بجهت ایشان بدی رساند بواسطه انکشاف عورت ایشان
ولهذا تعبیر عورات ایشان را نمی دیدند وهیچیک از آدم وحوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند
وچون ترک این ندب کردند عورت ایشان منکشف گشت وگفته اند که حق تعالی ایشان را جامه‌ها پوشانیده
برای ستر عورت وابلیس دانست که بجهت ترک مندوب لباس از تن ایشان دور شود در صدد آن
شد که ترک اولی کنند تا لباس از ایشان فرو ریزد وبجهت کشف عورة در میان اهل بهشت منفعل شوند
بجهت این اغوا وسوسه کرد وبعد از آنکه بدهان مار وبیاری طاوس ومار در بهشت در آمده بود
وبصورت دیگر برآمد وَقَالَ وگفت مر آدم وحوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت ومنع نکرد شما را
رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَن تَكُونَا مگر بجهت کراهت آنکه گردید
مَلَكَيْنِ دو فرشته در علوم مرتبت با حسن صورة ویا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا گردید مِنَ الْخَالِدِينَ
از جاویدماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را بدیشان راه نبود وبعضی بدین استدلال کرده اند بر
فضل ملائکه بر انبیاء وجواب از آن آنست که از جمله معلومات است که حقایق منقلب نشود ورغبت
آدم وحوا نیز در چیزی بود که ایشان را آن حاصل شود همچنانکه ملائکه را بود در کمالات فطریه

واستغنا

واستغنا از المطعم والمشرب واین دلالت نمیکند بر فضل ملائکه مطلقا وبدیهی است که استحقاق ثواب ودرجة
بدرجات عظمی بطاعات است واحیای مشتاق در آن تعجیل بوده اند وچون انبیاء بوجه کلفت
نفس بطاعات اقدام نموده اند واز معاصی اجتناب کرده اند بخلاف ملائکه صدور طاعات از ایشان
از روی رغبت است نه بر وجه کلفت پس انبیاء از ملائکه افضل باشند بجهت مزیت ثواب بر طاعات
ایشان نسبت بملائکه چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن شجره تامل نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد
وَقَاسَمَهُمَا وسوگند خورد برای رغبت آدم وحوا در خوردن آن وگفت إِنِّي بدرستی که من لَكُمَا
مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم واز روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید
وگویند که شیطان سوگند خورد پس بینهما مقاسمه واقع شده باشد وآدم علیه السلام گمان نبرد
که کسی سوگند بخدا بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد وایراد قسم از باب مفاعله بجهت مبالغه است
فَدَلَّاهُمَا پس تنزیل کرد وفرود آورد شیطان ایشان را بخوردن آن درخت بِغُرُورٍ بفریفتن یعنی
در ایشان وسوسه اهباط آدم وحوا بود از درجه عالیه بمرتبه سافله چه دلّه وادلاء ارسال شیء
است از اعلی باسفل فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که چشیدند یعنی یافتند طعم میوه آن درخت منهی
عنه فی الحال بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن بریخت
تا عورت یکدیگر بدیدند واین وجه مصلحت وحکمت بود در آن شجره وخوشه انگور یا تاک انگور یا انجیر یا
یا کافور یا غیر آن بوده لباس نور بود یا حله یا ظفر خلاف است چنانکه در سورة البقره گذشت ونزد بعضی
آنست که هر کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید القصه چون عورات ایشان منکشف شد منفعل شدند
وَطَفِقَا ودر ایستادند وشروع کردند يَخْصِفَانِ میچسبانیدند برگ بر بالای برگی وآن را مینهادند
عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت واشهر آنست که برگ انجیر بسته اند
تا چون جامه ازاری شد وعورت خود را از آن بپوشانیدند واز یکطرف در یکدیگر
بخنند واصل خصف ضم وجمع است ومنه قول النبی صلی الله علیه وآله لکنه خاصف النعل لعلی
الحجرة یعنی علیا علیه السلام وَنَادَاهُمَا ونداکرد آدم وحوا را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا
آیا نه شما را نهی کرده بودم عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُل لَّكُمَا ونگفته بودم شما را
وتحذیر کرده که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان هست مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی آشکارا
وعداوت او در وقت ابا از سجده آدم بر همه ملائکه روشن شده بود واین ندا متضمن عتاب است بر
مخالفت نهی از ترک ندب وتوبیخ واعتراف وقبول عذر آوردند چنانکه در وقت گریختن ایشان حق تعالی گفت فرا منی

یا آدم ایا از من میکریزی آدم کفت بل حیا لوستك ملك كو بحتی من بحیث حیا و شرمندكی از حضرت تو میکریزم کناه
اعتراف نموده از روی نیاز قالا کفتند یا حق سبحانه که ربنا ای پروردکار ما ظلمنا انفسنا ستم کردیم بر نفسها
خود بنقص ثواب که مترتب میشد بر فعل ندب وان لم تغفر لنا واکر تو نیامرزی برای ما ذلت مارا وترحمنا
و نبخشایی مارا لنكونن من الخاسرین هر آینه باشیم از زیان کاران اکر چه آدم ترك مندوب کرده بود
خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که زلت حقیر را بزرك شمرند و حسنه عظیم را حقیر
دانند و بعضی کفته اند که مراد صدور معصیت باشد از وی زیرا که باجماع امامیه انبیا معصوم اند از جمیع
صغایر و کبایر و تحقیق این در سورة البقرة مذکور شده از مجمع نقل روایتست که ابلیس مار راوی
سوسه کرد حوا و ادم را حق تعالی آدم را کفت که چرا اکلت فی شجرة منهیه خوردی کفت مرا بان دلالت کرد حوا
وحوا را کفت که چرا خوردی و آدم را دلالت کردی کفت مار شیطان این امر از من صادر شد حق تعالی
بهمه خطاب کرده قال کفت اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم در حالتی که برخی از شما لبعض عدو
مر بعضی را دشمن اند و ان اینجاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیکر اند و کویند که خطاب
با ادم و حوا و ذریت ایشانست که در اصلاب ایشان بودند و بنا بر اکل نکو ام بشیان بحث آنست
که تا معلوم شود که بنی ادم و شیطان قرین یکدیکر باشند در دنیا معادات بینهما باشد تا نشاة آخرت ودر
خبر است که چون حوا از درخت دانه بکرفت درخت خون آلوده شد و بآن کفته که حیضا نکرد درخت
را خون آلود کردی هر ماه تو را خون آلود کردانم و مار را کفتند که با ما بیت را از تو قطع کنیم و رهایت بکنیم
تا همیشه بر شکم روی هر که بر تو دست یابد سرت را بکوبد و ابلیس را کفتند ملعون مطرود بیرون رو
آدم را خطاب رسید که بزمین رو پس از آنکه در بهشت روزیها میخوردی هیئآ مریا و بکد یمین و عرق جبین
روزی میخوری و این بیرون و جبر عقوبت چه عقوبت فرع ذنبست و ترك ندب ذنب نیست و نیز نقض
اخراج از جنت عقاب نیست زیرا که سلب لذات و منافع عقوبت نیست بلکه ضرر و المست که بر سبیل استخفاف
و اهانت واقع شود و نزع لباس و ابدا سوآت نیز چنین است و بر تقدیر آنکه منشا این امور احتمال آن
عقاب و غیر آن داشته باشد و اجب است صرف آن بغیر عقاب زیرا که عقاب مستلزم استحقاق است
و ان بر انبیا روا نیست و چکونه انبیا مستحق استحقاق و اهانت باشند در حالی که حق تعالی ما را تکلیف
کرده بغایت اجلال و نهایت تعظیم ایشان و کدام عاقل قبول قول کسی کند که مستحق و مهانة القدر باشند
و تجویز استخفاف و اهانت انبیا کسی کند که عظم حد انبیا و مرتبت و منزلت ایشان را نشناسد پس واجب
است که اعتقاد نمایند که مصلحت و حکمت مقتضی مقیس بود در جنب در حین عدم ترك ندب اوو

مستخف

۲۵۴

وباشد كفت اى جبرئيل طعام را

وچون ترك اولی از تحقیق بذیرفت حکمت متغیر شد و تقاضای آن نمود که تکلیف انتقال نماید و بهمین کلام
در طلب لباس مرویست چون آدم بزمین امد کرسنه شد تشنه شد و این حالت را قبل از ین در خود نیافته بود
کفت خدایا تدبیر این حالت کن که از ان سبب عبادت نمیتوانم کرد جبرئیل آمد و کفت این حالت را رجوع نام
است و دوای آن طعام را انجا آرم کفت ای آدم من برای تو انچه سبب اخراج بود از بهشت یعنی کندم آورده
ام تا راحت تو از ان جا بود که سبب مشقت تو شد بر کندم را تا آدم بنهاد خواست که بخورد جبرئیل
فرمود که ای آدم این اکنون مزروع نمائی تا حق تعالی برکت در ان پدید کند کفت چکونه زراعت کنم
فرمود که آن بوسیله الات و ادوات میسر میشود آدم کفت از انجا آرم جبرئیل جواب داد که من
آنرا تعلیم کنم پس آلت و چوب آتش حاضر کرد و آدم را آهنکری و درودکری بیاموخت تا انکه آلت زرع
بساخت و چون آلت تمام کرد کفت این کندم بزمین افشان و زمین را مستقلب ساز و دانه را انجا که بوی ناکه
آدم چنان کرد و چون از تخته زمین فارغ شد تخته دیکری انکر کشته بود و سبز شده بود و چون بیکری
رسید اول بجد چهار رو رسید چون از همه ببرداخت همه کشت بیکبار رسیده کشت آدم خواست
که بخورد جبرئیل کفت این چنین نتوان خورد اول ازاد دروکن بعد از ان در بابش کاو انکن و خورد ساز
چون خورد کرد خواست که اکل نماید فرمود که بانی هیئت نخور بلکه از ابر باد ده و آرد کن و انکه خمیر نمای
چون چنین کرد خواست که خمیر را بخورد کفت این را بپز انکاه بخور و چون بتعلیم جبرئیل تنور
ساخت و آنرا بپخت و الحالة هذه من باد و دها ش بسوخت جبرئیل کفت ای آدم تعجیل مکن تا سرد شود
و چون سرد شد آنرا تناول کرد و ان برای آنست تا بداند که بیابك راحت دنیا چندین محنت و بلیتست والخبر
والاثر مقرونان و قرن القصه چون آدم حوا و ابلیس و طاوس و مار بزمین هبوط کردند حق تعالی
فرمود خط عداوت میان ایشان رقم کرد و بعد از ان فرمود ولکم فی الارض و مر شما راست در زمین
مستقر قرار کاهی و جایکاهی ارامی ومتاع و برخورداری الی حین تا هنکام رسیدن مرك آدم چون این
غمناك شد و بنداشت که دیکر به بهشت نخواهد رسید قال کفت خدا تعالی فیها تحیون
در زمین می زیید وفیها تموتون و در زمین می میرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده شوید بعد
را حزا آدم علیه السلام چون این مضمون بدانست که بار دیکر ببهشت خواهد رسید و بآن خورسند شد
و چون ذکر نعم خود کرد و بر بنی آدم در اسکان ایشان در زمین و اعطای اسباب تمتع بایشان
بوسیله اعمال صالحه بروضه جنان در عقب آن عرض امتنان مینماید بر ایشان بر ملا این جهان
بقوله یا بنی آدم ای فرزندان آدم مراد همه ایشانند و خطاب بعموم ایشان باعتبار علم و جانر

در آن

ع

است بر پیدا شدن ایشان بر نظر بعلم او پیشه موجود ند وانات بر سبیل تغلیب در ان داخل اند یعنی ای جمیع
مکلفان از مردان و زنان قد انزلنا بتحقیق که فرستادیم علیکم لباسا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای
شما لباسها را که بدیرات شما و بیرو اسباب نازل از آسمان وانان قبیل است وانزل لکم من الانعام وانزلنا الحدید
کویند که در حین هبوط لباس را حق تعالی برای ایشان انزال فرمود فخر انزال بمعنی حقیقی خود باشد
ویا آنکه انزال باعتبار غایت علو سبحانه است و نهایت دنائت بنی خلقا بس بیان فایده لباس میکند
ومیفرماید یواری بپوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را که شیطان قصد ابداء آن کرده بود
و مستغنی میسازد شما را از خصف ورق مرویست که عرب برهنه طواف خانه کعبه میکردند و
میگفتند که لا نطوف فی ثیاب عصینا الله فیها طواف نمیکنیم در جامهای که در ان معصیت کرده ایم
این آیت نازل شد که لباس پوشش عورات شماست که انکشاف ان مستهجن و مستقبح ست عقلا
قوله وریشا عطفست بر یواری یعنی لباسی که زینت شماست و بان متجمل میشوید و ریش یعنی
جمال است و منه ریش الطایر و کویند که بمعنی مال است و منه ریش الرجل اذا تمول یعنی لباس
امتعه و اثاث خانه شماست و کفته اند که لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست
از جامهای آرایش میکویند و در تفسیر زاهدی مذکورست که آن پشمینه باشد و ریش از ابریشم و کتان و لباس
التقوی و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامه درشت ذلک خیر
آن بهترست از لباسهای نرم و بتکلف که متجبران می پوشند و کویند که مراد از لباس تقوی خشیت
است از خدای که محیط شامل باشد یا وجهی آنکه جامه که احاطه بدن میکند و یا مراد ایمانست
که محیط است بقلب و یا التزام طریقه خیر و یا جامهای حرب چون زره و خفتان که وقایه محاربان
باشد از تیغ و تیر و ابن عباس فرموده که لباس التقوی هو العمل الصالح و محققان نیز کفته اند که
لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانکه عورت بجامه مستور کردد و کفته
اند که لباس التقوی عفتست و حیا و در بحر الحقایق آورده که لباس دو کونه است لباس فتوی و آن
مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق و آن متعلق بحکم حقیقت از لباس فتوی همین
بدن بهره مند است که ستر عورت او میشود از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند هم
بجزء پوشیده میکردد بهره دل از لباس تقوی صدقست و طلب مولی بدان پوشیده میشود شهوات
طمع دنیا و مافیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است و بدان مستور کردد رعونت تعلق بغیر
سوی و نصیب سر از این لباس نیست مکر شهود انوار الهی و بدان پوشیده میشود سوءت رویت ما سوی

خفی از لباس

خفی از لباس تقوی بقا را دوست بهویت حق بدو پوشیده کردد هویت خلق را نابت ذلک انزال اللباس من
آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خدایست که بیان شوره آدمیان را پوشیده و ایشان را از خصف
برک درخت مستغنی کردانید لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند کیرند و قدر این نعمت
بشناسند و از قبایح ممنوع شوند و بعد از ان بر سبیل نصیحت و موعظت میفرماید که یا بنی آدم
ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر
نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهت اغوا از طریق بهشت باز ندارد کما اخرج چنانچه بیرون
آورد ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت و ایشانرا در محنت و فتنه انداخت نهی در
لفظ راجع بشیطان ملعون است و بحسب معنی نهی بنی آدم است از اتباع او و افتنان وقوله ینزع
عنهما لباسهما حالست از ابویکم از فاعل اخرج یعنی بیرون آورد پدر و مادر شما را در حالتی
که بیرون میکشید از ایشان جامهای ایشان را لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما
عورات ایشانرا اسناد اخراج و نزع شیطان باعتبار سببیت یعنی سبب آن شد که ابوین شما از بهشت
بیرون آمدند و مکشوف العورت کشته پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس
یریکم می بیند شما را هو وقبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جای که شما ایشانرا نمی بینید
یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت
و کثافت ایشان می بینند پس حذر از چنین دشمنی لازم ترست سالک دینار کفته دشمنی که ترا بیند
و تو ویرا نبینی دشمن عظیم است و محنت او بغایت سخت این جمله اخیره مصدر بیان تعلیل
نهیست و تاکید تحذیر از فتنه شیطان و جنود او و رویت ایشان ما را از جای که ما ایشانرا نمی بینیم
کلیت نیست بلک فی الجمله است پس مقتضی اتباع تمثیل ایشان نیست برای ما یحیی بن معاذ کفته که
شیطان قدیم و دیرینه است و تو حدیث و تو شیطان محتاج انست و تو سلیم شیطان ترا بیند و
تو او را نمی بینی شیطان از تو بیدارست و تو ازوی یاری نیست دل تو لشکر اوست و عروق
راه کذر وی پس با وی مقاومت نتوانی کرد مکر بیاری خدا ذو النون مصری کفت که اکر او ترا بیند
از انجا که تو او را نه بینی خدا او را بیند و او خدای را نه بیند از و بخدا استغفار کن که کید او ضعیف
باشد انجا امده روایتست که از جمله چیزهای که شیطان جنود او با آدمیان تفاخر میکنند آنست
که آدمیان را بر بینند و آدمیان ایشانرا نه بینند و از زیر زمین بیرون آیند و تحت زمین فرو روند و پیر
هو او رفته و بایشان آیند و پیران ایشان جوان شوند پس از آنکه بنهایت شیخوخت رسیده باشند بعد از ان

میفرماید که إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ بدرستی که ما کردانیده ایم که شیطان دوست ناکرویده کانست بجهت خبث
و مکر که آن متناصر است بر باطله یا ما تخلیه کرده ایم میان ایشان و دیوان که هیچ اجبار و منع ایشان
نکردیم تا که مطیع و فرمان بردار دیوان کشتند و دوستان یکدیکر شدند بخلاف
مومنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در حجج و آیات مستعد الطاف الهی شده از وساوس شیاطین
محفوظ مانده اند قبل ازین کفته شد که عرب عریان طواف کردندی و عورت خود را بپوشیدندی و کفتندی
که ما طواف خانه را چنان میکنیم که خدای ما را فرموده در جامه که در آن کناه کرده ایم طواف نمیکنیم و بعضی
و خرقه بر زوال یافته بمقدار انکه عورتهای ایشان بان پوشیده شدی در میان بستندی تا در جاهلیت
که زنی ابن عامر طواف کرده و میکفت الیوم یبدو بعضه او کله و ما بدا منه فلا احله چون زمان اسلام
در رسید مسلمانان ایشان را برین ملامت کردند ایشان کفتند وجدنا علیها آباءنا یافتیم پدران خود را برین
یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی آیت فرستاد وَإِذَا فَعَلُوا چون بکنند کفار و مرتکب شوند
فَاحِشَةً فعلی متناهیه از قبح چون کشف عورت در طواف و اصح آنست که مراد مطلق فواحش
است از کشف عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قَالُوا کویند از روی تقلید که وَجَدْنَا عَلَيْهَا
یافته ایم برین عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا و خدا فرموده است ما را بان و این خبر
ایشان احتجاج آورده اند باین امر قبیح بدو چیز یکی تقلید پدران دوم افترای بر خدای و حق تعالی از ذکر احتجاج
اول ایشان اعراض نموده بجهت فساد آن در رد ثانی میفرماید که قُلْ بکوی ای محمد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که حق
تعالی لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل جهت آنکه عادت الهی بان جاری شده که امر
کند بمکارم خصال و محاسن خلال از حسن بصری مرویست که ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم
قدریة مجبرة یحملون ذنوبهم علی الله یعنی حق تعالی پیغمبر را مبعوث کردانید در وقتی که قوم قدریه مجبره
بودند و حمل ذنوب میکردند بر حق تعالی و مصداق اینست قوله عز و جل اذا فعلوا فاحشة
قل ان الله لا یامر بالفحشاء و چون فعل قبیح بر وی محالست بجهت عدم داعی و وجود صارف پس چکونه
تقبیح امر فرماید و کویند که وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها جواب و سوال مترتب اند کویا کفته
که قیل لهم لم فعلتموها فقالوا وجدنا علیها آباءنا فقیل و من این اخذ آباؤکم فقالوا الله امرنا
بها و قوله ان الله لا یامر بالفحشاء جوابیست از احتجاج ایشان و قوله أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
انکار است که متضمن نهی است از افترا بر خدا یعنی آیا میکویید بر خدا از روی افترا آنچه نمیدانید که او
فرموده است از اسناد قبیح باو و بیان شهادت بر آنکه منبی قول ایشان جهل مفرطست و چون بیان

فرموده

فرموده که حق تعالی امر نمیکند بفحشا که اسم است جامع جمیع قبایح و سیئات و در عقب آن بیان چیزی میفرماید بان
امر فرموده میکوید که قُلْ بکوی ای محمد کفار قریش را که أَمَرَ رَبِّي فرموده است آفریدکار و پرورنده کار من بِالْقِسْطِ
بعدل و راستی که وسط است از هر امری متجافی از طرفی افراط و تفریط و کویند مراد بقسط توحید است
که مجموعه را اسنیهاست و اولی آنست که مراد جمیع طاعات و عبادات است که عبادت او سبحانه باشد و این
قول رد مجبره است چه مراد آنست که حق تعالی امر فرماید بچیزی که عقل براستی و استقامت آن کواهی دهد
چون امر الهی بتوحید و سایر طاعات تعلق دارد بر همه حال باشد که بعدل و توحید امر کند و بعد از آن
جبر و تشبیه خواهد چه او حکیم است انچه فرماید مرید آن باشد و آنچه خواهد کاره آن و مانع بندکان
از آن و چون بنده طاعات خواست بیان امر کرد و معاصی را کاره بود از آن نهی فرموده پس امر دلیل
است بر اراده طاعات و نهی دلیل بر کراهت معاصی و بعد از آن فرموده که وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ
و راست کردانید روی خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر زمانی سجودی یا مکان سجودی یعنی
مراد از سجود نماز است یعنی در هر جا که وقت نماز در آید روی بقبله کرده بنماز مشغول شوید ضحاک
کفته معنی آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا نماز بکذارید و نکویید ما نماز
در مسجد خود نکنیم و چون در مسجد نباشید و وقت نماز در آید مخیر آنست بهر مسجد که خواهید
توجه نمایید یا مراد آنکه توجه بعبادت او سبحانه چون وقت نماز در رسد و حینی که استقامت کنید که آن
باشید یا نه عدول نمایید که آن بغیر او وَادْعُوهُ و بخوانید خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کننده کان
باشید لَهُ الدِّينَ برای خدای طاعت را یعنی او را بخصوص کردانید بعبادة و غیر او را در آن شریک
مکردانید چه بسوی اوست مصیر و بازکشت شما نه بغیر او کما قال كَمَا بَدَأَكُمْ همچنانکه آفرید شما را در ابتدا
تَعُودُونَ باز خواهید کشت بسوی او تا جزا دهد شما را بر عملها چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک
عود خواهید کرد چنانکه شما را عریان و برهنه آفرید در معاد نیز چنین خواهید کشت فَرِيقًا هَدَى
کروهی را راه نمود یعنی الطاف و اسباب توفیق عطا فرموده تا ایشان بوسیله آن اختیار ایمان کردند
وَفَرِيقًا و کروهی دیکر که از روی عناد و جحود نظر در دلایل ما و تدبر نکردند و تامل و تفکر
در آن نکردند حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار شد بر ایشان کمراهی و یا معنی آنست که حق تعالی حکم بهدایت
و ضلال ایشان کرد یا بعد از عود که زمان حشر و نشر باشد یعنی بهشت راه نماید بهشتیان را و صدور
اعمال صالحه از ایشان و برخی مستوجب هلاک و عقوبت کرده انتصاب فریقا ثانی بفعلی است که بعد
آن مفسر آن است و خذل فریقا إِنَّهُمُ بدرستی که این کمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا کرفته دیوان را أَوْلِيَاءَ

درستان خود فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدا این تعلیل جهلان ایشان است یا تحقیق ضلالت
ایشان و یحسبون انهم وگمان بردند که ایشان مهتدون راه یافتگانند و فی نفس الامر بخلاف آنند در کنز
العرفان آورده اند که در کریمه و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد وادعوه مخلصین له الدین امر است بتوجه
بنماز در هر مسجدی که اتفاق افتد و مراد بصلوة اعم از صلوة مندوبه و واجبه است و از جمله آن نماز تحیت
است و اقامت و بجز کنایت از نماز است و بعد از آن امر بوده بدعا در هر مسجدی و در وی حث است بر دعا
در مساجد و ایمان بانکه آن محل اجابت است و انکاه امر بنکان نموده بایقاع همه صلوات و دعوات بر
وجه اخلاص نه بقصد ریا و غیر آن از اغراض و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود بر عباد ذوالباس و زر
در عقب آن امر میفرماید ایشان را باخذ زینت و ترک اقتصاد در ماکل و مشارب میفرماید که یا بنی آدم
ای فرزندان آدم خذوا زینتکم فرا گیرید جامهای خود را که بدان خود را آراسته اید عند کل مسجد
نزد هر مسجدی که اکثر مفسران بر آنند که بعضی و جماعتی و بکرمشرکان عرب از ذکور و اناث برهنه طواف
کردندی و بران فخر میکردندی که ما از ذنوب تعری نموده ایم و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی اجتناب
نموده باندکی از طعام قناعت کرده آن را طاعت دانسته و با آن و تعظیم کعبه را سرا دار ترتیب اول
آنست که مانیز باین طریقه سلوک نمایم حق تعالی ایشان را ازین تحذیر فرمود که اخذ ثیاب جمیله کنند در
حین طواف کعبه و وقت ادای نماز و گفته اند که زینت بزبان اهل علم ستر عورت برای نماز و طواف
کشف حضور دلست برای عرض و نیاز بدانکه جامه آنچه ستر عورة بآن نماید در نماز و طواف فرض است و زیاده بران
سنت و از امام محمد باقر علیهما السلام مرویست که مراد از زینت جامه نو و پاکیزه است که در روز جمعه و عید
پوشند برای رفتن بمصلی و مساجد جوامع و روایتست که حسن علی علیهما السلام چون بنماز ایستادی خوب
ترین جامه پوشیدی از وی سوال کردند که سبب این چیست فرمود ان الله جمیل و یحب الجمال فاتجمل لربی
و هو یقول خذوا زینتکم عند کل مسجد و نزد بعضی مراد بزینت دست برداشتن است در حین تکبیر نماز
بقوله صلی الله علیه و آله بکل شیء زینة و زینة الصلوة رفع الایدی یعنی هر چیزی را زینتیست
و زینت نماز دست برداشتن است از برای تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سر برداشتن از هر دو
از صادق علیه السلام روایتست که مراد بزینت تمشط است نزد هر نمازی و در کنز مذکور است که لباس
بر چند قسمست یکی ستر عورت و واجبست مطلقا خواه اگر ناظر محرم باشد و یا نه زیرا از خود آن در
حالت نماز است و طواف و عورت مرد قبل و دبر است نزد اکثر علما و اینکه بعضی از بایین سره تا زانو کعبه
گرفته اند قولیست مرجوح و اما عورت زن جمیع بدن او است ما سوا وجه و کفین و قدمین و ابن عباس فرموده که

الا ناظر محترم مراد و جز است و کفین و قسم دیگر آنست که واجب باشد از ناظر محرم نیز یکفوف و غیر آن زیرا که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و لعن کرده است ناظر و منظور الیه را قسم سوم سنتست مطلقا و اگر چه در خلوت
باشد چهارم اگر پوشیدن آن بقصد تجمل باشد سیان مردمان چه حق تعالی دوست دارد که آثار نعم خود را
بر بنده خود مرویست که امام زین العابدین علیه السلام جامه در صیف می پوشید که قیمتش پانصد دینار
نقره بود و امام حسین علیه السلام در روز قتل جامه خز در بر داشت و صادق علیه السلام نیز خز می پوشید
و بعد از بیان لباس در باب اکل و شرب میفرماید و کلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن
از ماکولات اکل نمائید واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد مگذرید به تحریم
حلال یا بافراط طعام و شیر در خوردن آن انه بدرستی که خدایتعالی لا یحب المسرفین دوست
نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری خورند از عبد الله بن عباس منقولست که هر چه خواهی
بخور به و هر چه خواهش دارید بپوشید مادام که در خوردن آن اسراف نبود و بپوشیدن بقصد تکبر
اسراف باشد و اگر بوزن کوه احد ذرد را در طاعت خدا صرف کند و اگر درهمی در معصیت خرج کند
اسراف بود و اکثر برآنند که مراد باسراف درین مقام خوردن و آشامیدن است بر سر سیری چه آن در
رمضان مضر است و در کنز مذکور است که درین آیت چند حکم است یکی آنکه ستر واجبست تصریح نمودن
برای وجوبست دویم آنکه اختلافست در آنکه نیز شرطست در صحت یا امکان مطلق یا مقیدات بحال
علم شیخ طوسی و ابن سعید بر ثانی اند و ابن جنید بر اول و ان اقوی است تا ظاهر میشود و در نماز چون عالم بکشف آن
جنه اعاده را واجب میدانند بر هر دو بوقت خاص و حق وجوب آنست مطلقا زیرا که اخلال بشرطی را
باشد مطلقا مبطل است سه آنکه طهارة سیوم نماز ساقط نشود یا عدم ساتر بلکه واجبست و اگر امن شود
از مطلع ایستاده نماز گذارد و از برای رکوع و سجود ایما کند و با عدم امن نشسته ایما کند چهارم واجبست
خرید ساتر یا اجیار آن و تقدیم ثمن آب اگر تعارض کنند زیرا که آب را بدل هست همچنین قبول اعادت
و هبه نه قبول هبه ثمن آن پنجم واجبست که از غصب باشد و نه جلد غیر ماکول و نه صوف و شعر و بال
مطلقا مکر خز باجماع و سنجاب نزد بعضی و در لباس مرد شرطست که حریر محض و طلا نباشد
عند کل مسجد ای کل صلوة و تسمیه حال است باسم محل و اینکه از صادق علیه السلام روایت کرده
اند که هو استحباب لبس اجمل الثیاب فی الجمع والاعیاد یعنی مراد استحباب لبس ثیاب جمیله است در جمعها
و عیدها دلالت میکند بر استحباب تحسن در صلوة نه تحسن یکه در صورتی که خشی شعار باشد یعنی
در زیر ثوب حسن باشد چنانکه امام رضا علیه السلام می بود بر بالای جامه پشمینه می پوشید و قصد او

با جماعه صوفیه مشهور است و بنا بر صحت روایت انکه آیت کلوا واشربوا ولا تسرفوا برای ردمنع عام نازل شده که در ایام حج طعام نمیخوردند که بقدر سد رمق خصوص سبب مخصص عام نیست چنانکه در اصول مبین شده پس آیت عام باشد در امر باکل و شرب و عدم اسراف و از علی ابن الحسین این واقد نقلست که گفته قد جمع الله الطب الخ این فقال کلوا واشربوا ولا تسرفوا و بعضی بوسترکه هارون الرشید طبیبی حاذق داشت ترسا نام او بختیشوع علی واقدی را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب است و حال انکه علم بر دو قسم است علم ابدان و علم ادیان واقدی گفت بلی حق تعالی جمله طب در نیم آیت جمع کرده است و هو قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت از پیغمبر شما درین باب هیچ روایتی هست گفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع فرموده و گفته المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودتها معده خانه رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و هر نفس را انقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت ما ترک کتابکم ولا نبیکم بجالینوس طبا کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو نگذاشت نگذاشت از برای جالینوس چیزی نگذاشتند چون عرب بکرم حج با احرام رفتندی گوشت و پیه و شیر بخود حرام کردندی حق تعالی از ین نهی فرمود بقوله قل من حرم بگو کیست که حرام کرده است زینة الله آرایش که خدا مقرر فرموده یعنی جامه های متنوع و سایر ما یتجمل به التی آن زینتی که محض قدرت اخرج بیرون آورده لعباده برای بندگان خود از نباتات و کتان از حیوانات چون پشم و حریر از معادن چون زره و خود والطیبات و دیگر که حرام کرده است پاکیزه ها را من الرزق از روی رزق یعنی مستلذات مأکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و غیر آن و دین دلیل است بر آنکه اصل در مطاعم و ملابس و انواع تجملات اباحتست زیرا که استفهام در معنی انکار است قل هی بگو این زینت و طیبات للذین آمنوا برای کسانی که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند در آن خالصة منصوبست بر حال یعنی جمیع مستلذات طیبه مر اهل ایمان راست در حالتی که خالص بی شریکانست یعنی مشارک ایشان نباشد در آن غیر ایشان یوم القیمة روز رستخیز یعنی اگر کافران در طیبات شریک مومنان اند اما در آخرت مخصوص باشد با اهل ایمان کذلک همچنانکه تفصیل کردیم حکم حلال را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانها را احکام دیگر با دلایل و توجیه مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند تفسیر عیاشی با سناد خود از ابی عبد الله روایت کرده که در وقتیکه امیر المومنین علیه السلام عباس را به خوارج نهروان فرستاده تا ایشان را موعظت نموده از طریق مخالفت باز گرداند با فضل

ثیاب ملبس و باطیب طیب مطیب بود بر افضل مراکب سوار چون نزد خوارج آمد وی را گفتند که تو بهترین مردمانی و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در زی لباس جبابره و به جنس مراکب ایشان سوار شده عباس در جواب این آیت تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی الی آخر الآیة گفت فالبسوا وتجملوا فان الله جمیل یحب الجمال ولیکن من حلال البس ملبس و متجمل شوید که حق تعالی نیکوست چیزی نیکو را دوست دارد اما باید که آن چیز حلال باشد و بعد از بیان چیزهای که در شرع و عقل حلال بود جهت رد اعتقادات فاسده اهل شرک تحریم آن کرده بودند بر خود و توبیخ ایشان میکند بتحلیل محرمات که بعضی در عقل محرم اند و برخی در شرع تا بیان نماید که ایشان در تحلیل حرام و تحریم حلال مخطی اند پس میفرماید که قل بگوای محمد با اهل شرک که انما حرم جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش این چیزهای که متصف اند بزیادتی قبح از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست که متعلق بفروج است ما ظهر منها آنچه پیدا و آشکار است از آن باشد وما بطن و آنچه پنهان است و چون معنی آن در سورة الانعام گذشته و مرویست که اهل جاهلیت زنا از در دو وکه در بطن ظهور و فشو آنست حرام دانستندی و در وشب که در بطن خفا آنست حلال دانستندی حق تعالی بدین آیت فواحش ظاهر و باطن را حرام کردانید والاثم و نیز حرام کرد گناهی را که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر و گویند که مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد پس تعمیم بعد از تخصیص است و نزد بعضی مراد شراب خمر است کقوله شربت الاثم حتی ضل عقلی کذلک الاثم یذهب بالعقول پس تخصیص بعد از تعمیم باشد والبغی و حرام ساخت ستمکاری یا تکبر را بغیر الحق نابحق و این متعلق به بغی موکد آن بحسب معنی چه بغی است که ظلم با کسی بحق نمی بود و نظیر اینست قوله و یقتلون النبیین بغیر حق و گویند که بغی در اصل لغت بمعنی طلب است و آن شامل حلال و حرام است از ین جهت آن را مقید ساخت بغیر حق و بر تقدیر اول قید جهت مبالغه است وان تشرکوا و آنکه حرام ساخت آنکه شریک آرید بالله بخدای که شریک کیرید در عبادت ما لم ینزل به آنچیزی را که خدای نفرستاده است بپرستش آن سلطانا حجتی و برهانی و جمیع اشراک معری از دلیل است این تهکم است بمشرکان و تنبیه و بتحریم اتباع آنچه برهانی بر آن دلالت نیکند وان تقولوا و آنکه نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه بیت الحرام طواف نمودن و آن را بخدای کردن کقولهم اعتاد امرنا بها بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تاخیر عذاب کفار میفرماید که ولکل امة و مر هر گروه راست اجل مدتی که حق تعالی

تقدیر کرده است مر حیات ایشان را و بصحت رسیده ... و وقتی است که در آن عذاب و
استیصال بدیشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت عذاب هلاک ایشان یا چون آن
مدت عمر مقرر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نیایند از آن اجل ساعتی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیش نگیرند بدان
اجل مراد بساعت عرفیست که آن اقصر اوقات است نه ساعت اهل تنجیم یعنی بهیچ وجه وقت اجل مستقدم
متاخر نشود یا معنی آنست که طلب تقدم و تاخر نتوانند کرد بجهت شدة هول ده اجل چون فرود
آید از پیش و پس ؛ پس و پیش نگذارد یک نفس ؛ بعد از آن بجمیع اهل تکلیف میفرماید که يَا بَنِي آدَمَ
ای فرزندان آدم إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیاید شما را رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما یعنی از نوع شما یا از
شما و یا از قبیله شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای مرا یا احکام شریعت فَمَنِ
اتَّقَى جواب شرط است پس هر که بپرهیزد از شما از تکذیب و سایر فواحش وَأَصْلَحَ و یا اصلاح آرد عمل
خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه ترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نه ایشان اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهجه امیه سید ... پیوسته و اگر
و اگر از بعضی معاصی اجتناب کرده باشد دون بعضی و یا صفت ایمان باشد موقوف بمشیت حق
تعالی باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مومنان و آنچه پاداش ایشانست ذکر کرد
در عقب ذکر آن مکذبان و مستکبران میفرماید که آنچه جزای ایشانست در عقوبت تا جمع
کرده باشد میان ترغیب و مکلفان بجهت آن بطاعت نزدیک شوند از معصیت دور و میفرماید
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند از شما بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند و آیات را
وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظیم سرکشی نمودند عَنْهَا از ایمان بدلایل وحدانیت ما أُولَئِكَ آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش باقی اند
ببقای ابدی و خلود سرمدی و ادخال فاء بجزاء اول دون ثانی بجهت سببیة الغراست در وعد و سابقت
و وعید و تنبیه بر سبقت رحمت واسعة او و بعد از آن بر سبیل استنکار و استعجاب میفرماید فَمَنْ
أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر و در کفر و عنا سخت تر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا نماید و بندد و
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را یا آنکه گوید که فرزند و شریک دارد و یا خبری را با او اسناد کند که
نگفته باشد و بآن نفرموده مانند تحریم سائبه و بحیره و غیر آن أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ و یا بدروغ شمرد آیات منزله
او را و این متضمن انکار نبوت نیز هست أُولَئِكَ آن گروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان
نَصِيبُهُمْ بهره ایشان مِنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر بر لوح نوشته شده با ایشان رسد

حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتی که بیاید بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند
يَتَوَفَّوْنَهُمْ در حالتی که فراگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را حتی غایت نیل ایشان و یا ابتداء
کلام است و قوله قَالُوا جواب اذاست یعنی گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع
أَيْنَ مَا کجا اند بتان که بودیت كُنْتُمْ تَدْعُونَ بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشان را مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قَالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا
عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
و گواهی دهند بر نفسهای خود که أَنَّهُمْ كَانُوا بآنکه ایشان بودند كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی
اعتراف کنند بآنکه ایشان گمراه بودند در آنچه بر آن بودند قَالَ گوید خدای بواسطه ایجاد کلام
در جسم جمادی یا بواسطه حدی از ملائکه ادْخُلُوا در آیید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان آن
آن امتان که درگذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بر دین و آیین شما مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پریان
و آدمیان مراد کافران گذشته اند از هر دو طایفه که قبل از ایشان بدوزخ رفته باشند و فی امم در موضع
حال است ای کائنین فی جملة امم و مصاحبین لهم و قوله فِي النَّارِ متعلق بادخلوا یعنی در آیید
در آتش دوزخ در حالتی که با امم سابقه باشید که پیش از شما بدوزخ آمدند و در آنجا مصاحب ایشان
شوید مرویست که هر جمعی از کفار را که عناد و تکبر ایشان بیشتر باشد بیشتر بآتش برند كُلَّمَا دَخَلَتْ
هرگاه که در آید أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کند گروه دیگر را که هم دینان
ایشان باشند و بایشان اقتدا کرده و در کیش و ملت ایشان مرده باشند یعنی لعنت کنند مشرکان
جهودان و ترسایان رؤسای مقتدایان خود را که مضل و مغوی ایشان بوده باشند حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا
تا آنکه چون بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا در آتش همه ایشان قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند آنها که
پس روان ایشان بوده اند در دنیا اتباع در آیندگان ایشان بدوزخ لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشینیان اند
یعنی در باره ایشان گویند که رَبَّنَا ای پروردگار ما هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا این گروه گمراه کردند ما را فَآتِهِمْ
پس بده ایشانرا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان که با ما هست مِنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم
برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراهی ساختن دیگران قَالَ گوید خدای در جواب ایشان که لِكُلٍّ ضِعْفٌ
مر همه را عذاب دو بار است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال پس روان ایشان را بواسطه کفر و
تقلید وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان ندانسته باشند که هر یک چه نوع عذاب میکشند یعنی احوال
عذاب یکدیگر نمیدانند و همین عذاب خود را دانسته باشند این کلام متصل است بما قبل از برای بیان

شدت عذاب ایشان وحفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید انواع شدیده یکدیگر را و عالم نخسته مرید هر یک
علم بعذاب خود دارند و از دیگران غافل و بیخبرند وقالت اولیهم وگویند پیشروان لاخریهم
مر دیگری را و آنرا بعدان اشماع فاتهم عذابا ضعفا فما کان لکم علینا پس نیست شما را بر ما من فضل از افزونی
بان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر و ضلال و استحقاق عذاب و نکال
برابریم و یاد در تقصیر غفلت و ترک نظر در آیات هادیه مثل یکدیگر بودیم فذوقوا العذاب پس بچشید
عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید بعد
ازان عود بوعید مقوده میفرماید که ان الذین کذبوا بدرستی که بدروغ داشتند بایاتنا آیتهای ما را
از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری ان لا
تفتح لهم کشاده نشود برای دعاهای ایشان یا جهت نزول رحمت بر ایشان و یا سبب رفع اعمال یا ارواح
ایشان بآن ابواب السماء درهای آسمان بلکه اعمال ایشان را برو بالای ایشان باز زنند و ارواح ایشان را
بسجین برند که در زیر هفتم زمین است همچنانکه آنرا برای اهل ایمان کشاده میشود و ارواح ایشان را
بعلیین که بالای هفتم آسمانست میبرند چنانکه از باقر علیه السلام مرویست که اما المومن فترفع
فیرفع اعماله و روحه الی السماء فیفتح لهم ابوابها و اما الکافر فیصعد بعمله و روحه حتی اذا بلغ السماء و اهبطو
الی سجین و هو واد بحضرموت یقال له برهوت یعنی ارواح مومنان و اعمال ایشان را بآسمان برند
درها برای ایشان بگشایند و اما برای ارواح و اعمال کافران درهای آسمان را نگشایند ملک چون ارواح
و اعمال ایشان بنزدیک آسمان رسد منادی ندا کند که آنرا باز گردانید و بسجین برید که آن حضرموت
و آنرا برهوت نیز گویند و از ابو هریره روایتیست که چون فرشتگان ببالین بنده مومن حاضر آیند گویند
ای روح پاک در تن پاک بیرون آی با امر خدا حمید و پسندیده بشارت باد ترا بروح و ریحان و
رخدای از تو راضی است نه غضبان پس آنرا بآسمان برند و فرشتگان آسمان دنیا گویند که در بگشایند
که این روح کیست در جواب گویند که روح فلان بنده مومن گویند مرحبا بالنفس الطیبة التی کانت فی
جسد الطیب ادخلی حمیدة و ابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان پس در بگشایند تا او درون رود و همچنین
گویند و بشارت دهند که آسمان هفتم برند اما چون مرده عاصی باشد فرشتگان عذاب حاضر آیند
و گویند بیرون آی نفس خبیث از تن خبیث و بشارت باد ترا بغساق و حمیم پس آنرا بآسمان برند و گویند
در بگشایند خزنه آسمان گویند که روح کیست گویند فلان بنده عاصی گویند بالنفس الخبیثة
التی کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانه لا تفتح لک ابواب السماء پس بکوبه درهای آسمان بر تو بگشاید پس آنرا

پس از آن بگردانند و بسجین اعمال برند بلکه ایشان را بروی ایشان باز زنند و ارواح ایشان بسجین برند که در زیر
هفتم زمین است ولا یدخلون الجنة و در نیایند آن متکبران و مکذبان در بهشت حتی
یلج الجمل تا وقتی که در گذرد شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن یعنی تا آنکه داخل شود
آنچه آن مثل است در ضیق ملک آن بقیه از این است و این توقف شی است بامر محال یعنی همچنانکه این صورت
هرگز وجود نگیرد و کافران این نیز هرگز در بهشت نروند و همچنین پاداش وکذلک نجزی المجرمین
جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را لهم مر ایشان را باشد من جهنم از آتش دوزخ
مهاد فراشی که بر آن نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم
ازان یعنی زبر و زیر ایشان آتش بود تنوین غواش بدل اعلال است نزد سیبویه برای صرف است نزد غیر او
وکذلک و مانند جزا فصیحان گروه باشند نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافران را تعبیر
ایشان بمجرمین یکبار و بظالمین بار دیگر اشعار است بآنکه ایشان بجهت تکذیب آیات متصف
اند باین اوصاف ذمیمه و ذکر جرم با حرمان از جنت و ظلم با تعذیب بنا بر تنبیه است بآنکه آن
اعظم اجرام است و از ابن عباس مرویست که مراد باین گروه مشرکان اند که بعد از خدایان باطل
را می پرستند و بعد از وعید کافران بخلود ایشان نیز آن وعده مومنان میفرماید بخلود ایشان در جنان و
میفرماید که والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا تعالی وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتب و چون اعمال صالحه انواع طاعات بسیارست و ارتکاب همه
ان فوق طاقت بشریت از جهت میفرماید که لا نکلف نفسا تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را
هیچ تن را الا وسعها مگر بقدر وسع و ما دون طاقت نفس یعنی آنقدر که بران قادر توانسته
شد که به سهولت آنرا بجای آورند و اگر چه بقدر طاقت نیز در تحت قدرت است لیکن حق تعالی بفضل خود با
دون آن فرموده بجهت سهولت بندگان فرموده که الا وسعها چه وسع ما دون طاقت است پس این جمله
معترضه است میان مبتدا و خبر برای ترغیب در اکتساب نعیم مقیم با دون طاقت مبتلا آنست که ما اکم
ایمان آورده اند و عمل صالح کردند چنانکه اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند
هم فیها ایشان در آن بهشت خالدون باقی و دایم باشند ونزعنا و بیرون بریم ما فی
صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد یعنی اسباب عداوة را از ایشان نزع کنیم
تا آنکه غیر تواد و محبت در میان ایشان نباشد و مراد بنزع این اسباب تصغیر طباع اهل جنت است باسقاط
وساوس و اطماع و تمنای ایشان را تا تمنای حال غیر نکنند و در خاطر نگذرد که در بهشت کمترین ملک شخصی زیاده از ملک

دنیا باشد چنانکه گفته‌اند که آنچه او راست که هیچ کس را نیست و از سلمی نقل است که چون اهل بهشت به در بهشت رسند
آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه بیرون آید از یک چشمه آب بیاشامند هر غل و غش و حقد و حسد که
در دل ایشان بوده باشد زایل کرده و آن شراب طهور بود و چون از آن دیگر غسل کنند آثار نضارت و
نعیم بهشت بر ایشان ظاهر گردد و که هر کس پس از آن اشعث و [illegible] الله بیان و وصف منازل
ایشان کرده و فرمود تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر مساکن ایشان از جویهای [illegible]
ایشان وَقَالُوا و گویند که اهل بهشت چون منازل خود ببینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
حمد و ثنا مر آن خدای را که به فضل خود هَدَانَا راه نمود ما را لِهَٰذَا به مقام و یا توفیق
و الطاف با عطا فرمود تا ایمان آوردیم و عمل صالح کردیم و به جهت آن باین منازل رسیدیم وَمَا كُنَّا
لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه یابیم به توفیق ایمان و اعمال صالحه و به این منازل لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ و گر نه خدا
ما را راه نمودی به اسباب و توفیق لام برای توکید نفی است و جواب لولا محذوف که ما قبل آن دال است
بر آن و این کلمه متضمن شکر است که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند جز بی رفیق توفیق الهی و الطاف
پادشاهی سلوک این طریق میسر نشود [illegible] عنایت و لطف نامتناهی به قصد [illegible] رسیده
خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون اهل بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ اندوه
تحسر و ندامت این تمنا کنند که لو هدانا الله [illegible] اهل بهشت گویند که لولا هدینا الله [illegible] فرمود که هیچ مؤمن
و کافر نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزل نباشد و چون حجاب مرتفع شود و آن منازل به ایشان نمایند
دوزخی را گویند که این قصور و منازل درجات [illegible] برای تو [illegible] بودند اگر ایمان می‌آوردی [illegible]
بهشتی را گویند که این درکات و عقوبت [illegible] از برای تو بود اگر طریق [illegible]
و در معاصی توغل [illegible] بعد از آن ندا آید که [illegible] منازل و مراتب [illegible] میراث از کفار [illegible]
ارزانی داشتیم [illegible] لایق ایشان دادیم [illegible] ندا آید که ای اهل بهشت شما همیشه
تن درست باشید که با آن بیماری نبود و جوانی باشید که با آن پیری نبود و زنده باشید که با آن مرگ نباشد و خلود
که با آن [illegible] نعمتی که [illegible] نزد اهل بهشت [illegible] این نعمت [illegible]
احتیاط [illegible] بگویند لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا به درستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ
براستی [illegible] شویم [illegible] ایشان به جهت [illegible] عالی رسیدیم وَنُودُوا ندا کرده شوند
اهل بهشت [illegible] بهشت [illegible] أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ آنکه بهشتی که وعده
داده شده بود [illegible] بهشت [illegible] أُورِثْتُمُوهَا در حالتی که میراث

داده شده‌اید آن را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ به سبب آنچه بودید که عمل میکردید و مراد با ارث اعطاست ای اعطیتموها و تشبیه
اعطا با میراث به آن است که مر آخرت بی رنج و کلفت به ایشان رسد همچنانکه مال میراث که بدون تعب به وارث
منتقل میشود یا آنکه بر صرافت [illegible] باقی باشد [illegible] ورثه که هیچکس نباشد الا او را منزلی
باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و منازل کافران میراث مؤمنان رسد در بهشت و محل اعراب ان
تلکم نصب است [illegible] و عامل آن [illegible] است [illegible] و قوله الجنة صفت تلکم و آن
[illegible] خمسه محققه است [illegible] زیرا که منادات [illegible] قول است بعد از آن استقرار
ایشان با اماکن [illegible] که وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ
اهل دوزخ را [illegible] اصحاب دوزخ گویند أَنْ قَدْ وَجَدْنَا آنکه به درستی
یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده ما را پروردگار ما حَقًّا [illegible] فَهَلْ وَجَدْتُمْ
پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود آفریدگار شما از عقوبت حَقًّا [illegible]
ما وعدکم [illegible] ما وعدنا [illegible] که او سبحانه وعده فرموده [illegible]
و عقاب و سایر احوال قیامت [illegible]
با ایشان [illegible] اهل بهشت این را گویند قَالُوا گویند دوزخیان
نَعَمْ آری یافتیم آنچه خدای گفته بود فَأَذَّنَ پس ندا زند مُؤَذِّنٌ آواز دهنده بَيْنَهُمْ
میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ به درستی که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر کافران که
[illegible] الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میداشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
[illegible] وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و طلب میکردند
[illegible] میان مردمان و
[illegible]
[illegible] وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان به سرای آخرت كَافِرُونَ ناگرویدگانند [illegible]
در بین مؤذن خلافت [illegible] دوزخ است [illegible] صاحب صور است
که اسرافیل است [illegible] امام رضا علیه التحیة و الثناء روایت که المؤذن هو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام است [illegible] علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده [illegible] حدثنی ابی عن محمد بن
فضیل عن الرضا علیه السلام که المؤذن هو امیر المؤمنین علیه السلام و ابو القاسم حسکانی باسناد خود
از محمد حنفیه روایت کرده [illegible] روایت کرده که آنحضرت فرمود انا ذلک المؤذن یعنی [illegible]

من باشم و نیز باسناد خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان لعلی فی کتاب الله اسماء لا یعرفها الناس قوله
فاذن مؤذن بینهم یعنی علی بن ابی طالب را در کتب خدا اسمیست که مردمان آنرا نمی شناسند و از آنجمله
اینست که فاذن مؤذن بینهم چه او مؤذن آنحضرت باشد **وَبَيْنَهُمَا** و میان بهشت و دوزخ **حِجَابٌ**
پرده ایست مانع که در وصول اثر یکی با میان اهل دوزخ و بهشت حاجز است چو باره شهر که اهل
دوزخ نتوانند که به بهشت درآیند کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور و بعضی گفته اند حجاب اعرافست
و در بعضی روایت آمده که اعراف جبلیست از مشک سفید **وَعَلَى الْأَعْرَافِ** و بر اعراف حجاب یعنی بر آنکه
رِجَالٌ مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ **يَعْرِفُونَ كُلًّا** شناسند هر یک از اهل بهشت **بِسِيمَاهُمْ**
بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و سیما فعلا است مشتق از
سام ابله اذا ارسلها فی المرعی معلمة و یا از وسم علی القلب کالجام من الوجیر و بنا برین معرفت ایشان بالهام
و تعلیم ملائکه باشد و گویند این موضع را جهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین
و در انوار گفته که اعراف جمع عرفست مستعار از عرف فرس و عرف دیک و گویند که عرف هر چیزیست که مر
تفع باشد از خود که بجهت ظهور آن اعراف را غیر خود باشد از ساکنان اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل
مومنان یا علما یا ملائکه در صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از بلند منازل
خود اهل بهشت می بینند و از آن تلذذ میکنند و عذاب دوزخ مشاهده میکنند و بعضی
از آن متبهج و مسرور می باشند و گفته که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی
باشد یا یکی از ابوین از ایشان راضی باشد و دیگری نه یا موحدانی که مقصر باشند در عمل و بنا برین قول بودن
ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت و اصح اقوال آنست که اکابر
اهل ایمان دران موضع باشند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده از ابن عباس و ضحاک که یکی
از مفسرینست نیز از روایت کرده که الاعراف موضع عال من الصراط علیه الحمزة والعباس و
علی و جعفر یعرفون محبیهم ببیاض الوجوه و مبغضیهم بسواد الوجوه یعنی اعراف منزلی بلند است
از صراط که امیرالمومنین علیه السلام و حمزه و عباس و جعفر طیار رضوان الله علیهم بر آنجا باشند
و دوستان خود را شناسند بنازکی و سفید رویی و دشمنان خود را بشناسند بتیرگی و سیاه رویی و از
محمد بن جعفر بن راشد که یکی از روات اهل سنت است که بدیر بن حنین گفت که من از حسین بن علوان
شنیدم که او از سعد بن طریق شنیده که اصبغ بن نباته گفت من روزی در مجلس منور مطهر شاه ولایت
علی مرتضی علیه السلام بودم که عبدالله بن الکوا در آمد و گفت یا امیرالمومنین مرا آگاه کن از تفسیر آیت

کریمه

۲۶۲

کریمه علی الاعراف رجال شاه ولایت فرموده که یا ابن الکوا بدان و آگاه باش که ما که اهل بیت نبوت و معدن
رسالتیم فردا قیامت زمام اختیار بدست ما دهند و خطاب حق تعالی در رسد که ما آنکس که اهل دوزخ
باشد بفرستید و آنکه از اهل جنت باشد او را به بهشت در آرید فمن نصرنا عرفناه بسیماه وادخلناه
الجنة ومن عصانا عرفناه بسیماه فادخلناه النار یعنی آنکسانی که در دنیا نصرت کرده باشند و در محبت
ما کوشیده و شراب محبت ما نوشیده ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر
سرشت در آریم و آنکسانی که در دنیا نصرت ما نکرده باشند و در محنت دین جهان عداوت
ما ورزیده باشند و ایذا و آزار بمحبان ما رسانیده ایشان را بعلامت خفض و شقاوت بشناسیم و بعذاب
جحیم و عقاب الیم رسانیم و موکد این مقول و موید این مقال حدیث عمر بن شبیر است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روزی خطاب کرد و فرمود یا علی کانی انظر الیک یوم القیمة بیدک عصا
عوسج تسوق قوما الی الجنة وآخرین الی النار یعنی علی گویا که من در تو می نگرم در روز قیامت در دست
تو عصایی باشد از عوسج و تو بآن عصا گروهی را به بهشت میرانی و طایفه دیگر را بآن عصا بجهنم میرسانی
و میگویی بدوزخ خذیه فانه من اعدائی و اعداء ذریتی و لیأتی فلانی را بگیر که از دشمنان منست
و فلانی را بگذار که از محبان منست و از تتمه این روایتست که حضرت رسالت فرمود که والله که آتش علی را
مطیع تر باشد از غلام نسبت بخواجه خود و در بعضی از روایات آمده است که حارث همدانی که یکی از
عرض کرد که
محبان شاه ولایتست و در ملازمت آنحضرت بوده روزی با امیرالمومنین و امام المتقین من
دو حالت هراسانم یکی در حالت نزع و دیگری در حالت عبور از صراط آنحضرت فرمود
که ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را درین دو حالت فرو نگذارم و در هر دو وقت خود را
بایشان رسانم و من ایشان را بشناسم و من شفیع ایشان باشم و ایشان را بمقصد رسانم و این بیتها منسوب
بآنحضرتست که **شعر** یا حار همدان من یمت یرنی * من مومن او منافق قبلا * یعرفنی طرفه و اعرفه
بنعته و اسمه و ما فعلا * وانت عند الصراط معترضی * فلا تخف عثرة ولا زللا * اقول للنار حین توقف للعرض
دعیه لا تقربی منه الرجلا * دعیه لا تقربیه ان له * حبلا بحبل الوصی متصلا * و از امام محمد باقر علیه
الصلوة مرویست که مراد برجال ائمه معصومین اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در میان ایشان
باشد و در مجمع آورده که قال ابو جعفر علیه السلام هم آل محمد علیهم السلام لا یدخل الجنة الا من
عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا من انکرهم وانکروه و صادق علیه السلام نیز فرموده که اعراف کثیبها
باشد میان بهشت و دوزخ هر پیغمبری و خلیفه را آنجا بدارند با گناهکاران امتش چنانکه امیر لشکر با لشکری

انکه بعیان باشند سبقت کرفته بر بهشت در آیند خلیفه آن پیغمبر باکناهکاران امت او کویند که نیکو بیرادران نیکوکار خود
شا انکه سبقت کرده بر شما بر بهشت ایشان بر ایشان سلام کنند کما قال الله تعالی وَنَادَوْا وندا کنند اصحاب اعراف
یعنی کناهکاران امت هر پیغمبر که با بعضی خلیفه او در اعراف باشند و آواز دهند أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را
محسنان که بر ایشان سبقت کرده بر بهشت در آمده باشند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ انکه تحیت خدای بر شما باد
یا خوش حالی شا لحال انجا ذات کرسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف یعنی
کناهکاران به بهشت نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ وحال انکه ایشان طمع دارند که بر بهشت در آیند شفاعت
پیغمبر و خلیفه او کویند آفرین کسان که بر بهشت در آیند ایشان کوینده باشند این حال است از او و اینکه
قول وار اصحاب بیان و وجوه دیکر طمع معنی خوف است بقول اول و یعنی یقین بنا بر ثانی کقوله والذی
اطمع ان یغفر لی خطیئتی و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل
اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت نمی کنند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام مرجح نبود پس
حق تعالی چون خلق را بسجود خواند و ان آخرین تکلیفی باشد روز قیامت اهل اعراف سجده کنند
و میزان حسنات ایشان بدان ترجیح کرده بر بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان را
بکردانند و در تفسیر امامی مذکور است که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بکردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ
النَّارِ بسوی دوزخیان چون اهل دوزخ را با نواع عقاب و نکال ببینند بخدا پناه برند قَالُوا رَبَّنَا کویند ای
پروردکار ما لَا تَجْعَلْنَا مکردان ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با کروه ستمکاران یعنی با ایشان در دوزخ
جمع مکن و بنا بر انکه مراد اصحاب اعراف انبیا و ائمه باشند صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع
باشد بر طریقی میسر که ایشان را حاصل نشود هم چنانکه از بهشتیان در بهشت بکویند که ربنا اتمم لنا نورنا
نورنا وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و ندا دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی که بشناسند بِسِيمَاهُمْ
بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختکان رؤسا کفر باشند چون ولید مغیره و ابوجهل
و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که دینی میکفتند که هرکز خدا امثال بلال و عمار و صهیب را
بر بهشت نبرد و ما را بدوزخ و سوکند میخوردند که خدای بندکان و شما با تزایر ما تفضیل نکند قَالُوا
کویند ایشان اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ کثرت انصار
شما یا جمیع مال که میکردید وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که کردن کشی میکردید و تفوق میکردید
بر خلق از حضرت یعنی حق جمعیت و استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی آنه
بلال و عمار و سلمان و حسنات و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اجمعین و کافران را کویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ

ثلث ع

ایا این کروه انانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوکند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرکز بدیشان رحمت
خود نرساند و حالا برحمت حق در جنب اند پس متوجه ساحت اهل ایمان شده کویند یا انکه چون اصحاب اعراف
ازین سخن فارغ اند حق تعالی بکرم خود ایشان را کوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید بر بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ
هیچ ترسی نیست بر شما از مخاویف و شداید وَلَا أَنْتُمْ و نه شما تَحْزَنُونَ اندوهناک شوید
از فوت مطالب و مقاصد و کوینده که قایل این قول ملائکه باشند و قول اول از صادق علیه السلام
مرویست ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف بر بهشت در آیند و دوزخیان طمع فرج بعد الیاس پدید
آید کویند خدایا ما را خویشان اند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن کوییم حق تعالی اذن دهد بهشتیان
را تا مر دوزخ نکرند چون نکاه کنند خویشان خود را نشناسند چه خلعت ایشان متغیر شده باشد اما
دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام کینه ایشان را بشناسند بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت
بخواهند چنانکه فرماید که وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را
و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا انکه بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب بهشت بمقدار که تشنگی ما را ببرد و
این دلیل است بر انکه جنت فوق دوزخ باشد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است
خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا آن دفع کرسنکی خود کنیم و بنا بر انکه مراد انواع طعام باشد
کلام از قبیل علفتها تبنا و ماءا باردا خواهد بود قَالُوا کویند بهشتیان در جواب ایشان که إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران دیدکان
الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا کرفتند دِينَهُمْ شعار دین خود را ایشان لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی بازیچه ایشان
در عید خود بجوالی کعبه طی مینمودند در بت میکردند و تحریم ما احل الله چون بحیره و وصیله نیز
نیز داخل لهو است چه لهو عبارتست از صرف همه با آنچه مستحسن باشد که منصرف شوند بان و لعب
طلب حرج با آنچه مستحسن نبود که طلب آن کنند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت ایشان را زندکانی دنیا و طول امل
تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا عاریت کننده و مکاریست بازی دهنده فَالْيَوْمَ
نَنْسَاهُمْ پس ما ایشان امروز معامله ناسیان کنیم یا یعنی کیفر و کفار ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانکه
ایشان فرو کذاشتند و در خاطر نکذرانیدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را
وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بایتهای کتب و بعلامات ربوبیت
ما انکار میکردند در این آیت خلاف است در انکه جمیع آن کلام حق تعالی است بعد از حکایات از اهل جنت
تا قوله حرمها علی الکافرین یا از تتمه کلام اهل جنت است الی قوله الحیوة و بعد از آن از او سبحانه استیناف کلام

فرموده بقوله فاليوم ننسيهم وچون حق تعالی ذکر فریقین نموده عقب آن بیان انزال کتاب وحجت میکند بدیشان
بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ وبتحقیق که آورده ایم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی را بیان کردیم معانی آنرا و
مفصل ساختیم هرچه بکار آید از عقاید واحکام ومواعظ عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود واین در محل نصب
است بر حالیت ای عالمین بوجه تفصیله یعنی در حالتی که عالمیم بوجه تبیین آن ویا حال از کتاب وتقدیر
اینکه مشتملا علی علم یعنی در حالتی که آن کتاب مشتملست بر علم شریعت از اصول وفروع هُدًى حالست
از مفعول فصلناه یعنی آوردیم این کتاب را در حالتی که نماینده است وَرَحْمَةً وخداوند بخشش
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که مرشد ایشانست بحق ومنجی ایشان از ضلالت وتخصیص اهل ایمان آنکه هدایت
ورحمتست نسبت بجمیع مکلفان بجهت انتفاع اهل ایمانست بآن وعدم انتفاع غیر ایشان بآن
هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظاری می برند استفهام برای انکار است یعنی منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت
کتاب وآنچه راجع شود بآن امر قرآن از تبیین صدق آن بظهور آنچه ناطقست بآن از وعد ووعید
یعنی ایمان نمی آیند برای العین وعد ووعید آنرا ببینند يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت وسر
انجام کتب یعنی ظاهر شود آثار وعد ووعید آن که روز قیامتست که يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ
فراموش کرده اند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق سخن خدای
روز ظاهر شود بر کافران که بقرآن نگرویده اند گویند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمده بودند فرستادگان
آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی وما تکذیب ایشان کردیم ووقوع این روز را باور نداشتیم فَهَل
لَّنَا مِن شُفَعَاءَ پس آیا باشد ما را درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای
ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا بازگردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز آنکه بودیم که عمل
میکردیم یعنی تصدیق کنیم بآنچه تکذیب آن میکردیم وبوحدت قایل شویم نه شرک پس کسی ایشانرا شفاعت
کند ونه بدنیا باز ایشانرا آرند قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بدرستی که زیان کردند در نفسهای خود که سرمایه عمر را
صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُم وگم شد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که
افترا میکردند ودروغ میگفتند که بتان شفیعان ما باشند نزدیک خدا پس هیچ نفعی بایشان نرسد در عذاب
ابدی گرفتار باشند وچون او سبحانه ذکر کفار نمود وعبادت معبودان باطله که موجب عقوبت ابدیست
در عقب آن بر ایشان احتجاج می آورد بمقدورات ومصنوعات خود باین دلالت ایشان میفرماید بر آنکه غیرا
او سبحانه معبودان بحقیقت نیست وخطاب بجمیع مکلفان کرده میفرماید که إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار
شما اللَّهُ خداوندیست که جامع جمیع صفات کمالست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکس که بیافرید

آسمانها وزمینها بدون امثال ومادّه فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان وزمین
روزی که عبارتست از طلوع شمس تا غروب آن نبوده در تبیان گفته که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار
سال دنیاست وقول اول اصح واشهر است ودر آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت او بر ایجاد بکلمه کن
دلیلست بر اختیار وارادهٔ فاعل مختار واشارتست بر غایت تانی در امور وترک عجلت والعجلة من الشیطان والتانی من الرحمن
العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن مرویست که ابتدای آفرینش در روز
یکشنبه تا آخر روز جمعه جمیع مکونات سفلی وعلوی را ایجاد فرموده لهذا این روز بجمعه مسمّی شد
ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستوی شد ارادهٔ او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش بعد از آن الاستواء الاعوجاج ویا مستولی
وغالب گشت واین تخصیص عرش بالاستیلا در حق آن بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و
حقیقت آنست که الاستوی علی العرش صفة ثبتت من غیر ان بلا کیف ولا وصف والایمان بجمله منه ایمان است
قرآنست واز مالک بن انس روایتست که الاستوی غیر مجهول والکیفیة غیر معلومة والسوال عنه
بدعة واز حسن مرویست که معنی آنست که مستوی شد بر پادشاهی خود ومستقر شد بملک او ومستقیم
گشت وایراد این کلام بر وجه تعارفست لقولهم استوی الملک علی عرشه اذا انتظمت امور مملکته
واستقل امر ملکه قالوا بل عرش وانوار گفته که عرش جسمی است محیط بسایر اجسام وتسمیه آن بعرش
بجهت ارتفاع آنست ویا بجهت تشبیه بسریر ملک چه امور وتدابیر از آن نازل میشود ودر رقف سیر ابو
الفتوح مذکور است که عرش جسمیست که حق تعالی آنرا بصورت سریر ایجاد فرموده در خبر است که جبرئیل
خواست که عظمت عرش را ببیند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف آن طیران نماید پس چند سال بپرید تا
آنکه ضعیف وسست گشت واز حق تعالی قوت طلبید قوت پرهای او را مضاعف و بیشتر از اول بپرید باز نوبت
نیز ضعیف شد باز حق تعالی او را قوت داد چند نوبت این صورت واقع شد پس از پریدن ملالت یافت
گفت بار خدایا بیشتر راه طی کرده ام ویا اکثر از آن مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چندین
هزار سال است که پریدی هنوز یک قایم از قوایم عرش طی نکرده جبرئیل گفت سبحان الله لا اعلم
کیفیة خلقه الا هو يُغْشِي اللَّيْلَ درمی کشد خدای شب تاریک را فِي النَّهَارِ در روز روشن یعنی
بپوشید صبح که مانند روشنایی روز تا تاریکی شب وعکس این نگفت اکتفا باحد الضدین است
للعلم به ودر موضع دیگر ذکر هر دو فرموده وهو قوله تعالی یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل
يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او درمی آید حَثِيثًا در حالتی که شتابنده است تا
طالب تعقیب بر وجه سرعت در انوار که حثیثا حال است ماخوذ از حث واین صفت مصدر محذوفست یا

حال است از فاعل یعنی حاثاً یا از مفعول یعنی محثوثاً حیثاً اکرده طالب شب است بسرعت شب و عدم ذکر
این جهت اکتفا ماضی است و اسناد طلب بروز یا شب بر وجه توسع است و مراد بآن آمدن روز است در عقب شب و بعکس
ماند آمدن شخصی را از عقب که طالب او باشد والشمس والقمر و بیافرید آفتاب و ماه را والنجوم و ستارگان را
مسخرات در حالتی که رام شده گانند بامره بفرمان او بقضا و تصریف و یعنی مطیع فرمان او بند در
مجاری خود بتدبیر وضع ان و خلق آنها بجهت منافع عباد است الا له الخلق بدانید که مر خدا راست
آفریدن جمیع معلومات وو الامر و مر او راست فرمان نافذ که مقرون بمصلحت باشد چه موجد هر
چیز متصرف در جمیع امور او ست نه غیر او تبارک الله بزرگ خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت
ربوبیت رب العلمین پروردگار و آفریدگار همه عالمیان در انوار گفته که تحقیق این آنست که چون
کفر اتخاذ الهه باطله کرده اند حق تعالی درین بیان فرموده که مستحق تربیت یکی که آن الله زیرا که خلق و امر مر
او راست چه او سبحانه خلق فرموده بر ترتیب قویم تدبیر حکیم پس ابداع افلاک نموده بعد از آن تزیین آن
فرموده بکواکب کما اشار الیه بقوله فقضیهن سبع سموات فی یومین و قصد ایجاد اجرام سفلیه کرده
جسمی آفرید که قابل صور مختلفه و هیئات مختلفه است بعد از آن تقسیم آن صور نموده بصور نوعیه
متضادة الاثار و الافعال و اشعار بقوله خلق الارض فی یومین ای الجسم السفلی فی یومین و بعد از آن
ابداع فرموده انواع موالید من معادن و حیوان و نبات و بترکیب مراوان اولا و تصویر آن ثانیا کما قال
بعد قوله و خلق الارض فی یومین و جعل فیها رواسی من فوقها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام ای مع الیومین
الاولین لقوله فی سورة السجدة الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و چون عالم ملک را
تمام کردانید قصد تدبیر آن فرموده مانند ملک حالس بر عرش برای تدبیر مملکت پس تدبیر امر سموات
و ارض کرده و بتحریک افلاک و سیر کواکب لیالی و ایام بعد از آن تصریح نموده بآنچه فذلک تقریر
نخجرآیت و فرموده الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العلمین بعد از آن امر کرد ایشان را بعرض
خود بر وجه تذلل و اخلاص فرموده ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش او نمائید
تضرعا بوجه تضرع و زاری وخفیة و از روی پوشیدگی یعنی نهانی چنان هر دو مصدر ند
در موضع حال ای متضرعین و مخفین یعنی در حالتی که تضرع کنندگان و نهان نمایندگان باشید چه
تضرع نشان احتیاج و اخفا دلیل اخلاص است و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست انه بدرستی
که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد تجاوز کنندگان را یعنی آنها که دعای بکنند در حق ناسزا
یا در دعا فریاد کنند که ریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدا که مستحق که لایق آن نباشند چون تبارک الله

۲۶۵

وصعود مدارج سما و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که سیکون قوم یعتدون فی الدعاء و
حسب المرء ان یقول اللهم انی اسئلک الجنة و ما قرب الیها من قول و عمل یعنی زود باشد که قومی پیدا شود
که در دعا اعتدا کنند زیاده از قوت و رتبه خود طلبند همین کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا
از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا دران نزدیک گرداند از گفتار و کردار بعد از ان آیت را تلاوت نموده که ان
الله لا یحب المعتدین و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله در غزای بوادی فرود آمد که عظیم
سهمگین بود صحابه باواز بلند تکبیر کردند رسول صلی الله علیه و آله فرمود ارجعوا علی انفسکم رجوع
بنفسهای خود کنید و با خود آئید که شما غایب را نمیخوانید بلکه آنکس که او را میخوانید حاضر است و سمیع
و قریب در هیچ وقت از شما غایب نیست حسن بصری گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله که میان دعا علانیه و پنهانی
هفتاد ضعف است بعد از آن گفت که در میان اصحاب مرد بودی که همه قرآن حفظ کردی و همسایه او ندانستی
و شخصی بودی که در خانه خود همه شب نماز کردی و مهمان وی از آن بیخبر بودی در زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مسلمانان بسی عبادت کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام نمودندی و از ان
ایشان از غیر این میمه نشنیدندی و پوشیده از ایشان و میان ایشان خدا بودی و از مضمون ادعوا ربکم
تضرعا و خفیة اعتنا نکردندی و حق تعالی ذکریا را بدعای خفی مدح فرموده گفت که اذ نادی ربه نداء خفیا
و گویند که تضرع بمعنی رفع صوت است یعنی آشکارا و پنهان خدای خود را بخوانید و این معنی علی بن ابراهیم
در تفسیر خود آورده و لا تفسدوا و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر و ظلم و سایر معاصی
بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن از بعث انبیا و وضع احکام و بایمان و عدل و تقوی شما و
بنا بر اول فاعل اصلاح او سبحانه است و در مجمع گفته که از حسن مرویست که اصلاحها باتباع اوامر الله
فیها و قیل لا تفسدوها بقتل المومن بعد اصلاحها ببقائه و قیل لا تفسدوها بالظلم بعد اصلاحها بالعدل
و قیل لا تعصوا فی الارض فیمسک الله المطر و یهلک الحرث بمعاصیکم و میسر از ابی جعفر روایت کرده
که آن حضرت این آیت فرمود که ان الارض فاسدة ما صلحها الله ببینه وادعوه و بخوانید خدا را خوفا
در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او بجهت تصور اعمال شما وطمعا و طمع دارندگان در اجابت
او بتفضل و احسان و خطر رحمت خود این هر دو مصدر ند در موضع حال ای خائفین طامعین
چند وجه گفته اند یکی خوف از عقاب و طمع در ثواب دوم خوف از رد و طمع اجابت سیوم خوف
از عدل و طمع در فضل چهارم خوف از میزان و طمع در جنان ان رحمت الله بدرستی که رحمت خدای
و هر دو سرای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران و ایشان با محسن العمل اند چون عابدان

ویا محسن اللهم چون عاصیان را امید همه برحمت بغایت وبفضل بی نهایت است ویکی از شیوخ در مناجات
خود گفته که بار خدایا اگر وفاداران نیکو امید دارند وجفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند وبدانکه خاتمه کریمت
بترجیح طمع است وتنبیه بر آنچه وسیله اجابت است وتذکیر قریب بجهت آنست که رحمت بمعنی رحم است
یا بجهت آنکه صفت موصوف محذوف است ای امر قریب ویا بنابر آنست که فعیل که بمعنی مفعول است ویا
بفعیل که بمعنی مصدر است چون نقیض یا برای فرق فریق که ماخوذ باشد از نسب قریب که ماخوذ از غیر
نسب باشد ویا بجهت آنکه تانیث رحمت غیر حقیقی در امان الاخطار مذکور است که هر که این دو آیت در
عقب آن بگوید که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا
یغفر الذنوب الا انت حق سبحانه گوید که ای ملائکه من گواه باشید که من جمیع گناهان او بیامرزیدم
امرزیدم چون او سبحانه در این آیات اخبار فرموده که او آفریدگار سموات وارض است وآنچه در میان است
از بدایع وصنایع قدرت در عقب آن نیز اظهار است قدرت وربوبیت خود کرده میفرماید که وهو الذی
واو است آنکه یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا در حالتی که مژده دهنده اند
بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او یعنی او که باران است بشر مخفف بشر است که جمع بشیر است بشارت
ریاح مطر یا بواجر است که صبا اثاره سحاب میکند وشمال جمع آن مینماید وجنوب ادرار آن میکند ودبور
آن را متفرق میسازد واستعمال رحمت بمعنی مطر در کلام است شایع در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله
چون باد سخت بر آمدی متغیر رنگ شدی وخایف گشتی وچون از آن باران آمدی مطمئن شدی میفرمودی
جاءه الرحمة وعید از آن فرمودی که از چنین بادها بترسید که از علامات قیامت است وعذر نیست
وچون باران براثر آن آید رحمت باشد آورده اند که در عهد بعضی از صحابه مردی را گفته بودند که کشته
امیر المومنین پرسید که چون گناه کرده گفتند که کلمه کفر گفته وبران اصرار میکند ولان
توبه نمیکند فرمود که آن چیست گفتند که میگوید که بر نادیده گواهی میدهم وفتنه را دوست میدارم
واز رحمت میگریزم حضرت فرمود اگر گناه او کفر او اینست من نیز همین میگویم چه این عین ایمان و
طاعت است گفتند چگونه یا امیر المومنین فرمود اما آنکه گفت که بر نادیده گواهی میدهم یعنی
خدای گواهی میدهد وخدا را نتوان دید واینکه گفت که فتنه را دوست میدارم مراد وی مال وفرزندان
است کقوله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة واینکه گفت که از رحمت میگریزم مراد وی آنست
که از باران میگریزم تا جامه مرا تر نکند کقوله تعالی وهو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته حاصل آنکه
حق تعالی میفرماید که ما بادهای مژده دهنده بباران میفرستیم حتی اذا اقلت تا چون بر دارند

بادها سحابا ثقالا ابرهای که گران بار باشد بباران اشتقاق اقلال از قلت است چه مستقل وحامل چیزی استقلال
آن میکند بقوت جسیم خود آنرا امری قلیل وحقیر میداند وچون سحاب بمعنی سحابست از جهت صفت او
جمع واقع شده چون رباع ابرهای گران بار را ابر دارند سقناه برانیم ما ابر را لبلد میت برای احیاء
زمین وابر امرده وبرای سقی آن ضمیر میفرستد مذکر باعتبار لفظ سحاب است فانزلنا بس فرو فرستیم
بلد یا بسحب ویا بسوق آن الماء ابر برای زمین فاخرجنا به پس بیرون بدان آب ویا ببلد ویا بابر ویا
بآب دادن اگر راجع ببلد باشد با اولی برای الصاق خواهد بود وثانیه ظرفیه واگر راجع بغیر بلد
باشد از برای سببیت یعنی اخراج کنیم در بلد ویا بیرون آریم بسبب آن یا ابر یا آب دادن من کل
الثمرات از هر نوع میوها کذلک اشارتست باحیاء بلد میت ویا باخراج ثمرات یعنی همچنین که
زمین مرده را بنبات زنده میگردانیم وبا میوهای از آن بیرون می آریم نخرج الموتی بیرون آریم مردگان را
یعنی همچنانکه احیاء آن میکنیم باحداث قوة نامیه در آن ونظیر آن میدهیم بانواع نباتات وثمرات
اخراج موتی کنیم از قبور وآنها را زنده گردانیم برد نفوس بمواد ابدان آن بعد از جمع ونظیر آن بقوی و
حواس لعلکم تذکرون شاید که شما در یابید وبدان صورت [illegible] استدلال کنید وبدانید که
هر که قادر باشد برای احیاء ارض واخراج ثمرات مرتبه قادر باشد برای احیاء اموات چه میان این دو
اخراج فرقی نیست زیرا که هر یک از آن اعاده شیء است بعد از انشاء آن پس در اخراج فرقی نیست چنانکه
متعذر نیست او سبحانه که زمین مرده را بنبات زنده کند بر وی دشوار نیست که مرده از گور زنده کند
ابو هریره وعبد الله عباس گفته اند که چون مردمان در نفخه اولی بمیرند حق تعالی چهل سال باران بر ایشان
بارد مانند آب مردمان وآن از زیر عرش بدیشان روان شود وآنرا ماء الحیوان گویند پس ایشان
در قبور نبت شوند همچنانکه در رحم امهات وچون اجساد ایشان تمام خلقت شوند حق تعالی روح
را در ایشان دمد وبعد از آن خواب بر ایشان افکند ودر نفخه ثانیه ایشان را بیدار کند ایشان پندارند که از
خواب بیدار شده اند پس گویند که یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا بعد از آن حال زمین ایمان وابیان میکند بعد
از نزول مطر باران بقوله والبلد الطیب وزمین پاک وپاکیزه وشایسته وصالح زراعت باشد
یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدای ومشیت وتیسیر او بان نصیبی
فرموده از کثرت نبات وحسن آن عدالت نفع آن زیرا که ایقاع آن فرموده در مقابله والذی
خبث آن زمین که نه پاکست وشوره خاک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا
مگر بحالتی که اندکست وهیچ نفعی در آن نیست وذکر با باذن ربه [illegible]

ولا مقاربت آنست که آن دالست بر عظمت و بقوت الدت و بضیاین و حالت و در کلام مضاف محذوفست
و تقدیر اینست که والبلد الذی خبث لا یخرج نباته الا نکدا پس حذف مضاف شده و مضاف الیه در مقام او
قایم شده و مرفوع و مستتر از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان
مومن و کافر تشبیه فرموده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ
از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن آید انواع طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع
آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از صفت که بکار آید ظهور نیابد در مجمع آورده که اگر اراده او سبحانه
می بود که نبات حسن از ارض نکد بیرون آید نیز از ارض طیبه البته وقوع می یافت الا آنست که عادة الله
جاری شده در اخراج آن از ارض طیبه تا باعث انسان باشد بر طلب خیر از مظان آن دلالت کند بر وجوب اجتهاد
در طاعات كذلك همچنانکه این مثل البیان کردیم نصرف الآیات می گردانیم آیتهای و ضرب
امثال در فنون احوال الحکیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای
می آورند و در این مثلها تفکر نموده بهره اعتبار برمیدارند مرویست که روزی ابو محمد حسن علی بن ابی طالب
علیه السلام نزد معویه غاویه رفت معاویه بقصد الزام آنحضرت گفت ای حسن حق تعالی فرموده که و لا
رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن مذکورست لحیه من و تو در قرآن
کجا ذکر کرده محاسن آنحضرت بسیار انبوه بود و باشارت و اطلاق لبی آنحضرت در جواب معویه
فرمود که حق تعالی محاسن من و تو در این آیت ذکر کرده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا
یخرج الا نکدا معویه چون استماع این آیت کرد بسیار [illegible] شد و بانکه حق تعالی بیان
آیات اوله فرمود بر وحدانیت و قدرت کامله خود در عقب آن ذکر بعضی از قصص انبیا و حکایات
در سبیل او کرده جهت تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
نوحا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس صلوات الله علی نبینا و علیه در وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه
بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بود نسبت بمی پرستیدند فقال پس گفت نوح یا قوم اعبدوا الله ای گروه
من بپرستید بیکانه اکه موجد جمیع اصول نعم است یعنی بیکانگی او را پرستش کنید جواب قسم محذوفست
و مثل این لام را اطلاق نمیکنند الا با قد زیرا که آن مظنه توقع است چه مخاطب استماع آن نموده متوقع
وقوع آن خبر است که مضمون آن ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی جز وی پس
فرمان برید در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم
بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت

عذاب روز بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت این وعید است و بیان داعی بعبارت او سبحانه در کتب
تواریخ مذکورست که نوح پیغمبر است بود بعد از ادریس حق تعالی او را بفرزندان قابیل فرستاد و آنانکه متابع
ایشان بودند از اولاد شیث و عبدالله بن عباس گفت که اولاد آدم بعضی در جبل بودند و بعضی اهل دامن کوهستان
نیکو روی و زیبا صورت بودند و زنان ایشان زشت صورت و مردمان سهل بعکس این بودند ابلیس در
بصورت غلامی درآمد نزدیک مردمان سهل و گفت من میخواهم که خدمت تو کنم گفت در خدمت من قیام
نمائی آنچه مراد و مدعای تو باشد انجاح آن نمایم ابلیس مدتی شبانی کرد و کوسفندان او را میچرانید روزی
نی بساخت و مردمان از نغمات او فریفته شده بودند و می آمدند و استماع می کردند اهل جبل از آن
مطلع شدند در روزی که عید اهل سهل بود همه از شهر بیرون آمده بودند زنان خود را بسیار
در نظر مردمان بجلوه درآورده بودند بعضی از اهل جبل بنظاره عید ایشان آمدند و از دیدن شیفته
شدند و جمال آنها را مشاهده کردند چون زنان را با جمال و خوبی کمال بدیدند متعجب و حیران شدند
قوم خود را از این خبر دادند جمعی دیگر بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنا از اینجا
ایشان پیدا آمد و فاحشه و زنا در میان ایشان شایع شد بروایتی دیگر آنکه عبدالله بن عباس
مرویست که آدم علیه السلام وصیت کرده بود که فرزندان شیث با اولاد قابیل مناکحه نکنند و اولاد شیث
آدم علیه السلام را در غاری نهاده بودند و نگهبانان بر آن گماشته تا کسی از فرزندان قابیل انجا نرود
پس جمعی از ایشان برخاستند که برویم تا ببینیم عم خود را که فرزندان قابیل از نزد ما کیستم ببینیم که در چه
حالند در چه کارند و ایشان صد مرد بودند همه نیکو روی و زنان اولاد قابیل که ایشان را بدیدند در ایشان
آویختند و نگذاشتند که با زپس روند جمعی دیگر متفحص مردان خود با این صورت آمدند این
زنان ایشان را نیز نگذاشتند که مراجعت کنند و همچنین گروه گروه می آمدند این زنان با ایشان مختلط میشدند
تا همه بیامدند و بایشان زنان نکاح و فساد کردن گرفتند تا فواحش در میان اولاد شیث و اولاد قابیل
بسیار شد حق تعالی نوح را بایشان فرستاد و در آن وقت او پنجاه ساله بود چنانکه گذشت پس نهصد و
پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرده ایشان را دعوت میکرد و از عقوبات الهی میترسانید هیچ سود نداشت و هروز
طغیان ایشان بیشتر میشد چنانکه حق تعالی این حکایت میکند که قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی
و هر چند که دعوت ایشان میکرد بیشتر می رمیدند چنانچه فرموده که فلم یزدهم دعائی الا فرارا از عبدالله
عباس روایتست که نوح را چندان بزدندی که بیهوش شدی بعد از آن کسان او وی را بدی پیچیده بخانه
بردندی و زعم ایشان آن بودی که مرده است چون بهوش باز آمدی گفتی اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون

روز دیگر بامداد بیامدی و باز دعوت شدی گویند که هر روز چندان سنگ بر وی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی
جبرئیل در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون آوردی و بر خود جراحتها او را مالیدی بصحت باز گشتی و باز
در صبح بیامدی و گفتی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا مرویست که پیری کهن سال دست پسر خود بگرفته نزد نوح
آمدی و وی را با آن طفل نمودی گفتی ای فرزند این مرد ساحر است باید که چون من متوفی شدم و حیات عمر به
آن کودک رسد باید که من بعد از تو نمایم حالا سنگ بزن تا ببینیم پس سنگ باو دادی و سنگ را بر نوح
زدی و سر و چهره مبارک آن حضرت را مجروح کردانیدی و خون بر روی مبارک او دوان شدی نوح بدرگاه
الهی نالیده این دعا نمود که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و جمهور مفسرین از ابی عبیده
روایت کرده که در عرض مدت دعوت زیاده از هشت کس با او نگرویدند و در حدیث وهب بن منبه آمده
که نوح اول پیغمبری بود که بعد از ادریس خلق دعوت کرد و گندم گون بود دقیق الوجه و طویل الراس و عظیم
العینین و دقیق الساقین و طویل القامت و جسیم البدن سه قرن قوم خود را دعوت کرد و هر قرن سیصد سال
و هر چند درین مدت با ایشان دعوت میکرد طغیان و عتو ایشان بیشتر میشد
هر قرنیکه در عقب قرنی می آمدند در عتو و طغیان ایشان بیشتر میبود پس حق تعالی باو وحی فرستاد که ای نوح
قوم تو غیر ازین چند کس که ایمان آورده اند نگروند نوح بعد ازین وحی زبان بدعا کشوده گفت رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا پس حق تعالی اصلاب رجال و ارحام نسا را عقیم کردانید تا آنکه مدت چهل سال
هیچ فرزند ایشان متولد نشد و درین مدت چهل سال ببلای قحط کرفتار شدند تا آنکه جمیع اموال ایشان
بعوض غله تلف امد و مشقت و بلیه ایشان زیاده شد نوح وجه الزام احتجاج ایشان را گفت استغفروا
ربکم انه کان غفارا الایه ایشان ایمان نیاوردند و با یکدیگر گفتند که لا تذرن الهتکم
و لا تذرن ودا و لا سواعا الایه پس حق تعالی ایشانرا بسبب باطله ایشان غرق کرد و بعد از بیرون آمدن
نوح از سفینه مردمان باز بعبادت اصنام مشغول شدند و بتان خود را بنام بتان قوم نوح مسمی
کردانیدند اهل یمن بعبادت یغوث و یعوق مشغول شدند و اهل دومة الجندل ود را پرستش میکردند و
قبیله حمیر نسر را و هذیل سواع را برهمین وجه عبادت ایشان میکردند تا زمان اسلام
و تفصیل قصه کشتی و غرق در سوره هود ذکر یافت خواهد انشاء الله تعالی و شیخ ابو جعفر بن
بابویه از علی بن احمد بن موسی روایت کرده که او گفت محمد بن عبد الله کوفی حدیث کرد ما را از سهل بن زیاد
الادمی که او از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی که روی گفت که از علی بن محمد علیه السلام شنیدم که فرمود که
نوح علی نبینا و علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر یافت روزی در کشتی بخواب رفته بود باد جامه از

عورت

٣٦٨

از عورت او برداشت حام و یافث از آن بخندیدند و سام زجر ایشان کرد و آنها را از خنده منع فرمود هر چند که سام عورت
او می پوشید حام و یافث کشف آن میکردند پس نوح بیدار شده ایشان را خندان یافت سبب را پرسید
سام او را ازین مطلع صورت ساخت نوح در غضب شده دست بدعا برداشت و فرمود اللهم غیر ماء صلب
حام حتی لا یولد الا السودان اللهم غیر ماء صلب یافث بار خدایا آب پشت حام را متغیر ساز تا که از ایشان نسل
نشوند و آب صلب یافث را نیز تغییر ده حق تعالی آب پشت حام را تغییر داد و همه سیاهان از صلب او یند و
جمیع ترک و صقلاب و یاجوج و ماجوج از صلب یافث اند و جمیع سفیدان که معتدل الخلقت اند از
صلب سام اند شیخ ابو جعفر بن بابویه فرموده که ذکر یافث درین خبر غریب است و در هیچ روایتی
واقع نشده مگر درین روایت در جمیع روایات و احادیث درین باب واقع شده که حام تنها کشف عورت
پدر خود کرد و سام و یافث در ناحیه از کشتی نشسته بودند چون این خبر را بایشان رسانیدند برخاستند و جامه
را بر عورت او انداختند چون بیدار شد حق تعالی بطریق وحی او را از آن خبر داد نوح حام را لعن کرده
برو نفرین فرمود و ابراهیم بن هاشم از علی بن الحکم روایت کرده که او از بعضی اصحاب نقل کرده از ابی
عبد الله علیه السلام که نوح علی نبینا و علیه السلام دو هزار و پانصد سال زیست هشتصد و پنجاه سال پیش
ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول کشتی و در عرض این پانصد سال این شهرها را بنا کرد و اولاد خود را در آن
ساکن کردانید ملک الموت نزد او آمد و در آفتاب ایستاده بود پس سلام بعکرد و گفت که ما جاء بک یا ملک
الموت ترا چه چیز باینجا آورد گفت جئت روحک آمده ام تا قبض روح تو کنم فرمود تدعنی اتحول من
الشمس الی الظل فامض لما امرت میگذاری که از آفتاب بسایه روم گفت آری پس بسایه آمد فرمود که ای ملک
الموت کان ما مر بی من الدنیا مثل تحولی من الشمس الی الظل فامض لما امرت گویا مقدار مکث من در دنیا مقدار
تحول من بود از آفتاب بسایه پس آنچه مامور بود مشغول شد ملک الموت قبض روح او نمود و حاصل
که چون حضرت نوح علیه السلام امت را بعبادت او سبحانه ترغیب نمود و از شرک ترهیب فرمود قال
الملاء گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می بینیم و میدانیم ترا ای نوح
فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی
تسمیه اشراف قوم بملاء جهت آنست که ایشان مالامال اند یا در عیون جمیله در قلوب ایشان با هیبت
مینمودند و چشم و دل ایشان پر کرده بودند از جمال و هیبت خود در قوم بمعنی جماعتی که بامر قیام نمودند
و در اصل بمعنی مصدر است و مراد برویت رویت قلب است نوح چون این سخن را از قوم شنید قال
گفت در جواب ایشان که یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة هیچ گمراهی در دین و طریق حق و صواب مرا نیست

و ضلالت لی طلال اختیار کرد بجهت آنکه احص است از ضلال تا ابلغ باشد در نفی ضلال از نفس خود چنانکه
قوم مبالغه کرده بودند در اثبات کانه قال لیس بی شیء من الضلالة کما لو قیل لک الک تمر فقلت ما لی تمر یعنی هیچ ضلا
چیزی از ضلال با من نیست وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده شده‌ام مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالمیان این استدراک است باعتبار آنچه لازم آنست که ان هدایت اوست کانه قال و لکنی علی هدی فی الغایة
لانی رسول من الله أُبَلِّغُكُمْ تبلیغ میکنم و میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَ
أَنصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را بجهت صلاح شما وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدا کرین کلمه آیات
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید این همه جمله صفات رسول الله است و با استیناف و مساق آن هر یک
وجه بیان رسالت است و در جمله اخیره تقریر توعید است ایشان را چه معنی آنست که من میدانم از قدرة
و شدة بطش او و ابا از جانب او بوحی چیزهائی را که شما اصلا آن ندارید قوم نوح علیه السلام عذاب
قوم که تکذیب پیغمبر کرده شنیده بودند و عمید داشته چون نام پیغمبر و وحی شنیده تعجب کردند نوح علی
نبینا علیه السلام فرمود که أَوَعَجِبْتُمْ همزه برای انکار است و او عطف است بر محذوف ای اکذبتم
و عجبتم یعنی آیا تکذیب میکنید و شگفت میدارید و عجب میشمارید أَن جَاءَكُمْ آنکه بیامد بشما ذِكْرٌ
پیغامی و وحی یا موعظتی مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِّنكُمْ از جنس شما یعنی
آدمی که هم زبان است با شما و جنس شما است در انوار گفته که قوم نوح تعجب میکردند از ارسال بشر و میگفتند
که لو شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین نوح علیه السلام فرموده که آیا تعجب میکنید از آنکه
شخصی از جنس شما مبعوث شود بشما لِيُنذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت
وَلِتَتَّقُوا و بپرهیزید شما از خشم خدا بسبب انذار وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب
پرهیز کردن از شرک فایده حرف ترجی تنبیه است بر آنکه متقی را سزاوار آنست که اعتماد بر تقوی خود
نکند و ایمن نشوند از عذاب الهی و عقاب پادشاهی فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح او را
چون نوح الهی یافت که ایشان ایمان نیارند دعا کرد به هلاک ایشان و حق تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت
در عرض دویست سال چنانکه گذشت و با مومنان بکشتی درآمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافرا
را هلاک کرد و نوح با اهل سفینه سالم ماند چنانکه میفرماید فَأَنجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن
وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل
زن و نود بعضی هشتاد بودند و گویند نه کس بودند نه پسر او سام و یافث و حام و باقی از آنها که ایمان آورده
بودند و فی قوله فی الفلک متعلق است بمعه یا با نجینا یا حال از موصول یا از ضمیر در معه وَأَغْرَقْنَا

و غرق ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدت یا معجزات
نوح را یعنی قوم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند قوم نوح قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران یعنی کوردل و غیر مستبصر
بنشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح و اصل عمین عمیین بوده بعد از تخفیف عمین شده و باقی قصه
نوح در بعضی آیات و سورة دیگر مذکور خواهد شد و نیز بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله
و آله قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده میفرماید که وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ برادر ایشان را
یعنی خویش ایشان را هُودًا که آن هود بود علیه السلام این عطف بیان آخاهم است و در انوار گفته که مراد
از اخاهم احدا از ایشان است کقولهم یا اخا العرب و هود پسر عبد الله بن رباح بن حارث بن عاد بن عوص بن
ارم بن سام بن نوح است و گویند هود بن شالخ ابن سام بن عم پسر عاد و عاد پسر عوص بن ارم بن نوح است
و قبیله باو بازخوانند و لیکن حق تعالی از ایشان پیغمبر بایشان فرستاد بجهت آنست که چون از ایشان باشد قوم
باشند و قول او را و اعرف بحال او و ارغب در اقتفاد با و قبیله عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند و خانه
ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند مال و … داشتند عمر
در پرستش بت میگذرانیدند القصه حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد و وی با این قبیله آمد
ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را و یکانگی بدل شوید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
نیست شما را هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز او استیناف این کلام کرده و معطوف نساخت بر ما قبل زیرا که در حکم
جواب سوال است بر گویا کسی بگوید که هود با ایشان مبعوث چه گفت فرمود که گفت یا ایشان
که نیست شما را هیچ معبودی که مستحق عبودیت باشد غیر او سبحانه أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدا
قوم هود نزدیک بودند از قوم نوح از جهت فرمود که قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از اشراف و بزرگان الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از گروه هود و قید کفر بجهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون
مرثد بن سعد و تابعان او و بزرگان ایشان گفتند که ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا متمکن و ط
اسخ فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی کردن قوم را سبکساری و دینی محدث پیش آوردی وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق که
ما ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویان در آنچه میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود که ای گروه
من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا هیچ من خفت عقل و جهالت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن فرستاده شده‌ام مِّن
رَّبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود
از اوامر و نواهی و وعد و وعید و قرآن وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من مر شما را نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست
گویانی بدستاویه خیانت در آن و بدون تغییر دادن من انچه مرا گذارده خدایم آمده أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب آید

شمارا أن جاءكم انكه بيايد بشما ذكر پندى وبيانى من ربكم از پروردگار شما على رجل منكم بزبان مردى
از شما یعنی هم نسب ورود کمتر نه در انست كه لينذركم تا بيم كند شمارا از عقوبت الهى ودر اجابت
كفره را از كلمت واهيه ايشان باين نوع كه اجابت واعراض از مقابله ايشان كمال نصح وشفقت است وبعضى
نفس حسن مجادله وتنبيه بر انكه ناصح بايد كه باين نوع سخنان جواب قوم خود دهد وبسخنان
ناخوش ايشان التفات نكند ودر قوله وانا لكم ناصح امين تنبيه است بر انكه ايشان هود را باين عنوان
وبشناخته بوده اند ومعنى استفهام در اعجبتم انكار تعجب است يعنى تعجب نيست كه حق
تعالى براى اصلاح مبتند برسالت فرستد وبعيد ومخوف از عقاب تكبر ايشا فميكند باعلم
او سبحانه نعم جليله را وميفرمايد كه واذكروا وياد كنيد نعمت خدا را اذ جعلكم چون كردانيد
شمارا خلفاء بر نشينان وساكنان زمين احقاف من بعد قوم نوح از پس كروه نوح عليه السلام
وياد كنيد نعمت زنجير شداد بنى عاد بادشاه زمين اهل سلح بود نابجهان وزادكم فى الخلق وبيفزود
در آفرينش شما فى بسطة قامت وقوت را بر ديكران مرويست ومقدار كوتاه ترين قد ايشان شصت
كز بود ودرازترين صد كز هم تاور بافوة تمام بودند فاذكروا آلاء الله پس ياد كنيد نعمتهاى خداى را
لعلكم تفلحون تا باشد كه شما رستكار شويد چه شكر بر نعمت موجب فلاح است قالوا كفتند
آن كروه مر هود را از روى انكار واستبعاد أجئتنا آيا آمده بما تا بفرمايى كه لنعبد الله وحده تا بپرستيم
خداى را در حالتى كه يكانه وتنها باشيم ونذر ودست باز داريم و پرستش فرو كذاريم ما كان يعبد آباؤنا آنچه بودكه
بودند كه مى پرستيدند پدران ايشان شريك او سبحانه كردانيده بودند بجهت انهماك در تقليد و
شده محبت آنچه بآن الفت كرفته بودند معنى مجرور احسايا مجرور است از مكان كه بآن معتزل شده
بود از قوم خود يا از آسمان بر سبيل تهكم يا بر قصد مجاز كقولهم فأتنا بما تعدنا پس بيار آنچه ما را
بآن وعيد ميكنى ان كنت من الصادقين اكر هستى تو از راست كويان در آن از نزول عذاب قال كفت هود
قد وقع بدرستى كه واجب شد عليكم بر شما باز ورد آيد شما با نيران بر انكه سيوقع كالواقع است
من ربكم از پروردگار شما رجس عذابى لرزاننده ومضطرب سازنده واشتقاق آن از ارتجاس بمعنى
اضطراب وغضب وخشمى جهت اراده انتقام أتجادلوننى ايا مجادله ميكنيد بامن فى أسماء در كارنامه
كه بعضها اسم انه يعنى بتان كه هر يك نهاده ايد ومعناهم در ايشان مفقود است مرويست كه بعضى را سافيه
ميكفتند كه نان ايشان آن بود كه باران از ايشان ميبارد وبعضى را حافظ ميخواندند بظن انكه حافظ ايشانا
اند در سفر وهمچنين برخى را رازقه وبعضى ديكر را سالمه نام نهاده بودند واين همه اسامى بود معرا از مسما جز اصنام

جمادات اندر آنها را قدرت بر هيچ نفع نيست بعضى استدلال كرده اند بانى بر انكه اسم عين مسمى است زيرا كه
نبودى ذم وابطال بر ايشان متوجه نشدى يا آنكه اسما مخترعه اند وحق تعالى حجت بان نازل نساخته وضعف
اين استدلال ظاهر است پس هود فرمود كه شما جدال ميكنيد بامن در بن اسماى معنى كه از روى جهالت

سميتموها أنتم نام نهاده ايد ايشانرا شما وآباؤكم وپدران شما بالهه ما نزل الله نفرستاده
است خداى بها بجواز عبادت ايشان من سلطان هيچ حجتى وبرهانى وچون حق تعالى ظاهر كند ومع
ذلك بر عناد ومكابره اصرار مينمايند فانتظروا پس منتظر باشيد نزول عذاب را انى معكم بدرستى
كه من نيز با شما من المنتظرين از منتظرانم مران عذاب را فأنجيناه پس نجات داديم ما هود را
والذين معه وآنانكه با او بودند يعنى در دين متابعت او ميكردند برحمة منا ببخشايش از ما بر ايشان وقطعنا وببريديم
دابر الذين كذبوا بنياد آنانكه تكذيب كردند وتكبر ورزيدند بآياتنا بنشانهاى قدرت
ما يعنى ايشان را مستاصل ساختيم واز بيخ وبنياد بكنديم وما كانوا مؤمنين ونبودند كرويده كان نيز چه
معبود در وصال هود عليه السلام از تعريض باياتى كه كرديده بودند بهود وتنبيه بر انكه فارق ميان ناجى
وهالك ايشان ايمان بود وتفصيل قصه هود وهلاك قوم او بروايت سدى ومحمد بن اسحق وغير ايشان
از جمهور مفسران بر ينوجه است كه عاديان در زمين يمن بوده اند در موضعى كه آنرا احقاف كويند كقوله تعالى
زمين معانف بود تا بحضرموت وهمه بت پرست بودند وهر يك قبيله را بودى صدا ازد نكرى صمود ديكى
هبا وايشان را قوتى عظيم وجسدى جسيم بود وبا وجود بت پرستى دست بظلم وتعدى دراز كرده
وفساد والحاد درميان ايشان شايع شد حق تعالى هود را بايشان فرستاد وآن از حسب ونسب تا از همه بود
بر اظهار دعوت كرده ايشانرا از بت پرستيدن وظلم وافساد كردن منع كرد ايشان قبول آن نكردند ودر عتو
وطغيان افزودند واو را بدروغ داشته هود هرچند تهديد وتخويف ايشان ميكرد بجاى نرسيدى در
جواب كفتند كه من اشد منا قوة از ما قوى تر كيست پس او سبحانه سه سال باران از ايشان باز كرفت ايشان
بعلت غلا وقحط مبتلا شدند وطاقت ايشان طاق شد وعادت ايشان چنان بود كه اكر كسى را از ايشان
كافر ومسلمان رنجى وبليه رسيدى وخواستى كه از ايشان خلاص شود بمكه آمدى ودعا كردى وبمقاصد
خود رسيدى ودر آن وقت در موضع خانه كعبه نشته از يك سرخ بود كه آنرا عمالقه داشتند
وتسميه ايشان بعمالقه جهت آن بود كه جد ايشان عمليق بن لاوذ بن سام بود مهتر ايشان معاوية بن بكر بود دران
قرن زمان عاد القصه چون قحط بر ايشان اشتداد يافت هفتاد كس را بمكه فرستادند كه براى ايشان
طلب باران كنند واز جمله ايشان قيل بن عنز عاد الاكبر بود ومرثد بن سعد ومرثد مسلمان بود واسلام پنهان

می‌داشت و چون بمکه رسیدند بنزدیک معاویة بن بکر آمدند معاویه ایشان را در خارج حرم فرود آورد و اکرام ایشان
کرد و ایشان یکماه نزد وی بودند و شب و روز بخمر خوردن مشغول شدند و معاویه را دو کنیزک بود که ایشان را
جرادتان گفتندی ایشان سماع کردندی ایشان بلهو و لعب مشغول شدند از قوم خود و قحط ایشان را
فراموش کردند و هر روز یکبار معاویه را می‌رسید منفعل بشکایت مختق و قحط ایشان و معاویه شرم میداشت
که آن تا مهمانی بر مهمان خواندن است تعجیل باید کرد پس روزی بیتی چند بگفت و کنیزان را تلقین کرد که فردا چون
این قوم بلهو و طرب مشغول شوند شما این ابیات را در حین سماع و سرود با ایشان خوانید تا ایشان را تنبیه شود
و آن ابیات این بود **شعر** الا یا قیل ویحك قم فهینم · لعل الله یسقینا غماما · فیسقی ارض عاد ان عادا
قد امسوا لا یبینون الکلاما · من العطش الشدید ولیس نرجو · به الشیخ الکبیر ولا الغلاما · وان الوحش یاتیهم جهارا
ولا یخشی لعادیهم سهاما · وانتم ههنا فیما اشتهیتم · نهارکم ولیلکم التماما · فقبح وفدکم من وفد قوم · ولا لقوا التحیة والسلاما
چون مردان این ابیات بشنیدند ایشان متنبه شده گفتند قوم ما ما را بکاری فرستاده‌اند و ایشان در رنج
و تعب‌اند و ما در عیش و طرب بسر می‌بریم گفتند که فردا برویم و دعا کنیم شاید که خدای تعالی باران بقوم ایشان فرستد
مرثد که مسلمان بود گفت ای قوم شما در استسقا خطا کردید بدعای شما باران نیاید اگر خواهید که حق تعالی
بر شما رحمت کند و باران فرستد بیایید تا برویم و بهود ایمان آریم که باران جز بدعاء او فرو نیاید پس بر هود
ثنا گفت و اظهار اسلام کرد حال معاویه را انکار کرد گفتا یا سعد فانك من قبیل ذوی کرم وامك من ثمود
اماما نترك دین رفد وقد سیل وآل الصداء والصمود ونترك آباء دین کرام وذی رای ونتبع دین هود
گفت که وی این خود باز دار و فرو گذار که با ما بمکه نیاید چرا که دین ما بگشت و بر دین هود است و این مرثد مردی
با حسب و نسب بود پس معاویه او را نزد خود نگذاشت ایشان استسقا را بمکه شدند روز دیگر مرثد از معاویه
اجازت طلبید بمکه آمد و ایشان هنوز دعا نکرده بودند بیامد بر کوهی بایستاد و گفت بار خدایا تو میدانی
که من از وفد عاد نیستم بتو دعا اجابت بکن دعا که قیل عاد را که او سر همه ادیان است و همه تابع اویند دعا کردن
لقمان بن عاد بن عوص که مسلمان بود در دعای مرثد شریک شده گفت بار خدایا حاجت و آن وفد عاد
قیل را اجابت فرما که من از وفد عاد نیستم بعد از آن قیل برخاست و اتباع او پس او بایستادند و با همین گفتن
مشغول شدند و او دست برداشت و گفت بار خدایا من نه برای بیماری آمده‌ام تا دوا کنی و نه برای اسیری که فدیه
دهی خداوند عاد را بده آنچه مدعای ثنت و بشنو این اجابت دعا کرده بار خدایا اگر هود پیغمبر است ما را
باران ده که هلاك شدیم حق تعالی سه ابر پدید آورد یکی سفید دیگری سیاه و یکی سرخ و از میان ابرها منادی
آواز داد که ای قیل اختیار کن یکی از سه ابر برای قوم خود او گفت ابر سیاه را اختیار کردم که آن پر آبتر است حق تعالی

امر کرد تا آن ابر را براند بر زمین عاد که آن را مغیث خوانندی پس آن ابر که بر وادی ایشان نمودار گشت ایشان چون ابر را دیدند
شاد شده گفتند هذا عارض ممطرنا این آن ابر نیست که ما را باران خواهد داد حق تعالی خطاب ایشان کرده فرمود بل
هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم یعنی آن عذابیست که شما آن را بتعجیل میخواستید و این باد یست که در وی عذاب دردناکست
اول کسی که آن را بدید بشناخت زنی بود از عاد نام او مهدد چون آثار عذاب بدید نعره بکشید و بیهوش شد چون بهوش
آمد وی را گفتند ترا چه رسید گفت بادی دیدم در وی پاره‌های آتش و در پیش آن آتش مردانی را دیدم که آن را مهار ٢٧١
میکشیدند وهب بن منبه گفت حق تعالی باد را امر کرد که مر قوم هود را هلاك کن خازنان باد گفتند بار خدایا از این باد
عقیم چه قدر بیرون فرستیم فرمود چندانکه سوراخ بینی گاو گفتند بار خدایا تو عالم تری که ما را طاقت آن نیست
که ازو نگاه داریم باد عنان اختیار از دست ما ربوده تمام عالم را خراب کند حق تعالی فرمود چندانکه حلقه
فرستید انگشتری او را بیرون فرستید پس آن مقدار رها کردند هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط شد که باقی
نماند و در هیچ آفریده آثار رسیده بود کما قال الله سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام بر هر که گذر میکرد
آن را هلاك میکردانید شتران بار کران را بر گرفتی و بر هوا بردی و بر زمین زدی قوم هود بعضی در
خانها رفتند و در را بر خود بسته باد اندرون میرفت و ایشان را بالا می‌برد و بر زمین میزد و هلاك
میکرد و اول حال هود با اهل ایمان بصحرا رفته حظیره از گل ساخته و در آن نشسته آن باد که با ایشان میرسید
نرم بود و بوی خوش کشتی و چون بعاد رسیدی چنان سخت شدی که اشتران بار ها بر گرفتی بر زمین زدی چنانکه
کباب گشتی گویند در میان قوم هود هفت کس بودند که از ایشان قوی تر نبود و مهتر این هفت کس نام
او جلجان بود گفت بیایید تا بکناره وادی رویم و باد را منع کنیم پس بکناره وادی آمدند باد یکی را بر
میگرفت و بهوا میبرد و بر زمین میزد چنانکه درختان خرما از موضع بر کنده شده بر زمین میزد چنانکه
درختان خرما از موضع بر کنده شده و بر زمین افتد لقوله کانهم اعجاز نخل خاویة پس آن هفت
غیر از جلجان هلاك شدند و جلجان پناه با کوه برد هود بیامد و گفت یا جلجان اسلم تسلم اسلام
آر تا سلامت مانی گفت اگر اسلام آرم خدای تعالی مرا چه دهد گفت بهشت و نعمت گفت اینها کیستند که
ایشان را می‌بینم شتران بختی گفت فرشتگان خدای من اند گفت اسلام آرم تو خلاص قوم من از ایشان
بخواهی گفت اینها کیستند که من ایشان را می‌بینم شتران بختی گفت فرشتگان خدای من اند گفت اسلام آرم
تو خلاص قوم من از ایشان بخواهی گفت ویحك هیچ پادشاهی دیده که از لشکر خود انتقام کشد
گفت اگر مرا بکشند بهتر از اسلام باشد پس باد آمد و او را در ربود و بر آن کوه میزد تا پاره پاره شد از عادیان که
هیچکس نماند الا آن گروه که بمکه آمده بودند و بعد از دعای قیل معاویة بن بکر در آن شب شوم دیده بود

مرید رسید با لشکر و نشست ایشان از هلاک عاد خبر داد ایشان گفتند که هود را کجا گذاشتی گفت در ساحل دریا پیش ایشان
دین اندیشه فرو رفتند هدیه نسب بکر گفت صدق رب مکه و رفتی که مرثد بن سعد بن لقمان بن عاد و قیل
عمرو مکه و دعا کردند منادی با ایشان ندا کرد که خدای دعای شما را اجابت کرد اکنون حاجت خود طلب خواهید
تا روا شود کردند مرثد گفت اللهم اعطنی برا و صدقا پس دعا او را مستجاب شد قیل گفت من آنچه خواهم که بقوم
من رسید هر چه بان او گفتند که قوم تو بهلاک شدند این چه دعا است که می خواهی گفت لا حاجة لی فی البقاء
بعدهم پس ابر سیاه پدید آمد و باد بر هوا برده بر زمین زد و هلاک کرد لقمان عاد گفت بار خدایا مرا عمری
دراز ده مانند هفت عمر کرکس دعای وی مستجاب شد چون کرکس از بیضه بیرون آمدی او را بگرفتی و وی
پدر وی تا بمردی هر کرکس را پانصد سال عمر بودی چون نوبت بکرکس هفتم رسید او را لبد نام
کردی لبد چون عمر وی نیز بآخر رسید بامداد گفت که کرکسان دیگر پرواز کردند لبد
نتوانست کرد لقمان در این روز در خود فتوری یافت بیامد لبد را بر جبینه چون او را ضعف
مشاهده کرد گفت انهض لبد هر چند خواست که او را برخیزاند نتوانست در آخر لبد بر زمین نهاد و بمرد
لقمان نیز در ساعت متوفی شد و مرثد بن سعد در آن وقت که بشنید که قوم عاد هلاک شدند بخانه
نزد هود آمد و با وی بود تا فوت شد و هود پنجاه سال زیست بعد از آن بجوار ایزدی پیوست ابو الطفیل روایت
کرده که امیر المومنین علیه السلام از مردی حضرمی پرسید که در حضرموت گفت یا امیر المومنین
آن چه موضع است و مود قبر هود پیغمبر است و در روایت دیگر آمده که نوح و هود پیغمبر میان رکن و مقام زمزم
مدفون اند و از آنجمله قبر هود و شعیب و صالح و اسمعیل است و هر پیغمبر که بندای قوم او را هلاک کردی بمکه
آمدی با سایر مومنان که بوی گرویده بودی و آنجا عبادت کردندی تا که برحمت ایزدی رسیدندی و بعد
از ذکر قصه هود بیان حال صالح و قوم او میکند و میفرماید که وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان
و آن قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد
و مساکن ایشان در موضعی بود که آن را حجر میگفتند مابین ولایت حجاز و شام و این قوم نیز بثمود مشهور شدند و
گویند که ثمود مشتق از ثمد است بمعنی آب قلیل چه در آن موضع آب اندک بود بنابرین او را لغیر منصرف است
بعجمه علمیه و بنابر ثانی منصرف و بهر تقدیر چون آن قبیله طاعتی نشدند و در کفر و معصیت متوغل گشتند
حق تعالی بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان که صالح بود علیه السلام و صالح بن عبید بن ثمود
بن عبید جاوید بن عبید بن اسف بن ماسح بن عبید بن حاذر بن ثمود و چون برسالت بر ایشان مبعوث شد
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را معبودی که

مستحق الوهیت باشد غَيْرُهُ بجز ایزد قوم ثمود بسبب کثرت عدم و بسیاری سال و توانائی جسم تکذیب
صالح علیه السلام کردند و گفتند که ما را آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام و ثمود چه علیه
گفته فرمایا ما بسبب آن چون آتش که فردا عید ما است و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود
چیزی درخواه ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر آن را متابعت باید
کرد پس برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجات بظهور
نرسید پس بخاک زده و رسوا شده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشاره
بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود او را کاثبه میگفتند گفت ای صالح از این سنگ برای ما بیرون آر اشتری
بمانند شتر بختی بسیار موی آبستن صالح فرمود اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بر او راه نیست چنین
شتری از سنگ بیرون آرد شما چه کنید گفتند بپرستش او اقدام نمائیم و او را بوحدانیت بپرستیم پس پیمان که
یاد کردند صالح دو رکعت نماز گذارد بدعا از حضرت عزت طلب اظهار این معجزه کرد فی الحال صخره در حرکت آمده
چون شتری که بوقت زادن ناله کردن گرفت و بشکافت ناقه از آن وجه که مدعای قوم بود بیرون آمده رعایت
بزرگیه الحال بچه ماند خود بزاد مردمان در وی نگریستند جندع فی الحال ایمان آورد و بواقعی اشراف دست
انکار از آستین استکبار بیرون کرده ایمان نیاوردند القصه این شتر میان مردم قوم میبود آب چشمه را بطریق
عیب و اشامیه و بهانت سقدار شیر میداد صالح بعد از اظهار این معجزه گفت که ای قوم قَدْ جَاءَتْكُم معجزه روشن
مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً
این است از برای بیان معجزه و آیت منصوب است بر حال و عامل در حال معنی اشارت است و لکم برای بیان نعمت و
اضافت ناقه بخدای برای تعظیم آنست و یا بجهت آنکه آن از نزد خدای بایشان آمد بدون وسایط و اسباب
معهود یعنی این شتر خدا است مر شما را دلیل که رها بنید و بچر من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد گیاه در زمین خدای یعنی گیاه را بخورد و شما را در خوردن او هیچ رنجی و
نقصانی نرسد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ پس فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک بجا از مس که مقدمه اسباب است که جامع انواع اذیت است بجهت مبالغه است در امر و انا
حث عدد و استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناقه بنابر اقامت شان است بر کفر بعد از دیدن معجزه عقر ناقه دلیل
عتو ایشان است در کفر پس بعد از نعمت میکند بر ایشان بقوله وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ
چون کردانید شما را خُلَفَاءَ جای نشینان در زمین مِن بَعْدِ عَادٍ و از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ فِي
الْأَرْضِ و جای داد شما را در زمین حجر تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا فرا میگیرید در زمینهای نرم آن قُصُورًا

۲۷۲

کوشکها برای تابستان و خانها در موضع نرم از آن شهر و در قصور و فرا گیرید چون خشت و کل آجر وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ
میکنید در کوهها یعنی بسیار تیشه در سنگ بُيُوتًا خانها برای زمستان این مفعول تنحتون است بر تضمین تتخذون
و میتواند بود که حال باشد فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
و غیر آن وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد کننده کان تباهی
انبیاء صالح علی نبینا و علیه السلام اعراض کردند و متعرض مومنان شدند کما قال الله تعالی قَالَ الْمَلَأُ گفتند
کروهی از بزرکان اشراف الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی نمودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
مر آنانرا که ایشان ضعف و عاجزی شمردند یعنی بیچارکان و خوار شدکان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ که کرویده بودند ازان
قوم یا آنانکسان این بدل الذین استضعفوا است بدل کل اگر جمیع راجع بقوم باشد و یا بدل بعض اگر راجع
بالذین باشد حاصل که مومنان را گفتند که أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنکه صالح فرستاده
شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردکار خود این بر سبیل استهزا میکفتند قَالُوا گفتند آن ضعفا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ
بدرستیکه ما بانچیزی که صالح را بدان فرستاده اند از توحید و اخلاص عبادة برای معبود یکتا مُؤْمِنُونَ
کرویدکانیم عدد اهل ایمان از خواب نعم این قول بجهت تنبیه بود بر آنکه ارسال او ظاهر است از ان عاقل در آن
نباشد و انکه کرویدن بدین محقق تواند بود قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدای و بعجز او
إِنَّا بتحقیق که بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بانچیز که گرویده اید بدان کَافِرُونَ نا کرویدکانیم و منکرانیم
این کلام بر سبیل مقابلات و وضع آمنتم به در موضع ارسل بجهت رد آنچیزیست که مومنان آنرا معلوم
مسلم میداشتند فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را و اگرچه عاقر ناقه از یکی سالف بود چنانچه
تفصیل از پیش خواهد شد اما چونکه همه بان راضی بودند از ین جهت اسناد عقر به ایشان کرد وَعَتَوْا
و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردکار خود که آن قوم صالح بود که فذروها
تاکل فی ارض الله وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا ای صالح بیار بانچیزی را بِمَا تَعِدُنَا
که بیم میکنی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستاده شدکان براستی
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا کرفت ایشانرا پس از کشتن ناقه و لرزه بعد از وقوع صیحه عظیمه یعنی فریادی
با هیبت و عظمت که جهت آن زمین بلرزه در آمد و نزد مجاهد و سدی مراد برجفه صیحه است که زمین
بسبب آن بلرزید فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند و باکشتند فِي دَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ
بر جای خود مردکان و توحید دار باعتبار جنس است فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بکردانید صالح علیه السلام
از ایشان وقتی که ناقه را کشتند و علامات عذاب پدید آمد وَقَالَ و گفت از روی تحزن يَا قَوْمِ ای کروه من لَقَدْ

أَبْلَغْتُكُمْ بتحقیق که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردکار خود را که باداء آن مامور بودم
وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن دوست نمیدارید
و پیروی نمیکنید نصیحت کنندکانرا که از راه مهربانی شما را بایمان خواندند و از اتباع نفس و شیطان منع کردند
این عذاب را که بشما روی آورده و در انوار گفته که ظاهر کلام مقتضی آنست که تولی صالح علیه السلام از قوم بعد
از آن بوده که ایشان جاثم و هالک شده بودند و با ایشان بعد از هلاک ایشان همچنانکه حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله بعد از هلاک قلیب اهل بدر با ایشان خطاب کرد و با ایشان کرد که انا وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم
ما وعد ربکم حقا و یا آنکه این کلام از صالح بعد از هلاک ثمود بر سبیل تحسر او بوده باشد بر ایشان و قصه صالح
و هلاک ثمود بروایت کعب الاحبار بر این وجه است که چون حق تعالی عاد را مستاصل و هلاک کرد ثمود را از پس
ایشان در زمین خلیفه ساخت و تمکین داد و عمرهای دراز بایشان کرامت فرمود بر وجهی که هر شخصی از ایشان
که حولی بر وجهی استحکام و بلک و کج را آن سر اکنده شدی و فرو افتادی هنوز صاحب خانه زنده بودی
و ایشان خانهای خود را در سنگ میکندند تا از کرما ضرری نیابند و در بهار با قوت و بسطت بودند
و اموال و اسباب بسیار داشتند و نودبت در میان ایشان بود که آنرا می پرستند با وجود بت پرستی
در زمین آغاز فساد کردند حق تعالی صالح را بایشان فرستاد و او قوم از عرب بودند و صالح از ایشان حسیب تر
بیت تر بود بر چند ایشانرا دعوت تخویف و تهدید میداد هیچ فایده نمیشد مرویست که در سن شانزده
سالکی بر ایشان مبعوث شد صد و بیست سال دعوت ایشان کرد و هیچکس باو نکروید مکر
جمعی ضعیف و چون ثمود بدیدند که صالح در دعوت الحاح میکند و میترسانید تمام ایشانرا از عذاب الهی و رسالت
گفتند که ای صالح فردا عیدیست با ما بیرون آی تا ما بانت نوبت کرداریم آنچه را بپرستیم بسجود بیرون
مادعای آریم و شما را ایاد آنیم و مدعات خود را بایشان عرض کنیم و تو نیز آنچه خواهی از خدای خود درخواه اگر خدای ایشان
تمام را اجابت کند تابع ما شو و اگر خدای تو دعای ترا اجابت کند تابع تو شویم صالح گفت چنین باشد
چنانکه مذکور شد روزی دیکر ثمود تضرع و زاری عرض مدعیات خود کردند و بتان اثر اجابت ظاهر
نمیشد جندع بن عمرو گفت ای صالح برای ما از سنگ ناقه بر آوری بمقدار شتر بختی بزرک شکم باشد و پشم
و چون بیرون آید فی الحال بچه ازو متولد شود ما بتو ایمان آریم و بدین معاهده کردند صالح علیه السلام
دو رکعت نماز بکذارد و از خدای بر این استدعا نمود فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه آبستن در میان
از آن بیرون آمد بر آن طریق که مدعای قوم بود در حال بچه از شکم او متولد شد و ناقه اندر حال آن بنالید
در آمد خیره شد بشکل خویش زاد جندع اسلام آورد و قوم با اصرار خود بماندند و جمعی از ایشان در صدد آن شدند

که اسلام آوردند ما آنچه صاحب ارشاد بودند ایشان را از آن نهی کردند در جمعی گفته که بعضی از ایشان ایمان آوردند
و کبار ایشان بر اصرار خود بماندند القصه چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح گفت هذه ناقة الله لها شرب ولکم شرب
یوم معلوم او را نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی یعنی یک روز آب برای شما باشد و روزی برای ناقه پس
ناقه با بچه در صحرا چرا میکرد و ایشان را یک چشمه آب بود ناقه روزی که نوبت وی بودی بیامدی
و دهن در چشمه نهادی و جمله آب را بخوردی یک قطره نگذاشتی پس توقف کردی تا مردان آمدندی
و شیر وی میدوشیدندی تا آن مقدار که آب خورده بودی شیر بعوض او دادی و روزی دیگر که
نوبت ایشان بودی که در آن چشمه نگریدندی ایشان آب برگرفتندی برای روزی دیگر ذخیره کردندی و چون
ناقه به آب آمدی براهی آمدی که میان بود در حین بازگشتن از آن راه نتوانستی باز رفتن بجهت بزرگی
شکم بلکه براهی دیگر رفتی ابوموسی اشعری گفت که چون بآن موضع رسیدم آن را مساحت کردم
شصت گز بود و حسن بن محبوب که از اصحاب ماست روایت میکند از سعد بن یزید او گفت که من بزمین ثمود
رسیدم در میان آن هر دو کوه بپیمودم که ممر ناقه بود هشتاد گز بود و اثر هر دو پهلوی ناقه بر آن هر دو
کوه یافتم و مرویست که تابستان بر پشت وادی که سردسیر بود چرا کردی و در زمستان در پایین وادی
که گرمسیر بود و هر حیوان از شتر و گاو و گوسفند که بر وی بگذشتی از هیبت بترسیدی و رم کردی و چرا نتوانستی
کرد در تابستان که ناقه بظهر وادی همه چارپایان ببطن وادی آمدندی و در زمستان بعکس و این ابتلا
و امتحان بود از حق تعالی ایشان را القصه بجهت این چهارپایان لاغر شدند و مشرف بهلاک رسیدند
دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه گفتندی از همه بیشتر میگفتند و مواشی (گاو و گوسفند) بسیار داشتند که ناقه این صورت میدید بر ایشان
شاق بود عداوت این سالف و مصدع دهر را آن داشتند که ناقه را بکشند در بعضی تفاسیر آمده که عنیزه
زنی پیر بود و دختران نیکو داشت و مال و گوسفندان بیشمار و صدوقه جوان و صاحب جمال بود و او نیز مواشی
بسیار داشت با یکدیگر مجالست کرده حکایت ناقه را در میان کشیدند و گفتند که شتران و گاو
و گوسفندان ما در معرض تلف و آفت‌اند درین باب فکری میباید کرد پس صدوقه مردی را از ثمود که
مصدع بن مهرج نام داشت خود را بر وی عرض کرد مصدع مفتون جمال او شد صدوقه گفت این ناقه را
بکش تا مراد حاصل کنم و عنیزه نیز قدار بن سالف را گفت اگر ناقه را بکشی یکی از دختران هر کدام که خواهی
بتو دهم وی نیز اجابت کرد و او مردی کوتاه بالا سرخ موی ازرق چشم حرامزاده بود بر این هر دو هفت
کس دیگر را با خود یار کردند و ذلک قوله تعالی وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا
یصلحون در بعضی روایت آمده که حق تعالی بصالح وحی کرد که ایشان ناقه خواهند کشت ازین جهت عذاب

برشان

برشان نازل خواهد شد صالح این سخن با قوم کرد ایشان گفتند هرگز این عمل از ما صادر نشود صالح گفت که حق
تعالی سفیهی باید که کشنده این ناقه است از مادر متولد شود ایشان گفتند اما اگر مولودی بینیم که از مادر
متولد شود ایشان گفتند ما او را بکشیم ده زن در میان ایشان آبستن بودند همه پسر آوردند ایشان
بکشتند و همین قدار بن سالف را بگذاشتند چون بزرگ شد و تنومند گشت آن نه کس که فرزندان خود را
۲۷۴ کشته بودند پشیمان گشتند و از آن تاسف خوردند و بر صالح کینه ور شدند که ما را تدبیری باید کرد که
صالح را بکشیم تا کینه فرزندان از وی بخواهیم و صالح در میان ایشان نبودی بلکه در خارج شهر مسجدی
داشت آنجا بودی و آن را مسجد صالح گفتندی هر روز از آن مسجد بیرون آمدی و قوم را نصیحت و موعظه
نمودی و چون شب شدی در آن مسجد رفتی و بعبادت مشغول شدی در حوالی آن مسجد غاری بود بالخود
گفتند که ما را چنان می‌باید نمود که بسفری میرویم و چون بیرون آییم در این غار یک هفته پنهان شویم
چون مردمان اعتقاد کنند که ما در سفریم یک شبی از غار بیرون آییم و صالح را بکشیم و ما اینی
کان نبرد و ذلک قوله قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله وانا لنبیتنه
لصادقون پس از آن شهر بیرون آمدند و در آن غار متواری گشتند حق تعالی غار را بر ایشان فرود آورد
و همه در زیر آن هلاک شدند جمعی از مخصوصان ایشان که برین سر مطلع بودند بیامدند که آن غار را فرو رفته
و همه مستاصل شده اند و در قوم آمدند و گفتند که صالح اکتفا بکشتن فرزندان ما نکرد اکنون شروع در
کشتن ما کرده پس همه اهل قری مجتمع شدند بر عقر ناقه محمد بن اسحق گفته که این نه بیرون از آن کردند که ناقه
را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود گفتند صالح را بکشند اگر درین وعده راست میگوید او را
بعوض کشتگان خود قصاص کرده باشیم و اگر دروغ گوید از بلای او خلاص یابیم پس در شب بر سر راه صالح
کمین کردند بقصد قتل او فرشتگان فرود آمدند و ایشان را بکشتند قوم صالح او را گفتند که تو کشتی ایشان را
گفت نه خواستند که مرا بکشند خدای مرا ایشان را کشت پس قوم بجهت هلاک خود دست از وی باز داشتند
و از کعب الاحبار مرویست که سبب کشتن ناقه صالح آن بود که وی را ملکی نام پادشاه ثمود بود چون جمعی
بصالح ایمان آوردند و آن زن که ایشان متوسل با او شدند ملکه در غضب شد زنی که نام او قطام بود عشق
قدار بن سالف بود زنی دیگر را که رباب بود محبوب مصدع بود طلبیده و گفت با قدار و مصدع مجلس شراب
بیارایید و در اثنای شراب خوردن ایشان را تمکین دهید بخود و چون ایشان قصد مباشرت کنند شما
بگویید که تا ناقه نکشید این صورت دست نیابید گفتند چنین کنیم چون مجلس شراب بیاراستند و وقت
آن شد که با این زنان نزدیکی کنند ایشان امتناع کردند و گفتند ما را حاجتی است که عقر ناقه است تا او را بکشیم

شمارا نکنیم گفتند چنین باشد پس بیامدند و بر راه ناقه بنشستند و هریک پس سنگی کمین کرد تا حین
خال هر دو زن خود را بیاراسته بودند بر قدار و مصدع عرض میکردند و میگفتند که اگر این کار بکنید ما
شما را بر خود و دختران خود تمکین کنیم و چون ناقه از آب بازگشت قدار تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت
بتیغ برکشید و ناقه را پی کرد ناقه بیفتاد و او را بکشتند و بچه او چون او را بر مادر کشته دریافت که ایشان با ناقه
غدر کردند پس بکوهی گریخت که آنرا صیعه میگفتند و چون خبر عقر ناقه بصالح رسید از آن شهر جلای وطن کرد
مردمان از پی آمدند و از و عذر خواستند و گفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند
صالح گفت تجسس کنید که بچه این شتر کجا رفته او را بدست آرید شاید که عذاب بشما نازل نشود بگریه کردند چون
بچه ایشان را بدید متوجه در کوه شد هر چند ایشان بکوه بر می آمدند کوه بلندتر میشد تا بچه چندان بلند
شد که مرغ بدانجا نمی توانست که انجا برسد چون صالح بچه را بر بالای کوه به دید گریخت پس آن بچه سه
بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدا را نگه نداشتید اکنون مستعد عذاب
باشید ایشان بطریق استهزا گفتند که این عذاب کی نازل خواهد شد صالح فرمود که عنقریب میرسد ذلک
وعد غیر مکذوب ایشان روز شنبه ناقه را کشته بودند صالح فرمود که وعده نزول عذاب سه روز دیگر
است و علامتش آنست فردا که یکشنبه است چون برخیزید رویهای شما زرد شده باشد و روز دوشنبه سرخ گردد
و روز سه شنبه سیاه شود پس ایشان آن شب بخفتند چون در آن روز برخاستند رویها ایشان زرد بود ایشان
آن شب بخفتند چون در آن روز برخاستند رویهای ایشان زرد بود ایشان یقین دانستند که صالح راست گفته
پس طلب صالح کردند که وی را بکشند صالح بگریخت و ملتجی بحیی شد که ایشان را فضل گفتندی بیامدند و از وی
طلب صالح کردند وا نگفتند ایشان چون با او قوت مقاومت نداشتند بالضروره برگشتند بجهت
مصیبت خود مشغول شدند و با یکدیگر گفتند که از وعده یک روز گذشت روز دوم که جمع
بودند برخاستند رویهای ایشان سرخ شده بود یقین ایشان بهلاک زیاده گشت روز سیوم رویهای خود
را سیاه یافتند چنانکه گوئیا بقیر اندوده بودند پس با هم بنشستند و بگریستند و کفن بر خود کردند و حنوط بر
خود مالیدند و حنوط ایشان صبر و مشک بوده در آسمان می نگریستند تا عذاب خدای از کدام جهت بایشان
فرود آید چون روز چاشت رسید جبرئیل علیه السلام بر بالای سر ایشان آواز داد از آسمان بنا دکر هر که در دنیا
بود آن آواز بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای ثمود از هیبت و سطوت آن پاره پاره شد پس
بیکبار بر جای بمردند در عقب آن صیحه آتش از آسمان فرود آمد و بر ایشان افتاد و همه را بسوخت هیچکس
صغیر و کبیر ما از ایشان نماند الا دختری که نام او رعیر بود و اوفتن کافر بود بعد از هلاک قوم بوادی القرآن آمد

اهل ازا

اهل ازان هلاک قوم خبر داد که از حق تعالی طلب آب کرد او سبحانه و تعالی از ابر آب باران داد چون بیاشامید فی
الحال بیفتاد و بمرد جابر عبدالله انصاری روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک بحجر بگذشت
اصحاب را گفت که هیچکس در این داخل نشوید و از عذاب این دیه محو رید تا مبادا بشما رسد آنچه بایشان
رسیده بعد از آن فرمود که از رسول خود طلب آیات مقترح میکنند نمی بینید که قوم صالح از و ناقه خواستند
چون حق تعالی آنرا بایشان داد کفران کرده بعذاب الهی گرفتار شدند پس بموضعی از آن اشارت فرموده
که گفت این قوم بدین راه آمده و خورده بازان راه میگذر باز گشتی و بعد از آن اشارت کرد براهی
که بچه ناقه بآن راه بکوه رفت فرمود که بچه از اینجا بر کوه رفت و غایب شد و ایشان چون ناقه کشتند
حق تعالی هیچکس را از ایشان بر روی زمین نگذاشت مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی به قبیله
ثقیف که در حرم بود حق سبحانه بحرمت حرم وی را هلاک نکرد و چون از حرم بیرون آمد همان صیحه ثمود
هلاک کرده شد پس وی را دفن خاک نکردند و شاخی زر با وی دفن کردند و اشارت بموضع کرد که این است
قبر ابو رغال صحابه بشناختند و آن قبر را بشکافتند و آن شاخ زر بگرفتند پس رسول صلی الله علیه
و آله جامه را در سر خود کشید و بشتاب از آن وادی بگذشت و مرویست که صالح بعد از هلاک ثمود بمکه
آمد و عبادت میکرد تا متوفی شد ثعلبی باسناد خود مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کرده که آنحضرت فرمود که یا علی اتدری من اشقی الاولین ای علی میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کس است
امیرالمؤمنین فرمود که من گفتم الله و رسوله اعلم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عاقر الناقه یعنی اشقی
الاولین آنکس است که ناقه را پی کرد بعد از آن فرمود که اتدری من اشقی الآخرین میدانی که بدبخت ترین پسینیان
کیست من گفتم الله و رسوله اعلم فرمود که قاتلک کشنده تست و در روایت دیگر فرمود که اشقی الآخرین
من یخضب هذه من هذه اشارت بلحیه آنحضرت کرد یعنی بدبخت ترین پسینیان آنکسی است که محاسن ترا از
خون خضاب کند و در خبر است که عبدالرحمن ملجم روزی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که مردمان
بحضرت بیعت میکردند و سه بار دست پیش آورد که بیعت کند حضرت از آن امتناع کرد عبدالرحمن گفت
یا امیرالمؤمنین چرا بیعت مرا رد میکنی فرمود جهت آنکه تو از اهل بیعت نیستی بعد از آن فرمود که از تو خواهم
پرسید راستی خبر ده گفت چنین باشد فرمود که در راه که می آمدی سواری بدین شکل و بدین نشان بتو رسیدی
تازیانه بر سینه تو باز نهاد و گفت یا ابن اخا عاقر الناقه و در شوای بر اعد کشنده ناقه صالح گفت آری چنین
بود فرمود بخدای بر تو سوگند که تو در مکتب بودی کودکان ترا ابن راعیه الکلاب خواندندی گفت آری چنین
بود باز فرمود بخدای بر تو سوگند که بر سینه علت برصیت گفت بخدای ترا سوگند میدهم در وقتی که بدیدت

یا نبوی واقعه سیکرده ما در سر بار دارشاد بوده بیک‌بخیی در حضر بود کفت چنین بود بخدائی که از تو
پنهان کردی این بود فرمود که تربیت کننده تو زن پسر بود بود روزی ار تو عالی یافت بود کفت ای یدیحیی
کسو کر ناقه صالح پی کرد کفت آری چنین فرمود که دست بده وی دست بداد و آنحضرت با وی بیعت کرد
وچون برخاست ریفت آنحضرت او را طلبیده بکبار دیکر تجدید عهد و میثاق کرد و او را ایمان علی الفلاح داد
که غدر نکند وخلاف بیعت نکند او کفت یا امیرالمومنین چرا اینهمه مبالغه مینمائی در بیعت من و اکتفا بیک بیعت
نمیکنی همچنانکه با سایر مردمان فرمود که با اینهمه عهد و میثاق ظن من آنست که بان وفا نکنی چون ان ملعون
برفت آنحضرت این بیت انشا فرمود که ◦ اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ◦
ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا ◦ روایت کرد و زنی ابن ملجم ان امیرالمومنین طلب اسپی کرد غلامی خود را
کفت یا غزوان احمله علی الاشقرای غلام وی را بران اسپ اشقر نشان چون بر پشت او نشست و پشت بر کرد
آن امیر فرمود ◦ ارید حیاوه ویرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد ◦ هر که ملالا کفی کرفتی و در لش تک
آمدی بمحاسن مبارک بدست کرفتی فرمودی ما یحبس مستقاما ان یخضبها من فوقها بدم آن شقی‌ترین
امت را چه منع میکند از انکه بیاید و این محاسن سفید چون سر من سرخ کند عجب حالتست که همچنانکه
قدار بن سالف عقر ناقه کرد باغوای زنی که قطام نام داشت و بروایت محمد بن اسحق ابن ملجم لعین نیز باغوای
زنی که قطام نام او بود آنحضرت را شهید کرد اللهم العن الذین قتلوا اولیاءک داود و حم وازل الویحم عن
مناصبهم لعنا دایما الی یوم القیمه بعد از ذکر قصه صالح و ثمود و بیان قصه لوط و قوم او میفرماید بقوله
وَلُوطًا و فرستادیم لوط بن هرون بن ارم بن ماخور اکه برادرزاده ابراهیم بود علی نبینا و علیه السلام
و کویند که لوط پسر خاله ابراهیم بود و ساره که زن ابراهیم است خواهر او بود آورده اند که چون ابراهیم
علیه السلام از بابل متوجه شام شد بشهر اردن لوط که برادرزاده او بود یاری بود حق تعالی وی را پیغمبری داده
باهل مؤتفکات فرمود وان پنج شهر بود در اردن اعظم مداین بود و علو و علوصا بورا و داد و ما و صعو
کویند که صغر و سدوم هر شهری چهار پاره هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بر ما المد و خلق را
بخدای دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر مینمود و از فواحش نهی میفرمود فیل
از فواحش ایشان لواطت بود حق تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داده فرمود که فرستادیم لوط را
إِذْ قَالَ در وقتی که کفت از روی انکار و تقریع لِقَوْمِهِ مر کروه خود را یعنی قوم سدوم را که لوط علیه السلام
در میان ایشان بود و بنا بر این معنی اذ قال از ظرف ارسلنا مقدارات و میتواند بود که لوط منصوب باذکر
مقدار باشد و اذ قال بدل آن یعنی یاد کن وقتی که کفت لوط مر کروه خود را که أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آئید بعینه خصلت

۲۷۶
قبیح زشت یعنی لواطت که میان ایشان بود و در قبح مَا سَبَقَكُمْ پیشی نکرفته است بر شما بِهَا آن فاحشه را یعنی پیش
از شما این منکر کرده باشد مِنْ أَحَدٍ از هیچکس مِنَ الْعَالَمِينَ از جهانیان یا از برای تعدیه است و من اول
تاکید نفی و استغراق و ثانیه برای تبعیض و این جمله استیناف برای تقریر انکار بر اولی توبیخ ایشان فرموده بیان
فاحشه و بعد از ان تقریر نموده باختراع آن که سوال است و انکه بیان فاحشه کرده فرموده که أَئِنَّكُمْ
ایا شما و حفص ایکم بطریق خبر خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ هر آینه می آئید به مردان
شَهْوَةً از جهت شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما این ابلغ است در انکار
و توبیخ و شهوة مفعول له است یا مصدر در موقع حال و در تقیه فاحشه به شهوت وصف ایشان
است بصفت بهیمه صرف و تنبیه بر انکه عاقل را امر او را آنست بصفت بهیمه صرف و تنبیه بر انکه عاقل
را امر او را آنست که عوض او از مباشرت طلب ولد و بقاء نوع باشد نه قضای وطر بعد از ان اضراب انکار
باخبار از حال ایشان که مودی بار تکاب مثال این فاحشه است و فرموده که بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما
قَوْمٌ مُسْرِفُونَ کروه اسراف کنندگان واز حد در کذشتکان و معتاد آنید و یا اضراب انکاری فاحشه
بمفت بر جمیع معایب ایشان و یا اضراب از محذوفست تقدیر اینکه لا عذر لکم فیه بل انتم قوم عادتکم
الاسراف وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط که اهل سدوم بودند بر این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مکر انکه
کفتند بدوستان از روی نصیحت و یا بعضی از کسان ابنای جنس خود را کفتند أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید
لوط و دختران او و آنها که بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود با آن یعنی ارسدی و الس بر سبیل
استهزا کفتند إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که طلب پاکیزکی میکنند از ین
عمل که ما میکنیم و در دین با ما متفق نیستند حق تعالی بجهت اصرار ایشان برین عمل قبیح و سایر فواحش دیکر عذاب
نازل شد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را علیه السلام از ان وَأَهْلَهُ و کسانی او را یعنی اهل البیت
او و مومنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مکر زن او که اهل نام داشت و کفر خود پنهان کردی و کفار را بر انکار لوط اغوا می
نمود كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود از باقی ماندکان از دیار خود یعنی رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرده
و در میان قوم هلاک شد و تذکیر باعتبار تغلیب ذکور است و کویند که او مسلمان بود اما بجهت تخلف
از بیرون رفتن بان عذاب کرفتار شد و اول اصح و اشهر است وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم
که لوط علی نبینا و علیه السلام مَطَرًا بارانی یا و جبر بارانی یعنی نوعی از باران عجیب و آن سنک باران بود که
بر قوم باریده شده و کویند که اهل شهر بزمین فرو رفتند و کسانی از ایشان که در سفر بودند سنک باران فرود
آمد فَانْظُرْ پس نکر ای بیننده بچشم عقل که كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ سرانجام و آخر کار کناهکاران

واثر الطغیان ایشان که در طغیان و عصیان که از استیصال ایشان بوده در دنیا قبل از رسیدن بعذاب ابدی
قصه لوط و قوم بروایت ابو حمزه ثمالی و ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام چنانست که لوط علیه السلام سی سال
در میان قوم بود و پیوسته ایشان را از فواحش نهی میفرمود و بطاعت ترغیب مینمود ایشان اصلا انقیاد
او نمینمودند و از جمله فواحش ایشان آن بود که از جنابت مطهر نمیشدند و بخیل و شحیح بودند و بجهت
شامت بخل کار ایشان منتهی بلواطت شد و صورت این بر وجه بود که شهر ایشان بر طریق شام و مصر واقع
شده بود بحیثیتی که کاروانیان بران تردد کردندی و جمیع مسافران را ممر بود و هر روز جمعی اندک در میان
و کاروانیان در خانهای ایشان نزول کردندی و ایشان ملجا شده ضیافت بایستی کرد پس بخل و خست نفس
ایشان لواطت کردندی تا آنکه مردمان از آن احتراز نموده بخانهای ایشان نرفتندی و چون ایشان برین عمل
معتاد شده بودند با مردمان خود این طریقه مرعی داشته در میان ایشان این عمل شیوعی تمام یافت
تا آنکه هر که این عمل نمیکرد او را عیب کردندی و سرزنش نمودی و لوط علیه السلام مردی کریم النفس بود
و سخی الطبع و پیوسته بضیافت مردمان سفری و حضری اشتغال نمودی و قوم وی او را ازین نهی کردندی و گفتندی
اگر تو بعد از آن مهمان را بخانه خود راه دهی ما ایشان را بعمل لواطت فضیحت کنیم و رسوا سازیم پس لوط پنهان
از قوم ضیافت میفرمود و چون حق تعالی خواست که قوم او را مستاصل گرداند جبرئیل را با جمعی فرشتگان بشارت
بابراهیم علیه السلام فرستاد و ابراهیم علیه السلام از برای ایشان گوساله فربه بریان کرده حاضر ساخت و چون
دید که ایشان طعام نمیخورند بترسید چه در آن زمان عادت چنان بود که هر که با کسی عداوت داشتی طعام
او را نخوردی چون فرشتگان دریافتند خوف ابراهیم او را بدیدند گفتند ای ابراهیم ما رسولان خدای توایم
طعام خوردن از شان ما نیست ما را فرستاده اند تا قوم لوط را هلاک کنیم از نزد ابراهیم بیرون آمدند
و نزد لوط رسیدند و لوط زراعت را آب میداد چون ایشان را با صباحت تمام بدید بجهت قوم بسیار
پریشان گشت و گفت شما چه کسان باشید گفتند ما راه گذرانیم و امشب بضیافت تو آمده ایم لوط علیه
السلام گفت مردمان این شهر در نهایت فسق و فجور اند با مردمان عمل بد میکنند مبادا که از ایشان ضرری
و آسیبی بشما رسد گفتند ازین اندیشه بخاطر خود مرسان که ایشان را بر ما تسلط نباشد پس لوط زن خود
را طلبید او کافره بود گفت امشب جمعی بضیافت من آمده اند تو باید معنی را از قوم پنهان داری گفت چنین باشد
و عادت آن زن این بود که اگر لوط علیه السلام در روز مهمان کردی بر پشت بام رفتی قوم را از آن خبر
کردی و اگر در شب بودی در پشت بام آتش روشن کردی جبرئیل با فرشتگان دیگر بخانه لوط در آمدند زن
لوط بر پشت بام رفت و آتش بر افروخت مردمان چون آن آتش را دیدند از اطراف و جوانب بجانب خانه

لوط بشتافتند چون بدر آن خانه رسیدند جبرئیل بال خود را بر چشمهای ایشان زد همه کور شدند ایشان چون
این صورت را در یافتند دانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد پس جبرئیل علیه السلام لوط علیه
السلام را گفت تو با اهل خود بجز زن تو بیرون رو ازین شهر لوط گفت چگونه بیرون روم
که مردمان خانه مرا احاطه کرده اند جبرئیل عمودی از نور پیش او بداشت و فرمود تا بر این عمود شوند
و در پیش خود نگاه کن که هیچکس متعرض نرساند پس لوط با اهل ایمان از آن شهر بیرون رفت و چون صبح
طلوع کرد جبرئیل علیه السلام بال خود را زیر آن شهر کرد و از زمین هفتم برداشت و با آسمان برد چنانکه آواز
سگان و خروسان آن شهر اهل آسمان بشنیدند و بعد از آن آنرا منقلب ساخت و هو قوله تعالی وجعلنا
عالیها سافلها و این بعد از آن بود که سنگ بر ایشان باریده شده بود که تغلیب بر حاضران شده و سنگ
سجیل بر غایبان بارید و همه هلاک شدند از محمد اسحق کلبی روایتست که قوم لوط خداوندان فواکه
و اشجار بی شمار بودند غربا از نواحی آمدندی از ایشان طلب فواکه کردی و ایشان ازین جهت بسیار
در رنج بودند ابلیس بصورت مردی پیش ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از غربا برهید شما لواطت
باید کرد با او و این عمل کردند و بآن معتاد شده هرجا اگر در میان ایشان پسری صبیح الوجه بودی با او این عمل کردندی
تا آنکه چون بر عمل مواظبت کردند از آسمان و زمین و عرش بجهت این عمل قبیح بخدای نالیدند حق تعالی بر ایشان سنگ
بارانید و ایشان را بزمین فرو برد در خبر است که عبدالملک بقاضی حمص نامه نوشت که حد لواطت چیست
گفت او را سنگسار باید کرد که حق تعالی با قوم لوط چنین کرد و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشید و در آنکه واجب است که فاعل را بکشند و اگر محصن
باشد هیچ خلافی نیست و اما نزد امامیه ساحر است میان آنکه بفرماید تا او را بسنگ یا دیواری بر وی افکند
و این بلغ او را بزیر اندازند اگر محصن بوده و در خبر است که غلامی را نزد امیرالمومنین
علیه السلام آوردند گفتند که این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان برین گواهی دادند آنحضرت
بغلام گفت که چه میگوئی گفت آنچه در حق تو گواهی میدهند راست است گفت آری من خواجه خود را
کشتم فرمود چرا گفت برای آنکه مرا لواطه اکراه میکرد من مانع او شدم مغالبه داشت تا آنکه بقصد دفع او از
خود کشته شد امیر فرمود تا این گواهی باید گفت از کجا بیارم که خواجه تنها در سرای خود در شب تاریک من
مملوک او بودم قصد من کرده من او را کشتم فرمود او را زخم زدی از لفظ تو بر شنیدی گفت نه فرمود الله
اکبر هم این ساعت ظاهر شود که تو راست میگوئی یا دروغ پس فرمود بروید و قبر او را بشکافید اگر در قبر بود
غلام دروغ میگوید که قصاص کشید و اگر در قبر نبود راست میگوید برفتند و بعضی از وی تعجب گفتند

ع

که علی الدوام مرویین بودند کان حکم میکرد و اکنون بر مرده کان حکم می‌نماید پس برفتند و سر قبر کشادند و برادر قرینه یافتند
خبر با حضرت آوردند فرمود که دست از غلام باز دارید که من این قول از صادق شنیدم کفتند یا امیرالمؤمنین این را
از کجا کفتی فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا بیرون
رود حق تعالی او را به قوم لوط برد تا آنجا باشد و چون حق تعالی ذکر لوط و قومش کرد بعضی از این قصه را بر
سبیل اجمال ذکر نمود در عقب آن از حال شعیب و قوم او خبر میدهد که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی
اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان را در نسب که شعیب بود و او پسر میکیل بن
یشجر بن مدین بود و نزد عطا شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم بود و او را خطیب الانبیا میکویند بجهت
حسن مراجعت و ملجا محاوره او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ کفت ای کروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را
بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بحق جز او قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما
بَيِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما بدانکه معجزه شعیب علیه السلام در قرآن مذکور
نیست چنانکه در ذکر اکثر معجزات انبیا شده و اما اینکه در روایت آمده که عصای موسی که اعجاز این بود که
چون سالی قصد غنم کردی عصا اژدها شده مار را دفع کردی و در شب پاسبانی کردی و مانند شمع روشن بودی
و آنچه مرغوب موسی بودی از جنس فواکه و طعام از و پدید آمدی از شعیب باو رسیده بود پس این معجزه شعیب
نیز بوده باشد چه صدور این معجزات از عصا پیش از آن بود که موسی پیغمبر شود و نیز موسی را وعده داده بود
که غنم تو هر ولدی که آورد سیاه و سفید باشد و برنگ دیگر نباشد و این صورت وقوع پذیرفت اولاد گوسفندان
موسی سیاه و سفید بودندی نه غیر آن و نیز عصای آدم علیه السلام که محتوی بر معجزه بود بطریق ارث
باو رسیده بود و کتاب درایت یا مرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکند میکوید که معجزه شعیب
آن بود که چون خواستی که بکوه بلند برآید کوه سر فرود آوردی تا شعیب بآسانی بروی صعود کردی
و قتاده کفته که شعیب دو بار مبعوث شد یکبار بر اهل مدین و بار دیگر بر اصحاب ایکه مرویست که هر یک از
قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگر کلان‌تر بدان بزرک خریدندی و بدان خورد فروختندی
با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشان را کفت که من شما را بخدای میخوانم
و آیتی روشن بشما نمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید کیل را وَالْمِيزَانَ و الت وزن را و یا
راستی کنید و سویه مرعی دارید در کیل و کفته‌اند در انوار کفته که کلام را اضمار است بحذف مضاف ای آلة الکیل
والة المیزان و یا آنکه مراد از کیل مکیال باشد چو عیش که بمعنی معاش آمده و یا تقدیر این باشد که اوفوا الکیل و وزن
المیزان و یا توان بود که میزان مصدر باشد چون میعاد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ

چیزهای ایشان را از حقیر و قلیل و کثیر بخس میکردند وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و ظلم و خیانت فِي الْأَرْضِ در زمین
بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح جلیل و حق تعالی آن را به بعث انبیا و انزال کتب و یا بعد از آنکه آبای شما اصلاح آن میکردندی
بالقاء کیل و وزن و اضافت اصلاح بارض مانند اضافت در بل مکر اللیل والنهار است ذَٰلِكُمْ این عمل کردن
شما با آنچه شما را بآن میفرمایم و اجتناب شما از آنچه شما را از آن نهی میکنم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید شما کرویدکان معنی خیریت یا زیادتی مطلقه و یا زیادتی انسانیه احدوثه و جمع
مال و تقیید خیریت با ایمان بجهت آنست که بدون ایمان علم بخیریت امور مذکوره حاصل نشود و چون قوم شعیب
در همه وقت کیل و وزن خیانت کردندی و یا بطریق باج و نقد از مردمان میستاندند و یا سر راهها راه زدندی
از جهت بعد از منع ایشان از بخس و ایشان را از قطع طریق کفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بهر راهی
که بجهت احتمال تُوعِدُونَ بترسانید مردمان را و یا بهر طریقی از طرق دین منشینید مانند شیطان مردمان را
اذن فرمائید چه مرویست که بر سر راهها نشستندی کسی که بملازمت شعیب رود و با او کفتندی که
شعیب کذابست باید که شما را در فتنه نیندازد هر که با او آمدی تخویف وی کردندی و صد او از حق کرچه
بکیت لکن تتشعب است بمعارف و حدود احکام پس بنا بر این شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید
طالبان را بمحو او وَتَصُدُّونَ و بازدارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را که ایمان آورده است
بخدای و بنا بر آنکه کل صراط احکام و حدود شریعت باشد ضمیر به راجع است با آن و من مفعول تصدون است
باعمال القرب و اکر مفعول توعدون باشد پس تصدون در موقع حال خواهد بود یعنی بترسانید آنانکه کرویده‌اند
بخدای [illegible] که باز میدارید ایشان را از راه خدای وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا یعنی طلب بطلان آن میکنید بالقای شبهات
یا وصف آن بلی مردمان باعوجاج وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ وقتی که بودید
قَلِيلًا اندک از روی عدد و عُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کردانید حق تعالی شما را بآنکه برکت کرد در اموال
و اولاد شما مرویست که مدین بن ابراهیم دختر لوط علیه السلام را بخواست حق تعالی ایشان را فرزند بسیار داد
و توانکر کردانید و شعیب بجا این نعمت را بر ایشان یاد فرمود که وَانْظُرُوا و بنکرید كَيْفَ كَانَ چکونه بود عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم کذشته که قوم نوح علیه السلام و عاد و ثمود و قوم لوط بودند از آن
عبرت کیرید و در روایت آمده اهل مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیکر انکار کردند و کفتند که تو قوتی و شوکتی
مالت [illegible] حق تعالی تا ما باشد و اکر حق با ایشان بود و بایستی که توانکری و وسعت معاش
ایشان را بودی از خدمت شعیب توجه باهل ایمان کرد و کفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ و اکر چنانکه کروهی از شما آمَنُوا
کرویده‌اند بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ بآنچه که براستی فرستاده شده‌ام بآن وَطَائِفَةٌ و کروهی دیکر از شما اتفاق

وجاعلان لم یؤمنوا نگرویده‌اند فاصبروا پس صبر کنید و شکیبائی ورزید در طاعت الهی و جفای
قوم حتی یحکم الله بیننا تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرت اهل حق و اهلاک اهل باطل وهو
خیر الحاکمین و خدای تعالی بهترین حکم کنندگان است و در حکم او میل و مداهنه نیست این کلام وعده است
مر مومنان را و وعید مر کافران را و گویند که خطاب با اهل کفر است و صبر بمعنی انتظار است یعنی ای کفار چون
که نبوة من معترف نمیشوید و نمی‌گروید پس منتظر عذاب شوید که حق تعالی عنقریب مبطلان را ذلیل
سازد و بعذاب ابدی رساند و اهل نجات را هدایت به بهشت جاودانی در آورده شود الیه قوله قال
گفتند در جواب شعیب الملأ الذین استکبروا گروه بزرگان گردنکشی کردند در پرستش خدای من قومه از قوم الجزء التاسع
شعیب بعد از انکار دعوة او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا
و آنان را که ایمان آورده‌اند معک با تو من قریتنا از شهر خود او لتعودن یا البته عود کنید فی ملتنا
در کیش ما که کفر است یعنی ما و شما یکی ازین دو امر خواهد بود یا اخراج شما از زمین و یا عود شما در کفر شعیب
اگرچه هرگز بملت ایشان نداشت زیرا که بدلائل قاطعه و براهین ساطعه انبیا را جایز نیست که بر ملت کفر
بوده باشند لیکن قوم شعیب تغلیب جماعت کردند بر واحد و یا بنا بر عقیده فاسده که شعیب را قبل از این مذهب
داشته‌اند خطاب کردند و مومنان را بخطاب مذکور و شعیب نیز جواب این خطاب بر طبق سؤال ایشان
داده قال گفت شعیب او لو کنا آیا اگرچه هستیم ما کارهین ناخواهان یعنی چگونه عود کنیم در ملت
شما از روی رغبت و حال آنکه ما آنرا کارهیم یا آنکه بطوع و رغبت خود باز دین شما آئیم زیرا که بطلان
آنرا شناخته‌ایم مگر که خواهید بجبر و قهر که ما را باز دین خود دارید قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم
و بربافته علی الله کذبا بر خدای دروغ را ان عدنا اگر بازگردیم ما فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجینا الله
پس از آنکه رهانیده است ما را خدای منها از ملت شما با ایضاح اولّه و اظهار حجت با بطلان آن و حقیت ایمان
در وسط آورده که مدعای قوم شعیب عدول بود که حق تعالی ایشان را امر کرده است که بر طریقه کفر باشند و چنین
سیاق است گفت شعیب … ملت شما الا اعتقاد کردن این ملت … افترا است بر
خدای بعد از آنکه نجات داده است … ان قد افترینا است بمعنی مستقبل است زیرا که
افترا واقع نشده باشد ولیکن آنرا کالواقع کرده‌اند بجهت مبالغه و تقدیر آن در آورده تا معرب آن باشد
حال و ما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه بازگردیم بملت کفر الا ان یشاء
الله ربنا مگر آنکه خواهد خدای که پروردگار ماست این استثنا برای قطع ایشان است و عود را تعلیق کرده
بآنچه محال باشد که مشیت اراده او سبحانه تعلق بآن گیرد زیرا که اراده کفر قبیح است و قبیح بر سبحانه محال است و توقف

وجود شیء بر امر محال است بمانند قیل لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط باشد و لحض معنی آنکه چنانکه
محال است که مشیت الهی متعلق شود بتمکین شما از اکراه و اختیار ما و تخلیه نماید میان شما و این … از
ملت شما روی اکراه عود کنیم با اظهار و کره مثل او کنا کارهین مقرر است و با مراد پلیدی حکام است که باختلاف نشود
ورود دعوت یعنی ما عود نمیکنیم بملت شما مگر آنکه حق تعالی خواهد که شعیب بحکمی که از احکام شما و بآن
۲۷۹ عمل نمائیم و یا ضمیر فیها راجع بقریه است که قبل ازین گفته‌اند پس معنی آنست که ما عود نمیکنیم بقریه شما بعد
از آنکه ما را از آن اخراج کرده باشید مگر آنکه حق تعالی خواهد که ما باز گردیم و بآن عود کنیم و یا آنکه معنی استثنا
آنست که مگر آنکه حق تعالی اراده نماید بر دشمنان حق بر وجه ابجاد اکراه و تقیه تا ما از هر یک ملت باشیم و اختلاف
از میان برخیزد وسع ربنا رسیده است پروردگار ما کل شیء همه چیز را علما از روی دانش یعنی علم ازلی
او احاطه کرده است بهمه چیزهای که از جمله علم اوست بعواقب کار ما و شما از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و غیر آن و
با او اعلم است بصلاح و فساد ملت ما و ملت شما و با عود ما بملت شما و بترک آن پس بسبیل تفویض فوق
علی الله توکلنا بر خدای توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و تخلص ما از اشرار و کار خود را باو باز گذاشتیم پس
شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافت بمناجاة حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت
ربنا افتح ای پروردگار ما حکم فرما بیننا و بین قومنا میان ما و قوم ما بالحق براستی فتح بمعنی حکم است
و فتاح بمعنی قاضی و فتاحه بمعنی حکومت و یا آنکه بمعنی اظهار امر است ماخوذ از فتح المشکل اذا بینه
یعنی ظاهر کردان امر ما را تا منکشف شود آنچه میان ما و میان ایشان است و محق از مبطل متمیز گردد وانت خیر
الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی یا کشف کنندگانی … از ابن عباس مرویست که گفت من
معنی فتح درین آیت نمیدانستم تا آنکه دختر سیف بن ذی یزن را دیدم که بشوهر خود گفت حق تعالی اما بحل ما
القاضی ای احاکمک الیه بیا تا بقاضی رویم و اهل عمان قاضی را فتاح خوانند وقال الملأ و گفتند گروه
از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه از نبوت بحثك من قومه از قوم شعیب با گروه دیگر از مردم خود که
لئن اتبعتم اگر پیروی کنید و متابعت نمائید شعیبا شعیب را و سلوک طریق او و دین خود را
بگذارید و شعیب است انکم بدرستی که باشید شما آنهنگام لخاسرون زیان کاران
و زیان کاران زیرا که دین کلیم گذاشته‌اید بدین محدث بگروید و از هدایت که اقتدا نموده است بدین آباء
خود … که دین محدث است و یا وجود این بخس و تطفیف که مدار نفع شما است و شعیب شما را
از آن منع میکند خساره کلی باید بجمله اسمیه موکده بان … جواب شرطست و قسم … است بلام
القسم ایشان پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خبائث باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت

ایشان از آن زلزله و اینکه در سورهٔ هود واقع شده که فاخذتهم الصیحة منافی این نیست زیرا که مراد از آن صیحهٔ عظیمه
منکریست که بهیبت عظیم صورت آن زمین بلرزه درآمد هلاک شدند و یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله بود و چه مقرر
شده که زلزله و صیاح و ریاح مصوب بهم باشد در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد زلزله در شهر
ایشان افتاده و همه بلرزه درآمدند و از ابی عبدالله علیه السلام بعضی بزلزله هلاک شدند و بعضی بصیحه
از عبدالله عباس روایتیست که عذاب قوم شعیب بر نوعی بود که حق تعالی دریچه از درهای دوزخ بر ایشان و شعله
از حرارت آن بایشان رسیده نفسهای ایشان نزدیک بانقطاع رسید هر چند که در سردابها و جاهای خنک
میرفتند فایده نکرد آخر ابری بر ایشان فرستاد که در آن باد خنک میوزید چون نسیم باد رسانه ابر بیشتر آنجا
مسارعت کردند و خرد و بزرگ پناه بآن آوردند و اینها بتمام شهر ایشان فرو گرفت پر آتشی از آن بر ایشان تنه
و زمین در زیر ایشان بجنبش درآمد فی الحال بر جای خود مردند ابو عبدالله بلخی گفته که نام پادشاهان قوم
شعیب ابوجاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت بود در زمان شعیب کلمن پادشاه بود چون عذابها
نازل شد وی با جمیع رعایا مستاصل شدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر منزل خود
جاثمین مرده در افتاده کان و فرو مرده کان یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا
آنانکه تکذیب کردند شعیب را کان لم یغنوا گوییا هرگز نبودند فیها در آن شهر اقامت نکرده بودند کذبوا
شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را علیه السلام کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیانکاران
که مردان رایج بودند چه دنیا از این عذاب نجات یافتند و در عقبی بمثوبات عظمی رسیدند و جهت
تنبیه بر مبالغه در آن تکریر موصول نموده بان در جمله اسمیه موکده استیناف فرموده القصه
شعیب بعد از نزول عذاب قوم را اجساد بی ارواح دید فتولی عنهم پس روی بگردانید از ایشان
در گشت وقال و گفت بر وجه تاسف و تحسر یا بر زنده چون بر ایشان گفت که یا قوم ای قوم من لقد
ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود را و نصحت لکم و نصیحت
کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از آن تسلیه خود داد که از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فکیف
آسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر گروه هلاک که کافر بودند و مرا تصدیق
نکردند و مستحق و سزاوار این نوع عذاب بودند و یا صدور این قول از او بر وجه اعتذار بود از عدم شدهٔ
حزن بر ایشان و در اکثر تفاسیر مذکور است که چون شعیب مبادی عذاب را مشاهده کرد روی بگردانید
از ایشان و از آن بلیه عزم خروج نمود و حین خروج با قوم گفت که من مبالغه کردم در ابلاغ داند انتم
و بیدلی و جهد نمودم و نصح و اشفاق برای شما را تصدیق نکردید کلا برم مستوجب این عذاب شدید پس

پچگونه

پس چگونه من تاسف خورم بر هلاک شما که از روی عناد مرا تصدیق نکردید و بدین تکرید و بر کفر خود راسخ ثابت
شدید و در آیت دلالتست بر آنکه مومن جایز نیست که از برای کافر دعاء خیر کند و اندوه خورد بر هلاک کفره
ظلمه بعد از ذکر قصص بعضی از امم سالفه و قرون خالیه و بیان هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران کفار قریش را
تهدید و تنبیه میفرماید که وما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة در شهری و دهی من نبی از هیچ پیغمبری
که او را تکذیب کردند الا اخذنا اهلها مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر را بالباساء بسختی و تنگی والضراء
و رنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که زاری کنند و اظهار تذلل و عجز نمودند تصدیق نبی خود نموده
تا بلا از ایشان مندفع گردد و چون ببلا و محنت مبتلا ساختیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان السیئة
بجای بلاد مرض و شدة بیکی الحسنة ببلامت و صحت و راحت و فراخی حتی عفوا تا وقتیکه بسیار شدند
هم بمال و هم بر حال و اینجا نیز اغار کفران کردند یقال عفا النبات اذا کثر و منه اعفاء اللحیة حاصل معنی
آنست که ایشان را هم بیماری و قحطی و هم بتن درستی و فراخی دستی ابتلا و امتحان کردیم ایمان نیاوردند
وقالوا و گفتند در حین تبدیل نعمت بنعمت که این هر دو از طبیعت روزگار است و گردش فلک دوار
قد مس بدرستی که رسید آباءنا بپدران ما نیز الضراء والسراء سختی و شادی یعنی در زمان
گذشته نیز گاهی قحطی بود و وقتی فراخی و زمان صحت و گاهی بیماری و زمانی غم و وقتی شادی این سبب کفر و ایمان
است پس ما بهمین طریق خود راسخ خواهیم بود بعد از آن بر نعم کشت و چون بر ناسپاسی و کفر راسخ
و رنفیند فاخذناهم پس بگرفتیم ایشان را بغتة از روی نجات یعنی ناگاه عذاب ما بایشان
رسید وهم لا یشعرون در حالتیکه ایشان نمیدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و اصلا
توقع این نداشتند حسرت و شدت این نوع عذاب عظیم تر از عذابیست که مقدمات آن را دیده باشند و
نزول آن را دانسته نعوذ بالله من سخطه بعد از آن بیان میفرماید که هلاک امم سالفه بجهت شآمت
بدی اعتقاد و کردار ایشان بودی میفرماید که ولو ان اهل القری و اگر چنانکه اهل آن دیهها مذکوره که
بعذاب مبتلا شدند یا اهل حوالی آن آمنوا بگرویدندی بوحدانیت خدا واتقوا و پرهیزکاری کردندی
از شرک و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله لفتحنا علیهم هر آینه بگشادیم بر ایشان و بدادیم ایشان را برکات
بکثرت و زیادتی من السماء از آسمان والارض و زمین یعنی فراخ گردانیدیم انواع نعم را بر ایشان
و از او بر وجه سهولت از اطراف و جوانب بایشان رسانیدیم و گویند مراد مطر است و نبات یعنی باران بسیار
بایشان میفرستادیم تا نباتات زراعات و اشجار بشما ایشان را حاصل میشد و یا مراد برکات آسمان به
دعاء ایشان با کماه و اجابت آن و برکات ارض روا شدن حاجات و بس تیسیر حوایج و قد اکثر مراد مطر نباتست

مقتول نیست کنوح علیه السلام فرمود برسل السماء علیکم مدرارا الایة **وَلَٰكِن كَذَّبُوا** ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان
خود را **فَأَخَذْنَاهُم** پس بگرفتیم ایشان را بعذاب استیصال **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** بآنچه بودند که کسب میکردند
از کفر و معاصی و بحقایق سلمی مذکور است که اگر گویندگان بکرد بگیرندی بمواعید من وحده کردند از بخل القرض من
و ابتو سیئه غرضا و مواعیه من طاعات ایشان را بنور قرب خود روشن دادمی و ایشان را مقربان درگاه و تدیکان
بارکاه وجود کردمی و برکت ثمها اشاره بدان است وجوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیارا که برکت ارض
عبارت از آن است بعد از آن بر سبیل انکار و تقریع میفرماید که **أَفَأَمِنَ** عطفست بر قول فاخذناهم بغتة وهم
لا یشعرون و ما بین معطوف و معطوف علیه السلام معترضه است یعنی ایا پس از آنکه ما بیان عذاب امم سالفه
کردیم ایمن شدند **أَهْلُ الْقُرَىٰ** اهل مکه و حوالی آن **أَن يَأْتِيَهُم** از آنکه بیاید بدیشان **بَأْسُنَا**
عذاب ما **بَيَاتًا** در حالتی شب بیرون آوردن در کشاف گفته که بیات بمعنی بیتوته است یقال بات بیاتا وگاه
بمعنی تبییت است چون سلام و تسلیم یقال تبیتهم العدو بیاتا پس جایز است که مراد اجابات بیتونه باشد یا وقت بیا
انبیا یا سبیبی ما یسجد کانه قیل ان یتیهم بأسنا بیاتا و قوله **وَهُمْ نَائِمُونَ** حال است از ضمیر بارز یعنی
آمد بایشان عذاب ما در حالتی که ایشان خفته باشند یعنی شب خواب عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان
أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ ایا ایمن شدند اهل قری **أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا** آنکه بیاید بدیشان عذاب ما **ضُحًى** در وقت چاشت
که وقت ارتفاع شمس است **وَهُمْ يَلْعَبُونَ** و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی متصرف باشند در امور دنیوی
که بازیچه گاه غافلان است و بآن مشغول باشند بآنچه نفع با ایشان نرساند و ملحض سخن آنست که بعد از تکذیب
رسل از عذاب الهی ایمن نتوانند بود و بر وفق ترتیب بعد از آن تقریر افأمن من اهل القری میکند بقوله **أَفَأَمِنُوا**
ایا ایمن شدند اهل تکذیب **مَكْرَ اللَّهِ** از ناگاه گرفتن خدای جهت مکر استعاره است از استدراج
بنده کرفتن او بوجهی که نداند یعنی آنکه نازل میشود بمکر را از جانب ساکن انکه آنرا داند حاصل که مکر خدای
استدراج است بنگاه از نصیحت رسالت و طول عمر و تظاهر نعمت **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ** پس ایمن نشوند
از مکر خدای **إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** مگر گروه زیانکاران بجهت کفر و نفاق و ترک نظر و اعتبار و زیان
زده مرهو عالم باشند مراد آنست که ایمن نمیشود از مکر خدای بر مدنیان مکر زیانکاران چه اهل عصمت و تقوی
ایمن نیستند از زوال مکر حلم او نباشد و چون اداء انکار کند بیرکه اعتبار از نزول عذاب بر امم
مکذبه بعد از آن بوجه تقریر امم مذکوره فرموده **أَوَلَمْ يَهْدِ** ایا هدایت نکرد و راه ننمود **لِلَّذِينَ يَرِثُونَ**
الْأَرْضَ مر آنکسانی را که میراث گرفتند زمین یعنی متمکن شدند از آن **مِن بَعْدِ أَهْلِهَا** از پس هلاک اهل
آن مراد که از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در ... با امم ماضیه نشستند متروکات ایشان

٤

بجورند تصرف درآورده و تقدیر هدایت بلام بجهت آنست که متضمن معنی تبیین است و قوله **أَن لَّوْ نَشَاءُ**
فاعل یهد است و ضمیر نا زده ان مقدر است یعنی ایا بیان نکرد و روشن نساخت بر آن کفار قریش که
در اماکن امم سابقه متمکن شده مانند آنکه شان ما اینست که اگر ما خواهیم **أَصَبْنَاهُم** برسانیم ایشان را **بِذُنُوبِهِم**
جزای گناهان ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را جزا بجزای گناهان ایشان را و میتوان بود که فاعل یهد حق تعالی
باشد و ان لو نشاء مفعول آن یعنی ایا بیان نکرد حق تعالی برای کفار مکه که اگر اگر خواهیم ایشان را
هلاک کنیم و قوله تعالی **وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** عطفست بر آنچه او کم یهد دالست برای یعقلون عن
الهدایت و نطبع یعنی غافل میشوند از هدایت مذکور و مهر مینهیم بر دلهای ایشان و یا آنکه منقطع است
از ما قبل و تقدیر آنکه و نحن نطبع یعنی ما مهر مینهیم بر قلوب ایشان و جایز نیست که معطوف باشد بر اصابت
بمعنی طبعنا زیرا آنکه از هنگام در سیاق جواب لو لا خواهد بود و مقتضی نفی از ایشان و الحال آنکه حق تعالی
طبع قلوب ایشان **فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ** یعنی حکم کرده که دل ایشان جز حق نیابد یا علامتی بر آن وضع
کرده تا فرشتگان بدانند که ایشان تدبر نمیکنند تا سخن حق دریابند **فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ** پس ایشان نمیشنوند
اندروی فهم و عبرت چه کر دل منشرحست آنچه میشنود و بمعنی پایند بر گوش دل از استماع این سخن فایده
دارد ونه گوش کالبوالق معانی بمعنی ختم بر وجه تفصیل در اوائل سورة البقره سمت تحریر یافت فلیطالع
ثم بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرماید که **تِلْكَ الْقُرَىٰ** این شهرها که
نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن **نَقُصُّ عَلَيْكَ** خواندیم بر تو **مِنْ أَنبَائِهَا**
بعضی از خبرهای آن بر تو او گفته که نقص حال مقیده است اگر قری خبر باشد و خبر است اگر قری صفت است و من
بود که هر دو خبر است من برای تبعیض است ای نقص بعض انبائها و امائر نقصها **وَلَقَدْ جَاءَتْهُم** و براستی که
آمدند با اهالی آن شهرها **رُسُلُهُم** پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام **بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزات
روشن یا دلایل واضحه **فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا** پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل **بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ**
بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و عناد و جحود یا نبودند که مکرر
در جحود بآنچه میکردند در آن حال که رسل بایشان آمده بودند و اصلا دعوت متطاوله رسولان و آیات
متتابعه در ایشان اثر نکرد و تکرار دعوت و تتابع معجزات اصرار و شکیمه ایشان را که در کفر داشتند کم نکرد
یعنی تاکید لام نفی است و تعبیر از انکار ایمان آوردن منافی حال ایشان بود که آن تصمیم ایشان ما بود که آن
در کفران بجا هم صورت که معنی آنست که هلاک نکردیم ایشان را مگر آنکه دانستیم که ایشان هرگز ایمان
ایمان نیاورند لیلین ببرل آیت و کوره کلای دو للنهواعراض است **كَذَٰلِكَ** همچنانکه مهر نهاده بر دلها کافران گذشته

وبدرستی

يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مى‌نهد خداى عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهاى كافران كه علم ازيشان كوته باشد يعنى كافران امت تو تا روز قيامت يعنى
علامتى در دل ايشان بنهاد تا فرشتگان با آن عالم شوند كه هرگز ايمان نيارند و ايشان را طعن كنند بر رسوخ كفر
ايشان يا آنكه طبع قلوب ايشان عبارت از آنست كه هر چند انبيا ايشان را دعوت ميكردند و آيت بينه با ايشان
مينمودند عناد و جحود ايشان بيشتر ميشد و زنگ كفر بر آينه دلهاى ايشان بيشتر مى‌نشست و تيرگى بالكل ايشان را
از قبول پوشيده و تيرگى دل ايشان تند ديدن و شنيدن ايشان آيت بينه شده پس اسناد طبع قلوب ايشان
بخدا جايز باشد و اگر چه بر سبيل مجاز است و حقيقت ايشان نزد آيت بينه در كفر و عناد و افزوده‌اند
و مثل اينست قوله فزادتهم رجسا يعنى آيت بينه رجس ايشان را زياده گردانيد و حقيقت يعنى آنكه ايشان از در
رجس خود افزوده‌اند نزد استماع آيت وَمَا وَجَدْنَا و نيافتيم لِأَكْثَرِهِمْ بيشتر امم مذكوره را مِنْ عَهْدٍ
وفاء عهدى كه ميگفتند لئن انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين يعنى عهدى كه در زمان خوف مضرت
و شدت ميكردند كه اگر ازين بليه و مصيبت نجات يابيم ايمان آريم بآن وفا نكردند اكثر ايشان نقض آن كردند
يا آنكه مراد عهديست كه در روز قيامت در روز ميثاق بسته بودند وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستى كه يافتيم يعنى دانستيم
أَكْثَرَهُمْ بيشتر ايشان لَفَاسِقِينَ هر آينه شكستگان عهد و پيمان اند دخول لام بر خبر ان
است بر آنكه آن مخففه از مثقله است چه ان نافيه قراءتست ميان آن و آن ان مخففه و ذكر اكثر بجهت آنست كه اندكى از ايشان
بنور اسلام در آمده‌اند و گويند كه اكثر كنايت جميع است يعنى همه را فاسق و ناقص يافتيم چنانكه مراد
قلت در قوله فقليلا ما يؤمنون نفى است بعد از قصص انبياء مذكوره قصه موسى عليه السلام را بآن
معطوف گردانيد و ميفرمايد كه ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگيختيم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس اين پيغمبران مُوسَى
بِآيَاتِنَا موسى بن عمران را با معجزاتى كه او را اعطا كرده بوديم إِلَى فِرْعَوْنَ و بسوى فرعون كه نام او قابوس
بود نزد وهب وليد ابن مصعب بن ريان بود فرعون لقب ملوك مصر بوده چون كسرى و قيصر و خاقان و تبع
كه القاب سلاطين فرس و روم و حبش و چين است وَمَلَئِهِ و اكابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم كردند
يعنى كافر شدند بآن آيت و وضع كفر كردند در ايمان چه حق آن آيتها از غايت وضوح آن بود كه بآن بگروند
فَانْظُرْ پس بنگر بديده بصيرت كه بعد از انكار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر كار تباه
كاران كه غرق شدند آورده‌اند كه فرعون چهار صد سال عمر داشت و درين مدت هيچ دردسر و بيمارى عارض
نشده و گفته‌اند كه در چهل روز يكبار او را قضاى حاجات واقع شدى و او را اشتغال بمخالطه نبودى و اگر نادرا
وقوع يافتى از قوم پنهان داشتى و بيشتر طعام او سويق بودى تا بول اندك‌تر باشد و دعوى خدائى كرده بود
بارى كرد و بدينسبب آنكه عناد و طغيان او بيشتر بود شد حضرت موسى على نبينا عليه السلام چون از مصر فرار نمود

بجهت كشته شدن قبطى در مدين بصحبت شعيب عليه السلام رسيد و دختر او را كه صفورا نام داشت بعقد نكاح در
آورده عزم مراجعت نمود بمصر در اثناى طريق بوادى ايمن رسيده خلعت نبوت يافت و بمعجزه عصا و يد بيضا اختصاص
پذيرفت چنانچه تفاصيل اين قصه در اثناء سور آتيه مذكور خواهد شد القصه حق سبحانه حكم فرمود
كه بمصر رود و فرعون را بتجديد دعوت كند و از طغيان و سركشى و دعوى ربوبيت منع فرمايد موسى استدعا نمود
حق تعالى هارون را برادر معين او گردانيد و هر دو بمصر در آمدند و مدت مديد بر در سراى فرعون مقام كردند
مجالى نميگذاشت كه با فرعون ملاقات كنند چه ايشان در نهايت فقر و درويشى و جامه كهنه پوشيده بودند
و در خبر است كه موسى جامه پشمينه پوشيده بود كلاه پشمين بر سر و ريسمانى در ميان بسته و نعلين در پا
كرده و عصا در دست گرفته و هارون نيز همچنين بود بعد از مدت متمادى روزى مسخره فرعون بسبيل تقريب كلام
ايشان را نزد فرعون قائم مذكور ساخت بر نوعى كه در بارگاه حضرت غريب عجيب شنيده ميشود بار فرعون فرمود چه واقع
گفت كه من در بارگاه فلان سخن غريب شنيدم و عجيب‌تر اينست كه مديتيست كه دو مرد بر در سراى مقام كرده‌اند و
ميگويند كه ما پيغمبران خدائيم و خداى ما ابفرعون و قوم او فرستاده بوحدانيت خدا و نبوت ما ايمان آوريد
و تابع ما شويد فرعون گفت كه اين چه سخن است كه ميگوئى بجد ميگوئى يا بهزل گفت بهزل نميگويم بر وجه تحقيق
و جد ميگويم اكنون كه نزد تو آمدم گفتند كه فرعون را بگو كه رسول خدائيم ما را راه ده تا پيغام خداى بتو رسانيم
فرعون چون اين سخن شنيد بترسيد و رنگ رويش متغير شد و گفت اينها را در آوريد تا ببينم كه چكسانند و چه
ميگويند ايشان در آمدند و نزد فرعون بايستادند فرعون روى بموسى كرده گفت من انت تو چه كسى موسى
عليه السلام آغاز كرد كما قال جل ذكره وَقَالَ مُوسَى و گفت موسى على نبينا و عليه السلام
يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ اى فرعون من فرستاده شده‌ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالميان
بسوى تو و قوم تو فرعون گفت اين را بر وجه حقيقت ميگوئى يا بهزل موسى فرمود كه حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ
خفيف سزاوار است بر آنكه نگويم عَلَى اللَّهِ بر خداى إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن حق و راست يعنى واجب
و لازم است بر من كه نگويم مگر سخن حق نه هزل و باطل در انوار و كشاف آورده مذكور است كه اصل كلام
حقيق على ان لا اقول است همچنانكه قراءة نافع است على تقليب آن بجهت امن است از اللبس كقوله و تشقى الرماح
بالضياطرة الحمر و سفر انتصاطره بالرماح و نيز آنچه لازم تست لازم تست و نيز لازم او پس همچنين كه قول
حق چنين است بر تو نيز خواهد بود بر قول حق و يا بجهت اغراق در وصف بصدق معناه واجب على
القول ان اكون انا قائله لا يرضى الا مثلى ناطقا به و يا حقيقت متضمن معنى حريص است اى حريص
على ان لا اقول على الله الا الصدق و يا قرء على من الرسالة و على در مكان با موضع شده بجهت افاده تمكين

كقولهم رميت على القوس اي بالقوس وكونه حقيق خبر مبتدا محذوف است يعني انا حقيق يعني من سزاوارم يا
مصرور و حريص بانكه نكويم بر خدا مكر حق ازانست حاصل كه چون بعد از صدور اين قول از حضرت موسى
عليه السلام فرعون برين مدعا هيچ مدقي و محقق دارد موسى عليه السلام فرمود كه قد جئتكم بتحقيق
كه آمده ام نزد شما بحجت روشن ببينة از نزد پروردگار شما يا آورده ام معجزه پيدا و هويدا كه بر صحت رسالت
من گواهست و آن عصا و يد بيضاست من ربكم پس بفرست با من فارسل معي فرزندان يعقوب را دست
و انهدام ايشان كوتاه كن تا بارض مقدسه كه موطن آبا ايشان بوده باز گردند و سبب آنكه فرعون بني
اسرائيل را بربندگي ميگرفت آن بود كه چون يعقوب عليه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و هم آنجا
قرار گرفتند نسل ايشان بسيار شد و يعقوب و يوسف عليه السلام با برادران در گذشتند و ملوك ريان
كه فرمان روا بودند بعد از يوسف بني اسرائيل را حرمت ميداشتند و متعرض ايشان نميشدند چون نوبت به وليد كه در
زمان موسى بود بر تخت سلطنت نشست زبان بلاف و انا ربكم الاعلى بگشاد چون اتباع او
بسيار شدند و تسلط تمام يافت در بني اسرائيل فوقي و كثرتي نبوده با ايشان گفت بندگي شما نهاده درم
خريده كسان ما بوده و شما بنده زادگان ما ايد پس ايشان را ببندگي گرفت تا وقتي كه موسى علي نبينا و عليه
السلام مبعوث شد و گفت اي فرعون دست از بني اسرائيل بدار قال گفت فرعون ان كنت اگر هستي تو كه دعوي
خود جئت باية آورده معجزه و حجتي از نزد خداي خود فات بها پس بيار آنرا يعني بنما بمن ان
كنت من الصادقين اگر هستي از راست گويان درين دعوي جزاي شرط محذوف است بقرينه ما قبل يعني
اگر در دعوي نبوت صادقي آيتي كه مصدق قول تو باشد بمن نما فالقى عصاه پس بيفكند موسى عليه السلام
عصا را از دست خود فاذا هي پس آنجا آن عصا بعد از القا ثعبان مبين اژدهايي شد ظاهر
و هويدا دهن گشاده ما بين لحيين او هشتاد ذراع بود فك اسفل بر زمين نهاد و فك اعلى بر كنگره قصر
فرعون و روي بجانب وي آورد حاضران بهزيمت گريختند و فرعون نيز بگريخت و در روايت آمده كه از بيم
سير حدث كرد و روي بگريز نهاد و چهل بار حدث از و واقع شد يا آنكه چهل روز بيكبار حدث كردي و از زحام
خلايق بيكبار قريب بيست هزار آدم هلاك شدند فرعون نعره زد كه يا موسى سوگند ميدهم ترا بآن خدا
كه فرستاده اوئي و بحق رضاع و تربيت كه عصاي خود را بگير تا من بتو ايمان آرم و بني اسرائيل بتو واگذارم
موسى عليه السلام قفاي ثعبان بگرفت همان عصا شد فرعون باز آمده بر سرير خود نشست و گفت
هيچ معجزه ديگر داري فرمود آري پس دست راست بگريبان كرد و در زير بغل چپ در آورد و نزع يده
و بيرون كشيد دست خود را فاذا هي پس آنجا بود دست او بيضاء سفيدي كه در غايت كمال

٢٨٣

للناظرين بنگرندگان و نظاره كنان را يعني سفيدي خارج از عادة كه بجهت آن جميع نظاره از ان مجتمع شده از
روشني تعجب در وي نگريستند و بعضي گفته اند پوست موسى گندم گون بود دست در گريبان برد و بيرون آورد نورانيت
آن بمثابه بود كه شعاعش بر نور آفتاب غلبه كردي در مدارك آورده كه موسى عليه السلام دست خود را
بفرعون نمود بر حال اصلي خود و بعد از آن در گريبان كرد و چون بيرون آورد نوري از ان بتافت كه ميان
آسمان و زمين را روشن ساخت و باز بگريبان برد و بيرون آورد بهمان حالت اول بود اگر گويند كه ثعبان مار
عظيم الجثة است كه آنرا اژدها گويند و جان كه در كريمه فلما رآها تهتز كانها جان موضوع براي حيه صغيره
پس بينهما تنافي مي نمايد گوئيم كه اين در حالت واحده واقع نشده بلكه عصا گاه بار صورت ثعبان ميشد
و گاه بصورت مار باريك و كوچك و يا مشابهت بثعبان از روي جثه بود و بجان از وجه سرعت در
رفتار او شده حركت در عصا موسى عليه السلام خلافست كه از كجا باو رسيده و نزد بعضي آنست
كه در وقت توجه او بمدين فرشته آنرا باو داد و اكثر برآنند كه عصاي آدم عليه السلام از بهشت بيرون
آورده بود بطريق وراثت در ميان اولاد او دائر بود تا آنكه بميراث بشعيب رسيده با چهل عصاي ديگر
كه از آباي رسيده بود در حجره كه موسى عليه السلام را اجازت بگرفت او را گفت درين خانه رو و
عصاي از آنجا براي خود بيار موسى بان خانه رفت اين عصا بدست او آمد چون آنرا نزد شعيب آورد فرمود اين
را بنه و عصاي ديگر بگير موسى عليه السلام آنرا بخانه آورد و در ميان آن عصاها بنهاد و دست كرد تا عصا
بدست او آمد تا آنكه سه نوبت بدين صورت واقع شد و چون مرتبه چهارم بدست او آمد شعيب دانست كه
در تحت اين حكمتيست پس آنرا باو باز گذاشت و وقتي كه از نزد شعيب متوجه مصر شد در اثناي راه
آتش افروخته ديد متوجه آن شد ديد كه آتش در درخت سبز بر بود و آنجا چون بحوالي آن رسيد از آنجا ندا
آمد كه يا موسى اني انا الله پس او سبحانه او را امر كرد بالقاي عصا چون بينداخت اژدها شد موسى از ان
بترسيد و روي بگريز نهاد باز ندا باو آمد كه اي موسى مترس و آنرا بگير چون موسى آنرا بگرفت همان عصا شد
پس ديگر نزد فرعون فرستاد چون پيش فرعون آمد و همين عصا را بينداخت اژدها شد چنانكه گذشت
در روايت آمده كه همه انبيا عصا را در دست ميداشتند بجهت ارشاد از حضرت رسالت صلى الله
عليه و آله مرويست كه تعصوا فانها من سنن اخواني المرسلين عصا بدست گيريد كه آن از روش پيغمبران
كه برادران من اند و امير المومنين عليه السلام فرموده كه من خرج في سفره و معه عصا اللوز المر و تلا هذه
الآية ولما توجه تلقاء مدين الى قوله والله على ما نقول وكيل امنه الله من كل سبع ضار و من كل لص مكابر
و عادية من الحيات يستغفرون له حتى يرجع بعضها يعني هر كه در سفر خود بيرون رود و با او عصاي بادام تلخ

تلقفت و لما توجه تلقاء مدين خوانده تا بقوله والله على ما نقول وكيل حق تعالى او را اين كوه داشته از هر دري ضربه جادو
دانه بهرحي ستم ساخته و انبرجان روي پيش وانكه تا آنكه مر ايشان به اهل خود ببرد و بالا زهفتاد و هشت و زنسكان
باشند كه ره پيش بوند و او را محافظت كنند و از براي او استغفار كنند تا آنكه با اهل خود معاودت كند و آن
عصا را از دست ننهد مرويست كه اول كسي كه عصا را در دست گرفت خواند و خطيب قس بن ساعده بود
القصه چون فرعون از موسى اين هر دو معجزه را كه انقلاب عصا بود بأژدها و يد بيضاء مشاهده كرد
خواست كه ايمان آورد هامان كه وزير او بود بر خاست و گفت اي فرعون مدتي است كه دعوي خدائي ميكني
و عالمي را مسخر خود ساخته و به پرستش خود خوانده عبادت تو ميكنند اكنون بنده ايمان خواهي آورد
بنده را خواهي كرد امري شنيع و قبيح است پس فرعون موسى را گفت مرا فردا مهلت ده تا ببينم چنين باشد
موسى از نزد فرعون بيرون آمد حق تعالى بوي وحي فرستاد كه فرعون را بگو كه اگر ايمان آري اين پادشاهي را
بتو مسلم دارم جواني و قوت بتو باز دهم چون موسى اين پيغام بگذارد فرعون گفت امروز ديگر مهلت
مرا ده پس هامان را طلبيده گفت اي هامان موسى چنين ميگويد تو چه ميگوئي اگر چنين باشد كه موسى
ميگويد امري عظيم باشد هامان گفت وي مردي ساحر است تواند بود كه اين عمل از وي صادر شود اما كي روا
كه اين قوم را پرستش كنند بهمه و بنده گي آرزو ... گفت كه من هم توانم كه ترا چون اسلام جوان سازم پس
فرمود تا وسمه بيارردند هامان موي فرعون را بآن خضاب كرد همه سياه شد فرعون بآن فريب
خورده بود ديگر كه موسى نزد وي آمد فرعون را يافت كه همه مويهاي او سياه شده از آن متعجب شد وحي
آمد كه اي موسى چه تعجب ميكني اين خضاب است در آنكه روزي زايل شود و همان سفيد گردد و در بعضي
روايات آمده كه چون موسى عليه السلام و هرون برادر فرعون بيرون آمدند در راه ايشان باران گرفت
بخانه پيرزني شدند كه آن خويش ايشان مادر ايشان بود و آن شب همانجا مقام كردند هامان و قوم فرعون
بفرعون گفتند كه موسى و هرون كجا يافت گفت كه همين جا هوس ساخت پس فرعون كسانرا بعقب
ايشان فرستاد چون بيامدند موسى و هرون را در خانه آن پيرزن خفته يافتند خواستند كه ايشانرا بيدار
كنند عصا بر بالين موسى نهاده بود باژدها شد و آهنگ ايشان كرد آنها بگريختند چون موسى و هرون
بيدار شدند پيرزن ايشان را از اين صورت مطلع ساخت چون سالها زمان فرعون خايف و هراسان
باز گشتند و اين صورت را عرض فرعون و اركان دولت او رسانيدند قال الملأ گفتند بزرگان من
قوم فرعون از قوم فرعون إن هذا بدرستي كه اين موسى لساحر عليم جادوگريست دانا بفن سحر
ماهر و از آنكه چوب را اژدها ميسازد و دست گندمگون را بيضا بيرون مي آرد يريد ميخواهد اين ساحر

أن يخرجكم آنكه بيرون كند شما را من أرضكم از زمين شما لفظ جمع براي تعظيم فرعون است يا خطاب
بفرعون است و ساير قبطيان يعني موسى ميخواهد كه همه شما را از زمين مصر بيرون كند و ولايت و حكومت
آنرا به بني اسرائيل دهد فرعون كه اين سخن بشنيد گفت فماذا تأمرون پس شما چه ميفرمائيد مراد و تدبير اين
امر چيست يعني چه تدبير اشارت ميكنيد تا بآن عمل كنم قالوا گفتند أرجه تاخير كن هم او را وأخاه
و برادر او را كه هرون است يعني در كار ايشان شتاب مكن و مهلت ده يا حبس شان كن و اول اصح است بجهت
آنكه در اصل بمعني تاخير است و نيز فرعون ميدانست كه قادر بر حبس ايشان نيست بجهت مشاهده
آن دو معجزه عظيمه و مكون ها سبب منفصل است بمتصل و نسبت حبس بابل يا اسكان و سطر بمعني
آنست كه ايشانرا بگذار و تعجيل در امر ايشان مكن وأرسل في المدائن و بفرست در شهرها كه تعلق بسوي
مصر دارند حاشرين گروهي فراهم آرندگان و جمع كنندگان را يأتوك تا بيارند بتو بكل ساحر هر ساحري كه
باشد عليم دانا و حاذق در فن سحر آورده اند كه عجب ميكت و كيفيت در هيچ قرن اين مقدار ساحر نبود
كه در آن قرن موسى عليه السلام و روساي سحره باقصاي مداين صعيد بودند در تفسير وسيطي آورده كه
در مداين صعيد دو برادر بودند كه ايشان از دو فن ساحري مهارتي تمام بود فرستاده فرعون بايشان رسيد
مادر خود را گفتند قبر پدر ما را با ما نشان ده چنان كرد ايشان پدر خود را آواز دادند جواب ايشان باز داد
گفتند يا ابتاه ملك مصر ما را طلبيده بجهت آنكه دو كس آمده اند با لشكر و سلاح و كار بر وي تنگ
آورده و ايشانرا عصائيست كه چون بيفكنند اژدها ميشود و هرچه پيش مي آيد ميخورد و فرعون را عاجز
كرده كه ما را يارا معارضه فرمايد صاحب قبر جواب داد كه چون بمصر برسيد كه در وقتي كه ايشان در خواب
ميشوند آن اژدها را بيكسو گرديد اگر اژدها ميشود بدانيد كه جادو نيست چه ساحر وقتي كه در خواب
باشد سحر او اثري نكند و چون حال بر اين منوال باشد شما را و نه هيچكس را از عالميان قوت معارضه با ايشان
خواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان كه دو از ده هزار بودند و ... تا ده هزار
سعدي برآنست كه سي و نه هزار بودند و اين مكيد ركفته كه هشتاد هزار بودند در زاد المسير گفته كه هفتاد
هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانكه ميفرمايد كه وجاء السحرة وآمدند جادوان
فرعون بسوي فرعون بعد از آنكه ايشان را طلبيده بود چون چشم ايشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند
إن لنا لأجرا آيا ما را مزدي باشد و حفص بطريق اخبار ميخوانند استفهام و تنوين براي تعظيم است يعني بر وجه
اخبار و ايجاب اجر گفتند كه البته ما را مزدي بزرگ باشد إن كنا نحن الغالبين اگر باشيم ما غالب
كنندگان بر موسى قال نعم گفت فرعون آري شما را مزدي بسيار باشد وإنكم و بدرستي كه شما باشيد

لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان خواص من که هرگاه خواهید بی اذن از حاجبی نزد من آیید و هرچه خواهید از من طلبید
اجابت کنم این جمله مؤکد بآن عطف است بر آنچه ساد مسد آنست که ان لکم لاجرا است و زیادتی این کلام بر جهت
تحریص ایشان است و درین دلالت است بر عجز فرعون از مقاومت بموسی و تذلل او چه از جمله معلومات
است که احتیاج او بسحره بجهت عجز و ضعف او بوده و نیز دال است بر آنکه ساحران در کار سحر دعوی میکردند که
ما چوب و ریسمانرا مار کردانیم هم دروغ گفته زیرا که قادر بر قلب اعیان جز حق تعالی نتواند بود و اگر قادر بودندی
کوهها و سنگها برای خود زر کردندی و از فرعون محقری نخواستندی و ان لنا لاجرا آورده اند که مهتران این
جماعت سحره چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور میگفتند و دو دیگر حطط و مصفی
و در لباب آورده که این چهار تن را استر و سبوره و شمعون چون بمصر آمدند نزد سابور و عادور و واقعه سؤال و جواب
پدر خود بقوم گفتند که ایشان از قصه خواب بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند
معلوم ایشان شد که هرگاه موسی علیه السلام در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را
تردد پدید آمد و رعب در خاطر ایشان خطور کرد و آن را ازیشان پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی
علیه السلام را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران
عصاها و ریسمانها بمیدان آوردند از ابن زید مرویست که این مجمع در سکندریه بود خلایق عالم در تمام
لشکر فرعون در آن صحرا جمع شده بودند و آن روز بروایت ابن عباس اول نوروز سال بود اول هفته
کرسی نشسته است فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد هزار ساحر بیکطرف میدان صف
کشیدند موسی و هرون بر یکجانب بایستادند پس جادوان بطریق ادب پیش آمده گفتند قَالُوا يَا مُوسَى
گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست تو افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ
الْمُلْقِينَ ما افکنندگان حبالها و عصاهای خود را در انواع گفته سحره باین کلام موسی را مخیر ساختند بجهت
مراعات ادب بطریق جلادت و لیکن رغبت ایشان چنان بود که اول ایشان بیندازند بتغییر نظم که ابلغ است
و تعریف خبر و توسیط فصل و تاکید ضمیر متصل بمنفصل بیان کرده بدین رغبت و لهذا قَالَ گفت ای موسی
اندرین موافقت رغبت ایشان و اعتماد بر کار خود کرم تسامح و تملق که انبیا را می باشد یا بر وجه تهدید نه
فرمود که أَلْقُوا بیفکنید شما فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آنهنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند یعنی رسنهای
باریک مجوف تافته بودند و بقیه مطلا کرده و چوبهای دراز و راست تراشیده بودند و اجواف همه آن
چوبها و رسنها پر سیماب کرده بعد از انداختن چون حرارت آفتاب بدانها رسید زیبق در حرکت آمده آن چوبها
و چیزهای شکل مار بیکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی که تو زمین را تهی کرده بودند و آتش در آنجا انداخته

چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن شکلها در حرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از مار است
و بدین تلبیسات و تسویلات سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادویی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان
چیزی که تخییل کردند حقیقت نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمان را بآنکه نمایش حیات بر وجهی کردند گویا
طلب رهبت کرده بودند از ایشان و بایشان گفته که از ایشان ماران بگریزید تا هلاک نشوید وَجَاءُوا بِسِحْرٍ
عَظِيمٍ و آوردند جادویی بزرگ در فن خود بی نهایت شده مشتمل بر تلبیس ان بوجهی که همه مردمان تصور
حیات کردند و بعظمت آن باعتبار مکیدت آن باشد زیرا که آن عصاها و رسنها بصورت مار پیچ
نمودند بمحل و فرسنگ بود در آیت دلالت است بر آنکه سحر را حقیقتی نیست زیرا که اگر حقیقت حیات داشتی
بودی حق تعالی نفرمودی که سحروا اعین الناس بلکه میفرمود که فلما القوا صارت حیات و نیز فرموده که
يخيل اليه من سحرهم انها تسعى وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ
عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام آن را بیفکند اژدهای شد سیاه از شتر بختی بزرگتر
با چهار پای سطبر و کوتاه و دنباله دراز هیچ چیزی غیر سبیه سکر نکرد آن ایت میکرد و پای بر هیچ
نمی نهاد الا که خورد میکرد از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد و چشم برکردن پیشتر ... شب چون
بکشودند انها چون ستان فراخی دهان او دوازده گز فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ
فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر کرده بودند و بدروغ طلق نموده و آن حبلها و رسنها و چوب
بود چون همه چوبهای رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردمان بگریختند دوازده
هزار مرد در آن انبوهی هلاک گشتند فرعون هزیمت کرده بیفتاد و بیهوش شد آن روز او را چهار صد
بار اطلاق آمد با آنکه عادت او آن بود که در چهل روز یکبار حدث میکرد پس موسی علیه
السلام او را بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن حبال و عصا را معدوم کردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس
ثابت شد امر حق و پیدا آمد راستی موسی علی نبینا و علیه السلام وَبَطَلَ و باطل و زایل شد مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه میتواند بود که حق تعالی اجزای آن را
تلطیف کردانیده باشد در هوا چون هبا پراکنده کرده چنانکه هیچ پیدا نبوده باشد و جادوان گفتند که
اگر این سحر بودی بایستی جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان و سایر فرعونیان
هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه السلام غالب شد وَانْقَلَبُوا و بازگشتند از آن موضع صَاغِرِينَ
خوار شدگان و سرنهان و بازرجوع کردند بشهر مصر ذلیلان و مقهوران و چون ساحران دانستند که این صورت
فوق سحر است بلکه معجزه است خارق عادت و فوق قدرت بشری نکفر نکشتند وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده

شدند ان ساحران بر روی های خود سَاجِدِينَ در حالتی که سجده کنندگان بودند مر حق را بوحدانیت و ذکر القا کر شده
و دون القا کلازم است تنبیه است بر آن که حق تعالی بر ایشان غالب شده ایشان را ملجا ساخت بسجود بنحوی
که منع ایشان ازان دست ایشان باشند یا آنکه حق تعالی ایشان را الهام کرد انیه و بتحمیل ایشان کرد بسجود یا بجهت
شدة سارعت ایشان بسجود که کویا کسی که ایشان را بروی انداخت چون بسجده افتادند قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان
آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ پروردگار موسی و هرون ابدال
این از جهت رفع توهم است برب العالمین اراده فرعون کرده باشند مرویست که اول سابور و عاذور و حطط
و مصفی که روساء ایشان بودند ایمان آوردند و دیگران متابعت ایشان کردند قَالَ فِرْعَوْنُ
گفت فرعون با جادوان بر وجه انکار که آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آوردید بموسی یا بخدای او قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه
دستوری دهم شما را در آن إِنَّ هَذَا بدرستی که این عمل لَمَكْرٌ تدبیر حیله ایست که شما مَكَرْتُمُوهُ
ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از آنکه شما را بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مسابقه
کرده اید و حیله ساخته اید لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیان اند و این ملک
و مملکت خالص شود مر شما را و بنی اسرائیل را فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه را
که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل پس تفصیل آن کرده گفت لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ هر آینه ببرم دستهای
راست شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پایهای چپ شما را یا بالعکس مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ
پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران مرویست که اول کسی که بقطع و صلب
فرمود فرعون بود قَالُوا گفتند ساحران که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بر لب تشنگا
نیم از شوق تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا بدرستی که ما إِلَى رَبِّنَا بسوی پروردگار خود
بعض مثوبات عظیمه و درجات رفیعه مُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم
وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا و تو میکنی مشوی از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم
بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار لَمَّا جَاءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی
علیه السلام روی از فرعون بگردانیدند و متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا
بریز بر ما فاضه کن بما صَبْرًا شکیبائی را در بلاها تا جزع و فزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ بمیران ما را
در حالتی که ما مسلمانان باشیم و ثابت قدم بر ایمان پس فرعون قطع اطراف ایشان کرد بخلاف یکدیگر و ایشانرا
بدار کشید عجب از حال این جماعت که بامداد کافر بودند و در چاشتگاه حاضر شدند و در صحرا اظهار ایمان
کردند و سوگند میخوردند بعزت فرعون و در وقت پیشین مؤمن شدند و در نماز دیگر شهید شدند و در نماز شام بر بهشت

٢٨٦

رسیدند یعنی دیگر گفته اند که بر ایشان قادر نشد لقوله تعالی انتما و من اتبعکما الغالبون و مرویست از ابن عباس
که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیل ششصد هزار مرد منقاد موسی شده بدایره ایمان در آمدند وَ
قَالَ الْمَلَأُ وگفتند اشراف و اعیان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ آن گروه فرعون و ملازمان او بر وجه انکار أَتَذَرُ
مُوسَى وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری از موسی و قوم او لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی بکنند در
زمین مصر و مردم را از تو بگردانند و تسلط و استیلا بر آنها میجویند وَيَذَرَكَ و تا میگذارد ترا
موسی یعنی ترک میکند وَآلِهَتَكَ و دست باز دارد از پرستش خدایان تو ایراد او بترک بصیغه مفرد
بجهت آنست که مراد ایشان بود که دفع موسی لازم است از قوم او زیرا که ایشان تابع اویند پس هرگاه که کار او
ساخته شد هر آینه کار ایشان مخذول و مغلوب خواهد شد و قوتی نخواهند داشت که تمرد نمایند از
طاعت و عبادت تو مرویست که فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود و خود کواکب را می
پرستید و بروایت حسن فرعون بت پرست بود پس او هم معبود بود و سدی گفته که فرعون پیش از آنکه
دعوی خدائی کند گوساله پرست بود و قوم او نیز گوساله پرستیدندی و مجاهد را آنست که مردمان
او را می پرستیدندی و او چیزی را نمی پرستید و واضح آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود و هر یک
از قوم را یکی داده که این را بپرستید تا شما را او بمن نزدیک کرداند از جهت میگفت که انا ربکم الاعلی این خدایان
خورد اند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص کردند بر قتل موسی و قوم او فرعون
چون دانست که بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قَالَ گفت در جواب ایشان که سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ
زود باشد که ما از نو [illegible] بکشیم پسران ایشانرا وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم زنان
ایشانرا تا خدمت کنند همچنانکه پیش از این میکردند تا موسی بداند که اکنون همان قهر و غلبه که
پیش داشتیم داریم و بحسب او فتوری در شوکت و تسلط ما راه نیافته تا توهم نکند که او آن مولودیست که
منجمان کهنه حکم کرده بودند که زوال ملک بر دست او باشد وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و بدرستی که ما بر ایشان
غالبانیم و ایشان مقهور حکم مااند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه
روی بموسی آوردند بعد از مشاهده اضطراب قَالَ مُوسَى گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بر وجه تسلیه که
اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ بدرستی که همه
زمین مر خدایراست يُورِثُهَا میراث میدهد یعنی میبخشد بدون عوض مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو که ظفر و نصرت است آیات در دنیا و بهشت نعیم در عقبا لِلْمُتَّقِينَ
مر پرهیزکارانراست ذکر این کلام بجهت جمله حالیه موکده بآن بعد از تقریر امر باستعانت و تثبیت در امر

وعده املاک قبطیان است وعده آمدن ولایات ایشان بتصرف بنی اسرائیل و بدانکه وعاقبت چون بالام مستعمل شود اکر
بمعنی خیر است واکر بعلی مستعمل است بمعنی شر مانند قولهم الدایرة وللدایرة علیه کویند که غرض موسی علی نبینا
وعلیه السلام باین کلام تسلی دادن و خوشی بنی اسرائیل است بر آنکه دنیا بر کس نمی ماند و این دو سه روزه دولت
که فرعونیان دارند عنقریب زوال پذیر شود پس ایشان منحصر شوید و حسد میبرید و بطاعت الهی و بهترین
کاری میل کنید که نعیم دائمی جنت مرشما است بنی اسرائیل باز شکایت از فرعونیان کرده قالوا کفتند اوذینا
پیش از آنکه تو بیائی و بیغمبری ما را بکشتند ومن بعد ما جئتنا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمدی
باو معجزات باهره بایشان نمودی در تمام روز کار ما را میفرمایند و در صدد قتل تو اند یا آنکه همچنانکه
پیش از این پسران ما را میکشتند حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند و چون در هر دو حال ما را در
رنج باید زیست سو چون بیغمبر تو آمد ما را بغم باید زیست : بیمن قدوم تو وهمراهی توجیت وهب بن منبه
کفته که ابتدای رنج ایشان آن بود که ایشان را به بندکی میکرفتند و همه سالها ایشان اخذ میکردند و کارها که
بایشان میفرمودند چون سنک کندن از کوه و نقل کردن کوشهای و سراهای بنا کردن و انواع حرج ایشان
را میفرمودی از بنائی و نجاری و خشت زدن اکر از آن عاجز میشوند هر روز نیم دکان از ایشان میکرفتند
واکر نمیدادندی بجهت تقویت ننده رستی ایشان را بی زندی و زنان را در دوک رشتن و بافتن فرمودندی و چون
کفته که فرعون در میان بنی اسرائیل جزیه را وضع کرده و قبل از موسی و بعد از آن از ایشان میکرفت القصه
چون بنی اسرائیل این شکایت بموسی علی نبینا و علیه السلام عرض کردند قال کفت موسی بر وجه تصریح
بانچه اول بکنایه کفته بود بنی اسرائیل این شکایت از آن تسلی شدند عسی ربکم عسی برای اطماع است بمعنی
غم مخورید و جزع مکنید که من طمع میدارم و امید دارم از پروردکار شما ان یهلک عدوکم آنکه هلاک
کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او ویستخلفکم و خلیفه کرداند شما را بعد از هلاک ایشان فی
الارض در زمین مصر فینظر پس بیند خدا یعنی علم او تعلق کیرد بوقت رحمت و دولت کیف
تعملون که چکونه عمل میکنید و چه چیزی بجا می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت شما را فرا خور آن
جزا دهد در انوار کفته که شاید که ایراد لفظ عسی بجهت عدم جزم موسی بوده باشد بانکه ایشان با شخاصهم
و اعیانهم مستخلف فرعون باشند و بجوز اینکه اولاد ایشان باین استخلاف رسیدند ایشان و موید اینست
که در روایت آمده که فتح مصر بر بنی اسرائیل را در زمان داود علیه السلام بوده و در آن زمان حق تعالی شهر
های دیکر برای ایشان بکشاید و در عهد سلیمان همه ملک زمین بایشان داد و در مجمع آورده که نزد مفسرین
عسی از خدا بمعنی حسب و لزوم است یعنی حق تعالی بر خود واجب و لازم کردانیده است که شما را در زمین مصر تمکین

ع

٢٨٧

و معمور کرداند و تصرف شما در آورد و بعد از هلاکت فرعون آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آنرا
بیان میکند ولقد اخذنا و هر آینه و بتحقیق کرفتیم آل فرعون تبعه فرعون و خدم او را بالسنین
بقحط و تنکی و خشک سال سنه از اسماء غالبه است چون النجم الصعق وغیرهما و غالبه آنرا اطلاق بر
سال قحط بجهت آنست که ذکر آن میکنند و آثار رنج بسیار زحمت را از آن نقل اشتغال میسازند و میکویند
است لقوم اذا قحطوا ونقص من الثمرات و بنقصان یعنی میوه های ایشان از ابن عباس مرویست که
سنین در اهل مواشی و بوادی ایشان بود و بعضی ثمرات در امصار ایشان لعلهم یذکرون
تا باشد که ایشان پند کیرند و متنبه شوند که این بجهت شامت کفر و معاصی ایشانست پس متعظ شوند
و یا قلوب ایشان نرم شود شاید و عامات پس فزع و جزع نمایند بدرکاه الهی و راغب شوند بانجه
نزد او ستلی تلاد نعمات را ایشان این متنبه نشدند در روایت دلیل است بر بطلان قول مجبره
که حق تعالی مرید کفر است زیرا که او سبحانه درین آیت بیان فرمود که اراده آن داده تذکر و رجوع بدرکاه او کرده
القصه ایشان این متذکر نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمد بدیشان حسنة بدی چون قحط بلا
یطیروا عار ایشان میکرفتند بموسی ومن معه بموسی و آنکه یاری بودند از مومنان و میکفتند این
رنج و محنت بشامت ایشان بما رسید و تمیه بشام تطیر بجهت آنست که عرب صباح چون از خانه
بیرون می آمدند بمرغ فال میکرفتند اکر بجانب راست ایشان میرفت میکر مبارک میدانستند و اکر بجانب چپ
ایشان میرفت میکرفتند و آنرا شوم میکرفتند و اینکه قبطیان حسن بود بخود میدادند و اسناد سیئه بموسی علیه
السلام و قوم میکردند بجهت عناده و عشارة ایشان بود چه بانچه شدا بد مرفق قلوب است و منال
غم آنکه ومن ... خصوصا بعد از مشاهده آیت بینه و معجزه ظاهره ایشان از آن متاثر نشدند
و در عنود عناد افزودند و منهمک شدند در غی و ضلالت و تعریف حسن و ذکران با اداة تحقیق
کداداست بجهت کثرت وقوع آنست و تعلق اراده الهی باحداث آن بالذات و تنکیر سیئه و ایراد آن
با عرف شک که آنست بجهت ندرت آن و عدم قصد الهی بان بالذات بجهت شامت عصیان عباد
اراده آن است میفرماید آنکه حق تعالی این کفتار ایشان رد کرده فرمود الا آکاه باشید که آنچه آنها
بموسی حواله کرده اند که از شامت ویست چنان نیست بلکه انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر
و شر ایشان از تندرستی و فراخی نعمت دانسته و بیماری و تنکی و خوف عند الله نزد خداست و آن
اعمال ایشان است که کرام الکاتبین نوشته اند بحسب آن عرض کرده شامت آن عملها بدیشان رسیده
نه بسبب موسی علیه السلام و زجاج در تفسیر این آیت کفته که شامت که بان متوعد شده اند از عذاب عظیم

وعقاب الیم تر حق تعالی است در معجز پیش او و در آخرت آن ایشان خواهد رسانید این بلیه که در دنیا بایشان رسیده
گویند که معنی آنست که حق تعالی طایر برکت و طایر شوم را که خیر و شر است و نفع و قهر بایشان میرساند نه غیر او
پس اگر عقل دارند باید که طلب خیر از و کنند و سلامتی از شر از وجه بی اخواهند و این معنی قریب
بمعنی اول است حسن بصری گفته که شامی که بموسی علیه السلام محفوظ است نزد حق تعالی و در آخرت
ایشان را بآن مکافات خواهد داد وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنچه بایشان میرسد
و خواهد رسید از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت بواسطه شومی اعمال ایشان است وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ
اصل مهما ماما بوده است که مای زایده بان منضم شده برای تاکید و بعد از آن الف بها منقلب شده بجهت
استثقال التکریر و گویند که معنی اکفف است و ما جزائیه ای کفف ما تاتینا و محل نصب است
باید ابر نصب بفعلی که مفسر آن است که گوینه و فرعونیان با آیات ای موسی آنکه میگوئی و دعوی
میکنی هرگاه بیاری با هر چیزی که بیاری مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه و آیت
مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بدان فَمَا نَحْنُ لَكَ پس نیستیم ما مر ترا بِمُؤْمِنِينَ
آنکه بیدکان و باور دارندگان چون قبطیان انکار را این حد اطناب کشیدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم
عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ برایشان طوفان را و آن هر چیزیست که طوفان کند برای ماکن و همه را فرا گیرد چون باران
و سیل و گویند که مراد بآن حدیث مامرتان که موت شماست و یا طاعون وَالْجَرَادَ
و فرستادیم ملخ بر ایشان و یا وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا زنک با سوس سرما و الاجراد قبل از سال الحجه
وَالضَّفَادِعَ و وزغ بجامها ایشان در می آمدند در طعامهای ایشان می افتادند و بر روی ایشان
افتادند و بر روی ایشان محو بدند و وقت حرف کردن در دهن ایشان میرفتند وَالدَّمَ
و خون هر آب را بر ایشان سید رنگ و طعم خون می بود آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیا آیتها
ندرت ما بود جدا بینی و هویدا که بر هیچکس پوشیده نبود که آن آیت خداست و نقم او بر ایشان
از یک دیگر جدا شده بجهت امتحان احوال ایشان چه مدت میان هر دو آیت یک ماه
بود و امتداد هر آیتی یکهفته و با وجود این متنبه نشدند فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از فرمان برداری
وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند گروهی بغایت گنهکار و معاند در کفر با وجود تظاهر آیات و تتابع آن
ایمان آورده فرعون و اتباع او سعتهوی و مغلوب بازگشتند بکفر و معصیت اصرار کردند حق تعالی
ایشان را بقحط و نقصان میوه امتحان کرد هیچ متنبه نشدند موسی علیه السلام دعا کرد که بار خدایا
آیتی باینان نمای که بریشان نقمت و بلیه شدیده باشد و بر قوم مرا پندی و موعظه و عبرتی بود حق تعالی

طوفان بر ایشان فرستاد بروجهی که هفت شبانروز بریشان بارید و ظلمت ابرهای متراکم در ماندند که آب
بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بپای ایستادند و کوکا از برابر بلند بهانشاندند و هر قبطی که در
خانه بهم نشستی غرق شدی همه طعام و لباس و اثاث خانه ایشان ضایع کرد و اکثر خانهای ایشان فرود
افتاد و کشت و زرع ایشان تباه شد و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بخانهای ایشان متصل بود قطره آب بخانهای ایشان
خانها در نیامد و گویند که مراد طاعون بود که بسبب آن هفتاد هزار از ایشان بمردند و از صادق علیه
السلام مرویست وقتی که سرخ برف بریشان بارید و چون مثل آن ندیده بودند و هشت بریشان غالب
شده بسیار از ایشان بمردند القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی
علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند تا ایمان آوریم چون طوفان
بدعای موسی علی نبینا و علیه السلام مندفع شد و آبها از روی زمین فرو رفت مزرعت و فواکه ایشان
ظاهر گشتند و بیشتر نیکو با طراوت تمام که هرگز چنان ندیده بودند و نعمت بریشان فراخ گشت بان
کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و بعد از یکماه دیگر حق تعالی ملخ بریشان فرستاد تا آنکه جمله گیاه و زرع
و فواکه و اوراق اشجار ایشان بخوردند و از صحرا بخانهای ایشان در آمدند درها و جامهای ایشان میخوردند
هر چند بیشتر خوردند گرسنه شدندی و یک ملخ در خانه بنی اسرائیل در نیامد و هیچ ضرری بایشان نرسید
و هفت روز ایشان بلا مبتلا بودند دیگر باره بحضرت موسی علیه السلام پناه آوردند و با ایمان غلاظ
شداد سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بوحدانیت خدا معترف شویم موسی علیه السلام بصحرا
بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بان دو طرف متفرق شدند و چون ایشان
دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این محصول ما را بس است مصلحت آنست که بآن
قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس نقض عهد کرده در کفر و عصیان خود راسخ شدند چون
یکماه از این برآمد حق تعالی موسی را گفت که از مصر بیرون رو و بدهی که آنرا عین الشمس خوانند آنجا تپه
است از ریگ روان آنجا دعا کن و عصا بران بزن تا من آیتی دیگر بنمایم موسی علی نبینا
و علیه السلام بیامد و عصا را بران بزد حق تعالی آن ریگ را شپش گردانید همه متوجه مزارع ایشان
شدند و بقایای زروع و فواکه ایشان افتادند و همه را بخوردند بروجهی که یک برگ بر روی زمین
نگذاشتند و در جامهای ایشان افتادند و ایشان را میگزیدند و میخوردند و در طعام و شراب ایشان
می افتادند و هر چه مینهادند پر از قمل میشد در میان سرها استونها برکشیدند و طعام بر بالای آن نهادند
چون بوقت فرو میگرفتند پر از قمل بوده و دیگهای ایشان افتاده همه بخوردند و آنچه در انبارها و

جابها داشتند نیز بخوردند و در ایشان افتاد همه مویهای سر و ریش و مژه ایشان را بخوردند بی‌خواب و قرار ایشان
رفت و گویند که ملخ پیاده بود که در مقام ایشان زرع و ده را طعم و البسه و اعضای ایشان افتاد تا بعلت آبله کوهتان شدند
شپشان یعنی مرض بود یا کنه بزرگ در چارپایان ایشان افتاد و همه را هلاک کردند القصه تا هفت روز این
بلیه داشتند پس دیگر باره التجا کرده بکلیم الله کردند و آغاز تضرع نمودند بشرط ایمان از ایشان دفع
شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشت که تو در فن سحر از جمله ساحران و سیله و ریك وجوب حزن
نمیکنیم دیگر باره حق تعالی بعد از یکماه لشکر وزغ را فرستاد و همه خانها و مواضع ایشان پر از ضفادع گشت هیچ
جز آن دست نهادندی سگ که ضفادع در آن افتادندی حاصل که هر کونه و ابریق و دیگ خوردنی و سفره
جامهای ایشان ضفادع شد چون بخفتندی بر پشت و پهلوی ایشان دویدندی و در وقت سخن گفتن بدهنهای
ایشان رفتندی بعد از یک هفته باز التجا بموسی کرده تضرع و زاری آغاز کردند و بشرط ایمان نمودند موسی
علیه السلام این بلا نیز از ایشان مندفع کرد و چون یکماه از ین هم بگذشت طغیان و کفر بالا نیاد کردند
حق تعالی آب نیل را خون کردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و قبطی میخورد خون ناب میشد و اگر یکظرف
خوردندی بآن طرف که سبطی خوردی آب صافی بودی و آن طرف که قبطی میخورد خون صرف یا خود گفت که این
نوبت محنتی عظیم تر است چرا که تشنگی از آب نیست و هم خون شده از تشنگی نزدیکست که هلاک شویم
فرعون گفت که این سحر موسی است گفتند چگونه سحر باشد که ما و بنی اسرائیل از رود نیل آب برمیگیریم آنچه در دست ما
بسوی ماست خون است و در ظرف آنچه ایشان است آبست چون بر ایشان سخت شد زنان قبطیان که
همسایه بنی اسرائیل بودند نزد ایشان آمدندی و آب خواستندی ایشان از سبوی خود آب صافی با ایشان دادندی
چون قبطیان خواستندی که آنرا بخورند خون شده بود فرعون چنان تشنه شد که نزدیک بهلاک گشت پس
پوست درخت تر بخاییدندی تا بمکیدن آن آبکی در دهن او خون شده هر یک بدین منوال بود بار دیگر نزد
موسی علی نبینا و علیه السلام آمدند و استغاثه و تضرع و زاری کرده عهود و مواثیق غلیظ بموسی گفته
که البته این نوبت ایمان می‌آریم چون موسی علیه السلام دعا کرد این بلا نیز از ایشان برطرف شد بشرط خود
وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ بر فرعون و فرعونیان
الرِّجْزُ عذابی از انواع عذاب که مذکور شده قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا
ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است نزد تو ما
یعنی بعهدی که نزد تو کرده که هرگاه او را بخوانی اجابت کند یا باین عهد که هرگاه تو مقبول کنند که ایمان آرند عذاب
از ایشان بردارد و یا آنکه مراد بعهد نبوت است و این صله ادع است از ضمیری که در وست یعنی ادع الله متو

سلا الیه بما عهد عندك یا متعلق است بفعل محذوف که التماس ایشان دال است بر آن مثل اسعفنا الی ما نطلب
منك بحق ما عهد عندك یا قسم است بنا بر آنکه مراد بعهد نبوت باشد و جواب محذوف است لَئِنْ كَشَفْتَ هر آینه اگر
باز بری و زایل کردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ مر ترا وَ
لَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ما با تو بنی اسرائیل را تا هر کجا خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا
پس آنوقت که ما بردیم بدعای موسی و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را تا اخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ
تا مدتی از زمان که پیشتر هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده‌اند تا بآن یعنی اجلی که ایشان را در آن غرق کردانیم
تا معذب کردند در آن و گویند مراد بوقت غرق است و یا اجل مقدر باشد إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ
ببیهوده نقض ایشان عهد را بشکستند این جواب لما است و اذا مفاجات است در موضع نادر و بیست که از
آنوقت که موسی علیه السلام بر سحره غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او بکوشیده و ایشان را دعوت
میکرد و معجزات مینمود از ایشان هیچ مستعفی ایمان نیاورد فَانْتَقَمْنَا پس اراده انتقام کردیم
مِنْهُمْ از ایشان یعنی اراده نمودیم که ایشان را ببدترین عذاب معذب سازیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرقه
ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای قلزم که قعر آن مدرک نمیشد یعنی نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب
آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از تامل و تفکر
در آن غَافِلِينَ بیخبران یعنی اغراق ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و عدم فکر ایشان در آنها
تا آنکه هیچ غافلان گشتند از آن گویند که ضمیر راجع است بنعمتی که فانتقمنا دال است بر آن و با آنکه
معنی آنست که ایشان از نزول است عذاب غافل و بیخبر بودند بنا بر معنی و آیات وعید است مر کفار و
عصاة را که اعراض مینمایند میکنند از آیات و بیان و تفاصیل غرق شدن ایشان در سورة البقره مذکور شده در
سوره طه نیز بحث تحریر خواهد یافت وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی را که كَانُوا
يُسْتَضْعَفُونَ بودند ضعیف و زبون شمرده که ان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست
قبطیان در مانده بودند بعد از آنکه فرعون و اتباع او را هلاک کردیم و میراث دادیم ایشان را مَشَارِقَ
الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و نواحی غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا
آن زمین که برکت کرده ایم فِيهَا در آنجا بزرگانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیا علی نبینا و علیهم
السلام وَتَمَّتْ و تمام گشت و کنارده شد كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى وعده پروردگار تو که نیکو بود یعنی
مقرون بکنجا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل و آن نصرت ایشان بود بر اعداء و تمکین ایشان در زمین و هو قوله
ونرید ان نمن الی قوله ما کانوا یحذرون بِمَا صَبَرُوا متعلق است بتمت یعنی انجاز وعده بسبب آن بود

که صبر کردند وشداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست کرده
بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او که از کوشکهای و حصارها و منزلهای نیکو و عمارتهای رفیعه وَمَا كَانُوا
يَعْرِشُونَ وآنچه بودند که بر افراشته بودند از تاکهای انگور بر چوب و بنا کشیده کقوله و هو الذی انشاء جنات
معروشات و یا از بناهای بسیار بلند چون صرح هامان انکه حق تعالی ذکر انچه میکند که بنی اسرائیل احداث
ان کرده بودند از امور شنیعه بعد از انکه حق تعالی منت نهاده بود برایشان نعم جسام را بدیشان نموده آیات عظام
را و ذکر این برای تسلیه حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله از انچه از انکفار مکه مشاهده
از کفر و کفران و برای ایقاظ مومنین تا غافل نشوند از محاسبه نفس خود و مراقبه احوال خود میفرماید که
ع وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذ
شتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم از ملوک عرب که در جاهلیت بودند از ایشان در ولایت رقه
يَعْكُفُونَ اقامت میکردند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و گویند آن تماثیل بقر
بود و گویند از عمالقه بودند که موسی علی نبینا و علیه السلام مامور شده بود بقتال ایشان و چون بنی
اسرائیل قومی را بر انجا و بت کده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَهًا خدائی
یعنی تمثالی بساز که آنرا بپرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ همچنانکه ایشان را خدایان هست که بپرستند و ما کافه است
که مانع دخول کاف است بر فعل مقدر که متعلق جار و مجرور است قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی علی نبینا و علیه
السلام که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که جهل می ورزید بعد ازینکه تو هم جواز عبادت غیر
خدا دارید و وصف ایشان بجهل مطلق و تاکید آن بجهت آنکه از عقل عجیب بود آنچه که از ایشان صادر
شد بعد از انکه مشاهده کرده بودند آیت کبری را بعد از ان فرمود که إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این
گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ با آنچه ایشان در ان اند یعنی عنقریب حق
تعالی دین آیین ایشان را در هم خواهیم شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره خواهد شد وَبَاطِلٌ
و زایل و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت اصنام و اگر چه
ایشان بان قصد تقرب کنند بخدا حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مبالغه فرموده درین کلام
بایقاع هؤلاء اسم ان و اخبار از آنچه ایشان در ان بودند از عقیده فاسده و آنچه میکردند
از افعال باطله و خبر درین دو جمله که خبر ان است بجهت تنبیه بر انکه دمار و هلاکت لاحق ایشان است
لا محاله و احباط کل لازم حال ایشانست تا قوم او از ان متنفر شوند از آنچه از و طلب میکردند و در خبرست و متبر میشوند
که روزی یهودی امیرالمومنین علیه السلام را گفت ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم یعنی هنوز پیغمبر خود را دفن نکرده بودند تا ایشان

خود خلاف نکردید امیرالمومنین علیه السلام فرمود که اختلفنا عنه لا فیه ما در وی خلاف کردیم و از وی خلاف نکردیم
و از وی خلاف کردیم یعنی در نبوت او خلاف نکردیم در تفسیر کلام او خلاف کردیم لکن ما جفت اقدامکم من البحر
حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة یعنی ولیکن پای شما هنوز خشک نشده بود از دریا که به پیغمبر خود را
گفتید که از برای ما خدائی نصب کن و همچنانکه بت پرستان خدایان برای خود ساخته اند یهودی این
سخن منفعل شد و قوه نطق از وی نماند و در کشاف این روایت را بلفظ دیگر گفته که یهودی امیرالمومنین
علیه السلام را گفت اختلفتم بعد نبیکم قبل ان یجف ماؤه انحضرت فرمود که قلتم اجعل لنا الها
ولما یجف اقدامکم و روایت کرده اند زهری از واقد که او گفت من با رسول خدا بودم در غزات حنین بدرختی [illegible]
[illegible]
رسیدیم که از مشرکان بود که سلاحهای بسیار داشت سلاحهای خود را در ان آویختندی گفتند یا رسول الله اجعل لنا
هذه ذات انواط کما للکفار ذات انواط حضرت چون این بشنید فرمود الله اکبر این همچنانست که بنی
اسرائیل موسی را گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم با آن خدائی
که جان من بفرمان اوست که شما بروش آنانیکه پیش از شما بودند یعنی بنی اسرائیل که موسی گفتند از برای
ما تمثالی مقرر کن تا بعبادت آن مشغول شویم چنانکه این جماعت را تماثیل است که ایشان را میپرستند قَالَ
گفت موسی علی نبینا و علیه السلام أَغَيْرَ اللَّهِ آیا بجز از خدا أَبْغِيكُمْ إِلَهًا طلب کنم برای شما معبودی وَ
هُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داده شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم
تخصیص بدین نموده است پس مقابله ایشان جز تخصیص حق تعالی ایشان از میان امثال ایشان بر
تفضل بانچه مستحق ان نبودند مقابل ساختند بقصد شریک آوردن و ایشان با او بعضی مخلوقات او را
که تفضیل ایشان ایام دیگر بان بود که در بعضی ایشان مبعوث شده بودند تا اقرب باشند بقبول و خلاصی
و ایشان از انواع فرعون و قوم او بر عجب وجهی سالک و بان اموال قبطیان ابا ایشان تفویض نمود و بعد
از خطاب میفرماید مر بنی اسرائیل را که در زمان پیغمبر بودند و جرامشان بر ایشان بانچه با آباء ایشان
انعام فرموده بود میگوید که وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ یاد کنید چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از اتباع فرعون پس بطریق استیناف بیان انجاء ایشان میکند بقوله يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را
سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب را و این جمله حال باشد از ضمیر مخاطبین و یا از آل فرعون
و یا از هر دو یعنی رهانیدیم شما را از آل فرعون در حالتی که میچشانیدند بایشان شدة عذاب را و قوله
يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ بدل یسومونکم است یعنی میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَ
يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری خود وَفِي ذَلِكُمْ بدرستی

و ما یعذب شما بلاءٌ نعمتی بود یا دران عذاب شما را محنتی بود مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردکار شما یعنی یا محنتی بزرك آورده اند
که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاك فرعون کتابی بیاید شما را از نزدیك خدای تعالی
که هر چه شما را باید دران مبین و مفصل باشد چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند
موسی علیه السلام از حق تعالی درخواست کرد که آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز روزه باش و پس از آن بطور
آی تا با تو سخن کویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت در روز سی و یکم بطور رفت چون از دهان او
بوی روزه می آمد کراهت داشت از آنکه با حق تعالی سخن کوید دور شود پس برای دفع آن آنجه را مسواك کرد و کویند که
پوست درخت خوشبوی بخائید آن را اعجاز و زایل شد ملایکه کفتند که از تو بوی مشك می شنیدیم اما
بسواك دفع کردی ندانستی که بوی دهن روزه دار نزد حق تعالی از بوی مشك خوشتر است که خلوق فم الصائم
اطیب من ریح المسك حق تعالی امر نمود که ده روز دیکر روزه دار تا آن اربعین بود که حق تعالی ازین اخبار میفرماید که
وَوَاعَدْنَا مُوسَى و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز از ذی القعده
چون مدار حساب عرب بر رؤیت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا
و تمام کردیم آن سی روز را بِعَشْرٍ بده روز از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتی که از
پروردکار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسیده بود بچهل شبانروز و کویند چون ده روز ذی الحجه
مزیت فضیلت داشت بر ایام ذی القعده از جهت آنکه مناسك در آنست و بعد از آن کفت فتم میقات ربه اربعین
لیلة و دیکر آنکه چون ده روز آخر توریة نازل شد پس او را مزیت اختصاص باشد از آن ده روز وَقَالَ مُوسَى ع
و کفت موسی در حین رفتن بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود را هرون که من بطلب کتاب بجانب طور
سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه من باش
وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کاری را که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان یا همیشه مصلح باش وَلَا تَتَّبِعْ
و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را یعنی پیروی مکن کسانی که ترا بطریق فساد خوانند و در
این دلالت است بر آنکه منزلت امامت منفصل است از نبوة و آن داخل نیست زیرا که هرون پیغمبر بود اکر خلافت
مستلزم نبوت بودی موسی را احتیاج نمی بود با آنکه استخلاف او کند و او را قایم مقام خود کردانید و از جمله
عجایب آنست که اهل خلاف با آنکه قایل اند که موسی در غیبت چهل روز هرون را خلیفه و وصی خود کردانید
تا امر امت او مهمل نشود میکویند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وصیت نفرمود و هیچکس را خلیفه
خود نکردانید وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آنکاه که موسی با هفتاد کس از خیار قوم خود لِمِيقَاتِنَا بامقرر و معین
کرده بودیم یعنی بمکانی که موقت کرده بودیم که آنجا آید و ممکن است که مراد بمیقات زمانی باشد که حق تعالی موقت

کرده باشد که موسی علیه السلام بطور آید و در آن زمان لام از برای اختصاص است یعنی مختص بودن آمدن
او بمیقات ما وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن کفت باری پروردکار وی یعنی شنوانید او را کلام خود بدون سفیر و ترجمان
اکر چه ایجاد ذکر نکرده که موسی علیه السلام از کدام موضع استماع کلام حق تعالی کرد اما در مواضع
دیکر بیان کرده که استماع کلام از شجره کرده پس شجره محل کلام باشد چه کلام عرض است که قایم بنفس نشود مکر
بمحل و کویند که درین موضع استماع کلام از علم بود در تبیان آورده که حق تعالی خواست که با موسی سخن کوید بفرمود
تا هفت فرسنگ کرد طور ظلمت فرو کرفت و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد دو ملکین کاتبین را از وی دور
کردند و آسمان را بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر کشت پس
حق تعالی با وی سخن کفت در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه شنوانید و بروایتی صد هزار و اضح
نود و چهار هزار در کشاف کفته که چهل روز موسی علیه السلام سخن حق تعالی شنید و از خاصیت کلام وی مدام عمر
ذوق محبت چشید و چون موسی از ملاقات فارغ شد آن هفتاد کس که از خیار قوم همراه آورده در خارج
حجاب ایستاده بودند کفتند که ای موسی ما همه میشنیدیم نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق ما ایمان نکنیم
و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم سر او را نبینیم و بنا بر این خبر حق سبحانه فرموده و یسألك اهل الکتاب ان تنزل علیهم
کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة پس موسی علیه السلام بزبان قوم خود
قَالَ کفت رَبِّ أَرِنِي ای پروردکار من بنما بمن ذات خود را أَنْظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم بسوی تو در مجمع آورده
که علما را در وجه این سوال رؤیت با آنکه موسی علیه السلام عالم بود با آنکه او سبحانه مرئی نشود بحواس اختلاف
یکی آنکه موسی علیه السلام این سوال برای خود نکرد بلکه برای قوم خود کرد وقتی که او را کفتند لن نؤمن لك
حتی نری الله جهرة و لهذا چون بعد از تجلی نور وجه ایشان دریافت اتهلکنا بما فعل السفهاء منا و اضافت
طلب رؤیت بنفس خود کرد و این وجه قول جمهور است و اقوی وجوه اکر کویند که موسی علیه السلام را سوال رؤیت
برای قوم جایز بوده باشد با وجود احتمال رؤیت او سبحانه بر جایز باشد که برای قوم سوال هر چیزی که
که مستحیل است بر او سبحانه از جسمیت و آنچه شابه آنهاست کوئیم و صادق در اخبار خود پیش صحیح است که
جواب دارد از جهت حق عارف شوند با آنچه موجب زوال شك ایشان شود در جواز رؤیت او عدم حیمه و بعضی
علما کفته اند که جایز است که موسی علیه السلام برای قوم خود سوال چیزی کرده باشد که وی را معلوم الاستحالت
بوده باشد بجهت صلاح مکلفان در وی چه هر کاه که ببینند که ایشان عارف شوند با آنکه موسی بجهت این سوال بعد از
نور تجلی بیهوش شد و قضا را هلاك شدند متیقن شوند بر آنکه رؤیت او سبحانه محال است و بعلم الیقین بآن
تصدیق نمایند پس این لطف بوده باشد دویم آنکه موسی علیه السلام سوال رؤیت بنفس نکرد بلکه سوال بجهت آن

انبوه کرتا عالم بنیاد تا سبحانه شود بر وجه حسن بود تا ظهار بعضی از علم الله بمعرفت انتاد ملکی و شکوه از و الذّت مستغنی
شود از ودلایل نظریه تا بموجب تحقیق سوانر و مشقت ارشود و مایه دلایل نظریه چنانکه ابراهیم فرمود که رب ارنی کیف
تحیی الموتی جهت تحقیق بحث وحق تعالی در سوال او کوه فرمود که این در دنیا متصور نشود و این قول ابو القاسم بلخیست
سوم آنکه رویت بصیره کرده بغیر وجه تشبیه زیرا که معرفت توحید صحیح است یا جمل بسال رویت و این قول
حسن و ربیع و صلیت و دیگر وجه نظر است زیرا که انبیا را جایز نیست که مثل این بر ایشان مخفی بوده باشد با
وجود جلالت رتبه و علو درجه ایشان و گویند که هر چند موسی بقوم خود گفت که این سوال محال است گفتند
بر وجه تو این سوال کن تا بر ببینیم که جواب آید و این مبالغه را بسر حد اطناب رسانیدند و بعضی ابن موسی متصدی
که سوال شد و نیز گفته اند که موسی از جام کلام ربانی بیخود شده ذوق وجدانی و شوق او بنهایت انجامید
استحاله رویت او را از ایشان کرد بجهت این گفت رب ارنی انظر الیک قال گفت حق تعالی در جواب لن ترانی
هرگز نتوانی دید مرا بر تعلیق و تفهیم رویت بامر محال کرده اند و لوح حل حیله فرموده و لکن انظر
و لیکن نظر کن الی الجبل الی الجبل بکوه زیرا که جبال این جلالت است و قوت تحمل آن بیشتر فان استقر
پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در جای خود بهنگام تجلی نور من بر آن فسوف ترانی
پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اگر قوت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت این مسئول نداشته باشی فلما تجلی
پس آنهنگام که تجلی کرد ربه پروردگار او یعنی ظاهر کردانید نور خود را از انوار عرش بمقدار سوراخ سوزنی که متجلی
شد للجبل مر آن کوه را و گویند که این بعد از آن بود که حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا نور حق
ببیند و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق تعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی
ظاهر کرده را سلت هر دیوانه که بر وی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا یافت
و عرض زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور شیرین شد و حالات مبدل گشت بتان بر وجه افتادند
و ایوان مجوس بر فرو مرد بیبیان تجلی جعله کردانید مر آن کوه را حق تعالی دکا ریزه ریزه و خر موسی
و بیفتاد موسی علیه السلام صعقا در حالتی که بیهوش شده بود از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره
شدن کوه و آن بیهوشی از خمیس روز عرفه بود تا پیشین روز جمعه آن هفتاد کس هلاک شدند فلما
افاق پس چون بهوش باز آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چیز که لایق حضرت تست
میدانم ترا از آنکه حاصر بموری شوی تبت الیک باز گشتم بسوی تو از جرئت اقدام بر سوال بدون اذن
تو و انا اول المؤمنین و من اول گرویده کانم بعظمت و جلال تو با آنکه هیچ احدی نتواند دید و این قول منقولست
از ابی عبدالله علیه السلام و بیامر اول گرویده کانیکه بوده میان بنی اسرائیل در تفسیر جرجانی مذکور است که چون حق

تعالی موسی علیه السلام خطاب کرد که من نور خود را بر کوه تجلی خواهم کرد همه کوهها بلند بر آوردند که مارا نیز
استعداد نور تجلی است و کوه زبیره چونکه از تواضع بت ربوه سر فرو برد و گفت مرا محل و رتبه آن نیست
که حق تعالی نور خود را بر من تجلی نماید حق سبحانه فرمود که بعزت و جلال من که نور خود را جز بر تو منکشف نکنیم بجهت
تواضع و تذلل الاکر از تو صادر شد پس آن نور بر و فایض شد و بحیث این نور خلاف کرده اند ضحاک نقلست
که آن نور بمقدار یک حبه بود که بیرون کاو بیرون آید آن و کعب الاحبار و عبدالله سلام گفته اند که بمقدار سوراخ
سوزنی از سدی روایتست که رسول این آیت میخواند انگشت بر بند انگشت کهین نهاد و فرمود آنمقدار نور حق
تعالی بر کوه طلوع نمود و آن کوه را ریز ریز گردانید و گفته اند که بزمین فرو رفت و بعضی آنست که آنرا چون روان ساخت و
انس مالک از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن کوه شش پاره شد سه بمدینه افتاد و سه بمکه چنانکه
از کلام صاحب تبیان مذکور شد و اکثر مفسران بر آنند که آنرا یک روان کردانید و در زمین میرود تا روز قیامت
و هر کند دریک موضع قرار نمیگیرد و از کلبی نقلست که آن سوال بپنجشنبه بود روز عرفه و موسی را در
روز جمعه که یوم النحر بود توریت دادند وهب بن منبه روایت کرده که چون موسی علیه السلام سوال رویت کرد
حق تعالی ابری فرستاد با رعدی و برقی و صواعق تا گرد آن کوه در آمدند و فرشتگان آسمانرا گفت بروید بموسی اعراض کنید
که این نیز القوی کرده فرشتگان بعضی بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسنگ از اطراف و حوالی آن کوه فرو گرفتند اول فرشتگان
آسمان دنیا بصورت گاوان بر موسی ظاهر شدند و باد تسبیح و تهلیل بر داشتند باوازهای چون رعد سخت بعد از آن
فرشتگان آسمان دویم نازل شدند بصورت شیران باواز تسبیح و تهلیل میکنند و موسی علیه السلام از صوت ایشان
بترسید اعضای او لرزیدن گرفت و مدهوش گشت که بر اعضای او بود از ترس و هول این داستان شد گفت بار خدایا ما الشغا
کردم این سوال پشیمان شدم بکرم عمیم خود مرا ازین احوال رهانی فرمای پیشوای فرشتگان پیش آمد و گفت
ای موسی زود جزع و فزع آمدی صبر کن تا ببینی هر کس که آنچه خواهد که تو خواستی این صابر پیش
بایدبود آنکه فرشتگان آسمان سوم فرود آمدند بصورت کرکسان آواز ایشان بتسبیح و تهلیل بلند شد چنانکه نزدیک
بود که اجزای کوه از هیبت آن متفرق و متلاشی شوند و شعله آتش از دهن ایشان بصورت هیچ حیوانی نتوانند بود
با خلقت غریب و عجیب و همه نزدیک مرتبه آتش پیوسته از آن که تهلیل ایشان بلند شد از او ز فرشتگان آسمان
سیوم بود که فرشتگان آسمان پنجم نازل شدند بهیتی که موسی نتوانست بر ایشان نگاه کردن از شدت خوف لرزه بر
اعضای او افتاد و گریستن آغاز کرد پیشوای فرشتگان گفت مکان تو بر جای خود باش تا چیزی ببینی که طاقت آن نداری
پس فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند حق تعالی گفت آنها را که متوجه شوید با صورتی مهیب و خلقتی
عجیب که آن دوی رویت من کرده پس ایشان با صورت متوجه شدند در دست هر یک درختی از آتش و هر

خوی باشند مانند درخت خرما لباس ایشان آتش بود هم باران عظیم و صورت مهیب تسبیح و تهلیل میکردند تسبیح ایشان
این بود که سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی علیه السلام بی طاقت شد و گفت بار خدایا پسر عمران را در یاب شنود
بوت شده خدایا اگر ایشان را بیرون بسوزم اگر باشم بمیرم پس لیس فرشتگان آسمان هفتم پیش آمدند و گفتند ای موسی
بی صبری مکن که این عجیب تر خواهی دید پس حق تعالی فرشتگان آسمان هشتم را امر کرد که حجاب بر دارید و اندکی از نور عرش
بموسی بنمائید ایشان حجاب بر داشتند و آنقدر که اراده حق تعالی بود نور عرش بموسی علیه السلام نمودند آن نور
بر کوه پاره پاره شد و از عظمت آن هر سنگ و درختی که بر آن کوه بود گرد و غبار شد موسی علیه السلام بیفتاد و
بیهوش شد چنانکه گوییا روح از تن او مفارقت کرد و فرشتگان آن را از تسبیح و تهلیل بلند تر کردند و حق تعالی آن سنگ
که موسی بر آن بود بر داشت و بلند کرد تا آنکه موسی از صواعق سوخته نشود پس آتشی عظیم از آسمان فرود آمد
و آن هفتاد کس را که از بنی اسرائیل در خواسته بودند بسوخت و لطف و کرم الهی شامل حال موسی شد بهوش
باز آمد برای ترک این مذهب انابت کرد و گفت سبحانک ما اعظم شانک سلاطینک جبرئیل گواه باشد فرشتگان ملکوت رب الارباب
و ما اله الملوک لا یعدلک شیء تبارک و تعالی جلالک لا شریک لک رب العالمین و این خبر امام اصحاب الحدیث
ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در کتاب العرایس فی المجالس و مواقیت السحان فی قصص القرآن آورده و آنکه ثبت
روایت است از جمله عجایب و غرایب است که موسی از بهر امتحان ایشان ایقان و از زبان قوم نادان نشان از قبل خود
سوال رویت کرده در جواب لن ترانی شنید همه هالک او را عتاب کردند و بجهت مشاهده امور عجیبه که
مذکور شد بیهوش شد و قوم او که استدعای این کرده بودند موسی بصاعقه هلاک شدند و کوه با عظمت بنور
تجلی چون ریگ روان گشت پس چگونه تجویز دیدار حقیقی توان کرد همچنانکه مذهب اهل خلاف است
و بنود در کتاب مذکور از واقدی نقل کرده که چون موسی بیهوش شد و بیفتاد فرشتگان سموات میگفتند
که مالابن عمران و سوال الرویة و نیز هم در این کتاب آورده که فرشتگان می آمدند و لگد بروی میزدند و میگفتند
یابن النساء الحیض اطمعت فی رویة رب العزة و این اخبار و تخفیفات اما آنچه که در کتاب ایشان
مذکورات پس بر این حجت باشند و اینکه موسی علیه السلام ارنی گفت بجهت آن بود که آن سفیر بود مقرر است
که یکی از قبل قومی با پادشاه سخن گوید و شفاعت طلبید بر خود می نشد و انشادان مجهود میکند حاصل
که موسی علیه السلام بجهت مبالغه قوم و الحاح ایشان سوال رویت کرد و نیز موسی میدانست که جوابی که از
قبل خود گوید خیر باده شبر قوم او نباشد و قطع شبر در جواب باشد که از قبل رب العزة باشد و موید این است
که در اخبار صحیح آمده که قوم موسی گفتند ای موسی از خدا بپرس که او خواب کند موسی علیه السلام فرمود
که همان الکوئید که جواب بر دو وانا شه گفتند تو بپرس تا جواب چه آید موسی علیه السلام گفت بار خدایا تو میدانی

که از سیفیان چه میگویند حق تعالی وحی کرد بموسی فرمود که این سایلان را بطلب و دو قدح آب در حضور ایشان از اول
شب بدیشان ده تا حقیقت این حال بر ایشان منکشف شود و موسی علیه السلام همچنین کرد چون ثلثی از شب
بگذشت و خواب بر او غالب شد و شش بر هم آمد و قدحها بشکست آب بریخت موسی از خواب در آمد دید
که قدحها شکسته و آب ریخته شده جبرئیل بیامد و گفت خدای میفرماید که تو در خواب دو قدح نگاه نتوانستی
داشت پس اگر من خواب کنم آسمان و زمین که نگاه دارد پس این شبهه از ایشان زایل شد و حدیث که اهل
خلاف روایت کرده اند که سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر بتقدیر صحت آن مراد از آن علم
ضروریست بظهور یعنی بعضی آیات و اصح بر وجهی که گوییا مرئی مومنان باشد و لنترانی صریح است بر علم
رویت و بسی چه در دنیا و آخرة چه لن موضوع است برای نفی تابید در مستقبل و نیز رویت را باستقرار
جبل معلق ساخت و چون جبل با استقرار خود نماند پس رویت نیز نباشد و نیز موسی علیه السلام تنزیه
کرد او سبحانه را از سوال رویت نیز نباشد و نیز موسی تنزیه کرد او سبحانه و الوان از سوال رویت توبه کرد
و اگر رویت مصدق بر باشد و از جمله اموری که ایمان بدان واجب باشد پس چگونه از آن توبه کردی و نیز
مخالفان توبه پیغمبران یا از گناه صغیره است یا کبیره پس بنابرین سوال رویت معصیت بوده باشد
و این مستلزم عدم است و اما نزد اهل حق توبه پیغمبران از غفلت که ترک آن اولی باشد بجهت رابعه
نیکه چگونه بود که موسی گفت من از اول کردی کانم و حال آنکه پیش از و مومنان بوده اند گفت مراد آنست
که اول کسی که سوال رویت کرد من بودم پس کسی که ایمان او کرد با آنکه خدا را نتوان دید من باشم و مروی است
که از جمله سخنان که میان موسی علیه السلام و حق تعالی واقع شده آن بود که گفت بار خدایا که را دوست
تر داری فرمود که او را که همیشه مرا یاد داشته باشد و فراموش نکند گفت کدام بنده اقضی القضاة است
فرمود آنکه بحق کند و متابعت هوا نکند گفت تمام بنده اعلم تر است فرمود آنکه علم مردمان را با علم خود
جمع کند از ابن مسعود مرویست که چون حق تعالی موسی را مقرب خود گردانید و حجاب بر داشت نگاه کرد
بنده را دید در سایه عرش گفت بار خدایا این بنده چه کس است فرمود کسیست که حسد بر مردمان نبرده و
فرج خود را از نا نگه داشته و سخن چینی نکرده و با پدر و مادر نیکویی کرده گفت بار خدایا این بنده
تو کدام نیکو عمل کرده گفت آنکه زبانش بدروغ جاری نکرده و مردمان نیکو خلق باشد گفت بار خدایا کدام
بنده اند که بد عمل تر اند فرمود تا جس بخوشی کرده روزها و اوقات بباطل گذرانیده و همه شب در خواب القصه
حق تعالی بجهت تسلیه دل موسی علیه السلام و تدارک انده وی و تعیین که در طلب رویت با و رسیده بود
قال یا موسی گفت موسی را ای پسر عمران اندوهناک مباش انی اصطفیتک بدرستی که من ترا بر گزیدم علی

الناس برنبی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که در زمان تو موجود بودند برسالتی برپیغامهای من که بخلق
سانی ویا بالا سفار توریت وهرون اگرچه دران زمان پیغمبر بود ولیکن مامور بود باتباع او وصاحب شرع
نبود وبکلامی ودیگر را اختصاص دادیم بسخن گفتن من بلا واسطه سفیر ووحی فخذ پس فرا گیر
ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از امر ونهی که در توریت است وبدان عمل کن وکن من الشاکرین
وباش از جمله شاکران گویند که ان برین نعمت از ابن عباس رضی الله عنهما نقلست که رسول صلی الله
علیه وآله فرموده که چون حق تعالی موسی را الواح توریت منزل ساخت دران الواح نگرید گفت بارخدایا
مرا اکرامی عظیم ارزانی فرمودی که هیچکس را این نوع نوازش نفرمودی حق تعالی ویرا گفت انی اصطفیتک علی
الناس الایة بعد ازان فرمود که آنچه ترا دادم بستان ونگاه دار وبعلم ونواهی ان محافظت کن وجنان باش
که در سوی محمد باشی گفت بارخدایا محمد کیست فرمود که احمد است که نام او بر عرش نقش کرده ام پیش ازانکه
آسمان وزمین آفریدم هزار سال وی پیغمبر من است وصفی وحبیب من است وبرگزیده من ویرا جمیع
مخلوقان خلقان دوستر دارم ازو جمیع فرشتگان تفضیل دادم برگزیدم موسی گفت بارخدایا
چون گفت بارخدایا چون محمد نزد تو منزلتی چنین رفیع دارد هیچ امتی باشد که از امت او فاضلتر
باشند خطاب آمد که ای موسی فضل امت او بر دیگر امتان چنانست که فضل من با جمله خلقان موسی
گفت بارخدایا مرا ازان امت او گردان کاشکی من ایشان را دیدمی فرمود ای موسی تو ایشان را در دنیا نبینی ولکن
خواهی آواز ایشان بتو بشنوانیم گفت بارخدایا آواز ایشان را بمن بشنوان حق تعالی فرمود که ای امت محمد همه
از اصلاب پدران وارحام مادران جواب دادند که لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لک لا شریک
لک لبیک بعد ازان فرمود که یا امت محمد ان رحمتی سبقت علی غضبی رحمت من سبقت گرفته بر خشم
من وعفو من بر عقاب من سبقت یافته شما را دادم پیش از انکه طلبیدید واجابت شما کردم پیش ازانکه
مرتکب معصیت شوید هر که روز قیامت گواهی دهد که من یکی ام ومحمد بنده ورسول من است او را در بهشت
برم اگرچه گناهش از کف دریا بیشتر باشد وذلک قوله تعالی وما کنت بجانب الطور اذ نادینا کعب
الاحبار روایت کند که چیزی از احبار یهود را دیدم که میگریست گفتم چرا گریه میکنی که جواب داد که بعضی چیزها
مرا یاد آمده که هیبت گریه من میشود گفت اگر من بگویم که چه چیز است بگریی یا تصدیق کنی گفت آری گفتم سوگند
میدهم ترا که در توریت یافته که موسی گفت بارخدایا من در کتاب خود که امتی می یابم که بهترین ام
باشند امر بمعروف کنند ونهی از منکر نمایند وبکتاب اول ولین وآخرین ایمان دارند وبا اهل ضلال قتال
کنند در آخر زمان با دجال اعور حتی که کتند بارخدایا ایشان را امت من کردان حق تعالی فرمود که ایشان امت

من انجیر گفت همچنین است گفتم جای دیگر در توریت می یابی که موسی گفت بارخدایا من در کتاب امتی می یابم که بر ایشان نماز
وکفارات سیئات باشد وراستا الهی بنین صدقت وقربانی خود نهاد ندی تا آتش از آسمان فرو آمدی وسوختی ونبه کان
بر ایشان را ابجر ندهند وازاد کرد آنچه مانندی جامی عمیق بکندی ودر آنجا انداختی تا الجمع نشدی یا آنکه از آن تصدیق
کرده بجا آمدست مرحوم که ایشان الحیات است اکلا آنین موسی گفت که جمعی را می یابم در توریت که ایشان
مستجب ومستجاب باشند وشافع ومشفع بارخدایا امتی را در توریت می بینیم که چون بر بلندی شوند
تکبیر کنند وچون بر پستی فرود آیند حمد کنند خاک طهور ایشان است احمد اند گفت بارخدایا زمین مسجد
ایشان هر جا که آب نیابند بخاک تیمم کنند در روز قیامت غر باشند از آثار وضوی ایشان امت من
گردان فرمود ایشان امت احمد اند گفت بارخدایا در توریت صفت قومی می بینم که چون قصد طاعت کنند
هنوز طاعت نکرده یکی بایکی برای او بنویسند وچون بکنند یکی را ده زیاده ایشان را امت من گردان فرمود
ایشان امت محمد اند گفت بارخدایا در توریت قومی را می بینم که امت مرحوم باشند که بمیراث برگیرند بعضی
از ایشان ظالم نفس خود باشند وبعضی مقتصد وبعضی سابق بالخیرات وهمه ایشان مرحوم باشند ایشان را
امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند گفت بارخدایا در آن کتاب جمعی را می بینم که مصاحف ایشان
ایشان باشند لباس اهل بهشت پوشند ووقت نماز در مسجد صف کشند مانند صفهای فرشتگان آواز
ایشان در مساجد تسبیح وتهلیل باشد از ایشان هیچکس بدوزخ نرود که در انجا مانند ایشان را امت
من گردان فرمود ایشان امت محمد اند موسی از بس که امتها متعجب شده بارخدایا مرا از امت محمد گردان حق
تعالی بجهت دلجوئی وتسلی او این آیت را سه چیز کرامت فرمود یکی مضمون قوله ومن قوم موسی امة یهدون
بالحق وبه یعدلون دوم یا موسی انی اصطفیتک برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین
سیوم وکتبنا ونوشتیم یعنی قلم اعلی را فرمودیم که نوشت یا جبرئیل گفتیم که بقلم ذکر ومنا
نهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که هفت یا نه یا ده ود در زاد المسیر
دوازده گفت واین موافق اهل کتابست وطول هر لوحی دوازده ذرع بوده وگویند بر قد وقامت موسی
علیه السلام بود ولوحها از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدره بهشت ویا از سنگی سخت که در وی کشیده
بود چون نقش نگین ویا از زبرجد ویا از زمرد واضح آنست که از زمرد سبز بوده ودر ومکتوب بود
من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج باشد از احکام حلال وحرام وحدود آن موعظة
در حالتی که پندی بود وتفصیلا وبیان کردی لکل شیء مرچیزی را از اوامر ونواهی نزد که جت
وتار وغیر آن از حقیر واخبار موعظه تا آخر بدل است از جار ومجرور یعنی کتبنا کل شیء من الموعظة وتفصیلا

الاحکام وانزیع منقولست که در توریت چندان بود که بار هفتاد شتر بکیر آن در عرض یکماه نتوانستندی
که بخوانند و هیچکس همه آنرا نخوانده مگر موسی و یوشع و عزیر و عیسی علیه السلام از حسن بصری
روایتست که آیه و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء در توریت هزار آیتست
از انجمله آنچه در توریت بوده اینست که بسم الله الرحمن الرحیم هذا الکتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار
لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحنی و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی و لا تشرک بی و اشکر لی و لوالدیک
الی المصیر احیک حیوة طیبة تسبیح و تقدیس من کن که خدای نیست مستحق عبودیت من ترک میار بمن
شکر یار بمن و شکر من کن و شکر مادر و پدر خود کن که بازگشت همه با منست تا زندگی نیکو کرامت کنم
و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام اگر مرتکب آن شوی آسمان و زمین بر تو تنگ شود بنام من سوگند بدروغ
مخور که توفیق ندهم آنرا که مر او نام مرا تعظیم نکند و گواهی مده آنچه گوش آنرا نشنیده باشد و چشم تو آنرا ندیده
و دل تو آنرا دانسته که فردا در قیامت اعضای تو فرشتگان که موکل تواند بر تو گواهی خواهند داد بر
مردمان منبر حسد مبر فضلی که من ایشانرا داده ام بر وفق مصلحت چه حاسد عدو نعمت من باشد و زنا مکن تا
روزی و رحمت باز نگیرم و درهای آسمان بر تو نه بندم و ذبیحه جز بنام من مکن که هیچ قربانی از زمین با آسمان
نرود که بر نام من آنرا کشته باشند و با زن همسایه زنا مکن که مقت عظیم است نزد من و بر مردمان آن خواه
که بخود خواهی این نسخه آیتست که در الواح بوده چون حق تعالی در الواح توریت ثبت فرمود جمیع
امور دینیه از احکام حلال و حرام و احوال قیامت و غیر و اخبار و غیر او را گفت که فخذها پس فرا گیر
آن الواح را بقوة بجد تمام و عزم درست در اضمار گفته که این را اضمار و عرویت معطوف بر کتبنا ای
فقلنا له خذوا ابا بلیت خذ ما اتیتک و ها راجع بالواح و یا کل شیء چه آن هم بمعنی اشیاست یا بسکالت
وأمر قومك و بفرما گروه خود را با صدق تمام و عزیمت تلم یأخذوا فرا گیرند بأحسنها نیکوترین
آنچه در الواح است چون انتصار و عفو نسبت با نقصاص بطریق برطریق ندب یا نحث است یا
افضل کقوله و اتبعوا احسن ما انزل الیکم یا مراد اقتدام بافضل و اجبات در امور واجبه نحیره یا مراد با
حسن بالغ است در حسن مطلقا نه باضافت بچیزی دیگر و مراد بآن مامور به است کقولهم الصیف احر من
الشتاء چه مکتوبات الواح همه حسن بوده اند بعضی احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرما تا
بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد گفته که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل و گوینده که مراد
واجب و مندوبست که احسن از مباحاتست بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید فرمود که سأوريكم
زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقين منزل فاسقان یعنی اماکن ایشان که سرای فرعون

وقوع اوست در مصر منازل و مساکن ایشان که از خداوندان خالی مانده و بر فنا کرده پس باید که شما از آن پند
حذر باشید و عبرت گیرید و مرتکب معاصی نشوید تا بآن نوع عذاب مبتلا نشوید و شما را ولایت شام در
ارم و دیار عاد و ثمود که در ممر ایشان واقع شده بنظر شما در آرم و گویند مراد بدار دوزخ است یعنی که دیدن
فرعون و قومش بر سر آب چه حق تعالی فرمان داد که آب فرعون و قوم بر سر آورد تا بر سر آب میکردند و بنی
اسرائیل از آن معاینه دیدند یا مراد دار آخرتست که جهنم باشد سأصرف زود باشد که برگردانم از تعقیله
بگردانم عن آیاتی از آیتهای قدرت های خود باز دارم از آن الذين يتكبرون آنانکه تکبر میکنند
در زمین بغیر الحق بدون استحقاق آن این صله تکبر آنست و حالست از فاعل آن و مراد که
بدون حق تعالی دین باطل ایشانست و تصدیق ایشان از دین اسلام مراد آنست که معجزات را ایشان نمایم و
با آیات آفاق و انفس که نشانهای قدرت ماست باز دارم بر وجهی که از جهت عناد و انکار ایشان در جمع
گفته که در معنی این کلام مفسران را چند وجه است یکی آنکه زود باشد که صرف کنم ایشانرا از ابطال معجزات
که با انبیای خود داده بودم زیرا که اظهار بعضی معجزات کافیست در علم بصحت نبوت و ایشان بجهت جحود
و عناد تصدیق نمیکنند پس اظهار معجزه زاید ه زاین باب فایده بایشان نتواند رسانید دوم آنکه صرف کنم
ایشانرا از نیل کرامت متعلقه بآیات من و از اعزاز بآن که مومنان بآن مستعد شده اند همچنانکه بقوم
موسی و فرعون بجای آورد چه موسی علیه السلام چون قبطی را بکشت هیچکس را از قبطیان جسارت نبود که
مکروهی باو رساند بجهت خوف ثعبان و بنی اسرائیل را از آب بگذرانید و فرعون و قومش را غرق گردانید سوم
آنکه زود باشد که منع کنم مکذبان متکبر آنرا از آیات و معجزات خود صرف ایشان کنم از آن انبیا را بآن مخصوص
کرده ام و ظاهر نسازم نیکو بر انبیا چهارم آنکه منع کنم ایشانرا از ابطال آیات همچنانکه فرعون را اتباع هر چند جهد
کردند نتوانستند که معجزه خود را موسی از ثعبان و ید بیضا و غیره باطل سازند تدبیر تقلید ایشانست که از الاصرف
المبطلین و المکذبین عن القدح فیه لا لانی بیا او مدعا و حکمها من الحجج البینة روایتست که کافران حاضر ای
شدندی در موضعی که پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت قرآن میفرمود مردمانرا از سماع آن منع میکردند و شعر
میخواندند سخنان پریشان در میان می انداختند و سخنان بیهوده میگفتند تا کسی قرآن نشنود چنانکه حق
تعالی از آن حکایت کرده فرمود قال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه حق تعالی ایشانرا از آن
منع فرمود چه آنکه مراد صرف کنایت از اهل شرک ایشانست چه صرف آیات ایشان لازم هلاک ایشانست
زیرا که هرگاه هلاک شده باشد پس البته صرف آیات از ایشان شده باشد و تقیید تکبر بغیر حق بجهت آنست
که تا شامل تکبیر محق نباشد مانند تکبیر فقرا بر اغنیا و استغنا اهل تقوی بر اموال و حطام دنیا وإن يروا و اگر ببینند

این سرکشان کل آیة هر نشانه که بنمایم بر وحدانیت خود و تصدیق اینست یا مراد معجزه و العامات بر صدق حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله لا یؤمنوا بها نگروند آن بجهت فرط عناد و جحود و انهماک ایشان در هوی و تقلید و ان یروا
و اگر ببینند این متکبران معاند سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت مراد معجزات و العامات که
بطریق حق است لا یتخذوه سبیلا آن را راه نگیرند یعنی در آن سلوک نکنند و متابعت ننمایند و بنظر تامل
در آن ننگرند و ان یروا و اگر ببینند سبیل الغی راه گمراهی و کجی که شبه مبطلان باشد که موافق رای
باطله متکبران باشد یتخذوه سبیلا آن را راه خود گیرند و پیروی کنند ذلک آن صرف آیات از ایشان بوجه
خذلان و تخلیه و یا عدم تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا
تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله و کانوا عنها و بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن بنظر اعتبار
و تدبر مراد از غفلت اعراض و عنادست یعنی از غفلت جهل نبوده است و اعتراف بحقیقت آن میکردند لکن غافلین
و یکتمون الحق و هم یعلمون یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات ما و بیرون از تامل و تفکر در آن
نمودن حال کسانیست که ساهی و غافل باشند پس اسناد غفلت بایشان بر سبیل تشبیه باشد ما تقدم بکم بعد
بعد از آن در وعید ایشان میفرماید که والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که
از آیات باطلة قابل بدرت ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند رسیدن بروز آخرت و مشاهده ثواب و عقاب آن حبطت باطل
و تباه گشت اعمالهم عملهای ایشان که درین جهان کردند یعنی در آخرت بآن منتفع نشوند چه آن اعمال نهی از ایشان
صادر نشد که بدان مستحق ثواب شوند زیرا که خلاف مأمور به بود پس بر سبیل تقریع و انکار میفرماید هل
یجزون آیا جزا داده شوند یعنی پاداش داده شوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که درین یعملون
میکردند و بدانکه در وجه اتصال این آیت چند وجه است گفته اند یکی آنکه در ما تقدم ذکر معجزات موسی
علیه السلام فرمود و قصه فرعون و ابطال آن را در عقب آن تبیین کرد که سأصرف عن آیاتی یعنی زود باشد
که منع کنم کفره را از ابطال آن چون در آیت سابقه بیان معجزات موسی علیه السلام فرمود بعد از آن بیان نمود
که او سبحانه اظهار معجزه نمیکند بر دست کسی که پیغمبر نباشد سیوم آنکه خطاب با موسی است بلی زیادتی
بیان در اتمام آنچه با او وعده بوده از اهلاک عدوان و صرف ایشان از اعتراض و معجزات او حقیقت
معنی آنکه اسامر طعن الطاعنین و ابی سأصرف چهارم از هر دو آیت اعتراض است میان قصه موسی علیه
السلام بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و معنی مراد آن است که صرف متکبران کنند معجزات پیغمبران که
صرف کنم فرعون که از معجزات موسی علیه السلام و بعد از آن عود کلام کرد بقصه بنی اسرائیل و آنچه احداث
آن کردند تا خروج موسی علیه السلام بمیقات و بود که واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند گروه موسی من بعده ٤

۲۹۶

از رفتن موسی بکوه طور یعنی بساخت سامری بعد از رفتن موسی علیه السلام بمیقات فرمود که من حلیهم
از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند و اضافت آن به بنی اسرائیل یا آنجهت قبطیان بودند بجهت آنکه
است که در تحت تصرف ایشان بود و یا آنکه بعد از هلاک ایشان و ملک ایشان و نیز اخذ اموال اهل حرب جایز
است و مباح بمسلمانان پس در زمان حیات قبطیان و نیز ملک آن بوده باشد حاصل که بعد از ذهاب
موسی علیه السلام بطور سامری و اتباع او از آن حلی بساخت عجلا گوساله را جسدا بدنی بی روح
این بدل عجلا است یعنی جسدی را از گل و از وهب نقلست که گوشت در رو ییده شد و خون در رو پیدا آمد
له خوار مر او را آوازی بود چون آواز گاو و اسناد اتخاذ عجل به بنی اسرائیل یا آنکه فاعل آن سامری بود
بجهت آنست که ایشان بفعل او راضی بودند پس در حکم او بوده باشند و یا آنکه مراد بآن ایشان عبادت آن گوساله
بمعبود خود گرفتند و در سوره البقره مذکور شد که بنی اسرائیل شبی از مصر بیرون آمدند و بجهت آنکه قوم
فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که عروسی داریم و بدان اشتغال خواهیم و هر یک از زنان
خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایهای عاریت بر بستند بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان آن
حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون
علیه السلام آمد و گفت پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده معز زند و بسفر و شند و تصرف بر ایشان
حرامست هرون علیه السلام بفرمود تا تمام آن را جمع کردند سامری را گفت که تو اینها را با امانت نگاه دار
سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب ریخت بدین هیأت
گوساله بساخت و مخارق گلوی آن را نوعی راست کرد که چون باد در دمیدی از دهن وی آواز مشابه آواز گاو
بیرون آمدی چنانکه در مخارق نای آوازهای مختلف بیرون آید او را یا در وی در مهب باد نهاد و چنان
وضع کرد که باد در درون آن شدی و از دهن او بیرون آمدی آوازی مشابه آواز گاو و از آن صادر شدی و
این قول جبائی و بلخی است و جمعی از محققان و نزد بعضی دیگر آنست که سامری عملی کرد که از و آواز بر آمد
چون مانند آواز گاو و مرویست که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرائیل را دیده بود بر اسب سوار
و از زیر سم اسبش قبضه خاک بر گرفته بود و با خود میداشت بهمین که شکل گوساله از قالب بیرون آمدی
قدری از آن خاک در دهنش ریخت زنده شد بقدر بانگ آمد و گویند که یکبار بانک بخش کرد و از ابن عباس
نقلست که چون آواز گوساله بگوش بنی اسرائیل رسید اکثر ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این در سوره
طه مذکور شود ان شاء الله تعالی و حق تعالی بر سبیل تقریع بر فرط ضلالت ایشان و اضلال ایشان بنظر تامل فرمود
الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم بدرستی که آن گوساله مصور سخن نمیکند از خیر و شر بجهت آنکه

جماد است ونفع وضرر ازو مسلوب وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ونمی نماید ایشان را راه صواب تا کمان آن شود که آن خالق
اجسام قوی وقادر است اِتَّخَذُوهُ تکریر بجهت ذم است یعنی فرا گرفتند او را بخدایی وَكَانُوا ظَالِمِينَ
و حال آنکه بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع عبادت که نهادند چیزی در غیر موضع آن از قشیری نقلست که هر
دو راست میان امتی که موضوع خود را پرستید و میان امتی که عبادت صانع خود کند بعد از آن اخبار میفرماید
از ندامت ایشان بعبادت عجل بقوله وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ آنهنگام که افکنده شد در دستهای ایشان این کنایت
است از ندم ایشان چه نادم متحیر پای خود میکند از غلبت غم و غصه بر دست او و سقوط فیه میشود چه فی ایدیهم
واقع میشود و جار و مجرور قایم مقام فاعلست پس معنی مراد آنست که آنهنگام که پشیمان شدند از عبادت عجل
وَرَأَوْا و دیدند یعنی دانستند که ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق که گمراه شدند بجهت پرستش گوساله قَالُوا
گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا
و نیامرزد مر ما را خطیئه ما را لَنَكُونَنَّ بخدای که باشیم آن هنگام مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و هلاکت
آیندگان شدیم بصری گفته که همه گوساله پرست شدند مگر هرون و چون موسی علیهما السلام بر خود را
و هارون را دعا کرد و اگر موسی دیگر بودی او را شریک خود کردانیدی و اکتفا نکردی بانک رب اغفر لی
ولاخی و قول اصح آنست که بعضی از ایشان پرستش گوساله کردند وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آنهنگام که باز گشت موسی
از طور إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ در حالتی که بغایت خشمگین بود أَسِفًا
اندوهناک یا جزع کننده و گویند که اسف یعنی غضبان است و تکریر بجهت تاکید است
او کرده اند که در مرجع این خبر یافت و اصح آنست که حق تعالی او را اخبار کرده بر دو در طور و خشمناک
با اندوهناک بیان آمده از نیابت غضب واصف قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
بد نیابتی کردید مرا مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من که به پرستش گوساله اشتغال نمودند و گویند که خطاب
با هرون است و مومنان که با او بودند یعنی بیجا نشینی کردید مرا که منع عبده نکردید و بر هر تقدیر
ما نکره موصوفه است که مفسر ضمیر بئس که در بئس مستکن است و مخصوص بذم محذوفست و تقدیر
اینکه بئس خلافة خلفتمونیها من بعدی خلافتکم پس بر سبیل انکار و تقریع فرمود که أَعَجِلْتُمْ
ایا تعجیل کردید و پیش گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود صبر نکردید تا بیایم بحکم
خدا شما را رسانم و در انوار گفته که عجل متضمن سبق است و بجهت اینست که متعدی شده و یا آنکه معنی
آنست که ما انتظار نکردید پروردگار شما که مرا با آن وعده داده بود و چهل روز صبر نکردید آن
میقات موعد منقضی شود تقدیر من کردید و تغیر دادید دین خود را یعنی روی است که چون سی روز آن

از موعود بگذشت موسی نیامد سامری گفت که موسی فوت شده و حلی از برای خود نصب کن تا پرستش او کنید ایشان
اطاعت او نمودند و دیگری فرصت یافته گوساله راست کرد و ایشان را بآن رغبت کرد ایشان بسجدهٔ او مشغول
شدند و گویند که معنی آنست که آیا استعجال نمودید وقوع ثواب و سخط پروردگار را چون که ثواب او
نرسید بعبادت غیر او میل کردید و این قول بجا نیست وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام
الواح توریت را از فرط غضب بجهت حمیت دین که بعد از آن القا شش سبع آنچه مکتوب بود در آن باسمان
بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع که باقی ماند امر و نواهی بود و احکام مواعظ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ
و بگرفت سر برادر خود را یعنی موسی سر هرون را علیهما السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ میکشید آنرا بجانب خود در
کرده بجمع آورده که مفسران را در معنی این جنبه وجوه است یکی آنکه موسی اختلال دین و تحیر هرون کرد بجهت
استعظام فعل ایشان و تفکر در امر ایشان همچنانکه از غضب و شدت قلق راست و تحیر خود را تعبیر کرد
پس موسی علیه السلام هرون را جاری مجرای خود کردانید آنچه انسان با نفس خود میکند در حین فرط
غضب با نفس برادر بجا آورد و این قول بجا نیست و این از اموریست که مختلف الاحکام است عادة پس
پس آنچه اکرام است در موضع استحقاق است در غیر آن موضع و آن استحقاق است در موضع
دیگر و آنکه صدور این امر از موسی علیه السلام بجهت آن بود از فرط غضب بر ایشان بجهت
عظم حال ارتداد ایشان تا در مرتجی شوند از آنکه در مستقبل زمان و این قول شیخ مفید است رضی
الله تعالی عنه سیوم آنکه او را بر خود کشید تا با او مناجی کند و لیکن اغلب ایدان ارتداد قوم را عقوبا چون
وآه تقرار موسی ظاهر شد برای او و برای خود دعا کرد که رب اغفر لی ولاخی چهارم آنکه چون موسی علیه
السلام جزع و قلق هرون را دید در مانده احتد را سوا کرد جهت توجع بر حال او و تسکین قلق و
غضب او و هرون بجهت کراهت آنکه قوم او این تصور را حمل بر استخفاف او کنند فرمود که یابن ام لا
تاخذ بلحیتی ولا برأسی و قوله ان القوم استضعفونی الآیة و قوله انی خشیت الآیة کلامی است مستانف
غیر متصل بما قبل و در تفسیر جرجانی مذکور است که معنی آیت آنست که موسی برادر خود را بجانب خود
کشید از غایت فرط شوق چه مدت چهل روز او را ندیده پس دیو ابر کرفت و دست در گردن او
کرد و او را بنواخت و فرمود ای برادر با این قوم چگونه بودی و چه کردی قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هرون
موسی را که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما بجهت آن یاد مادر بعرف رقت
و شفقت و مرحمت موسی علیه السلام نسبت بار فکر مادر کرد و بعد از آن گفت که إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي
بدرستیکه قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که مرا

بکشتند از بسیاری مبالغه در منع ایشان و عدم معاونت و ناصری در این باب و چون نبود حالت غضب
بر قوم هرون را از آن تحری و کشید که با او معاتبه کند و خلق او را تسکین دهد این مظنه و در این باب آن
بود که قوم تصور کنند که موسی علیه السلام بجهت عتاب و اهانت احد از ایشان که بجهت او عقوبت
از قوم بوده که فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ پس شاد مکن بمن دشمنان را و چنان مکن که ایشان
را که چون ایشان را نکامکشند توهم کنند که تو با من عتاب و اهانت میکنی و این تعظیم را استحقار پندارند
وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مکن مرا از مرا ستمکاران در عداد ایشان در اظهار غضب
یعنی بجهت آنکه در نفی گوساله پرست شدند در عقب تو بیام متابعت ازان اجتناب کنم اسناد تقصیر بمن
مکن و با صل ظلم که وضع شیء در غیر محل آن کت در عقوبت مکن ذات نیز که ظن غالب من آن بود که ایشان
با وجود حضور و منع من بدین امر قبیح اقدام ننمودند در غیبت من که زاجری و مانعی نباشد بیشتر
در آن توغل نمودندی و مع ذلک انّی خشیت ان تقول فرّقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی در تفسیر الانبیا
مذکور است که بنی اسرائیل در نهایت سوء ظن بودند بموسی علیه السلام حتی که هرون چند روز غایب شده
بموسی علیه السلام گفتند که تو برادر خود کشتی و چون که موسی علیه السلام بخطاب مستطاب رب
الارباب مشرف شد و توریت گرفت نزد قوم آمد و هرون را نیز بخود کشید تا او را بنزد خود کرداند و
شرایف که از جانب رب العزة باو رسیده بود اعلام کند و برابان بشارة دهد هرون خایف شد که قوم
بعد از مشاهده این فعل از موسی علیه السلام نسبت باو آنرا حمل بر اهانت کرده سوء ظن ایشان
بیشتر بود پس بر وجه اشفاق بموسی علیه السلام گفت که ای پسر مادر مرا پیش خود مکش تا مزیت
سوء ظن قوم نشود و چیزی که لایق جناب تو نباشد نگویند چون هرون موسی علیهما السلام را تنبیه
کرد بر توهم نهیه و دخول شبه بر قوم در آنکه آنچه از سر که موجب تعظیم وی بود حمل بر استحقاق او کنند
قَالَ گفت موسی علیه السلام رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِأَخِي و برادر مرا این دعا بر وجه
انقطاع است بخدا و تقرب او و تا بسبب آن تحصیل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود کند و رفع
توهم از آنکه صدور این عنوان موسی علیه السلام نسبت بهرون بر وجه استحقاق بوده باشد نه بجهت
آنکه از وی یا برادر او فعلی صادر شده باشد از کبیره و صغیره که محتاج استغفار است چه براهین و
اصح الادله آنکه انبیا را جایز نیست که فعل قبیح از ایشان صادر شود وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ
در بخشایش خود یعنی بانعام بما که آن نعمت جنت است وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بیشترین بخشندگانی
چه بخشش همه از بخشایش تو است و طلب ادخال رحمت در آخر دعا بجهت بیان شدت رعایت از قبل

٤

او چرا انبیا نعمت موجب تمام وسعت رحمت است که مقتضی زیادتی نعمت و ذکر ارحم الراحمین بجهت
فضل است بر آنکه استدعا رحمت از جناب او سبحانه است نه غیر او یعنی آنکه اجود الاجودین میگویند بجهت است
علی خود از قبیل او و بعد از آنکه از دعا فارغ شد در تهدید و وعید عبده عجل فرمود که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی
که آنانکه از روی جهالت و غوایت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بخدایی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که
برسد ایشان را غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ خشمی از پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بر آنکه توبه ایشان است که یکدیگر
را بکشند وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است
یا اجلا از دیار ایشان و گویند مراد بغضب آتش دوزخ است و ذکر آن بعنوان غضب بجهت آنست در
ابلغ است که زجر از قبیح و فت قتل ایشان نفسهای خود را بلیغ‌تر وَكَذَٰلِكَ همچنانکه پاداش دادیم که ظالم
بر ستاره اند نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان را و متبعان او و هیچ فریه اعظم از فریه ایشان نبود که
گوساله را خدای خود دانستند و سامری و تابعان او گفتند که هذا الهکم و اله موسی و قول از مالک بن انس
مرویست که هیچ مبتدعی نباشد مگر که بر بالای سر خود مذلتی یابد و بعد از آن حق تعالی معطوف ساخت
بر آیت سابقه و قوله وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ و آنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا
پس بازگشتند مِنْ بَعْدِهَا از پس رجوع آن وَآمَنُوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به
پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد یعنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناهکاران را
قبول کند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو ای محمد مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ آمرزنده است
گناهان ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان بقبول توبه و اگر چه گناه عظیم باشد چه عبده عجل
بسیار چون جرایم بنی اسرائیل القصه عبده عجل از عمل شنیع خود نادم شده بر موسی آمدند و از وطلب
استغفار کردند از حق تعالی خطاب آمد که قبول توبه ایشان بآنست که شمشیر در یکدیگر نهند و یکدیگر را بکشند
بر ایشان شمشیر در یکدیگر نهادند ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت رحم مانع مقاتلت ایشان نشود
چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بود موسی را غضب فرو نشست بر ایشان رحم آمد برای ایشان
مغفرت خواست حق تعالی از سر ایشان گذشت وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت
عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او و درین کلام مبالغه است معنوی به بلاغت چه تشبیه کرده غضب
را که حاصل موسی بود بر ان فعل یکی که امر یا شد بچیزی و بر آن اغوا کند و از سلوک نیکو تغییر
فرمود یا گفتی غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم کرفته است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله
نطق است و سکون آن بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح

کرا انکه نسخه بود فی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن و یا در آنچه نوشته شده بود از الواح منکو هدی
راه نمود نبود از کمراهی بطریق حق ورحمة و بخشش یعنی نعمتی چون ارشاد بصلاح خیر للذین هم
برای کسانی که ایشان لربهم پروردگار خود را یرهبون ترسکارند که یعنی از عذاب خدای بترسند
محل کلام در مفعول او هیون بحث تقدم آنست زیرا که تاخیر فعل از مفعول موجب ضعف عمل آنست بی
بحث تقدم آنست زیرا که تاخیر فعل بر بحث تقویت کلام در مفعول او داخل شده و مانند اینست قوله
للرؤیا تعبرون و نقول لك ضربت از سدی نقلست که از حضرت عزت عز شانه خطاب رسید بموسی علیه
السلام که از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام
هفتاد فرمان شد کما قال واختار موسی قومه برگزید موسی از قوم خود سبعین رجلا هفتاد
مرد را لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده کرده بودیم بمیقات رسیدند و سخن حق تعالی
شنیدند بجای عذر آوردن از عبادة عجل و اظهار ندامت از آن بموسی علیه السلام گفتند که لن نومن لک
حتی نری الله جهرة ما ترا باور نکنیم و اعتقاد نکنیم که این سخن خواست تا خدای را معاینه نه بینیم حق تعالی فرمود
که اگر ایمان نشان بهلت دادیم ایشان را استیصال ساختم اما اکنون عذر بیاید گفت سوال رویت
میکنند برای ایشان جز عقوبت استیصال نیست پس صاعقه آمد و آن هفتاد کس را سوخت از وهب
روایتست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام موسی است
حق تعالی فرمود که ای موسی قوم از بزرگان اولاد یعقوب با خود بیار تا کلام من بشنوند موسی از هر
سبطی شش کس را بگزید هفتاد و دو تن بودند موسی گفت هفتاد کس می باید کرد دو کس از شما متقاعد
شوند پس مساحت و منازعت کردند در این هیچکدام راضی نمیشود که متقاعد شوند موسی فرمود
که هر که متقاعد کند اجر او مثل اجر کسی باشد که با من بیرون آید یوشع بن نون و کالب بن یوحنا گفتند
که ما نمی آییم بر آن هفتاد کس متوجه طور شدند چون با حضرت موسی علیه السلام بطور رسیدند
ابری بدید آمد و میان ایشان و موسی علیه السلام پرده عظیم در آمد و احبار قوم بسجده در افتادند حق
تعالی با موسی بسخن آمد از امر و نهی و وعد و وعید و غیر آن و ایشان می شنیدند چون ابر منکشف شد موسی
علیه السلام بیرون آمد که شنیدند کلام خدای را گفتند و سخن شنیدیم اما نمیدانیم که سخن خدا بود یا سخن
غیر او لهما از شک یا نیست ایمان نیاریم و باور نداریم که خدای را ببینیم چون این بگفتند در کوه زلزله افتاد
و آن هفتاد تن بیفتادند و بمردند از امیر المومنین علیه السلام روایتست که او فرمود که موسی علیه السلام
و هرون روزی بالای کوهی رفتند در آنجا نشستند که هرون در خواب شد و هم در خواب بجوار رحمت خدا بود

رسیده بجوار ایزدی بپیوست موسی علیه السلام و برگشت و هم آنجا دفن کرده و پیران و یی شیبر و شبیر و هم
با وی بودند چون باز گشت بنی اسرائیل گفتند هرون را چه کردی تو بکشتی و بی او وفات رسید ایشان گفته
هرون را بیردی و بکشتی و باز آمدی و اکنون میگویی که وی وفات رسید و ایشان را هرون داد و ستب
از موسی علیه السلام داشتندی موسی فرمود با من بیایید تا دعا کنم که وی را حق تعالی زنده کند و او بگوید
که او را که کشته ایشان گفتند ما همه نمیتوانیم آمد اما هفتاد مرد را از ما اختیار کن تا بیاییم کیفیت
این حال معلوم کنند پس موسی علیه السلام هفتاد کس را اختیار کرد و ایشان بیامدند بر سر قبر هرون و موسی
دعا کرد هرون زنده شد و گفت اقتلنی اخی ست جواب داد که معاذ الله بموت من خود مردم ایشان خجل
شدند حق تعالی رجفه فرستاد همه را هلاک کردانید و نزد بعضی آنست که رجفه موجب هلاک ایشان نشد بلکه
لرزه و انقباض بایشان بدید آمد که نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شوند چون موسی علیه
السلام این حال بدید دعا کرد و از دوری تضرع و از خدای درخواست تا دلهای ایشان بر جای بباشند و طمانیت
و سکینه یافتند و کلام حق تعالی شنیدند و ابو علی جبائی و ابو مسلم و جمعی دیگر از مفسران بر آنند
که در حینی که موسی علیه السلام بطور میرفت تا حق تعالی توریت را باو عطا فرماید این هفتاد کس را همراه
خود ببرد تا گواهی دهند نزد بنی اسرائیل که حق تعالی با او سخن گفت و توریت را باو داد و چون در میقات حاضر
شدند و سخن خدای بشنیدند سوال رویت کردند و صاعقه بایشان رسید بمردند و بعد از آن حق تعالی
ایشان را زنده کردانید حق تعالی سبحانه اول بیان حدیث میقات فرموده آنگه بوجه اعتراض ذکر
حدیث عجل کرده و بعد از آن عود بقیه قصه کرده پس مراد بآن میقات همان میقاتست که در اول گذشت در مجمع
آورده که این قول اصح اقوال است و مروی است از علی بن ابراهیم از ائمه هدی علیهم السلام فلما اخذتهم
پس آن هنگام که گرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه یا صوت هیبت که بجهت آن بلرزه در آمدند و سوخته
شدند و یا لرزه در اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید
موسی بترسید که مبادا نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم کردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت
اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما از قوم و ایای
و مرا نیز هلاک میکردی تا ایشان و یا قادر بودی بر هلاک ایشان و من در حینی که و عونیان را بالبحر
هلاک کردانیدی پس رحم کردی بر ایشان و اکر این نوبت نیز بر ایشان رحم کنی از عمیم احسان تو بعید نخواهد
بود و چون در حین وقوع رجفه ایشان از خود را بشرف قوت دیدی فرمود از روی استعلام اتهلکنا
آیا هلاک میکنی ما را امر و معنی نیست بر وجه استعطاف یعنی بار خدایا هلاک مکن ما را بما فعل السفهاء

سبب آنچه کردند سفیهان از ما یعنی بسبب عبادت عجل یا بجرات این قوم در طلب رویت اِنْ هِيَ نیست این فتنه
اِلَّا فِتْنَتُكَ مگر ابتلا و امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید تکلیف و تعبد بصبر کردن بر این رجفه یا سبب
سوال رویت یا عبادت عجل یا عقوبت ایشان باشد مر غیر ایشان را عبرتی بود و مثل اینست قوله تعالی اولا یرون
انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین که مراد ازان امراض و اسقام است که هر سال دو بار بایشان می رسید
بجهت ابتلا و امتحان تا بان متنبه و متفکر شدند و بطریق حق باز گردند و تسمیه این فتنه بجهت
استعداد صبر است بر ان مثل قوله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون ای لا یبتلون
بشداید الدنیا از ابن عباس نقلست که فتنه اینجا بمعنی عذابست نقیل آیتی یوم هم علی النار یفتنون ای ان
هی الا عذاب لهم بما فعلوه من الکفر و عبادة العجل و سوال الرویة و در کشاف و انوار معنی این بر نوعی آورده
که نیست این مگر امتحان تو که صادر شد مگر امتحان و ابتلاء تو یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا بکلام
بجواز رویت استدلال فاسد کرده طمع در رویت تو کردند و از گوساله آواز بشنیدند آوردی تا ریب بوی
آوردند و این را حجت ان کردند تا اخفی در ایمان از منزل دران تغییر کند چه جمعی که ثابت بودند در ایمان
مثل موسی علیه السلام طلب رویت برای خود نکرد و کسانی که راسخ الایمان بودند حیات عجل نکردند
تُضِلُّ بِهَا تخلیه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی تا بسبب عناد
و انکار و تزلزل و اضطراب در ایمان صبر نکند بر ان نکند بران ثواب صابران نیابد و بجادهء وادی خذلان
بماند و انجاد ربادیهء حرمان وَتَهْدِي و راه مینمایی و اینان مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی از طالبان
راه مستقیم بوسیلهء الطاف و توفیق و تثبیت بر ایمان و صبر بامتحان پس چون که سبب ضلالت و هدایت
محنت از وی سبحانه بود از جهت آن را اضافت باو نمود کقوله فزادتهم رجسا الی رجسهم از ابن عباس
مرویست که معنی آنست که تهلك بها من تشاء و تنجی بها من تشاء هلاك میکنی بان هر کرا میخواهی و نجات می
بخشی بان هر کرا اراده میکنی اَنْتَ وَلِيُّنَا تویی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز
برای ما آنچه از ما صادر شد از خطیات و معاصی و از آنچه از من بظهور رسیده و از ترک ندب
وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما از احوال احسان بی غایت و کرم بی نهایت خود وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین
امرزندکانی که تجاوز کنند کان از جرایم بندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب
کردان برای ما یا عطا ده ما را فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای وَفِي الْآخِرَةِ و در ان سرای هم
نیکویی و مسالک مغفرت و جنت نعیم است و مراد نقلست برا ده مثل این است که هر بنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و توفنا مع الابرار اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ بدرستی که باز گشتیم بسوی تو از ملخود استاده

بوده انا رجع و احتمال دارد که مبنی برای مفعول باشد مالخوذ از هاده اذا اماله یعنی داده شده ایم بسوی تو
بجهت و بوسیلهء الطاف و توفیق قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من اُصِيبُ بِهِ میرسانم آن را مَنْ اَشَاءُ
هر که میخواهم یعنی کفار و عصاة و تعلیق اصابت عذاب بمشیت بجهت جواز مغفرت است نسبت بعصاة
اهل ایمان وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شاملست در دنیا مومن
و کافر و فاجر و مکلف و لا را آفریدن و روزی دادن و گفته اند که رحمت تعالی لطفیست که حق تعالی بخلق ارزانی
داشته تا ایشان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا مراد از ان توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و
همه را بان رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا ابن عباس روایت کرده که چون این آیت رحمتی و
سعت کل شیء آمد ابلیس طمع در رحمت کرد و گفت من نیز در تحت کل شیء داخلم پس از این بمن خواهد رسید حق
تعالی بجهت قطع طمع او فرمود الآیه عطیه عوفی گفته که رحمت حق تعالی واسع است
بهمه کس الا آنست که از روی وجوب مومنان میرسد که فسأکتبها للذین یتقون بوجه تفضیل اثر ایشان
به خدا یعنی و دنیا کافر را ببرکت مومنان روزی میدهد بطفیل اهل ایمان بر ایشان انعام میفرماید
و عذاب از ایشان برمی دارد و همچنانکه کسانی که در تاریکی بروشنائی غیر در راه روند و چون آن غیر برود
ایشان در تاریکی بمانند همچنین حسن مومنان در قیامت در جنت بقرب خود قرار گیرند کافران که بسوی دوزخ شتافته
ایشان در راه رفته باشند بی نور بمانند و در ظلمت ها و پیر گرفتار شوند محققان رحمت را دو قسمت یکی رحمت
ذاتیه که آن را رحمت مطلقا امتنانیه گویند و رحمتی است که همه جزها را فرا رسیده چنانکه فرموده که رحمتی
وسعت کل شیء و نتیجهء او عطا دادن بی سابقهء سوال السایل و وسیله حاجت محتاج با ثبوت استحقاق
معطی بوجهی از وجوه دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و ان هم از رحمت ذاتیه فایض شده
استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت شایسته که چنانچه قبل از سابقه خدمت رابطه دعوت استحقاق
وجود او را فرمود و بعد از فیض استعداد قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه را مقید جهت ان
گونه شرطی چند از اقوال و افعال کما قال فَسَاَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم رحمت را لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة مفروضه را
وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزلهء ما يُؤْمِنُونَ میگروند و تخصیص زکوة
بذکر از سایر عبادات مفروضه بجهت مشقت آنست دیگر که زکوة بر عبادتی فرایض است بجهت تنخذه محبت
او یما کما قال و انه لحب الخیر لشدید از قتاده نقلست که یهود و نصاری تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات
ایمان داریم و زکوة مال ادا کنیم پس برای اثبات خواهد بود و حق تعالی رشتهء امید ایشان را منقطع ساخته آن ...

بان آیت تخصیص داده فرمود که متقیان و مؤمنان اند که رحمت بدیشان می نویسیم **الَّذِينَ** آنانند که از روی
صدق **يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ** پیروی میکنند فرستاده خدایرا که صفت اولیست که **النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ** پیغمبر نانویسنده
نا خواننده بدانکه اسم موصول در محل رفع است که خبر مبتدای محذوف است ای هم الذین و یا بدل بعضی از کل است
ان الذین یتقون و پیغمبر صلی الله علیه و آله رسولست نسبت با و سبحانه و نبیست نسبت بعباد و صف او بامیه
جهت تنبیه است بدانکه کمال او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست و نعم ما قال الکاشفی که بیت
نرفت ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و در مجمع آورده که در وصف حضرت بامیت مقالات
را چند قول است یکی آنکه مذکور شد یعنی لا یقرأ و لا یکتب دویم آنکه بمعنی منسوب بامست والمعنی انه
علی الحالة الاولی قبل استفادة والکتابة سیوم آنکه بامیت مراد عربیت زیرا که عرب نانویسنده بودند
چهارم بمعنی منسوبیت و بام بمعنی آنست که آنحضرت بر آن صفت بود که از مادر متولد شد یعنی ناخوان
و نانویسنده پنجم منسوب بام القری که مکه است و این وجه مرویست از ابی جعفر علیه السلام در بحر الحقایق
فرموده که عرب اصل و منشاء را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدء و منشاء همه زمین
است و علیها و لوح را ام الکتب خوانند که اصل همه کتابهاست پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بامی منسوب
ساختند بان انکه اصل موجودات و اول همه کونات است و بکشف لولاك لما خلقت الافلاك موید این معنی است
تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست پس رسول بر صفت پیغمبر میآید که **الَّذِي**
ان پیغمبری که **يَجِدُونَهُ** می یابند نام و صفت او را **مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ** نوشته نزد ایشان **فِي التَّوْرَاةِ** در توریت
آنجا میگوید احمد الضحوك القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر **وَالْإِنْجِيلِ** و در انجیل آنجا که از قول
عیسی علیه السلام خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و ربکم الفارقلیطا و در مجمع گفته که در سفر خامس از توریت
مکتوبست که سأقیم لهم نبیا من اخوتهم مثلك واجعل کلامی فی فیه فیقول لهم کل ما اوصیه و نیز در آن
نوشته که و اما ابن الامة فقد بارکت علیه جدا جدا و سیلد اثنی عشر عظیما و اوجره لامة عظیمة و روح الحق
الذی لا یتکلم من قبل نفسه انه یدینکم بجمیع الحق و یخبرکم بالامور المزمعة و یمدحنی و یشهد انی رسول الله و
نیز در و مسطورست که یعطیکم فارقلیط یکون معکم آخر الدهر کله و اذا جاء فیه اهل علم و قوله **يَأْمُرُهُمْ**
بِالْمَعْرُوفِ تا آخر آیت میتواند بود که از تتمه صفات آنحضرت باشد که در توریت و انجیل مکتوبست
و یا آنکه کلام مستأنف باشد برای مدح آنحضرت یعنی میفرماید این پیغمبر ایشانرا که پیروی او کرده اند میکند
و بهر نیکوی که توحید داشت و توابع آن از اوامر **وَيَنْهَاهُمْ** و باز میدارد ایشانرا **عَنِ الْمُنْكَرِ**
از کار ناشایست که شرکست و لوازم آن از ابن عباس نقلست که امر بمعروف مکارم اخلاقست و صله رحم و اضافت

و منکر مساوی اخلاق و قطع رحم و عدم انصاف و اصح آنست که مراد بمعروف جمیع محاسن باشد و بمنکر جمیع
مقابح و تمیز حق بمعروف بهتر آنست که معروف الصحیح است در معقول **وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ** و حلال
میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت بخود حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه
و غیر آن یا مستلذات که حرم بر یهود بود چون شحوم **وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ** و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را
چون مار و خون و گوشت خوک یا مالها را که از جهت چون ربا و رشوت **وَيَضَعُ عَنْهُمْ** و فرو می نهد یعنی تخفیف
میکند **إِصْرَهُمْ** از ایشان بار گران ایشانرا یعنی سبک میگرداند و بر میدارد از ایشان علها و بندها
وَالْأَغْلَالَ که بودند بر ایشان در زمان موسی علیه السلام مانند تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع
اعضا خاطیه و غیر آن از عهود شاقه که حق تعالی در ذمه ایشان کرده بود که بآن وفا کنند مانند اغلال که در اعناق
باشند کما یقال هذا عهدی فی عنقك و طوق فی عنقك و گوینه که این شدة تکلیف بر ایشان بجهت شامت معاصی
بود که از ایشان صادر شده بود حاصل کلام فضل نقلست و اغلال کنایت است از تکالیف شاقه و امر شده
که بر بنی اسرائیل بود حق تعالی بجهت میمنت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آن را از امت آنحضرت
وضع فرمود **فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ** پس آنانکه گرویدند بوی از بنی اسرائیل و غیر ایشان **وَعَزَّرُوهُ**
و تعظیم کردند او را **وَنَصَرُوهُ** و یاری دادند او را بر دشمنان **وَاتَّبَعُوا** و پیروی کردند **النُّورَ الَّذِي**
آن نوریرا که **أُنْزِلَ مَعَهُ** فرو فرستاده شد با نبوت او و مراد قرآنست چرا سنیا قلوب مصحوب بقرآن نبود
و مشفوع بآن گفته اند که لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی قرآن میکند که فرو فرستاده شده است
باو خواهد بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باسمان بردند و نکته در آنکه قرآن
را نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و منفصلست و هویدا و را انوار گفته که نمیر قرآن
نوریست آنست که قرآن بجهت اعجاز آن ظاهرست و امر آن مظهر غیرست و یا آنکه کاشف حقایقست مظهر
آن جایز است که معه متعلق باشد باتبعوا ای واتبعوا النور المنزل مع اتباع النبی پس اشارت باشد باتباع
کتاب نیز **أُولَٰئِكَ** آن گروه که ایمان آورده اند بآن و تعظیم و نصرت و متابعت او کردند **هُمُ الْمُفْلِحُونَ**
ایشان رستگاریست از عقاب و فایز برحمت و ثواب و مضمون آیت جواب دعاء موسی است مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی بر اصحاب گفت که ای الخلق اعجب ایمانا کدام موجوداتند در ایمان عجیب
ترگفتند الملائکه فرمود الملائکة عند ربهم فما لهم لا یؤمنون فرشتگان نزد پروردگار خودند ایشان
چیست ایشانرا که ایمان نیارند یعنی ایشان ناگزیرند تا ایمان آوردن گفتند پس پیغمبران الله السنون نوح
الیهم فما لهم لا یؤمنون گفتند پس ما ایشم فرمود انا فیکم فما لکم لا تؤمنون پس فرمود که ان امم قوم یکونون

بعدکم یجدونه مکتوبا فی ورقة فیه و نصروه معنی قوله واتبعوا النور الذی انزل معه یعنی ایشان جویا شدند که او را
تمام پیدا شوند و نوشته را یابند در ورقی و بآن ایمان آرند و لیکن معنی قوله تعالی واتبعوا النور الذی انزل معه
و در تفسیر اهل البیت مذکورست که مراد بنور درین آیت علی بن ابی طالب است علیه السلام چون
یهودان از رحمت مایوس شدند همه مسلمانان در آن طمع کردند حق تعالی فرمود که فایز شدن بدان
رحمت موقوفست بر متابعت علی بن ابی طالب که نور او با نور محمد صلی الله علیه و آله از عرش فرو فرستاده
شده است بر پشت آدم قرار کرده بعد از آن از صلب پاک بصلبی منتقل شده تا بصلب عبد المطلب
دو نصف شده نصفی در صلب عبد الله نصفی دیگر در صلب ابو طالب منتقل شده و در آثار صحیحه آمده
که رسول در مرض الموت فرمود که ادعوا الی قرینی قرین و همنشین مرا بخوانید که کسی دیگر را میخواهد او را بخواند
چون حاضر شد رسول صلی الله علیه و آله در وی نگاه کرده فرمود ادعوا الی قرینی حفصه گفت پدر مرا طلبید
و برا نیز بخواندند حضرت در وی نگاه کرد فرمود ادعوا الی قرینی ام سلمه گفت والله ما دعی الا علیا بخوانید
که جز علی را نمیخواهد پس او را حاضر کردانیدند در آن مجلس اکثر صحابه بودند حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله چون ویرا بدید فرمود هذا قرینی فی الدنیا والاخرة کان قرینی فی ظهر آدم فی الجنة وکان
قرینی فی ظهر نوح فی السفینة وکان قرینی فی ظهر ابراهیم حین القی فی النار وهذا قرینی فی ظهر اسمعیل
حین اضجع للذبح ثم لم یزل ینتقل من اصلاب الطاهرین الی الارحام الطاهرات حتی صرنا الی ظهر عبد المطلب
فیقسم الله تعالی ذلک النور والنطفة فجعل نطفة فی ابی طالب فی اسمه علی پس برادر خود خواند با وی
در آن گفت و زبان در دهن او کرد ما استم نمی که بجز خود را ... کند و بعد از آن فرمود هذا الحدیث
امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که الف باب من العلم فتح لی من کل باب الف باب من العلم والحکمة
از کعب الاحبار مرویست که در توریت مضمون این آیت مذکورست که یا ایها النبی انا ارسلناک
شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للمؤمنین انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب
فی الاسواق ای پیغمبر ما فرستادیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرز و نگهبان تو بنده منی
و رسول من و نام تو متوکل نهادم درشت خوی و بدخلق نباشد و بآواز بلند فریاد کننده نباشد
در بازارها و بجزا بدی را عفو کند و بگذراند و ما او را در جوار خود نبریم تا دین کج را باو راست کردانیم و
دلهای بسته را باو بگشاییم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم و گوشهای کر را باو شنوا کردانیم مولد او
در مکه باشد و هجرت او بطابه و ملک او در شام او همیشه حمد کننده باشد و سپاس دارنده و شکر گوینده
و با وضو باشد و جامه از ساق بر کیرند تا پاکیزه بماند و آلوده نکردد و مراقب آفتاب کند برای نماز و هر جا که

نماز ایشان دریابد بنماز مشغول شوند در نماز چنان صف کشند که صف قتال و برای این آیت را قرائت کرد که ان
الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و نیز صفت او در کتاب سی هرون که مغیره
در مبدا ... نشان و انست که احمد از فرزندان اسمعیل باشد و او آخر پیغمبران است روی بجمیع عربیست بدین
ابراهیم علیه السلام باشد ازار در میان بندد و اطراف خود را غسل و مسح نماید و در چشم او سرخی باشد و مهر
نبوت در میان هر دو کتف او باشد و از بعض نداشته باشد و درهم نباشد و کوتاه نبود کلیم بپوشد با
جزئی قناعت کند و جوه را ز گوشت نشیند و با زاد از نعمه خداوند حرب و سبی و غارت باشد تیغ بر دوش
نهد و از هیچکس باک نداشته باشد و اگر با قوم نوح بودی هلاک نشدندی و اگر در میان عاد بودی مستاصل
نگشتندی و اگر با ثمود بودی بصیحه گرفتار نشدندی مولد او در مکه بود و منشا او و ابتدا نبوت او نیز
همانجا و سرای هجرت او یثرب باشد میان حره و نخله و سبخه ای باشد یا تا نویسنده حماد بود یعنی در همه
احوال زبان او بشکر ... ستایش حق مشغول باشد ملکش در شام باشد مصاحب او از عرب و مکانی بود
از قوم چون آزار بسیار بینند او ایشان را رنجیده ... عظیم کند و در روز حرب مقاتله بسیار میان ایشان
واقع شود و در بعضی اوقات ... غالب شوند و در زیادتی ایشان و عاقبت بر ایشان غالب مطلق شود جمعی
با او باشند که بمرغ شتابنده تر باشند از آنکه از سر کوه بپایین آیند دلهای ایشان مصحفهای ایشان باشد
شجاعان روز و زاهدان شب باشند هیبت و صولت او بمنزلی باشد که دشمنان او یکماهه راه بنفس نفیس
خود کارزار کنند تا بجز و حش ساز از او امر معروف و نهی از منکر که دهد و در توریت است که نعت
باشد که پیغمبری در میان امتی مبعوث سازم و او را بر ایشان غالب کردانم و مظفر و منصور سازم مهابت او قطع
موسی کلام خود در دهن او نهم و هر چه او را وصیت کنم بدیشان برساند هر که کلام او را ابا نماید عظیم القدر
داشته ام و چون حق تعالی بیان صفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کرد و اهل کتاب را اعلام
نمود که در کتب او در توریت و انجیل مذکورست تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود در عقب آن حضرت
را میفرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان صلای علم در ده قُلْ بگو یَا أَیُّهَا النَّاسُ ع
ای مردمان إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ بدرستیکه فرستاده خدایم إِلَیْکُمْ جَمِیعًا بسوی همه شما نه بعضی دون
بعضی چنانکه رسل دیگر بودند جمیعا حالست از الیکم و قوله الَّذِی صفت الله یعنی آنکه لَهُ مُلْکُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت اوست تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَٰهَ
معبودی مستحق عبادت نیست إِلَّا هُوَ مگر او یُحْیِی وَیُمِیتُ زنده میکند و میمیراند و در انوار گفته که
اسم موصول صفت است که جز فاصله شده میان موصوف و صفت بلکه متعلقات مضاف الیه نیز ...

در حکم متقدم و با آنکه موصول منصوب یا مرفوع است بر مدح یا مبتداست و خبران لا اله الا هو و این کلمه
توحید بر وجوه اول بیان ماقبل خودست چه هر که مالک عالم باشد پس اله بود نه غیر او وقوله یحیی و یمیت
مزید تقریر است برای اختصاص او بالوهیت پس ملخص معنی آنست که ای محمد بمردمان بگو که من رسول
آن خدایم که متصف باین صفات کمالاست و واحد بالذات فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدایی که صفت
شنودید ورسوله دیگر ایمان بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی آن پیغمبری که داعی
ایمان دارد بالله بوحدانیت خدای وکلمته و بسخنان فرستاده او یعنی آنچه نازل شده بود و بر سایر
رسل از کتب و وحی و عدول از غیبت بجهت اجرای این صفات که داعی بایمان است باو و اتباع
او را ان واتبعوه و پیروی کنید او پیغمبر را و فرمان برداری نمائید لعلکم تهتدون باشد که راه راست
یابید تعلیق رجای اهتدا بایمان و اتباع تنبیه بر آنکه هر که تصدیق کند او را بالتزام شرع او پس او بعید
از اهتدا در ورطه ضلال و باز میرسد (?) کلام بقصه بنی اسرائیل میفرماید که ومن قوم موسی
و از قوم موسی امة گروهی هستند ایشان یهدون راه مینمایند خلق را بالحق بکلمه حق یا در حالتی
که محق اند وبه و بحق و راستی یعدلون عدل میکنند در حکم میان خلق مراد باین امت جماعت اند از اهل
زمان موسی علیه السلام که ثابت و راسخ بودند بایمان و قایم بحق اتباع ذکر ایشان بعد از ذکر اسلاف ایشان
بنا بر عادت قرآن است جهت تنبیه بر تقارن خیر و شر و تعلیم اهل حق و باطل و گویند مراد اهل کتاب بیان (?)
اند چون عبدالله سلام و اصحاب او و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام و فوت
خلیفه یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمده بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی
اشتغال نمودند گروهی از ایشان بیزار شده (?) … از ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم
جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده تا یکسال و نیم با … و بار
چین رسیدند و آنجا مقر ساخته ساکن شدند و پیغمبر صلی الله علیه وآله شب معراج ایشان را دید و ده
سوره از قرآن بر ایشان خواند ایشان بوی ایمان آوردند و حلال و حرام ایشان اخذ … و بقبله ما
نماز میگزارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و غیر این هیچ تکلیف دیگر بر
ایشان نرسیده این آیت در صنعت (?) ایشان است و از آنحضرت منقول است که فرمود شب معراج چون گذر
من بایشان افتاد با من سخن کردند و من با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت دانید که با که سخن میگوئید گفتند
نه فرمود که این محمد است پیغمبر آخر الزمان و نبی امی است با ایشان ایمان آوردند و گفتند موسی علیه السلام
ما را وصیت کرده که هر که از شما احمد را دریابد از من سلام رساند من گفتم سلام من بموسی باز ده ده سوره

از قرآن بر ایشان خواندم و نماز و روزه و زکوة را تعلیم ایشان کردم و از شنبه منع کردم و بنماز جمعه امر کردم و تکلیفی
دیگر بر ایشان نیست از ابن عباس نقلست که کریمه وقلنا من بعده لبنی اسرائیل اسکنوا الارض فاذا جاء وعد
الآخرة جئنا بکم لفیفا در حق ایشان است و مراد بوعد آخرة عیسی بن مریم است که ایشان با او خروج کنند و روایت
اصحاب ما قایم آل محمد صلی الله علیه وآله خروج خواهند کرد از محمد باقر علیه السلام مرویست که ابن عباس
و سدی و ربیع و ضحاک و عطا مرویست که انهار در پس زمین چین (?) الله و میان ایشان و اهل چین وادی
است از ریگ تا دعوت پیغمبر ما بایشان رسید هیچ تغییر و تبدیل آن نکردند و هیچکدام را از ما صاحب حق و مالی
نیست بجهت منع آنها ایشان را از اغراض در شب باران بر ایشان میرسد (?) و در روز آفتاب … و بیابین (?)
ایشان و جبل نمو میکند و محصول میدهد که در هیچ بقعه از دنیا چنان نمیشود و مرویست که ذوالقرنین
ایشان را دید و بعد از آن حق تعالی از جناب قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید که و میگوید که وقطعناهم
و تمیز و متفرق گردانیدیم ایشان را اثنتی عشرة بدوازده این مفعول ثانی قطع است زیرا که متضمن معنی
صیرت و یا حال است از مفعول و تانیث آن بجهت حمل آنست بر امت یا قطعه بدل اسباطا بدل است از
اثنتی عشر یعنی ساختیم قوم را سبط و لهذا گویند و اینجا مراد فرزندان یعقوب اند علیه السلام و تمییز
است و ایراد آن بصیغه جمع با آنکه تمییز با چون عشر واحد است بجهت آنست که مراد از آن قبیله سبط است پس و
ضع اسباط شده در موضع قبیله امما گروه این بدل است از اسباط و بهمه جمع واقع شده یعنی بنی اسرائیل
را گروهها گردانیدیم است هر سبطی امتی و تخصیص ایشان باین عدد بجهت آنست که هر سبطی از نسل فرزندان یعقوب
کرده و آزده بوده اند و تفریق ایشان بجهت آنست که تا فاضل از مفضول متمیز شود واوحینا الی موسی
و وحی کردیم بسوی موسی اذ استسقیه قومه وقتی که آب خواستند از و قومه گروه او در تیه ان اضرب
انکه بزن بعصاک الحجر عصای خود را بر آن سنگ که چون در تیه آمدی با تو بسخن آمد و گفت مرا بردار که
ترا بکار آیم و تو برداشتی حالا در توبره اری مرویست که بنی اسرائیل بجهت شامت عصیان در تیه سرگردان
شده و راه بیرون شد از آن نتوانستند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از
موسی علیه السلام طلب آب نمودند حق تعالی بموسی علیه السلام وحی کرد که عصا بر آن سنگ زن موسی
علیه السلام آن سنگ را از توبره بیرون آورد و عصا بر آن بزد فانبجست پس شکافته شد و گشوده
شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه آب بعدد اسباط و حذف و ضرب که فانبجست
متفرعست بر آن ایماست بر آنکه موسی علیه السلام در امتثال امر الهی توقف نکرد و تنبیه بر آنکه ضرب
او حقیقة موثر نبود که در خروج آب از آن سنگ بمحض قدرت کامله الهی آب از آن روان شد قد علم بدرستی که

دانستند **كُلُّ اُنَاسٍ** همه آدمیان از هر سبطی **مَشْرَبَهُمْ** آبخور خود را بشربه میکرفتند **وَظَلَّلْنَا** و سایبان
ساختیم **عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ** برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند **وَاَنْزَلْنَا** و فرو فرستادیم **عَلَيْهِمُ الْمَنَّ**
برایشان من که ماننده ترنجبین بوده در هیئت و حلاوت **وَالسَّلْوٰى** و مرغ بریان سمانی و تفصیل این حکایات
تا آخر در سورة بقره تحریر یافته کفتیم بایشان بعد از آنکه من و سلوی **كُلُوا** بخورید بر وجه اباحت
مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهای چیزی که بمحض عنایت روزی دادیم شما را او ازان و خیره منهید ایشان خلاف
کرده بعضی از من و سلوی را ذخیره نهادند و فاسد کشت **وَمَا ظَلَمُوْنَا** و ستم نکردند بر ما در ان ذخیره کردن
و غیر آن از معاصی دیکر **وَلٰكِنْ كَانُوْا** و لکن بودند که از نافرمانی **اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ** بر نفسهای خود ستم میکردند
و آخر جزا و بر آخر خود رسیدند بعد از بیان چیزی دیکر میکند از اخبار بنی اسرائیل از برای حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و میفرماید که **وَاِذْ قِيْلَ لَهُمُ** و یاد کن ای محمد چون کفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از صحرا تیه
حیاران و طفل ایشان **اسْكُنُوْا** ساکن شوید **هٰذِهِ الْقَرْيَةَ** درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا که از قرای بیت
المقدس بود **وَكُلُوْا مِنْهَا** و بخورید از فواکه و اطعمه این دیه **حَيْثُ شِئْتُمْ** از هر جا که خواهید **وَقُوْلُوْا**
حِطَّةٌ و بکوئید که درخواست ما حطه است مراد طلب حط و وضع کناهان است یعنی بکوئید که بار
خدایا دفع کن کناهان ما را از ما **وَادْخُلُوا الْبَابَ** و در آئید بدر این دیه در حالتی که **سُجَّدًا** در حالتی
که سجده کنندکان باشید و یا خشوع کنندکان از غایت تواضع **نَغْفِرْ لَكُمْ** تا بیامرزیم برای شما **خَطِيْئٰتِكُمْ**
کناهان شما را **سَنَزِيْدُ الْمُحْسِنِيْنَ** و زود باشد که افزونی کردانید جزای نیکوکاران یعنی ثواب
درجات ایشان را زیاده کردانیم بر مقدار جزای اعمال ایشان و عده است بغفران و زیادتی اثابت
را و بیان این حکایت سریعیه در سورة البقرة مذکور شد به طریق تفصیل تفسیر و تبیین آنچه
و اینجا کلوا الفاء واقع شده بجهت آنکه سکنی سابق است سکان ایشان است در ان برای اکل طعام آن و
اینجا متعرض آن نشده بجهت اکتفا بذکر آن در اول و باینجهت اکتفا بدلالت حال بر ان و لما تقدیم
قول و ادخلوا اینجا تا اخیر آن اینجا اثری در تغییر معنی نمیکند زیرا که واو موجب ترتیب نیست و همچنین
است ذکر واو عاطفه بینهما و عدم آن ذکر سنزید المحسنین بسبیل استئناف است بجهت دلالت بر آنکه
زیادت اثابت محض فضل است بر آنکه در مقابل ان چیزی بوده باشد کر بآن مامور شده بودند **فَبَدَّلَ**
الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود **مِنْهُمْ** از بنی اسرائیل **قَوْلًا** سخنانی
مامور به را **غَيْرَ الَّذِيْ قِيْلَ لَهُمْ** بغیر از آنکه کفته شده بود مر ایشان را یعنی بجهت استهزا بدل حطه
کفتند **فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا** عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون **بِمَا كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ**

بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی بقول را بغیر موضع نمودند بعد از ان بحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله میفرماید که **وَسْئَلْهُمْ** و بپرس یهود را یعنی بر وجه تقریع و تصریح بتقدیم کفر و عصیان ع
ایشان و بر طریق اعلام آنچه ندانسته مکر بتعلیم الهی و وحی تا این معجزه تو باشد بر ایشان
ایشان سوال کن **عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِيْ** از حیرت دیهی که **كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ** بود نزدیک دریا و آن نزد ابن عباس
دیه ایلیه بوده میان مدین بوده و نزد زهری طبریه و بهر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت توریت
بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم است بوده بجهت آن حرام بوده بر ایشان که در آن روز صید ما ٣٠٤
میکنند و باعمال دنیویه مشغول شوند ایشان خلاف امر الهی کرده بزبان حضرت داود علیه السلام
ملعون کشتند و مسخ شدند حاصل که حق تعالی بجهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل این دیه **اِذْ يَعْدُوْنَ** چون در کذشته
از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیم که مامور بودند بدان **فِى السَّبْتِ** در روز شنبه که آن ترک
صید سمک بود ایشان خلاف کردند از ظرف کات است یا حاضرة یا بدل اشتمال از قریه تقدیره و اسئلهم
عن اهل القریة اذ وقت عدوانهم فی السبت **اِذْ تَأْتِيْهِمْ** ظرف یعدون است یا ید بعد از بدل یعنی
در کذشتن از حد مامور بود وقتی که بیامدند بایشان **حِيْتَانُهُمْ** ماهیان ایشان و یا سوال کن
یهود را از وقت آمدن ماهیان بایشان **يَوْمَ سَبْتِهِمْ** در روز شنبه ایشان یعنی روزی که در ان
منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند **شُرَّعًا** در حالتی که ظاهر شده شده باشند بر روی آب و بر اهلی
بر داشته از حسن تقلب که در روز شنبه از آب بیرون می آمدند هر یک مقابل کوسفند بزرک سفید
و تا بدر خانهای ایشان که بر حوالی آب بود میآمدند بجهت آنکه امن بودند از آنکه کسی در ین روز صید
ایشان کند و شرعا حال است حیتان ملحوظا نشرع علینا اذا دنا و اشرف بنا که سبت مصدر است
ملحوظا نسبت الیهود لما اعظمت سبتها بالتجرد للعبادة کویند که اسم آن روز است و اضافه بجهت
اختصاص ایشان است یا احکامی که در ان بود ند سوید از لست و بولسایتهم بقراءة شاذه است و قوله
وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُوْنَ و روزی که حمل سبت نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند
چون یکشنبه و بواقی امور **لَا تَأْتِيْهِمْ** نمی آمدند بایشان ماهیان و این ابتلا بود از حضرت عزت
مر ایشان را و مرویست که چون روز یکشنبه در آمدی ماهی بسیاری ظاهر شدی بر روی آب و بازی
کردندی و چون شنبه بکذشتی برفتندی تا شنبه دیکر کسی ماهی ندیدی **كَذٰلِكَ نَبْلُوْهُمْ** همچنین
ازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندکان کنیم **بِمَا كَانُوْا** تا آنچه هستند از جمله **يَفْسُقُوْنَ** بیرون نصف

می‌جستند از دریا فرمان آورده‌اند که چون اهل ایله ماهیان بسیار را بر روی آب می‌دیدند هر یک مقدار
کوشش میکردند و صید کردن بر ایشان مشکل بود بجهت نهی آن روز و روزهای دیگر یک ماهی را نمیدیدند و بر ایشان صبر
کردن بر [illegible] غایت دشوار بود پس با انواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره آن کار بودند
آخر الامر بوسوسه شیطان و تلبیس ابلیس رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضهای ساختند و از دریا بر آن
جویها بریدند روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و دامهای در
پیش راه نصب کرده تندی تا ماهیان انجا بماندندی و گویند که مجاری آب را مسدود ساختند تا ما
هیان بدریا نتوانند رفت روز یکشنبه بگرفتندی و چون چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب
ظاهر نشد دلیر شدند و امر عظیم سبت بگذاشتند از ابن زید روایت است که در اول حال مردی
بیامد روز شنبه یک ماهی بگرفت و ریسمان در دم وی انداخت و بکناره دریا میخی فرو کوفت و ریسمان
در آن بند کرد و ماهی را در آب رها کرد روز یکشنبه بیامد آن ماهی را بگرفت و بخانه برد و بریان کرد
همسایه بوی ماهی شنید و بسرای وی رفت و آن ماهی بدید دانست که [illegible] گفت چرا چنین کردی
از خدا نترسیدی که تعجیل عقاب کند پس او را وعظ کرد و بترسید و حکایت شد و یک دو روز منتظر
عذاب بود چون عقاب بر وی نازل نشد دلیر شد شنبه دیگر دو ماهی بگرفت و بخانه آورد و بریان کرد و جگر
از [illegible] گرفته بود چون عذاب نازل نشد مردمان دیگر دلیر شده مرتکب این امر شدند و ماهیها
بسیار ازین مجمع کردی و [illegible] بعضی در روز شنبه دام را در دریا افکندند و ماهیان در دام
می افتادند آنرا چنان میگذاشتند تا روز یکشنبه میگرفتند و چون مکر این صورت از ایشان بوقوع
آمد و اثر عذاب را ندیدند اکثر این عمل میکردند در آن شهر دوازده هزار مرد بودند دیگر
هفتاد هزار مرد بودند پس فرقه شدند ثلثی مرتکب این فعل بودند و قومی نهی میکردند و جمعی نه نهی
کردندی و نه ماهی گرفتندی و فرقه ناهیه را بدین ملامت کردندی حق تعالی ازین خبر میدهد قوله
وَإِذْ قَالَتْ عطف است بر اذ یعدون یعنی یاد کن ای محمد [illegible] را از خبر اهل ایله چون گفتند أُمَّةٌ
مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در نهی گروه ناهیه را نهی میکردند و ملامت مینمودند که
لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشان است
بنافرمانی و فسق عظیم است أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرة
که آتش دوزخ است و این بجهت آن گفتند که دانسته بودند که وعظ نفع ایشان نرساند بسبب تمادی
ایشان در عصیان در لجاج گفتند که این قول ایشان مبالغه است در آنکه از وعظ متاثر و منتفع نشوند یا

سؤال است نه علت وعظ و نفع آن گویند که ایشان این قول را بر سبیل تهکم گفتند قَالُوا گفتند فرقه ناهیه
مَعْذِرَةً این وعظ ما مقدر ساختن است از ما خصوص معذرة منصوب خواند بر مصدریت یا علیه الحل عند ربنا
معذرة یعنی اعتذار می نماییم یا بنوجوع وعظ معذرة گفتن یا پند میدهیم ایشانرا بجهت معذرة إِلَىٰ رَبِّكُمْ
بسوی پروردگار شما مراد آنست که چون امر معروف و نهی منکر بر ما واجب است پس ایشانرا پند میدهیم
تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و شاید که ایشان بپرهیزند از خدای و ترک معصیت کنند
و از این عمل توبه کنند تا عذاب خدای نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آنگاه که ترک کردند و بگذاشتند آن فرقه
صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شدند بدان یعنی بدان موعظه متعظ نشدند
و قبول نکردند أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ برهانیدیم آنها را که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی
وَأَخَذْنَا و گرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنان را که ستم کردند بصید ماهی بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت این
فعلیست ماخوذ از بوس یا باس [illegible] بکسر بای خوانده بر وزن فعل چون صیغم و حیدر که
مبالغه [illegible] است یعنی بعذاب بسیار سخت بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ
بیرون میرفتند از راه فرمان برداری و مرویست که چون فایده بر موعظت ناهیان مترتب نشد با خود
گفتند که درین شهر بودن جای خطر است پس با ایشان شهر را قسمت کردند دیوار بلند در میان خود و ایشان
برافراشتند چون [illegible] برآمد و ایشان بر آن اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد و همه را
خوک و میمون گردانید روزی این ناهیان بخواستند از نیمه شهر هیچ آوازی و صدائی نشنیدند و
هیچکس از خانهای خود بیرون نیامد گفتند مگر این مردمان امشب خمر خورده اند و امروز
مست افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد و از ایشان اثری پیدا نشد نردبانها بر دیوار خانهای ایشان نهادند
و بر آن بر آمده فرو نگریستند اهل نیمه شهر همه خوک و بوزینه شده بودند کما قال الله تعالی فَلَمَّا عَتَوْا
پس آنگاه که گردن کشیدند عَمَّا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا
لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا که كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ باشید بوزینگان [illegible] در حالتی که دور شده کاینه
و نا امید از رحمت از قتاده نقلست که جوانان ایشان بوزینه شدند و پیران خوک و چون ناهیان در
محلهای ایشان رفتند ایشان می آمدند و خویشان و آشنایان خود را می شناختند و پای ایشان می مالید
ند و میگریستند و ناهیان ایشان را میگفتند که نه شما را ما نهی میکردیم که عذاب خدای بشما [illegible] تا
سه روز زنده بماندند روز چهارم همه مردند و مجاهد گفته که حق تعالی مسخ قلوب ایشان کرده نه ابدان
ایشان و اول قول اصح و اظهر و اکثر است و در فرقه سوم خلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند

بعضی آنست که ایشان نجات یافتند چه صلحا بر قول لم تعظون از ایشان بجهت یقین ایشان بود بر عدم نفع موعظ
ونه جمعی دیگر آنست که هلاک شدند برای آنکه این قول را بر سبیل تهکم گفتند و از سدی و بیان این رباب نقلست
که نجت الطایفتان و هلکت الثالثة یعنی دو فرقه ناهیه و ساکته رهیده و ناجی شدند و فرقه سیوم
هلاک شدند و از ابن زید روایتست که هلکت الفرقتان و نجت الفرقة الناهیة و این قول را از ابو عبد الله
علیه السلام روایت کرده اند بعضی دیگر در این توقف کرده و حکم بهلاک و نجات ایشان نکرده اند
و عکرمه روایت کرده که روزی نزد ابن عباس رضی الله تعالی عنهما رفتم دیدیم که قرآن کشوده بود این آیت
را قرائت میکرد و میگریست بعد از آن گفت قد علمت ان الله تعالی اهلک الذین اخذوا الحیتان و نجی الذین
نهوهم و لا ادری ما صنع بالذین لم ینهوهم و لم یواقعوا المعصیة و هذا حالنا یعنی من میدانم که حق تعالی صیادان
ماهی را هلاک کرده و ناهیان را نجات داده و نمیدانم که چه کرده با کسانی که نهی ایشان نکردند و در
معصیت نیفتادند و حال ما همچو حال این طایفه است و این اختیار جبائیست وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای
محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو در انوار گفته که تأذن تفعل است بمعنی ایذان چون
توعدوا و تعادوا یا بمعنی عزم است زیرا که عازم بر چیزی موذن نفس خود است بفعل آن و این جاری مجرای
قسم است چون علم الله و شهد الله و لهذا در جواب لام قسم واقع شده و هو قوله لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ هر آینه
برانگیزد و بر یهود مسلط سازد إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ
الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب و جزیه پس سته که بعد از سلیمان علیه السلام بر وجه
تخلیه بخت نصر ایشان را بقتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد بعد از آن ملوک فرس وضع جزیه
کردند بر ایشان و ایشان را بی عزت گردانیدند و باج خراج میگرفتند که جزیه بمجوس میدادند تا زمان که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شده حکم فرموده بمقاتله ایشان و سبی ذراری و نساء ایشان را
تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست و در تفسیر من یسومهم حضرت رسالت
است صلی الله علیه و آله و امت مرحومه و این از ابن عباس و جعفر علیه السلام مرویست و در آیت دلالت
بر آنکه یهود را هرگز دولت و عزت نباشد و همیشه ذلیل و خوار باشند تا روز قیامت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت مر کافران که همه در دنیا عقوبت بدیشان رساند وَإِنَّهُ
و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است هر که توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه
بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق کردانیدیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتهای
بر وجهی که هیچ [illegible] نیست و ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد این مفعول ثانیست و یا حال و قوله مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ

سفت است یا بدل لقطعنا یعنی بعضی از ایشان شایستگان بودند که موسی علیه السلام متدین شده تغییر حال
ایشان راه نیافت و عیسی که دیدند علیه السلام و یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان
آوردند و یا آنها اند که در شب معراج بآنحضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان دُونَ ذَٰلِكَ مردمانی
بودند منحط از صلاح یعنی کفره و فسقه بودند وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشان را یعنی با ایشان معامله
آزمایندگان کردیم بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییها چون طیب عیش و عافیت و صحت باشد وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون
شده و نقص و سلب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدا و از معصیت بطاعت گرایند
ایشان بر معصیت مصر شده در نعمت کفر ورزیدند و ترک شکر کرده بطر و استغنا ظاهر کرده
و گفتند که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت ترک صبر کرده آغاز ناسزا کردند و گفتند ید الله مغلولة پس
بمحک امتحان و ابتلا تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از اوایل یهود در آمدند
خَلْفٌ پس آمدگان در انوار گفته که خلف مصدر است که منعوت به شده و لهذا بر واحد و جمع وا
قع میشود و گویند که جمع است و آن در شر شایع است همچنانکه خلف بفتح در خیر قوله وَرِثُوا الْكِتَابَ
حال است از ضمیر ورثوا یعنی در حالتیکه ایشان میراث گرفته توریت را یعنی بیاموختی علم آن را بدان
فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این چیز فروتر و نزدیک که دنیاست مراد احبار زمان حضرت
رسالت است صلی الله علیه و آله یعنی رشوت میگیرند در حکم تحریف توریت وَيَقُولُونَ و میگویند
سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که بیامرزند ما را و این بجهت آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که گناه روز
ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود احتمال دارد که عطف باشد یا حال و فعل مسند است
بجار و مجرور و یا مصدر یأخذون و قوله وَإِنْ يَأْتِهِمْ حال است از ضمیر لنا یعنی امید که مغفرت دارند در
حالتی که بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیوی مثل آن خواسته شده دیگر در حرمت
يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آن را مراد آنست که با وجود اصرار بر اخذ رشوت و ما شابه آن اموال حرام امید میدا
رند که آمرزیده شوند و اصلا از آن تایب و نادم نمیشوند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا فرا گرفته نشده است
بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهدی که در توریت است أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ بآنکه نگویند بر خدای إِلَّا
الْحَقَّ مگر حق و راست این متعلق است بمیثاق بحذف حرف جر ای بان لا تقولوا یا آنکه عطف بیان آنست بدون
حذف و مراد بیان توبیخ ایشان است بر قطع و جزم ایشان بمغفرت با عدم توبه و دلالت بر آنکه این افتراست
بخدای [illegible] از میثاق کتاب یعنی اینکه در مغفرت جازم شده اند بدون توبه محض افتراست و حق تعالی انکار
و این طریقه در توریت عهد از ایشان فرا گرفت و قوله وَدَرَسُوا مَا فِيهِ عطف است بر الم یؤخذ یعنی

معنی چه استفهام تقریریست ... گر برخدا باشند لقد درسوا برای تقریر است یعنی بتحقیق که
اخذ میثاق از ایشان شده خوانده اند آنچه در دست و این حکم درو دیده اند میتواند بود که درس بمعنی محو
باشد بدرو منوال قوله الوجه الحاجیه معترضه وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و سرای آخرت بهتر است از عرض
دنیوی که خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنان را که بپرهیزند از اکل محارم و تکذیب و افترا بر خدا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید
خیر و صلاح و شر و فساد خود را بر نمی یابند تا منافع این را بیابید که استبدال الادنی نکنید بنعیم عاجله
ادنی و ابکه سودی بعقاب الیم است و حفص بخطاب میخواند یعنی ای محمد بگو با ایشان که آیا در نمی یابید
که نعیم عقبی بهتر است از نعم الدنیای فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ عطف است بر للذین یتقون و قوله افلا
یعقلون اعتراض است یعنی و سرای آخرت بهتر است مر آنان را که چنگ میزنند بتوریت و نگاه میدارند
احکام او را از تحریف مراد مؤمنان اهل کتاب اند و نزد عطا مراد بکتب قرآن است یعنی متمسک باحکام
قران ظاهر است کما نجات وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب
مشتمل است بر اقامت جمیع عبادت بجهت آنست که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف
بر اقامت آن إِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستی که ما ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح آرندگان
خود را ملک تمام بایشان رسانیم و ... والذین یا با صله مبتدا باشد و این جمله مؤکد
بان خبران بتقدیر حذف عاید ای المصلحین منهم یا وضع مظهر شده باشد در موضع مضمر
بجهت تنبیه بر آنکه اصلاح در حکم مانع تضییع است وَإِذْ نَتَقْنَا و یاد کن ای محمد ... زمان
خود که چون برکندیم و برداشتیم الْجَبَلَ کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویا که آن کوه
سایبان بود بر سر ایشان بداشته و این در وقتی بود که بنی اسرائیل احکام توریت قبول نمیکردند از آنکه بار
مینمود تا حق تعالی جبرائیل را فرمود که کوه را از جای برکند و بر بالای سر ایشان بداشت بقدر لشکر
گاه ایشان که یک فرسخ بود چون ایشان را دیدند بترسیدند وَظَنُّوا و دانستند أَنَّهُ بدرستی که آن کوه
وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد یا آنکه حق تعالی با ایشان اخبار کرد
که اگر حکم توریت قبول نکنید این کوه را بر ایشان افکند پس بسجده افتادند یک نیمه روی بر زمین نهادند
و نیمه دیگر بکوه مینگریستند از ترس آنکه مبادا کوه بر ایشان افتد از نجاست که یهود آن سجده
را برام روی چپ کنند و گویند که این سجده بر ما مبارک است زیرا که بجهت آنکه ... ایشان از دفع
شد و در اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده که آن سجده یک طرف روی کردند ... بودند در
سجده میشانی را بر زمین نهاده بودند القصه حق تعالی میفرماید که چون بنی اسرائیل بسجده افتادند از ترس

وقوع کوه بر ایشان گفتیم ایشان را که خُذُوا فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد و عزم
تمام این حال است از فاعل خذوا وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد کنید بر وجه عمل آنچه در وست از مواثیق و عهود
که آن اوامر و نواهی است و از اوامر مگذارید و ترک مکنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزکاری کنید از عداد
متقیان باشید در ترک قبایح اعمال و رذایل اخلاق و التزام از واجبات بعد از ذکر مواثیقی که در کتب سماوی
بود و بیان مواثیقی که بر جمیع بندگان اخذ آن کرده بودند و بجهت جمع میان دلایل سمع و عقل ابلاغ در اقامت
حجت میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان
آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان این بدل بعض است از بنی آدم یعنی بیرون آورد از اصلاب ع ٣٠٧
ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان را قرن بعد از قرن و نسل وَأَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشان را عَلَى أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مرکوز ساخت آنچه
ملکه دلهای ایشان بود باقرار بربوبیت تا آنکه بمنزله کسانی گشتند که ایشان را گفته أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم
پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مائی بحق تعالی تنزیل تمکین ایشان نموده
است از علم بربوبیت بمنزله شهادة اعتراف بر طریقه تمثیل و دال برین است و قوله تعالی شَهِدْنَا
گفتند آری گواهی میدهیم باقرار خود أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ کراهت آنکه گویند روز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستی که
بودیم ما عَنْ هَذَا ازین اقرار غَافِلِينَ بیخبران یعنی متنبه نشدیم بآن بدلیل قوله أَوْ تَقُولُوا
عطف است بر ان تقولوا یعنی کراهت آنکه گویند که إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما
مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم
زیرا که تقلید بدلیل و تمکین از علم بآن صلاحیت عذر ندارد أَفَتُهْلِكُنَا و بجهت که آیا هلاک
یا ملامت میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند از کج روان و بی راهان
یعنی پدران ما تاسیس شرک کردند اکثر اهل تفسیر بر آنند که حق تعالی ذریت آدم را از صلب بیرون آورد
بمثال مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد
و ایشان قبول کرده گفتند ما باقرار خود گواه شدیم چون ذریت بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت گواه
باشید ایشان گفتند شهدنا و از سدی نقلست که شهدنا خبریست که حق تعالی از خود و فرشتگان میدهد
که بر اقرار ذریت گواه شدیم حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت خدای فرا گرفت میثاق را از ذریت آدم در نعمان و آن وادیست نزدیک
بعرفات ... اهل آن نعمان سحاب گویند ... در لباب آورده که این میثاق در دهنا بوده

وان رضیت در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده علیه السلام از بهشت در مدارک آورده که جمهور مفسران
برانند که بعد از خلق آدم وقبل از دخول جنت بود بر فضای که بر روی بهشت است و عرض آن سی هزار ساله راه
است دران مصار ذری آدم را بشکل مورچهای خورد از صلب آدم اخراج کرد و بعد ازان خلق حیات و عقل
ونطق و عرض ربوبیت خود کرد بر ایشان از مفسران سلف واصحاب حدیث روایتست که حق تعالی جانب
راست دوال بعضو را زیاد و را چون مورچه سفید ازانجا بیرون آورد وایشان را گفت که برحمت
من به بهشت در آیید وجانب دیگرش بمالید بعضو دیگر از فرزندان او را برنگ سیاه بیرون آورد
وگفت که بدوزخ روید پس با ایشان خطاب کرد که جز از من خدا نیست بمن شرک میارید و پیغمبران و
کتابها که بشما خواهم فرستاد بگروید گروهی از ایشان بطوع اقرار کردند و گروهی بوجه نفاق اعتراف کردند
پس آجال وارزاق ومصایب ایشان را بنوشت در ایشان نگاه کرد وآنها را مختلف دید بعضی خوب صورت
وبرخی زشت وبعضی دراز وبعضی کوتاه وگروهی توانگر وفرقه درویش گفت بار خدایا ایشان را چنین
آفریدی خطاب آمد که خواستم که شکر من زیاده کنند سدی گفت درمیان ایشان پیغمبران
مانند چراغها درخشان بودند ودران میان نوری بود که روشنی آن بران چراغها غالب شده بود گفت
بار خدایا عمر او را افزون کن ندا رسید که قلم چنین رفته است و تغییر آن خلاف مصلحت است گفت از عمر من
چهل سال در عمر او بیفزاید و عمر او هزار سال بود چون بنهصد و شصت رسید ملک الموت بقبض روح آمد
گفت ای ملک الموت هنوز عمر من چهل سال مانده است گفت آنرا بمحمد بخشیدی وی انکار اینمعنی کرد و جحود
ورزید و خطا کرد و بعضی فرزندانش جاحد شدند و عهد و میثاق که حق تعالی از ایشان اخذ کرده بود فرا
موش کردند و خطاکار شدند القصه چون اخذ میثاق نمود از ذریت آدم ایشان را گفت که به پشت
آدم مراجعت کنید تا از شما یکی مانده باشد من قیامت را قایمت نکنم این کلام از واهیات و اقاویل باطله
اهل کتاب است و من خرافات مخالفین که خلاف عقلست و مخالف مذهب خود بجمع آورده که علمای
عام و خاص را خلاف در معنی این آیت اخراج واشهاد اختلاف بسیار است یکی آنکه حق تعالی ذریت آدم را از
صلب وی بیرون آورده بهیئت مورچهای سرخ و ایشان را بر آدم عرض کرده و فرموده که ممن اخذ میثاق از ذرت
تو آنکه مرا بوحدانیت خود بپرستید و بمن شرک نیاورید بعد ازان با ایشان خطاب کرد که الست بربکم
ایشان در جواب گفتند که بلی تو پروردگار مایی بعد ازان بملایکه گفت که ای فرشتگان برین گواه شوید ایشان
گفتند که شهدنا گواه شدیم و این خطاب بعد ازان بود که فهم و عقل ایشان آفریده بود تا خطاب را بشنوند
و دریابند و قبول کنند و بعد ازان عرض ربوبیت برایشان و قبول ایشان کرد بصلب آدم علیه السلام پس جمیع ایشان

در صلب وی محبوس شدند و بتدریج از صلب آبای خود بیرون می آیند تا تمام بیرون آیند بعد ازان قیامت قایم شود
پس هر که مسلمانست بر فطرت اولست و هر که کافر و جاحد منحرف است از فطرت اول و این قول جمعی از مفسران
است درین باب روایات متعدده نقل کرده اند بعضی موقوف و آیت مذکوره بران تاویل کرده اند و محققان
وعان تاویل کرده اند و گفته اند که ظاهر آیت شاهد است بر خلاف این زیرا که حق تعالی فرموده که واذ اخذ
ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و نگفته که من آدم من ظهوره ذریته تا موافق قول ایشان باشد بعد
ازان اخبار کرده بانکه این اخذ بجهت آنست که تا نگویند که ما ازین غافلان بودیم و یا اعتذار نمایند بشرک
آبای خود و این مقتضی آنست که ایشان را آبای مشرک بوده باشد پس ظاهر آنست تا قول ایشان نبود و نیز
میگوییم که ذریت آدم مستخرج از صلب آدم خالی از آن نیست که با عقل وفهم بوده اند یا نه پس صحیح نبوده
باشد که خطاب الهی را فهمیده باشند و بوحدانیت اما اعتراف کرده و اگر عاقل بوده اند و اخذ میثاق از
ایشان بعد از آن فهم و عقل ایشان بوده باشد پس باید که مستذکر آن می بودند و آنرا فراموش نمیکردند
زیرا که اخذ میثاق حجت نیست بر ما الا چون علیه که متذکر آن باشند پس این کلام واجب بوده باشد که متذکر آن
میثاق نبودیم و نیز جایز نیست که جمعی کثیر و جمعی غفیر از عقلا اخیری را فراموش کنند که از اول
نشو و نما اختر باشد و هیچکس از ایشان متذکر آن نبوده باشد و اگرچه زمان دراز شده باشد و
مویدانست که اهل آخرت بسیاری از احوال دنیوی را شناسند و اهل جنت با اهل نار گویند که قد وجدنا ما وعدنا
حقا اگرچه جایز باشد نسیان این با وجود کثرت خلایق پس لازم آید که جایز بوده باشد که حق تعالی تکلیف
خلقان نموده باشد بآن عهد و اعاده ایشان کرده بعضی را ثواب و بعضی را معاقب کرده باشد و ایشان
بعد ازان آنرا فراموش کرده باشند و این موید بصحت مذهب تناسخ نعوذ بالله منها العقاید الفاسدة
والآراء الباطلة و علی بن عیسی از ابی بکر بن اخشید روایت کرده که جایز است که خبر صحیح بوده باشد الا آن
باشد که تاویل آن بران نکند بجهت عدم لطایف و چند فایده خلق ذریت بر مثال ذر آن باشد تا عراق
کریمه و طباع جبله خود را بشکر نعمت اقرار ربوبیت و وحدانیت دارند پنجم آنکه مروی است
که مولد علی فطرة الاسلام و ابو هذیل در کتاب حجت از حسن بصری و اصحاب او نقل کرده که اطفال در
آخرت شباب باشند و به بهشت در آیند و وجه اثبات جهت ایمان که در مثال دارند دویم آنکه مراد از آیت
آنست که حق تعالی بیرون آورد بنی آدم را از اصلاب آبای ایشان بارحام امهات پس بسبیل تدریج از علقه
بمضغه رسانید و بعد ازان صورت بشری بر ایشان فار ساخت پس زنده گردانید و بعد ازان تمکین داد
ایشان را بر معرفت دلایل خود بوجهی که گوییا ایشان را گواه ساخته بر نفسهای خودشان و ایشان را گفته

که الست بربکم وایشان در جواب گفته اند که بلی است ربنا بر بنا بلی معنی اشهدهم علی انفسهم آنست که اله نموده ایشانرا
بتوحید خود بوسیله عقول ایشان که دال است بر وحدانیت و ربوبیت او و کان او سبحانه تمثیل کرده که
گویا شهید ایشان باشد بر نفسهای ایشان اعطا و تقریر است قوله تعالی للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا
طایعین یا آنکه میان حق تعالی و میان آسمان و زمین سوال و جواب نبود و مثاله قوله تعالی شاهدین علی انفسهم
بالکفر و از جمله مدیحهای آیت که کفار آنست خود اعتراف نکرده اند بکفر لیکن چون کفر ایشان ظاهر بود
بوجهی متمکن نبودند از آنکه رفع آن نمایند از خود پس گویا اعتراف بکفر خود کرده اند سیوم مراد حق تعالی
ازین آیت جماعتی اند و ذریت آدم که خلق ایشان فرمود با کمال عقول ایشان کرد و رسول را بر سر ایشان خود ایشانرا
امر کرد بتوحید وحدانیت و ربوبیت خود ایشان را اقرار کردند بان و گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای خود ایشان
تا روز قیامت بگویند که ایشان از آن غافل بودند تا نگویند که آبا ما مشرک بودند پیش از ما پس تقلید ایشان
کردیم در شرک پس بنا برین آیت در قومی خاص است از بنی آدم مونثان که آبای ایشان مومن نبوده باشند
و در دین داخل باشند و این قول اختیار جبائی و قاضی است و زمخشری گفته که قوله شهدنا حکایت
از قول ملائکه که حق تعالی ایشانرا گفت که بگویید که گواه شدیم بر اعتراف ایشان قوله قالوا بلی از تمامیت
کلام معترفان و این قول خلاف ظاهر است و معظم مفسران برین نیستند حقیقت حق آنست که مقصود از آیه
این کلام الزام بوده است در نقض میثاق و احتجاج بر ایشان بحجج سمعیه و عقلیه و منع ایشان از تقلید
و حمل ایشان بر نظر و استدلال کما قال **وَكَذَٰلِكَ** و چنانکه یاد کردیم امر میثاق را **نُفَصِّلُ الْآيَاتِ** تفصیل
میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت و قدرت خود را تا تدبیر کنند در آن و بآن استدلال نمایند **وَلَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ** و شاید که ایشان بازگردند از تقلید و اتباع باطل بتحقیق بعد از آن امر کرده پیغمبر
خود را بذکر قصه دیگر از اخبار بنی اسرائیل برای ایشان بانیوجه که **وَاتْلُ** و بخوان ای محمد **عَلَيْهِمْ** و بنی اسرائیل
یا بر قوم خود **نَبَأَ الَّذِي** خبر آنکس که **آتَيْنَاهُ** دادیم او را **آيَاتِنَا** علم آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس بروایت
ابن عمرو و سعید بن مسیب و زید بن اسلم و ابی روق امیه بن ابی صلت ثقفی شاعر بود از عرب که کتب سماوی
مطالعه نموده معلوم کرده بود که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول
وی باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت
و آن آیتها که خوانده بود قطع کرد و از کوشش خاطر خود محو ساخت کما قال **فَانْسَلَخَ مِنْهَا** پس بیرون آمد
از آن آیت بواسطه کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید کافر شد و اعراض کرد از آن **فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ**
پس لاحق او شد و پیروی کرد یعنی بازپیوست شیطان با او و اپی رو خود فرمود **فَكَانَ** پس گشت آن

آنکه داننده آیت **مِنَ الْغَاوِينَ** از گمراهان و گفته اند که آنکس ابو عامر بن صیفی راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه
و آله او را فاسق لقب نهاد و او سازی بنا مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتب الهی دیده
بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و کافر شد و این قول سعید بن مسیبات بروایت
دیگر و بقول اشهر و اکثر آنکس بلعام بن باعورا بود از کنعانیان و جبارانی که صحف ابراهیم
خوانده بود و اسم اعظم میدانست و برد بن موسی بوده و ابو حمزه ثمالی و مسروق گویند که از فرزندان هاب بن
لوط بود و از محمد باقر صلوات الله علیه روایتست حق تعالی مثل زد برای کفار بلعام بن باعورا که هوای
نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کردند و این بلعام از شهر بلقاء بود و پادشاهان سالف و ابن عباس
روایت کرده که چون موسی علیه السلام قصد کارزار جباران کرد با لشکر عظیم بزمین کنعان
که از بلاد شام بود فرود آمد مردمان آن دیار نزد بلعام آمده گفتند که تو میدانی که موسی مردی با حدّه بود
است و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما آمده ما را بکشد و زنان ما را اسیر کند در شهرهای ما را متصرف
خود درآرد و ما را قوت و استطاعت آن نیست که با وی مقاومت کنیم و تو مردی مستجاب الدعوت بیرون
ای و دعا کن برای ما حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت ویلکم وی پیغمبر خداست و با او فرشتگان صوب آمده
چگونه بر وی دعا کنم اگر چنین کنم از دنیا و دین برآیم ایشان الحاح کردند درین باب بلعام گفت با خدای
خود مشورت کنم که با موسی و قوم او دعا کنم پس بطریقی که با آن مشورت کردی عمل کرد هیچ جواب نیامد
ایشان گفتند که اگر خدای کاره بودی ترا نهی کردی چون از نهی تو نیامد معلوم میشود که با آن راضی
است بلعام باین گفتار فریفته شد مرویست که در جواب وی گفتند که بنی اسرائیل را چه ممکن که وی با آن التفات
نکرده برخاست و بر دراز گوش نشست تا بر بالای کوه برآمده بر جمیع لشکر موسی علیه السلام
مطلع گردیده و در شود و در اثنای راه دراز گوش او بسیار بر زد چون از شب پاره دیگر رفت باز فرو خفت
تا سوار این صورت بوقوع آمد بار سیم او را میزد بار دیگر بسخن آمد که ویحک یا بلعام کجا میروی و چرا مرا
نمی بینی که فرشتگان پیش روی من ایستاده منع کنند که بروم این چه حالست که کرده بوسوسه شیطان
عازم شده بر پیغمبر خدا دعا کنی وی از این متنبه نشد حق تعالی بجهت این او را بجائی که بطرف گذاشت تا از آن کوه بالا
بالای کوه آمد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی علیه السلام را بدید دست برداشت در صدد
آنکه بر موسی و قوم او دعا کند زبان او گردید برای ایشان دعا کرد بر قوم خود نفرین کرد قوم وی گفتند که
ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من بر عکس این بود لیکن بر زبانم بر خلاف آن جاری شد فی الحال زبانش از دهن
بیرون آمد بر سینه اش افتاد گفت شما را گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون رود اکنون چنین

شد و چون بعد از این دعا اندرون آخری محروم شدم صلاح آنست که مدعا خود با فعل آرم پس گفت که چاره این مهم آنست که زنان خود را بیارایند و امتعه خود را بدیشان دهند تا بهانه خرید و فروخت بمیان لشکر کاه موسی در آیند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند و کسی که مراد ایشان کند منع نکنند و اگر یک کس از ایشان زنا کند ایشان را بر شما نصرت نباشد ایشان بفرموده او زنان را بیاراستند و با امتعه بلشکر گاه موسی علیه السلام فرستادند در میان این زنان زنی بود در نهایت حسن و غایت جمال رسیده از کابر بنی اسرائیل که نام او زمری سلوم بود و رئیس سبط شمعون بن یعقوب چون آن زن را بدید ندشیفته جمال او شد زن را با خودش دعوت کرد زن وی را اجابت کرد زمری دست او را گرفته بر موسی علیه السلام آورد و گفت ای موسی این زن با چنین با جمال بر ما حرامست موسی فرمود آری حرام دیدن او چه جای مباشرت با او دست از دیدار گفت که والله فرمان تو نبرم و او را نگذارم تا مطلوب خود از وی حاصل نکنم هر چند موسی علیه و علی نبینا السلام مبالغه کرد فایده نداد او پس دست او گرفته بخیمه خود پس خودش در آورد و با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این صورت دیدند مرتکب این عمل شدند حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستاد در یک ساعت در روز هفتاد هزار مرد از ایشان بمردند مردی از لشکر بلعم موسی علیه السلام که او را فنحاص گفتندی از بنی هرون که با شوکت تر و قوی تر از او کسی دیگر نبود و از سپه سالاران لشکر موسی بود درین وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال را مشاهده کرد صورت واقعه را اطلاع یافت حربه فرود آورد و هر دو را بهم در حربه بر کرد و آنها را در میان لشکر موسی علیه السلام سیر کردانید و میگفت اللهم هذا جزاء من یعصیک حق تعالی طاعون از ایشان برداشت و از جهت آن بنی اسرائیل را عادت آنست که هر ذبیحه که کشتندی از آن بفرزندان فنحاص دهند و نزد بعضی دیگر از مفسران آیت در حق مردی مستجاب الدعوة آمد که نام او بسوس بود زنی داشت از وی فرزندان آورده روزی این زن وی را گفت که در حق من یک دعا کن وی قبول کرد زن گفت دعا کن تا حق تعالی مرا نیکوترین زنان بنی اسرائیل کرداند در صورت وی دعا کرد حق تعالی او را جمالی چنان داد که مردمان چون حسن و جمال او بدیدند همه فریفته او شدند و بزنجیر عشق او گرفتار گشتند زن بجمال خود مغرور شد شوهر را گفت من ترا نمیخواهم هر چند شوهر نصیحت او کرد موثر نشد و سرکشی او از آن بیشتر شد وی دعا کرد تا حق او را سگ گرداند کودکان او بیامدند و پدر را ملامت کردند گفتند که ما این صبر نتوانیم دید که مادر ما سگ باشد دعا کن تا خدای او را بجمال اول رد کند وی دعا کرد و وی بحالت اول رفت و چون او را بجهت میل هوای نفسانی داشت دعا کردن حق تعالی او را ابطال کرد مانند حق تعالی او را ضعف و عتاب کرد و اسم اعظم از یاد وی برد بعد از هیچ دعا او را اجابت نکند

تند بعضی گفته اند که مراد این آیت منافقان اهل کتاب اند که حضرت رسالت را بمعجزات باهره می شناختند مثل شناختن بفرزندان خود کما قال یعرفونه کما یعرفون ابناءهم مع ذلک تصدیق او نمیکردند و نزد بعضی مراد بلکی فرعون است و گویند که این مثلیست برای هر که از طریق مستقیم ایمان اعراض کند و قبول آن نکند با وجود ظهور آیات بحقیقت آن بعد تقدیر حق تعالی میفرماید که وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر میداشتیم اینکس را که عالم بآیات بود بِهَا بسبب آن آیت یعنی بملازمت و اعمال آیات بصحف باکلمات مشتمل بر اسم اعظم بمعجزات با همگان بجمع ما مشاهده کرده بود بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دنائت همت و عدم تامل و تفکر در آن آیات أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل بسوی زمین یعنی بحقیق رذالت و سفالت مایل شده دنیا را بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را در ایثار دنیا بر آخرت و استرضای قوم و یا استماع سخن زن و اعراض کردن مقتضای آیات که آن رضای ما مغفرت و نعیم جنت است و اگر چه مقتضای ظاهر حال ولکنه اعرض عنها بود لیکن از آن عدول کرده در موضع آن اخلد الی الارض واتبع هواه وضع فرمود جهت مبالغه و تنبیه بر آنچه ما حامل او شد از اتباع هوا و اشعار بآنکه دنیا پس هر خطیه ایست بعد از آن حق تعالی برای اینکس و امثال این ضرب این مثل میکند که فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست و دنائت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ در اخس احوال او است إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ یا اگر او را بگذاری نیز همچنانکه او را اندن سگ و نا راندن یکسانست و در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند بمقام سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت چراکه او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن متنبه نشد و در وقتیکه متوجه لشکر موسی علیه السلام که بر ایشان نفرین کند بر دراز گوش که سوار بود بار دیگر بسخن آمد که از این راه باز گرد و از سر این عمل در گذر و هم متنبه نگشت و امثال بلعام که مذکور شد نیز هر چند آیات واله را حضرت را دیدند و ایشان را مواعظ دادند و دیدن و ندیدن و شنیدن و نشنیدن مواعظ آن نزد ایشان علی التسویه بود همچنانکه سگ در حالتیکه سگ و سیری و رنج و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ابن عباس فرموده که معنی آنست که اگر کلمه حق بروی حمل آن نشود و اگر او را بحال خویش بگذاری هدایت نکرد چون سگ اگر سطر و باشد و اگر را نش کرکند و صفت خود از دست ندهد کما قال سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون و گویند که چون بلعام خواست که دعا کند که موجب ازاله اهل ایمان شود پس زبان او بر سینه او بر زبان کلب که بجهت ایذاء مردمان آن را از دهن بیرون کند خواه بر حمله کند یا نه عرب در حق کسیکه بلسان ایذاء بمردمان میرساند میگوید

کفتلا نفا بری نساین من القوم مثل الکلب برلهایت دربن موضع صباح و نباح اوست و مجاهد کویدکه این مثل کسی است که قرآن
کندو عمل بان کند و بر هر تقدیر شرطیه موضع حالست و معنی اینست کلاهثا فی الحالتین حاصل که مثل واقع شده
در موضعی که آن برکسی نفی رفع است و وضع منزله جهت مبالغه و بیان ذٰلِكَ این مثل که کفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ مثل آن کروهست که از روی و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ پنداشتند آیتهای مارا که قرآن
است و این کروه مکه اند بروایت ابن عباس و کویند یهود که بتکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پس پیغمبرا بکو فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان برایشان این قصها یعنی قصص اهل الف
است که مذکور شد و از جمله قصه آنکس که منسلخ شد از آیات قصه بلعام که انسلاخ او از آیات ... سابق
در میان تکذیب ایشان مر آیات مارا لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که مار ایشان متفکر شوند و فکر
ایشان منادی شود که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بدست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا مثل آنانکه تکذیب
کردند آیات را آیت ظ بعد از علم ایشان بدان قیام حجت برایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ
بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان بجز بدیشان نرسد و وبال اول کفته
که این کلام یا داخل است در صله معطوف بر کذبوا یعنی الذین جمعوا بین تکذیب الآیات و ظلم انفسهم و یا منقطع
است از آن و معنی آنکه و ما ظلموا بالتکذیب الا انفسهم و بدانکه مراد بتقبیح مثل قبح صفت ایشان است یعنی صفت
ایشان از آن کسست و بیفیه مثل است چه محض حکمت که مستلزم حسن است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا که راه نماید
خدای بفیض تمکین اقتدا و ازاحت علت و نصیب او که داد قبول هدایت کند و اجابت دعوت که فَهُوَ
الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا فرو کذارد و تخلیه نماید بجهت فرط جحود و
عنادا و پس از آنکه لطف و تمکین کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه کمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکار
در هر دو سرای چون ضلال ترد امتحان و تکلیف او سبحانه بود از جهت اسناد آن بخذلان کرد چنانکه زیاد فی
کفر و ایمان با سوره اضافه کرده و فرموده فزادتهم رجسا الی رجسهم چه زیادتی رجس ایشان نزد نزول سوره بود یا
آنکه معنی آنست که هر کرا که در آخرت راه بهشت باو نماید مهتدی شود هر کرا که بطریق دوزخ کشید در وادی ضلال
متحیر شود یا هر کرا که بر غلبه هدایت و حکم کند مهتدی بود و هر کرا که بضلالت حکم کند خاسر شود که الحکم
ببرات صفت نباشد حکم بران حکم نکته که الحکم حکم تبع حال المحکوم باشد بدانکه افراد جزا دو شرط اول و جمع
در ثانی باعتبار لفظ و معنی است و تنبیه برانکه طریق مهتدی واحد است بخلاف که ضلاله طرق ایشان
متعددات و چون حسن امر کفار کرد و ضرب امثال کرد برای ایشان در عقب آن بیان مال ایشان میکند بقوله
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که آفریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از پریان و آدمیان

لام برای عاقبت و حقیقت معنی آنست که بسیاری از آدمیان و پریان هستند که مآل ایشان ما آفریده ایم و مآل عاقبت ایشان
منتهی است بدوزخ است بجهت فرط کفر و عناد محض کالام آنست که در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بکفر میل
میکند و کوش بامعوث رسولان نمیکنند و حجج عقلیه را کار نمی بندند هرکز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند
عاقبت مرجع ایشان را جز دوزخ نباشد و یا آنکه چون در کفر و عناد راسخ اند کویا که در اصل خلقت ایشان را
برای دوزخ آفریده ایم و دال برین معنی است قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون چه حق
تعالی درین آیت اخبار فرموده که مکلفان را برای عبادت آفریده پس جایز نباشد که خلق ایشان برای دوزخ
باشد حاصل که مراد از آیت هر کس است که دانسته است بعلم ازلی که ایمان نیارند و بر صفت کفر بمیرند
و بجهت این بعذاب الیم کرفتار شوند و مستحق بود که مراد به بدرزنا اعاده ایشان باشد در نشاه
آخرت و ایراد آن بصورت ماضی بجهت تحقیق وقوع آن است چنانکه ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار
یعنی ما بسیاری زنده سازیم مبعوث خواهیم کرد برای دوزخ بجهت کفر و ضلالت ایشان و بنا بر این لام بر اصل
خود باشد پس اهل کفر را وصف میکند بدلالت بعدم فهم و قلت فکر و کفر و تعلیل انتفاع از مقتضای
عقل بجود است خود و بجهت مبالغه میفرماید که لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان راست دلها که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا بهیچ وجه نمی یابند بان زیرا که آنرا مستوجب ساخت نمیکردانند و از غایت عناد آینه آنرا از زنکار غفلت بصیقل
تصدیق و تاییب پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق
نمی بینند بآن بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نکرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان راست کوشهای که بهیچ وجه
لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظت قرآنی را استماع نمیکنند
أُولَٰئِكَ این کروه در آنکه مشاعر خود را مستوجب اسباب تفیش کردانیده اند و مقصور بر لذات فانیه اند
كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خوردن و خوابیدن نیست و اصلا التفات بنعیم
باقی و لذات عالیه ندارند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این کروه کمراهان تر از انعام اند زیرا که انعام ادراک منفعت
میکنند که ممکن است ایشان را ادراک آن از منافع و مضار و جلب و جهد میکنند که ممکن است ایشان را ادراک
آن از منافع و مضار و جلب و جهد میکنند و جذب و دفع آن آنچه غایت سعی ایشان است و کمراهان این
نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاندند و جاحدند پس اقدام می نمایند بر آتش که مضرت ابدیست و نیز
انعام را تکلیفی نیست پس بخلاف آن متصف نیستند بخلاف اهل ضلال و دیگر آنکه انعام بجز اخر منقاد
میشوند اینها از مرشد در طریق اهتدا سلوک میکنند و این کفره بجهت فرط و عناد هدایت نمی شوند
بخیرات با آنکه حق تعالی عقول داد بر ارشاد و صار از فساد ایشان کرامت فرموده پس چون که عقل

خود را استعمال نکند و بآیت دلالات خود منتفع نمیشوند از بهایم کمراه تر باشند أُولَٰئِكَ آن کروه کمراهان که یاد
کرده باشد ایشانند هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیت
باهره و حجج ظاهره که مکلفانند بان بخلاف بهایم که مسخر فرمان اند و آنچه پیشان است بجا می آرند یا غافلان اند
از آنچه بر ایشان نازل شود از عقوبات دائمی صاحب عین المعانی آورده که مکلف با سوی فرو کذاشته معتدل
مساوی نیست چه آدمی روحانیست و هم جسمانی و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملایکه افضل
است و اگر مغلوب نفس و هوا شد از بهایم احسن او از لست و چون حق تعالی ذکر عنا دکفار که در ایشان از
منفعت و ضلالت کرد و بعلم تدبیر در حجج هادیه در عقب ترغیب مومنان مینماید بتوجه نمودن باو بحیث
و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن پس میفرماید که وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر خدایراست نامهای
نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها و او را بآن اسما نام برید و نیز اکر دالاند بر معانی که نیکو ترین
معانی اند مراد بآن الفاظ الات و یا صفات و کونیه که مراد نود و نه نام اند که ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما
مایة الا واحدة من احصاها دخل الجنة و بحث الوتر در ان باب وارد شده و یا آنکه مراد هزار و یک نام باشد
باشد که متلقا اند از شارع صلی الله علیه و آله و معانی بعضی راجع است با صفات ذاتیه او سبحانه چون
الله و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و بعضی با صفات ذاتیه او سبحانه چون الله فعل چون خالق و رازق
و باری و مصور و مبدی و مبدع و محیی و ممیت و بعضی مقید بتمجید و تقدیس اند چون قدوس و سلام و معنی
و واحد و غیر آن و کفته اند که مراد بحسنی اسما اند که نفوس مایل باشند بذکر آن و آن هر اسمی است که متضمن
عفو و رحمت است و نه سخط و نقمت و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی در
نماز خدا را باسمی الله یاد کرده باسم رحمن بخواند ابو جهل کفت که محمد و اصحاب او میکویند که ما یک خدا را
می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند آیت نازل شد که اسما الهی بسیار است و همه نیکوست
پس او را بدین اسما بخوانید صاحب کشاف کفته که معنی آیت که خدایرا صفات نیکوست چون عدل و احسان
و بر و رحمت و علم شلیت و نعیت و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و کفته اند معنی آیت
که متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف کردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بکذارید و متابعت آنها را
کران و ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ میل میکنند یعنی از حق فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق
تعالی بنامهای که از شرع بدان تعلق نکرفته چنانچه اعراب حق را یا با الکارم یا ابیض الوجه میکفتند و
نصاری یا با المسیح حکما علت اولی میخواندند و این دال است بر آنکه اسما بیان الله توفیقی اند و کفته اند
که الحاد اشتقاق اسما و بیان بود از اسما الهی چون لات از اله و عزی از عزیز و منات از منان و یعنی

اکر

آنست که مبالات میکنید با کار ایشان از آنجه که حق تعالی مجازی ایشانست کما قال سَيُجْزَوْنَ زود باشد
که جزا داده شوند سزای آن مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هست که عمل میکنند و چون ذکر جمعی کرد که عاقبت
کار ایشان منتهی بآتش دوزخ است از اقسام کفره در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میفرماید که
۲۱۲ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم أُمَّةٌ کروهی اند که ایشان بِالْحَقِّ راه مینمایند مردمان را بحق که دین اسلام
است و صدور آن وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام از ابن جریج روایت کرده که پیغمبر صلی
الله علیه و آله این آیت را قراءت فرمود و کفت این آیت در حق امت من است که بحق کیرند و بحق دهند و بحق حکم
کنند و بعضی از حق تعالی چنین بوده اند پس آیت تلاوت فرمود که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون
و ربیع بن انس روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که امتان من قومی باشند که بر حق ثابت کشته
و بران رسوخ نمایند تا آنکاه که عیسی فرود آید در جزء دیکر آمده که همیشه کروهی از امت من بر حق ایستاده
تا آنکه فرمان حق تعالی بایشان آید و خلاف خاذلی و خلاف مخالفی ایشان را نرساند و در تفسیر اهل البیت
مذکور است که غرض از این آیت مخصوص است با و شیعه نیست که این صفات ایشان لایق نیست بر آنکه
حق تعالی در این آیت حکم جزم کرده با آنکه ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت محقق نمیشود
مکر در کسانی که مامون باشند از خطا و مقطوع بر عصمت و از باقر و صادق علیهما السلام روایت
که مراد از این آیت حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود بخدایی که جان
من در ید قدرت اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش دوزخ در آیند مکر این فرقه
ع که حق تعالی در صفت ایشان فرموده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون بعد از آن بیان حال کفار
مکذبه در دنیا و معامله او با ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما
یعنی کفار مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُم زود باشد که نزدیک کنیم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته
آهسته ایشان را بهلاک نزدیک کردانیم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یا نبینند چه هر کاه کناه کنند
ما نعمت بر ایشان زیاده کنیم و ایشان از آن کمان کنند که این نعمت لطفی است از خدای در طغیان و عصیان و افزایند
و در انهماک در غی زیاده میکنند تا آنکه یکبار عذاب بر ایشان نازل میشود بی ظهور علامات وقوع آن
آن کناه بیکناهان حاصل کرد استدراج در ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان کونه میتوانند
بود که مراد نزدیک کردانید نا ایشان باشد بآتش دوزخ مرتبه مرتبه تا آنکه در آن داخل شوند و استحقاق
آن در جرم است یعنی طریق تعالی در جه از نشو شریعت مرحله نرد تا ایشان را بطریق دوزخ داریم و یا
استحقاق آن دوزخ است یعنی طی معنی نزد باشد که در نوبت ایشان را در هلاک و از وجه اخص ایشان را

بردایم بقال الطویت نالانا وطویت امر فلان اذا ترکته وهجرته و صحیح نیست قول انکس که میکوید معنی آنست که سنستدعیهم الی الکفر والضلال زیرا که آیت در حق کفار وارد شده و سین استقبال دال بر تاخیر کفر ایشان نیست بلکه کسانی که متصف بکفر باشند صادق نیاید و بفعل استدراج جز است بکفر ایشان و عقوبت ان بر ایشان جاری است که بمعنی غیر کفر باشد وَأُمْلِي لَهُمْ و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را مدتی بی بکیریم ایشان را که ان الله یمهل ولا یهمل و عدم معاجله با خذ ایشان از جهت آنست که معاجلت بعقوبت کسی کند که از فوت اندیشه کند از هیچ چیز فوت نمیشود إِنَّ كَيْدِي بدرستی که کرفتن من بر وجهی که بر مردمان مخفی باشد مَتِينٌ محکم است کید علم است که در خفیه باشد و استدراج از ین قبیل است چه آن در ظاهر احسان است و در باطن خذلان چنانکه دانسته شد پس اطلاق کید بر آن مستحسن باشد یا مراد بکید عذاب است یعنی عذاب من متین و قوی است که هیچ مانع و دافع منع و دفع ان نتواند کرد و تسمیه آن بکید بجهت قول آنست من حیث لا یشعرون و کویند در کلام مضاف مقدر است و تقدیر اینکه که آن جزای تاکید متین و اضافه کید بضمیر متکلم واقع نیست آورده اند که در موسم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بکوه صفا آمده شب و روز یک یک از کروه قریش را از عذاب خدای می ترسانید و بتوحید الهی ترغیب میفرمود و منع عبادت اصنام میکرد یکی از صنادید قریش کفت اذا صاحبکم لمجنون یصیح صباح المجنونین که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند این آیت آمده که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این جماعت و تامل نکرده و تامل نمودند که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشان را یعنی محمد را که با او پیوسته اند مِنْ جِنَّةٍ هیچ نوع جنون بر این همه از عاقل کامل است که ادراقیلا زانا ظهار دعوت محمد امین میکفتند و چون از دعوت حق انکار کردند چرا دیوانه میخوانند بلکه نسبت جنون بشما ن موافق است که شخص را دیده اید که با حلم و سکینه و وقار و کمال العقل و دکار و وفور فضل و اجتماع خصال الخیر دیوانه میکویند جمیع مبالغه در صفت شان افضل است از فضل کیست که محیط العقل باشد کفار مکه آنحضرت را کاه دیوانه میخواندند و کاهی ساحر و کاهن و وقتی ساحر و بدیهیست که جنون و سحر و ضدان لا یجتمعان پس اطلاق آن هر دو بر یک کس صحیح نباشد ولیکن ایشان از سحر و مکر کفتند چون اخبار غیبی میشنیدند میکفتند که کاهن است و چون معجزات را خارق عادت میدیدند میکفتند که ساحر است و چون نظم قرآن میدیدند که عرب و عجم از آن نظم عاجز بودند میکفتند شاعر است و چون حق تعالی را بیچون و بی تمثیل و بی مکان و جهت وصف مینمود میکفتند دیوانه است حق تعالی دعوی ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ مکر بیم کننده از عذاب الهی پیدا هویدا است بیم کردن او بجهت رفع صوت او در انذار تا همه کس بشنوند بر کسی مخفی نماند و بعد از آن ترغیب

ایشان میکند بطریق نجاح که أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین کویند که ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحار است و جبال و شجر یا در آسمان نکاه نمیکنند که آنرا با عظم خلق و ثقل جرم چکونه در هوا معلق داشته بی عمادی و ستونی از زیر آن بی علاقه مزین کردانیده آنرا ابیات ارکان و کواکب سیر و در آن همه برج بی حساب است و سیر متفاوت و در زمین نمی نکرند که بانواع نبات و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات بسیار است وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نکاه نکردند در آنچه آفریده از هر چه اطلاق شیء بر وی توان کرد از اجناس که ممکن الحصر نیست تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت و حکمت و مبدع و عظم شان است ما لک متولی امر ان بر ایشان ظاهر کردد بجهت آن عالم شوند بصحت انچه محمد صلی الله علیه و آله ایشان را بآن میخواند وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ عطف است بر ملکوت و ان مصدریه است یا مخففه از مثقله و اسم ان ضمیر شان یعنی یا نظر بان نکردند در آنکه شاید که شان و قصه این باشد کقوله تعالی قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ تحقیق که نزدیک رسیده باشد مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد تا این اندیشه داعی آن شود که پیش از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت بر عمل اقدام نمایند که موجب نجاح در جهان و فلاح جاودانی باشد و اکر این مشرکان بقرآن ایمان نمی آورند که جامع حقایق دین و دنیا و مجمع محاسن صوری و معنویست فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این نهایت است در بیان تحیر احوال است از ایشان بطبع و تصمیم کفر بعد از الزام حجت و ارشاد بنظر و یا متعلق است بقوله عسی ان یکون کویا میفرماید که شاید اجل ایشان نزدیک شده باشد پس چه میشود ایشان را که مبادرت نمیکنند بایمان آوردن بقرآن و چیست ایشان را که نظر نمیکنند در آن بعد از وضوح آن پس اکر ایمان نمی آرید بآن پس بکدام سخن که حق از آن باشد تصدیق خواهند کرد که ایمان آرید بآن و قوله مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ تقریر ما قبل است یعنی هر کرا که خدای تخلیه کرده فرو کذارد یعنی بجهت فرط عناد و جحود انکاری که داشته باشد بقرآن نکرده و با وجود ظهور دلایل معجزه و براهین نیر بحقیقت آن حق تعالی وی را در خذلان فرو کذارد و نظر لطف و توفیق از وی بدارد فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را که براه دارد یا هر که بجهت آنکه حق تعالی تکلیف ایمان بوی کرده باشد پس تیره و کفر و ضلالت فرو رود پس هیچ کس او را با ایمان نتواند داشت و بنا بر این اسناد اضلال با و سبحانه از حیثیت آنست که منشأ آن تکلیف حق تعالی است او را بایمان و بجهت آن در ضلالت افزوده وَيَذَرُهُمْ کلام مستانف است یعنی میکذارد خدای کمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در کمراهی ایشان همه يَعْمَهُونَ در حالتی که سرکردان متردد و متحیر میکردد

رواه بیرون شد از آن نداشته باشد تا کفر و شرکان عذاب باو رسیده و بدین خشم رانده و بعذاب الیم مبتلا
معذب گرداند آورده اند که گروهی از قریش واضح آنست که فرقه ای بودند آنکه حضرت رسالت ایشانرا از احوال
قیامت و اهوال آن تهدید کرده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت
حدوث آن داریم و این سوال امتحان بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس عالم بآن نیست آیت آمد که
یَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون النجم والطلاق و این اسم
بقیامت جهت آنست که ناگاه یکبار واقع شود بعد از ظهور علامات آن قبل از وقوع آن یا جهت آنکه حساب
خلایق در آن بمقدار ساعتی وقوع یابد و نهی بیان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بعضی بر سوال
میکنند از قیامت که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اثبات و ایقاع آن مرسی مصدر میمی است بمعنی ارساء و اشتقاق آن
از رسو است و استقرار بمعنی رسا الجبال و ارسی السفینه و اشتقاق از آن … است زیرا که معنی آنست که ای وقت
هو ماخوذ انا … البشر زیرا که مردمان در آن وقت در یکی ماوی گیرند … از سوال آخرین ایشان باولین ملحق
شوند و قرار گیرند ملخص معنی آنست که از تو سوال میکنند که آمدن قیامت در چه وقت بود قُلْ بگو یا محمد
إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی
مرسل را بآن اطلاع ندارد لَا يُجَلِّيهَا آشکار نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر او یعنی حق
او مستمر است بر غرابت تا بوقت وقوع آن لام برای تأقیت است مانند لام در کریمه اقم الصلوة لدلوک
الشمس و حکمت در آنکه او سبحانه قیامت را بجمیع بندگان نهان کرده است که تا ایشان در هر وقت بجهة
امکان وقوع حدوث آن کنند و در هیچ وقت از آن ایمن نباشند تا بطاعت نزدیکتر شوند و از معصیت دورتر
گردند اگر وقت وقوع آنرا دانستندی در اول حال مرتکب معصیت بودندی بجهت اعتماد بر بعد زمان وقوع
آن و در آخر ملجا شدندی بتوبه و انابت بجهت قرب آن و این هر دو منافی لطف و تکلیف است بعد از آن در بیان
هول و هیبت آن میفرماید که ثَقُلَتْ گران و عظیم است قیامت از روی شدائد و اهوال فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن از ملائکه و جن و انس و گران که اشارتست بعلت حقائق آن …
یعنی اینکه دانستن آن اهل سموات و ارض که ملائکه و ثقلین اند بزرگ و گران است از غایت هیبت و هول
آن در مجمع گفته که معنی آن در آن چند وجه است یکی آنکه علم آن ثقیلست بر سکنهٔ عالم علوی و سفلی زیرا که
هر چیز امری مخفی باشد و او بسیار متشوق باشد بدانستن آن امر بر وی ثقیل خواهد بود و این قول سدی است
و اتباع او دوم آنکه عظیم و گران است بر اهل آسمان و زمین صفت قیامت علامات آن از انتثار نجوم و تکویر
شمس و تسییر جبال و غیر آن و این قول حسن و ابن جریج است سیم ثقیل است وقوع آن بر اهل سموات و الارض بجهت

عظمت و شدت آن و با آنچه در وی است از محاسبه و مجازات این منقول است از جبائی و ابو مسلم و چهارم
چهارم آنکه مراد نفس سموات و ارض است یعنی آسمان و زمین طاقت آن ندارند بجهت عظیم و شدت آن و
این قول قتاده است و معنی آنست که زمین و آسمان با عظمی آنچنان اگر حیوة داشتندی ثقیل بودی بر اینها اهوال
قیامت از انقطاع اموات و انکدار نجوم و تسییر جبال و غیر آن لَا تَأْتِيكُمْ نیاید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان
تا اعظم و اهول باشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که الساعة تهیج بالناس والرجل یصلح حوضه
والرجل یسقی ماشیته والرجل یقوم سلعته والرجل یخفض میزانه و یرفعه یعنی قیامت ناگاه حادث شود
هر کس مشغول کاری باشد بعضی از ایشان مشغول باشند باصلاح حوض و بعضی بآب دادن مواشی و بعضی
در بازار قیمت متاع کنند و بعضی بترازو برداشتن و فرو گذاشتن یَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا از وقت وقوع و
حدوث آن بر وجهی که كَأَنَّكَ گویا که تو حَفِيٌّ عَنْهَا عالمی و دانایی بوقت دادن خفی و حقیقت آن بدانکه حفی صفات
ماخوذ از حفی من الشیء اذا سال عنه بالغ واستقصی فیه و تنزیل آن بر معنی علم بجهت آنست که هر که مبالغه کند
بسوال از شیء و بحث از آن مستحکم شود در علم در آن و لهذا حفی بمعنی … پس گویا تو دانا که استقصیت
فی السوال عنها حتی علمت … و … اشتقاق آن از حفا است بمعنی شفقت
چه قریش با حضرت گفتند که میان ما و تو قرابت است که مستلزم مراحمت و شفقت است پس از برای ما بگو که
قیامت کی قایم شود حق تعالی فرمود که از تو این سوال میکنند گویا که تو بجهت قرابت شفقت کرداری بر ایشان و …
تعلیم وقت آن و یا معنی آنست که تو دوست داری آن سوال را یا … در آن و حال آنکه تو کاری بآن
سوال نیست آنکه موقوف است بر علم غیب است که حق تعالی استئثار آن فرموده بعلم خود هیچکس را بر آن علم مطلع
نساخته قُلْ بگو از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آنرا
برای خود برگزیده و بخود اختصاص داده و هیچ پیغمبری مرسل و ملک مقرب را بر آن اطلاع نداده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز خدای نمیداند و تردد جبائی آنست که مراد
مراد بقوله قل علمها عند ربی علم است بوقت قیام قیامت و قوله قل انما علمها عند الله علم است بکیفیت و
هیئت آن و تفصیل آنچه در وی است پس تکرار نباشد بعد از ذکر این توجیه که مقتضی عدم تکرار است گفته که این
دلالت بر بطلان قول رفضه که ائمه معصومین علیهم السلام معرض علیهم اند و احد بعد احد ساعت قیامت
زیرا که اگر چنین باشد لازم آید که آخر ائمه علم بقیامت داشته باشد و این خلاف قول حق تعالی است که قل انما علمها
عند الله و این توجیه نا موجه است دیگر آنکه هیچ شک نیست که آخر ائمه … خواهد بود و اگر چه … وقت
داند که او عالم بوقت وفات خود … جواب کافی است که ساعت قیامت وقت فنا خلق باشد و اما آنکه عبارت باشد از وقت

حشر بقول حیاتی زایل میشود زیرا که هر گاه امام دانسته باشد که خلق بعد از وفات فی میشوند واجب نیست که عالم باشد
باینکه حشر خلق کی باشد ومع ذلک در روایت وارد شده که تکلیف زایل خواهد شد تا موت آخر ائمه بمدت ظهور
اشراط ساعت وامارات قیام آن مانند طلوع شمس از مغرب خروج دابه وغیر آن ودیگر وجود این جایز است که هیچکس
علم بوقت قیامت نداشته باشد بعید روا احصار آورده که اهل مکه گفتند که ای محمد خدای تو چرا نمی دهد ترا که
نوع الطعم والتعمک ارزانی وگرانی میشود تا در ارزانی چیزی خریده در گرانی بفروشی و درخ بسیار از آن مردم باین آیت
آمد که قُل لَا أَمْلِكُ بگو ای محمد نمیتوانم زد لِنَفْسِي از برای نفس خود نَفْعًا جز منفعتی وَلَا ضَرًّا
و نه دفع مضرتی این اظهار عبودیت است و تبرا از دعاء علم بغیوب یعنی من هیچ مرغی عالم نیستم إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
مگر آنچه خدای خواهد که تعلیم دهد آن را وَلَوْ كُنتُ و اگر بودی که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را
لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و شفقت و غنیمت وغیر آن وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی
بمن هیچ بدی از فقر و مرض و درنج هزیمت و جز آن إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران
و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با من است و میتواند بود
که انذار و بشارت هر دو برای اهل ایمان باشد زیرا که ایشانند که منتفع میشوند بآن بنا بر تفسیر اول لقوم یومنون
متعلق است به بشیر و متعلق نذیر دلست در استثناء دلالت است بر فساد مذهب جبریه زیرا که هر افعال
اگر مخلوق خدای می بود استثنا از آن صحیح است نمی بود زیرا که بنده بجبر هیچکس مالک و قادر نیست بر فعلی
وقوله لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر دلالت است بر آنکه قدرت قبل از فعل است زیرا که اگر
فعل باشد ممکن نمی بود او را استکثار از خیر و فهو که علم بغیب میدانست بعد از زمان وحدانیت و قدرت حق
میفرماید بقوله هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست آن خدای که بیافرید شما را مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَ
جَعَلَ و آفرید مِنْهَا بی وسیلتی یعنی ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حوا است و این آفریدن
جفت برای او جهت آن بود که لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علی نبینا و علیه السلام إِلَيْهَا بوی و الفت
پذیرد و مطمئن شود باوی که الجنس یمیل الی الجنس فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که فرو پوشید آدم علیه السلام
حوا را یعنی باوی خلوت کرد حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا بار سبکی که آن نطفه آدم بود علی نبینا
و علیه السلام در رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس مستمر بود بآن بار در برخاستن و نشستن و رفتن و ایستادن
معنی این حمل بجهت خفت مانع او نشد از تصرف در امری از امور بجهت آنکه قبل از حمل این روز گاری بیش بر آمد
فَلَمَّا أَثْقَلَت پس آن هنگام که گرانبار گشت بجهت کثرت ولد در بطن او و آن درد در شکم او بحرکت و جنبش در
شرف بر وضع شد دَّعَوَا اللَّهَ بخواندند هر دو یعنی آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست مضمون

دعا اینکه بار خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا هر آینه اگر بدهی ما را صَالِحًا یعنی مستوی الخلقت که بدان و با صلاح و صحت باشد
او فساد بری یا فرزندی نرینه که شایسته باعمال عظیمه قیام نماید و یا پرهیزکار بود بر صورت کار لَنَكُونَنَّ
هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران نعمت تو بر ما بدین نعمت بعضی قول ضعیف است که چون حوا
حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب که نمیدانم ابلیس گفت شاید
سعی باهمت ملک باشد باز پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفتا ندهن یا ان
گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آورند حوا بترسید و صورت
عجز در میان آورد که آدم علیه السلام نیز اندیشه ناک شد ابلیس دیگر بار بصورت دیگر ظاهر گشت
سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام
از خدای درخواهم که این طفل را بصورت بشری مثل شما راست خلق مخلوق کرداند و خروج او بآسان
باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام نهید و نام ابلیس در ملایکه حارث بود حوا بوی این ترتیب خورد فَلَمَّا
آتَاهُمَا پس آنگاه که عطا کرد خدای بایشان صَالِحًا فرزندی صالح البدن مستوی الجسد جَعَلَا لَهُ
کردانیدند مر خدای را شُرَكَاءَ خداوند شریکی فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد ایشان را یعنی آن فرزند را که خدای بایشان
داده یعنی شریکی ساختند بخدا در آنچه نزد عبادت باین معنی که او را ابو الحارث نام کردند این قول منکور
از اقوال ضعفا عامه مخالفین است از مفتریات ایشان بر آدم علیه السلام و حوا در اکثر اهل
خلاف و جمیع امامیه منکر این قول اند و از جمله بیضاوی و زمخشری که از عدول اهل خلاف اند و جمیع
امامیه منکر این قول اند در انوار و کشاف آورده اند که این قول و امثال این ملایق انبیا نیست و قول
صحیح مذهب حق آنست که در عبارت مضاف مقدر است تقدیر آنکه جعل اولادهما الشرکاء فیما آتا اولادهما
پس معنی صحیح آنست که چون حق تعالی اولاد صالح بآدم علیه السلام اندازه فرمود اولاد آن اولاد از برای خدای
شریکان پیدا کردند یعنی فرزندان خود را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و امثال آن نام کرده تلبیس
حذف مضاف شده و اقامت مضاف الیه در مقام آن و آنکه حفص شرکا میخواند بصیغه جمع مصحح
است بر این معنی نیز دال است بمعنی قوله تعالی فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه برای او انبازی میسکرند تعبیه بیشرکون صیغه جمع است و صاحب کشاف بعادی بران رفته اند که نفس
واحده قصی است از اجداد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدای مر او را زوجی حنفیه عربیه قرشیه
شریکی است شوهر و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهد بنده گردانند
و سپاس داری او قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را عبد

مناف وعبد العزی وعبد القصی وعبد الدار نام نهاد[illegible] وصاحب کشاف بعد از نقل این قول گفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه درمجمع آورده که علما را چند وجه است ودر مرجع ضمیر جعلا لیکن آنکه راجح است
نسل صالح که بمعنی سلیم البدن است وسوی الخلقت و تثنیه ضمیر بمعنا آنست که حوا از هر بطن پسر
و دختر آورد پس معنی آنست که هذا النسل الذی هو ذکر وانثی یعنی آن هردو فرزند که دادیم
ندیر خدای شریکان در آنچه بایشان عطا کرده بود از نعمت آن نعم را نسبت دادند بآنکه شریک خدا
کردانیده بودند از اصنام و اوثان و این قول حبائیست دویم آنکه ضمیر جعلا راجع بنفس است و زوج
او که هر دو از اولاد آدم باشند و حوا و این از حسن و قتاده مرویست و آصم نیز بین است پس معنی خلقکم
من نفس واحدة این است که خلق کل واحد منکم من نفس واحدة ولکل نفس زوج هو منها ای من جنسها کما قال
سبحانه ومن آیته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها خلاصه معنی آیت اینکه حق تعالی
هر یک از شما را از یک نفس آفرید برای هر نفس زوجی از جنس و خلق او نمود هر نفسی با زوج خود نفقتی
کرد و مباشرت نمود آن زوج حامله شد بحمل خفیف که آب نطفه است و چون ثقیل و گران بار گردید
از آن حمل بجهت صیرورت آب بگوشت و خون و استخوان آن مرد و زن دعا کردند که خداوندا اگر این
ولد را ذکر سوی کردانیده ما شاکران باشیم برین نعمت و عادت مردمان روزگار آنست که اولاد ذکر را
کرامی دانند از اولاد دختر پس چون حق تعالی بایشان داد فرزند که سوی الخلقت از زانی نمود
بدو و صاد را و را اسم شریک خدای کردانیدند یعنی او را عبد العزی و عبد اللات و عبد المناف
نام نهادند پس ضمیر عما یشرکون راجع بکسان باشد که اولاد خود را باین نوع اسم مسمی کردانند و محکما
از ضمایر راجع بآدم و حوا نباشد که اگر متعلق بایشان بودی عما یشرکون ابو مسلم گفته که خطاب
در خلقکم بجمیع آدمیان است که از نفس واحده که آدم است متولد شده اند و مراد بزوج حواست
و تا اینجا حدیث آدم و حواست بعد از بیان حال اولاد ایشان کرده که شرک اند و ضمیر جعلا راجع
است بهر مردی و زنی که متزوج باشند بیکدیکر و جایز است که ذکر عام کنند و بعد از آن
اختصاص نمایند بذکر مثل این در قرآن بسیار است کقوله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی
اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة که اول خطاب بر یکسان کرده بر تفسیر و بعد از آن راکب بحر
بذکر مخصوص ساخت و همچنین درین آیت اخبار فرموده است از جمله بشر بآنکه مخلوق شده
اند از آدم و حوا بعد از ذکر بعضی از ایشان نموده از خدای سوال مذکور کرده اند و بعد از اجابت
دعا غیر را شریک او سبحانه کردانیده اند میتوان که بود که خطاب در خلقکم من نفس واحدة با مشرکین

و از [illegible] (margin note)

بلکه زیرا که

بلکه زیرا که هر یک از بنی آدم مخلوق شده اند از نفس واحده و زوج آن نسل سوم که ضمیر راجع بآدم و حوا باشد
با حذف مضاف و تقدیر این که جعل اولادهما له شرکاء مثل اینست قوله تعالی اتخذتم العجل و اذ قتلتم نفسا
زیرا که تقدیر اینست که اتخذ آباؤکم و اسلافکم نفسا و بنا برین وجه ضمایر از اول کلام تا آخر با آدم و حواست و
مقوی اینست قوله تعالی فتعالی الله عما یشرکون چنانکه بیین شد چهارم روایتیست عام است که مذکور
شد و شیخ گفته که عقول صافیه منکر این روایت چه براهین ساطعه دالست بر عصمت انبیا
بهیچگونه شرک و معاصی و طاعت شیطان بر انبیا علیهم السلام جایز باشد و بلخی بعد از انکار این روایت
و قدح در سند آن گفته است که تقدیر صحت این روایت منطوق آن شرعیست که شرک در
تسمیه و این نه کفر است و نه معصیت و عبری اختیار این معنی فرموده و عیاشی در تفسیر خود تا امیر علیه
السلام نقل کرده که انه کان شرکا شرک طاعة لا شرک عبادة بعد از آن در توبیخ اهل شرک میفرماید که
أَيُشْرِكُونَ آیا انبا میکیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ آنچیزی را که بیافریند شَيْئًا چیزی و قدرت
ندارد بر خلق شیئا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه آن انبا از آنکه میکیرید ایشان آفریده شده اند یعنی جماد
قی و بی بیند که قادر نیستند بر اعطاء اصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر
بالذات و بر همه مقدورات قادر کرده اند و عبادة اصنام میکنند که مخلوق اند وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و
نمیتوانند لَهُمْ برای پرستندکان خود نَصْرًا یاری دادن و دفع منفعت ایشان و فریاد رسیدن و دفع
مضرت ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که ایشان را میکشند
یا اما الوارث و اراده آلوده میسازند و ایراد جمع العقول با آنکه راجع بجمادات آنست که تعظیم ایشان میکردند
مانند تعظیم ذوی العقول و تصویر ایشان میکردند بصورت من یعقل پس تعالی اینکه فرموده انا ایشان
بطبق حکایت که از ذوی العقول کقوله والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید
شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نکنند شما را سَوَاءٌ
عَلَيْكُمْ یکسان است بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ اگر بخوانید شما ایشان را و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ
صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی از کفر که مصر بودند بر کفر خود و از قبول
دعوة محروم شدند مانند ابو جهل و اتباعان او کویند ضمیر با مشرکان است و هم راجع باصنام یعنی اگر
بخوانید مشرکان را کویند ضمیر با مشرکین است و هم راجع باصنام یعنی اگر بخوانید ای مشرکان بتان را
با آنکه راه نمایند شما را پیروی شما نکنند و شما را بمزد و مدعای خود نرسانند و اجابت دعای شما نکنند
همچنانکه حق تعالی اجابت دعای شما میکند بخواه ایشان را دعوت کنید و بخوانید یا نخوانید که اثر اجابت ایشان

مترتب نشود نیز اگرچه ایشان لاینفع ولا یضر است وایثار استمرار متوقف بصیغه جهت مبالغه است در عدم افاده دعای ایشان حیثیت تسویه دعوت ثبات بر صمت پس گویا اسیغه‌ها یکدیگر یکسان است بر ایشان حادث گردانیدن شما خواندن ایشان را و از استمرار بر شما بر خاموشی از نخواندن ایشان بعد از آن اتمام حجت می‌نماید بر مشرکان بقوله إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا و ایشان را آلهه نام نهاده‌اید عِبَادٌ بندگان‌اند یعنی مملوک و امر برای تعجیز و تهجین مسخر فرمان‌اند و دلیل عاجز أَمْثَالُكُمْ مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و در قبضه اقتدار حق‌اند و اگر این را باور ندارید فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راستگویان در آنکه ایشان آلهه‌اند چون اله بحق آنست که دعای بنده و بنده پرستنده خود را اجابت کند و احتمال دارد که ایشان چون بتان را بصورت آدمیان تراشیده بود تجهیل ایشان را میفرماید که کمترین امر آنست که زنده باشند و خداوندان عقل و سمع و بصر باشند تا امثال شما باشند بر تقدیر آنکه چنین بوده باشند استحقاق عبادت نخواهند داشت چنانکه شما استحقاق این معنی ندارید ومع ذلک ایشان را بر شما فزونی باشد و حال آنکه معبود می‌باید که افضل از عابد خود باشد بعد از آن در اثبات نقص ایشان در آمده میفرماید که أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر بتان را پایهاست که بدان بخود يَمْشُونَ بِهَا بروند بآن چنانکه شما می‌روید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ و یا مر ایشان را دستهاست که يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانکه شما گیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا مر ایشان را چشمهاست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بآن چنانچه شما می‌بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان را گوشهاست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا می‌شنوند بآن چنانچه شما می‌شنوید و حال آنکه شما خود قایلید که ایشان را پای رونده و دست گیرنده و چشم بیننده و گوش شنونده نیست و شما را هست پس شما بیشتر از ادوات فاضل‌ترید از ایشان افضل باشید و از غایت جهل که فاضل مفضول را پرستند مشرکان بعد از استماع این سخنان الزام ایشان از آن جهت خوف جهالت تخویف کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با آلهه خود گفتند عایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بما ایشان بتو رسد حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدای ساخته‌اید و هم اجماع کنید و باهم معاون شوید برای عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس کید کنید و هر وسیله دیگری که میتوانید در ایصال مکاره بمن بجا آرید فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا که من هیچ از ین باک ندارم زیرا که ولیم محفظ و حمایت اکرم و اقصد دیگر شما نمی‌اندیشم اگر هر دو جهان خصم گردید ترسم چون نگهبانم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار و محب و متولی کار من الله است الَّذِي آنخدای که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاده قرآن که حامی بندگان

حواست وَهُوَ و خدا يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوستدار و کارساز نیکانست شایسته و کارساز بندگانست شایسته و حافظ ایشان از شر دشمنان و نمودن حجج غالبه یا دفع کردن ایشان بمعونت فرشتگان و عادت الله جاری است که متولی بندگان نیکان و صلحای خود باشد چه جای پیغمبران خود چه گونه مرا فرو گذارد و از دشمنان نگه ندارد وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که شما میخوانید و می‌پرستید مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق و ایشان لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ نمیتوانند یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند بوقت قصد کسی بتحطیم ایشان و این تمامی تعلیل است برای عدم مبالات آنحضرت از ایشان این تکرار نیست زیرا که اول بوجه تقریع و توبیخ است و این بجهت فرق میان صفت آنکس که عبادتش جایز نبود یا خطاب با اهل شرکت یعنی ای مشرکان اگر بتان را براه راست و طریق هدایت دعوت کنید نشنوند زیرا که جماد اند و حواس ظاهره و باطنه از ایشان مسلوبست و ای محمد تو چنان تصور میکنی که آن بتان در تو می‌نگرند یعنی ایشان را چنان ساخته‌اند که گویا مرکز تقلیب حدقه میکنند بجانب ایشان در بادی الرای پندارد که ایشان در رو می‌نگرند و حال آنکه نمی‌بینند وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مومنان کافران را إِلَى الْهُدَى بدین راست که اسلام است لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می‌بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می‌نگرند بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی‌بینند نه معقود دخولیت که سلطان محمود عارف از شیخ ابوالحسن خرقانی پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین فرمود که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر و حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را کفار و یهود و منافقین میدیدند و جواب داد که این دیدن را حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید چند کس بجمال او بینا شده باشند و چون حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله امر فرمود که دعوت و تبلیغ رسالت در عقب آن تعلیم او فرمود بمحاسن افعال و مکارم اخلاق و خصال و ترک تشدید و تغلیظ و تغیر در همه احوال فرمود که خُذِ الْعَفْوَ فرا گیر صفت عفو را و با کسانی که نسبت بتو سخن‌های دیوانه میگویند حدت و ستیزه مکن بلطف و ملایمت بر و با ایشان سلوک کن که این اقرب است بهدایت ایشان و تاثیر آن بجهت میلان قلوب ایشان بجانب ایمان و نعم ما قیل بیت شیرین زبانی و لطف و خوشی • توانی که پیلی بمویی کشی • و یا معنی آنست که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی بر ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا فرا گیر فضل اغنیا را آنچه بر ایشان سهل و آسان باشد صدقه دادن از زواید اموال و در اخذ آن از ایشان مبالغه و استقصا مکن و بر این معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة باشد بوده چه سوره مکیست و آیت زکوة مدنیست و بعد از نزول آیت زکوة حضرت بطوع و کره از ایشان زکوة میگرفت و مصداق معنی اول است آنکه در خبر

آمده که چون این نازل شد حضرت جبرئیل را از معنی خذ العفو سوال کرد جبرئیل گفت لا ادری حتی اسأل العالم یعنی
آگاه نیستم باش تا از حضرت ملک العلام معلوم کنم پس برفت بعد از زمانی باز آمد و گفت یا محمد ان الله
یامرك ان تعفو عمن ظلمك وتعطی من حرمك وتصل من قطعك یعنی ای محمد حق سبحانه ترا میفرماید که عفو کنی
کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کنی بانکس که ترا محروم ساخته باشد از عطیه خود و بپیوندی با کسی که از تو بریده باشد
وَأْمُرْ و امر کن مردمان را بالعرف بنیکوئی در افعال و اقوال که مستحسن باشد عقلا یا شرعا وَأَعْرِضْ و روی بگردان
بعد از اقامت حجت عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان سفیهان اگر از جانب ایشان ایذاء و رنجی بتو رسد با ایشان
ستیزه مکن بلکه ملاطفت و ملایمت را شعار و دثار خود گردان چه مقابله سفه بسفه موجب هتک
عرض و دنائت قدر میشود این جامع مکارم اخلاقست و امر رسول باستجماع جمیع محاسن و مکارم ابو جعفر
بغدادی گفته که نفس جاهلترین جاهلان سزاوارتر است بانکه از و اعراض کنی و اطاعت او ننمائی
و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است و لهذا از جعفر صادق علیهما السلام روایت است که حق تعالی
این آیت رسول خود را بمکارم اخلاق فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست که ازین آیت جامع تر در مکارم اخلاق باشد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و بدانکه امر بالاعراض از جاهلان موجب
نسخ آن نیست بآیة القتال زیرا که آیت اول عام است شامل جمیع جهال و ثانی خاص است بکفار پس عدم
اعراض از کفار مستلزم عدم مطلق اعراض نیست مرویست از ابن زید که چون آیت نازل شد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که بار خدایا گاهست که غضب بر من مستولی میشود و در آن حال حکم این آیت آمد که
وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر بر انگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جانب شیطان نَزْغٌ حقی وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده
اند نزغ در اصل لغت بمعنی غرز است که آن بمعنی بر انگشت زدن بکسی است و فرو بردن مثل چوب و
سوزن بعضوی و این تشبیه بوسوسه است و وجه شبه اغراست بر خلاف مامور به و ملخص معنی آنست که
اگر که شیطان در صدد وسوسه شود و خواهد که ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملایمت تو
نماید نسبت بکسانی که ایذا او ان ار بتو رسانیده باشد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدا از شر او تا ترا از شر و کید
وسوسه او نگه دارد و از بعضی علما مرویست که نزغ اول وسوسه است و مس نیست مگر بعد از تمکین و لهذا
حق تعالی اول را نسبت بپیغمبر داد و فرمود اما ینزغنك و ثانی از برای سایر مردمان که اذا مسهم طایف من الشیطان
و نزد بعضی صورة خطاب بآن حضرت است و مراد امت اند چه آنحضرت از وسواس شیطان و تسویلات
نفس معصوم و محفوظ است یا هر یک از امت میگوید که چون وسوسه شیطان ترا از جا بر انگیزد و بر خلاف
ماموربه دارد پس پناه بخدا گیر إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست استغاثه ترا عَلِيمٌ داناست بآنچه

صلاح امر تو در

صلاح امر تو دران است بحیثیتی که نزد استعاذه امر میکند یا سمیع است باقوال آنکه ترا اذیت میرساند علیمست
بافعال او پس ویرا بان مجازات خواهد داد و دواعات خواهد کرد بانتقام و آنکه در بیان حال متقیان میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرك و معاصی و ترسیدند از حق تعالی إِذَا مَسَّهُمْ
چون مس کند و برسد بایشان طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وسوسه که فرود آینده در خاطر از جانب شیطان
اشتقاق آن از طیف است بمعنی در آمدن چیزی در خیال و یا ماخوذ است از طوف یعنی چون برسد
بایشان وسوسه ملحد و گشته کرد اگرد ایشان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را بسد بایشان و از وعد و وعید الله
نماید فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را بسبب تذکیر مواقع خطا و مکاید شیطان پس
محترز گردند از و پیروی او نکنند که ایشان کسان باشند که خواهند که معصیتی کنند پس خدا را یاد کنند و ترک
آن کنند در رشد و صلاح خود را نظر کرده پیروی حق باشند این آیت برای تاکید تقریر ماقبل است مراد بشیاطین
جنس است و لهذا ضمیر جمع راجع بآن داشته فرموده که وَإِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران
نمی پرهیزند از وسوسه نمی ترسند از خدای يَمُدُّونَهُمْ میکشند شیاطین ایشان فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت
و تزیین مناهی در نظر ایشان یعنی معاصی را در نظر آنها می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از
اضلال ایشان و دست تصرف در اغوای ایشان باز نمی دارند و میتواند بود که ضمیر راجع باخوان باشد
یعنی کافران نمی پرهیزند خود را باز نمی دارند از غی و احتمال دارد که مراد باخوان شیاطین باشند و ضمیر
راجع بجاهلان وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیت از قرآن یا معجزه اقتراح میکنند مقارن
طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا فراهم نیافتی آن آیت را از نزد خود همچو سایر آنچه قرائت میکنی
و یا بر نگزیدی آنرا از قبل خود در کشاف گفته که معناه هلا اجتبیتها افتعلا من عند نفسك و افتعال بمعنی
افترا است یعنی چرا فراهم نیاوری آنرا بر وجه افترا بقوله تعالی یقولون هذا الا افک مفتری در تفسیر آورده
که اهل مکه بسبیل تعنت آیتهای که قرآنی میطلبیدند و نعت طلب ذلک است یعنی مشغول شده
تا او عاجز شود از آوردن مثل آن و چون در نزول آن تاخیر واقع شدی از روی استهزا گفتندی که چرا احداث
و انشا کردی چنانکه دیگر آیتها این آیت نازل شد که چون آیتی از قرآن که مقترح ایشان است
با ایشان نیاری گویند چرا خود بهم نیافتی قُلْ بگو إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ
آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از پروردگار من و من بر نیابنده و سازنده آن نیستم هَذَا
این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته میشود مِنْ رَبِّكُمْ فرستاده
اند از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب رحمت و نعمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروه

که میکردند بخدا رسول او چه ایشان اند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و در آیت دلالتست بر آنکه افعال پیغمبر صلی الله
علیه و آله و اقوال او تابع وحی است و چنان نیست که عمل برای و قیاس خود کند بعد از آن امر میفرماید باستماع قرآن
بقوله وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن را در اسباب نزول
آمده که جوانی از انصار در عقب رسول نماز میکرد هر چه آنحضرت قراءت میفرمود او نیز میخواند
آیت آمد که چون امام در نماز قراءت کند شما استماع آن کنید و آن را مخوانید وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید
تا امام تلاوت میکند لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید یعنی تا بآن مستعد شده بسماع آن
مستوجب رحمت و مغفرت گردید از ابن مسعود و سعید و جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری مرویست
که این خطاب مؤمنین است که مستمع قرآن شوند و با امام قراءت نکنند و این از ابی جعفر علیه السلام نیز
منقولست و شیخ ابو جعفر نیز فرموده که مراد وجوب استماع قرآن است در نماز و در غیر آن واجب نیست که
سبب نزول آیت آن بود که در ابتدای شرع در نماز و ابودی که یکدیگر سلام کردندی حق تعالی باین آیت از آن نهی
کرد و از کلبی روایت است که چون ذکر [illegible] شنیدی و با آواز بلند جزع کردندی و چون آیت رحمت استماع
کردندی برفع صوت طلب کردندی حق تعالی این آیت را نازل ساخت و ایشان را از آن منع فرمود و صاحب کشف
العرفان در تفسیر این آیت فرموده که من از کلام از مفسرین فرقی میان استماع و انصات نیافتم و آنچه بمن ظاهر شده آنست
استماع بمعنی جمع است و انصات توطین نفس بر استماع با سکوت و بحال الظاهر آیت دلالت بر وجوب استماع و
انصات میکند در وقت قراءت قرآن یا بطریق وجوب یا بر وجه استحباب و در سبب نزول آن از ابن عباس
و جماعتی دیگر از اصحاب نقل کرده اند که در اول که حال که نماز یومیه واجب شده مردمان در اثنای
آن تکلم میکردند و چون جمعی بر ایشان داخل می شدندی پرسیدندی که کم صلیت
ایشان در جواب میگفتند که صلیت کذا و کذا یعنی در اثنای آمد و شد میکردند بعضی دیگر گفته اند که
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تلاوت میفرمود مردمان باواز بلند با او قراءة میکردند
بعد چون کلام آن حضرت در میان اصوات ایشان پنهان شدی این خبر که سبب نزول این آیت قرآن است
و قتی که امام خطبه جمعه خواند و گویند این امر است برای [illegible] و [illegible] معجزه نبوی و این قولی است
و از صادق علیه السلام مرویست که مراد استحباب امر است در نماز و غیر آن و این مختارات بجهت طلاق
لفظ و اصالت برائة از وجوب درین مقام چند فایده است یکی از اصحاب ما و حنفیه این آیت را دال کرده
بر سقوط قراءة از ماموم چه انصات تمام نمیشود مگر بسکوت و شافعیه درین خلاف کرده اند و قراءة فاتحه
مستفید دانسته بعضی از اصحاب ما گفته اند که در جهریه اولی ترک قراءتست بجهت انصات و در اخفاتیه وجوب که اولی اتمام

٣١٩ امام هم بر ما و شنیده نشود مستثناست و گفته اند که مستحب است ماموم را در جهریه که گفتن در نفس خود از
تسبیح و تهلیل و تکبیر از بهر اولی است موافق ثبت روایت زراره انا احدهما کنت خلف الامام فاتم بر
فانصت وسبح فی نفسک یعنی چون با امام قراءة کرده باشی پس قراءة او را استماع کن مراد نماز جهری است و الیه
اشارة فی الایة التالیة فقوله و اذکر فی نفسک تضرعا و خیفة و دوم سزاوار آنست مر هر قاری و مستمع را که تخلیه
سر خود کند و تجرید قلب کند و اشفاق نماید بآن آزاد جهل خود کند و بر خود امتثال بایستوجه که نفس خود را
بر اوامر و نواهی آن دارد و عرض و عدود و وعیدات نماید تا بر خود امتثال اوامر و اجتناب است از نواهی بر
آسمان ترک کند و ذلت و خضوع شعار خود بسازد منطق متکلم آن کند که او سبحانه است در قراءة
آن متساوی باشد با ایستاده یا نشسته اگر ای قراءة مانند پادشاه عظیم اینما ایستاده باشد هیچ چیز
شاغل او نشود از استماع از برای قراءة آنطلب خلوة کند تا توجه و تدبر آن در آیات قران بیشتر
شود حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن کنید او امر و نواهی از آنیکه فرا گیرید و بعد
عظمت و احکام آن متعظ شوید وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد خطاب بالخطاب راجع بهر یک از بندگان است
میفرماید که بنده من رَبَّكَ پروردگار خود را یعنی به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و قیام نمای فِي
نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً و ترسکاری چه تضرع و خشیت اقربست باجابت و قول
گویند مراد تفکر است در نفس تا سبب آن علم بصانع و صفات کمال و جلال حاصل شود و گویند مراد حیا
نت مر ذکر لسان چه آن از ریا دورتر است و بقبول نزدیکتر و لهذا تخصیص آن بیشتر خود وَدُونَ الْجَهْرِ
مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز گفتار جهر و اشکار یعنی قراءت کن با سطلح ذکر کن میان
سر و جهر چنانکه در جای دیگر فرموده که و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا چه ذکر بر
وجه اقتصاد [illegible] ادخل است در خشوع و اخلاص بِالْغُدُوِّ در همه بامداد وَالْآصَالِ و همه شبانگاه
مراد دوام ذکر است یا درین وقت که افضل اوقات شبانروز است بجهت انکه فرشتگان شب و روز
درین دو وقت حاضر می باشند پس آن ذکر را مرو خواهند نوشت و یا بجهت انکه درین دو وقت
خاطر فارغ است از طلب معاش و گویند که این امر است مر امام را که آواز در نماز بلند کند در حین قراءة
بقدری که ماموین شنوند نه زیاده از آن و این قول از ابن عباس مرویست بدانکه اصال جمع اصل
است و اصل جمع اصیل و آن ما بین عصر است تا عشاء و افراد غدو بجهت آنست که مصدر است و لا
آن بمعنی مفرد و جمع مساوی است وَلَا تَكُنْ و مباش مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بی خبران از آنچه بآن مامور
میشوی از ذکر و اعلی اصح آنست که خطاب بآنحضرت است و مراد امت او چه آن حضرت نه در غفلت بوده است

وجبائی گفته آیت دلیل است بر آنکه دعا کردن بجهر و رفع صوت مذموم است و خلاف صواب است بعد از آن
حق تعالی بیان امری میکند که باعث ذکر است و داعی بآن میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان که عِنْدَ رَبِّكَ
نزدیک اند بپروردگار تو مراد قرب منزلت و مکانت است نه منزل و مکان یعنی مقربان درگاه عزت که ملاء اعلی اند
ملائکه لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نکشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه
لایق بکبریاء او نیست وَلَهُ مر او را خالص يَسْجُدُونَ سجده میکنند در عبادت او و آنچه نهایت خشوع
و تذلل است بجای می آرند و غیر او را با او شریک نمیگردانند یعنی ملاء الاعلی با وجود قرب منزلت ایشان
بحضرت او سبحانه در غایت خشوع و خضوع اند و پیوسته مشغول اند بطاعت او پس و جنة الابس فرزند
آدم بطریق اولی که شب و روز بعبادت و اشتغال نماید باخلاص تمام او را پرستش کند و توانی و تقصیر نور
زد این تعریض است بمشرکان نه بمومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده مستحب است و باید
دانست که باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن بر قاری و مستمع واجب است و آن در سورة الم
سجده و حم سجده و النجم و اقرأ است و در بواقی سنت است بجهت اصالت برائت از وجوب و آن یازده موضع
دیگر است اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج دو موضع و فرقان و نمل و ص و انشقاق و
همه سجدات سنت است و ص را سنت میدانند و این واجب و نزد ابو حنیفه موضع دوم حج را
واجب و سنت نمیداند و حق قول اول است در سجدات واجب وضع جبهه و سجود بر اعضای سبعه واجب
است الطهارت و ذکر و تشهد و تسلیم و استقبال شرط نیست ذکر در مسنون است باین عبارت که
صدوق در امالی خود ذکر کرده این است که لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا و بدانکه فتوحات این سجده
که در آخر این سوره واقع شده ملائکه و فرموده که ساجد ... که در باقی باشد انجا انکه اقرب ما یکون
العبد من ربه و هو ساجد بمنصب ظهور جلوه میدهد و چون میکشاید در فاعنی علی نفسک
بکثرة السجود از منظره شهود روی مینماید و سجده طاعت خاص بملک او نیست زینت ... مقارنه
اهل اخلاق از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل
الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة و امرت فعصیت فلی النار چون فرزند
آدم سجده تلاوت کند پس شیطان از و کناره کند و بگوید وای بر من اینکس مامور شد بسجده کردن
او را بهشت باشد و من مامور بسجده و فرمان نبردم مرا دوزخ باشد سورة الانفال مدنیست نزد ابن
عباس و قتاده الا هفت آیت که در مکه نازل شده و آن از وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا هفت آیت نزد حسن و عکرمه

همه در ان غزات بدر فرود آمده و عدد آیات آن هفتاد و هفت است نزد شامی و هفتاد و شش حجازی و بصری و شالی است
منعولا ازل غیر کوفی است نصرت و بالمومنین غیر بصری ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که
آنحضرت فرمود که هر که سورة الانفال و براءة بخواند من شفیع او باشم در روز قیامت و گواهی دهم برای که
بری است از نفاق و بعدد هر منافق و منافقه که در دار دنیاست ده حسنه برای او بنویسند و ده سیئه محو کنند
و ده درجه بردارند تا در دنیا باشد عرش و حمله بر او صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی
از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که هر که سورة الانفال و براءة را در هر ماهی یکبار تلاوت
کند نفاق در و داخل نشود از شیعه امیر المومنین علیه السلام باشد بحق و در روز قیامت بهشت بر سفره
نان دهان از حساب فارغ شوند و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که سورة الانفال
جدع الوقعرة کفار است بدانکه چون حق تعالی در سورة اعراف ذکر قصص انبیا کرد و ختم آن کرد بذکر
پیغمبر افتتاح سورة الانفال فرموده آنحضرت بعد از آنچه میان او و قوم او واقع شده بود و ذکر
کرده پس فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای
کفار که بر من است حلال است یا نه و تسمیه غنیمت بنفل بجهت آنست که آن عطیه و فضیلت از حق تعالی
بمجاهدان است و اشتقاق آن از نفل است بمعنی زیادتی و منه النافلة لانها زایدة علی الفرض و سبب
نزول این آیت اختلافات در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان از مدعیان که گفتند ما
کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مدد کار و عون شما بوده ایم مارا نیز نصیبی باشد
قومی از مهاجر و انصار طمع در آن غنیمت داشتند و عباده بن صامت رضی الله عنه فرمود که ما در بدر در
غنیمت اختلاف کردیم ما از جاده اعتدال منحرف شده بودیم حق تعالی حکم آن با رسول خود تفویض نموده
فرمود که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو ای محمد که حکم غنیمتها لِلَّهِ بخدای است وَالرَّسُولِ و فرستاده او که قسمت کند
بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای مخالف و منازعت ستمگاند وَأَصْلِحُوا و صلاح آرید
ذَاتَ بَيْنِكُمْ حالی که میان شماست از خصومت منازعت بمواسات با یکدیگر و تسلیم امر بخدا و رسول
یقال اللهم اصلح بیننا ای صلح الحال التی بها یجمع و در مجمع گفته که ذات در اصل لغت بمعنی خلقت
و بنیه است یقال فلان فی ذاته صالح ای فی خلقته و بنیته پس معنی آنست که صلاح آرید نفس هر یک را
در میان یکدیگر وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و مستوجب امتثال در اوامر
و نواهی یا اگر هستید کاملان در ایمان چه کمال ایمان بطاعات است و اتقاء از معاصی و اصلاح ذات بین بعد

٣٢٠

والحسان چون آیت نازل شد و حکم از رسول خود تفویض نمود میان مسلمانان قسمت عدالت نمود و بد اخلاقیهای
خود را باصلاح آوردیم در مجمع آورده که عکرمه نیز از ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید
روایت کرده که مراد غنیمت روز بدر است و بروایت حسن از صالح بن حی انفال سرایا است و نزد عطا مراد هر چیزی
ایست که از مشرکان بمسلمانان افتاده از غلام و کنیز بدون قتال و بروایت دیگر از ابن عباس مراد هر
چیزیست از متاع که بعد از قسمت غنایم بماند شود از فرس و درع و رمح و بروایت دیگر از اسب و رحل
است و فرس او و نزد مجاهد خمس است که از برای اهل آن واجب کرده اند و در صحیحه از ابی جعفر و ابی عبدالله علیه
السلام مراد از انفال هر چیزیست که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال هر زمینی که اهل آن بدون قتال از آن جلای
وطن کرده باشند و فقها آن را فیء گویند و میراث من لا وارث له و قطایع و صفایای ملوک که هر که از اهل اسلام
غصب نکرده باشند و بطون اودیه و اراضین موات و غیر آن از آنچه در مواضع خود مذکور شده مر خدا راست
و رسول و نیز از صادقین علیهما السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدا راست و رسول او را و بعد از
وی که قایم مقام او باشد صرف آن نماید هر جا که خواهد از مصالح خود و هیچکس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان
غیبت امام شیعه را رخصت کرده اند تصرف در وی کنند از مآکل و مناکح و مساکن و نیز فرموده که غنایم بدر مخصوص
برسالت پناه صلی الله علیه و آله بود هر که میخواست میداد از ابن عباس نقل کرده اند که رسول در روز
حرب بدر فرموده بود و گفت که هر که در حرب فلان فلان را بکشد وی را از غنیمت چندین بدهم هر که اسیری را بیاورد هم
چندین پس قوم متصدی حرب شدند جوانان بشتافتند و پیران معروف با رسول بایستادند در زیر رایت چون
خدای تعالی مسلمانان را بر کافران ظفر داد نزد حضرت آمدند و آنچه تنفیل فرموده بود طلب کردند پیران که با
رسول بودند گفتند ما برای آن بحرب مسارعت نکردیم که محافظت تو و رایت تو کنیم و تو تنها نمانی و کفار
هجوم نکنند و علم را بیفکنند و اگر ما را نیز آن قوت و شجاعت است که جوانان دارند پس ما را از غنیمت
حصه باشد مردی از انصار که نام او ابا الیسر بود برخاست و گفت یا رسول الله فرموده که هر که مردی بکشد
او را چندین غنیمت باشد و هر که اسیری را بیارد او را چندین بود من هفتاد اسیر را آورده ام سعد بن عباده
گفت یا رسول الله آن مردی که ایشان میطلبند ما را استحقاق آن نیز هست زیرا که مدد تو داده ایم و معین
و ظهیر تو بوده ایم و رایت تو نگذاشتیم حضرت صلی الله علیه و آله در این اندیشه فرو رفت مردمان گفتگوی
را بجدال و عتاب رسانیدند باز سعد گفت یا رسول الله مردمان بسیارند و غنیمت اندک اگر آنچه وعده
داده باین نمایی دیگران را چیزی نرسد متشکی شوند حق تعالی این آیت فرستاد حضرت آن غنیمت
را در میان قسمت فرمود و از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که من بدر سعید بن عاص بن امیه را بکشتم و او را تیغی بود او را

ذو الکیفیت سیف گفتندی برداشتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم گفتم که این تیغ را بمن موهوب دار که عاص
را من کشته ام فرمود این تیغ نه مراست نه ترا بلکه مسلمانان راست برو و این را بر بالای غنایم بنه من بیامدم
و گفتم برسر غنایم نهادم و بعد از آن بسیار ملول خاطر شدم و با خود گفتم در وقت قسمت اگر این بکسی افتد که
رنجی نکشیده باشد بسیار تاسف بود حق تعالی این آیت فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله قسمت غنایم فرمود
آنحضرت فرمود حضرت آن را بمن بخشید و فرمود که این تیغ تو از آن تست و گفته اند که مراد خمس مال از
غنایم که تعلق بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهلبیت علیهم السلام او دارد و این قول از مجاهد
نقل کرده اند و نزد سدی و عکرمه و جمعی از مفسران این آیت منسوخ است بآیت غنیمت وهی
قوله واعلموا انما غنمتم من شیء الآیة و نزد اکثر آنست که منسوخ نیست زیرا که نسخ محتاج است بدلیل
منافی نیست میان این آیت و آیت خمس و در تقسیم کلی مذکور است که در روز بدر خمس مشروع نشده
بود بلکه در روز احد مشروع شد و نیز در تفسیر مذکور است که چون آیت نازل شد مسلمانان
دانستند که ایشان را از انفال حقی نیست بلکه آن حق رسول است پس گفتند یا رسول الله سمعا و طاعة
فاصنع ما شئت ما امتثال امر خدای و رسول کردیم بهر وجه که میخواهی در غنایم تصرف فرمای پس آیت
فاعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه نازل گشت ای ما غنمتم بعد از وی نیز مرویست که رسول
قسمت بدر فرمود بر سویت و از آن اخراج خمس نفرمود بعد از آن ذکر آن کسی که مومنین در صفت
اهل ایمان خبر میدهد انما المؤمنون جز این نیست که مومنان کامل الذین اذا ذکر الله آنانند که چون یاد
که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و
تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او گویند مراد کسیست که چون
قصد معصیت کند و برا گویند که اتق الله از خدا بترس وی از خوف عقاب وی بترسد از آن اجتناب کند
واذا تلیت علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا
زیاده کرداند آیتها ایشان را در ایمان یعنی ایمان ایشان نزد استماع آیت قرآنی زیاده گردد مراد آنست که
بصیرت و یقین او بیفزاید و تصدیق قرین شود بجهت مزیت اطمینان نفس و رسوخ یقین نزد آن
بسبب ظاهر ادله و زیادتی حجج بینه و یا بجهت عمل بمقتضای آن آیت از قول کسانیست که گویند
ایمان زیاده میشود بکثرت طاعت و نقص میشود بمعصیت زیرا که عمل داخل ایمان است نزد ایشان
و حق آنست که مزیت ایمان بسبب تصدیق است بآن آیت منزله که پیش از آن نبوده یعنی هر گاه که آیتی از آیات
بر ایشان نازل شود آن را تصدیق کند و آن تصدیق او علاوه تصدیق اول باشد پس مراد تکثیر ایمانات

نه کیفیت زیراکه اهل مذهب اصح ایمان ثبت و اصل ایمان در کیفیت قایل شده و ضعف نیست چنانکه گذشت در
سورة البقره مذکور شد در حق ایشان مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر
گردد در زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق آورده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر
سعت روزنه دل در وی بتابد پس چون قرآن بر ارباب خلوت خوانده روزنه دل ایشان ببرکت قراءة
قرآن گشاده تر گردد نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند و در مجمع گفته که معنی آیت
آنست که قلوب ایشان خایف گردد در وقت استماع آیت عقوبت و وعید او سبحانه بر عاصیان و اما چون
بشنود ذکر نعمت او سبحانه بر عباد و احسان و افضال و رحمت او بر ایشان و ثواب او بر طاعات قلوب
ایشان مطمئن شود کما قال سبحانه الا بذکر الله تطمئن القلوب و نفوس ایشان آرمیده گردد بعفو
خدای و ترسی نباشد بین الاثنین جمع هر دو در حالت مومن وارد شده و وجه دیگر آنست
که مومن آن باید که همه وصف ایشان این باشد که چون نظر در نعم او سبحانه کنند که بر ایشان فایض
شده و عظیم مغفرت و رحمت او متذکر شود اطمینان قلب ایشان حاصل گردد بجهت احسن الظن
شود و چون ذکر عظیم معاصی که کرده اند که ترک اوامر و ارتکاب نواهی است دل ایشان خایف شود و بقلق ایشان
مضطرب گردد **وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ** و بر پروردگار خود **يَتَوَكَّلُونَ** توکل کنند و تفویض امور خود کنند با وجود خوف
ایشان نباشد که با او اعتماد بر مخلوق کنند و قطع علایق و اسباب داری و خوف کند از ایشان چه
همه مقهور و مغلوب او سبحانه اند و سطوات کبریای همه را در سلسله عجز و افتقار کشیده **الَّذِينَ** و این مومنان
کامل الایمان آنانند که از روی خلوص **يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ** بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان و آداب
وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را **يُنفِقُونَ** نفقه کنند اختصاص صلوات و زکوات بذکر
جهت عظیم شان آنست چه این هر دو از اعظم عبادات بدنیه و مالیه است **أُولَٰٓئِكَ** آن گروه که اعمال القلب
را که وجل و رجا و توکل و تعین است با اعمال و جوارح که زکوة است جمع کرده اند **هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ** ایشانند
گرویدگان **حَقًّا** گرویدن درست و راست خالص از شوب ریب این صفت مصدر محذوفست یا مصدر
موکد او لجوقه لک حقا ابن عباس فرموده که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا **لَّهُمْ** مر این مومنان راست
دَرَجَٰتٌ مرتبهای بلند و درجهای ارجمند **عِندَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان که مرتبت کرامت علو
منزلت است یا درجات بهشت و در خبر است آن درجت هفتاد درجه باشد و هر درجه چندانکه سالی [illegible] آن
کند **وَمَغْفِرَةٌ** و مر ایشان راست آمرزش مر تقصیرات ایشان را **وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** و روزی بزرگوار یعنی نعم جنت
که صافی باشد از کدر اکتساب و خالی از خوف حساب و غیر منقطع العدد و منتهی الابد بدانکه آیت دلالت نمیکند

بلکه چنین باشد مومن نباشد زیرا که حق تعالی درین آیت ذکر افاضل اهل ایمان کرده است و مومنان در مراتب
متفاضل اند اگرچه در ایمان متساوی اند باجماع و وجل و قلب خوف و توکل در ایمان شرط نیست و دلیل
نیست قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات مرویست که مردی از حسن بصری گفت تو مومنی گفت
ایمان دو است اگر مراد تو ایمان است بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ
و بعث و نشر و حساب و ثواب و عقاب من مومنم و اگر مقصود تو مضمون این آیت است که انما المومنون
هیچ نمیدانم که من داخل ایشانم یا نه از ثوری نقل کرده اند که هر که دعوی کند که انا مومن حقا و گواهی بدهد
که او از اهل جنت است پس بنصف آیت ایمان آورده و بنصف دیگر نگرویده اند و بعد از آن
بیان غزوه بدر میکند بقوله **كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ** در وی دو وجه است یکی آنکه مرفوع المحل است بآنکه خبر
مبتدا محذوفست و تقدیر اینست که هذه الحال کحال اخرجک الحرب یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان
از تنفیل غزات مثل ایشان است در کراهت ایشان خروج تو برای حرب دوم آنکه منصوبست برای صفت
مصدر فعل مقدر است در کریمه الانفال لله و الرسول یعنی انفال مستقر است مر خدا را و رسول را و
ثابت برای ایشان در حال کراهت بعضی اصحاب از آن نوع ثباتی که مثل ثبات بیرون آمدن تو در کار
است یعنی بیرون کرد ترا **مِنۢ بَيْتِكَ** از خانه تو که مدینه است برای حرب بدر **بِٱلْحَقِّ** براستی که منشاء این
غزوه بروایت ابو حمزه ثمالی و علی بن ابراهیم و جمهور مفسران آن بود که کاروان قریش با متاع
بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید قریش چون عمرو عاص و عمرو بن هشام
و مخرمه بن نوفل سرداری آن قافله میکردند اهل کاروان غیر از ایشان چهل کاروان سالار
بودند چون نزدیک بدر رسیدند جبرئیل آمد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را ازین صورت
خبر داد حضرت این معنی با مومنان باز گفت ایشان از بسیاری مال و قلت اهل قافله مایل شدند که سر راه بر کاروان
گیرند پس جمعی بسیار بی سلاح و با سلاح بدین قصد از مدینه بیرون آمدند چون خبر با بو سفیان رسید
که پیغمبر با اصحاب بقصد ایشان از مدینه بیرون آمده جمعی بیامدند و ایشان را اخبار کرد و گفت که زود
بیایید تهاون نکنید که مال ما در معرض تلف است ابلیس بصورت سراقه بن جعشم پیش که آمد و ندا در داد
که لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم من ترسید که امروز هیچکس شما را مغلوب نتواند
ساخت و من دیار و حامی شمام اهل مکه چون این شنیدند و حمیت جاهلیت را در حرکت آورده در مکه
ندا کردند که ای زنان و مردان هر که از ایستادان سرایش بیرون کند و مال تجارت ببرند چون رسول صلی الله علیه و آله
در وادی ذفران نزول فرموده که جبرئیل آنحضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داد فرمود که حق تعالی فرماید

کیکی ازین دو طایفه که کاروان اند که قافله قریش ترا خواهد در مدارک آورده که آنحضرت بصحابه فرمود که
العیر الیکم احب ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند
که اسباب حرب را آماده نساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت ازین سخن متغیر شد
کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و هر یک برخاسته در اظهار کمال انقیاد و اطاعت مبالغه نمودند
از آن جمله مقداد عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم مطلق تو ایم بهر چه حکم کنی بر وجوه ما حکمی
و بهیچ جا از حکم تو سر نپیچیم و در خدمت تو تهاون و تقصیر نمیکنیم و بجد تمام کمر انقیاد در
میان جان بسته ایم و ما قایل این قول که بنی اسرائیل بپیغمبر خود را گفتند که اذهب انت و ربک فقاتلا انا ها
هنا قاعدون نخواهیم بود اگر امر فرمائی که با آتش در رویم امتثال امر تو نمائیم و از آن هیچ باک نداریم اگر بعد دریا
کنی فرمائی در غوطه کشیده در میان آن در آییم رسول دیگر باره بکبار ایشان درین باب مشورت
کرد تا ثبات قدم هر یک بر وی ظاهر گردد و سعد معاذ گفت یا رسول الله ما را اگر این تکرار تعریض بر ما
انصار یا نیم فرمود چنین است سعد گفت یا رسول الله بیعت ترا نه بر نوعی بسته ایم که انفصال آن
توان یافت و عهد و میثاق ترا نه بر نوعی منعقد ساخته ایم که بر یک نکته قریب عهد آنرا توان کشود
بلک اگر اعضای ما ذره ذره و ریزه ریزه کنند از آن عهد و بیعت برنگردیم و بقیامت برسیم این عهد که کردیم با تو و لیکن حصول
درین باب این مبالغه نوع مبتغی بود بجهت آن بود که ایشان چون با رسول در عقبه بیعت کردند گفته بودند
در ذمام ما داخل شده و تا بشهر و مواطن ما نیایی ترا حمایت نکنیم پس رسول صلی الله علیه و آله اندیشه
کرد مبادا چون از مدینه بیرون آمده ایم انصار بان گویند که ما را رعایت واجب نیست زیرا که از موطن
ما بیرون آمده چون سعد معاذ در باب استحکام بیعت سخن را بجد آب کشید آنحضرت صلی الله
علیه و آله بان واثق شده فرمود که سیروا و اعلی اسم الله و برکته و ابشروا ای بنام خدای تعالی بشارت باد
شما را که حق تعالی یکی ازین دو طایفه یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است و در عیر ابو سفیان بود با جماعتی
و در نفیر ابو جهل بود با اتباع خود و رسول صلی الله علیه و آله چون میدانست که جوانان قریش کشته
کردند مال ایشان جمله کاروانیان میرا بوده از جهت متوجه حرب قریش شد بعضی اصحاب را میل
کاروان بود و کاره حرب قریش بودند و اندیشه میکردند که اگر ایشان پی کاروانیان بروند قریش
از پی ایشان در آیند و کاروانیان روی باز کنند ایشان را در میان گیرند حق تعالی از کراهت این خبر ایشان
میدهد که وان فریقا و بدرستی که گروهی است من المؤمنین از گروندگان که گروه لکارهون هر آینه کارهند
از رفتن بوی بدر یجادلونک جدال و مباحثه میکنند با تو فی الحق در اختیار حرب که جهاد است بعد ما

٣٢٣

تبین پس از آنکه روشن شده بایشان که جهاد واجب است و یاد آن سزاوار است یا اعلام تو که بر دشمن ظفر خوا
هند یافت پس ایشان کاره قتال اند کانما یساقون همچو کراهت آنکه رانده شود الی الموت بسوی مرگ
وهم ینظرون در حالتی که نگرند باسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بوجهیست که گویا
ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات موت را می بینند و این بجهت قلت عدد و عدد و بی استعداد
ایشان بود چه تمام لشکر ایشان سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره
و هشت شمشیر و مع ذلک طبیعت انسان مجبول است بکراهت مشقت کوفتن و براحت شتابان از مواطن
هلاکت و راحت باشند و بمواضع امن راغب واذ یعدکم الله و یاد کنید که چون وعده داد شما را خدای یکی
از دو گروه که یا کاروانیان باشند یا لشکر کافران انها لکم که آن گروه شما راست و بدل اشتمال است از
احدی الطائفتین و تودون و شما دوست میدارید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر خداوند سلاح و
عدد و عدد است یعنی کاروان تکون لکم باشد مر شما راست چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر
کفار قریش نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر را میخواهید شوکت بمعنی حدت است مستعار از شوکت بمعنی
خار که موجب اذیت بدن است همچنانکه اسلحه که مقتضی اذیت غیر است و جز شبیه بیها اذیت شده باشد
ویرید الله و میخواهد خداوند تعالی ان یحق الحق آنکه ثابت کرداند حق را بکلماته بآیتهای خود که در
باب محاربه ذات الشوکة فرستاده و متضمن امر است بقتال مشرکان یا بوعدهای فتح و ظفر که بپیغمبر
خود را داده و یا کلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته که و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا
المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و قوله لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و یا
مراد بکلمات او امر اوست مر ملائکه را بامداد اهل ایمان یعنی مشیت الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت و قایم
کرداند بامداد فرشتگان مومنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان و یقطع و ببرد و آن بیخ بکند
دابر الکافرین بنیاد کافران او مستاصل سازد معاندان را بنده یعنی آنکه شما میخواهید که پیوسته
متفرقات دنیا او سبحانه باشد هیچ مکر و هی شما نیست و حق تعالی میخواهد لیحق الحق تا ثابت
مکارم که شما میرسد در جهاد ثابت کرداند و ظاهر سازد و حق را دین اسلام است یعنی تقبل شرکا و اعلا
دین اسلام نماید و اظهار آن کند بر بنیاد ایمان و تحصیل آن خیری کند که موجب سعادت دارین شما باشد و یا
نصرت دهد پیغمبری بحق است و یبطل الباطل و نابود سازد امر فاسد را که کفر است ولو کره المجرمون
اگر کاره اند و نمیخواهند آنرا کافران که مستغرق گناه اند در آنکه در آیت تکرار نیست زیرا که مراد بیحق حق در اول
بیان مراد است و آخر مراد بیان اوست و میان مراد نیکان از غرض تفاوت و ثانی برای بیان داعی بجمل رسول

اخبار را که طایفه ذات شوکت بر حضرت وی میشان اذ تستغیثون ربکم بدل اذ یعدکم یا متعلق است بقوله لیحق
الحق یا اذکر یا اضمار اذکر است و معنی آنکه یاد کن این را که چون فریاد میخواستند از پروردگار خود در وقتی که
مخلص نداشتند از قتال میگفتند که اغثنا یا غیاث ربنا انصرنا علی عدوک گفته که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله شوکت و کثرت مشرکان بدید دعا کرد که خدایا انجاز وعده فرمای اگر گروه مومنان هلاک شوند کسی
در زمین نباشد که ترا بوحدانیت بپرستد و پیوسته این دعا میکرد و اضطراب میفرمود تا ردا از دوش مبارک
او در افتاد یکی از اصحاب گفت که هیچ اندیشه مدار که این مناشده تو با خدای و مبالغه تو در این موجب
اجابت شود حق تعالی وعده که فرموده فاستجاب لکم پس اجابت کرد خدای مر ایشانرا انی ممدکم بانکه من مدد کننده
ام شما را بالف من الملائکة بهزار کس از فرشتگان مردفین از پی مومنان درآینده کان و یا در عقب یکدیگر
درآینده کان و این ماخوذ است از ردفه اذا جئت بعده مراد ازین الف آنها انند که مقدمه لشکر ملائکه
بوده اند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی آنجا مده نقل میکند که غیر ازین هزار فرشته
در روز بدر قتال نکردند و آن نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت مژده
و نصرت آمده بودند و در معالم گوید که مراد بمردفین از پی درآمدن الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار
فرشته و نزد بعضی او لشکر هزار بوده اند و آنکه هزار که درین سوره مذکور است در عقب هزار دیگر
مجموع هشت هزار باشند والله اعلم بذلک و نیز مرویست که روز بدر جبرئیل با پانصد فرشته و میکائیل
با پانصد فرشته نزول کردند جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره با جامهای سفید و عمامهای دنبال دستارهای
میان کتفهای فرو گذاشته با مشرکان کارزار کردند و ایشانرا مغلوب کردند و هیچ زمانی تا امت
ماضی و مستقبل ایشان مامور جهاد ایشان مخصوص بودند بحیثیت علوم مرتبه از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از عبد الله عباس روایتست که چون مسلمانان بر مشرک کارزار حمله کردی از بالای
آن مشرک آواز تازیانه بر آمدی مردی مسلمانان چون نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر
روی و آن مرد کس را ندیدی چون رسول را ازین اخبار کردندی فرمودی است سیم فرشتگان الملکی حق
تعالی ایشانرا بمدد ما فرستاده است امیر المومنین علیه السلام فرموده که فرق میان کشتگان ایشان را
اثر خود بود وما جعله الله و نکردانید خدای این امداد را الا بشری مگر برای مژده کانی مر شما را نصرت دهد
ولتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما از ترس و خوف از شما دور شود یعنی با کثرت عدد
ملایکه بیسبب بشارت الحیات شما شود و اگر نه یک فرشته میتوانست دمار از ایشان بر آرد چنانکه جبرئیل
که هفت شهرستان قوم لوط را از جای بر کند و بر کوشه پر نهاد و چندان بر که آواز مرغان ایشان اهل آسمان

بشنیدند و بعد از آن سرنگون کرد وما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای
چرا اسباب ملائکه و کثرت عدد و عدد ما ساند آن و اسباب حقیقت نصرت را از نزد وی باید و بقصد
این اسباب از وی مایوس میشوند ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است و دوستان خود را نصرت
دهد و هیچکس بر وی غلبه نتواند کرد حکیم راست کار است هر چه کند بر وفق صواب کند و دشمنانرا
مقهور سازد و از عبد الله مسعود روایتست که گفت در وقتی که بر ابو جهل غالب شدم و او را بکشتم گفت
که آن کارها که از هوا می آمد ما کسی را نمی دیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت ایشان ما را مغلوب ساختند
٣٢٤ نه شما اذ یغشیکم النعاس بدل ثانی است از اذ یعدکم بجهت اظهار نعمت ثالثه یا متعلق بنصر است و یا
با آنچه در عند الله است از حضرت یاد و تقریر اذکر یعنی یاد کنید از انکه فرموده فرو پوشانید بر شما خوابی
سبک مرویست که اصحاب در آن شب که در روز آن التقای فریقین واقع شد دغدغه عظیم دست داد
جهت آنکه منزل ایشان در ریک بیابانی بود که رونده را قدم در آن فرو میرفت و آب نیز نداشتند و مشرکان
برایشان سبقت کرده بر کنار آب فرود آمدند حق تعالی خواب بر ایشان فرو گماشت امنة برای ایمن کردن
صل واقع شد از نزدیک او و این مفعول له است باعتبار معنی چه یغشیکم النعاس متضمن معنی
یعشون و گشته بمعنی امن است یعنی غلبه کرد خواب بر ایشان بجهت آن بود که حق تعالی از متاعب سفر و خوف خطر
استراحت یابند در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را
نماز نمی باید گزارد بعضی محتلم و برخی جنب و آب ندارند و پای شما در خاک فرو میروند و کافران در مین
تنعم اند و بر آب قادر و شما میگویند که ما دوستان خدائیم و پیغمبر او در میان ماست چگونه باشد
حق تعالی در آن محل باران فرستاد کما قال و ینزل علیکم و فرو فرستاد بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان
ماء آبی که رودخانها روان شدند و حوضها و حفرها پر آب شدند لیطهرکم تا پاک کردانند شما را
به بآن آب از حدث و جنابت و یذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت
نصرت و غیاث بایم نشود ولیربط و تا بسته بود علی قلوبکم بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت
باری و یثبت و برای آنکه ثابت کردانید به بدان باران الاقدام قدمهای شما را چه باران چون بر زمین ریک
آمیز بارید آنرا استحکام داد و قدمهای مومنان مستحکم شده در زمین که منزل کفار بود گلای عظیم
پیدا آمد و گفته اند که مراد ثبات قدم است در معرکه حرب پس اصحاب سیراب شدند و ظروف را پر آب کردند
غسل و وضو کردند فی الحال شده وسوسه شیطان از ایشان زایل گشت اذ یوحی ربک بدل ثالث است
یا متعلق بر ثبت معمول اذکر یعنی یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که یاملائکه من

آمده بودند برای اعانت اهل ایمان **أَنِّي مَعَكُمْ** مفعول یوحی است یعنی مضمون وحی آنست که من با شما ام در امداد
و اعانت ناصر و کافی مهمات شما از شر دشمن **فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا** پس استوار و ثابت قدم کردانید آنانرا که کرویده اند
و تشجیع ایشان کنید به بشارت نصرت یا به تکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با اعداء ایشان مؤید قول اول است
آنکه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان می رفتند
و میکفتند که بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان شما اندک
اند و نصرت مر شما راست و بنا بر آنکه تثبیت ملایکه ملائک بوده باشد قوله **سَأُلْقِي** بمنزله تفسیر انی معکم فثبتوا
است یعنی من با شما ام پس مجاهدت بر تثبیت قدم مومنان کنید که زود باشد که در افکنم **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا**
در دلهای آنکه کافر شدند و حق را بپوشیدند **الرُّعْبَ** ترس و بیم را در حدیث آمده نصرت بالرعب مسیره
شهر مرا نیز بر اعدا نصرت داده اند که هیبت و ترس من یکماه راه برود **فَاضْرِبُوا** پس بزنید ای ملایکه کافران را
فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بالای کردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا بر روس ایشان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمود مراد بضرب اعناق و الضرب فوقها ضرب و موده المجرق و تبسل و غیر آن از اسباب هلاکت واحد انارا یا لا
نیاری نقل میکنند که چون ملایکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب بر کدام عضو باید
کرد حق تعالی وحی فرمود که بزنند سرهای ایشان **وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ** و بزنید ایشان را یعنی قطع کنید و ببرید **كُلَّ بَنَانٍ**
همه انگشتان او کفته اند که تمام دست و پای است بیان کفته که مراد بفوق الاعناق صنادید و روسای
قریش اند و کل بنان سفله و زیردستان در آیت دلیل صریح است روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و
ایشان کفته اند کسی که مانع این است تاویل آیت میکند بآنکه خطاب بالمومنان است بر تقدیر خطاب و بنا بر آنکه
سالقی یا بقوله کل بنان تلقین ملایکه است اهل ایمان را بچیزی که بآن ثبات قدام کنند کانه قال
قولوا لهم قولی و این خلاف ظاهر است و معظم اهل تفسیر بقول اول اند اشارت نصرت است یا امر بآن خطا
مر رسول است یا مراد بخاطبین یعنی این ضرب قطع یا امر یا آیت بر ایشان **بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ** مخالفت کردند با
وَرَسُولَهُ و فرستاده او را اشتقاق شاقه از شق است زیرا که هر یک از متعادیین در شقی اند که خلاف شق
متعادی است کما انه عدوه است مخاصمه از خصم و آن بمعنی جانب است **وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** این تقریر است
برای تعلیل و یا وعید ایشان است در آخرت بعد از هلاکت دنیوی یعنی هر یک مخالفت کند با خدا و رسول او **فَإِنَّ اللَّهَ**
پس بدرستیکه خدای **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و کشتن
و در آخرت بعقوبت ابدی با نواع خواری **ذَٰلِكُمْ** خطاب در بن با کفره است بر طریق التفات محل آن رفع
است ای الامر ذلکم یا ذلکم را نصب است بفعل که دالست بر آن قوله **فَذُوقُوهُ** یعنی این عقوبت شما این است

ای فذوقوه ... بکشید از عاجل **وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ** ... **عَذَابَ النَّارِ** ... عقوبت اخروی ...

325

اخروی و وضع ضمیر بجهت دلالت است بر آنکه کفر سبب عذاب آجل است یا جمع بینهما عبدالله عباس
روایت کرده که مردی از بنی غفار برای من حکایت کرد که من با پسر عم روز بدر بر بالای کوه شدیم منتظر آنکه ظفر
کرا باشد تا ما نیز خود را در میان ایشان اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری بر آمد و بالای سر
لشکر مواضع و مخالف کرد و صدای شیهه اسپان می شنیدیم و میشنیدیم که از آن سوار آواز میکرد
که آهسته تر ای حیزوم پسر عم از هول و هیبت آن سواران بی هوش
شد و من خود را نگاه داشتم اما از من نیز هیچ قوتی نمانده بود چون ابر فرو نشست کفار قریش کشته
شده بودند و از آن سواران هیچ اثر پیدا نبود عکرمه کفت که از ابو رافع مولی رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم که کفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و زن عباس ام الفضل بود و من هر دو اسلام آورده بودیم
و عباس نیز دل او با اسلام میل کرده بود و ابولهب در بدر نیامده بود اما عاص بن هاشم را بعوض
خود فرستاده بود چون خبر ظفر اهل اسلام بر مشرکان بما رسید نزدیک زمزم خیمه زده بودیم و ام فضل
در آن خیمه بوده و من در کوشه نشسته بودم و تیری میتراشیدم ابولهب بیامد و در عقب نشست تا شخصی
آمد و کفت که ابوسفیان رسیده ابولهب کسی را فرستاد و او را طلبید چون بیامد او را کفت ای برادر صورت
این حال بکو چه بود این حادثه عظیم از کجا بر شما واقع شد کفت چه کویم چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد
رعبی و خوفی عظیم از ایشان بر خاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ کشیده در عقب ما
روان شدند در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسپان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین بر هوا
ایستاده و در دست هر یک شمشیری و تا زبان زهر کرمی زدند هلاک میشد ابو رافع کفت من دامن
خیمه برداشتم و کفتم ایشان فرشتگان بودند ابولهب دست بر آورد و بر روی من زد ام فضل چوب
خیمه برداشت بر سر وی زد چنانکه بشکست و کفت برای آنکه سیدوی غایبست دلیر شده و یرا میزنی
ابولهب برخاست و ذلیل و حقیر از آنجا برفت از این قضیه هفت روز نگذشته بود که بطاعون مبتلا کشت
و بدو زخ پیوست چون مرده هر دو پسر وی او را در آن خانه بگذاشتند و بجهت ترس طاعون که با آن
تعدی نکند بکریختند مردمان ایشانرا بدین ملامت کردند که آن شخص که بدر مرا اسیر کرده بوده او را
ابو الیسر کفتندی کوتاه بالا و صف ضعیف البنیه بود و پدرم در از بالای قوی هیکل فربه بود رسول
او را کفت که عباس را چگونه کرفتی کفت مردی مرا یاری داد در کرفتن او که من او را پیش از آن ندیده
بودم و بعد از آن دکر نیز ندیدیم بدین شکل و هیئت بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آنک لقد
اعانک علیه ملک کریم یعنی امات تو کرد در کرفتن عباس فرشته بزرکوار و ابو جابر ابن حنیف از پدر خود

روایت کرده که ما در عهد ... بودیم که بعضی از سواران در میان تمشیر و الحوال مشرکان می‌کردند پیش از آنکه شمشیر
یکدیگر رسد بر ایشان از جا نمی‌شدند چون حق تعالی ملائکه را به مدد مسلمانان فرستاد و ایشان را
وعده ظفر و نصرت داد در عقب این ایشان را نازل فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده‌اید
إِذَا لَقِيتُمُ چون ملاقات کنید و برسید الَّذِينَ كَفَرُوا آنها را که کافر شدند زَحْفًا در حالتی که انبوه و هجوم
کننده باشد برای حرب شما این مصدر است در موضع حال از مفعول بمعنی متزاحفین ماخوذ از زحف
الصبی اذا دب علی مقعده قلیلا یعنی جمعی که مجتمع و انبوه باشد بر وجهی که از غایت کثرت و پیوستگی بیکدیگر که فرقت
در میان یکدیگر نبود فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتهای خود یعنی هزیمت مکنید و اگرچه گروه اندک
باشید این حکم الله علی الاطلاق در اول اسلام بوده که یکی مؤمن از ده کافر زیاده نشایستی در گریختن بآیت الآن
خفف الله منسوخ شد چنانکه عنقریب مذکور گردد و اظهر آنست که آیت محکم است مخصوص بقوله حرض المؤمنین
الایة و منسوخ نبوده که زحفا حال باشد از ضمیر لقیتم یا از هر دو و بنابراین آیت منسوخ نباشد وَمَنْ يُوَلِّهِمْ
و هر که بگرداند بر ایشان در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر در حالتی که ترک کننده و میل کننده
و میل کننده و برگردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر برای حسن حالت یا جهت کر و فر لِقِتَالٍ مر کارزار
را یعنی خود را چنان فرا نماید که میگریزد و بآن خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز گردد بر سر وی تا زیان رساند
این از مکاید حرب است أَوْ مُتَحَيِّزًا یا بازگردنده باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی دیگر از مسلمانان
یعنی از میمنه بمیسره و بالعکس تا بایشان متقوی شود و گویند مراد بفئه رسول است که در جواب ...
باز میکشند و هر که بغیر این دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جایی بازگشت است
دوزخ و در کنز العرفان آورده که در این آیت چند حکم است یکی آنکه حرام است فرار از کفار بعد از ملتقی شدن با ایشان
مگر در حالت تحرف و تحیز دوم آنکه خطاب عام است در همه کفار و همه مسلمانان و گویند که مخصوص
است بحرب بدر زیرا که نزول آن در این واقعه است و حق آنست که خصوص سبب مخصص نیست چنانکه
در اصول فقه مقرر شده سوم آنکه وجوب ثبات و حرمت فرار مطلقا نیست بلکه مقید است بعدم
زیادتی عدد بر ضعف زیرا که با زیادتی ثبات جایز است نه واجب چهارم هرگاه دشمن زیاده بر ضعف
نباشد و هلاکت محقق باشد ثبات واجب است و حرام فرار بر قول صحیح و مذهب حق بجهت عموم که به
اذا لقیتم فئة فاثبتوا و نزد بعضی واجب نیست بقوله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و این ضعیف است زیرا که اشراف
بر هلاکت در حرب از لوازم آنست پنجم آنکه تحرف برای قتال استعدادات برای آن باید که اصلاح سلاح

خود کند و خود را طلب آب و طعام کند در حین عطش و جوع یا بمقابله آفتاب باشد و بآن متاذی باشد مانند
آن و شرط است در فئه که صلاحیت ستیزه داشته باشد خواه قریب باشند خواه بعید مگر در صورتی
که بعید مفرط باشد و بآن وجه که در عرف آنرا گویند ششم فرار از جمله کبایر است جهت توعید بران دوزخ
و تعبیر از آن عود است بر گردیدن و اظهار ندم و عزم بر قتال آورده اند که چون در بدر آتش حرب مشتعل شد و لشکر
کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا
فرمود گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی یا رب خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان که این
گروه قریش تکذیب رسول تو میکنند جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بر طرف دشمن افکن مرویست که چون
هر دو گروه بهم ملتقی شدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود که یا علی اعطنی
قبضة من تراب من حصباء الوادی یعنی قبضه از خاک و سنگریزه وادی بمن ده امیر المؤمنین علیه السلام مشت
کرد و پاره از آن سنگ ریزه بآنحضرت داد آنحضرت فرمود شاهت الوجوه و بروی لشکر بیگانه افکند
حق تعالی آن سنگ ریزه را در چشمهای مشرکان ریخت و هیچکس از ایشان نماند که آن سنگ ریزه بچشم و دهن و بینی
وی نرسید و بآن مشغول شد بعد از آنکه آغاز حرب کردند و مؤمنان تیز حرب کرده بر ایشان حمله کردند و قتاده و انس
روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سه سنگ ریزه برداشت یکی به میمنه و دیگری بمیسره و یکی دیگر در میان ایشان
انداخت و فرمود شاهت الوجوه منهزم شدند و بهر تقدیر این از عجایب معجزات آنحضرت است پس مسلمانان
شمشیر کشیدند و میان ایشان تا صد و هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد دیگر را
اسیر کردند پس اصحاب هر یکی تفاخر میکردند بآنکه کشتم و اسیر کردم آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ جواب شرط
محذوفست تقدیر آنکه ان افتخرتم بقتلهم فلم تقتلوهم یعنی اگر شما افتخار میکنید بکشتن ایشان پس شما نکشتید
دشمنان را بقوت استعداد خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای تعالی ایشان را کشت بآنکه شما را نصرت داد و
تشجیع قلوب شما از نصرت داد و تشجیع قلوب شما کرد و بر ایشان مسلط گردانید و القاء رعب کرد در
قلوب ایشان و ملائکه را بمدد شما فرستاد وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی
ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون افکندی چه افکندن تو بشائبه نبود که در چشم همه لشکر کفار رود و بر آن
قادر نبودی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن خدای افکند آنرا و بچشم همه ایشان رسانید تا که منهزم شدند و
تمکین شما داد بر قطع دابر ایشان لفظ رمی بمعنی ... اطلاق میکند اطلاق آن بر کال رمی نیز میکند و
گویند معنی آنست که تو نینداختی رعب را چون انداختی حصا را و لیکن خدا رعب را در قلوب ایشان انداخت
و نزد بعضی آنست که مراد طعن حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله ابی بن خلف الجمحی را در روز احد که از

جراحت در وی پیدا نبود و او از آن طعن بر خاک سیف لطیفه تا بمرد چنانکه از سعید بن مسیب روایتست که ابی بن خلف
را در روز بدر اسیر گرفتند ری خود را باز خرید چون خواست که برود گفت ما اسپی دارم که هر روز فرق اذرت گاورش
با میدهم و او را فربه نیز میکنم تا بر آن سوار شده ترا بالای آن بکشم رسول صلی الله علیه و آله فرمود
بخاست که تو میگوئی بلکه ترا خواهم کشت ان شاء الله تعالی چون روز احد شد ابی بن خلف بر آن اسپ
نشسته و بر هر طرف میتاخت تا بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله رسید جمعی از اهل اسلام قصد کردند
که او را بکشند حضرت فرمود که او را رها کنید که کشنده او منم حربه در دست داشت چون ابی نزدیک وی
رسید آن حربه را بجهه پهلوی آن دوا ستخوان های پهلوی او را در هم شکست مردمان وی او را از آنجا
بر گرفتند و گفتند که این زخم کاری نیست ابی گفت این را مگوئید بخدا که محمد طعنه بر من زد که اگر همه زمین
قسمت کنند همه را هلاک کرداند و من میدانم که از این جان نبرم و ثمان در روز بدر نشنیده اید که محمد گفت
که من ترا بکشم ان شاء الله تعالی والله که او دروغ نگفت پس او را بر دست برداشته میبردند در اثنای راه بر
دست ایشان جان بداد و بجهنم رفت بعد از آن جانفشانی کردند و گفته اند که مراد در رمیت بود که در روز
خیبر حصن کفار انداخت چنانکه بروایت صحیحه ثابت شده که در روز خیبر کمانی طلبید و تیری بیان پرتاب
و بجانب حصن خیبر انداخت آن تیر بلیابن ابن الحقیق آمد که بر بستر خود خفته بود جمهور مفسران بر آنند که رای
روز بدر است و سوق آیت نیز دال است بر آن و ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق در کلام لطف انجام ما رمیت
اذ رمیت سخنان گفته اند و از جمله صاحب تاویلات فرموده که حق تعالی اراه نمود صحابه را بنفی افعال
در سلب افعال از ایشان و اثبات آن وا بخود که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در مقام بقا بحق بود بفعل را ازو سلب کرد و ما رمیت را نسبت داد باو که اذ رمیت و لکنه اثبات کرد برای
خود که ولکن الله رمی اما افاده معنی تفصیل کند در معنی عین فیکون الرمی محالا الا بنفسه ودرقو حالت
نیکر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سبب بود در رمی بحکم کشت سمعه و بصره یدیه بلکه ذات
سبب در رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین و گویند که بنا بر حال کمال مصطفی و مرتبه استغراق
او در حالت فنا نسبت بهمه انبیا و اولیا نسبت فعل را بدو دفع کرد و چند نشان فعل وی بود حیث قال وما
رمیت اذ رمیت پس با آنکه هم از این جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمده و قتل داود جالوت از انبیت
بدا و بخود منسوب نگردانید تا معلوم شود که میان مصطفی و سایر انبیا بسیار است حاصل که حق سبحانه
کفار را مغلوب ساخت بالقای رعب و امداد ملائکه تا حق را اظهار سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد
مومنان را و نعمت بر ایشان ارزانی فرماید منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو و نعمت بزرگی

که فضیلت و غنیمتست و شاهد آیت والی صدق دعوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حقایق سلمی از امام
جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که بلاء حسن آنست که ایشان را از نفوس فانی کرد انگه بعد از فنا بهویت خود ایشان
باقی سازد و از قشیری نقلست که بلاء حسن آنست که بنا بر مشاهده میل کند در عین بلا ان الله بدرستی
که خدا شنواست با ستغاثه و دعای شما را سمیع علیم دانا و بیناست باحوال شما لاجرم دعا را اجابت
کرد ذلکم اینکار که دیدید از غلبه اهل حق و مغلوبیت اهل باطل و یا اینست بلا حسن یا قتل یا رمی و محل
آن رفع است بر خبریت ای المقصود او الامر ذلکم و ان الله معطوفست بر مبتدا محذوف یعنی مقصود از این
آنست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را و چون
آن با معمول خود در حکم مفرد است پس حقیقت معنی آنست که غرض توهین کید کافران و ابطال حیل
ایشانست که مستلزم بلای مومنان است و حفص باضافت کید میخواند یعنی خدا باطل کننده کید مشرکان
است آورده اند که کفار قریش در وقت خروج از مکه دست در استار حرم زده گفتند اللهم
انصر علی الجندین اهدی الفئتین و اکرم الحزبین و افضل المذهبین یعنی بار خدایا نصرت کن از این دو لشکر
از آنکه راه یافته تر است و از این دو جماعت هر کس که گرامی تر است و از این دو دین آن که فاضل تر است در روز بدر نیز
ابوجهل گفت اللهم اینا کان افجر واقطع للرحم و اتانا بما لا نعرف فاحنه الغداة بار خدایا هر که از ما فاجر
تر است و قطع کننده رحم را و چیزی آورده است با که ما آن را نمی شناسیم فردا او را هلاک کن و بروایتی گفت
اللهم انصر احب الفئتین الیک خداوندا اگر هر گروهی که دوست تر است نزد تو مدد ایشان ده حق تعالی در باره ایشان
این آیت نازل ساخت و بسبیل تهکم فرمود که ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح
پس آمد بشما فتح آن دین که دوست تر است و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ یعنی
از کفر و معادات رسول فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت نیران در آنجا
چه آن متضمن سلامت دارین و خیریت این است و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربت رسول ما نعد
باز گردیم بنصرت ایشان و لن تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم جمعیت اتفاق شما شیئا چیزی را
از بلیه قتل و اسر و عقوبت آخرت و لو کثرت و اگر بسیار باشد آن جماعت و ان الله بدرستی که خدای
مع المومنین با مومنان نیکوکار است بنصرت و تقویت و حفص بفتح ان میخواند بتقدیر لام علت
ای لان الله یعنی بجهت آنکه خدا با محسنانست نه با عاصیان کفار را نصرت ندهد اگر چه در عدد و عدد
بسیار باشند گویند در آیت خطاب با اصحاب رسول است صلی الله علیه و آله که پیغمبر را گفتند
که یا رسول الله برای ما از خدای طلب فتح کن روی مبارک حضرت بر افروخت و فرمود تا آنکه چنین از من بخواهند

ازکفار انواع عذاب واذیت میکشیدند واعضای ایشان را ذره ذره میکردند از دین خود برنگشتند تا ببرکت
صبر وشکیبائی برین اذیت وتحمل این نوع مشقت چنان شد که سواری تنها از صنعا تا حضرموت آمدی واکس
نترسیدی مکر از خدای وکوسفندان ازکوسفندان ؛ نمیدید شما تعجیل فتح ونصرت میکنید
اکر نه مثل شما باشند عاقبت کار شما چنان شود حق تعالی این آیت فرستاد که ای مومنان اکر طلب نصرت
کردید پس تحقیق که نصرت بشما آمد واکر باز ایستادن از کاهلی در قتال یا از مخالفت رسول صلی الله
علیه واله در باب غنایم واساری پس آن بهتر هست مر شما را واکر باز عود کنید بر شما با انکار عدد وکثرت
شما فایده نرساند زیرا که نصرت خدا شما را باشد چه نصرت او با کسانی است که کامل باشند در ایمان ومومنند
این قولست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آوردید اطیعوا الله فرمان برید خدای را
ورسوله وفرستاده او را ولا تولوا ومکردید واعراض مکنید عنه از امر او که مدلول علیه
استطاعت یا از جهاد یا روی بکردانیدن از رسول صلی الله علیه واله ونهی از مخالفت او وذکر طاعت
تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی مقرونست بطاعت رسول صلی الله علیه واله ومن یطع الرسول فقد اطاع
الله پس امر رسول متابعه وانتم تسمعون وحال آنکه شما می شنوید که من میکویم که او پیغمبر است یا می
شنوید مواعظ واوامر ونواهی قرآن را ولا تکونوا ومباشید کالذین مانند آنانکه قالوا سمعنا کفتند
شنیدیم جمله قرآن را بحسب لفظ نه بروجه عمل ومنافقان دعوی سماع قرآن کرده وهم وحال آنکه
ایشان بودند لا یسمعون نمیشنوید شنیدنی که بدان نفع کیرند پس کو یا که نمیشنوند ونزد ابن عباس
وحسن مراد یهودان قریظه اند وتیماین که میکفتند که آیات کتاب خدا را می شنویم وحال آنکه بسمع
قبول نمیشنیدند تخصیص ذکر خطاب بمومنان با آنکه کفار نیز بامر مامورند بجهت انقطاع ایشانست
یا از اعراض کفار از آن ولتنادی عقب آن مذمت ایشان میفرماید بقوله ان شر الدواب بدترین که
بتن جنبندکان روی زمین یا بهایم عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم کرانند از شنیدن حق
البکم ولکانند از کفتن حق الذین لا یعقلون که در نمی یابند حق را وحق را بران نمیدارند تا
بعد از آنکه مستدل شوند وبدترین از بهایم جهت آن اند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات
است روی برتافته اند بجانب متابعت طبع ونفس شتافته در نسیان او وجه که مراد از قوم نضر
اند از بنی عبد الدار که میکفتند ما بحریم وبکم عما جاء به محمد که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند
مصعب بن عمیر وسوید بن حرمله واین مرویست از ابی جعفر علیه السلام ولو علم الله واکر دانستی خدای فیهم
در ایشان نیکو نیکی که انتفاع استماع آیات قرآنی وقبول هدایت واقبال طلب حق یعنی دانستی که در ایشان

خیری ست لاسمعهم هر آینه شنوانیدی ایشان را یعنی ایشان را یعنی لطف کردی بر توفیق ارزانی فرمودی تا شنوند
وبآن منتفع میشوند ولیکن ایشان اختیار کردند اصرار بر کفر وبجهت آن حق تعالی تخلیه ایشان کرده فرو کذاشت
ولو اسمعهم واکر شنوانیدی ایشان را بوسیله لطف لتولوا هر آینه بر کشتندی از آن وهم معرضون
در حالتی که ایشان اعراض کنندکان باشند از قبول حق پس چکونه لطف فایده بایشان نمیرساند اما ایشان را اخذ
لا نکردیم وتخلیه نمودیم قولی آنست که کفار مکه کفتندی ای محمد برای ما زنده کردان قصی بن کلاب
را که مردی مبارک بود سالهای متمادی است فوت شد تا بر صدق تو کواهی دهد وبتو ایمان آرد تا بجهت آن
صدق قول بر تو ظاهر کردد ترا تصدیق کنیم حق تعالی میفرماید که اکر خدای ایشان را کلام قصی بشنوانیدی هم
ایمان نیاورند در این دلالتست که حق تعالی منع لطف نمیکند از مکلفان وعدم لطف او نیست بلکه
دانستن باشد که آن منتفع نشود بعد از آن بندکان را امر میکند بطاعت رسول صلی الله علیه واله ومیفرماید
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را وللرسول ومر فرستاده
او را بطاعت وانقیاد اوامر ونواهی اذا دعاکم چون بخواند رسول او شما را توحید ضمیر بجهت آنست
که اطاعت خدا همان اطاعت رسول است وعکس دیکر آنکه دعوت خدا شنیده میشود از رسول در انوار
وغیره نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله روزی بر ابی بن کعب بکذشت واو در نماز بود حضرت
او را اواز داد وی بتعجیل تمام بخدمت پیغمبر صلی الله علیه واله بشتافت وکفت لبیک یا رسول الله
حضرت فرمود که ما منعک عن اجابتی چه منع کرد ترا از اجابت من کفت در نماز بودم الم تجد فیما اوحی الی
استجیبوا لله وللرسول آیا خبر داده نشده در آنچه بمن وحی شده یعنی استجیبوا لله وللرسول کفت بلی
نیز یا رسول الله اکنون که دانستم در هر محلی که بخوانی اجابت کنم اکر چه در نماز باشم بعد از آن فرمود
ترا خبر دهم بسوره که مثل آن در توریت وانجیل وزبور وقرآن نیست کفتم یا رسول الله فرمود در نماز چه
خوانی کفتم فاتحة الکتاب فرمود باخدائی که جان بامر اوست که مثل این سوره در توریت وانجیل
وزبور وقرآن نیست واینست سبع المثانی است وخدای این را بغیر من نداده وفقها را درین خلافست که
اجابت قاطع صلوة است یا نه بعضی بر آنند که قاطع نیست زیرا که نماز اجابتست وجمعی دیکر بر آنند که خواندن
آنحضرت مر اوست که محتمل تاخیر نیست ومصلی را اجایز نیست که قطع صلوة کند برای امتثال آن وورود
امامیه قاطع است حاصل که میفرماید که اجابت رسول کنید لما یحییکم مر آنچیزی را که شما را زنده
کرداند یعنی ایمان چه کفر بحکم موتست کقوله انک لا تسمع الموتی یعنی علوم دینیه که حیوة دل در
دنیا وآخرت از وست یعنی آنکه جهل سبب موتست با عقاید صحیحه واعمال که مورث حیات ابدیه است

دو نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبة یا جهاد که سبب بقای شماست چرا کوتاهی
آن کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که موجب حیاتست نزد او سبحانه که بل احیاء عند ربهم
یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله یا قرآن که محیی قلوب مومنانست واعلموا و بدانید ان الله بدرستی
که خدای یحول حایل میشود یعنی جدا کرداند بین المرء وقلبه میان مرد و دل او و صاحب قرب در انوار گفته
که این تمثیلست مر غایت قرب حق را به بنده کقوله نحن اقرب الیه من حبل الورید و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع
است بر همه کنونات دلها با آنکه صاحب او از و غافل باشد که گفته‌اند که این تصویر تملک حق است مر دل ۸۶۶
بنده را در فسخ عزایم و نقض کلام میمنشا تمام حضرت امیر المومنین علیه السلام که عرفت الله بفسخ العزایم
مشعر است بر این یا حثست بر مبادرت به تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل
او بموت و فرصت عمل فوت کرده و گفته‌اند که جدائی افکند میان بنده و مراد او یا مقلب القلوب
در دل بنده تصرف میکند چنانکه خواهد و وجهی دیگر آنست که خدای قادر است که مانع شود میان دل
و افعال او از اعتقادات و ارادات و کراهات یعنی آنست که افعال الجوارح شما تابع افعال قلوبست و افعال اگر خدای
خواهد که حایل و مانع تواند شد چه آن در تحت قدرت کامله اوست و گویند که مومنان در وقت محاربه اندیشه
کردی که دشمن بسیار است و عدد ما اندک و بجهت این خوف در دل ایشان آمدی حق تعالی فرماید که من ما
نع شوم میان دل ایشان و میان خوف خایف نباشید حایل شوم میان دل کافران تا همیشه ترسان باشند و یونس
و یعقوب بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند که مراد بحیلولت حق تعالی آنست که او سبحانه مانع
میشود از آنکه بنده حق را باطل کرداند و باطل را حق و هشام بن سالم نیز از آنحضرت همین روایت کرده و عیاشی
نیز این را در تفسیر خود از محمد ابن اسحق نقل کرده و در کشف الاسرار فرموده که علما در آن دل بنده لمن کان له
قلب اشارت بآنست و عرفا دل را کمیت گفته یحول بین المرء وقلبه عبارت از آنست که در بیابان دل هادی
راه صواب در نهایت حجابست وانه و بدانید این را نیز که شان و قصه آنست که الیه تحشرون بسوی
او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود ان خیرا فخیر وان شرا فشر واتقوا فتنة و بپرهیزید
از کناهی که برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نه بکسانی که ستم کردند منکم از شما
خاصة در حالتی که اختصاص داشته باشد با ایشان که جاهم باشد و بظالم از آن برسد و شامت همه لیست
کند و این بوقت کلیات و ظهور بدع مداهنه در امر معروف و نهی از منکر و تکاسل در جهاد با ایشان
لا تصیبن الذین یا جواب امر است یعنی اگر آن اصابت کند شما را نرسد لا تصیب الظالمین منکم خاصة وظاهر
صحیح نیست زیرا که جواب شرط متردد است بنون موکده مناسب آن نباشد ولیکن چون متضمن معنی نفیست

بمعنی

بمعنی شایع باشد کقوله ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم و یا صفت فتنه است و لا برای نفی و این شامات نیز اگر نهی باشد
در تقدیر قسم یا نهی جواب محذوف باشی یا نهی باراده قول بنابر قراءة لتصیبن ان شواذاتست و احتمال دارد که نهی بعد
بعد از امر باتقا باشد از تعرض ظلم و جر و بال آن مخصوص بظالم و من در منکم برو وجه اول برای
تبعیض است و در وجه اخیر برای تبیین و فایده آنست که تنبیه بر آنکه ظلم شما اقبح از غیر شماست و ابن
عباس روایتست که حق تعالی درین آیت فرماید که بر منکر خاموش مباش و از آن چشم مپوشید تا آن
۳۲۹ رضا ندهید که چون عذاب خدای نازل شود ظالم و غیر ظالم خاص و عام در آن داخل شوند اما ظالمان
بجهت ظلم و غیر ظالمان جهت ترک معروف و نهی از منکر و نا مکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر
سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیر را مراد و عذاب استیصال است که بلم سال القریه و از ابن عباس مرویست
که المخاطب لاصحاب النبی صلی الله علیه و آله خاصة از حسن بصری نقلست که نزلت فی علی و عمار و طلحة
و زبیر یعنی این آیت در حق این چهار کس نازل شد و بعد از آن گفت که زبیر چون این آیت بخواند گفت ما
سالها این آیت بخواندیم و ندانستیم که ما از اهل این ایتیم فاذا نحن المعنیون بها فی الفتنة التی اصابتنا این معلوم
ندانستیم که مراد از این آیت ما ایم بر مخالفت آوردیم و رسید بما آنچه رسید یعنی بمخالفت بیعت امیر
المومنین علیه السلام کردیم و با او در مقام مقاومت و محاربت در آمدیم و بجهت این مفتون شدیم از
سدی منقولست که این آیت در روز بدر نازل شد و در روز جمل آن بجماعت ایشان رسید در مقاتله در آمدند
و گویند که فتنه مخصوص است بظالمین و تقدیر آنست که اتقوا عذابا یصیب الظلمة خاصة و مقوی
اینست قراءة لتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و نزد بعضی لا در لا تصیبن زایده است و نیز میتواند
بود که الف در تصیبن برای اشباع فتحه باشد و اصح و اظهر آنست که بر اصل خود است از ابن عباس نقلست
که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما
جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی هر که بر علی که در این مقام که من نشسته‌ام و این مقعد من است ازوی غصب کند بعد
وفات من چنان باشد که انکار نبوة من کرده و انکار جمیع پیغمبرانی که قبل از من بوده‌اند خلیفه ما
گفت که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که از بعضی یاران من بعد از من چیزهای چند سانح گردد
که حق تعالی ایشان را نیامرزد و بجهت من با ایشان مغفرت ایشان نشود بهلاکت اخروی گرفتار گردند و ابو هریره
گفته رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت بر نخیزد تا آنکه مبتلا شود فتنه خفته بود به از آن بود که
نشسته بود به از آنکس که ایستاده باشد آنکه ایستاده بود به از آنکه رونده باشد یکی از آنکه رونده باشد یکی
از اصحاب گفت که رسول الله اگر این فتنه را دریابد من باختن یا تیمم آنکس که گفت که بایست گفت اگر ایستاده باشم

فرمود بنشین گفت اگر نشستم فرمود دستهای پا خود بگیر و خود را نگاه دار که از مظلوم باشی به از آنکه بنده ظالم
باشی و نیز آنحضرت فرمود که چون آن فتنه در رسد و عمر بما از اینت کند و عالم را از آتش فتنه بخایند باید ثعلبی نیز
بلسان خود از حذیفه نقل کرده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله که ایتکم فتن کقطع اللیل المظلم یهلک فیها
کل شجاع بطل و کل راکب موضع و کل خطیب مصقع و در حدیث ابو ایوب انصاری است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود عمار را که اینه سیکون بعدی هنات حتی یختلف السیف فیما بینهم
وحتی یقتل بعضهم بعضا وحتی یبرء بعضهم من بعض فاذا رأیت ذلک فعلیک بهذا الاصلع عن یمینی
علی ابن ابی طالب فان سلک الناس کلهم وادیا فاسلک وادی علی وخل عن الناس یا عمار ان علیا لایردک
علی ردی یا عمار طاعته علی طاعتی وطاعتی طاعة الله مضمون حدیث راجع است باینکه حضرت بعمار گفت
که عمار زود باشد که بعد از من فتن من قبایح عظیمه ظاهر شود تا آنکه شمشیر در میان ایشان کشیده شود
بعضی بعضی را بکشند و بعضی از بعضی برائت کنند و چون این حال را مشاهده کنی بر تست که متمسک باین اصلع شوی
که در جانب راست من نشسته که آن علی ابن ابو طالب است چه اگر همه مردمان در وادی سلوک کنند تو در
وادی علی سلوک کن و یکبار همه مردمان از ای عمار بدرستی که علی ترا از راست راه نمیکرداند و بهلاکت
نمی‌افکند ای عمار طاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت حق تعالی و این حدیث را سید ابو طالب
هروی باسناد خود از علقمه و اسود نقل کرده از ابو ایوب در کتاب شواهد التنزیل که جمع آن حاکم ابی قاسم حسکانی
است رحمة الله علیه مذکور است که حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار الحسینی حدثنی ابو القاسم بن الحسین
حدثنا ابو سعید محمد بن الفضل بن محمد قال حدثنا محمد بن صالح العرزمی قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی حاتم قال
حدثنا ابو سعید الاشج عن ابی خالد الاحمر ابراهیم بن عثمان عن سعید بن عروبة عن قتادة عن سعید
المسیب عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الایة واتقوا فتنة قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من ظلم علیا مقعدی
هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی ونبوة الانبیاء قبلی ترجمه این حدیث مذکور شد واعلموا
ان الله وبدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که ظلم او متعدی بغیر شود
فلعنة الله علی من ظلم محمد وآل محمد وغضب الله علی من ازالهم عن مقامهم ومنعهم عن مناصبهم بعد از آن
حق تعالی تذکر اهل ایمان میکند حالت سالفه ایشان که اظهار انعام میکند بر ایشان بنصرت و تایید تکثیر
وسعها ایکه واذکروا ویاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل چون بودید شما اندک مستضعفون
فی الارض بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت تخافون می‌ترسیدید ان یتخطفکم الناس
از آنکه بربایند شما را کفار قریش و خایف بودید از آنکه چون از مکه بیرون آئید مشرکان بتاختن آیند

فآویکم

فآویکم پس جای داد خدای شما را در مدینه وایدکم وتقویت داد شما را بنصره بیاری دادن خود
باظهار نصرت شما یا بامداد ملائکه در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر
امم پیش حلال نبوده لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها و گویند خطاب کافه
عرب که ذلیل بودند در دست فارس و روم و ببرکت و میمنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزیز و ار
جمند شدند بر همه ملوک فارس و روم غالب گشتند ثعلبی در تفسیر خود آورده که بعضی صحابه سخنان
پیغمبر صلی الله علیه و آله میشنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بکافران
٣٢٠ میرسانیدند حق تعالی این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تخونوا الله
والرسول خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار و اسرار او و از جابر بن عبد الله انصاری نقل است که نزول
این آیت آن بود که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و فرمود یا رسول الله ابو سفیان فلان
جا فرود آمده است بالجیوش کا متهیه اسلحه حرب با ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده دارید
تا ایشان بر سر ایشان تازید یکی از منافقان بر صورت حال اطلاع یافته نامه نوشت و ایشان را از آمدن
مسلمانان خبر کرد و از زهری روایتست که در حق ابو لبابه نازل شده و سبب آن که رسول صلی الله علیه
و آله بر حصن بنی قریظه روایتست دیگر در محاصره فرمود ایشان ملجا شده طلب صلح کردند بآنچه
بنی نضیر کرده بودند یعنی جای خود را بگذارند و باذرعات و اذرعات شام روند رسول فرمود صلی الله
علیه و آله که صلح نکنم لیکن بحکم سعد فرود آیند با آنچه رای سعد است قرار گیرند چنان کنیم ایشان گفتند
که ابو لبابه را نزد ما بفرستید تا با وی مشورت کنیم حضرت ابو لبابه را با ایشان فرستاد او با ایشان
رابطی بود زیرا که مال و فرزندان او در دست ایشان بود پس او را گفتند در حدیث سعد معاذ چگوئی
و اینکه ما را میفرماید که بر حکم او فرود آئیم ما اطاعت کنیم یا نه وی انگشت اشارة بحلق خود
کرد یعنی همه شما را خواهد کشت پس آیت نازل شد ابو لبابه گوید که هنوز آیت نا شنیده و قدم بر ندا
شته بودم که دانستم که خیانت کرده ام با خدای و رسول صلی الله علیه و آله از آن پشیمان شدم و
بسیار غمگین و مضطرب گشتم و تردد بغم آمدم این آیت فرود آمده بود و الخبر گوید که ابو لبابه بیامد
و خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من
قبول کند بر هفت شبانروز نان آب خورد و نه طعام تا بیفتاد و بیهوش گشت حق تعالی توبه او بپذیرفت
چون با هوش آمد وی را گفتند که خدا توبه تو قبول کرد و گفت والله که خود را باز نکشایم تا آنکه رسول
صلی الله علیه و آله بدست خود مرا بگشاید پس آنحضرت بیامد و او را بگشاد ابو لبابه گفت از جملت توبه من آن

دفان است که هر زمین و بقعه و ستری که در آن حرم صرف نفقه کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نه ثلثی از مال
خود تصدق کن تا کفارت گناهان تو باشد و این قول ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما است و روایت
و قتاده گفته که مراد با امانات دین خدای است یعنی این دین اسلام که خدای با امانت بشما داده در وی خیانت
مکنید بترک اوامر و نواهی او بهما و جز که بشما سپرده باو بسپارید و گفته اند که خیانت مکنید با
خدای در تعطیل با جنای فرض و با رسول تقصیر سنت و یا غلول مکنید در غنایم دار الحرب یا خلاف
آنچه ظاهر میکنید اضمار آن مکنید و ترک نفاق کنید و بصدق تمام تصدیق کنید وَتَخُونُوا
أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدا
نید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است چه شما عقلا اید و زشت
کاریدی و حسن آن از قبیح اشیا توانید کرد تخونوا مجزوم است بعطف بر اول و یا منصوب در جواب لا
وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ بدرستی که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ
محنت ابتلای خدای که بدان حال ایمان آزماید پس باید که حب ایشان حاصل شما نشود و بر خیانت مانند
ابو لبابه و سبب وقوع شما نشود در اثم عقاب الحما الطاکری گفته که حق تعالی مال و فرزندان را فتنه گفت
شوم و ما مومنان فتنه را زیاده سکنیم و نعم ما قیل بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزند نه حال الله
که اطفال باخرمند وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ پس طلب آن سعی کنید بثواب جزیل و اجری جمیل است و جوی مال و حب ولد را از دست بدهید
در مجمع آورده که حق تعالی درین آیت بیان میفرماید که من اختیار خلقان میکنم باموال و تبیین
ما را منهی یقیم من انعیر المنی بآن ظاهر شود اگر چه من دانا ترم بایشان از نفسهای ایشان اما ان معنی لم
که افعال که سبب آن مستحق ثواب و عقاب بظهور رسد و امیر المومنین علیه السلام باین اشارت
فرموده بود لا یقولن احدکم اللهم انی اعوذ بک من الفتنة لانه لیس احد الا و هو مشتمل علی الفتنة
و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن فان الله سبحانه یقول و اعلموا انما اموالکم
و اولادکم فتنة یعنی باید که هیچکس از شما نگوید که بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس
نیست که مشتمل است بر وقت و بینه و لیکن استعاذه کنید از فتن مضله حق تعالی میفرماید که
و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید
از خدای و بتقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ تا گرداند برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نعمتی
که بدان جدا شود حق از باطل و نجات است از برای مومنان و از لال کافران یا هدایتی و نوری در قلوب شما یعنی لطف

کموجب

که موجب هدایت شما شود که بآن میان حق و باطل تفریق کند و یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل
ادیان تا نجات دهند روز بازجست یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور و معروف گردید و صیت شما
بهمه اطراف رسد فرقان بمعنی صبح آمده یقال سطع الفرقان ای الصبح و یا سبب تقوی افاضه کند بر شما
انوار جمال خود را بفیض کمال انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و محو کند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما
بتجاوز و عفو و یا مراد سیئات صغایر ذنوب و کبایر است و یا مراد گناهان متقدم و متأخر است زیرا که آیت
٣٣١ در اهل بدر واقع شده و حق تعالی گناهان ایشان را آمرزیده چنانکه مضمون حدیث نبوی مشعر است بدین
العظیم وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگیست از عبد الله عباس و جمعی مفسران منقولست
که چون انصار ایمان آوردند و با رسول صلی الله علیه و آله بیعت کردند قریش بترسیدند اکابر و مشایخ
ایشان چون عتبه و شیبه و ابو جهل و ابو سفیان و طعیمه بن عدی و نضر بن حرث و ابو البختری و زمعه بن
اسود و حکیم بن حزام و نبیه و منبه و هشام بن عمرو و امیه بن خلف در دار الندوه که قصی بن کلاب بود جمع شدند
تا اندیشه در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله مشورتی کنند و این صورت در وقتی بود که صحابه را اجازت هجرت
شد بمدینه و حضرت امیر المومنین صلوات الله و ابو بکر کسی در خدمت سید انام علیه الصلوة
و السلام نمانده بود القصه رؤسای قریش در باب آنحضرت استشارت نمودند ابلیس بصورت پیری بر آمده
خود را در میان ایشان بر انداخت گفتند تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد و مردم و مرد دیده و کار چشیده
و نیک و بد را آزموده شنیدم که شما در باب محمد مشاورت خواهید کرد خواستم تا من نیز حاضر
شوم اگر رأی شما صواب باشد تابع آن شوم اگر در آن خطا کنید من شما را از آن متنبه کنم و رأی صحیح
خود را در باب شما اعلام نمایم باشد که او را هلاک کنیم پس ابو البختری آغاز کرد گفت که او را در خانه محبوس
باید ساخت و در خانه را محکم بر آورد و از روزنه آب و نان بوی داد تا بمیرد چنانکه باد دیگر
شعرا کردند چون نابغه و امثال ایشان را گفتی نه پسندید و پس آنکه مرد دو گفت که بد رأی زدی اگر اهل
مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نمود
با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاصی دهند و این رأی تو بس بکسی توان کرد که او را عشیره و قبیله
نباشد مانند شعرا که نام بردی همه متفق الکلمه شده گفتند که ای شیخ نجدی راست گفتی پس هشام بن عمرو
گفت که رأی من آنست که این مرد را بر شتری نشانیده او را از ولایت بدر کنید هر جا که خواهد برود ابلیس گفت
حسن
الرای ما رایت محمد مردیست که خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی که هر جا که رود مردم را از دعوت کند

وایشان از غیب معهد وایشان اجابت او نمایند و یاری یار شوند بیایند و با شما مقاتله کنند و دمار از روزگار
شما بر آرند گفتند صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان
کسی را طلبیم تا باتفاق او را بکشند خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند که بدیه
الضروره بدین راضی شوند ابلیس گفت نعم ما رایت و در روایتی آنست که این رای ابلیس بود رؤسای قریش
چون استماع این قول کردند گفتند الرای رای شیخ النجدی پس ابوجهل از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد
که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام صورت حال را بعرض آنحضرت رسانید و گفت حق تعالی
میفرماید که علی را در مضجع خود بخوابان و تو از شهر بیرون رو پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
گفت خدای مرا فرموده است که از شهر بیرون روم تو امشب بر فراش من بخسب تا اگر قریش تفحص من کنند جای من
خالی نه بینند و اثر من نیابند و ضرری بمن نرسانند پس جامه خود را بر کند و بوی پوشانید و او را در مضجع خود
بخوابانید و آنجا با ابوبکر صدیق بیرون آمد که از او بر آن جماعت قرائت آیات انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الی
الی قوله لا یبصرون اشتغال فرمود و پاره خاک برداشت و بسر ایشان ریخت از آنجا بگذشت و بغار رفت
و حضرت امیر را وصی خود کردانید و رد ودایع و دیون مردمان که نزد آنحضرت بود باو استوار
خودکردانید آن مشرکان کس خود را بخانه فرستاده خبر رسانید که وی بر فراش خسپیده پس همه آن شب گرد اگرد خانه
آنحضرت نشسته ماندند و در قتل او تدبیر میکردند تا نزدیک صبح تیغها کشیده بیکبار در اندرون خانه
بدویدند امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در فراش نمود بچه کار آمده اید و چه خواهید گفتند محمد کجاست گفت
ما کنت علیه رقیبا ایشان از سرای بیرون آمدند و پی رسول صلی الله علیه و آله گرفته گفتند که محمد بیرون رفته
حالا او این خاک بر سر ما ریخته پس معرفت تا در غار و حق تعالی عنکبوت را الهام داد تا در غار را نسج کرد ایشان
چون چنین دیدند گفتند هیچکس درین خانه غار نرفته چه اگر در غار شده بودی از نسج عنکبوت تا رها دیده
شدی بلکه نجایا بزمین فرو رفته یا بیرون مدینه و یا او را کیمان برده اند پس باز گشتند و حضرت بعد از
سه روز از غار بیرون آمده بمدینه رفت حق تعالی در حق امیر کبیر علیه الصلوة والسلام این آیه ومن الناس من
یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله فرو فرستاد و در بیان مکر و حیله کفار قریش و عرض اینان نعت
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را از مکر ایشان خلاص داد این آیت را نزول فرموده که وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ
و یاد کن ای محمد که چون مکر کرده اند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه بگرویده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا در حجره و بند
بر دست و پای تو نهند و یا ترا مجروح سازند بنوعی که حرکت در تو نماند و ترا آن اثبات کنند که قوت رفتن نداشته
باشی أَوْ يَقْتُلُوكَ و یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ وایشان

یارد

بتو مکر میکنند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و خدای جزای مکر میدهد ایشان را یا با ایشان معامله مکران میکند با ایشان در جزای
مکر ایشان و مکران کننده اند یعنی که جرا ایشان را از مکه بیرون آورد و بید در رسانید و تعلیم مسلمانان کرد در چشم ایشان
تا اندک نمایند تا دلیر شده بر ایشان حمله آوردند مغلوب و مقتول مسلمانان شدند و سؤال نبود که اسناد مکر بای
بسبیل مزاوجه باشد بدون خفا مضاف که جزاست ما تحت جزاء سیئة سیئة مثلها و چون رد مکر بر ایشان بصورت
مکر بود که مراد است از اخفای مکر و ممکور ازین جهت آنرا مکر خواند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای جزای
بهترین دهندگان مکران است و با رسانیدن عذاب عقوبات و بکافران بر وجهی که ندانند اخفات اخفا

٣٣٢

مکر مکران و اثر آن ابلغ بعد از آن از شدت عناد و انکار کفار اخبار میفرماید وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده
شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که ما شنیده ایم این کلام را
یعنی مثل این را از مردمان روزگار و این جهت آن گفتند که نضر بن حارث لعنة الله علیه بتجارة ببلاد فارس
آمده بود و قصه رستم و اسفندیار و بهمن و غیر آن از ملوک عجم و عقرب ساخته بمکه آورده و
گفت فسانه خوبتر آورده ام که شیرین تر از افسانهاست که محمد بر ما میخواند حق تعالی از عناد و اتباع او خبر
داد که چون آیات قرآن بشنوند میگویند که ما شنیدیم لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم که
مِثْلَ هَذَا مانند این إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصهای نوشته پیشینیان و من نیز مثل این قصه
دارم اگر چه قایل نضر بود از قول اما چون او رئیس قوم بود و همه تابع او بودند در این امر از جهت اسناد
آن بجمیع ایشان کرد و علت مکابره و فرط عناد ایشان بود زیرا که اگر استطاعت میداشتند بی شک مثل
این را قریب بدان بیاوردند هر آینه با آن اتیان مینمودند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مدت ده سال
قرآن بر ایشان میخواند و بآن تحدی میفرمود و میگفت که فاتوا بسورة من مثله یا او در مقام معارضه
بیامدند و مثل آن را بر و میخواندند و اگر عجز دامن گیر ایشان نمیشود با وجود الفت و فرط اشتیاق ایشان
با صعود و جند که نزد ایشان تحقیر مینمودند سابقه و مقاتله میکردند و لقب خروج از مکه
و مشقت محاربه بر خود نمی نهادند معارضه این تنگ و عار و مشقت را از خود دفع میکردند مرویست که چون
عثمان بن مظعون این سخن را از نضر بشنید و یرا گفت اتق الله از خدا بترس و این نوع سخنان مگوی که محمد
بر حق است و آنچه میگوید صدقست گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید که لا اله الا الله جواب داد که من
نیز میگویم که لا اله الا الله و لیکن با آن ضم میکنم که هؤلاء بنات الله و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله استماع
این قول کرد فرمود که ای نضر وای بر تو این کلام الهیست منزل من عند الله نضر و در مقابله سخن حضرت
تمکه یا روحه اظهار یقین خود بطلان قرآن دعا کرد مشغول بر آنکه یا خدایا اگر حق محمد بر حقست تنگی ربه

من افکن وهر اهلاک کن کما قال الله تعالی اذ قالوا اللهم ویادکن آنرا که گفت نضر ومتابعان او ومتفق بودند که بار خدایا
ان کان هذا اگر هست این قرآن هو الحق راست ودرست ومنزل من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس ببارانی بر ما
حجارة من السماء سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی او ائتنا یا بیار بما بعذاب الیم
عذابی سوزناک وفایده تعریف خبر کان دلالت است برآنکه متعلق وتحقیر آنست بروجهی که حکم منزل باشد از
جانب خدای چون نضر این دعا کرد آیت سأل سائل بعذاب واقع نازل شد سعید بن جبیر روایت کند که رسول
صلی الله علیه وآله روز بدر سه کس را بحبس هلاک کرد مطعم بن عدی وعقبة بن معیط ونضر بن حرث
نضر اسیر مقداد بود چون رسول صلی الله علیه وآله فرمود که او را در حبس بکشند مقداد گفت یا رسول
الله اسیر من است رسول فرمود که طاغی کرا ودر حق خدای چه گفته است مقداد دیگر بار شفاعت کرد رسول
صلی الله علیه وآله همان جواب باز داد چون بار سیوم استشفاع کرد گفت اللهم اغن المقداد من
فضلک بار خدایا مقداد را از فضل خود اعانت کن گفت یا رسول الله مقصود من این دعا بود پس
او را در حبس بکشت ودر روایتی آمده که عقبة بن ابی معیط را در بدر بدست آوردند هر چند شفاعت
میکرد ومیگفت یا محمد اسئلک بالرحم بینی وبینک یا رسول الله حضرت فرمود لا رحم بینی
وبینک قطع الله الرحم بالاسلام به امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر کرد که یا علی اضرب عنقه
آنحضرت شمشیر بکردن او زد واو را بکشت ونضر را نیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در
روز بدر بکشت بعد از آن بیان موجب امهال کفار میفرماید بقوله وما کان الله لیعذبهم ونیست
خدای که عذاب کند ایشان را اگر چه استعمال آن کنند وانت فیهم وحال آنکه تو در میان ایشان چه سنت
الهی وعادة پادشاهی بر آن جاری شده که هیچ امت را استیصال نکرده اند در حالتی که پیغمبر ایشان در میان
ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی وذکر لام برای تأکید نفی است ودلالت است
بر آنکه مراد تعذیب ایشان عذاب استیصال است وما کان الله معذبهم ونیست خدای عذاب کننده
ایشان وهم یستغفرون وحال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی در میان ایشان مستغفران باشند از مؤمنان
یا آنکه اگر بفرض والتقدیر استغفار ایمان است از مرتضی علی علیه السلام منقول است که در روی زمین
در زمان بود یکی رفت دیگر باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وآنچه مانده است
استغفار است وشبهه نیست که استغفار مانع ذنب است نعلکم ونبات بلکه موجب محو وزوال
آنست پس سبب عقیب آن هوشود بلک وسیله عفو غفران گردد که فاستغفروا ربکم انه کان غفارا ولهذا تا حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله ومؤمنان مستغفرون در میان مکه بودند عذاب بایشان نرسید وچون

بمهاجرت مؤمنان باصحب حق تعالی هجرت آنکه بقیه از اهل اسلام انجا مانده بود که استطاعت خروج نداشتند
نیز کفار را عذاب نفرمود وچون ایشان نیز بیرون آمدند وکفار را در روز فتح مکه بقتل
واسیر وتعذیب ساخت از محمد بن قیق روایتست که قریش گفتند که چگونه حق تعالی محمد را از میان ما
برسالت برگزید اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء وچون شب
در آمد بترسیدند وایشان کفار پشیمان شدند وگفتند غفرانک ربنا اللهم اغفر لنا حق تعالی بسبب این استغفار
رفع عذاب کرد از ایشان وتعذیب ایشان را در آخرت مقرر فرمود در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که
چون پیغمبر صلی الله علیه وآله قریش را فرمود که اگر اجابت من کنید وتصدیق من نمایند حق تعالی ملوک
عجم وعرب را ذلیل شما کرداند وشما را بر ایشان متولی سازد ابوجهل گفت اللهم ان کان هذا هو الحق
من عندک الایة وبعد از آن خایف ونادم شده گفت غفرانک اللهم پس حق تعالی این آیت را فرستاد
که وما کان الله لیعذبهم الایة وچون قصد پیغمبر صلی الله علیه وآله کردند واخراج او از مکه این آیت نازل شد که
وما لهم وچیست مر ایشان را وچه منع میکند از ایشان ان لا یعذبهم الله آنکه عذاب نکند خدای ایشان را
وهم یصدون وحال آنکه ایشان باز میدارند رسول ومؤمنان را عن المسجد الحرام از دخول مسجد حرام
وایشان را از مکه بیرون کنند وچنانکه ایشان میکنند در عام الحدیبیه وما کانوا ونیستند ایشان
اولیاءه متولیان امر مسجد الحرام با صفت شرک واین قول کفار است که میگفتند که نحن ولاة الحرم
ما سالقت اختیار ایشان هر که خواهیم منع دخول او کنیم الآن هر کرا خواهیم ایشان را اذن دهیم بدخول
در آن حق تعالی فرمود که با وجود شرک ولایت حرم را نشاید ان اولیاءه نیستند سزاوار تولیت مسجد الحرام
مگر پرهیزکاران از شرک الا المتقون ولکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق
ایشان نیست قید اکثر وتنبیه است که در میان ایشان میدانستند اما عناد میکردند یا مراد
بالکل است همچنانکه قلت را در موضع عدم استعمال میکنند در مجمع گفته که در توفیق بین الآیتین یعنی آیت
اول که متضمن نفی تعذیب است وثانیه متضمن اثبات آنست چند وجه گفته اند اول آنکه مراد باول
عذاب استیصال است همچنانکه بر امم ماضیه واقع شد از خسف وغرق وصحت وثانی عذاب قتل بسیف
واسر دویم آنکه اول عذاب دنیا وثانی عذاب آخرة سیوم اول مشروط باستغفار دویم مشروط بعدم آن
وما کان صلاتهم ونیست دعای مشرکان یا آنچه آنرا صلوة نام کرده بودند عند البیت نزد خانه خدا
الا مکاء مگر صفیر زدن وتصدیة ودست بر دست کوفتن اشتقاق مکا از مکا یمکو است بمعنی صفیر صفق
وتصدیه بمعنی تصفیق ماخوذ از صدا قول آنست که عادت بنی عبد الدار وبعضی کفار آن بود که مردان وزنان

برهنه طواف میکردند وصفیر میزدند ودست برهم میکوفتند وقول دیکر آنست که وقتی که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله نماز میکرد عبد الدار برای تغلیط آنحضرت در عقب وی این عمل میکرد وبدین تقدیر مراد از
صلوات نماز مارتست باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل واسر است در روز بدر و حرق
زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ باآنچه هستید که کفر میورزید باعتقاد وعمل ولام العذاب
برای عهد است وسیاق این آیت برای تقریر استحقاق ایشان که عذاب داین است یا عدم ولایت ایشان
مسجد الحرام ولایت آن لایق نیست بکسی که او با این نوع صلوة باشد وبعد از ذکر صلوة ایشان در بیان انفاق
ایشان میفرماید بقوله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای
خود را لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسول است آورده اند که
بعد از خروج کفار قریش از مکه وعزیمت بدر ده کس از اشراف عرب که ابو جهل بن هشام وعتبه و
شیبه که پسران عبد الشمس بودند ودو سر سنه که پسران حجاج بودند ابو البختری وهشام ونضر بن حرث وحکیم
ابن حزام وابی بن خلف وسعد بن ابی سود وحرث بن عامر بن نوفل وعباس بن عبد المطلب متکفل شدند که
هر یکی از ایشان روزی لشکر را طعام دهد پس هر یک از ایشان ده شتر در روزی میکشتند وایشان
را بحرب تحریص میکردند حق تعالی آیت مذکوره را در بارهٔ ایشان نازل ساخت وکویند که عبد الله بن ربیعه
وعکرمه بن ابی جهل وصفوان بن امیه با جمعی دیکر که پدران وبرادران ایشان در بدر
کشته شده بودند با بوسفیان کفتند که دیدی محمد با ما چه کرد پدران وبرادران وسایر اقربای ما را بکشت
اکنون صلاح آنست که ما را یاری دهی تا هر یک نصیبی از مال خود را خرج کنیم وهر دو ما را لشکری نائل شکر
عظیم بهم رسانده بجنک محمد رویم حق تعالی این آیت در بارهٔ ایشان فرو فرستاد وسعید جبیر کفته که روز
احد ابو سفیان دو هزار مرد از احابیش نموده کرفت وبجنک رسول خدا آورد سوای لشکری
که از قبایل همراه آورده بود وکویند که روسای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند وبحرب
احد رفتند این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که نفقه کنند تمام
مالهای خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ حَسْرَةً بر ایشان پشیمانی وغم مال رفته باشد ومقصود
ومقصود حاصل ناشده اسناد ذات حسرت بانفاق بآنکه عاقبت انفاق است بجهت مبالغه ثُمَّ يُغْلَبُونَ
پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه مینماید که مراد بانفاق اول اخبار باشد از انفاق
ایشان در روز بدر وبانفاق ثانی اخبار از انفاق ایشان از مستقبل که آن روز احد بود یا مراد هر دو یکی باشد بلکه
که سیاق اول برای بیان انفاق عرض باشد وسیاق ثانی انفاق ایشان برای بیان عاقبت آن اکرچه هنوز بفعل نیامده

باشد این از دلایل اعجاز قرآن است که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه ثابت باشند بر کفر
إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ متعلق است به یغلبون یعنی مغلوب
شدند برای کافران برای کلفول برای آنست که تا جدا کرداند خدای ناپاک را که کافر است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک که مومن
مخلص وبضرب تمام احسن احکام مخصوص ودر آخرت بثواب جنت وعذاب عقوبت است بر یحشرون
یعنی کفار بدوزخ رانده شوند تا امتیاز ایشان از مومنان ظاهر کردد چه همچنانکه ایشان در دوزخ
باشند وسیاق مومنان در بهشت باشند ویا متعلق باشد به ینفقون یعنی مشرکان انفاق میکنند در عداوت
رسول صلی الله علیه وآله ازین نوع مال را که مسلمانان در مضرت دوزخ میکنند تا عاقبت آن
متنی شود بآنکه حق تعالی کفار را بد کردار را از مومنان نیکو کار کند وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ جمع کند وضم نماید
کافران پلید را بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ بعضی بر بعضی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس بر هم افکند کافران پلید را بر سر یکدیگر
شان اندازد بوجه مذلت وخواری در حالتیکه مجتمع باشند وهیچکس از ایشان نباشد ویا ضم کند که کافر
آنچه نفقه کرده باشند تا موجب زیادتی عذاب ایشان شود ویا مراد بخبیث نفقه ایشان است وطیب نفقه
مومنان از کافران جدا کرداند همه مالهای کفار را که نفقه باشد کرده در دوزخ جمع کند وایشان را بآن
عذاب کند کما قال الیوم یحمی علیها فی نار جهنم الایه فَيَجْعَلَهُ پس در آورد همه آنها را فِي جَهَنَّمَ در دوزخ أُولَئِكَ
اشارت بخبیث است بتقدیر فریق یا بمنفقان یعنی آن کروه خبیث یا منفقان بدرستی هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان اند
زیانکاران یعنی کامل در خسران چه ایشان خاسر اند در نفس مال خود چه مال را در باختند وبدوزخ شتافتند
بعد از توعید وتهدید مشرکان با پیغمبر امر میفرماید بدعوت کردن ایشان از توبه وانابت وایمان کوید قُلْ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا بکوی برای آنانکه کافر شدند یعنی در بارهٔ ابو سفیان واصحاب او بکوید که إِنْ يَنْتَهُوا اکر باز
ایستند از کفر وعداوت رسول خدای بوسیله دخول در اسلام يُغْفَرْ لَهُمْ آمرزیده شود برای ایشان مَا قَدْ
سَلَفَ آنچه کذشته یعنی سالها کذشته از ایشان از کناهان وَإِنْ يَعُودُوا واکر باز کردند بمعاودت مقاتله
پیغمبر صلی الله علیه وآله فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که کذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی
وحضرت باری در سنتهای که پیغمبران کفر کردند یا آخرت مستاصل شدند مانند فرعونیان ولات
ایشان پس ایشان نیز باید که متوقع آن باشند همین حکم دارند وَقَاتِلُوهُمْ وکارزار کنید ای مومنان
با اهل کفر حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که یافت نشود شرک وتسمیه کفر بفتنه جهت آنست که کافر غیر معاهد
عرض است در میان قوم خود وداعی مسلمانانست بدین خود آن موجب فتنه است یعنی تا هیچ مشرک نماند از
روی زمین واهل کتاب غیر معاهد جمیع ادیان باطله مغلوب ومضمحل شود وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ وباشد همه دین

٣٣٤

ع

دین اینکه خالص وخاص اند لله مر خدایرا پس یعنی دین او بر همه ادیان غالب میشود در مجمع شود که تفسیر تجمیع
اهل حق واهل باطل بر دین حق بر اجماع مردمان همه دین که غالب باشد مر خدایرا باشد وشیطانرا اصلا
دران دخل نباشد وذکره وغیرم اوا از ابی عبدالله روایت کرده اند صلوات علیه که آنحضرت فرمود که لم یجی
تاویله هذه الایة بل یکون فی زمان قد قام قاعنیا فیه تاویل این آیت هنوز واقع نشده بلک آن در زمان
باشد که قایم بامر دین قیام نماید وصیت دین محمدی را بجمیع اقطار واکناف عالم رساند تا انکه هیچ مشرک
بروی زمین نماند فان انتهوا پس اگر باز ایستد از کفر بایمان فان الله پس بتحقیق که خدای
بما یعملون بآنچه میکنند بصیر بینا ست ومناسب آن عمل پاداش خواهد داد یعنی پس بر انتهای
ایشان از کفر باسلام مثوبت جزیل عطا خواهد داد وان تولوا واگر اعراض کنند از قبول حق از رجع
باز نایستد وقبول اسلام نکنند از ان باک مدارید واعتماد بر وسعت او نکنید فاعلموا ان الله
مولاکم پس بدانید که خدای ناصر ومددکار وحافظ شماست نعم المولی نیکو حافظی ویاریست
خدای تبارک تعالی که دوستان خود را ضایع نکرد ونعم النصیر ونیک یاری دهنده ایست
که مومنانرا بر مشرکان غالب سازد لکن در بیان حکم غنیمت میفرماید که واعلموا وبدانید مومنان الجزو العاشر
انما غنمتم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هرچه اسم شیء بران اطلاق توان کرد
حق ریسمان وجوب فان لله پس بدرستی که مر خدایراست خمسه پنج یک آن وللرسول ومر رسول خدایرا ولذی
القربی ومر خویشان رسول را صلی الله علیه وآله که بنی هاشم وبنی المطلب اند والیتمی
ویتیمان ایشان را والمسکین ودرویشان محتاج ایشان را وابن السبیل ومسافران ایشانرا
در کنز العرفان آورده که درین آیت سه بحث است اول انکه غنیمت در اصل بمعنی فایده ونفع است ونزد
جمیع اصحاب ما وشافعیه است که آنچه از کفار را اخذ کرده شده است اگر بدون قتال است فی است واگر
با قتال است غنیمت واین از باقر وصادق صلوات الله علیهما مرویست ونزد بعضی غنیمت وفی یک معنی
است واصحاب ما بر اینند که فی مخصوص است بامام علیه الصلوة والسلام واز غنیمت خمس اخراج می
باید کرد بتفصیل که بیاید وبایه بعد از خراجات مجال است هرکرا که در معرکه جهاد حاضر بوده باشد بیان
ان مذکور خواهد شد بالجماع امامیه خمس واجب است در هرچه فایده گرفته میشود از ان تجارات وزراعات
وصناعات که زاید باشد بر مونت سر کردن معاون عوض مال الحلال مختلط بحرام که مالک آن وقدر آن
معلوم نباشد وزمین ذمی که مسلمان خریده باشد وغنیمت دار الحرب پس موضع غنیمت را تعمیم
در کون مذکور وچه آنها فایده نقل انکه موضع غنیمت وجمهور علما تخصیص آن کرده اند بآنچه دار الحرب

ماخوذ شده باشد اما شافعی خمس را واجب میداند در معدن وهر غیر از باقی معاون و نزد ابوحنیفه مخصوص است
بمنطبع هر یعنی صلوات الله علیه وحق تعمیم خمس است در امور مذکوره بروایات صحیحه وارده از ایمه هدی
صلوات الله علیهم اگر گویند که قوله من شیء دلالت بر وجوب خمس میکند در هرچه اسم غنیمت بر وصادق
آید اگر چه شیء خطیر باشد وحال انکه هیچکس از امامیه بدین نرفته اند زیرا که شرط نصاب کرده اند در کنز و
معدن وغوص گوییم لفظ اگر چه مقتضی عموم است لیکن بیان ایمه معصومین صلوات الله علیهم مخصص
عموم ص وخلاصه آنست بحث دوم در کیفیت قسمت خمس است بدانکه علما جمهور متفق اند که اسم الله در آیت ٣٣٥
بلی تبرکست وقسمت خمس بر جماعت مذکوره رسول صلی الله علیه بوده است ومراد بذی القربی بنی هاشم
اند وبنی المطلب غیر بنی الشمس وبنی نوفل لقوله صلوات الله علیه ان بنی المطلب ما فارقونا فی جاهلیه
الاسلام وبنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد وبعد از ان تشبیک اصابع خود کرد در میان اصابع دیگر و
فرمود که بنو هاشم وبنو المطلب متصل ومختلف اند بیکدیگر وثلث باقیه از سایرانان است واما
بعد از حیوة رسول تردما للعات آنست که امروان برای امام است در ایم وجوه انقضی بر صرف کند وابوحنیفه
استقاط سهم پیغمبر صلی الله علیه وآله را در مصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقولی بامام باید داد شافعی
برآنست که سهم رسول صلی الله علیه وآله را در مصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقولی بامام باید داد بقول
در اقسام اربعه صرف که زمخشری در کشاف از ابن عباس نقل کرده که در حیات رسول صلی الله علیه
وآله خمس بر شصت قسم بود از برای خدا ورسول صلی الله علیه دو سهم از برای اقارب او یک سهم بعد
از وفات آنحضرت ابوبکر از او منقسم کردانید وباقی خلفا بعد از وی همچنین میکردند مرویست
که ابوبکر منع بنی هاشم کرد از خمس وگفت که انما لکم ان یعطی فقیرکم وتزوج ایکم ویخدم من لا خادم
لکم واما الغنی منکم فهو بمنزلة ابن سبیل غنی لا یعطی من الصدقة شیء ولا یتیم موسر مرویست
که از امیر المومنین پرسیدند قوله تعالی والیتمی والمسکین فرمود که ایتامنا ومساکینا وحسن بصری
گفته که سهم رسول صلی الله علیه وآله لولی الامر بعده اصحاب ما تقسیم ان بر شش قسم سه قسم
را برای رسول خدا بوده در حیات او بعد از وی برای امام است که قایم مقام اوست ومراد بذی القربی
امام است وثلثه باقیه که یتامی ومساکین وابن السبیل اند ذی عبد المطلب اند نه غیر ایشان وقول امامیه
حق است وغیر آن باطل اما اول بجهت آنکه لازم نمی آید بحالت ایشان مرات که بیهه را بسبب اسقاط سهم خدا
از میان وهمچنین اسقاط سهم رسول صلی الله علیه وآله بعد از حیات او اما ثانیا بجهت ورود
روایات صحیحه از ایمه صلوات الله علیهم وهمچنین خصم نقل روایت کرده از امیر المومنین صلوات الله

علیه و ابن عباس بجنانکه از قول زمخشری نقل کرده شده و اما ثانیا زیرا که اکر صرف خمس کنیم بفقرا ی ذوی
القربی از یتامی و مساکین و ابن سبیل جایز است باجماع و بر آیت ذم یقینا حاصل میشود اکر بغیر ایشان ذمم
تعالی امامیه جایز نیست پس تخصیص بذی القربی احوط است و آیت اکرچه عام است اما مخصوص است
بانچه روایت کردیم از ایمه هدی چون امام زین العابدین و امام محمد باقر و جعفر و اولاد ایشان علیهم
السلام و مع ذلک میکوییم که لفظ آیت عام است و مخصوص شده باتفاق چه ذی القربی مخصوص به
بنی هاشم است و یتامی و مساکین و ابن السبیل عام است در مشرک و ذمی و غیر ایشان و حال آنکه مخصوص
بغیر مشرک و ذمی و علم الهدی فرموده که ذی القربی که صورت مفرد واقع شده دلالت میکند بر آنکه
مراد از آن امام است که قایم مقام پیغمبر است صلی الله علیه و آله چه اکر مراد جمیع بودی بودی واقع میشد
و درین دلیل نظر است بجهت جواز اراده جنس اکر کویند که هرکاه که مراد جمیع قرابات بنی هاشم باشد لازم
آید که آنچه معطوف بر وشده یعنی یتامی و مسکین و ابن سبیل از غیر ایشان باشد نه از ایشان زیرا که عطف
مغایرت است و درین نظر است بجواز عطف خاص بر عام بجهت مزید فایده و وفور عنایت پس اولی العتما
است بر محملات به بیان نبوی صلی الله علیه و آله و بیان ایمه بعد از و صلوات الله علیهم اجمعین
بحث سیوم آنست که تو اکید که درین آیت واقع شده در هیچ آیتی واقع نشده چه آن مصدر شده است
بامر بعلم که متضمن تحقیق است و لهذا تا سخی نسخ این آیت نکرده است باتفاق بعد از آنکه نزول آن واقع
شده در موضع و بعد از آن فرموده که ان کنتم این متعلق است بمحذوف یعنی کون الخمس بهولاء المذکورین
واجب فاعلموا ان کنتم یعنی خمس معین کرده مذکوره ولی لجبست پس آنرا بایشان رسانید اکر هستید
شما کرانیدکان بتحقیق آمنتم بالله ایمان آورده باید بخدای و ما انزلنا و بانچه فرو فرستادیم از آیت
یعنی از قرآن یا نصرت و فتح بالکر و غیر آن از آیت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله
یوم الفرقان روزیکه جدا شدن حق از باطل در و بود و دلیل بر حذف مذکور صدر آیت است
زیرا که مراد از علم انجا علمیست بر مقتضای آن یوم التقی الجمعان روزیکه بهم رسیدند کروه مسلمانان
و کافران آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت و از صادق صلوات الله علیه و آله
مرویست که نزول خمس در نوزدهم رمضان بوده و مشهور هفدهم آنست و الله علی کل شیء
و خدای بر همه چیزی قدیر توانا است لاجرم میدهم که بر لشکر بسیار غالب میسازد و اقتدی آورده
که نزول آن غزات بنی قینقاع بوده بعد از بدر بیکماه و سه روز در پانزدهم شوال بیست ماه از هجرت کذشته
و ارکان روایت کرده اند در بدر داستان از ابو عبد الله صلوات الله علیه و آله مرویست که فرمود ان الله

لم یحرم علینا الصدقة و انزل الخمس فالصدقة علینا حرام و الخمس لنا حلال یعنی چون حق تعالی حرام کرده است
بر ما صدقه و خمس را برای ما انزال کرد پس صدقه بر ما حرام است و خمس ما را حلال بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام
میکند در بدر بقوله اذ انتم بالعدوة الدنیا این بدلست از اذ یوم الفرقان و یاد در تقدیر اذکر است و معنی اینکه
و یاد کنید از آنکه بودید شما بکناره وادی که نزدیکتر بود بمدینه و آن ریکستانی بود که در آن پا بزمین
فرو میرفت و آب نداشتید و هم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی که دور
تر بود از مدینه زمین ایشان محکم بود بر آب قادر بودند چون کناره چشمه فرو دآمده بودند و اکرچه قیاس
وا دست بیا چون دنیا و علیا اما بجهت تفرقه میان اسم و صفت بر اصل خود واضح شده و استعمال
آن از قصیا اکثر است و الرکب و شتر سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند اسفل منکم
زیرتر از مکان شما مقدار سه فرسخ چه ایشان در بدر منصرف شده بطریق ساحل عزیمت نمودند اسفل
منصوب بر ظرفیت است که موقع خبر واقع شده و جمله است از ظرفی که قبل از دست و فایده آن
دلالت است بر قوت عدو و استظهار ایشان بر مقاتله و توطین نفس خود بر کثرت خود و بدانستن
جمله و وهی و محاربه و ضعف شان مسلمانان و استبعاد غلبه ایشان و لهذا ذکر مکر مراد کرد یقین
فرمود چه عدوه دنیا در ریکستان بود که پای شما و ایشان فرو میرفت و بتعب تمام در راه میرفتند
و آب نداشتند بخلاف عدوه قصوی و همچنین قوله و لو تواعدتم و اکر وعده خلاف قتال میکردید
با مر ایشان که در وعده قصوی بودند و حال ایشان از دلزلت رجال و اسلحه میدانستند لاختلفتم
هر آینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان جز شما الذکر بودید
اهل صلاح و ایشان زینا دو سلاح و محل برای حرب و با اکراه مومنان یا یکدیکر هم عهد و وعده
میشدید بر قتال کفار قریش خلاف در میان شما پدید آمده و اکثر از بیم و هیبت کفار از عهده
میکشتند و لکن و لیکن خدای جمع کرد میان ایشان شما در بدر لیقضی الله تا حکم
کند خدای عز و جل امرا کاری را که آن بود کان مفعولا مکرر و هیچ کاین در علم او و سزاوار
بانکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و ادلال کیش کفر لیهلک
من هلک بدلست ما متعلق بمفعولا یعنی جمع کرد میان تا هلاک شود یا امر خدا کرده میشود
تا هلاک شود عن بینة از حجت روشن که معاینه آنرا دیدند و یحیی من حی و زنده کردد بمحاربه
عن بینة از حجتی هویدا اما مهجور کند هم را حجتی و معذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه
و معجزات باهرات است که مشاهده آن کروه او را هیچ عذری و حجتی نیست خواه کرد در آن جنک مرده است

بارلبسته یا هلاک وحیات مستعار اند برای کفر واسلام از ایشان بحجتی واضح است چه هر که کافر گردد
بطلان آورده و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت وی مبین ومعلوم شد وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ هر آینه
که خدای شنوا است مراقوال واعمال مومن وکافر را عَلِيمٌ داناست بضمایر واحوال ایشان و در ترجمه
کشف مذکور است که گوهر وفروز عقل را همچنانکه در حفر سنیان دوستان می سپارند در صدد
دشمنان می نهند لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی اگر بینده در آیات
هادی الهی تامل وتفکر کند کفر که بار قه نور عقل از جانب لطف وتوفیق لیق شود وبیان مهتدی
گردد وحیات ابدی یابد واگر بحسب عناد وجحود در ان تدبر وتامل ننماید وعقل خود را در ان
کار نفرماید در وادی هلاک وضلال بماند که در شب آن روز که جنگ بدر واقع شد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله در واقعه لشکر قریش را دید در غایت قلت وقلت تاویل آن نمود بانکه در مثل
غالب شده ودشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر از بغایت مسرور وفر
حناك شدند حق تعالی اندکار این نعمت فرموده بمومنان که إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ یاد کن که چون بنمود خدای لشکر
کفار را فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندك صیتو انکه بود که اندید لشا یوم الفرق زیاشند و یا متعلق
بعلیم معنا انکه خدا تعالی جمع کرده در وقتی که کفار را در خواب طریق قلت بتو نمود یا حق تعالی دانا بود
بمصالح مومنان وقتی که در واقعه بشر کفار نمود بوصف قلت تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند
بود عده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ واگر خدای بتو نمودی ایشان را كَثِيرًا بسیار و
تو باصحاب خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل شدیدی او اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ وهر آینه نزاع میکردید
فِي الْأَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا از آن بگذریم وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای تبارك وتعالی سَلَّمَ
سلامت نگه داشت وبرهانید شما را از بد دلی وتنازع اختلاف کلمه یا از هزیمت عادی إِنَّهُ عَلِيمٌ
بدرستی که خدای تبارك وتعالی دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهاست از جرات اسم جزع و
تسلیم با عالم است بانکه اگر عالم بکثرت عدد سیدانستید قتال نمی کردید و قرار بر فرار میدادید
بدانکه رویا بر چهار قسمت یکی رویا از جانب خدای تعالی وآن است که دلیل تاویل وتعبیر است دوم رویا از
علیه اخلاط چهارم رویا از افکار واین سه قسم اخیر از اضغاث احلام واول الهام است در منام و رویا
پیغمبر صلی الله علیه وآله این قسم است وحسن فی منامك اشر موضع لوبك تعبیر کرده اند علیها التی بنام
بما انکه مراد رویا در نوم باشد وبعضی گفته اند که عینی است واین بعید است بر خلاف ظاهر آیت ومخالف روایت
وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ ویاد کنید ای اصحاب زمانی که بنمود خدای دشمنان را شما را إِذِ الْتَقَيْتُمْ وقتی که ملاقات

٣٣٧

کردید وبهم رسیدید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندك تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان در رویا
پیغمبر صلی الله علیه وآله وقوع پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی
او بود گفت که اعادی هفتاد تن باشند گفت قریب بصد نیز احتمال دارد وحال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند
وَيُقَلِّلُكُمْ واندك کردانید شما را فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای ایشان که دشمنان اند قبل التحام قتال دلیر
شدند در کار زار شما ونقل است که ابو جهل در روز بدر میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید که کوئی
آن میکنید بلکه ایشان را بدست بگیرید بر ریسمانها ببندید وچون بحرب مشغول شدند وشکست برایشان
افتاد این صورت از عظام آیات است چون قوم باصره اگر بیشتر قلیل وکثیر را کثیر وقلیل بینند اما باین حد نتوان
بود که قریب بهزار مرد را صد کس ببینند وکمتر ز دیك بیسیصد نفر را افزون از نهصد عدد ببینند وهر آینه قدرت
کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی از ابصار بعضی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت است
لِيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای کاری را که آن أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا کار هست کرده شده یعنی بوقوع
آینده در علم او وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدای نه غیر او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها تکرار این جهت
اختلاف فعل معلل بهر است یا مراد با مر در اول التقاست بر وجهی محکی وا ینجا اعزاز اسلام واهل آن واذلال
شرك وحزب آن و یا اول وعده ماست بنصرت در روز بدر دوم استمرار نصرت تا قیامت بانکه اندك
نمودن ایشان در چشم مسلمانان میتواند بود که بسبب قطع شعاع بوده باشد بیان برای رسیل معجزه
و یا ساتر بعضی و یا بحیلولت عبادوا مثال آن بعد از آن امر میکند بقتال و ثبات در حرب فقوله
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً چون برسید بگروهی از کفار که قصد حرب
کند با شما و یا ایشان در مقام کارزار آیند فَاثْبُتُوا پس پایستید از مقاتله ایشان روی متابید
عدم وصف فیه بکفار جهت آنست که مومنان مقاتله نمیکنند مگر با کافران و بقا غالب الاستعمال در قتال
وَاذْكُرُوا اللَّهَ ویاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار بدل و زبان در مواطن حرب و دعا کنید برای استظهار
شما بر اعداء لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما فوز وظهور یابید بر دشمنان ومع ذلك بمثوبت عظیم برسید
وگفته اند که مراد از ذکر تکبیرات در وقت شمشیر زدن با دعای بدر بکفار بین وجر که اللهم اخذلهم
اللهم اقطع دابرهم ودرین تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر باز ندارد و در شدائد
ملتجی باو شود در همه احوال ملتقا و واثق باشد وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ
ورسول او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه از قتال وَلَا تَنَازَعُوا وخلاف مکنید با یکدیگر
پس بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وبرود دولت وقوت شما ریح مستعار است برای دولت چه دولت

در تمثیل مورد نفاذ آن مشایر بابات هبوب و نقور آن گفته اند اهب ریاحك فاغتنمها فعضی والتلکه و اد
باو حقیقت چه نصرت می باشد الا بیاری که حق تعالی از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرة گویند و در حدیث
آمده که نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور وَاصْبِرُوا و شکیبائی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و نصرت از مجاهد نقلست که هرگز ریح احدی
رسید نبود مگر بجهت منازعت و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی آنچه بایشان رسید
هرگز بایشان رسیدی وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ
از سراها و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه
اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند رسول ابو سفیان بایشان رسید که باز
گردید که ما کاروان را بسلامت آوردیم پس مردمان عزم رجوع کردند ابوجهل گفت البته ببدر میرویم و
شب باشتغال بنائیم و مغنیات برای ما غنا و سرود گویند و دف و دایره زنند شتر کشیم و مردمان را
طعام دهیم تا آوازه ثبات و کرم ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند
پس حق تعالی میفرماید باید که شما از دیار خود مانند کفار بیرون نیایید که ایشان بطر و عجب مجرد زند
دریا میکنند و مرائی اند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدا و انوار گفته
که این جمله فعلیه معطوفست بر بطرا و اگر مصدر باشد در موضع حال و یا اگر مفعول له تاویل مصدر
وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِيطٌ عالم است برابر آن جزا خواهد داد آورده
اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که با
ایشان بود اندیشناک شدند و نخواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک بن جعشم کنانی که
مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایت میکنید بروید و من که
از بنی کنانه ام ضرری بشما نرسد و من نیز طریق اتفاق مرعی دارم پس ابلیس با جمعی شیاطین همراه ایشان
روی ببدر آورد حق تعالی ازین قصه خبر میدهد که وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و یاد کنید آنرا که بیاراست
برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و
غیر آن در حقایق سلمی آورده که قوت ایشان را بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند وَقَالَ
و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان
بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستیکه من یاری دهنده و فریاد
رسنده ام شما را از قوم کنانه و نگذارم که از ایشان بشما ضرری و آسیبی رسد جار اسم جوارست بمعنی مجیر

انوار گفته که این از مقالات نفسانیه است و وساوس آن یعنی شیطان در دل ایشان انداخت و در نظر ایشان در
آورد که شما مغلوب نشوید اهل اسلام را طاقت مقاومت شما نباشد بجهت کثرت عدد شما و در وهم ایشان
در آورد که این محاربه موجب قربت خواهد بود و سبب نزدیکی بخدا تا حدی که گفتند اللهم انصر اهدی الفئتین
وافضل الدینین لکم خبر لا غالب است یا صفت آن نه صله آن و اگر نه منصوب می بود که قوله لا ضاربا زیدا
عندنا فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ
باز گشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بهر دو پاشنه خود یعنی بطریق قهقری بر گشت مراد آنست که کید او
باطل شد و آنچه در خیال ایشان انداخته بود که مجاورت ایشان باشد سبب هلاک ایشان شد و در خبر است
که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دید و نظر او بر جبرئیل آمد که پیش استر
رسول صلی الله علیه و آله ایستاده بود و عنان آنرا در دست گرفته روی بفرار نهاده و دران حال دست
او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست
در سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستیکه من بیزارم از تیمار دادن شما إِنِّي أَرَىٰ ۳۳۸
بدرستیکه من میبینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگانرا که بمدد شما آمده
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای اگر از خدا
خدای ترسیدی آورده که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که ما را تو
منهزم ساختی گفت من درین جنگ رفیق شما نبودم گفتند فلان روز در بدر وعده دادی و گفتی لا
غالب لکم الیوم وانی جار لکم سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم و نیز عزیمت شما بجانب محمد
وقوف نیافتم و چون ایشان که بعد از آن بطریق اسلام در آمده اند و این قول از صادق علیه
السلام مرویست از کلبی نیز نقل کرده اند پس همه را معلوم شد که من ترسیم از آنکه ضرری و مکروهی
از ملائکه بمن رسد و یا ملائکه مرا هلاک کنند و این وقت همان وقت باشد موعود شده زیرا که ابلیس قبل
ازین هرگز ندیده بود که ملائکه بمدد مسلمانان آیند از جبائی و جمعی دیگر نقلست که ابلیس قادر
نبود بر خلق صورت خود بر صورت سراقه ولیکن حق تعالی بصورت سراقه مصور ساخت تا بر پیغمبر
و اصحاب ظاهر شود اگر گوئی از رؤسای اهل شرک مشرکان از ابتدای مسلمانان دعوت میکرد
ایشان از منازل خود بیرون نمی آمدند و با اهل اسلام مقاتله نمیکردند بجهت خوفی ایشان
از بنی کنانه پس او را بصورت سراقه مصور گردانید تا مراد او سبحانه در اعزاز دین تمام کرده والشیخ
مفید رضوان الله علیه [illegible]د بعضی رسایل ایراد فرموده که حق تعالی جن را قدرت تمکین داده که ایشان

مصور تواند شد باشکال مختلفه وخبر صحیح متواتر که ابلیس در دار الندوه بصورت شیخ نجدی آمد از اهل نجد
روز بدر بصورت سراقه خود را بمشرکان نمود وجبرائیل بصورت دحیه بپیغمبر صلی الله علیه وآله ظاهر
شد مصرح است بر آن وحسن گفته که صدور این کلام از ابلیس بوجه وسوسه بوده نه بتصور وبصورت
سراقه این غیر حسن است بجهت تواتر روایت در این باب **وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ** میتواند بود که از کلام ابلیس
باشد یا جمله مستانفه یعنی خدای سخت عقوبت است که هیچکس را طاقت عقاب او نیست از طلحة بن
عبد الله روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در هیچ روز شیطان چنان ذلیل وخوار نبود
که روز بدر چون دید که جبرائیل که در پیش فرشتگان می آمد ودر روز عرفه نیز ذلیل میشود چه آن
روزیست که رحمت بی قیاس بر بندگان گناهکار از آسمان نازل میشود **إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ** [illegible]
یاد کن که چون گفتند منافقان مدینه **وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ** وآنانکه در دلهای ایشان بود **مَرَضٌ** بیماری
شک یعنی منافقان اند وعطف جهت تغایر صفتین است واصح آنست که اینها قومی بودند قیس بن ولید بن
مغیره وعلی بن امیه بن خلف وعاص بن منبه بن حجاج وحرث بن زمعه وابو قیس بن فاکه بن مغیره
اظهار اسلام کرده با وجود قدرت ملوک هجرت سرافراز نشده بودند در وقت خروج قریش ایشان به بدر
آمده بودند ونیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان بدان میل نمایند وچون قلت مومنان
در روز بدر مشاهده کردند گفتند **غَرَّ هَٰؤُلَاءِ** فریفته است این گروه مومنان را **دِينُهُمْ** دین ایشان که
با وجود قلت وعدم علت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرموده که
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وهرکه توکل کند بر خدای وکار خود را باو گذارد **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بتحقیق که خدای **عَزِيزٌ**
غالب است بر همه پس متوکل را مغلوب نگذارد **حَكِيمٌ** حکم کرده است که اهل توکل را یاری دهد ویا حکمت
مقتضی آنست که نصرت متوکلان فرماید مرویست که چون جماعتهای منافقان که مذکور شدند کثرت
منافقان وقلت مومنان بدیدند روی بقتال رسول الله صلی الله علیه وآله آوردند چون میان
معرکه افتادند فرشتگان تازیانه وشمشیر بر پشت وروی ایشان زدند وهمه را هلاک کردند حق تعالی
رسول خود را از آن خبر داد **وَلَوْ تَرَىٰ** واگر ببینی ای محمد حال کفار را **إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا**
چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شده اند **الْمَلَائِكَةُ** فرشتگان که اعوان ملک الموت
بوده اند ودر میرسید از طرف [illegible] است ومفعول تری محذوفست وتقدیر آنست که لو تری الکفرة
از حال الهم والملائکة فاعل یتوفی وبقراءت ابن عامر یاء است یتوفی نیز میتوان بود که فاعل از حق تعالی باشد والملائکه
مبتدا وخبر آن **يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ** یعنی فرشتگان میزدند بر رویهای ایشان تا بر [illegible]

۳۳۹

تو باشد این جمله حالیه خواهد بود از الذین کفروا یا از ملائکه ویا از هر دو بجهت اشتمال آن بر ضمیر
هر دو وعدم ایشان بواو بجهت استغنا است بضمیر هر دو وعلم ایشان از واو وبر معنی آنست که ملائکه قبض
ارواح کفار میکردند در حالتی که میزدند فرشتگان عمودهای آهن بر روی ایشان **وَأَدْبَارَهُمْ**
وبر پشتها ونشستنهای ایشان یعنی تواند بود که مراد تعمیم ضرب باشد یعنی بر پشت وروی وسایر اعضای ایشان
میزدند ویا بر روی هر که متوجه ایشان میشدند وپشت هر که پشت میکرد وان سعید بن جبیر وعبد الله
عباس نقلست که مشرکان چون روی بمسلمانان کردند فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدندی وچون پشت
دادندی بایشان رسیده مقامع وسیاط بر پشت ایشان زدندی **وَذُوقُوا** عطف بر یضربون باضمار قول یعنی
میگفتند ایشان که بچشید **عَذَابَ الْحَرِيقِ** عذاب سوزانرا که مقدمه سوزاننده که مقدمه عذاب دوزخ است
مرویست که در دست هر یک مقمع آهنین بود که هر که میزدند آتش از آن افروخته میشد واو را میسوخت
وجواب لو محذوفست [illegible] بجهت تقطیع امر وتهویل آن یعنی ای محمد اگر این حالت را مشاهده میکنی
هر آینه میدیدی امری منکر وکاری مهول مرویست که شخصی به پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت یا
رسول الله من پشت ابو جهل را دیدم که مثل شراک شده بود فرمود که ذاک ضرب الملائکة ومجاهد نقل کرده که مردی
رسول صلی الله علیه وآله گفت که من حمله کردم بر یکی از مشرکان هنوز شمشیر من باو نرسیده بود که سر
او از بدن شد فرمود که سبقک الیه الملک [illegible] ودیگر ملائکه گفتندی که **ذَٰلِكَ** این ضرب یا عذاب
بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملها که پیش افتاده بود دید **أَيْدِيكُمْ** دستهای شما از شرک وسایر معاصی که از
جمله آن ترک هجرت شما بود [illegible] واضافت اعمال بایدی جهت آنست که صدور اکثر آن از یدست
وَأَنَّ اللَّهَ وسبب آنست که خدای تعالی **لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ** نیست ستم کننده مر بندگانرا که ایشانرا
بی جرم واستحقاق [illegible] لعار عین است [illegible] ظلام
که برای تکثیر است بجهت عبید است که بصیغه جمع است یعنی تکثیر آن بکثرت افراد عبید است ویا بیان
است بانکه عظیم عذاب بر محمولست که اگر نه بجهت استحقاق بود معذب بآن عذاب بلیغ الظلم می بود وآیت
واضح است بر بطلان مذهب مجبره در آنکه حق تعالی خالق کفر [illegible] میکند وبنده بعد از آن او را
عذاب میفرماید در آنکه جائز است که خدا عذاب کند [illegible] بنده بغیر جرم اگر این غایت ظلم است
حق تعالی در آیات مبالغه کرده در نفی ظلم از خود بقوله لیس بظلام للعبید چرا ان عطف بر بما قدمت
وحاصل معنی آنست که حق تعالی عذاب مشرکان فرموده بدو سبب یکی سبب کفر ایشان دویم سبب آنکه ظلم
بر بندگان نکند چه [illegible] اثابت مومنان از عذاب [illegible] تعذیب کفار ونفی از عدالت [illegible]

تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بیان حال کفار میکند بحال آل کفره که قبل از ایشان تکذیب
رسول خود کرده اند میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش مانند كدأب آل فرعون همچو عادت متابعان
فرعون است با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام والذين من قبلهم مانند عادت آنها که پیش از فرعون
بودند یعنی عاد و ثمود یا پیغمبران دیگر داب در لغت بمعنی دوام است من داب یداب اذا دام علیه
یعنی دوام عمل و طریق ایشان چون دوام عمل و طریقه امم سابقه مستمره است كفروا بآيات الله
تفسیر داب ایشان است یعنی دوام عمل و طریقه ایشان این بود که کافر شدند بنشانهای یعنی بدلایل
واضحه که بر توحید خود نصب کرده بود و تا بمعجزات انبیا فأخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان
را و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود همچنانکه کفار معاصر از سبب آن موا
خذه نمود إن الله بدرستی که خدای قوي با قوت و قدرت است شديد العقاب سخت عقوبت
بمنکران و مکذبان که هیچکس بر وی غالب نتوانند شد و دفع عذاب او نتوانند کرد و طاقت
کشیدن آن عذاب نتوانند داشت ذلك این مواخذه و عقوبت بنشیبان بسبب آن است بأن الله
بسبب آنست که خدای لم يك مغيرا نبود که دادنده و تبدیل دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد
نعمت را انعام کرده است بسبیل تفضل على قوم بر گروهی که از خود از کثرت خصب و سعت معیشت
و ثروت و صحت امنیت حتى يغيروا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بأنفسهم آن حال را
که متعارف نفسهای ایشان است بحال بدتر مراد ازین تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی
بود مورد خواری بمعادات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و قطع صله رحم و تکذیب قرآن و
استهزاء ایمان و ایذا و آزار مومنان و سعی در ریختن خون ایشان و غیر آن بدتر ساختند همچنانکه امم سابقه که
تکذیب رسل و قصد قتل ایشان را علاوه کفر و شرک خود کردانیدند بسبب آن مستاصل کشتند لم یک
در اصل یکن بود که بخفف حرکت آن شده مجزوم بعد از آن واو بالتقای ساکنین افتاد و بنا بر آنکه نون بجهت
شبه آن بحروف لینه محذوف شده از برای تخفیف وأن الله و بدرستی که خدای سميع شنوا
سخنان نافرجام مشرکان را عليم دانا بعقاید باطله و اعمال قبیحه ایشان را دیگر باره
برای تاکید میفرماید که کار و صنع قریش در تکذیب تو كدأب آل فرعون همچو صنع قوم فرعون است
والذين من قبلهم و آنانکه قبل از ایشان بودند كذبوا بآيات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار
خود را فأهلكناهم پس هلاک کردیم بذنوبهم ایشان را بسبب گناهان ایشان را دید و قتل مبتلا
ساختیم وأغرقنا و غرق کردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وكل

و دیگران که گروه غریقان و قبطیان و قتیلان قریش كانوا ظالمين بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و
عصیان در انوار کفته که تکرار آیت برای تاکید است و بجهت غربت معنی مغایر آن بر آیت سابقه
چه در آن تکذیب آیات را در سیاق آنچه فرعون بآن معذب شدند علاوه کفران نعم کردانیده و کون
کفران برای سببیت کفرانست و اخذ ایشان و اول برای سببیت تغییر در نعمت بسبب تغییر ایشان بآنچه در نفسها
ایشان بود یا اول برای بیان حال ایشان است در استحقاق عذاب آخرت و دوم بیان استحقاق ایشان
عذاب در دنیا یا مراد باول تشبیه حال قریش است بحال آل فرعون در تکذیب و در ثانی تشبیه حال فرعونیان
یان در استیصال و با اول راجع ایشان است بعذاب و ثانی در کیفیت عذاب و گویند که آل فرعون در بعضی ٣٤٠
بر احوال مختلفه بود پس حق تعالی بیان نمود که کفار قریش مشارک ایشان اند در آن احوال و بعد از آن
در مذمت ایشان فرمود که إن شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند
الله نزد خدای الذين كفروا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند بر کفر و راسخ شدند در آن و مراد
معاندان قریش اند ابو جهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا سکان بنی قریظه بود چون کعب بن اشرف و حیی
بن اخطب و احزاب ایشان فهم لا يؤمنون پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است برای محمد
توقع ایمان ایشان مدار و خاطر خطیر خود را بجهت این بر ایشان مساز و فا برای عطف است بر آنکه تحقیق معطوف
علیه مستدعی تحقیق معطوف است این آیت متضمن اخبار است از سبب کفر و حجیره و فتح و تحقق
چه جماعت مذکوره بصفت کفر بودند و بشرف اسلام نرسیدند و قوله الذين عاهدت بدل است از الذين
کفروا یا بدل بعض از کل برای بیان حال آن بعضی میفرماید که آنانکه تو معاهده کردی و عهد از
ایشان فرا گرفتی منهم از کفار و استعمال معاهده بمن بجهت آنست که متضمن معنی اخذ است نه کالذی
قیل اخذ العهد منهم و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وآله با ایشان معاهده نموده
بود ثم ينقضون پس بشکستند عهدهم عهد خود را في كل مرة در هر باری که عهد کردند و پیمان و غیره
آوردند که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه وآله یاری ننمایند پس نقض
عهد نموده در روز بدر مشرکان را از سلاح مدد کاری کردند و بعد از آن با رسول صلی الله علیه وآله
گفتند که سهو نمودیم و فراموش کردیم بار دیگر باز عهد بستند و باز آن را شکستند روز حرب خندق با ابو سفیان
اتفاق نمودند وهم لا يتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت بعد از آنکه حکیم
میفرماید در باره ناقضان عهد بقوله فإما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را في الحرب در جنگ
فشرد بهم پس پراکنده کردان و متفرق ساز بهم بسبب قتل و جرح ایشان من خلفهم آنها را که بعد از ایشان فرا رسند

از اعدا شما انشوند تفریق است بر وجه اضطراب یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت و خوف
کافران دیگر ان ساقط شود بازمانند لعلهم باشد که آن رمندگان یذکرون پند گیرند و عبرت پذیرند
و تنبیه ایشان شود بانکه عاقبت غدر وخیم است به هیچ از ایشان بهشتاکه دلیری نتوانند کرد بر نقض
عهد اقدام بمحاربه تو واما تخافن واگر بترسی و اندیشه بری یعنی بود ترا من قوم از گروهی که با تو عهد
دارند خیانة نقض آن عهد بعلامات که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان که من
نیز عهد شما را باطل کردم یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم در حالتی که اشتی
علی سواء بر سویه یعنی بعدل و طریق انصاف چه اگر اظهار این معنی نکنی با کسی با ایشان کمان برند که تو
بعهد خود وفا نکردی و تو ساز حرب ایشان کنی مانند عذری باشند که از تو صادر شده باشد بدان متهم شوی
و رعایت مقتضی آنست که ایشان را اعلام نمائی که تو از ایشان حذر داری از نقض عهد پس علی سواء در موضع
حال است از ضمیر فانبذ ای ثابتا علی طریق سوی و یا آنکه حال باشد از فاعل و مفعول تقدیر آنکه خا
صلین علی استواء فی العلم بالنقض والعداوة یعنی بیفکن عهد را بسوی ایشان در حالتی که هر دو حاصل
باشید برابر و مساوی بوده در علم بنقض یا عهد عداوة ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین
دوست ندارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را این تعلیل است برای امر بنبذ و نهی از مسارعة
قتال که مدلول علیه است بحال طریق استیناف و واقدی گفته که این آیت درباره بنی قینقاع نازل شده و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از نزول آن اعلام ایشان کرد و با ایشان کوچ و با ایشان محاربه فرمود
بعد از امر بقتال کفار وعده نصرت داد باهل اسلام و ایشان را امر فرمود بمستعد بودن برای قتال ایشان جمیع ولا ٤
یحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند ایشان سبقوا پیش از گرفتن و عذاب ما رماد
گریختگان بدر بند یا شکسته کان عن سفرها یکر منید که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون
بدرستی که ایشان عاجز نسازند کردمانرا از عذاب خود و حفص بیغیب میخواند که کافران نپندارند که ما
از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا و آماده سازید ای مومنان لهم برای ناقضان عهد یا متهیمان جد
ما استطعتم آنچه توانید من قوة آنچه قوت و توانائی داشته باشید از آلات و ساز و برگ حرب که لشکر
بآن قوت می یابند عقبة بن عامر رضی الله عنه که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر منبر
میفرمود که الا ان القوة الرمی یعنی بدانکه اختیار قوت رمی است و این کلمه را سه بار تکرار فرمود و میشاید که تخصیص
حیثیت قوة را بذکر جهت آن باشد که تیر و کمان اقوی سلاح است سلح است نضر ابادی گفته که درین آیت
مفسران گفته اند که قوة بمعنی رمی است یا مجتمعین باشند اما رمی بر سر گونه است رمی ظاهر تیر و کمان و رمی

بالمومنین یا آنکه دو صبح کاه از کمان خضوع ورنه سهام عظوظ ارو اند و توجه بحق قراءت از ما سوی ابوعلی
روذباری گفته که قوة اعتماد است بر حمایت حق و اثق بودن بعنایات او و گفته اند که مراد از قوة
اتفاق کلمات است و اعتماد بخدا و رغبت در ثواب او و ترد بعضی دیگر یعنی حصارها است پس می باید
که آماده سازید قلعها را جهت دفع کفار ومن رباط الخیل و دیگر آماده کنید از اسباب بستر
در انوار گفته که رباط اسم خیلی است که آن را بسته باشند در راه خدا پس این فعالیت یعنی مفعول
یا مصدر است که مسمی بر باشد بقال ربط ربطا و رابط مرابطة و یا ان جمع ربیط است چون
فصیل و فصال الحاصل که حق تعالی میفرماید که آماده سازید اسباب بستر برای جهاد ترهبون به
بترسانید بدین استعداد عدو الله دشمن خدا را وعدوکم و دشمن خدا را که کفار مکه اند
وآخرین دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را من دونهم غیر آنکه کافران مکه که لا تعلمونهم
نمی دانید ایشان را الله یعلمهم خدای میداند ایشان را بقول مفسران یهود بنی قریظه اند یا فرس
یا جمیع دشمنان دین و یا منافقان که نماز میگذارند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین
میگویند اما خدای ایشان را می شناسد چه وی مطلع است بسرایر و ضمایر و در تفسیر طبری جنیان اند و در
مدارک گفته که کفره جن از صهیل اسپان میترسند وما تنفقوا وآنچه نفقه میکنید
من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدای که در ترتیب سلاح نفقه است یوف الیکم
تمام کرده خواهد شد بنقص ثواب و تضییع عمل وان جنحوا واگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح
و اسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه مکر
و حیله طرح صلح انداخته باشند چه خدای عاصم شما است از آنکه ایشان جناح بمعنی میل است و جنح
از آن ماخوذ است و تعدیه آن بلام است و الی و تانیث ضمیر لها بجهت آنکه سلم بمعنی سالم و مصالحه
است انه هو السمیع بدرستی که خدای شنوا است مر اقوال ایشان را العلیم دانا است و بنیات
ایشان بدروغ و راست مکر آنکه در مقام مکر باشند تا آنکه دارد دو با آن مکر را بر ایشان رساند
بدانکه فاجنح اگر چه بطریق اطلاق است اما مخصص است بمصلحت بغیر یا امام چه اگر مصلحت
در خلاف صلح باشد جایز است که صلح نکند و دلیل برین اجماع اهل بیت است علیهم السلام و نزد
بعضی مفسران آیت منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و قوله قاتلوا الذین
لا یومنون بالله و این قول حسن و قتاده است و تر دغیر ایشان منسوخ نیست زیرا که این آیت در مهادنه
اهل کتاب است و آیت دیگر درباره عبده اوثان و صحیح این قول است زیرا که اقتلوا المشرکین و قاتلوا الذین

هو بود در سنه تسع من الهجرة نازل شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن با اهل نجران مصالحه فرمود هر
بینهما اشتراق نباشد و در کتب تفسیر آورده که حق علم نسخ این آیت است بجهت تعلق صلح برای امام
و رای مصلحت مستحبه و این حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت صلح کرد با اهل
نجران و هزار حله که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب و قاضی نیست و باید دانست که صلح آنرا
هدنه گویند جایز است شیئا زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله مصالحه فرمود با اهل مکه در
عام حدیبیه و کان آیت مذکوره است اشارة باین است و صلح مشروطات برعایت مصلحت علم اهل اسلام
و کاهت که واجب میشود بجهت قلت مسلمانان یا رجاء اسلام جماعتی کفار از ترک مقاتله با ایشان
و یا بجهت حصول استطاعت اگر حاجت و ضرورت مصلحتی باشد صلح جایز نیست و با حصول یکی
از امور قبل زمان صلح چهار ماه است لقوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و عشرا و در طرف کثرت زیاده
بر یکسال جایز نیست و در ما بین اربعه و سنه خلاف است اقوی اعتبار اصلحیت و لابد است در صلح
از تعیین مدت پس اگر مدت صلح مجهول باشد صحیح نباشد و واجب است وفا بعهد صحیح و
نقض آن جایز نیست مگر با انقضاء مدت یا ظهور خیانت از کفار که خیانت ایشان معلوم
یا مظنون شود جایز است نبذ عهد ایشان و انذار ایشان و بی تهمت جایز نیست و همچنین واجب است
وفا بشرط صحیحه اگر فاسده باشد جایز نیست و اعتبار الحرام است مگر بعد از انذار وَإِن يُرِيدُوا و اگر خواهند
اینکه بفریبند ترا و بصلح خود را از جنگ شما باز دارند أَن يَخْدَعُوكَ پس بدرستی که بسنده است
ترا خدای و بسنده است کافیست اولیای خود را فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ اوست آنکه هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ قوت داد ترا بیاری کردن اوست الله
خود و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ بهمه مومنان نزد اکثر مفسرین و سدی مراد انصار اند که اوس
و خزرج اند و این از ابو جعفر صلوات الله علیه نیز روایت است وَأَلَّفَ و الفت انداخت و پیوند
افکند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان
و تعصب و ستیزه بود همواره بقتل و غارت هم اشتغال می نمودند حق تعالی ببرکت نور دلهای ایشان را با
یکدیگر الفت داد و اتحاد تمام میان ایشان متحقق شد که فاصبحتم بنعمته اخوانا و این از معجزات
آن حضرت بود لَوْ أَنفَقْتَ و اگر خرج میکردی بهر صلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه
در زمین است از متاع مال مَّا أَلَّفْتَ تألیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان
دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بحکمت
بالغه خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت افکند میان ایشان چه او مقلب القلوب است و هر که خواهد إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی

۳۴۲

٤

که او سبحانه غالب و قادر است هر چه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه میکند بعد از آن امر میکند بقتال
کفار و تحریص مومنان بر آن بقوله يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای
وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان من موصوله در محل نصب است بر مفعول
معه و یا مجرور معطوف بر کاف خطاب و یا مرفوع معطوف بر اسم الله ای کفاک بالمومنین نزول این آیت
در بیدا غزوه بدر قبل از قتال است در تفسیر اهل البیت ع مذکور است که مراد باین آیت امیر المومنین است
علیه السلام و اتباع او و ظواهر اخبار شاهد این قول است و دیگر آنکه مستفاد آیت نصرت است
و آن نصرت که رسول صلی الله علیه و آله را از تایید الهی از امیر المومنین ظهور یافت از هیچکس ظاهر نشد
پس بدیع نبود که آیت خاص بآنحضرت باشد و اتباع او و این اولی باشد از آنکه مخالفان میگویند که
سی و سه مرد و شش زن در مکه ایمان آورده بودند چون عمر اسلام آورد این آیت نازل شد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر ترغیب و تحریص کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریص کن مومنان را بر ابلغ وجهی برانگیز و گرم ساز
ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بکارزار کردن بر کفار إِن يَكُن مِّنكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ
بیست تن صبر کننده که اندر معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بتایید الهی بر دویست و این اگرچه بصورت
خبر است بمعنی امر است و آیت ثانیه که آن الآن خفف است دال است برین زیرا که تخفیف نمی باشد مگر
بعد از امر بتعیین ان یعنی باید که یک از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار نکند
وَإِن يَكُن مِّنكُم و اگر باشد از شما مِّائَةٌ صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار تن مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
از آنکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان و خذلان ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند خدای و روز معاد را نمی شناسند و معتقد مثوبت عقبی نیستند
لاجرم از تجارت و درجات و مثوبت غافل مانده در زمان مقابله قوت ثبات و شکیبائی مومنان
ندارند بعد از نزول این آیت مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند و آن بر ایشان گران آمد حق
تعالی این آیات را منسوخ کرده و فرموده الْآنَ اکنون این حکم شما که گران بار ساخت خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ
سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا و دانست و دید در شما سستی هست یعنی ضعف بدن و
طبری گفته که مراد ضعف بصیرت است زیرا که آنانکه در ابتدا اسلام آورده اند همه ایشان اقویا بوده اند
بلکه بعضی قوی و بعضی ضعیف بودند لیکن در بصیرت و یقین اقویا بودند و چون مسلمانان بسیار شدند
و ضعیف الیقین و ضعیف البصیرة با ایشان مخلوط شدند این آیت نازل شد و صاحب کشف العرفان
بیان کرده چنانکه در ختم این آیت مذکور خواهد شد فَإِن يَكُن مِّنكُم پس اگر باشد از شما ادنی

مائة صابرة صدتن شکیبائی کننده یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این شرطیتن بمعنی امر است یعنی
یکی از ایشان باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وان یکن منکم الف واگر باشد از شما هزار کس یغلبوا
الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر حق تعالی و یاری او والله مع الصابرین و حق تعالی
با صبر کننده کان است باعانت و مدد کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد سطیتر السفر در انوار گفته که حکم آیت
اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم آیت ثانیه تخفیف ایشان کرد
و تکریر معنی واحد بذکر اعداد متناسب بجهت دلالت است بر آنکه حکم قلیل و کثیر یکی است در
جمیع مذکور است که حکم در یک محقق تعالی امر فرموده که قوی البصیرت با ده تن مقاومت کند و ضعیف
البصیرت با دو تن ایشان آنست که ایشان مختلط یکدیگر بودند تمیزی در میان ایشان نبود و اگر نص
میکرد که ضعیف البصیرت کیست موجب اختلاف و انکسار قلوب ایشان میشد و گویند ثانیه
از آیه
که آیت بعطا ولی فرود آمده نسخ اولی اگر چه در قرآن متصل بیکدیگر واقع شده و این آیت ناسخ
آیت اولی است و معتزله در ناسخ منسوخ نیز روایت نه تلاوت حسن گفته که تغلیظ بر اهل بدر بود و بعد
از آن رخصت حاصل شده و در کشف العرفان آورده که آیت الآن خفف الله عنکم از باب ناسخ است
و سبب آن بود که رسول صلی الله علیه وآله حمزه را با سی سوار بمحاربه فرستاد و ایشان سیصد سوار
که لشکر ابوجهل بوده آغاز مقاتله کردند و بجهت مشقت شدیده که با ایشان رسیده بود حق تعالی
از ایشان تخفیف فرمود بمقاومت یکی با دو و درین آیت چند فایده است یکی آنکه مطلوب چون کفار
درین
در قتال صد مطلوب حق تعالی بود از جهت با وجود کثرت عدد مغلوب شدند هر که یار خدا و مغلوم
مغالب باید حق تعالی او را مغلوب سازد چون مطلوب مومنان مطلوب حق تعالی بود لاجرم حجانه
ناصر ایشان شد هر که حق تعالی ناصر او باشد بلاشک غالب شوند هر که خارقی نکرد و لهذا باستقرا معلوم
شد که باغی همیشه مصروع و مخذول می باشد و بجهت این فرموده که بانهم قوم لا یفقهون انهم مغالبون
الله مغالب و مغلوبیت و وجه دیگر آنست که ایشان آخرت را نمی شناختند و حیات نزد ایشان همین حیات
دنیا بود بر خسته میکردند با آن در جنگ بد دل میشدند هر که معتقد آخرت و رسیدن بمثوبت
عظمی و سعادت کبری باین حیات مبالات نمیکند و حرص مینماید در عمران مقاتله میکند با جماعت
دیگر آنکه مراد بضعف ضعف بدن است که ضعف در بصیرت که عبارت از ضعف اعتقادات همچنانکه
طیبی گفته اما اولا بجهت آنکه آن متبادر است بذهن پس ضعیف در آن بحقیقت باشد و اما ثانیه
زیرا که قرینه تخفیف دالست برین و اما ثالثه زیرا که ضعف بدن مناسب تخفیف و منع بخلاف ضعفات

۳۹۲

در جهت سیوم آنکه چون در اول حال مسلمانان اندک بودند هر یک مکلف شدند بمقاومت ده تن و اگر چه حق تعالی عالم بضعف
ایشان داشت چون بسیار شدند و مانع زایل شد از ایشان تخفیف فرمود برحمت واسعه خود چهارم تکرار بعد
در ناسخ و منسوخ بجهت آنست که حال شفاوت در مقاومت چه بسیار هست که عشر مایه مقاومت نفیق نه
کرده و سایر بالف میتوانند و همچنین کاهست که مایه با ماتین طاقت و مقاومت ندارند و الف با الفین طاقت
مقاومت ندارند و الف با الفین طاقت ندارند پس تکرار دلالت است بر وقوع غلبه مومنین با وجود کثرت
ایشان و بعبادت دیگر تا دلالت باشد غلبه مومنان متحقق است و اگر چه کفار نسبت بعدد ایشان اضعاف اضعاف
باشند پنجم مدلولات وجوب ساختن است با دو مثل و اگر زیاده از مثلین باشد واجب نیست پس بنابرین اولی
عدم جواز انهزام صد شجاع است از دویست و یک با دو ضعیف زیرا که عدد معتبر است با تقارب اوصاف پس
جائز باشد هرب صد ضعیف از صد بطل با ظن عجز اما درین نظر است اگر کفار زیاده از ضعف باشد و ظن
سلامت باشد مستحب است و اگر ظن عجز باشد هرب لقوله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ششم اگر منفرد باشد
دو کس بیک کس احتمال دارد که ثبات واجب باشد زیرا که زاید بر ضعف نیستند یا نه بجهت جواز اختصاص
حکم در آیت بجماعت زیرا که روز بدر هفتاد اسیر شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب
و عقیل بن ابی طالب بود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در باب ایشان با اکابر و اصحاب این قوم و اقارب
بود
و عشایر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدیه بدهد باشد که روزی بدولت هدایت برسند حالا
آن فدای سبب قوت اصحاب شود عمر گفت یا رسول الله اینها ائمه کفرند و ترا از منزل خود بیرون کردند
بر ایشان رحم مکن بفرما تا همه را گردن بزنند بحمد الله که حق تعالی ترا از فدای مستغنی گردانیده و عقیل را
بدست علی ده تا بکشد و عباس را بحمزه و فلانی و فلان را که خویشان منند بمن حواله فرمائی تا ایشان را من بکشم
و از کوه انصار عبد الله رواحه واصح آنست که سعد بن معاذ گفت که ایشان را فرمائی تا ایشان را در حقیری
جمع کنند و خاشاک و هیزم را بر ایشان بریزند و آتش در آن اندازند و همه را بسوزند حضرت فرمود که
حق تعالی بعضی دلهای مردان را نرم میکند تا از شیر نرم تر باشد و دلهای بعضی را سخت میکند تا از سنگ سخت
تر باشد ای ابوبکر قول تو مثل قول ابراهیم است که گفت فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و مثل
شد
قول تو ما عمر قول نوح است که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا بعد از آن با اصحاب گفت که از ایشان
یکی از سر بیرون نیست یا آنست که اسلام آرند و یا ایشان را بکشند و یا از ایشان اخذ فدیه کنند و در عهد وعده مقرر
کنند تا مقاتله نکنند گفتند ما اخذ فدیه میکنیم از ایشان و علی بن ابراهیم نقل کرده که چون نضر بن حارث و
عقبة بن ابی معیط کشته شدند انصار ترسیدند که اساری مقتول شدند گفتند یا رسول الله هفتاد کس از

ما کشته شدند و ما قوم اسیر شویم از ما فدیه قبول تو ما عبدالله رواحه روایت کرده که چون رسول صلی الله علیه وآله
میان قتل و فدیه اسلام مخیر فرمود گفتیم مگر سهل بن بیضا که من از وی کلمه اسلام شنیدم رسول صلی الله
علیه وآله هیچ جواب نداد من بسیار بترسیدم و گمان بردم که سنگ از آسمان فرود آید بجهت مداخله من در حدیث
رسول صلی الله علیه وآله و اینجا زخایف بودم که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که الا سهل بن بیضا چون
اصحاب اخذ فدیه از اساری روز دیگر آمد رسول صلی الله علیه وآله آمدم وی را دیدم که در انک نشسته
بود و ابو بکر بگریست گفتم یا رسول الله چه حادثه اتفاق افتاده اخبار فرما تا من نیز بگریم و اگر نتوانم بیفر تکلیف
خود را بگریه آرم فرمود که برای اصحاب تو میگریم که بجهت طمع ایشان در اخذ فدای عذاب خدا بایشان
چنان نزدیک شده بود که از درخت بما نزدیک ماده درختی بوده پس حق تعالی این آیت فرستاد که مَا كَانَ
نمی زیبد و نشاید لِنَبِيٍّ مر هیچ پیغمبری را أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ آنکه باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد
حَتَّىٰ يُثْخِنَ تا بسیار بکشد از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین چه این صورت بسبب قلت ذلت کفار و وفور
عز اسلام و ظهور شوکت ابرار است و اثخان ساخوذ است از الحشنة الارض اذا ثقلت و اصل آن ثخانت
است تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عوض سریع الزوال است مراد اخذ فدیه
است وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت و نعمت لایزال است و سبب
نیل آخرت ذکر عزا دین است و قمع اعدا وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در مساز اید دشمنان غلبه دهنده
حَكِيمٌ دانا است در آنچه باید کان کند و آنچه لایق بحال مومنان از ایشان باشد از اثخان و منع از فدا در
وقت شوکت مشرکان و تخییر میان فدا و منّ در وقت غلبه مومنان لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ و اگر نه حکمی فرمان
می بود از خدای سَبَقَ که پیش گرفته است اثبات آن در لوح محفوظ که بی نص صریح عقوبت نفرماید یا
اصحاب بدر را عذاب نکند یا غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید شما را فِيمَا أَخَذْتُمْ
در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ در روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی
بودند و بر اخذ فدا رکت آورده که بعد از تخییر صلی الله علیه وآله در اخذ فدا و قتل اصحاب طمع در فدیه
کرده از سر قتل ایشان درگذشتند و چهار هزار درهم بود و کمتر آن هزار درهم گویند که فدای هر یک بیست
اوقیه بوده سیر گفته اند هر یک صد اوقیه و اوقیه چهل درهم است از صادق علیه السلام مرویست که فدای
چهل اوقیه و اوقیه چهل درهم است از صادق علیه السلام مرویست که چهل مثقال مگر عباس که فدیه او
صد اوقیه بود مرویست مروی که در حین اسیر عباس بیست اوقیه طلا او گرفتند رسول فرمود که این غنیمت است

پس لهذا فدا نفس خود برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و خلیفه عتبه بن جحدم تکلیف فرمود
عباس گفت ای محمد دوا سیاری که عم تو در پیش وارد دخولش و بیگانه دست بیرون کند و گدائی کند
من این همه حال از کجا آرم حضرت فرمود پدر رهائی زرکه بوقت خروج مکه بزن خود ام الفضل دادی و بیاد
گفتی که نمیدانم که مرا درین سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این پدرها تر اباشد و عبدالله و قثم عباس گفت
مرا این سخن را با ام الفضل نهفته گفته بودم بحقانی که هیچکس بران مطلع نبود و آن پدرها را بیشتر تا ریا
و داده ام تر اکه از آن خبر کرده فرمود که خدا کار من بمن پیغام فرستاده عباس گفت انا اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس فدا خود بسر کرد و دیگر بیاد و چون از همه اخذ فدا کردند
آیت مذکور نازل شد مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله کاره اخذ فدیه بود چون سعد معاذ کراهت
حضرت دریافت گفت یا رسول الله این اول حربیست که ما با مشرکان کارزار کردیم مرا دوست داشت که اثخان
ایشان کنی تا هیچکس متوقع طمع در خلاف و قتال تو نکند فرمود که ابچنین کراهت آنچه تو از آن کراهت دا
شتی از اخذ فدیه من نیز از آن کراهت داشتم اما لکن رایت ما صنع القوم دیدم که قوم مایل اخذ فدیه
بودند اهل خلاف چون احمد بن حنبل استدلال کرده اند باین قصه بر جواز اجتهاد بر پیغمبر اگر فدا نبود جی
نبود و اگر حق تعالی اول انکار کردی تمسک جایز این آیت که خلاف است که آنحضرت اول مخیر بوده باشد میان
قتل و فدا و قتل اولی بوده باشد و عتاب بر ترک اولی باشد و نیز معلوم شد که آنحضرت کاره فدا بود پس عتاب
راجع بغیر او بوده باشد که ابو بکر است و اتباع او از ابن عباس و قتاده مرویست انکار فدا بجهت قلت مسلمانان
بوده و کثرت مشرکان و چون فضیه منعکس گشت مادون شدند و لخذ الله اکرمهم فاما منا بعد و اما فدا
بسبب منع فدا در بدایت اسلام اراده ارعاب کفار بوده و القا رعب بوده در قلوب ایشان بجهت اعلای
دین و نصرت رسول و این حاصل نمیشد مگر بکثرت قتل پس چون مسلمانان بسیار شدند مراد الله حا
صل شد بسبب کثرت ایشان و حکم بجواز موافقات نازل شد و قوله لولا کتب الله نزد مجاهد معنی آنکه
اگر نه آن بودی که حق تعالی بر ذنب عذاب نفرماید مگر بعد از نهی از آن هر آینه شما را عذاب میکرد و لیکن
این از و سبقت نکرده پس بجهت این عذاب شما نفرمود و جبائی گفته اگر نه آن بودی که در حکمت او سبحانه
مقتضی آنست بر صغایر کسی را تعذیب نسازد هر آینه تعذیب شما کردی و ابن جریر و اگر آنست که اگر نه آن
است که در سابق علم الهی مقرر شده که بعد از این غنایم بر شما حلال باشد شما را عذاب کردی و جبائی گفته
که مراد بکتاب قرآنست یعنی اگر کتاب خدا در میان شما نبود که سبب آنست نیک آن است از عذاب شما را
عذاب و صاحب کنز العرفان فرموده که من میگویم که این کلام محتمل دو معنی دیگر است آنکه اگر نه در حکم او سبقت

کرفتید کرامت مجدد در دنیا معذب نشوید بمعصیت همچنانکه امم سابقه بآن معذب میشدند شمارا عذاب
میکردیا خذ فدیه در یم آنکه اکر پیش از آن بودی که بخطاء در اجتهاد مواخذه نکردی شمارا یا این اجتهاد خطا
ایشان آن بود که کفتند مصلحت نیست در قتل اساری بجهت رجاء اسلام از ایشان و اخذ فدا
جهت مسلمانان زیرا که اکثر ایشان فقیر بودند مرکوبی نداشتند و سلاح نبود و دیگر آنکه مصلحت مسلمانان خزینه
بود و اغفال ندیدند از مصلحت کلیه پس در حین تعارض هر دو کلیه اولی باشد همچنانکه هرگاه در عضوی
واقع شود در لجراحت قطع آن تا تعدی بهمه بدن نکند و همچنین اکر اصحاب فدا کرفتند و بعد از تخلاص
ایشان کردندی کشته نشدندی که بعد از جماعتی بودند که احتفدیم از ایشان کرده بودند و شبهه نیست در آنکه
این خطاب بآن کسانیست که اخذ فدا کردند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بجهت عصمت از خطا
و کراهت از فدا چنانکه منقول شده و بغیر آنست که اجلاء صحابه نیز از فدا بری بودند و غیر ایشان در آن
رغبت کرده بودند که ضعفاء اهل اسلام بودند چون عصمت و عدم اجتهاد حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله ببراهین واضح ثابت شد پس قول جماعتی که حضرت درین باب اجتهاد در آن خطا کرد
مرویست که بعد از نزول این آیت که متضمن نهی است و عتاب از اخذ فدا اصحاب هراسان شده از فدیه
دست باز کشیدند و کردان میکشت حق تعالی آیت فرستاد که **فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ** پس بخورید آنچه غنیمت
کرفتید از فدیه چه آن از جمله غنایمست **حَلَالًا طَيِّبًا** خوردنی حلال و پاک کویند که ایشان بعد از
عتاب حق تعالی از اخذ فدا از غنایم دست بداشتند تا کمان بردند که آن نیز مرضی الهی نبوده باشد حق تعالی فرمود
که در غنایم تصرف کنید که بر ایشان که بر شما حلالست و فالانزلی نبیلست و سبب محذوف تقدیر انکه
احلت لکم الغنایم یعنی غنایم را بر شما حلال کردانیدیم پس بخورید آنرا و حلالا حالست از معنوم یا صفت
مصدر محذوف است ای اکلا حلالا طیبا فایده این قید اباحت از حرمت کردن نفس ایشان خطور میکرد
از کراهت یا حرمت آن بی معاینه در اخذ فدیه و کسی که دعوی میکند که امر وارد بعد از حظر برای اباحت
است متمسک باشد باین آیت و مذهب حق آنست در کتب مذکور است که مراد بغنیمت درین آیت فداست
زیرا که کلام در آنست و نزد بعضی آنست که فدای عوض نفس است پس غیر غنیمت باشد و اصح قول اولست
و غایت خلاف در وجوب خمس و عدم آنست فرقی نیست میان حلال و مباح الا آن است که مباح مسبوق
نیست بحظر بخلاف حلال چه اشتقاق الحلال از حل العقد است پس چونکه غنایم بر امم سالفه محروم بود
از تحریم تحریمی بود که حلالا طیبا و مباح ماخوذ است از اباحت الدار و سعتها پس معنی مباح متوسع فیه
است و الطیب هر چیزیست که موافق طبع باشد و منزه و مبرا از بعضی است و اکر ذکر معنی کرد و موهم تحریم انتفاع

بالغنم

بالغنم بود و تخصیص کل بجهت آنست که اعظم انتفاعاتست و مذهب ندا ایاء در موضع خود نوشته باشد **وَاتَّقُوا
اللّٰهَ** و بترسید از خدای در مخالفت وی بعد از این **إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدای **رَحِيمٌ**
مهربانست که مباح کردانید آنچه از کفار اخذ کردند از فدیه غنایم آن بر امم دیگر حرام بود بروایت ابن عباس
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منقولست که فضلت علی الانبیاء بخمس بعثت الی الکافة و احل لی
المغنم و نصرت بالرعب و جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و خصصت بالشفاعة یعنی مرا تفضیل داد الله
بر جمیع پیغمبران به پنج چیز که هیچ پیغمبری را نداده اند پیش از من یکی آنکه مبعوث شده ام بر جمیع مکلفان
بر جن و انس دوم غنیمت را بر من حلال کردانید بخلاف پیغمبران که آنرا در جای می نهادند آتش میخورد
سیوم ترس یاد ردل دشمنان من انداخت تا هر جا که یکماه راه ترس از پیش میرود چهارم زمین را مسجد و
طهور من ساختند تا هر که از امم تا نکذارم و اکر اب نیابم تیمم کنم و هیچ پیغمبری را درست نبود مکر در
محراب پنجم مخصوص ساختند مرا بشفاعت امت مرویست که چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف اسلام
مشرف شد آیت که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر برکزیده **قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ** بکوی مر آنکسانی که در دست
شما اند **مِنَ الْأَسْرَىٰ** از اسیران **إِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ** اکر داند خدای بینبه **فِي قُلُوبِكُمْ** در دلهای شما **خَيْرًا يُؤْتِكُمْ**
نیکوئی از ایمان اخلاص **يُؤْتِكُمْ** بدهد شما را **خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ** بهتر از آنچه فرا کرفته اند از شما
یعنی فدیه که برای خدا داده اید **وَيَغْفِرْ لَكُمْ** و بیامرزد شما را **وَاللّٰهُ غَفُورٌ** و خدا امرزنده است
کناهی را که در وقت شرک واقع شده **رَحِيمٌ** مهربانست شما را توفیق اسلام داده بود آورده اند
که عباس رضی الله عنه فرمود که خدای تعالی مرا داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من کرفته اند می دهد بدین وعده
وفا کرد حالا بیست بنده دارم هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت میکند و سقایت زمزم نیز
بمن داد که از همه اموال عرب دوست میدارم و عده دوم مغفرتست امیدارم که بیان نیز وفا کند
مرا بیامرزد چرا که کریمست در وعده کریم خلاف نیست در آیت آمده که عباس در اول حال بزبان اظهار
اسلام کرد یا رسول الله دستوری باشد تا بروم و ام الفضل کودکان را بیاورم حضرت فرمود که بد
چون از مدینه بیرون آمد و در دل قصد کرد که بمکه رود آنجا مقام کند و طریق کفر از دست ندهد
جبرائیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه وآله از سر عباس خبر داد رسول صلی الله علیه وآله کس را
فرستاد و او را باز آورد چون نزدیک پیغمبر آمد فرمود که ای عباس چون بفلان جا رسیدی قصد
کردی که با مکه روی باز بمدینه نیامدی اخاهمو سرباشد تا باعتقاد صحیح ایمان آری یا فدیه بدهی
عباس کفت یارسول الله شهادت میدهم که آنسری بود میان ام الفضل و این سریست میان او و خدای من و غیر از خدای

من وغیر ازخدای من کسی مطلع بر حال مضمایر نباشد النبی بجهة این سخن را تورد خدای میکوید پس بصدق تمام ایمان آورده
مرویست که هشتاد هزار دینار از مال بحرین تزدیک آمد آنحضرت و ضوع فرا ظهر کرفته بود بقسمت آن مشغول
شد تا تفریق آن کرد و عباس را گفت که آنچه میخواهی ازین قبض کن عباس آنچه قادر برحمل آن بود برداشت
و گفت هذا احدهما انتجنی وارجو المغفرة پس دربابی اسیران که فدیه از ایشان گرفته بودند فرمود وَإِن
يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ و اگر خواهند ای سیران خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهرت
با دشمنان دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِن قَبْلُ پیش ازین بکفر و نقض
میثاق ماخوذ بعقل و بایمان آمدن با کفر بید رو بکارزار کردن با شما فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس تو را تمکین داد
تا بر ایشان ظفر یافتید بدستگیر و گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است کردانید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بمال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده با علم بر احوال ایشان بعد از آن ختم سوره میفرماید بایجاب
موالات مومنان و قطع موالات کافران میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند
وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وَأَنفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشرت
قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در طاعت او و اعلاء کلمه او و ایشان قوم مهاجران اند الَّذِينَ آوَوا
و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله مراد گروه انصار اند
أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان یکدیگر اند ابن عباس و حسن و
قتاده و سدی و مجاهد مراد تولیت در میراث چه در مبدء کار حکم چنان بود که مهاجر و انصار
بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند نه اقارب بعد از آن منسوخ شد بآیت اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض و اخبار علیه السلام میان هر دو کس که مواخات بودی میراث از هم گرفتندی و با مراد اولویت
است بنصرت و مظاهرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُم
نیست شما را مِّن وَلَايَتِهِم از تولی ایشان در میراث مِّن شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند
وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کردند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان
ایشان و کفار نیز مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن
ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروه مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم میان شما و ایشان مِّيثَاقٌ عهدی و پیمانی
یعنی بنقض عهود و معاهده میکنند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن
بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان یا

بتقدیر

یکدیگرند و مظاهرت و معاونت و یاد رمیراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ و اگر نکنید آنرا که فرمودم از دوستی با یکدیگر
و تعاون و دوستی با هم و قطع علایق میان شما و میان کفار تَكُن فِتْنَةٌ حاصل شود فتنه و چه فتنه
فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر باشند
و یاری هم نکنند مهم ایشان روی بخوف نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه این بزرگتر نتواند بود و
چون تعاون و توارث مهاجر و انصار بر جهاد بر ترک آن تهدید فرمود دیگر از پاداش هجرت و نصرت ایشان
خبر میدهد و میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدا و طاعت او کنند وَالَّذِينَ آوَوا و آنانکه بعد از تصدیق تسلیم جای
دادند اهل هجرت را وَّنَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ آن گروه
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشان گرویدگان حَقًّا براستی و درستی چون تقسیم مومنان فرمود بسه قسم بعد
از آن بیان نمود که کاملان در ایمان آنانند که تحقیق ایمان خود کرده باشند بتحصیل مقتضای آن از هجرت و جهاد
حال و نصرت حق و عقب آن بپاداش ایشان میفرماید بقوله لَّهُم مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش از گناهان
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و محنت و خوف نقص و قوت بدون شوب تنغیص بعد از آن ملحق
میکرداند بایشان در دین آخرت کسانی که متهم شدند بایشان بقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند
مِن بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابی بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا
و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما دادند در کارزار با کفار فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
مِنكُمْ از جمله شما اند که مهاجر و انصار ند لاحقان و سابقان یکی اند در امان هجرت و جهاد وَأُولُو
الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشی یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی
در میراث گرفتن از کسانی که میان ایشان مواخات واقع شده باشد از مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللَّهِ
در حکم خدای در لوح محفوظ یا در قرآن این آیت ناسخ آن جماعت است که بسبب ظاهر هجرت و نصرت میراث
میگرفتند در دین ملاحات است بر آنکه هر که اقربیت بمیت اولی است خواه آنکه صاحب سهم باشد یا نه و خواه
که عصبه باشد یا نه کسانی که قایلند بتوریث ذوی الارحام بحاب فرایض و عصبه را اثبات استنباط کنند
و این خلاف ظاهر است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تبارک و تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مواریث که
در اعتبار هجرت و نصرت و مظاهرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست بجمیع مصالح
بندگان آگاه باید که علما را اختلافست که حکم هجرت نیست بعد از فتح مکه یا باقیست یا نه بعضی
گفته اند که امروز هجرت نیست لقوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح و صحیح آنست که حکم آن باقیست و قول ایشان مرکزی

که در دار الحرب ایمان آورده و مال و اسباب و املاک را بکفار رد و بعد از این اسلام آید مانند ثواب کسانی باشد
که از مکه بمدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مهاجرت کرده اما قوله لا هجرة بعد الفتح مخصوص
است بهجرت از مکه بمدینه چون اهل مکه اسلام آورده اند بسیار بمهاجرت بمدینه معنی نداشته باشد و
اگر انجا بمدینه آینه بوجه اختیار بوده باشد نه کراهت و اجبار مانند شخصی که در شهری ساکن بوده اشتغال باشد
از انجا بسرا دیگر نقل کند و نیز بدانکه این سوره هشتم بر عروه بیدرقه و آمده در هفتم ماه رمضان هزدهم ماه
ماه از هجرت سورة التوبة همراه این سورة تمام شد این ماه رمضان المبارک در تاریخ هفتم رمضان ۱۰۹۳

هرکه خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهکارم

قوبل مع الاصل
تاریخ سنة ۲۰۶
فی شهر صفر فی بلدة لاهور
بهار جلوس والا
هزار و نود و ...
از هجرة نبوية
علیه الصلوة
والتحیة